

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE15956

بسم الله الرحمن الرحيم

حمدی الاحصی حکیمی را که کمال حکمت و وفور عنایت و قدرت مہمیت اشرف الوجود را از غایت
 خلعت وجود پوشانیده که واللہ خلقکم و ما تعلمون و شقائق عقل و اسرار حسنی و انوار انسان
 بشکافتنیکہ و جعل لکم الشمع و الا بصار و الافئدة قلیلاً ما تشکرون و صدق و درود و ابرار و انوار جواهر علم
 و حکمت گردانید کہ یوتی الیک من شئ و من یوت الحکمة فقد تم فی خیرکم و من یمنعکم من انتم و من یمنعکم
 شرب شانی ہدایت و درایت چشائید و منزل من القرآن با و شہاد و درود و ابرار و انوار جواهر علم
 برخاتم و متر انبیا محمد مصطفی کہ اشرف الوجود و اوج فطرت ایمان ابرار و انوار و یوتی لکم شربانی و ابرار
 اشراست و برآل و احباب او کہ احباب ہر دار الشفا و دین و اصحاب ہر علم و انوار و ابرار و انوار جواهر علم
 چنین سر و رض دارد خادم الفقرا و المکملہ ساء القدر و لہ دایمہ السلام و ابرار و انوار جواهر علم
 علیہ التحیة و السلام کہ سن گتم علما نا نجا الحمد للہ تعالیٰ الیوم انبیاست علیہم السلام و ابرار و انوار جواهر علم
 علی نافع مروین و مردن را و این پیچارہ را بعضی از تجارب علم کہ ششاد و برآل و انوار جواهر علم
 لایم نمود انرا الطاعة لامرہ الاعلی و فوزا بچنگ استقامت و فی الاثرہ و ابرار و انوار جواهر علم
 ان شہد علی سالک این سالک موسوسہ بخلاصۃ التجارب و اوان و ابرار و انوار جواهر علم

[illegible]

چنانچه مزاج بندیت چنانچه در فردی از منو و انم باشد الیق است بدواز مزاج سایر افراد ابل بند چیم
 شخص قیاس با خارج از نفس از داخل در نوع و صنف او چنانچه مزاج زید مثلا از ان حیثیت که زید
 الیق است بدواز مزاج اشخاص دیگر ششم باعتبار شخص قیاس باحوال نفس می چنانچه مزاج شخص
 احوال و الیق است بدواز مزاج سایر اوقات او هفتم باعتبار عضو قیاس با سایر اعضا چنانچه مزاج عضو حین
 بدو الیق است بدواز مزاج سایر اعضا هشتم باعتبار عضو قیاس باحوال نفس می در اوقات
 فهم شد و اقرب امر جهت دل حقیقی معروض مزاج انسانست بواسطه تعلق نفس با طقه که شرف اکمل
 و اعدل اصناف انسان ساکنان حوالی خط استوی اند بواسطه تساوی لسان و حرور و آنجا و
 ساکنان اقلیم رابع اند بواسطه تعادل فصول آنجا و انسان اعدل اعضا او پوست سر انگشت سبابه
 پس پوست سر انگشت دیگر انگشتان پس پوست باقی اطراف انگشتان پس پوست راحه پس پوست
 کف پس پوست باقی است پس پوست باقی تن باقی اعضای مفروده و مرکب از ان ازینها بعضی
 کیفیت عالی و بعضی بد کیفیت عالی و الله اعلم و اما علامات ثانیه از طبیعه حاصله با انکه در
 طبایع و از مزاج بسیارست از طبیعی غیره و مشترک بینما چنانچه غریب بین گردانند الله تعالی
 لیکن آنچه دلالت آن بر مزاج طبیعی ثابت و عین است پوست و ششم و هفتم و موی بعضی نکات
 و اصحاب تجارب چنان یافته اند که سرخی لون تن و کم نمی و گرمی ملس سیاری موی با سبک و گشاده
 و بد و تهور و کثرت غصه از گرمی مزاج بود و سفیدی لون و بسیاری پیه و شرجه و سردی سورا
 باریکی و سپیدی و زردی موی و بلادت و وقار از سردی مزاج بود و سیاهی لون و عدم پیه و شرجه
 و خافت و سختی گوشت و درشتی ملس و جوده و شکستگی موی و ثبات نیات و تحفظ و قیاس
 از خشکی مزاج بود و سرخ سفیدی لون و غلبه کس گوشت و نرمی ملس و میگوئی موی و سرخ
 زوال صورت و رفت و الفت از تری مزاج بود و خشکی لون و باتیرگی خوش آیند و پیا
 گشت بر پیه و نسبیه و نرمی و گرمی ملس و غلبه کس و میگوئی و هماری موی و شجاعت و
 از گرمی و تری مزاج بود و سرخ سیاهی لون و کم گوشتی و سبکی پیه و گرمی و درشتی
 ملس و میگوئی موی با اندک و جوده و خجل و جوده و گرمی و گرمی و گرمی و گرمی
 مزاج بود و گندم گون لون و بسیار تری و سردی نرمی ملس و اندک نرمی و هماری و سفیدی

موسی و بلاهت و جود و کمالی از سردی و تری مزاج بود و سیاه زردی لون و اثری و تیره گی آن و سینه عتدا
 مقدار گوشت و سردی و دشتی و شکی و غلظت موسی و جبین موسی و طعن نفرت از سردی
 خشکی مزاج بود و منحنی نما که هرگاه این لایل متفق واقع شوند و کیفیات مدلوله غالبه کماهی ملحق خواهند بود
 و الا حکم بر قرب اعتدال در کیفیات مدلوله غالبه باید کرد و حکم الوان و موسی چون باختلاف هوا
 بلدان مختلف میگردد و احکام ملاحظه آن لازم بود و وجه ملازمات این دلائل تقریب معلوم گردد و بدانکه بدترین
 امرجه مفروده انسانی گرم است که در سایر کیفیات معتدل باشد زیرا که اگر چه در جوانی گرمی خشکی بر روی
 غلبه کند لیکن پیری بر روی ویرید پیدا و در آن سن زود و ضعیف نشود و بدترین امرجه مفروده انسانی
 خشک است که در سایر کیفیات معتدل باشد زیرا که در مالیدن ضعف افتد و در جوانی از غلبه خشکی بد
 شود و از امرجه مرکبه انسانی بهترین گرم و تر بود زیرا که جوهر طبع روح و حیوة است و بدین جهت قوت و
 وی بیشتر باشد و پیری وی دیر و نیکو پیدا و بدترین آن سرد و خشک باشد زیرا که در طبع موب است
 و قوامی او متکامل بود و پیری بر وز و پیدا و الله اعلم و اما تغییر و تبدیل المزاج بدانکه هر شخصی مزاج
 مزاجی بود و درجه لایق فراخ حال او حاصل گشته از تعادل کیفیات اخلاط و اعضا همچنین بر عصب
 را خواه مفروده و خواه مرکب مزاجی حاصل بود و درجه حال وی بر وفق اقتضای مصالح بدنیه چنان بختش میگرد
 انشاء الله تعالی پس هرگاه که مزاج شخصی لایق بوی و یا مزاجی عضوی لایق بوی از آن درجه مقرر بطرف افراط
 یا تفریط میل کند خواه بیک کیفیت خواه بد کیفیت انقدر که تغیری در افعال طبیعی و پدید نیاید آن را
 تغییر المزاج گویند و اگر این تغیر تبیری واقع شود آن را تبدیل المزاج گویند و اگر این تغیر بسبب تغیر در افعال
 طبیعی شود آنرا سوء المزاج گویند و اگر این تغیر تبیری و سبب این اگر کیفیت ردیه اخلاط بود آنرا مادی گویند
 و اگر آن نباشد آنرا سازج گویند و اگر چه تبیر این تغیر پذیرفته باشد و اقسام هر یکی از تغیر المزاج و تبیر المزاج
 باعتبار کیفیات از بهشت بیرون نباشد و اقسام هر یک از سوء المزاج همچنین بود لیکن آنچه کی کیفیت
 غالب بود آنرا منوط نامند و بد کیفیت غالب بود مرکب نامند و آنچه صاحب آن را در دنیا مستقر نخواهند
 و آنچه از اسباب خارجیه افتد مختلف نامند و هر سوء المزاجی را علامت چند خاص بود و چنانچه معلوم
 انشاء الله تعالی و بعضی مزاجی را که از اعتدال حقیقی اطراف دارد اگر چه طبیعی بود آنرا از سوء المزاج سازج
 شمرده اند و لیکن ثابت تخصیص کرده اند و بعضی غیر سن جوانی را نسبت بآن هم از سوء المزاج سازج ثابت

عد کرده اند و الله اعلم اما اخلاط اربعه بدانکه هر غذای معینی هر ماکولی و مشربی که تقدیر بدن را لائق باشد
 چون دار و شود بر بدن تا آن وقت که جز تمام بدن گردد و او را چند است حالت و نفع در چهار محل از بدن
 واقع شود که هر یکی بهضمی تغیر کنند اول در معده دوم در کبد سوم در عروق چهارم در تمام اعضا و این چنان
 بود که فردی اولاً چون معده اندر آید حرارت معده بمعنوت حرارت اعضا که در گردوی اندر آمده اند چون
 جگر از جانب راست و شترئین که از سبز است از جانب چپ و عضله شکم از پیش و حجاب که از دین مجاور
 گرم میشود از طرف بالا اندران ماکول اثر کنند و اگر از آنرا چون کشکابی غلیظ سازد آنرا کیلوس گویند و گواران
 و هضم معده این بود و در بعضی موضع دهن نیز محدود و سیدار این هضم باشد بعد از این پنج ازین کیلوس سخته
 و لطیف تر بود و جگر آنرا بخود در کشد از راه رگهای باریک و جگر تباهی حرارت خود در آن اثر کند و طبع هضم
 نیکو یابد و اندرین طبع سه بهره شود بهره از آن چو شکلی شود که از وی بقدر معده در دمای بالائین متصل
 و آن عروق را مار سیقین گویند و این کیلوس چون جگر رسد بعرقی که آنرا باب الکبد گویند در آید و از
 شاخهای باب در جمله اجزا جگر را گنده شود که بر بالا ایستاده و آن صفرا بود و بهره از آن همجور است
 مرتب گردد و آن سودا بود و بهره تمام و صفا بیالوده ماند آن خون باشد و اگر در طبع جگر بقدری است
 چیزی از آن خام بماند و آنرا بلغم گویند و این کم باشد و تولد بلغم بیشتر اندر معده بود و اندر رود با لائین بنادر موضع دیگر
 افتد چنانچه تولد صفرا بیشتر اندر جگر باشد بنادر در گها و معده افتد و تولد دم اندر غیر جگر نباشد و بعد از این هضم خون با بعضی
 دیگر اخلاط از جگر برگی که بر متحد طالع است از آنجا آورده که از آن استنت است منتقم شود و بعد اول آورده آید و از
 از آنجا بسوا حد اول در رود و از آنجا بر مواضع سودا در رود و از آنجا بعروق لیفیه شریه که نهایت عروق است منتقم
 و اعضا در رود و در جمیع این عروق هضمی دیگر یا به تشابه مناسب مزاجی با هر عضوی درین تب آنرا حاصل گردد و بعد از این
 از آن خواهی عروق با اعضا مترشح گردد و غذا دهد و از اینجا نیز بعضی هضمی دیگر یا به و کمال قابلیت قبول صورت عضو درین هضم
 از و اسب الصور بران فایض شود و بعد ازین کیلوس است تا این غایت آنرا کیلوس و خلط خوانند و در هضمی از غذا چیزی نگذارند بماند
 آنرا فضله گویند اما فضله هضم اول که در معده واقع است فصل بود که در معده منع گردد و باز آن است فضله هضم دوم که در جگر
 و باب واقع است بیشتر مائی بود که با غذا آمیخته بدرقه آن میشود و بگردد و شانه منجذب گردد و بول آنست بعضی از صفرا
 و آن بمره منجذب شود یا بعضی از سودا بود و آن سپهر منجذب گردد و فضله هضم سیم که در رگها واقع است و فضله
 هضم چهارم که در اعضا حاصل است بعضی تخلیل رود بطریق بخار و بعضی بعرق

چرا که از راه مشام تن برآید و بعضی مای بود که از خون جدا گشته رجوع قهقری بعروق جگر باز آید و از آنجا هم
منجذب گردد و بشانه رود و بول شود و بعضی از منفذ گوش و بینی و چرخ و غیره پدید آید و بعضی غذا ناخن و مو
گردد و بعضی ماده منی گردد و بعنوان غلیظی نیکو و با وعیه آن منجذب گردد و بعضی شیر شود و برای پستان بیالایه
و بعضی حیض شود و از راه رحم منقطع گردد و بعضی در اعضا مختص شود و با ماسن ظاهر گردد و بدانکه ازین اخطا
بعضی طبیعی بود که طبیعت با آن بر حال لائق خویش بماند و بعضی باطنی بود که طبیعت با آن از لائق حال خود بگذرد
اما خون طبیعی بطبع گرم و تر بود و در رقت و غلظت قوام معتدل باشد و شیرین و خوشبوی و سرخ بود و لیکن آنچه
در از رده و جگر باشد سخت سرخ بود و آنچه در دل و شش است زرد باشد سرخ و خشان تنگ قوام بود نسبت به
کبدی و گرم تر بود و زیادت حرارت دل و خون طبیعی از غذای قریب با اعتدال بیشتر خرد و منقسم و آنست
که بدن غذا تمام یعنی بدل یا تجمل اغلب از دیگر و از آن پرورش نمود و برینت باید و اکثر بران رفته اند که جوهر
روح از وی خیزد و اندر شبان سن پیری تن را گرم دارد و بجزارت قوتهای طبیعی و حیوانی آریاری دهد و بجز
خود پوست و لون را بار و رونق و از جهت این منافع بزرگ افضل اخلاط باشد و تولد خون در بهار و در سالها
کودکی و در پس شاد و بیا حرکت های معتدل و غذای گرم و تر حیوانی بیشتر آید و خون باطبیعی که این منافع
نرساند در اوصاف مذکور مختلف باشد خواه در جمله خواه در بعضی دو گونه بود یکی آنکه مزاج آن بخود
متغیر شود چنانچه گرم تر یا سرد تر از آنچه باید شود یا غلیظی پذیرد و دیگر آنکه بخالطت و خلطی فاسد متغیر شود
چنانچه گرم و تر یا سرد و تر و این بخالطه مفسد گاهی بعضی هم از دم متغیر شده و بدی بوی لئون مزه بدان
گواهی دهند و گاهی صفراوی فسد و بد و تلخ طعم باشد و شور و رقت قوام و روشنی لون بدان گواهی دهد و گاهی
سودای فسد و بد و ترشی طعم و سیاهی لون غلظت قوام بدان گواهی دهند و گاهی بلغم فسد و بد و قلیه
طعم و لون بدان گواهی دهد و باشد که شور تر و غلیظ تر از جمله باشد اگر حرارت قوام این بلغم بوده باشد و اگر
حرارت ضعیف بود ترش بوی بود و بوی ترشی دهد اما بلغم طبیعی بلغم بطبع تر بود و بهر دو معنی تری یعنی بله و
سهولت قبول اشکال ترکیب سرد بود و قیاس با گرمی خون و صفرا و اما قیاس با بدن اندکی مایل بسرد
باشد و بلون سپید و بلغم مایل بجماد و بقوام قریب بخون معتدل بود زیرا که خونی باشد تمام ناکو
و بلغم را مغزی و خزانه خاص چنانچه جهت صفرا زهره و جهت سودای سپرز واقع است نباشد بلکه
همچو خون در همه عروق تن پراکنده بود و تولد وی اندر معده کم حرارت و از غذای سرد و تر اندر شش و بعد

از افراط سکون تعطل بیشتر افتد و منفعت و آسنت که هرگاه بسبب غذا بدن ترو بدسیر حرارت صلی
 و قوت ماضی اندران اثر کند و آنرا غدا اعضا گرداند و حتی از وی با خون غدا اعضا که مزاجش ناسب بود
 چون مانع و خون از زوجی دهنه با اعضا نیکو چسبند و نگاهدارا گرم نرم تر دارد تا بسبب حرارت که از حرکت بعضی
 پدید آید خشکی و نافرمانی در آنها پیدا نشود و بلغم طبیعی یا متعفن بود یا متعفن بقوام و طبع و یا متعفن بطبع و طبع و یا متعفن
 بجهت متعفن یا متعفن قوام وی چهار گونه بود یکی سخت و قوی باشد یعنی سنگین قوام و آنرا که از مایه گویند دوم آنکه غلیظ بود
 بسبب آنکه در نگاه منفذ مانده باشد و حرارت لطیف آنرا تحلیل کرده همچو کجی در آب غشته شده از اجزای گوشتی و گوشتی
 از زوجی و کثافتی مطول گردد و پیدا کرده شود و بقوام با بلیینه که اخته متعفن شده آنرا از جاذبه چهارم آنکه قوام او مختلف
 بود و قسمتی یکی آنکه اختلاف اجزاء آن مشاهد بود همچو محال و آنرا غلیظی گویند دیگر آنکه مستوی القوام
 باشد و لیکن بعضی از اجزاء آنرا عوض و جسم قابل همچو آب مثلاً اسیر از بعضی دیگر باشد و آنرا خام گویند
 اما تغییر طعم وی نیز از چهار گونه بیرون نباشد یا حاض بود یا لایعقل یا سبب یا سبب ترشی وی
 چند چیز بود یکی آنکه بلغمی بوده باشد متعفن و رقیق و سودا بادی مختلط گردد و آنرا ترش سازد و دیگری آنکه
 غریزی ضعیف بود و طبع آن نتواند کردن و آنرا تحمل و قابل برد خارجی سازد و آن ترش گردد و آنرا نیچا
 چنانچه از حال سیوه بمانی مزه که حرارت ضعیف انتیج آن کند مشاهد میگردد و دیگر آنکه بلغمی رقیق حلو بوده باشد
 و حرارتی غریب در آن اثر کند و آنرا سبب شود و از آن غشیان حرارت غریزی آن تحلیل پذیرد و برودت
 بر آن مستولی شود و ترش گردد و چنانچه از حال عصارات در صنف محسوس میگردد و دیگر آنکه برودت از آن
 بر آن مستولی شود و حرارت غریزی آن لطفاً کند و ترش سازد و چنانچه از حال عصارات در صنف محسوس
 و طبع بلغم ترش مطلقاً مایل بسردی خشکی باشد و اما سبب شوری بلغم دو چیز بود یکی آنکه بلغمی رقیق
 بوده باشد و صفرای محرقه بادی مختلط گردد و با اعتدال و آنرا شور سازد اگر چه طعم صفرا شوریست لیکن خلط
 مانعیت با اجزاء از ضمیمه بلغم فی الجمله سبب شوری آن میشود چنانچه از مرد آب بر زمینها سوخته
 تلخ طعم و رنگ را و از جوشانیدن نوره و خاکستر آب میگرد و اخلاط زیاده از اعتدال سبب
 تلخی میشود و آن نیز شاد است در اصناف صفرا غیر طبیعی بلغمی غلیظ را که بکثرت اختلاط صفرا سوخته
 تلخ گردد مذکور شود و دیگر آنکه حرارتی قویه ناریه غیر منصفیه در آن نیک اثر کند و آنرا شور سازد و چنانچه از حال
 و آب بحر مشاهد است و طبع بلغم شور مطلقاً مایل بگرمی خشکی بود و اما سبب غوصت که آن دانه را

بهر یک شیدن بود و در جز باشد یکی مخالفه سودا عفضه دیگری آنکه بر دی برو مستولی گردد و در جمیل گزاف
 از ایا رصیت و عفو صفت پیدا کند چنانچه از حال میوه در دل ظهور مشاهد گردد چه حرارتی هنوز در آن
 اثر نگزیده که از اثرش کند یا تضج دهد و طبع بلغم غصص مطلقا مایل بود بسردی و خشکی لیکن در رصیت
 جمود مانده زیاده از حامض باشد اما سبب بیماری عدم مخالفه آبست با وی طبعی چنانچه معلوم شد
 و عدم تقضی و سائر متغیرات مذکوره طبع مسیح در غایت برودت باشد جهت سردی که از طول تن
 پیدا کرده و در خامی از همه اصناف بلغم قزول بود و جمله در سفیدی لون قسده بوی مشارک آید مگر عفن
 که در بدی بوی مخالف بود اما صفر طبیعی طبع گرم و خشک باشد و رطوبت جسم وی فضلی بود چنانچه
 تری جسم سودا بطعم تلخ و تیز و بلون زرد مائل بسرخ بود و همچو شکر عفران و بلوزن سبکتر از خون باشد
 و بقوام تنگ تر بود و تولد طبیعی اندر جگر معتدل باشد نوعی از صفر طبیعی بود که اطباء آن را حمر گویند جهت
 سرخی لون وی و آن صفرا می باشد با خون آمیخته و طبع و طعم از خالص تر باشد و بلون تیره تر و بقوام
 و وزن بیشتر بود و تولد صفر از خوردن چیزهای گرم و خشک اندر تابستان و از پی تعبها و غضب منقطع
 بیشتر باشد و منفعت دمی آنست که خون را رقیق سازد و در مجاری تنگ اندر برود و لختی با خون
 غذای اعضا شود که مزاجش مناسب آن باشد چون شش و زهره و لختی از خالص و با معارف
 و آنها را از فضل و بلغم لزج بشوید و عضلات مقعد را بکند تا بجا جت بر خیزد و بگرمی مقاومت یابد
 خارجی نماید و اما صفر نا طبیعی آنچه بنفس خود متغیر شده باشد یا متفغن بود یا محرق و این سوختگی صفر
 چون بسیار نباشد آنرا اگرانی گویند جهت مشابهت لون بکرات تازه و چون سخت از آن بخاری گویند
 جهت مشابهت لون بزنجار و این صنف از غایت حدت و لزج و ردا آن کیفیت مثل سموم بود و تولد آن
 نوع بیشتر از رسیده در دمای گرم باشد و اظهر آن بود که صفرای محی سوخته گردد و در کراتی شود و کرات
 سوخته تر شود و زنجاری شود و گاه بود که خون در جگر گرم سوخته گردد و لطیف آن صفرای بود سوخته
 و کیفیت آن سودا بود سوخته و آنچه بخلاف خلط دیگر متغیر شده باشد اگر آن مخالفه بلغم رقیق باشد از او صفر
 گویند و لون آن زرد روشن بود و اگر بلغم غلیظ باشد آنرا صفر محی نامند جهت مشابهت در لون و قوام
 بر زده بلغم و تولد این دو صنف بیشتر از جگر بود و آن مخالفه سودا سوخته یا لختی از صفر سوخته بود و آنرا
 صفرای محرقه گویند و این صنف دوم در داکت کیفیت و خواص بجز از صنف مخالفه سودا بود و صفرای محرقه

در لون مائل کجوده بود و جمله اصناف صفرا در حرارت و یسبب حرارت در وقت توأم شکر بستند
و اگر چه در لون مختلف باشند لیکن هر یکی را درین عروض ثلثه تفاوتی بدرجه لایت حال ^{در} ^{سبب}
چنانچه تحقیق آن بر او کیا مخفی نخواهد بود اما سودا طبعی بطبع سرد و خشک بود و لون سیاه و باطن سرد
باشد و خالی از عفتی نبود و بوزن گران تر از جمله اخلاط طبعی بود و قوام غلیظ تر و منفعت او آنست
که خون را نسانی و غلطی بدید آورد تا دسین رسیدن آن باعضاء قبول صدمت عضوی و انعقاد را
شایسته تر باشد و از تاثیر جمل در بود و نهاد اعضاء را نیز بدان پایداری که استواری باشد و
فعل آن شبیه فعل الفحه بود و در شیر و تیر لختی از آن باخون غدا اعضاء کرد که از اجزش مناسب آن
بود چون استخوان نیز قدری نفهمیده آید و از تقویت نماید و دغده کند و از کثافت طعمی چینه بماند
و تولد سودا در فاسد و از غده سرد و خشک و کشیف و اندر سن کولت و از عقب کمر تا فوق ریه بیشتر باشد
اما سودای طبعی بیشتر از احتراق اخلاط اربعه پدید آید و جمله احتراق را مرده گویند و گاه بود که از سودا
خون باطبعی حاصل گردد و گاه بود که از بلغمی بخت فشرده پدید آید بواسطه روی از خارج بدن یا از
داخل و تولد این صنف بیشتر اندر جگر سرد بود اما آنچه از احتراق خون حاصل شود سرد بود و مانند
شیرینی گراید و آنچه از احتراق بلغم رقیق حاصل گردد نیز بود مایل به شدی و آنچه از احتراق بلغم غلیظ
حاصل گردد و تر بود مایل به شری و آنچه از احتراق صفرا حاصل گردد و رعایت تخنی و حدت بود و آنچه
از احتراق سودای رقیق حاصل گردد و رعایت تر بود و درش باشد چون بر زمین آید همچو سرکه پخته
و گشس پیچ بر آن نشینند و بر مجاری بگذرد و آنرا بسوزد و بخرشد و آنچه از احتراق سودای غلیظ حاصل
گردد بدان روآت وحدت نباشد و ترشی آن بل عفتی نباشد و طعم آن دو قسم دیگر غصص بود
مائل کجوضت یا ملوشت از و فاسد و افسد این اصناف آن بود که از احتراق صفرا یا از احتراق سودا
رقیق حاصل شده باشد لیکن در قبول علاج بهتر از سایر اصناف بود و فرد تر و روآت و فساد آن
خون باطبعی باشد و دوم محرق و آنچه از بلغم یا از سودای غلیظ حاصل شده باشد متوسط بود و
فساد لیکن در قبول علاج و تحلیل عاصی تر از جمله اصناف بود و تمامی این سودا در لون و قوام
قریبی بیکدیگر باشند و لیکن در کیفیات مختلف باشند بدان مقدار که مناسب مادی و مرکب بود و غیر
بعد از توقف بر مسائل سابقه بر او کیا مخفی نخواهد بود و بدانکه برودت بلغم طبعی زیاده بود از روآت

سودای طبیعی در طوبیت بلغم طبیعی زیاده بود از طوبیت خون طبیعی و سیوست سودا طبیعی زیاده بود از
سیوست صفرا طبیعی و حرارت صفرا طبیعی زیاده بود از حرارت خون طبیعی و حکما میگویند خلط صفرا و سودا را
گویند و بلغم را از طویات مائی بدرقه غذا و مقدمات دم و باد شناسند و خون را ماده روح حیوانی
و قوام بدن دانند و با دارا از فضلات دانسته بعضی آنرا هم خلط نامند و بنابرین در استفراغات و تحلیلات
از تعلیل دم منع نمایند و الله اعلم اما اعضا مفردة و بعضی از مرکبات اولیه این مفردات که جمله
اینها اساس مقوم بدن اند بدانکه تن آدمی چیز نیست ترکیب یافته از استخوان غضروف و رباط و عصب
و عضله و ترغش و گوشت و پیه و شرجه و ورید و شریان و پوست و اینها در اصل خلقت ازینی
ما در وید در رحم متولد شوند بعضی بواسطه و بعضی بلا واسطه با خلط طبیعی در طویات صالحه پرورش
یابند غیر از گوشت که آن از منجنق متولد شود و چنانچه حرارت طبیعی از عقد گشت تحلیل رطوبات زیاده
آن و غیر از پیه و شرجه که از طوبیت و جری خون متولد شوند بدان نوع که رطوبت برودت طبیعی آنها
عقد کند اما استخوان بطبع سرد و خشک بود و نفعت می از روی کلیه نیست که همچو آسیای قوام
بود و بدن را و عظامی مراعضای نرم می حرکت را چه ظاهرست که حیواناتی که استخوان ندارند
مثل کرم در حرکات بغایت ضعیف اند ازین جهت صلب مخلوق گشته و پاره پاره بودن آن جهت است
حرکات و استطاعت افعال که از عظام منافع بدنیست و همچنین مجوف بودن استخوانهای قوام
جهت نیکو یافتن غذا و خفت امری واضحست و نیز اگر جمله یک به بودی چون آفتی بعضی از آن
همه تن از آن مضرت یافتی و این استخوانها بعضی بمنزله سرد و عا و نگاهبانان غذا فند بعضی اجسام
غریزی بدن را چون قحف معزرا و مهرای پشت مرتجاع را و استخوانهای سینه و پشت و پهلوها و ریه
و دل و غیر آنرا از احشاء و بعضی بمنزله خدام اند چون استخوان دندانها و لحن و مضغ غذا و بعضی بمنزله
سلاح اند جهت دفع موزی چون شاسن که از دو طرف مهره بپشت برآمده بعضی بمنزله متصل اند اجسام را که بعدا
متعلق اند چون عظم لامی و عضلات جنجه و زبان و بعضی بمنزله قالب ستون اند که خیمه بدن برپا دارند چون
ساق در آن بازو و گشت و مهره بپشت و گردن و مجموع استخوانها تن سوی عظم لامی و عظم شامیه که در اندام
زیر بعضی استخوانها جهت تنگی عقد و ربط و لیست و چپ و پشت پاره سب بعضی متصل یکدیگر گشته اند
و هم مربوط گشته هر جمله به درگاه و مفصلها بود و ازین جمله هفت پاره استخوانهاست

دوپاره از آن استخوان قحف بود و از چهار در را کلیله و لا و سه قشری هر یک اچار حدید یا چهارپاره از آن بود
 سرست که یکی استخوان پیشانیست و دو استخوان بنا گوش یکی استخوان پس سر یکی پاره از آن استخوان قحفیست که ستال
 وقاعده دماغ است و همیشه استخوانها سر و پیوسته است و چهارپاره از مجموع استخوانها صدغین است از هر صدغ دوپاره
 و چهارده پاره از مجموع استخوانها فلک لایین و دوپاره ازین فلک لایین است و دوپاره از مجموع استخوانها
 فلک زیرین است و دوپاره از مجموع استخوانهای دندانهاست که بر هر دو فلک
 نهاده است و هفت پاره از مجموع مهرهای گردن و دو دوازده دگر مهرهای پشت است و پنج
 دگر مهرهای کمرگاه است و سه دگر مهرهای سرین است که شست مردم بران است و از آن حصص
 گویند و جمله سی مهره بود و بیست و چهار پاره از مجموع استخوان پرهای پهلوان است و جمله آنها بیست
 پشت باز بسته است و هفت از آن از جانب راست و هفت از آن از جانب چپ است و استخوان
 سینه هم پیوسته بود و هفت پاره از مجموع استخوانها سینه است و دوپاره از مجموع استخوانها
 و دوپاره از مجموع استخوان شانه راست و چپ است و دوپاره از مجموع استخوان سرهای کتف است که آن را
 قله الکشف خوانند دیگر حیوانات را نباشد و شصت پاره از مجموع استخوانهای ستیاب بر هر دو ستیاب
 باز و یکپاره ساعد دوپاره خروده است و شصت پاره از استخوانهای پشت و شصت که از شصت گویند
 چهارپاره و استخوانهای هر انگشتی سه پاره و ابهام پنجه متصل بود و چهار دگر مشط و دوپاره از مجموع
 شتی که است و شصت پاره از مجموع استخوان پایست بر هر پای سی پاره چنانچه ران یکپاره و ساق دوپاره
 و آئینه زانو یکپاره شش انگشت یعنی کعب یکپاره پاشنه یکپاره استخوان که بر کف پا است آنرا زورقی
 گویند یکپاره استخوان مسدی زدی که بر جانب وحشی قدم نهاده است یکپاره خروده چهارپاره اگر زدی را
 داخل وی دارند و سه پاره با کعاب از وی دارند استخوانهای پشت پای که آن را هم مشط گویند پنج پاره
 استخوانهای انگشتان چارده پاره هر انگشتی سولای ابهام سه پاره ابهام دوپاره و جمله اینها بشط م
 گشته اند و تفصیل نهاد و هیات هر یکی را از کتاب تشریح باید طلبید اما عضروف که بعضی جایهای آنرا
 فرجه گویند آن هم ترا از استخوان و سخنان باقی اعضا بود و بر سر استخوانها رید و دوام گوش بینی و چهره
 و قصبه شش و پلک چشم برانست بطبع هم سر و خشک بود و صنعت وی از وی کلیه است که واسطه باشد
 میان استخوانها و اعضای نرم چون عضله و غیره تا میزند نرم باشد و در یک سوراخ و در اعضا متحرک

سرستخوانها را نرم دارد تا از صلابت آنها در حرکت گوشت و پرده و پوست که متلاقی آنهاست ندرند و از رو
 نشوند چون غضروفی که بر سرشان است و غضاريف سر شفت و همچنین فاصل را حفظ کند تا در حرکت
 بیکدیگر سوده و کوفته نشوند و نیز اعتمادی باشد مرا و تا عضلاتی را که گفته بر استخوان اندازند چون غضروف
 جفن و عضلات آنرا و نیز و قایم بود بعضی اعضا چون غضروف جنجری مرفم معده را و نیز در اعصاب
 ضروری بدنی کوفتی و آسیب نرسد با عضای صلب و نرم چون غضروف گوش بوقت خواب سه سه
 نشسته گاه در حین بیداری آنرا با کتبه است بعصب و سفیدی نرمی و کشیدگی و صلابت در
 انفصال و یکی حس ندارد و از سر استخوانها رسته آنرا با استخوان دیگر یا با عضله دیگر ربط کرده بطبع هم
 و خشک بود و منفعت آن از روی کلیه است که بستن بعضی اعضا صلبه به بعضی بدان استحکام و یکپارگی
 و نیز شقوق و دندانها آن باشند و دندانها عصبیت بهم پیچیده و مؤلف گردد از آن جهت سر بر
 و تری پدید آید و نیز با آنها هم آمیخته شود و در حشوات از گوشت آنگاه گردد و بغشای پوشیده
 و از آن عضله پدید آید و نیز لیفها از آن برخیزد و بخود و در هم بافته شود با لیفهای عصب نیز یافته گردد
 از آن عشا پدید آید اما عصب که آنرا با گوشت بطبع هم سرد و خشک بود و منفعت آن از رو کلیه
 که حس و حرکت ارادی اعصاب حساس را به مثمر که را بوسیله آن پدید آید زیرا که نفوذ روح خاصه روح
 خاصه و حرکت از دماغ در حاکم عصب تولی و بویستی اعضا که عصب جرم آن داخل نیست حقیقت
 دارند و حرکت باراده چون جگر و سبزه و امثال آنها و نیز گوشت را با خلط عصب قوی در جرم
 پدید آید و نیز از یافته شدن لیفهای آن در یکدیگر چنانچه بار با غشاء متکون گردد و بانهاست شایسته
 بار را که آورده پوست تن متکون شود و منفعت تولد عضله از آن ربط معلوم شد و بهر عصب
 حس و حرکت از دماغ و از نخاع رسته اند در بدن پریشان گشته و در پوست نهایت رسید اند
 و نهادن آنرا چنان بود که یک شاخ عصب از جانب راست دماغ با نخاع بر روی آورده
 و یکی از جانب چپ در مقابل آن با یکدیگر جفت گشته مگر یک عصب فرو که فرو در نهایت
 همه ست و مجموع سی و هفت جفت و یک فرو بود هفت جفت آن از نفس دماغ رسته است و اکثر
 آن از منفذهای استخوانها سر بطرف چشم و گوش و صدع و رو و حلق و بینی و غده بیرون آمده و
 درین اعضا اندر قصبه و شش و حلق و دل و معده و احشای حجاب پراکنده باشند و

و هفت جفت از او اکل نخاع و از مهرهای گردن بیرون آمده و دو واژه جفت از او اسط نخاع
 و از مهرهای شپت بیرون آمده و پنج جفت هم از او اسط نخاع رسته است و از مهرهای قطن که گاه
 بیرون آمده و سه جفت از او اخر نخاع رسته است و از مهرهای عجز بیرون آمده و سه جفت دیگر از او
 نخاع با نهایت آن رسته است و از مهرهای عصص بیرون آمده و یک فرد از منفذ مهره آخرین که
 منفذ نخاع است بیرون آمده از سر نخاع رسته است اما آنچه اعضا حس فقط اند در طبع قریب
 باشند و بدین سبب حکم آنها در ملوسات صحیح بود و این اعصاب چون حاکم افتاده اند بجهنم نرم
 و لطیف مخلوق گشته تا بر روی قبول اثر کنند و آگاه سازند و آنچه اعصاب حرکت فقط اند قوی و
 مخلوق شده تا اندر کار خویش عاجز نیایند و آنچه مرکب اند متوسط واقع اند در صلابت و لیس و انعطاف
 اعصاب که از دماغ رسته اند جز اعصاب سردی و احشاء حس حرکت نیابند و باقی اعضا حس
 حرکت از اعضای یابند که از نخاع رسته اند اما عضله که بعضی بزرگ آنرا بسایک گوشت خوانند
 بطبع مایل با اعتدال بود در گرمی و سردی و منفعت دی از روی کلیه آنست که گرمی و احساس
 کند بعضی اعضا را و نیز تحریک اعضا بر حسب اراده بفعل او تمام میشود چنانچه هرگاه مردم خوا
 که عضوی را سوزی خویش آورند یعنی بمبارند نزدیک سازند و قوه محرکه که بمیانخی عصب و عضله آن
 عضو حلول کرده است جهت حرکت آن عضو آن عضله را بتشنج سازد یعنی اجزای آنرا بهم در
 و کوتاه گرداند تا و ترا و بدان عضو پیوسته است کشیده شود و آنرا بخویش کشد و هرگاه بخلاف
 این اراده کند آن عضله را نرم گرداند تا و تران بجای خود باز رود و عضو بر نهاد خویش باز آید و اگر
 عضوی باشد که خواب مختلفه حرکت تواند کرد آنرا عضلات مختلفه باشد که چون قوه محرکه بر روی
 اراده آنرا بجهانی تحریک نماید با تقباض عضله موافق آن حرکت از جانب آن مخالف عضله
 آنرا منبسط گرداند و علی هذا القیاس گاه بود که بعضی از عضلات بی اراده نیز تحریک عضوی را
 مصلحت بدنی نماید چنانچه حجاب حاخر که از عضلات سینه است آلات دم زدن را در حالت
 نوم و غشی تحریک کند برای تنفس و مجموع عضلات که جهت این منافع مخلوق گشته اند و در اعضا
 قسمت یافته اند و بیست و نه عدد بود و نیز این ابی صادق یا فصد جمید و باشد از جمله
 تمام پیشانی بود و در عضله رخسار از سر و روی و چهار عضله خاصه لبها و دو عضله بینی و بیست

عضله هر دو چشم و پلکهای آن از چشمی دوازده دوازده عضله فک پیرین سی و دو عضله سر گرد
 پیچیده از آن خاصه سر و بیت و هشت عضله حنجره و حلق و عظم لامی شش ازین خاصه عظم و شش
 خاصه حنجره و باقی از طبقوم و عضله زبان دوازده عضله که تنها از هر شش و بیست شش
 عضله حرکت باز و از کتف هر بازوی را سیزده عضله و پیچیده عضله ساعد ماهر ساعدی را
 نه عضله بیست و شش عضله خورده و مشط و انگشتان شش از هر دست سیزده و دوازده عضله
 باسطه و آلات تنفس سینه که حجاب از آنهاست و هشت عضله فایده سینه و آلات تنفس
 پشت و هشت عضله میان استخوانهای پهلوازدرون و بیرون طرفین چه آنها در وقوع واقع
 شده اند و چهل و هشت عضله لبست و هشت عضله شکم و چهار عضله قفسه چهار عضله غایب
 مردان اما زنان او عضله بود و چهار عضله مقعد و یک عضله شانه و دو عضله حرکت راها از
 هر سرین یازده عضله و پیچیده عضله حرکت ساق از زانو به ساقی رانه عضله و بیست و شش عضله
 قدمها از هر قدمی چهارده عضله پنجاه و دو عضله خورده و انگشتان هر پای را بیست و شش عضله
 و تفصیل نهاد این عضلات را بسط عظیمست و حواله تحقیق آن بکتاب تشریح اولی نماید و اما در
 کون و طبیعت و منفعت آن از تقریرات سابقه فهم شد و اما غشاء که از آن برده گویند و بر سطوح ظاهر
 اعضا و در احشا گسترده بود و کون طبیعت از تقریرات سابق معلوم شده و منفعت آن از
 کلیه آنست که نهاد اعضای را که بدان پوشیده باشد بر حال خویش نگاه دارد و منع آن سطوح
 از آفات فی الجمله بکند و در بعضی اعضا را که از عضوی دیگر آویخته شده چون کرمه محکم را
 و نیز اعضای که چستی ندارد و بوسیله غشاء مصاحبت او را که مودی گشت و نیز واسطه شود میان
 جسم نرم و صلب یا نرم از صلب متضرر نگردد چون پردی و ماغ و نیز جدا کنند بعضی اعضا را از
 تا در آن شریک نباشند چون غشاء منصف و ماغ و نخاع و نیز منع حرارت غریزی از تحلیل
 یافتن فی الجمله بکند چون صفاق شکم و نیز منع وصول بخارات که بعضی اعضای شریف بکند
 چون حجاب حاجز که میان شش و الت غذا واقع است و نیز منع بعضی اعضا از ملاقات فیض
 غذای آن بکند چون غشاء عنکبوتی و تحقیق غشیه بقریب بیان اعضای مرکبه و محالجا
 واقع شود ان شاء تعالی و اما گوشت آنچه غیر غده نیست بطبع گرم و تر بود و منفعت آن از

کلیه آنست که خلل و خشو اعضاء را بر سازد تا بر سعی که لایق آنها باشد محفوظ مانند زیر بدن را که
 وارو و جمع حرارت طبیعی در بدن حفظ آن از تعرق بکند و نیز نخستی منع ضرر سقطه و ضرب از بعضی اعضا
 نماید و نیز منع نفوذ حر و برد خارجی از باطن بکند و نیز منع ضرر ملاقات صلب از بعضی اعضا نماید
 گوشت پشت عروقی را که بران میگذزند و نیز تکیه گاهی بود بعضی اعضاء را چون گوشت ران هر
 شکل را نیکو دارد و اما لحم غدوی که در پستان و خصیتین و شیب زبان و غیره واقع است بطبیع تر بود
 بگرمی جهت ترکیب آن و اما پس که آن بعضی بر پرده و اعضاء عصبانیه میشود و طبیعت سرد و تر
 بود و منفعت آن از روی کلیه آنست که بدسومنه خود نرم دارد و بعضی اعضاء خشک فراچی را که
 ملاقات آنان تا جفاف و حرکت و تعب مفراط بدانها راه نیابد و نیز اعانت نماید مرهم و
 قبول ادم حرارت را به حرپی جسم و حفظ بلز و جت آن به روخت قوام و اما شره که آن بر عشاء اعضاء
 می باشد و بر روی گوشت ظاهر است بطبیع سرد و تر بود و منفعت وی از روی کلیه آنست که اعضاء
 یا بسبب ملاقاتی را نرم دارد و طراوتی در بدن پیدا آورد و از سکاوت حر و برد خارجی و مصدمات فی الجمله
 صیانت نماید و اما ورید و عرق که آنرا رگ گویند خصوصاً آنچه غیر چپ پیونده بود و طبیعت آن گرم و خشک
 باشد و گرمی آن مکتب از خون بود که در ایما اندر دست و الا جوهران چون شبنم است با اعضاء عصبانی
 برودت بران انسب باشد و منفعت آن از روی کلیه توزیع خونست بر اعضاء و انتشار قوتها
 طبیعی در تن و جذب هضم غذائی الحمله و مجاری بودن مفضللات را و اخلاط را جهت علاج
 و جمیع آورده از جگر رسته اند بعضی از جانب مقعر جگر و بعضی از جانب محدب وی و اصل جمله
 در عرق است و اما آنچه از جانب مقعر رسته آنرا باب گویند و پنج وی را زاندر و ن جگر پنج شاخ بود
 هر شاخ شاخهای بسیار کرده همچون درخت در زمین و در اجزای جگر منشر شده و یکی از آن شاخها
 زهره رفته و آنچه از جگر بطرف معده بیرون آمده هشت رگ از وی برخاسته و بخت یونانی
 اینها را اما سارافین گویند و یکی از اینها شاخها زده اند بعضی به مقعر معده و رود یا پیوسته و بعضی
 بسپرز و ثرب فم معده رفته و آنچه از جانب محدب رسته آنرا چون گویند جهت کشاده تر
 بودن جوف آن و پنج آن نیز زاندر و ن جگر شاخهای بسیار باریک کرده و در شاخها و پنج هر
 زاندر و ن جگر بهم اتصالی یافته اند و در همدگر کشاده شده و آنجا که از محدب جگر بیرون آمده

شاخ شده و از هر شاخ رگهای بسیار برخاسته شده و رگهای کیشاخ به نیمه بالائین بدن آمده
 بتوسط غشاء و حجابها و عضلهها و غیر آن مجید اندامها اندرونی و بیرونی آن نصف پراکنده شده و
 و رگهای شاخ در نیمه زیرین بدن آمده هم بتوسط مذکورات و همچنان اندر همه اندامهای اندرونی
 و بیرونی این نصف پراکنده شده و جمله او را که منفع مخلوق اند الا کیشق را جوف که بطرف بالا
 برآمده و در حجاب سینه گذشته و غلاف دل شاخا برده و بدن اندر آمده است و این را
 درید شریانی گویند جهت مناسبت با شریانی و نوع بودن و آسانی قسام شعب این عروق
 از اقوی یا ضعف یا برق لبیف شعریه در بحث اخلاط مذکور شد و آسانی عروق فصدیه
 در بحث فصد مذکور گرد و انشاء الله تعالی و تفصیل در دهر و در یک بهر عضو از کتب تشریح
 باید جست و الله اعلم و اما شریان که آن گهای چنده بود که بطبع هم گرم و خشک باشد و گرمی آن هم
 مکتب از خون روح بود که اندر جاریست و الا جهر آن چون شبیه است بر باطیات بروقت
 بد و انساب باشد و منفعت وی از رو کلیه توزیع روح حرارت غریزی بود و بر اعضا و منفعت آن
 و انقباض آن در نبض معلوم شود انشاء الله تعالی و اصل جمله شریانی و شریانیست و آن بر
 از تخویف السیر دل رسته اند و آنجا که از دل برآمده اند منشعب شده اند و در اعضا متفرق گشته اما
 از آن در اصل آنچه کوچک ترست و از ررق اجزا دل برآمده که منعم نرم مخلوق گشته و بد و غشاء پوشیده
 شده است و این را شریان دریدی گویند بمناسبت یک طبقه بودن وی و این شریان شعب خود
 از دل شش اندر رفته باشد جهت استنشاق دل نسیم را بواسطه اینها غذا یافتن شش از
 دل بواسطه آنها و اما اصل بزرگتر که از سطو آنرا او طی خوانند آنجا که از دل برآمده و شعب شده است
 و از هر شعبه شاخهای بسیار برخاسته است رگهای کیشاخ به نیمه بالائین بدن برآمده است و
 در آن اعضا متفرق گشته و رگهای کیشاخ نیمه در نیمه زیرین بدن فرو آمده اند و در آن اعضا
 متفرق شده است و در شاخ ازین برود و اندر اجزای دل پراکنده شده است و این جمله و طبقه
 مخلوق شده تا روح حیوان و حار غریزی که قوام حیات بدنست و در ظرفی مستحکم باشد و محفوظ
 مانند از تحلیل محل و تفصیل در دهر شریانی بهر عضو از کتب تشریح باید جست و اما کون
 بطبع قریب معتدل بود جهت تعادل گرمی عروق و خون با سردی عصب و شایسته اعتدال آن

آنست که از ادراک کیفیات مختلفه متاثر نمیکرد و چنانچه بسیار بود که خون معتدل در گرمی از عضوی
بر پوست فرو آید و از آن آگاه نمیکرد و چنانکه لختی سردی هوا از آن اثر نکند و بنا بر اینست که
حکم نفس را به تخصیص بسرا انگشت سبابه محتمل داشته اند و منفعت وی در حفظ و صیانت
اعضای ظاهری و سطح ظاهرین و ادراک امور بلبس واضح است بدانکه گرم ترین این اعضا
گوشت بود پس از آن عضله پس از آن شریان پس از آن ورید پس از آن جلد کف و
سرد ترین اعضا عظم بود پس از آن غضروف پس از آن رباط پس از آن ترنس از آن
غشای پس از آن عصب پس از آن شریحه پس از آن جلد و برترین این اعضا شریحه بود پس از آن
پیه پس از آن گوشت پس از آن عضله پس از آن جلد و خشک ترین اعضا عظم بود پس از آن
غضروف پس از آن رباط پس از آن ترنس از آن غشای پس از آن شریان پس از آن عروق
پس از آن عصب حرکت پس از آن عصب حس پس از آن جلد مطلقا و الله اعلم و احکم اما در ادراک
بدانکه روح نزد اطباء جسمی لطیف بخاری که از لطافت اخلاط تخصیص خون طبیعی متکون گردد
چنانچه اعضا از کثافت آنها متکون میشود و روح سه قسم بود اول طبیعی و محل آن جگر بود
دوم حیوانی و محل آن دل بود سوم نفسانی و محل آن دماغ بود و شریحه و مولد روح مطلقا
باشد و این چنان بود که لختی از خون طبیعی نصیب از جگر بدلت اندر آید و در جوف امیر دل
دیگر یابد و لطیف گردد و جوهری شود بخاری نورانی پس سسی از آن در دل و شریان بماند
و آن را روح حیوانی گویند و آن با خارجری از طریق شریان با اعضا متشعشع بگردد و از آن
روح طبیعی گویند و آن با خون از طریق عروق با اعضا رسد و سسی بدماغ اندر آید و آن را روح انفسانی
گویند و آن از طریق اعصاب با اعضا رسد و هر یک از این اصناف ارواح عامل بود از انواع
قوای بدنی چنانچه بتفصیل بعد ازین مبین گردد و جهت احتیاج این حوالی در حرکت از مباد
بمقاصد بحرک و احتیاج آن کیفیات که قوتهای حالت اند درین مجال بحاللی در انتقال از مباد
بمقاصد و الله اعلم و اما قوای بدانکه قوت نزد اطباء با هیات است در جسم حیوانی که بان افعال حیوان
بالذات صادر گردد و جمیع قوتهای بدنه نسبت از و احی که حاصل آنها اند سه قسم اند طبیعی و
حیوانی و نفسانی و اما قوت طبیعی که محل آن روح طبیعیت و قسم بود اول قوت متشعشع

و غذا باشد از جهت بقای کمال شخص و این تصرف اگر برای غذا دادن بدن بود چنانچه جوهر
قابل از غذای بالقوه تحصیل نماید که آنرا کیموس مغلط گویند و آنرا بر اعضا پدید آورند و با جزیائش
برین اعتبارش قوه غاذیه نامند و اگر تصرف بر آن زیاد بدن بود در طول و عرض و عمق و بستی
که مقتضای نوع برین اعتبارش قوه نامیه خوانند و گیری قوت متصرفه در غذا بود بلکه در رطوبت
مایه از جهت بقای نوع و این تصرف اگر بر وجه توا اید منی بود چنانچه جدا کند از امشاج و مختلطات
بدن جوهر منی را بدین اعتبارش مولده مطلق گویند و اگر بر وجه حاصل گردانیدن افرجه مختلف
ضروری بود در منی چنانچه در هر جزوی از آن مزاجی که لایق عضوی از اعضا بود در چنین پدید آید در
بدین اعتبارش هم مولده دانند و اکثر غیره اش اولی خوانند و اگر تصرف بر وجه تشکیل شدن چنانچه
در منی مستقر در رحم تخلیط اعضا و تشکیل و تجویف و ملاس و شویه و مقادیر و امثال اینها بدن
خالق اشاء مقدس و تعالی پدید آورد بدین اعتبارش قوت مصوره خوانند و شیخ ابوعلی میگوید
که نوعی از قوه طبیعی است که عامه فعل آن حفظ نوع است و آن متصرف است در ام التماسل
چنانچه حاصل سازد از امشاج بدن جوهر منی را و بعد تصویر کند آنرا باذن خالق تبارک و تعالی
و مسکن این نوع و مصدر افعال این انشیان است و بدانکه فعل این قوت مصوره با استخدام قوت غاذیه
نامیه تمام میگردد و فعل قوه نامیه با استخدام قوت غاذیه تمام میشود و فعل قوه غاذیه با استخدام چنانچه
قوت دیگر تمام میشود که آن قوت جاذبه یا منفع و ماسکه و مایلیق و ماضمه یا محتاج و دافعه مایلیق
و بصیرت و فعل این چهار قوت با استخدام کیفیات اربعه مفروده بدنی تمام میشود خواه غریز
و این قوای اربعه مخدومات کیفیات در هر جزئی از اجزای بدن حاصل اند و استخدام کیفیتی از
کیفیات هر عضوی در محل لایق بر حسب اقتضای طبیعت مینماید اما قوت حیوانیه که محل آن روح
حیوانیهست قوتی است که آماده میگردد اند اعضا را از برای قبول قوا نفسانی و طبیعی و حیات
بدون این قوت نمی باشد لیکن بقوا دیگر میباشد چنانچه در عضوی مفلوج بقوت نفسانی
و در سن و قوت بقوت نمود و در وقت انقطاع حیض بقوت مولده و در سوراخ مزاج صعب که
در عضوی اند چنانچه قبول غذا نمیکند بی قوت غاذیه اما قوت نفسانی که محل آن روح نفسانی
بر دو قسم بود یکی قوت تحریک آلات بدنیه و آنرا محرکه گویند و دوم قوت ادراک معقولات و محسوسات

ظاهری و آنرا مدرک گویند و قوه محرکه را دو مرتبه است یکی باعث بودن بر تحریک در حقیقت
 یا توهم مرغوبی یا مضر و بی بدین اعتبارش شوقیه و زود غنیه نامند و باز شوقیه نسبت بر غروب
 مطلوب شهوید گویند و نسبت به مضر و مکر و ب غصبیه خوانند و دیگری فاعل بودن تحریک
 آلات را چنانچه متشنج گرداند عضلات را در جذب بمسدا و وارخا نماید و در خلاف انحنایچه در
 بیان عضلات گفته شد و قوت مدرک را هم دو مرتبه بود یکی ادراک امور ظاهری و آن نسبت
 مدرکات خارجی پنج قسم شود اول مدرک الوان و اضاء و اشکال و آنرا قوت بصیر گویند
 و موضع آن در بدن دو عصب مجوف بود که از امین و ایسر مقدم دماغ رسته بطرف چشم
 آمده و هم مختلط گشته اند در قرب عین و باز متفرق گشته و امین چشم راست و ایسر چشم
 چپ اندزاده ادراک با صره بران وجه است که شش مرئی واقع میشود بر روی که شبیه
 ازان ملو است و آن روح از انجمل تقاطع و اختلاط عصبین مذکورین میرساند و قوت مدرک
 آنرا در می یابد و وجه دیگر در کتب تفصیل مذکور است دوم مدرک اصوات و آنرا قوت سمع گویند
 و موضع آن عصبی است که بر نهایت سماخ که آنرا سوراخ گوش گویند گسترده شد و ادراک انحنای
 بود که هوا متکیف متعوج از کوفتها بدین عصب رسد سوم مدرک روح و آنرا قوت شم و شام
 گویند موضع آن دو عصب زائده است بر مقدم دماغ رسته است در نهایت منفذ بینی بجانب
 دماغ شبیه بدو سربستان و ادراک انحنای بود که هوا متکیف از ذی رایحه بدان آید و این
 چهار مدرک طحوم و آنرا قوت ذوق گویند و موضع آن عصبی است بر جرم لسان مفروش شده
 و ادراک آن چنان بود که رطوبتی لعابی که از لحم غده در زمان حاصل میشود با اجزای ذی طعم
 مختلط گشته بدان عصب رسد و متکیف شده و ادراک انحنای بود که رطوبتی بی اختلاط رسد
 پنجم مدرک حر و بر و طبع و یا بس و خشونت و ملاست و صلابت و این بماست و موضع
 آن پوست است با گوشته که در تحت آنست دیگر ادراک امور باطنی و این نیز بر پنج قسم است اول
 مدرک جمیع صور خرسه محسوسات یعنی بر چه حواس ظاهر در یابند بدورسانند آنرا حس ششم گویند
 و محل آن در بدن مقدم بطن اول از دماغ دوم حافظ آن معانی صور مرئسمه در حس ششم و آنرا
 خیال گویند و مضموره نیز گویند بحجت استحضار بعضی صور بعد از غایب شدن و آن بمنزله

خزانة ایست مرصع مشترک را و محل آن موخر لطن اول بود از دماغ سوم مدرک معاجزه که قابلند
بهمان صورت کوره و آنرا و هم دوایم و متوهمه خوانند و بعضی تخیل نامند و محل آن دوده ایست که
در مقدم لطن وسط و دماغ است چهارم حافظ و آن معانی خبریه مدرک و هم آنرا حافظه گویند و بعضی
متذکره هم گویند جهت یا آوردن بعضی صورت و محل آن لطن موخر دماغ پنجیم است که بعضی
صورت را بعضی دیگر معانی یا بعضی دیگر یا بعضی صورت یا بعضی معانی یا تفصیل کننده اینها و آنرا متصرف
گویند و بعضی آنرا تصرف در معانی باستخدام نفس ناطقه متفکره خوانند و نظر تصرف در صورت و
باستخدام و هم تخیل خوانند و محل آن موخر لطن وسط است از دماغ و اطباء از قوی خبریه اصل
تعیین میکنند چنانچه حس مشترک در خیال را یک قوه دانند و هم حافظه را یک قوه دانند و تصرف را
یک قوه دانند و محل هر قوی را با احتلال آن قوه از احتلال همان محل شناخته اند و مراد حسن کتاب
این قوی چنان الهام رسیده که برای این قوای مذکوره قوی دیگر در حلقه بدن است که بدان قوت
طبیعت لطف تعطیل و فراغت میطلبد در امور بدیهه تخصیص قوه داعیانیه و تشمیه این قوت معلوله
مناسب بود و همین قوت است نفس حیوان که چون غلبه میکند بر دیگری قوی تعطیل کلی و ترک تدریس
بدنی با بهتمام لازم می آید و مرگ حاصل میگردد اما افعال طبیعی بعضی مفرد اند که بیک قوی تمام میشود
چون دفع بدافعه و هضم و جذب و بجا ذیامساک با سکه و بعضی مرکب اند که بدو قوه تمام
میشود و یا بیشتر از دو قوت چون اندر او بجا ذی طبیعی که در معده است و بدافعه را دیده که در عضل
از در او است و چون تغذیه بقوت محصله غذا مر جوهر بدن را و بقوه ملصقه غذا می بدن و بقوت مشتتیه
غذا بسیدن و الله اعلم بالصواب و اما اسباب حدوث کیفیات در بدن مطلقا معنی طبیعی و غیر طبیعی
بدانکه سببها که تن مردم را گرم کند و از زده نوع است اول خوردنهای معتدل و گرمی مائل از غذا و
از دو آدم حرکتی معتدل و قریب بمشقت چون ریاضات و صناعات غیر شاقه و مائل بمشقت است
مالمیدن با معتدل قریب بمشقت چهارم ضاوه و دار و دوار و غنهای معتدل و گرمی مائل از خراج
بکار شدن و محمده نهاده از زدن جسم گرم با معتدل و گرمی مائل ششم سرمای معتدل و گرمی مائل به نفهم خواب و بکار
معتدل ششم غسل آبها که پوست را محکم کند و حرارت اندرون تن بماند و هم سرمای که مسام را ببندد
حرارت را سختی جفن کند و هم بعضی اغراض نفسانی معتدل چون غضب غیر عمد و تفکر عمدت

یازدهم گرم گرفتن دوازدهم عفونت و یا بسج حیوان که زیر هر گرم دارد لکن گرمی عفونت و بسج باطنی
 چنانچه جمعی که از افراط جمله این اسباب مذکوره افقده و اما سببهای که تن را سرد کند پانزده نوع است
 اول تعبها جهت تحلیل حرارت غریزی و اگر چه در اول حال سختی اشتعاش آن میکند و دوم بعضی از
 اعراض نفسانی چون جبن و غم غیر ممتد سوم سکون مفراط جهت فرومانیدن حرارت غریزی
 و احداث رطوبات فضلیه و خامی اخلاط چهارم خوردنهای سرد و پنجم خوردن با فراط جهت آنکه چون
 نیک مضمم نشود حرارت را فرو گیرد و مگر کند ششم ناپختن غذا از جهت آنکه ماده حرارت و حار
 غریزی گسسته شود و تحلیل یابند هفتم سوءاخت گرم جهت بسیاری تحلیلات و کم شدن
 ماده حار غریزی و یا خنج شدن مواد گرم از ماست هشتم بسیار شستن در گرما به و آبهای
 گرم هم بدین سبب نهم بسیار رفتن در سرما جهت فرومانیدن مراند حرارتهای سختی دهم
 استعمال ضمادات و اطلیه و ادویه سرد از خارج یازدهم سده از جهت بسته شدن راه
 مواد گرم کننده این طبیعت بود که در یک عضو افقده همچو مفاسل که از افراط بعضی از این اسباب
 مذکوره افقده و از دهم افراط استفراغات جهت افراط تحلیل سیزدهم خامی اخلاط چهاردهم
 غلبه اخلاط سرد و رطوبات فضلیه پانزدهم گرم کردن حیوان که زیر هر گرم سرد بود و این سردی هم
 باطنی بود اما سببها که تری فزاید یازده نوع است یکی دعت و سکون با فراط جهت عدم تحلیل
 رطوبات و جمع شدن آنها و دوم بسیار خفتن بر پرده جهت همین سبب سوم قله استفراغات
 و تحلیل چهارم استفراغ صفر پنجم استبقا را غذیه لذیذ غیر یابسه جهت حصول رطوبات ششم
 خوردن مرهاده و فواکه با فراط هفتم تدبیر با دمان معتدل جهت حفظ رطوبات و تقویت اعضا
 و تربیب هشتم گرمی معتدل بعد از طعام تر جهت جذب رطوبات بجلد و عدم تحلیل آن نهم
 هوای تر معتدل در سرد گرمی دهم ضماد و دملکها سرد جهت منع رطوبات از تحلیل و دین خان
 یازدهم گرمی معتدل اما سببها که خشکی فزاید و از دوه نوع است اول خوردن ارباب غذا
 شور دوم خوردن غذا و دواهای خشک و قابض با فراط سوم کم خوردن ترها چهارم بسیار
 حرکتها متعجب محلل پنجم غلبه استفراغات ششم بنجوانی با فراط جهت تحلیل یافتن رطوبات
 دماغی هفتم کم یافتن غذا جهت قلت بدل هشتم افراط غم ممتد نهم استعمال کمادات و ادویه

و گردد غلبه از خارج و بیغم غشال با بها قابض یا زده هم سرمای منفط که بیکبار بعضوی رسد جهت
 منع از کشیدن غذا و از دهم سده و این هر دو خشکی ناطبعی بود و اسباب حدوث مرکبات
 این کیفیات مرکبات این سباب بود و بودن اکثر این سباب حدوث کیفیات اربعه بلکه ششم
 موجب حدوث فضلات اخلاط اربعه امری واضح است و حاجت تبصیح آن نباشد و الله اعلم
 اما دلالت حالات نبض بر حالات بدن مطلقا یعنی صحتی و مرضی بدانکه نبض حرکت و ضعیفه
 ادعیه روح را گویند که آن شیرین است جهت تعدیل روح خیم و اخراج فضلات آن و تفصیل
 این فی در بیان احوال و امراض فلیقه کرده شود و این حرکت که صورت نبض است مولف بود از
 انقباض که آن حرکتیست شیرین را از محیط مجور و از انبساطی که آن عکس انقباض است
 و از دو سکون که در میان این حرکت واقع است و اطلاق اسم نبض بر محل آنکه شریانست و در
 اطباء شایع بود و شناختن حالات بدن از حالات نبض از آن وجه بود که چون فاعل نبض قوه
 حیات بود و ماده آن روح حیوانیت و غنی که حاصل آن روح و حار غریزی است و منبع آن چرخه
 دل است و حاصل نبض در دماء روح و حار غریزی خاص شیرین اند که از دل رسته اند پس بگویند
 نبض خبر دهنده بود از حالات روح و حرارت غریزی و حاصل منبع آنها بالذات و خون حاصل جمیع اعضاء
 بدنی روح است و قوام حیات و تن بدن و بجزارت غریزی است پس بیشک حالات آنها خبر دهنده
 بود از احوال و قوتها و زندگی و از آن احوال کیفیت تولد اخلاط و کمیت و فساد و صلاح آنها بتوان شناختن
 و از آنها کیفیت مزاج تن و اعضاء را و در ضمن تفصیل احوال نبض این معانی به تفصیل باید و حالات
 کلیه نبض که آنرا اجناس ده گویند با استقرانه حالت بود و در تحت هر یک از آن انواع بود
 اما حالت اول مقدار جهنده از شریان نبض بود بر سه عدد و تحت این جنس نه نوع بسط بود
 هر قطری سه نوع چون طویل و قصیر و معتدل بینما بحسب طول اله و عرض و ضیق و معتدل بینما
 بحسب عرض اله و شایع و منقبض و معتدل بینما بحسب سمک اله که آنرا عمق گویند و مقاسم معتدل
 در معرفت این انواع و غیره اگر چه مقدار نبض معتدل نوعی یا صنعتی باشد شخصی بود و لیکن چون در
 ادراک پوست سر انگشتان دست است ازین جهت در تشخیص با بلا خطه آن نسبت اضافه
 بمقدار اصابع نیز کنند چنانچه طویل آنرا گویند اندر درازای رگ سر هر چهار انگشت را از

دست معتدل در کوچکی و بزرگی از ان صنف آگاه سازد و قصیر از آن گویند که سرگشت را پیش آگاه
 آن سازد و معتدل بنیما آنرا گویند که از سر یک انگشت بیشتر و از سر چهار انگشت کمتر آگاه سازد و عرض
 آنرا گویند که در پهنای عرض سر انگشتان خیلی فرا گیرد و ضیق آنرا گویند که اندکی را در گیرد و از او دقیق
 نامند و معتدل بنیما طاهر است و شایق یعنی عمیق آنرا گویند که در انبساط چنان بسر انگشتان برسد
 که گویا غوص خواهد کرد و از مشرف نیز نامند و مخفض آنرا گویند که در انبساط سخت اندک نماید
 و معتدل بنیما طاهر است و چون این انواع تسو را با یکدیگر ترکیب کنیم بیشک بحسب هر قطری خواستار
 مذکوره خالی نخواهد بود مجموع این بیست هفت قسم مرکب ثلاثی از ضرب سه در سه حاصل آید برین
 اول طویل عریض شایق و این را در عرف اطباء عظیم گویند و دوم قصیر دقیق مخفض و این را صغیر گویند
 سوم عریض شایق قصیر و این را غلیظ گویند چهارم مشرف عریض معتدل در طول و قصر و این را
 نیز غلیظ گویند پنجم طویل مخفض ضیق و این را دقیق گویند ششم مخفض ضیق معتدل در طول و این را هم
 دقیق گویند هفتم طویل عریض مخفض ششم طویل ضیق عمیق نهم طویل عریض معتدل در عمق
 دهم طویل ضیق معتدل در عمق یازدهم طویل معتدل در عرض و عمق دوازدهم طویل شایق معتدل
 در عرض سیزدهم طویل مخفض معتدل در عرض چهاردهم قصیر عریض مخفض پانزدهم قصیر عریض
 معتدل در عمق شانزدهم کوتاه تنگ معتدل در عمق هفدهم کوتاه شایق معتدل در عمق و عرض
 هجدهم قصیر مخفض معتدل در عرض نوزدهم قصیر معتدل در عرض ضیق بیستم قصیر معتدل در
 عرض و عمق بیست و یکم ضیق عمیق معتدل در طول بیست و دوم عریض معتدل در طول و عمق
 بیست و سوم عریض مخفض معتدل در طول بیست و چهارم ضیق معتدل در طول و عمق بیست و پنجم
 شایق معتدل در طول و عرض بیست و ششم مخفض معتدل در طول و عرض بیست و هفتم
 معتدل در اقطار ثلثه اما حالت ثانی کیفیت کوفتن شریان بود در انبساط سر انگشتان را
 و این سه قسم بود قوی و ضعیف و متوسط بنیما اما قوی آن بود که کوفتن او بقوت باشد و اگر
 بر لختی فشارند حرکت او باطل نشود بلکه چنان نماید که در می آید در گوشت سر انگشت و از آن خود
 دفع میکند گویا ضعیف مقابل این بود و متوسط طاهر است و افضل احوال نبض در هر جنسی حد
 اعتدال طبیعی بود الا درین جنس که افضل قوی بود جهت دلالت بر وفور قوت اصلی که مطلوب

کلی است و لازم نیست که هر نبضی قوی عظیم بود و بر عکس زیرا که بسیار بود که قوت غالبه باشد
 و لیکن آله از جهت صلابت نیکو مطاوعت انبساط نکند و انقباض قوی بود عظیم نباشد
 و بسیار بود که رگ نرم بود و سببی که آنرا فرود گیرد نباشد و باندک قوتی انبساط تمام کند لیکن چون
 بسر انگشت آنرا بختی فرود گیرد و کوفتن آن قوی نباشد با وجود عظم اما حالت ثالث زمان حرکت بود
 و این نیز سه قسم باشد سریع و بطی و متوسط بینهما اما سریع آن بود که زمان حرکت او تخصیص در انبساط
 کمتر باشد از زمان حرکت نبض معتدل و بطی آن بود که زمان حرکت او بیشتر باشد از زمان حرکت
 نبض معتدل و متوسط آنکه زمان حرکت او قریب بود به زمان حرکت معتدل و بدانکه در احساس حرکت تقیبات
 جهت محسوسه ادراک آن اختلاف کرده اند و در اکثر احوال این ادراک ممکن نباشد لیکن اینجا که هست
 نرم و گوشت ان موضوع کم باشد و نبض قوی و صلب و بطی الا انبساط بود ظاهر شد نزدیکی اجتناب
 نیز چون حرکت است از یکی از این اقسام نشسته بیرون نخواهد بود و بمقاله انبساط لطیف معین گردد لازم
 که در این حالات او موافق بود با حالات انبساط فلذا چون حالات هر دو را با هم ترکیب نموده ملاحظه
 کنیم نه قسم حاصل گردد اما حالت رابعه قوام شریان بود و این نیز سه قسم شد صلب نرم و متوسط بینهما
 اما صلب آن بود که چون سر انگشت در حال انبساط اندکی بر فشارند فرمان برود و فرود نشیند نرم
 نیکو فرمان برود و متوسط ظاهر است و فرق میان صلب قوی آن بود که باز کوشیدن شریان در حال
 انبساط با سر انگشتان اندر نبض صلب نه با قوت حرکت باشد و انگشت را از خود دفع میکند و در سکون
 بر صلابتی اندر رگ باقی بود و اندر نبض قوی بخلاف این باشد و ادخال این جنس در اجناس نبض است
 که حاصل نبض سبب آن شریان است اما حالت خامسه زمان سکون بود میان حرکت انبساطی
 و انقباضی اینجا که حرکت انقباضی محسوس بود چنانچه در اصول این علم مبسوط شده است که میان هر دو
 حرکت متضاده لابد است از سکون و آنچه بعد از انبساط بود از سکون محیطی و خارج گویند جهت
 از مرکز بخارج شریان چنانچه بعد از انقباض بود و از سکون مرکز می داخل گویند جهت قریب مرکز و محو شریان
 و اینجا که حرکت انقباضی محسوس نباشد معتبر زمان سکونی بود که میان و انبساط واقع است این
 حالت نیز سه قسم بود متواتر و متفاوت و متوسط بینهما اما متواتر آن بود که زمانی که بین حرکت
 در احساس حرکت شریان نیست و کوتاه تر بود از زمان سکون نبض طبیعی و این استمداد که نیز گویند

و متفاوت آنکه آن زمان طول بود از زمان سکون نبض طبیعی و این را تراخی و مشکافه و تحلل هم گویند
و متوسط آنکه قریب بسکون طبیعی بود و چون این سکونین لازم صورت نبض اند بدان سبب این
جنس در اجناس نبض داخل گشته و فرق میان نبض متواتره و سیریلج نیست که در متواتر زمان سکون
سخت کوتاه بود خواه زمان حرکت کوتاه باشد و خواه نه و در سیریلج برعکس اما حالت ساده
ملس شریان نابض بود و این نیز بر سه قسم است حار و بار و معتدل مینما اما نبض حار آن بود
که ملس آن گرم و تر بود قیاس با ملس نبض طبیعی گاهی که مافعی و سببی همد از خارج و غیره نشاء
و در اکثر حالات این ملاحظه را دخلی هست و بار آنکه اندکی از ان مقیاس فرود تر باشد معتدل
آنکه در گرمی از جانب افراط قریب بمقیاس بود و داخل این جنس در اجناس نبض نجات نیست
که حرارت اله عده حرکت ظاهر است و درین تاویل جای تامل است و اگر نبض را جاکیم
کنند این اعتراضات مفعول بود اما حالت سابعه مقدار طوبی بود که در عرق نابض است و این
بر سه قسم بود و متملی و خالی و متوسط مینما اما متملی آن بود که در طوبی جوف آن زیاده از مقدار
طبیعی مقدار محسوس گردد و خالی در مقابل این باشد و متوسط ظاهر است و چون اختلاف
حالات نبض بسبب این حال بسیار واقع است اینچنین در اجناس نبض داخل گشته اما حالت ثانی
استوی اختلاف بود در پنج حال ازین اجناس مکرره که آن ماسوی ملس مقدار طوبی داخل
و این دو قسم است و مختلف و تحت هر یک اصناف بود اما استوی آنرا گویند که کوفتهای آن
سر انگشتان را بیکدیگر مانند باشد و احوال خمسة معلومه و مختلف در مقابل این بود پس اگر در جمیع
بیکدیگر مانند باشد آنرا استوی صحیح مطلق گویند و بهترین جنسها این باشد جهت دلالت بر عده
اسباب غیر طبیعی و اگر در جمیع تشابه بود آنرا مختلف مطلق گویند و بدترین جنسها این باشد جهت
دلالت بر کثرت اسباب غیر طبیعی و اگر در بعضی تشابه باشند و در بعضی دیگر غیر تشابه آنرا
متشابه نیست و اینحال گویند و نسبت با غیر تشابه فیه مختلف در آن حال نامند و هر یک
ازین استوی و اختلاف گاه بود که در دو سبب انبساط و انقباض سکناات آنها واقع باشد و
گاه بود که در تمامی یک نبض واقع باشد و این قسم اخیر گاه بود که در تمامی اجزای شریان که در
انگشتان است واقع باشد چنانچه احساس هر یک از انگشتان موافق احساس دیگر باشد

و با آنکه هر یک بوجه دیگر احساس کنند و گاه بود که در یک جزو از آن شریان واقع شود چنانکه اول آن
 و آخر و وسط از آن در شیب یک انگشت یکسان محسوس گردد و با آنکه بوجه مختلفه محسوس
 و فی الجمله اختلاف نبض منقسم بدو قسم بود منتظم و غیر منتظم اما منتظم آن بود که در این اختلافات
 آن تریسی واقع باشد چنانچه اختلافات با فراط و تفریط و در هر حال از احوال خمسة اگر تدریج واقع
 باشد بوسط مستقر شود و باین برسد بدفعات و این را منتظم متصل خوانند و اگر غیر تدریجی باشد
 در تحت دوری واحد نامتعدد و محفوظ بود و مثل آنکه نبض سریع بود و یک نبض بطی و بهین ترتیب عود
 میکند و یا آنکه بعد بطوی نبض دیگر سریع بود و یکی بطی و باز باول عود کند و بدو مقلکت بشیر
 و برین قیاس کن باقی حالات را و همچنین قله و کثرت ادوار و عدد نبضات را و غیر منتظم آن بود که
 این ترتیبات معلومه در وی نباشد و گاه بود که در بعضی حالات اختلاف منتظم افتد و در بعضی
 غیر منتظم و اینجا منتظم و غیر منتظم بالنسبه پیدا آید چنانچه در ستوی مختلف دسته شد و چون این
 انتظام و عدم آن را در جمیع اجزای شریان در بعضی از آن احوال خمسة ملاحظه کرده شود شیب بسیار
 تحت اختلاف پیدا آید و از نبضهای مختلف بعضی اطباء کسی نقش کرده اند مناسب وضع دی و آنرا
 یکی ذنب الفارست و این چون در نبضات متعده افتد چنان بود که نخست نبضی قوی یا سریع
 یا عظیم یا غیر آن آغاز کند و بتدریج ضعیف یا بطی یا صغیر و غیره شود چنانکه کوی مخروطیست و یا
 برعکس آن از نقصان مزیداتی ترقی نماید و این قسم اول از سه حال بیرون نباشد یا در تری
 بجدی رسد که آنرا نتوان یافت و این را ذنب منقضي گویند و یا بجدی رسد که میتوان یافت و
 از اینجا بتدریج باز گردد و بحال ابتدا رود و این را ذنب متراجع و عاید گویند و این از سه حال بیرون
 نباشد بتمام اول باز آید این را تمام الرجوع گویند و یا زیاده بر حال اول شود این را زاید الرجوع گویند
 و یا بحال اول نرسد این را ناقص الرجوع گویند و یا در تنزل بجدی رسد از صفوی یا ضعف و یا بطوی
 و غیره بران حد مستمر شود و آنرا قاری ثابت گویند و آنچه بعد تنزل دفعه ترقی کند بحال اول و یا بعد
 ترقی دفعه تنزل کند بحال اول آنرا قاری گویند مطلقا و ذنب الفار چون در نبضه آمده باشد
 اگر در تمام محل نبض باشد چنان بود که انگشت اول انبساط آنرا عظیم یا کوی یا سریع یا غیر آن دریابد
 و دوم کمتر و سوم کمتر از آن و چهارم کمتر از آن و یا برعکس اگر در یک جز نبض باشد چنان بود

که مبدای انبساط آن خرد و در شیب یک انگشت زیاده یا ناقص نماید و بتدریج تا آخر
انبساط ناقص یا زیاد گردد و دیگرے مسلی است و این شق ثانی بود از ذنب الفار
که باز از حد ترقی متناقص شود و بتدریج یا بنقصان مبداء رسد و از جهت
ادرا تشبیه کرده اند بدو ذنب الفار که از طرف زیاده بهم متصل باشند و در
حد اتصال در نبض منشاری او را لازم بود و دیگرے منقطع است و این اندر اخلا
نبضه واحده افتد چنانکه ابتدای انبساط را مثل سر انگشت اول
در یابد و نزد دیگر انگشت منقطع گردد و باقی انگشتان تمام آنرا در یابند
و دیگری مطرفی است و این نیز در یک نبض باشد چنانچه بانبساط سر انگشتان یا
بکوبند و سنوز از آن تمام باز نیامده دیگر بکوبند شبیه فعلی مطرفه که بر سندان زنند بدست نرم داشته
لیکن آنچه حرکت دوم در وی باشد کمتر از اول بود بدین اسم مخصوص باشد و آنرا ذوالعینین
نیز گویند و آنچه حرکت دوم در وی زیاده باشد از اول آنرا غرابی گویند جهت مشابهت با حرکت
آهواره و دیگری متخلل است و این بر دو وجه بود یکی آنکه آنجا که حرکتی متوقع باشد سکون بجای
آن افتد و این را ذوالفرقه گویند دوم آنجا که سکون متوقع باشد حرکتی بجای آن افتد و این را
واقع فی الوسط گویند و فرق میان این و مطرفی بعد تمامی حرکت اول بود در مطرفی و عام
آن در واقع فی الوسط و متخلل در نبضات ظاهر گردد و دیگری مرتقشست و این چنان بود که شریان
با حرکتی که میکند مضطرب و لرزان باشد و دیگری مستیخ و ملتوی است و آنچنان بود که رگ
با حرکتی که میکند گویا بر خود می چید همچو رشته کشیده شد و دیگری موجی است و این نبضی بود م
و پس در متواتر و حرکت آله او اندر طول شد شبیه موج بود چنانچه بعضی اجزای آن بر بعضی مقدم
جویند در یک حرکت و بعضی متخفص و بعضی مشرف نمایند دیگری منشأ رسیست و این نبضی
سریع و متواتر و صلب و شمشوق و غور و تقدم و تاخر دلین و صلا تا اجزا چنان نماید که گویا
چون دندانها را با هموارها دارد و دیگری دودی است و این نبض بود شبیه موجی در حال
مذکوره لیکن از جهت صغریا تر شبیه بود و حرکت گرم بسیار پای و چنان نماید که گویا سراج
و نیاست و دیگری ثانی است و این نبضی بود شبیه بدو در حال مذکوره لیکن از غایت صغری

و تواتر و ضعف بجز آن مورچه ماند اما حالت ناسعه وزن نبض بود که آن عبارت است از اعتبار نسبت بعضی
 و این دو قسم باشد بوزن دردی الی وزن اما حسن الی وزن آن بود که زمان حرکات و سکنت آن با یکدیگر متناسب
 افتد تناسب طبیعی بلام و این استقیم الی وزن نیز گویند و دردی الی وزن آن بود که زمان حرکت و سکنت آن
 با یکدیگر متناسب باشد اما غیر طبیعی و منافی بود فی الجمله تحقیق این نیست که حرکات و سکنت اثری شبیه بر خاست
 اوتار که مولد لغات اند و سکنت آن که مابین لغات و لغات اند و هرگاه کیفیت لغات که آن است اما
 اوتار اند در مراتب بلندی و پستی که از آنجا که لغت گویند متفق واقع شوند همچنین اوتار و نسب
 و ایفاعات آنها که زمان حرکت و سکون اوتار است طبع از آن متساوی گردد و از آنکه ملایم و موزون
 گویند و هرگاه آن نسب تا یلغی و ایفاعاتی غیر متفق باشند طبع از آن متنفر گردد و از آنکه متفر و غیر
 موزون گویند و در نبض قوت و ضعف و مقدار چنانست که بلندی پستی نغمه و سخت و لطیف
 و تواتر و تفاوت همچنانست که ایفاعات از آن پس هرگاه نسبت قوت و ضعف و طول و عرض
 و عمق نبض و همچنین نسب زمان حرکت انبساط و انقباض و سکون محیطی و مرکزی آن بر نبض طبیعی
 چنانچه لایق سن و فصل و صنف و شحمه و بلد و غالب تدبیرات است واقع باشند وزن آن
 و درست و طبیعی بود و اگر غیر از آن باشد وزن آن بد و نادرست و ناسطبیعی بود و آنچه در بعضی
 موافق لائق و در بعضی مخالف باشد غالب باز خواهند و نبض بد و وزن سه گونه باشد
 یکی آنکه وزن وی مشابه وزن نبض سنی باشد که نزدیک بود بسن حسا آن چنانکه کودک را
 وزن نبض لائق حال جوان حاصل بود و بر عکس و این استغیر الی وزن و متجاوز الی وزن گویند جهت
 گردیدن نبض از آنچه لایق بحال می بوده و برین قیاس بود متجاوز وزن نبض لائق فصل بوزن نبض
 لائق فصل قریب و متجاوز وزن لائق زن و زن لائق فسر به مجرد بوزن لائق فربه مجرد و
 متجاوز وزن نبض لائق اهل بلد بوزن نبض لائق اهل بلد اقرب دوم آنکه وزن وی مشابه وزن
 نبض سنی یا فصلی یا بلدی ابعداً بطبع باشد چنانکه کودک را مثلاً وزن نبض لائق حال کبول و
 بر عکس حاصل بود یا بوزن نبض لائق صنف در صنف مشابه وزن نبض لائق حال بر عکس
 باشد یا وزن نبض لائق اهل سردسیر مشابه وزن لائق حال اهل گرمسیر باشد و نیز
 و برین قیاس بود و تباین در صنف و شحمه و تدابیر و این امیانه الی وزن خوانند سوم آنکه وزن

آن هیچ وزن طبیعی انسانی شبیه نباشد و این را خارج الوزن گویند و لیکن ناموزون مطلقاً
 مگویند جهت آنکه هیچ نبض خالی از وزن نباشد و برعم اطباء بدترین اقسام روی الوزن این
 قسم بود و کسی را که اصول دست درست و از علم او را با خبر باشد تمیز میان نسب و احوال
 بر دستان بود و متخی نمایند که این اجناس تسعه را چون با یکدیگر ترکیب نموده ملاحظه کنند اصناف
 بسیار در نبض پدید آید اکنون چون اقسام نبض توضیح بدهیم بدانکه سبب اصل نبض سه چیز بود
 اول دل و شریانین و آنچه در شریانین سارسیست و اینها را آله گویند و دوم قوه حیوانی و آنرا
 فاعل گویند سوم جذب هوا از راه مسام جهت ترویج روح و بیرون کردن بخار دخانی
 بعد از آن جهت تعدیل روح چنانچه بتقریب معلوم گردد و آنرا حاجت گویند و آنچه را که
 داخل اند در تقویم نبض اسباب ماسکه نامند و تغییر نبض از حد اعتدال نوعی با صناعی یا
 شخصی حاصل نشود و الا بتغیر سببی از این اسباب ماسکه از حد اعتدال لائق در اسباب تغیرات
 آنها و اگر چه بسیارند لیکن مجموع آن بسطه نوع باز گردد و نوع اول اسبابی بود لازم چون سالیانی
 و نری و مادگی و فصله و او شعله و بله و اینها را اسباب لازم طبعیه گویند نوع دوم اسباب
 غیر لازم که از خارجی پدید آید چون بیماریها و اسباب آنها و اینها را اسباب غیر طبعیه خارجی
 از طبع گویند نوع سوم اسبابی بود مشترک میان طبعی و غیر طبعی بدان معنی که هرگاه از اینها
 باید در آنوقت که باید و چنانکه باید بکار دارند موجب حالت طبعی گردند که تدرستی عبارت
 از آنست و هرگاه برخلاف این وجه بکار دارند موجب حالت ناطبعی گردند که مرض عبارت
 از آنست چون ضروریات سسته که در حفظ الصحة مذکور گرد و اینها را اسباب متوسطه و ضروریات
 گویند و بالجملة سبب افراط حاجت یا غلبه حرارت بود خواه غریزی خواه غیر غریزی و یا نقصان
 جوهر روح و یا کثرت بخارات و خانی بواسطه حصول حاجت یا قلت حرارتین بود سببی ازین
 اسباب لازمه یا غیر لازمه یا متوسطه و سبب تفریط بواسطه سببی ازین اسباب مذکور
 و یا قلت بخار و خانی و یا الفت روح و یا بخار و خانی بعبادت جنس و سبب صلابت
 آله با بروی نهمیداشت یا تیر و در عرق نجاها یا چنانچه در اوقات مجسمه آنها واقع میشود و یا
 قلت رطوبت غریزی و غریب بواسطه حصول سببی ازین اسباب مذکور که سبب

لیکن آله عدم برد و تمدد بود و کثرت رطوبات نرم کننده بواسطه حصول سببی ازین
 اسباب مذکوره و سبب و فور قوت حیوانی غلبه حرارت غریزی بود و عدم حرارت غریبه
 و مدد یافتن جوهر روح بواسطه حصول سببی ازین اسباب مذکوره و سبب ضعف قوت حیوانی
 قلت حرارت غریزی بود یا غلبه حرارت غریبه و نقصان یافتن روح بواسطه حصول سببی
 ازین اسباب مذکوره و سبب غلبه رطوبت حامل روح در اثر این سبب قلت آن از اشتغال
 و خلو بواسطه حصول سببی ازین اسباب مذکوره فی الجملة واضح است و تفصیل جمله این معانی
 عنقریب معلوم گردد ان شاء الله تعالی و بعد تحقیق این مسایل بیاید دانستن که سبب طول نبض کثرت
 احتیاج و و فور قوت و مطاوعت آله بود تخصیص اینجا که کثافت گوشت و سختی پوست مانع باشد
 از عرض شقوق و سبب قصیر و عکس این بود تخصیص اینجا که تخلل گوشت و لین جلد مانع باشد
 از ضیق و انقباض سبب عرض خلأ عرق بود و چنانچه طبقه بالاین شریان بر طبقه در زمین
 نشیند و یا بسیاری نرمی آله و سبب ضیق امتلا بود یا شدت صلابت آله و سبب
 شقوق شدت حاجت و مطاوعت آله بود و سبب انقباض قله حاجت و عصیان آله بود و
 تمامی مرکبات این اصناف متغیره چون عظیم و صغیر و غلیظ و دقیق و غیر ما هم از اینجا معلوم گردد و
 اعتدال چون از باب تغیرات نیست و ظاهراًست که سبب آن اعتدال اسباب خواهد بود
 احتیاج تبصیر آن نباشد و مخفی نماند که هر تغیری را چون جمله اسباب آن حاصل باشد
 بحد کمال خود ظاهر گردد و چون بعضی اسباب آن حاصل بود بمقدار آن ظهور یابد و اما سبب
 قوت نبض و فور قوت حیوانی بود و سبب ضعف نبض ضعف قوت حیوانی بود و سبب
 سرعت نبض شدت حاجت است زیاده بر آنچه موجب عظم باشد چه طبع ترویجی که بعظم تواند
 حاصل کردن بسرعت خواهد که حاصل کند لیکن چون حرکت انبساط اسرع بود سبب فور
 قوت به جذب نسیم باشد و چون حرکت انقباض اسرع بود سبب فور حاجت باخراج
 و خان بخارجین باشد و چون هر دو حرکت سریع بود سبب و فور احتیاج بجهت نقصان روح
 باشد و سبب بطور قله حاجت بود و ضعف قوت و یا کثرت قوت که بعظم مستغنی بود
 از سرعت و سبب صلابت و لین همانست که معلوم شد قبل ازین و سبب قوت اثر

یکی است حاجت شده بود زیاده بر آنچه مقتضی سرعت بود چه ترویجی که بسرعت حاصل
 بتواند حاصل گردد و دیگری ضعف قوت از احداث سرعت و عظم و سبب تراخی ضعف
 منقوط بود و قلت حاجت و قوت غالبی که بعظم ستغنی گرداند از سرعت و قوت و سبب
 حرارت و برودت ملس و خلا و استلا که بسیار پوشیده نبود اجازت معرفت دلایل که
 و سبب استوی در هر حالتی بودن اسباب آن حالت قریب با اعتدال طبیعی و سبب
 اختلاف بر خلاف این و ظاهر است که ایضا کم از روی کلیه است و اما از روی جزئی سبب اختلاف
 با غلبه ضعف قوت بود در حین کوشش طبع یا مریض یا بروی که خواهد و در وقتی که خواهد تحریک
 آنکه تواند کرد در احوالش ظهور شود و با قوت و احتیاج یا اشتغال طبیعت بمنزل غذا و شراب
 یا سستی و یا اعراض نفسانی و یا خلطی غالب در استلارات گفته که چون خلط بد و مرده بسیار
 مکت کند اختلاف لازم بود و باشد که خفایان پدید آید و نبض خفایان شود و سبب ذنب الفار
 ضعف قوت باشد لیکن آنچه زاید الرجوع باشد دال بود بر قلت ضعف و اشتغال طبع و
 قوت و آنچه تمام الرجوع بود دال باشد بر قلت ضعف و اشتغال بلا حدوث قوت بجهت قاری
 مطلق و منتظم متصل و موزون حسن الوزن و آنچه ناقص الرجوع باشد دال باشد ضعف
 و حدوث از دیاد آن و آنچه منقصی بود و سبب آن کمال ضعف باشد دال بود بر قوت
 سقوط تمام و آن در قرب ملاک افتد و قاری ثابت متوسط بود و ضعف میان منقصی و تمام
 و در سلی قوت و و چندان بود که در ذنب الفار چه از ضعف بنیاد میکند و چون بغایت قوت بتر
 بتدریج آسایش میطلب لیکن احتیاج در ذنب کمتر است و بنابرین هر یکی را بر دیگری فایده
 از وجهی و سبب ذوات العین و غزالی بسیار حاجت و توانائی و قوت و صلابت آنکه باشد
 چه بمقداری که قوت بر سبب تکلیف میکند آنکه فرمان نمیرد با یک ضرب را بلای القابض و
 اتساع میکند لیکن در غزالی احتیاج بیشتر باشد و سبب ذوات الفتره مانده شدن قوت
 و استراحت طلبیدن آن بود در شنای تحریک و گاه بود که عارضی که نفس و طبع را یکبار
 مشغول کند بدو و فرقی در حرکت افتد و سبب واقع فی الوسط شدت احتیاج بود
 و سبب مرتعش و فور قوت و سن و صلابت آنکه شدت حاجت بود زیاده از آنچه

در ذی القریین غزالی است و کوشش طبع با غلبه علت بار قاع و منجر گشته و سبب
 ملتوی همین است لیکن در ملتوی آله چون متشنج بود در حرکت بر نتواند آمد و بر خود میخیزد
 موجی ضعف قوت بود که تمام رگ یکبار را نبض طعن تواند کردن جز جز را در تحت کشش
 میجنبانند و گاه بود که قوت سخت ضعیف نباشد لیکن اجزای شریان بسبب غایت
 نرمی اندک اندک بر یکدیگر تقدم کند در حرکت و شقوق و سبب منشاری اختلاف
 اجزای عرق بود در صلابت و لین و باختلاف اجزای رطوبتی که در عرقست اجفوی
 و نضج چنانچه اجزای عفن و پخته تملکس نرم نماید و غیر عفن و خام سخت نماید و یا نرمی باشد
 در اجزای عصبانی که لیف عصبانی که عرق پوشیده است بسبب آن تنگ و
 پیدا نماید تملکس و سبب دودی و نمکی غایت ضعف قوت باشد که هر جزوی بوضعی
 جنبه و سبب رومی الوزن اینجا که نقصان در زمان سکون باشد زیادتی حاجت بود
 و اینجا که قدر در زمان حرکت بود ضعف قوت باشد و یا عدم حاجت چون این دلیل
 بوضوح پیوسته بایست داشت که نبض لائق صبیان سریع متواتر و معتدل در غلظت بود
 و لین جهت کثرت حاجت ایشان ترویج بسبب غلبه بخار و خانی که از پیوستگی مضطرب
 مختلفه متوالیه در بدن ایشان پدید می آید و جهت توسط قوت و غلبه رطوبت و خشک
 لائق جوانان عظم و قوی بود و معتدل در لین و صلابت و سرعت و بطور و مائل تفاوت
 جهت و فور قوت و کثرت حاجت در سگیان اما و اعتدال رطوبات نبض لائق کبول
 متفاوت بود و مائل بصغر و بطور نسبت بانقبض جوان جهت ضعف فی الجمله و قلت حاجت
 بواسطه بر دلازم و نبض لائق پیران صغیر متفاوت بطی بود جهت غایت ضعف و
 و قلت حاجت و باشد که بسبب غلبه حاجت رطوبات غریبه لین نیز باشد و برای
 بهنگام بی اختلافی باشد و نبض لائق مردان بغایت قوی و عظیم بود و بطی متفاوت
 جهت و فور قوت حاجت بسبب گرمی مزاج و بیشک تملکس عظم و قوت کامل را
 در نمکی نیکو مطلوب بود و نبض لائق زنان در جمله این احوال انزل بود و جهت نزل ایشان
 در جمله اسباب نسبت با مردان و بیشک سرعت و تواتر اندک عظم کند و نبض لائق عظمی

متوسط بود میان نبض مردان و زنان و از اندک اختلافی باید که خالی نباشد و نبض لایق
صحیح گرم مزاج قوی بود جهت و فور قوت و حاجت و اگر باطل و عمت الیه باشد عظیم نیز
گردد و نبض لایق صحیح سرد مزاج صغیر بود یا بطبی یا متفاوت جهت قلت قوت و حاجت و
نبض لایق صحیح تر مزاج عریض بود یا موجی جهت غایت لین آله و ضعف قوت فی الجمله
و نبض لایق صحیح خشک مزاج دقیق بود و وصلب جهت قوت و بس آله و قلت رطوبت
نبض لایق باقی از مزاج صحیح مرکبه بعد از معرقه مفردات ظاهر بود و نبض لایق ذو جبین که مزاج
یک نصف تن او سرد بود و یک نصف گرم بود از هر شقی مناسب مزاج آن بود و اختلاف لازم
بود و نبض لایق مردم لانر عظیم بود و بطبی جهت عدم مانع طول و عرض و شوق و جتن عظم
و نبض لایق مردم فربه یا بلنض بود جهت وجود موانع عظیم لیکن قوت نبض مردم لانر گرم
مزاج بیشتر از قوت نبض فربه کوشین بود و قوت نبض فربه کوشین بیشتر از قوت نبض
مردم فربه بسیار بهتر باشد زیرا که مزاج فربه بسید گوشت گرمی یایل بود و مزاج گرم به
اقرب بود از مزاج سرد و نبض لایق فصل ربیع قوی بود و معتدل در باقی حالات جهت
اعتدال اسباب فی الجملة از جمله اعتدال هوا و نبض لایق صیف سریع متواتر صغیر و
ضعیف بود جهت کثرت حاجت و ضعف قوت تحلیل منفرد از حرارت خارج و نبض لایق
فصل خریف فی الجملة ضعیف و مختلف باشد جهت کثرت استحال مزاج عرضی بحسب
در و مختلف متوالی و جهت مخالفت طبع این فصل با طبع حیوانه بقصدت حرارت و غلبه
یوست و نبض لایق فصل شتاء متفاوت دبطی و صغیر باشد جهت قلت احتیاج هوا
برد هوا و بهیم درستن گوشت و پوست و گاه باشد که گرم مزاج را حرارت با جهت برد هوا
در دردن مختص شود و جمع آید و برودت را از غور مانع آید و قوت زیاده شود و نبض قوی
گردد و حکم نبض را در امتزاجات حکم نبض لایق اوایل فصل یلی فصل موخر از آن باشد و حکم نبض
در بلاد معتدله به قیاس حکم نبض لایق ربیع بود در بلاد حاره ضعیف حکم نبض لایق صیف و در
بلاد بارده شتویه حکم نبض لایق شتاء در بلاد باب خریفه حکم نبض لایق خریف و نبض
لایق صاحب تدریس کردی فیه از سردی فرا و خشکی فرا و تری فرا جمله برین قیاس معلوم گردد

اینست بیان نبضهای طبیعی که موازین نبضهای غیرطبیعی تواند بودن و چون از پیش معلوم شده که
 اعدل از هر چه مزاج نوع انسانیست از اینجا با اعتدال لایق نبض نوعی مفهوم گردد و میزان مقیاس
 کلی خود آن بود بدان که اختیار جستن احوال بدن از عرق ساعد بحسب آن کرده اند که این قوت
 مجاری دل واقع است و نسبت باب یاری از شر این ظاهر است بدل نزدیکتر است و از بخار
 چنان مخلونیت که شریانهای صدر و گردن بواسطه بودن آنها بر اعلا می قلب و غلبه صعود بخار
 بجانب آنها و در گوشت نیز بسیار پوشیده است چنانکه دیگر شریانها و نیز در کشف آن بعضی در اینجا
 زیاده که موجب تغییر نبض باشد واقع نیست چون عرق صدر و تخریب تراشتن مادی آنرا واضح است
 و الله اعلم و اما دلالت حالات نفس بر حالات بدن بدانکه سبب اصل دم زدن بر سه چیز
 قوت حیوانی فاعل و حاجت او خال هوا و اخراج دخان قلب و آلتی که قصبه حلق و جگر و شش و جگر
 و عضله های سینه است و هرگاه حال یکی از اینها از مجرای طبیعی گردد حال دم زدن نیز از مجرای
 طبیعی گردد و هرگاه اینجمله بر وضع طبیعی باشند نفس نیز طبیعی باشد پس تغییرات دم زدن از
 اراده خبر دهنده بود از تغییرات اسباب بواسطه مغیرات لازم و غیر لازم چنانچه در نبض مذکور
 شد و بدین جهت اکثر احوال بدنی چنانچه از نبض شناخته میشود از دم زدن نیز شناخته شود و
 میان حرکت آلات تنفس و حرکت شریانی تناسب و توانی دایمی نیست پس میان مغیرات نبض
 و نفس ملازم کلیه نباشد بلکه آنچه با هم واقع شود اتفاق بود چه معاد آن بدین گرفتن با هم
 در آن اثنا در نبض بسیار پدید آید و در نفس تغییری نشود و نیز بسیار بود که در بعضی سوء المزاج
 نبض متغیر بود و نفس طبیعی باشد و تغییر حال دم زدن به تغییر حال اسباب شش چنان بود
 که هرگاه یکی از اینجمله ضعیف باشد و اگر چه باقی برقرار طبیعی باشند دم زدن ضعیف باشد
 زیرا که با ضعف حاجت فاعل و آله هر چند قوی باشند تحریک با اندازه حاجت کنند و با
 قوه آله و حاجت هر چند قوی باشند تحریک با اندازه قوت میسر گردد و با ضعف آله قوت و حاجت
 هرگاه حاجت بسیار بود و قوت قوی باشند تحریک با اندازه قابلیت آله میسر گردد و با قوه آله
 مطاوع دم زدن عظیم بود هرگاه حاجت بیشتر گردد و هم با قوت باقی دم زدن سریع شود
 و چون اینجمله سخت غلبه گردد متواتر شود و باشد که ضعف قوت و قلت مطاوعت آله

حاجت در لوا تر افراید و صغیر بوده باشد که بدان حد رسد و سریع و صغیر بود و هرگاه حاجت اند
 و قوت ضعیف باشد دم زدن بطبی و صغیر بوده باشد که قوت غلبه کند و بطبی و عظیم شود و باشد که
 متفاوت بود با جمله نفس در اکثر احوال شبیه بود به نبض از حرکات سین و پوست شکم و منفذ بینی
 و در آمدن و در آمدن هوا و تشنگی و بودن نفخه و عدم آن تمامی کیفیات نفس را بتوان شناختن و سبب
 دم زدنهای مختلف و نا طبعی و دلالت آنها جمله تقریب بسین گردان است و الله تعالی آما دلالت
 حالات بول بر حالات بدن بدانکه بول که آنرا دلیل تقویت نامند چون فضله بهضم کبدی و عروق پی
 و گذرا و برگردده و مثانه است و در موضع نیز مکشی دارد پس بالذات خبر دهنده بود از حال آن اعضا
 و مجاری و همچنین از حال اخلاطی که در آن اعضا و مجاری با آن مخلط بوده اند بواسطه آنها از در احوال
 بدنی از افرجه و کیفیت اعضا خبر دهند و از شهدا و شش آنها بود و دلیل طبیعی مرکب بود از ماده غلبه که
 از کبد و عروق بکلیه و مثانه منجذب گشته و از قلیلی از آنها را خلط و از ثقیلی که از عروق ارجع
 کرده و آن گاهی در ته آب شیند و گاهی بر آب ایستد و گاهی در میان آب قرار یابد و جمله از این
 گویند جهت قابلیت ترسب و حالات کلیه بول که آنها را اجناس اول گویند بحکم استقرافست
 حالت بود اما حالت اول رنگ دلیل بود و اصول رنگهای آن چهارست بعد و ناسب است
 اریحه زرد و سرخ و سیاه و سفید و از ترکیب اینها رنگهای بسیار پیدا آید و یکی از اینها را چند
 مرتبه است اما مراتب زرد و شش است یکی تپی است که مشابه است بزنگ گاه یا به آبی که از گاه پاک
 جدا شود بعد از مجاورت معتدل و سبب آن در اکثر اوقات برد مزاج بود که صفرا کم متولد نشود و
 بهضم آنرا لازم باشد و گاه بود که بار و المزاج را باغی بسیار مجاری بول میل نموده با آن مشغول
 باشد و رنگ او را کم ساخته و گاه بود که محور را از جهت میل صفرا بجانب اعالی رنگ بول از این
 دوم از جی است که شبیه است بزنگ پوست ترنج و سبب آن اعتدال حرارت و بردت
 مزاج و همچنین تولد صفرا با اعتدال لایق و یکی بهضم آنرا لازم بود لیکن اگر بقوام قسیق باشد
 در اخلاط ناگواریدگی و خامی بود و طبیعت این لون بجهت آنست که لختی از صفرا لابد است که
 بمثانه منصب شود از زهره نامثانه و آلات بول را ببلع بیا کماند که زردی آن اندکی مایل
 بسرخ و درخشانی بود و سبب آن زیادتی حرارت و غلبه صفرا باشد و سوم نارنجی است

که حمزه آن بیشتر از اشقر است و سبب آن افراط حرارت بود چنانکه نارسیست که رنگ آن بود
 که از زعفران گیرند و سرخی وی زیاده از نارنجی بود و شعاعی با آن باشد همچو شعاع آتش و سبب
 شدت حرارت بود چنانکه سرخ ناصع است که بلون شعر زعفران بود و سرخی آن زیاده
 از نارنجی باشد و سبب آن شدت حرارت و غلبه صفر باشد و جالینوس بول
 صحی معتدل آنرا یافته است که میان نارنجی و نارسی باشد و شیخ بول اترجی را یافته است
 و محمد زکریا میگوید که بسیار را دیدم که روز اول که تب پیدا آید بول اترجی بود و بر آن
 حال باند و پیشتر از روز چهارم دهم هلاک شد و بدین جهت میگوید که در تجربه معلوم شده
 که اندراب زرد حرارت بیشتر از آنست که اندراب سرخ و اندراب میل بسرخ و اشقر
 درختان را گرم تر از جمله یافته است و بعد از آن ترنجی را و آنچه میل بسرخ است فرو دانا
 یافت و حق آنست که آنچه با اشراق و شعاع بود گرم تر از جمله الوان باشد چه اشراق
 نمی باشد الا از حرارت صفر و اما مراتب سرخ چهارست اول اصهب آنست که هنوز
 تمام سرخ نشده مابین حمرة و شقره است و سبب آن در کثرت حال غلبه حرارت بود و
 آنچه از ترکم صفر حاصل شده باشد گرمی بآن پیشتر بود که با آنچه از وقت وحدت دم حاصل
 شده باشد زیرا که گرمی از صفر زیاده بود از گرمی خون و دوم دردی است که بلون گلشن
 بود و سبب آن غالباً غلبه خون باشد و بر حرارت اول از حرارت اصهب سوم آنست
 یعنی آنچه که حرمت آن سیاهی و غیرت میل بود چون رنگ پشت بازی و سبب آن
 غالباً غلبه خون سوداوی بود و حرارت بیشتر از حرارت دردی و یا بلغمی عفن بود و اگر
 اقل از مرتبه اول چهارم سرخ قافی است که رنگ خون طبیعی بود و سبب آن نیز
 در اکثر حال غلبه خون و کثرت حرارت بود و بسیار باشد که سرخی بول سبب ضعف
 کبد و یا کرده و یا عروق را برایش مجاری و یا بجهت در صعب و شدت و عفنیت
 خلط پیدا آید و آنچه از ضعف کبد باشد بآبی مانند که گوشت خام در آن شسته باشند اما اگر
 سیاه نیز چهارست اول میل بزردی است و سبب آن سوخته شدن صفر و یا خون
 و سبقت بدی بوی شاد آن باشد و دوم میل بشقره است و سبب آن غلبه خون سوداوی

باشد سوم مایل بخضرت است و سبب آن غلبه سودای صرف بود چهارم مایل بسفیدی
 سودای آن بلغمی بود که بجمود ماده بلغم حاصل شد و قدم عدم بوی قلیت لون شایه آن باشد
 و افسد این جمله صنف اول بود خصوصاً که بر آن حال بماند و گاه بود که در حین بحران بول سیاه
 شود و بسبب حرکات خلیط سوداوی که از گوشش طبیعت و وقت بحران علامات آن شایه
 آن بود و گاه باشد که از فرط مردن حرارت غریزی بول سیاه شود و ضعف شایه آن
 بود و اما آب سفیدی دوست یکی سفید حقیقی که بلون شیر بود و سبب آن غالباً غلبه
 بلغم بود یا رودت غالبه و غلظت و مخالطت شایه این دو بود یکی که اختن پیه و شرحه
 بحار است غالب جمود آن در قرار دره شایه آن بود و یا که اختن اعضای اصلیه در لول شایه آن
 دوم سفیدی مجازی که شفاف باشد بلورین نه مفرق بصیر چون کافور سفید و
 آن غالباً یا عدم تصرف طبیعه در آب بجهت بر دمر اج و در اینجا نفع طبع پیدا و استن و یا
 که منع نفوذ ساینج بود و وقت شایه این هر دو بود و گاه باشد که سبب میل هوا و مواد
 لون سفید شود و این در امراض گرم با اختلاط غفل یافته و گاه باشد که سبب بحران مفرغ
 لون سفید شود و چه ماده با دراز منفع گردد و گاه که سبب ریشی مثانه و آلات بول دلیل سفید
 شود و فحاطه ریم بدان شایه بود و گاه باشد که سبب حدوث سنگ بول سفید شود
 و گاه بود که سبب گرمی کرده و زود بیرون آمدن آب بول سفید شود و علت و یا طبع شایه
 آن باشد اما رنگهای مرکب ظاهر هه است اول فسقی است و سبب آن احتراق صفر باشد
 دوم کراتی مادیت و سبب آن زیادتی احتراق صفر است سوم زنجاری است و سبب آن
 شدت احتراق صفر است و از احوط حرارت خود جمله را لازم چهارم آسمان گونیست و سبب
 بر دوا انجام داده بود و یا خوردن زهری چشم سبز نیگونیست و سبب دوا انجام و خلط بود
 زیتی است که شبیه بلون روغن زیت و یا شبیه بقوام آن و یا مجموع بود و خالی از چیزی نباشد
 و سبب آن که اختن عضوی از کثرت حرارت و یا استفرغ ماده چرب بود و بسیار باشد
 که از کثرت جمیع در آب چربی پیدا آید و غالباً هه استم از خوانی است و سبب آن احتراق مفرغ
 صفر و سودا بود هشتم کدر است که مشابه بلون و قوام شراب کده بود و سبب آن آماکس احشا

و حاصل باشد نه کم که است که تشبیه بولون قوام بخود آب باشد و سبب آن نیز همین است
 که مذکور شد و هم غالی است که بشسته گوشت ماند و سبب آن بتقریب معلوم شد
 و بر آن کیا مخفی نماند که حکم برین اسباب کا هی صحیح آمد که بولون بواسطه ساینی از وارد
 خارجیه نباشد چنانچه مثلاً خوردن نعفران و صبر و خیار شنبز و زیتون و زرد چوبه و شراب
 سرخ کهن آب را زرد کند و خوردن تره آب را سبز کند و خوردن آب کامه آب را سیاه کند
 و تره و بستن جناب در دست و پا آب را سرخ کند و حیض و نفاس بخاط آب را سرخ کند و این
 خوردن روناس و شراب در اکثر حال آب را بولون خود مایل سازد و بسیار خوردن آب ترها
 بولون را کم نکند سفید کند و افعال عیفه کثرت احتباس بولون آنرا به زرد و سرخ مایل
 اما حالت ثانیه قوام دلیل بود و این بر سه قسم است رقیق و غلیظ و معتدل اما سبب قوت
 قوام عدم نضج بود چه در صحت و چه در مرض و یا وقوع سده باشد در مجاری که حسن اخراج
 غلیظ کند و یا بسیار خوردن آب و ترها چه در صحت و چه در مرض و یا در ضعف کرده مجاری
 بول که جذب نکند مگر رقیق را و یا سردی و خشکی مزاج و یا سیل مواد بجانب غیر مجاری و یا
 رطوبات رقیقه و اما سبب غلیظ یا عدم نضج باشد و تقدم بول اغلظ شاید آن بود و یا غلظت
 و امتداد بود و یا نچته شدن خلطی در غایت غلظت و دفع طبیعت آنرا و عدم تقدم بول اغلظ شاید
 آن بود و یا ضعف و بطلان اجزای آن باشد و اما سبب اعتدال قوام نضج ماده باشد چه در
 و چه در مرض اما حالت ثالثه صفا و کدورت بول و توسط در آن بود و اما سبب صفا نضج
 بود و تابع بود آنرا اعتدال و استوی قوام و سکون و ترتیب اخلاط و اما سبب کدورت
 عدم نضج بود بیشک ماده ریجی با آن بود که اجزای ارضیه را که مخالط است نگذار که متز
 گردد و زده دارد آنرا و گاه باشد که سبب کدورت سقوط قوت باشد بحجت حرارت
 غریزی و گاه بود که سبب آن گرمی بود باطنی و گاه بود که سبب بدی مضم باشد که سبب
 ناگواریدگی اجزای غذا نیکو متمیز گردد و فرق میان غلیظ و کدورت آن بود که غلیظ مستوی القوام باشد
 و کدورت مختلف القوام باشد و گاه بود که غلیظ منع نفوذ بصر نکند همچو بیاض نبض بخلاف کدورت
 که منع نفوذ بصر جز تعریف وی بودی و تنقیص منصف نتواند شدن نسبت کدورت

قلت اسباب آن باشد و ابتدای نفیج اما حالت رابعه بوی بول باشد و این بیشتر قسم
یکی بی بوی است و سبب آن یا بر مزاج خامی و خلط بود و عدم تقدم متن و حمی شاید آن بود
و یا سقوط قوت و عجز طبیعت از مقاومت با مرض یا تقدم متن و بقای حرارت شاید
بود و دوم متن یعنی گنده بویست و سبب آن عفونت غالبه بود در عروق و یا حدوث
قرحه در مجاری و تقدم آثار نفیج و علامت قرحه شاید آن بود سوم ترش بوی است و سبب
آن استیلا حرارت غریبه بود و خلط بارد و یا قوت حرارت غریزی و حمی شاید آن بود و گاه
باشد که سبب غلبه سودا باشد و لون شاید آن بود چهارم شیرین بوی است و سبب
آن غلبگی خون بود و پنجم تلخ بویست و سبب آن گرمی و خشکی مزاج و غلبه صفرا بود و ششم
ماهی بویست یعنی بوی ماهی خام که گرم شده باشد و سبب آن استیلا حرارت
غریب بر طوبت نفیج باشد و هفتم نیز بویست و سبب آن حرارت و گرمی مزاج بود و ششم
بوی معتدل است که متن آن بدستور متن بول اصحاب بود و در سن لایق و سبب آن نفیج است و علم
اسباب غیر طبیعی و این احکام نیز گاهی صحیح اند که از خارج چیزی که مغیر بوی باشد وارد نشده
چنانچه مثلاً خوردن خردل بوی بول را تیر می سازد و اکثر آنچه بوی غالبی دارد چون زعفران
و جوز بو و عصاره برگ شفا و اشباه آنها بوی بول را شبیه بوی خود می سازند اما حالت
خاصه کفک بود که بر سر آب می ایستد و سبب حدوث وی غلظت باد باشد با طوبت
و استدلال بدان از چند وجه بود اول از لون وی اما سبب زردی و سیاهی غلبه
و سودا باشد و مندر بود و پیرقان و سبب وی رنگ کفک نیز در بول زرد گونه مرغن
و سبب اون دیگر ما واضح باشد دوم از بسکاردی اما سبب آن غلبه نفیج و خامی خلط
باشد سوم از بزرگی وی چهارم از دیر ماندن وی و سبب این هر دو لزوجت و غلظت
سودا بود و قلت و منی جمیع اینها جوه دال بر نفیج باشد اما حالت سادس مقدار بول بود
و این سه قسم باشد قلیل و کثیر و معتدل طبیعی متعاد اما سبب قلة یا بسیاری تحلیل مواد
از قصب سابق و یا از حرارت حاصل و یا از خوردن چیزهای خشک و کم خوردن آب و ترسها
و یا کثرت اجابت شکم و یا شده که مانع خروج غلیظ باشد و تعدد موضع شده شاید

و میل مواد نامی بجانب جلد چنانچه در استسقا با ضعف قوت بهضم و تصحیح و دفع
 و اما سبب کثرت یا بسیاری خوردن آب و ترهیا و یا استقراغ فضول در جسد
 بقوت طبیعت و حصول خفت و راحت متعاقب آن شاید آن بود و با که اختن اعضا بود
 و حرارت محرقه شاید آن باشد و سبب طبیعی ظاهریست اما حالت سبب رسوب بود و استسقا
 بدان از بهفت وجه باشد اول از جوهر رسوب است و آن هفده نوع بود نوع اول طبیعی
 که سپید و متشابه الاجزا و متخلخل متصل بود متشبه بر رسوب کلاب و سبب آن بهضم و دفع
 طبیعی باشد نوع دوم خراطی است که اجزای آن از کثرت عرض شخن بتر است و چون
 و این یا سفید بود و سبب آن تراشیده شدن و ریش مثانه باشد و یا سیخ بود و غیره و سبب
 آن تراشیدن و ایش کرده بود و جلد اینها بواسطه حرارتی زاید و یا ماده حاده و مفسد بود
 نوع سوم فلسی است که تشبیه بود بفلس ماهی و این یا تیره رنگ مکه بود و یا نیلگون و سبب
 هر دو تراشیده شدن اندامهای اصلی باشد و بدترین اصناف رسوب است نوع چهارم
 نخالی است که پارهای آن کوچک است از خراطی بود لیکن سطر تر باشد و سپید گونه بود و تشبیه
 بسوس سطر و سبب این جرب مثانه یا عروق بوده با که از ریش اعضا لیکن آنچه از گواش با
 او کن بود و حرارت و ضعف غالب باشد آن بود آنچه از جرب باشد کنده بود و تقدیم یکم
 و خارش بن قضیب شاید آن باشد نوع پنجم قشوری است که به پارهای پوست درون پیوسته
 و سبب این انچه را در جرب ریش مثانه و کلیه بود نوع ششم صفاحی است که تشبیه بود بصفاق
 خورد و در شخن قرون بود از قشوری سبب این اکثر سبب خراطی باشد و گاه بود که سبب
 آن سوخته شدن خون باشد اندر جگر یا اندر گرده و سرخی و تریگی شاید آن بود و یا اندر سینه
 و لون آن بغایت تیره باشد و سرخ و خلاص صاحب این بول ممکن نباشد نوع هفتم
 کرسی است و اجزای آن بزرگتر از نخالی باشد و سرخ بود و بغایت شخن تشبیه گشته
 و سبب این یا سوخته شدن خون باشد اندر جگر و گرده و یا سوخته شدن اجزای جگر
 و یا اجزای گرده بحیت حرارت عظیم و آنچه از جگر آید سرخی آن بسیاری زند و آنچه از گنده بزرگ
 گر آید و نا در بسیاری مایل باشد و حال صاحب آن هم بغایت بد بود و حتی آنست که این جملگی بکود

اصناف خراطمی اند نوع هشتم سولقی است و او را دوشینی نیز گویند و اخرازی آن خردتر از تخالی
بود نسبت با یکدیگر مخالف باشند در صغر و کبر و سبب وی یا گدازش گوشت بود از حرارت
قوی که خشک آنرا همچو زردابی کند انگاه خشک گرداند و همچو پستی سازد بلون زرنج سرخ و یا
سوخته شدن خون بود و سرخی لون و تیرگی شاید آن بود و یا گدازش اعضای اصلیه با سید
اوکی و ضعف شاید بود و یا جرب شانه باشد و شاید آن مذکور شد نوع نهم لحمی است
که بسیار می ریزد گوشت ماند و اگر بدست بماند و راز به هم جدا شود و سبب این بیشتر گدازش
گوشت کرده باشد و گاهی از جگر نیز باشد نوع دهم دمی است یعنی جرب و سبب این
بیشتر گدازش پدید شد و رجه بود و آنچه با آب آمیخته باشد از غیر حالی کرده از دور تر آید و گاهی
استفراغ فضل جرب باشد نوع یازدهم دمی است و مده ریم را گویند و سبب آن بر
قرجه بود و در مجاری بول نوع دوازدهم مخاطی است و سبب این بیشتر سردی مزاج و کثرت
رطوبات خام بود و در تمام بدن و یا در آلات بول که بقوت طبع منفع گردد و گاه باشد که بحران
عرق النساء بود و یا بحران جمع مفصل بود و خفت متعاقب آن شاید بحران باشد و مخاطی بی بول
و دیر اخرازی آن از همدگر ستفرق شود همچو مخاط بخلاف دمی و آنچه از مخاطی لطیف باشد در
نضج پدید آید امید خیر باشد نوع سیزدهم شحری است که در طول بشعرا ماند و سبب این بسته
رطوبات مستطیده بود و در مجاری ضعیفه بقوت حرارت عاقله و آنچه سرخ بود از گدازش آید و آنچه سفید
بود از آلات بول آید و گاه بود که بر رازی شیری باشد و جالینوس گوید که این نوع رسوب را
خطر نباشد نوع چهاردهم رمی است که بر یک ریزه ماند و سبب این ریزه شدن سنگ کرده
شانه بود و یا بسته شدن اندر آنها آنچه سرخ بود از گدازش آید و آنچه سفید گویا از مشانه آید
نوع پانزدهم رمی است که بجا کستر ماند و سبب این بسیار ماندن بلغمی یا مده باشد در غشوی
تا بدان جهت لون او کشته بود و اخرازی آن از هم گسته و گاه بود که حرارتی در آن نیک اثر کرده
و آنرا چنین ساخته نوع شانزدهم علفی و موی است که با خون آید و یا خون بسته ماند و این یا
که بود و نیکی مزاج رسوب و خون با بول شاید آن باشد و یا جاحت شانه و مجاری بول
و تیر بخون از بول شاید آن باشد نوع هفدهم خیر پاره است و سبب این ضعف مده

و ناگواری در طعام بود و بسیار باشد که سبب این بسیار نوزدن شش و سینه شود و سبب این
از کمی و بسیاری رسوب است اما سبب بیکران غلبه فضلات باشد و غلیظی ماده و سبب کمی بخل
این باشد و چون بنایت کم بود دلالت بر عدم نفوذ می کند و یا بر سده که مانع نزول آن بود و چون
واضح و مردم را غرض اکثر رسوب کم باشد و بسیار بود که در امراض جوانان صفه ای صرف است
محسوس نباشد و اگر اندکی محسوس شود غمام دفع بود و وجه سوم از کیفیت رسوب است
مثل لون و بوی و سبب آنها از مباحث سابقه فی الجمله معلوم شد و بتفصیل تقریب چنین کرد
الشارع تعالی و چه چهارم از موضع رسوب است مثل استخوان تشابه اجزاء را گویند و سبب
آن در رسوب محمود تمامی نضج بود و در غیر محمود عجز طبیعت از تصرف در آن و مثل ملاست
که آن اتصال اجزاء را گویند و سبب آن در رسوب محمود عدم ریج و نیکی بهضم بود و در غیر محمود
عجز طبیعت از تفریق آن و مثل تشمت که آن عدم ملاست را گویند و سبب آن در رسوب محمود
عکس سبب ملاست بود و وجه چشم از مکان رسوب است و رسوب باین اعتبار سه قسم بود یکی غما
که بر سر آب است و آنرا اسباب ضعیف و طاقی نیز گویند یا اعتبار قوت و غلط و سبب این قلت نضج
و تضعیف باد بود و در رسوب او دم متعلق که در میانگاه آب قرار یابد و سبب آن نضج فی الجمله
و قلت ریج مضاعف بود و سوم راسب که در ته آب نشیند ازین عدم ریج و نضج تام و مخفی نماید که در
رسوب نیک استدلال برین وجه صحیح و تمام بود ولیکن در رسوبهای بدترین و جوه دست نیافت
بلکه راسب از آنها اکثر سبب حرارتی محرق باشد که ثقل را تحلیل لطافت کرده و اخصیت آن گداخته
و یا بجهت برودی که اجزاء و کثیف آن کرده و متعلق اکثر سبب ضعف این سباب مذکوره بود و گاه با
که با وجود قوت اسباب مذکوره با وی قلیل سبب تعلق آن شده باشد و غمام اکثر سبب غایت
قلت آن سباب مذکوره باشد و گاه باشد که حرارت قوی اندران کثافت اثر کرده بود و احراق
لطافت آن نکرده باشد و آنرا اسباب بر آورده باشد همچو تضعیف ارخته و غیره و گاه بود که با وجود
قوت اسباب با وی بسیار باشد که افعال را بر سر آب آورد پس ازین دلایل واضح شود که بدترین
اقسام از رسوب رسوب و متعلق بعد غمام که آنها را ریج قوی یا فطر حرارت تضعیف نموده باشد
و بهترین غمام بود که از غیر ریج باشد بعد متعلق که نه از ریج بود و از رسوب نیک بهترین راسب بود

پیشین بول که در وسط قاروره بود پس غلام وجه ششم از زمان به ششمین بهم در سوب آمدن بود
اما سبب زود به ششمین بهم در آمدن سوب قوت طبیعت و یکی نضج و لطافت خلط بود
و سبب در بهم بر آمدن و دیرینه نشستن بخلاف این باشد ولیکن باید که به سبب منحرفی بود
وجه ششم از بیات اختلاط سوب یا بول است اما آنچه بخت آمیخته باشد و هیچ میسر نگردد
سبب آن در که و اعضای بالاین باشد و آنچه بخت میسر گردد سبب آن در قضیب و اعضا
قریب بدان باشد و آنچه متوسط بود در تمیز و عدم تمیز سبب آن در اداسط بدن باشد و آنچه
سایر احوال بدان اشتها نمایند اینست فی الجمله بیان اسباب حالات بول و طرق استدلال
احوال از آنها و تحقیق اسباب مرکبات اجناس اینها تقریب معلوم گردد انشاء الله تعالی و چه آنکه
بول لائق حال اطفال سپید شیرگون بود مناسب غرض مزاج ایشان بول لائق حال کودکان
غلظت باشد و سحاب مضطرب پراکنده باشد که تیره بود و جمله بواسطه ضعف قوت مزاج ایشان
باشد در جدا کردن سوب از آب و غلبه فضلات خام در بدن ایشان از جهت پر خوردن
و حرکات بی ترتیب از اینجا است که گفته اند که بول کودکان در احکام اعتدالی نیست و قلت
سبب تولد صفرای صایغ و بدبوئی کشنده در بدن طفل و کودکان واضح است و بول لائق حال
جوانان معتدل القوام بود مایل به ناریت و بول لائق حال کول مایل به سپید و رقت بود و باید
که بواسطه بسیاری فضلات که در تن ایشان پدید می آید غلیظ گردد و فی الجمله غالب آید و بول
لائق حال پیران سفید رقیق بود بسبب سردی مزاج ایشان و ضعیفی شانه و اندر بیشتر وقتها
با وجود سپید از شایسته سیاهی خالی نباشد و هرگاه بول پیر سخت غلیظ شود علامت تولد
سنگ باشد و بول لائق حال زنان در جمیع احوال غلیظتر و کمتر و بی رونق تر از بول مردان بود
و مراد از بی رونقی کم صفائی و کم درخشانی است و جمله بواسطه آنست که بعضی ایشان ضعیفتر
ایشان بیشتر است و منافذ دفع فضول کشاده تر و پاک کردن فضول ایشان از سفید بول بهم
و فرق میان بول زن و مرد آن بود که بول مرد را هرگاه که مجسم باشد تیره شود و تیرگی آن سیل سویی
کند و بول زنان از جنس باندن تیره نشود از بهر آنکه ثفل بول ایشان با آب نیکو میخیزد
و اگر اندکی شود تیرگی آن سیل بفرود سویی کند و اندر بیشتر حالها بر بول آن کفک بود و بسیار

که چون مرد جماع کرده باشد اندر بول وی نقلی چون برشته اندر هم شده و این غیر از رسوب
شعری بود و طریق گرفتن بول جهت ملاحظه نمودن چنان بود که نخست شیشه سپید نازک
صافی بر شکل مشانه بزرگ چنانکه تمام بول اندران کنجد بدست اندر آرد و آن شیشه را قاروره
میگویند انگاه از پس آسایش غراب تمام و هضم شراب طعام دران بول کنند و مدت یک ساعت
نخوی تقریباً از اینند تا قرار گیرد و خیر و شر آن تحقیق و ضوح یابد آن هنگام طبیب عرضه کند
چنانچه حرکت نکند و باید که شیشه را و آب را از گرد و باد و سرد باد و گرما مفرط و حرارت آفتاب
حفظ کنند تا بسبب تاثیر آنها در دلیل تغییرات پدید نیاید بعضی گفته اند که مدت چهار ساعت
بر آب اعتماد باشد و متغیر نشود تا قریب شش ساعت تجویز کرده اند و حق آنست که بعد دو ساعت
آب بتغییر میگردد و احوال آن متعذر بود تا قریب هفتی هنوز قرار نیافته باشد احوال آن بهم متعذر
نبود و مخفی نماید که این در جمله احکام شروطست بعد مخرجات خارجی و داخلی مثل صواب و اعراض
نفسانی و تعبها و جماع و تحلیلات مفرط یا سترغانات و غیره و کثرت احتباس و شباهه انباشته
و اما دلالت حالات بر از بحالات بدن بدانکه بر از چون فضله هضم معده است و گذر او بر
واقع است و در موضع کثی نیز واقع است پس بالذات خبر دهند بود از حال معده و امعاء و همچنین
از حال بعضی اخلاط که دران اعضا با آن مختلط گشته و بواسطه این احوال از اکثر حالات بدنی خبر دهد
چنانچه تقریب مفصلاً معلوم گردد انشاء الله تعالی و حالات کلیه بر از که از اجناس اول او
گویند نه است اما حالت اولی لون بر از بود و از جمله ألوان دی طبیعی نارنجی خفیف التایته
باشد زیرا که افعال چون از معده با معازر ول کنند و مدتی انجامت نماید بر حسب اقتضای طبیعت
تا بقایای لطائفی که در وی باشد از باسار یقا بجزک منجذب شود بر سبیل مصروفیات لجمی
که بر سطوح امعلا نینده شده است تا مضرت افعال را از امعاء باز دارد و رود مارا مانع اید از در
فساد و تعفن افعال که بکثرت حاصل شده فلذا سختی صفرا از زیره برود با منصب میشود و با افعال
مخلوط گشته امعاء بلذع آگاه میسازد تا دفع ثقل کنند چنانکه در بول معلوم شد و از مخاطات افعال
کیلو سیم سفید گونه با آن صفرا این لون پدید می آید پس افراط بر از درین لون بی شبهه بواسطه
حرارت و غلبه صفرا بود و تقریب و بیاض آن بواسطه برد فراج و تصور هضم و یا غلبه بلغم و سده

در مجاری انصباب صفرا و آنچه بده و قیج ماند سبب آن وسیله باشد در امعاء
باشد که سبب کم ریاضت کردن ثقل شبیه بده و قیج شود و آن نافع شود و دفع ترل
کند و فی الجمله اکثر اسباب تغیرات لون براز اسباب تغیرات لون بول بود تعیین
بشواهد توان نمود و جمله مشروط بود بعد م ورود و صوائع خارجی و اما حالت ثانیه بوی براز
بود این متن یا بیشتر بود از متن براز طبیعی و سبب آن یا ذوبان عضوی باشد و یا کم
اختلاط عفن و یا بدی هضم و یا غلبه حرارت و یا خوردن منتنات و یا خوردن متین طبیعی و
سرعت خروج بود بواسطه زلفی در امعاء یا به ترشی مایل بود و سبب آن غلبه غم ترش باشد
و اما حالت ثالثه مقدار براز بود و این بیشتر بود از مقدار طبیعی و سبب آن کثرت فضول
غذائیه و غلبه قوت دافعه باشد و یا کمتر بود و سبب آن غلبه قوت جاذبه جگر باشد یا
ضعف قوت دافعه امعاء و یا غلبه احتباس آن در رودها و یا خوردن کرمان از او اما حالت
رابعه قوام براز بود و این یا رقیق تر بود از قوام طبیعی عسلی و یا از معهود و سبب آن یا ضعف هضم
بود و یا ضعف جاذبه که سبب سده یا ساریقا و یا فرد آمدن نزلات از سر مجده فاسد
ساختن غذا و فروغزاندن بیش از هضم تمام معده و مض یا ساریقا و یا زود بیرون آمدن غذا
سببی دیگر مثل تناول مزقات و یا خشک تر بود و سبب آن یا تحلیلالات باشد بواسطه
و یا حرارت که شفاف رطوبات کند تخصیص در کبد و گرده و یا کم خوردن آب و تریا و یا خوردن
غذای خشک و یا بسیار رفتن بول و یا بسیار ماندن ثقل در امعاء و یا خشکی مزاج و یا لزج القوام
و سبب آن بالزجیت غذا باشد و یا خلط لزج و یا گدازن عضوی اصلی و غلبه متن سقوط
قوت شایه این بود و یا مختلف القوام بود و مختلف از رقیق و کثیف و سبب آن کشود
انفال یا به سبب بود بواسطه منفعتی حدوث اسباب ترقیق بعد القبض و لغزاندن
انفال خشک را و اما حالت خامشیت براز بود و استدلالات از ارتفاع آن کند چنانچه ثقل که
شبیه بود بزل کادی در بوی و خفت اخرا و سبب آن غلبه بادها باشد از جهت قلت
حرارت هضم کننده و اما حالت سادسه وقت خروج براز بود و این یا زود تر واقع باشد
از زمان خروج براز طبیعی یا از مدت معتاد و سبب آن بسیار آمدن صفرا با امعاء باشد

فرود و در مرققات یا دفع طبیعت بود چنانچه در بحر آنها و خفت متعاقب آن شاید این بود
 و یا ضعف ماسکه و یا کشادگی مسام و یا کثرت رطوبات و ضعف هضم و یا رقت فضلاء
 و ضعف متعاقب آن شاید آنها بود و سبب اندکی آن یا ضعف قوت دفع بود یا تمامی
 قوت ماسکه و یا خامی خلط و یا غلیظی فضله و یا تنگی مسام و یا قلت رطوبات و سبب نبودن
 آن یا استحصال جلد بود یعنی بسته شدن مسام بسبب بر روی که از خارج بود و یا قوت طبیعت بود
 بر دفع و یا قلت رطوبات بنهایت و یا توجه طبیعت بشغلی داخلی و یا خامی اخلاط و کثافت آنها
 و اما حالت ثانیه لون عرق است و این یا زرد بود یا سپید و یا چرکن و یا خونابه مانند اما سبب
 زردی غلبه صفرا بود و سبب سپیدی غلبه بلغم و رطوبات بود و سبب چرکی غلبه سودا بود
 و سبب بودن آن بلون خونابه ضعف قوت ماسکه و در گاه بود که خون خفت غلیظ
 و فاسد بود و غذائیت آن شاید و اندامها آنرا قبول نکند و طبیعت دفع آن طلبد و عرق همچون
 باشد شود اما حالت ثالثه بوی عرق است و این یا ترش بود سبب آن ترشی بلغم شدن
 و یا تیز بود و یا تلخ و سبب این هر دو غلبه وحدت صفر باشد و یا گنده بود و سبب این
 عفونت اخلاط باشد و یا کم بوی بود و سبب آن خامی خلط و یا ضعف قوت باشد
 و یا خوش بوی بود و سبب آن پاکی بدن باشد و اما حالت رابعه طعم عرق است و سبب
 طعم همین اسباب بویها باشد و اما حالت خامسه کیفیت عرق است و این با سرد بود
 و سبب این در تپهای حاده عجز طبیعت و حرارت غریزی بود و از دفع و دفع خلط خام
 و غلبه و عدم دفای قوت بمدت لایق برای طبع و تحلیل آن بواسطه غلبه حرارت غریبه و اندر
 تپهای آهسته خامی خلط و دفای قوت بمدت طبع و تحلیل آن در غیر حمی ضعف حرارت بود
 بواسطه ورود مبردات در چین کشادگی مسام و یا گرم بود و سبب آن در جمله احوال قوت
 طبیعت و گرمی مزاج و اخلاط باشد و اما حالت سادسه توام عرق است چون لزوجت
 و سبب آن لزوجت مواد بود و مثل غلبه رقت و سبب آن رقیقی مواد بود و یا تنگی مسام
 بسبب کشافتی حادثه از بر روی و یا از دوائی و اما حالت سابعه قوت و ضعف بیرون آمدن

عرق است و سبب قوت آن غلبه قوت دافعه بود و سبب ضعف آن غلبه قوت ماسکه بود
و اسباب ترکیب این احوال هم مخفی نخواهد بود و زیادتی و ضووح تقریب حاصل گردد و اینست
و شرط صحت و اعتماد این دلایل هم همانست که در دیگر انواع دلایل گفته شد و الله اعلم بالصواب

باب دوم در بیان حفظ الصحه

که اعظم مقاصد طبی است بدانکه صحت عبارتست از هیئت بدنی که بواسطه آن افعال بدن
بسلامت باشد یعنی بر وضع طبیعی صادر تواند شد و مرض در مقابل این بود و حفظ صحت عبارت
از تدوین و دادن مطبوعیت و مزاج صحیح را ابتدا بر حکمی در استقرار آن هیئت مذکوره تا حالت ناپی
بالنسبه الیه را قبول کند به سبب و اشتیاق این باب برگزیده و تعلما بفرایند و فرایند کلمات ایشان
حضرت خداوندی ابوی پناهی خلقت برکات بدایه میشود و قوله العالی قال رسول الله
علیه و آله و سلم المدهه بیت کل دار و الحمة رأس کل دوار بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین
که معده خانه علتها بدان سبب است که طعامهای مختلف و آبهای مختلف در وی هضم میشود و
طبايع مختلفه و کیفیت متضاده در وی جمع می آید و هضم مختلفات و جمیع متضادات بوی
دشوار میگردد و بدان سبب اکثر مردم را معده ضعیف و علیل باشد مگر کسانی را که خوردنی کمتر
یافت باشند و آنچه خورده باشند نیکو هضم شده باشد و هضم پسندیده عادت کرده باشد
اما هر چه هضم وی معده را عادت شود دشوار نباشد پس در معالجه جمیع اعضا عادت را تقویت
باید کرد و چیزی که در تند رفتی عادت هضم آن نکرده باشد بیماری هضم نکند و حتما باید از معده
بدان عادت بمرتبه ایست که هر که زهر خوردن عادت کند زهر در بدن او فاد زهر شود و انواع
بعاوت زهر خوردن از وی دفع گردد که غیر زهر هیچ دوائی دفع نتوان کرد بدانکه زهر غذا که
خلیقه تر باشد و جوهر وی متین تر خورنده و عادت کننده از اعمد و راز تر و مرض کمتر بود زیرا
از قبول آثار ضد و تغیر بعید تر باشد و غذای شربت لطیف اگر چه زود هضم شود معده را ضعیف
کند مثل کشتی گری که با کوه کان کشتی گیر و کم زور شود و خوب بازی که با کنده باز باز و کم
شود و سخت کمافی که از نرم کشیدن و کاهلی نرم کش شود و اگر چه غذای محمود و مفصل محمود
حاصل میشود لیکن زود متاثر و متغیر میگردد و موجب مرض میشود و متطینان و صحرانشینان

از آنرا که اعصاب را از دیگران می بینند که قوت بسیار و عمر مایه دار دارند و اکثر اوقات تندرست
 می باشند و سریت خواران را و کسانی را که بعد از لطیف معتادند می بینند که ضعیفاً
 اند و مراض گوناگون مبتلا و از غلط فاشن خود هیچ متنبه نمیشوند با وجود که در کتب
 که هر چه لطیف است زود متاثر از غیر میشود و هر چه کثیف است دیر متاثر از غیر میشود و همین
 دلیل ساخته اند که هر چه کثیف است دیر و بد بهضم میشود و آنچه چنین شد مولود و مدخل
 بد و علت گردد و حال آنکه این سبب نسبت با غیر معتاد است اما چون عادت شود نیک
 و زود بهضم شود و هر چه چنین باشد مولود خلط نیک و مدو صحت شود و بسبب کثافت و تغییر
 گردد و دیر تحلیل پذیرد و موجب عمر دراز شود و انشاء الله تعالی سبب هر غذا که مزاجش محکم
 بود بهتر بود اما چون عادت نباشد بد بهضم شود و زیان دارد و هرگاه عادت شود نیک
 بهضم شود و سود دارد و عادت یون هم دخل تمام دارد زیرا که اجزای اصلی بدن و روح
 از غذای پدر و مادر است و عادت مرضه نیز دخل تمام دارد و عادت را تأثیر بسیار است مثلاً
 کسی که بیخ رنجی و مشقتی در ریاضتی نگاشیده باشد در این کار حرکتی تحلیل مواد بسیار شود
 و ممکن که برض انجامد و کسی که مشقت بسیار کشیده باشد هرگاه ترک حرکت و ریاضت کند
 بیمار شود و کسانی که خوردنی کمتر یافته باشند هرگاه نعمت بسیار یابند و بدان طریق که
 در کلیات طب گفته اند حفظ صحت کنند با انواع مرضها مبتلا شوند که اطباء از علاج آن عاجز
 و این هنگام اگر کسی نظریات مریض کرده علاج کند بزودی صحت یابد و ایشان حیران
 مانند و ندانند که سبب مرض چه بود و چه صحت یافت فلذا اقال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم العاد طبعیه خامسه بدانکه در طب اصل جمیع معالجات تجربه است پس در حفظ صحت
 بر تبحر و تجربه بهتر و مستعد تر بود از باقی استدلالات و هرگاه از احوال مردم با خبر می شویم اصحاب
 اصحاب ریاضات را می یابیم یعنی معتادان را که بحجت ریاضت و عادت اندک مشقتی بر نفس خود
 حل کرده باشند و جمعی که از حقیقت این سبب خبر ندارند گمان برند که رسانی کشیدن را
 و این باطل است چه ریاضت عادت را گویند اگر بگویند و کشنی کشیدن عادت کرده باشند
 مراض باشند چون دیدیم که اکثر مراضیان مسیح میباشند و دستم که ریاضت حفظ

صحت است و غذای اصحای غذا می تواند بود و اگر غذای ایشان غلیظ و پر قوت میباشد
و کشتی گران زور گران این سگله را نیکو میدانند و چون در لقب مراضان نیز افراطی واقع شود
بیمار شوند و در مخاطرات افتند زیرا که لقب مفراط بیرون از عادت است و غذای این طایفه قلیه
بغذای چرب و قلیه برنج بریان گوشت های بریان فربه و نان های قلیه و بورانی و کباب های
نیم خام و کما چای و قاقای است و قوت بود و شیرین با کم خوردند که حرارت برافروزاند
و بیم تب باشد و شیرینی خود اکثر مردم را زیان دارد و صحت را بشیرینی حفظ نتوان کرد و اگر
بسال های بسیار عادت کنند و بیماری بکشند و اگر جان بسلامت نبرد صحیح شوند چون عادت
شده باشد موجب حفظ صحت گردد و اگر غذای اصحای که غیر زور کرانند نان های جو و قلیه
یا گندم یا جادوس و گاهی غیر قلیه بود بادوغ و ماست و باینتر و آش های بدنی و دایره و غیره
فاتق کرده و بادوغ و قوت و آش به آن فاقهم دوغ و ماست جمیع اصحار موافق بود و چنانچه
طبع حیوانی اکثر مردم را مناسب آید و کسانی که بکثرت نظر کرده اند مقلد اند و دوغ و ماست و کر
و سایر ترشهارا منع میکنند خود اکثر مریض باشند و کسی بحفظ صحت بطریق ایشان
نباشد و این غذا که عذرم بحسب تجربه اکثر مردم را حقیقت اینها معلوم گردد جمله غذای غلیظ
و این هنگام بحسب این تجربه رتیغ اگر کسی گوید که حفظ صحت غذای غلیظی باید کرد صحیح بود
لیکن قبل از تمسید این مقدمات این سخن بس عجب مینماید فاقهم و اتبع و میوه خواران کم درست
باشند و اکثر جاها که میوه بسیار بود بیماری بسیار بود اما اگر کسی بیک میوه یا دو میوه عادت
کند بر سبیل ریاضت خورد لیکن که مدو صحت گردد مثل انگور که در بعضی ممالک سال بسال بسیار
و خرپزه و انار تخصیص خرپزه خوب که نفع بسیار دارد و خواص نیکوش بسی است اما میوه که
هر سال نگاه نتوان داشتن عادت را نشاید اما علاج مرض را شاید بحفظ صحت و او میوه
خشک را چون همه سال نگاه میتوان داشتن اگر عادت کنند زیان ندارد اما آنچه شاید
میوه خوار و شیرینی خوار صحیح طویل العمر کم یا نیست و عرض از شیرینی خوار و میوه خوار است
که گاهی خورد چنان خود اکثر مردم را میسر است و اصل غذای صحیح نان بود و آش آرمیه
در بخیه اما صحت برنج خوار کمتر از صحت جو خوار و گندم خوار بود و در بعضی و اما عادت کرد

چون زرنج و رس و بلاد و امثال آنها حافظ صحت را جاز است بلکه او را ناچار است از دو
 که در او تخدیری و یا امساک قوی باشد بکسر و غیر آن چه تحلیل بسیار است و چنانکه غذا
 بدل می یابد تحلیل قوی بدن نمی یابد پس چیزی که حفظ قوتها کند بین نوع مذکور تواند بود و اول
 سموم است پس جوز مائل پس جوز بود و اما شبها لیکن برکیده و اقتصاد را ولی باشد سبیل
 عادت و هر غذا که حافظ صحت خورد باید که هنوز اشتها می نخشی باقی بود که بس کند و آیه کریمه
 کلو و اشربوا و لا تسرفوا بدین معنی شاید است و کم خواران با اختیار بغیر افراط دایم سندرست
 باشند و حمام حافظ صحت را مندرست و خواب روز بسی زیان دارد و شب بسیار صحت
 هم زیان دارد و خواب و بیداری هم بر سبیل ریاضت و عادت باید و جمیع هم زیان دارد
 بلا خلاف مسئله آنچه گفته اند که در زمستان طعام گرم بالفعل باید و در تابستان ^{بفعل} سرد
 باید حق است که طعام سرد کرده خوردن اکثر اوقات سود دارد و آنچه گفته اند که الوان ^{بفعل} طبعی
 طبیعت را مستحی سازد راست اما آنچه گفته اند که دفع مضر و حلو بجا مضر و حلو دفع ماله
 و ماله تبغه و حلو مضر کنند بعینه همان جمیع الوان ^{بفعل} طبعی است و مضر بود و آنچه گفتند اند که پیوسته
 در صحت هیچ ترک بر نینست در مرض یعنی معتاد که در مرض ترک بعضی عادات کرده باشد
 باز بر سر کار خود رود در صحت و پیوسته که در مرض فرموده بودند ملازمت نکنند نه آنکه هر غذا
 کند و آنچه گفته اند که غذای صحیح صفراوی مبرود و مطب بود که هر خطی را غذای مخالف فرمود
 چون انسفتی که صحیح را معتاد حفظ صحت باید اصلا التفات بدین سخنان منهای چه این مسئله
 در دفع مرض مناسب بودند در حفظ صحت زیرا که مردم گرم سیراب گرم مزاج اند و هندیان اکثر
 ادویه حاره خورند و اینها حفظ صحت بدان کنند و باقی گرم سیراب بر خرد و امثال آن خواب
 مینمایند و این خود از شهرت است و مردم ترکستان و کوستان سیراب سرد سیراب
 بدوغ و ماست و سرکه و امثال آنها مشغول اند و حفظ صحت بدینها میکنند تدبیر مشربانی
 که آب در وقت تشنگی خورند و بی ضرورت نخورند و بعد از حرکت های غنیف چون جماع و غیره
 نخورند و اگر میسر بوده باشد آسپا که مردم آزموده باشند بهتر است که خورد و اگر آبی که معتاد
 بود بهتر است هوای قوی را ملازمت کنند بر سبیل عادت و از هوای کمیست

و غرض مبلد و طواعین برپیر واجب اند اللهم و فقنا لهذا و شراب مسکر در حفظ صحت هیچ نفع ندارد
 زیرا که از خمار شدن در سر خیزد و مرض چگونه حافظ صحت تواند بود و نفوذ باید من الغلط تدابیر که در کمال
 اما حرکت و احتمال اندک تعب و مشقت در حفظ صحت بدی بزرگست و این امر بقدر ابردم مقدار باید
 مثل هوای متدل و سپاده فتن که گمان کشیدن غیر با و حرکت بر سیری و عقب طعام زیان دارد
 چنانکه برگر سنگی اما از عادت غافل نباید بود که بعضی را عادت چنان بود که سیر خورند و سوار شوند
 و بسیار تیارند و همیشه صحیح و پر قوت باشند و بر سیری از طعام جمیع مضرب و مقدار و غیر مقدار را
 لیکن مقدار کمتر ضرر کنند و برگر سنگی و تشنگی هم مضرب بود و آنکه او را جمیع کردن ضرر نکند هم یافت میشود
 بلکه ترکیب جمیع مطلقا او را مضرب بود آگاه باش تا در هیچ طرف مبالغه نکنی و بعضی ریاضتهای است که
 مفیدست مقدار لیکن با خیر است مثل چکان زدن اسب تا خفتن و در کشتی نشستن و بر بواضع بر
 چون زردبان و بالای درخت رفتن از ریسمان متعلق با خوردن و سیاحت و غرق آبها کردن
 و بر روی یخ و دیدن از بلند بیجا میدن و امثال اینها و بهر حال ترک اینها اولی بود و آنجا که ضرر
 واقع شود احتیاط بسیار باید کرد و ذلک در حفظ صحت مدد بزرگست و اسلام ای سعادتمند چون
 طالب فطن برین مسایلی که حضرت مدظلّه العالی افاده فرموده اند نیکو تامل نماید و بطریق حکمت عمل آورد
 مقصود حاصل گردد و از طول و عرض تدابیر با فایده شود و خیر الکلام باقی دل و اگر فرید بدین
 نوعی بداند که حفظ صحت میسر نخواهد شد الا بقوت مزاج صحیح و کمال این حال حاصل نشود الا با دست
 فرمودن طبیعت بحفظ قوی از تحایل مضط و انحطاط و از قبول فساد و خروج از مقدار ضرورت و مقصود
 اقراط حکیم از آنچه گفته که الطبیع خادوم الطبیعت نیست که مادام که این بلکه طبع را حاصل
 نشود با دلی سببی تغییر گردد و از آن بزدی متعصب بود و چون این نیکو فایده دانسته شود که آنچه
 اطباء فرموده اند که تنقیه کند با ستفراغات و رعایت مزاج با غذیه و آشربه متفاده و تبدیل
 طبیعت بضمیمه آن عادت فرمودن طبع است بعجز و ضعف بلکه بتولید و تحریک اضطرار بر وجه
 طبیعی چه محسوس است که مردم چون در ارتکاب امور شاقه مثل گمان سخت کشیدن و با خفتم
 پر قوت کشتی گرفتن و حمل اشیاء نمودن امثال اینها هر کار بخودی خود اشتغال نمایند چون عادت
 شود و سهولت صادر گردد و از این هیچ وجه کلفت و حشمتی در نیاید چون بعد و دیگری باشد

سنان تواند مرکب تن اگر شوند تعجب و حشت یابند و همچنین چون سیر تراشیدن و چرک آرن
 و در کردن عادت کردند هرگاه از موعد اندکی گذشت و ششها چون صداع و خارش و دغدغه
 پدید می آید و اگر بدینها عادت نشده باشد زیاده و حشتی ندارند پس بن قیاس کن عادت فصد
 و حجامت و قی و اسهال و غیره و تناول اغذیه و شراب متضاده و ادویه مغیره مزاج را و تخلف
 که هر شخصی را مزاجی لایق حال وی واقع است و تبدیل اعتدال شخصی لایق حال وی جهت حفظ
 صحت موجوده وی باطل است چه مزاج معتدل حقیقی که از تعادل ارکان شوق باشد و موجود
 و غیوه اند بود و آنچه از عدل در قسمت شوق بود و هر شخصی را نسبت بحال خود واقع است خواه صبیح
 صفراوی بود و خواه دموی و خواه ملغمی و خواه سوداوی چنانکه در باب اول معلوم شد و تبدیل این
 از مزاج صاحب او اگر چه با حسن یا نسبت با معتدل حقیقی رفع صحت حاصله لایق وی بود و حفظ
 مایل با آنکه مزاج معتدل در بیمار چون باصل میطلبد و حفظ وی ممکن نباشد و و این مسئله را تحقیق
 خواهد شد انشاء الله تعالی اما اگر طبیعت بد آنچه معلوم شد قادر گردد فرض از درد بخود راه ندم
 بلکه اگر بسبب قوی از خارج انحرافی در سطح پدید آید بزودی دفع آن توان نمود چنانچه بعضی مردم
 قوی مزاج معتدالتحت مستند که زهر را بقوت مزاج بی تریاق دفع میکنند و در عفونات درمی آید
 و مسرت نمی یابند پس آنچه اطباء فرموده اند در دفع مرض و دفع حالت نا طبیعی از فزونی خلط و غیره
 بیکار نشود نه در حفظ صحت و آنچه قبل ازین از کلام حضرت مد ظله العالی فهم کردی از حفظ الصحت
 با دویه مقویه سکه و یا مخدره نه عادت فرمودن طبیعت بخود ضعف و غیره چه آنها مده و حافظ
 قوی اند نه دافع مرض و معیتر مزاج بکیفیت و غیره با آنکه درین تقویت و اعتیاد مذکور است بهفت چیز
 واجب بود اول هوا خوب که احتیاج بدو بیشتر است زیرا که روح چون جوهر لطیف سهیل ^{السهیل} است
 اگر کیساعت بکشتن ساق هوای لایق تعدیل نیابد و بخارات دخانه که در حین طبع روح در دل
 متولد شده آن هوای مختلط با روح از راه مسام آنها را جدا سازد و بر نفس بر نیار و تشنگ
 مزاج روح فاسد گردد و خلل در قوی و حیات پدید آید بلکه از راه حدت و حرارت آن اذیت روح
 بسوزد یا بتخلیل رود و حسن حرکت و حیات باطل شود چنانچه از حال مخوفین مشاهد است و علما
 خوبی مزاج که قوت مزاج و طول عمر ساکنان آن موضع و قلت وقوع امراض و عفونات

در وی بود چون هوای بهستان و فاس و جبال رستندار و بعضی از جبال و حوالی رستندار
 و گرد استان باد و غیره را و بعضی از خراسان و اواران و اندر و امثال این مواضع چون
 مشاهده نمایند اکثر جایهایی که هوای بغد خشک و غلیظ داشته باشد آن علامات مذکور
 در وی بهتر یافته شود چه ظاهر است که روح را تعدیل و راحتی که از هوای خشک میشود و از هوا
 گرم نمی شود و نیز مردم را قوتی که در صین خشکی هوا باشد و صین گرمی نمی باشد و فروزی قوت
 و طول عمر اهل جبال در اکثر مواضع نیز معلوم است و هوای لطیف همچو غذای لطیف زود از کیفیت
 روید متاثر میشود و تغییر پیدا میبرد و بلاشبیه مزاجی که نشود و نامرورش در وی باید همین حال دارد
 اما اگر اتفاق افتد که علامات مذکوره با هوا لطیف جمع شود ملازمه آن هم نیکواید و رعایت
 نسبت باین چنان باید که در صین اشتداد و حرارت و قبل از عادت بگرمی و سردی و تن را از آن
 حفظ نمایند تا بواسطه افراط خون رگها نجوشد و در گرمی نفس شده روح را گرم نسازد گرمی نام
 و اخلاط را فاسد و متعفن نگرداند و یا بواسطه افراط بر خون در رگها فاسد نشود و آن هنگام
 مجال حرکت روح نماند و از انحالت نا طبیعی پدید آید چنانچه تحقیق آن در امراض کرده اند ^{تعالی} و انتشار یافته
 و افراط و تفریط خود در جمیع احوال از حکمت دور است و مضرا نسبت با غیر معتاد الطهر است و باید
 هر چند که عادت واقع باشد تن را از درک حسد و برد در زمان قریب حفظ باید کرد که توار و امور
 مختلف البته تخریب سازنده طبع و مغیر مزاج است و حافظ صحت چون اعتیاد تدریجی است پس خد را از
 چنین حالات واجب فلذا از مواضع گرم چون حمام و غیره بیکبار هوا بغایت خشک نقل نکنند
 و بعکس شبیه بدین حالت است هوا فایز را که روز بغایت گرم است و شب سرد و با وجود آنکه
 نقل او بحالتین و فنی نیست اما چون روز مسامات جهت حرارت هوا گشاده بود و انحراف پسند
 سرمای شب چون بتن رسد و مسامات و احصان جلد واقع شود و انحراف محقق گردد و از آن
 حالات نا طبیعی پدید آید چنانچه بتقریب معلوم گردد و انتشار الله تعالی بحجت این اختلاف اکثر جایها
 امراض درین فصل بیشتر از فضول دیگر افتد و حفظ سر و سینه و پشت و اسافل از سرمای شب
 فایز واجب بود و نقل از هوا سلاق بسلامت سلبا بر عکس بود زیرا که درین صورت روح متعفن و
 و متعفن بود و در عکس و متعفن و سرمای بهاری همه جا تن را مفید بود و امراض نیز درین

فصل کثرت افق و حدیث استقبال و الریح فانه فیصل باید انکم کما فیصل باعضا کلم مصحح میست
و جمیع که بخوردن افق و مقویات گرم عادت میکنند ایشانرا حالتی همچو سباع پدید می آید که از سر با هر
عظیم بود راحت یابند و از گرمی هر چند اندک بود مضرت یابند و آنرا که مقویات خشک معاندند
برعکس از اینجا واضح گردد که تاثیر اختلاف هوا و افراسا کیفیات آن در امر غیر معقوله و تقویت نبات
نیافته واقع و بیشتر است در استرآب و شخصی را دیدم که درستان در میان آبشار شش پله ای
میخیزد و سوراخ کرده در گردن افکنده و چون در شهر سیر کردی در صیل تباداتی کج بسته بر پشتش را
و مروج بدست و ظرفی پر آب در گرد دست داشتی و آب بر سر ریختی و بر وضو در آبادی می ایستاد
ریش این بسته آویخته بود مع ذلک اظهار گرمی هوا کردی و چون هوا گرم شدی فیصل دیگر چند جا به
و پوستینی پوشیدی و متصل خود را با تاش گرم کردی و چنان نمودی که میزد و سالما بود که بدین
گذرانیدی و تندرست و خوش حال بود اما عادت هوا متعفن و مختلط با بخره و اذیت رویه و عادت
نمودن آب جوشم است و اگر حکمت میسر گردد از آن مضرت نباشد و ادلی عذر بود از اینجا که چنانچه
استشاق هوا سخت گرم که مضرت دل است و اگر چه بعد از العاده بسیار ضرر نکند و دوم آب
گوارنده خوش که بعد از اکثر احتیاج بدو واقع است چون تین غذایا بوق و دقیقه گذرانده و طبع
آن در معده و غیره نیکو واقع شود و از فساد و سوخته شدن محفوظ ماند و ترقیق فضول یافتن
جست و دفع شدن بسبب ولت و تسکین لیسب حرارت و ترطیب بدن و اگر چه اگر اندکی در
طبع آب بهضم و ذوق توان یافتن اما آنچه از نموده و پسندیده بود معتقد باشد به آب بسیار نموده
و مرکب جهت اختلاف ترکیب با اجزای از نمیه خواص مختلف است و خیر و شر آن بر هر کس است
و عایت خوبی آب بهم کیفیت قوت مزاج و طول عمر شاربان عدم آن تولید امراض منسوبه بآن بود
چون خشمت و غیره خواه آب چاه باشد و خواه آب کار و خواه آب نهر و خواه آب چشمه و خواه آب
باران و برین و خواه آب صخره و حوض و آب که از درآید و تیز و در سگرمی که در و آبها
خصیت بر کنار آن ناسته اگر نیک خاصیت بود و رعایت آب چنان بود که از پی طبع گرم آب
سرد نخورند و اگر صبر نمایند که در معده آب هسته آهسته اندک آنک جمع کنند بلکه در
که رغبت آب یابند و در این اعتیاد بدین نوع اسلم بود و همچنین در آشنای طبع گرم آب

نخورند زیرا که معده را سرد و میسازد و با ضعیف میسازد و غذا را خام میگرداند و بر همه مزاجها
 مردم گرم معده و جگر را که بر تشنگی طاقت ندارند و بدین نوع عادت کرده باشند مضرت نکند بلکه
 رساند جهت مقاومت با حرارت معده و جگر و دل و ترک مضرب بود و بعضی هستند که قبل از طعام
 مادام که آب سرد و نخورند اشتها طعام پیدا نکند و این از غایت گرمی جگر بود و معده بسبب سردی
 یا خارجی و غیر این چنین کسان را جهت سرد شدن معده مضرب بود و عند الضرورت تجرع بر وجه
 در جمله هیچ قصوری ندارد و بحفظ دندان و اعصاب هم النسب و اولی بود بعد از حرکت های عصبانی
 چون جماع و غیره و بر ناشتاء و بر سر میوه تر و بعد حمام گرم و بعد سسل قوی و در صبح خواب کردن
 و در اواسط خواب بر عطش کلذب و بغیر تشنگی آب به تخصیص آب سرد نباید خورد زیرا که بعد از جماع
 چون اعضا گرم شده و مشتاق برگشته و بسبب استفراغ رطوبات منی جذب اعضا
 مرطوبات را بیشتر و قوی تر گشته و منافذ گشاده شده آب را بخورد و دگشاده تعدیل نماید و گفته اند لطفا
 حرارت غریزی از سردی آب لازم آید و همچنین بعد از حرکت های عصبانی و بعد حمام نیز لیک بر حرکت های
 عصبانی اضطراب شد جهت تحلیل قوی و ضعف حرارت غریزی بعبایت و اما بعد سسل قوی چون افروغ
 عروق گشاده و جذب بیشترست و ضعف حرارت غریزی تحلیل واقع مضرت آب تعدیل نماید و گفته اند
 میسر زود تر رسد و بیشتر بود و دیدیم حکما میهند که سسل خورده را چون افراط سمال میشد و یا
 سسل بخون آوردن می انجامد آب سرد و دغ سرد و کرده کاوی میخورانند و حال استفراغ
 از آن بصلح می آید و هیچ مضرتی نیافت جهت غلبه حرارت و دوائی دانا بر ناشتاء جهت آنکه
 نفوذ او با اعضا را تسهیل بصرافستد سریع بود و بر معده و بر همه زردن خلطی که بعد از غذا
 منصب گشته واقع شود و از آن حشمتها پدید آید شخصی در قاین بود بصدد فریشتده و اگر اوقات
 تند است و با قوت بود و مزاجی گرم داشت و داب او آن بود که هر شب چند عدد بچ کا سنی را
 شکسته و نیم کوفت در کاسه آب افکندی و بر هوا بیرون نهادی تا سرد شدی علی الصبح
 بر ناشتاء صاف آنرا در کشیدی و نفیع عظیم یافتی و تدبیر کلی او در حفظ الصوت همین بود و بدین
 تعدیل دانا بر سر میوه جهت اجتماع و تحریک رطوبات مفسده در معده و بدین صفتن میوه و با خورده
 همیشه بسیار کند و اما در وقت خواب کردن و اشامی اوقات خواب جهت تحریک رطوبات و تحریک

نیز مفسد بدماغ زیاد از مقدار حاجت گردد قوت که خیر گرمی یا خشکی فسرانیده خورده باشد و فاسد
 تشنه شده که آن هنگام صبر مضر بود اما عطش کاذب است آن که هر چند آب خوردن مایه عطش
 قوت گیرد و از آبها و از زاید همان نوع و ششهای غذا خوردید آید اما بغیر تشنه است آنکه چون اعضا
 مشتاق آب نیستند جذب نکنند و مکت بهم آن در معده رطوبات را برهم زند و معده را سست
 کند و فساد و هضم و سستی مزاج پیدا یابد بسیار باشد که بهیضه منجر گردد و جهت یافتن آن اخطا را در
 و برهم زدن و فساد معده و آنرا که بحیث ضرورتی بدینا عادت شده باشد یا گرمی معده و دیگر
 و دل غالب بود از خوردن آب سرد در اکثر این حالات کمتر ضرر یابد در سیهان شخصی را دیدم ملاک را نام
 که او نهال بود و معظم نهال او آن بود که مدعوی آب غلبه خورده میسر محل که فرمودندی چنانچه
 بدان رسیده بود که قریب یکجایک است آب در کشیدی و اگر گاهی بتیاسیدی بعضی را در کردی و با یاد
 دفع شدی و ششهای طعام بسیار در هضم او را تصور نبود از آن فعل مضرتی نمی یافت و طعام
 همدار سال رطوبات بر بدن تخصیص نخبه سرد بالفعل و غیر متغی یا قلیل التقذیه باشد کفایت میکرد
 و حفظ الصحة عادت بتقلیل استعمال آنها را رکنی بزرگ میدارند زیرا که همین تشنه و بقاء و طبع
 قابل عفونت و فساد و برید مطنی حرارت طابعه و غریزی نه منبری که مردمی که فی الجمله سودا و یا چربی
 پیدا کردند و با وجود که بیس باطبیعی در مزاج ایشان پیدا یابد اکثر دراز عمر میباشند و از این طعامها
 خشک شده و غلیظ آب سرد خوردن مضرتناست بلکه غذای غلیظ را زد و نیکو هضم گرداند خصوصاً آنچه
 معطش باشد چون شیر و کشک و اشال آن و از این شیرینها اگر عطش غالب میشود صبر اولی بود
 زیرا که شیرینی رطوبات را لطیف و ترقیق میکند و قایم مقام آب نیگردد و هرگاه آب خورند از
 غلبه اشتیاق طبع و مجربیت وقت شیرینی ممکن بود که بعضی اجزای از آب هضم نایافته
 معروق منجذب شود و از آن فسادات تولید کند و درین فعل سیئه بسیار واقع شود و آنجا که صبر توان
 اندک نباشد بکار دارند و سبب میوه ترش میگردانند چنانچه اگر بدینا تسکین شود اندک آنرا که کشند
 و در عین خشکی با هم از شراب و باغات نهایت سبب کرده اجتناب نمایند تا با واسطه جمع برود و از
 و داخلی بحار ترغیری اعضا می ترسند و تصور نشود و عطش صادق صبر کردن جگر را مضرب بود
 و اندک رطوبات نافع واقع شود لیکن مردمی که تشنگی عظیم کشیده باشند شاید که آب سرد بیکبار

در کشند زیرا که حرارت غریزی ایشان بغایت ضعیف گشته بهیچ وجه که آب بسیار خورده یا بنوشند بود
 که بقیه حرارت بدن غسل بیکبار فانی گردد و ایشان را اول مضمضه و غرغره بسیار باید کردن
 و اندک اندک تجرع نمودن با لکجه ایراد آب و انکسات سرد بیکبار و غلبه بر بدن با جماع مضرب و صفا
 و اکثر مرضی را در بیم وقوع حالات مذکوره باشد خواه معتاد کوبی و خواه غیر معتاد و اما استعمال آب سرد
 از بیرون در گرمای بغایت مفید بود جهت منع اخلاط از تحلیل مفرط و تعدیل حرارت دل و از ازاله
 فتن و که در آن ظاهر آفات طی که بسیار سرد نباشد چنانچه تن را از آن نفرت بود و کمالت در آن
 بسیار واقع نشود که سه مسام کند بهیچ هوا سرد و از آب گرم با آب سرد و برعکس نقل کردن
 بیکبار بهمان حکم دارد که در همان گذر شد و در زمستان استعمال آب گرم مناسب بود و در
 بشرطین مذکورین و در حمام نیم گرم زیرا که از آب گرم قفج مسام جلد و سیل ایجه مشتقه میشود
 و بدن را از آن راحتی میرسد و کثرت آن بحسب سیل مفسد بود و در فایز و بهار آل قیاس است
 مناسب است لیکن در بهار مائل بسردی و در فایز مائل بگرمی و در محل محفوظ و در یر بخلاف تا آن
 که در روی زرد زود استعمال آب مناسب و وسیع میوانی خود مقتضی آید چنانچه از اکثر حیوانات
 این حال مشاهدست و اما استعمال آب معادل یکو و آبهای که ادویه نافه در آن جوشیده باشند
 از خارج بدن مرآن اکثر اوقات حافظان صحت را بغایت مفید بود جهت منع عفونات و قوت
 اعضایی ظاهری و شعر چنانچه در بحث معالجات بتقریب معلوم گرد و انشاء الله تعالی سودمند است
 پر قوت که بدل یا تحلیل شود و غذا چهار قسم بود یکی آنکه اثر او در بدن بجا نماند فقط باشد بلکه حاصل
 از و خلطی که قبول صورت عضوی تواند کرد چون نان گوشت پخت و امثال آن این را غذا مطلق
 گویند دوم آنکه اثر او بجا نماند و کیفیت هر دو بود و آنرا غذا دوای گویند چون کاهو که کیفیت تبرید میکند
 سوم آنکه اثر او بجا نماند و صورت نوعیه هر دو بود و آنرا غذای و خاصیت گویند چون تفاح که چنانچه
 که لازم صورت نوعیه است تفریح میکند چهارم آنکه اثر او بجا نماند و آنرا غذا و خاصیت دوای گویند
 چون خمر که بجا نماند بل شود و بخاصیت تفریح و دفع عفونات میکند و کیفیت تن را گرم میسازد و چنانچه
 مراد از غذای مطلق غذاست نه غذای مطلق و مراد از پر قوت کثیر غذاست یعنی بکثیر انجری خود
 مستحیل شود و ضعیف در مقابل این بود و اندکی قویه بعضی از صدد باب معلوم شد و بعضی دیگر

بتقریب معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی در عایت غذا چنان بود که چون اختلاف احوال قوای بدنی در
 ضعف و قوت و تفاوت استعداد آلات قابل حس و حرکت و حامله قوت با از همضم و دفع و
 و امساک و غیره بحسب انسان عمر از بد و طفولیت تا آخر شیخوخت مشاهد و مقرر است پس بپایان
 غذا از ابتدای نشود تا که عایت ضعف قوی است تا محل قوت که کمال قوت است تدریجی باشد
 قوت و غلظت غذا باید که بمقدار قوت همضم بود اولاً از غذای محتا و البون مرضه و آخر از آنچه معتاد
 و معتاد اصحای آن موضع باشد همچنانکه در عادت روز زیاده کردن باز یاد افعال و ریاضات
 بتدریج واقع است تا چنان شود که در کمال قوت بدنی کمال قوت با ضمه حاصل شده باشد و غذای قوی
 غلیظ را نیکو همضم نماید و در همضم اغذیه و اگر چه ناگاه مختلف و یا بیشتر واقع شود عاجز نگردد و طبع را
 متغیر نسازد و مراد از غذا غلیظ آن بود که از آن خون صالح غلیظ متولد گردد که تغیر قبول صورت است
 و تحلیل کند و بعد از این چون براتب کولت بنیاد ضعف طبیعی شود هم تدریج تلطیف غذا و تحلیل
 تا چون بغایت هر هم رسد غذای او قریب غذا اطفال شده باشد و بسیار مردم در این مستند
 که اکثر اوقات سندرست بوده اند و غذا ایشان از اول عمر تا آخر عمر برآرد و گاهی برخلاف
 و دوعی و یا بستی و یا پیشتر که مقرر بوده و مراعات حال غذا بتقلیل و تکثیر میکرد و نه تکلیف
 و تلطیف و این نوع خود اکثر خلق را واقع است و طریق عام و مجرب است و باید که غذای اشتها می صاف
 خورند تا طبع آنرا نیکو تلقی نماید و بگوید و بر بالای طعام تمام همضم نیافته و بی اشتها بوس طعام نخورد
 که چون طبع از همضم سابق باز نپرداخته است از همضم آن عاجز آید و فاسد گردد و دفع و کند
 و حدیث من اكل الطعام بشهوة حرم الله تعالی حکمة علی قلبه شیر بدین معنی است و برشته است صاف
 صبر نماید که که اخلاط به بدل غذا بمعدّه منجذب گردد و اشتها را باطل نکند و طبع را متغیر سازد و
 صفرا منجذب گردد و از قبول منجذاب در صین ثوران حرارت معدّه و تجویف و در گرمی هوا و
 دهن و تبوع و زوال اشتها بران گواهی دهند مگر وقتی که بگر سخته کشیدن معتاد باشند که
 آن هنگام مراعات مفرت نرساند و بر اشتها کاذب طعام خوردن حکم بی اشتها دارد
 و تجا و از اعتدال بغیر مقدار جبر سبیل اعتیاد تدریجی نتوان که از آن مضرات کلیه بدید آید چه
 چون همضم آن طبیعت بقبول آن معتاد نباشد نیکو همضم نشود و بدن آنرا نیکو قبول نکند

و طبیعت آنرا تلقی ننماید دیدم که بسیار که آرد نیم خور و پنجهش گرفت در روز خراسان را که دیدم
 که برنج خورد و پنجهش گرفت و شخصی را دیدم که شیرینی کم خورده بود و پدران مرضه و شیرین
 عادت داشتند هرگاه شیرینی خوردی مرضی چون سدا و تن و خارش پیدا کردی و امثال این
 حال بسیارست و در صین غده بول غایط هم چیزی نیاید خوردن تا طبیعت میان دو حالت
 متضاده متخیر گردد و مضمم بد نشود و مدت طعام خوردن را بسیار دراز نباید کرد که حکم ادخال
 طعام بر طعام نیمه مضمم گردد و طعام کشیف را ناخائیده فرو بردن عاجز کننده مضمه و موملم
 بود بسیار خائیدن طعام عادت فرمودن معده بود بهضم خیرهای نرم و بضعف و مضطرب و خفیه
 طعام خوردن بهضم ناهموار افتد و مضرب بود و خوردن طعام مختلفه بود چون فردا از زبان طویل
 واقع شود و طبع را متخیر سازد و مضمم بد افتد بتخصیص اختلاف طعم و قوام آنها بسیار بود
 که از جمیع الطعمه که الحاحیه یافته شده باشند که از جمیع آنها مرضی در بدن حاصل میشود
 چنانکه از جمیع مایه ناز و شیر فالج و جذام و از جمیع عسل و خزیره و شربت شیرین و خزیره و مضمه و از
 جمیع دیواس شیر در منافصل و اعصاب و از جمیع است و تخم مرغ برص مبق و کلف و از جمیع
 و انار فساد معده و از جمیع سوختن و شیرین و از جمیع دوع با غوره در منافصل و لکهای سبیل
 و از جمیع شیر و مضینه لکنای بلید و از جمیع است و با قلاهای تر در شکم و از شیر و شراب
 و ترس خدر واجب دانند و بسیار دیدم که مردم از جمیع اینها خدر نمیکند و چون معتاد شده
 بودند هیچ ضرر نیافتند و بسیار دیدم که غیر معتاد میان اینها جمع کرد و مضرت یافت و اعتیاد
 بهجمیع این مذکورات بر سبیل حکمت تدریجی و غیره حکم اعتیاد بموم دارد و نیکو بود چه گاه باشد
 که با ضرورت اتفاق افتد و چون عادت بود مضرت نکند و آنچه جمیع آنرا این حالت باشد
 حکم طعامی داشته باشد که از اجزای مختلفه بخته باشند بلکه در اکثر خورشها جمیع مختلفات
 غیر مضر واقع است و در دیک معده هم جمله خلطی و فرجی می یابند و میو ضعیف پیدا میکنند معده
 تصرف در مجموع میکنند و در هر یک علیحدگی لیکن آنچه الطیف است اول منجذب بکبد میشود و از منجذب
 در جمیع لطیف و کشیف افراد و از تقدیم لطیف لازم داشته اند و مضمم درین وجه هموار افتد
 و باید که در جمیع اغذیه معتاد را با غیر معتاد اعتدال پیدا نمایند زیرا که طبع از هیچ چیز خالص متکلف

نگردد که از محتا و قلند از املقی کند و از غیر معتاد چون متغیر بود و نیک تلقی نکند و هضم مختلف است
 و ضرر کند و باید که قطع طعام شبها شود و نه قطع اشتهای بطعام تا هضم سریع بود و معده یقوت
 و این رعایت بیشک ماسک زمان صحت بود و مردم گرمی گشته اند شاید که طعام یکس
 بمقدار خواست خورند زیرا که حرارت غریزی و قوت های ایشان ضعیف شده تاب آن بار نیاورند
 و از آن بیم هلاکت بود و بدانکه غذای خشک کرده در گرمی هوا بخت آنکه معدل حرارت فاضل قلب
 و کبد و معده است محبوب مرغوب طبع بود و همچنین غذای الجمله گرم در سردی هوا و بخت تقاوم و
 بابر نفس خارج و هرگز طبع از محبوب مرغوب مضرت نیابد چنانچه از معتاد و این کن بزرگست
 در حفظ صحت و دفع مرض خلاف کردن این مضرات کلیه آورد و مناسب آن بود که حافظ صحت
 چون صبح از خواب برخیزد و بخورد و دو اعلی الریق معتاد نباشد سه لقمه نان خشک یا سقما
 که بجای آن بود بخورد و بعد از آن بهبات دیگر استغال نماید و حکم کنند و این باب میباشد
 زیرا که معده همه شب همچو یک در جوش بوده و اخلاط بدو میل کرده اند و صبح که از خواب بیدار
 و حرکت آغاز کرد چنان است که آتش دیگر اتریزد و دوسر یکبار بر دارند آن بخارات همچو
 مرقع گشته و باغ را مشوش کنند و چون چیزی اندک خشک بمعده رسید جذب لطوبات
 فاسده میکند و اخلاط بدان توجه می شوند و طبع بهضم مشغول میگردد و بخارات نکینس یابند
 چنانچه لختی آب امثال آن بر جوش دیک مطبوع زنند و چون اندک است از آن دشت متولد
 نمیشود و مانعی نیز ندارند که تحریک رطوبات و تشوش معده کند و مع و لک تابع است
 این تدبیر از رختن صفرا و غیره بمعده در حرکت کردن نباشد اگر چه معتاد آنرا اتفاقا و قی فاش
 نکند لیکن این عادت نیکو بود و این تدبیر در معالجات نیز بسیار بکار می آید و مخفی نماند که چون
 تفسیر کیفیات فضول از مغیرات و مفسدات طبیعت است بجهت اختلافات و تبدلات مضاد
 و تولید و تحریک اخلاط بر پنج غیر طبیعی و طبیعت بدین سبب طالب اغذیه و آشامیدنی مضاد و ضد و نقیض
 خود است پس در فصل غذای بکار باید دانستن که مناسب و معتاد طبع و مضاد و مفسد هوا بود
 چنانچه در بار که محل حرکت اخلاط و از دایه خون است بجهت گرمی و تری هوا غذای مسکن و قوی
 و قلیل المقدار خورند از مثل روغن ماه و گوشت بره و نان ماست و شور باور برنج و آشپناه

و بعضی میوه با بهاری چون ریواس و شمشیر و امثال اینها نه میوه بود بشرطی که اندک خورد
و در وقت لائق یعنی وقتی که بر معده گران نیاید و گران با بواسطه پیری از طعام و شراب بود یا بواسطه
خلو معده و تحریک خلطی مفسد یا تولید آن در صیف که محل که اختن و منبسط شدن خلط و سردی
منفر است جهت گرمی خشکی هوای غذای خشک و تر و سرد کرده بهیچ درخت و غیره یا آنکه
خوردن آن در وقت آب بهیچ و امثال آن سرد کرده و خیار افکنده و آشهای قاتیق و از بعضی
میوه های تابستانی چون بادنگ و هندوانه و شفا لود و انار میخوش و سیب و آمل و اندکی در وقت
لائق مناسب بودند درین فصل چون مضمض ضعیف است بسبب قلت حرارت درون و ضعف
و قوی جهت استنشاق هوای گرم غذا که خوردن بدفعات او بود و بعضی مردم گرم تر ریح بر میهند
که درین فصل در عین گرمای روز و مشقت دروغه و امثال آن خورشید ایشان چکان و خربا
میباشد و اکثر با قوت و تندرست میباشند و عمر نیز میشوند ازین نکته نیز غافل نباید بود
لیکن اعتیاد بطریق مذکور اولیست و در خریف که محل نفس از دایه سودا است بجهت سردی
خشکی هوا غذای نرم و چرب و چاشنی کرده و هم خشک باید خورد چون قلیه فراوان و قلیه و قلیه
و بادجان که محبوب است و امثال اینها و بعضی میوه چون خرزهره و انگور شیرین و انجیر و آمل و
وسبب شیرین و ناز و امثال اینها اندکی در محل شکو بود و در زمستان که محل سرد مسام است
و حقن سحره و تولد بلغم و قرار جوید مواد است جهت سرد و تری هوا و غذای غلیظ و گرم کرد
بگرمی مایل خوردن چون هریس و کباب و جکانی و قلیه بهیچ زعفران و امثال آن قوت بهضم خون
کثرت حرارت درون شکو بود از بهضم آنها عاجز نیاید تخصیص بعد العاده و اگر چه مقدار در اکثر فصل
بهضم اینها تواند لیکن درین فصل بهتر و النفع بود و شیرینها فی الجمله درین جهت ترقیق بلاغم
محدوده زائیده در معده مناسب آید حق آنست که در جمله فصول از آنچه مفسد هوا آن
فصل بود و اگر چه مقدار باشد بدان اندکی خدرا کند چه این رعایت بمنزله علاجی بود و مراد
مفسد هوا را نه بلکه چنانچه در غذا مراعات فصول لازم است مراعات اوقات شبانه روز
نیز لازم بود چنانکه در طرف صبح که محل حرکت صفا است مسکنات صفا و سیراب
و در چاشت و شین که محل حرکت دم است مقویات و مطفیفات دم خوردند و در طرف آخر روز

که محل حرکت بلغم و سودا مقطوعات و ماطفات و معدلات بلغم و سودا خوردن و اسلام چهارم
دوامی مقوی که بالخاصیت اعم از آنکه بکیفیت نیز موثر باشد یا بقویت اجزای اصلی بدن حفظ
جمع قوتها و منع حرارت و رطوبت غریزی از تحلیل منفرط کند و مقاومت با کیفیات مغیره
طبیعت از واردات خارجی و داخلی نماید و شرح ادویه مقویه و بعضی از طرق استعمال آنها
در باب ترکیب و موم خواهد آمد ان شاء الله تعالی و بالجملة رعایت دو مقوی بیدارست مرتب بری
و عدم استعمال ضد آن قبل العاده الثانیه و استعمال در وقت مناسب و عدم استعمال درین تحلیلات
منفرطه و شبانه باید که در پنجم خواب بیداری که لابد است جهت آسایش تن و دماغ و قوی
و تدبیر مهمات بدنی چون مضخم و غیره و تعدیل مزاج بتعطیل تحلیل و رعایت آن چنان باشد
که هرگاه خواب طبیعی غلبه کند بخمید تانیکو و باره است و خواص دردی را دفع نکند تا که نشسته
و مانده نشود و خواب شب و بیدار روز را عادت کند زیرا که شب بخت تاریکی و سکون خلق است
آرسیده تر بود و خواب متفرق تر آید و از بخت راحت بیشتر دید و نیز چون شب خنک تر است
خنکی نفس با حرارتی که در خواب باندرون سیل میکند بهتر مقاومت نماید و نیز بنا سبب است و ضم
سماوی و جری عادت طبیعی سکون و اسهال و اخلاط و طرف شب بیشتر باشد و در موافق است
سبب و نهارد از گذردن آنجا می آید و حاکم است سیاح طبیعت و مدت خواب کمتر از بیداری باید زیرا که
در خواب حرارت بدرون بیشتر مایل گردد بشهادت طلب دنیا و این حالت جهت تکمیل مضخم
بکار آید و زیاده بر آن سبب تحریک حرارت ناطعیه و اخلاط گردد و نیز انجیره طبع که از انجده
در حالت نوم بدماغ متصاعد میشود و دماغ را آسایش میدهد و تن از آن آرامی یابد چون خواب
واقع شود بخارات اخلاطی که بمجده حال الخلو منجمد شده بدماغ صعود کند و مضرت رساند و چون
افسای رطوبات صلیقه الحما و تحلیس روح نیز واقع شود و از آنجا واضح گردد که برخلوبدن و احتیاج
بغذا و آب خواب نشاید کرد و این اصحاب صحت را خواب بیشتر فائده دهد و بیکاران را بیدار
زیرا که خواب بعضی اعضا عصبانی که ماندگی یافته آسایش یابد و تن را تعطیل بود و از زیادهای تحلیس و تن
بیکاران خوردن ممتنع بود و جهت قلت تحلیل و در بیدار چون تحلیل بیشتر بود طبع را با اعتدال آورد
و از اینجا واضح گردد که از هر منفرط تحلیس روح و ضعف قوی نهایت حادث شود و مضرت آن عظیم

و از پی طعام گرم و خشک غلیظ چون کبابی پرازان و یا سرد و خشک و غلیظ چون پنیر شور و کشیده بپاش
 مقدار که طبع بصدق محتاج آب بود خواب نباید کرد تا حرارت و سپس طعام با حرارت غالبه در
 جهت خواب مدد شده افقای رطوبات بدن زیاده از حد و احراق طعام در معده و سپس بگریند
 و مادام که طعام از فم معده نرود نشود نباید خفت تا بهضم مختلف نگردد و اگر متاضا صبر نباشد و خواب
 غلبه کند چند قدم حرکت کند انگاه بخسپد و گفته اند که جهت نیکی بهضم قبل از انهدار طعام با سفلی
 معده اندکی بر جانب راست باید خفت تا غذا اشکیو بقعر معده قرار یابد جهت میل منها و تقر معده
 بجانب ایمن و بعد از آن بر جانب چپ باید خفت تا غلبه حرارت جگر بسبب اشتغال او بر معده
 در پشت با حرارت معده ضمیمه شده طبع غذا را در معده نیکو تمام کند و انگاه دیگر بر جانب راست
 خسپد تا میل کیوسن جگر اتم بود و بهضم اسرع گردد و در شکم خفتن را هم معین بهضم دانسته
 جهت حقن حار غریزی و میل حرارت بیشتر بجانب معده و اینجمله نسبت با کسی نیکو باشد که
 در بهضم معینی محتاج باشد نه جهت اعتیاد و در پشت خفتن را بد داشته جهت میل فضول بطرف
 قفا و ضیق مجاری نفس و غیره از جانب پیش و ازین بیست هم وقوع کابوس و سکه و فالج
 و نزول نرلات و غیره بود و مرضی از جهت ضعف اعصاب بالضرورة بر اصلاح اعتیاد میکند و حق
 که اعتیاد بر خلاف این بیست باید کرد چه اگر مردم که چنین خسپد تخصیص که بالین بیست بود در خواب
 چنان بیند که کسی سبب گلوئی ایشان گرفته و یا میگیرد و یا بر سینه او خفته و میخواهد که او را خفه کند
 و یا بغایت گرانی میکند و او میخواهد که سخن گوید و یا حرکتی کند و دفع آن از خود نماید نمیتواند و عا
 ماند و امثال این حشوها و این سبب حقن انجره روده بود و در مجاری دماغی بواسطه این
 بیست و در کابوس نیز همین نوع حالتی مشابه گردد و حره نفس نیز اکثر درین وضع واقع
 و اما بر بیست دیگر اگر بیک وضع عادت کرده باشند تغییر آن جهت نفع بهضم احتیاج نباشد مگر
 آنجا که سبب کثرت میل مواد به یک جانب بعضی اعضا در آن طرف بزرگ تر گردد و همیشه متغیر شود
 چنانچه در اطفال مشاهدست بلکه گاه بود که افعال اعضای داخله از آن جانب چون جگر و سبب
 و معده بسبب میل مواد و انجره قوی تر گردد و از جانب مخالف ضعیف تر و هنگام تغیر
 عادت واجب بود و بقطع نظر از اینها عادت بیکه این بیست النسب بود تا بهر وجه بدن را

و همچنین بالینهای بلند و پست نیز و باید که بر دغدغه بول و غایط خواب نکند تا خواب کم شود
و جسم مضرت نرساند ششم حرکات و سکناات بدنی و قوای نفسانی آثار عایت حرکات
و سکناات بدنی که لابد است جهت تدبیر همت مزاج و دفع فضلات اغذیه بعد از دادن طبیعت بر
تحلیل آن باغاش حرارت غریزی بجزگ اعضاء و جهت آسایش طبع بتخلیل تحلیل زیاد مضر
و مجال یافتن برای تصرف در مطلوب تدبیر اہم چنان باید که ریاضت حرکت بعد از مضمر و
از خلوت نام واقع شود تا مضمر و تحلیل معتدل افتد و بر سر دو حالت مخالف مذکور سکون ادلی بود
و بر حرکت متعب متعاد که مشغول گردد مادام که طبع از آن نشاط میکند و رنگ و روی آفرود میشود
و کوفگی و ماندگی و کسالتی از آن در نمی یابد و از آمدن عرق راحت و خفت می یابد نیکو بود چون
طبع از آن سرخند و با وجود عادت بتخلل در آن شروع میکند و عرق و تحلیلات زیاد می شود
و در بعضوی و ماندگی در می یابد سکون واجب بود چه حرارت غریزی اگر چه حرکت بر می آید
و تا اثر خود تمام میکند فضلات را بعرق و غیره دفع میسازد تا آنرا از اوطان رطوبات بدنی در دفع
و هم حرارت غریزی بتخلیل منقطع می یابد و از اینجا واضح گردد که در عین گرمی هوا و عفت آسایش
بتر سلامت تر بود و در خشکی هوا حرکت و ریاضت و در حین احتیاج باخراج بول و غایط
و امثال آن حرکت متعب مثل دویدن و چیدن و زور عظیم زدن و شباهه اینهاست بدین
که جسم بس فضلات و قصور عضو باشد یا شبیه و باید که بعد از تساول ادویه قویہ بقویہ مادام
که احتیاج تمام حاصل شده باشد حرکات متعب نکند تا بواسطه کثرت حرارت و تحلیلات
و عفت طبع از باز کوشیدن با قوت و و افسادی کلی در مزاج پدید نیاید و بعد از مسکناات
در حین ضعف قوی و اعضاء هم سکون از تعب لازم بود زیرا که از تعب بیسم بود که روح یکبار تحلیل
پذیرد و یا قصوری عضوی واقع شود اگر چه متعاد بوده باشد و دلک اعضا اگر چه از ریاضات است
که دفع کوفت بعضی تعب است بتخلیل مواد مانده کنده مغفد و مقوی بدن است جهت جذب
مواد صالحه بعضو چنانچه مشاہد است از مردمی که ملازمت و لک میکند که قویہ می شوند و اوطان آن
مضر بود جهت زیادتی تحلیل مغفد و بدانکه هر عضوی را که ریاضت قوی فرمایند قوت او در
زیاده گردد و در تحمیل در آن متعاد چنانکه مقدار فعلی که از آن بصورت صادر توانستی شد بکند

صادر گردد و بچوب قوت های بدنی نیز کثرت ریاضت قوت می باشد چون حافظ از کثرت حفظ
 و تشنگی از کثرت فکر و خنید از کثرت تخیل و امثال اینها سبب کثرت توجه روح و حار و سردی
 بدان عضو و محصل آن قوت بسبب دوام ریاضت چنانچه مقتضای اتمام طبیعت است و هر
 عضوی را ریاضتی است مخصوص بدو چنانکه سینه و خنجره را خوانندگی و چشم را دیدن و گوش را
 شنیدن و ذائقه را چشیدن و شامه را بوئیدن و علی بن ابی طالب اعتیاد در جمله ریاضات
 بر سیل ترقی تدریجی می باید از اقل بکثر و از اضعف باشد تا مبدقوت و حفظ صحت گردد و الا
 مضرت آن خلقت و اخلاط و قوی رسد چنانچه بتقریب معلوم گردد انشاء الله تعالی
 اما رعایت حرکات سکنت قوای نفسانی که موقوف علیها اند و حرکات و سکنت بدنی
 چنان باید که رفع افراط و تفریط و بلکه حد اعتدال اینها که خلق نیکو عبارت از آنست نفس را
 معتاد و در ماضی سازند تا بسبب بی اعتدالی آنها نظام حرکات بدنی و اعتدالی مزاج
 مختل نگردد و چه هرگاه در قوای نفسانی که صور و کیفیات ارواح اند از تمام امور نافع و مایه و یا
 ضاره منافره واقع میشود نفس را بتبعیت آن ادراکات و انفعالات کیفیتی چند عارض میگردد
 که از اعضاء نفسانی خوانند چون غم و شادی و غضب و مسرور و ملالت و خجالت و غیره چنانچه
 در حکمت بسبب نفس توجه و تحریک قوی در هر حالی برومی میکند چنانچه در غم و خوف که از
 ادراک منافر حاصل میگردد و توجه قوت حیوانی بجانب درون و اعماق بدن میفرماید
 هر باطنه و در غضب و شادی که از ادراک منافر در اول و ملایم در دوم حاصل میگردد و توجه قوت
 حیوانی بجانب خارج و ظاهر اعضا میفرماید مقادیر معیاد و مواصلة تکرار و محصل
 یعنی ایهام که از ادراک هر دو حال مذکور معا حاصل میگردد و توجه قوت شدید استخار
 بر باد و مواصلة و بلاشک در هر دو حال روح حیوانی که مل قوی است با آن متوجه می شود
 و چون روح جوهر لطیف سهل التحلل است و تحریک او بجانبی براسه میسر نیست
 و مضافی لطیف که مناسب بر روح و حامل حرارت غریزی است در دل مصاحف
 و بدل با تحلل او میگردد و بر این پایه او متوجه شود چون درین دو حالت افراط واقع شود
 بلاکت فحاجه و یا حالتی نامطبیعی دست دهد زیرا که در حالت اول افواه قلب بسبب

تمنّی

بر تنفر طبع از مسافر و حفظ روح از ان بهم کشیده شود و روح با آنچه مذکور شد در درون
 شمع محقق گردد و این حقن چون دغنی و قوی واقع باشد موجب انطفای روح گردد و غلبه
 حرارت و خل تحلیلی مخفف لطیف کند و چون دغنی و ضعیف واقع باشد حرارت زاید و خل
 روح نکند اما گاه بود که حرارت جهت حقن جای مل باطل گردد و غشی افتد و گاه بود
 که روح را گرم سازد گرمی باطبیعی از ان جمی تو که کند و اما در حالت ثانیه بسبب تقرب
 روح بکلام و نسل آن با تعارض یا مسافر و توجه بدفع ان افواه دل کش ده تر گردد و جهت
 اخراج روح و روح با آنچه مذکور شد بطا هرن مایل گردد و این میل چون قوی واقع باشد
 تقطیلی که در اعضای رئیس باقی مانده بود جهت منع خلا و برای حفظ متخلل شود و چون
 مد دنیا بد ضعیف گردد و باطن را گرم نتواند داشتن و باطن سرد شود و آنچه بطا بریل کرده بود هم
 جهت مد دنیا فتن تجلیل رود و فحارده واقع شود و چون دغنی و ضعیف واقع باشد تحلیلی تام
 واقع نشود و لیکن فی الجمله بر دط هر و باطن و ضعف روح و قلب پیدا آید و غشی افتد و تا
 بدین حرکت گرم شود و جمی یوم پیدا آید و اضطراب دل در حین ادراک احوال و اشواق
 محسوس است در سایر کیفیات نفسانی نیز همچنین از احوال تغییرات مزاج و افعال ظهوری یا
 داکر معلوم است و اما احوال سکون قوی که تقریبا اعراض است چون موجب تعلیل روح است
 قلت تحلیلات بیشک شمر بلاوت بود و همچنانچه غلظت دم که ماده روح است جهت قلت
 حرکت بدنی و کثافت اغذیه و همچنین شمع جمود حرارت و مضرات افعال قوی بود و لیکن
 جهت غلظت حرکت و استنشاق هوا و ترویج بر وجه لائق نتواند و گرمی باطبیعی پیدا کند
 پیدا آید و هر گاه این حرکات سکناات بر وجه اعتدال شود از جمیع این آفات محفوظ بود و این
 حال بملکات فاصله که تهذیب اخلاق است میسر گردد و شرح آن در کتب اخلاق مستوفی است
 هفتم دفع دفع فضلات داخل و خارج تن و حبس آنها مثل غایط و بول و منی و عرق و مخاط و تن
 الب و موی هر و چرک تن و رعایت آنچنان بود که هر گاه تعاضای غایط و بول نکو شود و دفع
 چه از نگاه داشتن آنها بیم قوی و حبس بول و آفت مجاری آنها باشد چنانچه بتقریب معلوم گردد
 و مانند تعاضا بر نیاید خواست تا در حین دفع طبیعت کویاری دهد و ناقص نگردد و چون غلظت

میل اخراج بحسب نیاز کرد و تا طبع را و غده کاذب عادت نکرد و شیر مبادا که موادی ضرورت
 بدان آلات میل کند و از آن حشمتی چون درم و غیره تولد کند و بر غده کاذب ضرر مباد کرد
 و خود را مشغول داشتن تا طبع آنرا فراموش کند و آن غده بخود تحلیل پذیرد و اگر در تحلیلی
 ریاضتی مرغوب کنند تا زودتر تحلیل موده شود اولی باشد و باید که اخراج بول غایط بمقدار
 که طبع اقتضا میکند از برای خروج مهیا شده کنند و در نیمه کار باز نه ایستند و بقایا را
 حبس نکنند که از آن مضرت بجاری رسد و جهت ماندن بقایا در غیر محل خود از گذر مایه ل
 و غایط و دفعه را نیز مضرب بود و در حین اخراج بحسب امداد و عنف بر آن اعضا نکنند و میل بمقدار
 شفقت طبع نمایند و بول در سوراخها نکنند که مبادا سمیتی از حیوانی بسمی که مادی می باشد
 باسفل رسد در موضعی خداند علت بواسیر و علت های سدی خون و مسبر و ص
 و مخدوم صاحب شبل و درد و تب و بانی و شباهه اینها نشینند که بدان علت مبتلا گردد
 و بدانکه اکثر مردمی را که در قفل ایشان بیشتر اوقات نشیمن بود حیوانی طبیعی تند است و در اکثر
 باشند جهت قوت معده و امعاء و نیکی بهضم و اگر چه از کثرت تناول اغذیه و ادویه قابضه
 باشد و اما بر غده جماع صبر اولی بود و تا ممکن باشد بغروریت و حفظ منی عادت باید کرد
 زیرا که تولد منی از غنویت که مهیا شده جهت تغذیه اعضای رئیس که دل و دماغ و کلیه است
 و تاخیر و تقلیل غذای آنها سبب ضعف آنها گردد و فساد آن بقوی و دیگر اعضا رسد و آن
 که از اخراج بسیار خون بمقدار ضعف نکند که از اخراج اندک منی و آنرا که شبنم صادق بود
 با قواطع بلا محسوس از خارج و او عیبه منی معلوم باشد و طبیعت با احتلام دفع میطلبد اخراج البته
 لازم بود و استفرغ آن بباشرت با مرغوب کند تا آنچه صرف میشود طبیعت بحسب غنبت نکند
 تولید میکند و بسبب فرج تقویت قوی و العاش حرارت غریزی منیاید و مع ذلک هیچ
 مبالغه نشاید کرد که تعب آن حرارت روح و عین و ضعف تن آورد و آنکه معتاد بوده باشد با سبب
 چون در منع آن افراط کند استلانی و گرانی در تن او پیدا یابد و ممکن که منی در او عیبه و مجاری منی گردد
 و سده کند و یا خود مستفغن گردد و بخارات از آن بدل و دماغ و ارواح رسد و در اعضا و عصبان
 و سوس و مایه خلیا و تیرگی و اسهال و تب و غشی و صداع و دوار و اسهال اینها پیدا یابد و غیر متعارف

بدین حد مضر نباشد و از جماع عجایز و حایض در زمانی که مقدار مباشرت بوده باشند و در
 از آن دور مانده و از جماع معلوما خد کنند تا از نقصن محل به آلات مضرتی نرسد و باشد که
 ماده رویه با حلیل منجذب شود و سبب فساد کلیه و جگر و مجاری گردد و سراسر امراض این صورت
 بیشتر در و تراقد و جمعی کثیر را دیدم که از جهت مجامعت با فواحشی که آتشک دار با ایشان
 جمع شده بود بی آنکه فواحش واقع باشد مرض آتشک پیدا کردند با وجود که این مرض ^{المریض} سرخ
 نیست و بر خدای بدن استلای معده و عروق جماع مضر بود جهت حدوث میس ضعف حرارت
 غریزی سقوط قوت در اول و انصباب در اعضا و حدوث سرد و ضعف هضم در ثانی لیکن در
 بعضی بیشتر بود و در حین اخراج منی بعضی نشاید کردن و باید که اشتن تا آنچه طبع استقراض آن
 میطلبد بکند تا از ماندن بقایای آن در مجاری فساد می شود و در حین تقاضای بول در غایت طبع
 منی مضر بود مجاری قوی بواسطه تدافع لذت و دغدغه و اخراج منی آن مقدار که تن از آن را حست
 و سبکی و صفای حواس میل استراحت بعد از آن واقع میشود بسیار ضرر نکند و چون بخلاف این بود
 سخت مضر باشد و تفصیل اشکال نافع و ضاره مجامعت در مطولات مذکور است و قوت مزاج
 و تن عزبان نسبت با که خدایان امری واضح و مجربست و که خدایان تن تندرست و دراز عمر پسایند
 واقع اند و اخراج عرق به ریاضات حرارت فصل داخل حفظ صحت و معدل مزاج و آنچه بحکام
 داد و به تسخین هوا و تبها واقع شود متعنی بود داخل علاج و اعتدال که آن مفید و مطلوبست با اعتدال
 حرکات متعینه معتاده بود و مخاط آنچه در بینی جمع شود اخراج آن بدین بدید که آسان تر بود و راه
 نفس کشاده گردد و اگر دیگر فضا در دماغ بود مجال استقراض آنهم پیدا یابد و آنچه بره نفس باشند
 و از دهن برآوردند منفذ بینی را تنگ بیاورند و اگر آنچه بکام اقرب بود که خروج آن از راه دهن آسان
 و در حین رسیدن و غیره عطف نباید کرد که سبب افتراق اتصال در منفذ و حوالی دماغ واقع باشد
 و در حین خوردن طعام و آب و غیره نشاید بینی رسیدن که ممکن بود که از آنها چیزی منفذ بینی
 و حشمت کند و مخاط را فر نباید برد که چون فصل دماغ است هضم آن مفید بود اگر چه
 بدان متعاند و تن نعل از دزد و دفع باید کرد شست و شوی و اشغال آن تا چشم را بوی بد او
 بهم نیاید و دماغ را مضر نشود و تندرست از آن با کلیه با صلاح عضو نشاید که در آن زیاده باشد

مفرغی است مردل را پس دفع فضلات از آن نافع بود و منع آن مطلقا مضر باشد و از آن
در محلی باید که هوای آن بجاییت گرم باشد زیرا که موی همچو پوششی است عضورا چون هوا
بود مسام آن عضو که موی دور کرده اند بسته شود و مزاج آنرا تا طبیعی سازد و جهت حقن انحراف
و زود زود موی نباید ستود که دماغ را مضر باشد و از موه محتاد و بناید که رانید تا از صداع و خمار
و حشمت نیاند و اگر بالضرورت تا خیزی افتد آب گرم اندکی بچ موی را تر باید ساخت تا بید
و شستن تا تسکین یابد و اگر اعتیاد نگاه داشتن موی شده باشد نیکوتر بود و جهت حفظ
دماغ فاشستن آن بهر دقتی جهت دفع حرک و حیوان لازم بود چنانچه دایست و از آنکه حرک
جهت تفقح مسام بدن مناسب بود و بیان آن در استعمال آب تقدیم یافت امنیت فی الحبله
طریق حفظ صحت و بر آنکیا مخفی نماید که این تدابیر سبب حفظ صحت بمناسبت پرورش گوشت
سبب سبب و واقع است هوا از تربیت شتری و آب از تربیت زهره و غذا از تربیت ابقا
و دوا می بقوی از تربیت مرغ و خواب بیداری از تربیت عطار و حرکت و سکون از تربیت مرد
و جس فضلات از تربیت زحل امی سعادتمند نظر حکامی یونان اتباع ایشان برسانند
مزاج شخص است بمنتهای اجل که آنرا طبعی بخوانند و آن تا صده و هشت سال بود بلکه حفظ کنند
برسنی را از طفولیت و شباب که ولت و شیخوخت بر آنچه لایق آن سن بود بتبدیل اسباب و در آن
زیر که کون حیوان را بتخصیص آدمی را از طبیعت یافت اند که متعارف بود بجزارتی که بطنج و تدبیر و دفع
فضلات او کند و بتدریج تحلیل آن نیز بنیاید همچو تحلیل سراج مرد بین و آن رطوبت و حرارت غریز
یعنی اصلی مادر زادی که توأم اصل حیوان بدانهاست و آنچه از رطوبات غریبه بدل تحلیل بدن میشود
تاقیم مقام آن رطوبت نمیشود زیرا که آن رطوبت اصلیه قبل از طبع درین بدن در او عین غذا و موی و
و مادر بطنج یافته و سبب این رطوبات هم درین بدن بود فقط پس آن رطوبت بر حسب مقتضای طبیعت
که کور تحلیل پذیرد و آن حرارت غریزی که باعث روح حیوانیت منطفی گردد چنانچه چراغ از خرج شدن
روغن بموت طبیعی واجب شود این بر تقدیر عدم ضعف مزاج اصل و مقتضیات خارجی بود و سبب
استقرار درین زمان و این ممالک مزاج و ترکیب انسانی را با وجود دم و رد اسباب مفسده خارج
و داخلی بیشتر ازین نیافته اند بهر حال که مراعات نموده اند اما حکما نمی دانند راجع عتق

بطول حیات چنانچه صریح نص کلام الله شایسته است بلکه مافوق آن نیز حاصل است و تقویت مزاج
 بتدبیر حکمی خود مجمع علیست نظر بر ایضا و اثبات کمال قوت انسانیت که آن مدت جز نیست
 فوق السبلوغ بتدبیر قوی حکمی چه هر چند تدبیر بهتر و قوی تر بود مزاج حکم تر و ثابت تر باشد و اعظم
 تدبیر ایشان ریاضت دم گرفتن است و در اینجا چند فایده ملحوظ بود یکی آنکه چون روح همواره محتاج
 بتجدیل سخونت و اخراج فضلات و خانیه با تشنای هوا بشش در نفس از بیخمت انسان
 مضطربست بهوای پس بدین عادت روح را قوتی در قبول حرارت دل در درخاطا و خنده حاصل
 و عدم احتراق و صاحب رافت احتیاجی دلی مضطرب می پدید آید و دیگری آنکه چون روح همواره
 لطیف سهل التحلل است و در حین حرکت اعضا بیشتر تحلیل میرود پس بدین اعتیاد و
 آلات تنفس دل و اعضا اکثر ساکن اند تحلیل کمتر افتد دیگری قلت تضرر از هوای مفسد استنشاق
 دیگری کثرت طبع رطوبات فاضله دماغی بسبب از دیاد حرارت قلب بتدریج و صعود بخیره جا
 از ان دماغ دیگری تقویت قوی و اعضا چه مقرر است که از کثرت توجه روح بقوی و اعضا
 متوجه الیه زیاده میگردد و بدین غسل البته روح را توجه نام بدخل میشود چه از توجه بخارج حجت
 تعدیل و برپا از مضر محاسب که ادخنة قلبی است و از برای ادراکات و انشال آنها باز پرداخت
 و نه بینی که تا دم نگیرند در حین زور کردن اتمام افعال شاقه و بدین غسل روح را متوجه بدان عضو
 است از ندقت میسر گردد و ایشان را در میان افیتها کلی باشد و تدبیر دیگر منع افراط تحلیل
 اخلاط و قوی و ارواح و حرارت و رطوبت غریزی بود و تقطیل محملات خارجی و داخلی چون
 ادراکات و احساسات و افعال شاقه و اخسراج منی و استفرغات و اخلاط جهت تقویت
 قوی و ارواح و متانت اخلاط و تدبیر دیگر عدم ایراد مختلعات و غرایب بود بر بدن از
 اغذیه و اشربه و ادویه تا طبع تحیر نشود و اجزا اصلیه را از آثار غریبه آفت کمتر رسد
 و تدبیر دیگر اعتیاد بود بدوامی مقوی که در آن تخیری و یاسگری با وجود تقویت قوی و اجزا
 اصلیه باشد تا از تحلیل مضر حفظ کند و تدبیر دیگر تقطیل غذا بود بعبادت جهت قلت احتیاج
 بیدل بواسطه قلت تحلیل و تدبیر دیگر استعمال غذای مقوی باشد که جوهر آن از نقص و فساد
 دور باشد با نجا صیقل تقویت مزاج خواه نباتی بود چون ترنج مر با بادویه و چون خمرهای مدبر

و امثال آن خواه حیوانی بود چون مار و غراب و لحوم با قوت و بیض و لبنیات و ادیان جمله در بر دارد
و قور بعضی از اینها در بدیه الخیر مبین گشته و تدبیر دیگر تقویت و دباغت معده و امعا بود با استعمال ترشها
و امثال آن اغذیه چرب و البان از عقب آن چنانچه در ترسیب جلود قریب بدین حالی مشاهدست
تا رطوبات مجاور معده و دواره از خارج و تضعیف و ارغای آن کنند چه هرگاه معده قوی بود اکثر
احوال مزاج برقرار باشد و تدبیر دیگر استعمال ادویه مقویه جلد و اعضای ظاهری مانع اخلاط از قبول
فساد بود و از خارج بدن از مطبوخات و میاه و معادن عصیر نباتات و سفوفات و ادیان مدبره
و بخارات و غیره و تدبیر دیگر حفظ ظاهر بدن بود از تغیرات هوا به انزوای درونی ضعیفی که حر و قارن محله
و طبع البینه لایقه فی الجمله و تدبیر دیگر تبلیل خواب بود بعبادت زیرا که غلبه آن مبطل فوائد نفس و مانع
حبست و گاهی که اندک خواب بخور کنند همچنان نشسته بخواب روند تا مواد بسیار بدماغ میل
و خواب گران نشود و بلا شک چون تعلیلات بجهت تسطیل مذکور اندکی واقع است بدین سبب تا بیشتر
تن و دماغ و اعصاب تعطیل خواب که محتاج گردند و تدبیر دیگر استعمال ادویه دافع و مانع مضرت و قوی
بدن بود و تدبیر دیگر توبه هم تو به فرمودن قوی و روح بقوت مزاج و منع مضرات بود و شرط
آن عدم تکلم و احساس ظاهری بود در چنین نفس تدبیر دیگر ترتیب طلسمات و تماثیل مناسب بود
در اوقات لایقه بدان تاثیر افسون بندیان در دفع سحر و هم در دفع نحس و تب و عدد و قصد و کرم
و تاثیر طلسم و نیز بخایشان در دفع خصم با وجود شهرت کنیز مبرات مشاهده کرده ام و کلمه شریفه
خواص الا شیاء حق است بدست و بلا شک چیزی که طبع را بر دفع تب و دردیم یاری تواند داد
تقویت طبیعت را شایسته بود و بالجمله حذر از جمع محملات روح و قوی و غیر آنرا و اخلاط صابحه
بافراط و از استفراغ اخلاط نصیحه واجب است باینکه تخصیص از اخراج خون منی و در حفظ منی مانع
بیشتر دارند چه آنرا بدل یا تحلیق قایم مقام رطوبت غریزی میدانند پس تضعیف منی را شایسته
باشد مزاج را و چنان غایت آن کنند که اگر احیاناً ایشان را احتلام افتد آنرا از جا
بشویند و بخورند تا ضایع نشود و همچنین حذر نمایند از ایراد اغذیه و اشربه مضبوطه بر بدن
و از هواهای متعفن و مست و مغرور و در و از آبهای بدگوار و غایت تشنگی ایشان
مرا این تدابیر را چون منع مرض کهولت است اگر چنانچه بسبب تقصیرات از آثار آن خیر

پیوند و در دفع آن مبتدا بر حکمی ملحق نمایند و بزرگترین مذهب برای ایشان جهت ایمنی انگیزان بود
 همچو مار که هر سال پوستی می افکند و تازه می شود و درازی عمر را از این فصل دانسته اند و این
 خود ممکن است و فی الجمله واقع و از جمیع کثیر از حکمای ایشان شنیدم که چون این بچلب کرد و مویها
 ایشان که باز بر می آید سپاه بر می آید و این علامت عود و شب است مرقوت حرارت و در وقت
 غریزی و در آن اوقات ادویه مقوی مزاج و مسود مشرب خاصیت دلون از داخل پوسته
 بکار دارند و از جمیع کثیر از کبار ایشان شنیدم که بعضی از حکمای ایشان هستند که چون در امعاء
 خود قصوری دریابند از طرف پشت رو دمای خود را بعضی بیرون آورند و باز گردانند و این
 تا بهایی با دویه مناسب بشویند و با دویه دیگر از آبیا لایند و تیار کرده آنرا بخود باز کنند و بعضی
 هستند که نفس را فسر بگیرند در درون خود و آنرا حرکت دهند چنانچه هر عضوی را که خواهند با قو
 سازند تمام دم را بدینجا مایل گردانند و در داخل آن در برند و توجه و آنرا بزرگ کنند چنانکه گویا
 درم کرده باز بحال اصلی عود نمایند و من جوگی را دیدم که دم میگرفت و در درون شکم خود را
 چنان حرکت میفرمود که از بیرون پوست شکم او کسی پنداشتی که چیزی میجست گشته است
 بلند داشته بطرف میبرد و در آن چین شکم او قراقرع عظیم میکرد و اشال این غریب در اعمال ایشان
 بسیار است اینست فی الجمله بیان حفظ صحت و آنچه در درگاه ابواب بدن میگردد و کیمیا در این حاصل نشاء است

باب سوم در بیان مذهب بر لطفال

و سران تا همان مرتاضان نهج و اعراض مفرطه نفسانی و آبها بد و هوا با مضر و استغراغات
 بدانکه مولود را قبل از آنکه اعضای او مستعد حرکت و نهوض شود آنرا سن طفولیت گویند مزاج او
 گرم و تر بود بحیث و فور حرارت و رطوبت غریزین لیکن چون رطوبت غریزی او بسیار است حرارت
 غریزی طبع و اضح اجزای بدن کمال نمیتواند کرد و از نهجیت اعضا و جوارح اطفال نارسیده است
 و نیز نهجیت همین و فور رطوبت اصلیه نشود و نموبدان درین سن بیش تر است و حال ایشان
 نه داخل صحت است و نه داخل مرض و چون ازین مرتبه تجاوز کرد سن کودکی بود و مزاج او همچنان
 گرم و تر باشد اما تری که از مرتبه اول بود بواسطه زیادتی تحلیل این بعد از برخاستن حرکت

باراده بود تا بر آوردن دندان بعد سقوط محکم شدن اعضا و غایت آن تا هشت سال باشد
و حال کودکان فی الجمله داخل صحت بود چون ازین مرتبه گذشت سن تر عرج بود و مزاج او
همچنان گرم و تر باشد اما تری کمتر از مرتبه ثانیه بود و حرارت مشتعل تر و ظاهر است و این تا صین
بلوغ بود و چون ازین مرتبه تجاوز کرد سن رهاق بود و او همچنان گرم و تر باشد اما تری کمتر
از مرتبه ثانیه باشد و این تا صین بر آوردن موی روی بود که غایت آن تا هفده سال است
و چون ازین مرتبه متجاوز گشت سن جوانی بود تا قرب چهل سال و غایت نشو و نمو تا سی سال بود
و از سی سال تا چهل سال الوتوق گویند و مزاج او در اکثر این اوقات گرم و خشک با تری که
حرارت غریزی اشتعال تام طبیعی نیست چنانچه چراغ در امتداد روغن بارطوبات برشته
و درین مرتبه بختگی تمام می یابد بخت کمال قوت حرارت غریزی و باز پر از قوت غریزین از نشو
و نمو بدن و چون ازین مرتبه تجاوز کرد سن کهولت بود و نقصان رطوبت غریزی درین
اوقات واقع می شود و سبب نقصان حرارت غریزی می گردد و بهر چه چنانچه نقصان
روغن بعد از اشتعال چراغ و مزاج کمال نسبت شبان بسردی و خشکی مایل بود و این تا
شصت سالگی باشد و بعضی است ای کهولت از سی پنج گیرند و این چهار مرتبه داخل صحت
و بعد ازین سن سیری که از اشخیخت گویند درین مرتبه نقصان رطوبت و حرارت غریزی
از دیادمی باید و قوی و اعضا بدان سبب ضعیف می شود تا آنکه این رطوبت بنوعی نقصان
یابد که حفظ آن حرارت نتواند کرد و آن موت طبیعی بود چنانکه از پیش دانسته شد و غایت
این تا صد و بیست سال بود و مزاج مشایخ بسبب این نقصان مذکور در غایت سرد و خشک
لیکن بخت حصول رطوبات غریبه با آنکه مستمر از سوسوی پنجم در بدن ایشان مزاج ثانیه ایشان
سرد و تر باشد نسبت با مقتضای طبیعی و حال پیران نیز از قسین صحت و مرض بیرون بود
جهت ضعف همو حال ناقصان و منقصات رطوبات غریزی غیر از حرارت غریزی از استیلا
حرارت غریبه و حرکات عقیقه و اعراض مغرطه نفسانی و غیره بسیار است و همچنین منقصات
حرارت غریزی غیر از نقصان رطوبت غریزی از بردات و محملات و غیره و چون این سبب
بوضوح پیوسته محقق گردد که کمال اهتمام حکما در حفظ صحت و تقویت مزاج در سبب اسنان عمر

بعضی صحت رطوبت و حرارت غریبه است از نقص استقامت تحلیل زاید و محمود و ملاسک و در صحت
اطفال و مشایخ و ناقصین که ضعیف القوی اعضا اند اهتمام بیشتر و بهتر باید آماند بر اطفال
و کودکان باید که چون طفل متولد شود تن او را از خشکی بخوا حفظ کنند بلباس و غیره انگار رود
ناف او را که تحت او که از امشیمه گویند متصل است بدو انگشت ز و شهادت آنرا آهسته گرفته
بمانند از طرف شکم بطرف جفت تا چیزی که در وی باشد از خلط و باد بیرون رود پس آنرا بر سر
نرم بافته و بروغن حریب کرده بپندازد و محل یکی نزدیک ناف و یکی بقرب شبری دوم بمقدار عرض دو
ناف بند بسیار محکم ببندند تا المی بطفل نرسد پس از بیرون بستن دوم بمقدار عرض دو
انگشت آنرا به تیغ تیز برند و بالخاصه چنان یافت اند که چون بر کلیه نهاده آنرا قطع کنند طفل
دردی کم کند و بعضی ازین روده ناف را کمتر از شبری قطع کنند و آن نیک نیست زیرا که
بتجربه چنان یافت اند چون از شبری زیاده قطع کنند آن طفل را قوت ماسکه مثانه بیشتر بود
و کثیر بخود کم کند و چون از شبری کمتر قطع کنند کثیر بسیار بر خود کند و تا نیک بزرگ نشود ترک آن
نکنند و نیز تجربه چنان یافت اند که روده نای چون سیکو از باد و خلط پاک نکنند و سیکو ته بند
در خصیه و زنا طفل باد پیدا شود و در مثانه و یا رحم و یا معده علت پیدا کند و بعد ازین باید که سیکو
بر تمام طفل نیک نباشند و لحظه نیکو او را بچسبیده در آن حال بگذارند تا تن وی نیکو شود
شود و عفونات کمتر قبول کند بعد از در ظرفی که ده باب نیم گرم بشویند و در اول نخعی او را در میان
آن شوراب را بکشند و از آن آب شور بر روی چشم و گوش و بینی او برسد بعد از آن باب پاک کنند
و بر دارند خشک سازند و تن او را در خر قهای نرم بچسبند و گرمی بر تن او قریب بگرمی جسم نگاه
چند آنکه با هستگی هوای بیرون معاد شود و بعضی هستند که بچه را اندک سوده بر تن او برین بسیار
و همچنان نشسته در خر قهای چسبند یک شبار و در بیشتر از آن بشویند و تجربه چنان یافت اند
که آن طفل را اعضا کمتر جوشش کند و کمتر عفونت پذیرد و اگر در اول بنمک آب بشویند هم شاد
طفل را بعد از نمک به آبها میشویند که در آن اندکی سماق و قسط و دانه و طبله و امثال آن جوشانند
و این نوع تدبیر در پرورش ایشان ازین وقت باز بیشک منافع کلید دهد در حفظ الصحة بر ایشان
علی الخصوص که آن او را خواص سیکو بود در تقویت اعضا و قوی و اعتیاد حکمی واقع شود و باید

در حین بن در خرقة که آنرا غنقدی گویند بعضی اعضای او را که در وقت ولادت ضرب یافته با
 و نا هموار شده و از موضع مقرر تغییر یافته بدستکاری هموار کنند بوضعی که باید تخصیص بر پیشانی
 او را و یا سایر دستهای او را بر آن شکل که می باید درست کنند نگاه ببندند و بسیار کم کنند
 که آفت و آلم آن تن طفل نرسد و هرگاه باز میسند و می بندند همچین دست و پای او را کشیده هموار
 باید بست و ما و ام که اعضای ایشان بغایت نرم و تر و اعصاب ایشان سست و قوی ضعیف است
 در خوابانیدن به پشت باید خوابانیدن تا یک طرف تن قوی تر نشود و گوشت کم را باند و از وقتی که ولادت
 واقع شده باشد تا همان وقت از ششانه روز شیر نباید داد اگر مافی نباشد تا طفل حرکت
 او کریم کند و خود طلب صادق نماید و معده و خلق او بینند و گشتا دگی باید و تجربه چنان یافته اند که
 اگر ت اول چون شیر شش کام بوقت قرار مردم دهند آن طفل خاموش و کم آزار باشد و چون در وقت
 سیری مضغه و خلق دهند کم حرص بود و در اول که شیر میدهند می باید که کم طفل را بردارند و چنان
 بود که انگشت شهادت را بشیرینی آلوده کنند و بر کام او نیکو مالند نگاه شیر دهند و تجربه
 چنان یافت اند که کم طفل را بچیزی که بردارند در مدت عمر از آن کم مضرت یابد و چند کس ما دیدیم که
 کام ایشان را بقرب سوده بانیات برداشته بودند چون عقرب ایشان را گزیدی المی نیافتند
 و باید که شیر از ابتدا اندک اندک بوی دهند و بتدریج زیاد میسند تا به شیر خوردن در آید
 و بعضی کم کو از آن زمان باز عادت کند و وقت شیر دادن هر نوبت آن بود که خود طلب کند
 و گریه آغاز و قبل از شیر خوردن اندک گریه او را سفید بود و در فرنگ بعضی دانایان هستند که
 بعضی اعضای طفل خود را که میسند که قابل علتی بدست مخصوص بدان عضو داغی بر محل
 می نهند و از آن علت من میشود چنانچه بر پیشانی و سر جبهه صرع و جنون و بر صدغین جبهه امراض
 عین و امثال دوزخیت که اگر بعضی عروق و شریانهای را که محرک خلط و ابخره فاسد با اعضا
 شریفه واقع اند و در معالجات امر به قطع و داغ آنها میکنند بحکمت آنرا داغی و یا قطع و سکه کنند
 جبهه بیم امراض آن اعضا نیکو بود و باید که طفل را در موضعی دارند که سخت گرم و سرد و سخت
 روشن نباشد و بدر یافتن هوای خشک تن او را بتدریج معتاد سازند و هر روز دو نوبت
 سوزن و شب یک نوبت طفل را از غنقد و یا مامد باز کنند و بخیمه مانند و نوبت در خشک

تا مبادا که اعصاب سست او کوفت یا بدو یا اعضای او را جدت بول بسوزد و در حین سستی کشاند
 قبل از افتادن روده ناف احتیاط باید کرد تا آنرا کوفتی نرسد و اگر کوفی جرب هر بار بر بالای
 او نهند و یا آن محل محل را چرب کنند بمهرهم پیه و زرد چوبه یکو بود و تا بهفته آن و ده روز
 نیفتد بعده بزناف او اندک سوز به با سفیداب با مورد خشک یا کل سائیده با خاکستر که سبب
 تا رطوبت آنرا جذب کند و آن محل خشک و متخلل گردد و در این حین روغن از آن محل دور دارند و در
 هر روز تمام نم او را آب فاتر بشویند یا کیز در میان در سر یا یا سدد و یا پنج روز لیکن در محل گرم
 و بعد از آن خشک ازند و روغن چرب کنند و در غنق با همد بندند و در حین سستی احتیاط کنند
 تا آب در گوش او نرود و این غسل زود زود تا چهل روز مناسب بود و اگر آبهای باشد که در علقها
 مناسب نافع جوشیده مثل بنکد او حله و خار ترنجبین امثال اینها بهتر بود بعد حله بهفت بکنوب
 غسل یا استقام معتدل و تدبیر مذکور مناسب بود و این تدبیر زود زود فرینه را تا چهار ماه مناسب بود
 بر روغن تازه گاوی و گوشت کد و بادنبه تازه و یا بیه تازه یا مادنی را و ده روز روغن بنفشه با دام و
 آن بعد از آن فرینه را بهفت بهفت و اگر ادانی واقع شود که بتجربه فیه باشد که نفع منافع
 داشته باشد و حافظ صحت بود اولی باشد و بعد سه روز از ولادت در همدین اولی بود
 حفظ از مضرت آلائش قیامید که بعد از غسل اندر گرداگرد خم کردن و در پس گوشها و گوش را نهاده
 طفل برگ مورد سائیده با گل سرشوی ضم کرده بپاشند تا خواب شود و در سر ما گل تنها کافی بود و در
 روغن المیدن باید که اعصاب عضلهای او را که بر دو طرف مهرهای شست تا گردن او چرب
 کرده با گشت نرم نرم مالند تا کوفتگی دمانگی و سخی که بجهت ریاضت غلیظه اعتماد حاصل شده
 بر طرف شود و بسیار اطفال را دیدم که گریه میکردند چنانچه نزدیک بود که بیوش شوند و شکر
 و هیچ وجه خاموش نمی شدند چون این تدبیر کردند شکر فرستند و خواب فرستند و عوام این
 رگ پشت گویند و درین حال شکم ایشان را شانی فرو آوردن بنایت نافع بود و باید که درین
 جنبانیدن مدد جهت خواب آمدن طفل غف نکتند تا کوفتگی نیاید چه این حرکت ریاضتی نام
 ایشان را و باید که بطن شش جهت او ذکر می گویند معتدل زیرا که طبع ایشان بغایت لطیف است
 ادراک صحت ملائم لذت تمام نمی باشد و از غیر ملائم نفرت و بهترین شیری که طفل خورد شیر مادر است

بشرط صحت و جوانی و بهتر آن بود که مادر محتاد باشد و به مقوره و حافظ صحت بدستور مذکور تا مزاج
 طفل را ازین زمان باز کمال قوت مطبوخ حاصل شود و این اصل عظیم بود و اگر مرضه چنین بود مادر
 بخین باشد آن مرضه اولی بود و شیر بیکانه صحیح قوی مزاج بهتر از شیر مادر ضعیف مزاج بود و حکما
 بعضی در مرضه نیک اخلاق را نیز بشرط کرده اند و این بغایت تدبیر نیکوست و محفوظ ماندن
 شخص از مضرت افراط اعراض نفانی و شیر جوان بهتر از شیر کهن بود و شیر مریض و آستان
 بغایت طفل را مضرب باشد و در اوایل ولادت چون مادر را نعلی عظم رسیده و شیر او اقل باشد تا بهفته
 فاسدست شیر تندرستی باید داد و شیر پسری جبت و دختر و شیر دختری جبت بهتر است
 و بعضی گویند که نخست باید که طفل شیر غله مادر خورد تا اجزای صلیبه و اعضای او بداند
 بنده و همچو مایه شیر را و بهتر فریب شود و این نیکف کریست مادر باید که تا بهفته شیر خود را میدهد
 و میریزد اگر از سر نخ بیک هفته آسایش نیافته باشد تا وقت خوشی او همین نوع اعمال باید کرد و بعد
 از آن شیر چون بزرگ نیک و قوام معتدل آید چنانچه معروف ایشانست طفل را شیر
 و مرضه را باید که مطلقاً در وقت شیر دادن نخست سبستان را الحقی ببالد و شیر اندک
 بیرون کند تا گاه در دهن طفل نهد و بدست اندک پستان را میفت رد تا او را در مکیدن
 مدوی باشد و کام و زبان حلقی او کوفت نیاید و اگر روان غلبه باشد اندک اندک پستان
 در دهن او میگذارد و بیرون می آورد تا شیر در گلوئی طفل نماند و در مقدم بینی او میگذارد
 ازین فصل نفی عظیم بدورسد و باید که تا یکسال و بیشتر طفل را یک هفته از جانب راست
 و یک هفته از جانب چپ تا وضع جانین او متساوی باشد و هرگاه که طفل از گریه شیر خورده خارش
 شود معلوم شود که گرسنه بوده و اگر خاموش نشود و شیر نگذرد و بیشک او را الی باشد و یا
 وحشتی در مزاج نبودی تدارک باید کرد تا از زور گریه وحشت بیشتر نشود و علاج مشکله گرد
 و دیدیم که بعضی اطفال از غلبه گریه غشی کردند و بعضی فسق و بعضی تنوسه پیدا کردند و بسیار
 گریه اطفال باندک سببی تا اتمام چله ولادت بود و گویند عورات که چله میدارد و بعد چله
 سبب قوی گریه میکند چون جوع و کوفت اعصاب امثال آن و بعضی تا چهار ماه گریه
 میکنند باندک سببی و لیکن سبب گریه چله اش ضعیف بود جهت عجز ضعف و این دوا

و قصور مراعات در گوشت بیشتر ایشان را رنج میبارد و قی شیر اطفال را منع نباید کرد
 مادام که از افراط آن مضرتی عظیم نباشد زیرا که معده ایشان بپاک میشود و زود فریب پذیرند
 و خوب می بالند و دریم چندین پاک افراط میکردند و رضعه سیستان و حوالی آنرا العیبه کبریا
 و جامه میبالند آلوده میکرد و طفل از آن میکید و شیر و بوی آن می شمید و قی کم می شد و بسیار
 قی کردن ایشان نفع آن تا چهار ماه بود و بعد از آن علاج افراط لازم بود و باید که منفذ بی طفل
 همواره بر قی پاک کنند و اگر مخاط بسته باشد شیر بر آن دوشند و نرم کنند انگاه رفع نماید
 و همچنین گوش چشم را از سوراخ پاک میدارند و اگر یک چشم سپید باشد بیشتر دوشیدن نرم
 سازند و پاک کنند و هر روز سر نه کشیدن او را جهت صحت چشم و قوت باصره مفید بود و بعد
 هر روز طفل را چند نوبت دست و پای کشاده باید داشتن تا حرکت دست و پا میکند و قوت
 در دست و پای و نشاطی در وی پدید می آید و نیز حرارت او قوتها طبعی می جنبند و هضم بهتر می
 و تعلیق تعویذات و عقیق بر ایشان جهت منع مضرت چشم و همچنین سوختن سپند و کمک بر
 افروخته به بیت ایشان دفع مضرات و جامه های کهنه پوشانیدن لازم بود و این را کفنی
 دانند در تربیت ایشان که بغایت مجرب است و مدت شیر دادن با طفل تا دو سال بود و از یک
 و نیم کمتر و از دو سال بیشتر مضر بود زیرا که قبل از یکسال و نیم هضمه ایشان را قوت بیشتر از این
 و اسل اعضا ایشان هنوز پرورده نشده باشد و خام بود و بعد دو سال غذا بیشتر خواهند هضم قوی
 بود و به هضم شیر عادت بصفت هضم کند و مناسب آن بود که کودک را قبل از آنکه از شیر باز
 خواهند کرد اندک اندک از اغذیه معتاد بوی چنانند تا در حین باز گرفتن شیر بغذای دیگر
 کرده تا همچنین در غذا بتدریج افزایند و در شیر دادن بتدریج کم کنند تا از ترک معتاد یکبار مضرت
 نیانند و هیچ غذای کثیف و سست که بدیشان نشاید داد که هضم نکند و تولید شده و سنگ ایشان زود
 واقع شود و ممکن بود به عطسه و سرفه خیزی از آن در بینی ایشان حبه و مانند چون اطفال را مجتبی و نسبی عظیم شیر
 در پستان واقع است در این پستان است پستان ایشان هموار باید کرد و گاهی پستان اسهال میکنند
 از آن خاکلف گردد و گاهی بخیزی تلخ غیر مضر اند که بیالایند تا از طعم آن لغتی عظیم نماید و از فراق آن بسیار
 متالم نگردد و اعراض نفسانی مضرت نکند و بخیزهای مرغوب او را مشغول دارند و چون در ترک شیر

که در جهت نفرت شهباه که وی در خواب شهبانگی اورا بیا کالانتند و شیر دهند و در وقت
 چند ناله از شیر نیکو مستغنی گردد و انگاه تمام باز گیرند و اگر بر احوال دت شهباه گرسنه شود چیزی مناسبت
 و آن مقدار اورا اسپار دارند که طعام حتی از معدده او بگذرد و انگاه اگر خواب بکنند و چون
 تشنه شود در شب آب دهند و اگر انار شیرین بجای آب خورد بهتر باشد و غذای طفل را که در
 مدتی متفرق چندین نوبت باید چنانچه طلب کنند و اگر از شغل لعینان بپزد از اند طعام
 بدیشان باید نمودن و مایل ساختن هر گاهی که دانند که محتاج غذا اند از عادت خوردن ایشان
 و از غیر آن و همواره ایشان را بلعهای مناسب الحان خوش و ترغیبات ملائم مشغول باید ساخت
 تا بفکری که نباید پیر دارند و بهترین موسمی جهت از شیر باز گرفتن بهار و تابستان و اگر ضرورتی
 بود در آخر زمستان و او آخر تابستان نیز توان آماد پیرد و چله صیفی و شتوی مضرب و چه در تابستان
 اسهال عظیم پیدا کند و در زمستان بجهت استیلائی تشنگی و شرب آب سرد و بر معدده و
 پیدا کند و مضرت تابستان بیشتر بود و اگر جهت ضرورتی در تابستان از شیر باز گیرند باید که خمر
 مسکن عینش باشد و اندک مایه قابض خشک کرده هر ساعت بدو دهند چون دغ و آب شیرین
 و آب سم خیار و باد زنگنه سیده و شیر که خرقه و بورا خرقه بجاست و پلا و خشک و ما و نا
 و است غذای مناسب بود و ایشان را بدهند و بچین بر این دنیه بجاست و دغ قاتی کرده
 و مرغ جوان کباب با بلا و خشک و افشکه و مرغ بزر خشک و یا نار دانه آلود بهتر بود و داش ناروان
 با گوشت بز و از برنج و دانه که نفع بهم نیکو بود و از چرب بسیار و شیر سینه و طبع است
 حذر کلی فرمایند و باید که محصل نرمی سیر و خوابند هرگز در در میان نشاسته و سرکه و گلاب
 حل کرده بر آن محصل طلا کردن جهت تشنگی طفل را بفرمایند و شهبادست و با چون بپزند
 و در میانهای روز را در دغ گاوی سرد نشانند و تن او را بدانستن نیکو بود و اگر در میان
 از شیر باز گیرند باید که غذای گرم کرده و لذیذ و کم قاتی دهند و از چیزهای خوردنی سرد کرده و آب
 سخت سرد حذر فرمایند و شیر برنج غذای نیکو بود و ایشان را بچین بر لیسید و گوشت سبک
 و نان سیده و آشپناه اینها و از فواکه در گر باهند وانه و نارنجوش و خرزله و شفقت و لوبی و پیاز
 مناسب آید و در سرما انار شیرین سیب شیرین و بی شیرین و امرو شیرین نیکو بود و هرگاه

و طبع طفل نرمی دریا میوه ها و غذای قابض دهند و کودکان امراض ضروری است که
 اطفال و جوانان باید کردن در تهذیب اخلاق ایشان که شیدن تا از آفات اعراض محفوظ
 و با او تطف و ملائمت باید کرد و رضای او بدانچه لایق باشد ممکن گردد و بخشخص در آنچه او
 مشغول دارد و او را بتفریح لعبها و فرحان باید داشت تا نیکو ببالد و از دیدن او را منع نباید کرد و اگر
 که افراط در عرق تحلیس شود و از جمیدن و زردگری و تعبها منع باید نمود تا از آفات قصور عضو
 و حرارت محفوظ باشد و آنرا جهت تقویت گری و همی و امر و شیرین جهت تقویت معده و سبب
 جهت تقویت دل و ترشی ریواس و دونه و قواصها و امثال آن جهت تسکین حرارت تعبهای ایشان
 و خیار و باد رنگ و و کاه و امثال آن جهت تطبیق تبرید مزاج ایشان فی الجمله گاهگاهی مناسب
 و چیزهای گرم و خشک مطلقاً مضر بود و خریزه دهند و آن جهت پاک داشتن کرده و شانه ایشان
 ملائم بود و تخم خیارین با اندک بادیان و مشک کوفته گاهی بدیشان خوانند جهت همین معنی
 بغایت نافع آید و باید که در علاج مرض اطفال و کودکان از هر چه طبع ایشان عین و تکلیف شود
 خذر واجب دانند علی الخصوص تاسیر قوی زیرا که مزاج ایشان در غایت زاکمیت بواسطه
 قرب بامداد و ازادانی ناملائی مضرت بسیار می یابند و شیر خواره را ملا حظه حال مرضه
 بیشتر کنند که بسیاری از امراض ایشان بعلل مرضه و رعایت شیر فقط بر طرف میشد و در
 و الطفل بعالج مرضه از مسلمات جربات اطباءست فی الجمله آنچه تجربه موسسه و علاج امراض
 ایشان برین پنج بود ام البیان این صرع حقیقی بود کم تشنج که اکثر طفلان و بعضی کودکان در آن
 و بیشتر مطوبان ایشان را دیده اند و اکثر از بخار صفر افتد و از بر جوشانند بلغم اندر دماغ و بعضی
 آنرا بعد از اتمام البیان گویند و اکثر کسانی که این مرض در طفولیت داشته باشند و بزرگ شده و بیشتر
 اوقات عمر از صرع این نباشند و گویند کسی را که این مرض در طفولیت شده باشد و اوقات دیگر بیدار
 کنند و اگر اوقات دیگر نشود در حین حلت بران رود و علاج بگزیند و بیدار شود و زیره برابر
 و نیکو با هم سخی کنند و مقدار سه جبه از آن در آب یا شیر مرضه بخوراند و باید که مرضه از افق
 و ترشیه های باده انگیزد و ترشی فراد و ترش و اکثر آن بود که از یکبار و از سه بار در گذرد و آنچه ازین در گذرد
 علاج بایستد و ترشیه های باده انگیزد و ترشی فراد و ترش و اکثر آن بود که از یکبار و از سه بار در گذرد و آنچه ازین در گذرد
 علاج بایستد و ترشیه های باده انگیزد و ترشی فراد و ترش و اکثر آن بود که از یکبار و از سه بار در گذرد و آنچه ازین در گذرد

و مفتحات مناسب آن باید و آنچه بالخاصیت نافع بود در جمله مفید آید دیدم که چند طفل را این
 مرض از سه نوبت و بیشتر هم تجاوز کرده و مهره مرجانی را با تشنه سرخ کرده و بر نزدیک میا
 و دابر وی او از پیشانی داغ نهاده در عین مرض و بسوزش آن بهوش آمده و دیگر عودت
 و بعضی پیشک گو سفند و غیر آن بهسم داغ کنند مفید آید و چند نیز درون گوشش و منقده
 و بر کفهای دست و پای مالیدن بغایت مفید است و غیره باینه گوشش نینداگ تا انگلی در آب
 حل کرده دادن بالخاصیت نافع آید و طریق آن در سه سال گفته شود و در سربهای ماه آن
 مرض را قوت و حرکت بیشتر است و از پنجه طفل را که این مرض مکرر واقع شده باشد و سینه
 رفع آن معلوم نباشد و دگرگی طفل بان مندر بود و در اوایل ماه البته چند باید بویانید بلکه بر مده
 و لباس او تعلیق نمودن و اندک بهسم خوراندن مناسب باشد و بسیار باشد که در سرب
 ماه گریه بیجت و بدخوی کنند و اندک غفلتی در ایشان پدید آید و خرخر نفسی اندک نه بطرقی که در گریه
 می باشد بیجت مقرر سپید کنند و در قرب این علامات ایشان را صرع پدید آید و رعایت در وقت
 ظهور این علامات لازم بود و در اوقات علاج الفل را از روشنیهای بسیار خیره کننده و چیزها
 و آواز گشتی و شنیدن آوازهای بلند و بر آوردن بر مقامهای بلند که باین پدید آید
 و اعراض نفسانی و سهر و نوم با فراط نگاه دارند و آواز اجد از خواب پیوسته مشغول دارند و
 او را در این اوقات بیشتر مانند و مرضه و در بعضی از گوشت بز گاو و اسب و گوسفات و چیزها
 بخار انگیز بریزند و اگر مرضه یک در میان حب الشفای یا حافظه الصحت خود
 بسیار شاد آید و از هر چه شیر او را غلیظ یا آتاک گرداند و یا فاسد سازد حذر لازم بود و از
 جامع و جمل نیز دور باید بود و علل ام البصیان تقبیل و تحلیل صفرا و تعدیل مزاج و بر سیر از مزاج
 و گرمای صفرا انگیز باید کرد و اگر طفل خرد باشد تنقیه مزاج مرضه باید کرد و غذای متعادل
 دادن و فاد زهر جوانی در شیر یا دوغ هر دو نافع آید و داغ پیشانی طفل مفید بود
 و همچنین ستن اطراف و مجبه بر ساقها نهادن و چند مالیدن و تریاب نرم بر کف پایهای او مالیدن
 و مع ذلک تدبیر بنی مرعی داشتن عظمه متواتر اگر از جهت درمی بود در نواحی داغ علاج
 بتبرید داغ بطلان مبر و تمیخ بصار و در و نهنگها مناسب چون آب که دی تر و آب گریه

و آب برگ شبنم بر روغن بنفشه با دوام دهد و آینه بخند باید کرد و اگر از جبت درم نباشد باور
 مسحوق و منخول را با شوره در بینی او و منند نافع آید و گویند آبی که از رگه گوسفند در
 حین کباب کردن چکه در بینی او نیم گرم چکانند نافع است و به گوشتی عطر شده متواتر آید
 سه شبانه روز نزدیک به ملاکت شد و هر چند علما و اطباء میگردند مفید نبود شخصه فرود
 که قدری تند در عفران را با هم کوفته بخور کنند و بینی بران دارد چنین کردند تسکین یافت
 تشنگی و این درمی ست گرم که در پرده مغز سر پیدا آید و علامت این علت آن بود که گاه
 مغز از محل نرمی سر فرو نشسته شود و در و جلق و چشم فرود آید و چشمها و اکثر تن او زرد
 و هر چند آب خورد سیر نشود و از بیخبت ببطاشش موسوم بود علاج تبرید و ترطیب و باغ
 کنند چنانچه که وی تر و خیار تر را ستر اشند و آب برگ غلب و آب برگ خرفه و نیز
 در روغن گل و اندک سرکه بهم زنند و بر سر او میهند بیشتر بر سر آن محل نرمی سپیده
 برضنه مرغ بار و روغن گل خلط کرده طلا کردن بسم مفید بود و هم تشاسته با سرکه قلیل و روغن
 و غلب و غلب بار و روغن گل تنها هم نافع آید و بنفشه تر و یا خیار کوفته ضماد کردن مفید آید
 و بطفل اندک طباشیر با خم خرفه بریان کرده و سائیده خورانیدن نیکو بود و تن او را بطبخ خیار
 و با دوغ گادی تازه آب سپند و آنه شستن مناسب بود و خیار کف دست و پلما و استن
 باشد و عند طفل در وضع همه طرب و مسرود و باغ باید چون قلیه مرغ بکند و او را شفا
 و امثال آن در وضع راحت تسکین و حج طفل اندک حب الشفای یا حافظ الصحت در طر
 شب بر بالای طعام باید خورد و گاه بود که ایشان را در می گرم در جرم دماغ افتد و علاج آن هم
 بدین نوع باید کرد و بعضی از آنچه در امراض دماغ بین میشود باید مرعی داشت تسنج و کرازی
 آنچه از تبس بود چنانچه از عقب حمیات و یا استفراغات افتد و آن اندک اندک بدید
 علاج آنست که روغن بنفشه با دوام نیم گرم بر سر او همواره میمالند و اندام او بد آن
 میکنند و در مواضع که سوخته آن بتری و گرمی یابی باشد او را میدارند و موضع چیزهای گرم
 میخورند اگر طفل خورنده باشد بدو هم میخورند و تدارک تب و استفراغ بدو میکنند و باید که
 از خشکی طبع و بخواهی و گرمی بسیار افند و علاج آن شبان خشک و خاموش کردن طفل و نخل

و مخدر خوردن مرصعه و خواب آوردن طفل چنانچه بعد ازین واضح گردد و باید کرد و آنچه از بطن
 غلبه است علاج خشک ساختن مزاج طفل و مرصعه باید کرد و ششای بزرگم کر بکار بستن
 بگوید و غذای مرصعه نان و عسل مناسب باشد و آنچه در آب برآورد و بجای آب عسل آب طفل را
 روغنهای گرم و خشک مالیدن مفید بود و تشنجی که از ترس است و تب باقی باشد ممکن بود
 و آنچه از چسبیدن عصب بود در اضطراب طفل و آنچه از ضعف هضم بود و از درد بوقت دندان
 برآیدن جمله را همین نوع علاج نافع بود و علاج عصب برآیدن دندان در قسم اخیر لازم بود و مرصعه
 حبه الشفا و یا حافظ الصحة هر روز بر بالای طعام درین قسم مفید اند بچوالی و بدو
 چون سبب بایل واضح نباشد علاج آنست که در اجند بید تر بویانند و اگر اندکی بخوابد
 هم شکو بود و بلعها و گهمها ملائم خرن او را مشغول دارند و اندکی ترسانیدن او را مفید بود و اگر
 احتیاج زیادتی تدبیر افتد شکم او را بشیانی نرم سازند و دلک اعصاب و ارجوحه مزاج
 در ضیاعی خاطر او کنند بدانچه ممکن بود و آنچه بدو موافقتی داشته باشد حاضر سازند
 و حب الشفا و بزرگ و حافظ الصحة مرصعه بکار دارد و بعد ساعتی شیر دهد اگر احتیاج زیاد
 شود بطفل نیز اندکی بخوراند در شیر حل کرده تخم خشخاش و گندم و شالوده تخم کاهو
 بریان کرده و در کسبه کنند و بوی آن بطفل بپاشد تا خواب آورد و نزد بالین او نهادن بچه پاره
 مناسب آید و میان سر و شقیقه و دو طرف مهر پشت او را بر روغن تخم خسر یا روغن تخم
 چرب کردن خواب آورد و همچنین شیر تخم خشخاش در طعام خوراندن و اگر احتیاج
 افتد باد عین و تقویدات نیز توسل نمایند نافع آید و بسیار بود که بدخونی و گریه عبت از
 کوفت تا تمام خواب بود علاج آن بآلیدن نرم و تدبیر و خواب آوردن کند ترسیدن
 در خواب که جهت آن باشد که در بیدار از چیزی ترسیده باشد و آنرا خواب بیدار خواب را
 بچیل از و سرون بزند کافی بود و اگر از جهت استلا بود که بخارات غلیظه دماغ او را برنج دارد و در
 مهتاب می انگیزد علاج آنست که مرصعه عذرا لطیف خورد و حافظ الصحة بکار آید و بطفل را
 نگذارد که در خواب رود اگر همیشه نباشد و خواب مطلوب بود مهربان او را محکم بچسباند
 تا لختی مدد هضم و تحلیل شود و مصطک غاسق طفل اندکی یا همان خشک کوفت خوردن

نافع آید و تعویذات را در میناب تاثیر کلی باشد و گفته اند که بلور اعلی را دو پوست پیشانی خورا
 بر طفل تعلیق کنند ترسیدن خواب و بیداری را کم کند بالخاصه و اگر بر ناستا هر روز یک شست
 انگبین خورانش مفید بود و آنرا که قریب بکا بوس حالتی می باشد بوقت خواب چند سید تر بایستد
 و علاجه که در صرع گفته شد بخوبی بکار و آشتن و گاهی قبل از خواب شیاف صابون کم او فرود آورد
 ترسیدن از چیزها در بیداری علاج آنست که اگر او را ممکن باشد بر آنچه از او ترسیده دلیر سازد
 و آن آشتاگردانند و در اول حال برنج پاک را شستن و آن آب را دادن نافع بود و سبب استخوان
 خرچک بانبات و خرفه بریان سوده خوراندن نافع بود و تعویذات بدستور مذکور مفید بود و مشغول
 او را چند آنکه فراموش کند آنرا لازم بود و آنرا که جمی از خوف پدید آید علاج جمی خونی بکار دارند
 که بود جمی چشم یعنی ازرقی آنچه غیر موروئی باشد علاج آنست که در مدت چهله طفل سبقت چند
 مشک و زعفران بر آب زهره نیکو سخی کرده بمیل در چشم او کشند و اگر بشیر ما در نرم کشیدیم
 شاید از نوم شیاف کوچک ساخته و در آن مسحوق مشک و زعفران گردانیده و در هفته دو
 استعمال نمودن مفید آید و بعد چله اگر زایل نشده باشد که از آنکه تاشک زایل می شود و بسیار
 که بودی دارد و چون بزرگ شد بخود زایل می شود و بسیار بود که علاج نکنند و همچنان بماند
 و در اولاد این بچله تجربه پوست و اگر علاج اقوی استیاج افند و یا خود در چله علاج نیافته باشد
 فندق را بسوزانند و بار و غنایت سخی کرده بمیل نرمی سر کوک بکالند و مکرر می سازند نافع
 و عصاره غلبه و عصاره پوست انار شیرین اندر کشند نافع آید بشرط مداومت و غلبه
 و همچنین اوست سرمه و گلاب یا زعفران مشک سخی کرده گویند اگر بمیل بچل تر فرو برند و آن
 کشند چند نوبت عظیم نافع آید بسیار کلی نافع بگیرند سرمه اصفهان سه درم سنگ زعفران و روغن
 غیر مشقوب از هر یکی یک درم مشک و کافور از هر یکی دانه ای دوده چراغ زیت و دو درم حله را سخی
 و حل نیکو نموده هر هفته چند نوبت بکشند سبطری ملک چشم و سفید که رجه افتد
 این هر دو علت شیر از غلبه گریه است علاج هر دو آنست که آب غلبه کشند و در
 چند نوبت و از گریه حسب الامکان نگاه میدارند و آنچه بسبب آن گریه نباشد علاج اقوی همان است
 هر صبح ببول کرم وی بشویند و بعد از آن غلبه اندر کشند سبطری بدین بطرف شود و در روز

اندک صمغ سماق یا چهار برابر نبات سوده اندر کشند سپیده را بر دست چسبند ^{ملکها}
 چون زیاده از معده و خواب مفرط اطفال و کودکان بود مقدمه رشد به علاج آنست که به صبح
 ببول گرم خود شستوبیند و کحل اصغیا کشند و برگردا اگر چشم او از بیرون توتیای شسته مسوق
 خشک مالند و اگر دو بوی بغل و بوی جز تر و بوی خرنزه و شامه خط کشند و اگر از دو بوی
 که از آب چشم دینی او آوند مفید بود در چشم که آزار دگوشند علاج آنست که تا سه روز
 تمام هیچ دار و دگر چشم او نگرانند و غذای مرضیه و طفل خورنده از ترید کله و اوجه و آنچه چرب
 باشد نازند و اگر بسیار چشم بهم چسبیده باشد شیر مرضیه و غیره یا برینه پاکیزه دوشیده
 بر چشمها طلا کنند و شیر دختری بهتر از شیر پسر بود و دیند کنند و دگر داده گرم بر پشت چشمها
 بشتن جهت در وضعی که یکبار بغایت مفید بود ببول گرم شستن عظیم نافع آید و بعد
 زیره و مغر جوز با هم نیکو سخی کرده با آب بن کف دست کرده آنرا بسیار بر سرشند و همچو مری
 سازند بر روی پیشه کنند و شیر بر آن دوشیده بر پشت چشم او بندند و شبها و روزها
 در دو درم بر هم چسبید را عظیم مفید بود و تجویض در سر مالد در درم یکی بسیار را دیدم که بدین
 صحت می یافتند و اگر فرید بدین احتیاج افتد و دای الرمد سپید بتور که در علاج رمد فرودست
 بکار دارند و پرنیسان نوع دارند تا ممکن باشد هیچ دوا قوی بگر چشم اطفال و کودکان خورد
 نباید کرد اندک که در چشم ایشان بغایت نازکست و بیم مضرت های دیگر با آب رفتن
 از چشم بیدردی افتادن چیزی در و چون سبب این رفتن آب در گوشش بود و بوقت
 غسل و غیره از یک چشم آب آمدن بدان شده بود علاج آنست که فستیده از چشمه
 در گوش او نهند از آنجانب و او را هم بدان گوش او نهند تا آبها منجرت شود و باز اگر
 و اگر با پشت چشم منقذ گوش طفل را بر دهن نهند و به نفس کشند تا آبها بیرون آید و بگوید
 و اگر آرد میده در آن منقذ نیکو بنا کنند و بر آن چسبند نیکو بود بیرون خوشن خانه چشم
 علاج آنست که خضص که با شیر مرضیه سائیده و برین کرده بر پشت چشم او طلا کنند و بطن
 بابونه سر و چشم او میشود و همچنین باب با در و ج بطن و کحل عوام با گلاب کشند مفید آید و
 و مرضیه و الجمله از مقویات معده بکار می آید و از خوردن کافور و بلغم فزاینده میسکت و اگر از آن

چشم را بسته میدارند مانند چربی بر بینی این بوقت غذا خوردن واقع شود که لعطسه
یا سرفه و غیره چربی بر آه بینی در جبهه و همانند طفل از آن تواند بیرون کردن لغتن و آن دغذغه کند
و متعفن گردد و چهار آن دماغ او را رنج دارد و از این جهت همواره متوحش باشد و بدخوی و بیداری کند
و دست بر بینی خود از آن جانب بکشد و غذا و غیره نیکو میل نکند زردی لون بد خوابی و ضعف
و خافت پدید آید و باشد که از وحشت آن تب نرمی لازم بگیرد و نماید نفس از هر طرف بی اثر
و دست بدان مالیدن بر ساعت بران وحشت و بر آن جانب گواهی میدهد بحلاج
آنست که بینی او را تمام از بیرون و درون چرب ریزد نیکو و بوقتی که در خواب باشد او را اشتیاق
خوابانیده چند قطره روغن در منفه های بینی او بچکانند و بعد در وقت بیداری چربی متعفن
بویانند تا عطر شده کند اگر بدان بیرون آید فها و الا او را بهشت خوابانند بخت و هن او را
محکم بگیرد و باد از دهن خود در منفه بینی گرفته او سخت بد منند و متعاقب در منفه فنی افت
سخت تر بد منند تا بزور نفس سل و باد و سیده آنچه باشد بیرون آید و گاه باشد که بعد از
کردن منفه کشاده بینی او را بگیرند تا دهن بکشاید و در منفه گرفت نیکو بد منند و آنچه باشد
بر آه گلوئی او باز گردد بسیار طفل را دیدم که تب نیز بدین سبب پیدا کرده بود و بدین تدبیر از
بینی ایشان برنج یا نخود یا دانه نار بیرون آمد متعفن شده و همین علاج بعد چند روز بصحت
آمد و بسیار باشد که بینی ایشان را از بیرون چرب کنند و چند قطره هم اندر آن بچکانند و این
باد اندر دهند و آنچه بیرون آید کودکی دانه انار با انگشت در بینی خود فرستاد و نفس باز
محکم شد و هیچ نوع بیرون نمی آمد آخر بطریق اول بیرون آمد در همان روز در کوس
علامت این سبزی رنگ باز بود و چپیدن سر و گردن در گرمی گوش و گریه و اضطراب
در راحت یافتن از دست نهادن بران برانجا نخب ایانیدن علاج آنست که آنچه ظاهر بود از
سوراخ گوش او بآرد و نمک بلرزد و سوده و باهمد گیر را بر آب میخته فستید نرم بنا کنند و بگذارند و با
خاشبده نرم درین به رقیق کرده در سوراخ گوش نهادن نافع بود و خوب نیم خشک باد میان را
بقدر شبری یکسر در گیر کنند و یکسر دیگر از آن بر سوراخ گوش او دارند چنان که بخار او بپزد
در رود و آب آن نرم سفید بود و شیر دو شیدن در گوش نافع بود و مرضه حب الشفا و یا

بر شنب کی نوبت و هر روز کی نوبت خوردن گوشت بود و اگر به دوای قوی استیلاج افتد فستیل از کاغذ حیر
 بر باد آلوده در گوش درونک نهند و بن درو بادین خرمن نیم گرم و بار و عنکبانی نیم گرم با سپید تخم مرغ
 آسیخته اند چکانند و بیرون گوش درونک نیم گرم استن درو و خارش گوش را نافع بود و روغن باد آلوده
 کوپی فستیل حبس آلوده نیز مفید اند و صبر در آب حل کرده و یا در عصاره کشنیز تر و یا در عصاره
 عنف الشعلب بر برون گوش دروای منفذ و بنا گوش را میند و نفع بخشد و دوا قوی است
 بگوشت ایشان نباید نهادن که بیم کری و آماس بود و گفته اند که طبع با بونه را در آفتاب نهند گرم
 سوراخ گوش را در ماتی بر لوله او نهند تا بخار بگوش او در رود و تسکین یابد یا لودن پلیدی
 از گوش آنچه بعد از درو بود و علاج نباید کرد و آنچه بعد از درویم نباشد چند روز صحت باید داد
 تا لحتی مواد فاسده دفع شود پس از آن علاج کند علاج آنست که فستیل را بصل پیالیند
 و به از روت سوده و بخیته اندر گردانند و در گوش او نهند هر شب باز روزی چند نوبت تا چرک را
 پاک کند و ریش را بصل علاج آورد و اگر در شب سوده بگردانند و نهند نیم یک بود و کوپی بسیار
 بغیر دروی گوش درو کرد چیزهای پزاشنده چون آب پیاز و روغن کرچک نیم گرم و شباه آن گوش
 او میچکانند یک شب باروز را کشوده کیفیت چرک می آمد اندک در د باقی بود یکی فرمود که قدری ترکی را
 در آب حل کرده و بار و عنکبانی بگوشانند چند اندک آب نهند و هر شب باز روزی چند نوبت در گوش او
 نیم گرم میچکانند و گاهی قطره چند روغن باد آلوده کوپی نیز میچکانند سه روز تا تمام صحت یافت بسیار
 آزمودیم نافع آمد و آنچه بعد از درو بود و آنچه بیدر بود و نرم گشت بوقت بر آمدن دندان اگر اطفا
 که دندان بر آرد و گوشت بن دندان و منبت آن تورم گردد و بغایت درد کند و بسبب حرارت در
 و مشغولی طبعی اخلاط تر قیق یا بدو طبع بهضم نیکو نیز دازد و اسهال پدید آید و بسیار بود که سود
 به تشنج و کزاز و درد چشم و خارش آماس کرده شود چون آن دندان تمام بر آید اکثر این عرض
 سدید گردد و گاهی تب نیز آید علاج آنست که چیزهای را که بسیار باید خانیدن بدیشان نهند
 تا ماده تحلیل نیاید و گوشت منبت دندانها را بمنزله خرگوش پدید مرغ بماند و بدان نرم می دارند و
 بر فوق تمام بر آن محل میمالند و روغن بنفشه با دام که باب نیم گرم بهم آسیخته سرگردن او را بدان
 چرب کنند و گاهی قطره چند روغن بنفشه نیم گرم در گوش او انداخته بچکانند و غسل با روغن باد آلوده

یاروغن شبت خلط کرده همچنین غسل با صمغ یوسک که از ابطم گویند خلط کرده برگوشت دندانها
 او مالیدن نافع است بطبخ با بونه و شبت بر سر او بخنن در محل گرم مفید بود و در خواص آورده اند که تاب سنگ
 از انجانب بکنند و بر انجانب روی طفل تعلیق کنند دندان و در آید جهت تقویت اعصاب
 و قوت احساس منجم هر روز طفل را اندکی حب الشفا یا حافظ الصحت باید داد و اگر از ان اعراض بود
 چیزی بعد از آمدن دندان باقی بود علاج آن سبتور خودش باید کرد اما سبتور شبت بر دندان
 بعد رسیدگی دندان بسیار بی رطوبت در رسیدن بخارات سهل بود از معده و بدی سبتور
 علاج همین طبع ملاکه در ورم لثه گفته شد کنند و انگشت نیک بران بمالند اگر خون از ان برآید
 بر تر بود و تخففات چون طبله سوده و فلفل سوده بران پاشیدن شبها مفید بخشد و مسدگی
 و مان که بتاری فسلع گویند ریشی بود که بر ظاهر پوست لب در داخل و بر ظاهر زبان گوشت
 دندانها می آید و با سوزش و اندک درد و ضربان بود در حین جنبانیدن آن عضو و یا رسیدن
 چیزی قوی طعم بدان این اعراض زیاده کردند و بلوایش تر سفید و سرخ بود و سفید آنرا بعضی
 تر قک گویند و این سرد و اسلم باشند و آنچه بر روی نایل باشد سوزاثر و ملوم تر باشد و گرم
 نیز بود و آنچه سیاه افتد کاهی سحر با کله شود و مملک باشد علاج آنچه غیر سیاه بود آنست که
 در حین خواب کردن آرد جو بریان که آنرا سبت گویند بران بپاشند و بگذارند و اگر آنرا فرود
 مکرر کنند و همچنین گل سرخ سوده یا کشمش خشک سوده با قند و یا ترنجبین پاک ناکرده سوده
 عظیم نافع بود و کرا و بسیار دیدم که شب ترنجبین پاک ناکرده سوده عظیم نافع بود تا خشک شود
 و بر تر شود و سکر از ان زایل شود و نیز سحران آن در سه روز یا پنج روز باشد بسیار بود که علاج
 سه چهار روز را صحت یابد و بنفشه مسحوق پاشیدن و همچنین اصل سوس مسحوق سفید اند
 و خوراندن شراب شاه قوت و همچنین شراب و فراق روت که آنرا شیخ گویند بسی مفید آید
 و شستن آن با غسل آب و بعد از ان پاشیدن دوا الفع آید و پاشیدن پوست بلید زرد
 مسحوق یا ترنجبین بسیار نافع آید بسیار به غوسه مجرب بگیرند ترنجبین در زل مرغ
 نانگی و یا زبل خشک آدمی و خاکستر پوست قوره پنبه و خاکستر سوس مسحوق
 و جمله راستی نیک کرده بعد از غسل محل عرض محل و شباه آن بوقت خواب

بر آن باشند و در قلاع عظامه عظیم مفید و مرضه و طفل از غذای گرم مطلقا خد کنند و اگر
 بتفقیه حاجت آید در اطفال مرضه را تنقیه خلط سبب فرمایند و در کودکان بحاجت زود
 و شرط اذن و لین و شیان تنقیه کنند و اگر بعلاجی اقوی محتاج شوند و یا قلاع بسیار
 بود از علاج قلاع غیر اطفال آنچه مناسب بود بکار دارند و روم حلق در میان مری و در
 این مرض بسیار افتد و چیزی فرود بردن بغایت دشوار باشد و گاه بود که این روم بعضیها
 و مری پس گرون رسد علاج آنست که طبیعت او را بشیان نرم دارند و بعد از آن
 رب شاه توت میدهند و مرضه ناز و سماق با گوشت کبوتر میخورند و خوردن شیخ طفل را
 نافع آید و شیان آن هم مفید باشد و روم ملازه و لوزین سبب این اکثر بلغمی بود که
 از دماغ بدانجا فرو آید و بسیار باشد که حرارت تشنگی رطوبات و دماغ را بگذازد و بطریق
 زله بدانجا میافرد و آید و در مری و روم لوزین را کلش و کوش گویند علامت آن در مری
 و دشوار کشیدن و فرود بردن شیر علاج طلا کردن جنگیه است چون خا و سرکه و یا خا
 و آب کاسنی با آب کش نیز و غلبه الشعلب بر محل نرمی سرد و پنهان کردن مرضه از خیره های
 و تدبیری که در روم حلق گفته شد جمله نافع آید و اگر انگشت عسل و اندک شب سوده تیار
 و بدانها می مالند تا لعاب بسیار بیاید بسی مفید آید و اگر سخت قوی افتد بعد از روز با انگشت بر آن
 زور کردن و از اثر کاندیدن تا اخلاط آن دفع شود تدبیری کامل بود و آنکه الم استرخای آنها
 بر داشتن آنها بود عسل و شب سوده یا روغن و شب سوده و باز و کبر که سوده بر با فو
 طلا کردن مفید آید و شسته و سرکه هم نافع بود و زکام چون سرد ماناگاه لبس و شیان
 او رسد یا آنکه از مسکن سرد خوش هوا یکبار بهوا حقنه گرم نقل کنند و یا بگل تازه
 یکبار بدور رسد او را زکام زود افتد علاج آنست که سر ایشان را گرم دارند و هوا گرم را
 تعدیل کنند و بوی خوش و گل و غیره دور دارند و کفهایست و یا پایدای ایشان را بر روغن
 گادی در شب چرب کرده بر تش گرم کنند و حب الشفا در شیر حل کرده یا در میان نان و غیره
 پنهان کرده شب و صبح اندکی دهند و مرضه نیز همچنان بکار میدارد و بسیار بود که خوردن
 مرضه کافی بود و بعد از آن چنگ که ماده استحمام فرمایند و در غذا تقلیل کنند و لوغان را در

و بسیار بود که او را چون تب آید ماده نخته گردد و در کام نیک شود و آنکه مرطوب بود و ز کام تو
 افتد مرصعه فصد کند و اگر احتیاج افتد در روز دوم آخر روز سرمای گوش طفل یا کودک را با چوب
 و نخی خون بردارند و درین با حبسبیل نیکو مرعی دارند تا خون عظیم نکند سرفه آنچه از رفتن
 و خانی بود در حلق علاج آنست که اندکی دو شتاب یا عقیده مویز آب در آب سرد خور
 و اگر آن نه باشد نبات و شکر و ترنجبین و عسل هر کدام بود و بپزند و شیر می مفید آید و بسیار
 بود که شیر مرصعه کافی باشد و آنچه از رفتن کرد و بود حلق علاج آن شیر و غذایابی جز
 کنند و قدری روغن بادام خورانی بدن نافع بود و حرب کردن سینه و خلق مناسب است
 و آنچه از میس و خشونت قصبه بود و خشک سرفه برین گواهی میدهد علاج آنست که لعاب
 و اندکی شیرین با نبات سوده به هم خلط کرده و میهند و همچنین لعاب تخم کتان با نبات
 و طریق لعاب گرفتن جهت این حال آنست که دانه را در شیر مرصعه و آب آنچنانسانند
 و چون نیک خیسیده شود آنرا بجوی شیرین برزند تا لعابی غلیظ پدید آید و آنرا از لته
 سفت بیالایند و بکار دارند و ششم بهی شیرین را با مغز بادام و کثیر یا صمغ عربی گوشت
 و با عسل آب شسته یا با شکر سرخ و رب السوس یا با نبات و رب السوس اندک اندک
 خورانی نافع بود و در شیر سرشته هم نافع بود و شیر مرصعه با نبات و کثیر او شیرینج با نبات
 یا شکر یا لوده نباتی یا شکری با روغن بادام شیرین جلد غذای نیکو بود ایشان را و آنچه
 که آثار صفرا ظاهر شد گاهی اندک رب ه لوت یا رب آلو یا لوب قهمل از غذا میهند و مرصعه
 و افق صفرا میخورند و آنچه نیز در رشت نبات شد و آنچه از کثرت نزول رطوبت بود و تری سرفه و آب
 بینی و مرطوبی مریض بران گواهی دهد علاج آنست که گاهی گشت بسل آلوده درین زمان
 بسیارند تا قی کند و رطوبات نخی از خلق و کام و درین او بیالایند و تقلیل غذا مرعی دارند و بسیار
 یا حافظه الصحت مرصعه هر شب بکار دارند و مریض را هم در عسل نخی حل کرده دهند و برین
 و بن گوش و شقیقه و کف دست و پا او چند بید تر با آب سیده بمالند و هنگام سحرگاه
 محل حرکات تر لا تست حلوائی مغز بادام عسلی دهند و بر سینه او موم روغن بادام
 و قدری پشم نرم گوسفند را نیکو دود کرده و دانه پیوسته بر سینه او می بندند و در سحرگاه نفس او را

گرم دارند تا هوای خشک بقبضه او رسد و از سختی کردن منع کنند و منصف عنایت و سرفه
 طفلان را عظیم نافع آید مایش برنج با شیر بادام دادن بسی مفید بود و جهت کم خوابی
 خشک شدن لغایت نافع آید طفل و کودک را و همچنین رشته با شیر خشک شدن بادام و طعمها
 خشک چون بلاد خشک و مرغ کباب نان و حلوائی مغزی سرفه ترکودکان را نافع آید و همچنین
 حب السعال نیز شنبه ها در دهن داشتن و شکر و نارچیل با هم کوفته غوره و دانه گلبین که برگ مورد
 دارد و در دهن نگاه داشتن کودکان را بسیار نافع آید قشر طرکم گفتن در او و از هر رستان نیست
 و تسهلاته در روی سواولده سرفه شد در اطفال و کودک کان و چنان بود که چون سرفه کردندی تا نشانی
 و ضعف نکردندی سرفه کین سیاقی و چنان در در سینه ایشان گرفتگی که طفلان زیره
 بر سینه خود نهادندی و فالیدندی و بعضی از این معالجات مذکوره میگردند نفی زیاده
 در ایشان پدید نمی آید جهت بعضی موانع و بسیار تلطیف غذا کردند و برین خشک اثر نیک ظاهر
 نمی شد بلکه گاه بود که غذای غلیظ بهتری آمد و بعضی بهلاکت نزدیک شدندی فرمود که جبه
 که در میان سبک چشمه گو سفندست بگیرند و خشک سازند و بانیات سحی کرده در شیر مضعه حل
 کنند و بنه اشتاکی باد و از آن جبه بپزند و در شبها هنگام هم این چنین تدبیر لغایت نافع
 و بد و سه روز صحت یافتند و برین میگردند و بسیار طفلان بدین علاج نیگ شدند و کودک کان
 چهار پنج ساله را دیگری فرمود که بوقت خواب مقدار باقلا مرکی بدو دفعه سه دفعه بلع کردند و سحرگاه
 حلوائی مغز بادام یا حلوا مغز جوزین خوردند باندک روز ازین مرض خلاص شدند و بعضی را از تعب سرفه
 تب آمد و برین میگردند و آن حرارت تب ماده را نصف میکرد و قطع مینمود و بعرق بجران صبح میکرد
 و صحت یافتند از تب سرفه و بعضی را آب پیاز تخم یک فاشق صبح بنه اشتا میدادند و سینه او را
 چرب میشدند و شش دود داده می نمودند بهمین صحت می یافت و اکثر این عللها بمرات تجربه پیوسته
 خرخر و تشنگی نفس که در شبها پدید آید و بجالی ماند که بوقت ادوا گریم عظیم پدید می آید کودک کان را
 علاج آنست که طعام مدتی نهند و فی الحال با الحسل گرم قطره قطره میخورند و دم گمان کوفته
 و بصل رشته اندک اندک لعن میفرمایند و از استنشاق هوا خشک نگاه میدارند و بهنگام گوش او را
 بر دهن گرم کرده پیوسته چرب میکنند و اگر حکمیت آوردند که گریه نکند مفید بود و گریه در او عظیم

اگر رفتن نبات در دهن و گاهی حلوای مغز بادام عسلی خوردن که دوکان را نافع آید و دیدم چندین طفل
 و کودک را که بخورد لعل و تخم کتان و عسل و خوردن طعام نرم و چرب و شستن سینه و خلق خوش شدند
 دیدم طفلی دو ساله را که این مرض شد و بدین علل جابر طرف نمی شد و غذای او شور با
 برنج بود و چون مرغ شب چهارم در دگوشش پیدا کرد و در آخر شب تب کرد از صعبیت دهج
 پلویه لعل آلوده و دگوشش او نهادند در دستکین یافت و ببتب ماده که بر قصیده و بخت بود
 بخت شد و در روز راق کرد و صحت یافت و دیدم کودکی را که شب مغز خورده بود و آب
 بر بالای آن و جای گرم خفت نیم شب چنان تنگ شد نفس او که قریب به هلاکت رسید
 و شیرینی هر چه بدو دادند ضرر کرد و مطلق الطبع شد یکی قدری رب شاه فوت بدو خوراند
 بهتر شد و همین مداومت صحت یافت و بزودی و چند جای دیگر که بسبب قریب بدان بود از دیدم
 و عظیم مفید افتاد و دیدم کودکی را که در انبار کاه کهنه رفته بود و بازی میکرد چون از انبار بیرون
 آمد این مرض او را طاری شد و قریب به هلاکت رسید حضرت فرمودند که چند سائیده بر
 دگوشش و کفهای دست و پای و شقیقه او مالیند و اندکی هم بدو خوراند و سینه او را بجز
 کردند و شور بای چرب بی قاتی بدو دادند بوقت غلبه اشتها صحت یافت و حضرت آنرا
 مقدمه صریح تشخیص کردند جهت تضرر دماغ از عفونت هوای کاه انبار چه در ابتدا ظهور
 اطفال قریب بدین حالت روی نماید چنانچه اشارتی بدان سبقت یافت در صرع ایشان
 فواق چون شیر خوارهای کوچک را پدید آید مرضه ها گویند که روده و معده فراخ میکنند
 دارند آنرا و بیشتر بگیری از شیر و پیراهن ملا بدید آید و بسیار دیدم که در آن حین چون زیاده
 واقع شدی مرضه رشته ناری از لباس او کنیدی و آب بن تر کردی و بر سرینی او جاس
 فواق او ایستادی و بسیار دیدم که کودکان و اطفال را که ادراکی داشتند در حین فواق منحنی ایشان
 گفتند که تخمری و یا خجالتی و یا غونی و حزنی در ایشان پدید آمدی مثل نسبت دزدی و تفحص از آن
 یاب و یا چیزی عجب شنیدندی و امثال آن و طبع ایشان بدان مشغول شدی و فواق
 بطرف شدی و این از تجارب مشهور است اگر بدینها زایل نشود علاج آنست که وزن
 چند بستر اندازد و آب حل کنند و بنهند و جوزهندی باشد که سائیده هم نافع آید و چند اندر سر که

و گلاب حل کرده فواق قوی واقع را دفع کنند و اینچیزی خوردن چیزی خشک افتد و برهیا
 خوردن نافع بود و قوی مفرط اگر رطوبت بلغمی آید علاج آنست که نیند انگ قرنفل سوخته در آب
 سیب شیرین یا در آب پی شیرین منهد و پوستی که غلات بیرون پسته است آزار سیده
 با آب سیب یا بهی دادن نافع آید و پودنه دشتی کوفته اند شراب نفع دادن مفید بود و اگر
 حاجت آید ضادی از گل کسرخ و قرنفل و هلیکه سوخته و شراب بهی سرشته بر معده او نهند
 و اگر صفرا نیز آید علاج بخورانیدن رب آبی ترش در رب غوره در رب ریواس و شربت زردک
 و مزیدن سیب ترش و میوه های ترش و کوبی کنند و شراب بودند و شراب نفع داد
 و انار ترش و انار دانه و آشی که از نیند در آن باشد جله نافع آید و نیند انگ فا در هر حیوان و یاد و
 گل ارمنی در آب سیب یا بهی یا امرود یا دونه مسکه گرفته یا شراب نفع جله انواع افراط
 و غشیان را نافع آید و جوارش فواکه و شراب مصطلک و سکنجین اطفال را بغایت مفید باشد
 صبیحه بود در که ضعف در معده او بود هرگاه از مرغیات و مضغفات معده چیزی خورد چون ماست
 و هندوانه و انار ترش و امثال اینها بیضه کونه پید اگر دی و غشیان او را بشویش داشته
 و هر لحظه قی کردی و اول بلغم آمدی و بعد از آن صفرا می زرد و بعد از آن صفرا می سبز و بعد
 از آن صفرا می زنجاری و کراتی و بهوشی عظیم کردی و هیچ نتوانستی خوردن و ترشها خاکی
 فرموده اند تسکین او ندادندی من او را نفع سبز چند شاخی با سه لقمه نان خشک تکلیف دادم
 صحت یافت و کرات در نفع سبز با خشک ملا و میدادم هم نافع بود و چند کرات در او را ترش
 آن تب آمدی و همین علاج صحت یافتی و نفع با وجود گرمی و خشکی هیچ مضرت تب و
 زنجاری نمی کرد و منع این مینمود و گاهی اندک مرغ کباب جهت ضعف معده میدادم با نفع و
 نافع بود و بسی جا این تجربه کردیم و نیک است و این جو شیدن خون بود اندر حوالی دل و جگر و شش
 بخارات گرم از آن اندر فضای سینه نبض عظیم و قوی ممتد باشد و بسرعت و قوت تر گراید و
 کمتر از آن بود که در غب معده محرقه و بول از گلگونی بسز گراید و بی آثار نفع نباشد و از آثار غش
 خالی نباشد و متخی نماید که هر انتقال را بطور علامات مستقل الیه توان شناخت و بعد بطور
 که داب اکثر واضح است و از بسا که در سایر حیات خواهد شد فرید توضیح حاصل گردد و انشا الله تعالی

علاج آن مبادرت بفضله کامل از اکحل یا باسلیق و بهیج حال فصد را از روز اول دوم و سوم باری
 نشاید انگند و خون چندان بر باید داشت که بخد غشی رسد و اینجا که قوت و فصل دسالی مساعد بود چنان
 خون بیرون باید کرد که بخد غشی افتد زیرا که ماده بفضله مرتفع شود و حرارت بغشی بسبب آنکه غشی مزاج
 قوی را خشک میسازد و چون مخفی غش خلط پنجه است مهلت جهت نفع احتیاج نباشد و گاه باشد که
 بعد از غشی قی افتد و یا اسهال صفرا یا عرق کند و صحت یابد و اینجا که از فصد کامل بدنه مانعی باشد استغفار
 دم بد و دفع سه دفع و در روز و سه روز باید کرد و اینجا که فصد جایز نباشد حجامت و شرط اذن
 و امثال آن باید شناخت و اگر مانع فصد تخمه باشد مهلت تا رفع آن باید داد و همچنین حجامت
 و شرط اذن را نیز موقوف باید داشت و درین حین تلکین برقی بسی موافق بود و اسماک و تغلیل
 و بعد رفع مانع سرعت در تغلیل دم واجب باید شناخت بسبب آنکه چون این مرض از امتدادی است
 و خون خلطی عام و غالب است از تاخیر استغفار آن بیم باشد که مجاری روح بسته شود و ببار
 بفتحات بمیرد و یا مرض مهلک در منتقل شود چنانکه قبل ازین گفته شد و بعضی گفته اند که اگر
 مرض هفت یا ده نمر گذشت باشد و قوت برجای باشد استغفار دم باید کرد و حق آنست که
 استغفار غات نظر با قوت مزاج است اینجا که قوت باشد هر وقت که استغفار واجب شود باید کرد
 الا در روز بجران و اگر ضعیف باشد در اول نیز نشاید هیچ استغفار کردن و بتجدیل مزاج و تقویت
 تدارک باید نمود که بسیار کس را دیده اند که در ضعف قوت و اوقات بجران و کهنگی مرض فصد کرده
 و هلاک شده اند حالینوس گوید که اینجا که از فصد حجامت مانعی باشد اگر در احشای آفتی نباشد
 و تخمه نباشد علاج آن آب سرد کنیم و اینجا بود که چندان آب سرد کرده خورند که مرض ببرد
 و رنگ لب سبزی مایل گردد و حرارت زایل شود و اگر در احشای آفتی باشد ولیکن مضرت تب
 بیشتر از آن نباشد که بنبوی منتقل شود هم علاج آب سرد کنیم و بعد از آن اگر قوت قوی باشد
 بکم کردن امتلا و بتدریج کشادن سده مشغول شویم و اندر تغلیل امتلا و تفتیح سده و اما خشک کار داریم
 محمد و کر ما گوید بسیار باشد که اندر تب ثانی حاده آب سرد مفرط دهند و تب اندر حال
 ساکن شود لیکن بعد از آن تپی آهسته باز آید و باشد تا چهل روز و بیشتر و بدار و تارعات
 و یا عرق پدید نیاید زایل نشود و سبب آن باشد که بجران پس افکنده و ماده را غلیظ و سوده سازد

و یا بلغمی فسرده شود و عفونی در آن آویزد و حق آنست که چون از حرارت بیم مضرت کلی باشد
تسکین آن واجب بود که از ورزی بیماری خطری کمتر از آن افتد که از گرمی وحدت و انجا که در
احتیاج آسانی بود استفراغ نتواند و اگر از آب سرد دادن گریز نباشد با کجین کم ترشی و یا جلا
سرد باید داد تا ماده بسیار غلیظ و آماص صلب نشود و در جلاب تخمها سه خشک و نرم باید کرد
و آب بیشتر تا بصفاستجیل نشود و خشکی بیشتر دهد و انجا که فصد کامل کرده شود و هنوز حرارت
لختی باقی باشد غذا و شرابهای ترش و خشک کرده باید داد و گوشت و هر چه خون فرا
باشد در برابر داشت مگر وقتی که قوت ضعیف بود که انجا گوشت چوبه مرغ یا خرد و سبزی
و طبیعت را نرم باید داشت بمنزل معصورانارین یا شیر خشت تنها یا با بزمندی و اندک شکر و انزال
اینها و از هر چه خون را بر جوشاند از شیر بهنا تخصیص ترنجبین در جمل حییات دمو
خدر باید کرد و اطفال و کودکان خرد را شیا قما خشک کافی بود و هر گاه بعد فصد آثار حرکت
و غلبه صفرا ظاهر گردد استفراغ صفرا و متقوعات مقوی یا خود معصورانارین یا بلبله زرد باشد
و اگر بجهت تبرید و تقویت بفواکه احتیاج افتد آگویی و امرود و سیب شیرین و انار طبعی و خشک
و قاصیا و بهی و مغربا و رنگ اندکی جایز بود و اسلام و اما مطبقة بیشتر تقفن چون از
خوردن میوه های تر باشد که آنرا رقیق و آبناک سازد و بدان سبب عفونت پذیرد و گرم شود
و بر جوشد و چوشیره انگور و یارطوبات خام با خون جمع کنند و حرارت غریزی آنرا نتواند گوارا
و حرارت غریب اندران اثر کند و خوراکیها گردانند چنانچه در سیاب مطلق تقفن اشارت بدست
سبقت یافت و بسیار باشد که اندر مطبقة خونی که در عروق حوالی دل و جگرست عفونت بیشتر
پذیرد و از آن صفرا عفون بدید آید و بحرفه منتقل شود باشد که از غلبه حرارت دم صفراوی بدماغ
پیشود و بسرم گرم منتقل گردد و باشد که حرارت خون را تحت بر جوشد و طبیعت آنرا بر جاب
پوست مایل سازد و بصبره یا آبله منتقل گردد و باشد که از جهت کثرت سبالفه در علاج بمردان
جهت تطفیع حرارت بایر غس منتقل شود و جالینوس مطبقة را منکرست و بر آن رفته است که چو
عفونت اندر خون اثر کرد لطیف اوستجیل بصفا عفون میگرد و پی که لازم آنست پی سست
و اینه صفراوی تسکین چون از صفرا دمو حاصل شده در لوازم از غلبه صفرا و فرود رفته است

جهت غلبه انتشار قرب عهد طبع بدم علاج آن قریب بعلاج حُستی و هوی است اگر چه این کلام
 خالی از وجی نیست لیکن تجارب مذہب البقراط چنانچه بیان کرده ایم ترجیح یافته است
علامت این نیست که حرارت آن از اول تیز باشد قریب بحرارت غب لازم و با
 و ماندگی و گرانی و تن پدید آید جهت امتداد دم و عفونت و ملیکہ کہ عبارت است از اندک گرمی
 خلاف عادت و کمالتی و صداعی ہسم بر آن مقدم بود و هیچ سرا و لرز نکند جهت نفوذ طبیعت
 خلط در عروق و همچو غب لازمہ قرائت نشانی الجملہ ظاہر بود و تشنگی و صداع و اختلاف نبض و تفرق
 طبع و تن و تغییر لون ظاہر زبان در اواخر درشتی و سیاهی این جا بیشتر از آن بود کہ در
 سوزن حسنت تعفن خلط و تشنگی چشم در و امتدای رگ با قریب بدان بود کہ اندر سوزن
 و بول تیره بسرخی مایل و ناخوش بوی باشد و هیچ عرق نکند الا در وقت بحران جهت تحقو
 خلط و غلط آن و باشد کہ در وقت اشتداد حرارت او لایمناک در پوست ظاہر باشد
 جهت تحلیل یافتن اندک رطوبتی از حدت حرارت در متناقض نقصان مرض و علامات
 اضجع بزودی ظاہر گردد و اگر چه از اول صعب افتاده باشد و بسیار بود کہ در چارم بحران میگوید
 جهت قوت طبع و تشنگی خلط و تناید اکثر آن بود کہ بحران ہفتم کند بخیر باشد جهت حدت
 و غلبه تعفن و متشابه بسیار افتد کہ تا ہفت روز بر یک حال باشد و بحرانش دیر تر افتد و بیشتر
 کہ این تب چون بحران کند نہائی تمام حاصل نگردد و اندک حرارتی باقی بود لیکن زودتر
 ببرد و ہر گاہ در روزی از روز ما بحران این تب لرز پدید آید نشان سلامتی و زایل شدن
 مرض بود بالتمام گفتہ اند ہر گاہ اندرین تب سبات پدید آید و شکم بادگیرد چنانکہ اگر دست
 آواز طبع کند و بیمار بی آرام باشد و بہتر ہمیکہ و دوا از اجابت طبع آسایش نمی یابد و برین
 خشک رند سبز و پین پدید آید نشان قرب مرگ باشد علاج تفصیل دم است بفضیلت
 و یا شرط اذن و لیکن قصد تا حد غشی کفاف بود و ترک غذا تا قرب شب باز و اگر توانست
 بغایت نافع بود و الا قلیلی از اغذیہ لطیفہ میدهند و تطفیہ حرارت و تلین صغیر اند کہ در
 سوزن حسنت مذکور شد میکنند تخصیص غذا و شراب تیز تر شش نرم و بلین بلیدہ زرد و آب انار و
 شربت مشق و بہ سنا و شیافمای خاک نرم چون کشتہ زرد آلو و تنخ و امثال آن و انجاس

و چیزی نمی خشک کرده آن نفع حاصل نشود که در سو فو حسن حبت آنکه خلط عفن چون سرد شود فسرده
 ویر نصیج یابد و اگر بلغمی با آن صنم گشته تعفن پذیر و قصد صعب گردد و طبیعت از نصیج عاجز آید بلکه اینجاست
 بیشتر نصیج ماده باقیه از استفراغ و دم باید کرد و اگر ماده رقیق شد از آب سرد و امثال آن غلیظ تر ساختن مصلحت بود و اگر
 غلیظ بود آب و نشاید و او بلکه ترشیه نیز کمتر باید داد و بعد از ترشیه های معدن رقیق تر قیق و تلطیف آن باید کرد و اگر قصد
 که مانع مهلت اندک باشد از مولدات عفونت و دم چون قصور هوا و اقتضای آن مراض عفونی را بخواند
 نباشد بعد یک شب باز در گذند اولی بود زیرا که خلط چون عفن است نصیج می طلبد اما چون غلظت نصیج بسیار
 محتاج نیست و مهلت نیز بیشتر نمی طلبد و لیکن اینجا که تخمه بوده باشد تاخیر تا دفع واجب بود و بعد قصد
 در استفراغ صفر نیز یک شب باز و زوری اقل مهلت باید داد تا قوت باز آید و اثر نصیج بهتر ظاهر گردد و در آن
 استفراغ منقوی و سهل افتد نه مضعف و بیشتر از این مهلت نتوان اینجا که حرارت ضعیفی باشد از گوشت چوبه مرغ و این
 گزیر نباشد اینجا که غالب بود کشتاک باید داد و آتش جو متفر که غنایب خنک داند در آن جوشیده بود و اندک شیر سبز در آن
 نیک بود و تجربه پیوسته است که آبی که غنایب یار در آن جوشیده باشد و صاف کرده و خشک است
 بجای آب گاهی دادن در حیات دموئی عظیم نافع بود و عطش و ضعف را کم سازد و غذا را و شیرین سازد
 خشک و کافوریات که در غبذ کور میشود جمله مفید آید و اینجا که اعراض صعب پدید آید مثل صداع و
 و خفقان و سهر و عاف منفرط و آفت و درد احشا و افراط عرق و قی و اسهال و کرف و غثایان
 و غشی و تشنج و تشنگی نفس و عطسه منفرط و شباه اینها اگر چه جوفانی باشند علاج هر یک از اینها
 که در مجلس مذکور شده آنچه لایق وقت بود باید کرد و در بحث محرقه هم بعضی مبین گردد و در جمله
 اوقات حرارت مسکن را و هوا را خشک باید داشت و اگر وقت بمران بمرق که آن بچگام بسیار
 معتدل باید داشت و تن را پوشیده تا عرق باز ندارد و این عایت و جمله حیات باید کرد و چند
 عرق بجد افراط رسیده باشد و گفت اند که در مطبقة بعد تنقیه در وقت انحطاط اگر
 مریض در حمام لحظه مکث کند و بعد از آن در مسلخ چند آن خمید که عرق نیک کند عظیم نافع بود
 و بدین تدبیر بسیار کس از این مرض بزودی رسته اند **در ۸۹** متوجه برات بودیم ده روز
 از نوروز سلطان گذشته به قصبه اسفراین رسیدیم در هوا اینجا اندک تعفنی پیدایشده بود
 و مولد تپ مطبقة و حصبه گشته و خلق بسیار در رشتان بدین مراض تلف شده بودند

بعد یک شب از روز که انجاسا کن شدیم هفت هشت نفر از جوانان که هموار بودند وقت چاشتگاه
 گرانی در تن و سرو صدای پیدا شده بعد ظهر تب آمد بغایت گرم در وقت عصر جمله را
 فصد کردیم و خون تا حد غشی گرفتیم خفته پیدا گردید بعد از آن بوقت خفتن هر یکی را شفا
 بزرگ خواندیم چنانچه گرفت ایشان را و ندیان گفتن آغاز کردند جمعی را برایشان موکل ساختم
 که نگذارند که ایشان بسیار حرکت کنند و خود را از جای برفکنند و قصور شود و هر جمله که بود
 تسکین ایشان کردیم تا خواب کردند علی الصبح جمله بهوش آمدند صحت یافته الحال نقل هوا
 کردیم و ایشان پیاده بچهار فرسخ آمدند و هیچ تشویشی دیگر نشد و در نهیهای امتلائی
 عفو سینه این طریق علاج بسیار بکار داریم و انفع ازین بنافتم تخصیص جهت مردم غیرم غیر
 و اما غلب لازم است ادا آن بنوایب غلب بسبب آنست که چون ماده آن در عروق
 محفوظست در نوایب غلب از جنس خود دیگر مددی یابد و اندکی که تحلیل یافته بود عوض میگردد
 و حرارت و اضطراب بیشتر ظاهر میشود و اکثر انقباض آن در هفت روز بود علامت
 این تب متوسط بود میان علامت مطبقة و محرقه و جاکینوس مطبقة را از جهت کثرت مناسبت
 و مشابهاست لغلب لازم از جمله آن عد کرده است و فرق میان این جمعی و مطبقة آنست که در
 تب سیه گرانی تن نباشد جهت خفت ماده و صداع و تلخی دهان و کرب و بهر دلواسه و قلت
 اشتها اینجا بیشتر بود جهت صفرا و غلبه حرکت بخارا آن و بول اکثر رقیق ناری بود و ممکن
 که اندک عرق گاهی پدید آید از جهت رقت ماده و تب همچنان باشد و علامات امتلا بسیار
 پدید نباشد و در روزهای طاقی اشتدادی ظاهر شود و بیوشی گاهی طاری گردد و فرق میان
 این تب و محرقه در میان علامات محرقه بسین گردد علاج آنست که نخست تب تسکین حرارت
 و تعدیل و تسکین صفرا کنند مثل سکنجبین در آب بنده و انه و لعاب اسفول و حلیم خیارین
 با شراب لیمو اما با شراب آلو اگر ضعیف و مرده نباشد و همچنین بکشکاب و آب سرد و آتش آنا
 و آتش زرشک و آتش تمر و تلین طبیعت کنند بر روز و سه مجلس شراب بنفشه در آب آلو
 یا تمر یا باندک شیر خشک درین آبها یا در سکنجبین قند یا در معصور انارین اگر بدینها مقصود حاصل
 نشود بشاد و آرم و خشک مد کنند مثل شکر و بنفشه و شباه آن آلوئی سبده غالب بنفش

خشک کرده خوردن هم مفید آید و بعد ظهور آثار نفیج که در مطبقة گفته شده به بینند اگر
 خون غلیظی که دارد فی الحال ضعیف کنند و خون بمقداری آرند و فضا قص نیز نکنند و بعد فصد و اعلا
 قوت و تسکین صفر کنند بشریت و غذای لایق و چون قوت باز آید بعدش با نروزی تقریباً
 اسهال صفر کنند تا بیست مجلسی بدینچه مناسب و از ملیناتی که اینجا و در مطبقة مذکور شد
 و اگر بعد نفیج در خون غلبه نباشد و سحره و فصل و سن هم تقضی آن نبود فی الحال با سهال صفر
 مشغول بایند و اگر بقی نیز صفر الحقی دفع شود مفید بود و آب سرد و سردی ساعت تخریج کرد
 صفر از نفیج دهد و تسکین حار نماید و عرق بکشد و غذا نماند و شرابهای خشک کرده هم عظیم
 مفید بود و اینجا که قوت ضعیف باشد بقدر تقیه مثل گوشت چوبه خرد و در آتش داخل بایند و
 و کباب آن اندازد زده یا اندک خشک پلا و و افشده آلو بهیج سرد کرده یا افشده سکنجبین سرد کرده
 مقدار عظیم نافع آید و آتش آلوده اندک لغنا و چغندر درین مرض بسیار نیکو بود و همچنین آتش
 و اگر زیادتی علاج محتاج شوند از حقیقت علاجهای محرقه بکار دارند اما محرقه صفر اوی
 انتقال و نکلس اندر محرقه کم اتفاق افتد و بجرانهای بقی باشد یا با سهال یا بر عاف یا به عرق
 یا به و و حال از اینها و این تب چون پیران را بدید یکتر خلاص یا بس از جهت ضعیف و بعد
 مزاج از مرض اینجا و فصلهای سرد افتد بدتر باشد و بر اطفال از جهت تری مزاج آسان تر گذرد
 و محرقه چون بنوبتهای جفت آشتند آید یا بد سخت باشد و بجران باین تب بیشتر اندر ششم بود
 و در ششم و اینجا از ششم بگذرد امید خلاص بدید آید و اینجا از ششم بگذرد و غالب آن خیر بود و اینجا
 از چهاردهم بلکه از دوازدهم بگذرد کم ضرر کند و اینجا از هیف هم بگذرد اگر خطائی در تدبیر نکند هیچ
 خوف نباشد جهت سرد شدن ماده فی الجمله و متفاوت قوت و تقلیل سبب اول با آن
 علامت این تب آنست که باطن سوزان تر از ظاهر باشد جهت غلبه مرطرت و عفو
 کبد و جگر رسد بدان سبب تشنگی و اضطراب عظیم بود و سردی و کرب و تشنگی و تلوا
 و غشی و عجز عینین و اختلاط عقل و سقوط شهوت طعام اینجا بیشتر از دیگر تبها باشد و نفسش
 کم ظاهر گردد و از اولی پس فراست و لرز نباشد و در غیر وقت بجران عرق نکند جهت غلبه مرطرت
 در عروق و بوقت بجران بعرق البته فراست بدید آید آگاه گرم تر شود و عرق کند و لقا تمام

جفت قوت طبع و تحلیل پذیرفتن ماده بیکبار و اکثر در او اخر مرض لون زبان از زردی و درشته
 بسیاری گراید و باشد که سخت سیاه شود و شقوق در لبها پدید آید جفت شدت است
 فاسد و علامات امتلائی و دم سیح ظاهر نباشد و بول بدستور تپهای عفونی تیره و بدبوی باشد
 و بدستور تپهای صفراوی ناری بود و اکثر آن باشد که صفراوی بر باز دفع میشود هر روز چند
 مجلسی اندک سوزان و سخت بدبوی و کم راحت و کوهکان و در محرقه بسیار سبات پدید آید
 یا حالی که بدان ماند جفت کثرت صعود بخارات تر و بدباغ و شیر خواره اندرین تپ
 نخواهد و آنچه بمزدور معده او ترش گردد جفت قبول تعفن و حرارت از دل و جگر و الباقی
 که کسی را که در محرقه عرشه پدید آمده باشد اگر سخن بهیشتانه آغاز و عرشه او زایل شود از جفت
 گرم شدن اعصاب از صعود بخارات و تحلیل یافتن موادی که سبب عرشه شده بود
 از اعصاب و مراد و ثر عرشه درین تپ بغایت غریب بیناید مگر آنکه بسبب ضعف قوت
 باشد از غایت شدن خلط گرم و آن هنگام از آله آن از پیشو شعی تپ بیناید چون واقع شود
 هرگاه اختلاط ذمین مقدم بود بر عرشه بهتر بطرف شود جفت قبول عصبها ماده مرض را در
 گوید که چون در محرقه سعال پدید آید نشنگ زایل شود جفت میل رطوبات لبش از گوشت
 که نزدیک است بواسطه حرکت او بسرف و گفته اند که اندر محرقه چون ناگاه راحتی پدید آید
 بجزانی ظاهر بوده باشد استفراغی یا انتقالی دلی آنکه بشتر تپهای خنک و موافق تسکین کرده باشد یا
 از هوای هوا لایق تر رفته و نبض که سریع بوده باشد آهسته شود و قوت ضعیف باشد زرد
 بمیرد و خدر شدن اعضا و بسیار طپیدن دل در محرقه عظیم بد باشد و مجربست و اکثر نبض
 صاحب محرقه از اول عظیم بود و باقره و بیسیرعت و توان تر و در غلبه لازم بی فتره بود و با سیرعت
 علاج هیچ تدبیری واجب تر و نافع از تسکین حرارت نیست و طریق آن تبرید مسکن است
 و بکار داشتن غذای و شتر تپهای خنک و سرد کرده و آب سرد غالب و نهادن طلیها و ضامه
 خنک سرد کرده مقوی بر سینه و جگر و سر چنانچه دروق و غیره معلوم شد و اینجا جفت انتطاف
 نفع هیچ تقصیر درین ابواب نباید کردن و از دوری مرض تبرید بسیار نباید رسیدن که خطر
 مهلت عظیم است و بسیار باشد که جاهلان کم تجربه تقصیر کنند جفت طلب نفع و از حد حرارت

دل و دماغ و معده مریض بریان شود و شنج خشک در عصبها پدید آید و نفس تنگ شود و یا لقوه
 حادث گردد و تدارک نتوان کرد و در غایت لازم از جهت دور غلط عفن از عوالی دل مبالغه در تبرید
 بدین مرتبه احتیاج نیفتد و اینجا قبل از ظهور آثار نفعی کافوریات نباید داد و اقتصار کردن بر داد
 سکنجبین شربت صندل و لیمو و شربت ریواج و انار و آلو و تمر و سبب نشن حمله با گالانک در کتب
 اسپغول سروده از سحر بلند تا نفعش بعضی با آب هندوانه و یا شیرۀ تخم خیارین و یا شیرۀ تخم
 سروده هر ساعت از سحر بلند تا نفعش در آشنای خواب نیز اگر ضرور باشد و همچنین بر دادن کشکاب و آب
 در چاشتگاه با مقدار ضرورت لازم بود چنانکه اثر نفعی پدید آید و سکنجبین ترکیب آن از شیرۀ تخم خیار
 و شیرۀ تخم کاسنی و خرفه که از آب هندوانه گرفته باشند و از آب آلو و تمر و لادن سرکه و اندک صندل و
 بمقدار کفاف باشد عظیم نافع و هرگاه اثر نفعی پدید آید و حرارت و اعراض همچنان بر جای باشد سحرگاه
 قرص کل فور در سکنجبین باید داد و بوقت طلوع آفتاب کشکاب سروده و بعد از آن دیگر شرتهای سروده
 مذکوره و آب سرد بدستور مطبوعه اگر در احساب بسیار فنی نباشد و الا تذاب سخت سر و کتفه نکنند و
 دور دارند و بهمان طریق مقدم عمل کنند بترتیب و اعتدال در میان کسی که حرارت این تب
 غالب بود و اشتها نباشد و تشنگی عظیم داشتند و احشای ایشان بسلامت بود و بعد نفع
 و بعد نفع تب و دوع آب پنخ سروده میدادم و متعاقباً نیز بودند بانان اندکی و گاهی بی نان
 و تبرید عظیم می شد و بعضی را اندک و اشتها پدید می آمد و بعد از آن هر روز بهمان محل اندک و اشتها
 باز پدید می آمد و تب بر حال خود بود و قریتهای ظاهر پیدا میکرد و از چارده روز بخیر میگشتند
 و بهفده و بیست و هجده صحت می یافتند و باطبا شیر دادن و دوع اولست جهت منع آن از
 بعضی کسان را که بعد از آن گیلانی معتاد بودند خشک پلا و با چوبه مرغ کباب و افشرۀ سرکه و غیره
 برنج سروده بعد نفع تب میدادیم و اگر سرفه داشتی بخوراندن آب عناب سروده که عین عطش
 و سرفه او میکردیم و افشرۀ آلو که ترشی میفرمودیم مفید آمد بعد سیزده روز بخیران
 جالینوس اندر محرقه بوقت صبح حرارت طعام فرموده است جهت آنکه بیم سقوط قوت
 و این بنیابت تدبیری نافع و آزموده است و اینجا که بیمار را اشتها طعام نباشد بنگرند که اگر در
 فم معده او غلط باشد معده را بچربی مناسب از سفر جلیات و زرشکیات و ضادها خشک

تقویت کنند و اگر در فم معده خلط نباشد طعامها خوش بوی گرم گرمی شهوت طعام را بجای
 نزد او نبند چون مرغ بریان بزیره و کشنیز و پیاز و ناروان کوفته گنده و نان تازه پخته
 و امثال اینها و اگر اندک از آن مرغ بمزد بهتر بود و مزیدن آبی در غرور و قراصیا و امثال آن هم
 نیکو باشد و اندک افشردن نیز بسیار عمد است تا بود و نگاه باشد که مریض نیک آگاہی از
 حال خود بدشته باشد و آب و طعام بدان سبب طلب نکند آهنگام او را بیاورد آگاہان
 و آواز دادن و لخته نزد یک او نهادن و بر پیشانی و بین گوش و بینی و کفهای دست و پا
 او لختی مالیدن تا واقف شود پس شور بای مناسب بدو خوراندن و جرعه آب سرد آتش
 و باشد که جهت آگاہی به استعمال شیخ خنک یا تیز احتیاج افتد و مناسب بود و بعضی
 بعد ظهور نصف فصد فرموده اند و بعد از آن سهل صفر او حق آنست که اندر شیخا بقصد جراحان
 نتوان کردن که در مطبقة و غب لازم زیرا که بسیار باشد که صفر را بدین عمل حدت زیاده شود و
 غالب کرد و مجال نصف استقراغ صفر اندهد و خطائی واقع شود پس فصد وقتی واجب گردد
 که علامت استلای دم نیز ظاهر بود و قوت قوی و آنجا که چنین نباشد استقراغ صفر باید کرد
 بچهار شربت و اگر عمل آن ضعیف باشد و زیاده باید سسای مکی داخل باید ساخت و سایر
 ملینات قوی که گرم نباشد هم نیکو بود و سهل رخصت نباشد بعضی اندک سقمونیا در ملینات
 مصلح آن تجویز کرده اند جهت سرعت عمل و تبرید بالعرض و افزج قوی را ناسند و بعضی تاخر در
 فرموده اند آنجا که طبع هر روز بشفتت خویش دوسه مجلسی اجابت صفر میکند و این عمل
 جهت آنکه این فصل دالست بر غلبه خلط و میل کردن طبیعت بدفع آن و لاشک چون
 مدوی نباشد بر دوی طبیعت از آن عاجز آید و تدارک نپذیرد بلی هنگامی که مریض از آن اجابت
 عظیم حاصل شود و طبیعت دریا بد از علما که خلط کم قوت و نیست و همان مقدار نقا
 میشود اگر بدو کمک جایز باشد و استقراغ را از سوم و چهارم و پنجم تاخیر نباید کرد که بعد از آن
 قوت استقراغ کمتر باشد و آنچه از هفت بگذرد و قوت نیکو بود و ششم استقراغ کنند و آنچه
 از هشت بگذرد و قوت و فاکت در دهم استقراغ جایز بود اگر محتاج شد و چون از دهم بگذرد
 به استقراغ حاجت نشود چه اگر قوت بر حال است بر بجران نیکو قادر بود و مرض نیز بی الحاح

شده است و اگر قوت صغیریت خود استفراغ نشاید کرد و در هیچ مرضی در روز بجز آن استفراغ جاری نشود
 چنانچه پیشتر اشارتی بدین شده و در حیات لازمه حادثه در ششم نیز نشاید از جهت وقوع بجز آن استفراغ
 بر خطر در وقت تخصیص درین مرض سبب آنست که چون طبیعت سخت مشغول است بدفع مرض از بدن
 عاجز آید و استفراغ اگر موافق بجز آن باشد افراط کند و اگر مخالفت با طبع را عظیم شش سازد و انجا
 که طبع کثاده باشد با فراط دفع ماده میکند و احتیاج افتد به بازداشتن از جهت بیم ضعف کلی
 اقراض شیر مسک باید داد و سکنجبین و جلیات در باید داشت و دروغ انجا نافع بود و شیر خور باید
 و شیر بهای ترش قابض نیز و از هر چه طبع را نرم کند ضرر لازم بود و غذا آش زرشک و سماق در یونجه و
 آن انجا بهتر آید و چنانچه آش آلوده و شباهه آن انجا که قبض باشد و اگر سهال بخون ادا کند بدوغ
 و فادر هر حیوان کسین باید داد و همچنین لطین ابرمنی و خنثوم و قوالبض خنک و سماقیات و انجا که تشنج
 خشک افتاده باشد سینه و گردن را بموم روغن که از روغن بنفشه بادام و یا خطمی ساخته باشند چرب باید کرد
 و تراشه کدی و تر برگ خرفه بارو روغن گل کوفته بر سینه و گردن و اوطلا یا ضا و گردن و غذا
 رقیق و مناسب دادن و انجا که افراطی در قیافت و از تهوع و غشیان برنج باشد و بیم سقوط قوت
 شراب انار که پودنه در آن کرده باشند باید داد و آب سیب ترش و آب آبی ترش که اندک پوست برود
 پسته اندران جو شیده باشند مغیاد و ضا و قابض که صندل و گلاب آب بگ مورد و آب
 سیب ترش و آب بهی ترش با آن ضم کرده باشد بر معده ننهد و نافع آید و بشیاف خنک ماده را
 به شیب مایل ساختن نهیم که بود و اگر بقی سو و آید اسفنجی لب که نزنند و بر معده او نهند
 و اگر تهوع و غشیان باشد و قی نباشد بسکنجبین و آب نیم گرم قی باید فرمود و انجا که افراطی در عرق
 دستور که در علاج عرق ناقه مذکور شد مرضی دارند و اگر زیادت از آن حاجت آید روغن برگ
 و دیگر قوالبض بر مفاصل و پشت او باید مالید و اطراف او را اندر برت و بچ ننهد و بمرو جها با
 و هوای خانه و جامه تن را خنک داشتن و در بیخ نوا که قابض و نباتهای قابض سرد کرده تن
 و آب سرد غسل کردن و آبهای قابض بر تن مالیدن نافع بود و سقوط کبریا و جلتار و آب
 بر تن مالیدن و صمغ حل کرده بر تن طلا کردن مغیاد آید و انجا که در رعاف افراطی شود از علاجی که در
 افراط رعاف غیر بحرانی مذکور می شود بکار باید داشت و صابن ذخیره میگوید که من دیدم که یکی بر آب

رعاش را باز نمی‌نهند و دشت از دست انجانب فصد کردم و مقدار بسیت درم خون بر دهم در حال
 بایستاد و بسیار باشد که اندرین تب سبب غفلت تمام پدید آید و چاره نباشد از آنکه بیمار را بسپارد
 میکنند و آب از بلند با او سخن می‌گویند و اگر بگریزد بیری احتیاج نیست اندکی تیزاب روقی بر پیشانی
 و کفهای دست و پاییهای او بمالند و بستن پاییهای از بیخ ران تا بقدم چنانکه اندکی او را بر بخانند مفید آید
 و با فراطی نیز نافع آید و بشیافهای خشک اگر مانعی نباشد عمل باید کرد و بر مهره گردن میان دو
 شیشه حجامه نهادن مناسب بود بی شرط و بسیار باشد که عطسه دادن گیرد و با فراط و بدان سبب
 دماغ محنت شود و قوت ضعیف گردد و طریق بازداشتن آن آنست که چشم و بینی را با نم
 و تخلیف اروج آویزون کنند و گردن و حنک او را سخت بمالند و بر غش نباشد چرب کرده
 و قطره چند از آن نیم گرم اندر گوش او چکانند و خرقهای گرم کرده و نمک گرم کرده پیوسته
 بر پس گردن او تکمیل کنند و از دود کرد و بویها عطسه آورنده احتراز فرمایند و اسفنج بحری
 و طلیح و صندیق می‌بویانند و بسیار باشد که هرگاه تب تیز خواهد شد صفرا بر فم معده بیمار ریزد
 و غشی آورد و باید فی الحال آب سرد و گلاب بر روی معینه آویزند و صندل و گلاب کافور و عنبر و صندل
 بویانند و او را نگذارند که بقفا باز افتد و شکم و معده او میمالند و اطراف او را نیک بمالند و بینی
 و بدن تدبیر داده را نیک فرغ و کشند و گاه باشد که حاجت آید که لحظه و هین بینی بیمار را بگیرند تا حرارت
 باز درون او باز گردد و قوت را برانگیزاند و اگر قدری سکنجین با آب گرم در حلق او ریزند یکی از دو مقصود
 حاصل گردد یا ماده از فم معده فرود و طبع اجابت کند تا بصلح آید و یا لقی باز گردد و فم معده
 پاک کند و اگر چنین میسر نباشد مقدار سه درم سنگ شراب ریختن با آب سرد آینهخت اندر
 حلق او ریزند و در حال که بهوش آید بپست جو با ناردانک سیده دهند و دوسه لقمه نان اندر شراب
 ریختنی دهند تا قوت بدو باز آید بعد از خیری مصلح حرارت خمر دهند و اگر این عادت غشی داشته باشد
 گرم تر شدن چند لقمه نان پاکیزه اندر آب غوره یا اندر آب لیمو یا اندر دوغ یا آب انار ترش یا اندر
 آب سیب ترش یا اندر آب بهی ترش و امثال آن دهند نافع بود و در منع آن و گاه باشد
 که بیمار اشتهاوت کلی پدید آید آن هنگام چاره نباشد از آنکه حلوائی سازند از تر انگبین و روغن بادام
 و مغز تخم کدو و تخم خیار و بادام گشنیز و سبب دهند و انجا که بیمار از صداع برنج باشد علاج صداع صفرا و

کنند و حقه معتدل و نرم مفید آید و آنجا که بیمار از سرفه برنج باشد پیوسته حب السعال خشک و
 همین نگاه دارد و لمعات خشک جمله مفید بود و آنجا که از یخوابی بسیار برنج باشد شراب خشیخا نشاند
 کشکاب باید آرد و گاه بود که تشنگی مفراط نیز از این بایل شود و از جمله علاج یخوابی آنچه بدین مرض مناسب بود
 بکار باید داشت و با جمله بوسیدن منومات و طلا با وضاد های خوشبو بر سر و کف دستها و پاهای و جگر
 نهادن یخوابی تشنگی مفراط هر دو رافع بود و آنجا که از خشکی دهان برنج باشد بلعابها پیوسته
 میشوند و دانه آبی و بزرگ قطونا و آلوی بخار و قمر هندی می بخ در دهان داشتن بدینها غرغره کردن مفید آید
 و اگر لزجی در دهان باشد بعسل آب میشوند و اگر بزبان بخار بخار بسیار شسته باشد سخن
 تواند گفتن اول لعابها با عسل آب کرده مدتی در دهان باید گرفت و بهار شستن و بعد باندکی تیرا
 فاروقی در چهار برابر آب کرده روزی زبان باید شستن اگر لزج کننده باشد و متعاقب آن لمعات
 در دهان نشاند و الا جز مداومت لعابها نافع نباشد و سواد روی زبان نیز همین طریق رفع بخار باشد
 که مستقر گردد و بخارات خبیثه آن بدماغ پر شود که دماغ را مشوش سازد و اینست فی الجمله بیان تدریس
 اعراضی افراط بخارها و اگر چه اکثر آنها در دیگر امراض حاده واقع می شود علاج اگر تقریب مرض نیز مذکور
 خواهد شد و لیکن چون درین تب ازین حالات بسیار واقع می شود و اینجا نمیشود از علاج هر یکی کردن باین
 مناسب و بسیار دیده ام که کسی را در اوایل این مرض استفراغ نیک واقع باشد و اگر چه عملی بود بدین
 علاج کمتر محتاج گشت و السلام اما غایب خالصه این تب چون یک روز میگرد و دیگر در سینه آرد
 سالمتر بود از دیگر تبها صفراوی و از مطبقة و از تنهائی بلغمی مطلقا زیرا که اینجا بیمار قریب سی و شش ساعت
 اندر آسایش بود و اندر اینها این فرصت نیابد و ماده این تب چون صفرا خالص است و اندر گوشت
 و مایل پیوست واقع است امید سرعت قبول نضج و تحلیل اینجا بیشتر است و از جهت وقوع قطرها
 و مبالغه در تیرید ماده بی نضج و بی استفراغ بسیار باشد که این تب بغیر خالصه منتقل شود و بدور کشد
 و بسیار باشد که از جهت تداوم گرمی و خشکی فواید محرقه و با سگم منتقل گردد و بسبب مهلت یافتن اندرین
 تب مدت مذکور آنست که از صفرا از جهت کمی در خارج عروق به سر جمع میشود اگر چه از جهت رطوبت
 جسمی جمل عفونت بسهولت میگذرد بجهت پیوست طبع حفظ آن بسیار نمیتواند کرد و گساریدن آن
 بقرب دو و از ده ساعت میسر میگردد و با فاقه بدان مقدار زمان واقع می باشد و علامت

این تب آنست که اندر آغاز هر نوبتی سرمایی به پشت برآید جهت آنکه حرارت ناری چون بجنب بعضی
 رطوباتی را که مصاحب عضلات است بگذارد و بجنب باند عضله تبرد و آنرا که بسبب
 مجادرت درمی یافتند در یابند و این سرما را چون زیاده شد و بعد از این نزدیکی گردد
 فراشت و تشعیریه گویند و اندرین حال بیمار چنان پندارد که پوست و عضله او را بسوزان
 می رنجانند بواسطه حرکت بخارات تیز و احساس این اعضا حدت آنها را و مدت این
 حالها اندک بود و بعد ازین سرما سخت قوی گردد و چنانکه نیک بگذرد و جهت کزیدن ماده
 اعضای حساس را و کوشیدن قوت و دفعه عضله با آن غور حرارت غریزی باطن را بر
 حمایت دل و دفع ماده این اناض گویند چه گویای اندازد اعضا ماده را از خود و مدت این
 نیز دراز نباشد و زود تب پدید آید و سرما ساکن گردد و جهت گرمی و لطافت خلط در نوبت
 اول و دوم و سوم لرزد و سرما قوی تر باشد جهت حدت و خامی خلط و بعد از آن ضعیف تر شود
 جهت نقصان یافتن حدت و خامی ماده و بنفع و بیشتر ظهور نوائب در طرف صبح که محل حرکت
 صفراست واقع شود و گرمی این تب سوزان از گرمی تپهای دیگر باشد چنانچه برتن او چون
 دست نهند تیزی تب دست را بر نجانند و سبب ظاهرت چون زمان نیک بران دست
 دارند تیزی حرارت آن موضع کمتر شود جهت تحلیل یافتن ماده لطیف لختی بعد حرارت گفت و
 حین لرز و غیره اگر طعم دهن تلخ بود جهت صفرا و بول سرخ ناری قسین بود و اگر قوامی یابد
 بسی غلیظ نباشد و بسیار باشد که اندر روز اول یا سوم اثر بنفع اندر وی پدید آید و تب
 اندر چهارم و یا هفتم پدید آید و بنض اندر آغاز نوبت صغیر و ضعیف و متفاوت باشد
 غور حرارت غریزی و عدم انتشار حرارت غریب چون تب پدید آید بعظم قوت میگردد جهت
 خفت ماده و مختلف باشد جهت تعفن خلط و لیکن اختلافش کمتر از بنض دیگر تپهای عفونی باشد
 و کساریدن هر نوبت بعرق بود بیشتر از دستور دیگر تا تب جهت لطافت و رقت ماده و
 آن به پوست و هرگاه که اندرین تب آب خورده شود بر پوست بخاری پدید آید چنانکه گویا عرق
 خواهد گردان و درازی نوبت غب اکثر تا هفت ساعت باشد و از چهار ساعت کمتر نباشد
 و دوازده ساعت بسیار درگذرد جهت سرعت تحلیل ماده و آنچه چهارده و یا نوزده ساعت

خالصه نباشد و او در این تب اگر تخلیطی و خطبی نشود از هفت بیش نباشد و در چهارده روز آنرا
تمام کند و بسیار باشد که بعد نوبت و هفت روز بگذرد و گاه باشد که یک نوبت بگذرد و نسبت کامل
منفی و یا اسهال تمام منقح که اتفاق افتد از مد و طبیعت و تری این تب متناسب باشد و بیماری در
و تشنگی در این اوقات اشتداد حرارت قریب محرقه بود و خشم و غیظ و طعنه و منافاتی
آن اینجا بیشتر از دیگرها باشد و اگر صداعی بود سر پیچ گرانی نکند و بسیار باشد که صاحب غلبه
در نزدیکی جگر خود احساس میکند و بخوان تمام این تب یا بقرق باشد و یا باسهال و یا بقی و یا باور
علاج این تب خفیف بود از آنچه در علاج محرقه گفته شد و قریب بود و علاج غلبه لازمه و در رفع اعراض
نیز قریب بدانها باید لیکن چون اینجا رزی نوبتی و آسایشی هست چند چیز مرعی باید دانست
در نزدیکی نوبت و در ابتدای آن در صبح سر را در زود اشتداد و تری حرارت تب هیچ چیزی که غذا باشد
نباید و او جهت آنکه طبع مشغولست بدفع خشم و باز پرداختن بهضم نتواند پس غذا سبب گران باری طبیعت
گردد و نوبت دراز شود و باشد که منفذهای اخلاط را تنگ سازد و اندران خطری بزرگ بود و نیز چون
بهضم غذا ضعیفست خلط خام از آن پدید آید و فسادات دیگر از آن متوقع بود و بعد از انحطاط حرارت
خصوصاً بوقت اشتداد غذا و شربت مختار اند و دیگری آنکه در حین آغاز نوبت اگر شرفی از سنجین
یا در آب پیچند و نه بر آتش بدقی کند تخصیص گاهی که غلبانی بهم می باشد عظیم نافع آید و بسیار را دیدم
که بدین تدبیر نزدی از مرض خلاصی می شد و دیگری آنکه چون در هفتم بحران تمام نشود در ششم
یا در هفتم یا در دوازدهم بکینی لایق اسهال صغیر بقدر مناسب کند و بسیار کس را شیر خشک و سنا
در آب آلود و گلاب داد و بهیئت مجلسی کمتر و بیشتر اسهال شد و صحت یافت و بعضی را از بعد آن
بنوبت اندک بردی و حرارتی یک نوبت و دو نوبت می آمد و بمراحات غذا و کم خوردن تمام صحت یافتند و باید
که بعد از سهیل چیزی نماند که بغضم فرا باشد کم بکار دارند که بیم حدوث غیر خالصه جمعی بلغمی بود و این سنجین
سنجین نزدی معتدل و اصولی عظیم نافع آید و ساده مضرب بود و محمد ذکر یامی گوید که دانگی و نیم قهوه
مر با در بیت درم سنگ جلاب حل باید کرد و سحرگاه روز آسایش در اوایل این مرض دادن و غیر فصل
گرما و بلا و حاره تا بیکبار از صفرا پاک کند و تدارک سقمونی بشارب بهی باید کرد و از پی این نقیصه تب باز آید
و اگر آید ضعیف بود و نزدی مرتفع گردد و این شربت اقویا و مردم رسیده و بقوت را شاید دیگری

آنکه در روزهای آسایش آب سرد بسیار و سردیها و ترشیها مضبوط میگردد
 که در غیر وقت حرارت ضعف آوردن آنها بسنی ظاهر گردد و نفیج بدوری کشد و ممکن که خلط
 متولد گردد و وحشت زیاده شود و درین تب چون مجال آسایش است آب سرد
 غالب و مبردات بسیار احتیاج نیست و دیگری آنکه در نزدیک نوبت تن خود را پوشیده
 و خود را بامری مرغوب غیر مضبوط مشغول گرداند و اگر چنانچه قتی نتواند کرد بدستوری که
 مذکور شد شربت بلین که تعدیل صفرا کند مثل معصورانار ترش با اندکی شکر و یا قند
 بخورد مفید آید و در آشنای حرارت اگر سخت غالب باشد شربت های خنک با طباشیر
 و بی آن باید داد و در انحطاط حرارت اگر بای اندراب گرم نهند لخطه باقی وحشت حرارت را
 از سر فرو کشد و گفته اند که روزهای آسایش باید اسکجنین سرد کرده خورد و از پس آن
 کشکاب بدو ساعت خورد و از پس آن چهار ساعت شربت دیگر اسکجنین خورد و از
 پس آن بدو ساعت فروزه خورد و یا زیر باجی مناسب و من آتش مار تا که از سر بخورد
 و نفیج و چشندر بدستور بخت باشند بی گوشت عظیم نافع یاقتم در عصر چهارم و ششم و در
 روزهای خفت دیگری آنکه روزی در نیم غذا باز گیرند و کشکاب یا انار آب معصور و قند
 کنند اگر مانعی نباشد تا نوبت بهفتم بچران بیکو کند و بخیر بگذرد باذن الله تعالی و دیگری
 آنکه چون نوبت از بهفت زیاده شود بحسب الشفا چنانچه دستورست علاج کنند و در
 نفیج کوشند و به بینند تا در چهاردهم ماده بکدام طریق دفع میطلبند از آن طریق ادراک کنند
 و بر خلاف طریق میل ماده بهیج دفع کنند که آن عظیم مضبوط بود و گفته اند که در غلبه
 بعد نفیج و استفرغ گر با معتدل در روزهای آسایش عظیم نافع بود و الله اعلم و اما
 غیر خالصه چون ماده این تب مختلط است نوایب و اوقات آن بطریق غیب خالصه
 منتظم و مضبوط نباشد و تفاوت درجات و نوایب آن مناسب اختلاف و قابلیت ماده باشد
 چنانچه صفرا می مختلط هرگاه زیاده از بلغم بود قابلیت نفیج در آن بیشتر بود و نوایب آن بهم
 نزدیکتر بود و حرارت بیشتر کند و باشد که نوایب خالصه ماند و مدت آن کمتر باشد
 و اگر صفرا با بلغم سادی افتد خلط فسرده تر باشد نوایب آن دورتر افتد بواسطه غیر

ماده غلیظ سلیل و بیشک مدت آن بیشتر باشد و گاه بود که نوایش بنویس بج ماند چنانچه شنبه
 عظیم است و این تب انتقالی بسیار واقع شود علامت این تب آنست که مدت سرما دراز
 کتر باشد که در خالصه بسیار باشد که لرز نباشد و اوقات آمدن نوبتهای آن بی نظام باشد
 یعنی گاهی بیشتر و گاهی کمتر است و مدت سرما و تب و آسایش نیز مختلف باشد و از ربع و غیب
 خالصه بدین اختلاف است یا زیاده و عدد نوایب آنرا حدی معلوم نباشد و بالجملة بیشتر از هفت
 نوبت بود و بیشتر ماه بسیار کشند و دوری این تب بسیار پدید آید و اکثر در فایز افتد و از بعد بها
 دیگر بسیار را دیدیم که قریب به یکسال این تب داشتند و اغلب شبیه نوبت غیب آمدنی گاه
 که تخلیط کردند و دورتر آمدی و گاهی که رعایتی کردند و دیرتر آمدی شبیه نوبت ربع و در اواخر
 چنان طبع ایشان با آن خوبی کرده بود که بسیار از نوبت آن مقرر نشدندی و بعد ظهور حرارت
 بصنایع و مهات خویش پرداختند و گاه باشد که اندر اواخر این تب سپهر بزرگ شود
 و تهیج اندر پشت چشم و اندر ریه پدید آید یعنی برآمده و همچو آما سیده نماید پشت پاهای بسیار
 و باشد که پوست و گوشت بسیار نرم و آویخته گردد و بتازی این را ترهل گویند و در چنین تب
 اندکی گران باشد جهت صعود بخار صفرا غلیظ بدماغ و آثار نفیج درین مرض پدید آید و در اواخر
 نوبتهای عرق کتر از خالصه کند جهت غلظت ماده و بدین سبب لول در اکثر اوقات غلیظ درین
 باشد و کم رسوب حرارت این تب کتر از خالصه بود جهت خشکی ماده نسبت بدان و همچنین
 اندرین مرض زود گذاخته نشود و نبض اندر آغاز نوبت ضعیف و صغیر و متفاوت بود
 و باخر مختلف گردد و زیاده بر نبض خالصه ولیکن اندر وقت عظم و قوت چندان نباشد که اندر
 خالصه و این تب بسیار پاک در نوانب حسین ماند و با بشرط انقب و فرق میان این و عینین
 بطول مدت مرض و بعضی اعراض خاصه با و میان این بشرط انقب بعد هم تفاوت مدت نوایب
 در کوتاهی و در درازی عدم اعراض بشرط انقب اینها علاج نخست باید دیدن تا تفاوت آن
 از خالصه بچشد درجه واقع است بر حسب اعراض و لوازم اگر بسیار در شبیه علاج خالصه بکار
 باید داشت یا زیادتی رعایت جانب نفیج البته و اگر بسیار دور بود سردیها و ترشیها
 نشاید کرد که ماده را فسرده سازد و نفیج را پس افکند و طبع را ضعیف کند و غذا غلیظ بکند باز

نشاید گرفت که طبیعت ضعیف گردد و قوت نامت نفع و فائز و حرکت غنیف و استحمام را غنیمت
 باید شناخت زیرا که خلط صالح بدین فعلها گدازد اخت شود و باغیر صالح بیا میزد و متشکر گردد و لطافت
 تحلیل باید و کثافت بماند و مدد علت و طول مرض شود و بیا شبیه و چون این مرض را مدت دراز است
 در دفع آن بزدی نشاید کوشید بلکه بنفع و تعدیل مزاج و تعدیل خلط فاسد برقی بعد از نفع
 مشغول باید بود و مراعات قوت بواجبی نمودن طریقی تدابیری بجملة آنست که نمیدانم اگر بوسیل
 و سخت نگین باد و علامات استسمای دم ظاهر بود و قصد کنند با عتدال بعد از آنکه نفع و در غیر
 نوبت و بحران قوی بعد از قصد نفع و شربت های جالی و گرمی مایل نفع خلط می دهند مثل کشکاب
 که اندران خود و اندک بادریان یا سقروا شباهه آن بچینه باشند و آتش حلیم چه که در آن خود و اندک
 شیت در بره و کشیز و چه مرغ بچینه باشند مثل کنجبین بزوری و احوط و نفع شربت و شباهه
 و بعد از نفع تمام بکلین بلایم دفع خلط فاسد باقی کند به دستور و اگر قصد اتفاق نیفتد و یا نشاید طبیعت را
 باید داشت شبیه قضا و حقایق محدل و با شربت کمالین مناسب و اوقات آسایش تا بحال
 نفع باشد و غلبه خلط بسیار مضرت نرساند و غذای مناسب خلطین باید داد و شمای بی قاتی
 کم چربی و با چه مرغ مناسب بود و در اوقات حرارت آب سرد با عتدال و هندوانه شیرین و موافق
 و اگر بول ناری بنض سرخ باشد کنجبین ده با شیره قند چنانچه معلوم شد در خالصه و شباهه آن در
 اوقات حرارت و در وقت های لایق دادن و آتشها که قاتی ناردان و خلط نفع خشک شده باشد
 نیکو آید و صبا ها کشکاب مذکور قبل از غذا باید داد لیکن را و ایل مرض و در غمیر روز نوبت
 به قدر هم به شربت و اخذ به منصفه مناسب بود و دستور منع غذا و شراب دادن اینها همانست که در خلاصه
 مذکور شد و در تمام اوقات مرض ازین دستور تجاوز نباید کرد و اگر در هر چند روز طحالی که قی را نشاید بخورد
 و قی کند بوقت آسایش و قبل از نوبت به چشش ساعت بسیار نافع بود و درین مرض استغناء
 خلط موزی بفلوس خیار شنبه اندر نفع مناسب حل کرده یا اندر شراب کل کر و دیو گلاب گرم
 کرده نیکو آید و حب جهان اندر شراب لیمو حل کرده بسی مناسب است و بسیار بود که خلط عسیر و قاتی باشد
 و حاجت آید که بر سر ای استخوان پیلو و عده ضمادی نمند که گرم کند و خلط را بر انداخته استغناء
 مثل ضماد لادن و امثال آن و ترتیب لایق و آزموده در تدابیر این مرض آنست که چون ضماد

غالب است البته شکم فرو آید و به سبب حرارت و صداع رنج دارد و بیشتر شبیه بنواسه است و عین آید غذا را
و شربت را که گفته شد در خالصه همان ترتیب باید داد و شکم را در اوقات آسایش شایسته قیام و قناعت نماید
نرم و آشتن و ترکیبی بیشتر صفا و کمتر بلغم را فرو آورد و از شرابها و جبهای ملین بعد از تضحیک و نیکو کار
در شستن و در غذای چاشنی کرده چیزی که منضج باشد و جالی داخل ساختن مثل خبازی و اسفناخ
وزیره و کشنیز و نعناع و مغز بادام و نخود و پیاز و اشباه اینها و در کشکاب نخود و اندک لادن کردن
و در حلیم جو نخود و شربت کردن و قبل از نوبت بچند ساعت قیام بکنجین حل کرده کردن
و گوشت خرد و سبب چه در غذا باید داخل ساختن و بدین چیل چندان مدارا نمودن که از هضمه روز گذرد
و ماده خشک گردد و طبیعت با آن خوی کند و نوبتهای آن بر دقتی مقرر قرار یابد یعنی اوقات هر نوبت
بیشتر و پستتر و دو نوبت غیب و یارای همی آید و یارای روز در وقت معین و آتیه هنگام غذا و نوبت
منضج و جالی نیکو نیز باید داد و هر چه خلط را خام میکند و بلغم می فراید و در آشتن و بعد منضج تمام و بقای قوی
ملین مناسب قوی دادن و بعد تنقیه و قرار فراج نوبت را بحسب الشفا و حافظه الصحت و نعناع شرف
و سکنجبین بزرگ و اصل و امثال اینها و مشغول داشتن طبع گذرانیدن اگر بلغم و صفا را بر شنبه چار
نرم تر بود و آن اعراض معلوم کمتر و اکثر شبیه بنواسه رنج آید اینجا در ادای حال بغداد می معتدل بی قیام
مثل آتش جو و نخود و پیاز و شوربای برنج و ماش و برنج درشته عدس حله بچوبه مرغ و اسفناخ
وزیره و کشنیز حفظ قوت باید کرد و تعدیل خلط بخوردن گلکند و در کنجین حل کرده و اشباه آن در
صباحهای روز آسایش نمودن و در روزهای نوبت اگر توانست غذا کمتر خوردن و قیام بدستور کردن قبل
از نوبت یا بعد از طعام چهار پنج ساعت اگر سیر یا هنوز نوبت نیامده باشد و الا شبیههای مایل بگرگی
فرو آوردن و چون از چاره در گذرد غذا را بی جالی و پراکنده دادن بوقت اشتهای مثل نخود آب
بچوبه مرغ و اندک دارچینی و اسفناخ و خبازی و امثال آن و شربت نعناع شرف و اشباه آن بچوبه
با اندک نان دادن و بعد منضج تنقیه بحسب صفا در آنچه لایق فراج باشد کردن و یا امثال آن و بعد
از قرار گرفتن نوابس بحسب الشفا و غیره نوابس را گذرانیدن و اینجا که بقصد احتیاج افتد بعد شستن
در ایام لایقه فصد کردن و لیکن درین باب احتیاط بسیار باید نمود که در پتهای نایبه فصد را
بیشتر از منفعت است بجهت آنکه موادی که در خارج عروق متعفن است بفضد پاک نشود بلکه

اخلاط بارده را فک و بر دو خامی زیاده میگرداند و اخلاط گرم را حدت می افزاید پس مادام که
 بیم آن نباشد که از غلبه دم فساد و عظیم متولد گردد بقصد جرات نباید کرد و تجویز فصد را در نایب
 مخصوص بدین تب باید شناخت و ملاحظه کنند که مرض جهت ارسال منضجات برای آنست
 که چون ماده این مرض مختلط است و در اول غلبه است و نوازش غیر مضبوط هرگاه در اول مرض منضجات
 و گرمیها داده صفر را بیشتر حرکت آورد و ماده را گرم تر سازد و فساد آن با اخلاط داخل عروق
 سرایت کند و تب لازم می پدید آید و لیکن چون مرض کهنه شد و ماده سرد گشت و تحقیقی یافت
 و طبیعت با آن غمی گرفت آن هنگام گرمیها و منضجات بزودی تحلیل آن میکنند و محال آن فساد
 نمیدهد و ملاحظه قرار گرفتن نوازش جهت استعمال حب الشفا و مخدرات برای آنست که چون محل
 حرکت و قبول تعفن خلط مقرر شد مخدرات در قسرب آنحال طبع را مشغول میسازند از انباشت
 فعل مقرر و اخلاط و بخارات را در آن جین تسکین میدهند چنانکه آن جین بگذرد و حرارت غریزی
 اخلاط مجتمع تحلیل کند و نگذارد که تعفن پدید و هرگاه آن وقت مقرر در گذرد بر حسب اقتضای طبع
 مرضی تعویق در آن کیفیات و حالات پدید می آید تا باز در محل نوبت می رسد انشا آن صورت
 نمیکند و چون محل نوازش مقرر نیست هرگاه کیفیت مخدر بر طرف شده ماده حرکت آید و فصل خود
 تمام میکند بر حسب مقتضای طبع مرضی و تاخیر استعمال مخدرات از تنقیه جهت آنست که چون خلط
 غالب شد بتجدید تسکین آن مشکل بود و ممکن که از مخدر تعلیط یا بدیهی فسادات دیگر از آن بطور آید
 و لیکن کسی را که تنقیه کرده باشد اما مرضش کهنه شده باشد و تحلیل خفت یافته حاجت به تنقیه
 نباشد و بی تکلف مخدرات و محملات بکار باید داشت و دستور استعمال حب الشفا
 و مخدرات آنست که قبل از نوبت چهار ساعت دهند و مقداری دهند که دانند که آن مقدار برای
 البیه میگرد و کمتر از آن نیک نمیکرد و بیند اگر مزاج مریض ضعیف است آنرا با مقوی که غذا
 محض نباشد دهند مثل شربت سیب و اشباه آن و اگر زیادتی نفع و تحلیلی و تعدیلی محتاج است
 و رسکینیات منضج حل کرده یا در شربت غسل یا در غسل تنها یا در غسل زنجبیل یا در شراب بنار
 دهند و اگر مریض مخدری معتاد بوده باشد و جهت مرض ترک آن کرده از آن معتاد او دهند مقدار
 که تخدر کند اگر تخدر آن مضر قی نداشته باشد همچو فسیون که تخدر آن مضر بود و الا بحسب الشفا

و امثال آن بخندیر اولی باشد و اینجا که مریض را در مدت گرفتن حب غیره اسهال مضر باشد باید که
قبیل از آن غذای مناسب اندک بدهند انکه مخدر بکار دارند و آنرا که تب بعد از ظهر آید صبح غذا
باید داد و چهار ساعت پیش از نوبت مخدر و حاجت بخدا دادن کرر نباشد و در آشنای گرفتگی
حب هیچ چیز نباید داد و اگر خشک حب و امثال آن مضر است میکند و مریض نازک مزاج باشد در آشنای
گرفتگی مخدر شربتی منبسط و نرم کننده باید غورانیند و اینجا که با وجو و تخدیر سرما و لرز و حرارت پدید آید در
آشنای خلط واجب است از سنگناست سرما و لرز و حرارت چیزی بکار داشتن و در آشنای آسایش
تدارک بیش حرارت کردن بدینچه مناسب باشد و در روز نوبت قبل از مخدر و بعد از آن تا بقضا
نوبت آسایش باید حببت و دست و پای و پشت را گرم داشتن و تا ممکن بود از آب و ترها
و سدیهای بالغ و ترشیهها خنک کردن هرگاه نوبتی بدین تدابیر بخیر نگردد سه روز دیگر نوبت ^{درست} پیش
مافع او غذا و غیره باید داد و انگاه چون صحت مزاج قرار یافت بتدریج از پیر پیرون آمدن اگر مخدر
بکار دارند و با شربه و اغذیه علاج کنند اینجا مشغول داشتن طبع بلعها و صنایع مرغوبه لازم بود
و بسیار باشد که اندک حرکت و سواری عظیم نافع آید تخصیص محتدا و از او بسیار کسر دیدیم
که در وقت ابتدای لرز خود را بیکبار در آب سرد انداختند و در غیر زیستان لرز بر طرف شد اندک
حرارتی ناپدید شد و بزودی رفع شد و بنوبت دیگر نیز چنین کردند و صحت یافتند و جمله جوانان بودند
ما وقت مرض کمند و سبک شده و بسیار را دیدیم که بوقت استراحت از پیرا شش ^{سبک} سبک
پیرا چنان ایشان غافل بودند و عقوبت ایشان محکم بر می انداخت چنانچه هیچ کس کرده از اهمیت آن
مریض از بی حببت و مرض با طبیعت فراموشی کرد و حرارت غریزی بیکبار بدرون متوجه
و ماده علت را تحلیل کرد و سرما و لرز و حرارت او بدان گشته گشت و صحت یافت و بسیار را
دیدیم که این تب بنوبت رجب می آمد و قبل از نوبت بدو سه ساعت ایشان را قفس بند می بستند
و بعد از سه سته دادند و آب و ترها و غذا هیچ ندادند وینک ایشان را گرفت و نوبت گشته
و بسیار را دیدیم که اختلاج شرف قبل از نوبت بدو ساعت بی آب دادند تا لعق کردند و آنرا و از
آب و غذا قبل از نوبت تا وقت گذشتن نوبت منع کردند و صحت یافتند و تب ایشان بنوبت
غیب می آمد و بسیار را حافظ الصحته دادم بدستور حب الشفا صحت یافتند و بسیار را دیدیم

که این تب بنوبت غصین می آید یعنی هر روز و کهنه شود و بود و همین بحالجات مذکوره صحت یابند
 و بسیار را دیدم که ترنا سودا دهند قبل از چند نوبت بچند ساعت و از آب منع کردند و تر
 گسته شد و تب اندک آمد و گرت و گرت و گرت کردند و صحت یافتند و بعضی هم تب بسیار داشتند
 بیان ترنا سو که بریستعلست بگیرد و ترنا سو را هر یکی یک جزو در پنج جزوی سیر خام
 بستنی و جمله با یکدیگر در دهن نرم بکوب و اندک آب بر آن زده آنرا نیکو سرشته ساز و بوقت
 ضرورت همچنان آب تازه میخیزان شربت از سه درم بود و داده درم و بسیار را دیدم که در فانی
 سیر و فغناغ بود و چاشنی کرده دادم قبل از وقت نوبت و بر آشفتهای نیکو و میراب صبر فرمود
 و نوبت بخیر گذشت و صحت یافتند و بر نوبت آن آزموده ام نافع بود و تخصیص در آب سرد
 و بسیار را سنجیدم اصول بر ناستا بمان و بی نان داده لم و بر آب صبر فرموده صحت یافتند
 و در نواسبت مختلفه نیز آزموده ام و بسیار را قبل از نوبت بلا چرب با غسل داده ام و بر بالای آن
 حب الشفای بزرگ و نوبت ربعی و غبی بخیر گذشته است و کوه کوی سرد مطبوعه خارشبت و عطر
 در غسل آب و اندکی گلاب سائیده و کوه کوی ناخواه و کوه کوی زریه گرفته و غسل شسته و سبزه
 و کوه کوی در غسل شسته و چند بیدستر فقط در آب سائیده و غسل در گلاب سرشته کرده و سبزه
 و میراب شکسته و جمله را بسیار آزموده ام و درین تب با اکثر نواب آن صغیر آید قبل از نوبت
 خوردن بعد از کنگری مرض بدستوری که معلوم شد مکررا کوه کوی این مرض کشیده بود و در نوبت
 یافت بعد از چوب میز چنان واقع شد که هر شب بوقت خواب اندک حرارتی بی سرما پیدا کرد
 و صبح گاه گذشتی حضرت مظهره العالی فرمود که هر نماز شام سه لقمه نان با فغناغ
 سیر خوردی و آب خوردی و خواب کردی چنین کرد و صحت یافت و بر نوبت نوبت
 و تخلیط نمیکرد و بزغای معیت و آب مقبر بود و من بر بسیار کسی که بعد از امر
 اینچنین تبی میداشتند آن تجربه کردم و صحت یافتند باذن الله عزوجل و بدانکه کس را
 که در علاج تخلیطات و تقصیرات کرده باشد و تهیج اندر پشت چشم و اندر
 روی پیدا آمده و سیر بزرگ شده مراعات جانب سپرز و جگر و معده
 او بسیار باید کرد و تسکین حرارت بواجبی نمودن و تدابیر عند الضرورت با احتیاط تمام

کردن استغراعات بدفعات و رفتن نمودن و چون تورم در پایی پیدا شده باشد تسکین حارت
 باید کوشید و بسیار دیدم و آزمودم که طلب یارگ بید کوفته و یا کاسنی کوفته بر پایی بسیار
 مالیدن و پاپیاد ریختن آن داشتن و خواب برگ بید کاسنی شسته بر پایی و دستهای
 جفت آن ورم بغایت نافع است و غذای خنک مقوی معده و فرص گل اندر کبجین هر صبح
 بر ناشتا خوردن و بدانکه در رفع تبهای کهنه خواه نایب و خواه لازمه توسل باد عیبه بسیار کلستن
 گاهی است که عظیم سفید آید و در نایب بیشتر اثر میگذرد و بسیار را دیدم که بدین طریق
 صحت یافتند ولی آن نیست که اعراض نفسانی و توجه خاطر بعضی را نیز درین گاهی دخلی باشد
 چنانچه در آمدن نوایب خصلی دارند و ادعیه و اعمال که از هندیان درین باب نافع دیده ام اینست
 اما افسونهایی تب بند نیست آوادن تار سنگ نون بر برگون پر کپکال داگنی چوب گنی
 دین بند بونان جی کر با لاده ده و نیت دور و نخت زده نون و اگر هر نیت ایسی بکار آید
 بکار جورت گیان دکان چایی سیوالتی رسید بیتی کیا و اگر کسی که گوشت را و سبزی و سبزی
 و میگری آوادن ارجی میر ریت اچمال را آجا اچد رانی اچمال که سات پتر ایک چرا بند بون دو
 چرا بند بون تر چرا بند بون هر چرا بند بون پرا بند بون جاو تا بند بون تینا را بند بون اجیرانی کی ساری
 که جیت بند چهره میری بکت گونی سکت و طریق بستن تب نوبت بدین افسونه است
 که پیش روز نوبت قدری ریسمان که از پیشم بره سیاه بزنده بدین نیت و دختر که آنرا رشته بستن
 نیت بستن و بوقت غروب آفتاب تجفیف عصر چهارشنبه و محل خلوت کیه را از بجا نسیج علف
 که کیدار که ترکان از ابر قاق گویند و در ری آنرا نوک نامند و آن علفی است که باران خارا است چک
 و گردش بنه ستوان نیون در چراگاه بروی حیوانات بسیار می چسبد برگ آن علف شبیه برگ پاد بخان بندد و در
 چین بستن سکر ت بگویند جاک جاک میری کاجکا لاک و نام مرضی بر بند و نیت گفته بستن تب و در او قدری
 نمک در پا آن علف بدین نیت بریزند و سنگ بران باقی ریسمان بندد و بگذارند تا صبح روز نوبت الگا صبح
 از طلوع چنانچه هنوز سخن نکرده باشند آن علف را از پنج برکت دم گرفته به نیت مذکور درین چین سکر ت همان الفاظ را
 بگویند و آن ریسمان را غیر از محل بستن نوبت و آید از نوبت گسستن تب بعضی بکنند و سه تو کنند و قدری این علف بریزند و
 این ریسمان سه تورا بران بندند و افسون دوم را می خوانند چون بلفظ جیت بند چره

رسند قبل از آن نام محمود بر نهند مثل آنکه گویند محمد کایانند که برین قیاس در دین تمامی منتر میان این
 ریسمان را بر میان او پنج گره زنند و افسون را بر آن منطاق و باز از هر طرف سر ریسمان
 همین افسون خوانده و نام محمود بر ده و دویسه جدا گره زنند و بعد این را بر گردن محمود بندند
 و در دین بستن هر دو منتر را بخوانند بنام محمود و در وقت آخر ریسمان منند و گره زنند و منتر
 بخوانند و هر بار یک گره زنند و در وقت لادن نزد محمود بخور کنند آنگاه طاسی پاک را بر آب
 کنند و کار دی برین پولادین بر آن میکشند و افسونهار را میخوانند و بعد تمام افسون بر آب
 میدهند و سر کار در راهفت کرت بر زمین نینزند نزد محمود سکت این عمل با آب که آنگاه
 ازین آب اندکی بر روی محمود بدست چپ بپاشند و اندکی بخور دهند و بدین کار در فی الحال مرغ
 سیاه را فنج کنند و برای محمود آنرا تصدق نمایند و طریق بستن لازم کند نیز همین نوع بود
 و لیکن اینجار ریسمان از نینب سفید نو باید کرد که دختر بکر به نیت محمود رشته باشد و اگر همین نیت
 چیده باشد اولی بود و آنرا سه تو باید کرد و بدستور مذکور عمل نمودن و شش تا شتر این اوعیه
 خواندن است و آنرا سناد کنند گرفتن و نفس پراستدن چنانچه واجبست و چندین جا
 این عمل مفید آمد و استاد می دانستم که جهت تبهای که من میفرمود تا دختر بکر سه بار و نام
 محمود می شکست چنانچه مغروران درست باشد و هوای بیرون نه بنید و آنرا در شش
 مریض شش گداشته و علی الصبح نزد او می بردند قبل از طلوع و او سخن گفت بر بکر
 از آن می نوشت که بسم الله و بر دیگری می نوشت که بسم الله و بر سوم می نوشت که بسم الله
 الله الله و همین ترتیب هر صبح ناشتا بیمار یکی ازین میخورد و صحت می یافت باذن الله تعالی
 و هر که هر گز اتی که من می بود تخم مرغی می آورد و در صبح چهارشنبه قبل از سخن کردن
 بر آن تخم مرغ می نوشت بسم الله جابرنا الرحمن طارنا الرحیم البرص ما بستم تب فلان بنی فاست
 را بر دست میا بجی محمد رسول الله و بجی علی ولی الله بعد از آن ریسمان که بکر رشته بود و همین
 سه تو بر میان تخم مرغ می چیند و در شب خاکستر گرم می بختد و بر می آورد و زرد
 آنرا همین روز بر ناشتا میخورد مریض و سپیده آن را بگ چهار چشم میداد و به نیت گرفتن
 و پستماراد آب روان قوی می انداخت بهمان نیت و ریسمان را بر باز راست مریض می بست

بنیت بسته شدن تب مریض را صحت حاصل میشد باذن الله تعالی اما محرقه بلغمی چون
 سبب صحت و شوری بلغم صفراوی محرقه است که با آن آمیخته میگردد و قابل فساد نیست
 از این جهت بعضی این جمعی را از انواع صفراوی عدد کرده اند و اکثر احوال و علامات این جمعی صفراوی بود
 و پیران را این محرقه بیشتر افتد و جوانان آن محرقه و علاج این نیز همان نوع باید کرد که در محرقه
 صفراوی همین گشت لیکن اینجا چون غشی بیشتر افتد رعایت قوت و حمایت دل و فم معده باید
 و استفراغ بدوئی که بلغم شور آورد کردن و استحمام در او و آخر بعد استفراغ مفید آید و مراعات
 اعتدال در غذایه و آشربه بارده بعد استفراغات لازم آید و طلایای مناسب بر دل و فم معده و جگر
 اینجا بیشتر بکار دارند و همواره ملاحظه نفس زدن بسیار باید کرد و منع غشی بواجب بود و اما اگر لثقه
 بدانکه اکثر تبهای بلغمی که در کان مرطوبان بیکاران پر خوار و پیران صاحب تخمه و آروغ ترش و اصبی
 تر که استلای و کسائی را که بر استلای طعام حمام زنند یا حرکت عنیف کنند افتد و همچنین معده خوار
 که آنها سرد یا شور که بر بالا میوه خوردند و یا شرابهای ترش نیک سرد کرده و یا مضغعات معده با آن
 و بر سر آن حرکتهای عنیف کنند و هیچ یک از تبهای بلغمی از ضعف و الم معده خالی نباشد و بجز آن تبها
 بلغمی اکثر یا جرق باشد یا با سهال و چون این جمعی لثقه گاهی از تعفن بلغم شیرین افتد و گاهی از تعفن بلغم
 ترش و گاهی از تعفن بلغم زجاجی پس بیشک حدت و لین طول و قصر و اعراض آن بحسب مراتب خلط
 سبب دی خواهند بود و بجز این تب بعد چهاردهم بود جهت خلط ماده و قلت حدت آن اکثر
 میان بیت دسی افتد و بسیار باشد که در او خراباستقفا باز گردد علامت این تب است
 که هیچ سردی و لرز نکند و گساریدش سخت پوشیده بود و دشابه باشد تب فوق و فرق بلین نبیند
 مگر در وقت بجز آن هیچ عرق نکند مگر در وقت زایل شدن و گاه باشد که صفراوی مزاجان را
 اندک نمناکی بوقت ظهر یا بعد نیم شب در گردن و سینه پیدا آید جهت تحلیل یافتن اندکی بخارات
 بعد حرارت نیم روز و یا بجهت خلط معده در نیم شب و حرکت حرارت داخل و گرم ساختن معده و جگر
 فی الجمله بول در اکثر احوال کم رنگ بود و لثش ظاهراً است و گاه باشد که بسبب عفونت بعد
 اوایل بسرخ مایل گردد و بر صامیته گراید و بر از بلغمی بود و تشنگی کم باشد و بسیار بود که سرفه رخ دارد
 در نصف النهار و در اوایل شب و بعد از آن در ششها خوردن حرارت بیشتر محسوس گردد

علاج این تب بغذا و شرابهای معتدل باید کرد و سعه را به گلشکر و قرص گل و سفوف مقوی
 تقویت کردن بعد غذا و اگر برترشی جهت تقطیع بلغم احتیاج افتد سکنجبین که اندک اندک بهنج
 یا بادیان پوشیده باشد دهند و اینجا که سرفه باشد ترشی دور باید داشت و به نگهداشتن نبات
 و کرکسین اندر دهن تسکین سرفه دادن و اگر سعال احتیاج افتد آنچه بی مخدوری بود مناسب
 باشد و اینجا که دماغ قوی بود و صداعی نباشد استفراغ بلغم باید کرد بقی گاهی بگوشت و آب
 بقی مناسب یا با سهال برفق بعد ظهور نفخ مسهل که سخت کرم و تیز نباشد و حب چنان
 در مصالح مناسب بود و اورا ببول بجا بیاورد عظیم نافع بود و اندرین تب بکمیهای و داروهای پرا
 و لطیف کننده آن دلیری نشاید کرد که اندر بلغمی ناشئه زیرا که بسیار بود که اندر وقت تراپی چون
 ماده لطیف گردد و تیز دماغ برآید و بسام باز گردد و همچنین سردیها نیز آن دلیری نشاید کرد
 که در تب صفراوی زیرا که ماده را خام کند و مرض بدوری کشد و فساد آن مجبّر باز دهد و به اشتقا
 کشد و انگاه علاج مشکل گردد و اینجا که صدق باشد نهفته و شیاف شکر فرد آوردن مناسب
 و از تداوم که در غلب غیر خالصه جهت تب مذکور شده و از آنچه در نایم بلغمی بعد ازین مذکور میشود آنچه
 مناسب بود بحمل احتیاج بکار باید داشت غیر از مخدرات در قایم سینه اصدی و تسهاله سفر
 عراق اتفاق افتاد و فرزند من عین الدوله در سن چهارده بود در راه خرزیه دماست در دوع کل
 بسیار میخورد و گاهی با نه آب شور میخورد و معده او ضعیف شده بود در کاشان بریان خورد
 دماست را کرد و شربت لیمون بهنج سرد کرده با آن واقع شده بود و آب سرد و حرکت ضعیف
 بعد از آن کرد و در گرمای شفته پدید آمد و چون هوای موضع گرم بود و عتف حرکات سفر واقع
 شده در او ایل بگرمی دادن رخصت ندادم و تا هفته مایش بهنج دهند و گاهی اندک
 تمر یا آلو میدادند شبها و نیمروزه و بعد غذا و آب گرم تر میشد و آخر شب و صبا جها خنک میزد
 و بهنج عرق نمیکرد و بعد هفته سرفه پیدا کرد و با مضروب هوای بهتر نقل لازم بود بکجا و شسته او را کمی نزل
 بردیم از کوفت راه و تب در او اعضا پیدا کرد چنانچه از حرکت شربت بهنج بود گاهی لخته بر چارپائی اول
 سوار میشدیم و گاهی بکجا و در بدین حیل به نظر فرستم و جهت تسکین سرفه لازم شد کرکسین در
 دهن گرفتن و گاهی نبات و این خود جهت تب بهسم مفید می آمد اندکی چون بهسم سید و هوا

خشک نظر دریافت مهند وانه و ترشی باز گرفتیم و مالعات نیز کمتر میدادیم و اندک سیب سبز
 تجویز کردم و نیک بود و هیچ غذا غیر لاج میل نداشت با الصر در در شب باز وزی و دو نوبت آنکه
 از آن میدادیم و جهت تقویت معده بر بالای لاج کفی سفوف مقوی میخورانیدم بزور و تشنگی
 کم داشت و آب گرم میخورد و بدین تدابیر تقوای عظیم در در مدت سیب سبز او شد و شبها
 بعد نیم شب اندک عرق در سینه و گردن او پیدایم آمد و هر چند فرسخ پاوار و شبگیر آهسته فرسخ
 روزی تا زدهم در اصفهان نزول شد و او را آنقدر قوت بدین تدابیر شده بود که سوار یک فرسخ
 و دو فرسخ میگشت میتوانست رفتن و تب در اوایل روز کم ظاهر بود و بعد پانزدهم بر سر نمیکرد
 و طعامهای قوی تر میخورد و اما بمیوه کمتر رغبت مینمود و ملازمه سفوف بر بالا طعام و آب می نمود
 بیست و سوم صحت تام یافت و الله اعلم و اما جمعی مواظبه بدانکه عفونت بغم در خارج خود
 بیشتر در جایهای خالی افتد چون ماغ و معده و اشباه اینها و اقل اوقات ابتدای
 این تب پیچیده روز بود و اقل اوقات اقلع آن مابین چهل و شصت روز بود جهت خانه
 و غلظت و غلبگی خلط و اسهال این جمعی آن بود که فرات آن تمام بود و باخروبت عرق نیکو کند
 جهت دلالت بر قوت ماده و قوت آن و تخلخل بدن و از آن صعود و انحطاط این تب بسیار
 بیشتر از از آن صعود و انحطاط غلبه علامت است این تب مطلقا آنست که در هر شب باز وزی
 یکبار بگیرد با سرما و نافض بیشتر از دیگر تبهای سیه اکثر اوقات مدت دشتن این تب تا پیچیده است
 بود و مدت آسایش شش ساعت و یک نگار دو سبب آنست که چون بغم غالب است
 زود تر جمع شود به محل تعفن و از جهت رطوبت زود تر قبول عفونت کند و خلط حرارت بیشتر
 از دیگر خلطها نماید چون خلط سرد است و غالب مدت حرکت آن بسبب حرارت عضلات
 احساس بردان کند و دفع آن طلبند و زمان سرما و لرز متعده شود و چون کیفیات بغم
 مختلف میباشد این تب نیز بحسب سبب درین حرد و برد و نافض و طول و قصر متفاوت بود
 چنانچه سبب تب هرگاه رطوبت زجاجی یا ترش باشد سرما و لرز قوی بود و سرما و نافض زیاد
 پائین تر و قوی تر از چنانچه باشد لیکن سبب یکبار ظاهر نباشد نخست و ما سرد شود و اندک آنکه از آبها
 سرما در می آید تا بدان حد رسد که گوی جمل اندامها اندر میان برست و شواری گرم شود و در او ان گشتن

گاه گاه سر را محو کند زیرا که گرم شدن از اشتغال حرارت عفونی بود بعد قبول تمامی خلط عفونت را در خلط
 سرد و تر و غلیظ تب در پنج قبول عفونت میکند و اندک اندک تب بتدریج متصل بلکه بدفعات و گاه باشد
 که سر را با اندک فراش بود جهت حرکت اندک صفرای با آن بلغم در او و آراخه سر را در از این مرض غلیظ
 بود جهت فتن و انتشار یافتن ماده سرد و هرگاه سبب بلغم شود بود اندک آغاز فراش کند و تشنگی بیشتر
 از سایر اصناف بود جهت دفع صفرای محترقه هرگاه سبب بلغم شیرین بود سر را ناقص کمتر از جمله باشد
 و بسیار بود که در نواصب اول سر را زیاد و قشریه و ناقص پدید نیاید و اندرین مرض مطلقا حرارت
 تب حاد و هموار نباشد و کف گرم بر هر محلی که بر تن او نهد چندانکه کف بر آن می نهد گرمی بیشتر
 فهم گردد و حسن نیز چنان در یابد که گویا چیزی گرم از قمر تن او همی بالا آید و بطاهر می رسد و اندرین تب
 از اعراض صفراوی کم باشد و گرفتن این تب با کسل و سبب یعنی عفون بود جهت نرمی گزافی
 خلط و رنگ روی اندرین تب بسبب سردی سپیدی گراید و باشد که اندک سرخی گاهی پدید آید جهت
 اضطراب طبیعت و حرارت و نبض ضعیف و صغیر و افتاده و متفاوت باشد تا آخر متواتر و سخت مختلف شود
 و بول در اکثر احوال سپید و رقیق باشد و در او اختیره شود و باشد که بسبب خمی گرید و طعم در من
 ناخوش بود و شهوت طعام نباشد از ضعف دالم معده که لازم می بلغمی است و بدین سبب
 و غشی اندر ابتدا و انتهای این مرض بسیار افتد و بسیار باشد که در او اختیره این مرض سپید بزرگ شود و
 پهلوی منتفخ گردد و باشد که تب سبب و آماس اندر چشم در و در پشت یا پدید آید علاج این تب
 علاج غلبه غیر خالصه بود لیکن اینجا بشرتهای منضج جای بیشتر برات توان کردن و از ترشیهها بجز
 که نجیب ساده و غیره هیچ نباید داد و آن نیز اینجا که ضرورتی جهت قطع بلغم و شیر افست توان داد
 و برقی قبل از نوبت اگر تواند مداومت تواند نمود ولی الحاح بسیار ولیکن قی بعد هفته از مرضی باید
 بنیاد نهاد تا مبادا که قبل از آن چون معده رنجانیده شود آماسی پدید آید و غذا پیش از نوبت
 بشش ساعت یا پنج ساعت یا چهار ساعت توان داد و بعد از آن دوامی منضج و گرم اینجا بیشتر
 و زودتر جرات باید کرد که اندر عت غلبه غیر خالصه و در جمله ترشیهها اینجا ملاحظه خلط بلغم باید کرد تا آن
 که ام صفت است و مناسب آن عمل نمودن چنانچه بلغم ترش در جراحی را و دانی قوی تر و گرم تر و دانی
 باید داد و با لجه ریاضت اندک برگر سنگ و دلک ستادی و نقل بکان گرم و خشک باشد ال اندرین

عظیم نافع بود و لطیف غذا را دایم لازم بود چون بخواش و برنج و ماش متشرب دیا در مرق و جوی مرغ
بعد نضج واجب شود برای حفظ قوت و یا گوشت مرغ بعد چهاردهم و نخود آب بگوشت کبوتر بپزد و بکشد
و بعد مرقه بجای آب بار الحسل و شویب آب و پس بخ بادیان و امثال آن بسیار باشد و تقویت
نم معده و بضادات مقوی مناسب واجب بود و صفوت مقوی و کل ایکنی و اشباه آنها
بر بالای طعام دآب نیکو بود و در آخر روز بر بالای طعام کسی مقوی تر شد و همارس عظیم نافع باشد
و او را رجا را اصول که سرد و اسهال محب چنانال بعد نضج بسیار مناسب باشد و درغ نوبتها
بمجموع حافظ الصحت در غسل آب بسیار مناسب تر از حب الشفا باشد و گاهی غذای نافع
و غسل مغیب آید بخصیض باسجود مذکور و در اوقات سرد مردم پیرو سرد و مزاجان غیجوان و
صاحب ماده سخت غلیظ را هر روز بعد از آنکه استفراغ قوی کرده باشد و دانک تریاق فانی
یا نیم گرم مشرب و بطوس و امثال آن بهم بسیار نافع آید و آنجا که تپش اندر شست چشم در رو
و اما کس در پاپیاد یا پدید هر روز بر ناستا قرص کل جالینوس در آب بادیان و کنجدین که گرمی
باید داد و در او اخر بلفی نایب حمام و این که اندران قوت اکلیل و بابونه و انجوره باشد بسیار
مناسب بود و گفت اندک کیشقال نیز بپزی که گفت در غسل شسته قبل از نوبت خوردن
غلبه لرز و طول برد نافع بود لیکن بعد نضج و تغیب اما اگر گاهی که حرارت غالب میباشد بدن نوع
گر میباید و آن جرات نباید نمود و در بستن تب و دایم رگستر بهانست که در غب غیر خالصه معلوم
و اکثر ادویه که در آن مرض از مودیم اینجانب نفع آن مجرب است و سکون در مسکنی که گرمی و خشکی مایل باشد
مناسب بود و الله اعلم اما حمی غشی ضلطن آن بود که بیمار در هر نوبت بهوش و بقوت
و بی طاقت باشد و سبب این در بیش تر وقتها بسیاری و پراگندگی بلغم خام نخی بود که بر
قوت طبیعت قهر کند و ضعف نم معده نیز اعانت آن کند و این پسین بود که از ماده تب نخی بجای
دل و حوالی آن که نم معده است بواسطه مجاورت و تحسین کند و روح از برد آن سرد شود و قوت بر آن
جهت مقهور گردد و بدین هم نیز در ضعف ممد باشد و غشی افتد لیکن چون طبیعت بد و حرار
عقونی زود تشخیص و لطیف آن ماده میکند پس از غشی نماند و بعد ظهور حرارت نبض از صفه و
و اتفاقا که سبب غشی داشت لختی قلیل سر و آن آید و سبب است که آید بجهت تب و نفع آن

این تب همان درمائی بلغمی مذکور و لون صاحب آن بر یک حال نباشد گاهی بر صاف می رود و گاهی
 کمبود می سیاهی مایل و گاهی بسیدی گاهی بسبزی گراید و گاه باشد که رنگ لبهای او بزرنگ لب
 ماند که شاه توت خورده باشد و لون چشمهای او بسبزی و کمبودی مایل بود و بوقت بیجان
 علت چو خط کند همچو چشم مجنون و سر رمای پسروی در دفع نباشد و بسیار بود که تسبیح
 اندر چشم در وی پیدا شد و تی ترش اندرین مرض بسیار افتد علاج این مرض سخت و شوالیه
 زیرا که اگر غذا باز میگیرد از جهت غلبه و خامی خلط تا طبیعت اصلاح آن کند قوت بدان
 فرامیرسد و اگر غذا تقویت میکند چون بضم بدست مدد خلط می شود و اگر استفراغ سبک
 میکند ماده غالب خام دفع نمیشود و حرکت می آید و وحشت بیشتر میکند و ممکن بود که منافذ ریح
 و نفس را سد کند و اگر دوائی قوی ارسال میکند طبیعت جهت ضعف احتمال آن نمیکند
 و ممکن بود که از تحریک چنان خطای عظیم او فتنه دفعه پس تسبیح چاره نباشد غیر از آنکه اندک اندک
 غذای تریاکی منضج بدفعات دهند و دوائی که بالنحاصه فقط قوت و تحلیل ماده و تقویت
 معده نماید مثل فاذر بر حیوانی در شراب سیب و مہارس کنی مقوی به رس و حافظ الصلحه اند
 غسل زنجبیل حل کرده و جدا و از اند فعل جامدی است به اینها بر بالای غذا و قبل از خواب
 بکار دارند و قبض شکم را گاهی گاهی تسبیحهای تیز و حقنهای گرم کشانیده بکشایند و آب
 بر غسل آب که اندر آن قوت ملطفات باشد و ترک دیگر غذای اندر او ایل اگر مانعی نباشد
 پس نیکو بود و جالینوس گوید که تحلیل ماده این مرض تدبیری به از دلگشای فتم و آنچنان باید
 که نخست رانها و ساقهای پای او را از بالا بر زیر فرو میالند بکمر پاشی خشن بعد از آن از کتفها
 تا سر دستها بعد از آن پشت و سینه را چنانکه سرخ گردد و همین ترتیب دیگر عود میکنند
 تا غایتی که نزدیک باشد که بیمار از تاب آن بهیوش گردد و چنان سازند که اگر رزگار و تب
 ممکن باشد یک نیمه اندر باشد بود و یک نیمه اندر خواب بوقت تشنگ آب کی سکنجین بزور سی
 آن نباید خورد و اندر ضعفها اندر شراب ریجانی مفید آید و رعایت مسکن و حرکت همان است
 که در مطلق مواظبه معلوم شد و آنرا که تی کردن آسان بود امیدوار باشد که اگر قوی را بدست
 مداومت نماید خلاصی یابد و آنجا که اندر احشای آماش با امید خلاص نمیدارد و شیخ اندر قانون آورد

که ممکن بود که این تب از صفرائی غلیظ افتد و آن هنگام از سوزش احشای و صفراوی بلغمی در
خالی نباشد و اکثر علامات صفراطاهر شد و لیکن این نادراقتد و اگر افتد علاج آن بعللاج غیب
غیر خالصه نزدیک و اسلام و آماحی نهاری آن بود که نوابی آن مقرر بر روز میگرد و شب میگرد
و آماحی لیلی آن بود که نوابی آن مقرر شب میگرد و بر روز میگرد و هر دو عسیر باشند
و دراز کشند و نهاری از جهت طول وقوع در حرور زم باشد که بدق منتقل شود و نیز از اندر عسیر
یافته اند و اکثر علامات و علاج این سرد و بهمانست که در مواطبه مطلق گفته شد و اما طاهر الحر
آن بود که اندرون سخت سرد باشد و بیرون سخت گرم و سبب این بلغمی زجاجی بود که اندر قعر تن مانده
و بخاری از آن عفونت نمی پذیرد و بطاهر میرسد و گرم میسازد و باقی از جهت حرارت عفونی ب حرکت
آمده و لیکن عفونت نپذیرفته و گرم شده و حس اعضای باطن سردی آزاد می یابند و از آن
متضرر میباشند و مدت نوبت آن از چهار ساعت بود تا بیست و چهار ساعت و بسیار
که نوبت ریح و یا نوبت غباید از جهت غلظت و قلت ماوه این تب دور کشد و سران این
مرض کم خلاص یابند و علاج این مرض بعللاج غشی خلطی و مواطبه نزدیک است و لیکن دیک
و گرم کردن ظاهر اینجا جایز نباشد و در وقت نوبت بیکبار اندر آب سرد غوطه خوردن اگر مانعی نباشد
و از فصل و سخته و عمر نیکو بود و دم گرفتن بمقدار امکان و تخفیف مفید آید و فلفل کوفته در سیر
و سیر غالب در طعام بقیات و چند بیدستر در غسل آب نافع بود و اسلام و اما طاهر سرد
آن بود که بیرون تن سرد باشد و اندرون گرم چنانچه میسوزد و سبب این اکثر بلغمی بود که اندر قعر
عفونت پذیرد و گرم شود و از جهت غلظت از آن بخاری گرم تحلیل نیاید که بطاهر رسد و گرم کند
و مع ذلک حرارت غریزی بدفع آن باطن میل کرده باشد تخصیص که در ظاهر نیز بلاغم خام منتشر
باشد و طاهر را سرد میدارد و عفونت نمی پذیرد تا گرم شود و گاه باشد که از ماده مرض بخار
غیر متعفن بطاهر صعود کند و اندک گرمی کند و از مخاطه سرد هار و سرد شود و در بد طاهر گردد
و علامات بلغم اندر بلغمی طاهر بود و مدت این تب از شطر الغب دراز تر باشد علاج این تب ب
بعللاج مواطبه باشد و لیکن بگرهها اینجا آن جرات نتوان کردن و دکت متعادل گرمی در شستن تن
عظیم نافع بود اینجا و باشد که سبب این تب صفرا سخت غلیظ باشد که اندر قعر تن عفونت پذیرد

و خیزی از آن تحلیل نیاید که بظاهر سرد و گرم کند و حرارت از بدن توجیه در وقت گشت باشد و بیرون سرد
 و اینچنان علامات صغیر ظاهر بود و علل آن این قریب بعلاج غلب غیر خالصه باشد و دلک اینچنان نیز غلبه
 و اندک علم و اما تب ربع اینچنان لازم باشد چون وجود آن نادرست است خارج علامات و علاج آن
 محول علامات و معالجات باقی تپهای سوداوی بود و اما ربع دایره از تقن خلط طبیعی و غیر طبیعی سرد و
 همچو حیات بلغمی و از هر خلطی حاصل شدن خاص بود و ربع و بیشتر حدوث آن بعد تپهای عفونی مرکب
 باشد حیث تر مدخلات غیر تفرغه فاسده ضلله و گاه باشد که بعد از درم طحال پدید آید و اکثر تپهای
 کم خطر بود حیث طول آسایش و کمین دراز کشیدن و غلبه این نبضت ماه بگذرد بسال رسد و باشد که ماه
 سخت خام باشد تا دوازده سال بدارد و اینچنین سخت دراز کشیدن و یا خود با درم طحال بود و اکثر باستفا
 و اسلم ربع آن بود که از درم طحال خالی بود و ربع چیت کردن حرکت نافض مواد از محل استقرار تحلیل کردن
 حرارت مر آنرا از بسیار مرضهای سوداوی چون صرع و مانجی لیا و شیخ خلاصی و در بیشتر که در صیف
 زرد و تر از ربع خرفی زایل گردد و همچو مواطبه حیث کش دکی مسام و تسلیل یافتن و چیت شدن ماده با عا
 هوای صیف علامت ربع دایره آنست که سخت اندک سرد و لرز کند پس حرارت هموار درم پدید
 بی نمناک از بخار تر حیث و خانیته ماده و هر نوبت سرد و لرز زیاد میشود تا وقت انتهائات
 هر چند ماده سرد و غلیظ نبض ترقیتی می یابد نفوذ او و نفوذ بخار اگر از متصاعد گیرد و در اعضا بیشتر
 میشود و هرگاه تمام نبض یافت نکایت کیفیات و شر و تمام کسری می یابد و سرما این گاهی در استخوان
 چنانکه پندارد که نمی شکند و چنان بدرد آید که دندانها بیکدیگر زنند حیث رسیدن ماده عفن با
 محیط باستخوانها و عس اند فاع ماده غلیظ و مدت نوبت ربع خالصه بیست و چهار ساعت
 باشد و مدت آسایش میان نوبتها چهل و هشت ساعت بود و سبب این آنست که
 چون خلط سودا اندک است و غلیظ دیر جمع گردد و در محل تقن و بواسطه سیس در درم قبول
 عفو نیست کند و حفظ حرارت نیز بسیار نتواند کرد و بیشتر این تب اندر زمان یافته و نوبت بیشتر
 به اول شب که محل حرکت سودا است گیرد و در بطن شدن نوبتهای آن بعرق بود و اکثر از عرق
 و بیشتر از عرق نایه بلغمی و نبض مختلف باشد و بصلابت گر آید بول غلیظ و خام و پیچیده بنام بود
 و در انتها بسیار می گر آید و اینجا که ماده سودا محترقه باشد نبض نبری غظم مایل بود و بول غلیظ باشد

و عرق کمتر بود و او در آن دراز تر باشد و آنجا که صفراوی باشد نبض سرعت و تواتر نماید
 و تشعیر و یا ناقص باشد و او در آن کوتاه تر بود و عرق بیشتر کند و تشنگی و التهاب غالب باشد و آنجا که
 دمای با در علامات قریب بسوداوی طبیعی خالصه وی بود و سحنه عادات و فصل و تدبیر
 گذشته و بلند بر سر یکی گواهی دهد هیچ یک از اصناف ریح از آفت سپرز خالی نباشد و فساد آن
 بجگر و معده نیز باز دهد و در حمله لون بول در مخرج بسیار بی گراید علاج چون زمان این مرض در است
 و زمان آسایش نواب بسیار و خلط اسهال عاصبت تدبیر آن برفق باید کرد و در اول از غذا پاک
 مقادیر انچه ضد هر مرض باشد و غلظت بایل در باید گذشت و استفرغات قوی نباید کرد و محرک
 خلط و چیزهای گرمی و خشکی فرادور باید داشت و در فایز طبع بر آن نباید کرد و خصوصاً که هم اندر آن فصل
 افتاده باشد و همچنین بیشتر از بهشت و روز در دفع آن نباید کوشید و اهتمام در نضج ماده درین باب
 بیشتر باید کرد از جهت تبسین غلظت ماده و در تعدیل مزاج به چیزهای مایل گرمی و بسیار لطوبت
 باید کوشید و اولی آن بود که در روزهای نوبت قبل از حدوث مطلقاً هیچ غذا و شراب آب و ترها
 نخورد و اگر طاقت نداشته باشد قبل از نوبت بشش هفت ساعت قلیله از غذا همی سکب محل
 سودا خورد و در روزهای آسایش غذای مناسب مقداری که خواهد بکار دارد و آب سخت سرد درین مرض
 مضرب بود و در وقت حرارت کمتر ضرر رساند و لبنیات و چیزهای پر خام و باد انگیز همه مضرب بود و در است
 و مریضات و هر چه رقیق اخلاط را دفع کند همه مضرب باشد و بدین جهت خرزهره منع نکند با وجود آنکه
 طبع آن با سودا صاحب خیره گوید که آنجا که ماده سخت غلیظ باشد هر باد و هفت درم سنگ
 گانگبین باده درم سکنجبین ساده سرشته دهند و بویز منتهای دانه بیرون کرده با منقرضه و بادام
 تنقل کنند هرگاه خواهد و بخود آب بمزج فریه جوان یا زیر یا ج بمزج بونیت استها بکار دارد و از آن
 و در شاه گوید که بسیار تبهای ریح بدین تدبیر زایل شده است و در اوایل این مرض اگر برانند باده
 غالب و نرم در شستن طبع حاجت آید حقنهای معتدل نرم در بهفته بکینوبت در غیر روز نوبت و
 شیافهای نرم اندک معتدل مثل شکوفه و مغز خیار شنبه و امشابه آن بکار داشتن
 در بهفته بکدرت نافع بود و در آغاز نوبتها اگر قی کردن را ملازم می نمایند نمودن عظیم نافع بود و هرگاه اثر
 نضج نیکو پیدا و مالشی نباشد استفرغ سودا بسهلات لایق و واجب بود پیش از نوبت

و قدری غنصلی با گلقتنه آمیخته صبا جا غیر نوبت و یا خنجر افتمیونی با گل قند سرشته گاهی
 طبع از حرارت خالی باشد عظیم مفید آید و نضج و تحلیل سودا نیکو کند و پنبیر تازه بی نمک
 با غسل خوردن غذای نافع بود در روز سوم از پنبیر نوبت و بعد از تنقیه تخم سحر الشفا و امثال آن
 دادن لازم بود به ستوری که در غب غیر خالصه مذکور شد و اکثر آن تدابیر که در نایسه بلغمی و غب
 غیر خالصه مذکور شد اینجا نیز نافع آید تخصیص کم ماده سودا بلغمی باشد و حب الشفا درین باب است
 و باعث بر ساختن حضرت آنرا جهت تبیع بود برادر ایشان امام الدین جعفر کیسالتی است
 و اطباء عراق از علاج آن عاجز شده بودند ازین وادر دو نوبت خورد و صحت یافت و پنبیر
 نداشت در فابری حضرت را ربع پیدا شد و چهار ماه کشید نوایب آن در آخر نوبت قرار یافت
 و غذای آن در مرغ فربه بودی فلیه پول و چرب گوشت بره فربه و شور بای برنج گوشت گوسفند
 فربه و جوان امثال اینها و گاهی اندک سرکه گبری کم ترشی باطعام واقع شدی گاهی گلقتنه با خنجر
 صبا جا خوردنی و از خشکیها و میوه ناسرد و تر و آب خنک و دانه ای گرم و خشک خدر کردند
 و تنقیه نیز کم فرمودندی چون نواصیت شد قبل از نوبت بدو ساعت مقدار باقلای مرکی را
 با دودانه فلفل سخی کرده یکقاشق آب گرم را میخوردند جهت منع تعفن خلط و دست و پا پیادتن را
 گرم نگاه میداشتند و آن روز طعام و شربت در صبح اندکی میخوردند با بسیار خلط و معده تا اظلام
 زود در حرکت نیار و دقوت بر جای ماند که سن ایشان از شصت و دو و شجاذ بود و دیگر تا وقت
 دوا امساک ننمودند چند نوبت چنین رعایت نمودند صحت یافتند و این دوا در بسیار بیماریها
 خفیف از مودیم و نافع آمد غسل در تبیر این مرض آنست که نخست بگردان ماده مرض از کد ام
 حاصل شده در غذا و شراب تنقیه مراعات جانب آن کنند چنانکه اگر ماده از صفرا محترقه
 باشد در تطبیح آن مبالغه کند و در خشکی آنچه خلط را از نضج منع نکند مبالغه کردن در استفراغ
 دفع خلط مره محترقه نمودن و اصلاح جگر بواجب نمودن که مبالغه ای اعتدال مطلقا در درداشتن و اگر از
 بلغم باشد تدابیر معتدل کردن ترشیهها و سردیهها مطلقا در درداشتن شیرینیهها
 بکارداشتن و غنصله و بزوری و امثال آن و غذای نضج استعمال نمودن معاینه تریات
 منضج مقوی بکار بردن و استفراغ کمتر کردن آب سخت سرد خدر نمودن اگر از غلبه دردی خون

باشد لختی خون از باسلیق و یا از صافن باید گرفت انگاه اغذیه و اشربه معتدل معدل
 بمقدار لایق بکار داشتن و اگر از سودا سی طبعی باشد چیزهای گرم و تر بکار باید داشت و
 نضج سودا محض کوشیدن و سیج عفت نکردن در جمله برفق مرض اکهنه باید سبب انگاه برفع آن
 دستور کوشیدن اینجا که آفت سپرز سبب آن شده باشد علاج سپرز اولاً باید کرد و بسیار
 دیدم که علاج سپرز ایشان کردند و ریح ایشان بر آن ایل شد و جالینوس گوید که بسیار تبهای ریح
 چنان علاج کردم که از بعد نضج تمام سهیل نمود و ادم و از پس آن چند روز شراب استین میدادم
 و از بعد آن روز نوبت ترغاق بزرگ میدادم سودا مندا آمد و غذا بدستور مقرر مذکور بود و بعضی از طبیبان
 را دیدم که محل نضج را بر ساعد فیکه داغ بستور میکنند و ریح اکهنه بر آن ایل می شود و بی را اندر نضج
 موضعی که دوشاب نیز نشانی ندهد و شبیه با نوز و خود را گرم نگاه داشته و استین در اینجا و بوی بخار دوشاب
 و بخار و هوای آن را دریافتن بسنی نافع آید و مجرب است با وجود که علاج ریح در فایز صغیر دارد و لیکن اینجا نضج
 اکهنه باشد ممکن العلاج بود اندرین فصل بخلاف آنچه درین فصل افتد و نوبت باشد و اینجا که دوشاب
 نیزند و غلبه با هوای آن نیست و در ریح لازم گویند فصد از عروق که سودا دفع کند نافع آید جهت این
 خلط فاسد در عروق و اندر نیز نضج اینجا بسنی نافع آید سبب الاصول معتدل و در ناسبه چون
 که بقصد وادار رقیق دفع شود و غلیظ در خارج عروق بماند و مرض بدتر و دراز تر گردد و اندرین هر
 بوقت حاجت احتیاط بسیار کردن و الله اعلم و اما تب خمس و سدس و تسع و تسع
 جمله در علامات و دستور علاج قریب اند بر ریح و البقرط گوید که تسع را بدت و دراز تر باشد از
 و سبع را بدت و دراز تر باشد از باقی و بدت بدترین جمله این اصناف خمس بود جهت آنکه
 بسیار باشد که مقدمه سهیل بود و گاه باشد که تریح آن پدید آید و بر آید این جمله هم بعد از
 بتخصیص انتقال حمیات بیشتر باشد و چون مقادیر نواب و از آن فصل آنها و طول فقر
 مرض بود اسطه فرمان بردار خلط و عدم آنست مر نضج را نه باعتبار اخلاط مقرر پس منع وجود
 امراض جالینوس را و چه نباشد باشد حسب ذخیره می گوید که اندر خوارزم غلامی داشتم و او را تب تسع
 پیدا شده بود و مراد اول چنان می نمود که مکرر نوبت میکند و مرض نوحه حادث می شود آخر
 تشخیص کردم و مزاج او گرم بود و او را در روز بعد روز نوبت صباح کنجین شیره تخم خرفه

میدادم و بر اثر آن بعد چند ساعت کشکاب فقط در روزهای دیگر کشکاب بنجین داده دادمی غذا
 زیر باج و یا شور با پنجه و شب و گوشت بره یا مرغ ده روز پیش از روز نوبت هر روز و غذا
 دادمی باز برای مزه و بخور بادام و در وقت تب جز بنجین اندک با آب سبج ندادمی آن نیز
 جهت آنکه آب تنها نخورد و قبل از آمدن نوبت آن روز اسهال فرمودی و از اخلاط معجون سخا
 جی ساختم و بعد روز نوبت بد روز مقدار دو درم سنگ از آن دادمی و این جب دو بار پیش
 ندادم بدین طریق علاج صحت یافت و این تدابیر هر جمله مناسب بود و الله اعلم
 و اما سطر الغب گاهی مرکب بود از غب لازمه و حمی بلغمی لازمه جهت تعفن هر دو خلط در
 عروق و ظهور اعراض هر دو با یکدیگر باشد و گاهی مرکب بود از غب و انزله و حمی بلغمی و جهت
 تعفن هر دو خلط در خارج عروق و گاهی مرکب بود از غب و انزله و حمی بلغمی لازمه جهت تعفن صفرا
 در خارج عروق و تعفن بلغم در عروق و این قسم را بعضی خالصه نیز گویند یعنی کلیه صفات غلبه
 خالصه است و گاهی برعکس این قسم بود جهت تعفن بلغم در خارج عروق و تعفن صفرا در عروق مقدار
 هر تری را از هر صنفی از این حدی مقرر نباشد و گاه باشد که این تب مدت نه ماه و بیشتر باشد
 باشد که بعضی حاد یا بدق و یا به بیماری مزمن انتقال کند جهت بدی تدابیر و بسیار باشد که بعد
 بیست روز علاج نپذیرد و مخفی نماید که چون این مرض از دو مادته مختلف فی الغایت و اقبح طبیعت
 در تدریس آن تحری عظیم حاصل بود و اسلم اصناف سطر الغب آن بود که از نائیتین آمده و اقترانش در
 نوائب ظاهرو با مهلت باشد علامت این تب آنچه بدواً خص است و اگر چه آنرا نیز لابد است
 و از قرین دیگر آنست یک روز نوبت دراز تر و آهسته تر بود و آن نوبت بلغمی باشد و یک روز سبتر
 و گرم تر و آشفته تر و آن نوبت صفراوی باشد و در مرکب از نائیتین سخت ظاهر بود و در رسوم با دل
 و چهارم بدو و پنجمین طاق بطاق و جفت بجفت متشابه بود و در مواظبه و مرکبات و گرفتار
 و تشابه بدین صیغی نباشد و بسیار بود که اندر یک نوبت دو بار یا سه بار سر را و فراتر باشد
 اختلاف تعفن مادی و تبین و باز کوشیدن با یکدیگر و بسیار باشد که بیمار ندارد که تب با آنها تسبیح
 و از لرز و سر را و فراتر آید و پس یکبار یا دو بار در این اعراض عود کند بحجت تحریک فزونی
 صفرا بلغم را و تغلیط و تسکین بلغم صفرا را و غلبه کردن بلغم در زمان نوبت این تب در ابتدا

و طبع را سخت برنجاند بسبب این اختلاف احوال آنجا که ترکیب از لازمه و نایب باشد و هیچ
 و اعراض نایب نبوبت خویش پدید می آید و میگذارد و لیکن اگر نایب بلغمی باشد هیچ ناقص پدید نیاید
 و اگر قشری باشد سخت ضعیف بود و آنجا که ترکیب از لازمتین باشد اعراض هر دو متداخل بود
 و احوال در بعضی هر لحظه بجهت حرکت خلطی دیگر بر وجه دیگر باشد لیکن اصلا ناقص پدید نیاید و غلبه
 هر خلطی را از غلبه اعراض قویتری توان دریافت و در هیچ یک از این اصناف عرق تمام نباشد
 و مردمی را که صفرا در بدن ایشان بسیار پدید می آید و عفونت می پذیرد هرگاه در تدبیر طبوبت
 مبالغه می کنند ایشان را این تب بسیار وزود پدید آید و همچنین مردمی را که در ایشان تولد
 طبوبت بسیار وزود و در تدبیر گرمی فرا مبالغه کنند این تب بسیار فاسد و در غیر مرکز ایشان
 اشتباه بیشتر واقع شود و اسباب عظیم در تشخیص آنها واجب بود علاج طریق اصولی در
 علاج جمله اهتمام تام است به استفراغ لیکن قبل از نفضج تمام قوی باید فرمود و اوقات لایق یعنی که
 از هر خلطی لختی دفع کند و اگر قبل از نوبت بمقی آن خلط استفراغ کند نیکو بود و باید نرم نگاه داشت
 طبع را بمقتضی و بیاف معتدل و دلیلات خفیف که از هر خلطی لختی دفع کند اما چنان باید که غلبه
 و قسیتی برود دفع شود و اگر تب سکن حرارت احتیاج بسیار بود و اولاد را ن باید کوشش نمودی که
 مانع از نفضج نشود و بعد از نفضج باید اسهال صفرا و بلغم کردن لیکن اگر غلبه بلغم را باشد آب بسیار
 با شربت گل بکوزنیکو بود و اگر غلبه صفرا را باشد سنا و شیر خشک و منضج مناسب بود و اگر در
 خلط غالب باشد فلوکس خیارشور بنه اندازد و مر و یا مغلی ترش و اندک تربید مناسب بود و هر
 و غذا که در مطلق غلب غیر خالصه مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن در نوبت صفرا شربت غذا
 صفرا شکن باید داد و در نوبت بلغم مقطع و منضج بلغم بکار باید داشت و در ادرار و تفرق اجزاء
 تام و بعد از استفراغ مبهل نیکو عظیم نافع آید و بدستورهای سابق مرعی باید داشت و جالینوس قبل از
 نوبت بلغمی بچند ساعت کشاکش با اندکی فلفل سائیده فرموده است و نافع یافت و من عصاره
 که در فصل فایز در شیطر الغب داشت از نایبترین و اعراض بلغمی بیشتر رنج می داشت و بعد از
 که نایب آن ظاهر شد و مقرر شده بود در صبح نوبت بلغمی بر سه ساعت پیش از نوبت شربت
 کشاکش با نیم مثقال فلفل سائیده دادم و دیگر هیچ ندادم و آن نوبت بخیر گذشت و همین صفت

و آنجا که مرکب از غیر نابین شده تا چون طبع را مهلت آسایش نیست علاج با سیاط بسیار باید کرد
 و در استفراغات برفق تمام مرغی آشتن و بهر خلط که غالب باطریق نفع و تدبیر نفع آن بیشتر کردن
 و اگر مساوی باشند حد وسط نگاه داشتن عنایت بر رعایت قوت هر چه تمامتر باید نمود و قریب کل کافور
 اند را و اخرا این تب از لازمتین نافع آید و مخدرات کاهی که پی لازم باشد نباید داد و اگر دقتی
 نیک بکنند شده باشد انگاه حافظ الفحجه و امثال آن نافع آید و اما مرکب از
 غلبه ناپسندین از سه ربع و چهار خمس روز هر یکی نوبتی بدارد و اگر چه خلط هر یک
 از این مرکبات از یک جنس است لیکن چون از هر خلط قسمتی چند در مواضع مختلفه تعفن می یزد
 و بهر تعفن را وقتی مقرر مخالف وقت دیگری اتفاق افتاده هر یک نوبت خود آید و اگر نوبت
 یکی بر طرف شود نوبت دیگری با آن فاصله طاهر شود و تشخیص هر یکی بعلامات آن باید نمود
 از تدابیر سابقه فصل کیفیت هوا و سجن و بول و منض و سایر اعراض مخصوصه هر
 علاج هر یکی بتدابیر معلومه مفردات آن باید کرد و باز یادتی اهتمام در مراعات قوت بوا
 بودن مریض هر روز از تب و بعد از نفع و کهنکی مرض چون بمجذری رفع نوبت یکی کرده شود
 بهمان دستور هر روز آن دو باید داد و رفع نوبت دیگری نمودن اگر چه ممکن بود که برفع نوبت رفع
 شود و جهت قادر شدن طبیعت بر تحلیل ماده فاسد و اگر از آن بعضی مشککه بود و سهل را رفع
 باید کرد و نوائب خلط خیر را گذاشتن با نفع بیشتر بود و مریض دمی نرزد و وقتی باتن او باز آید
 و مزاج علاج را قابل تر شود آن هنگام از آن نیز آسان شد و اشتباه میان مرکب از غلبه
 خالصه و غیر خالصه و شطرنج غلبه بود لیکن در علاج بیکدیگر قریب باشند و اما مرکب از غلبه
 دور و ز آید و دیگر ز آسایش و اما مرکب از خمسین دور و ز آید و دور و ز نیاید و باشد
 که نوبت غلبه آید و اما مرکب از سه خمسین دور و ز آید و دیگر ز نیاید و برین قیاس
 در سدن و غیره اگر ترکیب واقع شود و علامات و محالجات اینها قریب بعلامات و محالجات
 ربع باشد و اما مرکب از حمی دق و حمی خلط علامات آن در میان حمی دق و حمی
 معلوم شد علاج این تب آنست که خلط فاضل فاسد برفق استفراغ کند بعد از نفع
 قانون علاج دق مرغی میدارند و آنجا که دق یا حمی سوادسی افتد که از خلط بلغم افتاده باشد

و گه نبوده علاج آن سخت مشکل باشد جهت آنکه با وجود سبب غالب سبب بر یکی ضد تدبیر دیگری باید
و همچنین چون با جمعی بلغمی بسببی قوی اتفاق افتد و در بین محلها خبر توسل بحاصل اشتیاق چاره نباشد
و اما مرکب از غلبه لازمه و دایره علامات و معالجات این تب قریب علامات و معالجات
مفردات آن باشد چون طبع را اینجانی تحریک نشیر واقع شد سبب سبب یا طریقه و با تمام تر باید کرد و علم
و اما جمعی عفونی و یا بی بدلیکه هرگاه هوا ملک متغیر شود از او باخرازند چون هوا با اشتیاق
بدل رسد مزاج روح را که در دست فاسد سازد و در طوبی که در دل است جمله آنرا متغیر گرداند
و حرارت عفونی از آن در بدن منتشر گردد و جمعی پیدا آید و بدوام سبب لازم می باشد جهت این احوال
بزدوی ملاک کند چون سبب غلام است مرض نیز غلام گردد و اگر خلق آنجا که باید آید مگر کسی که
یابک باشد از اخلاط بد و مسامات او گشاده نشد و مزاج او قوی بود و در تدبیری که دفع آن فساد
باشد مشغول بود و بسیار با که فساد آن هوا بدل حیوانات نیز سر است کند و حیوان بسیار
ملاک گردد علامت این تب بعد حدوث و با آنست که ظاهر تر سخت گرم نباشد و در
باطن حرارتی سوزان می یابد و تاسه اضطراب عظیم باشد و دم زدن از حال طبیعی بگردود
و عظیم می باشد بعضی رافق تنگ شود و باشد که ناخوش بوی گردد و در عرق لبح و دیگر
باشد و نبض ضعیف و متواتر باشد و بول رقیق و بد رنگ و بد بوی باشد و گاه بود که بول اسود گردد
که سبز بزرگ شود و با همجو استسقا پیدا آید و خشکی زبان و عطش بسیار بود و در دل فم
دردی می باشد و غشیان یا سقوط شهوت طعام گاهی پیدا آید و بسیار بی صفراوی است
و گاهی بی سودا و نیز کند و باشد که گوشت بن دندانها و دینش گردد و باشد سرد و خشک
رنجه دارد و سقوط قوت و غشی و اختلاط عقل گاهی ظاهر شود و خواب کم گردد و خواش سرایت
تند کند و طبع نرم و کفکاک سودا و بد رنگ و بد بوی باشد و باشد که برای سوزش و
برتن او دید می آید و باز نهان شود و با خرد دست و پا سرد گردد و غشی افتد و باشد که
بیشتر تشنج و کزاز پیدا آید و از اول تب گاه بعضی اعراض بقوت پیدا آید بعضی مردم را گاه
که همه این علامات دست و پد بسیار باشد که بسیار از حرارت خود آگاهی کم داشته بود و بعضی آب
و نبض نیز بسیار از وضع طبیعی دور باشد و رخ کد ملاک شود و اطباء درین حال حیران

و اکثر این مجموع نفس بلوی شود از این مرض خلاص نیابند جهت استحکام عفونت در طووبات
 و حوالی آن اعراض فکر نهن چون بقوت و غلبه گردد امید خیر نباشد علاج این تب نیست
 که نقل بودا کنند اولاً انگاه بدستوری که در حفظ الصحة از تدابیر هوای و بانی گفته شده
 از غذا و شربت و دوام میسر دارند و عوض میجو نباشد گرم کافوریات اندر ترشیهها
 میخورند و اگر نقل ممکن نباشد باید که با ضعف اعراض قوی بد نیامده مبادرت کنند
 بخشک ختن بدن به استفراغ طووبات زاید بقصد سهیل سبک دیالین قوی و استعمال
 غذای ترش خشک کننده تن و تریاتی مثل مرغی که آنرا آب غوره و لیمو و یا ترنج و ساق
 بریان کرده باشند و زبره و کشنیز خشک آنرا آلاسیده و بانار دان کوفته آنگاه و خشکه
 پلا و دان شده یا طعامی دیگر کم رطوبت و تریاتی و ترشن باشد و قرص کافور اندر تها دادن اندر
 دوع بی مسکه نافع بود هر روز یکینوبت و گل ارمنی و گل مخوم شربتی اندر ترشیههای مذکور با
 گلاب عظیم مفید آید و آب سرد با فراط مناسب بود و بغیر فراط نیکو نباشد و در تشنگی اگر شکم
 صبر کردن عظیم مضر بود و اگر اشتها کم بود اندک بود اندک بزود طعام باید خورد و چنانچه امتلا
 و خلونیر نیفتد و تدبیر مسکن و بوسیدن تریاقات بدستور که در حفظ از بهوای و بانی گفته
 اعظم تدابیر بود لیکن گریهها و بخورات گرم دور باید داشت و در تقویت جانب دل بدایه
 ممکن گردد و تقصیر نباید کرد و اینجا که سرهای پهلوی و پوست شکم طرحیده شود دست و پا سرد
 گردد و خواب نباشد و اندر دم زدن سینه بر می آید و دوسهو میکند چاره نباشد از آنکه او را
 بخیزی گرم بپوشانند تا حرارت را ظاهر تر کنند و حتی او را بهالند و الحکم گفته و طریق استفراغ
 آنست که اگر خون غالب باشد بقصد نیکو کنند و از پی آن تریاتی خشک کافوریات و آشپاها
 بدهند و اگر خلط دیگر غالب باشد استفراغ آن کنند بکلیات قوی و تریاتی و سهلات تریاتی
 قلیل المقدار اینجا انتظار نفع نباید کشید که مجال تنگست و غرض تقلیل طووباتست بر رفع
 سبب و احتیاط عظیم در سهیل باید کرد که مبادا چون دل ضعیفست فساد می کند و اینجا
 اعراض بد ظاهر شده باشد استفراغ نتوان و توسل تریاقات خشک معتدل باید کرد و بزعم
 اکثر اول حال هر صبح بعد فصد تمام اگر صبح و شام معصومان از ترشش باشد شربتی

عصیر غوره که حب الشفا می بخرد نذر آن جل کرده باشد خورد و مراعات غذا بمقدار لایق درشتی در آن
 بهترین تدبیری باشد و الله اعلم علامت و با آنست که حیوان که از کی الطبع باشد مثل اطلاق
 در ستونک امثال آنها بچل مانعی دیگر ایشان و ترک کنند و از آن ملک آن نمایند و مضع و حیوان
 که از عفونت متولد میشوند بسیار پدید آیند و حیوان که در زیر زمین میباشند چون موش و غیره
 همه بر روی زمین گردند بچل و سر سیمه و در موشان باشند و میل سوراخهای خود کنند و در هیچ محل
 دم زدن و آینه شب و روح او تقیه راحتی نیابد بلکه نافر باشد و چون بر بلندی برآید
 و اندر هوا نظر کند چنان نماید که دودنا گشت و غلیظ و تیره و بر سر عمارت همچو دود فرو حسید
 بی آنکه دود باشد و شواهد وقوع آن سبقت تغییرات هوا بود در حر و سرد متولد بغير محل در زیاده از
 و عادت فصل و وقت و غبار ناکی هوا و غلط و تیرگی در طو بهای بچیل و ممتد با تعال
 حر و سرد و غلبه ظهور شرب و سارک و سرخها خصوصاً در اول خریف و اول و تغییر هوا
 فصول از وضع خصوصاً صیف و بسیار تیرگی هوا اندر آن فصل و بسیار زرع نباتات
 و قابلیت هوا ملک وقوع آن بار در قبل ازین شرط بود و الله اعلم

باب هفتم

در بیان حصه جدی و سایر بزرگ و درمها و جذام و سرمازگی و سموم زدگی و کوفتگی و قرحا
 و سوزخها و عرق منی و ریش منی و جاحتها و بیرون رفتن سر استخوانها و شکستگی استخوانها و
 و علامات و معالجات این امراض اما حصه بزرگی بسیار بود که اندک ظاهر پوست تن بیکبار
 پدید آید باجمی مطبقة و از پوست برداشته تر نشود و هیچ آب نگیرد و بخار و دفرجه خشک نشود
 پیدا کند و در اول ظهور سرخ و آن شبیه بود و بنشانهایی که زدن یک یک سبب این مرض دفع
 بود و مرغون صفراوی حاد را که غلیان عفونی یافته باشد و این ضل از جمله امراض و بائست
 که آنرا آخذ و دارد و گویند یعنی چون در جا پدید آید خلقی بسیار بدان گرفتار شوند جهت

صاحب و مقارنت و ملاقات یکدیگر چون این مرض بیشتر اندر خریف و بهار و اندر بدی هوا
 مردمی را که چون صفراوی اند در تن ایشان بسیار پدید می آید و بیشتر افتد و این مرض در
 هر کسی را که نبوت البت پدید می آید و در نبوت هم دیده ام و زیاده ازین نادر بود علامت
 این مرض آنست که تب مطبقة سخت گرم باشد و منش کشش غالب بود و تاسه سید کند و نشانه
 مطبقة ظاهر باشد و آنجا که طبیعت قوی بود اندر سه روز از تب بروز کند و الا در هفته بروز کند
 و آنجا از هفته در گذرد و هنوز پنج بروز نگذرد با اکثر با خطر بود دیدم شخصی قوی مزاج را که دو روز
 اندک تب ملی بود در روز سوم از سر تا پای حصبه سرخ بیرون کرد و بخیر گذشت و پیری نداشت
 دیدم چند کس را که اندر تب که بی فراشه می کردند و سخت سرفه داشتند بعد هفته حصبه سرخ بروز
 بدستور سلامت یافتند و هیچ محصول از درد پشت و پاها خالی نباشد و در برخی از
 مناسبت هوا و تدها بر مثل غالت خوردن انگور شیرین و دو شب نیم سوخته و خج و گریه
 و شیرینهای دیگر و زنجبیل و در گرمی روز این مرض بسیار افتد و حصبه انچه بلون سیاه و یا
 و یا سبز بود اکثر کشنده باشد جهت غایت احتراق ماده و آنچه سرخ و اشقر بود اسهال
 جوان شمیری را در ری حصبه سیاه میشد و نزدیکی بملاک رسید حضرت اورا سه عدد از خج
 با مغز گوز داد و بخور و صحت یافت و بخور به چنان قسم که بول محصول اکثر سرخ و غلیظ باشد
 چون لحظه نبیند بریده شود و همچو بول خربانه و سلامتی نفس و آواز و قبض شکم اندرین مرض نشان
 خیر بود جهت دلالت بر سلامتی آلات تنفس و تمامی قوت و میل ماده بخارج و تواتر و عفت
 دال بود بر سقوط قوت و یا بر ورم شج و ظاهر شدن حصبه زرد و پنهان شدن و اختلاف ظهور
 بروز و خفای آن نیک نباشد جهت دلالت بر عجز طبیعت و میل ماده بدرون و این الزام
 مندر بر قوح اسهال باشد یا نبشی خصوصا که لون آن بنفش بود و هرگاه تشنگی و کرب غظیم
 شود و ظاهر تر سرد گردد و رنگ حصبه سیاهی یا سبزی گراید ملاک نزدیکی بود و بهوشی آنرا
 که نصذ کرده اند اندرین مرض سخت بد باشد و به سام مهلک زود منتقل شود و اسهال
 بروز بعد از بروز ناقص هم نیک نباشد اما بعد از بروز تمام و دوز قوت و بعد از دهم اگر آن
 که بجرانی شانی باشد و مجرب است در عاف اندرین مرض بجرانی نیکو و اکثر سلامت باشد

درگاه محسوب اسهال نخست حال بد باشد تخصیص در او از لیکن ممکن بود که اگر قوت بر جا باشد
و اعراض بد دیگر نباشد و امتداد موی بوده باشد بخیر خلاص باید تخصیص در اوایل و در انچه که خوب است
زود بپاک گردد و اگر از انچه بجز قوی قابض علاج کنند آناسی در احشا تو لک کند و پلاک سازد علاج حصه
که فصد کنند از اسهال و اگر نباشد از کحل و اگر نباشد از قیال و غیره انچه بپاک خون نیک برود
و اگر فصد نتوان بک سرگوش و درون بینی درگ پیش از نند و تقیل خون موی مزاجان را خوب
بمقداری که بحد غشی رسند و صفادی مزاجان را جایز بود و اگر صفاد مبارت بکین صفاد کنند
فصد اگر باید بهتر باشد و اولی در فصد روز دوم بود بعد اول بعد سوم بعد چهارم و ازین
تجاوز نباید کرد و اگر آنکه امتداد سخت ظاهر بود و هنوز اثر بر در حصه پدید نیامده باشد و الا بطور
حصه جایز نباشد و بعضی مثل ادم را بعد ظهور نیز اندکی استقراغ دم جایز داشته اند بلکه در
و بقدر تقیل ماده تسکین حرارت کنند بکشاکش افراط تجرع آب سخت سرد بستور حماد و
و آب سایش و خشک ساختن نفس اگر بدینها تسکین قوت یابند و اگر حرارت می افزوزد و کم از
پرسیده آتانی کند و باز دیگر بخور و پس اگر دین بر سر عرق یا در کف ظاهر شد امیدوار بود که دیگر
خواهد شد و هم بدین نوع تسکین دهند و اگر حرارت دیگری افزوزد تسکین کافور یا تاندر کشاکش
و بخورهای و نارما و زرشک با و امثال آن باید کرد و اگر داشت که ماده قویست و هوامد مولد مرض
و البته حصه برودن خواهد که بزرگ کشاکش پنج اندک کاهی و آغاب و اوضم کرده بمبارت و آتش حرم
و کشنیر سبز اندران با چربی دیگر نباید داد و زرشکها و سر و پها نفوط چون دفعج و برزق و قوی
و ممکن بود که ازین حال ماده باعضا ریسید کند پس انچه را قبل از تقسیم و بعد از دوم موقوف باید
و شیرینی اگر چه بعد از دست لیکن چون ماده است تخصیص بکین نشاید داد و طریق علاج که بر محصوبان
تجرب کرده ایم و بی خطر بوده است که در اوائل فصد و یا تقیل دم فرموده ایم و بعد از ان جهت تسکین
و تقویت کشاکش ده سرد کرده و آتش جو که اندران غلاب اندکی کشنیر سبز چوشیده بپاشد
و دهیم و آن را که ازین غذا نفرت شده برنج اندر آب چوشیده و آده ام و آب سرد و آب غلاب
چوشیده و اندکی بچ و شفا و تسکین حرارت کرده گاهی اگر جهت تسکین جعفر با آب غلاب
کرده ایم و گاهی که سخت و خشک کرده بپاشد و دهیم و اگر در دهیم و اگر در دهیم و اگر در دهیم

و اولویت دارند نهاده ایم آن هنگام غذا ماشین سرخ اندر آب جوخته فرموده نیم خصوصاً بعد بروز حصه
 و درین تیر و تب سرخ مخصوصی را خطائی نرسیده بسیار از حصه بیدین صحت یافته اند و آنجا که
 بروز دیر میشود و ناقص دیا سرخ است و طبیعت بسیار دادن احتیاج است باید که تن در انجامد و
 دارند و جرحه آب سرد میهند و اگر قوت داشته باشد که قدر آب گرم بنشیند و شربت جامداد اند
 تا بخار آن تن را در نرم و مسام و در کشاده سازد و صواب بود و آنجور چند در آب غناب جو شیده
 آب دادن هم مد بروز بود و اگر قبل از بروز طبع نرم باشد و منع بروز کند و یا هم حدوث اسهال با
 مزیدن پی ترش در آب مزیدن ناروان زرشک افق بود قبل از غذا و بسیار ایدیم که درخ
 و ترشی مبالغه کردند و حصه گزشت اما اگرانی در زبان یا در گوش پیدا کردند و بران مانند آنجا
 که گران سر و صداع و یا سهو و غفلت بسیار شود و استکدام باشد و فصد نشده حصه نیز بنور روز
 نگردان که بود و تعلیل هم غیر از آن هیچ تدبیری مفید نیاید اگر استکدام نباشد و فصد او اهل شده باشد
 مده را از دماغ نباید داشت بخت و شیان و یا شود و یابانید که نور و خلجهای خشک و الین تیرا
 بر کعبهای دست او بعد بروز آنرا که ضعیفی باشد و غذا قوی تر خواهد بود و جرحه خروین یا در
 پنجه یا کباب کرده یا نبری اندر ری هوا مولد حصه در اطفال و کودکان چنان بود که سر و صحت و
 پیدا اسکند و بعد که در تب مطبقة قوی پیدا آمد و بوقت شب هنگام سرفه و تب بیشتر میشد
 و اکثر اوازی گفته بود در نیم حصه سرخ بر تمام بدن ظاهر میشد و چنان تجربه شد که آنجور جهت
 پیدا دند نافع بود و بروز حصه را نیز میسکند و ترشها مضرب بود هم سرفه را در هم ترش و غذا نافع بعضی
 شور بای سرخ بود و گوشت گوسفند اندران شیده حلیم گندم گوشت اندران جو شیده و بعضی را
 آش جو ساده و بعضی را نوغان برنج و بعضی را ماش سرخ و دیگر هر بهادر ترشها و سردها و شیرینها
 نمیدارند و بعضی کودکان معتمد سیه انار پس اندکی میدارند و بدین نوع تدبیر جمله صحت فیتند اگر در
 و در یازده بجران نام معرق بود و چون ضعیف بود حاجت تقیه شد و بیشتر احتیاج
 کودکان سخت و ملوث مردم رسیده را باشد جهت قوت تنبیه که تدبیر کل و شرابان بد بود و
 و حضرت پی محصور اندیکه اشتند که جامه پاک پوشند جهت آنکه گزیدن پیشین جهت بروز حصه و
 و الله اعلم و اما حذر که آنرا آنکه گویند ترشهای بسیار بود که اندر ظاهر ترن پیدا آید ترشهای باجمی مطبقة

و از پوست برداشته تر شود و عمقی پیدا کند و اکثر آب گیر و ریخته شود و با خالیدن و دود آتش شکر
 بر هر پاره پیدا آید و در اول ظهور نیز بزرگتر از حصه باشد و سبب این مرض دفع طبیعت بود و در فصل اخلاقی این بار
 که علیاً یافته باشد و فاش شده و این مرض نیز همچو حصه از جمله امراض بابی و آردده و چون طبیعت البته
 جهت پاک ساختن خون از فضل و رطوبات لطیفی غیره از اجزای سیدیه تا فاسد را از ممتزج دفع نماید
 اکثر آن علیان بجز در می انجامد جهت تا شیره حرکت حرارت مفسد این مرض هر کس را تخصیص دهد که در طبیعت
 پیدا آید اگر در خودگی پدید آید در بزرگی البته پیدا کنند و از یک نوبت بیشتر کم پدید آید و در همه مدت عمر
 و تا دو نوبت چند کس را دیده ایم و سه نوبت هم دیده اند بر سبیل ندرت و حمیقاراهفت گریخته اند
 که شخصی بر آورده با وجود که سکر گرت در حصه آبله بر آورده است و این مرض حصه را مکرر شدن آن
 که در یک نوبت اندک پیدا شده باشد طبیعت کار خود تمام نکرده باشد باز بجز یک سببی متمیم طلبد و یا با
 خارجیه قویه دیگر با اتفاق افتد و پیران را هم آبله شبیه مگر بکسب از سوادانی و ملاقات محدودان
 و امثال آن غالب نیست که سبب همان باشد که مکنونیت یا دو نوبت دیگر بر آورده باشد **علامت**
 این مرض آنست که تب آن مطبوعه باشد با ناسه عظیم و در دشت غالب و ماندگی جهت کثرت ماده فاسد
 شیرین بزرگ که نزدیک هر ماه ناهوش و ترسید اند خواب بسیار از خواب جستن و لرزیدن یا در وقتی که
 به پشت باز گردد و گاهی سر و سرخی چشم و دیدن اشک بگریه و خاریدن بینی و گریه و آواز خفیه
 از خواص آبله بوده باشد که در دکل و تنگی نفس یا سرفه هم پدید آید و تن گران و دست بود و اینجا که طبیعت
 قوی شود با مواد قابل در دو دم سوم آبله بنیاد بر زکند و بعضی اطفال را دیدیم که در او اخر روز اولی
 وز و صحت یافتند و آنچه در چهارم پدید آید ریخته شود و آنچه از هفت روز بگذرد و روز نکرده باشد
 با خطر بود و غلبه آن از غلبه ماده و حدوث آن بر اعضا باطنی بد باشد و آنچه اندر روز یکم نیک ظاهر شود
 با سلا بود و آنچه اندر روز یکم پدید آید بد باشد و گاهی بر دن آمدن و باز پنهان شدن نیک باشد اگر با وجود
 این حال چون آن نقیض بود حکم بلید داد که غشی خواهد افتاد و آنچه بدیری بر روی آید قوت ضعیف بود
 مگر آن سبب یا سیاه میشود و هملک بود و بهترین آبله آن بود که اندک کرد و پرانده آید و بزرگ باشد
 و زود ریخته گردد و برون سفید باشد و تب بر اثر ظهور آن انحراف یابد و طبع قوت گیرد و آبله سرخ
 بهتر از زرد باشد و زودتر از دیگران و آن سبب سیاه و سبب

و بنفشی آید چون سونجک خون بود اکثر با خطر باشد و آید که بعضی بزرگ و بعضی خرد باشد و یا پهلودارد و در یکدیگر پیوسته باشد و یا غالب یا دوا آید اندر میان یکدیگر باشد یا در ریخته می شود و در سرون می آید و یا اثر نهایت باشد و قوت ضعیف و یا تب بیشتر و اضطراب غالب باشد سخت بدتر بود و اینجا که سخت میرون آید آله و انگاه تب گیر و خطرناک باشد و خطر این بیشتر از آن بود که آله میرون هنوز تب سخت باشد و اینجا که آله همین باز میشود و در هم می پیوندد و ناسه بجد باشد شکم بزرگ و ملاک نزدیک و اینجا که آله کوجانی آب باشد و می طرقد و بسیار سخن به نشانه گوید برگ نزدیک باشد و همچنین اینجا که نفس متواتر شود و آواز بگیرد و ناسه بجد پیدا آید و رنگ آله بسبزی یا سیاهی گراید و بشیره سرد می شود و دلیل سبزی و غلبه آله بر ریه و سینه و شکم و کمی آن بردست و نشان غلیظه ماده باشد و پیدا آید بول الدم بزود پس از آن سیاه شدن بول اختصاص که قوت ضعیف باشد و اسهال خونی یا صفراوی یا آن یار شود و هیچ امید سلامت با آن نباید داشت و اندر حصه نیز این حال بهلاک کشد و اکثر این کسانی که در آله هلاک شدند یا اینجا که هلاک شدند و این بیشتر بود و یا بسبب اسهال فقط جهت سقوط شدن قوت و بسیار باشد که آله با خرفلغونی یا یا شتر اگر در دوا بدیده از ماده آن تولد کند علاج آن قبل از بروز بعینه علاج حصه چنان که مذکور شد باید کرد و الا در غدا و شراب و فو که زرا که در آله چون ماده آنهاست که غلیان یافته هیچ چیزی که خون آنها سازد نباید داد بلکه همه چیز را که بسردی دارد و خشک باید داد مثل پست جو یا پست عدس اندر آب انار ترش یا اندر عصیر خوره یا آب ریوای شهابه آن یا اندر جلاب ملا و عدس یا شربج غلیظه سازج بی روغن اندرین ملاک می رسد و از ترشی خدر میفرمایند و نهایت مناسب آید واکو دکان میوه خوار را قبل از بروز و بعد از بروز انار را ملسی میدادیم بکونی آمد و ترش خوار را آن آتشین بخیج با ناردان گاه گاهی میدادیم و مفید بود اندر ما و را و لایله ملا و خشک با خرمایه میزد و بسیار نافع می آید جهت تری هوا اینجا و در اکثر هواها ترقوی این غذا مناسب است اما در هوا اگر خشک این شیرینی بقدر احتیاط باید کرد که مد و غلیان نشود بهر حال آنقدر که بر شنی اندر حصه جرات توان کرد در آله توان آنقدر که بشیرینی در آله جرات توان کرد در حصه نتوان و لایله پست و جمیع مجد و راز افصیدیم نافع آید و اگر قوت ضعیف باشد چوبه گیاه بدستور که نکازد که یافته یا ملا و خشک میگوید خصوصاً که طبع نیز نرم باشد و اینجا که استعمال تلکین

حاجت اید رب لیلیه باشد مناسب باد و اینجا را در آب انار ترش کرده دادن هم نیکو بود
و مصور انار ترش بنات هم نافع آید و تسکین حرارت اولی بود و اینجا که در اول تسکین
و تخلیط خون مردع و منع ماده از غلیان کوشند خوراندن شراب طلع و شراب ییاس
و آب فواکه قابض نیکو بود اما بعد ظهور انار بر دوز آن انوار جامی را که مضر است ابد اندران
عظیمست مثل گوشه چشم و بینی و حلق و شش و روده و بند کشادگان از آن حفظ باید کرد
زیرا که در چشم و درون گوش بیم نقصان بصیرت بود و در بینی راه نفیس را بگیرد و در
حلق خناق آید و در شش بیم سلی و ضیق النفس باشد و در روده تشنج کند و در بند ما چون
بزرگ و غایر افتد تباه کند و تدریس حفظ چشم آنست که سهاق اندر گلاب تر کنند و بسیار آید
و اندک کافور اندران حل کنند و چشم اندر میچکانند در شب با نروزی چند نوبت و آب کشنیر
و آب تخم انار ترش در چکانند نافع بود و باز و بگللاب سائیده اندر چکانند سخت قوی بود
و حوض بصیرت و شیان مامیثا و اقا قیابا بر فر عفران قلیلی جمله را آب کشنیر سائیده
بر پشت چشم طلا کردن نافع آید و هر گاه آبله اندر چشم پدید آمده باشد کافور اندر گلاب حل کرده
باید چکانند و اگر این تدریس نافع نباشد و چشم سخت سرخ بود آبکامه بنطه که ترش نباشد
باید چکانند و بعضی گفته اند که لفظ سفید اندر کشیدن سخت سودمند بود و اگر رسکیا
چشم آبله بزرگ بر آمده باشد سرکه صفائیان و کافور آب کشنیر تر حل کرده بر سائید
و سرکه و گلاب نیز نافع آید و با کافور انفع آید لیکن بهتر آن بود که رفاده بر پشت چشم نهند
و تخته از سر سخته باندازه چشم رسکالا آن نهند و بنهند تا چشم را فرو شسته دار و بعد از آن
دار و چکانند باند هر روز چند کرت دار و کنند و چنین بنهند و تدریس حفظ بینی آنست که بر
سر که تنها یا گلاب به بینی بر کشند یا صندل و شیان مامیثا و رب غوره و امثال آن که
سختی کرده با بر می کشند و در می چکانند در غن گل یا در غن بود و با اندکی کافور اندر چکانند
و در اندرون بینی طلا کردن نافع بود و تدریس حفظ گوش هم چکاندن فیتله آلائیده بدین گوشت
نهادن بود و تدریس حفظ حلق آنست که از اول قواضی کوره از غذا و شراب بکار دارد و بعد
و بر شاه قوت غرغره سیکند و آب سرد و طبع عدس و گلسترخ و گلاب آغشته غرغره بس منفعید آید

و تدبیر حفظ شش آنست که اگر انگبین بلوطی و تخم آبی پیوسته در دهن میدارد و در شب توت میخورد
 و تخم کدو تخم خیار و بادام مقشتر با نبات و کثیرا بر سر سائیده و بلعاج اسفند شش جوی
 از آن پیوسته در دهن آشتن نافع آید و تدبیر حفظ بند و کشادها آنست که صندل و شنبلیله
 با میثاق و گل از منی و گل سرخ و اندکی کافور حله را بگلکاب سائیده و سرکه بر آن چکانیده بر بند با طلا
 میکنند و اگر آبله بزرگ بر بند گاهی بر آید بسوزن زرین بشکافند و طوبست آن با سیردن کنند
 بر سر اصلاح آن نمایند و تدبیر حفظ رودها آنست که چون آبله اندر انحطاط افتد شراب بود
 و قرص طباشیر و رب آبی و شاه توت و امثال آن میدهند و غذا بدستور مذکور و انجا که آبله
 دیر بر دهن کند و بعد احتیاج باشد ترشیهها و سردیهها را باز باید داشت و بدستوری که در حصبه مذکور
 رعایت کردن و غنای خشک و انچه خشک و خراشاندگی گاهی متقل فرمودن نان سرد و مزاجان را بشکافند
 و غذائی که از اینها بچته باشند بی روغن گوشت بهتر باشد و اگر ناچته باشد با غذا خوردن هم نافع
 و طبیح انچه و غنای اندکی را زبانه خوردن سخت قوی بود و گرم مزاجان با آب آلو باید داد
 اگر طبع نرم باشد و اگر عدس مقشتر بهفت درم و لک مغسول بخیر درم و کثیرا سرکه درم حله را در نیم
 بسوزند تا به نیمه باز آید و از آن میدهند ماده را زرد و سیردن فرستد و انجا که خارش رنج میبرد
 بلسته نرم و یا بر مرغ باید خارید و ستهها مریض را در ستهها نرم باید کرد تا بناخن بر تار از خم کنند
 و بخیر با مشغول باید داشت تا خاریدن را سختی فراموش کند و انجا که آبله در بچته گردد و بعد
 احتیاج باشد به بنید که هرگاه تمام سیردن آمده باشد و نبض و نفس بحال طبیعی قریب شده
 و اضطراب تاسه کم گشته طبع با بونه و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و سوسن کندم اندر شیب
 دانه ای میدارند تا بنجا آید آب بگرد و بچته شود و چند آن باید داشت که از حرارت آن ضعیف
 پیدا آید بلکه چون طاقت نباشد مکرر ببلت میدارند و هرگاه از بروز بنفشه بگذرد و آبله روی
 نند و دیر خشک شود و انچه سخت بزرگ بود بسوزن زرین بشکافند با سته و آب آنرا
 بلسته نرم بر چین و برگ گل خشک یا برگ سور و یا برگ سوسن یا برگ گز کوفته و بچته نرم بر آن بچتن
 سردی هوا چوب گردو پوست پیاز و شناع و بیخ سوسن خشک و خانه باید سوخت و در زیر آتش میزدند
 از اینها دود کردن در گرمی هوا چوب صندل و سرور زرد و دود کردن و اگر مو وضع ریش گردد

گل سرخ در یک موز صبر و کند و از زوت و دم الا خون سوده و نرم خجسته بر آن مالیده و مرد
 و سنگ زخم و سفیداب با بعضی از اینها پاشیده هم نافع آید اینجا که آنکه غالب بپوشاید و زخم چاره
 از آنکه بیمار را در میان پنبه بکشد نرم کرده و دو گرد و دو گرد بر سر و صندل داوه خوانند و آن عظیم
 کنند تا ریش گردد و آن در میان یک سخت نرم باید خوانند و در گاه و سر و بشیر طبع گرمی و سردی از آن
 کنند عظیم نافع آید و در میان آرد از زن و آرد جوهر هم نیکو بود و در میان سه و ده برگ
 و مورد و گل خشک شش و برگ سوسن خشک هم نیکو بود و در میان گل سرشده شب سحر
 و بر سر بستر نرم آید سخت مفید آید و نمک آب آبله در دست زدن و زخم شدن از آن باری
 و نمک اندر طبع این بر گاه آنگاه که بوی محلی که زخم شود مرهم کافور سود دارد و در گاه زخم
 کردن و اصلاح آوردن و لیش در جله اوقات نفع عظیم است و در گاه آبله خشک شده بد آورد و اگر در
 می زرد و در شیب آن طوبی نیست روغن نیکم بر آن باید چکانند تا زرد بفتد و اگر در شیب آن
 تری باشد و خشک نمیشود بمیخاد که دست و دست آنرا به بخار آب گرم نرم باید بشواید آنگاه با دست سحر
 و دیدن تا غیری آرد و آنکه اگر عمقی دارد در سر از صبر مرد و زرد جوهر و سنگ سفیداب از زرد
 و اقلیم کایم سازند و در آن تا آنرا آرد و اگر عمقی ندارد و با پوست بر است شیب سحر
 سوده بر آن بپاشند و بگذارند تا اگر بار خشک شده بر آرد و باز بهین نوع ملاحظه میکنند تا تمام رطوبت
 زایل شود و اصلاح آید و مرهم من آنست که در آخر که بعضی نفس و قوت بحال اصلاح یافته باشد اگر
 جهت دفع رطوبات زائده آبله و زرد تر اصلاح آید هم آبله و زرد تر که در سر است و نافع بود و در
 اسهال بیدار یا خرازی غذا در آنچه ملکی و نیم بریان کرده باید بخت و سفوف الطین در آن
 باید و او قسمل از خشک غذا و زرد هم من فادر هم حوتا اندر ربی قابض سوده مناسب بود و در
 از نرم شدن هم بعد نیم اندر آبله و حصیه لاجی باید کرد که مضرت اسهال اندرین هر دو مرض
 و اندرین ملک خشک نشدنی آبله را ناسات سوده بخورد و اطفال تندرست میکنند و آنست که
 مولد آبله از ریشان باز میدارد و اگر آبله بر می آورد اندک و کم مضرت نمی باشد و در آنکه عیقا
 نوعیت میان حصیه و جد و اعراض علامات همچو اعراض علامات آن همچو اعراض علامات
 اینهاست لیکن در جمیع وجوه سلم است از اینها و اندرین مولد حصیه اطفال مطلوب ظاهر آید که

تری فرادارند افتد و اندر هوا مولد آید اطفال صغیرای و آنها که تدابیر خشکی فرادارند و علام
 آن قریب بجلج حصیه و آلبه بود و اندرین ملک آنرا کور آلبه گویند یعنی آلبه است که آب نمگیرد
 و خشک نشسته قوی برمی آورد و سه نوع دیگر بشره اندر ملک می دیدم که علامت و اعراض آنها
 بخار و وضع و مهیت قریب حصیه و آلبه است یکی را تنفک گویند جهت مشابهت بخار و آن
 بشره غالب بود و سر نیز همچو خاز نرم و از پوست برآمده چنانچه دست که برتن بالند
 و کشتی آن محسوس میگردد و لون آن از لونی تن بسرخ می گراید و اندکی بخار و هیچ آب نمگیرد
 و هیچ بزرگتر نشود و خشک نشسته نشود و بخود تحلیل پذیرد و باخرد دفع شود و دیگر را خشکی شک
 گویند هم جهت مشابهت و آن بشره غالب بود و خورد و مفید همچو دانه خشکی شد و اندکی
 از پوست تن برداشته تر نشود و هیچ آب نگیرد و بخار و خشک نشسته نکند و بخود تحلیل پذیرد و باخرد
 دفع شود و دیگری را مر و ارید گویند هم جهت مشابهت و آن بشره غلبه متفرق بود
 شبیه مر و ارید پس ریزه و از پوست برآمده تر نماید و از اول حال همچنان برز کند
 و بخار و هیچ قدر آب نگیرد و صفائی تر از آلبه رسیده بود و هیچ خشک نشسته پیدا نکند و بزرگتر نشود و این
 هر سه نوع کم خطر باشند و بر دز این نوع اخیر گاهی زرد تر افتد و گاهی میریزد و اما بر دز آن و دوزخ
 در اواخر تها و اکثر بعد چهاردهم افتد بابت بحران ناقص و جمله با عرق برز کنند و علاج این بر
 بدستور علاج حصیه و آلبه نیکو آید و اندرین جمله چون بر دز اینها دیر واقع است اشتباه
 به تب بلغمی و صفراوی فرمن بسیار واقع شود و احتیاط عظیم اندر تشخیص باید کرد و الله اعلم
 اما سایر بشره بدانکه بشره عبارتست از مطلق ورمهای کوچک که در پوست ظاهر شود و سبب
 جمله تغییر اخلاط بود از حال طبیعی و اشتغال طبیعت بدفع آن بخارج بدن جهت عجز از تحلیل آن
 اولاد و یا مسامحت بر رفع و منع آن از داخل و هر بشره که ماده غالب آن خون بود یا صفرا آن را
 گرم گویند و آنچه غیر از این باشد آنرا سرد خوانند و از انواع بشرات که عموم دارند نسبت
 با ظاهر بدن آنچه اطباء با غایت یافتند و از جمله اعراض حد کرده و علامات و معالجات
 آنها را بیان نموده پانزده نوع بیش نیست سه نوع از آن حصیه و آلبه و تنفک
 که مذکور شد و دوازده نوع دیگر حمیه است و نمل و شری و سعه و حصف

و نبات اللیل و بطم و جرب و لول و مساریه نقاضه و نقاطه و مرجع این جمله به دوازده نوع بود
 بلکه یازده نوع چنانچه بعد ازین واضح گردد و با چهار نوع دیگر یافتیم که در کتب مذکور نیست
 آنست که با جمیع گفته شد و کینوع دیگر ازین دانست که اندر فرنگ پیدا شود و از بخار و
 و عربستان رسید و در سنده اربع و تسعایه و در آذربایجان پیدا شد و بعد آن در عراق و فارس
 و غیره منتشر گشت و اکثر مردم درین نمالک و غیر نمالک را در دزدی و برمی آورند و شرح آن بعد بشرط کرده
 انشا الله تعالی اما حمزه بجم و قسم بود یکی موسوم هم بجمه باشد و آن شره بود هم سخت گرم و سوزان
 و مادر و حوا و طوبت کم دارد و بر هر جا که پدید آید پوست را بسوزاند و بخورد و اندکی گوشت فرو ریزد
 و خشک ریش سیاه بر آورد و چنانکه جایگاهی را که داغ کرده باشد و بدین مناسبت آنرا آتش ماهی
 نام نهاده اند و گاهی یک شره بیش پدید نیاید و گاهی متعدد متفرق بر آید و ابتدا آن با سخت
 باشد اندکان محل و بزرگی سطح ظاهر آن اولاً مقدار سطح نصف نخودی بود یا اندکی بزرگتر و کین
 حوالی آن ورم کند و محل آن چون خورده شود بزرگتر نیاید و بسیار باشد که هیچ شره اولاً پدید نیاید
 و آن محل نخست بخار و بسوزد و سخت سرخ شود پس از آن بلون صاصی گردد یا رما و بسیار
 که از سوزش عفونت و سمیت ماده و درد و آن بها صاحب گیرند و با که هلاک کند و در ساسا
 و قرب آن این ضل بسیار افتد و ماده این شره صفر او سودا اختراقی غلبه باشد علی الحاصل آنست
 که اگر قوت قوی بود و مانعی نباشد و در خون غلبه ظاهر بود فصد کند تا حد خشکی و اگر
 غلبه نباشد فی الجمله خون کم کند بقصد یا سحجا بتخصیص بر جا اگر مانعی نباشد و بعد از
 استفراغ صفر او سودا اختراقی کند بمسبب که اندر تریاتی نیکو بود و چون تقلیل خون را
 مانعی باشد بر مسهل اختصار لازم بود و بر محل علت ضما دای محلل محففت معتدل در گرمی
 و سردی بخار دارند و در شانزده و کرت و سه کرت و چهار کرت مثل ضما که از عدد منقشر
 و برگ لسان الحمل و نان تنک بسیار بسوساخته باشند و از ترشین با ششم و پوست که
 اندر سر که بخته باشند و نیکو ساییده و از وی اندر سر که بخته و نرم ساییده و غذا یا تریاتی نایل
 و ترشی میدهند و گاه بود که احتیاج افتد بلکه محل علت را به شیخ بیاچند و خون سائیده از سر
 کنند نافع بود و زو افکندن بسی مفید آید و اندرین ملک سی آنرا چوب ناس که از ده بیدار شوی

سرخ کرد و داغ میکنند و بر هر صمغ میبایند و در دو سوسوس درم آن گاهی عظیم می شود از داغ و کم کسی را
طاقت آن است اما در خطر اندازد یکدانه بیش بر نمی آید بعد داغ و کسی را که طاقت سوزش دارد با
اولی آنست که بتیزان فاروقی بد بران داغ کند و چندان تیزاب گرم کرده بران میزند که آن محسوس
سوراج میشود و بچکلت آید و اینجا که این مرض بحرانی افتد این عمل واجب بود و طریق آنست
تیزاب بتقریب معلوم گردد و اینجا که جمره بر لب یا قصب یا قصبه یا مانند آن بر آید و بدار و با
خشک کنند محتاج باشد که بکند فلقطار و قلع لیس از هر یکی بیت درم ببرد و پیچیدم و آب بپاشند
و طلا کنند و شک بر آب انگبین شسته طلا کردن نافع بود و مرهم کوزه قنار طلا کردن عظیم مفید آید
در مصلحت امورم از حوالی علت گل ارمنی در سر که حل کرده طلا کردن سخت مفید آید و پوست تازه خرگوش
همواره بر محل علت بستن عظیم نافع بود و قسم دیگر موسوم بود بنار فارسی و آن بره بود و بر
ماخارش سوزش صعب دور دورم حوالی و بیخ غور کنند همچنانکه از سوزن آتش بدید می آید و بر
مناسبت آنرا نار گویند و تخصیص فارسی عالیا بحجت آن کرده باشند که اولاً این مرض اندر قطن
بدید آمده باشد و ابل فرس نهجت سوزش آن آنرا آتشک گفته باشند چنانچه ارمنی دانه
میگویند و اندر حاک این بره برای خرد از جنس او و از غیر جنس او بسیار بدید آید خصوصاً در
دعفونت آن بهر جا که رسد و خشک نشه سیاه کند و حوالی پوست را لختی بخورد و بسوزد و اندک
پهن باز شود و این بره نیز در سالهای دبا و قرب آن بسیار افتد و بر اثر این نیز تنهایی گرم
مهلک بدید آید لیکن ماده این بدان گرمی و سودا دیت و عفونت نباشد که اندر قسم اول
و بعضی این هر دو قسم را جمره گویند و بعضی هر دو را نار فارسی و آتشک گویند علاج
این قریب بعلاج قسم اول باشد و بشق و داغ اینجا حاجت نیفتد و اگر پوست آنرا بچون
پرای لختی بپزند و آب آنرا بنحرقه برچینند و مرهم کوزه قنار و یا مرهم سفیداج بران طلا کنند
و بر حوالی آن گل ارمنی فسر که حل کرده مالند عظیم نافع بود و سونخه مغز شفتالو و سفال آن
بر محل علت طلا کردن هم مفید بود غلامی آخوخ را بر زنج جمره پیداشد و تمام زنج و حلق آن
درم کرد و یا در دو سوسوس عظیم تب کرد حضرت او را از جمره ها و گوشت برین فرمودند و غذا
ترش میدادند و بوقت خواب معصورانار ترش شربتی تمام دریا که آن حب آشفامی بزرگ میداد

وجد و آریاب لسان الحلق سخت کرده در شبان روزی چندین نوبت بر محل مرض و حوالی آن طلا و نمک
 بهین علاج اعراض بدان بطور شد در سه روز بعد بهر بیم اسفیداج خشک شد و جرات
 آنرا با صلاح آوردند و این علاج بسیار تجربه است و انفع ازین نبود و اما تکه هم دوم بود
 یکی موسوم بود به هم عام که نمک است و آن شرابی خورد و بیکه گرتزد یک و در هم سوخته میگردد
 و بهین باز میشود و با خارش و اندک درم محل باشد و بلبس گرم بود و سورش بر روزه از آن بهنج
 سورش گزیدن بوزر د باشد و ازین جهت آنرا نمک گویند و لون آن بصفت مایل بود و بهین
 که د باشد و پنج آن بهین بود و گاهی افتد که پنج آن باریکتر از سورش باشد بسیار بود که نمک
 افتد و یا اثرات متفرقه و بعضی که از نمک باشد ریش گردد و پوست را اندکی بخورد جهت تیزی و سوزش
 ماده صفراوی آن و بعضی باشد که تجلیل رود و لی آنکه ریش گردد و از جهت قلت رطوبت در
 و قوت طبیعت و گاهی که حرارتی سخت و پی بر اثر این مرض پیدا آید و اگر شرابی که بر جلد پیدا آید
 و بهین باز شود و متفرج میگردد و عمو زیاد دارد و از خارش و سورش خالی نیست از آن تکه شمرده اند
 قسم دیگر موسوم بود بجاورسیه جهت مشابهت آن در خورد و کردی بجاورسیه در لون آن
 بسیار بی گراید و قوام آن بصلابت مائل بود نسبت بانکه جهت اختلاط ماده صفرا این صفت
 و سودا و هم بدین سبب گرمی و سورش و خارش این کمتر بود و تجلیلش عسر تر از نمک بود
 علاج هر دو قسم است فراغت اول باید سوز که در جگر مذکور شد و اندر مهمل جاورسیه
 تر بد بافتن جهت تجلیل سودا و بلغم لازم بود و غذا اندر تکه ترش و تر یا قی باید و اندر جاورسیه
 تر یا قی جاشنی دار یا ساده ادویه که در روزه و ریش تن اطفال مذکور شد جمله نافع بود و آنجا که
 ریش خورنده پیدا آید ادویه که در تجربه گفته شد بکار باید داشت و اقواصل اندر خوردن در خل مخرب
 و یا در خمر قابض حل کرده طلا کردن مفید بود و همچنین عصاره قشای الحار دملج و مراره و طردن
 در بول گاو حل کرده یا در بول گاو که در آنجا که در ابتدا ظهور شرآت نمک یا جاورسیه بر سر درانه بمقدار
 اعراض آن تیزا فائقی مدبر بنهند و چون خشک شود و دیگر زنند و چنان رعایت کنند که تیز
 از غیر سر درانه اطراف تجاوز نکند عظمی نافع آید و نگذارد که دیگر دشتها پیدا آید
 و تجلیل و منع نیکو کند و آنجا که این مرض بحرانی افتد این علاج واجب گردد و آنجا که هنوز

ریش نهاده باشد طلا کردن و فلفل با هضم سخی کرده و به طبع برگ پسته بنفشه بود
 در روغن خوب گل و چوب کلک بر بزره زدن هضم نافع آید و اما شری
 بزره بود بسیار در بین شبیه به نفحات مجتمعه و متفاوت در کوچکی و بزرگی و کم کردن افتد و با تاسه
 و کرب و خاریدن صعب بود و لون آن مائل به سخی باشد و اگر دفعه پدید آید و در شب اجراض
 بدان زیاده باشد و ماده این مرض با خلط بخاری حاد و موی باشد که در جلد تبس و خشک
 گردد و زیادتی حرمت لون و حرارت لمس آن و سوزش و سرعت ظهور بر آن گواهی دهد و باشد که
 در چاشنگاه نیز اعراض آن زیاده گردد و یا خلط بخاری گرم بود که از بلغم پورقی حاصل شده باشد
 و قلت حرمت و حرارت لمس و سوزش و بطور ظهور بر آن گواهی دهد و باشد که تری همچو عرق از آن
 می تراید و باشد اولیای این قسم بیشتر بود علاج آنجا که علامات خون ظاهر باشد نخست
 تسکین ماده باید کرد بطلا کردن آب غوره و امثال آن و خوردن دوف و ترشیها و افشاندن
 باج و معصورانارین و بخور کشنیز خشک در شیب جامه و بعد تسکین الحال فصد یا حجامت
 کردن و بعد از آن تمکین صفا نمودن و اگر حرارت غالب باشد قرص کافور و طباسیر اندر
 دوف و ترشیها باید داد و اگر مدت دراز گردد و نقیص صبر اندازد آب کشند و آب برگ غنابله
 باید داد و آنجا که علامات بلغم بود استفراغ بلغم کنند به بلبله کابل و ترید و امثال آن و کلک بکشد
 اندر گنجین ده هر صبح مناسب آید و غذای بی قاتق باید داد و اگر سنگ گشیدن اندکی مناسب
 بود و دیگر رم کبابه سوده باشد درم سنگ شکسوف کرده نافع بود و اگر آجر بود آب بنهند
 و از آن آب بخورد سود دارد و تخم پنجه کشست درم کوفته و بخیه در سه اوقیه شیر جو شیده آید
 نافع بود و در هر دو صنف گرما به و عرق آوردن و مسام کشادن مفید آید و حب الشفا بر بالا
 طعام بسیار نافع آید و شیخ گوید که پودنه و طباسیر از هر کدام دو درم گل سرخ نیم درم کافور و قرا
 جله را سخی کرده و مخل کرده در آب انار ترش دادن هر دو صنف را نافع بود و مجرب است و همچنین اسهل
 بر ناستاندر شربت آتشامیدن اگر با شرابی غشیانی بود یا آب گرم و غیره یاری باید کرد تا فی
 تمام کرده شود و بعد طبع نرم باید داشت و در جمله احوال نرم داشتن طبع اولی بود و عرق
 بقایای حیض را در غیر محل یا کی بطلا کردن کج و قوا بضع بر کمر گاه منع کرد و روزه گرفت و اورا

بعد از این مرض پدید آمدن بکار داشت از خارج بدن تن پس بهل صفرا و بلغم بود
 اندک نافع بود ولیکن مرض باقی بود و هرگاه سردی و ترشی خوردی زیاده تر شدی و با
 سخت منفر بودی و هرگاه طبع نرم بودی بهتر شدی و چون روزه سیداشت از غذای مقرر
 و چرب پرهیز نمیکرد ناگاه پیش از موعد باز حیض او گشود و بیان صحت یافت اما سینه منقبض
 و قسم بود که موسوم باشد هم بسفقه و آن شترهای متفرق بود که بر سطح تن پدید آمد
 مایل بحالت و بعد ریش نشود و خشک تر شد پدید آید و گاه بود که بعضی گوشت را بخورد و اندک
 غور کند و بعضی پهن باز شود و از خارش اندک سوزش و درد خالی نباشد و بیشتر بر پوست
 سر پدید آید و فرع که آنرا کجی و کلی گویند نوعی از این بود و گاه باشد که هیچ ریم نکند
 و گاه باشد که شوره بر آرد و بسیار باشد که اندر زستان از این نوع جوشه سی پدید آید
 و بزودی بر طرف شود و بسیار باشد که پوست را بخورد و سام آنرا به بند و همچو چل داغ نماید
 چنانچه بعضی کلان را واقع است گاه باشد که اندک ریمی از آن می تراید به قوام عمل قسم دیگر
 سفقه بود متفرق و آنرا شوره گویند درد و سوزش و ریش آن زیاده از سفقه باشد این
 بر روی و اگر اندک باشد بیشتر از آن افتد که بر سر و باشد که پوست را بخورد و ماده این خلطی جادو
 اگر گشته از صفرا و بلغم شور و ماده سفقه خشک خلط سوداوی باشد که بر طبعی حاد و آتیه شده باشد
 علاج آنجا که ریش پهن باز نشود و ریم رقیق و سوزان از آن می تراید نخست استفرغ صفرا
 کنند ناگاه قه ابيض بستر اندر سر که و روغن گل حل کرده ملا می کنند و اگر خون غالب باشد
 اول نجی خون کم کنند بقصد قیای بشرط آذن در کپس گوش درگی که بر پوست سر است
 و رگ پیشانی اگر علی سر و روی و عالی آن باشد و اگر بر اعضای بیش باشد فصدان
 النسب بود و بایلیق آگاه سهل دهند و حجامت حاکم علت هضم یک بود و علق بر علت
 افگندن تدبیری بس صواب بود خصوصا بعد تنقیه و اگر ریش پهن باز میشود و رطوبتی غلیظ
 از آن ظاهر میگردد و نخست استفرغ بلغم باید کرد آگاه طلمای مناسب و آنچه هیچ ریم
 و رطوبت ندارد و شوره میکند اول استفرغ صفرا و سودا و بلغم مالم باید کرد بمثل طبع باید که
 یا فیتون نصبر و سقمونیا آگاه طلمای لایق افگندن و چرکی که بر روی درگاه گشته جمع کرد

و آب و بن شسته بدان مکر را مالیدن مفید بود محمد ذکریا گوید که در علاج سعه و در و سینه های
 اعتماد بر سکه که دهنک باید کرد و همچو گوید که مطلق سعه را بهتر از این دوائی نیست سفال تنور کهنه
 یکجز دهنک نیم خرد و هم سائیده بس که ترک کنند و طلا می کنند و حق آنست که کسی را طاعت
 سوختن سکه که دهنک باشد اگر تیزاب بد بر فاروقی بکار دارد چنانچه دستور مالیدن آنست
 و از پی آن موم روغن میمالد چند آنکه یک دفعه چرک آن کشیده شود پس دم زند و چند روز بر آب
 و بار دیگر دوا دست تیزاب و روغن با بهلت نماید تا ریش بصلح آید بهترین علاجی بود مطلق
 سعه را غلامی اخوخ را سعه بر اکثر پوست سر بود و موی را اکثر باطل کرده بود بدین علاج مرض
 رفع شد و از اکثر مواضع موی رفته موی روئید اما متفرق و این بس عجیبست و دوا
 طلا کردن موم روغن نخل بصلابون و آب گرم شستن کسی را که طاعت تیزاب نباشد علاج
 بی بدست و سعه اطفال را زود با صلاح آورد و کف گوشت جو شیده درین علت مالیدن
 مکر را نافع آید و بس مجربست و آنجا که ریش خدیت تر باشد تیزاب کاری موم روغن نخل و آب
 و عظیم نافع آید و بسیار آزموده است و آنجا که خشکی سعه غالب بود بجام و بخار آب گرم آن محل را نرم
 باید داشت و خراشیدن آن محل و خون آن برون کردن و موی که از مرداسنگ و زرد چوبه
 و روغن زیت و سکه سازند طلا کردن هم مناسب باشد و همچنین سترنج شفا و خسته
 مالیدن و سترنج با دام و شمش بیدین کم دارد لیکن اگر مرداسنگ و تو بال مس شسته
 و خاوندک سکه که ضم کنند بهتر بود و آنجا که ریش سخت گرم و عفون باشد گل ارمنی و کافور اندک
 و گلاب حل کرده طلا کردن و غذای صلیب خلط بکار داشتن و داروهای که در ریش اطفال مذکور شد
 هم جمله سعه را نافع بود و مرداسنگ و زار پوست و زرا و زرد چوبه و زرد باد و چند
 خاکوفت و بنجیه در سکه که در روغن گل حل کرده طلا کردن سعه اطفال را نافع بود و سکه ابرص
 خشک کرده و سحق نموده با روغن زیت طلا کردن مفید بود و سحق آنرا اگر در روغن بریان کرده
 طلا کنند بهتر بود و سکه گینیل را سخته با روغن گل طلا کردن مفید بود و همچنین زعفران
 با غسل طلا کردن و سعه موری علاج و صلاح تمام نمیدارد و مع ذلک تیزاب
 کاری را اندران اثری نیک بود برخلاف دستور و هر اوقات شخصی را سعه بر تمام سر

پدید آمده بود هیچ علاج اصلاح نمی یافت استاد علاء الدین چند جراح ساکن بکرانشخص را بهوش آورد
 و تمام پوست سر او را برداشت و پوست تازه سگ بجای آن نهاد و دوخت و بست و مرهم و طلا نام
 بر محل وصل می نهاد و ضامه های رودیانشده می بست و غذای مناسب بجراحت می خورد
 مدتی را آن پوست وصل یافت و بر وی از سلطان حسین پادشاه منشوری در آن باب رسید و
 از عجایب است اما حصص بنور بسیار بود سوزاننده بخت کوچک و سببخ
 و سوختن آن همچو سوختن خلدن ناله باشد و از بیخیت بعضی آنرا شوکیه گویند و این
 بنور بر اعضای بسیار عرق و قلیل النفس و اعضای که چرک آنرا نیک و در آن از پدید آید
 بتخصیص در هوا می گرم و گویا که ماده آن افعال عرقست که لطایف آن شرح میکند و آن
 در جلد محتبس می ماند و گاه باشد که خشونت مثل خشک نشی در پوست پدید آید یا خارش سوز
 اندک خصوصاً آنجا که عرق ریخته باشد و هیچ دانه با آن ظاهر نشود علاج آنرا که این مرض
 بسیار می افتد و خطی فضلی غالب باشد تنقیه کنند اولاً و بعد لتلیل اخلاط حاده غسل کنند
 محل را با آبهای سرد و روغن دمنج آبهای گرم و شستن تن با آب و قلا و عدس و درون خربزه مخموم
 کرده نافع بود و همچنین بکل مرشوی و لعاب خطی مزوج بمرهم بست و حنادر آب کاسنی شسته
 نهادن بسیار مفید بود و غذای سرد و تر و خوردن انار و آلو و امثال آن و اندر مسکن خشک
 استراحت کردن و تن را خشک داشتن و منع عرق کردن با استعمال دوا و غیره جمله نافع است
 و طلا کردن روغن گل یا مورد یا سکه تازه با کثیر خلط کرده سخت نافع آید و آنجا که فضله کم باشد
 حاجت به تنقیه نیفتد و اعتسالت و طلا نام و منع عرق کافی باشد و گاه باشد که مرض قوی تر باشد
 و در طلا نام سرکه و روغن داخل باید ساخت و گاه باشد که متفرج گردد و مرهم سفیداج و امثال
 علاج باید کرد و اگر سخت ریش و مفید شود علاج ریش سفید و امثال آن باید کرد اما نبات اللیل
 بنوعی غایب کوچک و بزرگ تن باشد که اکثر به سطح تن پدید آید یا خاریدن و درشتی پوست گاهی
 که در شبهای سرد و سرمای به پوست تن رسد پوست را درشت سازد و مسام را بپسند
 تا بخارات هضم غذا و غیره در جلد محتبس گردد و بنابرین بتاژی آنرا نبات اللیل خوانند و اگر عده اخلاط
 آن محل در اول لذت می یابند لیکن بعد خاریدن درد و سوزش آن تشویش دهنده علاج

انجا که خلط فصد بسیار اندر تن نباشد مسام را کشاده سازند بجم و تمر نجاست و شستنی تن
 بآرد با قند اندر طبع چقدر و طلا کردن خداد آب کرفس در حمام و یا صبر و مرستق کرده اندر تن
 از سر با حفظ فرمایند و غذا در روز بگاه خورد و بگاه بهیچ نخورد و بر بالای طعام حب الشفا یا حفظ
 بکار دارند و از شربت و میوه و غذای خشک مسدود خدر کنند و انجا که خلط بسیار بود اول
 تنقیه کنند بدستور و انگاه مسام جلد را کشاده سازند بطریق مذکور و انجا که ماده آن خلط
 بدقی بود و فارش آن بدن و وائیک نشود بعد از تنقیه بلغم بدقی و اسهال بلغم بخار
 یا طبع ختم خنط و اندک آرد حلیه در گرم آب شویند هر روز بعد از آن آب کرفس و سرکه در تن
 طلا کنند و غذای مفتوح و جالی میدهند خفیفی از علاج جرب و حکم بکار میدارند و اما بلغم سرد
 که در پای پدید آید شبیه بلغم درون و هیئت و بلغم افارسیان بن وین و شک گوید
 و ماده این از جنس ماده دوالی بود و علاج آن علاج دوالی و علاج بترهای سوداوی نزدیک بود
 و به فصد از عروق پای تخفیف تمام یابد و اما جرب که آنرا اهل فرس کر گویند و نوع بود و در
 و تر آن باشد که از اثرات آن در عین خاریدن و غیره طبعی اندک می تراید و خشک غلات این باشد
 و در مرض مشهور است و ماده کر بلغم شور بود که با خون آمیخته شده و اندر جلد متکث شده و از بخت
 مستقر بود و ماده کر خشک صفر نیست بنایت محرق که مخاط خون شده و بر پوست ریخته
 و از بخت ترخی تر خد کند و چون حدی در هر دو ماده واقع است بدانجهت خاریدن درین مرض عظیم
 و اندر هوا ای عضو نناک دریا کنار این مرض بسیار افتد و بچپ این بسیار خوردن چیزهای شور
 و تیز و مسخ و شیرین و غصص چون دوشاب انگور و خربزه و شابه آن و از خوردن مغز و زیتها و باد و
 کر و جوشمشبک بسیار پدید آید و در فایز جرب خشک بیشتر افتد و از اعضای جرب تر میان
 انگشتان بیشتر پدید آید جهت ضعف محل و دفع جگر بسیار باشد که جرب ریشهای
 شود و خراجی د باشد که بسعفه و قو باستقل شود علاج نخست اسهال صفراوی تحرقه و یا بلغم
 باید کرد و سهلاتی که در آن صبر باشد باید و او سهل حب النیل که را دادن هم سخت نافع بود
 و مجرب است و بعد تنقیه اصل علاج مزاج باید کرد بر نق و تدریج و طریق آن نقل بواسطه
 مسکن بقصد طبع ماده و ترک جماع و چیزهای که مه داده باشد و استعمال غذا و شرابهای

و اکثر خیزی کم مزه مثل کاه بود و اسفناخ و کدو و هندوانه و اشباه این سفید آید و طعمها
 کم تنگ و چربی گوشت مرغ و کاه پی یا یاروان مناسب بود و گوشت بز غاله نیز مناسب
 باشد و ملازمت حمام سبک عظیم نافع آید و عداوت حب الشفا نافع آید و ملازمت
 مبادر است و چون زینت عظیم نافع بود و گویند که نقیص صبر بکدرم یا کثرت قال در آب کاسنی
 یکشنبه روز ترک کنند و بر ناشتا بخورند و سه روز پنجشنبه بخورند و سه روز آسایش کنند
 و غذا بدستور بخورند و چند آنکه نه درم یا نه شقال بدین مرات خورده شود عظیم نافع بود و اگر
 را انفع آید و حجامت ساقها کرهای فاحش را سفید آید و بعضی عصیشاه ترجیح یافتند
 میدهند و نافع می آید و اگر از زکی که میان انگشت ز و شهادت از هر دو دست بیکبار فصد
 عظیم نافع بود و بسیار کس بهین صحت یافتند و دیدیم که برگ شلغم را کوفته و در
 گدازشتند و بعد از آن در حمام بزغوا لیسند هر جای که کربودنی باین طور خستند
 و بعد از آن آب گرم شستند صحت یافتند و بعضی مکرر کردند و تمام بصلاح آمدند و اگر
 بدین تدبیر تا زایل نشود و بعد از آنکه گشته باشد بمالیدن داروهای قوی علاج باید کرد
 چه بسیار بود که زود و دواهای بران نمالند و بخارات آن بجز ببارزد و سوراخ قند و درم پدید آید
 و این مجرب است و این حال دلالت کند بر آنکه این ماده که فصد است که از جگر دفع می شود
 و بابر مناسب است تمام میان جگر و دست بیشتر دست و میان انگشتان با و لا ظاهر شود
 میان دو دایه مالیدن بگز نیز می کشند و ایشان و سرگین خشک سفید سبک و مراد سنگ
 و گوگرد و سفیداب از زیر استار است و جمله را سحق و تخل کرده در روغن کنجد همجو مریست
 بر محل علت در حمام طلا کنند و بعد ساعتی بطبیخ چون خیت شوی بشویند و اگر ریش خشک
 بسیار بود با سرکه در روغن گل آمیخته طلا کنند و مگر می خسم ریواج بیت درم مغز
 دانه زرد آلودی تلخ مثل آن سیاه کشته بیت درم نمک پنچدرم جمله را کوفته و بخت بسوز
 بشیند و با جرات و با آرد کنجد طلا کنند و در حمام و مگر می گوگرد سیاه کشته زرد آلود
 بار کوفته و بخت در است و طلا کنند و مگر می زردی زرد و زرد و زرد و زرد
 و عدس و مراد سنگ و کند شش و با دام تلخ از هر یکی جزوی کوفته و بخت با روغن بیت

یا کجند همچو هر هم سازند و طلا کنند و دیگری لای کف سیل مکرر طلا کنند و بشنوند
 و دیگری گوگرد سیاه کشته را اندر موم روغن زنند و بدان کرکهنه حشمت کنند
 و هر روز در حمام آب ایشان یا چون یا صابون میشوند و دیگری شیطرح تازه کوفته
 با جرات در حمام میمالند و اگر سخت پیسو زود میشوند و آب بر غسست و قیچ
 مقدار ضرورت تنها مالیدن هم نافع آید و دیگری نوشادر سحوق را بار روغن گاو
 در گرابه کر خشک میمالند و بعد چند ساعت میشوند و دیگری اکینخت را
 در جرات گاو زنند و شب بیهار زنند و صبح از آن زرداب بر کرکهنه بمانند
 و بگذارند تا خشک شود و چون در هم کشد قیاق جرات بماند و چون بطرفه زرداب
 از آن رو حمام زنند و بر روغن چرب میدارند تا به صلاح آید و گاه باشد که در مالیدن
 افراط کنند و از تاب آن حرارت و تب شود پس در مالیدن احتیاط کنند و مبالغه نکنند
 و دیگری هر بنی را نرم بیاورند و در روغن گرم اندازند و بر کرکهنه خواهد کرد و خواه خشک بماند
 و بعد سه روز یا هفته حمام زنند تا تمام به صلاح آید و بدانکه اسباب تولد جکه یعنی خار
 تن بی شیره از جنس اسباب تولد جربست لیکن ماده جرب اقوی و غلط بود و حکما از
 سد مسام و جمع آمدن شوخ بر تن بسیار افتد و از ضعف و اوقه و بدی هضم نیز افتد چنانکه
 پیران و بعضی بیاران را در او اذیت بیاری و در تقاضای او افتد و حکما کسی که ماده آن
 بغلظت مایل بود یا سبوسه می باشد و اگر چه جکه از قسم تر است اما چون مناسبت
 بسیارست میان جرب و حکما تدابیر از آن تدابیر جرب ذکر کنند و تدبیر سرد و در تقاضای
 سیکه گزند و یک باشد و اما در استعمال او دویه از خارج در حکما آن مبالغه نشاید کرد که اندر جرب
 دید و دائمی حاجت نیافتد و آب کرفس اندر سر که و اندر گلاب و روغن طلا کردن
 و طبعی حلیه یا طبعی حفظ طلا کردن و تخم خشخاش کوفته اندر سر که و روغن گل طلا کردن
 و آب انار ترش و غوره و روغن گل طلا کردن و آرد و باقی تخم خرزبه کوفته با عسل کرفس
 و بوره طلا کردن و بعد شستن بموم روغن گل چرب داشتن کافی بود و استحمام بموم
 نافع آید به نیزاب فاروقی نرم ساخته شستن و بعد بر روغن گل چرب کردن الفقه علاجه است

جرب و حکم را وانجا که ضعف میضم و قوتها بود نخست علاج ضعفها باید کرد و انجا که سبب
 و کثافت جلد بود بغسل و تدبیرین اصلاح باید کرد و بد آنکه جرب و حکم بحرانی راز و علاج
 نباید کرد که اندران خطر عود مرض و انتقال مرض اخر باشد و هرگاه مزاج بقوت آید و جرب و حکم
 روی به بهتر شدن ندارند علاج تنزیاب کاری اولی بود زیرا که ماده را بسکینار قلع می کنند محال
 عود و حرکت نمی دهد و حکم را زادی و حکم سیر را علاج و اصلاح تمام کم میسر گردد و انچه بسی
 در علاج مطلق جرب و حکمهای که غسل است آب معدن گوگرد و زاک و آب دریا
 و اما ثولول انچه از وی سخت بلند آمده باشد و نمخی کوز شده باشد آنرا قوی گویند
 و ماده نایل خلی غلیظ سوداوی بود تحیل از بلغم و یا از خونی که اندر عروق صنعا محقق شده
 و گاه باشد ثولول بسیار در اندک وقتی در عضوی پدید آید و گاه باشد که یک ثولول بزرگ
 پدید آید و سبب آن جلد شود چه از غذای که با عضای مجاور می رسد نمخی را با ماده خود
 متحیل می سازد و بتدریج غالی می شود و باشد که متفرق بر آید علاج جمله چنان
 که در نایل لطفال گفته شد نافع آید و تخم حنظل با شب طلا کردن مفید بود و هر روز
 سه که و نمک مالیدن و شستن نیکو بود و طلا کردن کفک بول که از زمین شور بر خیزد
 و طلا کردن می آید بعد از آنکه ثولول را نمخی خراشیده باشند و آذرده و صلابت آنرا نمخی
 و در کرده نافع بود و اگر زرنیخ زرد را با مویزدانه بیرون کرده کوفت ضما کنند و سه شبانه
 بگذارند پس بکشایند از پنج بر دارد و اگر چیری باقی مانده باشد تکرار کنند و طلای نوره سهول
 چند ساعتی پس نافع آید و شوئیر سو حق به بول شسته طلا کردن عجب نافع آید و از این
 اندر مویز کوفت طلا کردن قوی بود اندرین ملک بعضی ثولول را با هین تابیده داغ
 میکنند تخصیص در اوایل غطیم مفید آید و انجا که یک ثولول سبب دیگر باشد
 باشد علاج آن سبب علاج دیگر باشد و انجا که نایل غالی پدید آید و زباده می شود از این
 سوداوی باید کرد و غذای مناسب خوردن و از هر چه سودا انگیز باشد خذر کردن و
 پیردس دکنی نافع آید و مجرب است و اما مسمار به بشر بود ثولول مانند بسفیدی
 که طرف آن کمر بود و مطبر و طرف بسخ آن با ترک اندر گوشت و پوست نشسته

همچو سار و ماده این هم از جنس ماده ثولول بود و همچنان که ثولول غالب می شود و این غلبه
 لیکن بعد دیاید علاج آنست که اگر توانند آنرا بدستکاری بیرون آورند و الا آنرا میخراشند
 و صفت کوچکی را از سرب خالص بر آن بسته میدارند تا با آنجا صدها از تحلیل کینند و اگر آنرا در
 و نوش در در زنجار در آب صابون شسته بر آن بنهند عظیم نافع آید و تنزاع فاروقی زدن
 عظیم مفید بود و غسل بلاد بریم قوی بود و در زارچ همچنین بسیار شسته و خاکسته بود
 و نمک قلیات را با آب پیاز سرشته طلا کردن و یکش بار زدن بر آن گداشتن نافع بود و در جاب
 کردن چنانچه در دالوک اطفال دانسته شد نیکو بود و مخفی نماند که هر دو آبی نیز قوی که
 بر اثرات زنند باید که احتیاط کنند که از عرض بشره زیاده نشود تا عضو صحیح را نسوزانند
 و ریش نکند و اما نفاخه بشره بود که رطوبتی ندارد و ماده آن بادی بود در سب
 پوست دیامادون ظاهر عضو مجتبیس گشته و اما نفاطه بشره بود که رطوبتی در جوف
 آن باشد و ماده آن ماتی بود که از خلط غلیانی مگر گشته یکبار بجانب پوست و غیره منفع
 شده و در آن محل مجتبیس گشته باشد همچو آبله که از سوخت شدن غیره پدید می شود
 و یا خون قسیتی مائی بود که اندر شیب پوست جمع شود همچو آبله که از کوفت شدن عضو
 یکبار پدید می آید و حرارتی و خارش با اینها نباشد و استعمال لفظ نفاخه یک معنی در کلام
 قوم بسیارست علاج آنجا که ریجی باشد و زیاده می شود چیزهای محلل ریج باید خورد و قلع
 مسام کردن و از مولدات باد حذر نمودن و آنجا که خلط باشد و زیاده می شود و تنقبیه باید کرد
 و بدستور خرمای سکن غلیان دادن و گوشت و چربیها کم خوردن و در ادل ظهور آن حدیث
 سحوق پس که ترک کرده طلا کردن نافع آید و همچنین قوا بعضی مثل پوست انار اندر سرکه
 کرده یا اندک آب جوشانیده و آنچیز بزرگ باشد باید شگافت و آب آن بیرون کردن
 و محفقات طلا کردن و خوابستن و اگر ریشی پدید آید بریم صلاح کردن و اما از منشی دانه
 که اندر خراسان بابل و قزق مشهور بود و بجهت کثرت مشابهت اکثر آن بجدری بد در بیت
 نه در جمیع اعراض پدید آید بعضی را آبله های بزرگ و غالب در هم پیوسته یکبار پدید آید
 آب گرد و خشت بزرگ شود و سوزش نکند و میخارد و در دمی کند و بعضی را در دوزخها که

و بعضی را در اول حال شبیه بمله ظاهر شود و هیچ آب نگیرد و چشیدن خشک است پیدا کند و بزرگ
 میشود و پوست را نمی میخورد و بعضی را اندک آب گیرد و زود در شش گردد و محل آن منور
 و در حرارت عظیم گند همچو جره و گاهی بسفینه خشک اکال باز گردد و گاهی بطنه بد و بیشتر ظهور
 اول بر پوست سر بود یا بر اندام دیگر و گاه باشد که بر اکثر اعضا بر آید و سرچ و آنچه اول بر آید
 هنوز باقی باشد و بعضی را نه بطنه نیست بر آید و گاه باشد که بر بعضی اعضا غلبه کند تخصیص
 در بعضی نباشد و یا کمتر بود تخصیص پانها و گاه باشد که بثورات اندک و متفرق بوده و اعراض
 آن غلبه حرارت مزاج است و اعیا خاریدن و درد منافصل بمرتب که حرکت شکل تواند کرد و در بعضی
 درد منافصل بیشتر رخ دارد و آنرا که دانه کمتر بر آید و جع منافصل بیشتر بود و گاه باشد که وجع
 بود چنانکه بیمار خواهد که خود را ملاک کند و گاه باشد که زین سازد و دیدم که زنی را پاهای مدتی بکشد
 همچو منقلوب و گاه باشد که با وجود درد منافصل پاهای ورم کند و هیچ اندر پشت چشم و روی پیدا آید
 و اشتها می طعام کم شود و مضغ ضعیف گردد و گاه باشد که از اول دانه غالب آید و تا آخر وجع نباشد
 و بجان تمام آن چنانچه بعضی دریافتند از چون تخلیط نشود و در سنده ماه بود قبل از آن چون علاج
 نیکو کنند تشخیص نیکو یابد و بعد چند روز دیگر دانه و یا دو ورم عود کند و بعضی را که مزاج قوی بود
 و اخلاط بد در تن او کمتر باشد دانه کمتر پیدا یابد و اعراض آن کمتر رخ بدهد دارد و بسیار بود که قبل از
 ظهور بثوره حرارتی و تبی و سستی مدتی پیدا آید و بعلاج و استفرغات گاهی کمتر میشود و با این
 پیدای آید پس ناگاه بثوره ظاهر شود و یا خود حرارتی و اعیالی و در منافصل پیدا شود و بعضی
 از ایام بثوره ظاهر شود دیدم زنی را که مدتی که گلوی او در مسیک و ناگاه آبله فرنگ بر آورد و بسیار
 باشد که اول بثوره ظاهر شود و ناگاه از این اعراض بعضی یا همه پیدا آید و مرض از جمله امراض
 مسری بود لیکن بسیار سریع السرایه نباشد و از جماعت با آتشک دارد و در ترار میصا
 پیدا آید و از رسیدن بخار تن در حمام و یا رسیدن عرق و الایش فوطه و لباس از زده
 از طاقات نفس او پیدا آید و ماده این مرض خلطی بود و بعضی مرکب از اخلاط فاسده لیکن
 بلغمیت و سودا ویت اخراقی بران غالب بود و این خلط بعضی بر خلطی را که در بدن بیشتر و غالب
 نریابد آنرا عفون سازد و بخرس خود تحمیل سازد و گاهی فساد ماده بجدی رسد که شش آن را

بخورد و تباه کند و بسیار باشد که بثرات ان با عرض پدید آید و بثرات بر طرف شود و در دم
 درم و بدی خضم باقی باشد تا مدت بحران تمام و با آن حرارت نیز گاهی ظاهر می شود و کسی که این
 مرض تحلیطات کند در علاج تقصیری ننماید دو سال و سه سال و چهار سال و بیشتر اندرین مرض
 بماند لیکن بی دانه و یکم دانه چنین بود و اما بسیار دانه از مدت بحران تمام مذکور در گذرد و در علاج
 صحت یابد و بعضی را که اخلاط بد بسیار در بدن باشد و بشه بسیار پیدا کند و علاج نیک نباید
 زود بپاک گردد و علاج نخست تنقیه باید کرد به دستور و غذای تریاقی کم ترشی بکار داشت
 و سکن حرارت بکافوریات و غیره نمودن و گاهی که ترشی و سردی خوردن در در و اعراض
 دیگر افزاید باید دانست که خلط بلغم غرض بورتی و اشباه آنست و از سردی و ترشی
 خذر کردن و اگر خلط این نیست که خلط صفرا و حرقه است و ترشیه های تریاقی بکار باید داشت
 و آنجا که بثرات یک یک پدید آید به تیزاب بدر بر رفع هر یک نمودن عظیم نیم نافع آید و در امت
 خوردن و بوسیدن تریاقات بعد تنقیه مناسب هر خلطی واجب بود و خذر است و ترشیه ها
 و گر میها که حادث کنند و بر جوشانده خلط باشند لازم بود و همچنین از هر چه بادا اگر بود
 و خرد درین مرض عظیم مضر بود و در هر ماه چند نوبت ملینات قوی مثل فلوس خیار شست
 اندر مغز مناسب و یا شیشه خشت اندر معصورانار و نفوق سنار حل کرده باید داد و در
 نیز مناسب بود و هر سه ماه حجامت بر ساقین عظیم نافع بود و تیزاب بدر بر زم بر محل در و از
 مفاسل مالیدن مفید بود و بعد تیزاب روغن مورد که مرکی اندر آن حل کرده باشند مالیدن
 نفع تمام بخشد و در دمار در روغن مغز تلخ شفتالو و زرد آلو مالیدن بسی نافع آید و بخور برگ حمز
 و صندل و انگور و سفید چیدن نوبت در شیب و امان مریض که بسیار دانه بود کردن بسی مفید
 و محل علت را بطبیخ اشتر خار و گل سنج و مورد و گز که اندک سکه که اندران باشد هر روز
 شستن و تخصیص در گر مانفید بود و جد و ارجکلاب سیده بر محل زخمها و در و طلا کردن نافع
 و چون از مباحثت افتاده باشد هر شب جد و ارس سیده باب در احلیل باید چکانید
 و به پر مرغ فروستان و بر خصیه مالیدن و در دو و و و ما زرد آرد آب سیده میالند
 برداشتن و بر بنفشه مینوبت یک شغال و دو شغال بسمل معون کرده میخورند و قی و اسهال چنان

واقع میشود و عظیم مفیدی آید و بسیار را بدین نوع علاج کنند و مداومت در آن
 صبا چهار گلاب سائیده و پنچین فانی در هر حیوانی و گل مختوم و گل ارمنی در شربت آبی و یا در عسل
 مناسب و حب الشفاد معصورا نار حل کرده و حافظ الصحة و تریاق کامل و اشباه اینها
 پنج این علت را بر کنند و اکثر آن بود که پیش از هفده ماه اصلاح نیکو کنند و لعینا
 اکثر آبله داران را مضروب و لاد و غ آب گاوی تازه در گرا بعضی گرم فرا جان را و سیر کنند
 و پیاز اندر طعام بسی نافع آید جمله را و اکثر آنچه در جد ری نافع بود اینجا نیز نافع است چربها و کوب
 نازک اینجا بسیار مضرت نکند و گوشت کبوتر بچه و امثال آن بسی مفید آید و گوشت خاز
 و راشود و ای این مرض بود و یا لجمه بدین تدابیر تعدیل و مراعات مزاج کنند تا وقت
 بخوان تمام و آن هنگام مری که آنرا داروی آبله فرنگ گویند بمانند بدستورش تا صحت کامل
 حاصل شود و آن اقوا علاجهای این مرض است و اگر علت غالب بود و بدین مدت مذکور
 ندهد و علاجهای سابق بسیار مؤثر نیفتد یا میسر نشود چاره بخوان نباشد که داروی
 بماند تا تخفیفی یابد و آنها خشک گردد و بریزد و در دکر شود و انگاه علاجهای دیگری کنند
 و چون هر علت طغیان نماید باز داروی مقرر را تکرار عمل کنند بعد از یکماه و دو ماه تا آنکه بدست
 بخوان رسد و صحت تام یابد و طریق استعمال آن دو آنست که بر تمام مفاصل از آن
 بماند و بعد از آن مریض را بر خوت غالب نیکو بپوشند یکشنبه و روز چنانچه عرق
 کند و در آن اثنا بجای آب غذا و شربت جیت دفع حرارت و تقویت شربت
 صندل و گلاب تخم ریحان با نبات یا عرق بید و اسفند دهند و در ضعف مزاج
 اندک گوشت آبه هم جایز بود و بعد عرق بغذا تقویت کنند و در سوم طبعین شیر
 و سنا با فلو س خیار شنبه بدستور مذکور دهند و نیکو عمل و اسهال صحت کامل
 انگاه بود که بعد اسهال که دستور طبعین است خون بکشایند و یا ری خون آلود و چندین
 واقع و از اوقات افراط بغا و زهر حیوانی در دفع سائیده و یا جده و در شربت بی
 سائیده خوراندن تدارک کنند و تا پنچین استغراق هنوز نقای تمام حاصل نگردد
 بنکر از عمل تباه باز احتیاج افتد و بعد مدتی مریض از شهر و ایام و علامت دیگر که

که بعد دار و از صحت تمام خبر ده نیست که درون همین تمام بر جوشد چنانچه زبان درم کند و
 نتواند گفتن و چیزی نتواند خوردن و گاه باشد که بقی ملین اوفع کند و آن نیک نباشد اما گاه
 که رعایت افتد بعدتی بی آفتی در دماغ و این نیز بغایت امیدوار باشد و اینجا که در سخت
 بر جوشد لخته سازند از عصیر غلبه الشلب و کشنیز تر و سرکه و شربت صندل و گلاب
 و می بودید و آن درین می شودید و غرغره مضمضه میکند و تجرعا شور با می مناسب بخوراند
 و بعد نقار دار و سبیل اگر میشی باقی بود بصلح می آید از دوامی که در شکله بد و نافع
 مذکور شد طلاء کند و من بعضی درم بلغمی مزاج را در هر ماه و سه نوبت سبیل صیال میدوم و پسین نافع بود و
 بعد سبیل را دست معجون سیاه بودم و صحت یافتند و بعضی اطباء را دیدیم که بعد روغن آبله یا بله بنفشه
 و عرق میفرمایند و در آن شامه ای لطیف و پر قوت از مر قها میدهند و یک نوبت در روز و یک نوبت شربت
 و بعد از آن ملین میدهند و این کار از خطری نیست و مدت این مرض چون در است بر وفق و مدارا تنقیه
 بدفعات و پرسیز یا رعایت قوت واجب و سلام و اما و در هر یک بدانکه بر تفرق اتصال که در بعضی
 پیدا آید پس اگر سبب جمع احتباس خلطی یا باد یا بخاری یا یائسی اندر خلل می افتد و آن عضو بود تا جمیع
 آن عضو بیشتر از دست و در مقصدا اصلی و طبیعی گردد یعنی بزرگتر و برآمده تر شود و آنرا درم ندانند و بقا
 آما گشاید و از اینجا واضح گردد که بزره مطلقا آماشی باشد و آماش مطلقا بزره بود بزرگ اجناس را
 از شش بیرون نیست زیرا که ماده آن نیست یا صفر یا بلغم یا سودا یا آئینیت یا رحیت و آنچه ماده آن
 افتد مشورت و غالب و سبب جمع و پس ماده درم در اعضا یا سابق بود چون استلا و فساد خلط
 و دفع طبیعت بدان محل و ضعیف عضو و قابلیت او و قبول خلط فاسد را و یا لاق و
 باد و چون رسیدن زخم و آسیب و الم و کوفت
 و جاذبی ماسک خارجی بعضی و اکثر اطباء بر آن رفته اند که درم در اعضا بغایت نرم چون جرم
 و در اعضا کمی بغایت صلب چون استخوان نمی باشد و شش مانع و مدعی این هر دو نیست و در صح
 قول شش است و هر آنگاه که ماده غالب آن گرم باشد از گرم گویند و آنچه ماده غالب آن سرد
 است از سرد گویند چنانچه در بر اثرات مذکور شد و بدگر طبایع نسبت نکند بحجت فاعلیت این
 کیفیت و عدم فاعلیت اگر با انواع آماش که عمومی دارند نسبت باطباء برین

و اطباء آنها را همه از جمله امراض عده کرده اند و علامات و معالجات آنها را بیان نموده اند و بعضی
 چون فلغمونی و دل و طاعون و خیارک و حمزه و ماش و اسلحه و غده و او و فیم و خازیر و در
 و سفیر و س و ک و نفخه و تبسج و استسقا و مرج و حله فی الحقیقه بیازده نوع بود چنانچه واضح گرد
 و اما فلغمونی بدانکه فلغمونی در لغت یونان گرم و ملتهب را گویند و اصطلاح اطباء بر
 جاری شده که فلغمونی ورم دموی را نامند جهت وجود التهاب و حرارت در جله او و ارم
 و اگر چه در او ارم صفراوی نیز یافت می شود و بعضی فلغمونی ورم دموی را گویند که در اعضا
 ظاهری افتد و خون آن فاسد نباشد و سر آن برآمده نبود و اینجا مراد آنست و آنچه
 در اعضای باطنی افتد هر یکی با سیمی علیحدّه موسوم بود چون کسکم و برسام و ذات الجنب
 و ذات الصدور و زوات الریه و خناق و اشباه اینها و تحقیق هر یک بحسب خود کرده شود
 ان شاء تعالی و ماده فلغمونی هرگاه خونی غلیظ بود اما سس اندر گوشت و پوست هر دو با
 و بنور و تند بود و در وضربان بسیار کند جهت ملاقات شدن این هرگاه خون رقیق بود
 ورم اندر پوست باشد و ضربان کند جهت آنکه شدت این اندر پوست نباشد و طبع
 گرم باشد و لون آن بسرخ تیره گراید و باشد که بسبب می یابد شود چون انگشت بر
 انگشتی فشارند سرخی آن زایل نشود و گاه باشد که با آن پی سخت گرم پدید آید و بسیار بود
 که ماده آن بدشود و عضور اسیب کند و آنچه ماده آن نیک بود زود بخت گردد و سس کند
 آن بزودی بمصلح آید و باشد که تحلیل پذیرد و دریم کند و هر دم که بخت شود در وضربان
 تسکین یابد و محسوس آن از خاریدن خالی نباشد و چون ماده دم اندر فلغمونی بی اختلاط خلط
 دیگر کم می باشد ممکن بود که صفراوی که با آن آمیخت بود زود تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد و با
 که رطوبتی رقیق با خون آمیخت باشد و اما سس همچو تبسج نماید و رنگ سرخ و کلبس گرم بود
 و تبسج صلب نباشد علاج آنجا که سبب آن لاحق بود و امتلائی درین باشد
 فصد شکو باید کرد و انگاه به تحلیل ماده و اخراج آن از عضو مشغول باید شد بضامه و نکاد و
 و طلائی محسوس مناسب و به دستکاری از افکندن علق و سگافتن در ریش کردن و محبت
 کردن و یا بستن عضو موقوف و گرم داشتن آن و اشباه اینها و آنچه را می طبیب صلاح بیند

و تخفیف غذا و منع استعمال لازم بود و اگر استسمائی نباشد خبر با صلاح درم مشغول نباید بود
 و اکثر این نوع درم تحلییل زایل شود و طلا کردن صندل سرنخ و زعفران برابر آب کشنیز ترش
 در این درم راز و نهشاند و همچنین شیم باره بر وزن نیم گرم آلا سیده نهادن هر ساعت و این
 سبب آن سابق بود هم در ابتدا فصد باید کرد و هم استفراغ خلط غالب بعد الفصد و هم تحلییل
 بطلا و ضداد و از استسمائی سخت بر خذر بودن پس ملاحظه کردن اگر ماده از عضوی شریف بعضی
 خسیس مندرج گشته چنانچه از دماغ به پس گوشها و از جگر بکشن آنها را از دل به بغلها که مفازع آنها
 و امثال اینها به سیح حال دوا میسر و رادع استعمال نکنند که بهم رجوع ماده بود بدان اعضایی شریفه
 و وحشت آن بیشتر باشد چه بدین حرکت فساد آن خلط زیاده شده است و طریق علاج این
 هنگام استعمال مرغیات بود مثل روغن در آب گرم طلا کردن و ملو محلول و اشباه آنها تا بعد
 ماده از عضو شریف بالتمام واقع شود و انگاه آن ماده را تحلییل دهند یا اخراج کنند بوجهی که سخت
 آن باشد و اکثر آن باشد که ماده که بر این اعضا ریخته شود بخت گردد و سر کند و زرد شکافتن آنها
 در اول بختک صلاح باشد و اگر چنانچه اول دفع طبیعت بعضی اتفاق افتاده باشد و
 در عضوی که گوشت کم دارد و حجاب نزدیک است و یارک شریان و عصب بسیار دارد و یا مفصل باشد
 اینجا از مرغیات و محملات جاذب سیح بکار نشاید داشت زیرا که ماده بدانجا بسیار میل کند
 و ضرر آن بسیار شود و حجاب و بندگاه و عضو شریف را بهم آفت بزند و در ضربان در اعضای
 شریانی و عصبانی عظیم مولم باشد و طریق علاج استعمال رادع بود و اولتا میل ماده بسیار
 باز دارد و بعد قرار ماده بعضی بخت رادع را با محمل منصف و مرغی باید آمیختن تا از سبب ملاقات
 رادع آنچه بخت شده غلیظ و استحکم گردد و خام نماند و در اواخر همه منصف محمل محض کار باید داشت
 تا ماده زود بخت شود و مندرج گردد و اگر دانند که جایی بختن ماده نیست و دستکاری صلاح می نماند
 اولی آن بود که بعد بخت شدن اگر پوست قوی بود و سه نمیکنند هم باید شکافت تا ماده را
 جایی نگیرد و محل آن کشته بشود کسی که باهنر نخواهد که بشکافد به تیزاب فاروقی شکافد
 یا بدار وای تیز و به تیزاب بهتر و اسرع شود و جالینوس گوید هرگاه آماس بزرگ و یا
 ضربان صعب بود امی تحلییل یا فتن آن نباید داشت و زود آنرا باید بزنند و یا دستکاری

نمودن زیرا که از همت آن بیم بماند که صلب شود و رنگ آن سبز یا سیاه شود و عضو را تبا کند
 و درمی که رنگ آن متغیر شده باشد جز در شکاری دوائی نباشد و دویچه افکندن عظیم نافع آید
 و درمی که برگشت غلیظ افتد مادام که نیک بخت نشود نباید سگافست زیرا که مدت سیلان بیم دراز
 آن دراز گردد بسیار دوائی را دای مناسب شیاف یا شیاف فلفل افاقیا صندل سرخ همبریا
 برابر بپزند و آب کشنیز تر بشنند و طلا می کنند بسیار دیگری که تسکین دهنده عصاره کشنیز
 و آب که وی تازه در روغن گل موم سفید از اینها قوی و طی سازند و طلا می کنند همچنین عصاره کشنیز
 و عصاره غلب الثعلب عصاره لسان الحمل یا بجمله مخلوط و تنها بار و روغن گل را دای مناسب باشند
 و مسکن و ج و ضربان بسیار محلات مناسب آرد جو یا بونه اکلیل الملک حلیه بزرگ کتان خطی
 خبازی خوش نظر دانه غلب الثعلب سیده اینها را کمپد کردن و بخت اینها را ضا د کردن و طبع اینها را انطو
 کردن عصاره اکثر اینها را دای و آب تخمها را طلا کردن و بجمله و جو تخم سیل نیکی کنند پوست درخت
 بیج بشکال در ظرفی کنند و آب غلبه اندران بریزند و در تنور گرم یا تون حمام بپزند کشتب انگاه بر دای
 و دای که از آن حاصل شده بر پینه کنند که طلا کنند محلی بس قوی بود و بسیار و ریهایی
 بدین تحسین نموده ایم تا غایتی که بر درم بی دست ستوران طلا کنند و تحسین و اصلاح آن
 و تیزاب فاروقی حاد بر محلی قوی بود کسی که طاقت سوختن حاد آن نداشته باشد نرم تر
 که طلا کنند بسیار دوائی سوراخ کننده غسل بلاد و زفت تر بر دراهم سنگ اندر نوبه
 کنند و بر سر آتش بپزند تا آیمخته شود انگاه از آن قدری بر محل که صلاح باشد بپزند
 و نیم روز بگذارند سوراخ شود دیگری آب یک آب نارسیده با پیس بپزند و بر پینه دیگری
 زبل کبوتر بلعاب استخوان تر بپندی که کوفته و جوشانیده باشند بپزند و قدری نمک
 ضم کرده بر پینه دیگری تیزاب فاروقی فقط اندک اندک گرم کرده می بپزند و دیگری
 رنگار با خاب بپزند و بر پینه و باید که هر دو که استعمال می کنند از خارج اندر گری
 شده بپزند و اندر سر ما نیم گرم کرده بپزند اولی اندرین مرض آن بود که هر دو در
 اندر معصورا نازش خوردند بر نشتا تا تسکین اخلاط و دفع تحقن کنند و اما خراج ورمی بود
 بزرگ با سطر می محل و الم و ضربان و حرارت لمس که با حر حال بخیت شود و دریم کند و ماده آن

خونی باشد فاسد و مفسد و آنچه از خون سخت گرم تولد کند میالگاه برآمده تر بود و مخروبه
 همچو دل بزرگ و سخت گرم و بلون سنج بود و ضربان و الم آن عظیم باشد و زرد و ترنجبین
 و سرکند و آنچه از خون غلیظ تر و کم حرارت تر تولد کند پهن بود شبیه لعل غفونی و رنگ تیره تر
 از اول و بدان حرارت و ضربان و الم نباشد و دیر تر بخت شود و چون سرکند زخم آن گشاده تر بود
 و اکثر آن باشد که چند جای سرکند و با خرجه باکی آید و هر خراخی که بر اعضای بسیار حس افتد
 الم و آفت آن بیشتر باشد و هر جراحتی که سر یا اندرون دارد که بدرون کشاده خواهد شد و ظاهر
 و ضربان و الم جمله در ابتدا بخت شدن بیشتر شود چون تمام بخت شد الم و ضربان نباشد و خارید
 الحقیقی پدید آید از ابتدای بخت شدن و علامت خراج که در باطن افتد آنست که در احشاء بقریب
 ورم المی و تمددی یابند و نبض صلب باشد و تب گیر دینی بی ترتیب در اوایل تبها از آنجا
 می باشد و مدت تبها و فراش در اول مرض دراز تر بود و هر روز کوتاه تر می شود و گرانی در
 محل الم بیشتر میگردد و الم کمتر میشود و هرگاه الم تمام بر طرف شود و گرانی غالب بود و فراش
 و تب ساکن گردد و آن بخت شدن ماده بود و هرگاه محل خراج سوختن و ضلوع گردد و نیک
 بلرزد و تب در دوا و دت کند و ضعیفی پدید آید و محل فرو نشسته شود و آن باشد
 که خراج سر کرده است و بعد از آن اعراض جمله تسکین یابد و بر محل که ریم گذر و سوزش
 در آن محل در یابد و باشد که به بول یا به قی و یا با جابت ریم پدید آید و هرگاه ریم بسیار بکبار
 از خراج برود و قوت ضعیف گردد و باشد که غشی و خفقان تولد کند و باشد که هلاک کند خواه ورم اندرون
 سرکند و خواه بیرون جهت آنکه ماده که اندر خراج متکثر بود و روح و قوی جمله متوجه اصلاح آن بوده
 و آن همچو مری و متعلق و آسبی شده و روح و قوی را پس هرگاه جمله آن بیکبار بیرون رود
 تحلیل عظیم در روح و قوی واقع شود و بشالیت آن و خراجی که اندر سینه کشاده شود و ریم
 در فضای سینه بخت شود حال همچو حال خداوند خالق پدید آید و باشد که هلاک کند
 و از خراجات باطنی آنچه در اعضای شریف باشد و ریم آن اندر تجویفی گشاده شود که فضل
 آن عضو از آن تجویف پرداخته می شود چنانچه خراج معده را سر اندر داخل معده گشاده و خراج
 دماغ را سر اندر منفذ بینی امید خلاصی توان داشت و خراج اندر منافص حاصل کم افتد جهت آنکه

اینجا خلط غلیظی است که اگر آنکه بحالی افتد خصوصاً اندر ذات الریه که خلط آن بسیار بمقتضی
 دفع شود و هر خراجی که پدید آید و باز گردد و نیکو باشد و هر خراج که بر مجلهای گوشت و استخوان
 بهتر باشد جهت سرعت قبول نفیج و اندام مال و هر خراج بحرانی که محل آن کشاده تر شود و او
 جهت تمام آمدن ماده مرض مقدم و هر خراجی که کم صلابت بود بهتر باشد و زودتر بخیته شود
 و بختگی درم را بلبس و انگشت فرو فشاردن میتوان دریافتن چنانچه هرگاه از کل حالی که در ذریه
 و اندشت فرو آمد و محل آن نرم تر شد و در زیر پوست درصین غمزه اصبع بران چیزی نرم تر
 از پوست حرکت می کند یقین گردد که چه حرکت و بدانکه ریم سفید هموار که ناخوش بوی نیاید
 دلیل قوت طبیعت و غلبه او بر علت بود زیرا که رنگ اندامهای اصلی سپیدست و بلا
 نفیج مستلزم استوای قوام و قابلیت خلط و عدم تعفن است پس مادام که طبیعت قوی نیاید
 ماده علت را به رنگ اندامهای اصلی نتواند ساخت و با بر مرض غالب نیاید تصرف اندر حمله
 اجزای ماده آن نتواند کرد و از تعفن که سبب بدی بوی است منع نتواند نمود و علاج
 نخست تنقیه باید کرد و دستور نگاه رعایت قوت کردن غذا ایمنی نیکو که مفسد ماده علت نیاید
 و غیر ایندن خراج مشغول بودن و چنان رعایت کردن که دوائی که محصل علت می باشد
 آن کمتر از عرض خراج بود تا خراج باز پهن نشود و جای بسیار را بخیته و خراب نکند و میانگاه
 و محل برآمده خراج را سعی باید کرد تا زودتر بخیته شود و در آب سرد او را و مع با منضج ضم کرده
 استعمال باید نمود تا جذب متبیل مواد و خام ماندن و در بخیته شدن حاصل نشود
 و بعد از آن منضج بی رادع بکار باید داشت بسیاران طلاهای مناسب منضج بسیار کسر اندر مارک
 و اندک روغن سوسن بچوبشانند و همچو مری ساخته بکار دارند پزائنده نیکو بود و همچنین
 عصاره جی فی با انگبین شسته و زفت رومی با شمع خانه گسل انگبین که آنرا زیر موم گویند
 سرشته و مومی که از رنگار در قیاس و زفت و موم روغن زیت سازند پزائنده و موم را بخیته
 و همچنین مری که از پیاز و کرنبخته و مغز پنبه دانه و خیر ترش و خردل و زبل کهوتر سازند و همچنین
 مریهم و اخیسون که اندر لعاب خردل حل کرده با صابون انجیر سرشته باشند و همچنین پاک قلیا
 و نوشادر لعاب خردل شسته و همچنین زرا ریح سوده و بگین لطیف یا با سرشته و یا روغن که

و موم مرهم ساخته و دانه ای قوی در فغصونی مذکور شد اگر احتیاج افتد از آنها بکار دارند و هرگاه
سوراخ شود چرک و جراحت آنرا بر همه های مناسب اصلاح کنند و اگر مریض بعد تنقیه مداومت شفا
یا حافظ الصحة نماید تا نخستین غلط محل علت و نقص آنرا منع کنند و قوت را نگاه دارند و اگر کم
و صاحب را از آن گاهی باید بهتر بود بلکه واجب باشد و هرگاه ببیند که خراج عظیم افتاده و قوت
طبیعت تمام نچسته شدن آن و فغانی کند و یا بیم آن بود که تمام برآید آن افقی اندران عضو
تولد کند باید که تمام نچسته آنرا بشکافند و ماده آن را بیرون کنند بدینچ و احتیاط نمایند
تا آنکه جرح بعضی شریک که قابل جراحت نباشد زرسد و آنجا که ریم تمام رسیده باشد و پوست
قوی باشد و بضرورت شکافند باید که ریم کمتر از دفعات بیرون کنند و نگذارند که بکشد و بپزد
که بیم پاک بود چنانچه سبقت بیان یافت و گاه باشد که ماده غالب شده و محل علت و جایی
و صلاح برآید آنجا نباشد اگر چنانچه لختی بس تیغ آنرا بچینند چنانچه در حجامت میکنند
تا لختی ماده آن دفع گردد و بجزب انگاه محلات از مرابسم برافکنند مناسب بود و علق برآید
بر حوالی علت عظیم نافع آید و آنجا که محل علت از رنگ مقرر گردد و جرح علق افکندن و دستکاری
چاره نباشد و طریق دستکاری و صلاح آن بجا احان استاد متعلق بود و آنجا که مزاج
اندر باطن باشد هم نخست تنقیه باید کرد بدستور و غذای لطیف و اون بدستور و تسکین حرارت
بجزای محبت دل و لها نمودن و از چیزهای سرد گاه را خام کند و در بودن چنین مختار
و ترش میها مطلقا دور داشتن مگر که حرارت غالب بود که اندک ترشی و خشکی در آن داد
تدبیر چنان ماده کردن بخوردن منضجات و غذای لطیف مناسب شل کشاکش شور با نم که
دار چینی و اسفناخ و پیاز اندران کرده باشند و بخود آب که گریب و پیاز اندران نچسته باشند
بغایت مناسب بود و چنین باج فسیق از آرد جو به اسفناخ و زرد جو به و دنبه تازه بارو
نچسته و حصوی که از آرد جو یا نشاسته جو و روغن بادام و صمغ عربی سوده سازند بعد
در م نافع بود و خمر فسیق سپید اندک اندک جیت نچسته ساختن ماده خوردن فسیق بود و اگر بر
باید و دانه صبر و دانه زعفران سوده اند آب نیم گرم بدیند زود نچسته شود و بپزند
و باید که غذاوشه بت اندکی دهند و مر قمار و اخر مرض و حین نفع تجویز کنند و هرگاه

درم کرد و بگزید اسپنول پنجم سنگ یک درم گل ارمنه پنجم خبازی و تخم خطمی از هر یکی
چهار درم صمغ و کثیر او نشسته و تخم خربزه از هر یکی سه درم سنگ جمله را سائیده غیر از
اسپنول شربت بنفشه درم اندر آب فاتر و اندک روغن گل حل کرده هر روز صبح و سه درم
شام گاه میس دهند و تر باق فاروق و شرو و یطوس گویند که مفید بود هر روز یکینوب
و اون دگر دردی در محل علت پیدا شود بگزید تخم خبازی و تخم مرو و کثیر از هر یک برابر
و جمله را کوفت و بختیه بروغن گل یا بادام چرب کرده سه درم صبحا و سه درم شام میسند
اندر سنگه اوقیه شیر خرد و در بشت اند و انجا که درم اندر اسافل بوده باشد لعاب طبع و لعاب
تخم کتان و کثیر او صمغ عربی و زرد تخم مرغ و روغن گل حقت کنند و از علاج قروح معده
و امعاء و شان بکار میس دارند و مخفی نمایند که خراج بحقیقت از اصناف فلفله و فیست است و مراعات
که در تدبیر انجا بحسب اختلاف و اسباب سابقه و بادیه و غیره اند کور شد جمله را با دست
اینجا نیز مرعی باید داشت و اینجا اهتمام در زیر اندین بیشتر باید کرد و انجا اهتمام در خلیل
غلامی اخراج راتب گرفت حضرت او را بنده شایسته شفا ی بزرگ در معصومان دارد
و او بهوش شد و انجان بود همه روز چون شنب شد عرق کرد و در انجا برقی بای او ظاهر شد
و در ان حین اندک بخود آمده بود از در آن فی نالیه تا عصر حضرت عصر به تیزاب گرم کرد
بسیار خوب بر میانگاه آن خراج می نهادند قطره قطره و آن قطره بزرگتر میتد چنانچه درخت
نخومی مقدار نصف اناری برآمد مخروطی و همچنان تکرار تیزاب میکردند عتی دیگر سوراخ شد
و مقدار یک کاسه خون غلیظ و چرک کونه بهر آنمخته از ان بیرون می آمد و تب و درد و و تب
همه بعد از ان روی بکین نهاد و صبح خوش بود و آن جراحت را بمرسم اصلاح فرمود
و اما دمل ورمی بود مشهور و ماده آن ماده خراج باشد و سبب بق آن بیشتر بدی
و حرکت و استحکام بر استلاب و تخصیص مردم فیه را بسیار بر آمدن آن مندر بخراج بود و بدترین
آن بود که خوردن بسیار باشد علاج چون بحقیقت دمل از اصناف خراج است تدبیر آن
انضیفی بود از تدبیر خراج ظاهری و جهت هر دلی به تنقیه حاجت نباشد بلکه در اول غلبه
و تنقیه کافی بود و بسیار باشد که احتیاج به تنقیه نیست جهت کم پدید آمدن دمل عدم استحکام

بعد سرد کردن دل عظیم نافع بود و بعضی میگویند که اندامی مرضی هست که از حمام بدر می آید
 و از حمام خوش می شود و جراحت دل الگه خوش شود که چیزی که به چو ریشه رسید در درون
 آنست در دست بیرون آید و آن هنگام که در برادر نهادن احتیاج نیست و بخاریدن دل
 در او آخر که چرک نباشد نشان روئیدن و بصلح آمدن باشد و بسیار بود که تخم ترشید
 گوشت نرم و اندر آب بچوب سبب نیکم مکرر بر دل نهند و آنرا بنزد و زود بصلح آورد و گاهی
 باشد و همچنین خیر ترش شده و روغن کرچک بهم شسته نیکم مکرر اطلاق کردن و خوردن و شایب
 بهم شسته مکرر نهادن و لعاب تخم مورد و لعاب تخم کتان نیکم مکرر اطلاق کردن و گندم که
 روزه دار خاشیده باشد ضما کردن مکرر و پیاز پخته در شیبشستن مکرر عظیم نافع بود و
 اول تا سه روز را و چون آب غلبه یا آب کشنیز تر طلا کردن اولی بود و اگر در دل سخت
 گرم نباشد و در بخت می شود از زکی که بدان پیوسته باشد یعنی خون بیرون باید کرد الگه سبب
 بر دل کردن تا ماده آن تمام دفع شود و کسانی را که دل بسیار پیدا میشود ریاضت بعد از خضم طعام
 کردن سود دارد و از طعامهای غلیظ و گوشت و شیرینیها پرهیز لازم بود و گوشت یک هفته پرهیز
 طبع هیچ روزا سبب آن منع آن بکند و کسی را که دل در حرکت سفر و غیره پیدا شود باید که البته
 آنرا نیکو حفظ کند که بر جای سائیده نشود که وحشت آن عظیم کرد و بهیم ناسور بود و کاغذ بر شستن
 چسبانیدن که گرد بر گرد آن کاغذ چسبیده باشد نه بر سر آن عظیم مفید بود و هر دل که کج
 رطوبت آن چنان پاک می باید کرد و احتیاط نمودن که بحسبی دیگر رسد که بسیار باشد که از بوی
 آن دگری بر آید بر آن حال که آن رطوبت گذشته و مجربست و بدانکه بعضی دل را که ریشه در آن
 باشد از ادویه گویند و بعضی رسید دل بزرگ را گویند که چند دهن باز کرده و اگر در آن
 یکی گردد و بعضی دیله بر او رام و سوی که اندک صلابت پیدا کند اطلاق کنند و بعضی بر بر در می
 پخته گردد و کشته اطلاق نمایند و اما طاعون آماسی بود که در نهایت سوزان با جوار
 و ماده آن سخت گشته و بچوب زهر شده باشد و عضور تباه کند و رنگ آن عضور و عالی
 بد شود و باشد که اندک خونی یا صندری از آن ترشح کند و سمیت ماده آن از راه شریانها
 بدل باز در و خفقان و غشی آورد و آنچه در گشت پس گشتش در بغل و در پستان افتد زود ملا

از جهت قرب آنها به باغ و دل و آنچه رنگ آن تیره و سیاه می باشد هم گشته بود و در
 در اعضای دیگر افتد یا لون آن سبز بود و یا زردی گراید امکان خلاصی از آن باشد طاعون
 اندر سالهای و یا داند زهرهای بد و ملک شهرهای که هوای آن زود عفن می شود بسیار افتد
 و شهورست و این مرض سریع السیر است و بوقایت بسیار کس را دیدم که در اول حال بر آورد
 بود و بدروع و خوردن تریاقات ازین خلاص یافت بودند و بعضی را دیدم که لیشق و داغ و خوردن
 تریاقات خلاص یافته بودند و حال نضج کم کسی را درست و بد و تعلیل گاهی بگذرد و تجربه یافتند
 که مستعد و برآمدن بهتر از مفرد بود و آنچه رفع شود بر محملهای دیگر پدید آید بهتر بود و علاج
 نخست نقل میوه کنند اگر ممکن باشد و الا تقویت دل بخورانیدن کافوریات و غیره از تریاقات
 خشک چنانچه در حفظ از هوای دمای و در تب دمای مذکور شد باید نمود و دستور تدبیر که در آن
 مباحث گفته شد مرضی داشتند و خوردن جد و اربابا کافور اندر ترششی بهترین تدبیری بود و طلا
 جد و ارباب ترشتر و سرکه اندک سبزه بهترین طلا بود و اول از بز و زاندر و یا ازین طلا بوسیدن چشیدن بر بعل
 و کشان و پس گوش غیره مالیدن متصل شدن بر آمدن طاعون برین محلها کند و گویند طاعون را بریده با گو
 کوفته و بر دهن بیان کرده و خوردن منج بر آمدن ضرر آن کند مطلقا و محبت و حق آنست که این مرض را
 هیچ تدبیری چنان نبود که مریض نازد و فصد نکند بعهه بالا طعام ترش سبزه آب سبزه بزرگ اندر معصور
 حل کرده و بنده و چون بگیرد او را محل مرض را به تیزان فادوقی مدبر بسیار جد و ارباب سوراخ کند و بستر
 در خارج گفته شده و در دل و داغ او طلا خشک تریا عطری بنهد و با تریا سیریش نیست اما طبیب را بگوید
 مرض شستن جایز نیست و در هوای دمای مکتش کردن غیر محصل نیست اخذ را بخور و اما آنجا
 و این مرضی بود در از شکل بیست باد رنگ کوچک که اندر پخول ران افتد و اندر بعل نیز گاهی افتد
 و در زرد عوام نیز همین اسم مشهور بود و اما اطباء این را بوزم همین مواضع باز خوانند و از او ارم
 شمرد و این وزم در اول با درد سخت و صلابت باشد و از اعراض طاعون با آن پیچ نبود
 و لون وی در اوایل از لون تن دور نباشد و بسیار تحلیل گذرد و سبب این وزم یا دفع طبعیت بود
 از عضوی شریعت چنانچه معلوم شد و یا المی بود و در عضوی فردوسی آن که از مواد وی که روی بدان
 آورده باشد و گذر آنها برین محل باشد لخمی بجمیت نرمی و ضعف فراخی محل اندرین مقام باشد

و این قسم عرض بود و اگر آن باشد که بخود تحسین پذیرد بعد کین الم عضوی با دوت که سفت بود بر
 یکروی استخوان آنرا صدمع گویند و گاه بود که در زیر هر دوروی عظم و اما شکسته استخوانها بسیار
 که استخوانها بعضی از درازا شکسته شود و بعضی از پنهانچه از درازا شکسته شود و گاه بود که
 درزی باشد که گزشتته باشد و آنچه از پنهان شکسته شود و گاه بود که تمام کرد شکسته شود و آنرا
 دوری گویند و گاه بود که درزی بر عرض افتاده باشد از یکروی و گاه بود که بعضی باورازی
 لختی از پنهان شکسته شود و باشد که بعضی با پهنی لختی از درازا شکسته شود همچو سلم و گاه بود
 که شکستگی شاخ شاخ شود و گاه بود که استخوان ریزه گردد و گاه باشد که نیک خرد گردد
 و از آن آواز خشخشی می آید و هرگاه استخوان تمام پاره و ریزه شود جایگاه شکستگی از بر یکدیگر
 در هم افتد و باشد که بعضی پاره ها در غشای که بر استخوان پوشیده است و در گوشتی که
 بر حوالی اوست بخلد و بدان سبب درد و آماس پدید آید و اگر شکستگی نامنظم و از درازا
 خالی نباشد و هر عضوی و جدالی که استخوان آن تمام شکسته شد و دو تکه گردد و صعبتر
 شکستگی آن بود که استخوان که شکسته شود و از پنهان شکسته شود و در زیر بسته گردد و هر استخوان
 که محکم تر شکستگی آن در زیرت گردد و از استخوانهای شکسته خبر استخوان اطفال باز تر دید جهت خوب
 ایشان پیدا و تری و نرمی اعضا و استخوانان جوانان و پیران اگر چه باز تر دید اما بسته گردد و بدان
 که کجای میجو غضروف بر حوالی انچه بگاه پدید آید و از آنرا فهم گیرد و محکم کند و آن لحام را اطباء
 گویند و از همه استخوانهای تن مردم استخوان بازو دشوار تر بسته گردد پس استخوان ساق
 که شکستگی از اندرون بود و استخوان ران و ساق زود تر و آسان تر بسته گردد و مردم صفراوی
 و خشک مزاج دیر تر بسته گردد بهت قلت لزجت در خون ایشان و استخوانهای کم مغز بهر
 گردد و چنان تجربه یافتند که اگر غضروف بینی اندر رده روز بسته گردد و استخوان پست
 در بیست روز و استخوان اندکی تا چهل روز و استخوان ران اندر پنجاه روز و بعضی تا ماه
 و چهار ماه هم رسد استخوان منته و لختی در سه هفته بسته گردد و چنان گردن در یکماه و استخوان بازو
 و چپل روز و استخوان ساق هم چون استخوان ران بود و هر شکستگی که بر بندگاه درست شود و هر
 آن عضو بدان سبب دشوار گردد جهت پدید آمدن بندی و گری بر استخوان و صلب شدن بندگاه

و متبایب که آن ترم شود و آنچه بر بندگاه استخوانهای کوچک درست شود صلب تر گردد و همچنان
هر چه در بندگاه بیفتد که مجاورت استخوانها بیکدیگر نزدیکتر باشد و کشدگی و پهنی کمتر شود
بندگاه استخوانک و علامت بسته شدن استخوان است که رنگش از زرد به سرخ
پدید آید از بهر آنکه چون شکسته درست گردد طبیعت از آن ماده که آنجا آماده کرده بود برای اصلاح
و تغذیه تنفسی شود و بطاهر دفع کند و کسی که طریق شکسته بستن اندک را در آنجا بگوید و دستور اصلاح
نبرد شکسته که در روزی قصوری عصبی عضله نبود و غلظی و دثی با آن نباشد آنرا بطریقی
که در وادی گفته شد باید کشید با حسیط و سر استخوان و دندانها آنرا بیکدیگر برابر کردن و دست
هموار داشتن و بنظم خود باز بردن انگاه ضما و زفاده و غیره بر نهادن و بستن و در جمله ر وادی دیگر
کشیدن بمقدار ضرورت باید که اگر زیاد کشند و زوری بقاعده کنند ممکن که مورث و جع مملک
و یا آماس و تب و استرخای عصب شود و اگر کم کشند استخوانها بجل خود مقابل نشوند و نظام
خود باز نتوان فتن و هموار نگردد و مقصود حاصل نشود و در جبر شکسته تعجیل باید کرد پیش از آنکه محل
صلب شود و مانع آن که بتن شود و یا آماسی پدید آید و طبیعت عضو فاسد گردد و تدارک نپذیرد
و باید که بند را زود زد و نکشاند که بسیار هوا در یافتن نگذارد که در شب محکم گردد و در بستن سخت
محکم نمند که بسیار بود که عضورا محکم نمند و دیگر کشاند عضو میزد و بوسیده شود و آن هنگام جز
بریدن و بود و نگذارد چاره نباشد و باید که گاه اندک حرکتی فرمایند آنقدر که احتمال کند
تا طبیعت عضو که سلان و مرده نشود و در حرکت مبالغه نکنند که مانع بسته شدن بود و از بهر آنکه
که خون را لطیف کند و یا ماده و شبنم را تخلیل میدهد مثل طعاهای گرم و قسین و حمام و آب گرم
و تعبها و جاج و خشم و هوای گرم و دوائی گرم و امثال اینها بر نیز باید کرد و آسایش و آرامش و هوا
خوش طعاهای مغزی و غلیظ چون بر لب و کله پاچه و زرد چوب و حلیم جو بگندم و پنیر کشیده
و بریان بزغال و اشباه آن اختیار کردن و گفته اند که کبجین که اندران خریق یا غرقون کرده اند
اندک اندک فریدن ماده صالح را بعضو مائوت کشد و بسته شدن یاری دهد و خوردن فاذر
بر حیوانی و موسیقی درین ابواب سخت نافع بود و مجربست و هرگاه بسته شدن استخوانها از بهر
که آنرا باید بگذرد و بسته شده باشد و محکم نگشته بیاورد است که آنجا ماده است که از آن و پنیر

نمکن پس آن موضع را بر فوق تمام بناحق نباید خارید و کف دست بر آن مالیدن میزدانگه آن موضع را
 گرم کند و ماده بخیل نذیرد و خون متین بدانجا سیل نماید و بعد از آن و ششند محکم بر وی و بسیار
 باشد که رنگ استخوان بگردد و پوستها از آن بر میخیزد بدان سبب حاجت آید که بند را بکشند
 و هرگاه این حال بود نخه نشاید بست و بر فاده اکثفا باید نمود و بسیار باشد که شکسته را راست
 کرده باشند و بسته ناگاه در وی عظم تولد کند آنرا باید کشد و تسکین در کردن پس اگر
 بستن و گاه باشد که استخوان راست کرده را از بهر گریش آن باید ساخت و بی نظام گذاشتن
 تا بهیاز از رنج و آلم آن خلاص شود و هلاک نگردد و هر گشتی که از دراز بود آنرا محکم تر باید بست چنانچه
 شکاف وی فراهم فشارده شود و آنجا که سه استخوان شاخ شاخ شده باشد و آنرا شش
 گویند بقوت تمام و بالنها و بریها آنها آنرا نیک نباید کشید باشد نظایار بر یکدیگر شود و هر یک جدا
 خویش بپیش باز کشند و درین صین بدست نیک نباید مالید و راست داشتن انگاه و عضو از
 کشیدن بکاستی باز گذاشتن و بستن و اگر بایه استخوان از اصل جدا شده باشد و عضله
 سیخند و در زیاده می شود آن موضع را باید شکافت و آن را بیرون گرفتن و اگر نتوان بیرون گرفتن
 زواید آنرا باید برید و چون شکاف جراحت را فراخ باید ساخت مصلحت عضلهها و عصبها باشد
 آنرا نگاه باید داشت و آنجا دانست که آنی تولد میکند مجمل باید گذاشت و آنجا که استخوان شکسته
 شده باشد جمله را اگر ممکن بود بیرون باید آورد و آنجا که چو ششها شش از میزدانند آنرا
 بیرون زفت امیدوار بود که چون به بند ندر حوالی آنها و شش بسته گردد و جلد را فرو گیرد و آنجا
 باشد شکسته جراحتی و قصور عصبی با خلج و یا و می افتاده باشد طریق جراحی در وادی و مجری حکم
 باید داشت چنانکه مبین گشته و تاخیر جبر در جهت جراحت نشاید کرد زیرا که تا وقت درست
 جراحت موضع صلب گردد و راست نتوان کردن مگر بکشیدن صعب و از آن در وی عظم
 تولد کند و باشد که خطری بزرگتر افتد و گاهی که چنان تقصیری شده باشد و بیم عظم از راست
 کردن عضو میند اولی آنست که بگذارند تا همچنان کوز برید زیرا که کوزی یک عضو بهتر از خطر آن بود
 ملاحظه باید کرد آنجا که کوز رسته را نخواهند که باز بکشند و راست یبندد و طریق منع آماس
 بفضه وادویه و اشربه و تلغین طبع و غیره و طریق رد خون و منع از جراحات و علاج عصب

و گفت که اعضا جمله بهمانست که در مباحث کوفتها و جراحات و رداوی گفته شده و استخراج
 المیق و امتزاج آنها بر عاقل مخفی نخواهد بود و همچنین اوقات استعمال آنها بدانکه طریق بر بدن شش طبقه است
 که نمدی نرم سوراخ کنند باز ده شش طبقه و آن محل خلیدن شش طبقه نبند و شش طبقه را بدین
 سوراخ بپیرون آورند آنقدر که ممکن بود و پادیس پوستی بر آن شکل بزرگ نبند و شش طبقه را
 هم بدین پوست پیرون آورند و دست بر پوست دهند و فشارند بطرف اصل شش تا به خنجر
 منشار بران اصل تشیند و آنرا از اصل بردارند و منشار بغایت نازک و تیزی باید و طریق
 بستن بر فاده تخت و غیره آنست که چون عضو را کشیدند و بدست هموار و نظام اصلی داشتند
 اول رفا دمی کتان نرم و پاکیزه بر تمام محل شکست نهینند و بوضایه چین پس بیک
 مضبوط بران بندند و تا چهار روز همچنین پوشش میدارند و بعد از آن چهار تخته نرم و هموار
 از چهار طرف آن بر بالای رفا ده نهینند و اگر آن عضو را اطراف اربعه باشد و بوضایه
 بند دمی عصبیه تا راجیان بندند که نختری بر جایگاه درشت از دو طرف و باقی بر جایگاه کستار
 ترا گیرد و جایگاه شکسته را سخت تر از حوالی باید بست و شکسته بزرگ را بسه عصبیه باید بست
 یکی بر فاده تا آنرا کشند اگر دو جایگاه را سخت تر و دوم تخته تا محکم نگاه دارد و فصول را
 از جایگاه شکسته باز دارد و دیگری بر مجموع جهت استحکام جمله و بند عصبیه خستین از فرو سو
 بطرف بالا پیچید و بند عصبیه دوم را بر عکس بند عصبیه سوم را بهر دو نوع چنانچه جمله را قرار
 و پهنای عصبیه در زور شکسته بر عضو باید چنانچه عرض عصبیه سینه و پهلو قریب یک شبر
 باید و عرض عصبیه ساق و ساعد از سه انگشت بود تا چهار انگشت و از انگشتان کتر و برین قیاس
 در باقی و این رای مجرب و معتبر بود و هر چند عضو شکسته بزرگتر بود تخته دیر تر باید نهاد زیرا که
 زرد بستن کوفت کند و غذا بدست می آید اگر ترسند که عضو کور شود و اوقت آن بزرگ شود
 و اگر چه روز خستین باشد تخته بر باید نهاد و تحقیق آن مجرب و معتبر بود و بعد بستن هم
 دیر و دیر باید که دو رفا ده تخته بند هم بشیر باید و القراط میگوید که بسته را روزی می باید کشا
 و روزی تا پیاز خوب نشود و خارش رنجاند و هر بار که بکش ایند بر همان گونه که بسته بود باید
 شکل بند و نهاده و فاده تا تحتها نشاید گردانند تا آنچه بسته میگردد تبا نه نشود و عضو از شکل خود

نگردد و چسبیده نشود و در دین و غیره چنان هست بگذرد در چهار روز یکبار باید کشاید و یا در هر پنج روز
از بهر آنکه پس از این هفته از آماس و خارش همین شوند و بند را نیز اندک اندک سست تر کنند
تا غدا بدین محسوس بهیشت راه یابد و اندر دور کردن تخت شب نباید کرد و اگر چه کمان است که بسته
چیت آنکه ممکن بود که هنوز و شب محکم شده باشد و عضو چسبیده و کوز بماند و بسیار بود که در روز
یا بیست روز تخت بسته دارند و لیکن همواره احتیاط می کنند تا اگر لون پوست و حال گوشت
متغیر شود و بتدریج آن مبادرت نمایند و بعضی مجربان هرگاه که بند بکشاید آب نیک فائز فطول
کنند تا ماده و شبند بدانجا بیشتر آید و بعضی روغن و آب گرم پیش از آنکه بند فطول
تا عصبها را نرم کند و الم کشیدن کمتر شود و لیکن در وقت بستن تجویز نکنند زیرا که گذاردن و کشیدن
محکم شود و اینجا که ضما یا طلا بر آن خشک شده باشد و در دفعه بسته خواهند که بکشید
اندکی روغن طلا کردن جایز بود و تخصیص کافی را که مزاج تر بود و اینجا که با شکستگی جراحتی رسیده
رفاده و تخت از جایگاه جراحت دور باید داشت و این چنان بود که جایگاه جراحت را بر
گذارند و بر حوالی آن رفاده تا تختها بر نهند و به بندند به شکل موافقت و جراحت را بر نهند
مرهم می نهند و رفاده کرد جراحت را بجز نای که منع آماس میکند ترسیدارند و اینجا که محل کوفتگی را
در غیر جراحت بیم آماس باشد هم رفاده آن محل را بموانع آماس باید آلاست و بعضی
رفاده بر حوالی جراحت نهند و تخت را بسته نه چنانچه مرهم بدانجا فرو شود و دریم و چرک از وی
بیرون آید و بر بالای جراحت بند چنانچه جراحت نرسد و لته بر روی آن چسبند تا گس
و هوای گرم و سرد بجا جراحت نرسد و بعضی در منع آماس و دفع خارش قیر و طی فرموده اند
لیکن اینجا که جراحت باشد استعمال قیر و طی و روغن نشاید که بیم تعفن بود در جمله احوال زخم و شکستگی
از سرمای مفروط و گرمای مفوط نگاه باید داشت و از عطسه و سرفه بلند کردن آواز پرهیز بود و اگر
تعفنی ناگاه در گوشت آن محل پیدا آید در اصلاح آن باید مبادرت نمود چنانچه در جراحت و غیره
دانسته شد لیکن اینجا که احتیاط تر باید و در طلا و ضما و تریاقات و مصلحات غلیم داخل باید
چون خواهند که بندگاه و شبند صلب را نرم سازند گاهی که تغیر آن اراده کنند به راست و چپ
تا بازشگشتن و بستن بگیرد و خواوند و بهر کی خروید روغن و وزن و انگبین و بعضی شیرین

بهم شسته نیم گرم ضماد میکنند و دیگری تخم سیدانخیر پاک کرده و نیم کوفته با نیم وزن آن
 روغن گاو و چهار یک وزن او انگبین شسته و بعضی سکنج یا جاد شیر یا جاد و انجیر سید نیم
 اضافه کنند و حله در ششخت و طبع پنج بسکال طلا قویم باشد و بعضی این ترکیب را که مقوی کنند
 و با ششقی استر آید و در او ام صلیبه محلات بسیارند که گورگشته و اگر احتیاج است از آنها نیز
 بکار دارند چون استرغای اندر مفاصل از کشیدن بقاعده افتاده باشد بضماد های قاض
 تدارک باید کرد و اهل و جوز سر و زعفران و مرور اسن در چینی و اقا قیا اندر طبع پنج و شش
 ضمادی از نو ده است و گاه باشد که در کسر و جراحی مجده یا جگر رسد و تدارک آنها بمقویات و صلیحات
 لازم بود از آنچه در علاج درد و ضعف معده و جگر بخلش مبین خواهد شد و ضمادی که درالم یافتن
 معده از این احوال مجرب است اینست سیب پخته و پاک کرده پنجاه گرم گل سرخ ده گرم اقا قیا
 مصطکی و برگ مورد از هر یکی پنجم زعفران جوز سر و از هر یکی یک گرم همه کوفته و با آب لسان الحمل شسته
 و ضمادی که درالم یافتن جگر مجرب است اینست صندل سرخ و سفید و گل سرخ و بنفشه خشک از
 هر یکی پنجم آرد جوز سر زعفران یک گرم کافور نیم گرم حمله کوفته و بگللاب و روغن گل شسته
 و دیگری مغاث و گل ارغی و برگ مورد حمله کوفته و بگللاب و روغن گل شسته و بد آنکه
 گاهی که مریض را از کوفت و تعب کسر و جبر حرارتی و تبی پدید آمده باشد انجامراعات الم و کسر
 بیشتر باید کرد چه آن حرارت عرضی بود اگر براعات آن خلیها داده شود کوفت و الم را زیاده سازد
 و مکن که چون زخمی هم باشد آن خشم خراب شود تخصیص از آب سرد خوردن و غذای لطیف هم
 پیشند باید و آنجا که مرض دیگر چون عرشه و اختلاط عقل و سرد و سکه و اشباه آن
 از تباه شدن استخوانهای سر افتاده باشد چاره جز آن نباشد که پوست سر را بشکافند و آن
 استخوانهای تباه شده را بآنچه توانند بی خطر باشد بیرون آورند آن اعراض بطرف شود و اگر
 خطری ممکن بود در بیرون آوردن مبالغه نکنند و بسیار کسان را استخوان سر بیرون کرده آن
 چنانچه برده رانقصانی نرسیده و رعایت آن جراحت کرده اند و گوشت بر آن موضع رسیده است
 و درست شده صحت یافته اند هر حال چون و شنبه قوی بر استخوان سمنه و شکسته آنرا اگر چه تباه
 نشد باشد بیرون کردن لازم بود که از جمیع آمدن صمدید و متخرامن گردد و در استخراج آنها

احتیاط عظیم باید کرد تا افتی غشای دماغ نرسد و از هوای سرد حفظ آن واجب تر بود
 جراحی هم احتیاط باید کرد که زفاده وضاد و غیره را نبار نشوند و در اول حال که نمی شکافد پوست را
 صلیبی باید شکافت چنانکه یک شکاف آن شکاف شکسته بود و یک شکاف که شکاف کسر داشت بود
 گوشت که شخصی جراح استاد بود که استخوان تپا شده سر را بریدی و استخوان سر را بریدی
 بجای آن وصل کردی بجهت حمایت مغز پوست را بر بالای آن بدوختی و مراعات کردی و در وقت
 و محکم شدی و این از عجایب است اما آنجا که این امراض مذکوره از جهت آفت غشای بود
 که از اندرون نفخ است یا از آفت غشای دماغ اصلاح آنرا محال نباشد و اگر بر استخوان سر در
 که آنرا صدع گویند پدید آمده باشد و آن همچو سوی بار یک پیدا بود آنرا باید تراشید چنانکه
 از آن نماند بماند که سبب تباهی شود و محل آنرا هم بدستور مذکور شکاف باید کرد و بعد از آن
 پوست را باز و ختن و اصلاح کردن و اگر صدع بدان روی دیگر رسیده باشد اندر تراشید
 او را نباید کرد و آنجا که از شکستن پهلوی نفخ سر و خشک و خلیه در و درون و نفخ
 خون پدید آید بجهت رسیدن آفت بحجاب و غشای درون آنرا بدست راست باید داشت
 و بستن بدستور باشد که بدرون فروخته باشد و آنرا بلبس نتوان دریافت آنرا نیز به شکاف
 راست باید کرد و بعضی بجهت آتش آنرا آردند بعد تنقیه آنرا اولی آن بود که کپاسی خام را به سرشش و پاره
 خانه مرغ و قفل ارزق سوده آلایند و بر روی پوست آنخل چسباند و سه روز همچنان بگذارند
 تا بر آنجا خشک شود و پرده پهلوی را باز کنند و بر آرد و اگر بخود باز نیاید آنرا باز از روی آن بکلیا
 درست بکشند تا پرده پهلوی هموار شود و اگر نشد مگر کنند و بعد از آن چند روز آنرا بسته دارند و اگر
 حاجت بتقویتی در عایشی باشد ضمادی یا طلاء مقوی بکار دارند اینست فی الجمله بیان طریق که
 وجوب هر که این دستور را نیکو بداند او را علاج آن آسان باشد و چون جبر از قسم دستکاری
 بر نظر است از استاد ماهر می باید دید البته و آموختن بسیار تفصیل در هر کس می گویم چنانچه در وقت
 قانون کلی اختصار نمودیم تا اگر استاد حاضر نباشد و ضرورت افتد فی الجمله ملاحظه توان کردن و الله اعلم بالصواب

باب ششم

در میان احوال دماغ از ترکیب وضع و مزاج و غیره در علامات افزون مختلفه طبیعیه و امراض دماغی و سایر
 و علامات و معالجات آنها اما ترکیب وضع و مزاج دماغ و منافع این حالات
 بدانکه دماغ عضو است مرکب از مغز پرده و تجویفی چند که از روح مملوست و عروق و ششهایی که مغز
 و پرده اندزاده و جمیع دماغ در طول یعنی از پیش سرتا پس سر بدو بخش راست بود و بخش
 میانی که از دماغی هر بخش اندر پیش دماغ پیدا تر بود و اینجا که دوزخ نیست که حامل بود
 بدانست و شجاع که از دماغ دماغ رسته همچنین منقسم بود و اگر چه آن محسوس نشود لیکن بنابر توان
 و اکثر مغز شکن شکن همچو پارها خوش به هم نشسته و آنرا از زیر گویند و غشایی که بر مغز دماغ پوشیده
 و است یکی نرم تر و لطیف تر آن میانس مغز بود و دیگر غلیظ تر و صلب تر و آن میانس نخاع بود
 و بر باطن بدن استوار شده باشد و بعد وقتی که بدو اندر گذشت غشایی قوی تر مربوط گشته
 نه ربطی که سخت او را فرو گرفته باشد بلکه اندک فرجه بود تا دماغ را مجال انقباض باشد و غشایی
 رقیق که قایم است مردماغ را رابطه و ضابطه جمیع عروق و ششها و در آورده بدماغ است همچو
 و جمله او را اندر وی بافته شده اند و بعد از آن بدماغ اندر رفته و جمله آورده و ششهایی که غشایی
 و دماغ اندزاده اند نخست در فرو سوی دماغ در شیب بطون دست در هم یافت شده و پس
 آنها در یکدگر کشیده شده است و از آن حال فی الجمله کشا و گپا و تیرید پیدا شده و خلل و فرجهای
 آن بگوشته غدوی مملو شده که آن حفظ و ضایع آنها میکند از اطباء این معصره گویند و شک
 هم نماند خونی که در رگهای دماغ میگذرد نخست اینجا گرداید و اندر تو بای آن بگذرد و بنزاج دماغ نزدیک
 شود تا غده ای را گردد و تمام دماغ را در طول سبجولیف است که آنرا بطون گویند گوشت و غشای تجویف
 هر بخشی از آن متمیز باشد و بطون اول آنست که اندر پیش سر بود و آن بزرگتر از جمله باشد و
 اعانت کند بر اشتقاق و دفع فضل دماغ بقطعه و بر توزیع روح حس و بر افعال قوتها
 در صورت باطنی و بطون میانی که کوچکتر از بطون اول بود و بطون موخر که کوچک تر از آن بود و این کوچکتر
 شدن نوعی تدریجی بود که چنان نماید که شجاع و بنال دماغ است و این جزو اعانت نماید بر افعال قوتها
 حافظه و بر توزیع روح محرکه و بطون میانی که کوچکتر از بطون میانی است میان آن هر دو نهاد و می طولانی افتاد
 و هوایی که اندرین تجویفات است اطباء آنرا روح خوانند و درین دلیلی هم متصل شوند و هر چه

مجز و مستقیم در آن افتد برین جزو میانین بگذرد و مجز و باز پسین سپرده شود و هنگام باز آوردن
 همچنین باز آورد و محصل در آن اول رسد و بنا برین بطن میانین محصل تفکر آمده تا در هر چه
 و باز می آورد در آن تصرف کند و نیک از بد جدا سازد و سقف اول این بطن اوسط را
 باطن آن گری بود و آن جزو دماغ که قاعده این سقف است و باقی این جزا که بر دو طرف تجویف است
 آنرا دو گوشت از پیرانکه دراز افتاده است و هر کس لطفاً باطنی و انبساطی که آنرا برای تعدیل روح
 واقع است کوتاه و دراز واقع میشود همچو کرم و آن فی الجمله در لطفال که میان سران آن نرم است
 محسوس شود و هرگاه منقبض شود آن هر دو قاعده که بر دو جانب تجویف است پهن گردد و محسوس
 و کوتاه و قوی گردد و تجویف بسته گردد و هرگاه منبسط شود از پهن گردد و دراز گردد و باز یک
 و تجویف کشاده گردد و این جزو در اندکین گوشت جهت مشابهت با فعل آن در تقارب و تباعد
 و این قاعده یکپاره است زیرا که نیست همچو سایر اجزای دماغ و ازینجه حرکت آن بقوت و تمام بود
 و جرم دماغ آنچه در طرف پیشین بود نرم تر از جمله بود و هر چند بطرف نخاع می رود و صلبتر میشود
 جهت منفعتی که در بحث عصب در باب اول آنست که شد و فضله دماغ اندر دو مجری دفع شود
 یک مجری آنست که زایدترین است و در سوی آن استخوانیست بشکل کفگیر که از امصفاات گوشت
 فضله شش پیشین بیشتر بدین منفذ فرو آید بطرف بینی و مجری دیگر از میان دماغ آمده است و آنرا
 بر دو غشای دماغ و اندر غده که میان غشای صلب استخوان است کشاده شده و سر او فراخ و بیضی
 تنگ بود برسان قمع و از جهت آنرا قمع نامند و فضله شش میانین اغلب بدین منفذ فرو آید
 بطرف کام و از شش نخستین نیز نخی بدینجا دفع شود و شش باز پسین را مجری خاصه است جهت آنکه
 کوچک است و فضله آن بیشتر بطرف نخاع دفع شود و منفعت دماغ چون توزیع روح حساسه
 و محرکه است بر اعضا از طریق اعصاب که منبع آنها نیز دماغ است بنا برین سر و مخلوق شده است
 تا از ادراکات و غلبه تذکر و افکار می نماید و راه بسیار در دماغ است و یا حرارت غریزی که پیوسته
 از دل بدو میرسد متعادل باشد و در مخلوق شده است تا از غلبه حرکات خشکی طبیعی بدو
 راه بسیار در نرم مخلوق شده تا از ادراکات و قبول استحاللات فرمان بردار بود و در روحی که احاطه
 اوست و محتاج است حرکت از او بدو و تقصیر بعضی اعصاب بر وجه لایق آنست

و چرب و لیس و مخلوق شده تا عصبها که از وی روئیده کسند و شکسته نباشند و عروق
 شده تا نفوذ روح در او سهولت بود و حرکت و در اشایسته تر باشد و بخش مخلوق
 شده تا اگر اقی تکلیف رسد طرفی دیگر است بود تا تن از منافع آن با تمام محروم نماند
 و منافع باقی احوال او هم قیاس بدین تقریرات معلوم گردد و قوتهای دماغی چون در باب اول
 مذکور شد اینجا حاجت بکار او نباشد و بجای این منافع عظیم که از دماغ بدین تقریرات
 معلوم شد ریاست او را مسلم باد و اما **علامات امراض مختلفه طبعه دماغ**
 خداوند دماغ کرم را از هوای تابستان و حرارت آفتاب آتش در مایه و از طعام و شراب گرم و بوی
 چیزهای گرم تخصیص گل سرخ زرد و صداع و نزله خیزد و رنگ روی چشم او مایل بسرخ باشد
 و در گهای چشم او ظاهر بود و موسی او خست سرخ باشد پس سیاهی گراید و زردا صلیع شود
 و فضله دماغ او زرد و بخته شود و در زیرک و دریانده باشد و از راهها و غریبهها زرد و دیگر دوا باشد
 که در وی طیش و سبکباری بود و خواب او سبک باشد و خداوند دماغ سرد را زکام و نزله
 بسیار افتد و سفیدی چشم او صاف و گهای او باریک و خواب او گران باشد و موسی او
 خست مایل بزرودی باشد و وجود نباشد و در موسی او زرد سپیدی پدید آید و حرکت چشم
 آهسته باشد و چشمها بکراتی کشاید و رای و غریمت او ثابت بود و مجموع غریمت پسران و خداوند
 دماغ خشک امجری بینی از قنول پاک باشد و زکام و نزله کم افتد و حاسه های او قوی بود و خوابی
 تواند کشید و زردا صلیع گردد و علمها و پرفهم کند و آنچه کند و نگاه دارد و موسی او جعد و غلیظ
 و سیاه باشد و خداوند دماغ تر را حاسه پاکند باشد و نزله و زکام و سیلان و غلبت از وی
 بسیار رود و بسیار خستد و علمها و پرفهم کند و زرد و فراموش کند و از رای و غریمت زرد و غلیظ
 و موسی او سطر بود و کم رنگ و پیر و پیر صلیع شود و خداوند دماغ کرم و خشک شتابزده باشد
 و از رای برای می گردد و حاسه های او تنیزی باشد و بجای بینی او پاک باشد و خواب سبک باشد
 و موسی سیاه و جعد بسیار باشد و زردا صلیع شود و رنگ روی چشم او مایل بسرخ باشد
 و خداوند دماغ گرم تر از گرمی و باد جنوب از همه شربت و دوا و غذای گرم و تر برنج میند و سیاه
 مستعد بسیارهای سرد باشد و حاسه های او کند بود و بسیار خستد و بسیار خواب شود

بنید و موسی او بسدخی گراید در رنگ روی او در خشان و تازه باشد در گهای چشم او ظاهر بود
 و مخاط او بسیار باشد و خداوند داغ سرد و خشک را رنگ روی تیز و چون سبز بسیار باشد
 و در لون او رونق و تازگی نبود و هیچ طعام و شراب و هوای سرد او را موافق نیاید و اندر جوار
 حاسه نای او تیز بود و لختی سبکتر باشد و بر روزگار حاسه نای او کند می شود و زود اثر بری
 بدید می آید و موسی او ضعیف باشد و بزودی گراید و خداوند داغ سرد و تر کسلان بسیار
 خواب و بد فهم و بد دل بود و او را زکام و نزل بسیار افتد و مخاط او بسیار باشد و موسی او
 تنگ و کم رنگ بود و سپری بد و زود بدید می آید مخفی نماید که مراد از این امر جبهه مخالفه مزاج لایق داغ
 امر جبهه متغیره و مبتدله فی الجسم بود در جانب تقریط و امر جبهه موافقه آن متغیره و مبتدله فی الجسم
 باشد در جانب افراط و تغیر مزاج اعضای رئیس بجملة بدن سرایت میکند و علامات ثابتة امر
 طبیعی که در باب اول مذکور شد هم با این علامات مشارک باشند و استدل با اختلاف
 و اعراض نفسانی اینجا النسب بود و علامات امر جبهه غیر طبیعی بتقریب امراض مبین گردند و اعراض
 و اما امراض دماغی و اسباب علامات و معالجات آنها صدراع
 یعنی در دوسه بدانکه هر دوی را سبب آن یا سوره المزاجی بود یا فاج دیامادی و یا تفرق
 اتصالی در عضو یا هر دو یا هر گز چنانچه در اولم واقع است و در در اعضا و در اک کردن آنهاست
 منافی را از ان جهت که منافی است و در یا بنده آن یا عصب بود یا اعضای که عصب جبهه
 و هیچ سوره المزاج رطب مولم نباشد جهت آنکه رطوبت کیفیت انفعالیست و در اولم عمل
 و خشکی نیز کیفیت انفعالیست لیکن چون در هم کشنده است از یکا لفتی که در عضو از ان می شود
 تفرق اتصال که موجب الم است بدید می آید و سبب مطلق صداعی گاهی تغیر احوال اجزای سر بود
 قطع و گاهی با تغیر احوال اعضای که مشارکتی دارند با دماغ و صداع گاهی مرض بود و گاهی عرض
 اینجا بیان کرده می شود صداعیست که مرض بود و این سبب طبایع و اسباب و اعضاء
 منقسم بود باصناف مختلفه اما صداع کرم بیما و سبب سابق آن حرارت افتاب
 بود که بر سر و روی تابد با حرارت آتش و یا حرارت گرما به یا غن گفتن بسیار و یا چیزی
 با و از بنده خواندن یا بوی چیزی گرم و تیز یا خوردن طعام گرم یا تاخیر طعام از وقت عادت

علامت آن کم خوابیت و بودن درد بیکرانی سر و خشکی چشم و رقت بول زیاد
 از این سبب مذکور علاج آن حذر کردن است از اسباب مذکور و بوسیدن
 سندان و گلاب برگاه کل کهنه ریخته و عرق مشک بید و نغشته تازه و سیلوفر و طلا کردن
 سر که و گلاب و روغن گل بهم آمیخته یا بار و غن نغشته با دام یا بار و غن سیلوفر بر سر انجا
 که در بیشتر محسوس گردد و بوسیدن نخله سر که و آب کش نیز و عرق مشک بید و نغشته
 کردن کوفت برگ بید و برگ ابی و برگ کوک و برگ رز و غنب الثعلب و گلاب و سر که
 و روغن گل شسته هر ساعت یعنی چون گرم شود و دیگر خشک بر نهند و باید که انچه از خشکیها
 بر سر می نهند پیش سر نهند که مقدم دماغ است و از پس سر دور دارند که با عصاب
 حرکت مضرت رسد و بعد سر روز که مرض اندر انحطاط افتد روغن یا بونه اضافه کنند
 و خشکیها جز بمقدار حاجت بکار ندارند و انجا که خواب کم باشد سر که از ضما و طلا دور دارند
 و روغن بنزدکا هو با خشکاش اضافه کنند و در علاج صداعی که از حرارت آفتاب افتد
 سرعت باید نمود که از تاخیر عسیر گردد و باشد که بخارهای بسیار بحین باند و بجانب دماغ
 برآورد بدین سبب از علاج آن از استغراغها گزینست و آب نیک سر و شربت های
 خشک چون پست جو باشد که در اسهول اندر جلاب خام و آب انار و فروزه یا چون افشله
 و فروزه غوره و امثال آن از ترشیه های تقوی و قلیه خیار و کدو و ریواج و سنبله از سفناخ
 و کوک و امثال آن همه صداع گرم را نافع آید و نطو لهای خشک و منوم مفید بود و خوابا کاسنی
 شسته بر سر بستن بسی مفید آید اما صداع خونی سبب آن استند و حرارت
 دم و صعود بخارات آن بود و بدماغ علامت آن گرانی سر چشم و اندامها بود و مانگی
 یافتن بی سببی از تعبها و ریاضها و غنودن بسیار و شیرینی طعم دهان و میل خواب سر
 چشم و پیری رگهای چشم و غیره و خاریدن جایگاه فصد و حجامت و اشتداد بعد غذا و شیرینی
 علاج آن مبادرت بود بفضد قیقال یا کحل و یا بشطاذن و یا زدن رگ پیشانی و بعد از آن
 اگر حاجت تنقیه بلیجات و امثال آن کردن و غذا و شربت و ضما و طلا و استور ساقی بکار
 داشتن و اگر تسکین نیابد فصد صافن کردن و بر ساق حجامت کردن و حجه آتش نهادن

و بشیانی خشک گاهی شکم او فرو آورده و نافع بود و بوسیدن کانور عظیم نافع آید و عظمیها معده
 اما صدراع صغراوی سبب سابق آن بردن آیدن بخارات صغراوی بود و بمانع
 علامت تشنگی بود و تلخی دهان در شستی زبان و بخوابی و نبض سریع و اشتداد
 بعد استعمال گرمیها علاج آن تلخ صغرا بود چهار شربت مقوی به سنا و مطبوخ فواکه
 و نفق آن مایل و حقوق خیار شرب و امثال آن و غذا و شربت های خشک و نطول و شمول و خلط
 سرد و طلا و ضما و نذ و کور جمله مفید بود و در مواضع خشک و تر مقام کردن خواب بسنی نافع آید
 و بشیانی متشتر شکم فرو آورده و در قرصیا و اقال و غرغره و شربت و سیب و بهی و خوش
 و انارین و اوان مفید بود و اینجا که حاجت آید که بخار از دماغ باز دارد کشنیز خشک و بنفشه و گلاب
 برابر گرفت و با شکر اینجاست باید و شبانگاه و در دم آب سرد بپند اما صدراع
 سرد و بی مایه سبب سابق آن از مقابل معلوم گردد و علامت آن سید می قوی
 بول بود و عدم گرانی در سرد و نبودن مخ ط و باشد که اندیشه های فاسد کند از جنس
 رعونت و زیاده شدن از چیزهای سرد و فزای علاج آن تدبیر سرد است بر روغن سید
 گرم کرده و بسیار بود که همین کفایت باشد و اگر زیادتی تشخیص حاجت آید روغن فلفل
 یا دهن را حه اضافه کنند و نمک بنگ و کاک و رس یا نخله نیکو آید و بوی مشک و مرزنجوش
 و برنج و عیر و امثال آن عظیم مفید آید و سرکه بر خاکستر گرم و تخم و بر سر طلا کردن
 نافع آید بغایت و هوای گرم و آفتاب او را موافق بود که اگر خلط در بدن کم باشد و شراب
 اسطوخودوس تنها و با شکر لب لیمو و اوان نافع باشد و غذا و خواب که دار چینی و زعفران
 و زیره و زنجبیل و پیاز و کشنیز و ران باشد گرم خوردن و دمان و غسل و با قلاب غسل و گاهی
 غسل و ششهای کم ترشی که سیر و یا گندنا و یا حبیب در آن باشد مناسب بود و نطول
 طبع با بون و اکیل الملک و مرزنجوش و پوست خشک و اسطوخودوس و ضما و جرم اینها
 نافع بود و شمولی که از سیب زند میان آن با فلفل و عیر و مشک و طلا و مطب
 کرده بر آتش بخار کردن همواره عظیم مفید بود و طلای روغن زیتون که اندک قرنفل و جند در آن
 باشد و طلای جنبی نافع باشد و همچنین طلای سرکه و طلا که سرخ بدان برشته و طلا

در روزن کرد
 بخشیانی نافع

پوشش در بندگی و اینجا که بسیار سرد و زده باشد ملا حظه نیک باید کرد و غذا کمتر داد و نطفه را
 نرم داشت و ششیاف صابون و خوردن گلکند و گلنگین و طعاهای نرم و گرم و در مقام گرم کردن
 و تکیه رنگ و زنده کردن و از بهای سرد و آب سرد و از جمیع و حرکتهای تحب بدنی و نفسانی
 خذر کردن اما صداع بلغمی سبب بقی آن بر رفتن بخارات بلغمی بود بدماغ علامت
 آن گرانی سرد و چشم است و کلماتی و بسیار خشن و نرمی و همواری صداع و اشتداد بعد
 خوردن و استعمال سرد و بهادر و ترها با لودن از مینی و بسیاری آب و مان سپیدی و غلیظ
 بول و تفاوت و بطوری نبض و باشد که از جهت در رفتن بخار خون بدماغ کشیده باشد و در
 چشم و روی را سبز ساخته علاج آن نضج و استفراغ بلغم بود بحسب جنال
 و هری و امثال آن و بخت و ششیاف صابون و آب و آب و اینها و غرغره و عطسه آوردن و در
 گرم مذکور بر سر طلا کردن و در گوش و بینی چکانیدن و سایر تدابیر همانست که در صداع سرد
 گفته شده باشد که مشارکت معده افتد و غشایان در فرغ ترش شدن گواهی دهد و قی
 بسی آنرا نافع آید خصوصاً که بعد طعام بلغم انگیز و آب سرد و غلبه افتاده باشد و اگر به
 زایل نشود سهل بنزد و بسیار باشد که او را باطل شود و آن هنگام آب گرم بسیار بر
 باید ریخت و در غن گرم یا فقط سیاه گوشت اندر چکانیدن و بجای آب غسل آب و نمک
 که غسل چاشنی کرده باشند دادن و طعاهای نرم و گرم از نذورات بکار و شستن اما
 صداع سرد و آوی سبب سابق بر رفتن بخارات سوداوی بود بدماغ علامت
 آن و سوداوس دم خوابی و تیرگی چشم و رنگ و روی باشد و گرانی سرد اینجا کمتر
 از بلغمی بود و اشتهاهای طعام بیشتر باشد و مزاج و تدبیری که گفته شد بر آن گواهی دهد
 و از چیزهای خشکی فرا بیشتر بود و علاج آن نضج و استفراغ سودا است بحسب حمر آن
 و دهنه و لیلیجات و فوس خیارشور و امثال آن و در طبیب دماغ و تدبیر خواب کردن
 و سایر تدابیر که در صداع سرد داده گفته شد مرعی باید و اما صداع خشک
 بی ماده سبب سابق و لاحق آن از تقررات سابقه چشم علامت آن
 خشکی بینی و چشم و لمس بود و وسیل از دمای و نفرت از گفتگوی دم خوابی و خیالات

و سیب و پی و آمرد و زعفران و سماق و طعام پر کشنیز و زیره و بذر اطراف و بذر
 کشت دن و در آب گرم نهادن و استحمام هر بار و بر ناست تا نمودن و روغن بادام تلخ انداختن
 گوش و بینی چکانیدن مفید بود و سفوف مقوی و حافظ الصحة و معجون مشک و سیب
 بغایت نافع بود بعد از طعام لطیف و مالیدن و خوردن چند بیدستر درین باب آیت
 اما صداع که از ذکای حس و مانع آفتد بجهت سرعت ادراک موزی از آن
 بان کیفیت منافیه باشد اگر قلیل بود علامت آن منقحر شدن مریض و زیاده
 آن مرض بود از بویهای قوی و زرد دریا و ضعیف و آمدن غشیان از هر بوی ناخوش
 و چون بی بخار غشی در صبا جدا و در وقت تا خیر غذا از وقت بیشتر گردد و در طول الم گردد
 علاج آن استعمال غذای غلیظ بود مثل کله پاچه و هریه و اشباه آن و تخم حرس
 و تخم شیدن و ضماد کردن بخارات از خشخاشیات و اشباه آن حب اشفا و درین
 آیت است و گفت اندک شراب نیلوفر و گوشت ترنج نافع است اما صداع که
 از ضعف و مانع خمین و بجهت قبول موزی و عدم رفع آن بروجه لایق
 علامت آن فور حواس و بلاوت بود فی الجمله در زیاده شدن در خلوص
 و در طول الم علاج آن تعدیل مزاج و تقویت آن بود بشمولات و بخورات که در
 دیگر صداعها مذکور شد اگر بروغن مقوی سر را حرب کنند و قریض سوده بر بالای سر
 پیش سبب باشند تقویت نیکو حاصل شود و سر غالب بر بخار قلب بوقی در اشتغال
 علاج بگیرند جگر بندگوسفند و قلب کنند و پیاز و کشنیز و زیره در اندک ابی بنزد خون
 شود و آب کم شود و روغن گوسفند اندکی بر افکشند و به پیاز و دیگر بار با کشنیز و زیره مجامع
 آنرا سرخ کنند و در آخر اندک زعفران و مشک در افکشند و همچنان با دایک در پیش
 نهند و جامه بر سر و در دایک پوشانند چنانچه هوای بیرون داخل نکند و سردی
 براندازند و چند آن کشت کنند که عرق بسیار از وی برود و چند لقمه از آن بقدر اشتها بنهند
 و هرگاه سخت بتنگ آید بردارند و هرگاه که خواهند مکرر کنند و چهار اینز گرم سخت
 استعمال توان کرد و در دیگر ذر و تقویت و مانع بوجه دیگر تقریب موم گردد انشاء الله تعالی

اما صداع که از افراط جماع افتد بحجت حدوث یسیر و یا صعود بخارات بدماغ
از حرکت جماع وقتی که بدن پاک نباشد علامت آن وقوع سبب مذکور بود و باقی علامات
یسیری عیالی علاج آن دعت و آسایش و غذا با مطب و داک معتدل و غسل با آب سرد
بود و علاج یسیری و عیالی و چرب کردن گردن و اندک و تحصیبا عظیم نافع آید به سیه و موم و سحر
دو و غذای گرم و تیز نشاید بکار داشت و چیزی بی حالی از فو که و غیره همه مضر بود و چیزی تا
فی الجسم معزی و معتدل و میوه ای مقوی جگر دل و کرده بسیار مفید آید اما صداع
که از خمار خیر و بحجت صعود بخارات فضلات خمر بدماغ علامت آن وجود
بقیه آثار خمر در تن آن بود علاج آن تسکین بخار بود بخوامض فو که و غیره و تمسین طبعیت بنوعی
خشک و حامض بعد تقویت دماغ بتدبیر بروغن گل و انجا که استسکام بود و اشتها صاف
پدید آید فرد و میوه ای که در صداع گرم گفته شد مفید باشد و ترشیهایی سیر چون سرکه و انجا
مضر بود وقتی در اول مفید باشد بنهایت و در آخر خواب و استسکام فائز نموده و البته علم
و اما صداع که بمشارکت عضو دیگر افتد بحجت مشارکتی که آن عضو را با دماغ
بود آزار در یابد یا بخارات ردیه از آن بدماغ بر آید علامت آن تقدم قصور احوال عضو
مشترک بود و اما آنچه بشرکت معده بود علامت و علاج آن فی الجسم معلوم شد در مجرای
و آنچه بشرکت جگر بود در بجانب یمن مایل بود و آنچه بشرکت کبد سپرز باشد در بجانب
چپ مایل باشد و آنچه بشرکت گرده باشد در بقفا مایل بود و آنچه بشرکت مرق بود
در در حاق یا فوخ باشد بواسطه محاذات این اعضا یا این مواضع علاج آن تقویت
دماغ بود و اصلاح این اعضا بدانچه در علاج امراض آنها مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
اما صداع که از گرم معده و غیره افتد بحجت بر آمدن بخارات بدماغ
بدماغ علامت آن ظهور علامات گرم بود و زیاده شدن بوقت گر سنگ و کم شدن
بوقت سیری و بدی و پریشانی خواب و زردی و سفید رنگ و اختلاف لین و سختی و بدی و از
علاج آن تدبیر گرم بود بدانچه در مجلس مذکور کرد و تقویت دماغ و منع بخار و چون جامع
درین باب بطریق کشفی بود پیوسته فریدن کشنیز خشک و سفوف و ارجنی و قند

و کشنیز خشک سوده هم نافع آید و کشنیز بسیار در طعام بخیت خوردن و هم
 بلنیک و در منه ترکی با موی سیاه و ناروان کوفت بر ناستا خوردن و حافظه
 هم درین باب عظیم مفید بود اما صدراع که از گرم دماغ خستید و در
 در مقدم دماغ متولد گردد و بحركات اعصاب را بر بخاند و بخارات بد نیز از آن حادث شود
 علامت آن آمدن بوی بد بود از بینی و احساس حرکت چیزی در مقدم دماغ بود
 خارش و گرانی در آن موضع و زیاده شدن درد در حرکات و جمع علاج این است
 بلغم بود که ماده گرم است بعد تنقیه دماغ کردن بسعوطها و قطور با مثل رسن و زبیل
 فقط و فلفل فقط و عصیر و برگ شفتالو و طینچ تر و سکنجبین با صبر و طینچ در منه ترکی و اگر
 نخست آب کشنیز بچکانند و بعد ساعتی دیگر دوا که ذکر کردیم بکار دارند بهتر بود
 جهت آنکه گرم از بوی کشنیز مست شود و از دارو نتواند که نخت و تدریجاً گرمی و خشکی فراموش شود
 و آنجا که از وجع حرارتی باشد تدبیرات خشکی و سردی فراموش شود و احتمال خدرات از داخل
 و خارج نافع بود اما بیضه خود و این بر دو قسم مکی نوع صده بارد و فرس بود که بعد از امر اضاقه
 سبب آن اکثر ضیق دماغ بود و قبول او اخلاط ریه بارده و گاهی عرض او را م دماغی نیز واقع شود
 و این قسم خارج محبت بود علامت آن آنست که تمامی سرد را در دفر رسیده باشد
 و بدین جهت بکلاه خود منوسوم بود و مادی سبب از حرکات و غیره زیاده گردد و از
 روشنائی و سخن گفتن متنفر بود و تاریکی و تنهایی و بی پشت باز افتادن دوست دارد
 و آنجا که ماده در پردامی دماغ بود در جوش همافرو آید و آنجا که ماده در پرده بیرونی
 مجلی قحط بود احساس آن در خارج توان کرد و کس کردن در زیاده کند علاج
 آن تیزاب کاری است تمام سر را بعد تراشیدن به تیزاب نیم نرم و بعد از آن بنقط و موم
 چرب کردن و زنجبیل نرم سائیده با قرفل در آب کاجی واریخته طلا کردن گرم گرم
 بر تمام سر و گرم نگاه داشتن عظیم نافع آید و تنقیه و تلکین و غذا و شراب بت تنظیم
 که در صدراع بلغمی گفت شد جمله آنجا نافع آید و تکیه بر یک ریزه بغایت مفید بود و اگر
 شیرین بعد طعام مناسب با آب سرد و هر چه سرد بود عظیم مضر باشد و نقل

میوه ای گرم مفید آید و تقویت دماغ بطلای بوقی مذکور و اسباب آن و تقویت معده بمقویات
 واجب بود و در او مستحقا قضا الفصحة و حب الشفا بمرتبه تحذیر عظیم مفید بود و گفته اند
 که خایر سر بسپار ششها نافع آید بعلایت تخصیص بعد مالیدن حجر مصری و اما شقیقه
 این درد نیم سر بود سبب این همانست که در پیشه گفت شد لیکن اینجا ضعف
 در یک شق بود و ماده این اکثر در عضلات صدر و پیشانی بود و از باد غلیظ و خلط گرم
 و خلط سرد و جملۀ افتد علامت این بودن درد دست و در یک شقیقه و گاه بود که
 بنوبت باز آید و گاهی در آن بر تیره رسد که لمس نتوان عیلاج آن بمحو عیلاج
 خود بود و تخصیص اینجا که کند شده باشد در او ایل که از ماده گرم افتاده باشد و علامت
 غلبه خون ظاهر بود درگ پیشانی و درگ بینی و گوشش زن نیکو بود و مخدرات دادن
 سبالغۀ در او عیال محصل بکار داشتن چون آب کشنیز تر با آب غلب الشلت میخورد
 تنها و یا با سرکه و روغن خلط کرده و تیزاب جامع النفع بود و درین باب قبل از آن
 نوبت آن استفراغ بسی مفید بود و بعد از آن تقویت دماغ و اگر فرس شود دل باید
 تا علت انتشار پدید نیاید و گویند موم روغن زرا را بجای مالیدن چند آنکه آنکه کند
 موضع در و پنچین خردلیات و اسباب آن از مقرحات نافع بود و بعد از تفریح
 تدبیر بمصلحات واجب بود باید دانست که تدبیری که عام بود دفع آن در جمله
 صداعها یا شویب بود بجلطات جاذب چون طبخ با بونۀ واکلیل و پودنۀ و خطمی و فطر
 و سخالۀ و برگ سید و مالیدن تیزاب نرم بر سر و نیز بر کفهای پای و دست و تن
 اطراف محکم و بعد کشدن در آب گرم نهادن و محجمه آتش بر ساقها نهادن و خواب
 کردن و طعام خفیف و کم خوردن آب با گلاب آسجسته بمناصفه خوردن کم کم و نیم سر
 بلکه ترک آب و اقتصار بر گلاب و نارسی و جلاب قند و گلاب تخم ریحان یا غسل
 یا شویب آب یا هندوانه یا خربزه شیرین تخصیص با یا شیخی و بوسیدن جذبه ستر
 و تلین طبیعت بملینات و شیاف و حقنه معتدل و طلا کردن چیزهای مقوی بر سر
 خواه گرم و خواه سرد و همچنین روغنهای گرا اینجا که با صداع نزله باشد که اینجا روغن دوا

باید داشت بلکه هر چه تری فراید و کمید بی سیکواید و ترک ترشی در اکثر صداعها اولی بود
 بعضی مردمان باشند که چون اندک طعامی صغرای خوردند یا فسیل گرمی فزا کردند ^{این} عتبه
 ایشان را صداع پیدا می آید و چون اندک ترشی خوردند فی الحال سکین می یابد و حذر
 از بویهای گرم و عطر چون زعفران و لیخته و قسط و حلا و اشباه اینها از افادید در اکثر
 صداعها لازم بود و همچنین از طعامهای بخار انگیز و شطراون درگ پشیا فی نافع آید در
 و همچنین بالیدن اعصاب عضلات کردن و دوشها و بسیار را دیدم که بهین صحت یافتند
 با وجود صعبی صداع و دیدم شخصی را که صداعی صعب فرمن داشت و درد در میان
 سر و یک یا فوج بیشتر بود و بسی اطباء علاج کردند مفید نبود حکیمی هندوی فرمود که
 ضضع را گرفتند و جوالی دور شکم او را سوراخ بسیار کردند و بر میان سر او تراشید
 بستند چنانکه شکم آن بر میان او بود گذاشتند ساعتی وزع درم کرد آنرا برداشتند
 و دیگری را همچنین بستند چون پنج عدد بستند صحت یافت و چند جای دیگر هم آزمودم
 نافع بود و دیدم شخصی را که او را بسیار صداع شدی و اگر یکد روز بته اسهال تنیک شده
 باز پیدا کردی چند سال جنین بود یکی فرمود که در حمام رود و زرده تخم مرغ را بر روی
 کیسه حمام ریزد و حمام و سوراخ گوشش بر آن نهاده خواب کند و یا همچنان بدارد
 چند آنکه گوشش او تمام آنرا جذب کند بعد از آن بر جانب دیگر خسید و زرده دیگر گوش دیگر
 جذب کند همچنین کرد صحت یافت و در شقیقه نیز از جانب در تجربه کردیم نافع بود و دیدم
 شخصی که درد سر عظیم داشت و در هر چند وقت او را پدید آمدی و در تها نگاه داشتی بوسی
 مضطرب ساختی او را و بیج طلا و طول و دوا و غذا نافع نیامدی شخصی مجرب فرمود که دو فستید
 بزرگ ساختند و بر سر نهاده و شقیقه او نهادند و تا سیم محکم بر آن گردانند و بر او بستند
 سخت ساعتی را تسکین یافت و هرگاه پدید آمدی همین نوع علاج کردی چند جای دیگر هم تجربه
 پیوست و بسیار شد که صداع فرمن گردد و بیج علاج او را رفع نکند الا که داغ باید کرد
 میان سر او را بر صد غما و سل بستن که از مضرت در چشمها را حفظ کند و دیدم شخصی را
 که صداع فرمن داشت و بیج بدستور اطباء صحت نمی یافت یکی فرمود که صبر تا آب حل کرده

طلا کرد و قیلها بدان آلا سیده در گوش نهاده و درون گوشها را نیز بدان لطوخ کرد و صحت یافت
 و بسیار جابه‌آ از مودیم مفید بود و بسیار کس را دیدم که کثیر الصداع بودند و بعد از مدت
 مزید العسر و حافظه الصحتة و حب الشفا و جوز بو اوبلا در درختنج تقویت مزاج نمودند این علت
 دست از ایشان بازداشت و آنچه احیاناً شدی زود در رفع شدی و چند صداع کشته صعب را
 بعد از مدت رس بر بالای طعم‌های نرم غلیظ و گرم علاج کردم و الله اعلم و مرا گاهی صداع صعب
 افتادی و بسی مراعات کردم و تحقیق یافتمی لیکن تا خواب نیکو شب نکردی رفع نشد و خواب شب
 و کم خوردن منعی بودی از جمیع علاجه‌ها و آخر الامر چنان مجسمه شد که حدوث آن از خوردن و آشامیدن
 در طرف شب و بسیار آزار بسیار بر بالای میوه در طرف شب بیشتر بودی و یک نوبت از صوبت در
 که بجلقوم سر فرو داده بود انگشت اندر حال پیش کردن فرو بردم و بر قصبه فرو فشار دادم
 نافع بود و تکرار کردم در ساعت بر طرف شد و بعد از آن به همین نوع علاج میسر کردم و این
 عجیب است و غریب و چند نوبت مرا این صداع فرس و واقع شد و بهالیدن بر کاه
 کردن و گفت و دوش و حفظ از هوای سرد و دما و دست رس و ترک ترش و شیرینی صحت یافت
 اینست فی الحکم بیان صداعها و علاج آنها و الله اعلم و فرانیطس بدانکه ورم گرمی که از
 و تیز اندر غشاء دماغ افتد آنرا سرسام گویند و گاه بود که در معی را که در جرم دماغ افتد
 از جنین خلطی آنرا هم سرسام نامند و مکنون از آن موسوم بود و بشقا قلو س و چون لازم
 این نوع ورم و مایه‌ی ست‌بندیان گشتن آنرا با سم فرانیطس که در لغت یونان عبارت
 از بندیان موسوم ساخته اند و این از قبیل تسه‌ی شست با سم لازم دی و این دو
 بسیار شایع است و چون سردم در لغت فرس آنرا سرسام گویند مطلقاً گاهی بی اعتبار
 بر جمله او را که بر دماغ می افتد اطلاق نمایند و ماده فرانیطس صفرائی بود و حاد یا محرق
 و یا خونی یا صفرا میخشد تیز و فسیق شده و این مرض را مقدمات است که جمله آنها
 خبر دهند و اندو وقوع آن شل‌ته‌های گرم یا خشک طبع و فراتر از کارهای امور غریب
 داند و مندی بی سبب و سردی زبان و چشم و روی و استسای رگهای گردن
 و چشم و درمیدن چشم از روشنی آفتاب و غیره و در و سر لازم با گرانی و بنیوانی و دیدن

خواهیم شورید و رقیق بول و عدم رعاف بعد از آنها و این علت گاهی بسبب ورم نواحی سر از
افتد و گاهی بسبب ورم غشائی که بر تحت پوشیده است بوسیله عروق که از درزهای
سر بدرون آمده و آماس گرفت و گاهی بسبب ورم سینه افتد بوسیله مشارکت حجاب
و عضله های سینه و گاهی بسبب انتقال ماده ذات الریه افتد و گاهی بسبب ورم معده
و یارحم و یا مثانه افتد بوسیله مشارکت در اعصاب این ورم گاه بود که در غشای
رقيق افتد و گاه بود که در غشای غلیظه افتد و گاهی در جرم دماغ افتد و گاهی در گره های
از درزها سر و ن آمد و گاهی در غشای رقيق و جرم دماغ هر دو بجا ورت یا انتقال و گاهی در
غشای جزو مقدم دماغ افتد و گاهی در غشای جزو مقدم میانی افتد و گاهی در غشای
جزو آخر افتد و گاهی در غشای دو جزو افتد و گاهی در تمامی غشا افتد و این
جمله ورم عام بود جهت عموم حضرت آن جمیع افعال نفسانی و آنچه از غشا بجرم سر است
کند هم بنحایت بد بود و بیشتر از چهار روز مهلت ندهد و آنچه از چهار روز بگذرد امید
نجات بدید آید و آنچه انتقالی بود از سر تمام هم سخت بد بود و اکثر گاهی که بسبب مشارکت
به افتد نفس بر بند بسیار باشد که قرانیطس سیلان خون بواسطه زایل شود
و گاه بود که صاحب این مرض دیوانه شود و ازین علت خلاص باید و بسیار بود که قرانیطس
بسیار غشس مبدل گردد و سیران بواسطه ضعف ازین مرض کم خلاص شوند و بحران کامل
این مرض بمرقی غالب یا رعاف بود و کینوع مرضی هست که خداوندان بی ظهورت و علا
آماس دماغ سخت متحرک و متقرار باشد چنانچه خواهد که بدیوار بر جسد و صخره و لنگ بود
و تشنگی بر و غالب و نفس او تشنگ باشد و اگر آب خورد و جلیق او فرو نرود و در اندازد
و روی زبان او سیاه شود و چشمهای او باز مانده بود و حرکتهای او سست نشد
گیرد و قوت او بیکبار باطل شود و در حال میر و بعضی روز نخست میزند و بعضی روز چهارم
گروهی اطباء آنرا از قرانیطس داشته با وجودیکه نبودن تب دلیل نبودن ورم باشد
و شیخ گفته که همسانا علت این شیخی است یا افتی دیگر اندر عضوی از اعضا دم زدن و
مشارکت باز دماغ آفت آن بدماغ باز دهد و مرا این هر دو سخن بعید بنمایند جهت آنکه این مرض

بی آنکه عقب آن امراض افتد بهم باشد و بزعم من چنانست که ماده سسی در جرم دماغ و یا در غشای
 آن و یا در دل و دماغ هر دو حادث میشود از احتباس خونی و یا استخاله خلطی و یا هر
 خارجی موجب تقسیم و سرایت آن روح نفسانی و حیوانی را فاسد میسازد و ملامت میکند
 چنانچه اندر و اما از غلبه وقوع این مرض مشاهدست و الله اعلم اما علامت مطلق
 قرصیت پس تب لازمست بی نمناکی جلد و اشتداد آن در پیشینگاه و صداع صعب
 لازم و گرانی سر و گاهی سخن بهیسانه گفتن و گاهی خاموشی بودن و دم زدن غلیظ
 و بی نظام و خواب مضطرب و در خواب نعره زدن و بدان بیدار شدن مضطرب و بکسل
 آواز دادن و باشد که آواز شش گانه منقطع شود و پاشد که زبانش آساید و گزین
 زبان در وقت بول و سیاهی لون زبان بعد از زردی و قطیر بول بی اراده و انجا که بول با
 بود امید به نباشد و چشمهای صاحب این مرض در او ایل خشک بود و در او از یک چشم
 و معده پدید آید و تبض در ورم جرم دماغ بوجی بود و در ورم غشای منتهای و گاه باشد که در
 گردد و آن مقدمه غشی بود و باشد که از شش شش گردد و انجا که ورم اندر غشای جزو مقدم باشد
 فساد در خیل او بیشتر بود و زیر از جامه و گاه از دیوار بر میزند و دست پیش چشم میبرد
 برسان کسی که کس اند یا گرس گیرد و انجا که ورم اندر جزو میانین بود اندیشه های اوتیاه گردد
 و بنیان بسیار سخن بهیسانه گوید و انجا که ورم اندر جزو موخر بود هر چه بگوید و بخوابد و بپوش
 کند چنانچه اگر آب خوابد که خورد و خاموش کند و انجا که آساید در غشای میردنی و عود
 بود که از درز آید آمده اند صدای بود که گوئی در زبانی سر بکشایند و انجا که ماده آساید
 خون صفراوی بود در گهای سرد و منتفخ باشد و فعلهای او با خنده بود و قطرات رعات
 گاهی ظاهر شود و مدعی باشد و حمرت غالب در رخساره و چشم او ظاهر بود لیکن اگر صفرا
 باشد زردی در بشرة او غالب بود و حرکات او مضطرب باشد و خواب نکند و گرانی
 کم بود اگر خلط سوخته بود کس ملالت و خفتنا بر و غالب بود و خواب او مشکوش و خیالات
 فاسد باشد و آنچه بمشاکت اندام دیگر افتد یکبار ناگاه پدید آید و علامت بیماری
 اندام قبل از آن باشد و انجا که آساید غشای آساید جرم دماغ مودی شود و علامت

آنست که بیمار بپهلون تواند خفتن بقفا باز افتاده حسی که با یک پای سپاهی چشم او نماید باشد
 و سر پهلوی او طریقی بود و شکم او قبض شود و اختلاج اندازد آنها پدید آید و آنجا که بیشتر غش باز گردد
 علامت آن آنست که نبض بطبی درم شود و سیلاب لعاب پدید آید و چشمها بدور انداخته و فرار گردد
 دارد و چون علیل را احتیاط عقل او با کرب و خنده بود کم خلاص نماید و آنجا که تشنج وقتی برنجار پدید آید
 در ساعت هلاک گردد و آنجا که عروق متعقد متعقد گردد و باور افل ورمی یا چو دریا پدید آید و علیل را
 خود را در می باید و تقریر میکند عظیم امیدوار بود علاج آنجا که قرانطیس مشارکت عضوی باشد و جمعی
 صفراوی لازم محرکه و غیره صداع حار مطلقا چنانچه مذکور شد باید کرد و با مبالغه در جذب ماده یا فل
 و اگر تیزاب فاروقی تیز بر کفهای دست و پا در بین بالند چنانچه پوسته قوی از آن بردارد و بر سر او
 تیزاب نیم نرم مکرر مالند و مهلت دهند و تدبیر کنند بر دغنه نامی محلول متدل بعد از آنکه
 رداوع و ملعبات و آب کشنیز و اشباه آن بکار داشته باشند و ماده فی الجملة خشک است
 و با سافل مایل گردانید بخت و غیره خفت با استفراغ حاصل کرده بغایت نافع بود
 و سکن دی با خوش بوار و شن و بی نقش باید و در روز اول هیچ غذا نباید داد و برنجین
 و امثال آن اقتصار باید نمود و بعد و در کشکاب رقیق باید داد و بعد سه روز یا چهار روز
 کشکاب غلیظ دادن مگر آنجا که از نا خوردن آنند که ضعف میشود و طبیعت مریض گران نمی آید
 که آن هنگام غذای خشک از کشکاب غیره پیشتر از روز سوم توان دادن اما آنجا که اعراض قوی
 بودند بر لطیف تر و خفت و غذا بیشتر باید و آب سخت سه در از صاحب این مرض دور
 باید داشت و آنجا که بول کردن فراموش کند شانه او را بر دهن شبت نیم گرم چرب باید کرد
 و انگشت بر نهادن تا بول جدا گردد و آنجا که ماده قرانطیس خلط محترق بود و در تشکین
 و خشک ساختن ماده اولاً تقصیر نماید کرد و بعد به بلیات خشک استفراغ نمود
 و خفته که از آلودگی پستان و غناب و نیلوفر و شاه تره و میوز و پنجه حطی
 و ترنجبین و حلیب نر و خیاری و کشکاب و خساری و بابونه و ریح و نعنه
 با دانه ساخته باشند بکار داشتن و شایانی که از ترنجبین و نعنه
 و خطمی شیرین و شکر و انجیر و سقونیای و قراقرط و زهره کا و ساخته باشند

کابکهاهی کم فسرود آوردن باقی تدابیر بطریقی که ایماشد مرعی داشتن و آنجا که ماده خون
 صفراوی بود و حتمه مقتضی قصد قیبال استوفی باید کرد و الا حجامت ساقین میان و شاکه
 و رگ گوش و رگ پیشانی و بینی و زیر زبان زد و بعد از آن تلبین فرمودن بعد کورت
 و در خشک ساختن ماده اعتدالی مرعی داشتن و باقی تدابیر که بدان ایماشد بدستور بخا
 آوردن و آنجا که اضطراب و درد عظیم بود بر تیزاب کاری و غیره تسکین بگیرد و چاره نبود
 خبر آنکه مخدري مقوی بدو بخورند آنقدر که او را از درد بخیر سازد و انگاه مجال باشد و با
 تحلیل مشغول شوند و آنجا که مرض بشرکت اندامی دیگر باشد علاج مشترک باید کرد و در حلقه
 باید که آنچه بر سر میماند و می نهند جهت ورم نخست را و عیای محض بکار دارند تا آنچه
 بخارات متوجه بود باز ایستد و مدد علت منقطع شود و بعد از آن لختی قوابض زیاده کنند
 تا عضو قوت یابد و بعد از آن مبردات بی قوابض بکار دارند و قلیلی از خشکاش اضافه
 کنند جهت خواب اگر ضرور باشد قلیلی بابونه جهت تعدیل آن و تحلیل فی الجمله
 و بعد از آن محملات معتدل بقدر ضرورت استعمال نمایند و تیزاب خارج ازین تدابیر است
 بهر وقت که توان بکار داشتن و بعد استفراغ و تسکین حرارت اولی بود و اندک علم
 شقاق قلوب این فلغونی جرم دماغ بود و سبب آن احتیاج اس خون غفن شد و غفنه
 علامت آن تب گرم لازم و اضطراب صداع صعب بود چنانکه گویا در زبانی
 کشاده خواهد شد و چشمها سرخ باشد و بیرون خواسته و خفتن بیماری نظایم قاع
 بود بر خلاف عادت بیشتر بقا با خسید و باشد که بسبب مشارکت غشا کوا و تولد کند
 و باشد که مشارکت معده فی و غشیان رنج دارد و اکثر این مرض در سیم بکشد و آنچه از آن
 بگذرد امید خلاص دارد علاج آن همچو علاج قریطیس خونی است لیکن انجاد قصد مبالغه
 باید کرد و خون فاسد بسیار بیرون کردن بدفعات در روزها متعاقب و بعد از قصد
 قیبال اگر اعراض در کمتر نشود رگ پیشانی و رگ زیر زبان باید زد و اگر زیاد
 احتیاج افتد حجامت ساقین کردن و سایر تدابیر بدستور که در رسام فیم نشد
 مرعی داشتن و اندک علم حمزه و قوبایی دماغ این بر دو مرض هم در جویان

افتند لیکن اینجه ماده درم آن صفراوی صبح بود از احمه گویند و اینجه ماده درم آن صفرا
محرقة باشد آنرا قوبا گویند و کودکان را این مرض بسیار افتد علامت آن
تب سخت نیز بود و صداع قوی و اندرون سرد سوزش بسیار در یابد و پوست رو اکثر
اوقات سرد شود جهت غلبه میل حرارت با نذر و نوباز یکبار گرم و تیز گردد و رنگ
چشم و روی زرد باشد و دمان و زبان خشک بود و سبابت اینجا کمتر از غلغولی بود
لیکن سایر اعراض معتبر باشد و اطفال را یا فوج و نشیند و چشمها غور کند و نبض صغیر
گردد و هیچ نمناکی در بدن نباشد و اکثر این مرض در سوم ملاک کند و اگر از آن بگذرد
خلاص شوند علاج آن علاج سسرم صفراوی بود و باز یادت در ترطیب و بستن
اطراف و جذب اینجا پیوسته باید و کودکان را اسپیده خایه مرغ بار و غن
آسیخته و سرد کرده بر سر طلا کردن و چون گرم شود دیگر سرد ساختن نهادن
متصل و همچنین طلای آب کش نیز تر و آب برگ خرقه و آب کدوی تر بار و غن گل آسخته
و سرد کرده عظیم مفید آید و الله اعلم صبارا این دیوانگی صعبست که با قرا
افتد پس تحقیق مرضی بود مرکب از مانیا و قرانیطس چنانکه قرانیطس مرکب است از
مانولیا و درم و تب و ماده این صفراوی سوخته بود یا سودای سوخته و گاه باشد
که اول جنون پیدا آید و انگاه درم حادث شود متعاقب آن علامت است
که هر چه بشنود جواب مناسب آن ندهد و فراموش کار باشد و حرارت تب غالب
باشد و چشمها سخی بود و بکرا بکشد و هر طرف مضطرب نگردد و بعضی را چشم
زرد بود و زبان درشت و خشک و زرد و بعضی حرکت کمتر گفتند و ندیان بیشتر گویند
و باشد که هم از حرکت و هم از گفتار عاجز آیند و هیچ نگویند چشم نکشاند و نگفتند و باشد
که خاموش زیر از جامه و گاه از دیوار کنند گیرند و بیخوابی و آشفتگی و غیره که در قرانیطس
گفته شد جمله اینجا باشد مع الزیاد علاج آن بعینه علاج سسرم صفراوی بود و با
زیادتی در ترطیب و جذب ماده با سافل و اطراف و گاهی حاجت افتد با آنکه مرض را
ببند تا از اضطراب و خسته بدتر رسد و دست بعلاج او توان کردن و الله اعلم

ششخس آن رسمی بود بلغمی که اغلب اندر مجاری روح دماغ که آن عروق و شریان است
 بدماغ و حجب آن درآمده افتد و پس در جرم دماغ و غشا نیفتد بواسطه لزوم
 خلط و مغز و صلابت حجب و لیکن از مجاورت این درم دماغ و روح را مضرت
 و ممکن بود که بعد از بلغم لزج را حجاب دماغ تشریب کنند متورم شوند و یا از تعفن
 بلغم حقیقی پیدا کنند و در آنها نفوذ کند و این کم افتد اما جمعی لیشخس بر جلد این مذکور است
 اطلاق کنند و بعضی آنچه ماده آن درم سودا بودیم بدین اسم موسوم دانستند
 و آنچه ماده خالص نباشد لیکن غالب بلغم یا سودا بودیم داخل بود درین اقسام و یا
 جمله را سرسام سرد خوانند و لیشخس در لغت یونان بسیار را گویند و تسمیه این مرض
 بدین اسم بواسطه لازم بودن نیاست مر این درم را همچنانچه در تسمیه قراطین
 معلوم شد علامت این تبی نرم و لازم بود و صدای خفیف و غفودن و نفس
 بدیری زدن و گرانی بر خواب و آموشکاری و سیدی بر زبان و کسلانی در حرکات
 حتی در چشم کشادن و دهن بدم نهادن و گفتن ضروریات در جانه خواب بنشستن و رفتن عظم
 نبض با تفاوت و یا موجی بودن و یا بطور و شبیه بودن بول ببول خروگاه ماست که
 بول باز گیرد و دم زدن ضعیف و بطی شود و اگر نخست سودا یا ماده آن منجمه بود و صانع
 سخت با ندیان و ضجرت و چشمها باز کرده دارد همچو چیزی که کسی سخت در آن متخیر بود
 و تقدم احتیاج سر یا گرانی و کسالت و غفلت و غلبه قراوشکاری در خواب دیدن بار آنها
 غالب بعد از تداوم بر طب و خوردن چیزهای بخار انگیز و غلبه مستی و تخمه مندر بدین علت بود
 علاج آن علاج صداع بلغمی است با رعایت اعتدال در گرمیها جهت تب و غلبه اتمام
 بنفع ماده و استقرا بلغم بعد از آن و مناسب آن بود که اولاً بر سه طایفه راوع
 معتدل نهند از سر که و کلاب دروغن گل آمیخته و بتدریج گرمیهای محلول داخل سازند از آنجی
 در صداع سرد گفته شده و در اولاً جرم تبریز فاروقی اضافه کنند که با خاصیت دفع عظم
 بخشد و حمله نیز در اول از منقبضه اصل کوسن و نیز و آنجی و جی ماویا و صلیب کاسه و کاسه سازند و بعد از آن اصل
 و اسفنج اضافه کنند و در او آخر گرم سازند تا اصل کرفش و اسفنج و کوسن و خود و در می آن نهند

و انیسون شک بند می آید و اگر از تقویت کننده ششم خطل و بوره و ترب و دنیا
و غار لقمون و امثال اینها بکی یاد و از اینها اولی بود و استغراق بحسب چنان و سرب و آه
اینها مناسب بود و در جذب ماده بدستور مذکور سابقا سعی باید نمود و تیزاب کاری
و بعد از آن تدبیر بقوی و لطف و بدین الراحة عظیم نافع باشد و مدرات دادن کمتر
سفید آید و بسیار را نباید گذاشت که بصورت خواب کند و اگر غنودن خواب غالب
او را یاد آید گاه نلید و قطعاً نگذاشتن که غافل شو و غلبه آواز ناکشیدن موسی از
خواندن و جنبانیدن و تیزاب نیز بر کفهای دست و پای او مالیدن سیات سهر
و سهر سباتی بد آنکه سیات غنودن را گویند و سهر بیداری را و هر یک ازین
دو نوع مرکب باشد از قرانیطس و لیسیر غس جهت بودن ماده مرکب از بلغم و صفرا
نه ترکیب نام مزاجی بلکه ترکیبی اخلاطی و محل این درم محل قرانیطس و لیسیر غس بود و چنانچه
دانسته شد و چون صفرا غالب بود علامتهای قرانیطس ظاهر تر باشد و انجا با
نهان و چون بلغم غالب باشد علامتهای لیسیر غس ظاهر تر بود و انجا با نهان غنودن
سیات یا و سرب را شود و غافل گاه چشم پاک کند و دیگر چشم فراز کند تمام بطریق نسبت چنانچه
گاه بلغم طغیان کند و افعال سبات سهری ظاهر تر شود و گاهی صفرا طغیان
و افعال سهر سباتی ظاهر تر گردد و درین مرض مطلقاً باز گرفتن بول و براز سخت باشد
و سرفه خشک در سهر سباتی زود بکشد و چیزی ببلو اندر ماندن و بخلق ناشدن و از غنودن
از سینی بیرون آمدن در جمله عظیم بد باشد و در سبات سهر گاه غلبه سحر از بلغمی
مشبه و رنگ رصاصی بود و در سهر سبات گاه بود که از جهت غلبه در دو سه روز
صاحب آن هر ساعت بر چند و برخود بول کند بی اختیار و نبض صاحب سبات
و سهر از نبض صاحب لیسیر غس قوی تر و از نبض صاحب قرانیطس ضعیف تر باشد
علاج این مرض مطلقاً منتهی بود میان علاج قرانیطس و لیسیر غس و گاه بود که
که کف شق تیزاب مدبر با چهار برابر آب آمیخته دادن عظیم نافع آمد و انچه اعلم
حقیق که از ارغونست گویند نقصانی بود که در فکر اخذ چنانچه تدبیر اعمال ضروری بود

انرا صلاحتنوا کند بطریق که قبل از آن اورا میسر بوده سبب این سوء المزاج
 بارد که بر طبع وسط استولی گردد یا سوء المزاجی بود یا بسبب سوء المزاجی بود سرد و خشک
 که جوهر روح را کم و غلیظ و سرد سازد و قوت آنرا ضعیف کند و حقیقت اصل را یل
 علاج تریل مزاج دماغ بود در سافج و در مادی تنقیه دماغ و بدن بود و تعدیل مزاج بدن
 به تقلیل و تطهیر غذای تقویت محل تبدیلیات با دمان مقوی و طلا و ضمادها و نطو لها
 و شموها و غیره و در جمله اوست ملایم قوی که از روغن بلادر با چهار برابر روغن کنجد
 و موم سفید بمقدار کفایت ساخته باشند و طلا و دهن الراحة نافع بود و مداومت
 خوردن بلادر و حلوائی آن در اطفال بسی مفید باشد و خوردن غذا که در آن در آن
 و مصطک و کندر و زعفران و مشک و غیره و زیره و زنجبیل بود و قرص عود و غیره و شتر
 و نازجیل با شکر و معسلات نافع باشد و در سن زنجبیل در بینی و میدان یادرون
 بینی مالیدن نافع بود و عادت فکر نامی دقیق بقوانین حکم درست و گفت و شنود مردم
 معقول در معاملات نیکو بود و الله اعلم شیان این نقصان قوت ذکر صور معانی بود
 و سبب این علاج در اغلب احوال بحسب سبب و علاج حقیق بود اما محل مختلف باشد و گاه بود
 که سبب غلبه رطوبت باشد از ماده و غیره در خرد و موخر دماغ و آن هنگام علاج خفیفی بود از
 شتر و فرق میان سافج و مادی میان همچنین از حقیق و علامات افزون باشد بر سابقه و غیره
 آسان بود و الله اعلم مالمیو لیا این تفسیر کما بنا و فکر باشد از مجرای طبیعی به
 و خوف بموقع بجهت سوء المزاج سوداوی که از داخل مکرر و منظم روح نفسانی بود و بدن
 سبب روح نفسانی که جوهر شرف و نورانی است از که و رت و ظلمت حاصله جوهر خود شرف
 و گریزان متوحش و ترسان باشد چنانچه از ادراک ظلمت خارجی و این سوء المزاج سافج بود
 یا مادی و ماده آن یا نفس دماغ یا در تمام بدن یا بشرکت عضوی از اعضا اما آنچه در
 نفس دماغ حادث شود چنان بود که سودای طبیعی غالب یا غیر طبیعی جمع گردد و مغز آنرا
 فراخورد و آن کیفیت دماغ و روحی را که در بطون و یست مکرر و شوش دارد و سبب
 حدوث طبیعی و گاه باشد که حرارت دماغ بود یا حرارت دل یا سردی و تابان جهت سودا غیر طبیعی

در دماغ غده خونی که در بعضی مجاری دماغ بود استحیل تغییر طبعی بتکاثف و غیره بی احتراق غالب
 زیرا که آنچه خلط آن نیک محترق باشد آنرا مایخی لیاگونید بواسطه آنکه اعراض آن از مایخی لیا زیاد باشد
 چنانچه پیتر معلوم کرده اند انشاء الله تعالی و بدترین اصناف مایخی لیا این بود که بجهت استحکام
 ماده در عضوی ریشش بسیار بود که این صنف از انتقال صرع افتد و آنچه ماده آن اندک تمام
 باشد چنان بود که بسبب سوء المزاج کبد یا سپرز یا تدا بیر سودا انگیز یا حبس استفرغات
 سودای متعاده سودای غالب در بدن حاصل شود و بخارات غالب از آن بدماغ متصاع
 گردد و روح نفسانی را مشوش و مکرر دارد و این اشرا صناف بود خصوصاً که از درون
 خون و کثیف آن افتاده باشد و آنچه بسبب عضوی مخصوص افتد چنان بود که فضول غذا
 و بخار معا در مرق که عضلات شکم متراکم گردد و یا اخلاط آن بواسطه حرارت جگر
 و امعا و یا سده سوختگی فی الجمله پیدا کند و استحیل بسودا گردد و بخاری نظلم از آن بدماغ میرسد
 و این مایخی لیا یی مراقی و مایخی لیا نافیه و نفخه مراقیه نامند جهت غلبه نفخه درین صنف اما سوء المزاج
 سافج یا اندر دماغ بود فقط و یا اندر تمام بدن اما آنچه در نفس دماغ بود چنان باشد که آنچه از
 رطوبت غذا رسد بطبع سودا آرد و مزاج روح روشن باطلت و کدرت استحیل سازد
 و سبب این غلب سوء المزاج سودای بود که در دل پیدا یابد بواسطه اتصالی که روح حیوانی
 با روح نفسانی هست بواسطه آن مزاج دماغ را استحیل بطبع سودا اگر داند و گاه بود که بسبب
 باشد از اسباب سردی و خشکی فرا لیکن هیچ سببی درین مضرب مشارکت دل نمیشد
 و آنچه در تمام بدن بود هم اغلب بسبب تقدم سوء المزاج دل افتد و یا مشارکت آن بدانکه
 سبب قوی در مایخی لیا غم مفروط و یا خوف مفروط بود جهت بودن این دو عرض موجب دل
 عظیم در احوال دل و دماغ و روح اینها بسیار باشد که در معده و رحم و ماسار و قوا و سپرز
 دباب الکبد و مرق و غیره سبب مایخی لیا شوند بجهت حبس احتراق اخلاط و صعود بخارات
 اتانها و برفع آنها مرتفع شود و گاه باشد که اعتبار سطلت و حیض و خون کبد بسیار
 سبب شوند و بکشادن آنها نیز مرتفع شود و مرد می رسیده که دل و جگر ایشان گرم و دماغ
 ایشان تر بود و تخصیص موم التبع و آنان که سبک زبان خشک اندام باشند و چشمها ایشان

متحرک بود و سیاه و پیوسته بلکه با هم نیز میزدند و باینکه هم میفشارند و موی ایشان بسیار سیاه و غلیظ
 و بر تن سخت سرخ و یا گندمگون بسبب مایل باشند و سینه و کتفها فراخ و لپها سطر دارند و رگهای
 کشاوه استعدادین ض باشد و همچنین آنها که بسیار فکرهای دقیق کنند و پشت در سنگی و سنگی
 کشند و خشکی فراخورند و مردان را بیشتر از زنان افتد و او که بسیار بیشتر از بلیا افتد و که لاریا و سر
 بیشتر از جوانان افتد و در فصل خریف و صیف بیشتر افتد جمله جهت مناسبت طبیعت و قدرت
 بهار جهت حرکت اخلاط بیشتر حرکت آید و باشد که میجان آن باد و در پدید می آید و این من
 بامرضی که چیز اسافل افتد چون اسیر و دال الفیل و دوالی بسیار منتقل گردد و مرتفع شود و گاه
 بصبح منتقل گردد و دیدیم که بفالچ و جذام نیز منتقل شد و علامت ابتدای حدوث آن آنست
 که بعد وقوع استعدادات مذکوره و یا سببی دیگر از انجمله فی الجمله بیدن شد سهری زیاده می باشد
 و ملاکهای تقریب سیاق اللسان غالب و غصه که می موقع و قبض شکم فزون از عادت و او را در سینه
 بی محل و پرا سیدن از اندک خیر یا سخت از تارکی نفرت کردن و متحذر بودن بسیار بفرقه فتن
 و براه افتادن چشم غالب فیک آگاه شدن از حکایتی که گویند با او دران صحن و سوختن و مانع و
 بینی و چشم و اطراف و آسایش و صفای فتن از خوردن ترهها و خشکیهای سرد کردن و ترهها و از اند
 شکم و تنگ آمدن از اندک خشکی و گرمی هوا و در خواب تارکیها و دود و بسیار دیدن و با خود
 ناگاه بلند سخن گفتن بدی مضم و سوزش فم معده و قی بودن ترش و ترشی فم و دهن و گرمی
 میان سرد گاه بخارات سرد روی برآیدن چنانچه پندار که از خود او برفتن لب زبان و نگشتن
 بی تقریبی ظاهر چیزهای تیره و سیاه و تیره ایچه مجود و خطوط و بخار تنور زمین در پیش چشم گاه
 نمودن چنانکه تنگ احساس چیزی دیگر نتواند و گاهی بخاری در سرد و دست و روی او
 حرکت کردن شبیه حرکت مورچه و غلبه خیال یافتن کنج و قسمت و خرج آن و گرفتن سلطنت
 و ساختن گیمیا و خرج آن و بسیاری نیل حرکات مضحک از خود و تنه بودن در گورستان
 و کوهها و غلبه خوف و از قصد مردمان از افتادن خانه و درخت و شباه آن و علامت
 استحکام آن آنست که اکثر اینها غلبه کند و سخنان نامربوط گوید و کارها ببقاعه کند
 و حقد و بجاچ او بسیار شود و همواره اندیشههای بد و قصد نکند بی جهت و گریزان و در

۲۰۱
و نگین باشد و دایم بیدار که کسی قصد او میکند و زود از چیزهای اندک برنجند و سخت برنجند و در میان
دران بماند و دایم برنجند گمان زود مردن بردوشش برودن غلبه کند و صنعت عظیم از جمیع اندکیا
در حتملاج اعضا و آواز گوشش و سر که آنرا طنین در می گویند در آن رخسار دارد و در او چشم
حاضر بسیار باشد و چیزهای سیاه پیش چشم میدوید و همچو کس و از امر و نهی کسی سخت
گیران باشد و بدرد و خلافت گیرد و استعجال در امری که صبری طلبد و صبر و کمالی در
که تجسس میخواهد میکند و دایم در آرزوی آنچه مقدور او نیست می باشد و گاهی بیخاریات
چنان بد و بر نمی آید که چشمهای او خیره می شود و یک نصف مردم را می بیند و گاهی یک
دو سمری بیند و گاهی بی نمی بیند و لحظه هر چه میخواهد فراموش میکند و بعد از آن دست و پا
و بعضی اعضا روی و غیره در خواب رود و چشم او بکشد و لحظه دیگر را آن نیز بهتر شود
و اکثر ترس از چیزهایی که هیچ وجهی ندارد و غالب شود چون افتادن آسمان
و شباه آن و در محلهای جمیناک و در کارهای هولناک جرات نایم توقع کند و گاهی حیوان
با مردم در نظر او تمثیل شوند تا بوده و بالایش حکایت و غضب و جد کند و با کسی
و خوشحال بود و سخنان بترتیب گوید و تدبیر صواب کند و اکثر آن است که با خول بهر کار
که قبل از آن مشغول می بوده بعد از مرض همان بر تصور او غالب شد و از آن گوید و باشد که خود
از آن تصور کند چنانچه مرغ فرودش در آگاهی مرغ تصور کند و حرکات مرغ را تقلید نماید و کوزه
خود را کوزه و اند و از دیوار سبک کند و شباه اینها و آنها را که اندک تمیزی می باشد و از سواد
گاهی واقف بر هر که گمان طبابت بر ندازد و علاج برسد بزاری و چون مقرر کند نکند و گاه باشد که
سخنهای او اخبار پنهان و احوال آئیده شنوندنی آنکه از مردم کسی گوید یا واند و بگویند آنرا و است
و درین علامات مذکوره اشخاص متفاوت اند بعضی هستند که بسیار مرض برایشان است و اینها
و خود آنرا هیچ در نمی یابند و عمری طویل بآن میگذرانند و سوء المزاج متفق بجهت این حال
جمعی این را نامیده اند و در اکثر این مرض از قسم سوء المزاج ثابت گردد اما آنجا که ماده خونی بود
غم و ترس کمتر باشد و امور مضحک خواهد و کند و رنگ او سخت تیره نباشد و بسرخی زرد آنجا که
صفرا می ما داشته تشنگی و دندی و زردی روی و طبعی و آن اکثر اوقات بدانند و بود و آنجا که

ماده بلخی بود کسالت و آسستگی و کم سختی غالب بود و خواب بیشتر آید و رنگ وی سپید تر
 مکی بودی مایل بود و آنجا که سودای محض بود غوت و فک و خمول داشتند آن بردن
 و رنگ او گرفته باشد و آنچه بشکست تمام بدن افتد بسبب حدت سودای عام از تداوم
 جگر یا سپیر یا جیس عادت آمدن خون بواسیر و غیره یا جمود اخلاط از بردی خارجی اثر
 آن بدن استهنا نمایند و آنچه بشکست مراق بودی و رمی جشامه و مض و دوار طمین و اختلاج
 روی و برآیدن بخار یا چنانچه پندارد که سست می شود و متمثل شدن صفرا و ضعف و
 معده و قوا شکم و تمدد اندک در مراق از طرف جگر بیشتر ظاهر گردد و آنچه از جهت ورمی بود علا
 ورم بدن گواهی دهد و آنچه از پی حیات افتد مزاج و حال تب بدن مشعر باشد این کم بسند
 گذرد علاج آنجا که سودا مزاج سافج باشد تدبیر کلی تبدیل مزاج بود بمبالغه و دوام و در سر
 بخوردن غذا و شربتها و میوه های تری و فرا و مفرجات سرد یا معتدل و شراب مفرج
 و منقل نمودن به هوای سرد یا ترنگری مایل و بالجملة خدر کردن از هر چه خشکی فراید و مداومت
 نمودن بر آنچه تری فراید چنانچه در ابواب سابقه مبین است و اندرین علاج تعجیل توان کرد
 و نه تعافل بلکه اصلاح دایمی متصل و تدبیری باید کرد و در فرجه کردن بدن مریض کوشیدن
 و شغل های فرج آور و کشت و تفجج شکار و مواضع خرم و گلزارها و سبزه ها و صورت های
 مطبوع و سماع اغانی ملایم و ترنات نیکو و دیدار اعزه و اکرام و انعام جمله دوائی مریض
 بود و از بشارت ها و خوش آمد ها مأخول بسیار متاثر گردد و دفع بلخ باید و همواره سر
 و کف های پای را چرب داشتن بر دهن بنفشه بادام یا نیلوفر بادام یا رغن کدو و بسی
 و اگر دایما در قی از دینه تازه برکت یا بهابسته دارد و عظیم نافع بود و بسی مجرب است و آنجا که
 ماده باشد باین تدابیر تنقیه معتدل و زود زد و باید کرد بلیات خنک و سببهای
 سریع الحرقه سبک و قصد صافن گاهی که دم غالب بود و یا سودا در عروق همین شش شده
 عظیم نفع بخش و همچنین قصد با سلیق اگر در احشا آفتی هم باشد و همچنین هم فصد
 و چین و عرق پیشانی اگر ماده در دماغ فقط بود و تیزاب کاری و بعد از آن تدبیر هم بقا
 نافع بود و آنرا که طعام در معده ترش فاسد میشود و بعد طعام در هر سه روز یک نوبت

بحقیقت سودا بسیار نیکو آید و مداومت گلفند و قرص عود عظیم مفید بود بر سر طعام
 و همچنین میوه های شیرین در میان دو طعام صبح و شام جهت منع حرکت بخار و غلیظ روح
 نفسانی تا او را کثرت خود بسیار نکند و تفتیح سده و خواب آوردن مداومت نمودن
 با حفظ الصحة مناسب بود بر تبه تخدیر و شبها بوقت خواب یا بر بالای طعام اخضر و زرد
 و جهت اصلاح عصفو و تبدیل مزاج مداومت زرنج و یا مهارس و یا کسی صافی تخصیص انجا که
 ضحفت و در و معده باشد عظیم موثر افتد و ملازمت حمام فاتر بی غلبه کث و بی ضرورت
 جنابت بسی مفید بود بر سیک و در مراقی با وجود این تدابیر مذکوره گاهی چیزهای که فسخ را
 بشکند مثل زیره و دانه پنبی و مصطکی و قرفل و زنجبیل اندر طعام ایشان باید افکند
 و اصلاح حال جگر کردن و مقویات انجمنه در امراض جگر مبین است و همچنین تقویت دل
 نمودن بغایت در هر یک و بر اوراق طلا و ضا و محمل فسخ و مانع تولید آن دن انچه در او رام میزنند
 و آنچه در سر قضیانه و بدست مالیده باندک دغن گل طلا مفید آید از مویست و همچنین عصاره کشمش و گل
 سودا باندک بوی طلا کردن بر وجه در گمان خشک داشتن و همچنین طلا جود دارد اگر شکر زرد کلات سه که در اگر
 مداومت مالیدن تیزاب نرم و تدریج بدین در و نمایند تدبیری کامل بود و چون
 فساد مراق غالب باشد داغ سوختن بر جانب راست مفید آید و کبر که چای
 و کنجبین غصلی قند کم ترشی و کنجبین شربت دیناری جمله درین قسم و انچه از جهت
 سیر زافتد نافع بود گاهی خوردن و انجا که توری در مراق باشد طلا های مذکور و حجامت
 نافع بود و به تیزاب تحلیل آن انفع بود و در جمله شرابها و غذاها و میوه های سرد و تر
 دادن و در هوا چسبیدن بودن بهترین معالجات است جهت آنکه بر طوبت که ضد سبب
 که سبب کلی آنست نیز مانع تولید باد و بخار است و تسخیل بسودا نمی شود قطعا و
 سایر بخار است نبنا بر اینست که ماخول و مطلق سودا از چنین خوردنها تازه و کشاده
 میشوند و تسلی می یابند و لختی با هوش می آیند و از فقدان عکس و انجا که سبب ورم
 و رجم یا غیر آن آتاسی و اشباه آن بود علاج آن امراض کافی بود و آن خارج بحث باشد
 و همچنین موروئی که ان خود علاج پذیر نیست ازین بحث بیرون بود و ماخول حقیقی را گاهی

جماع کردن مفید باشد جهت کشیدن ماده از دماغ و رفع بعضی بخارات که در
 گش کردن طبع بر غوب و فراوانش کردن مرض و تسکین حرارت بخار کرم و سوزش
 لیکن باید که افراط نکند که میسر غلبه آورد و بنا خواست غلبت کم نکند که تعب عظیم و کراهیت حاصل شود در مرض افزاینده
 آنکه که بدل یا تحلل و پدید آمدن و مایه غوب زود ماده منی حاصل گردد و زود ضعیف نشود
 و باید که بعد طعام و شراب و میوه کند جهت آنکه بر خلوص معده و بدن پس حرکت بخار غلبه
 شود و بر پری معده و تری بدن این حشوها نباشد و رطوبات در بعضی مجاری
 و لیکن که در پایها و جوی پدید آید و ماده از دماغ بدینجا متوجه گردد و یا انتقالی افتد
 و ماؤن بود و عضوی سفلی بهتر از ماخلول دبی تمیز بودن و خواب هم بعد از خوردن پها
 و خشکیها و سیری بنجایت مناسب آید جهت بر رفتن بخارات تریدماغ و همچنین
 دلک و حرکت مختل و پایها فرو آورد و بخت تشستن جهت جذب ماده و در گرمای آب
 غسل کردن و سرآب سرد فرو بردن اندر سایه یا در وقت کمی حرور و اگر روزی
 مفید باشد و پیش سر و سینه و کفهای دست و پای را خشک داشتن نافع آید
 و همچنین کم و نرم داشتن پشت و پس سر سنبه اعصاب را و بر کفهای دست و
 اگر شبها خواب کشنده سرشته نهادن مفید بود و اگر گاهی بر سر نیز نهند
 نسکو بود و خدکس را دیدم که بخار بسیار با ایشان بر می آید یکی فرمود که عصب
 و عضلهها بغل ایشان را سخت میمالیدند بدن مداومت آن حال بنجایت کم
 بنجاصیت آن نه بطبیعت و چندین را دیدم که سنگبک بچته که آنرا بعضی موشنگ گویند
 بدستور با قلا چند ثوبت خورند و این بخار از ایشان کم شد بنجاصیت نه بطبیعت
 مجربست و باید دانست که هر چه در آن قبض و عفو صفت و درشتی باشد درین مرض
 مضر بود بواسطه آنکه مجاری بدن صاحب سودا خشن و خشکی مایل باشد و از دیادیا
 هر چه نیک کرم لفضل و سرد با لفضل دیا مرضی بود هم بد شد جهت ضعف دماغ و دل
 و اگر در معده ماخلول و همچنین هر چه در آن طبعی غالب بود مضر باشد و ضد اینها
 مفید باشد حکامی هستند در علاج مطلق سودا از خوردن هر چه در آن سنگبک

منع کنند که آنها بالخاصه مدد علت شود و در سوء المزاج ثابت این مضمحل بر تمام طبع نباید کرد
 و گوشتش در تغذیه و منع از دیوانه باید نمود **نا فعه** خود آب گوشت مرغ فربه
 شور با برنج گوشت طفل فربه رشته گوشت بره و مرغ قلیه برنج چرب و گوشت پلا و جرب
 بروغن بادام یا مسکه تازه یا دانه و فلفل و فلفل یا غسل بروغن بنفشه بادام و گلاب
 و مغز پسته و خشخاش و مری بروغن بادام و خشخاش و مغز پسته و بنفشه تازه با غسل یا
 شربت سیب یا شربت به یا خرمای صیقلیده و قیاق تازه با اینها و شیر و قند و در پلا
 ریخته یا نان سیده تازه با گوشت فربه و نازک و ماست شیرین گاوی و کله و پاچه و تریه
 آن و مغز کله با قند و دمنش شیرین و مطبوخ مرغ و گوشتی که گندنا و کشنیر سبز و کاهو
 مسادی در آن باشد و هر سه گوشت گوشت گوسفند یا مرغ و حلیم کشک جو گوشت فربه اندک
 شویت و آرد نیه که فائق آن از ابکامه و غسل یا قند و مغز بادام سائیده باشد بشرط آنکه
 کم فیه شود و وصفه ای در مزاج بود و یا فائق آن از ناردان و مغز بادام و سوزنی سرخ با
 و ترشی یا اگر صفراوی و قوی و اترقی و از ازارها و سبزه با وجوبات که در بعضی از این اطعمه کنند مزه
 و کشنیر تر یا خشک و کاهو و پیاز و چغندر و کدو و خیار و بادرنگ و سفاغ گاه اندک که نبخورد
 و سلمه و شلغم و زردک و برنج و خازی و تره بیاورد **شربت** **نا فعه** شربت سیب
 و فواصیا و نارغذ و صندل با عرق کاسنی و عرق بید و عرق گاو زبان و عرق کاسنی
 و مربای اینها و قند و نبات با اینها و تخم اسپغول یا ریحان و قرص عنبر و عود و مصطکی و
 و شراب مخمر و قند از سنگین قندی یا اندک نفع از سبزه و دمنش از آن کشنیر
 سبز کوفته و آب بمقدار کرده یا از آلوی نخته یا اینها و یا از ابکامه و قند و یا از خوره
 حلواهای مفید ریحان و کدو و ترنج اندر شربت قند پرورده و ریحالی هند دانه و ریحالی
 خیار و ریحالی خرفه و ریحالی کشنده زرد آلوی شیرین و حلوائی ترنجبین بادامی و حلوائی بنفشه
 لوزی و حلوائی سپید مغز بادام بادام شیرین مفید و خرفه بریان و قند و قطالین و نبات
 و دوشاب سفید میوه های مناسب خربزه شیرین انگور شیرین انجیر سیب شیرین و آمرو و
 نار شیرین و میوه شسته و محلول با شیرین و گلاب ده زرد آلوی شیرین قوت بیدانه شیرین

سوزی بی شیرین کیلیس نیک پخته بادام فندق پسته خرما خیار بادامک هندوانه شیرین
 کلاب زده ملینات و مسهلات لایق آب پنیر فلوکس خیار شیرین در مطبوخ
 خشک شیر خشک و ترنجبین یا سنگاکی جهت صفراوی در نفوق فواکه حب چمال حب
 هری حب سنگ سیلانی جلد در مطبوخ افیتون حل کرده تیزاب فاروقی با جابر ابر
 دانند علم عشق نوعی بود از مالخولیا و آن اکثر عریان نوجوان و بیکاران را افت تحت
 بسیاری قوت شهوت و حرکت منی در بدن ایشان و مجوس معتقد شدن آن در مجاری
 و صعود بخارات بدانان باغ خصوصاً که غلبه فکر معشوق و اندیشه خیال جذب او بخار شیر
 سینماید و در احراق و تبسج می افزاید علامت این عجز و خشکی چشمها بود یا غلبه کریمه و بی پروایی
 از جهات ضروری و تبسج پلکهای چشم و بیخوابی و لاغر شدن بی جتنی ظاهر و در نفس زدن
 و بر کشیدن آه هر ساعت بی اختیار و بی ترتیب و بی نظامی شمایل بی نهایت زردی لون شیر
 و میل خلوت و زمره و ترنم و شنیدن ابیات پر درد عاشقانه و مضطرب شدن از آن و بطول
 و التحاض نبض کم خوردن بی اشتها بودن و بی تشنگی بودن و یا تشنگی غلبه کند
 و عرض مالخولیا ظاهر گردد و یا تشنگی که احراق ماده شود و اعراض جنون پدید آید علاج
 اولاً وصال معشوق بود و اگر زنی باشد و در نکاح او آرنده تمام بصلاح آید تخصیص بعد میسر
 و اگر بخلاف این بود مجرب صاحب حکم بسیار دیدن او نافع بود و مراعات غذا و غیره بسیار
 که در مالخولیا نیکو گذشت و اگر صاحب نیز میسر نباشد تدریجاً تشنگی ساختن او کند و تشنگی
 چنانچه عجز از آن و پیران را اگر انگیزند تا خبث او نزد او میگویند و دیگری او را راغب میسازند و یکی را که
 ممکن التزوین باشد بر آورند و بدو مینمایند و میگزینند چنانکه بر در لیس و دوزان خیال هر دو
 از نگاه آنرا با او تزویج کنند تا دفع ماده منی عفن واقع شود و بعد از تطیب باغ و اصلاح بستر کنند
 و با بجمه اگر میسر نشود او را مجامعت مطبوعی فرمودن و بکارهای مرغوب و لعبها و شکار و امان
 و صحبت مردم مهیب و دوستان دیگر و نظرها مشغول داشتن پرودی علاج پذیرد و اگر بدینها
 نشود چاره نباشد جز آنکه مدتی او را بمسکات و مخدرات غافل دارند شاید که تفادتی کند از نگاه
 علاج بدستور مالخولیا کند و الله اعلم جنون دیوانگی چهار نوع بود و صبا را و قطرب را و انبیا و دوا رب

اما حساب را معلوم شد اما قطره ای از مالخولیا بد بود که از خلط شسته افتد تخصیص او حرکات حساب آن چون حرکت
 قطره باشد و آن جانور نسبت سیاه همچو کسی جمعی از آن موسوم است بر آب شسته به طرف در حرکت آید
 بدین جهت بدان موسوم شده و این چنان بود که از غایت خوف و وحشت هیچ جای
 قرار نگیرد و هرگز ایستد از فرار کند و به طرف کریزد و نداند که کجارد و در شب بیشتر حرکت کند و در
 کویرند و نداند که کجارد و اما مانیا بلغت پوزان چون سبی را کوبند و صاحب آنرا چون غوی دوان باشد
 در مضرت مردم و حیوانات و نگاه کردن او هم بنگاه کردن هیچ ماند بدین جهت بدان موسوم شده
 و سبب آن صرف سودای سوخته بود و سودائی بود که از صفای سوخته حاصل شده اند
 و مانع جایی کرده و اما دارالکلب یعنی درد سکن صاحب آن چون گاهی غضب کند و گاهی
 ملالت نماید همچو سگ بدین جهت بدان موسوم شده و سبب آن سودای سوخته بود
 از خون که اندر دماغ جایی کرده و مالخولیا گاهی مقدس خون بود و بسیاری کا بوس یا گرمی دماغ
 و سرخی که قهوا دمست بودن از خون و همچنین بسته شدن خون در پستان زنان مندرج
 بعد و ثمانیا و دارالکلب علامات اندر قطرب نفرت و وحشت از خلق بسیار بود و موجب
 حرکت و بیقراری مذکور مقارن خرابیها و خلوت طلبد و بر پاهای او گاهی بود اسطه بسیار افتاد
 و بر خار و چوب سنگ زدن و غیر آن ریشه پیدا آید و مندل نشود از جهت رداست
 اخلاط چشم و بینی او خشک بود و در مانیا جهت حدت و رداست خلط اضطراب و بد خو
 و کینه و بسیار گفتن و غضب و تعب و شغب غالب باشد و در دارالکلب حدت و بد خو
 بدان مرتبه نباشد و گاهی آرام گیرد و اندک خنده کند و لطیفه گوید و حرکتی مضحک کند
 علاج جمله علاج مالخولیا بود با مبالغه در تبرید و تطیب و اولی آن بود که مریض را مقید سازند
 و بنزد و تحریف کنند تا نخط تکین باید و در علاج فرمان بردار هر روز بعد طعام بر کفهای پای
 چوب بسیار زنند و سر او چوب کنند نیکو بود و تخم بختدرات نافع آید و گفت اندک اگر نیم دهم
 افیون بد و بخورانت ممکن بود که در روز بصلح آید و اگر نشود مکرر سازند و تا یکدم توان داد
 و اگر بعد از آن که سر او را روغن مالیده اند تا سیمه قدری بر سر او زنند هم نیکو بود
 و در قطرب و غیره میان سرداغ کردن نافع بود و دیدم شخصی را که دارالکلب نایب داشت

در اول بهار پیدا کردی و در تابستان غلبه کردی و در فایز بحال خود آمدی بی علاجی مقرر شد
 سال برین حال بود چون پیری بنیاد کرد و در ترانان خلاص میشد و دیرتر پدید می آمد و کمر طبع
 میکرد و چنان شد که گاهی سالی بود که مجنون نمی شد و دیگری را همین مرض همین وقت
 آمدی و قبل از ظهور نوبت هفته سر او در کردی شخصی فرمود که قبل از ظهور کوب
 میان سر او را داغ نهاد آن نوبت سبک گذشت حضرت فرمود که چون آخر فایز شود
 در سر هر هفته دوازده حب خروغ پاک کرده و مقرر بلع کن هر شب روغن آنرا گرم کرده بر
 تمام سر میمال و خواب بکن تا بهار و همچنین میکرد و همین وجه مذکور بر طرف شد و بهار چون شد
 و تا آن مداومت میکرد و صحیح بود **سبب خواب** طبیعی و کران و دراز باشد که صبا
 بدستاری بیدار کرد و چون بزور بیدار گشت فی الحال دیگر خواب رود و بیدار شدن او
 خواب آلود ماند **سبب آن** با فراط تحلل روح بود بجهت تعب مرضی و یار یاخته
 و یا الهی که برای استراحت مایقی روح در درون جمع شود تا بدل رسد و یا بسته شدن
 سالک روح و مانعی از رسیدن صدمه و غریبه بعضیات صلیح تا نفوذ آن بخارج جهت
 ادراکات موقوف ماند و یا رسیدن سرمانی از خارج که عصبها را خدر کند و گذر روح در آن
 موقوف ماند و در داخل جمع آید و یا رسیدن رطوبتی از خارج که اعصاب را مسترحی سازد
 و برهم نشاند و گذر روح اندران دشوار شود و یا وقوع خدری که روح را غلیظ سازد و از
 نفوذ بخارج و ادراک مانع آید و یا فتور قوت نیت بجهت اضطراب طبیعت از تعب ادراکات
 و میل بیدار و یا از استیلا ی ماده سمی و یا سمی و یا حصول بردت و یا رطوبت فراجی مانع
 آمدن از نفوذ روح بخارج همچو بردت و رطوبت خارجی خواه سافج بود و خواه مادی و اندک
 مادی از برد سودا و تری بلغم افند و شناختن وقوع آن از هر سببی ازین اسباب کوفه
 بقدم آن سبب و یا بعلامات آن سبب چنانچه در کتاب مبین است آسان بود
 و فرق میان سبوت و سکوت نخست ظاهر بدان کنند که سکوت را نتوان آگاهانند
 و فهمانیدن بخلاف سبوت و سکته ناگاه افند و سبب بتدریج سکوت را
 دم زدن دشوار و یا خمره بود و سکته سبوت بسکته خواب کرده ماند و سکته سکوت

همچو مجنون و بخت و سودا مایل بود و میان سبوت و غشی بدان کنند که غشی را نیز نتوان گفت
 و نهانید و غشی اغلب یکبار افتد و سخته او بزودی گراید و میان سبوت و مختلفه الرحم بدان
 که اگر مانده در نهانیدن او بعسر شد ممکن کرد و سخته او بزودی و تیرگی گراید و علت
 قرب موت سبوت آن بود که اگر آگاه کنند آگاه نشود و سیاهی چشم او بالا میسر کند تمام
 و تنفس کم شود علاج آنجا که سبب افراط تخلل بود بشمارک و رسانیدن بدل و تخلل
 اصلاح باید کرد و اگر آگاهانید متصل چنانچه در غیر غس گفته شد و تقویت و مانع بود
 و آنجا که سبب صدمه و ضربه بود اولاً کوفت آنرا بر طرف باید ساختن آنگاه آگاهانید
 و آنجا که سبب سرما و تری خارجی بود بکجادات گرم و خشک کننده اصلاح باید خست
 و آنجا که سبب وقوع مخدر و سم و اشباه آن بود علاج بدستوری که در مجلس مبین است
 کردن و آنجا که سبب بر مزاج بود علاج صداع سرد مناسب باشد و آنجا که سبب
 رطوبت مزاج بود علاج لیشر غس مفید آید و گفته اند که سقوط سرکه و عصا به مورد مانع بود
 و آگاه سازد و در باز آوردن قوت فاخر هر حیوانی آتشی است و در آگاهانیدن تیزاب کف
 دست و پای و بر سر مالیدن و رسن در بینی کردن علام روحی باز و سه ساله و ششم او را
 پیچیده شد و بعد روز دیگر سبات قوی افتاد حضرت یکقا شق تیزاب فاروقی مدیجادی
 چهار برابر آب ضم کرده بدو خورانی و بر سر و کفهای پای و دست و پیشانی قدری آید
 مالیده لطفه را قدری پوشش آید و قی بر او افتاد و اسهال سودا و سه نوبت قی صفای
 و بسیت مجلس اسهال سودا کرد و صحت یافت سهیم بیخوالی طبعی با فراط بود که صاب
 هر چند خواهد که خواب رود و خوابش نیاید سبب آن یا سوء المزاج گرم و خشک بود که روح را
 بخارج تحریک نماید از جمیع در داخل میل بسید و مانع آید بواسطه گرم ساختن روح و یا بوج
 خلطی متکثر در دماغ یا متصعد بدماغ که بحدت روح را گرم تر سازد و بخارج مایل گرداند و
 هم مانع خواب شود جهت آنکه میسر نیز سبب گرمی روح بود و سبب بیخوالی پیران بیشتر
 این باشد و سرفه خشک با این هر دو نوع کشنده بود و یا فکری با خوف و یا با
 جهت غلبه توجه و تحلیل روح و حدوث میسر و یا غلبه روشنائی که روح بدان میل نماید

چشم که نورانیست تخصیص که پیشی بهم در داغ باشد و یا در وی سخت که طبیعت را بدفع ضد مشغول دارد
 و روح بدان متوجه باشد و با سایش نتواند بر داغتن و یا فساد بهنم که طبع را مشغول دارد
 و بخارات منفرد از آن بر داغ صعود کند و یا خلط سوداوی که بخار آن داغ را خشک و روح را مشغول
 چنانچه در اینجولیا معلوم شد و شناختن حد و ثبات آن از هر سببی از این اسباب مذکور
 بتمام آن سبب ظهور علامات آن چنانچه در کتاب مبین است مسیر گردد و علاج آنجا که
 سبب آن سودا مزاج کرم و خشک بود و تشنگی مفراط و حرارت و سوزش چشم چشم و خشک
 بینی و دهن بدان کولایی و یا بخار سودا و ویس آن باشد و بعضی اعراض اینجولیا بدان
 کولایی و بهر علاج بدستور علاج اینجولیا باید کرد یعنی تبرید و ترطیب و استعمال منومات و تعدیل
 مزاج باستحمام و تطهیل بعد تنقیه و تدبیر دلک بعد از حمام و نقل هوا و بکار داشتن مخدري بخار
 تخدیر و خمر مزاج و اشباه اینها و آنجا که سبب بر رقیق خلط باشد در طوبت چشم و بینی و مشغول
 مخاط و لغت و اندک کرم شدن چشم خواب و زود آگاه شدن و بودن آرزوی خواب و غنود
 بدان کولایی و بهر تعدیل خلط بعد از شربت های مناسب باید نمود و تنقیه بقی و حقیقه و سهل کردن
 و کلفت و حب الشفا و حافظ الصلحه و اقیون و خمر بقدر احتیاج بکار داشتن و علاج بخوابی
 پیران دشوار تر بود و رفق و اجتهاد بیشتر طلبید و اگر لطولی از بابونه و خشک جو سازند و بهر
 بیکار دارند و روغن بابونه و اقحوان هر شب اندکی به بینی بر کشند و بر سر و ناف و مقعد و خصیه
 بمالد و در گوشن بچکاند و پیوسته بگوید و از پس کر مایه یا صفت معتدل کند و بعد از آن طعام
 مناسب خورد و آسایش جوید مفید باشد جالینوس در پیری هر روز جهت خود قلیت میفرمود
 از گوشت نازک فربه و کوک و دار چینی در آن میگردان خواب آورد و میگفت که من بمرم
 و مرا خواب سود دارد و مالیدن روغن مار بر سر عظیم مفید بود و در باقی اصناف رفع بهمان
 سبب کافی بود و در جمله غذا که ترک کوک یا شیره خشخاش در آن باشد نافع بود و حب الشفا
 و امثال آن عظیم منفعت بخشند و سماع های خوشن معتدل تخصیص نواختن خواب دآواز
 آب روان و آواز حرکت در خان از باد معتدل و آواز باد شنیدن از خانه درون تارکی و استماع
 حکایات و قصص و حرکت از جوجه جمله خواب آورد و اگر اطراف مریض را بعد تعذیلات مزاج داغ

به بندند و در شب بر او حکایت گویند و او را به تکلیف اسماع آن بسیار نمایند تا ملول شود و منومی در آن
 آتش بدینند و چون پلنگی بنیاد کند بخوابانند و شد خواب بنوازند لحظه و یکبار بر خیزند و اطراف او
 بکشایند و چراغ بر دارند و هیچ آواز نکنند و تشویش ندینند بخواب رود و الله اعلم شیخو ص که آنرا
 آخذ و وجود نیز گویند علتی بود که یکبار صحرای حرکت باطل شود و صاحب آن در هر حالی که باشد
 بهم بران کند چنانچه اگر ایستاده بود همچنان بماند و اگر نشسته بود همچنان بماند و اگر بیدار بود چشم کساده
 بماند و اگر در خواب بود چشم بر بزم نهاده بماند و اگر دست کاره دارد و همچنان بماند
 و جهت تسمیه شیخو ص که باز ماندن چشم است و باخذه که رفتن است و بگوید که فرسوده شدن است
 از این حالات ظاهر بود و سبب این علت سور المزاج سرد بود که بر دماغ غالب شود و از
 ماده سودای سرد این ماده اندر جزو موخر بود و آفت بهمه اجزا باز دهد و تمیز این مرض از
 بیشترها بدان کنند که این ناکاه افتد چنانچه گفته شد بی تشنجی و بی کف کردن و نبض اندر آن
 وقت بطبی و صلب بود جهت بر دوسیس ماده سودا و هر چه بجنبانند ناکاه نشود علاج
 سخت حقه قوی باید کرد از آن نوع که در لیه غس و او بکنند و اگر صابون مزهره کا و اندر
 جلیج یا بونه و افیتون که اخته و قدری روغن زیت و شکر آن آسخت حقه سازند
 نافع آید و بعد از این محج بر ساقهای او نهاده و عضلههای صندغ و عصبهای پشت و میان
 انگشت شاد و ابهام او را سخت گرفتن و مالیدن و سبب بینی او را محکم نشود و گوش
 او را کشیدن و عضلههای بغل و کف پای او گرفته و رنجانیدن و تیزاب تیز به سوراخ
 مالیدن جمله او را ناکاه سازد بجنب ماده و تحریک روح حساسه و بویک تیز به سوراخ
 و بعد از آن ناکاه شدن تقویت دماغ و تبدیل مزاج آن متقیه خلط فاسد چنانچه در دیگر فساد
 دماغ معلوم شد کردن بهر چه مناسب و از آب سرد و هوای سرد و سردیها هر چه سودا
 و خشکی آورد حذر فرمایند و بجای آب مایه العسل باندک گلاب دهند و دماغ پیرس
 و تیزاب کاری بآن بسی نافع بود و وار و سرد در این هر دو علت را بفارسی سر
 نامند و هر دو سیکه نزدیک باشند اما دوار آنکه صاحب آن چنان پندارد
 که همه چیز را برگرداند و دور میکنند و اگر ریاخی خرد بفتد و سرد آن بود که صاحب آن

چون برای خیزد و یا سختی تمطی کند چشم او تاریک شود و سرد او بگردد و بیم باشد که بقیه شود
 اکثر مقدمه دوار باشد و این سرد و چون بر سران غلبه کنند مندر باشند بصرع یا سکت
 جهت دلالت ایشان بر کثرت بخارات بلغمی غلیظ در دماغ ضعیف و تراکم آنها و حدوث
 سده که سبب آنها بود بسیار بود که دوار بعد از این شود و بر عکس و سبب
 سرد بخار تیره غالب بود که بیکبار در مقدم دماغ حاصل شود و بر روح با صره مخاط شود
 و مانع شود از وقوع شیخ براد و حدوث این بخار گاهی اندر دماغ بود از تاثیر حرارتی بخار
 اندر رطوبتی بلغمی مختص یا اندر عضوی دیگر بود مثل دل و معده و رحم و مثانه و گرده و غیر
 و مراق و پایید و غیره بشارت بدماغ رسد و سبب دوار در گردن روح بود
 و تبدیل یافتن صورت و اشباح حاصل در آن روح علی الاتصال و سبب حرکت
 روح یا بخار دایر بود بار روح آسخته از آن نوع که در سرد معلوم شد و یا سوراخ مزاج
 باشد که یکبار در دماغ افتد و از دماغ از آن گریخته تنفر کرده اندر عروق و بطون دماغ
 دایر گردند و بالبیاری و در زدن و چید خیدن بود یا بیاری نظیر چیزهای متحرک
 و دایر گردن چه روح با صره بقسم یا موافقت آن حالات دایر شود و بعد سکون صاحب
 و قطع نظیر همچنان آن کیفیت در و باقی بود بجهت قسره الف یا ضربه و یا سقطه که بر سر
 و روح را بقسره دایر سازد و ازین حال سده بر سر افتد و ماده اینها از هر خلطی افتد
 اگر چه بشارت باشد ولیکن بخار موجب سدر بی سودا ویتی نباشد و بخار موجب
 دوار صفرا ویتی نباشد و گاه بود که ناکه را دوار افتد بسبب ضعیفی قوت که به تکلیف
 حرکت روح او مضطرب شود و در کند علامات آنجا که سبب بخار نفس دماغ بود
 پیش از دوار اگرانی سرد و طبع کین کش و تیرگی چشم و کند سی همه حاسه و ضربان
 شیانات صدغ و گردن بوده باشد و آنجا که سبب از عضوی دیگر بود ضعف قوت
 و افت آن شاید باشد و آنجا که سبب سوراخ مزاج مختلف بود خفت دماغ و تقدم
 حر و یا برد خارجی و یا استعمال چیزی سخت گرم کننده یا سرد کننده و مضر بودن بخار
 و مانع آمدن آب سرد بدان گواهی دهند و در باقی نفس سبب شاید بود علاج

آنچه از بخار است که در دماغ افتد تنقیه دماغ باید کرد و بحسب چنانکه مقوی بصبر و غرغره های
 مناسب و معطسات لایق و تقویت معده نمودن باطریفل و کلکنه و کلنکین مسفوف
 مقوی و حافظ الصیحة تا حد تخدیر درین باب بعد تنقیه جامع بود مانع حرکت بخار و مسکن
 و مغلط روح که مطلوب است درین مرض و غذای صدام بار و سفید بود آنچه شیر
 و ترش نباشد باشد اطراف جذب ماده بخار از دماغ بجهتها که در اثر غرس گفته شد
 مناسب بود و آنچه از سوراخ مزاج مختلف افتد باریک و ضد اصلاح باید کرد و تقویت دماغ کرد
 چنانچه معلوم شد و در گرمی مزاج مخدر سرد چون افیون و جوز مثل و در سردی مخدر
 گرم چون حب الشفا و حافظ الصیحة مفید آید و غذای سردی و گرمی و سردی مزاج مناسب
 آن باید داد و طول مدت مرض حاکم بود بر سردی آن و آنچه از دور و نظر بر وایر و متحرک باید
 رفع سبب و تقویت مزاج دماغ کافی بود و آنچه از ضرب و سقوط افتد صلاح محل ضرب گفت
 و تقویت دماغ کافی باشد و آنچه بخارانی بود از غلج استغنی بود و خارج سبب باشد آنچه
 از بخار معده افتد اگر از خلو معده و اگر سنگی و صفراویت معده باشد چنانچه کمی اشتها
 و تلخی دهن و تفاوت مرض در وقت سیر و خفقان و اضطراب فم معده باشد بطعام
 صفرا شکن تدارک کند و صفرا و تلخین آن مناسب بود و اگر از غلبه اخلاط بد معده
 باشد و بدی هضم و غشای دبی اشتها و امثال آنها دلیل کرد و تنقیه یقی و تلخین لازم بود
 و بعد از آن تقویت معده و منع بخار از دماغ و اگر آفتی دیگر اندر معده باشد علاج آن کافی بود
 و آنچه از بخار و آفت عضوی دیگر باشد اصلاح آن عضو اول باید کرد و نگاه تقویت دماغ
 و منع بخار بکشتن زیات و مخدرات نمودن و در جمله نظر از چیز که دور کنند و بلند یابا و با
 بزرگ باز باید و کشتن و چیزهای که ماده را با سافل مایل سازد و بخار دماغ را تحلیل کند بکار آمد
 از آنچه در صدامها و غیره مذکور بود و داری که اریس ضد عضوی افتد زود علاج باید کرد
 که مندرج بکشته باشد و تیزاب کار سر و تدبیر بعد از آن انجام مناسب باشد و همچنین
 پیر از آن نیز مفید آید این تدبیر و الله اعلم کا بوس این علی است که مردم را اندر انداخته
 خواب چنان خیال افتد که چیزی کران یا مصیب بر سینه او خفته و او را میفشرد و او را میفشرد

و زبان بی فرمان آواز و حرکت نتواند کرد و گاه بود که فریاد می‌زند و بیدار شود و مضطرب و
 افتاده و این علت چون غالب شود اکثر مقدمه صریح باشد و گاهی مقدمه سکت و یا مانیام
 سبب این بسیاری خلطهای غلیظ باشد اندر تن چون بلغم و سودا و خون سگد
 که بخارهای غلیظ از آن دماغ بر می‌آید لیکن در بسیاری بحکم تحلیل می‌یابد و اما در خواب جهت
 رفع حرکات دماغ را فرو می‌گیرند و گاه بود که سرمای سرد دماغ رسد تخصیص در خواب دماغ را
 کشیف سازد و فراهم فشارد و گاه بوسی تو که کند و در خواب لون بخار هر خلطی چنانچه در دلائل
 مذکور شد مینماید و علامات هر خلطی چنانچه مبین شد هم فرنی باشد علاج آنجا که ماده
 خون بود فصد با سلیق یا صافن باید کرد و تلطیف غذا و تقویت دماغ نمودن و اگر سبیل
 مناسب بعد فصد دماغ را پاک سازند مناسب بود و تقویت معده بعد تنقیه و تسکین
 لازم بود و در اخلاط دیگر تنقیه متوالی و بر فرق باید کردن و قی بسی نافع بود در سفت کردن
 و گاهی خوردن بنده سیدستر و بوسیدن آن اکثر اوقات مفید بود و غذای لطیف کم بخار
 چون نخود آب نافع باشد و بعد تنقیه تقویت دماغ و معده و منع بخار واجب بود و غرغره شکر
 و احتقان نیکو بود و دیدم چند کس را که از غلبه مصاحبت مصروع و بسیار نشستن این مرض پیدا کرد
 و یکی در سن چهل سالگی صریح می‌پیدا کرد و الله اعلم صریح این علتی بود که یکبار قوت حس و حرکت
 ارادی بخشی از کارخانه بسبب مانعی و افعال اندامهای حس و حرکت بی نظام شود و در اکثر
 تشنج اندر آنها پیدا آمد و صاحب آن اگر ایستاده نشسته بود و بیفتد بدین جهت موسوم بصع
 که در لغت افتاد است گشته و اغلب کفک بر لب آورند و سبب این علت سده بود
 فاما کم اند بطون نفس منفراتده تخصیص در مقدم و آفت آن بجماله باز دزد چون دماغ بحجت
 حذر از نودی و دفع آن خود را بهم در کشد اعصاب بدان واسطه تشنج کردند و این تشنج
 بود که سده گاهی که خواهد که طمان فاسد را از خود دفع کند خود را فراهم آورد و قوت دافعه آن
 تهوع و فواق کند و همچنین تشنج نیز چون خواهد که خلط حادتر که یا نودی را چون کرد و
 از خود دفع کند خود را فراهم آرد و قوت دافعه آن ببرد و هوا آنرا دفع طلبد و حرکت سرفه پیدا
 پس صریح دماغ را همچو فواق بود معده را و سرفه تشنج را و عطسه نیز دماغ را از خرد کردن از خود

و فراهم کشیدن خود افتد مثل صرع فلاندا صرع عطف بود دراز و عطف صرعی بود کوتاه و جهت
 کوتاهی عطف لطافت و اندکی ماده بود که طبیعت آنرا برود می دفع کند بجزای بینی از سوراخ پیش
 و حرکت دماغ و هوای تنشق بران یاری کنند و ماده صرع بجهت غلبه و ضعف طبیعت
 و باز رسیدن آن همه بطنها دماغ مدت تخلیل و دفع آن دراز گردد و سبب آن سده و یا
 باهم در کشیدن دماغ بود از رسیدن بخاری موذی از عضوی مشارک که بدان جهت مسا
 روح بسته گردد و افعال آن ناقص شود و یا از رسیدن کیفیت سمیه از خارج چنانچه از راه
 بیش و لیس عقر ب تخصیص بر عضله و یا از رسیدن کیفیت سمیه از داخل چنانچه از حیض
 محبتس و یا از منی تر که فاسد گشته در او عیبه منی در جم و اشباه آن دیا از رطوبتی قلیل
 روده الجوهر که اندر دماغ جایی یافت می باشد و کیفیت ایند که دماغ را می خورد و با دی غلیظ باشد
 که محبتس گردد و بجهت غلظت در گذرگاه روح و یا بر جوشیدن رطوبات بود و اندر دماغ و سده
 منافذ آن دیا غلبه بلغمی غلیظ یا ترسیق یا سودای ترسیق بود و ازین دو خلط بیشتر افتد
 و از خون سودای بلغمی نیز افتد و باشد که نادر از جوشیدن خون فقط یا از صفرا
 فقط افتد و حق آنست که این سده از بخار غلیظ است چنانچه رای قوی می آید و بعضی از جوشیدن
 برین است و حدوث این بخار نیز در عضوی دیگر است چه ناگاه افتادن این مرض و زود
 آگاه شدن مریض و بحال اصلی آمدن دلیل نیکو بود بر جمعی و توانر صرع را جهت آنست
 که از بخار و هر نوبت چیزی اندر تجا دلیف دماغ باقی ماند بواسطه ضعف دماغ و سده
 محرکی در حرکت آید و دماغ و روح را بر بخاند و بسیار باشد که حسن دماغ قوی بود و در
 ناموافق راز و در یابد صرع تو که کند و صرع دماغی همین دو نوع بود و باقی از اعضا
 مشارک افتد و اکثر صرعی که ثابت شود سبب آن بخار معده باشد یا مرق یا
 سیر یا تمام بدن یا پاهای دستها و باقی صرعا که از ذکا و حسن دیا از بخار گرم
 شکم و یا از فساد منی یا حیض یا وقت حمل و اشباه آنها افتد برفع اینها زود مرتفع
 گردد و مرقی بدتر از آنجمله بود و طحالی نیز بدین فریبش و بسیار بالینجو لیا و ماننا منتقل
 شود و بسیار به تب ریح زائل شود و بهوش آمدن از صرع و اشباه آن تخلیل بخار

و دفع خلط موسوی بود و تا تمامی این سده بدان معلوم کرد که حرکت کا بی تختی باقی بود
چنانچه مصروع احياناً تا تشنج باشد و اندک دهن چنانچه دندانها بسته بکند و اگر سست
تمام بودی سست شدی و تمام صرع حرکت مرتفع گشتی و ببايد دانست که هر صرع
که پیش از بخت و پنج سالگی افتد در گذرد و اما بعد از بخت و پنج سالگی بزرگان کم اتفاق
افتد و علاج آن نجاست صعب بود و بعضی اطباء طبع بزرگان را منع کرده اند و من در قزوین
سیدی را دیدم که بعد پنجاه سالگی صرع پیدا کرد و در شخصت سالکی بر طرف نشد
و چندین جوان را دیدم که بعد سی سالگی صرع پیدا کردند و صحت یافتند چنانچه بعضی را
بعلاج وی اطلاع بود و در معالجات مذکور کرد و صرع کودکان بیشتر از غلبه رطوبت
باشد و تقبیل رطوبت و تغییر نسج بصلح باز آید و بسیار باشد که در قرب بلوغ
قبل از آن و بعد از آن صرع افتد و آن جهت قوت حرارت غریزی باشد که تدریجاً
زود قبول کند و بسیار باشد که تب صفراوی کودکان بصرع بجان کند جهت رجوع
آن حرارت رطوبات دماغی و بسیار باشد که صرع با قلع بر طرف شود و تخصیص ببلوغ
و با تپهای نایب که در آغاز آن لرزها صعب گشت و بعد از آن گرم شود و عرق بسیار
کند و ماده آن صرع بآن جای خود کنده شود و تحلیل یابد و بهتر شود و گفته اند که چون مصروع
بر روی و پیشانی بر بصر پیدا بدشت تحلیل ماده باشد و بدان خلاص یابد و اطفال
و کودکان را که بر سر و اطراف آن جوشش های بسیار باشد از صرع ایمن کردند و اگر
مصروع بوده باشند بجرانی نیکو بود صرع ایشان را و آنها را که بخار سبب صرع ایشان
از عضوی مقرر برمی آید چون در آن عضو ریشی المی و در می حادث کرد و آن صرع
بدان بر طرف شود و هر صرع که ماده آن در جوهر دماغ بود و یا در سخن آن بدتر از آن بود که
در میان غشاء دماغ باشد و هر صرع که متواتر گردد کشته باشد همچو ام الصب
و همچنین صرعی که با آن غشی مقارن بود از رسیدن ف و فاضله و بخار دماغ بدست
تشنج دماغ علامت مطلق صرع افتادن و بهوشی بود و سیاهی چشم بسیار
و باشد که غایب شود و تشنج دست و پایی باز ماندن دهن و گرفته شدن نفس

و خائید شدن زبان میل زبان به بیرون آمدن کفک بیرون از دهن و جستن عضله‌ها از دهن
 در ابتدا می‌گرفتند و گنج شدن دهن آوازی همچو ناله دراز کشیدن لرزیدن دست و پا مضطربانه و تشنج
 و تیره شدن رنگ در حین گرفتگی نفس و در آخر حال بهم لرزیدن کشادن نفس بی فوات و نرم شدن اعضا
 بتدریج و بهوش باز آمدن بعد از آن همچو خواب آلود و بعد لحظه بحال اول شدن و نزد بودن زبان در اکثر
 اوقات و سبب بودن رکبای زیر زبان و گندی دهن و بد بوی دهن آنچه از ماده سودا و افسه
 از آن بعد از آن علامات بالینو لیا بعضی ظاهر بود از خف و حقد و غشیه خیالات ماطله و غلط کردن
 و اشتباه آن اندر مرآت و طحالی نیز از این عراض باشد و اندر این اصناف تشنج بیشتر بود و چشمها پر
 خیره بغایت و در تیره‌بوش حال اول می‌دید می‌باش که نفخها از دهن جدا شود و بعضی از غایت ضعیف
 مرض در وقتی که اندک نرمی اعضا و ادراک پیدا آید ناله بسیار کنند و بهر طرف خود را افکنند و باشد
 که چانه شیب از جا بدر رود و از غلبه تشنج و سایر دلایل سوراخها این اعضا و غلبه سودا و افسه
 در بالینو لیا بعضی گفته شد شاید این اصناف تشنج باشد و آنچه از ماده بلغمی افتد این عراض بسیار
 نباشد تشنج کمتر بود و کفک بیشتر و بد بود و در بول چیزی غلیظ و لزج همچو آبکینه که اخته ظاهر باشد
 و از کسل و جبن نسیان سایر علامات بلغم نباشد خفا و مخاط و لعاب دهن او سخت بد بود و لعاب
 و قبل از نوبت بعدتی صدغ اگرانی در سرد اعضا ظاهر گردد و انگاه صرع افتد و اندر عهد اضطراب و فزاید
 بار تعداد بسیار بود و در امتدای معده بیشتر افتد جهت از دیا و ضعف و قبل از حدوث خفان هم نشد
 و غشیا ظاهر گردد و باشد که صدغ پیشتر ظاهر گردد و هرگاه که طعام زیاده خورد در دهن میان برود
 کفک او پیدا آید و باشد که در بهوشی بر خود بر آید بول کند و باشد که متواتر گردد و هلاک سازد
 و سایر دلایل فساد و قصور مزاج معده شاید بود برین صنف و آنچه از تباهی اخلاط معده بود
 اندر خلو معده بیشتر افتد و بشواید هر غلطی را بتوان دانستن و آنچه از خون سودا افتد در قعر
 صرع خندان و تازه روی بود و در سایر اوقات بهوشتر باشد و فک او بقانون بود
 و صرع او ساکن بود و کم تشنج باشد و سایر دلایل غلبه خون و سودا باشد
 این صنف بود و آنچه از خون بلغمی افتد در اعراض شبیه صرع
 اطفال و کودکان بود و سایر دلایل غلبه بلغم و آب که خون با

غلبه‌ی شایه این صنف بود و آنچه از صفه انبجاران و خون صفراوی افتد قلع و اضطراب
 و رعه عظیم باشد و تشنج صعب و قلیل المده باشد و زود بهوش آید و در حواس او
 قصوری و قوتوری واقع نباشد و زردی چشم و زردی قلعنی و هین سایر دلایل صفرا
 شایه این صنف بود و آنچه از باد غلیظ و بخار افتد تقدم طنین و دوی و تمد و خفت
 و مانع و سختی تشنج و زود بخود آمدن و نزدیکی نواپ و قلت اخلاط شایه این صنف بود
 و آنچه ماده آن اندر دماغ باشد کرانی سرد و زبان و تیرکی حواس و زردی روست
 و خافت در اوقات بهشیاری و لازم بودن دو آبا و جود که معده سبک باشد و طبع
 محیب و غلبه اضطراب در صرع و بعد از آن مدتی حرکات بی ترتیب کردن با سلامتی
 سایر اعضا شایه این صنف بود و آنچه از عضوی دیگر افتد آن عضو شایه بود و در
 صنف و آنچه از سیمی خارجی افتد تقدم لسع حیوانی و یا رانجه سیمی و یا خوردن کسی شایه
 باشد و آنچه از سیمی داخلی افتد چنانچه ماده دموی یا سنوی و اشباه آن در عضو
 محتبس شود و سیمی در آن پدید آید و بخار آن بواسطه عصب بدماغ رسد احساس برآید
 آن بخار از آن عضو بطرف دماغ همچو حرکت موری یا همی در شیب پوست و درون آن
 که بسر رسد چشم مار یک شود و وضع کیر و شایه این صنف بود و اعضائی که از آن بکلی
 برآید پای بود و دست و پشت زمار و جسم و معده و او عینه و آنچه بجهت جسم افتد
 تقدم عادت استفراغ آن و تقدم جسم آن و غلبه میل جاع و تیرکی حواس شایه این صنف
 بود و باشد که در اوقات صرع اثرالی یا ندی واقع شود و آنچه بجهت جسم حیض افتد
 تقدم جسم و تیرکی چشمها دلیل بود و تفصیل این دو قسم در اختلاق جسم کرده شود و آنچه
 از بخار گرم افتد سیلان لعاب غلب از دهن و ظهور که دوانه و اشباه در بر زود بسوار
 قلیل و لازم در اکثر اوقات و بدی و شکسته رنگ بشیره و خافت با جود خورش تمام چشم
 در حوالی نوبت صرع شایه این صنف بود و آنچه از بخاری بود که از همه تن برخیزد دلایل
 خلط غائب و پراکنده در بدن و عدم دلیل آفات سایر اعضا شایه این صنف باشد
 و آنچه از دکای حس دماغ افتد تیزی حواس و سلامتی اعضا و مقارنت رانجه بدو عدم

بنوایب و تقدم تنفر آن شاید این صنف باشد علاج انجا که صرع از سودا یا از دم سودا
 افتد یا از آفت مرق و طحال علاج بدستور بالخواه باید کرد و انجا که سبب بلغم و یا دم می
 علاج بدستور صداع سرد و بلغمی و بعضی از علاج لیسر غریس باید کرد و انجا که سبب خلط سرد
 گرم بود علاج بدستور صداع صفراوی و بعضی از علاج قرائطین باید کرد و انجا که سبب بخار
 بود علاج صداع ریجی باید کرد و انجا که سبب آفت عضوی باشد علاج آن عضو و تقویت
 دماغ باید کرد بعد تنقیه و انجا که سبب سیمی باشد علاج آن بدستور که در باب سیموم مذکور شده
 باید کرد و انجا که سبب بخار سیمی باشد از احقان خلط در اعضا تخلی را که بخار از آن بر می آید
 دماغ باید کرد و نیز با تجلیل خلط آن باید کرد و سهلات تنقیه دماغ و بدن کردن
 و بالایی آن محل را پیش از وقت صرع محکم بستن نافع بود و اگر آن عضو را توان قطع کرد
 قطع آن بالتمام مرض منفع گردد و شرط آن غسل و حمام آن در هر هفته عظیم مفید باشد
 و انجا که سبب بخار و ضعف معده باشد قی در هر سه روز مفید بود و ترکی صمدانی و یا
 و یا بلادر و یا حافظ الصحة و سفوف مقوی مداومت نمودن نافع بود بعد تقویت دماغ
 و خوردن شراب نرم هم مفید بود و دماغ بر معده نهادن مناسب باشد و غذا
 سبک کم بخار نیکو آید همچنین خلقت و مقویات معده بر بالای طعام مفید بود و سایر
 امراض معده را علاجش بدستوری که در مجلس مبین است باید کرد و تقویت دماغ نمودن
 و اطریفات در تقویت و تنقیه معده و دماغ جامع النفع اند و انجا که سبب فساد خلط معده
 باشد نخست تنقیه خلط فاسد باید کرد بعد تقویت دماغ و معده نمودن چنانچه گفته شد
 و در هر دو نوع از تخمه و مضغفات معده پر سبز واجب بود و انجا که سبب بخار منی باشد و یا
 محتبس است فراغ آن نافع آید و بعد از آن تقویت دماغ و کرده و رحم باید کرد و بتدا سیر این در
 اصناف رحم اشارت تمام واقع شود و انجا که سبب بخار همه تن بود خلط غالب را دفع باید کرد
 و علاج بدن را به تبدیل کردن و فربه را لاغر ساختن و لاغر را فربه کردن و انجا که سبب سیموم
 حس دماغ باشد خشیاشیات و مخدرات و غذای غلیظ جمله نافع بود و از یوسهای
 صذر لازم بود و انجا که سبب اندر جوهر دماغ یا غشا آن بود بتدا سیر اقوی باید کرد و در غلظت

مرعی داشتن و در تقویت دماغ و تنقیه آن بسیار کوشیدن و علاج صد اعضاء و
و جنونهای بسیار مناسب بود و هرگاه را مناسب آن و بعد تنقیه روغن باربر برآید
و بدان مداومت نمودن نافع بود و حکما میگویند که صرع بیشتر در دم بزرگ را از کرم دماغ
افتد و علامت آن بد بوئی مخاط و غلبه تری دماغ باشد و احساس حرکت چیز
در مقدم دماغ و گرانی و خارش و دغدغه در آن موضع و حدوث صرع در خلود در حرکت و علاج
آن بود که سهولت رطوبات را کم کنند و چیزهای کرم را بکشند در بینی چکانند و در پیشانی
و میان دو ابرو طلا بکشند و از او کمی در صداع و دودی دماغی گفته شد بهمان دستور
چنانکه آن اعراض برطرف شود و انگاه تقویت دماغ کند و تعدیل مزاج و چون اکثر حشمتا
دماغ بی شرکت معده و دل نمی باشد در معالجات اماعت آنها واجب دانند و طریق کلی
در اماعت مصرعین آنست که چون صرع گرفت اندامهای او را راست بدارند به پشت خوابانند
و اگر تشنج قوی می باشد انگشتان دست او را کشاده پست گیرند تا بناخن آزرده نشود
و انگشتان پا پهای او را راست بدارند تا ناخن بر زمین نهد و اگر زبان بیخاید بسته در است بدارند
دستین او بپند و در او خنجر سر او را بجا و رسنگیه کنند و بعضی از اعصاب و عضلات او را محکم
بگیرند و ببالند چنانچه در شخص گفته شد و جذبه بیشتر سرداب بویانند و بریشانی و درون کوا
بمالند تا آب سائیده نازد و ترنجوب آید و باید که همواره چند نفر او را بپاس دارند تا در آتش و چاه
و غیره نیفتد و از بلند میا و سواری و کنار آتش و جابجائی هموار او را حذر فرمایند و از چیزهای خورد
آن صرع را می جنبانند چون کرفس و گوشت بز و خمر و چیزهای سخت چرب و شیرین و غذای غلیظ
از گوشت حیوانات بزرگ و لبنیات و میوه های کم حلاوت و ماهی و چیزهای سخت ترش و شلغم و کرب
وتره و سیر و پیاز و باقلا و خشک و عدس و لوبیا و هر چه بخار انگیزد و نیز طعم بود و یا سخت سرد یا
سخت گرم بود و بر سینه بکشند و همچنین از هر چیزی که بوی آن صرع جنباند چون دود و کور و دود و کور و دود
که روغن یا صندل سیاه قطران که روغن بنفشه یا بید بودار و سرون بزرگ و بوی مردار و بنفیس آزار که از
دکای حس صرع افتد و هم چنین از چیزهایی که حس ایشان میکند و بخار دماغ را می جنباند چون باطله
چیزهای دوار و گفتگوی غلبه و آوازهای بلند و در آب روان از بلند بهانگه است و بسیار فکر و مسائل و

در سفیدی و روشنائی قوی نگریستن و از زیاده باده خوردن در روز یکصد و پنجاه مرتبه
 که اخلاط را سخت در حرکت می آورد چون حرکات شعب بیعادت و بر استلجام جمیع اعضا حکم در خواب روز
 و غایب حرکت در کرمای غالب و در سر را غالب و همچنین از اعراض نفسانی منوط تخصیص از غم و خوف
 و غضب همچنین از هوا و غذائی بد و مولد خلط و در آن و تدبیر جامع التفع درین مرض
 داغ کردن پیشانی است نزدیک میان دو ابرو یا بر میان سر بر محل یا فوخ یا بر پس سر که چاک
 و حجامت پس سر و میان دو کتف و ساقها و مرق و نیزاب کاری تمام سر و کفهای پاها
 بعد تنقیه مداومت روغن کاسی سر و روغن مار و عرق موم و روغن فلفل و کرچک و دهن
 بر و راحت و روغن خضغ و کرک بچه و کفار و در هر بخت تنقیه بمسهل یا تلین مناسب
 یا تخنه کردن و یک روز در میان یا دو روزی کردن و حرکت معتدل بین الطعایین چنانچه در
 فی الجمله بیاید کردن و مسامراحت داشته شدن و جذب بیدار و فادانیا با خود داشتن
 و بر معاصین مقوی یاغ بنجار بعد طعام مداومت نمودن و مریض را خوشدل ساختن و بطرافتها
 و صحبتهای مرغوب مشغول کردن و غذائی پر قوت و سبک سریع الهضم خوردن و از آنکه
 و تخمه و میوه و در بودن و اطراف را بستن و تخمه آتش بر ساق نهادن و نقل به واسطه سفید
 محل حدوث مرض کردن و در جاهای بی بیستم شستن و بکم خوردن آب و میوه عادت کرد
 و اکثر اوقات دلک معتدل از طرف بالا شیب کردن و هر روز غرغره بغیر مناسب کردن
 و در سرهای ماه جذب بیدار قدری خوردن و سه روز در سر ماه تا افسونهای ماه
 که درین باب آزموده است خواندن و بر مریض و میدن که طریقتش امنیت که چون مریض
 از خواب برخیزد صبح بر ناستاد را بنشانند و چادری سفید بر سر او پوشند و غیر
 بخور کنند و در تر از چهار و بی افسونگر بدست گیرد و افسون میخواند و چاروب را از سر او
 باطراف میکشد و چون تمام میکند سه کت بر زمین میزند و افسون را هفت کت بخواند
 و اگر روز اول سه کت خواند و دوم پنج کت و سوم هفت کت نیکو بود و بعد ازین
 بر قدری آب بخواند و بدو بر و بپاشد و اگر بر طعام و بر شربت او اکثر اوقات خواند
 و دمندهم بسی نیکو بود و در وقت بیوشی اگر بر آن خوانده و دمنده سر او را بپاشند و دمندهم

ویرا و آن امینست سوج مستی سمند رتری کاشت کابی کنای بی کلاو مار و کباری
 منگی جمال گتون پنهان گتون گرون گتون گشت کنکالی سرنیک یان چنونا راین کاکله جوت
 یشتو نکا بچیان چنوکرد گابان چنوجن کنکالی و پهن رکیا لاجن من کنکالی چوری بی و چن
 سن کنکالی باقی بای تلون میری هشت دهنتری کی پیرسا و من کورنی کی سبت جهاد و
 سترنی ناهن چمال گئی چمال سزا نهن چمال ثوت نهن چمال گشت ناهن چمال ثبت
 ناهن چمال چالی سری سیدی آوی جادی ایسه مهله کی مندر آلاکی جاجهالی سمند
 پارچا و بعد تمام کردن این افسون چند لفظی دیگر خوانده بر دایمی چمال چال تو لون سارا آسار
 و مار آبندهون ییتی یارے پرلو نامشتی کها و اول کریم نشتی سیر کور سیتگر سونا
 نافع بود انشاء الله تعالی و مکتوب مرضی هست که در املگاه زمان را بداید که صورتهای نابود
 به بینند و سخنان نامربوط گویند و خستند و در اشک اند و در ری گویند که اورا کش
 شده یعنی از جن مضرت یافته و من چندین را بدین افسون علاج کردم در ساعت
 صبیحه شش ساله در فایز صبح شفقنا لوی نیم رسیده در عود خورده بسیار خور
 بود و کمر عامی پیدا کرد و چو کشنیز آنرا روع کردند صبح دیگر تب کرد و بعد سه روز
 ام الصبیان پیدا کرد و چنانچه مقلوع الطبع شده بود من او را فادز بر در گلاب ساه
 شبانگاه دادم بهتر شد غذا گوشت ابداد و علی الصبح و دیگر فادز هر دو غذا از کور
 دادم بهتر شد شبی دیگر مکر کردم با خود آمد و غذا اطلبید شور بای لقمه دادم و روز دیگر
 عرق کرد و صحت یافت جوانی سی ساله را در کوه پایی ری صرع پیدا شد و چندین سال
 داشت و چنان بود که چون نوبت مرض او نزدیک شدی جمله اعضای او در گرفت
 چند روز بطریق اعیان عام و بعد از آن مصروع شدی و بعد صرع بحال خود باز رفت
 حضرت در ابتدای در او را هر شب بوقت خواب حب الشقای میانه می دادند و غذا
 و در وقت صبح و عصر پلو و چرب بگوشت تقوی میفرمودند یا سه که کبری در بر طعمام
 کلفند میدادند و هر روز چند بریستر سائیده باب در بینی و درون گوشهای او و بر شانه
 او میمالیدند و ادایمی بو بانیند و هر صبح بزانشما مقدار یک تاشق خرد و سنجبین

اورالعق کردن میفرمودند همین ترتیب چند نوبت بخر که نشت وصحت یافت و همین
یکسال مداومت نموده بعد یکسال سنگین را نیز ترک کرده خوش شد خلاص
سی ساله زنگی را صرع پیدا شد حضرت او را هر صبح یک شهرتی چند میخوردند و عذرا
چرب ساده میخوردند و دوام صحت یافت و الله اعلم سگفته این علتی بود که قوت
حس حرکت ارادی بیکبار بالتمام محطل شود بسبب مانعی و صاحب آن از حرکت جزو دم زدند
زیرا که آن حرکت ارادی نیست و این مانع سده نام بود که بیکبار اندر مجاری دماغ افتد
و راه رسیدن روح حیوانی بلد دماغ و راه رسیدن قوت روح انسانی را با اعضا حس حرکت
میند و سبب این سده یا استلای دماغ بود از ماده غلیظ یا لزج بلغمی یا خون یا سودا غالب
و یا بهم در کشیدن پرده دماغ خود را از موزی که بیکبار بر او وارد شود یا از خارج مثل سرب
قوی و ضربه محکم و سقط سخت و یا بخاری عفن و یا از داخل چون بخاری فاسد غلیظ که از
غلبه احتباس منی و یا طث مرتفع گردد و باشد که از غلبه خون ریخته شدن آن اندر
تجاوینت دل و دماغ و یا ختن آن ساقی رکها و شریانهای بدن را سگته مهلک دیگران
واقع شود و آنرا اطباء خفایا گویند و گاه باشد که ماده فالج بر دو جانب دماغ را بکشد
و فالج سبب سگته گردد علامت خاصه سگته اندر سبات گفته شد و آنچه منبر بود
بوقوع وی کرانی سرست و غلبه دوار و طنین و گسلائی اندر حرکات و خیرکی چشم و اختلاج
اکثر اندامها و بهم سودن دندانها در خواب بسیار و استلای رکها و سردی اطراف
و بول زنگاری یا سیاه بوی نخلی بجمتی سابق و بیا بدانتن که هر سگته که دم زدن اندر
آسان تر و با نظام بود اسهل باشد و آنچه صاحب آن بمیشبیه کرد و و یا به بینی خرخره کند
و دندان محکم بهم در برده و کفک بر لب آورده کم خلاص گردد و بقراط حکیم میگوید که سگته هرگاه
که قوی افتاد از آن خلاصی ممکن نباشد و اگر ضعیف افتاد و علاج بصعوبت پذیرد زیرا که چون
سده نام اندر مجاری روح واقع میشود و روح بجمت لطافت از اختناق تمام زود فاسد
میکرد و تدبیر ایدان رسیدن صعب بود و فرق میان مسکوت و صاحب شیخو ص بدانند
که اندر شخص بر حال سابق ماند و در سگته نچنان باشد بلکه اگر استاده باشد یا شسته نبوده

و چشم مسکوت اگر قبل از آن کشاده بوده باشد بهم گیرد و فرق میان آن و غشی در
 گفته شود و چون اشتباه افتد که مسکوتی که دم زدن وی ظاهر نباشد زنده است یا نه
 پنبه زده بر بینی او نهند و قدری آب بر روی شکم وی ریزند اگر اندک حرکتی اندر او
 یا پنبه پدید آید زنده باشد و الا مرده بود و اگر آئینه بر روی او دارند بتوان در یافتن
 و شد یابی در درون و بر هیئت بر جانب ظهر که دایما در حرکت است و نبض از جهت
 بر خارج و ضعف زود از حرکت باز میماند و باد خال اصبع معلوم توان کردن که حرکت
 میکند یا نه و تا آن ساکن نگردد حیات منقطع نشود و بهتر آن بود که درون چشمها مسکوت
 نظر کنند اگر مثال انسان که از امر دمک گویند دیده میشود زنده باشد و الا نشان
 علاج آنجا که خون غالب باشد و مسکوت سخت سرخ و مرطوب بود نخست فصد باید کرد
 از قیال برودت یا از داجین و بر ساقها حجامت نیکو کردن و شکم را بجهتهای معتدل فرود
 آوردن و الا و بعد بجهتهای حاد اگر احتیاج باشد چون دندان بهم در میزده باشد بر مغز
 از روغن سومن و غیره چرب باید ساختن و یا یارچ فیهرا آلودن و بخیل فرود کردن تا
 باشد که قیافتی افتد و بعد قیافتی کردن اولی باشد و مهربانی پشت و کردن او را بر روغن
 فریون گرم کرده نیک باید مالیدن و اگر چیزی بخلق او فرود و تریاق بزرگ و ششاه
 یا جندبیدستر یا حلیمت یا کینچ در مار العسل کرده بخلق او باید چکانید و موسی سر را
 باید شتر کرد و دالامی حاد متفرج مثل فریون و بلادر و ذرا ریج و خردل و بیش سیاه و
 اینها بر سر او ضامد یا طلا کردن گرم کرده و عصاره زنجبیل و جندبیدستر و زهره کلنگ بهم
 در بینی او چکانیدن و نمک گرم کرده بر سر او پیوسته ضامد کردن نافع بود و گفته اند که اگر قی
 یا نمک را با شش سرخ سازند و بر سر او نهند چنانچه موسی سر او را بسوزد و عظیم بود
 این جهت آگاهانیدن بود و تریاق خلط لزج و باید که اطراف او را محکم ببالند و پشت ببالند
 پیوسته و بخور مناسب به بینی او میدارند و اطراف او را در محلی که هوای آن معتدل بود
 اندراب کو که در می نهند و اندر حمام گرم بی آب بعد از استقرار غات می نشاند و آنجا که از بلغم لزج
 افتاده با ورق و حقه تیز و مالیدن خوشن بیان تا به گرم و متفرجات بر سر ضامد کردن و سایر

علاجهای مذکور سوای فصد و حجامت مبالغه تمام باید کردن خون را بحال خود گذارند و اگر
در آوردن و در تسخیر باغ و ترقیق و تلطیف مایه بیشتر کوشیدن و قنطاریون کمیر و تخم خنجر
اندرین حقه مناسب بود اگر بچوبی نرم یا دوال بر سر او بسیار زنند بغایت مفید باشد
و آنجا که از سودا افتاده باشد اگر در خون غلبه باشد فصد و واصین و یا بایلیق مناسب باشد
بعده حقههای معتدل که بسیارند بسیاری که اولانده کور شد لیکن چیزهای بسیار گرم و تیز و
باید داشتن و در حقه چیزهای که سودا از دماغ بکشد داخل باید ساختن چنانچه در امراض سودا
معلوم شد و آنجا که از ضرب بر سر افتاده باشد فصد و سخت مالیدن بعد از آن و چیزی بر سر
زدن آگاهانیدن و حقههای معتدل بکار داشتن مناسب بود و آنجا که از سقطه افتاده باشد همین
علاج مفید آید و آنجا که از بخاری عفن افتاده باشد تریاقات باید در کلوی او چکانیدن و بویاسید
و سرکه پیازی و سیری علی الاتصال در دیون بینی و گوشها و پیرسینه و کفهای دستها
و پاها و مالیدن و تیزاب نرم بر سر و دل او طلا کردن و عطریاتی موافق بکار داشتن و
و خر حقه کردن یا به کل مخوم و در هر حال کرده و آشفته آن و آنجا که از اسهال مرضی افتد مثل
فالج و غیره آنرا علاج نباشد امیر الماس خواجه رادر رقم از استلا و کثرت شرخ و سکنه
و بعد شبان روزی که نفس تمام منقطع گشت او را بچینه و کفین کردند و در صندوق نهاده و بقر
می بردند و مولانا احمد طبیب قمی رسید و از کیفیت فوت او پرسید و دانست که سکنه است
التماس کرد تا بخش او را بخانه او باز آوردند و خلوت کرد و از شریان برادر رفت که
هنوز اندک مصفی باقیست فی الحال خانه را گرم ساخت و غلامان را فرمودند تا او را بسیار بپزند
و بر سر و اطراف او بسی زدن تا نخی خون بجرک در آید انگاه از هر دو کی قیافه فصد کرد تا از خون
زدانه شد همچنان او را میمالیدند و آبسته میزدند چنانچه نیک خون بجرکت آمد انگاه سر او
چیزهای گرم کرده می نهاد و بجز کورات می بویانید بعد مدتها اندک بجرکت آمد و نفس ظاهر شد
بعد استیفا فصد حقههای مناسب بکار داشت و از شر به داد و دیه لایقه بجلق او اندک
چکانید با بهوش باز آید و بعد از آن مراعات میکرد تا تمام از آن علت خلاصی شد
بازدن الله تعالی و درین راه درسی کشته و مویافت و در دورانی آب عتبه فصد و مالیدن

و چند بویانیدن بهوش آوردم و بعد از آن دیگر مراعات میفرمودم بحال خود آمدند که
 رسیده از دراز گوش افتاد و سگته شد شخصی او را درین حال رسید و دید فرمود که او را
 بر سینه کردند و تا زمانه بسیار بر سر او زدند بهوش آمد غلامی هندی را بهلوا
 طباخچه محکم بر بنا گوش زد او را سگته افتاد و بعد سه چهار ساعت که با خبر شدیم دند
 بهم در برده بود و کاهی اندک کفک بلب می آورد اما نفس او بقدر همواری آمد حضرت فرمود
 تا چند نفر او را میمالیدند محکم در محلی گرم و مشک میزدند تا زبرد دست او را فصد کردند
 از آن محل که قیقال او ظاهر نبود در اول خون کم و قطره قطره می آمد و بعد مدتی روان شد
 و دو مشت خون از او گرفتند چون بگشود بهوش آمد تیزاب بر کفهای دست و پای ایشان
 او مالیدند هر ساعت دو دانه کبود برداغ اومی داشتند تا ساعتی رانیک قف شد
 بعد او را بشیج و روغن کا و فرمود تا حقنه کردند سه نوبت بحال خود آمد شخصی
 از آب بسرفه افتاد و سگته شد مخبری رسید و فرمود تا مردی پر قوت بجهای او را گرفته
 از زمین بردارد و محکم بجنبانند او را چنین کردند بهوش آمد و تندرستی نزد
 آنست که اگر خون غالب باشد بهتر تندرستی که توانست خون کم کنند اول و بعد اگر بهوش
 نیاید سر او را بتراشند و تیزاب فاروقی مدبر حاد حلیتی بر سر و کتفهای او کشند
 و پایهای او می مالیدند و اطراف او را الک میکنند و مشک میزدند و دو دانه به بیانی او
 سیدارند تا بهوش آید و بعد از آن بقی خلط را دفع میکنند و اگر بدینها نسیر بهوش
 قدری تیزاب تیز بر زبان او بچالند و قدری تیزاب نرم در حلق او قطره قطره بچالند
 چنانچه مقدار یک ملقعه بخلقی او فرود رود و چیزهای سخت گرم کرده بر سر او می نهند و در
 رسن قوی بدرون بینی او بچالند و هرگاه سگته گشاده گردد تا بمیت و چهار روز او را
 کنند تا از خود امن گردد بدین نوع که هر صبح ما را الاصول یا روغن سیدانخبر یا روغن
 بادام تلخ و پسند و هر هفته سه بار مناسب بکار دارند و یا حقنه موافق کنند و غذا بخورند
 و شورایی گوشت کنجشک و کبوتر بچه فرمایند و مداوت حسب الشفا یا حافظ الصلحه میکنند
 در غیر بلغمی و در بلغمی رس قوی بخورد این تدابیر اراض بلغمی بود و آنجا که خون غالب باشد

و فصد مناسب ندانند باقی معالجات مذکوره موافق آید و آنجا که از سمیت بخار منی افتاده بود
بعد افاقه دفع آن مناسب بود و آنجا که از سمیت بخار طمث افتاده بعد از افاقه از
حیض طمث واجب بود و آنجا که از برده موقوف افتاده باشد که مگردن سرتنگیدات و نابرم
و در حمام کرم خشک نشاندن و غالب مالیدن و تدبیر بدنه های مذکور کردن کفایت بود و اعظم
فالج در اصطلاح اطباء سستی عضوها و اوتار یک شق بدن و باطل شدن حسن
حرکت انبارا گویند چنانکه مناسب معنی لغوی فالج است که آن نصف ساختن چیزی است
و گاهی بر سبیل عموم سستی و بی حسی و بی حرکتی هر عضوی که واقع شود آنرا فالج خوانند
و این مراد است از خواب و فالج و فلج و فالج بیک معنی میباشد سبب فالج یا آنست که روح
حساس و محرک در آن عضو نفوذ نمیکند و یا آنست که با وجود نفوذ اثر و قوت آنرا عضو قبول
نمیکند بجهت سوء المزاج مغزلی که عارض آن شده و این سوء المزاج اغلب بار و میباشد
یا طبع جهت آنکه برودت تکثیف و اجساد و اجتماع اجزای عضو سد مجاری روح میکنند و
بارها و تریل و زهرم شدن اجزای عضو سد میکند و حرارت و یوست بخلات فعل اینها
میکند لیکن در افراط لیکن که تخفیف تمام سد مجاری کنند و این فالج سوء المزاجی دیگر
عضوی از اعضا افتد نه در تمام بدن و نه در یک شق چون فالج مثانه و ذکر و شبا
آن جهت عدم اتفاق سوء المزاج اعضا مختلفه الطباع و دفعی نیز تواند واقع شدن
جهت آنکه حصول سوء المزاج سافج تمام را مدتی می باید و اما عدم نفوذ روح حساس
و محرک در عضو یا سبب قطع مجاری باشد از پنهان و یا بسبب سده بود که در مجاری
روح واقع شود از غلبه خلط یا از غلیظی آن یا از لزوجت آن یا از منقبض شدن
عضو یعنی بهم درشتن اجزای آن بجهت رسیدن سرمای عظیم بیکبار بعضو یا بسبب
ضربه سخت و یا وقوع شدی و خفگی محکم از خارج و یا مجادرت درمی و یا میل نمودن
مهره از مهرهای کردن و پشت و یا از غلبه غلظت جوهر عضو همچو پوست عقرب و یا
که سده و انقباض هر دو مانع شوند چنانچه درمی که در تمامی مذابت عصب افتد از سقوط
قوی یا در شعبه از شعبه های آن در فرق میان آنکه فالجی که بعد از ضرب یا سقوط واقع شود

بسبب قطع مجاریست یا بسبب انقباض از ورم بدان کنند که فالج قطعی دفعی بود و
 تدریجی و بیاید و انستقن که هرگاه سبب فالج در یک شعبه عصب افتد اعضا
 که حسن حرکت یوسیده آن میرسد مفلوج شوند و باشد که در عصب حرکت افتد
 و عصب حسن سلامت بود و عضو مفلوج را احساس باشد و هرگاه سبب
 در یک شق نخاع از گردن افتد نصف بدن در طول مفلوج گردد و لیکن رو سلامت بود
 از جهت آنکه اکثر اعصاب روی از جوهر دماغ رسته است و هرگاه سبب در یک شق
 بطن موخر دماغ افتد یک نصف بدن در طول و یک نصف پوست روی مفلوج گردد و دو
 پوست سر نیز خدر شود جهت رستن بعضی اعصاب آنها از این بطن و اگر سبب
 در هر دو شق بطن موخر باشد تمامی بدن غیر از سر مفلوج گردد و مراد از سر فوق
 رقبه است جهت آنکه اکثر اعصاب حسن حرکت سر در کاف بطنین مقدم مانده اند و هم
 بدین جهت حسن حرکت اعضای درونی هم سلامت باشد و اگر سبب در حلقه بطن
 دیگر افتد آن سکتة مهملک مذکور بود و این علت فالج از انتقال امراض چون قولنج و
 حصه دار منی دانه و صرع و اختناق رحم و ذات الحجب ذات الریه و لیثیمس و خدر و لقوه
 و اماس عضله گردن بسیار افتد و گاه باشد که بسبب خشمی عظیم یا بسبب خونی و اندک
 غلبه یا بسبب حرکتی عقیف رطوبتی فزونی که اندر تن ساکن بوده بجنبید و باطراف فرود آید
 و عضوی مفلوج گردد و در دست راست بدن فالج عام هم ممکن بود و هر عضوی مفلوج که رنگ آن
 بزرگ تن نزدیک بود و لاغر و کوچک نشود و قطع و انتقالی نباشد علاج پذیر بود و آنچه
 برخلاف اینها باشد علاج آن مشکل بود و نبض مفلوج از بطول و ضعف و قرات و بی نظمی
 و تفاوت و تواتر خالی نباشد تخصیص اندر سوراخات باارد و رطب و بول اکثر را
 سفید بود مگر آنجا که جگر و یا کرده ضعیف باشد که بسرخی نال شهجهت قصور در تقسیم و تفریق خون
 و در خلط و درمی نبض و بول مناسب بحال هر یک چنانچه در ابواب سابقه معلوم گشت اما آنجا که سبب
 سوراخ مزاج عضو بود و فالج در عضو ظاهری باشد مثل نوک و انگشت و دست و غیره بقا
 و کماد مناسب و تدریج متصل بدین سمن و دهن راحه و تغذیل مزاج به ادمت کوشی

و بلاد ریات علاج کنند و آنجا که علت در عضوی باطنی بود چون مثانه و معای تقسیم و اشتباه
 یقیناً مناسب و ضار و مایه و کما دلائق از بیرون و تعدیل مزاج بکورات علاج کنند
 و بیان اینها در تفصیل امراض آن اعضا مذکور کرد و انشاء الله تعالی و آنجا که سبب سده باشد
 باید دیدن اگر از ماده دموی غالب است و سخته و فصل و سن و قوت مساعد باشند اول
 فصد کنند و سه شبانه روز اگر ممکن باشد هیچ نخورند و بعد از آن هر روز غذای میسند
 که بجز بر لطیف بود و به اثر مقوی و مفتوح سده بر اشتباهی غالب صادق و از پی آن دوا
 دهند که تفتیح کند سده را و خون را بخورد بخا صیت و کم سازد و این فعل در سن پرتو
 بویا خود تفتیح کند و عصب را از آفات پاک سازند همچو بلاد و مهوره چیزها که مقوی عصب
 و محلل ماده و مفتوح بود می مالند تخصیص دهن راحه و دهن سخن که درین باب آتی اند و چون
 مرض در یک شق بود تمامی جریای کردن و پشت و آن یک است و یک پای و یک
 سرین را روغن و او و به میالند و در یک کرم نهند و نگیند یک و زیره کنند و اگر در تمام شقیین
 باشد جمله را تدبیر نگیند و درست در یک کرم نشیند و غسل اندازد کرم معاون
 عظیم نافع آید و طلای تیزاب نرم بر مبادی عصبها از نخاع و فقرات و بعده بموم روغن چرب
 داشتن بسی مفید بود و اگر کما جکای قی کند خوردن تیزاب نرم ساختن چرخش آن بود که
 که عظیم مفید آید و در هر هفته حقیقهای متوسط مکرر کردن نافع بود و در پناه حب جنپال خوردن
 مفید باشد و چون این مرض مزمن است در علاج هیچ تحیل نباید کردن جهت تقویت
 گرم لطیف چون کبوتر بچه و خشک و اشتباه آن باید دادن و از پی و تجربیل و زعفران و
 طعاهها داخل باید ساخت و چیزهای نفاخ و میوه و سردها و ترشیهها و هر چه با عصاب
 مضرب باشد و یا خون فراوان و چون خوردن باید داشتن و کل انگبین هر روز باید دادن و جد و انداز
 حباب و ماء العسل کرم کرده سوده هم نافع آید و از سراد آب سرد خوردن و در بخنن بر پیر باید
 و پیوسته موئیها باید پوشیدن همچنین تانگامی که اندک تفاوتی بخیر و ریابند انگاه در طبعی
 که نافع آید مبالغه و مداومت نمودن و چون فصد را مانعی باشد بحجامت و ارعاف و شش
 اذن و غیره خون کم کنند و بکسر سنگ کشیدن و اگر اینها را نیز مانعی باشد همین دستور را از سر

۲۳۰
 و آنچه از غضب و حرکت عقیق و هم عظیم افتد علاج آنهم بدین نوع کنند و اگر ماده سودا غلیظ یا نازک
 و در خون هم غلبه بینند با صیاط تمام اول فصد با سلیق باد و اوج آنجا نب کنند بعد سهین
 تدبیرات مذکوره را بکار میدارند و از چیزهای خشکی فراوان سودا خدر میکنند و اگر در خون غلبه
 بینند تسهیل سودا چون حب سنگ سیلانی و اشباه آن بعد نضج و قرار ماده تنقیه
 میکنند همراه دوسه نوبت و بعد تنقیه سایر تدبیرات را بحمل لایق ملازمت مینمایند و بعضی
 قرار داده این علت را مطلقا بعد هفت روز تعیین کرده اند و بعضی بعد سه هفت روز و بعضی
 بعد چهل روز تمام و درین فالج سوداوی اکثر از علاج مایخو گیاهان سبب بود و قی کون نیز از
 نرم کرده مدبر برانجا بیشتر منفعت و در جهت دفع شدن سودا و این صنف فالج از تنقیه
 مایخو گیاهان بسیار افتد و علاج پذیر و آنچه از غلظت سودا افتد علاج آن صعبتر بود و از آنچه از غلظت
 سودا افتد و اگر از ماده بلغم غالب باشد فی الحال که خدر غالب و سستی در یابند
 تخم ترب و پنچ خربزه کوفته در مال العسل گرم بپزند و قی فرمایند بسیار نفع و بعد تا چهار روز اگر
 ممکن باشد غنچه ایچ تدبیر نمایند و الا بر مال العسل نیم گرم اقتصار کنند و از آب خوردن بپزند
 ممکن گردد و در ایام این مرض منع کنند مکرر قی که تسهیل قوی خواهند داد که آن هنگام پیش از آن
 آب دهند و اگر ترشنگی صبر نباشد مال العسل دهند و غلظت کم آب و گرم و با از انیکو دهند
 سطحه کبوتر که ترشنگی داشته باشد و زعفران و دارچینی و فلفل و صندل و کبابه و مشک
 اندران باشد گوشت حیوانات مزاج گرم تخصیص دشتی نیکو بود و گوشت روباه و کفتار
 و اسود بدین علت مخصوص باشد و سیر خام غالب در طعام هم مناسب باشد و
 برنجینه و اردنیه و غیره نیکو نباشد و نان خشکار اندک جایز بود و بعد چهار روز که مرض محقق
 گردد بنیاد تنقیه کنند بحقیقتهای بقوت ذیل در هفت و دو نوبت و مابین حقنه یک
 نیک میکند چند آنکه سه هفته بگذرد و بعد از آن حقنه های قوی کنند چنانچه در کتب سرد و ملوم
 شد و شایفاها و فرزجای گرم مدبرل و رطوبات هم مناسب بود و بعد جبرل روز
 به هفت از مسلمات قوی میدهند مثل حب چنبال و قیر و طی اقوی و پیش روز تسهیل
 قی میفرمایند و قی بلغم و در غیر ایام تسهیل هر صباح معجون فلافلی و یاد و ابرالمک و یا بلغم

بستور باید داد و در بالای طعام زنجبیل برورده و اگر بر کس قوی ماکنتی در اوست
 نیک بود و اولی آن باشد که بر شب رس در درون بینی مالیده خواب کند و در موضع کرم و خشک
 نشیند و موئنه بوشد و در میان ریک کرم کرده لثیم شق مفلوج را نهاده خواب کند و روز
 در آفتاب کرم نشیند یا در آفتاب پیوسته روغن کهن باید روغن راحه یا روغن شنبخت می مالند
 بر پس سر و پهرهای کردن پشت و بر تنای عضو مفلوج و از استعمال آب از خارج
 خواه کرم و خواه سرد الا آب معدن زاج که نیک بود از میوه خوردن و از نهوای سرد
 و تر و از هر چه بلغم انگیزد سرد یا تری فرا باشد حذر عظیم نماید و هر چه گرمی و خشکی میفرماید
 بکار دارد و شرب را درین مرض عظیم مضر دانست جهت آنکه در معده مفلوج
 شود و سر که کرد و دسر که بدترین چیز است بود اندرین مرض فتن لازم
 و نایب اندرین مرض نافع بود بشرطی که در سردی و تری خوردن جهت حرارت می کنند
 و تحریک عضو مفلوج فی الجمله لازم بود و این قسم بلغمی بیشتر از سایر اقسام افتد و اگر از ماده بلغم
 لزج باشد علاج همین نوع باید کرد و لیکن در سببها و حقه چنان باید اندیشیدن که چیز
 داخل سازند که تقطیع بلغم کند و بعصب مضرب باشد و اطریقیات و سفوفاتی که مصلک است
 و یا ترکیبی که سطوح باطن اعضا در پشت سازند و از آرایش لزج و جفت بلغمی آنها را پاک سازند
 بکار دارند و چون اخراج بلغم لزج از دماغ و از تجاع و عصب و قریبسی مشکل است درین
 مدارا و احتیاط و ملازمت علاج بیشتر باید کرد و از چیزهای خشکی فرا بگذرد و مجتنب باید بود
 و تیزاب تیز یا بنجای بر محل سده مالیدن و بعد از آن تدبیر بر روغنهای مذکور مناسب بود
 و در جمله اصناف سردی تقطیع بلغمی قوی مفید و شستن در آرنجی که در آن گرفتار زنده
 و تخم خردل کوفته و زعفران و جند و خوش نظر یا بنگار جوشیده باشد و روغن راحه یا روغن
 و لفظ در آن غالب کرده و همچنین در آرنجی که در آن بچه کرک زنده و ضفیع زنده و کلان سیاه
 بزرگ زنده جوشیده باشد و روغن خشت نخته نصف آن کرده عظیم نافع آید و همچنین کلان سیاه
 خام سوخته و در آب بهیچ مرتبه کرم کرم بر پس سر و پهرهای مکرر مفید آید و همچنین
 دوائی آید و رنگ بستورش مالیدن و عرق کردن و کاهکاهی نیم درم چند خوردن

بسنی فائده دهد خصوصا با یکدیگر مایا راج و گفته اند که هر روز یک گرم مایا راج با یکدیگر بخورند
 مفید آید و مغز حیوانات با ازارهای مذکور خوردن بجای طعام عظیم مفید بود و در وقت میل
 و فریون و زنجبیل و جندران باشد مالیدن نافع آید و آنجا که سبب افلیج چشم در
 اجزای عضو بود از سرمای تحت و یا از عارضی دیگر چنانچه همین گشت اغلب آن باشد
 که برفع آن سبب و تدارک وحشتهای آن مرضی مرتفع گردد و در سیر سرمه را خورد و کفکها
 و اورام همه از پیش مقرر شده آتا بیرون رفتن مهره چون از ریخی غلیظ باشد و یا از ماده
 لغزینده علاج آن صعب باشد و در ریاح لافوسه بیان این کرده شود ده گاه باشد که مفلوج
 خنجره و مری سخت گردد و چیزی بحسب فرورد و مجله آتش بریز زرخندان ابد باید نهادن تا گرم شود
 و آنرا بسیر تیغ انجیدین بکستور حجامت اما خون بیرون نکردن و بکنج و جند بیدستر طارک
 امیر شیخ جلاله مر در در کرم خمر خورده بود و بر استلای بدن سوار شده و در
 شکار بسیار ناخسته و مرطوبیتی بهم داشت چون بخانه آمد فی الحال آب سرد خورد با طعام
 از بی آن دیگر آب سرد در ساعت استرخای عامی پدید آمد مولانا عطاء الله مدینه که در کتاب
 که یکی از استادان مصنف بود فی الحال او را در آب رخ نباتیت سرد تا بکردن نشاند چنان
 لرزه برد افتاد و بعد از آن پیاله پیاله دفع کادی بیخ سرد کرده بدو بخورنید با در
 و چون از سرمه سخت بی طاقت شد مہلتي میداد در سه شبان روز پیوسته بدن طاق
 میکرد و بیک پیچ فلانید تا تمام بحال خود باز آمد و فرقی که درین سیر واقع میشد زانما بود که در شب
 خواب میکرد و پیش از اختراعی غریب صحت جوانی را از سن ده سالگی افلیج عامی طاری
 شده بود و بطنی و هشت نه سال داشت و دستها و پاها می اولان غر شده بودند
 مداومت مالیدن دهن را چه فرمودند در آفتاب گرم و در پیش آتش در خانه گرم بدن چون
 دو سال این مداومت کرد و چنان شد که بر جا هستی تا به استکه دراز خوب بدست گرفته
 قدری راه رفتی و بدست چیزهای فی الجمله رفتی و هر روز سه ذرع کپاس بافته
 و بهین قانع شدی و ترک علاج گرفت و الا تمام بصحت آمدی بحوری جوانی
 افلیج شده بود در انهر و بسی تدبیر آن کردند و نفقه زیاده در آن نبود آخر الامر روزی دهمبار

این فایده را در کتاب
 افلیج در سن ۱۲

او کوکی علقی که در میان آنها میرود و کلی سفید دارد و طعمی تیز جیده بود و میخورد و او هم قدری زرد
 و بخور و نافع آمد چند روز دیگر از آن بچیان خام خورد و صحت یافت خواص لاشبانی بخور
 پسری را نمیده و گوشت عظیم یافت و تب کرد و هفته در سکه خورد و جهت حرارت تب
 کرد و باز دهم قلع از یک شوق او ظاهر شد زمان او هم بیکار شد و بسی معالجات کرد
 آن مقدار تفاوت شد که بسیار سعی بعضی سنجان شکسته گفتی و بچید بسیار با خود کشید
 و راه رفتی بعد چند سال حمل پذیرفتی اما غریبه است و اسقاط شدی و چون از انتقال فساد
 رحم بود علاج قبول نیکو داد و الله اعلم خدر یعنی کرختی که آنرا عولم بخواب رفتن اعضا
 نقصانی بود که حادث شود در حس لمس اولاد گاهی نقصان حرکت نیز با آن اتفاق افتد
 چون عصب حس حرکت عضویکی باشد و سبب این یا غلیظ شدن روح نفسانی بود
 که بدان جهت شیک نفوذ و فرج عصب نتواند کردن چنانچه از خوردن مخدرات مثل افیون
 و تنک و غیره افتد و یا فسرده شدن خون روح بود چنانچه از رسیدن سرمای قوی بعضی
 و یا فساد فرج روح بود چنانکه از تسبیح عقرب در روز بعضی سموم افتد و یا غلیظ شدن
 و عصبیت با انقباض نفوذ روح بود و یا سده بود تا تمام در عصب از بلغم یا از سودا یا از
 خون و یا فشارده شدن عصب بود از مجامعت و رمی یا از شدی یا از ضربتی در عصب
 یا از اعتماد بر آن چنانکه از بسیار بالای پای شستن محسوس کرد و جالینوس گوید که مردم
 خشک مزاج گاه بود که داردی که میخورد خشکی زیاده شود بدان سبب سرانگشتان خدر
 شود آن خدر بد بکرا اندامها بر آید و آنچه در تب های محرقة بسبب تحلیل رطوبت اصلی غلیظه
 خشکی خدر از اطراف پدید آید از این نوع باشد و گاه بود که از ضعف قوت حیوانی خدر افتد
 چنانچه اندر حال غشی و نزدیکی مرگ واقع میشود و بسیار باشد که بخار سودا و انجی بجنبید
 و روح را غلیظ کند و از آن خدر در اطراف و زبان پدید آید چنانچه در مالینجولیا بدان اشارت شد
 و بسیار بود که خدر از انتقال ذات الجنین ذات الریه و لثیه غش افتد و بسیار مقدمه فالج
 و صرع و سکنه و تشنج واقع شود و اکثر خدر یعنی که لازم کرد و حرکت نیز کم تواند و حواس
 تیره بود بفالچ باز کرده و گاه باشد که اندر بعضی جهت تیره و غلیظ شدن روح از

از حرکت بخارات روده خدر سخت افتد و ممکن بود که ماده خدر اندر بطون دماغ افتد و حسن حرکت
 جمله سیکار کی باطل شود و همان روز مریض هلاک کرد و موانع سده خدر همان است که در فالج گفته شد
 علاج چون سبب حدوث این علت با سبب حدوث فالج قریب است و سده این
 ناتمام است و این مرض نیست غیر لازم حقیقی از تداوم فالج در رفع سده این کالی بود و سبب الخدر
 غیر سدی را ندارد که بعضی در بحث سهرم گفته شود انشاء الله تعالی و یا قی را همان رفع سبب الخدر
 از خارج کافی بود مثل رفع برودت و امثال آن و آنچه از بخار سودا و حمی اوقند علاج آن در
 مایه کجی نافه مذکور شد و خدر عیسوی به تربط تبدیل مزاج تدارک باید کرد و در بعضی مریض
 و تقویت مزاج و کسانی را که خشک مزاج و کثیر الخدر اند تدریس فریب سختی و بعضی از تداوم
 حمی و قی بکار داشتن موافق بود و کسانی که مرطوب و کثیر الخدر اند از این تدریس بیرون
 باید که بر بشرطی که سودا و قی در ایشان نباشد و اندک علم رعشه لرزیدن باشد که در سردی است
 پدید آید بی اختیار و این چنان بود که قوت محرکه اعضا بار آورده خارج آید از تحریک عضو
 علی الاتصال بر آن نهی که خواهند و قوت عضله نیز خارج آید از ترک حرکت و اثبات بر
 آرام و آسایش بدینجهت عضو میل طبیعی با سفلی حرکت طلبی و سبب مانع اتمام نتواند کرد
 و از خلط انجمه اضطرابی در ارواح بخارات و قوت های عضو پدید آید و عضو و عضلات آن لرزان
 گردد و عجز کند که با سبب ضعیفی نفس قوت تهی باشد چنانکه در مریضی که غلبه سیدانه
 و یا جماع بسیار کرده و یا از چیزی سخت تر سیده یا غم بسیار خورده و یا از چیزی عظیم درم
 شده یا بر سر دیوار بلند برآمده این حال مشاهده کرد و با سبب ضعیفی آلت حرکت عضو
 از سودا مزاجی سرد و تر چنانچه از مستی متواتر و بسیار خوردن آب سرد و میوه های سرد و
 و فقا بسیار ناگواریدن طعام و امثال آن افتد و یا از سودا مزاجی دیگر چنانچه در سالخ و خدر
 بدین گشت و یا سبب ضعیفی قوت و آلت هر دو بود چنانچه از گزیدن حیوانی سستی افتد که
 سم آن بصورت نوعی ضعیف روح کند و کیفیت ایلام و تضعیف آلت کند و در غش پیرا
 هم از این قبیل بود و در غش که از خشم عظیم افتد هم در نیست که از این نوع بود چه گاه بود که
 رطوبت فتنه اندر عصب و یا جو آورده باشد و بخارات غضب کداخته شود و در حرکت آید

و بر اعصاب و اوتار نخسته شود و مزاج عصب و اوتار را لغنی بگرداند و مست شوند و از سبب روح
 بخارج نیز روح و قوتها ضعیف شوند و سبب ظاهر شدن ریشه همین اندر سبب است
 که اعصاب حرکت اینها چون سبب را قوت است نرم تر است و حرکت مختلف باشد که تقصیری از قوت
 و آلات زرد و پیروزند و بسیار سببی قوی می باید تا در عضوی دیگر ایجاد ریشه افتد چنانچه در قوت
 و غضب عظیم لرزیدن زانوهای پدید آید و صغیرترین ریشه آن بود که از جانب چپ بنیاد کند چنانکه
 از طرف چپ حرارت غریزی قوت کمتر بود از طرف راست و همچنین آنچه گفته شود و آنچه سیران را افتد
 و آنچه در سرد و دست هر دو افتد اما آنچه از ضعف قوت افتد و بس و فو باشد و از جانب
 همین افتد سهل العلاج بود علاج چون عشته در اکثر اسباب حدوث قریب بخیر است
 تا اسیر مرغی باید داشت لیکن چون این علت را طول مدت و از قوی نسبت یا خرد واقع است
 مداومت علاج و تدبیر بر وفق لازم بود و اکثر عشته که از دوام مستی افتد بزرگ خرد و تقویت عصب
 و تعظیم غذا بصلح آید در عشته که از غلبه جماع کردن افتد تدبیر آن در بحث تدارک منزه است
 جماع گفته می شود و اولی ترک جماع بود و تقویت دماغ و اعصاب و اوتار بطریق که در حفظ
 مذکور است و باقی ریشه تا غیر سدی مذکور را برفع آن سبب و تقویت مزاج علاج آسان بود و اکثر
 بصلح آید بعد رفع سبب و اندر عشته های مزمن سه و سدی اندک اندک جذب می شود
 یا بالنسب بر در زبانش تا خوردن و کرسنک و تشنگی فرمودن موافق آید و حلوائی بپزد و بنام
 و چون داده این علت اکثر اندر لیفهای عضله و در زیر است اهتمام در تقویت عضلات
 بیشتر باید کردن و دماغ بر مبادی جمله بنه و نسی نافع آید و الله اعلم بالقو و کردیدن تمام
 یک شق ردی بود از وضع طبیعی چنانچه یک طرف ردی کج و بد نماید نسبت با طرف دیگر و سبب این
 یا استرخاب بود که اندر عضلات یک شق ردی پدید آید از جهت ریخته شدن رطوبتی رقیق از دماغ
 بر لیفهای عصب آن عضلات و متربل ماضق عضله را و فروا و نخسته شدن آنها و اعضا
 که حرکت از آن عضلات می یابند چون پوست پیشانی در روی یک چشم و ابرو و لب و این
 قسم کمتر افتد و یا تشنجی باشد که اندر عضلات یک شق ردی حادث شود از جهت متبلی شدن آنها
 از رطوبتی غلیظ که طول آنها را کم سازد و عرض آنها را زاده کند و تمد و یا فتن اعصاب ردی مانع شود

و این قسم بیشتر افتد و گاه باشد که از جهت کم شدن رطوبت اصلی و یا بر میان شدن قاع
 و تنجاع از حرارتی تشنج خشک اندر عضله یک شق روی پدید آید و نادر روی با آن کرد و چنانچه
 اندر آخر تپهای محرقه و از پس استغراغهای با فراط کاهی لقوه حادث شود و باشد که این
 عضله کردن اندر خناق سبب لقوه گردد و جهت آنکه بعضی اوقات عضلههای روی و لب از جنس
 و استخوان سینه و حرک کتف رسته است از این لقوه اندر بهاید پدید آید و در جمله قسمها
 علت آب و هرن است نتواند انداختن و باد راست نتواند رسیدن و جفنها چشم و لبها
 از آنجا نزم نیکو منطبق نتواند شدن و هرگاه این علت قوی و بیکبار افتد پوست روی
 از جانب دیگر کم بجهت متابعت تشنجی طرف منجذب مائل شود و چون اندک اندک و بکلی
 شق دیگر هیچ متغیر نشود و گاه بود که میل شق مائون بجانب انشی روی واقع شود و این
 گرانی این شق بر شق غیر مائون و میل آن ظاهر گردد و این نادر بود و از آنجا است که جمعی گمان
 برده اند که جانب لقوه جانب صحیح را میکشد و متغیر میسازد و خود نیز نادر و طبیعی میماند و چون تشنج
 واقع شود فرق بدان کند که طرف مائون از افت حسی جایگزین شد و علامت خاصه قسم
 که حاسه تاثیر بود و یک زیرین چشم فرو آمده تر باشد و غشاؤ کام هم از آنجا نخی و در
 او خفته بود و لعاب دهان باز نتواند داشتن و پوست اعضای مائون نزم بود و از آنجا
 و علامت خاصه قسم تشنجی آنست که حواس بیلاست باشد و پوست رو سخت و در تحریف
 و خطاهای کهنهای پیشانی ناپدید گردد و آب هرن کم ظاهر شود و پوست روی این شق بظرف
 کردن بیشتر مائل گردد و از بهلولی و از تشنج بطرف طول میل کرده باشد و صدای درشت
 تشنجی هم واقع شود و این علت چون کهنه و مستحکم شود علاج آن مشکل شود و آنچه از تشنج نادر
 اسید یونان نباید داشتن علاج طریق احتیاط و در جمله آنست که هفته بگذرد و داده آن فی الجمله توار
 نیاید هیچ علاجی قوی که مخصوص لقوه باشد از سعط و قطور و غرغره و لطف و اشباه آن
 و همچنین با استفراغات قوی نیز مشغول نشوند که مبادا ماده آن غالب باشد و سخت بجنبند
 و بر مجاری روح بریزد و سد کند و سکت یا فالج باقی آید یا اما بعد هفته چون نقض باشد
 بجهت معتدل شکم فرو باید آوردن و غذا را بنایت کم باید ساختن از اول و آب را کم ساختن

و ترک کردن و بر غسل آب اقتضای کون و از دیدن و حسنا و آب روان و از هوای خنک و جای
 سرد و خنک کردن و از هر چه بطنم انگیزد و با انگیزه پیر نمودن و بعد دو هفته هفته تنبیه بکار داشتن هفته
 یکنوبت و غذا در استرخانی از جنس نان و غسل فشان خشک و غله خشک بگوشت کبک و طیور
 و آب و گوشت سفید و کبوتر مناسب بود و در شنجی خود آب بروغن زیت که در آن دار چینی و زیره
 و کشنیر خشک کرده باشد و کمی محلول استرخانی بر یک و زیره طلا کردن آن موضع بخند بستن
 عظیم مفید آید و در بین محل تشنج و صدغها و مهرهای کردن بهین الراحه و در بین تشنج بود
 و گفته اند که صاحب لقوه اگر بعد از حقیقه تنبیه مکرر و تقلیل ماده در موضعی نشیند که سخت رون
 نباشد و پیوسته در آینه چینی نظر میکند و شکافت صورت خود را مشاهده می نماید و بخورد
 در بین سیدارد و غذا کم بخورد و گوشت آب و دیار و باده و یا خرگوره و یا کفتار و یا کاکوی
 و یا زله می پزند و کوفته و بروغن زیت آلائیده بر سر و گردن و روی آرنجها و میکنند
 سخت نافع بود و حاشا و زرد فاد و بود و دشتی و سترانچه میسر شود اندر سر که جوشانیده
 از آن بسخ برابر در پیشانی مریض طلا کردن مریض را بر بخار آن داشتن فائده دیدار این تدبیر
 تا چهل روز باید کردن و بعد چهل روز چون مرض باقی بود معوطهای مناسب بکار باید داشت
 و اگر از آن سر که اندکی کاهکاپی اندیشی برگشته تا رطوبتی از راه بینی فرو آید بهتر بود و در درون
 در بینی مالیدن جهت استرخانی و غیره نافع بود و تنبیه آب نرم طلا کردن بر مهرهای کردن و تمام
 یک شق رودی در جمله مفید آید و سهلات قوی مناسب بعد چله باید دادن هر دفعه ضایع
 مناسب بر مبادی علت نهادن بروغن طب و استسباه آن صدغها و مهرهای کردن را در
 نرم داشتن و در استرخانی خردل بسره کرده مالیدن و فلفل سوده و در آب همجو
 مر هم خسته طلا کردن گرم گرم نافع بود و غالبه در روغن بان حل کرده مالیدن و در حلقه هم میخندان
 پیپیل سوده در روغن سداب و سر بر بخارابی داشتن که اندر آب آن با بونه و مرزنگوش سداب
 و قیسوم و حرمل جوشیده باشد مفید بود و محمد بن زکریا گوید که اگر طعام از لقویا گیرند تا تنگ آید
 شود و در کهای او خالی گردد پس سر بر بخار افتابه دارد که در آن پیچ مذکور بود مکرر بسیار
 انگاه و بطن قسط و یار و روغن سداب گرم کرده بر سر و صدغ او مالند مفید بود و ترنقل

خائیدن نافع بود و آنچه در تدبیر این علت از موده ایم است که چون مرض ظاهر شود سه روز
 طعام و آب ندهند و تا چهل روز او را در خانه نشاندند که سخت تارکین و اگر احیاناً بضروری سرور
 آید لیسیم یا یکبود و تو بر پیش چشم آویزد تا روشنی بیند و غذا بعد سه روز زمان غسل نشد
 و اگر مانعی باشد آتش شسته بوی غان خورد و بجای آب غسل آب و پیوسته جوزه بود در خون
 و آب آن فرو میرود جهت تشنج خلطی تخم خرد و را بریان کنند و سائیده بر روی بیند که بشد
 تمامی یک شق روی کنند و جذبید ستر سائیده بران روی بپاشند و گرم کرده بر شق مایه
 طلا کنند و هر شب تا صبح بران چسبیده بگذارند و صبح دیگری بر افکنند و تا شب بگذارد
 و جهت استرخاشی چند فقط بکلار سائیده طلا کنند شبان روزی چند نوبت بیاورد
 یا چند سحری کرده بر روی لته طلای مذکور نیز کرده طلا کنند و درین اثنا حقنهای تیز مناسبت
 بعد از سه هفته هر سه روز و چهار روز یک نوبت میکشد بهین علاج صحت یابند
 اکثر باذن الله تعالی و اکثر زهره کلنگ آب چقدر نیز مناسبت اگر بعد از یک هفته حل گردد
 در بینی علیل چکانند بطوبات بسیار دفع کنند و فائده عظیم دهد و مجربست و آنجا که از
 تشنج میس افتاده باشد در تطیب و تبدیل مزاج باید کوشیدن بعد از رفع اسباب تشنج
 و آنجا که از سبب ورم افتد نخست علاج ورم باید کردن و اما در اول حال لثوه پیدا آید
 که البته بفالاج یا سکت باز خواهد گشت جهت طوابع بعضی علامات و مقدمات دیگر از این امراض بالقوه
 آنجا هیچ مهلت نشاید دادن و فی الحال حقنه تیز باید کردن و غذا قلیلی بخورد و آب دوان
 و تیزاب کاری نیکو بر سادی علت و بر کفهای دست و پای در روی زبان کردن و حبس پای
 یا قیر و طی اقوی بعد از سه روز تنقیه نمودن و بدین چیل شده تا مرام منع نمودن و داغ بر چال
 پس بر پیش سر و بر صدغین بر محل بستن سل مناسب بود و تنقیه نیکو مزاج را نیکو
 مبدل باید ساختن و الله اعلم تشنج بهم کشیده شدن عصب حرکت و عضله باشد
 چنانچه از انبساط عاجز آید و از حرکت انقباضی عضو را هم مانع آید و بدینجهت عضو کشیده
 و گنج بماند و این گاهی در جمله اعضای متحرک افتد جهت وقوع سبب در سبب را عصاب و گاهی
 خاص بعضوی افتد جهت وقوع سبب در عضله عصب تشنج یا در اکسود

که عصب انسان بطرف مبدی که پدید آن شود چون رسیدن غلظت صفراوی حاد بصفت علائق آن است
 که در عضو متشنج و جوی سخت باشد و یا رسیدن بروی قوی کشف باشد از خارج و یا رسیدن
 بروی از داخل چنانچه از خوردن مجذرات افتد و یا رسیدن سبی بود بصعب المسمی و یا
 آن و یا رسیدن بخاری سبی از داخل مثل بخاری سبی و طمست محتبس تحیل کیفیت سمیت و تقدم
 این حالات و آفت محل آنرا دال بود بر آن و یا رسیدن بخاری عفن از داخل مثل بخار گرم معده
 و که و دانه و غلبه انسا و ظهور و حشمت آنها بر آن گواهی دهد و یا وقوع استلای بود اندر عصب
 طولی آن را که سار و عرض آنرا زیاده کند و این از بلغم غلیظ بیشتر افتد و احيانا از سودا سوزا افتد
 و علامت غلبه هر خلطی و افتادن مرض یکبار با استلار بدن و کسالت حرکات و گرانگی محل
 باشد آن بود و یا وقوع خشکی در جرم عصب بود که اجزای عصب از جهت عدم خلط بهم مجتمع
 و در جمیع اقطار کم شود چنانچه بعد از پتهای مخرقه و استفرغات قوی افتد و با این نجافت و خشکی
 پوست اکثر تشن و تیزی و گرمی بول واقع شود و تدریجی افتد و یا بادی بود غلیظ که در منافذ
 و مسام عصب افتد و آنرا در عرض باریکشد و کوتاه کند و این را عقال گویند و این هم
 دفعه افتد و سبب گرانگی نکند و بزودی مرتفع شود و یا در اکافت عضوی باشد که شریقتی دارد
 با و مانع که مبدی را عصاب چون رحم متورم و متقلب و معده متورم و متضرر از زور و صفرا
 مخرقه و کاه باشد که جهت ترسی یا غم عظیم روح یکبار باطن باز گردد و عضلهها بتماجمت
 روح تقلص کند و تشنج افتد و باید دانست که تشنج که از پس جراحت افتد علامت مرگ بود
 و هر اگرم تشنج در عضو تشنج پدید آید تشنج بسبب آن بوده باشد و آنچه الم مقدم بوده باشد
 تشنج بسبب آن پدید آمده باشد و بسیار باشد که تشنج چشم احوال شود و روی تشنج
 بر آید و دم زدن دشوار گردد بواسطه کشیده شدن عضلههای حنجره و گردن و عصب چون
 و باشد که بهیت آن بدان ماند که میخندد و خنده نباشد بهیت کشیده شدن عضله خستار
 و کاه بود که طبع آب تا ختن باز کرد بسبب کشیده شدن عضلهای شکم و مثانه و کاه بود
 که بول همچون خون آید یا کفک و پدید آمدن باد های بسیار اندر معده و شکم علامت بود
 تشنجی که گهنگرد و علاج آن دشوار شود و آنچه از پیش افتد علاج آن شکله از آن بود که از طرف

دانشچه عام افتد علاج آن شوار تر از آن باشد که در بعضی اعضا افتد علاج چون اسباب حدوث
این مرض قریب است به سبب حدوث صرع و از اعراض آن نیز واقع است مناسب هر حال
همان نوع تدابیر بکار باید داشتن لیکن چون اینجا بهم کشید که در عضو واقع است پیوسته و فرجه
و نفوذی ندارد در آن می باید که کشیدن که عصب و عضله بمقدار طبیعی خود باز آید اما دیرسی
تر تطبیب مزاج و تدبیرات متصله و کمین حرارت و تدارک استفرغ این مقصود حاصل کرد و در
استغاثی با استفرغ خلط غالب و تنفویت از خارج با دمان مناسب و از داخل بفضله و شربت
سوافتی و اندک و دستور جمله در ابواب سابقه مبین شده است و آنچه مجربان نافع یافته اند
که چون تشنج اندر همه اعصاب افتد صاحب آنرا بیکار اندر آب سخت سرد غوطه دهند و بر آفریند که
که جان و لحانی بود و فصل کرم بود و برین آویسند و نشانی نباشد و آنکه این علاج بر تپانده و اوراندر
معدن که کوه اندر طبع کفار و یار و باه و یار طبع عقاقیر چون بر از اسفند و برگ غار و پودنه و
وسعد و مرزنگوش و صفت و خوش نظر و یار طبع پنچ و دخت بشکال باید نشانند و در روغن
و یار و غن سوسن و یار و غن کفار مالیدن و خداوند تشنج استغای عام را و بعضی تشنجهای
تب آمدن عظیم نافع بود و گفته اند که اگر حلیت و جذبه ستر بهم مساوی باشد چند خوری به
تب آورد و در حال تشنج بکشد و غذای ایشان با غسل آب و خرداب با زرا کرم و ششانه
نیکی بود و اگر قوت کم باشد مرق کوششها گرم اند که مناسب بود چون تشنج اندر عضوی خاص
نیز آب مدبر ببالند مگر عظیم نافع آید و بی مردم را بدین علاج شو اگر دنبه شده که تازه بران
به بندند و بگذارند تا بران بگذرد پس بر دارند و بگر کنند مفید آید و ضامینه تر و جذبه ستر
و فرقیون و موم و روغن کنجد مفید باشد و در کرابه خشک و در ریک کرم و زیره شستن نافع
و خداوند تشنج یا بس را اگر تب نباشد اندر این نشاندن که اندران بنفشه و خطمی و کدو خیار
و موم و روغن بنفشه با دمام با روغن بزم مالیدن و حقنهای تری فرا نیده کردن نافع بود و غذا
شیر تازه با شکر و روغن بادام دادن مفید آید و اینجا که تب هم باشد اندر این نشاندن
که اندران که و سیخ و خیار و خربزه پندی و برگ بیدار کشک جو و بنفشه و کونک جو شیده
و روغنهای تری فرا نیده نافع آید و غذا کشک با روغن بادام و آب خیار و کدو و سیخ مفید بود

و در جمیع سیلاب آب برک خفته و که وی زیر بر سر طلاق کردن پخته نافع آید صاحب فرمود که
 که کند تا و سیلاب کوفته در که مایه بر سر صاحب تشنج خشک فرمودم بالیدند نافع افتاد و الله اعلم
 که از نوعی از تشنج بود مخصوص بعضیها و عصبهای کردن از پیش و پس چنانچه کردن رست
 بماند و نتواند التفات کردن و نتواند خفتن و از جهت کثرت اعراض بر این قسم جدا از کور سیکرد
 و سبب غالب آن با وی غلیظ بود که در منافذ عصب کز و دوز آنرا کشیده دارد و باشد که مایه
 اندر لیفهای عصب و اجزای عضله که زیاد و بسبب سرمای که بدان محل رسد لیفها و اجزای عصب
 و عضله دایم شینند و بدینجهت در دوز آنکه کند و حرکتها باطل کرد و علامات خاصه که از آن است
 که هیئت روی چشم صاحب آن بهیئت روی چشم صاحب خاق ماند و گاه باشد که
 چشمها را زود بر هم میزنند و اشک میریزد و دندانها بهم در می شینند و کردن کوتاه ماند و در
 رانده بود و نفس زدن از حال طبیعی کرد و باشد که هیئت خنده بر روی او نماید و خنده نباشد
 چنانچه در تشنج مطلق گفته شد و باشد که عضله شکم و مثانه هم کشیده شود و تشنگی که قوت در
 باطل کرد و دبول باز کرد و باشد که عضله مثانه کشیده شود و تشنگی که قوت ماسکه آن باطل کرد
 و باشد که بآن یکی تکس و بول خون کرد و باشد که عضله مقعده و معامی تقیم کشیده شود
 و نقل را نگاه نتواند داشتن و باشد که بعضی را بسبب فساد کی قوا لایع کیرد و اندر بیشتر حالها
 همچون خواب یا کفک باشد و بسیار باشد که عصبها بسبب کشیدگی پیچیده شود و بهار
 از جامة خواب خود را بیرون افکند و میغلطد و همه انواع از حیوانی و در دوزها نباشد خاصه در میان
 و و کتف و هرگاه عضله قفا و پشت کسی را سخت شود و آب من و شدت بد بخلق رود و در
 و خارش اندر همه اندامها پیدا آید و از خاریدن لذت نیابد و زبان کرانی کند و مقدمه که از آن باشد
 علاج همان نوع باید کردن که در تشنج مذکور شده و در تحلیل مایه غلیظ از عصب و عضله کوفته
 و ضامه و در غنهای گرم تر بکار داشتن و پیه خور و پیه شیر و پیه کفتر و پیه کا و کوی
 که اخته مالیدن و شیر بر عضلهها دو شیدن از شیر آدمی و غیره و چون که از آنرا امتناع
 بحق تیز علاج کردن اولی بود و اگر حقنه تیز امحار بسوزد شیر خور و در غن پیه یا کوی و دیگر
 بار حقنه کشد سوزش نباشد و در جمله شیر خور و در کردن مایه مالیدن نافع بود و تیز کاری

مفید آید و اندک علم ندارد راست ماندن عصب و عضله عضو متحرک بود چنانچه از انقباض
عاجز آید و عضور از حرکت انقباض مانع آید و بدینجهت عضور است بماند و سبب آن غلبه
ماده بود و قوی که نفوذ کند در جرم عصب بساوات و لیفهای عصب آنرا فرو خورد و در حین انقباض
عضو آن ماده انجا منجمد گردد و بر میان نبش در خلل عصب و عصب را همچنان بدارد و بی آنکه در
طول یا عرض آن نقصانی شود و چنانکه فستیکه که موم که اخته را فرو خورد و سرد کرد و داشت که موم
بعد عصب سرد و عصب از آن بطرف منتهی در طول که بران نبش بماند و باز کشن آن
و شود اگر کرد و داشت که ریوستی اند عصب آید و عرض آنرا کم کند به مجتبع ساختن لیفهای عصب و طول
آنرا بر حال خود بدارد و آن سبب مانع آید از انقباض و هر سببی بعلامات خود متمیز گردد و چنانچه
اکثر تبیین شده در ابواب امراض سابقه و این مرض مخصوص با عضای آید بود علاج همان نوع باشد
که در تشنج تبیین شده عورتی را در هر ات یکپای او شده و شده بود و از او تخم خنثی و است انقباضی است
تشنج فرمودند نافع نیامده بود حضرت فرمودند که تیزاب فاروقی تیر بران و کف دست و پا او را
که چنانکه پوستی نیک از کف پا او بر خاست و بعد از آن روغن کاری زخم میکرد و در دو سه روز
خوش شد و او را از خیرهای بلغم انگیز بر سر میفرمودند و از خیزی بر خوردن نیز منع میکردند و اندک
اختلاج جهیدن سطح ظاهر عضو بود و سبب آن بادی بود غلیظ که در عضله محبوس گردد
و بکوت خویش عضله و پوستی را که ملاصق آنست بچنانند و سبب حرکت آن باد و کوشش طبیعت
عضو بود در دفع آن این باد غلیظ کاهی بخار ماده غلیظ بود که بعد و حرارت قوی حاصل شده باشد و چنانکه
بعد از خوردن و امی گرم اجناس واقع میشود و یا بعد از غصه یا عصبی عظیم بدیدی آید و کاهی بخار ماده
غیر غلیظ باشد که بسبب در عضو محبوس گردد و از انقباض غلیظ شود و همچو هوا چاه آب این باد کاهی که سوراخ
افتد چنانچه اصحاب بالخیولای مراد و طولان افتد تحلیل مشکل پذیرد بسبب بد یافتن ماده و بیرون
طبع آن جهت آنکه محلول بی گرمی نباشد گرمی مد تولب ماده و پس آن میشود و بر اختلاج که در هر آن افتد
و دایمی کرد و مقدمه بالخیولیا و صریح بود و اگر اندر رو افتد و دایمی شود مقدمه لقمه باشد و اگر اندر
سر پهلوی افتد و غالب کرد و مقدمه آماس حجاب بود و اندر دیگر اندامها کاهی مقدمه تشنج بود و علاج
انجا که از انداختن افتد تبدیل مزاج و تحلیل سودا و اصلاح عضو موقوف عضو که شرکت فساد آن است

باید کردن بر محل اختلاج طمائی محل معتدل و کثیر از طوبی یا فکندن و نهنگان نرم معتدل چون غنچه فکندن
 بسیار دیدیم که بخوردن خیرهای سرد و تر از میوه غیره تسکین یافت و آنجا که از باد تر افتد علاج لقوه کشر و خاویج
 علاج کردن و از ضناده و کما و غرغره و غذا و شربت و روغنکاری و اشباه آن و اگر انگو
 اول بخورده در شست با لند انگاه روغن بالند بهتر باشد و طمائی مناسب بر آن فکندن که بر آن
 بچسبند تخصیص آنچه در آن بر ششم باشد عظیم نافع آید و از هر چه باد انگیز بود حذر واجب باشد
 و بدانکه حکمای هند اکثر امراض دماغی را که سریع البرود است و میگردد می افتد مثل صرع و بخت
 و رعشه و لقوه و تعدد و اختلاج سبب آن را باد غلیظ دانسته اند و در علاج اول تنقیه
 خلطی که با از آن حاصل شده است کنند انگاه با لند و دوائی محل آن از خارج و غرض
 دوائی دافع باد کوشند و اغلب بوقت سوم آن باد را از خلل اعماق و اعضا سیر و آن برزد و لند اعظم

باب نهم در بیان احوال چشم

از ترکیب وضع و قوت باصره و مزاج و منفعت اینها و علامات افزاینده مختلفه طبیعی آن و آنچه ضرر
 نافع است بدان و مرضهای عین و اسباب علامات و معالجات آنها اما ترکیب وضع و قوت
 و مزاج چشم و منافع این حالات بدانکه چشم عضوی است مولف از طبقات و رطوبات
 و عضلات و اعصاب و پرد و در کهای اجوف و شریانها و ترتیب هر یک چنانست که
 نخست سه طبقه اندر شکر استخوان چشم گسترده شده است نخستین را که ماس
 استخوانست طبقه صلبیه گویند دوم را ششیمه خوانند سوم شکیمه خوانند و سه رطوبت
 اندر میان این سه طبقه نهاده است نخستین از جاحیه گویند جهت مشابهت آن در قوام در کما
 با بکیشیه که اخته و گوهر آن از خون است دوم را جلیدیه خوانند از بهر آنکه صافیت و روشن و فشرده
 همچو بخ و شبک که دست همچو تراکه و بدین سبب آنرا بر دیه نیز خوانند و درون و بیرون آن
 اندکی پنبه دارد و اما اشباح دیدن در وی نیکو پیدا آید و پشت او به تری گراید تا اندر عصب
 مجوف که در رطوبتها در آمده است با ندانم نشیند و رطوبت سوم را بیضیه گویند جهت مشابهت
 آن در قوام سپیده خایه مرغ و جلیدیه اندر میان از جاحیه است و بیضیه تا از زجاجیه نیکو جدا گردد

در مضیقه قوت فردی و آفتاب جز با درخشان ازو الحقی باز میسر ازو تا بنزدیچ بوسه چهار طبقه دیگر اند
 پیش این بطوبیت است نخستین تا عینک بنده خوانند جهت مشابهت آن در وضع و لطافت آن
 بنابر عینک است دوم را عینک کوبیده جهت آنکه بمیانگاه او برابر بر وضع ویدار لقبه ایست برسان بقیه
 آنکه که دنباله او بر کشیده باشد و هرگاه آن لقبه بسته گردد بنیائی باطل شود و در ناک این طبقه است
 تا نور دیده اندروی معتدل گردد زیرا که افراط آنکه شیاست نور را تیره دارد و فراسم آورد و نظریه
 سپید است نور را پدید کند و اندرون این طبقه خملهای نرم است که لای آن را که در چشم فرو آید
 سنگاری در آن خملها پنهان کنند تا خلل از نگاه دارد و نگذارد که دیگر یا پیش طبقه باز آید و طبقه
 قرنیه کوبیده جهت مشابهت آن در صافی و شفافیت شاخ سفید تراشیده و این طبقه چهارم است
 همچو پشتهای بر سر سطح و مترکم شده طبقه چهارم را ملحقه کوبیده که بر آن کشت سفید است و جز
 و بعضیها چشم آمیخته در طبقه قرنیه سخت شده و لحم بفرقه بدین جهت ملحقه کوبیده اما عصبها
 دو نوع است یکی عصب حس بنیائی است و آن مجوف که محل نور شد بر خلاف همه عصبها و دوم عصب
 حرکت است اما عصب مجوف از گستره تحریف نخستین از تحریف دماغ رسته است و اندر میان دماغ کوبیده
 و از نزدیکی فرونی دماغ که از احاطه کوبیده بیرون آمده یکی سو چشم است و یکی سو چشم چپ آنکه از سو
 راست رسته است بسوی چپ آمده است و آنکه از سو چپ رسته است بسوی راست آمده بصورت
 در میان مسافت بهم رسیده اند و میانگاه هر دو اینجا در هم پیوسته است چنانکه تحریف هر دو در هم
 گشوده شده بدین شکل عینک و عینک یکی گشته و اینجا تحریف فراخ تر شده است و تحریف هر یک پیش
 از آن نیست که سو را اندران بگذرد و ازین اختلاط بازگشته اند و دنبال چشم چپ آید و دنبال را
 بچشم راست و ازین اختلاط بعضی که آن ده اند که آن هر دو شاخ از هم گشته است صلیب و از چپ است
 و از راست بچپ نور دیده که از روح با صره کوبیده که قوت دیدن با آن است اندرین تحریف بگذرد و بطور
 جلیدید در آید و بدین ماحلی که این دو عصب ملا شده اند از جمیع النور کوبیده بسمیه ظاهر است و چون از آن
 محل گذشته یکی چشم چپ و یکی چشم راست آمده اند هر دو عصب را به فراخ وسط شده که در طوبیت حاجیه
 اندر آمده و طبقه شبکیه از آن مرتب شده است و شریف ترین اجزای چشم طوبیت جلیدید
 که قابل نور است و همه طوبیتها و طبقها از برای مصلحت این طوبیت است و حاجیه و طبقهای که از آن است

بیک نیمه آن رسیده اند و در آورده و در طبقه و طبقه که در پیش آنست گردیده و دیگر آورده اند
 و از بهر صیانست او در میان جمله نهاده آورده و از دوازده عضله هر چشم پنج عضله بر یک چشم نهاده است
 و ازین پنج آنست که حرکت برداشتن بیک بدانست و دو آنست که حرکت فرو خواندند
 بیک بدانست و از هفت باقی یکی آنست که در اندرون چشم عصب مجوف را نگاه میدارد تا چشم
 بیرون نغیرد و شش دیگر آنست که حرکات خاصه چشم بدانست و جفنها مرکب باشد از غشای
 عصبیه و غشای عضلی و جلد در جفن اعلا غشای دیگر بود شیمی و چون چشم از برای منفعت دیدن مخلوق
 شده است بنابراین از اجزای ترکیب یافت که قابلیت انعکاس و انطباق صور مرئیات متغایر
 و یا حدوث و خروج شعاع از بصر بجانب مبصرات مجازی و یا قبول اشباح آنها چنانچه هر جمعی بنوعی از
 قائل شده اند داشته باشند و اگر چه اجزای طبع بجایست مختلف افتاده اند لیکن طبعی که از جمیع
 حاصل گشته در حرارت و رطوبت بجایست اعتدال واقع است و بر عزم آنست که اعدل اجزا بدانست
 جلیدیه است جهت تعلق نور وجود انسانی که روح جسم نورانیست بدو محل و قابل شدن جلیدیه
 و چون ما را دیدن از اعظم مهابت بدنیست است بجهت این هم چشم دو گانه مخلوق شده تا اگر آفتی بکلی
 رسید بدن از منفعت دیگری بالضیاب بود و مع ذلک در البصار در جهت حرکت هر دو متوجه واقع
 شده اند تا یکی دودیده نشود چنانچه اول را واقع است و سبب اتحاد ویت هر دو چشم صحیح
 آنست که آنچه روح با صوره درمی یابد جمیع النورین میرساند و بدینجمله یکسان ادراک کرده میشود و
 از جهت پیچیده شدن و یا تشنج عصب حرکت چشم و یا بسته شدن تجویف ملائمتین
 محققین باین رطوبت جلیدیه بطرفی مخالف طرف دیگر ادراک حرکت در جهت مختلف افتد
 و بدینکه چشم را مشارکت تمام است با دماغ و حجب دماغی و معده و بدین سبب امراض آن
 بشارکت این اعضا بسیار اتفاق افتد اما مشارکت آن با دماغ بران وجه است که با وجود
 قرب جوار عصب نوری که یکی از طبقات چشم شده از دماغ رسته است و رطوبت
 چشم از رطوبت دماغ و از غذای دماغ تغذیه می یابد و معدن نور با صوره هم دماغ بود
 و مشارکت آن با حجابها بران نهج است که از اجزای حجاب خارج دماغ که محیط قحین است
 و آنرا اسحاق گویند و از گوشت سفید رنگ طبقه ملتهج پدید آمده از اجزای حجاب غلیظه که مخاط

متصل بدان طبقه صلبیه و قریب حاصل شده است و از اجزای حجاب قریب که ملاقی مغز است طبقه ششم و سیم
 متکون شده و مشارکت آن با مده بواسطه مشارکت دماغ با مده بواسطه عصب کج و مسامت دماغ و چشم نیز
 بمسامتش مده واقع شده است و الله اعلم اما علامات افزون مختلفه طبقه چشم عبارت
 حرکت چشم بانفت و ظهور رکبهای آن با سرخی و قریب و راحت یافتن از ملاقات چنگها
 و زردی لون و اشفلی دلیل گرمی بود و ضد این حالات دکم رنگی و سبزی دلیل سردی باشد
 و خفت و حرکت چشم بی سرعت و کمی مص و راحت یافتن از ملاقات ترها و بهم فشردن
 پلکها و سیاهی لون چشم و از نزدیکی بهتر دیدن دلیل خشکی بود و ضد اینها و کبودی دلیل
 تری بود و شهادت کثرت بصر چنانچه هر جز را که بنید بی نقصانی ادراک کند دلیل
 اعتدال مزاج چشم بود و الله اعلم اما آنچه بحکم مضرت دود بسیار است
 و کرد و مواجیه با دملقات هوای سخت سرد و سخت گرم و دگر بسیار و بسیاری بین
 و روغن در چشم کردن و دگر بستن بر آفتاب ماه گرفته و بسیار نظر کردن بر نور آفتاب
 چیزهای براق و درخشنده و سخت سپید و روشن مثل برف و بروشینهایی متحرک
 همچو عکس آب جعبه و در چیزهای دوار و از بلند یا بر زمین در آب رود بزرگ سیل و بر
 نقشهای خورد و خطهای باریک و بر چیزهای السجه سیاه و سفید مستلقی و بر روی خفتن
 وستی و تخمیر متواتر و اطعمه و آشپزی بدکار و چیزهای که بخار بسیار و دمازا از دماغ برآید
 و چیزهای تیز چون گندنا و پیاز و سیر و اکثر شیرینیهها و گندن موی بینی و بغل و اردو
 و بوی بغل و بویهای کنده و بوی خربزه و شامه و پوست جوز و برگ آن و بسیاری
 استحام و حمام و رک زدن و حمامت کردن و بخوابی و خواب غلبه متوالی و بر امتلا
 خفتن و شب طعام خوردن و چیزهایی که فم مده را برنجاند چون سرکه و بعضی ترشیهها و آنچه
 در نیکاسود و شور بود و سراب و میوههای سرد و تر و باد و روج و شبست و مخدرات و کوک و فربون
 و کزب و عدس و باقلا و و اشباه اینها و کوشتهای غلیظ و لبنیات غیر از خجرات کاه و تیره
 و پانی خاک خشک و کل بسیار نهادن و بسیار بر شیب افکندن و سر از جا بهای فردا و خستن
 و بسیار حلق زدن و غالب غوطه خوردن آنچه چشم را نافع نیست بستن

توی دنبه تازه است بر کفهای پای و بستن جناب برب بید یا کاسنی یا آب مرزنگوش
 یا آب بادیان سرشته بر پا پیاده دستها و مداومت چرب داشتن کفهای پای و مداومت
 سر کشیدن و توتیا بر کرد چشم مالیدن و کاهکاه توتیای غوره و توتیای شلغم و اینها
 کشیدن و در چینی و فلفل و قرنفل و زعفران بادیان خوردن کاهای آب بادیان و مرزنگوش
 یا کلاب و چشم چکانیدن و اندر آب صافی بسردی مائل سر و برده چشم کشادن
 و در تارکها نظر کردن بمیان و در خطهای خوش و جلی نگر بستن و در روی ابون و در چرخ
 که دوست میدارند نگر بستن و میل زرین و چشم کشیدن و اکثر ایام صبح را نرم داشتن
 و غذای سبک کم بخار خوردن و بسردی کسی و طبیعی مایل و آب سرد و جت سیاه خوردن در
 تشنگی صادق و میوه های گرم و تر و خشک کرده اندکی خوردن و دفع گاو دی تازه خاک کرده
 در کربا و در تشنگی خوردن و حذر از مضرات مذکوره کردن و بالین را بلند ساختن و تقویت مزاج
 بدن نمودن و حفظ نظر از ملاحظه بسیار و چیزها مطلقا کردن و لباس سیاه پوشیدن
 و دوائی مسکن بخار و مقوی معده بعد طعام خوردن و مداومت ببلجات کردن و اعلم
امراض عین و اسباب و علامات و علاج آن بدانکه رمد که مشهور است
 در چشم آماسی بود که در طبقه ملتحمه افتد یا در و ضربان فساد آن مجاورت پیچنها نیز رسد و بسیار
 اغلب خون بود یا خلط صفراوی و باشد که از ماده سوداوی و یا از بلغم غرض افتد و یا از مرکب این
 اخلاط و باشد که از ماده ریجی حار افتد اما علامت رمد خون در غایب و هموار بود و بستن
 شریانها که اثر از ضربان گویند و کراتی غلبه سرخی چشم و پلکها و برجاستن رگهای سر و صدغ
 چشم و بسیاری رمص و آب بینی و بهم چسپیدن پلک چشم و زود بخت شدن و مرطوب
 و علامت صفراوی حدت در دلبود و سوزای و گرمی رمص و التهاب سبک چشم و کم
 و خلیدن درد بافتاد و اختلات و تلخی و همین و میل سرخی چشم و زردی و زنگ شیره
 و خافت و علامت سوداوی کمی درد بود و نسبت بدمای و صفراوی کمی رمص و
 و ازین جهت آنرا خشک در خوانند و پلکها آماکس نکند اما با سوزش بود و رنگ چشم بمرست
 و تیرگی مایل باشد و عسر العلاج بود و این صنف کمتر افتد از جهت عدم حدوث سودا و چرخ

و قلت وقوع آن باده خود انجا و انجا حیا ناپدید آید مردم سوداوی را تواند بود و اما
 علامت بلغمی غلبه گرانی و تری چشم بود بی سوزش و التهاب و ضریان و کمی
 سرخی چشم از وجبت رخص و بسپیدی مایل بودن و سرخی پلکها و هیچ پلکها و در
 پیدا شدن چنگلی رخص و بعضی از علامات غلبه هر خلطی هم بوقوع آن شاید باشد و اما علامت
 ریختن غلبه وجه بود مانند دو غلبه سخت و کمی سرخی چشم و کمی رخص و عدم علامات خلط و اگر اندک
 پلکها ناپدید شود کم در زیاد کرد و هر ساعت در طرفی از چشم درو غلبه جاسس کند و گاهی چنان
 بنزد آنکه فحلی از چشم خواهد ترکیدن و هیچ ساعت آرام گیرد و بداند که هر چه کمی بزرگ فخر آن بود
 در کهای آن سرخ و ظاهر باشد در غلبه اوقات بسته در این مرض باشد و این علت هم حسیه و
 اگر مردم را در ایام عمر پدید آید تنگی در کودکی و از جمله امراض وارده باشد در و اما طفلان
 سراسر کند و گاهی بعضی را چیزی نوبت واقع شود و خداوند در چشم را هر چه که مرض است
 باشد چون زلق الا معایز پدید آید مردمی از آن خلاص شود علاج آنچه بیشتر است
 شستن است در مقام خوش هوا و گرمی و تری مایل و تاریک و لکه کبود و سیاه چشم
 او بختی از مضرات مذکور بر خیزد بودن و تا سه روز چهار روز دست چشم نزنند و در آن
 نکردن خبر شیر و تری که بر تنه و دوشیده گاهی که لثه مملو شود از آن طلا کردن و گاهی که
 گرم شستن چند آنکه بخت در رخص پدید آید و غذای چرب و نرم خوردن مثل پاخته بریده و آن
 و نخود آب چرب پریا ز و شباه آن و خراش نوع هیچ غذای گرم و سرد و میوه خوردن
 و طعام کم خوردن و کم خفتن و هر شام با شویه مناسب کردن و در آن شباه آن خفتن
 و بکایات نیکو و اورام شغوان در شستن و طبیعت او را ایم نرم و مجیب شستن بشیافهای لایق
 و قصبهای موافق و نفوهای طبع معتدل و پنبه و دکر داده تمکید کردن خصوصاً در سرد هوا
 و شربت لعاب تمهید دادن و بعد چهار روز یا سه روز اگر تخمیل شود و او را اگر پدید
 چشم ریختن بر روز و دنو است و بعد نیمه اگر سرخ و چشم باقی بود و او را اگر سرخ ریختن
 همچنان درین اوقات اگر پلکها بر هم چسبیده و متورم باشد و زیره بدستور که در رمد
 اطفال گفته شده است بر شرب و بعد یا زده و چهاردهم اگر سرخ و خشک و سوزش و آنکه

در وی باشد و آبی سیریز و شنبه‌های چپید هر روز مه‌الک کشیدن کی‌نوبت و اگر این اعراض طبعی باشد
 پیوسته طوطی‌ای شسته و سوده بر کرد و یکبار مالیدن و بعد تنقیه هر روز بجمام فخر و آمدن مساعی
 و آغالب بگری مایل بر سر ریختن و تنیزان نرم بر صد غین و کرد چشمها مالیدن در غلظی در دو آنچه
 بر سببی مخصوصه نافع است آنست که در دومی روز دوم فصد قیفال کنند و اگر مانعی باشد سه روز
 کوشن یا چپند یا بر پس هر چهارست کنند یا بر ساقهای پای مکررا و بعد سوم ملین شستن و تنقیه و اگر مانعی
 در دفعه مذکور دهند یا شیان بنفشه و شکر شبانه زوی و دو کت شکم فرآورند و شیان در دو
 و چشم کشند یا شیان بر الیوم در چکانند و غذای سبک بکار دارند و بعد از تنقیه ملازمت
 حمام کنند و اندر صفراوی چون بی بلغمیتی نمی باشد روز چهارم تنقیه کنند بکلیات صفراوی متوجه
 بسنا و شباه آن و فلوکس خیار شنبه اندر مقل حاض یا بلید زرد اندر معصوز نار یا خربین
 و معصیر آلودی خسته یا متشتر شقوق و امثال اینها و درین اثنا سکنات صفرا میدهند از قیوع فواکه و فوا
 شیرینی مایل یا بنفشه یا دام کوفته و مداومت حمام فتر بعد تنقیه و غذا آشکاب که در آن کدی چپند
 دروغن با دام افکنده بسی مناسب بود و شیان در وی بلعاب خیز قطنو محل کرده کشیدن
 نیکو آید و اندر سوداوی تنقیه بدن و دماغ کنند بمسبيلات سودا بعد چهارم و در تنبیل مزاج کوشند
 و بر کنهای پای توی و بنه پیوسته بنزند و غذای چرب نهند و مه‌الک کم توتیا میکشند و اندر
 سوم تنقیه بلغم دماغ کنند بمسبيلات بلغم چون حب حبس و امثال آن و بخواب چرب دماغ و
 اندک اندک خوردن بر جوع غالب و لطولات محلل بکار دارند و اگر سهیل را مانعی باشد شیانهای حاجت
 اجابت استعمال کنند هر روز چند نوبت و نمکیت پنبه و دو کز داده و شباه آن پیوسته میکشند
 ریجی چیزهای شکسته با خوردن از چیزهای نفاخ و استلای معده پر خدر بنند و زیره و جوز بنند
 و طبع محلات با و بعد سیم فلول کنند و نمکیت با و شکن پیوسته میکشند و مجله التشنج چال پس
 نهادن بسی مفید باشد و در جمله اگر تدریجی توانند کردن که زحیر یا زلق الامعاء از آن بدیداید
 بسی نافع باشد چون بر نم نشستن و چیزهای تیز خوردن و شباه آن و انجا که از این انواع نفع
 بشمارکت معده افتد و کمی در دآن در غلو معده و زیاده شدن آن در پری معده و در فساد طعام
 در معده بدان گواهی و بد غذا کم و مقوی معده باید خوردن و در تنقیه مسهل باید دادن که بمعده نافع بود

و خلط بد از معده باز دارد و معده را پاک کند چون بکسیه و حب صیال و کل مکرر و بعد طعام
و آب بسکن بخار و مقوی معده بکار باید داشتن از دوا و معاجین بی مخدر که انجا که درد
صعب بود و با احتمال مخدر از داخل و خارج احتیاج افتد آن هنگام در طلا ناندکی افیدن
داخل باید ساختن و حب الشفا و شباه آن بمقدار لایق خوردن و انجا که بمشارکت حجاب
خارج افتد و تمد و عضلات پیشانی و خارجش غلبه آفت بکلیه بدن کواهی دهد در نطولا
باید کوشید بچشم و در استقام نیز بعد تنقیه و حجامت پس سر کردن نکند و با محلی
و مقوی بر سر و پیشانی و چشم بعد تنقیه نهادن و انجا که بمشارکت حجاب داخل افتد و غور
با ابتدای ریح شایان بود و در تنقیه و طول و ضما و مناسب و احقان لایق و حجامت پس سر
و سابقای پامی باید کوشید و انجا که بمشارکت دماغ افتد و تقدم کرانی سر و صداع و
رطوبات چشم و بینی و لعاب پس و ترکه بدن کواهی دهد و در تنقیه و دماغ باید کوشید و سبب
لایق و فصد قیال و بعد تسکین نزله و نزول موده نمودن با استعمال حب الشفا و حافظه
و برش غشا و شباه اینها و دماغ شریان صدغین و تیزاب کاری سر و شقیقه و با شویب
مناسب غده ای نرم که اندران شیره خشکاش باشد خوردن و بعد تنقیه نیک و تسکین
نزله و دوار را بکار داشتن بسیار در در که آنرا دوار الرمد امیض خوانیم از مجربات اهل
بیکر تخی که آنرا چشمک چشم بضم شین گویند و آنرا مقشر سازد با هم چندان نبات سفید و
انزروت و همچنین اسپغول سحی نیکو کن در مایه یابرسنگ سماق و جله را از والای
سفت بگذران و نکا دارد و بعضی بی اسپغول نیز سازند و نیکو بود و تجویض در سه و هوا
بسیار در زوری دیگر که آنرا دوار الرمد احم خوانیم هم از مجربات اهل ری بکیند و دوار الرمد امیض
در هر یک گرم از آن یکد انگ خون سیاه و شان که آنرا اطباء دم الاخرین خوانند و آن عصاره معقود
ح موجود ساخته و نرم نجیته ضم کنند و با سیدیک باز از والای بگذرانند و نگاه دارند بطریق
استعمال این در دنیا و چشم آنست که مریض را به پشت باز خوابانند سر را بالین بنیاید
بدانگشت ز و شهادت بردارند و در بدن بکلیه بپاشند همچو غباری چند آنکه نزدیک بان رسد
که سرخی روی بکلیه پوشیده شود و بغبار آن انگاه بکلیه را بگذرانند تا بجای باز رود و بر هم گرفت

پس لخته نرم بر پشت چشم بندند و چشم باز نکنند و بدست نماند و بخار و چند آنکه دارد را بنویزند
یعنی دارد حل شود و بجمع اخراجی چشم برسد و با اشک بدون آید انگاه بر خیزد و چشم اگر خواهد
در تاریکی بکشد و بهتر آن بود که هر صبح و عصر تنگ ازین زرد و سفید بکار دارند و صبا
اول غذای نرم و چرب بخورند بعد دارد و افکنند و تجربه چنان یافته اند که در چهارشنبه جمعه
دارد و افکنند یعنی ندارد **بیان** ممالک از مجرب اهل ری بیکه روغن بادام شیرین و در ظرفی مسکین
و بر سر انگشت افروخته بند و قدری پوست پیاز و قدری زردی پای چوب خشک که قدری
پوست سح بهو جو در آن اندازد و آنرا نرم نرم میجویشان تا طعم بوی اینها در روغن در آید و حتماً
تا روغن سوخته نشود پس از آتش بردار و روغن را بیالای و قوتی می سوخته شسته و سیر
گرفته بیکه کف دریا نیم خرد و کوخسته ملتان جزوی جمله سوده از ولای سفت کند رانید و درین
روغن بریز آنقدر که بقوام انگبین شود و نیکو چوب که از ابریم زن و نکاه دارد و بوقت حاجت
قدری از آن بسرا انگشت بردار و با انگشت زرد شهادت آنرا بر سبیل برخی قومی می مال چنانکه
میل و مالیدن و خلط رنگ میل رنگ آن کبود نیکو شود و میل بسیاهی و قوامی پیدا کند انگاه آنرا
و چشم در بعضی میکش و میل زردین اولی بود اگر چشم را سر می رسیده باشد بعضی روغن
بادام مغز تلخ زرد و آلو یا شفا لور نیم سوخته و بر سنگ با انگشت نرم سائیده باید کردن از آن
و دایمی خشک قلیله با آن سرشته میل مالیدن کشیدن **بیان** شیاف و در کجی
کل سرخ تر چهار مثقال زعفران و اسفنداج مضمول از هر یکی دو مثقال فیون و انزروت از هر یکی مثقال
جمله را کوفته و نرم خفته آب باران صافی بسروشند و شیاف ساخته نکاه دارند و بوقت حاجت
بسیده خایه مرغ بر سنگ صلایه کنند و قلیله ازین به نو بار یک بان بگردانند و اندرین
چنانچه نهند چنانچه بر جده بکشد و طریقی چنان است که بکشد ایچی باز گردانند و قلیله در
و بکشد آنرا بسته تا بحال خود باز رود و آنرا بکشد و اگر از اسفنداج حل کرده میل اندک کشند
کنند اندر چشم هم شاید **بیان** شیاف بر بوی مجرب بعضی اطباء بکشد و امیثا و انزروت
از هر یکی هفت درم زعفران و دو درم کبریا که فیون نیم درم جمله را سحق و نرم کرده با آب باران بکشد
و نکاه دارند و بدستور که در شیاف و ردی گفتیم عمل نمایند و در عیاره آن بوده که این شیاف

یک روز در برابر اصلاح میکند و بسایند و الششق که این مبالغه در تنقیه و استعمال شیانها و غیره
از برای مدامی بود که بسیار ماده باشند و خبیث قریب بود و بیج والا اکثر ریدای اطفال در موم جو
و خوش گوشت و شیرین خون و کم خلط فاسد و هوای رابتریتی که در علاج رید اطفال گفته شد
علاج کافی باشد و ناممکن بود هیچ دوائی که سخت تیز یا گرم یا سرد یا خشک باشد چشم
نباید رسانیدن که عضوی بس نازک و شریفست و زود آزرده میشود و تخصیص گاهی که در
چشم دردی و ضربانی باشد بخورد و انای نرم ممکن هیچ دوا که آن شاید بر دهن و انجا که
پلکهای چشم بسیار تورم و برهم افتاده بود اول در سنگین و گرم باید که بشوین بضماد کردن
جوز و زیره بر پشت چشم و طلا کردن پیرز با و رقیقهای تازه برک علف بید که آنرا در بعضی جا
نزارند که گویند و در لب آنها بسیار رویه گوشت نرم بچوب هم ساخته و ببول گرم هر ساعت
شستن و از با دوسر مانگاه داشتن و همچنین بنقلههای مناسب و غیر ذلک انگاه در ورمهای
افکندن جهت ورم و فتیلههای مذکور نهادن هم مفید بود و انجا که در درون پلکها نقاط خونی یا
ورمی همچو کپ از غلبه ماده و وجع پیدا شود تا آن سرنگند و خون آن بیرون نیاید اکثر این دوا که
مذکور نباید افکندن و این مرض را در رمی گویند که چشم فلان وجع دارد و انجا خایه زرد چوبه را
که آن کردمای اوست در خمیر کلیچ پیاده در تنور بپزند تا کلیچ بخت شود انگاه بر آورند و
بپایه تخم مرغ بپاشند و فتیله بدان آلاسیده در چشم او بپزند و آن نقاط غیره را بپاشند
که خون چند روز از آن برود و ورم کمینی یابد و بعد از آن بدو سه روز در ورمها در افکند و
و بسیار دیدیم که فک زرد چوبه مذکور را یا فتیله زعفران البسیه خایه مرغ آلاسیده در که در رمی اسپیده
گویند و آنرا در صحرائه میگردانند و آنرا با تخم در چشم می بپزند و در آن نقاط را میکشاید و لیکن گاهی
که ورم هنوز خامست از آن در و زیاده میشود و اگر طاقت تواند آوردن و دفع آن بیگر
و انجا که هنوز ابتدای علامات کشنده را بر که از طبیع پنج مر شک و پنج زرشک گرفته باشند خشک خسته
آنرا آب بسایند و در کشنده بسی نافع آید و نوبه پیوه خشک که چشمها پیوسته طلا کردن مالیدن
بنا بر این که راجع به شستن چشم نافع آید و باید که هر دو که در شکست در آن نهند چون بینند که در در اساکن
بنا بر این فقی و دیگر که رسارد و بپزند و در گاه بینند که در ورمها زیاده شد فی الحال آنرا در آید

و دیگر بکارند و عوض آن چربی دیگر استعمال کنند که در بعضی کیفیات قویه فایده است
 باشد از جمله نکورات و الله اعلم و گاه باشد که در رد طلای مناسب کنند چون عضو
 ما و ن دست فی الحال در و زیاده شود یا سوزش اما چون دست نکند ساعتی و تسکین گیرند
 بصف تسکین بگویند و اما میران چینی و قوتیای سفال مساوی چون صلابه کرده برشت
 چشمها مالیدن سوزش و تمدد و در دست تسکین کند و مجرب است و رو معجون این را بدو
 عظیم بد چنانچه ورم سپیده چشم بدان حد رسد که حدقه را پوشد و چشم برهم نماند
 و این مرض اکثر اطفال را افتد از جهت غلبه رطوبت مزاج و دماغ و ضعیفی چشم و قوتیای
 و باشد که از ماده ریجی افتد همچو کیسه از مابین سفیدی بلبک پیدا شود و بر روی ملتحمه بماند
 و چشم بهم نهد و بگوید و گوشت عظیم باشد علاج همان نوع بود که در رسد
 صعب گفته شد لیکن اینجا مبالغه در تنقیه بیشتر باید کرد و چون از ماده کرم افتاده باشد
 در خون بیرون کردن باید کوشیدن بقصد قیصال و حمایت نقره پس سرخا که ترنج
 و از زردن بیشتر و بر نذاق عده تا ماده بیشتر کشیده شود و بحیانت هر دو کف و غلق
 افکندن بر پیشانی و فصد شیربان صدغی و بریدن آن و بدایع کردن بی نافع آید طریق آن
 آنست که پوست را از بالای آن شق کنند و دو طرف شیربان را از محل قطع باریشیم حکم باریشیم
 بربندند و میانگاه را قطع کنند و بسریلی با تش سرج کرده هر دو سر قطع را داغ کنند و خا
 باریشیم سوزن پس زخم را بمرهم اصلاح کنند و ضما دشمن تر و زرده تخم مرغ و اندک زعفران
 جله بهم ساییده و با تش کرم کرده نهادن مفید باشد و اگر غلبه الشعب داخل سازند نافع
 باشد و موش شب بر آتش شکافت کرم بر آن بشتن نافع آید و ضما و کل سرج و عدس
 مقشر و برک خشک و غلبه الشعب و آرد جو در و غن کل جله بهم کوفته و نرم و نرم سخته بشواید
 و آنچه از خلط سرد و غلیظ با و افتاده باشد بعد از استفراغ ماده غلیظ بخار انگیز زیره نرم ساییده
 زرده تخم مرغ ریخته بر روی بینه کرده و کرم ساخته طلا کردن بر پشت چشم نافع بود و اگر
 خشکی با آن باشد پیه شمع را نرم خراشیده با آب بسیار بر کف دست مالیده بپشت
 آنرا شسته تا چون برف سفید گردد و بوی آن برود و بر بینه کرده بر پشت چشم طلا کردن

نافع بود و بعد چند روز که درم کین باید بدوزد و در ملکایا بعد تنقیه فروز بجانیم افکندن نافع بود
 و اگر یک ریشیده باشد دوز را غر فایده دهد و دوز را چنان بر دوزن ملک باید فشانند که بحدقه
 اولاد اندا علم قنور این رمی باشد که از بسیار دیدن روشنی برون افتد بواسطه غلبه میل
 بدانجا علاج کشیدن غسل خام بود بمسبیل اندر چشم و فستیکه نرم بحسب آلوده در دوزن ملک
 نهادن و اندر تاریکی شستن و غذای نرم خوردن و شیرینی هم کاهی خوردن و سبزه بخار
 گاه کهنه داشتن و لته سیاه بر پیش چشم آویختن و اندر حمام تاریک هر روز آب گرم بسیار
 بر سر ریختن و اینجا که سرمای هم رسیده باشد بملین علاج نافع آید و پنبه دو دو کرد آوده
 بسی نافع بود و بچشمین بطبخ گاه کهنه گرم شستن و اندا علم تکدر رسو المراحی گرم و برود
 که در چشم بدید آید و چشم کسی مانده که بنیاد بر کرده و هنوز درم حادث نشده و برین حال
 مانده باشد که رکهای بر خاسته بود و بوی بی رص و بی ضربان و وجع جهت قلت ماؤ
 آن و این از اسباب بادیه افتد مثل ضربه که چشم رسد و از سبب الم ماده بدانجا میل کند
 و یا گرمی آفتاب اشباه آن بخارات سردا در حرکت آورد و بظاهر ملتحه کشد و یا سرمایی
 که بخارات سرد چشم را حرق کند و گرم تر سازد تا بدان جهت بچشمند و بختی بظاهر چشم آید و بخت
 چیزها گرم که بخارات را گرم کند و بختی بچشم دستد و یا خوردن چیزها مسکود و مخدر که بتحرک و تغلیظ بخارات
 و مانع را گرم سازند و بختی بچشم میل کند و سرخ سازد علاج آنچه قطع سبب آن بر طرف شود و یا
 و نغمه و آنچه بدان زایل نگردد و خفیفی از علاج رمد باید کردن مثل طلاک کشیدن و خفیف و میثاب که چشم و توتیا مغسول
 همچنان خشک بر کرد چشم مالیدن از بیرون و کاهی مهالک کشیدن و کاهی کلان کشیدن
 خصوصاً که بوی بغل سبب آن شده باشد و بعلیها را هم بکلاب شستن و عرق شکن مالیدن
 نافع بود و اگر بعد نمکن کشیدن توتیای پرورده بشنم و یا غوره آن بر طرف شود و اندا علم
 قطره که آن را بفارسی ناخنه گویند فرونی بود و ما هموار از جنس غشاء که بر ملتحمه بار غشایی که
 ستر چشم است بدید آید و از قسم بیکدام نباشد و این اکثر از کچج النسی چشم آغاز کند و باشد
 که از کچج چشمی آغاز کند و گاه بود که از گوشه النسی هر دو چشم بنیاد کند از جهت غلبه ماؤ و
 که این ناخنه بتدریج بزرگ شود و ماحدی که روی حدقه را بپوشد و دیدن نتواند و لون آن یابو

یا سرخ یا کد بحسب اخلاطی که سبب نکون آن شده باشد و از جمله آنچه سپید و سبب و سیاه
 بود و علاج بهتر نبرد و دوا در سرخ غلیظ آن اثری نباشد علاج در جمله بهتر از دستکار
 نبود چه هر دوی که برای تحلیل آن در چشم افکنند چون صدقه بغایت نازک است منصرت آن
 قبل از منفعت رسانیدن بپاخنه بحد قدر رسد و دوی که بخا صیت جامع النفع بود که استعمال
 توان اما در ابتدا اگر تنقیه کنند و آبکین بر بهره بزنند نتیجه میکشند و محل و یا شیان قیصر بکار میدارند
 هر شب نافع بود و جالبیوس آورده است که اصل سوس خشک را بچوب غبار سوده در چشم کشند
 ناخنه ضعیف را ببرد و الله اعلم **سبل** پرده بود غلیظ و بصری مایل که بر سطح ظاهر تمام چشم
 پدید آید و ابتدای ظهور آن از اطراف چشم بود و باینست که زیاده شود و سبب آن منتفخ شدن
 رگهای چشم بود از خون فاسد که در امتدادی سرد و ضعف مزاج چشم را بخارجیه شود
 و اکثر با خارش بود و صاحب آن از روشنائی عظیم برنج باشد و چشم درین علت کوکله
 شود از جهت ضعف و خرج شدن غذای آن سبل و این مرض مسری بود و میراث نبرد
 نیز رود علاج آنچه قوی بود دستکاری باید کرد و آنچه ضعیف افتد بولی که کیش از در
 براده نخاس قبرسی در آن میگزیده باشد چکانیدن و شیان احمر حاکشیدن نام بود
 و تیراب نرم که سیاه انداشته باشد و نقره داشته باشد بر آن کشیدن چنانچه زرد
 بحد قدر رسد عظیم نافع آید و بر بیرون چشم مالیدن هم نافع آید و آنجا که از حاک آن برنج باشند
 طبع سماق که در کلاب جوشیده باشد کشیدن نافع بود و صمغ و سماق با هم وزن خود
 انزروت و چهار وزن نبات سوده محل کردن بسی مفید آید سبل و جرب آنرا و الله اعلم
استفاح ملتحمه این همچو آنست که علاج تدبیرهای لطیف کردن و ضامد های محل و طلائی
 بر پشت چشم افکندن و شیان خلوتی و شیان اسود کشیدن و سر برنج با بون
 و بنفشه داشتن نافع بود و الله اعلم **صلوات ملتحمه** این چنان بود که ملتحمه سخت شود
 و همه حرکت های چشم دشوار گردد و ظاهر ملتحمه سرخ و طر بجنیده و درد مند باشد علاج
 سجا طلع با بون و بنفشه مفید آید و طلائی سپیده و زرده خایه مرغ بار و غن بنفشه
 و پیس بط بهم زده و کشیدن شیان احمر حاد جمله بحد تنقیه خلط بلغم سودا و تدبیر لطیف

عظیم نافع بود و الله علم خاریدن ملتحمه سبب آن سیل ماده حاد و گرم یا شور بود بدلتجا از
 دماغ یا غیر آن علاج از هر چه گرم و تیز باشد بر سینه باید کردن و غذای چرب و نرم خوردن
 و هر بار دو در کر مایه آب بسیار بر سر باید ریختن و هر روز قی کردن و ممالک و توتیا بر در
 بغوره و غیره کشیدن و الله علم جراحت ملتحمه که از زخم چوب و اشباه آن افتد
 علاج اول فصد باید کردن بعد بکلیین منع توجه مراد بدلتجا کردن و اگر خونی بیرون آید
 آنرا پاک بناید ساختن و سادنج مغسول با اندک شیاف افیونی سائیده بر آن درود
 باید کردن و رفاده بر پشت چشم نهاده بوضایه سخت بستن و اگر خون بسیار رفته باشد
 توتیا می مغسول یا زرده خایه مرغ آمیخته باید بستن و علاج قرصه کردن با آنچه مناسب بود و اگر
 چنان باشد که زخم پاره از طبقه ملتحمه بیرون افتد فی الحال حجامت پس سر باید کردن و با
 و در در اغبر پیوسته کشیدن و الله علم طرفه نقطه بود سرنخ یا کبود سرنخی مایل که بر سر
 چشم پدید آید و سبب آن یا ضربه باشد که بر چشم رسد و یا غلیانی بود از خون در آن موضع
 و ترشح آن از عرقی بجهت استلا و یا سیلان خونی قلیل بدخل از حرارت حرکتی مفروط و یا کشاده
 سر بر کی از رگهای چشم بجهت زرد مقامه و تبصیه در حین فرود داشتن بر مجوز و قی کردن
 علاج انجا که سبب قوی نباشد خونی که از سنج بال کبوتر یا فاخته بلفصد یا کندن پرهای آن
 تازه و گرم در چشم کشیدن نافع بود و آب ترب کشیدن هم نافع بود و اگر در ابتدا دماغ داخل
 سازند مثل طین بر منی و طین قیولیا و سوده سنگ سلطان مهره نرم بهتر باشد و صفا
 رادع بر پشت چشم نهادن هم مناسب بود و انجا که سبب قوی باشد رگ قیفاق باید زدن
 و یا حجامت پس سر کردن و گوشل انجمیدن نگاه دار و مایه نیکو بکار داشتن و شیر و خربزه
 و شیاف احمد لیس کشیدن بسی نافع آید و ضاد اکلیل الملک و دم الانورین اصل مسوسن و زعفران
 و عدس متشور و زرده تخم مرغ و روغن کل جمله را بهم کوفته و گرم کرده بر پشت چشم نهادن
 بسی مفید است و الله علم نفاطه که طبقات نیرید پیدا شود و چون طبقات آن میا و پوست از قشر شده از جابجاری
 میجوید و سیاه نماید چون در میا قشور که قشریه با زانک ظاهر بود و رنگ غنیمتی جهت آنکه بعد از
 شعاع بر روی آن میست چون شور و یا تیز و اکال شبه الم آن موضع بسیار بود و اگر طبعی نداشتند باشد

الم کم بود علاج انچه کوچک باشد و دوا می خشک کنند مثل قوتیا و کل و اقلیمیا و کنگر
 کافی بود و کم ساختن غذا و دواست حب الشفا و شباه آن مفید آید و انچه بزرگ بود تنقیه نماید
 و دستکاری بصلاح آوردن چنانچه باید که جراح بموضع محلی را از حلقه که رسوا د که آنرا اکلیل گویند
 بشکافد و بطریقی که مده را از عقب قرنیه کاهی بیرون می آورند بیرون آورد اسگاه صلاح خرم
 کند بدینچه مناسب بود و الله اعلم قرحه که بر حده افتد حدوث آن یا بعد از مدتهاست که
 بقیه مواد فاسده آن پرده سطح ظاهر حدقه و غیره را تحت لبسوز و یا بعد وقوع بثره خبیث بهم از
 ماده آن و یا در عقب ضربی واقع شود که گوشت آن سبب تفرق اتصال منسج شده باشد
 و مطلق آن از هفت نوع بیرون نباشد چهار از آن در سطح ظاهر قرنیه افتد فقط و سه دیگر
 در عمق قرنیه افتد اما از قروح سطح قرنیه انچه در دوی بر ظاهر رسوا د عین نماید و گویا سیخ نفوذ
 در جرم آن نداشت آنرا اقام خوانند و اینجا سیاهی حدقه در موضع قرحه بیشتر ظاهر بود جهت
 که در تحت قیح آتاسیج مانعی دیدن عنبیه نشود و انچه از آن کوچک تر باشد و فی الجمله عمقی دارد و بلونا
 سپید گونه بود آنرا اسباب اسود خوانند و انچه بر اکلیل رسوا د افتد آنرا اکلیل و درین محل چون شکر
 میان نرید و البته انچه بر قرنیه که حدقه است افتاده باشد سفید نماید جهت زایل شدن شقیق که اول قرنیه از آن موضع
 بر سطح افتاده باشد یا سیخ نماید که ماده آن هم مستحیل نشده باشد و انچه چشم زده بر حدقه نماید راضو گویند و انچه
 رنگ طبقه عنبیه مخمور گردد و اما از قروح عمق قرنیه یکی عمیق بود و محل آن تنگ باشد و از چرک و خشک نشسته
 پاک بود و دیگری را عمق کمتر باشد و محل وی گشاده تر بود و دیگری با وجود عمق وسعت با چرک
 و خشک نشسته بود و درین هر سه نوع محل قرحه سفید نماید جهت زایل شدن شقیق قرنیه تیره
 غایر و جمله قروح عین با درد و ضریان قوی باشد اما اینجا که ماده از قرحه بر فاده گشته اند سفید بود
 در بیشتر باشد و اینجا که ماده بر سیق آید یا زرد گونه یا همچو مده بود در کمتر باشد و اینجا که سیخ
 مایل بود و سخت کم درد باشد جهت سهولت ترشح دم لطیف علاج اینجا که قرحه بر جانب راست
 بود بر دست چپ خواب باید کرد و بر عکس غذا می لطیف باید خوردن و اگر قوت ضعیف باشد
 گوشتهای طویله نازک مناسب بود و اگر اندک نان و گوشت خورد و آب شور با نادر تر با خورد
 بهتر باشد و از میوه و چیزهای بخار انگیز حذر لازم بود و در استفراغ و نقل ماده باید کوشیدن چنانچه

نخست فصدی که می کنند قیفالی و بعد از آن اگر قوت وفا کند در هر چند روز تعلیل خون
 میکنند بطریق نقل داده چون قصد صاف و حجامت پس رسد و ساق پای از همان جانب
 و گفت همچنان و اگر بالغی در استخراخ خون متواتر باشد بمسهل و ملین و حقه و اشباه آنها
 تعلیل و نقل داده کنند و شیخ ابو علی در چهار روز تنقیه فرموده است بمسهلی که فضلات کم
 و رقیق را بر قوی دفع کند مثل طبع فواکه و نقوعات سهله و چهار شربت مقوی و امثال آن
 و بیکه قرصه بسیار و شیخ باشد مازال حاصل کشیدن شیان انا شیرین در شیر و خر
 حل کرده کشیدن بسی نافع آید و آنجا که با قرصه از وچ ریذی باقی بود چکانیدن شیر
 و کشیدن مهالک و شیان نشاسته اندر شیر حل کرده بنفید بود و چون قرصه از وچ
 پاک کرد و یا و شیخ نباشد محففات مثل شیان کنذری و کنذر سوده و شیان نشاسته
 بطریق کحل در شیر حل کرده جمله نافع بود و الله اعلم سیده که بر صدقه افتد همچو بر سیتی
 بیوج و ضربان و منع دیدن کند و سبب این علت یا غلبه در چشم و دوری آن بود و سبب
 صعب نمرین که بجهت میل مواد به سر نخنی از آن محذره و بر روی آن مترکم گردد و یا بر روی آن
 غشای افاسیه است که تفرج و باشد که افکندن داروهای نامناسب در چشم این بیدار و باشد
 که از ضعف قوتها چشم و میل بخارات بدان این حادث کرد و چنانچه بعضی سیراز واقع است
 علاج آنچه سخت رقیق باشد بکشیدن عصاره شقایق النعمان و عصاره قنطوریون
 بار یک غسل خام قوام داده زودده شود و بسیار بود که زبان درشت در آن مالند و خرد
 و درشتی زبان بجزئی علف در دهان گرفتن حاصل شود و آنچه قوی بود صمغ و ساق و انزودت
 برابر با چهار برابر نبات سفید سوده کشیدن نافع آید و همچنین شیان اخضر کشیدن و بار یک
 خطاف یا کبوتر در غسل سوده کشیدن و فی بوسیده چهار برابر نبات سوده در کشیدن بسی نافع بود
 و هر روز چند نوبت زبان در آن مالیدن خصوصاً که درشت باشد لغایت نافع باشد
 و آنجا که رمدا یا صدام باقی باشد نخست علاج آنها باید کردن بدستور مذکور و ملین و جمله نافع آید
 و همچنین بادست قوی و نوبه رکفت پایا بستن و بول در چکانیدن و اگر توانست که اعتدال حدت تیز
 مرغی دارند چنانچه بحدقه مضرت کند و از آن تیزاب بان سپید رسانند زود دفع گردد و صلاح

و غذای نمی خورم بخار و اندک رخ رو چنانکه لازم باشد و اندک سسلاق سبک کشش سرخ شدن کناره ملک چشم بود و
 گفته شود از فساد داده از شرکان بریزد و محل آن بسوزد و ریش شود و بیشتر در روزهای که چشم افتد و باشد
 که تمام ملک را فرا گیرد و گاه باشد که از من گند و فساد داده آن غالش شود و مجدده نیز سبک کند و بینایی داخل شود
 و سبب سسلاق رطوبتی غلیظه که طبع بوره پیدا کرده و اکال شده و این علت از انتقال داده ریه پیدا
 علاج نیز کار نیست چنانچه هر روز نیز با رقیق بدین نرم را با سیاه بنوعیکه قدر زرد که بر نهفته سسلاق رطوبتی
 غلیظه و عفن مثل حب بی و تر بدی افیتونی زرد و در آن شاتیرا که کسی کند بهتر شد شخصه را این علت آغاز کرد و در هر دو
 ملک باز میکرد و اندک نیز از نیم نرم ممالیه و پینه در درون چشم می نهد تا با مجدده نرم شود
 سوزش تمام می شد پینه برداشت و پلکها را هموار سبک و صحت یافت بزودی و اگر نیز با
 حاضر نباشد تنقیه باید کرد و آنرا فکندن زرده تخم مرغ و روغن گل سازند و ضمادی که از
 کشنیر تر و غلبه الشلب و برگ مورد و سپیده تخم مرغ و روغن گل سازند و شیان سما
 در کلاب و سپیده خایه مرغ سوخته کشیدن و مهالک بکار داشتن و آب دریا و معدن شستن و روز
 در حمام آب گرم بسیار بر سر بخنن در انحطاط مرض مانجه گفته شده باشد بر ساق اول حمایت نماید
 و بعد از آن رک پیشانی هر روز بکینوبت زدن و سر کوشها انجیدن و زدن و مکرر فکندن و حمام
 متواتر کردن و این طلایه از خارج بکار داشتن مس سخته نیم درم و زاج سه درم و زعفران و فلفل
 از هر یکی یک درم حله را کوفته و نرم نجیت در بول یا در شراب نخت صلایه کرده بقوام حل نرم
 و اگر جرم نیز از بصل و سپیده تخم مرغ شسته طلایه کندی نافع آید و اگر ماده سخت بدوشت
 نباشد توئیه سی سفال را با منغزا و ام و غبار سنگ صلایه کرده با آب فقط روزی چند نوبت
 بر بیرون ملک مالیدن نافع بود و اندک سسلاق بر ده رطوبتی بود که در درون ملک جمع آید
 و غلیظه کرد و متحجر کرد و در دود و بدین سبب تنگ موسوم شده است علاج
 طلایه کردن از زردت و صمغ بطم را که سمار است باندک سرکه سرشته بود و پیوسته و مجرب است
 و ادوی آن باشد که اول آنرا نختی بد و انگشت بفتانند و بالند انگاه طلایه کنند از بیرون و باشد
 که از ماده سوادوی افتد و آن کوچک و سخت تر و پهنی مائل بود و بعضی آنرا عده که گویند
 تدبیر آن دستکاری بود و بهتر آن باشد که اگر زیاد می شود و مضر نمی سازد آنرا متفرق

و الله اعلم شحیره درمی بود دراز همچو جوی که در سطرگاه مرکان پدید آید و سبب آن باد
 بود سوادوی که شجر کشته و آن صلب باشد و یا غوفی بود صافی که غلیظ گشته و آن نرم باشد
 علاج تنقیه باید کردن بقصد و سهیل و بعد از آن بمرهم پیه بودارد و جو ضا در کردن خون
 کبوتر و آتش باه آن طلا کردن و جرم نیزاب بعسل و سبیده تخم مرغ سرشته طلا کردن و بکسر
 سرکنده و نرم کرده طلا کردن و شیا ف مامیثا و کل ارمنی باب کشنیر سوده طلا کردن جمله
 از خارج و الله اعلم شرمناق جسم فرونی است از جنس کسکه در درون جفن بالابین پدید
 غشائی در روی پوشیده شده و یک را اوخته دارد و همچو عضو مسترخی و بوقت برداشتن
 نیز تمام برداشته نشود و سبب این بسیار میل رطوبات قابل شحمیه بود بدان مناسبت
 عشا شحمی می و عقد کردن حرارت و سبب کت جفن آنرا و ضعف حرارت که از نزد قوت و
 چشم و از نچیت کودکان مرطوبان بیکار و مردم بسیار نرکه و زکام را بیشتر پدید آید و همچنین
 مردم بسیار در ادعای آن خاص بدین آنست که چون انگشت سبجه و وسطی از هم کشا و
 بران نیست عتاد کنند شریان از میان انگشتان بدخیز و چون دست بردارند زبانی بر زبان
 شکل مانند در شیب پوست همچو سلیمه چینان بود و خداوند علت روشنائی آفتاب بخاک پدید آید
 و رود اشک فرویزد و عطسه فرود آورد علاج نیکوتر دستکاری بود آن بخطری نماند
 عیسی بن علی کمال در تذکره خود آورده است که شخصی را این علت بود و ورشده و رضا بدستکار
 دادند من اورا بنور در انبر و ذرور و صفر و بطلای صبر و افاقیا و حنظل و شک و شیا ف
 و اندکی زعفران باب مورد تر شسته علاج کردم و درین باب نیزاب کاری بر شیت ششم
 به نیزاب و بریا فوخ بعد تنقیه سهیل بسی مناسب بود بشططیکه بدرون چشم نرسد
 و انجا که بریدن مصلحت افتد و تمام را بریدن مانعی باشد بعضی را که کم خطر بود باید بریدن
 و بر باقی آن تمک بخنن تا آنرا بکند و نخورد و البته بس که تر کرده بران می نیست تا خون
 باز دارد و جراحت بهم نباید تخفیف رطوبات آن کند و دفع شود چه اگر آنرا بکند از آن
 در دست و درم کرم و صلابت یک حادث شود و چون آن تحسیل باید جراحت را مالد
 حنظل و شیا ف مامیثا و زعفران باشد اصلاح کنند و انجا که رمی و نرکه باقی باشد

تا علاج آنها نکنند دست بدان نبرند و الله اعلم لئلا کوشتی بود فرونی نرم و سرج بر
 شکل توت از جن آویخته گاهی بر جن اعلی گاهی بر جن اسفل گاهی از اندرون یک گاهی
 از برون یک و باشد که رنگ بعضی بسیار زرد و باشد که از بعضی خون تراید و سب
 حله خونی سوحته بود که بر جن خسته شود و جای گیرد علاج نخست بقصد سهل تر
 پاک کنند و بعد از آن سفوف کشیزی و اطریفل کشیزی بخورد و چیزی ای که خون را ایستد
 منع کنند و ماده اورام دمی را تحلیل دهند می نهند از آنچه خاص جراحات و اورام و بشو کفشت
 اما آنچه بر برون آویخته باشد اگر بر شیمی بریخ آن بندند و بکنند تا باها بسته باریک شود
 و در هر چند گاه محکم تر می کشند تا باخراک بسته شود و نیکو بود و آنچه در درون بود و بدار و رقیق شود
 به شکاری دفع باید کرد و الله اعلم مکنه بادی غلیظ بود اندر جن ف علامات آن
 که خداوند علت هر گاه از خواب بیدار شود و بیدار دگر در چشم او ریک است یا خاک علاج
 تدبیر لطیف باید کرد و هر باید او که مایه زدن شیاتن طر خطایقون کشیدن و ضما و جزیره
 جناحه در رد گفته شد بکار داشتن و اینجا که مرض غالب باشد تنقیه کردن اول لازم بود و
 مهالک کشیدن مفید آید و الله اعلم خشکی ملکیا این علت چنان بود که هر گاه صلبت
 از خواب برخیزد چشم نتواند گشادن تا زمانی که ملکیا را نسازد و باشد که با آن سرج بود
 و از المی با سوزشی خالی نباشد و اندر کوشهای چشم رص خشک پیدا آید و باشد که ملکیا
 در خواب بهم نخسپد پیوسته در یک چشم خشکی هم شود و سبب ریختن ماده غلیظ رنج
 مایل خشکی بود بر جنها و باشد که ماده آن دم سودا و غیره بود و اغلب این مرض بعد از
 کرم افتد که آنرا بملیدن چیزی سبب و خشک علاج کنند علاج تنقیه خلط غلیظ و یا
 و کرم بود بعد از آن استحمام متوالی چشم را بر بنجار طبعها محلل داشتن و روغن کرکده بر روی
 مالیدن و ضما و بنفشه و خطمی و اندک سرکه بر سر نهادن و شیاف احمد لین و مهالک کم توتیا
 کشیدن و از غذا ای غلیظ و بد کواری پرهیز کردن و از استلا بر جزیره بدن تخصیص هر طرف شب
 در پشت چشمها تیراب نرمی مایل مالیدن چند آنکه پوستها خشک از آن برخیزد و کای سول کرم
 تا بستان مراد و هرات رمد کرم واقع شد و آنرا بطلای یا میران و توتیای سفال یا ب سوز

علاج کردند و من سوزش بسیار میکرد و بهم درج میر بود آخر الام حمام و غذای چرب و نرم قصد را
 و تدابیر خشک تر و چرب کردن کفهای بای شبیه و هوای مرستان فایده داد و انجا که سبب
 بلغم غلیظ باشد بعد تنقیه آن ملایم سرکه که لاشق یا صطک یا کنز در آن حل کرده باشد
 فایده دهد و الله اعلم **استرخاج** جفن این چنان بود که پلکی فرو افتاده باشد و بجای خود
 نتواند ایستادن و سبب آن سستی و تری عضله آن باشد از خلط سرد و تر **علاج**
 تنقیه بدن و دماغ بود از فضلات بلغمی مبهم و حقیقه و غرغره و عطسه آوردن چنانچه در فالج و
 شباه آن مذکور شده و بعد از آن مامیثا و مردر عفران تاب مور در شسته بر پشت چشم
 نهادن و نیز آب بریشیانی و پشت پلکهای معلول مالیدن چنانچه پوستها نیک از آن بخیزد
 و روغن خشک پنجه در روغن مورد که زاج سوخته در آن باشد چرب کردن و الله اعلم
استفراخ جفن این بر دو سبب می باشد شدن جفنها یا بالائین بود چنانچه از خواب که خرسند
 بر دو پشت چشم برآمده باشد از آنچه دستور خواب است و باشد که گاهی پلکها برآمده
 فقط و سبب آن بدی هضم و کثرت صعود بخارات بد بود از آن و یا غلبه حرکت بخار بلغم از جهت
 تقصیر حرارت غریزی و ضعیفی احشای و کدکان که کثر حال استلا کنند و در وقت خواب آنها بخیزند
 این علت بسیار ایشان را واقع باشد **علاج** تقویت معده و احتساب بود و در طرف
 کم خوردن و بعد هضم خفقتن و آب و تریهها در قرب خواب ایجاد ترک کردن و در آخر روز حرکت تعدیل
 سحر کردن شبها اندک جوزه بود و درین گرفتن تار و زوالد علم خارش پلک این در در
 پلک افتد و در کناره و گوشه ها آن با اندک اشک بخین **علاج** آنست که هر بار او اندک آب
 خوش آب در آید و تو تیا می خوره پرورده یا شلغم پرورده یا ماق پرورده میکشد و انجا که از بخار زکات
 تنقیه دماغ و بعد مداومت نمودن حب الشفا و شباه آن واجب بود و طعنا هم که نمک درم خلط
 و همچنین حرکت سواری و پیاده و کم خوردن آب ترک کردن و از هر چه خلط را بر جوشاند و پس از
 کردن و اگر دلدانه در بینی دارند تا اشک بسیار برود و همچنین پیاز خام بمویند و بخورند تا اشک نریزد
 نافع بود و زنجبیل خام در دهن داشتن و آبی که در دهن جمع کند بخین بسی فایده دهد بسیار را و
 که دماغ گرم داشتند در بهار از بوی گل سرخ ایشان از کام و زکله و حکم جله بر حرکت میشد این

خارش چنانچه میباشست چنانکه موسم میگذاشت زکام و نزله و حلقه بطرف میشد و در آن وقت
بعلاجهای مذکور تحقیق میباشند و اندام موی زراید گاه باشد که در درون چن برآید و چنان
و کوفتن آن چشم را بسیار بود و گاه باشد که بر محل مژگان از درون برآید و آن نیز چشم را زخمی
و گاه بود که از برون مژگان برآید و بدین سبب آن زیادتی مادی موسیت و ضعف داده
و باضمه موضع آن یا غلبه قوت ماسکه آن موضع علاج تنقیه بدن و داغ باید کردن و مقویات
خوردن موی را کندن سر سوزنی قوی که با تشنه باشد در منبت آن فرستادن تا در آن
شود و محل داغ را مراعات کردن تا خوش شود و اگر چنان باشد که بر محل آن چیزی طلاق توان
بعوض داغ دارد و مای که در منع موی گفته شده بکار باید داشتن و اندام موی منقلب
این یا موی فزونی بود که بر منبت مژگانها برآید و سر برون چشم داشته باشد
مژگان بود که گچ برآمده باشد سر بطرف درون چشم از جهت گچی منبت چشم از آن برکوست
علاج همان نوعست که در موی زراید گفته شد و اگر ابره یک در نزدیکی چن نموی فرو برند
بطرف برآید مژگانها تیز بالا و موی سر زمان دو تو در سوراخ سوزن بگذرانند و سوزن را
برون آورند و آن موی دو توی را آنقدر بکشند که از پامیان در پنج موی منقلب مقدار حلقه
بماند انگاه سر موی منقلب را در آن حلقه در آورند و حلقه را بکشند تا از پنج سوزن برون آید تا مژگانها
هموار و منحنی او محکم گردد و راست شود و تدبیری نیکو بود و اندام علم سختین مژگان این
بعضی را چنان باشد که مژگان بریزد و پاک غلیظ شود و ریش گردد و سبب این بطوبی باشد
تیز و عفون و انچه ریش بکشد با ماده دار الشعلیه بود یا خشکی مزاج عضو علاج اینجا که سبب بطوبی
حاد و عفون باشد و سوزش و خارش شاید آن بود تنقیه باید کردن و علقی اخذن و شایسته
و اشباه آن طلاق کردن بعد از آن حجار منی فردر کردن و تیزاب کاری بتدریج و احتیاط کردن
بقیر و طی لفظ و موم حرب داشتن آن قوی تدبیری باشد و اینجا که سبب دار الشعلیه باشد
علاج مقرر آن کنند انچه توان چشم مفید بود و تدبیر مذکور نیکو بود و اینجا که سبب خشکی باشد
تزیب مزاج بدن عضو باید کردن و چیزهای نرم و تر کننده طلاق کردن و تیزاب کاری و سر صفا مانی
کشیدن و استخوان سوخته خراستبل هندی لا جورد سوده کشیدن و در در کردن چنانچه

اس
جوان
اغی

وزیادتی تدبیر از باب نیت باید جست و الله اعلم سید شدن مرکبان محل علاج است
استفراغ بلغم کنند انگاه بگیرند لاله دشتی و بار و غن زیت بایه برسانند و طلا میکنند و حلو
زنده را که استوزر چنگ بسوزانند و بایه زیر برشته نرم طلا میکنند و پنجین جا که سیر بایه
بایه کلان پر سیاه سرشته و زهره کلان سیاه فقط و سوخته زاج سیاه بایه سرشته
و کل بران میالند و سوخته چوب انخوان بران میکنند و مداومت خوردن بعضی مقویات که در
حفظ نموی گفته شده مینمایند و الله اعلم حراحت جفن اینجا که پوست شکاف شده
فی الحال باید و دختن پیش از آنکه غباری یار و غمی و غیره در آن افتد و احسن مانع آید و اینجا
از پوست پیری ضایع شده باشد نباید و دختن که سطر کرد و لیکن صبر و انزروت باید
تا ظاهر گوشت را بطبیعت پوست گردانند و بوض آن بدارند و درست شود و اینجا که
حراحت کهن کرد و اندکی مرهم با صبر آسخته باید نهادن تا خشک کند و بسیار نباید نهادن
تا گوشت بر آرد انگاه مرهم صبر و انزروت و قشور کند و دم الاغین و زعفران نهادن
تا تمام درست شود و رطوبتی که بسبب دسج باشد یا که در داتی امراض جفن را از آن
و ثلول و اما سصلب در خود شک و نمل و سفته و فعل و شش پای و آب بایه نه علاج
از مجلس استخراج باید کردن و الله اعلم و معه آمدن اشک بود و میرادی و سبب آن
یا نقصان بلندی فرونی بود که در کنج چشمها واقع است از طرف بینی و یا ضعف مزاج آن
و یا ضعف عضله از عضلات چشم که آن فرونی را نگاه میدارد و یا کشادگی عروق چشم
و غلبه رطوبت فضله و یا غمی زگر اشک از رطوبت فضلی بود که از دماغ و سر و چشم
و فرونی بدان گوشه چشم فرو آید بسبب قوی از داخل بدن چون اعراض نقصان
از خارج چون طعمهای تیز و بویهای تر و مجرای آن رطوبات یا کههای درون جفت باشد
و یا کههای بیرون جفت پس هرگاه ضعف در گوشه چشم و عضله پیدا آید نتواند حفظ
رطوبات منع کردن تا باخی خستار پیوسته می تراید و همچنین هرگاه که رطوبات مجاری غایب
و مجاری وسیع لیکن هیچ حال توجه گوشه چشم نباشد و نقصان آن فرونی و ضعف آن
و ضعف عضله آن یا از اسباب داخلی افتد چون نخیق ماده و اما س کردن و متفرع شدن

و یا غلبه کردن طوبیت و حصول سوراخ مزاجی از آن و یا از اسباب خارجی افتد چون جراحت
 و ضربانها و سرمای سخت و دود و غبار و غلبه و بوی و طعم تر بسیار و ممتد دیدم
 که لکه چند بر سر او رده بودند چنانچه سر او بر زمین بسیار خورده بود و این مرض او را
 حادث شده بود و بسیار کس را دیدم که چشم که سفید خیل میخورند و باندک حرکتی چنان
 آب در چشم ایشان میکشست که دیدن نمیتوانستند و پیران را از جهت غلبه رطوبت
 و ضعف قوت اعضا این مرض بسیار افتد و آنرا اصلاح ممکن نباشد علاج
 آنجا که نقصانی در گوشه چشم باشد شیان مامیثا بکیرم زعفران و دو دانگ صندل
 شب بیهانی سوخته و انکی جله را نرم سوده بشرب آب کهن بشیند و شیان سازند و شیان
 بشرب آب بایند نرم و در کج چشم چکانند و آنجا که ضعیف در گوشه چشم باشد نخست چشم را
 بشرب آب الکوری بشویند پس اندک صبر در شراب یا آب سائیده بران چکانند و اسفند بشار
 تر کرده پیوسته بر چشم نهادن نافع بود و محمد بن ذکریا گوید شب بیهانی اندر شراب پیوسته
 بدان تر کرده بر چشم نهادن مفید آید و افاقیا و برک مامیثا گوشت بر پشت چشم ضماد
 کردن هم مفید بود و و مالک کشیدن بسیار فایده دهد و آنجا که رگهای درون نفث بران
 اعانت کند و پیوسته دمه و غلبه عظم بدان گواهی دهد بغرغره و عطر سوس بویند
 عطر و بخارات بعد استفرغ دماغ را پاک و قوی بایند ساختن و موسی سر زرد و زرد سر
 کج بر پشت چشمها و پیشان طلا کردن مجرب تر است پس دانه مذکور کشیدن و آنجا که رگهای درون نفث بران اعانت
 بعد تنقیه و تقویت مذکور ضماد کند و غبار آسنیا باب غشیج سرشته بر سر بایند نهادن و تمام پیش سر را گاه
 کج طلا کردن مجرب تر است و آنجا که از ضعف عضله پالمیر و دغوره و قوتهای غوره بالمقون در دست
 و کل در آب سماق یا خمر حل کرده بایند کشیدن بعد تنقیه و خیار و ماز و هم شسته بکف یا بها
 و سر بستن در جمله نافع بود و همچنین مداومت جوز بوا در دهن گرفتن و آب آن خوردن و شفا
 و استباه آن را ملازمست کردن هر شب یا هر روز بالای طعام و غذای کمی رطوبت در گوشه
 خوردن و از میوه و ترهیا و سردیها پرهیز کردن و آنجا که سبب خربه و سقطه باشد جزای
 که گوشتی را بر چینه بکار باید داشتن و آنجا که سبب را بوده باشد بر خیار و طبع گاه

بسیار کس را دیدم که چشم
 که از آن بوی بسیار افتد
 و اصل آن بسیار است
 و ضعف آن بسیار است
 و علاج آن بسیار است
 و در آنجا که رگهای
 درون نفث بران اعانت
 کند و پیوسته دمه و
 غلبه عظم بدان گواهی
 دهد بغرغره و عطر
 سوس بویند عطر و
 بخارات بعد استفرغ
 دماغ را پاک و قوی
 بایند ساختن و موسی
 سر زرد و زرد سر
 کج بر پشت چشمها
 و پیشان طلا کردن
 مجرب تر است پس
 دانه مذکور کشیدن
 و آنجا که رگهای
 درون نفث بران
 اعانت بعد تنقیه
 و تقویت مذکور
 ضماد کند و غبار
 آسنیا باب غشیج
 سرشته بر سر بایند
 نهادن و تمام پیش
 سر را گاه کج طلا
 کردن مجرب تر است
 و آنجا که از ضعف
 عضله پالمیر و
 دغوره و قوتهای
 غوره بالمقون در
 دست و کل در آب
 سماق یا خمر حل
 کرده بایند کشیدن
 بعد تنقیه و خیار
 و ماز و هم شسته
 بکف یا بها و سر
 بستن در جمله
 نافع بود و همچنین
 مداومت جوز
 بوا در دهن گرفتن
 و آب آن خوردن و
 شفا و استباه آن
 را ملازمست کردن
 هر شب یا هر روز
 بالای طعام و غذای
 کمی رطوبت در گوشه
 خوردن و از میوه و
 ترهیا و سردیها
 پرهیز کردن و آنجا
 که سبب خربه و
 سقطه باشد جزای
 که گوشتی را بر
 چینه بکار باید
 داشتن و آنجا که
 سبب را بوده
 باشد بر خیار و
 طبع گاه

چشم تلغ و مینه و دکر و دوه بشت نافع آید و آنجا که سبب دود بوده باشد و شاکشید
 و در چکانیدن سفید بود و آنجا که سبب غبار و دود بوده باشد چرب کردن تمام پشت چشم
 بروغن بادام تلغ و دود آنجا که سبب بویهای حاو باشد از آن حذر نموده کلاب بروغن چکانند
 د بویهای میوه های نفع سفید آید و الله اعلم غده زیادتی غالب بود که بدان زیادتی گوشه
 چشم پدید آید علاج استفرغ خلط فاضل باید کردن بعد از روای که در علاج طغره
 گفته شده افکندن و همان نوع برپیز کردن و الله اعلم **عرب** اما سی که چاک و متعرج بود
 که اندر گوشه چشم پدید آید و این چنان بود که فصلهای که از چشم برص و اشک می یاباید
 در غده جمع آید و آنجا محبتش گردد و متعفن شود و سبب آن اس و فرجه کرد و با ضربان و در آن
 و باشد که استخوان را بشکند و فرجه آن بدو زشت گردد و علاج زرد استفرغ و تنقیه تمام باید
 و در تخلیل آن قبل از سر کردن گوشیدن و چنان مناسب باشد که علق بسیار بکنند
 و بعد از آن بر چال پس سر حجابست کنند و همچنین بر ساق و سینه های گوشش بپاچندند و
 و شباه آن مسهل بخورند و امینا و صبر و زعفران و صدف سوخته آنچه باشد تاب
 طر مشقوق سوده طلا کنند و طلای نقره و در و صبر بهم برشته بسی محرب است و گفته اند
 که خاصیت ما شش است که او را بخامید و بر غریب نهند زایل گردد اگر کند ر با سر کین که بر شسته
 و زاج سوده و سیکنج بسکه حل کرده بر آن نهند پیش از آنکه سر کند آنرا بپزند و بکند از دوا گرفته
 شود و سر کند آنرا بپشتارند و پاک کنند و نگذارند که چرب جای گیرد که با استخوان مجاور آن هم میوه
 باشد و متعرج و زرد گرفته در سوراخ غرب غشقی سفید بود و همچنین بر یک مورد خشک و در
 با بسم گرفته و زرد و تخم شسته و اگر ممکن بود که در اول بسر عوب باریک تیراب کرم کرد
 زنده چنانچه چشم برسد چنانکه سوراخ شود و عظیم نیکو بود و زود و بصلح آید و احتیاط آنست
 که قدری پنبه چرب در درون چشم نهند بهلوی آن و محصل درم را افزاشته دارند و بطره
 در چشم بچکانند هر ساعت آب و روغن حاضر دارند تا اگر قلیق چشم برسد فی الحال بشویند چشم
 و دیگر بار بروغن در چکانند و بعد سوراخ شدن مرهم لایق تا حد و ابر بکار دارند و الله اعلم
صحبی قوت بصیر خیا نچه دید نه ابر و دهی که هستند و دیدن بر آن میرسد و در

سبب آن یا سوء المزاجی بود در تمام بدن صاحب آن از دور و نزدیک همه چیز را از بون بیند و با
سوء المزاج بود و خلص باغ و صاحب آن دو همه چیز را بیند و یا سوء المزاجی بود خاضع بجملة اعضا چشم و اگر سوء المزاجی
یا بسبب آن که از گرم شدن رطوبات بدن که ماده روح اند حادث شده یا چنانچه بعد از متغیرات منقطعه
جماع و تعبها طویله واقع است و یا که از غلبه رقت روح با صوره چنانچه نظر گفته در قرص آفتاب در شعاعها را
و صاحب آن چیز را از خیره بیند و شب تر بیند و از نزدیک بقیه نمی تواند دیدن خطوط بعین که تواند خواند و از دور
نمی تواند دیدن و یا که از افراط غلیظه روح با صوره و صاحب آن از نزدیک بد تواند دیدن و از دور
فی الجملة بهتر بیند و بسیار باشد که افراط غلیظه روح منجر شود بکرمی وحدت و رقت روح
و ایشان از دور و نزدیک میچکد ام نیکو نتوانند دریافتن لیکن از نزدیک فی الجملة بهتر بیند و یا
که از حدوث که در رطوبتی از رطوبات چشم افتد چنانچه قوام تمام بصریه هرگاه غلیظه
اندکی از دور بد تواند دیدن و از نزدیک هم اندکی بیند و اگر قوام اجزای آن مکرر گردد و غلیظت
بمحاذات بجلل البصار مشکل باشد و اگر قوام جلیده مکرر شود فی الجملة غلیظت خروج شعاع الکاس
و انقطاع هر دو ضعیف گردد و همچو آب گذرد آینه رنگ و اگر قوام زجاجیه غلیظه گردد و همین نوع
چیت رسیدن غلظت از آن جلیده و مکرر شدن جلیده و یا باشد که از قصور حال طبقات افتد
مثلث و در شدن ثقبه غلیظه که آنرا الساع و انشا گویند و تنگ شدن آن هرگاه که این بزرگ
علت قلیلی باشد و اگر که چیزها مشکل گردد از جهت پریشان شدن روح در الساع و منفضط
آن در ضیق و کم شدن آن در هر دو حال و اگر این حالها قوی افتد بینایی تمام خلل کند و بسیار
امراض طبقات و عصب مجوف هم برین قیاس موجب بصر شوند اما انجام او ضعف بصر
نه عرضی و چون چشم عضوی است کوچک و اجزای آن بنایت بهم نزدیک و ملیم اند و سرسری این
اسباب مذکوره بخصوصه بسی صعب بود و از آن خدشی قوی باشد علاج آنجا که
سوء المزاج عام بود تبدیل مزاج بحد بدن و تقویت دماغ و چشم باید کرد و چنانچه در ابواب
سابقه و صدر این باب معلوم گشت و بدل یا تحلیل رطوبات بخوردن غذای مقوی حافظ بصر
حاصل باید نمودن و اینجا که سبب المزاج دماغ بود تنقیه دماغ به ستوری که در امراض دماغی
گفته شده باید کرد و بعد تقویت دماغ و معده و چشم کردن و خوردن اطریقیات درین

جامع النفع بود و همچنین سبب برنجار قلیه پوتی بسیار داشتن و اینجا که سبب سوز المراج چشم بود
و صحت سایر اعضا بدان گواهی دهد و تقویت و تعدیل مزاج آن باید کردن بجزئی نافع که
در صدر باب مذکور است یا جتناب از مضراتی که مذکور است و بعضی از ادویه مقوی چون
و توتیا پرورده و بعضی تدابیر چون استعمال ملینات سبک و دنبه رکفت یا پختن غذا با
نرم خوردن و آشپاده اینها که در مذکور شد جمله اینجا مناسب باشد و اینجا که سبب
روح باشد غذای باید خوردن که از آن خون غلیظ متین حاصل شود و از نظر در شغشها
و در سپیدها و در روشنها حد باید کردن و پوسته نظر بر جامه سیاه و چسبندگی تیره
و بزرگ باید داشتن و مداومت کشیدن محل مشهور نمودن و تقویت بدن کردن و اگر
روح با صره را تحلیل دهد چون بسیار نگرستین و در چیزی بدقت و در چیزی دود و دور
ببالاته دیدن و دور بودن سفیدها و روشنها را همین حال بود و بعد طعام حافظه صحت
خوردن غلظت نافع آید و در شبان روزی مکنوبت و همچنین اطرافیات نیز درین باب بسی مفید
و اینجا که سبب غلظت روح باشد دماغ را بمطبوخ مسهل پاک باید کردن و غذا را خوردن
که از آن خون لطیف حاصل گردد و اگر سودا می در مزاج باشد از تدابیر الخویا یا این تدبیر باید
و تجارت سودا را بعد از سهیل بنقوعات دوا که لطیف تری فراستگین باید دادن و کامی احتیاط
مناسب کردن و دار چینی و بادیان و مرزنگوش و باد و روح حل کرده و حضض تنها و غسل
در کشیدن و شلغم کشیدن باب رازیانه با آب مرزنگوش و شلغم بسیار خوردن و نخوردن
کرده در چیزی رقیق بسیار نگرستین و اینجا که سبب که درت رطوبتی باشد اگر آن که درت
از غلبه تری افتاده بود تنقیه باید کردن و نگاه توتیا و کلهاسکار داشتن اگر از غلبه خشکی افتاده
تعدیل مزاج و تقویت و تطیب دماغ و چشم باید کردن و اینجا که سبب فراخی ثقبه باشد
انچه قلیل واقع شده باشد چنانکه مانع ابصار باشد بلکه مصعف بود و صاحب آن را
در دیدن چیزی چشم از آن بود و سیاهی آن بزرگتر غالب تر نماید و اگر از زور قی و اشتغال
افتاده باشد آسایش باید جستن در خانه تاریک نشستن و در درمی قابض که
مشک و عود و ورق زر مسحق در آن باشد پوسته کشیدن و مجسمه داشتن بر پیشانی

و اگر از غلبه خشکی عینیه باشد و کمی رنگ و خشکی دماغ بدان باشد بود در طریقه دماغ باید که درون چشم
 و خری بران و دوشیدن و طلا کردن و از زور و نقیب بر میزنند و دروغن بنفشه بادام
 اندر بینی و گوش چکانیدن و سر بر بخار شلغم و فلیه پوتی و اشباه اینها داشتند و اگر از خری
 و سقطه بی نقصانی در عضوی از اعضای چشم افتاده باشد قصد قیال باید کرد و و بوی
 حب الصبر بکار داشتن و ضماد آرد و آب برک بید یا برک خرفه بر پشت چشم نهادن و در صند
 شیان مایشتاد و صندل طلا کردن و کلاب سرد در چشم چکانیدن و در پس سر حجا
 کردن بر چشم زرده تخم مرغ و دروغن کل نهادن و به پشت خواب کردن غذای سبک
 خوردن و اگر از غلبه رطوبت عینیه افتاده باشد استفراغ رطوبات باید کرد و در کوش
 چشم و صندل زدن و شیان زهر پاکشیدن و کل بستن و در آب دریا و معادن دریا
 نشستن و غذای خشک خوردن و اینجا که سبب تنگ شدن ثقبه باشد فی الجمله
 اگر از رطوبتی بود که بران مستولی شده ثقبه آنرا نختی فرا هم آورده باشد همچو غریال
 در تری تنقیه بقی باید کرد و زور گری و کمان کشیدن و دم گرفتن و زرش نمودن و اگر
 خشکی فراز کور کردن و اگر از خشکی عینیه بود که دهن آن نختی فرا هم کشیده باشد و در زیر
 باید کوشیدن چنانچه دانسته شد و بعد از آن دوامی تر در چشم کشیده باشد و در
 مزاج حاصل شده دم گرفتن و زور بر چیزها کردن و در تنگی ثقبه مطلقا چشم کو حکایت
 و در غلبه مرض جرش و مثالی از اشیا چیزهای بنید و سبب اینها که سبب قصور جان
 بسیار طبقات یا عصب مجوف افتاده باشد هم قیاس بدین حالات مذکوره تنقیه و ثقبه
 عین و اعصاب و عضلات بدانچه ممکن بود باید کرد و در علاج بعضی حالها از قرحه و غیره
 بیان یافته اما آنچه از روی کلیه درین ضعف نافع است اگر آنهاست که در صدر باب
 مذکور شده و گفته اند که دو عدد جوز یا پوست سوزانیده با شتی عدد و پلیله زرد و سوزنده
 و سحی کرده با شقال فلفل غیر محرق و زرم بخیت در چشم کشیدن بسی مفید بود و عصا
 انار میخوش را جوشانیده تا بمصفت آید و نصف آن غسل صاف با آن خلط کرده و در
 در آفتاب نهاده تا غلیظ شود و لته بران پوشیده و چنانکه گردانیده و بعد از آن برداشته با

غذای جویبار

پاشیدن برگ بیدان دماغ

از آنکه صبر و فضل صلاهی کرده در چشم کشیدن نافع آید و گوشت افامی در مجون کرده خورد
 بسی مفید آید و مسام سر کشاده داشتن در روز و در چک آن دور کردن مداومت خوردن
 شلغم و آلتان تخصیص جواهر دارد بسی نافع بود و همچنین درق مار با نبات سوده کشیدن
 و عصاره سر درس مجون بلا در خوردن مفید آید و انس علم شکوری
 سبب آن غلیظ شدن روح با صره بود و غلبه رطوبت اجزای چشم و یا غلیظ رگها
 بیضیه و اندر آفتاب بودن بسیار و اندر هوای گرم روز گشتن و هوای روز و وقت آخر روز
 و هوای شب جلای آن باعث گشتن جهت تحلیل کردن آفتاب و حرارت روز و روشنایی
 غالب لطایف روح و اجزای لطیفه رطوبات را و غلیظ تر شدن آنها از جمیع آمدن بخارات
 و طرف شب و کثافت هوای شب علاج دماغ را از خلط غلیظ بسبب و غرغره پاک
 باید کردن و هر روز بر دس در درون بینی مالیدن غذای لطیف خوردن و تقویت دماغ
 بیوهای لطیف کننده بخارات کردن و همچنین تقویت دماغ و معده بخوردن رس و گیتی
 و حلوا می بلا در حلوا می و ارچنی و سفوف مقوی و از جنهای غلیظ کننده روح و خلط
 بریز کردن و در گرمی هوا و آفتاب حرکت نکردن در هوای گرمی خوش مقام کردن و پیوسته
 سرمه روشنائی صشیاف مرارات کشیدن و هر صبح و شام خون گرم خاشاک و زربال
 بوم در چشم چکانیدن و اگر جگر تازه را بر آتش نهند بکار و انجیده رطوبتی که از آن بخوش
 بر آید و از فضل و نمک هندی را نرم سوده و بخت بر آن پاشیده بمیل آن رطوبت را نیم گرم
 در چشم کشیدن عظیم فایده بخشد و اگر از فضل و قنبیل را استوار است سوده بر آن پاشد
 و از آن آب کشند هم بسی نافع آید و کباب بکوبد و بکوبد و قلیه آنها که در چینی و سفور و زیره و غیر
 داشته باشد و از قلیه پوتی گویند خوردن و سر بر بخاران داشتن سودمند بود
 چو آنی پانزده سال را استیقا زنی نباشد بود و در علاج کرم چون ماده تحلیل یا
 لختی بدماغ او بر آید و شکور شد فرمودم تا جگر بند بر آید پوتی میکرد دستور و معطر می ساخت
 و هر روز سر بر بخاران میداشت لختی بر سر افکنده و چشم کشاده چند آنکه عرق بسیار از
 سر در آید و میرفت و همانجا بمقدار حاجت از آن میخورد و بدین عرق را خشک میساخت و پیوسته

سر می کشید بهین صحت یافت جوانی دیگر اورم سپرز بود اورا بکجه داغ کردند بعد خنجر روز
 شبکوری پیدا کرد اورا نیز بهین علاج کردیم صحت یافت و سبب بر آمدن بخارات سودا که بود
 بدماغ و این تقویت نافع آمد و الله اعلم روز کوری سبب آن غلبه لطافت و قلت
 روح باصره بود که دشمنی روز تفریق آن کند و کرم هوای روز تحسین و تفریق آن نماید این
 چشمهای ازرق و اشهل را بیشتر افند علاج چیزهای تری فرا باید خوردن در بر سه جز
 مرطب دماغ طلا کردن چون شیر و خرمی و لعابها و اشباه آن و از تحلیلات و محلات و جزایا
 نیز نظم و شور و سخت ترش خدر کردن و شیر زمان چشم طلا کردن و کحل و کلاه آبیاق
 کشیدن و نوعی که در ضعف بصر گفته شده مرغی داشتن و اگر از جهت نظر بر برن و سفید بین
 افتاده باشد علاج تمور بکار باید داشتن و الله اعلم خیالات اشکال و الوان بود که در نظر آید
 بی آنکه موجود باشد و این کاسته ضعیف افند و همچو موی بافته مشبک و یا توی بر تو و همچو بخیر و یا مثل
 غبار نماید و این خود اکثر کسان را واقع باشد چون در هوا نظر کنند و این بی بود و سبب این قوت
 بصر باشد که بخارات چشم یا رطوبات روی حدقه و غلظت بعضی اجزای آنها را مصور بیند و اما آنچه
 غالب شود و سیاه تر نماید یا مثال دود بود یا همچو بخار که از آتش تنور خیزد یا همچو عکس آفتاب که
 بر آبها خور و غالب یافته باشد و بر دیوار افتاده و از باد جفیان بود و بالوان و یا آنچه نماید و یا ضفت
 جز بار بیند و ضفتی را نه بیند و یا میان نگاه چیزها بیند و یا خیالی از چیزها بنظر آید و یا همچو آبها
 در گردن یا صورتها می غیر معلوم مهیب و ناخوش آئیده و یا همچو کسبها و پشها و مور یا نماید و یا چیز
 در میان دود و بخار بیند و یا لکه های سیاه بیند این جمله نا طبیعی بود و بعضی از اینها ممکن دور یا بیند
 باشد و بعضی لحظه بدارد و در طرف شود و باز خود کند بعضی زودتر و بعضی دیرتر مناسب است
 و سبب این مرض یا تیره شدن روح بود از بر آمدن بخارات تیره کننده از هر خلطی بدماغ بخار
 در ریه یا کاهی می باشد و در وقت بعضی بچانه ها و در برسام هم شایسته شود و حیانا و عکاست
 در غیر مرض زودتر و رفع شدن آن خیالها و ضعف دماغ و معده و قوت یافتن بعد غذا نمودن و در
 بر خلطی که سبب بخار بود دلالت کند و یا که در تری بود که در رطوبات چشم یا و طبقات آن پدید آید و یا
 اجزای بعضیه بعضی غلیظتر شود از بخار تیره یا از خلطی یا از کیفیت و آن جزا متفرق بود و پیش چشم

نمایند چون پشه و مکس و خطوط و مانند آن اگر بر یک محل واقع باشد چون میانگاه مثلا هر چه را بنید میانگاه
 آن را سیاه بنید یا بخاک و اگر یک کنار بیهیته تمام مگر بود همه چیز را را که نصف بنید و برین قیاس
 و اگر لون بیهیته متغیر شود و تغیر آن از هر خلطی که باشد لون آن خلط در دیدن بناید منفرد و او مرکب
 مرکب و اگر بخاری غلیظ از اخلاط در و ساری باشد سیاه آن بخار لون شکل خویش نماید و تغیر لون
 جلیدیه همین حکم دارد و که درت زجاجیه بواسطه رسیدن غذا اگر از آن جلیدیه هم دخل بود
 درین اسباب اما در قرنیه چون که درت و کثافتی پیدا آید از شدت قوی یا از بقیه و سبب یا سبب از
 و اشباه آن بمجاذات آن دیدن پیدا دیده نشود و یا آن مجله که مجاز این در است تا رنگ نماید
 و باشد که آن شکل بود شکل در سطح مری همچنان شکلی بنید و مری همچو آفتی قرآن شکل را نماید و اگر
 حدقه آن تغیرات کند و پیک ازینها از ضعف دماغ و یا چشم خالی نباشد و مع ذلک چون
 بخار سودا و در دماغ باشد و یا بخار سبیل مشوش از عضوی بدماغ بر آید و دماغ را رنج کند صورتهای چون
 موی نماید و اگر بخارات اخلاط نیکو غلبه کند صورتهای خوب در نظر آید و از جمله این خیالات آنچه میجو دود
 و مکس و پرده وین نماید و تمکن گردد و ضعف بصیرت اندک با آن پدید می شود و ماده آن بطوبت باشد
 مقدمه نزول آب سیاه و هر چه شش به بگذرد که اقوامی بخارهای هستی و آب فرود نیاید دیگران
 که در و از نزول آب علاج اینجا که سبب آن بخار بود و آن از دماغ و معده باشد تنقیه باید کردن
 و تقویت نمودن بخور و ن اطریفات تخصیص کشنیری و کسب و ریس و اشباه اینها با طعام
 چیزهای که منع بخار کند از دماغ خوردن و طعناها سبک بخار داشتن ملاحظه باید نمودن اگر در دماغ
 معده بهتر است که سبب فی الجمله کشیدن و حرکت کردن یا ضات عرق آوردن اگر در معده بهتر است غذا
 مستغرق خوردن سیوا مسکن بخار بین الطعاین بخار بردن در چشم منقویا که در ضعف بصیرت کور شده کشیدن
 و اینجا که عضو دیگر چون مرق و جگر و سپرز و رحم و ادرعیه منی و امعاء و با گرم در دماغ داخل بود و در
 آنها باید کشیدن و طریق آنرا از سبب هر یک باید طلبید و بعد اصلاح آنها چیزها مقوی چشم کشیدن و بخار
 و اینجا که سبب درت و طوبتی بود از بخاری هم قریب بدین نوع بخاری علاج باید کردن و اینجا
 که سبب درت و طوبتی بود یا طبقه بود از خلط و سودا المزاجی و کیفیت از خارج هم تنقیه
 باید کردن و تحلیل آن کردن به مجلهها و غیر آن چنانچه در ضعف بصیرت غیر گفته شده تدریج خشک

بضم کاف و ساکن
 مهله دبا کو و هفت
 عریست است و هک
 هر چه که باشد از قرن
 بضم دال و ساکن
 هر وقت بخار کشیدن
 مالش نموده و بناید
 از قرن

و قرصه ثقبه و خشب در مد و سپیده و غیره جمله سبقت بیان یافته اند و آنچه عرضی مرض بود باز آله
 مرض بر طرف شود و آنچه که بیم نزول آب بود تدابیری خشکی فرازی باید کرد و از زور کردن در حرکات
 و سرشیب کردن بر خذر باید بود و علم فرو آمدن آب چشم ابر عیلت چنان بود که رطوبت
 محتبس شود در ثقبه غنیمه میان ضفاق قریه رطوبت بضیبه و این رطوبت کاهی سفید بود و
 سیاهی یا یکدوی مایل باشد و کاهی صاف نماید و کاهی همچو کج گشته و کاهی فتنه نازل شود و بنامها
 بتدریج نازل گردد و سبب قوی تر اندرین عیلت غلبه سردی و تری است بر مزاج چشم و ضعف مزاج
 و باشد که ضربه بر سر رسد و ظلی در اعضا چشم و المی پدید آید و بد آنجهت رطوبات در آنجا مایل
 و محتبس گردد و درین اوقات عیالی را دیدم که ششتر بر سر آورده بود و آب نازل گشته و یکی
 بدستکاری آنرا علاج کرد و این آب کاهی تمام ثقبه را فرو گیرد و صفا آنرا بنیای تمام بر طرف شود
 و کاهی در یکطرف ثقبه بایستد و باز جهت چسبیده یا که بطرف دیگر نزود صاحب آن از طرف دیگر
 تواند دیدن نصف چیز را در نظر آید و بگردانیدن حدقه نصف دیگر را ببیند و کاهی در وسط ثقبه بایستد
 مستحکم چنانچه از اطراف او حلقه کشاده باشد و صاحب آن از هر سیات مدور دایره بیند و از غیر دور
 همچو کره سیاه در وسط آن خیال کند علاج آنچه بنایت رقیق و صافی و نور آورده باشد
 و از ضرب بنیای مستقر رطوبت مشغول بایستد و سهولت میان بنیائی خوردن از ترها دور
 و غذای خشک خوردن تدابیر خشکی فرا کردن و ادویه مجفقه کشیدن شیخ گوید من شخصی عاقل
 واقف معتبر را دیدم که او را آب سفید که آنرا مرواری گویند فرو داد و خود با استفراغ مشغول شد
 کم خوردی و از چیزهای تری فرا پرهنیز کردی و بر قلبه خشک و سطنجه اختصار مینمود و سرعیا
 محلل می کشید آب زایل شد و نور بنیائی باز آمد و آنچه کهنه شده باشد و یا از ضربه افتاده بود
 و سفید آنرا میل باید زد و چنانچه در عمال که مالان مقررست در آن تابست گنزد و دست بنیاید
 که اکثر بعد نقاب از خود کند و آنچه سیاه و یا تیره باشد اما رقیق بود هم ممکن است که بدستکاری زایل گردد
 اما آنچه سخت غلیظ و کدر بود و یا از زین مصفا و یا همچو کج گداخته بود علاج بد نیز بود
 برابر دبه غسل زدن جهت آنکه از غلظت نیک سیلان میکند تا به میل دفع شود و محففات فساد
 او زیاده میشود و قوت محفلات را تا بدان رسیدن فسادست و دیگر در حدقه میشود و تدابیر

در خیالات و در ضعف بصر گفته شده که اگر آنها در ابتدای این مرض در کمی آن نافع بود و گفته اند
 که ایارج فقیر ادا در اول این مرض و در ضعف بصر و خیالات جمله نافع بود و از مطبوع قنطاریون
 انفع باشد و از مودیت بسیار مطبوع قنطاریون بگیرند قنطاریون بار یک سه درم
 تربسپید خراشیده میان تهی نیم کوفته سه درم بسفایج نیم کوفته هفت درم موز دانه بر
 کرده بیت درم همه اند نیم اب بپزند تا بمقدار پنجاه درم باز آید بیالایند و بکار دارند میان
 شیانفی که اندر است اسوات در چشم کشند نافع بود و دیگر نیز خرق سید یک وقیه بلبل شفیه
 نیم وقیه اشق بگیرم همه را نرم سوخته آب بشنود و شیانف سازند بوقت حاجت
 سوخته در کشند و آب پنج پیاز با غسل آینه کشیدن هم مفید بود و زهره کلنگ و زهره کلک
 و زهره گفت و زهره شبوط کشیدن مفید بود بسیار شیانفی موجب بگیرند زهره کلک
 بگیرم و روغن بلبلان مقداری با دل بپایانند و خوشک کنند و همچو عصا را را خشک کنند و بپایان
 سازند و بوقت حاجت سوخته بکار کشند و الله اعلم بحفظ بیرون خواستن چشم بود
 اندکی از محل خویش سبب آن با قوت قی بود یا قوت خنق یا صعبی زادن و باشد که از
 ضرب تیری یا جوی و اشباه آن هم واقع شود علاج آنجا که سبب زدن
 و اشباه آن باشد نخست فصد باید کرد و برگردن حجامت بشو و بی شرط
 کردن چند نوبت و استفراغ بمقتضی تیر و سهل کردن چشم را بسته داشتن و زدن
 بعضا به و بر بالای زفاده تخت از سرب با اندازه چشم ساخته بستن و بقفا
 باز خفتن و طعام اندک و سبک خوردن و از گوشت و شراب و ترپها و باداکنیز پرهیز
 کردن و شیانف سماق اندر چکانند و آنجا که سبب در زادن باشد با این
 تدابیر ادرار طشت نیز باید کرد و آنجا که سبب ضرب تیر و اشباه آن باشد قصور
 شده باشد صاحب ذخیره کوید که من دیدم که شخصی صاحب تجربه آن چشم را
 باز بست و بمحرقه آتش برپس سردا چندین نوبت نهاد و شیانف و
 و شیانف و سیران و شیانف انار و زرد را غلبه در چشم و
 کشید تا بر جاسه شد و قرار یافت بمقصود و الله اعلم

باب بیستم بیان احوال کوشش *

از ترکیب و وضع و قوت سامعه و منفعت اینها و مرضهای کوشش و اسباب عیالجات
و معالجات آنها اما ترکیب و وضع و قوت سامعه و منافع اینها
بدانکه کوشش عضوی است مؤلف از غضروف و عصب و گوشت و پوست و رگها و شریانها
و ریهان بادیهان گشتی برشته تا هوایی که از او تشکیل میدهد و سوراخ کوشش رنگ پیچیده
برسان بلبلاب مخلوق شده است تا آوازی قوی بیکبار بر عصب سمع نکوید و آنچه از او در
انزردن کوشش فضا میست و عصب حس بر محیط آن فضا از جانب بینی گسترده است همچون
و آنرا صماغ گویند و در انزردن فضا هوایست ساکن و گرم مناسب آن محل برگاه که
هوای میرونی را از او بجهت بدینست و نسبتی که نفحات حروف گویند را و یا غیر آن را
و بر همان وضع تحریک آن کرده و بسوراخ کوشش اندر آید این هوای کن بر همان نسبت
بجانبان و این هوا با عصب حس مصلایده کند و بدان شود حاصل کرد و همان دستور
و بهیئت حاصله حس مع چون از اعظم مهابت بدنیست و فضیلت دیگر هم دارد که
که کمال مرتبه انسانیست برشودن و قوت است چه هر که که مادر از اوست و یا پیشینه
بیچ نتواند گفتن و هر چه بشنوند و بداند جواب دهند و باز گویند بنابراین محل آن مشتمل آفریده
تا اگر آفتی بیک رسد بدن از منفعت دیگر با نصیب با و ادراک هر دو یکسان و متعادل
شده است تا اختلاف آنها نفع از اطران زد و از غضروف مخلوق شده است تا در
و از صدمات و ضرب زد و کوفت نشود و ایستادن برای مصلحت مذکور بسیار مخفی نماید
مشارکت کوشش با دماغ بسبب قرب مجاورت اعصاب تمامست و چرکی که در کوشش جمع آید
فصله ایست از غذای صغیر که از دماغ بدانجامی آید و چنین میان کوشش و زبان بدان سبب که
که درگاه مواد که زبان می آید بعضی بر کوشش باشد و بدین سبب لال مادر از او گریز باشد و همچنین میان

گوشه آلات تناسیل بسبب شریان که در فضای آن واقع است چنانچه در صلیا گفته شد
 و اما امراض گوش و اسباب علامات و معالجات آنها کرمی و کرانی گوش
 سبب کرمی و بد شدن که بی نقصان خلفت گوش بی فقدان قوت سامعه از اصل فطرت
 حادث گردیده باشد بود یا ناقص از اسباب داخل چون غلبه حرک گوش بسته شدن آن
 از حرارت خارجی و چون حدوث کرم در گوش از ماده عفنی که گوشش ریخته بوده باشد
 و چون حدوث غشائی یا ثلولی یا گوششی زاید از بعد قرصه در منفذ گوش چون وقوع
 خلط غلیظ و مجوی یا خارجی چون ماندن یکی یا دانه یا خاکی یا کلی یا پشه که از خارج
 در منفذ باشد یا حیوانی میکرو و شباه آنها و یا سوراخ مزاجی بود منقرض یا غیر منقرض و حساس
 و آن اغلب سوراخ مزاجی بارد می باشد و این سوراخ مزاجی که بی در نفس عصب بود فقط در
 پشت و باغ افته و باشد که کرمی و کرانی گوش از دفع طبیعت افتد در بجاها با انتقال ماده قلیل یا کثیر بنیای
 گوش و سر و باشد که از تضاع مواد بجاالی گوش افتد بیکبارگی دفعه چنانچه بعد از سهال صفر و بد واد غیره که بی
 میشود و سهال با آن منقطع میگردد و باشد که از زور کردن یعنی افتد همچو زور قی و اشباه آن
 و باشد که با دی غلیظ در فضای درون صماخ و یا نواحی پرده معشی درون گوش جمع آید
 و از تنوای خارج نیک متاثر نشود و با حس عصب را نمی تیره کند و از جمله آنها آنچه قوی افتد
 و ممکن نگردد که در علاج آن مشکل بود علاج آنجا که سبب آن غلبه و تراکم حرک گوش
 بسته شدن آن باشد و آنرا با داخل میل و عدم اسباب دیگر بتوان دانستن گوش را بر
 آب کرم باید داشت بسیار و روغن عرق در روغن بنفشه با دام نیم کرم با اندک سرکه چکانند
 و بر جانب مخالف خفتن چند آنکه نرم کرد و انگاه بعد استحمام بران گوش خفتن و یا گوشش تاوه
 حمام نهادن و خفتن و زور کردن تا برون آید و میل رسد و بعد پاک شدن تا بطریقی
 باید کردن و مراعات گوش پیوسته نمودن تا دیگر حرک در مجرای غالب جمع نشود و گفته اند
 که اگر فستیمه سازند و از تخم سپیدن و بوره با هم کوفته در گوشش نهند و سه روز بگذرانند
 و اگر با بانه گوشش بر تار کرم نهند و فستیمه برون آورند و حرک حل شده بسیار سرد و اندک
 و آنجا که سبب حدوث کرم بود و خوردن و پختن و دغنه درون گوشش باشد آن باشد

۲۷۷
چیزهای کشنده گرم کنیم گرم باید در چکانیدن مثل عصا در یک شفا و لو طبع ترس و طبع در نه
در روغن در نه ترکه و روغن عقرب جمله با عصیر کشنیز تر و چون گرم بیرون آید تنقیه فراج و اصلاح
کوشش باید کردن و تنقیه مقدم بهم نافع بود دیدم سه پوشیده را که بسیار بود و تب لازمه داشت
بعد تنقیه کوشش او در در که بعد در روز در چنان صعب شد که بی طاقت شد و گریه بسیار کرد
و در خواب شد ساعتی ناگاه از کوشش می میانگاه گرمی ظاهر شد و توانا شده بی آنکه در
در کوشش او کنند آنرا البته گرفتند و بیرون کشیدند و گرمی سرخ بود همچون گرمی
و مقدار چهار انگشت طول او بود و بار یکتر از گرمی معده همچون گرمی سرخ بود و در همان صحت یافت
و آنچه درین باب آزموده اند آنست که دو درم شراب و سه درم غسل و یک درم روغن کنجد
و سیبیده و دو خایه مرغ بهم نیکو بیا میرند و نیم گرم کشند و چشم پاره بدان آلوده در کوشش
نهند و دست بران نهاده بران کوشش آید بکشد یکساعت و بعد از آن چشم بیرون آید
لحظه را گرم بر آید و آنجا که سبب حدوث غشائی و یا ثولولی و یا کوششی فزونی بود در مجرای
و آنرا بتوان دیدن جز دستکاری آنرا ند بیری نباشد و موضع آن مقوس باید و حتی
بسیار باید کردن تا آفتی بحصب اصل کوشش نرسد و بعد بریدن دوالی سوزانند
بر آن محل طلا باید کردن تا عود نکند و صاحب را قبل از بریدن بپوشش باید و حتی
سبب الشفای بزرگ و گفته اند که روی سوخته و زرنج سرخ هر دو را بکه که سودا مانند چکانند
تا کوشش فزونی و ثولول را بسوزد و دریش کند پس علاج ریش کشد و آنجا که خلط غلیظ
از قرصه و غیره در منفذ مانده باشد و تقدم و رج و قرصه سبب آن ظهور یرم و عدم علامت
و دیگر اسباب بدان دلالت کند چیزهای غلیظ کشنده باید چکانیدن چون عصا در سداب
با غسل آمیخته و جذبه بستر اندر روغن شبت حل کرده یا اندر روغن بادامچه که بی بازو
اندر بول یا اندر زهره حل کرده و طبع اهل اندر سرکه که جوشیده چند آنکه سرکه سیاه
شد میباشد و طبع خرب و جذبه بستر و بوره اندر زهر جله نیم گرم این دو را با جیت شونج آ
تیز نافع بود و اگر با خلط غلیظ تنقیه از قرصه و غیره مانده باشد هم این دو را با مفید آید آنجا
سبب حدوث درم بود و تدبیر درم باید کردن از هر نوع مناسب آن و علاج آن جدا از

خواهند شد و اینجا که سبب آن ماندن سنگ و اشباه آن بود در مقدار و عن باید چکانیدن
یا آب خمر یا سرکه بعد ماسوره بزرگ بر ممر آن نهادن بدین آنرا کشیدن و کل و انچه با ب نرم شود
چون بر آن کوشش خفته نور کند بیرون آید لالی کا فتن خارج میشود و اینجا که سبب بفتن حیوانی بود
در گوش احساس حرکت و غوغه بر آن شاید بود جهان تدابیر گرم با فغاند و اگر قطر آن اندر چکانند
زود آنرا بکشند و همچنین عصاره رب پیاز با اندک سقمونیا یا اندک صبر جله نیم گرم پس کشته آنرا چکانند
بسی بیرون باید آوردن و اینجا که سبب سوز المزاج سازج باشد در تبدیل مزاج عصب حس
باید کوشید چنانکه در بار و روغنهای گرم کشته نیم گرم کرده باید در چکانیدن چون روغن ترب و عن
شبت با اندک جند و روغن عار و روغن قسط مر و روغن بادا و انچه کوبی و از سردها و میوه و جوا
سوز و لذیات پر خذر بودن و دوا و مسکن از روغن بادا و انچه کوبی با بلادر یا کسی کردن در حار کسکین حار
مزاج باید کردن بدستور حمیات و عصیر عنب سبب کشیدن زور و روغن کل بادامی و این بقیه با دوا و جله
با هم در چکانیدن و بر آن نصف سطلای خشک افکندن و در یا پس کوشش بر بخار با نرم دوا
و شیر زنان بار و روغن بنفشه در چکانیدن از چیزهای خشکی فرا و در بودن نگاه باشد که در
سابقا بوده است جهت اصلاح آن دوا غمی مناسب و متعاقب در کوشش کرده باشند مزاج عصب
مقصود یافته بود و یا خود کرانی قلیل بوده و جهت آن دوا می نامناسب افکند و کوشش کردی
از مقصود مزاج عصب از آن دوا و اینجا تحقیق آنها نموده ضد آنها و صلح باید ارسال نمودن و با جهل
تعدیل مزاج تمامی اعصاب کوشیدن چنانچه در امراض عصب مقرر است و تدارک مفدرات که در وجع
استعمال کرده باشند روغنهای گرم بود یا خنک سبب سوز المزاج با دوی باشد اگر از نیم
و این شیر باشد استفراغ بلغم بدفعات باید کردن غذای خشک کم خوردن و شرابها بکار داشتن
بعد تنقیه و اگر از خون باشد نخست فصد باید کردن و شرط اذن و حجامت شیب کوشش کردن غذا
معتدل خوردن بعد روغنهای که در بار و گفته شد بکار داشتن مخلوط با آب کشیدن یا عنب
بادامچه تنها مفید بود و اگر از صفرا باشد نخست اسهال صفرا بطبیخ فواکه و بنفشه و نیلوفر بدفعات
انگاه تری مزاج بعد از شرابها و خشک بدستور حمیات صفرا دوی نمودن و انچه در سوز المزاج حار
در کوشش چکاندن بعد تنقیه و من کرانی را شنودم که از سوز المزاج مادی غیر مادی

بلندی که بر کنار غضروف کوشش است از جانب روی بر اول مقدار نراره پلینه بار یک تا ده داغ بها
بدستور بعد از روز و پنج کوشش ایشان بدستور صحت سابق کشود و نیک میشنودند و آنجا که
بشرکت ضعف دماغ افت نخست تنقیه و تقویت دماغ باید کرد و انگاه اصلاح کوشش نمودن
و آنجا که سبب بحران انتقالی باشد و تقدم مرض حاد چون بعضی امراض دماغی و تبها صفراوی
و وقت بحران بدان ایما کنند بعد از حصول قوت فراج بحال اصلی خود تنقیه خلط سبب باید کرد
بدانچه مناسب بود و تقویت دماغ کردن انگاه روغنهای نافع مذکور آنچه لایق حال بود افکندن
و داغ مذکور بهم نافع آید و آنجا که سبب بر آمدن خلط مراری بود با عالی و نواحی آن کوشش
آن در آلات سمع و تقدم و انقطاع اسهال صفراوی است آن دال کرد در بران تقویت
و تعدیل فراج بدن صفرا باید کردن ملین صفرا بر فوج دیگر بار نمودن مقویات خنک در داغ در
چکانیدن و اکثر آن بود که این قسم بخودی خود بعد تعدیل اصلاح آید و اگر تشنگن کرد و داغ مذکور نماند
و آنجا که از زرقی و شباه آن افتد و وقوع آن متعاقب آنها بدان اشتها نماید تسکین مواد و
باید کردن و این نیز اکثر بخودی خود بصلاح آید و آنچه تشنگن کرد و همچو داغ سابق عمل باید کردن
و آنجا که از یاب و غلیظ افتد و وقوع سودا ویت فراج با طبیعت خفیل و کشودن کوشش گاهی یکبار
کران شدن بران دال بود خدا تا باد شکن باید خوردن و اسهال سودا و ملخیم باید کرد
و کوشش بر بنجا طبعی بالونه و قیوم شدن قلم که کادر کس دزیره و در یک کردن و تنقیه دماغ
سرفه نمودن روغنهای محلی با و با جذا میخته در کوشش چکانیدن و تخصیص دهن را حاد و خیرهای مسکن
و معتدل از اشربه و فوکه باید خوردن و اندا علم شنودن آوازهای دروغ یعنی آواز
که از منوج و ترع هوا بیرون نباشد اما آنچه با و از تند و آواز یاد که در کوزه و جاسج و آواز
آواز کس در بنور که در ظرفی مانده با و آواز اب روان اشباه اینها ماند آنرا طنین گویند و دو
و عوام آواز منرا منجهت ادراک آن بر در آنچه میانگ طرف ردین چینی مانده که چیزی بران زنند
با و از در آواز دور جا آنرا عوام آواز کوشش خوانند جهت ادراک آن در کوشش و اظهار تبیل شمیم
طنین دوی گویند و سبب غالب این علت بخاری بود یا بادی در تجویفهای سر و خالی کوشش که
بجکت خود قوت آید و دیوارهای سر را یا آنچه حادی ثقیه کوشش است بگوید و هوا و محاور و طایف

از ان متاثر گردد و از اصباح در یابد و این بخار و باد کاهی در نفس دماغ و نواحی سر متولد
گردد و ظهور و علامت غلبه موده و سبب بخار باد در دماغ و احساس کردیدن بخار
در درون دماغ و نواحی سر متولد گردد و ظهور و علامت غلبه موده سبب بخار و باد در دماغ
و احساس کردیدن بخار در درون و بیرون و جای بجای رفتن آن شاید آن بود و کاهی
از عضو دیگر بدماغ برآید و بیشتر از معده برآید و وجود و عدم و کم شدن و زیاد شدن
در خلو و پری معده بدان اشتباه کند و باشد که از مزاج و یا طحال دیار و ده از بخار گرم
و غیره و یا از زهره و غیره برآید چنانچه در مایه و غیره اشارت بدان شده و باشد که از
گرم افراط بخند و بخارات از آنها پدید آید و با عالی فرستد چنانچه در آغاز نوبتهای تب کاهی
افتد و باشد که از غلبه کرسنگه و طویات بگذارد و بخاری از ان بخند و بدماغ برآید و تقدم
جوع مفطر بران حال بود و باشد که سبب این علت قوت حسن سمع و ذکا و گوش و
و قوت مزاج و عاقل و سبیل آن بوده باشد که سبب ضعف دماغ و قوای حساسه بود که از
ان حرکتی متفصل و متاثر گردد و خواه از خارج و خواه از داخل و از جهت ضعف قوی از ان
هست ادراک نتواند کردن و مخلوط از قریح سبب داخل و خارج احساس افتد و چیزی دیگر
شنود و غلط و این مردم متفکر و سودا و مزاج و نافع ضعیف و پریشان دماغ را بسیار
و در ذکا و حسن نیز این نوع غلط و ادراک غلط متصور بوده باشد که حیوانی در گوش حرکت
کند و آن هوای سکن را تحریک نماید و دخول حیوان و عدم دلائل دیگر و یا علامات گرم
گوش بران حال کرد و علاج انجی که سبب بخار و باد نفس دماغ باشد اول تنقیه
بدن کنند انگاه تنقیه دماغ نمایند و بعد تنقیه مداومت خوردن مقوی چون دس شادان
نمایند تا طبیعت مزاج و قوی را برقرار بدارد و چندین یادیدم که آواز سرگینه بعد تنقیه بدست
پر رگس بعد سالی بر طرف شد و حذر از چیزی که بدماغ مضرب بود و بخار بسیار بدماغ
فرستد از اغذیه و فواکه و بقول واجب و استحمام در روغنهای معتدل بر سر مالند
و در گوش چکانیدن نافع بود از انچه در طرش گفته شد تخصیص روغن بود و بادامی و انجاکه
سبب برآیدن بخار بود و از عضو دیگر آفت آن عضو اولایا بدیدن انگاه تنقیه دماغ

و کوشش فقط باستمال ادیان مداومت خوردن مقویات مخصوصه بدانها و آنجا که سبب
 بود و طبیعی که در گرمی گفته شده مرعی باید داشت و در جمله این انواع در حرارت آفتاب نشستن
 و گرمی بسیار شستن و حرکت عتیف کردن و گرمی سنگ کشیدن و طعمهای بخار انگیز
 خوردن و برآشتی گرفتن و آواز بلند کردن و چیزها در هم خوردن و ادخال کردن در
 جاع و مطالعه مبالغه نمودن و صدای بلند شنیدن و قبض شکم مضرباشد و رقیق
 پوتی داشتن و از آن خوردن و مرغ سمن معطر خوردن و ریاضت خنک بویاید و هوا
 گرم و بر غیر عفن بودن و حرکت سواری معتدل کردن و خود را بجزای دیگر شش شغل
 داشتن و در آب خنک غوطه خوردن و گرمی هوا و در حمام قاتر آب قاتر غسل کردن و غوطه
 در سردی و مداومت خوردن نمودن استماع مفید باشد و الله اعلم و در کوشش
 سبب آن یا سوز المراج بود و یا مادی بود در حوالی برده کوشش محقق شده بعد در نیمه
 سیدار و یا آمانی بود که حادث شود در درون کوشش یا درین کوشش از ماده گرم یا سرد
 یا از ضربه و سقوط و یا از رفتن حیوانی بود و یا از پاد و مورد و یا از شهاب آنها که در درون برده کوشش
 بر بخارند و یا گرمی بزرگ بود که بکویت رنج میبرد و یا رفتن آب بود و در کوشش بوقت
 غسل و هر سببی ابیعلامات خاصه آن نیز توان نمودن علاج آنجا که سبب سوز المراج
 عصب حس باشد دستور که در گرمی و گرانی و سوز المراجی گفته شده مرعی باید داشتن
 بعینه دار و تریکه در سوز المراجات در کوشش نهادن و چکانیدن و غیره منفعت آنها محسوس
 است و غن کل است و روغن خروم که بول در آن جوشیده باشند و تنهای آن فستق و فستق
 اکوده و روغن بادامچه کوهی و روغن کل که آب بنج تراب در آن جوشیده باشد یا مرکبی یاد
 اول محل کرده شده چند آنکه برود و روغن بماند و روغن فستق که غده حریر و کاغذ بغدادی
 و روغن درایج و فستق و زیتون و زیتون مسوده و آلائیده و روغن که بیک ستر در آن
 حل کرده باشند و درین راحه و شیر و حتر و آب پیاز پخته و روغن کل یا عصیر
 غن الثعلب آسخته و جوشیده و کوشش بنجار طینج خار خشک و غن الثعلب آسخته و بنجار
 آب گرم که سببی فزین نرود و برنگد و آب گرم بر آن ریزند داشتن و تکیه بکند و در نیمه

در یک تکیه بپایه دو دکر داده و بخور خوب بادیان چنانچه در وجه اذن اطفال گفته شده است
 ابریزن بسفیده خایه مرغ سوخته چکانیدن و همچنین سپیده دروغن کل با هم دروغن کل و
 آب کشنیز سبیده با هم ضم کرده دروغن کاوی نیم کرم و صبر بر بردن کوشش بالیدن
 و انجا که سبب باد باشد هم علاج بدستور طرشیحی باید کردن و بخور خوب بادیان با قیاس
 و انجا که سبب آماس کرم بود در دروغن کوشش کشنده بود و در هفته بخت غلبه تفریز باغ
 و احداث تشنج و غشی و سقام تخصیص جوانان را که حرارت مزاج و قوتش بیشتر
 چاره خفگیل موده و تسکین درد و تب نباشد اما اگر غلبه خون باشد فی الحال فصدال
 کنند و بعده سرهای کوشش بپا چند بدستور و برپس سرد کردن و کفنها و ساقهای پا
 بدفعات حجامت کنند و شرابهای خشک و آتش جو و کشکاب بدهند دروغن کل با اندک
 جوشانیده فاتر میچکانند و بعد دو روز لعاب پنج بشکال بار و غن کل میچکانند و اگر دروغ
 باشد دروغن کل و سکر که بار و غن تا توره میخته قطور کنند و لعاب مذکور دروغن با بونه با
 اندک سکر که غلبه الشعاب بر بردن کوشش طلا کنند و با عصیر تا توره ضم کرده بهتر بود
 و بر سر و نهایی کوشش از حوالی سرد کردن و دنیا کوشش تیراب نرم طلا کردن مکرر و مفید است
 و مریض را بخدرات چون حب الشفا بهوش داشتن تا الم از در نیاید چنانکه ماده سکر کند
 تب سیر قوی است و انجا که فصد را مانعی باشد یا خون غالب نباشد و صفرا غالب بود تا مین صفرا
 باید کردن بدفعات و بلیغات معتدل مثل نقوع میوه های خشک و شیر خشک و تخمین قوی
 بسنا و بعد از آن دروغنهای مذکور چکانیدن و همچنین غلبه الشعاب منخل اندر دروغن تا توره و غذا
 مذکور و شرابهای مناسب بکار داشتن چنانچه در حیات حاده گفته شد و لیکن قبل از وضع
 همه چیزهای معتدل باید خوردن که با ماس مضر نباشد و وضع را پس ننکند و اینچنانچه بخور
 مخدرات در شربت خشک تخمیر کردن واجب بود اگر چه مخدر وضع را پس نکند لیکن بصله زگر
 مرغی میدارد و انجا که آماس سرد باشد و عدم تب و قلت آن و استسکه درد و سردی مزاج
 بران شاید بود نخست استفراغ خلط سرد باید کردن و بعده روغنهای محلل چون روغن باون
 و سوسن و بان امثال آن باید چکانیدن و سوراخ کوشش میوسته بر بخار طبعی پنج یا زغاب

در جمله نافع بود و همچنین ارسال مرهم شافی در گوش انجام که عتیق گردد که سر خواهد گردن در آس
 سوداوی بعد تنقیه در قطور اب غلبه الثعلب و کشنیر داخل ساختن مناسب بود و چون آسای
 محکم گردد و صدف سوخته با عسل در منفذ باید خست تا آنرا تحلیل دهد و جرم تیزاب با عسل هم
 مناسب بود و انجام که آس بحرانی بود همین تقویت طبیعت باید گردن و تدریس زد و پراپیدن
 آس و پیچ چیزی که رادع بود یا سخت جاذب استعمال نباید گردن و روغن رماند و روغن
 بلسان چکانیدن در جمله اورام سرد و سودا و المراج سرد نافع آید و همچنین روغن خرما که
 اندران خسته باشد نیم گرم و جمله روغن ها و قطور تا که گوش ریزند نیم گرم کرده باید تاز و در
 اثر کند و عصب ضرر نکند و انجام که سبب آس بیرون گوش بود در حال بنا گوش و بلندی
 و پس گوش و آن غلبه از قسم درمهای رخ بود که در کج بغل و کشن بران افتد و آنچه بحرانی بود
 محملات جاذب طلا باید گردن تا ماده را تمام بد انجام شد انگاه آنرا پراپیدن یا تحسین نمود
 بدستوری که در اورام مقرر شده و آنچه غیر بحرانی و غیر عرضی باشد نخست تنقیه باید کرد
 انگاه تدریس آس بدستور مشغول بودن و آنچه عرضی باشد بر فم مرض مرتفع گردن
 درین جمله پیوسته روغن کل در درون گوش چکانیدن و شیر و شیدن تا کوفت آنرا
 از درون گوش باز دارد و آنچه از ضرب و سقطه افتد بعد فصد کامل عصاره برک موهیه
 جوشیده فادر در گوش باید چکانیدن و ضماد برک تازه موهیه کوفت با روغن کل گرم کرده بر
 و محل ضرب و کوفت بکار داشتن و پوست تازه کوفت گرم بر درون گوش کشیدن و کوفت
 و نمک گردن از زیر مراعاتها که در کوفت مبین شده بجا آوردن آنچه در غرور بود و مداومت
 جهت آوردن خواب سکین در مواد عظیم نافع آید در جمله اورام و غیر اورام و ترک گوش و غذا
 غلیظ با انگیز و گرم و خشک در جمله اورام مفید آید و انجام که سبب فتن و بودن و تولد حیوانی بود
 در گوش بدستوری که در پیش گفته شد علاج کنند و انجام که سبب فتن آب باشد در گوش
 و کرانی گوش مقدم سبب عدم سبب دیگر بران گواهی دهد و باشد که درمی از ان حادث گردد
 از غلبه درد و باشد که از چشمی که از انجام است اشک هم رود و بجهت تدریس خارج آب باید گردن
 و طریق آن یکی دستور عام است که بران طرف تکیه کنند و دست بچین بماند یا بران پای نشاند

گوشن کفن دست نهند سر خسم کرده و بر چند بهمان پای و دهن بر گوش نهاده
 و طریق دیگر آنست که چوبی مجوف از بادیان یا شبت بمقداری که در گوش گنجد بگذراند
 بقدر شیری و یکسره آنرا در آن ثقبه گوش بخلاند تا بهتکه چنانچه هوا داخل نتواند کرد
 انگاه بر سر دیگران بلبته یاره بروغن زیت چرب کرده پیچند و با تش در گیرند و بگذارند
 تا سوخته شود چندانکه نزدیک گوش رسد انگاه سر سبب داشته بیکبار از سر و
 کشند آب با آن بیرون آید و اگر بر شمش از خون بحری که در صدفی بود پس دوزک
 هیچ صدف لولو و گیت آن دراز و باریک باشد و اندر دریای مشرق و روم و قفقاز
 مانند فقیه سازند و در گوش می نهند جذب آب کرده شود اما بر ساعت بیرون آید
 و خشک ساختن و دیگر بار رسالی کردن و دروغن کل نیم کم نخین در گوش و باز بیرون کردن
 بر ساعت نیکو بود و احد اعلم فرجه گوشش آنچه بر ظاهر گوش پیدا آید از شیشه
 بشرا و جراحتها و اما سهامد ستوری که در آن مباحث مقرر شده علاج کنند و آنچه
 در درون بود اگر بعد از در بسیار ورم پیدا آید باید گذاشتن تا آنچه بالودی
 بیایند و مدتی بیخ و دان باید کردن جز شقیه بدن و تلین طبیعت و تقویت مزاج
 بمقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظ و باد انگیز و سردیه از هوای سرد محافظت
 نمودن و پنبه در سوراخ گوش نهاده استحام کردن بر در لحظه و اگر بیم بتن چرک منفذ
 بود و روغن بادامچه کوهی یا بادام تلخ کاه می چکانند و اگر کهنه کرد و فستیل آلوده و
 از زروت سوده در گرد نهاده می نهند و شیاف با شیا بسره که و سپیده خائیه مرغ
 سوده کاه می چکانند و اگر اندک دروی باقی بود با اندک سی دارد و روغن مرکب با چکانند
 و کاه می روغن بادامچه کوهی و اگر فرجه کننده باشد و طوبت غالب و بد بوی از آن خارج
 قطران تنها بار روغن آسینت می چکانند تا پاک گردد و در او اخر این اقلام استعمال
 رویانده و مصلح خون شیانفی و باسیلقون و اسفیداج مفید آید خارش در گوش
 سبب آن یا سبب مطلق حکم باشد یا بسیاری و غده حیوانی بود چون کرم و غیره
 و یا حرکت باد و بخار زکرم چنانچه در خارشن جفن گفته شد علاج آنجا که سبب بخار تر

یا شور بود و غن باید چکانیدن و اگر غلبه شود استقراغ خلط نیز یا شور باید کرد این نگاه
روغن کل و بادام و ششیات مامیشا و اندک سرکه باید چکانیدن و اینجا که سبب غلبه
حرک با و غده حیوانی بود تدبیر حرک باید کرد و اینجا که سبب حرکت بخار از کرم
بود تدبیر نزله و تعدیل مزاج باید کرد و یا ممکن باشد چیزی جهت خاریدن در گوش
نباید کرد که اطباء گفته اند که گوش را با آرنج باید خاریدن که گوشت را گوش بدرد آید و چون
بسیار میرفت آخر جهت ستن کسین انجام کرم پیدا و تشویش پیدا و کماهیست که در آنرا کرم کاکبک
و اکثر آنرا جهت کوفت نگاه میدارند قدری هم سائیده در گوش او کردند کرم بر طرف شد و صحت یافت

باب یازدهم در احوال بینی

عضویت مرکب استخوان غضروف و عصب و عضله و پوست و عروق و تشویش
و نفاذ و چنانست که نیمه بالایی آنکه نزدیک است استخوان است و نیمه فرسوی آنکه دریا
رخسار است غضروفست و حرکت دو کنار بینی بد و عضله است که با عضله رخسار منتهی
و مجرای بینی از سوی بالا استخوانی که آنرا مصفاة گویند میرسد و از استخوان برگشته
اند هر دو غشای دماغ بر این استخوان منتهیست بونها از آن منفذ دماغ رسد و حس
بوسیدن که آنرا قوت شامه گویند در آن و فرو نیست که در نهایت این و مجریست و از
حکمتان گویند چنانچه در باب اول بدین اشارت شده و از هر دو منفذ بینی در منفذ
نهایت گاه کشاده است نفس بدان و منفذ از قصبش بینی گذرد و از بینی
درآمد و صفای او را نیز بدین و منفذ باشد و مخاط ازین راه بدین حلق در رود و هم اندر
مجرای بینی بگوشه هر چشمی منفذی سخت نیک کشاده است و بوی دوا که در چشم کشند
از آن دو منفذ بینی رسد و طعام آن از همان راه نفس بکام و زبان رسد و هر دو
به بینی از ابتدای که بطرف بیرون است تا نهایت کام فراع مخلوق شده است و طوالت
و خم دار باد که تا نفس آسان بود بمقدار لایق بود و اگر آید و انتهای آن منفذ که بطرف

باریکتر مخلوق شده است تا هوای سرد و رطوبت کثیف یکبار غالب بدماغ نرسد و
 از بینی بدان حوالی در نیفتد و حس بوسیدن چون اعظم و اہم عظام مہات بدست
 کہ موقوف علیہ حیات است برای آن نیز و منفذ در بینی ساخته شده و یک منفذ
 عظیم و بزرگ در وہن نیز شریک بینی کشیده تا اگر سنگ در منفذی افتد حیات از دیگر
 بہرہ یابد و مع ذلک چون بینی عضوی بیرون آمده است اکثر بلندی آن از غضروفین
 مخلوق شده است تا از ضرب و صدمات زوئیک مستند گردد و مخفی نماند کہ بینی را با دماغ
 بسبب چهار و جزو عصبی و وقوع او متفرع دماغ مشارکت تمام است و همچنین با ذکر سبب
 بعضی عروق و شریانین چنانچہ با اثبات حقیقت آن واضح گردد و همچنین با چشم
 و سبب قرینہ و منفذی کہ مذکور شد و با شش بجهت مرور نفس و انسداد علم
 اطفال فی نقصان قوت شناسہ و اسباب علامات و معالجات آن
 سبب اینہا یا سوراخ المزاجی بود یا رواج یا از خلط بلغم در مقدم دماغ یا در ایدین
 معلوم با شرط یا بغیر اراط و علامات سوراخ المزاج مقدم دماغ و موجب آن در عصبان
 دال بود و از سوراخ المزاج سافج انچه کہ نہ و شکمن شده باشد علاج آن دشوار بود یا سوراخ
 تمام یا ناقص کہ در مصفاة یا منفذ بینی واقع شود چون از زکام و خشک شدن لب
 بینی در منفذ ماندن چیزی در راء نفس و گوشت فزونی و گرم دماغ شود یا باشد کہ بادی
 غلیظ در منافذ مصفاة نماند و باشد کہ آماسی در منفذ بینی پدید آید و غنہ در کلام و
 احساس کرانی در مقدم دماغ و نہایت منفذ بران دلالت کند و در رگی تمددی
 بی کرانی علاج انجا کہ سبب سوراخ المزاج سافج بود تعدیل دماغ و عصب باید کرد
 و شمو مات عطر گرم چند ستر و بخورات آنها و مالیدن پودس در درون بینی در وقت
 گرم بر سر و پیشانی و ذکر و نصیحا عظیم نافع و دلدلتہ کہ بود و دوجوب کریم بینی دان
 و شش کوزہ تیز آب کری و در شیشہ کری نشستن مفید بود و غذای گرم با بطبع
 خشک با فضل خوردن قطور روغن چند و مداومت نمودن سیر خام و ساز و کندا و
 و بلادر حمله سودمند بود و انجا کہ سبب سوراخ المزاج مادی بود نخست تنقیہ بلغم باید کرد

انگاه همین دستور را مری و اشتن انجام که سبب زکام بود علاج زکام باید کردن و انجام
 سبب بتن شوخ بود در بینی شیر درون بینی باید دوشیدن و آب گرم استنشاق
 کردن و حمام زدن و بعد بنیدن بزور نفس بیرون کردن انجام که چیزی در بینی مانده باشد
 بدستکاری باید برون آوردن و در امراض اطفال اشارتی بدان شده و انجام که
 گوشت فزونی بود تدریجاً بعد از این مذکور شود و انجام که سبب کرم و مانع و متعبد بینی بود
 بنوعی که در صداع کرمی گفته شده و در کرم گوش علاج باید کردن و انجام که سبب
 غلیظ بود و در نفخه مصفاة بخور زیره و بخار سداب و سقر و پودنه که سبب که سوده باشند
 و قطره پل و سپیده و هزار اسفید و چندید ستر بروغن بادام تلخ سوده نافع بود
 و همچنین یکدیگر و زیره بریشانی و خوردن بادشکن و انجام که سبب حدوث
 آماس باشد بر فح آن بر طرف شود و تدریجاً آماس بینی هم بر وجه آماس گوش بود
 و الله اعلم و دام ادراک بوی بد و لذت یافتن از آن و ادراک بوی
 در وقت بیدار شدن و بی خوابی طبعی آنکه در خارج موجود باشد سبب این
 یا خلطی بلغمی عفن بود در مقدم دماغ و یا در خیشوم که نهایت بینی است از درون و یا در
 زایدتین حلتین که حس مریض پیوسته ادراک تن آن میکند اگر بوی آن غایب است و از دست
 الف از آن لذت می یابد همچو دباغان و کناسان و الا در حین توجه با دراک شومی و دیگر
 توجه حاسه و محرک بخارات آن و استخراج و غلبه کردن بوی آن بر بوی شوم و اگر چه
 عطر باشد ادراک آن میکند و یا قرحه عفتی بود در بینی که متن از آن می شنود و یا بخاری بود
 کنده بوی که از معده و یا از شش و یا از دهن به بینی میرسد از خلطی عفن که بر سطوح آنها
 یا در اجرام آن اعضا جای کرده باشد و یا قرحه در آنها حادث شده باشد بوی و بوی
 بوی آنرا درین باید علاج انجام که سبب خلط بلغم عفن بود در معده و دماغ یا
 خیشوم یا زایدتین و ظهور علامت بلغم و کدورت حواس و دلایل دیگر اسباب شناسان باید
 تنقیه دماغ و بدن باید کردن بمهمات مناسب بعد از آن پیوسته مشک بویانیدن
 و بعضی سات اگر مرض سبک بود عطسه آوردن بالسه ماده را به فحاحات بکند و یا در دهن

کوساله یا شیراب یا بول خر ماده نشوق فرمودن و بفرغها و سفوفهای حاد و دماغ را پاک
 و سقوط ریش بسبی مفید آید بعد از شستن بینی و همچنین فستیکه تخم آلائیده در بینی در شستن
 و دوائی مقوی و منقّی دماغ و محلل بلغم خوردن و غذائی کم رطوبت و کم بخار و گرم بکار رود
 چون کچکپوتر بریان قلیه آن و مرغی و قند با غسل و کوشش و نهد و راس و خار شست و مرغ
 کله مرغان یا فلفل سوده و شیر و اشباه اینها و انجا که سبب قرصه و ناصوری و عفن بود
 در تنقبذ بینی تخم استغراغ و تنقیه بدن باید کردن و غذائی سبک تر یاق خوردن
 انگاه بعلاج ریش مشغول گشتن و شستن آن بول خر ماده و خم و آب لسان الحمل لغایت
 نافع بود و بعد از آن فستیکه از سبیل و صبر و کل و قرقفل حله باب خزیه سرشته در بینی
 نهادن تنقبذ آید و از جمله علل جهای که در ریشها گفته شده آنچه مناسب بود بکار باید دان
 و اگر فستیکه را به تیزاب کم کرده بدان محل توان ساندن آنرا بدان شستن و طاقتموس
 باشد عظیم نافع آید و آنچه در قرصه کوش گفته شد از قطران غیره هم مفید آید و جودار در مرهم
 کرده و بارزد و تخم مرغ و غسل و ادرک انزروت همچو مرهم و آنرا بر ریش طلا کردن عظیم نافع باشد
 بتحصین بعد از شستن مذکور و انجا که خون غالب باشد فصد قیال و شرط اذن و حجامت پس
 و فصد کردن در ورن بینی نافع آید و انجا که سبب بخاری کند بوی بود که از عضوی دیگر بدو برسد
 عیلاج آن عضو به توری که در مجلسین کردن باید کرد و اندک سلم و دام و ادرک بوی خوش
 و طیب بانی آنکه در خارج موجود باشد سبب آن سوخته شدن خونی بود و دماغ در رسیدن
 بوی آن بشام و این حال چون در امراض حاده واقع شود علامات سهل و دیگر با آن قرین بود و دلیل
 قریب کشید چنانچه در علامات خیر و شر گفت شد و اگر غیر از آن بود و صلاح ممکن شد عیلاج
 نخست رک در ورن بینی باید زد و تنقیه دماغ کردن پس چنانکه خلط سوخته را دفع کند انگاه
 پیوسته چند بیدستری بونید و در بینی سوط بکشد چنانکه بوی آن در یابد و الله اعلم خفاف
 و خشکی کردن ورن بینی دو نوع بود یکی آنکه هیچ رطوبت محسوس نشود و تشنگی و در هم کشیدن
 آن رنج دارد و سبب این مایه حرارتی مفرط بود و در بدن که رطوبات نازله را تحلیل کرده باشد که
 منسجی سیلان رطوبات که چنانچه در حرکتهای عنیف و تبهایی گرم بدید و یا سبی بود مفرط و در تمام

که انعام و طوبیات کرده باشد چنانچه بعضی از مردم سوداوی اصحاب تبخیر خشکی فرازی را واقع است و یا
 میبسی بود منفرط و تمام بدن که انعام و طوبیات کرده باشد چنانچه موقوفان را واقع است دوم
 در مجری طوبیات غالی که در دوزخ خشک شود و محکم بسته گردد به سبب این جهت طوبیات بود که
 می آید در سینه حرارتی بدانکه تشنگی تری آن کند از داخل یا از خارج و یا که در غلبه سردی
 آنرا غلیظ و خشک سازد علاج در جمله ترک تعب کردن در هوای سرد و ترساکن شدن و
 در آب سرد نهادن و در عصر کسین و بر پیش سر طلاهای خشک و نرم کردن و خواب آب گاهی
 و لعابها شسته شنبه بار پیش سر و یا پیا و دستها بستر بر روغن بنفشه و نیلوفر و کدو با انگ
 آب خنجم کرده در بینی چکانیدن و لخته بجام فاتر در آمدن در غیر حرارت منفرط و خیار و باد
 و امثال آن پیوسته بوسیله آن از باد و گرد و غبار و کرم پرخنده بودن و غذاهای سرد و تر و
 میوه و در غیر عرض خوردن در غیر تب غسل آب سرد کردن زیر ناف فرو بردن و در غلبه سودا و
 از جهت خلط تنقیه و تعدیل خلط مانع بود و انسداد علم خشک شسته بینی این همچون خشک است
 که در درون بینی پیدا آید و دغدغه کند چون از اینجانبان و بکند خون تراشیدن گیرد و مجروح
 شود و ما در سبب این خلط محرق غیر حادث بود و از قسم ماده قوی و سالم علاج نخست تنقیه باید کرد و سپس
 که خلط محرق دفع کند انگاه پیا باز را بدست نرم کرده بر روی آن طلا میکنند و چنین لعابها از درون
 برون مرهم روغن گل که مرده سنگ اسفیلج در آن با بران کشیدن و خواب کردن در زرد لعابها
 و قطعا آنرا بدست نباید کافتن که ریش و جراحات که در در صلاح پذیرد و سایر امراض که در جفاف
 گفته شد جمله اینچنان مانع آید و انسداد علم شتقاق بینی این طریق کی بود که در کام بینی
 پیدا آید و سر بینی و لب پایین از گوشت آن ورم کنند و باشد که گوشت آن بجای می
 رسد و بیک چشم آماس کند و درون چشم سرخ گردد و ریش بر آید و بلکه در سبب این
 سودا مزاجی خشک بود چون مزمن گردد به علاج پذیرد علاج تعدیل مزاج باید کرد
 و توتیای سفال را با مغز بادام و عناب بر سر سنگ باب صلابه کردن یا پنجه مرهم کردن
 در آن طلا کردن پیوسته بینی چون خشک گردد از طلا کردن و غذاهای چرب بدن و انسداد
 گوشت فرونی این کوششی بود نرم و سفید و بیدر که از دی تری یا لایید و منقبه بینی

و آن را بعضی بسیر گویند و باشد که فرو می سخت و تیره رنگ پدید آید و کام ترا کم سخت کند
و گمان آید که مکر یا سوراخ و آن سرطان باشد و فرق آن باشد که با سوز نرم بود و از پس
علت سرسام افتد که مرض تولد کند و باشد که دراز گردد و سوز از بینی برآرد علاج آنجه با بوی
جراحان بدستکاری بردارند و اصلاح جراحات کنند و اگر انار را با جرم ملج بگویند و بچوب
وصاف در ظرف مسی کیش بگذارند و شبیه بدان تر کرده در مرفوش در گردانند
و بر با سوز نهند و در نفع مداومت کنند زایل کند و بعد تنقیه بفسد و سهل دلی بود و در
مسح دست نباید کردن و تنقیه و تلطیف غذا و تیزاب نرم و یا جرم آن و یا عمل
اصلاح کردن و والد اعلم خارش درون بینی سبب آن بخاری تیز بود که بر
و دماغ برآید و بسیار باشد که مقدمه زکام و نزله بود یا مقدمه رعان و یا مقدمه آبله و
و دوائی که بخار معده باز دارد بخار دشتن و غذای کمی بخار و خشک خوردن و بینی را
درون و درون بر روغن کل و بادام چرب داشتن و اگر خون غالب باشد فصد
کردن و درک درون بینی کشادن و آنجا که سبب مقدمات مذکور بود تدبیر آن امر
یابید کردن و آنجا که از بقیه ماده قرحه و جراحی باشد بطول آب کرم و بدان شستن درون
بینی مفید باشد و والد اعلم عطسه متواتره سبب عطسه در کفتر شد و سبب تواتر
قوت دماغ و ذکا و حس آن و تواتر رسیدن بخار حاد بود و مبدع اعصاب در بطن اول و این
ابتدای نزله و زکام و آماس بود تدبیرات آن قریب بتدبیر صرع بخاری باید کردن و روغن
در روغن بیدانجیر بوسیدن و همچنین نخود سرکه و عصیر کشنیز تر و کلاب و یا عقیق و همچنین بوسیدن
سیب بهی و آغاج بحری و بر پس کردن مجملاتش نهادن و بلبه کرم مکیده بآن محل کردن
در روغن نیم کرم چکانیدن و سر بر بخور دقت و عطران داشتن چشم و گوش و اطراف
مالیدن خوب بجزئی های مرغوب مشغول کردن و ترسانیدن بجزئی های که آوازی کند و مر
از چشم و دهن فراخ باز کرده در چربی تخم کمر لیتن و آب کرم بسیار بر سر بخورن و
نافع آید و آنچه مقدمه زکام و نزله باشد تدبیر آنها باید کرد و آنجا بویید شامه افیونی و گاه
و کل سرشوی خمیسیده و خوردن حب الشفا در کرسنه کشیدن و حرکت در خلی هوا کردن

نافع باشد و آنجا که آماسی در نواحی دماغ بود فصد باید کردن و تقصیل غذا و تدبیر تحلیس آس
 و آنجا بوی تیزاب ناروق و امثال آن مفید باشد و همچنین بوی پیاز پنجه و بوی کزنبه
 و خوردن شورباها و سر بخار اینها داشتن و بر دو چوب کز و الداء علم رعات
 سبب خون آمدن بینی یا وضع طبیعت بود ماده مرض را در بجران و یا امتلای بدن از خون
 که بقلبه تمدد و سرری در منفذ بینی از دماغ کشاده شود و یا طقیدن رکی یا شریانی بود از سبب
 دماغ بسبب سیدن ضرب یا سقطه بصری یا بینی و یا بر چشیدن خون و اندر شریانیها دماغ بسبب سوء المزاج
 در دماغ کشادن سرگاز غلبه تمدد و حرکت غلیانی و باشد که از خارج حرارتی اندر مرقوق آن اثر غلبه
 در خون پیدا کند و از امتداد حرارت بینی در مقدمیم پیدا کند جزا برده هم کشد حرکت غلیانی در دماغ و سرری بکشد
 و قطره قطره خون چکیدن گیرد و باشد که از غلبه استساق کردن و استباه آن در دماغ
 و منفذ بینی خشکی حادث گردد و باندک مدتی بکشد علاج آنجا که سبب دفع طبیعت
 بود در وقت بجران شاید آن باشد قطع آن جایز نباشد تا طبیعت کار خود تمام کند
 بلکه گاه بود که طبیعت در دفع ضعیف باشد و بعد حاجت آید چنانچه در بخاری بدن اشار
 شده و اگر از اطراف واقع شود و مانند که طبیعت کار خود تمام دارد از امساک عاجز است
 بیم سقوط قوت است انگاه باید بستن بتدابیر و دواهایی که بعد از این مذکور میگردد و در آنجا
 که سبب امتلای دمای بود علامات امتلائی چنانچه در باب پنجم میدانست بران
 دال باشند هم قطع آن و مادام که خون بمقدار لایق باز نیاید و رنگ و روی بجهت صفائی نگردد
 و از جرمه و انتفاخ بغض و کسالت بر طرف نشود تا بیک کردن که بیم امتلای ماده بود
 بعد از دفع امتلا منع باید کردن تا ضعف و خستگی دیگر حادث نشود بتدابیر و بخار
 که بعد از این میسر میگردد و آنجا که سبب ضعیف یا سقطه بود آنچه از شریان آید علاج پذیر نباشد
 الا باشد از جهت حد و ثضعف بزدی التهام ناپذیر فتن شریان در وضعی که کشد
 آن میسر نباشد و از اثر دوا بعید بود و ساقط خون شریانی در فصد گفته شده
 و آنچه از ورید آید علاج آن نیز صعب بود هم بجهت بعد مذکور لیکن غشی باز آید و بعد از آن
 بعلاج باید شتافت و آنجا خوراندن فادر هر دو دغ یا عصاره خرگوله و کزنبه و خورا

مویهای با عصاره خرزهره بسی نافع آید همچنین اطراف بر سر از خارج و طلای کج غلیظ
 بر کرد سر و خربش که ابرسل موز در اعصاب گفته شده همین سبب صحت کرد و آن بخور
 بایستد و غلبه آن بد میدن حواس دفع شود و اینجا که سبب شیدن خون بود از سوراخ
 کرم و تقدم صداع قوی و التهاب سوختن در آن سر و چشم بر آن گواهی دهند در تعدیل مزاج
 باید که شیدن چنانچه بمرات مبین شده و آب سرد خوردن در دهن گرفتن در بر سر
 و التهابی سرد و دو بر سر نهاده و بر وجه خشک داشتن و آب برن و پنج بریشانی بر
 بالای لته نهاده و لخته لخته و پاهای در آب خشک داشتن لخته لخته و همچنین خیرهای خشک کرده
 قابض بر سر و صدغهای پیشانی طلا کردن و در مقام خشک ساکن بودن و هوای خشک
 داشتن و غذای قابض خشک کرده خوردن بعد از دفع اعراض سوء المزاج و از اطباء
 منع آن مناسب بود و میسر گردد و اینجا که سبب از حرارت خارجی و پس منفذ بود و چنانچه
 کو دکان و جوانان را بسیار افتد هرگاه با فراطانجام ساکن باید بودن خشکیها را خوردن
 و سر را خشک باید ساختن و اغلب همین قدر کافی بود و اینجا که سبب اشتیاق مجفیان بود
 کشدن خون بدفعات و همت و بعد کنده شدن خشکیش و جفاف منفذ آن است
 کرد و بعد ایستادن پیوسته ببردن و درون بینی را چربیه داشتن و همچنین تمام سر را چرب
 باید داشتن بلکه گاهی دست و پاهای و خصیها را نیز و شبها قطره چدر و غش در گوش
 چکانیدن و از حرکت عنیف و غضب و هوای خشک و گرم صذر کردن و در آب سرد غوطه خوردن
 و گاهی در حمام آب فاتر در آمدن بیان اعمالی که درین مرض مطلق نافع است نهادن و همچنین
 بر پس کردن و بعد از آن بر بکرا کردن از پیش آید و بر سپهر را که چپ آید و بر هر دو اگر از
 هر دو جانب آید و بستر خصیه مردان و پستان دختران و بستر باز و مادرانها و اوختن
 سنگ بر سر بر سر و در آب سرد نشاندن و آب سرد بر سر ریختن و در دهن ریختن
 و تحت او برسانیدن و در مقام سخت خشک و خشک ساکن بودن و از حرکات عنیف و عطسه
 و کوبه و خنده بلند و سرفه و اعراض نفسانی گرمی فراختر کردن و از قیال اینجانب
 قصد باریک کردن خون آنقدر برداشتن بر عاف بایستد یا غشی افتد و بدان باز آید

و مشیات پنج درمینی و در منفذ نهادن بیان دوائی که در مینی و مسند خون را بندد و کاغذ
 حریر سوخت کرد اسبیاد فاق کند یک لاری سوده مسنگ زخم سوده گچ سوده برگ خر توله
 خشک نرم سوده پشم خر گوش سوخت پشم سوختن زیر دهن تراشه درون خیار نرم سوده
 نسج عنکبوت سوخته اسپنجی که اندر زخم یا وقت آغشتن می خون شیاو شان بیان دوا
 که در مینی چکانند بخا صیت نافع آید عصاره سرکین ماده خر عصاره یا در دوج عصاره خر توله
 مرد اسبیک در عصاره سیب ترش سوده عصاره نفعاع کند ناعصاره خیار عصاره کر
 عصاره حبه التیس خون ضفیر بیان دوائی که بر سر و پیشانی و صد غما طلا کردن مفید بود
 گچ بر سر که سرشته یا باین عصاره های مذکوره سوده اقا قیا و کلنار و ماز و و صندل و کافور
 و افیون و کل ار مینی جمله با بکشی شسته یا بصار های مذکوره باید که گچ را بقدر یک انگشت و بیشتر
 بر که در نصف پیشانی طلا کنند بیان دوائی مرکب که در درون بینی تا اقصا انداخته در
 خون باز دارد و مجرب است افیون و انکی غبار آسیا و کلنار و مازوی سوده نیم درم جمله بصار
 روشت الحار شسته و خای عنکبوت در دافزوده بیان دوائی که بخورند نافع بود و سرخ شیا
 و دوانک فادر هر حیوان در دوج سائیده یا در عصاره خر توله و دوانک مومیای در عصاره یا در دوج
 یا خر توله شسته تنج تراشیده برف در دوج و درفشه غوره یا سماق حب الشفارش سوده
 افیون نیم تخودی کل مخلوم در عصاره نفعاع و یا در عصاره خر توله مرد اسبیک در آب تبش
 و آب خیار با دزنک سوده نیم درم و پیزمایه حیوانات در عصاره خر توله بیان دوائی نافع بود
 پاچه بره بساق نخچه برنج بوی داده بساق و اندک نفعاع یا پودنه نخچه پتیرازه کشک با شش
 بوی داده ماش و عدس بزر شک یا سماق نخچه یا هیچ که خمیر از آب نفعاع گرفته باشند بقل
 سماق بزنان در دوج بی مسکه خشکه پلا و دمرغ و کباب بنار زان کنند و امثال اینها از نخچه در آن
 و سوی فر سوده اند و باید که در حین خفتن چیزی در مینی نهادن احتیاط کنند که خون از راه علوی
 در زرد که معده از آن باز گیرد و نبض ضعیف شود و غشی افتد و بقی محتاج گردد و یا بخوردن محلات
 و جمله مبرعات مضر باشند و اگر از معده بگذرد و بر دوده اندر در و در و شکم پدید آید و بقی محتاج
 احتیاج افتد و آن نیز در رعاف مضر بود نیست فی الجمله تدبیر رعاف و بسیار را بدین نوع علاج

نشان بجان
 نیکو گویند از آنکه

بسیار
 بکشد و بکشد

بسیار

بسیار
 بکشد و بکشد
 بکشد و بکشد

حاصل شده است الا آنرا که شریان شکافته بود و اندک علم شخصی را جهت تسخیر سده دماغ
 حکیمی هندی دوا می تیز در دماغ از منفذ بینی دمیده بود و او را رعان شد و سه شبان روز خون
 اندک اندک میرفت و هر چند آب سرد و او شباه آن بر سر او می ریختند بازنی ایستاد همان حکیم
 فرمود عصاره حلفت بکم که در آنکتهای می باشد آن را بسیار ترش کنند و بریشانی طسلا کردند و در
 بینی او می ریختند و سرد او را خاک می داشتند همین باز ایستاد ز کام و نزله اصطلاح
 بران جاری شده است که آنچه از رطوبات دماغ سیلان کند و تمدد قوت دافعه برایش
 فرو آید یا آنکه سده در نهایت منفذ بینی از آن واقع شود آنرا ز کام نامند و آنچه سیلان کند
 و بر راه حلق و سینه فرو آید و در آن مجاری سده کند و یا کند نزله نامند و علامت خاصه مطلق
 در کام و دشواری نفس زدن بود از راه بینی و غشه کلام خصوصاً سیم را حبیب کشتن و نون و دشواری
 تکلم و جرون حلق و علامت ز کام و نزله گرم سده نمی چشم در وی بود و خشکی و گرمی و تیزی با
 شوری رطوبتی گرمی پالایش بر راه حلق و بینی و سوختن و دغذغه کردن آن مجری حلق را در زدن
 و تلخی نفث در صفاوی و سده نمی و تیزی آن در رموی و نفس و التهاب سرد و دود و سبک در
 یافتن از خوردن خنکیها و هوای خنک و پری معده غلبه آن از کرهها و هوای گرم و غلوسه
 و علامت مطلق ز کام نزله سرد کرانی سرد روی بود و تند و پیشانی و مقدم دماغ و غلیظه و
 سفیدی و زشتی زبان یا بکلی یا بطبعی و سردی رطوبات نازله و دغذغه منفذ بینی و تمدد آن
 و زیاده شدن کرانی در پری معده و از خوردن سردیها و تری یا دهمای خشک و سبک
 و راحت یافتن از خلوصه دهمای گرم و دوا می گرم بر سبب جمع آمدن فضلات رطوبات
 مذکوره در دماغ یا سوراخ مزاجی بود که گرم در دماغ که بخارات زائده بدان جهت بخوشی
 و از ضعف عارض آنرا نتواند کواریدن و تحلیل کردن و یا سوراخ مزاجی بود که سبب
 زیادت پری و خانی بخارات کرد و در دماغ و یا سوراخ مزاجی بود که در کب ازینها و از خارج کرانی
 و امثال آن در سرد اثر کند و رطوبات دماغ را بکند از دسیال سازد و یا بویهای تیز بیاض
 سرد و رطوبات دماغ را بچسباند و بخارات آنرا بکند و یا سرد را بر سرد و سبک
 آن بست که در رطوبات بخارات تحلیل نیاید و جمع شود و یا بکند و اندک که خدای

نفس نهم در حلق
 عظیم در حلق
 سینه در حلق
 بک آن ناله
 بک آن ناله
 آن ناله در حلق
 آن ناله در حلق
 آن ناله در حلق
 آن ناله در حلق

مراج تر و دماغ ترا از زکام و نزله بسیار افتد و مردم کثیر الفضل را اکثر اوقات منجم بود
 اندکواریدن تریها و خداوند دماغ کرم را اند بوی گل و مشک و اتصال آن زکام افتد و سبب
 این ظاهر است و مردم کثیر الفضل را هم نزله و زکام بسیار افتد از جهت تحلل بدن ایشان
 و در شتاء مردم سیوه خوار را نزله بسیار افتد و همچنین آب بر بالای شیرینی و سیوه خوردن
 محرکه نزله و زکام بود و پیش ظاهر است و از هوای گرم بیکبار بهوای سرد در آمدن و سرد کردن
 در گام یکبار سرد ساختن و از سردی که میگذشت بیکبار از خانه آمدن که هوا
 سرد و در آن داخل متواند شدن و از گرم ساخته باشند نزله و زکام زود آورده است
 حقیق و تحریک طوبات و خواب روز اندر زمستان زکام آورده است و جهت زیاده ساختن رطوبت
 و دماغ را و همچنین دماغ بسیار خوردن در زمستان و تابستان و مالیدن بر سر و
 دماغ چرب بسیار خوردن و هرگاه از پی باد جنوب باد شمال آید نزله بسیار افتد
 و همچنین هرگاه که تابستان بر طبع خود گذرد و هرگاه بارانهای بسیار آید زمستان نزله
 بسیار افتد جهت تحریک و تولید رطوبات و البقراط گفته است که هرگز از تابستان
 از مرض طحال امین گردد و جالینوس میگوید که سبب آنست که کبریا عضوی ضعیف شد
 هر ماده بد که در بدن او پیدا شد و وی بد انجامی آورد پس عضوهای دیگر بسلامت اند
 شیخ گوید سبب آنست که ماده خداوند نزله رقیق باشد و ماده مطحول غلیظ و جواب
 حق اینست بلکه علی تفاوت رطوبت و یسوست غلط هم واقعست و مرا حجت آید از
 شل جالینوس که از تخصیص قول البقراط مطحول چون غافل مانده و بداند که نزله سبب آنست
 بسیار گردد و چنانچه ماده نزله چون براه بینی فرود آید زکام باشد و چون بر گوش برود
 امراض گوش تولد کند و چون چشم برود امراض چشم تولد کند و چون بدن را برود
 در دندان تولد کند و چون بکام فرود آید ملاز که کند و چون برده آید سبب اسهال
 و سحج و قولنج گردد و چون بشش فرود آید سل و سرفه و ذات الریه تولد کند و اگر بجای
 فرود آید سبب ذات النجب و شوهر گردد و اگر بجای فرود آید خفای گردد و چون بعهده فرود
 سبب اکثر امراض معده گردد و اگر بعهده حرکت در اجزای دماغ متحقق گردد و سبب امراض

اینست که سبب آنست که
 سبب آنست که سبب آنست که
 سبب آنست که سبب آنست که

چنانچه دانسته شد و از بخت شیخ گفته است که زکام را درست میدارم برای شیخ
 اما از سر سام خون میکنند فلنداد بختن ماده نزله اهتمام بلیغ لازم بود و در تقویت دماغ
 دفع آن کوشیدن واجب علاج در نزله و زکام شش معالج در رعایت
 لازم است تقلیل ماده آن چنان باید که چون خلط غالب باشد و سخت کرم و از خون
 روز فصد کند از قیصال و خون تمام بردارند و بعد از آن شکم را نرم دارند و بلیغی نرم مناسب و اگر
 خلط سخت کرم باشد تا سه روز جهت نضج مهلت دهند اما فصد کامل کنند و بعد
 بلیغی نرم شکم فرود می آورند چون میسی که از بنفشه و پرسیاوشان و سفستان و تخم دخیلی
 و پنج سوسن و عناب و خیار شنبه و شیر خشک سازند اگر خلط غالب و سرد باشد بعد
 سه روز سهیل دهند که از تربد و صبر و رب السوسن و مصطکی و تخم بادیان و پاشند کتیب
 با ستمه باشد حب حبیبیال و حب النیل و استقیل طلوی بغایت نیکو بود و دهنه درین مرض
 فطوی دارد که خلط را بر حجابها سیکند و دفع نمیتوان کردن و و هم تعدیل مزاج و آنچنان باشد
 که در حار تبرید مزاج کنند با ستمام متعاقب در حمام فاتر و بوسیدن از بنق و کشنیز و بخورد
 غذای خشک و تر چون مرغانات و مرغیات و اسفاناغات با ماش مفسر و روغن بادام
 و کشک و گوشت بزغال خور و سال با شنیز سبز و اسفناخ عظیم نافع است و بهترین
 و درون مفعود کفهای دست و پای و مهرای پشت و ذکر و خسیها و بکون در مواضعی که هوا
 آن بسیار خنک نباشد و باشد که زیادتی تبرید جفت آید و آنجا خوردن نازنجوش
 کلاب زده و هندوانه کلاب زده باشد جاشنی کرده قاقی کنجین و مغز بادام طبعام
 و ناریل کم ترش و شراب خرقوت اندکی مفید آید و در باره تسخین مزاج کنند بکمد کادوس
 و لکه کرم اشباه آن بر سر در کردن و در مقام کرم نشستن و تا حد عرق آوردن و بخوردن
 غذای لطیف کرم چون غسل و بلون و مصلحهای گوشتهای لطیف کرم فی زعفران و
 تشنگی کشیدن بسیار و بکسنگ کشیدن و بر ریاضت معتدل و استحمام و عرق آوردن
 بخوردن نازنجوش و بوسیدن مشک و عنبر و شونیز بریان و لکه کتان کبود کرده بخور نیل و
 و کبریا و کندر و مزنجوش و بخار سرکه بر مشک آسیاب یافته ریخته و شستن نیز در صبح

بالکرمین
 مثل خار و خال
 شیخ صبرین
 الموالا ۱۲۱

در حمام بطانون و سر بر بخار شلغم و طبع با بونه و شباه آن و نشین بچنین بخار قلبه و سینه
 براد وید و خوردن آن بهانجا سوم منع سیلان ماده از دماغ بخور اندن شربت خشک
 و خشکاش بوی داده و با قند سائیده بر ششها و حب الشفا و حافظه الصحت با
 کشکاب و آتش جو در حار و یا سخته شیرین در بار و بغیر غره فرمودن بطبع خشک
 و غنای عیس و حار سر کرده و در بار و کم کرده چسارم تقدیل توام ماده جهت سهولت
 بلع چون تغلیظ رقیق و تلطیف غلیظ بخور اندن شیر و خشکاش با آتش جو و کشکاب در حار
 و شراب و فاد جلاب بمرق سوسن و کنجین عضلی عملی کم ترشی و شراب لمبو کم ترشی
 و حلوائی عملی مغز بادام در بار و پنجم مائل ساختن ماده نزل از طرف قضیه و خلق راه
 بمعطسات چون بوی زنجبیل و فلفل و خردل سوده نفوخ کردن آنها ششم حفظ کردن
 قضیه و حجابها و غیره که مراده نزل اند تا از لکد کردن آن وحشی نیابند بخور اندن با کمال
 و نخیست و حسوس آن دیا لوده که از سبوس آب جو و قند بانبات نخته باشند و
 روغن بادام کرده و کشکاب یا همچون بقیشه در روغن خام و حب السعال بر بالای آن
 و مد آنکه در مطلق زکام و نزل بالین بلند کردن و بقیفه با زخمیدن و گوشت خوردن
 بتخصیص گوشتهای کثیف و غلیظ و همچنین روغن و چیزهای غلیظ و سخت کرم و نیز در
 و کلو کیر و شور و سخت ترش و میوه با د آب سرد و مرخیات غیر حالی خوردن و در بار باد
 و سر در باد و هوای خشک برهنه کردن و در مقام حک ساکن بود و ادخال و استلا
 طعام و بسیار سریش افکندن و جماع بسیار کردن و حقه تیز کردن عظیم مسرود
 و همچنین بوبیدن کل سرخ و مشک و امثال اینها کسی را که حسن ذکی و دماغ گرم
 باشد و اما تشکی کشیدن و اندک کرشکی خصوصا بعد از مخدرات در حمام و در دوش
 سر ستردن و چرک آن پاک کردن و سر را گرم نگاه داشتن و بنده در گوش در
 بتخصیص شبها و گاهی طهر و روغن سرد و یا روغن مرکی در گوش چکاندن و چیزهای
 نرم و لغزنده که مرغین باشد خوردن و با شور با می که در آن شلغم و اسفناخ باشد
 خوردن در مقامی که بواسطه آن مکرری مایل باشد ساکن شود

در خشکاش
 و غنای عیس

از دماغ بخور
 اندن شربت خشک

در مقامی که هوای از غیر زمستان و تابستان و در زمستان در مقام یک گرم کنی
و شامه افیونی بوسیدن و کفهای دست و پا بهار بر روغن کا و جرب کرده بسیار
سر آنش دوشستن و سر بر بخار شلجم و قلیه لونی دوشستن عظیم مفید باشد و سر
که بغایت معتدست که چون بدن بغایت منشی و مریض و مرطوب بود و سخته و نضق
و مریض مرطوب بود و فعل و قوت مناسب استفراغ باشد نخست استفراغ غلط
به سبب کتد بعد حب الشفای بزرک فی الحکمه بگیرد و هر روز کمیونیت و هر شب کمیونیت
خورد و غذا بدستور که گفته شده بکار دارند و همین نوع ملاحظه میکنند کم بخورند از غذا و آب
چندانکه ماده خنجه شود و بعد از آن بحمام متعاقب داند تا پاک شود و اینجا که با استفراغ حاجت
نیاید یا نمانی باشد همین حب الشفا خوردن و سایر مراعاتها کردن کافی بود و در بار
حفظ الصحة عظیم نافع آید بلکه اولی بود و در حار ترش قشایم نفی تمام بخشد و بسیار حلق
قوی مرض را بدین نوع علاج شده است و باید دانستن که اکثر مردم کثیرا کسر را و سرد را
که سوداوی در مزاج و دماغ واقع باشد که مردم کثیرا ریاضت کرم دماغ را ز کام مفید بود
و آنرا زود علاج نباید کرد و بلکه بتدبیر و حیل مزین ساختن آن یعنی کهنه و لازم ساختن آن
مناسب بود و صاحب نزله سرد را چون تب آید پیش از آنکه با اعضای درونی ریخته
نافع بود و زود بعلاج مشغول باید شدن و الله اعلم

سکون در وقت
خواب

باب دوازدهم در احوال دمان

از ترکیب و وضع و قوت ذائقه و منافع اینها و امراض اعضای که اجزای آن منتهی است
و علامات و معالجات آنها اما ترکیب دمان و قوت ذائقه زبان بدانکه
دمن عضو سیت خنجه از چند عضو مرکب متعین چون لبها و دندانها و گوشت نسبت آنها
و نهایت وی برج منفصل متصل بود از برون و درون سطح داخل وی در دندان از
حساب دمان و عضله و پوست لب مبدی بمقعد و بهسم آویخته بود و جدا نباشد همچو

دیگر اعضای منفعت بها جمله جهت تکلم که از اعظم مہیات بد نیست و جهت تکمیل حسن صورت
 سر دهن و اعداد و اعانت به شامیدن و خوردن امری واضح است و اما دندانها
 برای آدمی از جنس استخوان مخلوق گشته اند و اکثر را بر هر فلکی شازده عدد دشت بنڈیہ
 دشت چہا از عصب حس بدانہا پیوستہ شدہ است در پنج انہا ہر یک کندہ گشتہ تا عصب
 آن ادراک و منافذ بطایع کند و برای اصح در اصل خلقت دندان از تخم مادر و پدر متکون بود
 و در حین ولادت اگر چه چون سائر اعضای اصلية ظاہر ظاہر نباشد لیکن پنج آن
 در استخوان با فلکما مادہ نہادہ باشد تا در وقت حاجت بر طبق حکمت الہی خود
 ظاہر گردد و در غلبہ احتیاج و کمالی قوت و ضعف با قوی مبتدل گردد و چہ این عضو بود
 کہ حاجت بنایت بر ابر غالب باشد و قابل نقل و تبدیل بود و در بزرگ شدن اعضا
 و در حد و سن ہفت و ہشت سالگی جامی پنج دندانہا فراختر گردد و در خائیدن انہا
 بجنب باشند و غذا نیکو نیابند و بہ ترتیب انچہ ضعیف تر بود می افتد و طبیعت عوض آن
 انشا میکند و دلیل کہ بعضی نوشته اند بر آنکہ دندانہا از تخم مادر و پدر نیست چہت آنکہ
 اگر بودی همچو استخوانہا باستی کہ در رحم متکون گشتی خالی از ضعف نیست چہ من دیدم
 کودکی متولد شد جز استخوان سرد و ہر ٹای کردن و پشت بیج استخوان نہاد
 و ہفت سالگی بہ آہستگی استخوانہای دیگر در بدن پدید می آید و از جملہ انسان انچہ چہت
 خائیدن بکارست بہتر و بزرگتر مخلوق گشتہ است چون کہ سپہا کہ از انہا فارسی اہرنا
 و انچہ چہت قطع بکارست باریکتر و تیزتر مخلوق گشتہ کہ از اللہ گویند کوشتی بود کہ در جو عصبانی
 و منفعت آن جملہ حفظ داشتن گشتہ است چون دیگر مادہ کوشتی پنج دندانہا دین
 ہیات آن ظاہرست همچو منفعت دندانہا چہت خسرین صورت انشا و تحسین ادای خروج
 و اما زبان کوشتی است نرم و سفید غشای دردی پوشیدہ رکبای بسیار
 و شیرینی در کوشتی او پراکنده گشتہ شرح نمودن آن طولی چون آن رکمای باشد
 و اندر اصل دی قطعہ کوشتی غددی مخلوق است چہت اچکاک لعاب یا مطعوم
 گردد و مہد سہولت بفتح و ادراک طعم شود و اندر غشای دی نصیبی تمام از عصب است

و حسن ذوق که از اوقات ذایقه گویند بدان قائم باشد و گوشت زبان و دوشاخ بود همچون زبان مار
 لیکن سبب آنکه هر دو اندر یک غشاء است بر دو یکباره بماند و غشاهای آن نیز از میان دوشاخ
 واقع است لیکن بهم پیوسته است جهت حکمت حسن تکلم و نشان در تری در میان او است
 و منفعت زبان جهت سخن گفتن ذوق طعم مطعومات و یکی اکل و شرب که مناط قوت
 حیات نیست ظاهر است و اما کام که از خاک گویند گوشتی بود صفائی توی بر روی
 استخوان بهین گسترده شده و بر آن استوار گشته باشد لعلات مخفی نماند که چون تمیز آید
 از اکثر حیوانات بسخن گفتن است و اکثر امور معاش و معاد در ضمن تکلم مندرجست بجهت
 تنظیم این چندین عضو مخلوق گشت و خروج هر حرفی بر محسوس از طلق تا شفقت مقرر شده تا در
 آفت بعضی از منفعت دیگر با مضایب باشند و با وجود این نفع منفعت امر تنفسی جمله
 و اکل و شرب جهت بقای حیات که منوط به دهن است بهترین منافع است و فی الحقیقه
 دهن در جمیع منافع بر اکثر اعضا شرف دارد و دهن را با تری و معده بواسطه وقوع
 جمله بیک سطح و با دماغ بواسطه غشاء و اعصاب بنی چشم بواسطه منفذ نفس مشارکت تمام است
 و اما امراض اعضای دهن و اسباب و معالجات آن طریقین لب
 سبب آن سوراخ مزاجی بود یا بسبب اکثر آن از جهت اثر هوا و آفت علاج کثیر از دهن
 گرفتن و زبان لعاب آنرا پیوسته بر لب و محل ریش شده و آن را سیدن مانع بود و همچنین
 کفکی که از خیار باد رنگ گیرند بوقت بریدن آن از هر چه دیگر سودن و همچنین لعاب اسپنول
 و بی سیدن و خوردن و هر سبب یافت و معده را چرب کردن و روغن زرم و غذا با جرئت زرم خوردن
 سفید بود و پاچه بره نیم شب خوردن بسنی نافع آید و اگر حرارتی و سوزشی با آن باشد کشک جو
 و اسفناخ با گوشت خردس جوچه سفید آید و حفظ آن از هوا بجنبانیدن کاغذ و اسفناخ آن
 بر بالای آن واجب و پوستی که در اندرون بینی باشد چنانچنان نیکو بود و بسیار
 مزه می که طلا کنند نافع آید بکیرند اسفیداج از زیر و مازوسی گرفته و نرم بجسته و نشاسته
 کنند و کثیر از نرم سوده و خمیسه جمله برابر در موم روغن کل بپوشند و طلا و بر بالای آن بپوشند
 درون چسباند و بکند از دهن بر در و بکوبت و نرم نهند و باید که از خنده کردن در شباه آن چاره

نفع منفعت
 سخن گفتن
 و مطلق

نفع اول
 سوراخ مزاجی
 دماغی
 بر دهن
 حسی
 بصورت
 روده اندرون
 طلق راه
 اسفناخ
 سبب آنرا
 بهین ذوق
 گویند

باشد و از استقبال باد در سیدن کرد و آب سرد نگاه دارد و هر روز نیم روز بجام فاخته
 و آید تا حد عرق بکشد و آب نیم گرم بریزد و از دانه های گرم و خشک و از چیزهای سخت شیرین و
 شور و سخت ترش بریزد نماید و الله اعلم لجام این ریشی بود و خشکی مائل که در گنجای لب
 پدید آید و از سوزشی و بهیم کشیدن خالی نباشد و گاه بود که از تاب آن اطراف روی که در
 حوالی آنست درم کند و دهن کشاد و دیر سخن گفتن و خائیدن متعذر گردد و بسیار
 که چون در خانه یکی را پدید آید با کثر اهل آن مقام سرایت کند و ماده آن دم سوخته بود و از صفرا
 یا بسودا آمیختن آن بریز کردن است از شیرینها و گرمها و کم خوردن و خشکیها و غذای
 ترش شیرین خوردن و پیوسته از راه پسته تازه که آخته چرب در آشتن و اکثر علاجهای
 طرقدین لب مفید بود و بواسیر لب این علتی بود که لب سطر شود در میان آن شفته
 ظاهر گردد و پیوسته و بخمالت و مرهمهای خورنده از دفع کنند هم شاید و الله اعلم
 و رم لب سبب آن یا باد شقاق بینی بود یا باد شقاق لب و علاج آن علاج سبب آن باشد
 و باشد که سوراخهای بآن ماده راه یابد و اندک ماده در خلل آن راه یابد و پیوسته متورم
 بی کیفیت و وحشی دیگر علاج این آنست که جانوری که در خانه میکرد و دهنش پشته بر آید و
 و بسیار دست و پا که آنرا بعضی جای خردای کوبند بگیرند و سوزنی در اسافل آن فرو برند
 و بشارند و طوبی از آن بیرون آید آنرا که بران درم میمالند و بسیار را باین دو علاج شده است
 و الله اعلم خوره که بر لب افتد سبب آنکه که در لب پدید آید خلط بود و تنگ برانجا ریزد و از
 سوداوی خالی نباشد و اغلب از دماغ برانجا دفع شود و در عفونات هوا بسیار واقع شود
 علاج این قریب بعلاج ریشها ساعیه و جره نمار فارسی و بعد تنقیه تیزاب کاری بعد از آن
 اصلاح بمرهم جدواری عظیم نافع و متحد بود اگر گوشت دندان بر پدید آید همین انواع علاج فایده
 و علاج قلع سیاه هم نیکو بود و این طوبی بود که خونی را که غذای آن میشود فاسد سازد
 و این سترخی و متزل و ناقص گرداند و بی فساد معده کم افتد علاج بگیرند کندر و زراوند
 در حرج و دم الاخون و کرسنه و ایرسا جلد را سوده و حنیت بسکنجین غنصلی سرشته
 بران بکشدت میمالند و شب بران طلا کرده میکند ازند و بعد تنقیه طوبات بحب صبیال این

گنجای لب که در آنست
 طوبی که از آنست

انفع آید و پیوسته ببلبله با جز بویا یا فلفل در دهن داشتن و آب ترافرد بر بدن و کاهای بدن
 منضمه کردن و ریختن فائده دهن بسیار دوا می موجب جو بریان کشنیز بریان مغز بادام
 بریان فلفل روغن کاه و بریان کرده مراد بریزه جمله برابر سوده و خسته هر شب بر سرخ و
 باشند و خواب کنند و مکرری فلفل و خارا سوده و نرم بخیت هر شب باشند
 و خواب کنند و مکرری برگ تنبول و خا و بلبله زرد مجموع یا یکیک سوده باشند
 و اندک علم سست کشتن گوشت بن دندانها سبب استر خا و ترل
 غلبه رطوبت غیر فاسد و غلبه بخار سده بود علامت آن آنست که بر دندانها
 استوار نباشد بدستور سابق و عام بزرگتر نماید علاج آنچه اندکی بود علاجی که در
 نقصان گفته شد نافع آید و کافی بود و اگر بسیار باشد بهالیدن انگشت به لته نرم چیده
 خون آنرا برون باید کردن و تنقیه رطوبات بسبب سهل کردن و محققات مثل بازوی نیم سوه
 و فلفل نیم سوخته و سعد و کلنا و در فلفل و شب میانی سوخته و بلبله و برگ تنبول و برگ
 و خاک شتر گوسفند و زنده وانه و تخم درون بار کل و اقا قیاد و شاه اینها یکیک یا دو و بیشتر
 هر شب بر سرخ دندانها پاشیدن و خواب کردن و صبا جابکلات و طبخ سماق و در دهن
 و مقویات معده خوردن و حافظ الصحه هر شب بانه بکار داشتن نافع آید گوشت سرخ دندانها
 سبب این سستی و ترل و کشاکش مسام آنها بود علاج این علاج ترل بود و اندک علم
 قلع بیان در امراض اطفال شده و این شرات آنچه سفید بود که بزرگ مشهور است
 سبب آن بطنی باشد شور و سوزش و حرارت و الم آن کم بود و بوقت جنبانیدن
 ظاهر شود و آب در دمان بسیار آید و آنچه سرخ بود سبب آن خون باشد حادث و سوزش
 و الم و تعب این بیشتر بود اندکی و آب دمان غالب شود نه بدان حد بطنی و آنچه بزرگ
 مائل باشد سبب آن صفرائی بود و حار و سوزش و حرارت این فرون از جمله بود و آنچه
 بسیار مائل باشد سبب آن سودائی بود و مخرقه حار و از درد و سوزش خالی نباشد
 و آب دهن کم بود و این صنف بدتر و فرمن تر از جمله بود و سرخ اسلم و سریع الزوال تر از
 باشد و سیاه اگر تا کله تنقل شود علاج نیکو نماید بملک سازد و علاج

در جمله اصناف غیر سیاه چون ضعیف واقع باشند بدیری که در قلاع اطفال گفته شد کافی باشد
 و چون بثرات آنها غالب شوند و بزرگتر میشوند و در سیم می پیوندند نخست استفراغ آن خلط
 باید کردن انگاه و اما از خارج بکار داشتن و از کولی خوردن ضرر نمودن چون جمله بی فساد
 بخارات معده نمی باشد تقویت و تنقیه معده کردن اما در دومی قصد فیقال باید تا حجا
 نقره و شیب نخدان قصد و چهار رک دهن ترک گوشت کردن و حب الشفاغذا نمی خنک
 خوردن ترنجبین با پاک سوده با آرد جو بریان و سفوفی که در قلاع اطفال گفته شد شبها در روز
 بکار داشتن کافی بود و در بلغمی بعد تنقیه بلغم شور غذا می خشکی مائل و بشیرینی معتدل مائل
 و خود آب بر پیاز و بادویه گرم چون زیره و کشنیر و اگر ادویه و سفوف در صحنی خوردن و با شلغم
 آب شهور و آب خردل و سرکه و به طبع تخم تره و سرکه شستن دهن و مضمضه کردن
 و بعد از آن غسل آنرا شستن و سفوف مذکور در قلاع اطفال پاشیدن هر صبح و شام و بعد
 طعام کلقتند و خوردن حافظا الصلحه کاهی سفوفی که از خدا و امیران و سعد و شب یمانی سازند
 پاشیدن تمام بود و در صفراوی بعد اسهال صفرا به چهار شربت و یا آب هفت میوه یا به
 در معصومان این دهن شیش بریان و با آبکامه شستن و غذای دافع صفرا خوردن و مضمضه
 بطبع پوست انار در کلاب سرکه و یا بطبع برگ مورد در سرکه و اندک شب یمانی کردن و سفوف
 که از کافور و کلنار و هلیله زرد و سماق سازند و پاشیدن صبح و شام و کل سرشوی و کثیرا
 و اسپول پیوسته در دهن داشتن مفید بود و اما قلاع چون سیاه افتد در قلیل و کثیرا
 فی الفور با استفراغ سودای احراقی باید مشغول شدن و بعد تنقیه به تیزاب نرم غیر سیاهی
 مضمضه کردن و همچنین گرم بر آب در سرکه عنصل حل کرده یا در سکنجبین عنصلی و غذای مصلح
 سودا خوردن و بر بالای چهارس نوشیدن و سفوفی که در صفراوی گفته شد شبها در
 بکار داشتن و در تعدیل مزاج کوشیدن و طبعی که در دهن پیوسته داشتن نافع آید و سفوف
 مذکور در قلاع اطفال در او اخر کاهی مفید آید و الله اعلم لعاب دمان سبب آن یا
 حرارت و غلبه ترها بود و در فم معده که بر بسیل بخار بدین تصفیه می باید و یا غلبه رطوبت
 در معده سرد یا بد غلبه بخار کرده یا حرارت عارضی باشد که از شوق و رغبت حادث شود

استنشاق کلک الطبع است
 صغیر و زشت بطعم است

بسیار نافع است بخیار و آرد

در زشت خوردن و باری طلاع گویند

در وقت یاد کردن تشبیهها و غیره رطوبات حوالی کام و زبان بدان که آخته گردد و یار سید
 چیزی که مرقق آن رطوبات و یا جاذب رطوبات دماغی بود به دهن از اودی و غیره و این
 بر دو قسم از علاج مستغنی باشد علاج آنجا که سبب حرارت فم معده باشد و مضرت
 یافتن از دوا و غذای کرم و بیشتر شدن مرض تخصیص در شب بدان شاید بود و قصد پاک
 باید کردن و تعدیل مزاج غذای خشک و مداومت حب الشفای بزرگ در معصوم و نازنین
 هر صبح یا هر شام و آنجا که سبب غلبه رطوبات معده باشد و بدی مضغ و منفعت یافتن
 از غذای خشک بدان که آب و هر سه روز یکینوبت بعد طعام قی باید کردن طعامهای
 خشک خوردن و آب و میوه ترک کردن و مداومت کهنه نمودن و آنجا که سبب غلبه رطوبت
 دماغ بود و غلبه آب بینی و علامات دیگر سردی دماغ بدان استهلاک کنند شقیه و دماغ پس
 مناسب باید کردن و بعد از آن تعدیل مزاج آنچنان در باب بستم و غیره بسین شده و پیوسته
 خیر بود و همین داشتن نافع آید و همچنین مداومت حافظ الصحه و آنجا که سبب کرم معده
 باشد و طب آمدن از دوا و خواب روز و کاهای آب در دهن پر شدن و دل شود توان زد
 بر آن شاید بود نخست علاج کرم به ستوری که در مجلس نه که دست باید کردن بعد و تقویت
 معده نمودن و اطریفل کشنری و حافظ الصحه خوردن و غذای خشک در وقت شب و بجز
 کرم نافع آید و مداومت در پنج در دفع کرم مد باشد و در جمله این انواع از امتهای معده و آب
 کرم و میوه حذر لازم بود و الله اعلم بدین و می دانم که این سبب این رطوبتی بود
 و این عفونت یا اندر نسبت دندانها و لثه بود یا اندر نفس دندانها باشد و یا اندر تمام
 سطح دهن بود یا در تمام تن باشد چنانچه اندر جمیات و بائی افتد از بعضی سموم و باشد
 که صفرای عفنی یا بلغمی عفنی اندر معده باشد و من عفونت آنها بدین رسد و باشد که در
 شش یا در کلی آن باشد و بخار آن همراه نفس دهن کند و باشد که از خوردن چیزی بود
 افتد و این قسم از علاج مستغنی بود علاج آنجا که سبب عفونت نسبت دندانها و لثه
 آنها باشد و در بل آنها و زایل شدن بوی نخله بمسواک و خلل و شستن بر آن شاید بود
 علاج استرغاف و ضمضمه نخل غنصل و طبخ بخیخ کر نافع آید و آنجا که سبب عفونت دندانها باشد

بکسر اول فون
 مطبوعه بعضی
 مصطلک است
 بکار الجواهر
 بکار الجواهر
 جالبی

و تغیر رنگ آنها بر روی یاسیاهی یا سبزی یا بادنجانی و گرم خوردن بر آن اشتها و نمادین
یکی یا دو یا سه بود و نخواهد باید کردن و در اکثر دندانها باشد اینست که باید بستن در دندان
غیر سیاهی نرم مضمضه کردن و روی دندانها را با نانچه ممکن شد تراشیدن و از شیرینی خوردن
بریز کردن و پیوسته چیزی خوشبوی قابض تریاتی در دهن و داشتن درین جمله نافع بود و اینها
که سبب اندر تمام سطح دهن بود و زایل شدن لحظه لغزغره و مضمضه نیک آب و شباهه
و زنج و دبر رنگ و بدبوی بودن رطوبات تمام دهن در اکثر اوقات امساک بر آن گواهی
رک باید زدن و سرکوشها انجیدن در شیب زخمه ان حجامت کردن یا قصد قیال کردن
بعد غرغره و مضمضه به تیزاب نرم مذکور کردن و پیوسته نمک اندرانی و بلبله در دهن داشتن
و آب آن ریختن بر خارها و برک و مایات سبز چون پیوسته در دهن داشتن و آب آن
فروردن در باب این اند بعد تنقیه بدن و در جمله اینها تنقیه دماغ و معده بخصوصها نافع بود و اینها
که سبب عفونت خلط بودند و معده و طبعی دهن و زردی رین و کمی اشتها و غلبه تشنگی
و زردی بشیره و زبان بر صفر اوی و بزمی دهن و غلبه آب دهن و کمی تشنگی و اشتها و تنقیه
زبان بر بلغمی گواهی دهند تنقیه معده و دماغ باید کردن و مداومت اطریقات کردن و در
مداومت کنند نمودن و در صفر اوی بر ناستامیوای خوشبو و نقوع آنها خوردن و طعاجها
خنک بکار داشتن در هفته یکنوبت تی کردن و در هر دو قسم همچنین چیزهای خوشبو
خنک در صفر اوی در دهن داشتن و آب آنرا فروردن میان چیزهای خوشبوی که در دهن
گیرند و آب فروردن صندل کشنیر خشک منقشر و زردا کوکشته تنقلا و سیب کشته اوردن
کشته بهی ترش کشته کل ارمنی فواکه عطر کل سرشوی کل سرخ خشک و شباهه اینها میان
چیزهای گرم خوشبوی که در دهن گیرند و آب فروردن بار خار و برک چون سیاح و عاقر قرحا تازه
برک تنبول فوفل جوز بواجبت کشته زیر زبان که معمول و مصنوع است دار صنی کات
عنبه مشک ایرساع و لادن سلق مصطکی سنبل پوست ترنج پوست نارنج کلاب و الک
و شباهه اینها و آنجا که سبب مرض باشد علاج مرض باید کردن و اندک علم فضل
ضعف مزاج دندان و رفتن آب این حالتی بود که از ملاقات چیزهای سرد

در اسهال و یبوست

در یبوست و اسهال

در یبوست و اسهال

در یبوست و اسهال

یا کرم با فصل و همچنین شیرینها و ترشها و از خائیدن چیزهای محکم و حشمت عظیم باید دانست که
 که در گیر و دسور المزاجی سبب این بود که از غلبه و رو و چیزهایی که در آن کیفیت غالب یا طبعی
 قوی از این کیفیات و طعوم باستیعاب شده بود و یا از ورود و دایمی و سستی که باطنی صحت
 مسضعف آنها باشند و کنند دندان که از غلبه خائیدن چیزهای سخت و یا ترش و یا عفن و یا تشنه
 بهم از این قسم بود موجب آن تضر یا فتن در کندی حصول اختلاف اجزای آن بود در بلند و پستی
 از این واردات علاج ضعف مطلق یکی خدر کردن است از هر چه دندان مضرت چون نمک و
 بسیار و غذای بخار انگیز خوردن و همچنین شیرینها به تخصیص خائیدن و سرکه و چیزهای سخت
 سرد و گوشت های و فاد زهر حیوانی و کنند تا در ترشها و مضغ چیزهای عکس تخصیص شیرینی و چیز
 سرد بعد از خوردن کرم و عکس و چیز لطیف یا کافور و چیزهای سخت دندان سگتن و خائیدن
 و در شب آب خوردن و بعد تعب ریاضت چیزی لطیف که در معده بسوزد و خوردن کل و کلنگین
 و کل خوردن و سموم دندان رسانیدن و گریزی و رنگ شدن است هر چیزی که دندان نامخت
 چون غلیظ بر بالای لطیف خوردن و خلال دندانها کردن بعد طعام به تخصیص بعد گوشت خوردن
 و مسواک کردن بمسواکی که سر از ریشه ساخته باشند به تخصیص از چوب ارک و یا ریشه درخت
 جوز یا ریشه درخت زیتون لیکن احتیاط کند تا گوشت دندان آزرده نشود و وقت
 خواب بر دغنی با دام مضغه کردن و کاهای بسنونات که در زینت دندان گفته شده باشند
 و بلبله زرد یا کابلی یا قرقفل یا کات یا فوغل یا جوز بود و پس داشتن اکثر اوقات و کات
 تنبول با اندک اکب و پوست تخم مرغ کاهی خائیدن و ریشه علف تنبول بر دندانها مالیدن
 و شبها تر یاق فاروقی بار دغنی بلسان مالیدن و یا بارچ فقیروا و آدست بلا در کردن
 و غذای نرم و آنچه در آن سیر کردن باشد خوردن و فلفل و دار صینی و اشباعه آن
 و طعام کاهی خوردن و بخاکستر سرخ گوش با اندک نمک طبرزد نیم سوده دندانها
 شستن و همچنین شبت سوخته و با مرصافی مسوده و بلبلج پنج بنوع با اندک عسل در بر
 علاج کندی دندان خائیدن مغزهای تلخ بود و دندان بر مغزنان کندی نهادن و در
 پنجه نبضی نیم کرم و خائیدن برک خرفه و تخم آن و برک با دروج و موم زرد و نمک با اندک

بما از فکرت

دانش چنانکه از این
 مسواک ساخته اند

همچنین از این

عسل در دهن گرفتن لحظه و از هر سوه ترش که گذشته باشد برگ درخت انرا خاکیدن
بسی نافع آید و الله اعلم سینه دندانهای محل سبب آن یا بسیاری طو
باشد در پنج آنها و فربهی دندانها و تریل کوشش پنج آنها بدان کوهی دهد و یا سوره المراء
بود خشک چنانچه بعضی ناقصا افتد و یا غوره شدن کوشش بن دندان بود یا رسیدن
کوفتی از خارج بدان علاج آنجا که سبب بسیاری رطوبت بود تنقیه باید کردن چنان
و اشباه آن آبهای قابض مضمضه کردن و قابض سوده بر پنج آنها پاشیدن و اکثر آنچه در
امراض لثه گفته شد نافع آید و آنجا که سبب المزاج خشک بود تعدیل و تبدیل مزاج بود باید که سینه
و غیره کوشش دروغها پیوسته از اچرباشتن و ملعبات در دهن داشتن آنجا که سبب
خورده شدن کوشش بن دندان باشد علاجی که مقرر شده جهت نقصان لثه کردن آنجا
سبب رسیدن کوفتی بود از خارج پیوسته عقیق سوده در پنج آن باید کردن و در جمله
از جنبانیدن دندان بدست و غیره و از بسیاری کفشن و چیزی سخت و یا غالب بدان خوردن
و از مضمضات دندان خوردن حذر واجب بود میان سنونی نافع در جمله قرن اول خسته
نمک اندرانی بحسل سرشته و سوخته و عقیق از هر یک جزوی سوده و نرم نجیته شبها
بر پنج دندان بپاشند و از دوطرف غالب با کشت محکم کنند در خواب کنند و روز بقوابض
مضمضه میکنند و الله اعلم گرم دندان سبب آن رطوبتی بود که در دندان جمع آید
و متعفن گردد و قابل حیات گرمی شود علامت آن خورده شدن دندان بود و باشد
که گاهی در دیکر علاج بگیرند تخم چ و تخم کندها و تخم پیاز نرم بپایند و یا کداحته نیمه برنج
کوهی را حورنیکو بسپارند و جهات متوسط سازند و بر انگشت افروخته نهند و معنی سین برود
آن فرو کنند و سرانجام بر دهن معلوم نهند چند آنجا آن نیکو بدندان رسد نافع
باشد و بخور پنج حنظل و تخم آن هم مفید آید و اگر نیاز بچوب باریک بدان چوب رسد
دفع گرم نیکو کند و الله اعلم در دندان سبب آن انواع سوره المزاج بود ^{رطب} و الله
و ماده نافع مولم یا در نفس جوهر دندان باشد و سلامت لثه و احساس و چچ در طول
دندان بران شاید بود یا در پنج دندان در عصب بود و تورم لثه و ایند یا فتن ^{تربل} از لیس و نقد هم

برای آن بود و سنانج را آب کرم و سر در دهن گرفتن بتوان شناختن چنانچه هر ماده را برون
 و باشد که از جهت کرم سوراخ شدن و ضعف مزاج و سیل مواد و هوای بیرون یافتن یا
 کیفیت ماکولات و مشروبات در دگر و ماده یا غلبه که مولم بود و یا بحدت و یا غلبه که در
 نگی و اکثر وجع اندر دندانهای کبار بود جهت سخت و قابلیت آنها قبول مواد را و از جهت
 قرب دماغ و شریان این درد و صعب باشد و یا ضربان بود و اکثر ماده آن از دماغ آید
 اما پس کردن روی و حوالی آن درد تسکین باید جهت نقل و انتشار ماده مخرج بدن مواضع
 علاج آنجا که ماده در جوهر دندان باشد و الم آن عظیم بود بدو اما تسکین نمی نماید هیچ
 بهتر از کندن نیست لیکن چنانچه بسیار عظیم باید کردن که ناگاه بشکند که آنچه همانند درد بیشتر کند
 جهت غلبه جذب الم قلع مواد را بدینجا بسیار بود که ماده در پنج دندان باشد و بکدن
 مرتفع شود جهت دفع ماده با خون و کشاده شدن محل و گاه باشد که بر دالم کندن
 بیشتر شود اگر سوراخی در آن باشد و در دگر کرم و جمع مواد در آن محل باشد هیچ بهتر از
 تیزاب تیز برزدن نیست و طریق آن آنست بکیزند چوبی کسری که برین نیست سوراخ
 کج آن اندک پنبه چینه چنانچه قوی بودن چوب با انقداری بود که در آن سوراخ بکند نگاه
 پنبه آنرا به تیزاب رسانند و مریض را به پشت باز خوابانند و دهن او را در روشنی باز کنند
 و آن سر چوب و پنبه را بکوف آن خرده شده رسانند نیک بردارند در ساعت تسکین باید
 و احتیاط باید کردن تا تیزاب بگوشت دندان نرسد و گاه باشد که قطره تیزاب بان
 چینه برداشته بر سر دندان در دگر کشده که درست باشد نهند و ساعتی بدارند که در آن
 نفوذ کند ماده آنرا تحلیل دهد و درد تسکین گیرد و درین باب تیزاب اینست لیکن اکثر آن بود
 که بعد از آن دندان ریخته شود و با هسته و دندان کرم خورده را اگر سر و آل دوزی یافته در
 سوراخ آن نهند تا داغ شود و نافع آید اما باید که ماسوره نهند و سر از بر دندان کرد و سوراخ
 محکم کنند تا سر حوال دوز بجای دیگر نرسد و اگر این علاج چهار مانعی باشد و ماده در پنج
 و لته و استلای در طوبی غالب در بدن باشد و یا زلزله حرکت کرده باشد جهت ماده کرم
 فصد قیغال و یا فصد چهار رک باید کردن یا بر شیب زنج نر مجازی آن حجابست کردن

یصلح سوراخ

لله زیسمان
 که بهندی از
 پنبه یا کوبیده
 ۱۲ از نیش

و علق بر محل در افکندن و طینی خشک خوردن و بعد از آن طنج خار خشک و غلب الثعلب نیکم
 پیوسته در دهن گرفتن و بعد لحظه ریختن و حب الشفا زردک بعد طعام خشک بکار داشتن
 تا از درد اگر غالب باشد لخمی بختبر سازند و اگر زله باشد بنزد کنند و اگر بخداری طلاء کردن
 جهت دفع ناقص حاجت آید نیم نخودی افیون درشته کرده بر آن دندان گرفتن و چون لخم
 غالب شود ریختن مناسب بود و اگر در روغن کل کرم حل کرده پنبه بدان تر کنند و در دندان
 نهند هم نیکو بود و گاهی افیون سوده بر روغن از بیرون آن طلاء کردن هم نافع آید و اگر فتنه
 سوده و اسبابه آن از مخدرات قویه هم مفید آید جهت ماده سرد و سهیل خوردن و غذای کرم
 بکار داشتن و طنج شربت و بالونه و زنجبیل نیک کرم کرده مضغه کردن و در دهن داشتن
 از آنجا که از بیرون زنجبیل را همچون موم خسته طلاء کردن و از آنجا که با کرم نگاه داشتن
 و بکار و کس فتنه کند کردن روغن کرم فاسد ساخته و در گوش چکانیدن از آنجا
 درد و حافظه الصلحه مقدار مخدر خوردن و بادیان با شربت سوده یا عاقر قرحا و فلفل
 سوده یا قرحا سوده یا مشک یا نوشادر در دندان کرده در دندان گرفتن و اگر تخمینی در آن باشد
 ماده زیره سوده و افیون سوده و فودنه سوده و طنج اسپند در آن جانب گرفتن و از آنجا
 هم تمکید کردن و چیزی با شکر خوردن نافع باشد و طنج برک عذاب درک زیون برک انجیر
 و برک خنظل کرم کرده در دهن گرفتن هم مفید بود و آنجا که سبب سوء المزاج گرم بود چیزی با
 خشک در دهن گیرند و بر برون روی هم طلاء تا خشک کنند و کافور یا افیون در پنبه کرده
 در دندان گرفتن نافع بود و همچنین کشتن خشک و طنج برک خرفه و کشتن و غلب الثعلب
 کرده و چیزی خشک کرده و سرد و تر خوردن مفید باشد و آنجا که سبب سوء المزاج
 سرد بود بر عکس آن عمل باید کردن و آنجا که همه چیزهای گرم و گرم کرده در دهن باید گرفتن
 و روغن جند در گوش چکانیدن و جند بر برون روی از آنجا که طلاء کردن در دهن
 دو قسم هم تیراب زدن عظیم نافع بود و کندن کم فایده و دردناک کردن روی دندان بمنزله
 گیراننده و لپت کرده با بن سبب هم نافع بود و آنجا که سبب سوء المزاج خشک در دهن
 در دهن گرفتن و بر آنجا که روی طلاء کردن و آب روغن کرم در دهن داشتن و غذای چیزی

ساده
 طنج سوده
 زنده ۱۲

خوردن نافع بود و تیزاب اینجا نیز فایده دهد و این قسم کمتر افتد و جهت رفع دندان که خوردن
 قابل تفریطات تیزاب زدن و یا نوشادر دران نهادن و یا لبن نوع بار و سرشته
 دران نهادن و یا پیچ و زنجیر درختی نهادن و یا داغ آب بن کردن کافی باشد و گو
 چون جگر با سام ابرص دران نهند در دانه را ساکن گردانند و الله اعلم نقل المسان
 این مرض چنان بود که صاحب آن در سخن گفتن بدستور عاجز آید و این به دو نوع بود یکی آنکه
 ادای سخن مطلقا برود دشوار باشد دوم آنکه آغاز تکلم بکلمات و بعضی حروف چون ن
 و یات و یام و یا غیر این بسیار در ماند تا ادا کند سبب این استر خا عضله آن بود
 از رطوبتی دمو یا بلغمی و باشد که بشکرت دماغ افتد چنانکه در لیس غشج واقع است
 و دیدیم که از بعد حصب و ابله از غلبه سردی ترشی خوردن این مرض واقع شد
 حکایتی که درشت کلام از بام بلند افتاد و میوش شد بکسر عضله که بفتد و بلغم
 نمایان زده شان زده روز پنجکس را نمی شناخت و پیچ سخن نمی توانست گفتن و بعد
 چون شناختی هیچ سخن درست نتوانست گفتن و بعد چهل روز یکیک کلمه شکسته گفتی و بعد
 سالی بعضی کلمات را درست گفتن توانستی و بعد سالها اکثر سخنان گفتی لیکن در بعضی جزو
 آغاز کلام ماندی و بعد علاج هیچ تفادتی نیافتی و گمانی را که از کودکی باز این کرانی
 پدید آمده باشد و بران بزرگ شده باشند هم علاج پذیر نباشند همچنانکه کرانی زبان
 متطوع و داغ شده و مطلق این مرض را علاج کامل دشوار بود و جهت غلبه رطوبت
 جرم لسان و غلبه نزول و مرور رطوبات بران اما آنچه عرضی افتد چنانچه از غلبه جفا
 در تپها و از مرضهای دماغی و از آماس قرحه و تشنج و غیره برقع آنها مرتفع کردن
 علاج اینجا که سبب استر خا رطوبت دماغ دمو باشد و حرمت و حرارت زبان
 بران دال بود تقلیل غذا و ترها و ایما بر سبیل عادت مناسب بود و قوالب خشک
 و بن دشتن پیوسته و آب ریختن فایده دهد و مداومت بلا و نافع بود و اینجا که
 سبب رطوبت بلغمی باشد و غلبه آب و دمان و غلبه کرانی و سفتی بران اشتها زایل
 بعد تنقیه بلغم مداومت کشی کردن و غذای خشک خوردن و ترها ترک کردن و غرغره و

بقول بعضی کم چون جو زبوا کردن خوردن آنها نافع آید و چیزهای تیز در دهن داشتن و آب نخیدن
و شیرینها خوردن و از ترشی دور بودن مناسب باشد و آنچه بعد از حمیات از غلبه تری بر هم
برین نوع تدابیر تدارک باید کرد و مضمضه تیزاب به تیزی مائل پس فائده و تخصیص ماست آن
هر روز و الله اعلم خشک شدن زبان سبب آن یا حرارت و یسوست قبحها باشد و یا حرارت
تپهای حاره یا حرارت جگر یا غلبه خلط گرم در معده و یا غلبه خلط لزج در فم معده یا اندر
دماغ و اندودن لختی از آن سطح زبان را و یا غلبه مر و مر و بر روی زبان از جهت بسته شدن
راه بینی و جمله را بعلامات خاصه آن بتوان شناختن علاج آنجا که سبب حرارتی باشد تبدیل
مراج و تسکین باید کرد و خشکیها و نفوعات فوکه و ملعبات خوردن و در محرقه بعضی تدابیر مذکور شده
و آنجا که سبب غلبه صفر بود و در معده تلخی دهن و روی زبان بشده بدان شاید باشد اول
تسکین صفر باید کرد و بعد از آن بلعابهایی خشک شستن و آبغول در بخین خوردن و آنجا که
سبب خلط لزج باشد تنقیه باید کرد و تسهیل و زبان را بسنجین با آب خربزه و شباه آن
شستن و چیزهای زردانیده در دهن نگاه داشتن و آب آنرا بخین و آنجا که سبب مر و مر بود
تدبیر زکام باید کرد و دکتیرا و نبات و شباه آن در دهن داشتن هم مفید بود و الله اعلم شق
شدن زبان سبب آن یا غلبه خشک بود و از اسباب مذکوره یا غلبه گرمی و خشکی بخار است
که بران میگرد و یا غلبه خوردن ترشیهایی سخت ترش و فائض عقیص علاج آنجا که سبب
خشک بود و از حرارت چنانچه در تپها میباش همان نوع مذکور علاج کنند و آنچه از گرمی و خشکی بخار
یا جگر باشد تعدیل مراج آن باید کرد و پیوسته بزره قطونا و تخم پی و شباه آن در دهن
و غذا یا چه بخین و حلیم مناسب بود و از ترشیهها خدر لازم بود و الله اعلم تشنج زبان اسباب
مطلق تشنج از پیش گذشته در باب هشتم علامت آن و شواری تکلم و کوتاهی زبان و از
در حرکات علاج در امتلا تنقیه باید کرد و بر پس کردن ضما و محلل نهادن چون ضماوی که
از کلبل و بابونه و مرزنجوش و خشک دشت سازند و غرغره کردن بطبیخ حلیه و آنچه در روغن
در دهن گرفتن و اگر علوانی سازند از انگبین و آرد حلیه و روغن سداب یا جوز یا معر زرد کو
تلخ و گرم بر پس کردن اومی نهند نافع آید و تا ممکن بود که کشیدن و جهت میسبب ضما و از

و خطمی و با بونه و سپید یا مرغ خاکی و موم روغن بنفشه با دایم ساختن و شکر روغن که دو
 با دایم خوردن و مضمضه و غرغره بدان کردن و پیوسته آنرا با روغن آب در دهان داشتن و اعظم
 آماش زبان اسباب آماشها و علامات هر نوعی مگر سبقت ذکر یافته و از خوردن بعضی
 سموم هم این حال افتد بخصوصها علاج آن علاج انواع آماشها لیکن موضع طلا
 و ضما و عین معین است و اینجا اهتمام تحلیل داده باید کردن و اگر مصلحت پزاشیدن باشد
 و بمضفحات تحرک دهند بکشکاب و روغن اندک عمل مضمضه باید کردن و پیوسته در زور زبان
 قلع نافع آید و تیزاب نرم در او اطل مالیدن و بدان مضمضه کردن بسی نافع بود و جو آبی
 را ز زبان و نرم کرده بود و از خوردن و دهان آمده و از سخن کردن و چیزی خوردن باز مانده بود
 فرمودم تا و زرع را میکفت و شکم میشکافت و گرم بران می نهاد همچنین چند روز تکرار کردیم
 کمتر میشد یکشنبه روز را بخان شد که شور یا بخورد و روز دیگر بهین تدبیر صحیح یافت و آنچه
 از سموم افتد علاج باید کرد و این علم ضفیع لسان این همچو غده سخت بود که در زیر زبان بود
 و جهت تشبیه بضمضه آنست که لون آن آبیخته است از لون زبان و سبزی رنگهای تشبیه
 زبان پیدا آید و جهت تشبیه بلون ضفیع علاج پیوسته نوشتاد روز یکبار و زاک و سرکه
 بهم برشته بران می باید نهاد و اگر بدین تحلیل نیاید برگ زیر زبان زشت و دارو پاکه در تحلیل
 سرطان و خازیر و شباه آن گفته شد می نهند تا تحلیل یابد و احتیاط کنند تا تحلیل نرود
 و از غذای غلیظ پرهیز میکنند و اعلا علم بر جوشیدن کام سبب آن ضلط بود که گرم و تیز
 که از دماغ برانجا ریزد و از خوردن جو مغز و شیر مینها بسیار افتد و اکثر با خارش و اندک سوز
 و درد بود علاج گرفتن چیزیهای خشک بود و در دهان از لعابها و غیره با و خوردن غذای
 و باشد که نفصد و سهیل خشک حاجت آید و از خوردن مذکورات سبقت خد باید
 و غرغره بسکه و کلاب و عصیر کشنیز آبیخته دریا به رب انار و شاه توت در اکثر نافع بود و اعظم
 خارش کام سبب این اکثر بلغمی شور بود که از دماغ فرو آید و در مقدمات نزله بسیار
 افتد همچو خارش گوش و یک چشم علاج غرغره باید کرد و کلاب و روغن کل
 آبیخته و روغن بنفشه در بینی چکانیدن و غذای جرب و نرم خوردن و مقدّمه را علاج کرد و اعظم

بفتح و کسر
 سام ارض
 لغاری صلی
 و بعضی ضفیع
 را نیز گویند
 از غده

جهت ترویج روح بیشتر تواند رفتن از ماست آن امری آرزو نشود بوقت فرود بردن طعام
 فرود نشیند و جای ببری باز دهد و بدین سبب دم زدن و فرود بردن هرگز با هم جمع نشود
 و در ازای قصبه بدر ازای هفت مره کردن بود و از اینجا که جز کردن است چون فرود آید
 بشش اندر آید و بخشش شود جهت دوهبری بودن منفعت خلق قصبه از غصه
 آتست که پیوسته منفذ در آمدن هوا برای تسکین لیب حرارت دل و مدد روح و اخراج
 بخار و خانی آن کثاده باشد در خواب بهوشی و عقب نفس زدن که موقوف علییه
 باطل نشود و شش مرکب بود از گوشتی تخیل و غصه و قصبه و عروق و شش
 و غشای رقیق که پوشش ویست و منفعت تخیل اینست که در کشیدن هوا آنقدر که
 باید بدو تواند در آمدن و نحتی از هوای تازه در اجزای آن ذخیره ماند تا در او از کشیدن
 مدد دهد و در دم گرفتن ضروری روح را فی الجمله مروح دارد و بحقیقت شش همچو
 مروح است زیرا که حرکت انبساطی بمحنت عضله حجاب بر وفق اقتضای طبیعت
 حیوانی جذب هوا نماید مثل سفنج و از راه مسام آنرا بدل رساند و دل روح را بخت کی آن تازه
 سازد و حرکت انقباض هم بمحنت عضله حمایت بر وفق اقتضای طبیعت بخارات
 سوخته دل را ستانده هم راه نفس اخراج کند و اصل شش بدو بخشش شود و از دو بخش
 آنچه اندر فضای جانب راست است بزرگتر بود جهت آنکه دل بسختی بجانب چپ انقباض
 مایل باشد و جانب راست خبر شش را غلبی نبود تا وی لازم بود و بخشش راست از
 شش سه شعبه است و بخشش آن چپ دو شعبه است و مجموع گردول اندر آمده اند
 و حرکت شش ارادی نیست چه بر سکه و غشی و خواب از کار خود باز نمی ماند بخلاف
 سایر افعال ارادی و مزاج شش گرم و خشک واقع است جهت غذا یافتن از خون
 صفراوی که از دل بدو آید و قبول بخارات دخانه و لراده مجاوره آن و دوام حرکت تعدیل
 مزاج آن هوای مستشق است و قبول رطوبات دماغ و مجاوره غصه و حجاب
 که آنرا حجاب عاجز گویند جهت دفع آن میان آلات غده و آلات تنفس و منع ملاقات
 آنها از دو عضله مخلوق گشته است یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ سر هر یک از

مهره دوازدهم رستست از مهرهای نسبت و از اینجا بسردندانه پهلوی آخرین پیوسته
 اسنان سر پهلوی را برآید است مورب با استخوان سینه بد و پیوسته است و فضا
 تاخیر کردن بدین نسبت و بخش و حرکت هر موی از شش اندر بخش ازین فضا واقع شود
 و ظهور او از مونت این اعضا چنان بود که هوای که در شش است بر حسب اراده و حجاب
 و عضله های سینه بخند بطرف و بهین و در قصبه ازان دوی حاصل شود چون
 بکناره قصبه که ازان ان المزار کویند جهت تشبیه قصبه بفرار رسد آواز شود
 و چون در کام که همچون قبه است مرخوره را در منافذ بینی و دهن که همچو سوراخهای نسبت
 بسجده صد اکنه و بصرف حنجره اندران وفق اراده کم و زیاده کرد و تعطیلات و نعمات
 خوانندگی پدید آید چنانچه از انگشت نهادن بر سوراخهای فرار و مونت حرکات
 خلق و زبان و لبها در حین مردان هوای منخرج که آواز شده بر خلق و دمان حروف حاصل
 شود و سخن پدید آید و تبتنگ و فراخی قصبه و حنجره باشد و متحقق نماید که چون منافذ
 از تکلم و نفس چنانچه مکرر امین گشته است افضل و اتم منافع بدنی اند اعضا می که
 برای این امور مخلوقند اشرف و رئیس اعضا باشند تخصیص شش و قضیه این را
 از اعضا می ریشه و شرکای آنها عذ کردن تا آنکه جمعی برانند که هوای ان جز در وج
 نیز میشود جهت معقولی برای آن معلوم نیست و الله اعلم و اما امراض این اعضا
 و علامات و معالجات آنها آما سن لیهات سبب این فرد آمدن ماده مزاج
 بملاذه بیشتر از طوبیت وحدت دم باشد علامت آن آنست که ملاذه او بخته و بزر
 شود و یاد درد و یا بغیر نفس زدن و چیزی فرد بردن دشوار باشد و دران حین درد زیاد
 کرد و تمیز خلط آن از لون آن و از سحنه و سن تدابیر بول و غلبه رین و کمی آن آسان توان کرد
 از دلایل درستن علاج اینجا که ماده غالب باشد و مرض قوی بود نخست خلط سبب
 کم باید ساختن چنانچه دستور است و تخصیص در قلاع مذکور است و بعد ازان پیوسته
 غرغره فرمودن در دموی و صفراوی بر پشاه توت و پنچ و طلیح سماق در کلات و آب
 خرقوت با عصاره کشنر آمیخته و سکنجین با آب گرم آمیخته و طلیح سرک مورد و کلانرا کل

حسیب ازان آفری
 و در شش معلوم شد
 آواز خرد

و بلبله و ماز و نار پوست دراز بلور و امثال اینها در بلغمی و سودا و بلبلنج عاقر قرقا و فلفل
 و بلبله و ماز و بلبلنج جوز بوا و قرقفل و زرد چوبه و اشباه اینها و در غسل آب گرم انفع
 و غرغره غسل مفید آید و اگر در ابتدای مرض فی الفور زاج سفید سوده را در روغن کاهند
 و با کشت بر ملازه می مالند نافع بود و تخصیص دمی را و همچنین تیزاب را با کشت بر ملازه
 مالیدن و سفوفی که از سماق و انگوزه و ایرسا و کلار و صندل سفید و بلبله و شب میانی سازند
 با کشت تر کرده بر آن زدن و بر ملازه مالیدن مفید آید دمی و صفراوی را و سفوف
 نوشت در و عاقر قرقا زرنج زرد یا سرخ و بلبله و فلفل و در فلفل و قرقفل و بازارد و فلفل
 و حنظل و قاقله و اشباه اینها مجموع یا بعضی از اینها ترکیب کرده همچنان با کشت مالیدن
 سوداوی و بلغمی را نافع آید و غسل سرشته مالیدن بسی مفید بود و تیزاب زدن در اول
 نافع بود و گفته اند که سرکین سکی که او را سه روز استخوان داده باشند و خلط استخوان
 بر آن مالیدن عظیم سودمند و مجرب است و اگر با این ادویه مذکوره ضم کرده بمالند بهتر باشد
 باید کردن تا دو اما که غرغره کرده اند بکلی در زرد و غذای صفراوی و دمی شش
 و کشنیر سبز و ماش رنج بیکوشت مناسب بود و خشک بملا و فلفل سماق و غرغره
 مفید آید و غذای بلغمی نان و عسل مناسب و مفید آید و مجرب است که غذای سوداوی
 صومای کم ترشی و شیرینی و آماج و ننبه مفید آید و در ورم کرم حب الشفا در معصورانار
 خوردن جهت سدن زله و در ورم سر و حافظه الصحه در غسل آب بسی مفید آید چون
 ملازه بجلایهای مذکور کین و تحلیس نیاید و پنجه نشود با کشت از اباید طر کانی
 و تیزاب نیز سوراخ کردن نیکو بود و بعد از آن بفرغهای مناسب اصلاح کنند و الله اعلم
 استر خای لبات سبب آن نزول رطوبات دماغ و صعود بخارات معده بود
 علامت آن فرود آویندن آن و فرا حمت حنجره بود بی درد لیکن کرانی کندی علاج
 آن همان نوع است که در اما سن بلغمی ملازه گفته شد و عسل و بقول الضم محف بر در آن
 آن کر را کافی بود و الله اعلم ورم لوزنتین سبب علامت ضعیف این مرض
 نوع بود که در اما سن لہات گفته شد این گادر یک طرف افتد و گاهی در هر دو طرف

داین قسم دوم چون قوی افتد و از بیرون خلق همچو نیم طوقی ظاهر بود بلون پوست آرا
 و هیچ کونید و اعراض قوی آن قریب با اعراض خاق باشد و اسباب ان اسباب
 بود و علاج آن هم حقیقه بود از علاج خاق و ضعیف انرا و آنچه از یک شق افتد علاج
 آن قریب بعللاج ملاذه بود چون نیم تخت کرد و زود در گذارند آن صواب باشد
 و مجربست و از بیرون خلق هم ازین دوائی قایلض محصل در ابتدا اطلا و ضما کردن
 نافع آید و بیلته دوار از بیرون بپایانند و بگذارند تا بران جای خشک شود و مفید بود
 و حافظه الصحه در سلام هم بکار داشتن بسی فایده بخشد و وزنج شکم کافیه بسی فایده
 شخصی بود که دست بر درم ملاذه و لوزتین که صبح ناشتا مالیدی و از بیرون خلق
 هم انگشت زبر و عن چرب کرده از شیب بطرف کوشن یا لوزتین یا مالیدی یا آنچه
 دستور برداشتن لہات و لوزتین است از درون و بیرون مریض صحت یافتی و آن شخص دلا
 و دوش و دپای کشتی را بطریقی که در خازیر گفته شد بقیل آورده بودند و این صحت
 از آن فصل در دست اینها حاصل شده بود و مجربست و بکن که طلای خون موش از بیرون
 و بریا فوج هم عظیم نافع آید و بسیار اتفاق افتد که شب کسی تشنه خسید صبح را آن
 مرض پیدا کرده باشد و آن بخوردن مرطبات بر طرف نشود و بسیار افتد که کسی اگر
 آید و خود را نگاه دارد و در کلوسپد آکند و آن نیز بخنکیها خوردن صحت یابد و الله اعلم
 خفاق این صعبت دم زدن بود و به شواری فرو بردن چیزها و سبب آن غایت است
 و عضلهای حنجره مرست و اما اس را با طما و غشائی آن و اما اس غلصه که آن
 صفائی بر جنک چسبیده در شیب لہات محاذی سر قصبه الریه و ماده این اما اس اکثر
 خونی حار بود یا صفرا کاهی بلغم نیز بود و سودای کمتر افتد جهت آنکه سودای خلط غلیظ
 و قلیل در پختن ان بیکبار از عضوی بر عضوی نتواند بودن و این مرض اکثر اوقات سیاه
 پیدا آید و آنچه از سوداوی نادر اتفاق افتد هم از امثال درم حار ممکن بود بعد از تحلیل
 طما کف ماده آن و باقی ماندن کثافت ان ماده و باعث که بسبب تشنج دیار رسد
 زردی بکردن مہرہ از مہرهای آن از جابر و دیشتر آید و مزاجم آلات از در اینی آلات

این صفت
 در فصل
 در فصل
 در فصل

و این مرض حادث شود و باشد که بسبب تشنج و از خوردن دوائی زیان کار چون تشنج
 و خرق و غیره این مرض حادث شود بواسطه ضعیف ساختن اینها قوت محرکه را و تشنج
 شدن اعصاب و عضلات آلات تنفس و فرو بردن چیزی علامت مطلق این مرض
 بیرون دیدن چشمها بود بقدری تیرگی رنگ در روی و باز ماندن دهن و بیرون دادن
 زبان شبیه بچرخه شخصی که ساعتی خلق او را فشارده نگاه دارند و او از مریض با دواز
 م کرم و صاحب زلزله ماند بسیار امید خلاصی نتوان داشتن و هرگاه که نبض منقطع
 میگردد و اطراف سر و زنگ روی زبان سیاه و یا زنگ روی سبز شود و نفس منقطع
 گردد و مجازعین بسیاری که اید مرده باشد و خاق کلی که همچون سبک دهن باز گردید
 و زبان دراز بیرون داشته بود بد شد و شناختن خلط سبب آکس بعد ظهور ورم
 زنگ زبان و انتفاخ ارواح و تحس استفرغات متعاده چون خون حیض و طمث بطعم
 و بوی و بقلک و کثرت و جع و التهاب و تحس عدم آن و بوی و بسیاری آب دهن و
 و کثرت عطش و بیسن و مزاج و سخته و اعمال و تدابیر مقدم آسان بود چنانچه مرارا
 مبین شده اما آکس چون در عضلات حنجره نفس زدن دشوار تر از فرو بردن چیزی
 بود و اندرین قسم چون ورم اندر عضلات خارجی آنکه بیرون مایلند باشد سهلتر بود
 چون آکس در عضلات سر مری باشد فرو بردن چیزی صعب تر از تنفس بود و علامت
 بیرون شدن مهره فرو رفتن آن موضع بود در کردن و عدم آکس و از لمس آن الم
 بسیار یافتن و کج نمودن کردن از آن محل فی الجمله و آنچه از رسم افند تقدم خوردن آن رسم
 علامت آن بود علاج آنجا که سبب آکس دمووی صرف باشد باید که از خون و غیر آن
 نخست تعلیل خون باید کردن بعد تصفیه و غیر آن لیکن باید دیدن اگر استلزام بود
 از ورم غالب بود و مانعی نباشد چندان خون باید برداشتن که نزدیک نباشی شود اما
 بغشی زب که غشی با تنگی نفس مهلک بود و بعد ازین غرغره بخیلها کند چنانکه در
 ملاذه و غیره گفته شده اگر بدین علاج صحت یافت و نباشد و الا بحاجت ساق و در
 جانب کردن و فصد رک زب زبان و دیگر مار ماده را کم باید ساختن و همچنین ترک غذا

بکسر سببی
 دال را که در تشنج
 تشنج اول کلام
 گویند

آنقدر که تواند بسیار را دیدیم که تنقیه بیشتر هیچ نخوردند و بجهت نرم طبع فرود آمدن
 و اگر خیزی خلقی فرود در خیارش نیز و شیر خشک در آب کشید و غلبه تلخ حل کرده و شیر
 باید دادن بشرط آنکه کسی باشد که او را از اینها قی نمی آید و بعد از تمامی عمل اطراف او را
 بطبخ بابونه و اکلیل و اشباه آن بشویند و غذا کشکاب دهند که عدس مقشر و اندکی تخم
 خشخاش کوفته در آن باشند و اگر زان نفرتی باشد سکنجبین دهند و اگر خاق عظیم بود
 بعد از شربت حاجت آید و نتواند فرود بردن شیشه حجامت بر مهره دوم از مهرهای
 کردن او باید نهادن تا منفذ نفوس و تحریک غذا الحقی کشاده یابد انگاه چیزی از قسم شور با
 باید خوراندن و بعد خورده شدن شیشه برداشتن اطراف را محکم بستن و مالیدن
 جهت میل ماده مناسب بود و شیاف و حننه معتدل شکم فرود آوردن عظیم مفید آید
 جهت درم ضامدی از برگ کشیز و لسان الحمل دارد و عدس و خطمی و بنفشه و بابونه
 و روغن کل بر کرد و اگر درون و قها باید نهادن و بر محل درم از بردن جد و در عصر شنبه
 و لسان الحمل و غلبه تلخ سوده طلا کردن و همچنین تیزاب نرم طلا کردن نافع بود و غرغره
 بشیر تازه کاوی مفید بود خیارش نیز داخل کرده غرغره نافع کرد و اگر تر بقوی غرغره آید و اوایل جهت
 سکنجبین آمیخته مناسب جهت تسکین جارت در غرغره برشته توت یا غلبه تلخ نافع بود و اگر بعد
 سوزنی که از دوده حمام و بیا و نمک اندرانی جمله برابر باشد تا یک شب ترک کرده برداشته اند
 درون بران تمام درم مالند مگر نافع بود و از موده است و اگر دروغ را شکافته تازه تازه
 بر کلونند و چنانچه تمام درم برسد عظیم مفید آید و لسان قوی نیلی که افهم
 باشند و خلق خنوق بستن عظیم فایده دهد و بعضی از اهل تجربه گفته اند که
 سفید و خشک شده باشد و یا سرکین سکی که در
 باشد بت سکنجبین بانیو فر یا بنفشه لغو
 استیخته طلا کردن عظیم مفید و در
 صاحب خفاق آید
 نافع آید باز
 حاکمیت سحر دست مالیدن موش کشته و بعد روز دوم اگر کشیز و غلبه

باطبیخ کل داریس آمیخته فلوکس خیار شیر در آن حل کنند و بدان غرغره کنند صواب بود
 و بعد سوم آب بادیان و قدری سخته اضافه کردن در آن غرغره مفید بود و اگر بنهند
 که اما سس سخت میشود خیار شیر اندر شیر تازه حل کنند یا اندکی بوزه اندر شیر حلیوت
 یا خیر ترش اندر طبیح حلیه و انجیر خشک دیدن با غرغره کنند و غرور مسکه تازه با عصاره
 ربک کرب و مسخته و تخم گتان مرد در شیر حلیه نرم کنند و پزائیده و همچنین غرور لعاب بجز
 اشکال و یا شیر جدوار باطبیخ ترشندی و اگر درم عسیر تر کرد بوزره یا انکه یا سرکین غطان
 یا سرکین خرکوش یا چند بیدستر یا نوشادر یا دوده حمام پیل یا خردل یا بنار یا سفید
 در شراب خرتوت یا در سکنجبین حل کرده بدان غرغره میکنند و طلائی اینها از برون و همچنین طلا
 خرتوت و تیزاب در لعاب اشکال حل کرده بسی مفید بود و اگر اما سس نرم شود و نمیکشاید و اگر در
 قابض چون گز یا زج و شب غیره با مشوره در دهند و یا بارب جوز آمیخته غرغره کنند و حلیه
 غرور و طلا و ضماد و غذا که درین مرض بکار دارند باید که فایز باشد و اگر عسیر شود که با
 فشاردن آنرا بطرکانه یا بقطره تیزاب تیز بدان رسانیدن بسر خوب اگر بدان نمایان
 باشد هم نیکو بود لیکن در حینی که سر کنند سر فرد باید داشتن و احتیاط کردن تا اختلاط
 بجلق در زرد و و بعد آمدن خلط بر دغن کا دیار دغن بقیه باب کرم آمیخته غرغره کنند
 یا آنرا بشوید و همچنین بزردۀ خایه مرغ خام در دغن با دوام در آب گرم و یا باطبیخ ابر
 و اندکی نشاسته و اندکی کشیر و غذا اندرین وقت سبوس آب بر دغن با دوام بقوام آرد
 مناسب بود آنجا که قصد کامل را مانعی باشد خون بدفعات بیرون باید کردن بقصد
 و غیره تا راه دم زدن بدین تدبیر لختی کشد و ماند و سخت تنگ نشود تا محال تخلیل و دفع
 باقی باشد در آنجا که استفراغات همین تدبیر مذکوره کردن صواب بود و آنجا که
 علت باز ایستادن خون حیض یا طمث یا خون بواسیر بود قصد صافن و حجامت بسیار
 مناسب تر بود و کشادن آنها اگر عسیر شود صواب بود درم خوردن و از لطیف درم کشد
 خوردن حلیه مفید آید و آنجا که اما سس صفراوی باشد بعد تنقیه موده صفرا بملینی که مذکور شد
 همین علاجه بکار باید داشتن و غرور شراب ششخاش و طبیح سماق یا غوره اضافه کردن

مصلحت
 قوی اندک
 است که در
 صراط
 در دهره
 از بی کافران
 ۱۲

و اینجا چون در و حرارت بیشتر است در تسکین باید کوشیدن بعد از تسکین طبع سوسه
 طبع را بنفع عات فواکه بمصلحات آسینجه و بشایه های خشک فرد و آوردن نفع تمام شد
 و اینجا کسکه کشیدن فایده ندهد که در دموئی بلکه ممکن بود که کسکه و تشنگی ماده را که در
 مکر و قتی که خون هم غالب باشد که آن هنگام بر اندک غذا اقتصار مناسب بود و اینجا که اما
 بلغمی باشد بعد تنقیه بلغم حبیبیال و تشبیه آن در رب جوز و امثال آن حل کرد و همین
 ترتیب در وند که دموئی مرعی دارند لیکن مهله جهت نفع لازم بود بمقداری که صلاح
 در آن باشد در وند در منضجات و محملات بلغم باید کردن و ترشیها که ترش
 و آب جوز عاقر قرحا و یا بعسل و آب ترب و یا به دوا الخطف لطیف و مسخه حل کرد
 غرغره باید کردن و لعق زبلیهای مذکور در غسل باریب جوز حل کرده مفید آید و طلا کردن
 اینها فیرون هم نافع بود و همچنین دوائی که در غسار شدن خاق گفته شده و غذا
 المعسل خوردن و کسکه کشیدن بسی مفید آید و اگر بلغم شور بود و بعینه تدابیر دموئی غریز
 فصد و حجامت جمله نافع بود و اینجا که اما س سوداوی باشد فصد تیر مناسب بود
 و تنقیه بعد از آن بایرج در مطبوخ افیتونی یا به حبیب سنگ سلیمانی در مطبوخ مذکور مفید
 و غرغره بجلاب کرم و یا المعسل کرم و مسخه کرم نافع آید و اگر به طبعی اکلیل و بابونه و تخم
 و حلیه و افیتون و شبت و تخم مرو با عسل یا مسخه آسینجه غرغره کردن بهتر باشد غذا
 المعسل و کشکاب که شبت در آن نخته باشند نافع آید و باقی علایج دموئی غریز
 غرورهای ترش و غیر از تقلیل دم چون لبن بزغ و تشبیه آن جمله موافق بود و
 که سودا از دموئی خالی نباشد و سحنه بران دلالت کند آنچه بعد از نفع بود فصد باقی
 کنند و اینجا که سبب پیردن آمدن مهره کردن باشد تدبیرهای بردن مهره باید کرد
 اگر به انگشت فشاردن از درون میسر باشد چنان کنند و الا باقی که تشبیه است بران
 به میان لکام تیرکی بر کمانی مزدور در کرده چنان لته بر سر آن چسبیده آنرا بجای برند
 و بچیزهای قابض از بردن مهره طلا و ضما و بکار دارند تا محکم گردد و آنچه کم بود یا از التیم
 آناسی در مجاری باشد بگریزند ماز و ناز پوست و برک مورد و سریش گفت که آن

بانه و دوا
 حاکم و دوا
 حاکم و دوا

دوا
 دوا

دوا
 دوا
 دوا

از هر یکی جزوی و همه را گرفت و بخت به سیرتیم مایی که اخسته به سیرت شد و بر کردن
 تا مهره را بجای باز آورد و همیشه بر نهادن هم مفید بود و اگر چهار روز بگذرد و دست پا
 جلد نشود امید خلاصی باشد لیکن کردن کج بماند و اگر بعد چهارم روز هم آماسی بود
 یا استلای بینند فصد کنند و بخت شکم را فرد آورند و وای که مناسب بود
 بکار دارند و انجا که سبب سم باشد علاج آن بدستوری که در مجلس مبین است
 کنند عورتی ترک رانزله شده بود بحام رفت در حمام دو و بسیار بود و دود خور
 و خاق شد اطبا ایما میفرمودند شربت نارنج و لیو میدادند بدست حضرت فرمودند
 تا دو شب دوا می را باب قابض شربت کرده چند نوبت دادند صحت یافت و نیز
 در سرفه و غشی مبین کرد و بشرات خلق آنچه بر فری بود از گذشتن طعوم و غیره
 المی اندر خلق و پس کردن میان دو کتف باید و آنچه بر خجره بود قصبه بود از سخن گفتن
 بلند کرد و الم باید و سبب بشرات خلق همان سبب بشرات دهن بود علاج
 رک با سلیق باید زدن و طبع را آب میوه و فلوکس خیار شیر فرد آوردن و باید داد
 و شبانگاه کشاکش بار و عن بنفشه با دام در و عن کل بادامی و لعاب اسبغول و
 یا ترنجبین دادن و از آب سرد و ترشیها و تخمها پر بر کردن تا زود نضج پیدا آید و غرض
 پزاشیده که در خاق دانسته شد بکار داشتن و اگر بشیر بزرگ بود و کهنه کرد و خلق را
 میخورد اندک اندک موم روغن باید دادن تا فروزی برد و از آن در دسکین می باید
 و بعد از آن هر ساعت اندک مرهم کافور باز رده خایه مرغ فرو می برد تا پاک کند
 و بر ویاند و بشیر نماید و در آب لسان الحجل سائیده چند نوبت هر روز بخوردن
 بتدریج فایده دید تمام و الله اعلم خسران زلو در خلق انکه بتوان دیدن
 اینک و سرکه و انکزه اول باید غرغره باید کردن انگاه آنرا به منقش با کلبین باید
 کنند پاره نشود و سراد بماند که از آن آماس و قرحه و غشی و امثال آن پیدا آید
 و آنچه بتوان دیدن تقدم شرب آن بر زلو و دود غده کلو و سورش و کرافنی آن
 و احساس حرکتی در آن جا و نفث الدم رقیق و حدوث غم و کرب بر آن شاید بود

بلغت شام صبحی
 است که از سندی
 لال سالک گویند

با کلمه موهبه که بدان
 نوی را بر کند بندی
 آنرا نهانی گویند

بچه اولی نشخوار کرده
 بای فو قانی القیست
 که آن پس گرم و گرفته
 می گویند ۱۲

علاج آنست که غرغره کنند سه که و نمک و خردل یا با بیه یا زخام یا با سنبلین و شونیز
 در سرکه قرغار کرده و در آفتاب یا کرابه کرم بسیار مکث کنند تا نشسته شود و بجايت نگاه
 طحلب تازه تازه در دهن بر کرده میدهد و اندک بخ آب آنرا میریزد تا زو بودی طحلب
 و هوای بخ زبان میل کند و برآید و اگر معده فرود و شیخ ارسی و قیصوم و سنبلین و شونیز
 ترش و مغز بزرگ کابلی و خرش از هر یکی جزو یک جزو اندر سرکه منروج باب بید و سیاه
 بخورد و اندک طعام سرد و پیاز و با بونه و خردل و کرنب میدهد و بچنان در آفتاب بکشد
 تشنگی عظیم می کشد و طحلب و بخ در دهن میدهد تا زو میل کند و برآید یا زو یک آید
 بگیرند و اگر بعد از دوام تشنگی پاره بزرگ از طحلب فرود بخ یا با آب طحلب سرد در دهن
 گیرد بعد از ساعتی می کشد زو بر طحلب چسبیده برآید و اندک علم مانند خار و شباه
 آن در حلق اما لقمه آنچه در اعلا می مری مانند فی الحال مشت چند ضرب بر قفای او باید
 زدن تا زو ترش شود و در ضرب برون جسد و اگر فی الحال تشنگی حامی بر جبهه و دم
 کردن نبندد و مالتی و بلعی اندک در گلوی او چکانند و بدست آهسته آهسته تر حلق او
 بکن که نیکو فرود و آنچه در او اسطالبت مالتات رو غنها چیزی باید خوردن تا آنرا
 فروغزاند و اما شوک و شباه آن را چون در روشنی دهن او را باز کرده توان دیدن
 باید بتعاش گرفتن و اگر نماید آب غالب بیکبار در کشیدن و لقمه های بزرگ خوردن تا
 برکنده شود و فرود و تخصیص لقمه بزرگ از صمغ در خان میوه از صمغ عربی و
 اگر بدین فعل هم نشود خلعیدن و الم آن بران دال بود طعام غلیظ باید خوردن و فی الحال
 برآید و اگر بدین فعل هم نشود لقمه بزرگ که از گوشت گاو یا صمغ یا نجسیر خشک که
 پوست آنرا کنده باشند باید گرفتن در سیما باریک محکم بران بستن و دادن تا فرو
 چند آنکه از خار در گذرد نگاه آنرا بیکبار کشیدن تا خار را گرفت برارد و گفته اند که مقدار
 اسفنج را رسیمان بندند و مریض فرود مقدارند کور آنگاه آب بخوراند بدو اسفنج
 آب کرد و برآید و آن موضع را هم نرم کند آنهنگام بیکبار بکشد تا خار را ببارد و اگر سوزنی
 در مانده باشد باید که هیچ چیز بمحلقه فرو نبرد و روزی قطعا کند تا بیشتر جای نکند و عندا

اندک آب و شور یا آب هست که تجرع کند و پوسته سنگ متفطیس را در اقصی دهرنگا دارد
 و اگر متفطیس بر قوی بایستد بقدر لقمه از ارباب سیما محکم بنزند تا نزدیک سوزن فرو برد
 و با هست که بر دهن میکشد تا سوزن بخاصیت منجذب گردد و اگر استخوان خنجر در سر حلق و سر
 نشسته باشد و نتواند کشیدن گفته اند که دندانها را تمام در خمیر کنند و سر مرغ چکا
 زنده را در دهن گیرند و نفس بپوسته باز میکشد تا نفس مرغ با استخوان رسد و بگذارد و بجا
 و الله اعلم مخفوق شدن صورت آنرا که بسوزن حیات باقی باشد و پیش از
 علاج آنست که او را اکنون در آویزند و هر ساعت باز مریض را بر بینی اسب بنهند و جان
 سازند که نفس اسب کوبیده بینی در حلق مخفوق در آید مدتی باشد تا با بوشش آید و غلغل
 در کنجین بخت از آن شربت بخلی او رسانند و نفس در بینی او دهند و در کام او بپاشند
 و مویهای سر او را بکشند و او را گرم دارند و تا به گرم در میان سر او بپاشند چنانکه دهن و بینی دیگر او
 بدست نگاه دارند و بوشش آید چون بخود آید از آن شربت بد و بخوراند و غده چسبناکند
 و الله اعلم بطلان آواز و تغییر آن بدانکه از جمیع آلات او از نفس او از تغییر کرد و همچنانکه
 از زکام و اگر چه این امراض ضعیف باشند اما بطلان آواز از حدوث افات و امراض قویه
 اندر حجاب و عضلهای سینه حلق و حنجره پدید آید و جمله اینها عرضی باشند و در مرض بطون
 و آنچه مرضی باشد سبب غالب آن نقصان رطوبت لزج بود که اندر میان غشاءهای حنجره با
 همین مصلحت آواز مخلوق شده است و نقصان قوی و یا سردی و جانب چنانچه اندر تب محرقه
 و بعضی تقاضیهها و اندر تعب حرکت کرده و اندر دود و دود و افراط گرمی و بعد از سهلات قوی و بعد از
 فریاد کردن بسیار شایسته است علاج ترطیب با موی حنجره تقویت قوی بدلی باید کردن
 بر طبابت و بمقویات چنانچه مراراً مبین شده در ابواب گذشته از تدابیر سور المزاج و تدابیر
 ناقها و از شایده آن و اکثر ملحات با نبات سوده خوردن و تخم هوی نبات در دهن دشتن چوبی
 که از لغایها عقد کرد و با نبات و از تخم کتان کوفت باشد که سازند و پوسته در دهن دشتن
 فایده دهد و بسیار باشد که سبب حدوث سور المزاج سردی یا تر در حنجره و رطوبات غلیظه را
 غلبه کند و او را از بار یک مرتعش شود همچو او از سبک بچه و یا قوی مرتعش بود یا تره کردن

که بریکه گرفته علاج دم گرفتن بسیار بود و کباده کشیدن و احتمال اندک ضیعت
کردن و به قدر که سنگ و تشنگی کشیدن و آبک و زیره کرم کرده گاهی بر حلق بستن
و زنجبیل پرورده پیوسته در دهن داشتن و آب آنرا فرو بردن و همچنین باره غدا
و چند دانه فلفل و خرنه شیرین و کرنب و غیره بجای آب خوردن و غذای لطیف و شیرین
و کم طوبت بکار بردن و بخوردل و خمر غرغره کردن و اگر طووبات معده نیز غالب باشد
قی کردن آب ترب و عسل و خردل بسی فایده دهد و بحسب صیال تنقیه کردن نیکو بود و هر
حافظ الصحة در غسل آب حل کرده خوردن جهت تخفیف طووبات ^{بسیار} بهم تنفیذ آید و اکثر علما چنانچه
خفیف اینجا موافق اند و گفته اند که خداوند او از مر تشنه بعد از علاج چنانکه کور در اکثر اوقات
به پشت باز خفته باشد و تخمه کران که از سرب و غیره بر سینه او نهاده بکلفت سخن گویند
و الله اعلم شکی نفس که آنرا ضیق النفس گویند آنچه عرضی بود از اسباب خالق از اسباب
شش و حجاب بعضی حشا چون جگر و معده و سپرز افتد و همچنین از ریخته شدن مواد بقضای
چنانچه در استسقا واقع است و از بعضی مسخحات نیز افتد و باشد که از استرخاش عصب
حرکت عضلات صدرا افتد و آنچه مرضی بود سبب آن یا تکاثفی باشد که در شش پدید
از رسیدن هوای سرد و خوردن طعام و آب سرد و حرکت انقباض و انقباض شش
چنانچه باید میسر شود و خشکی در مجرای راحت یافتن از هوای گرم و بر تخفیف یافتن از خوردن
آب گرم و روغن کرم نرمش پدید این بود و یا از جهت غالب شدن بخار و خانی انقباض
شش برای اخراج متواتر گردد و انقباض چنانچه باید و شاید از مر و این بخارات
ضیق منافع و بیس شش پدید آید و حرارت دل و تن و سودا و یت و احسا
و خانیه در آلات تنفس راحت یافتن از هوای خنک و غذای خنک و چیزهای تری فرا شایع
باشد و یا سوز المزاجی یا بس در شش حادث گردد و انقباض و انقباض از جهت
ضیق مجاری و شوار گردد و دو مقدم موجبات پس شش از غالب رفتن و دو در
در حلق و غالب دم گرفتن و حرارت دل و غلبه استسقا و هوای سرد
و خشکی دماغ و مزاج و تند سیر خشکی فزا و خشکی حلق و دهن بران دل گردد و باشد

که از امتلای شیرین بزرگ که بر پشت میگذرد و یا از امتلای قسم اجون که بر بالای سر
 ازین ضیق پدید آید از جهت فراغت آنها مرشش را علاج اینجا که ضیق مرضی باشد
 علاج آن علاج مرض سبب آن بود و اینجا که از بردن شباه آن پدید آمده باشد
 مثلی سگری گرم یا عرق سوسن خردن نافع بود و همچنین حلق و بریدن سوسن و عین آن که اندک میخا
 و کتیرای سوده در آن کرده باشند مفید بود و پنبه دو کرد داده بر سینه و حلق بپوشته
 بستن مفید آید و ملازمت هوای معتدل و هوای حام و اخشاب سرد و بسیار و گند
 فایده دهد و دم کردن بخیار و بنج در دهن و داشتن آب آفرود در دهن بسنی نافع
 و همچنین بکشد کردن بر میان شانهها و اینجا که بسبب غلبه بخار و خانی بود از حرارت
 دل استفراغ سودا بایک کردن و غذا مارا شعیر و سکر دادن و تعدیل مزاج دل و تقویت
 آن کردن بفتح یا قوتی و عرقها عطر و شباه آن و از موالات سودا و از ترشیهها
 سخت ترش و شور پرین کردن و شربت قند و عرق کا و زبان نافع آید و نبات
 و عرق کاسنه و عرق سوسن و کلاب باهم جوشیده و خشک شده پس نافع باشد
 و همچنان انار و سن و تنیک و موز و قرص کا فور و نقوع بنج کاسنه و خربزه فانی
 شیرین و شراب صندل و عرق بید و قرص کا فور و نقوع بنج کاسنه و شباه
 و بعضی مردم مرطوب سودا و دمنه را این حال بسیار دست دهد و از فصد
 بسلیق و دما و است جد و ارم عرق بید و تقطیل خمر خفت عظیم باشد و کاهنی ضیق
 متعذر نه قولنج هم واقع شود بسبب صعود بخارات و دیدن از توکشن سجاها و اینجا
 که سبب سودا مزاج یا بس بود در شش خوردن حسو مار چرب و غدهای معتدل
 و لعابها جمله فائز ساخته و خدر از اعمال خشکی فرا و از خوردن چیزهای سرد و یا گرم
 نافع آید و همچنین تدابیر تری فرا اگر مفید بود و اینجا که سبب امتلای عرق ظهر غده
 باشد از دم بقصد نیکو تصلاح آید و همچنین تقطیل غذا و اندک علم عسرس
 انرا را بگویند حالتی بود که نفس صاحب آن شبیه نفس محسوق
 میکرد و ضیق اول نفس و بجز از دغده و آن بخوبی و احساس موده در آن موضع

حرکت نفس زود بر آمدن ماده باندک سرفه و تخیل شد بدان باشد تا بر سطح نهایی
 قصبه در خلل اجزا پیدا از فرج های آن چسبیده باشد و ضیق آخر نفس و گرازی سینه و محل
 شش و بیرون آمدن ماده بصورت سدرخی رخسار و عدم علامات مقدم بر آن
 دال بود یا ماده در عروق شریک شش بود و این قسم بد باشد و بسیار منجر گردد و تحقیق
 و خناق قلبی بواسطه منع ماده نفوذ هوا را بدلیل و بطلان ترویج و این ماده گاهی در شش
 متکون گردد بواسطه حصول سوء المزاجی بار در شش و تهیج روی و حدوث تدریجی
 این علت شد بدان بود و گاهی از دماغ بر شش ریخته شود و علامات نزله و بعضی
 اوقات دماغ چون صداع و ثقل سر و تعدد و حدوث مرض فتنه بدان گواهی دهد و سبب
 مرض بادی بود غلیظ در گذر نامی نفس که مزاج هم هوای نفس گردد و خفت صدر و تنگی
 از استحال چیزهای با شکم در پیوستن کردن از چیزهای باد انگیز بر آن دال بود اما سبب
 و خانی سوداوی بود چنانچه در ضیق گفته شد و علامات سودا و جوارت قلب و تحقیق
 و زیاده شدن از حرکت قلیل و خوردن کر سیه بدان اشتباه نماید و باشد که از
 حدوث حرارت غریبه در دل این عسر پیدا آید و باشد که بسبب پرت مجده
 از غذا تنگی باوسه می نفس پیدا آید جهت مزاجت معده حجاب را از ایل شدن
 آن بعد گذشتن طعام بر آن شاید بود و بسیار بود که ربوبه ذات الریه منتقل گردد و علاج
 آنجا که سبب غلیظ بود از نزله تدبیر بدستورش باید کردن و تقویت و سهیل بلغم واد
 بعد نضج نام و در اوایل جهت نضج هر روز جلاب بعرق سوسن و عرق کاوز بان چوبیده
 وادان و غذا سوسن آب کند می باشد که بقوام آورده دادن با جوسوی که از ارباقلا و سکر
 ساخت باشند یا با قلائی ترغالدی در جلاب قند یا در غسل آب جوشانیده با کاجی
 قندی که تخم مرد و تخم ریحان و اندک حله و اندک بادیان در آن باشد و اگر ارد کند
 واد با قلا در کاجی نصف نصف باشد اولی و اگر ماده سخت غلیظ بجای غسل و نان
 و فالوده غسل بار و عن بادام شیرین سفید تر آید و در او واسطه بشور بای جو حبه مرغ
 و بشور بای خرد کسن تخصیص خرد کس بر که بمنقاشش مقشر و نخود و با قلا و اندک غسل

در آن شب باید دادن هر روز در طرف صبح و در طرف شب از همان غذاها مقدم دادن
 و از آب تا نمک بود مرخص را حذر کردن خصوصاً در طرف شب آب سخت سرد قطعاً نشاید خورد
 و در اواخر گوشت کبک و کبوتر جوان و کنجشک شباه آن بود که در مطبخ خسته باشند و زرد
 و کشنیز و دارچینی و زعفران و بنسپیل و سقر و قفل و امثال آن در آن کرده نافع و بعد از آن
 آنی کردن بمقیات بلغم تخصیص قلیق و چا عظیم سودمند بود و گاهی با دانه بلند قرار است
 بلند کردن بعد از آنکه لعوقات خورده باشند مفید آید و بعد تنقیه لعوقی که از غصص مشبو
 و ایرسا و فراسیون و زوفار و طب یا یابس و رب السوس و غسل ساخته باشند بکار داشتن
 عظیم نافع آید همچنین کوفته و بمسل در روغن بادام سرشته تخصیص کوکان را و همچنین
 مغز بادام مقشره و مغز پسته و تخم ماچو اندک زوفای خشک حمله کوفته و کلایه که عرق سیون
 در آن جوشیده باشد سرشته و حی که از اجزای سازند و نبات سوده و اندک انیسون و لعاب
 بهی اضافه کنند شبها در روزها در دهن داشتن سودمند بود و هر شب یک حب زبرک از طحله
 در جلابی که در آب لعابی باشد حل کرده دادن جهت بستن نزل و خشک کردن ماده نصیب
 بسی فایده دهد و اگر بدین علاجها نکشاید طبع بله اندک غسل چاشنی کرده هر صبح باید دادن
 و بله اعطیست که در کوه یا بهار زید شبیه به نبات بلغم مشهور اما بر کهای آن کسب تر از
 برک بلغم کمتر آن باشد و از این چوب بر نیامده باشد و شاخهای آن غالب و بارک
 شاخهای بلغم بود و کل آن هسم سرخ تر و کوچک تر از بلغم بود و لیکن در تلخی قریب
 بیکدیگر باشند و طریق طبخ و خوردن آن آنست که مقدار دو درم از آن را بیکدرم
 از خشک آن را نیمکوب در یکین آب بجوشانند تا یک ثمرت و اگر بماند از اضافت سفت
 بپالایند و شب بگذارند تا نه نشین شود و آنگاه صبح از سر آب آن مقدار یک قاشق
 یا دو قاشق با اندک غسل چاشنی کرده بپاشند بعد دو سه ساعت غذا خورند نفه
 عظیم بپند از ضیق دور بود و در انقباض موجب است و آنجا که سبب غلیظ
 باشد که در شش متولد گشته علاج همین انواع بود لیکن بعضی تدبیر نزل
 تدبیر گرم ساختن شش باید کردن بدم گرفتن بسیار و حرکت همچو آواز زیر

سر
 آواز
 صحت
 کردن

بضم اول
 و دوم شده
 یعنی فاقده
 بحر الجواهر ۱۲

و کباد کشیدن و تکیه گفت و آخر کردن میان شانها و حذر از خیرهای خشک باطل از بوی
 و انجا که سبب آن باد غلیظ بود در مجاری نفس بجزیرها و شکن و حذر از باد انگیز و سبب
 نمودن و تقویت معده لازم بود و دوا و مت آس و بار بلاد در فایده دهد و اکثر در طبیعت بطلد
 در عرق بادیان مفید آید و غذای که در امراض بادی مذکور است جمله مفید بود و انجا
 بخار سوخته سوداوی بود و خون بسیار نباشد بعد نضج سهیل سودا باید داد و این
 و غذا مذکور جمله موافق بود لیکن عوض غسل لعاب هب و کثیرا و نبات دادن باشد مفید
 و همچنین لعوق انار المسی در رب شراب نار شیرین با عرق کا و زبان با و الشعیر باقی
 و جلاب قند و عرق کا و زبان جمله نافع باشند و در تقویت و خشک ساختن دل
 ببطریخی خشک و عرقهای عطری خشک و شربت های کافوری و غذای خشک نرم و تر که می
 و بطلدای خشک بر میان شانها سحر برنج و ای می ترک حرکات و آسایش جستن در
 هوای خشک قلیل سودا سعی بلیغ باید کردن و انجا که حرارت غریبه در دل باشد در تبرید
 مزاج سبالحه عظیم باید نمودن و هوای مسکن را خشک و خوش ساختن و نقل هوای درین
 جمله بسی منفعت بخش و اصلاح حال سپرز در سوداوی شبهه باید کردن و اگر دم
 سوداوی غالب باشد فصد با سلیق چوب نافع آید در غلبه فصد با سلیق سرد و لازم بود
 و البته اینجا فصد قبل از تنقیه منفعت عظیم دهد و تفصیل این اصلاحات در امراض
 آنها بسین گردد و اهل تجربه یافته اند که گوشت را سودش رو باه و شش کور خورده
 در جمله این مرض نافع بود و اگر خشک است با اسوده چند مثقال هر روز با کنجدین غنصی و
 بسی نافع آید و گفته اند که مرو سیخه و قسط و زعفران جمله برابر حق کنند و شراب بپوشند
 و قرصها سازند و بر روی انکشت افروخته بخور کنند و خداوند را بدو و آزار این بگردان
 نافع آید و طبع بطلد انجا نچه در بعضی گفته شد بعد گفته شد سوداوی بسیار نفع بخش
 را این مرض گفته شده بود که فتم تا هر شب مقدار با قلابی مرکی فرو می برد و غذای جز
 نرم می خورد و بگوشت مدتی را بهین صحت یافت و الله اعلم فی السانصا این جا
 باشد که صاحب آن تار است نه الیته یا بشیند و تا کردن را راست بیارند

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

نفس تو اندک شدن این نوعی بود از ضیق صعب برتر از بود و سبب این غلطی عظیم و غلبه بود در
 و باشد که سبب این شش یا حجاب یا غشای سینه این حال پیدا آید علاج
 آنچه عرض شد بر مرض باید کردن و آنچه از غلبه غلط غلیظ افتد علاج ربوی مزین باید کردن
 و نرم داشتن طبع پیوسته در جمله ضعیفها نافع آید و همچنین حریره که از شیر خر سازند
 و چند کس را دیدم که جهت بود انتصاب بر چال پیش حلق و در دوطرف قصبه داغ نهادند
 فایده کرد و الله اعلم بحقیقت سرفه همانست که در صرع گفته شده و سودا
 شش که سبب حدوث آن میشوند یا ماده نزل بود و یا دود سخت و یا گرد غلیظ که با هوا
 نفس بقصبه و شش در رود و یا خلطی که اندر شش بواسطه سوء المزاجی پیدا آید و مستقر
 چنانچه در ربو گفته شد و یا کیفیت غلبه ماکولات و مشروبات از طعم و غیره که مجاوره می
 و حجاب قصبه و شش و حشمت یا بند یا سوء المزاجی که مسموم شده بود در شش که مواد و غذا
 که بدوی آید گرم سازد و از ان و از بخار غلظی مستحضر و متوجش باشد یا سوء المزاجی سرد
 بود که مواد شش را سیر سازد و از هوای سرد و غلیظ و حشمت یا بد سوء المزاجی خشک
 ساده بود که اجزای شش را سختی فراهم کند و از ان در انبساط و حشمت یا بد سوء المزاجی
 مادی بود که از مواد آنها برنج باشد و جمله آنها از تجد و نقل خالی نباشد و یا سخت شدن
 و یا سیل نمودن ماده حارتر شش نفهم معده که مجاوره شش را رنج دارد چنانکه در ابتدا
 بعضی آنها واقع شود چون حاده در ربع و غیره و یا آماسی بود در اعضای بالا چون حجاب
 و سینه و فم معده و حکم بجهت تمدد یا ترشح ماده آنها شش مستوحش باشد و یا ترشح
 بود که در درون شش پیدا آید و شش از ان برنج بود از اثرات السعال کوبیند و باشد
 که خراجی در شش پیدا آید و یا افتادن چیزی از ماکول و یا مشروب بود راه قصه و بر سرد
 آمدن مرفق شعور و جاکنیوس کوبید شخصی را سرفه عظیم بود ناگاه به نفث سنگی از قصبه او
 بیرون افتاد و بهمان سرفه او تسکین یافت و تار و زخمده و آواز بود که شش بر ان
 آزرده شود و تسکین مرفق کرد و علاج اینجا که سبب نزل باشد تدبیر نزل باید کردن
 بفضله و حال که گفته شده علاجی کامل بود و اینجا که سبب رفتن دود بود و تخلف هوای خشک

و خوش خوردن شربت دوشاب باب سرد و مان در آن شربت ترد کرده و صذر
 از ترشیهها و دود و غبار علاجی کامل بود و آنجا که سبب فتن گرد بود به خلق هوا خوش
 و خوردن و آشامیدن روغن مسکه که اخسته و شیر برنج داشته و آنجا که حرج و روغن بادام
 در بینی بر کشیدن و آشامیدن علاجی شافی باشد و آنجا که سبب تولد ماده بلغمی بود در
 و بودن رو به مقدم بر آن کواهی دهد علاج رو به سردی که گفته شده باید کردن
 و آنجا که سبب کیفیت غالب بود یا بر دهنه ان کیفیت تدارک پذیرد و آنجا که سبب
 سوز المزاج کرم ساده باشد و گرمی نفس و راحت یافتن از هوای خنک مضرت یافتن
 از هوای گرم و خشک قصبه و حلق و دهن و غایت شدن در کرم و عظم نفس بر آن
 دالی بود در تبدیل مزاج شش باید کوشیدن بسکون و قرار در هوای مروح خنک و پنهان
 طلا و خنک و خشک ساخته بر میان کتفها و سینه و خلیهها سخت سرد کرده خوردن از غذا
 و غیره و در آن خشک ساختن و لعابها و خشک آشامیدن و جی از لعابهای خنک و زرخیز
 و نبات و اندک کافور و افیون ساخته باشند پیوسته در دهن داشتن و بوییدن کشتیر
 و افیون در آتش که دوازده و دو دوز و بلند آواز داشتن و خواب بسیار و گرمیها بر خورند
 و اگر با ماده باشد نخست استفراغ ماده باید کردن انگاه همین طریق مرعی داشتن لیکن
 اگر دم غالب بود فصد باید کردن و اگر صفرا غالب باشد بشیر خشک و سنا بقلوس
 خیار شنبدر در محلی حامض یا در نفوعی نرم یا به هر دو مطبوع خواب و سفستان و آلو تخم
 ماده کردن در هر چند روز یکنوبت و غذا از جنس آتش جو بکوشت خردس چوبه یا زغال که
 که و یا بقول طب و شیر خشک شش در آن باشد مناسب بود و آنجا که سبب سوز المزاج
 سرد ساده بود و خلط و دلائل سوز المزاج کرم بدان باشد باید دم بسیار نگاه داشت
 تا شش کرم شود و یا بر خلط سوز المزاج خشک بود و اسباب خشکی چنانچه در ضیق گفته
 بدان کواهی دهد همان علاج ضیق خشک باید کردن و اگر ماده سوداوی با آن باشد رفق
 تمام و حیل استفراغ سودا باید کردن و از چیزهای سودا انگیز دور بودن و خفیه از علاج
 نافع آید و آنجا که سبب سوز المزاج تر بود از جهت تری عضو مجاری و رطوبات نزل و غیره

خر نفس در لیل نبض بران دال بود تدابیر خشکی فرا بکار داشتن و چون مواد رطوبه‌ها
 بر در سه چهار روز تلکین و استغفار غلغم و رطوبات باید کردن اینجا که سبب شدت و مجاور
 عضوی دیگر باشد بعلاج آن عضو و آن مرض فیه بر طرف شود و اینجا که سبب بر السعال
 باشد نخست فصد و استغفار غلغم و خلط حار باید کردن و غذای دسره و تهافت بکار داشتن
 و تدابیری که بکثر شدن کفّه شد غیر غره دیگر جمله اینجا سفید باشد بیان تدابیر
 که در اکثر سرهای مزمن نافع آید و بدان که هر مرضی که کمند و مزمن گردد سده شود و هیچ
 تدبیری سده‌ی فرا نافع نیاید و تخصیص در سده‌کننده که سبب حرکت غیر طبیعی
 و قصبه مواد تر و خام بدینجا پیوسته اندک اندک مایل باشد و شستن از کثرت رطوبات
 بروتی غیر طبیعی حاصل بود تدبیر سرد و سبب دور مرض کرد و دمع ذلک چون در اصل
 حرکت شستن بمقتضای طبیعت است نه بر حسب لزوم و رطوبتی این عادت حرکت و جهت
 ادنی بسی چون هوای سرد مثلاً و یا نه زایل گرداند فلهذا تدبیری که جامع بود در کم کردن شستن
 و منع حرکت معتاد بکار باید داشتن اینجا درین ابواب بسی آرزو است یکی دم گرفتن است
 چنانست که از سحرگاه تا شام از جامه خواب بر نباید خواستن و سخن نباید کردن و سردی را
 از هوای سردی نگاه باید داشتن و بنی بر بالین نهاده بود و خفتن و بالینه غالب بر و نهاده داشتن
 و دم را آنقدر که تواند گرفتن و با بهشتی گذاشتن و اگر بغفلت سرفه حرکتی کرده باشد و یا
 نزل فروری آید و دغدغه در مجاری میکند حب السعال یا شک سرخ یا سفید یا خلط مغز خور یا مغز
 در دهن گرفتن و یا گز انگبین بلوطی که در اکثر سرهای این است یا بهشتی آب آنرا فرو بردن و یا
 مخافت دم کردن و اگر خلط معده مد آن باشد از اینها احتیاط باید خوردن بسیار سردی
 بد مزمن باید برین طریق علاج شده و منفعت خواب خوب هم قریب باینست بشرطی که بمنزل
 واقع شود تا منع ریختن مواد در خواب بر شستن هم کنند و بعد خواب سرفه غلبه نکند دیگری
 مسکنات و محفقات اخلاط است و معدلات طبیعت و مقویات اعضا و مزاج بدن چون
 حب الشفا و حافظ الصحه و بر شستن و مزید العمر و شباه آن لیکن این استعمال آنها
 اگر کسی خورد بمقداری که اندکی کمین سازد و یا آن طعمهای غلیظ نرم و چرب خوردن و چون

بیماری
۱۲۰

که اندک شکر سرخ قلم در آن پخته شود چون با یکدیگر که قند بر آن سوده باشد و حکای خرماد کاچی
و یا عسل و نان حلوا می مغز بادام و نان و فرفری قندی که روغن بادام بر آن کرده باشند و زیر پان
کم نمک و شکر و نار جلیل و شیر و پنجه و شکر و یا غریبا عسل و فرفری که آرد و پنجه و آرد
نار جلیل سوده در آن مساوی بود و نان که را نگین است با ه اینها و هرگاه که کیفیت خشک
دتری که جو اسس که بسبب حب حاصل شده بود کم شود جی دیگر بخورند اگر چه نیم شب
باشد تا بگذرد که گشته باشد شش حب خورد و مواد در حرکت آید و به شش حب مواد
عادت مقرر میل کند بسیار را بدین تدبیر صحت حاصل شده و دیگری استعمال
دار و لای مقوی شش است بالخاصه چون شش کور و شش چارک و شش روبا
و گوشت راس و طریق النفع در خوردن آنها آن است که خشک سازند در سایه خشک و نرم
باشند و اندک نبات سوده اضافه کنند و نباتا از آن سفوف میخورند و یازده
تخم مرغ بر آتش نیم بجوشانند و از این سفوف بر آن نخت صباها بجای غذا خوردند و شش
کو سفوف و حبه سفید آن نبات سوده چنانچه در سرفه اطفال گفته شده هم بغایت
منفید آید و همچنین زده نیم رشت که مرکی بر آن نخت باشد بیان حب السعال چوب
بکیر مغز بادام شیرین پوست کنده و مغز تخم که و صمغ و بادام از هر یکی یک گرم کثیر و نباتا
و نبات از هر یکی دو گرم و مصطکی یا کند را از هر کدام باشد نیم گرم و آب التوسن نیم تخم درم
افیون چهار دانگ جله راس و ده بلعاب تخم پیوسته و جها س از نه مقدار فدی خشک
کرده در دهن میدارند و تخم ششها و دیگری مرکی دو درم و بیعه ترکیب درم و آب التوسن نیم
نبات و نباتا و مغز بادام مقشتر از هر یکی سه درم و صمغ یک گرم و نیم افیون چهار دانگ و نیم
جمله راس و ده بلعاب تخم گمان لبسته و جها س از نه مقدار خودی باید دانست که
سرفه و نزله از امراض وارده اند همچون رمد و حصبه و آبله و سرفه همچنانکه از هوای تری فراخی
از هوای عفن نیز گاهی می افتد بسبب تنفیر روح و شش از هوای مستشق عفن و
چندین نوبت این مشاهده کرده ام در هرات و نوبت هوا اندک تعقیب پیدا کرده بود
مولد سرفه عام بی نزله و بجز تری بود و سرفه که منقطع نشدی باقی نیامدی و ضعف نگردیدی

و اطفال بهوش میشوند و بسیار مردم از کوکب بزرگ بهین غشی و زور سرفه هلاک شدند
 و در کرت اول آخر الامر بخسبیل خام سوخته در آب گرم حکمی هندی فرمود که آتش میدزدند
 یکتقال و بیشتر اکثر بدین علاج صحت یافتند و در کرت دوم کمتر مردند و بهار بود و علاج
 بعضی و نمکین کردند و بخوردند و بخسبیل سوخته و بلع مرکبی شبها و در دهن گرفتن طبعه
 و پنج کج و جوز بود و اگر چینی و نمک طرز و پوست نار شیرین شبها و آب آن را فرو برد
 و بعضی چهاریزه و خوردن غذای تریاقی غلیظ و کم ترشی بدقی مدید و افع می شد مرا و
 از مردم مرا این سرفه واقع شد و بعضی جاهای مقدم سابق تخفیف در دو ماه و تا نقل هوا
 در آن کوکب بزرگ در یک مرتفع شد و در رمی غلام چرخش صفراوی مزاج را در زمستان سرفه کهنه فاکر
 تشویش می داد و چنانچه شب خواب نتوانست کردن و از تمسکات نزل و معذرات
 کاهی می خورد و غذای مقرر و منفعتی نیکو نمی یافت و او را دوست انا میخوش باری و های
 آن فرمودیم و بهین صحت یافت و چند کس دیگر انا میخوش را در شیب آتش می خفتند
 و میخوردند و صحت یافتند و در آن فاکر به اندک بعضی داشت کثیری را سرفه شدی چنانچه
 تعویض مقدم گفته شد حضرت او را بحسب الشفا بهوش ساختند و شبانه روز پنج غذا
 و آب بدندادند و بعد و شبانه روز قدری شربت عمل بدو دادند و غذای نرم بخوراندند
 فایده تمام شد سرفه کسین تمام یافت بود و علاج قوی دیگر محتاج نشد و چندین
 کس را دیدیم که جهت سرفهای کهنه بر چال پیش کردند و داغ کوچکی سوختند و فایده عظم
 یافتند و چند کس را دیدیم که بزرگی که در حال شیب نرم گوشت است بهلوی آن
 چانه زیرین و چون انگشت بر آن فشارند سرفه آید داغ کوچک سوختند و سرفهای سخت
 داشتند صحت یافتند و اینجا که سرفه اسهال اتفاق افتد شربت مورد اطفال لعق
 باید فرمود اگر تری نیز آن باشد و رمی هم بهین شربت مفید آید و از موده است و اعلم
 نقش الدم خونی که با آن رطوبات خلق و قصبه و شش است بسرفه و غیره بر آید یا از
 و باغ آید از بینی یا از لہات یا از لوزتین یا از خلق و خجره یا از قصبه یا از سمری یا از پیش
 یا از عرق سینه یا از حجاب بسبب گشاده شدن سرری یا احتی یا اماسی یا از سرج

در آن کوکب بزرگ

چندین مرتبه
استخوان

خون شش از عضوی مجاور و شباه این حالات از آفات این اعضا علامت آنرا از داغ
 با مخاط نیز گاهی ظاهر گردد بی سرفه آید مجروح اخ قف و آنچه از بینی آید جراحات منفذ نفس بدان
 گواهی دهد و یا مخاط بیش تر آید و آنچه از لبها و لوزتین آید آنرا سس و جراحت آنها بدان
 استساده کند و آنچه از خلق و سر مرئی آید خون با آب آمیخته بود و بی سرفه و بی شیخ بر آید و باخ
 و قف غالب تر آید و آنچه بسبب ربو بود علامات ربو بران دال بود و آنچه از حنجره آید شیخ
 ظاهر شود و بعضی از امراض و سوا نخل و یاز و را و از غیره بدان بدر گردد و آنچه از قصبه یا
 بر آید یا سرفه باشد لیکن آنچه از قصبه آید یا بلغم بود و کم رنگ و بی اندک باشد و بسبب ضعف
 بر آید و آنچه از شش و نهایات قصبه آید یا بسبب عظیم بیدر بر آید و کم رنگ و کفک بود
 و گاهی بایستد و باز آید که و آنچه از شکاف رگها از شش یا از سینه آید یا سرفه سخت و در
 بر آید و سیاه رنگ و غلیظ و با اندک کفک بود و غالب باشد و دفعه پیدا شود و اگر از شکاف
 سر رگی و در فکلی قصبه باشد خون آنرا کم تر بود و اگر سبب کشادن دهن رگ تری خون
 یا تری خلط بود که با خون آمیخته است بی تب نباشد و تدابیر گذشته بران گواهی دهد و اگر
 سبب استلای خون بود و ظهور آن اندک اندک و بیدر باشد و از دفع آن اندک حتما
 و آنچه بر سبیل ترشح از عضوی دیگر چون حجاب و غیره نباشد آید باشد اندک اندک و در
 و درم و موسی آن عضو در وضیق نفس بران گواهی دهد و آنچه از آنرا سس شش بر آید علامت
 ذات الریه بران باشد و آنچه از قره آید یا چرک دریم ظاهر شود و مثل این بود و خطر این هم
 از آن باشد که از عروق شش و سینه آید جهت صعوبت التیام قره شش و گفته اند که آنجا
 از شش خونی آید بی قره چون بایستد متی بی حسی و باز آید که در و دلیل آن بود که شش
 ریش گشت و این کثرت از آن می آید علاج آنجا که سبب عیضی مرض بود چون آنجا
 و قره جراحات و زخمها و سوراخ که در محلش مبین است عمل باید نمودن و آنچه از نزله یا طرک
 رگ کشا و شدن دهن رگی از استلای یا حدت دم و شباه آن افتاده باشد و علامت
 آوازی تنفس سخت تدبیرت کین و منع خون جذب بجانب مخالف باید کردن و طریق آن
 اگر چه در جراحات و فصد و رعاف و غیره مذکور شده لیکن در این اعضا بخصوصها چنان بود

که در جمله اول فصد فاج و ن کفند فصد باریک تا خون میل با سافل کند و قوت بر جا
ماند و بعد از آنکه بیسند اگر خون از دماغ و یا خلق و یا حنجره است از قیال بد فعات
خون بگیرند و اگر در شش و سینه بود از با سلین بد فعات خون بستانند تا
منع آس شود و قوت ضعیف نشود و بعد از این اطراف را باید بستن و باید
و شیشه بر نهادن و پاها و آب گرم در شش و پا شویه کردن بجا و ن کفند
تا باقی مانده تباه با سافل باز گردد و در جمله اینها از سخن بلند کردن بسیار گفتن و ششم
و صخرت که آن قلن و اضطراب است از غم و افارسی غصه گویند و از چینه و عطسه و خنده
و گریه و جماع و زور کردن و از چیزهای تیز و شور خصوصاً خشک و دهن خشک و از چیزهای
سفت خصوصاً سخت گرم و یا سیرین از چیزهای خون فزای رقیق و نفوذ کننده بتخصیص
خمر و از بویهای تیز و گرم و خشک و از خوردن مطلق شیرینها و ترشها که تیز و گرم
مرغبات ترش و غیره جذر و پر پیرو واجب بود چون بدین تدابیر تفاوت کلی پیدا آید
بعضی از دوائی سانسبش و قصبه و خلق و حجاب و سینه که جهت بستن خون در رعا
و غیره مذکور شده بکار باید داشتن در اصلاح و تقویت عضو مآذن کوشیدن
بیان دوائی که بواسطین مشترک النفع باشد بیا شامند و غرغره کنند شراب الخیار
در عصاره لسان الحمل که با خون سیاه و شان و صمغ عربی بریان کنند از هر یکی نیم درم
در عصاره مذکور یا در عصاره الحقیقه التیس حجرفا در هر حیوانی یا سعدنی در عصاره مذکور
یا در روغ خالص غیره شادنج عدسی مغسول از یک درم یا دو درم در عصاره مذکور یا عصاره غرغره
یا عصاره عصی الراعی یا در عصاره خیار و سبب ترش و میانی در یکی از عصاره های مذکور
طین منخوم در عصاره های مذکور طین لیمنی در عصاره های مذکور پیرو یا به خرکوش در عصاره مذکور
و اگر حرارتی باشد و غلیانی شعیره از کافور یا یکی از اینها ضم کنند و اگر افراطی باشد نفث
قیراطی افیون اضافه کردن نافع آید و اقراص که با در عصاره با در روغ در بر اعضا مفید
بیان لغوی مشترک النفع خیار و دم المانخین و کربا و بسدر و طراشیت از هر یکی یک مثقال
کنیز و نشت سته و صمغ عربی بریان کرده از هر یکی درم افیون ربع خردی جمله را زرد

بر
او
از
بلند

و بشرب نارالمسی شسته و در جگه بجای آب عصاره خر توله نافع آید و عصاره خس نیز در اثرها
 مفید بود و اگر آب خواجه ساد پنج عدسی شسته یا کل ارمنی طباشیر اندراب کشید بکنند و از آن
 سینه بیاورد غذا های مشترک النفع بحض نیم برشت تنها از جویس که در بران شسته و
 بزغال که انجیر و برگ خر توله و کشیز خشک یا تر و نار کل با آن چیده باشد کشاکش بقلمه الحما خرد توله
 و لخته الیتس و عدس و عنب در آب جوشیده باشد و دم الاخوین سوده بران شسته
 با چیه بره یا نرغال که بسماق و خر فخته باشند یا بعدس و لخته الیتس بقلمه الحما خخته باشند و
 پخته تنها هم مفید آید و انجا که سبب نزله باشد با تدابیر مذکوره موی سرد و زرد و سیاه
 سردن و ضما دی از عصبها و سرکین کبوتر بر سر نهادن و پیوسته سر را خاریدن
 و بجللات سرشتن و تیزاب فاروقی بی سیاب و نرم کرده بهترین تجویفی بود و حب الشفا
 یا حافظ الصلحه در عصارات مذکوره خوردن مفید آید و انجا که رکی در سینه از ضربتی یا زور
 شکافته باشد بعد فصد و تدابیر مذکوره ضما دی که از طین ارمنی و خاک کندر و بازو و
 و اگر آسیاد و پوست انار و برگ مرد و اطراف روز و چیزهای رطب سازند همه را کوفته
 چون عصبه ساخته در روغن بار و روغن درو با آن آمیخته بر سینه نهادن عظیم سودمند بود
 و اگر سبب شکافتن رگ سرهای سخت بود که بسینه رسد یکیزه عکک شاخ سه درم و تخم کتان
 یکیزه نیم سنبل سه درم کند و کل سرخ از هر یکی بخورم که بر اینچ درم و نیم جذبه میتر یکیزه نیم
 افاقیا سه درم فاذر هر جوانی در درم جله را با دروچ قاتر ساخته و اشال اینها بخورند بسی
 و اگر سبب شکافته شدن رگ بادی بود غلیظ غذای باد شکن باید دادن و بخور
 و فلونیا و تریاق بزبرک نار سیده در عصاره پودنه نافع آید و انجا که سبب کشادن
 دهن رگ بود از امتلا خوراز و دوازده یا دشتن تا آنکه استفراغ دم جدد و آب
 انگاه تدابیر مذکوره کردن و غذای سه روزه ترک کردن صواب بود بعد از آن کم خوردن
 تا طبیعت تمام قرار یابد و انجا که سبب کشادن سر رگ تیزی خون بود یا تیزی و
 بود که با خون آمیخته است بعد از فصد کشاکش سرطانی مفید بود و کافور در جویس داخل
 ساختن لازم آید و اگر بعد از فصد دل سبیل مناسب دفع خلط عا د کنند انگاه

بستن خون بردارند اولی بود و اگر کثرت در سرک بسبب آغشته شدن از رطوبت دستهای آن
 تقلیل رطوبت بکرم خوردن و سهل لایق او لا باید کردن انگاه تقویت عضو نمود
 و حوالس بکار داشتن از خارج و داخل و اندک علم ذات الریه این در می بود چاره
 در شش بدید آید از ماده کرم یا از بلغم شور عفن و سبب حدوث این اغلب نزله گرم باشد
 و از سینه بمیان دو کتف بدرمید و ضربان اندر زیر کتف یا اندر تر قوه یا اندر زیر
 یا اندر جلله اینها و نبض موجی عظیم یا ستواتر و سرخ بر آمدن رخساره بمقدار یک درم
 سرک در حدت تب و برد میدکی رویها و سیات و انتفاخ عینین و غلظت پلکها و کرانی
 حرکات چشم نسبت اجادات و امتلائی رکهای آن ظهور رطوبت غلیظه از چشم بسته
 بر روی زبان و در بلغمی سرخی روی وحدت تب و اضطراب کمتر باشد و اگر آن تحمل
 علت و آب و همین بیشتر بود در جلله جزیر پشت نتواند نگه کردن و این علت اغلب
 در تنقیه بلاکی و انتقال آن بدتر باشد و گاه بود که طبیعت قوی بتدبیر خوب ماده آن
 بطریق بخار لغت تحلیل پذیرد و ظهور رطوبت پخته بر آن دال باشد یا منتقل شود
 بذات الجنب و این اسلم از عکس باشد و کمتر شدن ضیق نفس ظهور خلیه و یا منتقل
 مایل شدن نبض بدان گواهی دهد و باشد که بسبب منتقل گردد چون از هفتگی بگذرد
 و تحلیل و انتقال نکند منتقل تقیح و یاسل گردد و خلاصی ازین شکل بود و لزوم تب
 بعد تنقیه بودن درد و تعدد در معالین شش هم شاید این حال باشد و گاه بود که بعد
 ریم کردن تبخیر شود و چرک در فضای سینه ریزد و عرض موجی شدن نبض بر آن دال گردد
 و گاه بود که ذات الریه صلب شود و زیاد شدن تنگی نفس سرفه خشک ستواتر بر آن دال بود
 و باشد که خراج گردد و باشد که اندر شش خداوند علت رطوبت بسیار ریخته شود
 و حال آنچه حال استشفه گردد در حین خفتن بر جوانب او را که تواند شش او سخت
 کند و نفس او عظیم تنگ شود و گاه باشد که در ذات الریه صلب شک در شش تو کند
 و از جهت تجمیع مواد خبیثه و یونس از جالینوس نقل کرده است که او دیده که بر سینه
 سنگ پاره پاره آمده است همچو زاله و اسکنذر گفته است که من دیدم که بر سینه

سنگی برآید چو سنگها که از منانه بیرون آید و بعد از برآمدن سنگ سرفه اذرا اکل شود و
 گوید که من دیده ام که سنگهای خود در شست همچو خشک برآمد بسرفه کصعب بعد چهار یا پنج
 و هر یکی بوزن سه قیراط و پس از آن سرفه کمتر است لیکن علت بعلل بازگشت و مریض مدتی
 بملاک شد علاج قانون تدبیر اینجا آنست که بنگرند در آماکس غوفی و در آماکس که از خون
 و صفرا باشد که از کدام جانب است و آنرا بسرفه شدن زخا در تب از آن جانب
 بیشتر و بکافی جانب درم و به بیشتر آمدن رطوبت از دین در جین خفتن بر آن جانب
 نتوان تشخیص کردن و همچنین بعد مطلق کردن لته آب و گل تر کرده بر سینه مریض خط
 زد و تر خشک شدن از جانب متورم پس اگر درم از جانب راست شش باشد از آن
 راست فصد صافی کنند و بعد سه روز ازین فصد با سلیق چپ کنند و اگر قوت قوی باشد
 ازین سه روز دیگر با سلیق جانب موافق کنند تا ماده تمام پاک شود و اگر فصد کحل نتوان
 این فصد جانب موافق اخیر لازم بود و اگر درم اندر جانب چپ باشد بر عکس این مذکور
 عمل نمودن درین مرض اعتماد کمال و بعد به رجعت بود و استعمال سهیل نیک باشد
 تجویض که تب گرم بود و بعد و کرانی نزدیک چپ کردن نیک باشد اما در کرب اگر حس
 کرانی و تمدد در شریکیت نیز همی یابد بعد فصد بکلیات موافق تعدیل و تقبیل خط
 مد و تعدیل مزاج مناسب بود و نرم داشتن شکم در جله بخوراندن چیزهای نرم و بی فصل
 شیر خشت و به داخل کردن بنفشه و شکر در کشکاب و شیان بسی نیکو آید اینجا
 پیچ شربت خشک قابض نتوان دادن بلکه همه چیزهای ملین منفع منقح معتدل و لغت
 آورنده مناسب بود و اگر از جهت گرمی تب شربت خشک حاجت آید شربت های خا
 و تری فرا چون آب خیار و آب هندوانه و کشکاب و شراب بنفشه و آب کدو و عرق سوسن
 بایز بود و اگر درم از جنس حمه باشد کشکاب و شراب بنفشه و آب کدو و عرق سوسن و آنرا که ماده خام
 یا اندر خشاء و دیگر درمی مزاجست معتدل و خوشتر زیاده کرد و در اول ضما و از موم سفید روغن بنفشه باید خشت
 و بعد از آن پی مرغ و لعاب خطمی و لعاب شکال بآن باید پیختن و بتدریج با آب بونه و بنفشه و پیچ سوسن
 اضافه کردن و همچو عصاره بنفشه بکار داشتن و چون ماده سخت خام باشد ضما و از کربن کخته

یعنی لعاب شکال
 ۱۳۵

یعنی سبزه
 ۱۳۵

و برک بادیان بختیه و جلد را باید کوفتن و در حمله کما دسکین تازه تر کادی نه
 و بانگ و سبوس و کل خشک نافع آید و آب گرم تنها و در غن نبشته گرم تنها در خمر و
 و سبوس یا از زن تنها گرم کرده در غنونی نمک کردن مفید آید و در احتمال ضما و کما
 احتیاط باید کردن تا حرارت بخار آنها بر روی بیمار نرسد که طاسه و ضیق النفس تولید کند
 و ما دام که ماده آماس خام باشد غذا از جنس کشکاب و گندم آب و سبوس آب و
 با اسفناخ و خجازی و با قلا و سنج میرود و ماش متقشر باید دادن و اگر درشتی در سینه شود
 حصونا از آرد با قلا و کرسنه و آرد نخود و جندروس بزنند و با انگبین دهند و ما العسل در وقت
 سینه را پاک کنند و لوق کرنب و تخم پنبه دانه متقشر کرده اند روی بختیه و سرشته پاک
 کتده است و لوق اسفیل با شیر خرفه آسیخته سخت موافق بود و باید دانست که
 سر وقت آماس کشاده خواهد شدن تنگی نفس و کرائی سینه و درد زیاد کرد و
 گرم تر کرد و آن روز که کشاده شود و نیک بلزاند بوقت ابتدای ظهور این آثار روزی چند
 متواتر از ضما و کور بکار باید داشتن تا زودتر کشاده گردد و اگر در آن ایام بر بیابوی کما
 است خواب کند هم بر کشاوی اعانت نماید و خرا اندر شراب زرد فاکشکاب بختیه دادن
 هم موافق یافته اند و آنجا که ماده بلغم عفن بود علاج بدستوری که در ذات الحب گفته شد
 باید کردن و در نضج بیشتر کوشیدن و الله اعلم ذات الصدر این علت
 ریخته شدن ریم بود اندر فضای سینه و سبب آن یا انفجار آماس شش و حجاب
 و غشا و غضلهای بر سینه بود یا حدوث قرصه موضع علامت اندک بود از راه کله
 پاک شود بطریق نفث چمت فرستادن طبیعت ماده ریم را بشش و هر چه در دست
 چهل روز پاک نشود اندر جرم شش نفوذ کند و ریش سازد و علت سل تولید کند
 و اگر ماده چپ باشد اجزای سینه را تنبیه کند و ملاک سازد و گاه بود که مرض طویل گردد
 و یاها آماس بنیاد کند و آن لیل ضعف حرارت غریزی بود و بد باشد و گاهی اتفاق افتد
 که طبیعت قوی دفع شود و دفع آن با دراپشتر با جهت اجتماع جذب کرده تا دفع جگر و عدم
 جذب امعا علاج تدبیر این علت قریب بتدبیر ذات الریه بود لیکن اینجا چون ریم اکثر

بطریق اورار وقع میشود یا بطریق اسهال بدار و مای که لایق هر حالی دوقی باشد از در
 و سببها و لطیفات برای امداد بکار باید داشتن و الله اعلم سلسله این ریش شش بود
 و سبب آن یا نزله نیز اکمال بود یا تنقیح شدن آن اس شش یا کد شش ریحیم شش
 از عضوی مجاور بران چنانچه در انتقام ماده ذات الحنجرب بعضلات سینه و شش
 واقع است علامت این ریش لزوم تب دق است و اشتداد آن در طرف شب
 بعد طعام و تقدم سرفه که نه دیا ذات الریه و کد شش مدت بجران آن که هفت است
 و یا ذات الحنجرب و کد شش مدت بجران که چارده است و ظهور نفث الدم و حرک ویم با
 سرفه و کد شش مدت پاک شدن ریحیم که آن چهل روز است و کد اخش تن بدستور
 دق و باشد که در شبها یا در اوقات گرمی روز اندک عرقی کند و بیاید و شش
 که این مرض بعد تنگ و غور کم علاج پذیرد و جهت مانع بودن حرکت سرفه و حرکت نفس
 از درشت شدن جراحت آن و آنچه اطباء در علاج آن نوشته اند جهت تسهیل شاید
 اعراض آنست و مدارا کردن طبیعت با آن در مدت دراز و اغلب این علت کسانی را
 که بر دسینه ایشان تنگ باشد و کردن دراز و حلقوم بیرون آمده و کتف از پشت
 خالی و بطرف پشت بلند برآمده همچو بال مرغ و نکس را منج خوانند و اکثر این مرض پس
 از هر ده سالگی یا سی سالگی افتد و یا آنکه این مرض در هفت ماه هلاک می سازد و گاه
 که ماهه مفسده و کم جراحت و کم غور باشد احوالنا هلت دراز دهد و باشد که ازین
 جوانی تا بکهنه بدارد و شیخ گوید سرفه و ششیده را دیدم که بمیت و سه سال اکثری
 درین علت هلت یافت و گاه باشد که بعض کسان را اگر چه در شش ایشان ریحیم بود
 لیکن سبب آنکه پوسته رطوبتی لزج از سر ایشان شش فرو می آید سرفه و ضیق نفس
 پائند آید و کد و حال ایشان بحال سلولان شبیه شود و اگر چه آن از حبس ذات الریه
 بود او را سلول گویند و آنچه از ریش شش علاج پذیرد آن بود که ریش از غشاء
 درونی دی تجاوز نکرده باشد و همچنین آنچه اندکی سطح ظاهر گوشت را فرا رسیده باشد
 و غور نکرده باشد و عروق را فرا نگیرد و گاه و گاه که هوا از بهار بصیف

منتقل شد اسهال پیدا کردند و چند روز هیچ نشانی شناخته و دست بجایه و دیواری
و حرکات بی اختیار میکردند و از ضعف قدرت اتمام هیچ فعل نداشتند و همین فرقی
علاج قانون کلی بها نیست که در علاج نفس الدم و ذات الریه و حی و طی گفته شد و اگر تشنه
به مجففات درست میتوان کردن اما اینجا مجففات چون سبب زیادتی سرفه و نافرمانی ریغ
جهت برون آمدن میشود استعمال آن بی توان کردن اما اگر دوائی باشد که نجاسات را
در ریه برساند و صاحب علت دم بسیار تواند نگاه داشتن بدستوری که در سرفه گفته شد
سرفه را مدتی بحسب نفس منع تواند کردن لیکن که بزودی اصلاح پذیرد و بعضی از اصحاب
در وقت آشامیدن سرشیم مایه حل ساخته بدستور بانکه شکم طربزد و هر روز دوسه نوبت
نافع یافته اند و همچنین خوردن موسیای سبک بجهت شش و گوشت پاجه نیمه از او همچنین مداومت
خوردن فادزهر حیوانی در شیر خر سوده و همچنین حقه کردن هر روز بزردۀ تخم مرغ و موسیای
سبک بجهت موسیای انسانی یا معدنی و آبی که پاجه بزغال یا سبک در آن جوشیده باشد بسیار
و در حین حقه حبس نه لازم بود تا با لایزال برود و شیخ گفته است که غایت خوردن کلکسین و کچا
غذا با نان خوردن هیچ آن این علت را فرستد و خشکی از ابله قوی اصلاح کردن نیکو آید و جدا
در احوالات خشک و غیره جهت اورام درونی و جراحتها عظیمه نافع بود و همچنین شکر حقه کردن اما
با مصلحات بهتر بود و الله اعلم ذات الحجب و شوصه و برسام بدانکه ذات الحجب خاص
درمی بود کرم اندر حجابی که خارج است میان آلات تنفس و غذا و شوصه آماسی کرم بود اندر
عضلهای درونی سینه یا در حجابی که در شیب حجاب خارج است بر سینه پوشیده و این را
ذات الحجب و غیره لقین گویند و برسام یعنی آماس سینه و آن درمی بود کرم در حجابی که اندر
سینه و اضلاع بدان پوشیده است و آن حجاب را سنبیل نیز گویند و جمله این کرم
بر سبیل تقسیم و تراودن ذات الحجب و برسام گویند و گاه باشد که این کرم در بعضی جایها
پیدا آید که اندرون سینه و اضلاع را پوشیده است تا اندر عضلات خارج سینه خنجره
توان انقباض کردن و اینها را بر ذات الحجب و برسام گویند لیکن خالص نباشد و
این کرم کرم یا صفر بود یا خون صفرائی و یا خون و صفرا مسکو و احیاناً از بلغم حاد

رقیق باشد و شور و نادر از سودای صفرائی نیم افتد و با غلبه این مواد نزل برین اعضا نرزد
 بواسطه بر روی و کثافتی درین جایها باشد و سبب هم گرداند اینچ جهت در سر ما این
 بیشتر افتد و باشد که بانتقال ماده از درم عضو مجاور و یا از انتقال ذات البصر
 پدید آید و این باشد علامت مطلق این مرض در محل درم بود و سخت خلدن
 در دیگر ماده که م باشد خاصه در وقت نفس باز کشیدن یا دم زدن و در سر زدن
 خود تمام بود و در اول سرفه خشک و تب کرم لازم بود و تنگی و تواتر نفس زدن و بوی
 تند و اندر محل درم و بدون نبض صلب و انتشاری و ظهور نفث یا سرفه در او آخر و بر آمدن درد
 بحوالی و خلدن آنرا که عوام خلد گویند تر قوه و میان کتفها و تشنگی و یخالی و درشتی زبان هرگاه
 که در نفس استنشاق در بیشتر شود و درم در عضلات باسط بود و هرگاه که در نفس در زیاد
 و درم در عضلات حالیه باشد و تند و درم بیشتر بود و کجی خلد و صفرائی زیاد باشد و نفث
 تمیز خلی از لون آسان بود و سایر دلائل اخطا هم شاید و همچنین است و تب بنوبت
 ربع و عدم تفاوت بسیار در اوقات دلیل صریح بر درم بلغمی و صفرائی بود و درم بیشتر تب
 داشت که درین مرض ذات الریه معتدترین دلائل درم و اوقات اربعه مرض حال سلا و هلاک احوال نفث بود
 اما دلائل آن بر اوقات چنانکه نبودن آن و اندک رقیق بودن دشوار بر آمدن انتهای مرض
 و زیادت شدن آن و از رقت به غلظت میل کردن و از دشوار بر آمدن آبسانی به تبدیل شدن
 و از سرخی نرودی که رسیدن تراید مرض بود و بخت و همواره شدن و آبسانی اندک سرفه غالب بر آمد
 انتهای مرض باشد و باین حال و کم توام شدن تدریج اخطا مرض بود اما رست چنانکه زود
 پدید آمدن آن و بخت شدن آن و آبسانی بر آمدن دلیل خیر بود و علامت نفث سفیدی بود
 و طایفه سطح و استوای توام آن بی لزوم بود و هرگاه نفث در روز اول پدید آید توقع
 ماده مرض و بحران در مقام باید داشت و این مرض اگر چه سخت کرم بود لیکن چون قوت قوی باشد
 هیچ خوف نباید کرد و هر چند که اعراض مرض قوی باشد و اگر نفث در نیم یا چهارم پدید
 و در او آخر چهارم نفث پدید نشود توقع نفث در هفتم بحران یا در یازدهم باید داشت و اگر ظهور
 نفث از چهارم باز پس افتد و قوت قوی باشد و نفس از حال طبیعی بسیار دور باشد

و دیگر اعراض دارد قلت اشتها و خواب و کثرت عطش و امثال آن بسیار نباشد نباید دریا
 که مدت مرض دراز خواهد بود و انقضای آنرا در چهل روز و شصت روز توقع باید داشت تا سلا
 عاقبت اگر خطی و خللی نشود اما بر بخت چنانکه موخر شدن ظهور آن از چهارم بایدی اعراض
 مذکوره و کمی قوت و ماندن آن بر لون سرخ یا زرد یا شقر یا سفید شدن یا لزجیت
 و دشوار بر آمدن یا تغییر لون آن بسیار بی خصوصی باید بوی یا بصری و حرکتی یا بجمجمها
 بر آمدن در جمله دلیل هلاک بود علاج اینجا که ماده خون و صفرا بود پس روز اول باشد
 که ماده سخت در حرکت است قصد باید کردن از باسلیق جانب مخالف و نرم و چون با خشن
 نیک برداشتن اگر قوت قوی باشد و اگر از ضعف ترسند بدو سه مرتبه بردارند چنانچه
 از قبیل جانب موافق بردارند و اگر یک روز از مرض گذشته باشد که ابد الفصد کنند
 باید که در آخر روز دوم خون از باسلیق بگیرند پس از اکل موافق جانب بردارند چنانکه رنگ
 نیکو گرداند و اگر در چاشت سیم فصد کنند نیم شایه تخصیص که صفرا غالب باشد و در حمله
 روز دوم را بهتر یافته اند و درین ایام غذا از جنس شش مقشر و اسفناخ و جازی و
 سبز مناسب بود و چون نفث ظاهر شود لعوق سفستان جهت سهولت آن باید داد
 و کیشانه روز آنرا منع نشاید کردن و بعد یکشنبه روز که دانند که ماده کم باشد آنرا بجای
 که نفث الدم گفته شد چون طبعین از منی و امثال آن باز باید داشت و روز دیگر طبعین قوی
 بمقدار قوت باید دادن و بعد از آن غذا و شربت های جالی نرم تقویت کردن و جمله
 تدابیری که در ذات الریه گفته شده اینجا موافق بود هر یک بحمل خود و اگر طبعین داون محل
 نباشد بحقنه غیر حاد هم تنقیه مفید آید و صفراوی صرف بعد نضج قلیل فصد معتدل باید کرد
 و طبعین قوی بعد یکروز دیگر بقیه ماده را دفع کردن و غذا و شربت اندک خنک کرده معتدل
 طبع جالی و طبعین منضج و منقی دادن و اگر ماده رقیق بود در اول و نضج دیر خواهد بود در مرتبه
 خشکی شش با شیر و خشکاش و آتش جو باید دادن و باقی تدابیر ذات الریه صفراوی
 و ترتیب مذکور مرغی داشتن در دفع الفجار و بعد الفجار نیز همان تدابیر که در الفجار ذات الریه
 مذکور شد بجای باید آورد و بیان اشربه که درین مرض کرم جهت تشنگی و حرارت موقوف

و درم نافع یافته اند بمصیص در اذائل بار الشعیر یا میغ حل و طبع غاب و سفتان و زرد
 و زردی عرق موسن یا شراب بنفشه سرد کرده اگر حرارت و تشنگی غالب باشد و الا فایده
 و عرق موسن که تخم خیار را در آن شیره کوفته باشند با جوچه خروشن و کاشش مقشع
 بریان کرده غذای مفید باشد و جهت تحلیل اسهال فاذر هر روز بعضی دوا را داخل ختن
 در اواخر توان و اما در غیر اسهال اغذیه که نافع یافته اند همانست که در ذات الریه و سوزن
 مذکور شد **بیان** تلینهای که مناسب یافته اند بعد از نفخ و نفصه خیار شیرین پازره درم را
 بنفشه سی درم با عوص خیار شیرین خشت پازره درم اگر اسهال قوی خواهند و اگر خواستند
 از شیر خشت و خیار شیرین هر دوی درم بمناصفه اضافه کنند و یکری سفتان
 و غاب از هر یکی مسیت عدد و آلوی بخار داده و بنفشه و سنای یکی از هر یکی شش درم
 اول میوه را نیک بچشانند و در آخر علفها را دوسه جوشی دهند و صاف بیاورند
 سی درم از آن را با مسیت درم یا کمتر شراب بنفشه دهند و لعوق خیار شیرین شریتم نافع
 و اما در درم بلغی و سوداوی خفته نیز باید کردن مکررا و بعد از آن ضماد های پزاینده و تحلیل کننده
 بکار باید داشتن و آب کرم جرعه جرعه داد و همچنین علی با آب کرم آمیخته یا با قهقهه کامها
 دادن و غذا کشاکش جو و نخود و کشک کندم و نخود و یکدرم تخم بادیان و پنخ درم
 پنخ اندران بچته باشند مفید آید همچنین شوربائی که در وی جقذر و کرن و شست و نخود
 بچته باشند و جوی که ارد حلیه شسته و آرد با قلا و انکبین و سکه ساخته باشند و بای
 و کند نامی بچته پزاینده و پاک کننده است و اگر ماده بس غلیظ باشد و نفث تنگ شود و با
 باز آید بکمر نوز و فای خشک و خردل کوفته مقدار سه درم و اندر مار العسل بدیند و گاه باشد
 که تشنگی نفس غلبه کند دیدان حاجت افه وزن با قلا زکار یا بکبین برشته بدیند و سوزانند
 آنرا محیض نیز برشت خوردن زائل کند و در بلغی غذا کم خوردن مفید بود و از سردیها و قریبها
 و سردی فراخند واجب باشد و از اطوار در طبیب هم مضر بود و در سوداوی تر طبیب غلبه
 مفید باشد و لعوق خیار شیرین شریتمی تمام فایده بخشند و اینجا که ازین اورام در عضلات
 خارج سینه یا در حجاب اضلاع افتد از دستور علاج فلغمونی جمره و سوزن درم و درم و درم

آنچه مناسب باشد بکار باید داشتن و بعد تنقیه بکنند و طلاهای ملین زرد و اصلاح یا
 و کم خطر باشد و دیدیم که زنجبیل سائیده را در او آخر بقوام مرهم آباب آمیز کرده و
 بر آن طلا میزدند و دوی بصلاح آمد و از جمله اعمالی که نفع آنرا در انواع این مرض میبرد
 یکی مالیدن رگها و عضلهها و طرف سینه است از بالای پستان باز در یکی تر قوه
 محلی را که در سینه صدی کنند و بعضی گویند که شیخ میرزا و همچنین مالیدن و طرف
 مهره های پشت را میان دو شتاب تا سرد شدن تخصیص محلی را که درد و تمد و خلیه
 بدان بیشتر میرسد و طریق این مالیدن بر آن بیشتر میدارند و مدتی اندک اندک بیشتر
 زور می کنند و نوعی انگشت را بر آن میدارند که بچند از آن و با بسته انگشت از آن بر
 و انگشت و عضو را دم میدهند و دیگر میگردانند که اعراض و جمع درون تفاوتی پیدا کند
 انگاه مہلت میدهند و شبان روزی چندین کرت چنین می مالند ماده این علت مدین
 بسیار تحلیل می یابد و بکری تمکید کردن است خصوصاً بعد از این مالیدن بکاردی که از شک
 کوسفند و سبوس جو و گل سنج و السهم که آنرا ترکان کلک گوئی گویند جمله را کوفته و نمک آب
 خمر کرده همچو قوسی بر تابه گرم ساخته باشند بر محل درد دار سینه و میان شانه ها سردوش
 و بکری داغ کردن است بفتیله چنانچه دستورست بر محل های که در مالیدن گرفتن آنرا
 تخصیص کرده شد و داغ بیکبار کی از پیش میان تر قوه و پستان و یکی بر مجاذی
 از قضا بر پهلوی مهره و سه میانه نزدیک سردوش و حاکم آن انگشت بود چنانکه در
 و آن اکثر که ناخوش شدن و اعطاماده مرض نیز تمام تحلیل و استفرغ یافته باشد و بسیار
 دیدیم که بدین علاج بی استفرغی صحت یافتند تخصیص بر آن که مانع است استفرغ
 در میان استفرغ داشتند و در میان اتراک این معالجات بسیار است شخصی
 مراد بامدی مقدمات مالینو لیا اندکی پدید آمده بود و در سر زستان بقر دین رفت
 نزد امیر ملا طیب بعللاج رفت بعد از آنرا در احتضن گرم و تیز فرمود و عملی شد و حکم او را از
 حرارتی وضعی پدید آمد و سبب ذات الجنب شد چنانچه آخر روز دیگر تب و نمود ظاهر
 طیب چون حال جان بد و مرض مشخص شد غذای او بر کاشن متشرب و استفرغ متفرود

و نگه دارد و بنفشه و نمک آب تر کرده و در روز سیم اثر نفع دید از روی که ظاهر تر بود از جای
سوافقی فصد تامی کرده و غذای قرار بود در آخر همین روز سیم نفث الدم پیدا شد طبیب
امید داشت و بشارت امید خلاصی داد جهت سهولت برآوردن ماده صباح چهارم لثوق
سفتان یک ملقه و او شب خیم علمین ارمنی در آب کرده داد و خون را نفث
بخته می آمد و در وقتیکه یافته بود صباح خیم علمینی که بازده مجلس عمل کند و از تخمین
و شیر خشک از هر یکی ده درم و طبخ غاب و سفتان حل کرده و چهار درم سنای
در آن طبخ اضافه کرد و چهارده مجلس عمل شد و مجلس یازدهم مریض غشی کرد و آب بر روی
او ریختند و کاهیکل بویانیدند و بخود آمد و اسهال حکیم منقطع گشت و آن روز دکان شب غذا
همان داد و ششم حبه خروس اضافه کرد جهت ضعف و شب مفرغ عرق کامل شد و شصت
در شتم استحمام معتدل فرمود و بر سیر را بند ریخت و بسیار را بدین نوع علاج کرده شده
شخصه میر کیلانی الاصل را در فصل رستان در برهه ذات الحجب شد و او را حسن
که نه چنانچه دستور بعضی بر آن است هم واقع بود حضرت او را فصد کاملی فرمودند و نگه دارد و
و محله کرم جهت او تعیین کردند و طبخ غاب و بنفشه جهت تشنگی پیوسته با و میخورانیدند و
بعقاد اصالی باهی شور شیب الشبخته و پلا و خشک کیلکی داشتند سرکه میدادند و هر شب
عسب الشفای بزرگ با و میخورانیدند و بعد فصد همه روز و شب او را نبات در دهان
و آب آنرا آب است که فرو بردن مقرر فرمودند چون چهارم شد نفث الدم پیدا شد و کاهیکل
چنان سرفه پیدا کردی که از درد و در آن ضعف کردی و هر شب باز وزی چندان خون
بنفث برآندی که حیرت شدی مردم را و بدین سبب مقرر بود تا چهارده روز بخواند
و یافت و این علاج خالی از تعجب نیست زمستانی در کوه طواریس هوا قفسی پیدا کرد
و مولد ذات الحجب مهلک شد و هر که را به جسمانی شیرین علاج کردند اکثر مایک شدند
و آنجا که شبهه تنه اکثر است مردم آن جا ما را هم عادت اینهاست حضرت هر که را مقتدا
مرض در می یافتند فی الحال فصد کامل میفرمودند و غذا شور با نامی برنج و اسفناخ میدادند
هر صباح یک انار بزرگ نیم ترش را با پنجه نامی درون آن عصر کرده و پالائیده میخورانیدند

اعراض بسیار ظاهر میشود در هفته صحت می یابند و هفتاد نفر بدین نوع صحت یافتند
و هیچکس بدین علاج نمرود کثیر نکند و غلامی سفید را دیدم که سوخته شده بود و ماه
آماس بود اما ماده ضعیف بود و غذای نرم می خورد و در درکم نمی شد و بجران هیچ نیکو
شخصه تجویز بیل خام را سوده و بدستوری که در بالا گفته شد بخت پیوسته بر سینه آنها طلا کرد
بهین علاج در درکم شد و درم تحلیل پذیرفت و صحت یافتند و این مرض غالباً در درکم و درکم
باب چهاردهم در بیان احوال دل از ترکیب وضع و مزاج و حرکت و منفعت
افزاینده مختلفه وی الامراض قلبی و اسباب و علامات و معالجات آنها
اما ترکیب و وضع و مزاج لایق دل و حرکت و منافع اینها بدانکه دل عضو
مرکب از گوشت و عصب و غضروف و شش است که از وی رسته است در کجوف که از کج
بدان آمده است و غشی که اندر یغهای اوست چون غذا و از بعد نصف کامل جانغریزی گویند
در روح حیوانی که بخاران خونست و غشائی که غلاف دلست اما گوشت دل کوشی است
سخت ممتاز از گوشتهای دیگر و صنوبری شکل است و طرف بزرگتر او که قاعده آنست
بطرف بالاست بانها و نیز ازین طرف رسته اند و باطلها که دل را بر جای خویش میدارند هم
بدین طرف بالاست پیوسته اند و آنرا برجای قصبه استوار کرده و غضروف او قوی تر از
همه غضروفهاست و هم اندرین طرف است جهت آنکه بنیاد دلست و غشای بیرون دل
هم صلبتر از غشای دیگر اند اما است بسبب آنکه حامی عضوی لبس شریف است و از اندک
منه خالی نیست و این غشا اندکی از وی جداست و اندکی بخود فرخی هم دارد و با حرکت نسبتاً
دل در وی نشسته نشود و تجویفهای دل بمناسبت بطون و مانع سه است و تا بزرگتر
دیگی کوچکتر اما از آن دو تا که بزرگتر اند یکی که بر جانب راست واقع است بزرگتر است و از آن دیگر
که بر جانب چپ واقع است جهت آنکه چون ماده غذا نخست از جگر اندر وی می آید بشنیر
در وی جمع شود تا برای وقت ضرورت دل آماده باشد و این نسق را شقاق دل گویند
و آن کوچک در میان این هر دو واقع است همچو دلیزی که منقاد آن در تجویف بدان اند هم
کند و است و قاعده این تجویف نیز از طرف بالاست و لیکن قاعده تجویف بزرگتر

فرو ترست از قاعده دومی دیگر تا راه غذا از جگر بدو نزدیک تر باشد و گوشت
 طرف چپ سخت ترست از بهر آنکه در تجویف چپ روح بیشترست از خون و
 خون آن که آن را حار غریزی گویند لطیف ترست پس چنین اولی بود و باطن
 مانع تحسلی و حافظ آنها باشد از طرف بالای دل که قاعده است در پاره گوشت
 غلیظ رسته است بر شکل دو گوش در راه آمدن نسیم هوا از شش بدل بران
 ترویج دل این دو گوش بود هرگاه که دل حرکت انبساط کند هر دو منبسط شوند تا نسیم
 بیشتر گیرند و هرگاه حرکت انقباضی گیرند هر دو منقبض شوند تا نسیم کم گرفته باشند بدل
 اندر شود و رخاقت دل بدر شود باذن الله تعالی و بزرگترین رکبای دل در پیشانی آن
 که از جانب راست از طرف جگر و حجاب بدر اندر آمده است تا خونی تمام برای تغذیه بدو
 و باقی رکبای رسته از دل چون نسیم رسانیدن از راه مسام اندر خرد تر اند و شش شریان
 فی الجمله در باب اول مبین گشته است بیان روح حیوانی هم در آن باب و باید دانست
 که دل چون شش حار غریزی و مبدع حقیقتها و معدن روح حیوانی است قبل از جمیع اعضا در
 شکون کرد و قبل از جمله در حرکت آید و بعد از همه اعضا در مرتساکن شود و بطبع از جمله اعضا
 که متر بود باطبیخ و تلطیف ماده روح و افشای آن بخار چنانچه لایق بود و آنرا کردن و حرارت
 کلیه بر دوت و داغ و اعصاب برابری که سبب اعتدال مزاج است تواند بود و در او را
 دو حرکت بود یکی انبساط از برای هوای خنک دریافتن و یکی انقباض از برای اخراج او خالی
 چنانچه مکرر مبین گشته در سکون بود که میان آن حرکت لازمست و جمیع شریانها که از
 رسته اند همچو خادمی اند و آنرا در رسانیدن روح حیوانی و حار غریزی به جمیع اعضا و در ترویج آنها
 فی الجمله بدو یافتن هوا از راه مسامات بدن و لطف الهیست که حرکات و سکونت و شریانها
 بود یا حرکات و سکونت دل زیرا که مانعت فرج متصل را با اسلی که پسین ماده جمله اعضا
 و قوت حرکات اعصاب حیوانات است سببی قوی باید و اینجا چنان سببی ظاهرست
 و نیز چون از قبض دل شریان منبسط شد نفی از بخار و خانی بدان اندر آید و مزاج روح و خون
 شریان را فاسد سازد و اما حرکت شش در سبب مقدم بود بر حرکت دل از انقباض

موخر باشد و اگر چه از تقدیم و تاخیر بسیار ظاهر نباشد و گاهی که در دم لحظه گرفته شود و روح
 فی الجمله یا بقی هوای بود که در خلشش باز مانده و شغل گشته و از هوای قلیل که از راه مسکنات
 بشر این میرسد و محل دل محبت ریاست و شرفیت که از تقریر آن معلوم شد تبویطه اعضا شریفه
 در درون سینه بود تا از آفات محفوظ باشد و الله اعلم اما علامات امراض مختلفه ^{طبیعی} دل از
 غیر طبیعی اما طبیعی بدانکه خداوند دل کرم از سینه کشاده بود نسبت بدانچه مناسب بود
 و موی بر تن از خصوص سینه و کتفها بسیار باشد و نبض نفس او با وجود سکون ^{طبیعی} بود
 و از هوای خشک فرخان شود و غضوب و غیور و متهور و مندر باشد و تیر فم و خداوند دل
 سر در ایمنی مایل به سر و از حد لایق حال برخلاف آن حال بود از عطر کرم مختلف ^{طبیعی} شود
 و خداوند دل تر از نبض نرم بود با وجود حرکت و تعب و کیفیات نفسانی راز و در یابد و زود
 ترک کند و رطوبات فضلیه در بدن او بسیار جمع شود و خداوند دل خشک را حال برخلاف
 این حال بود و خداوند مزاج مرکب را حال مرکب بود از این احوال هر یکی مناسب اجرا شود و
 تغیر مزاج اعضای ^{طبیعی} سینه بجمعه بدن سراسر میکند علامات ثانیه که در باب او گفته شده هم
 با این علامات مشارک باشند و استدلال باعراض نفسانی اینجاست ^{طبیعی} صحیح بود اما غیر
 خداوند کرمی دل را التهاب تشنگی باشد که از هوای خشک بهتر از آن تشنگین باید که از آن تشنگی
 سریع بود و طول و معنوم و سخت دل و بی سبقت باشد و خداوند سر و دل را نبض و نفس
 صعبتر و متفاوت به تطویل بود و در اخلاق برخلاف آن باشد و از هوای کرم و عطر کرم
 و گرمیها منفعت یابد و خداوند تری دل را نبض نرم بود و گسلان کند فهم بود و از رطوبات
 و فضلات بدی متضرر باشد و خداوند خشکی دل را حال برخلاف این بود و مرکبات را نیز
 از این احوال استنباط آسان بود و فرق میان طبیعی و غیر طبیعی و رای اعراض آن باشد که
 اینها اکثر بعد از آنکه نبوده باشند پدید آیند و تبدیل یابند و آنها از اصل چنان باشند
 و تغیر تبدیل پذیرند و یابند برند و بعضی دلائل و اعراض با سوره المزاج عام غیر طبیعی مشارک
 باشند و الله اعلم اما امراض دل و اسباب و علامات و معالجات آنها
 بدانکه اندر دل همه انواع سوره المزاج پدید آید و علاج پذیرد اما ماسی و تفرق الاتصال

و ثربه را احتمال نکند جهت تخلیل یافتن روح از وجع جراحت و از فساد ماده و الم برده و
 ارواح در سده اما س گفته اند که هرگاه بر دل ثربه آید و از بینی خون سیاه برود بسیار
 زود هلاک شود و اما در پرده غلاف دل ممکن بود که مطلق تفوق الاتصال و ثربه پدید آید
 و علاج قبول کند جالینوس نقل کرده است که خروسی و بوزینه داشته است و بنا
 ضعیف میشده اند و هر چند مراعات میکرد نیک نمیشده اند هر دو در گذشته بر فساد دل
 خروسی اما کسی یافته چند عدس بر پرده دل بوزنه در می نیسته چند باقلای و بدتر
 امراض دل آن بود که از سده افتد و سبب سده یا امتدای خلطی بود یا بخار غلیظ که
 عضوی بدو بر آید و تنقیه دل چنانچه بقصد میسر گردد سهل نشود و سده امتدای آنرا
 بقصد باسلیق راست تدارک باید کردن و سده بخار آنرا بقصد باسلیق چپ و از
 سهلان که جهت تنقیه دل دهند از ادویه فلیه معتدل باشد و یا گرم یا آنچه موافق باشند
 باید آمیختن یا قوت دو را بر ابدل رساند اما ادویه معتدل قلبی یا قوت است مخرجان
 و فیروزه و لعل و درق زرد و سیم و سبب شیرینی و لسان الثور که آنرا بفارسی گویند
 و اما ادویه گرم قلبی در پنج غرقبی است و جد و دار و فاد و زهر حیوانی و مشک و عنبر و ابریشم
 و زعفران و زرنباد و عود و یمن سفید و سرخ و سبیل و باد بجمویه و تخم اردو پسته
 و ترنج و قاقله و کبابه سافج هندی و دارچینی و کبریا و خمر اما ادویه سرد و قلبی کادیان
 و کشنیز و صندل و غیره بید مشک و مر و ارید و بس و کل سرخ و طباشیر و کل مخوم
 و ترشی ترنج و لیمو و امراض قلبی اگر چه از این انواع بود که مذکور شد لیکن چون
 اعم و اقوی از جهت امراض خفقان و غشی است بنابراین ملاحظه این هر دو را بیکر مخصوص
 ساخته اند خفقان این را طبعیدن دل گویند و این حرکتی بود که در عضلات دل پدید
 بر احتیاج اعضا یا با ایجاد اعضا چنانچه در او اکل نواصب تنهایی باشد برای دفع
 موزی از خود خواه مزاجی و خواه خارجی و این خفقان هرگاه غلبه میکند نشی انجام
 و غشی هرگاه متواتر گردد و هلاک انجامد و سبب خفقان یا سوراخ مزاجی بود یا سافج
 یا سوراخ مزاجی بود و مادی اندر دل و ماده آن خلطی بود از اخلاط اربعه یا در خلط از آنها

آمیخته یا مادی باشد یا بخاری و خانی و باشد که خونی دفته در دل ریخته شود و در بعض
 و نفس از آن اختلاطی عظیم پدید آید و از پی آن زود غشی افتد و یا سبب شده با تمامی بود
 در شریان و ریدی که هوای کامل از شش بسبب آن بدل نتواند رسیدن و بخار خسته
 بهم بتامنه من دفع نتواند شدن و یا ضعف مزاج قلب بود و یا قوت حس دل باشد و یا
 درد و چیزی غریب و مضاد بدل چنانچه از خوردن سموم آزاد و گردیدن جالور آن زهر دار
 افتد و یا رسیدن بخاری عفن از کرم یا از رحم و غیره بدل باشد یا غلبه خوف و یا
 غلبه شادی و یا رسیدن بخاری سوداوی از مرقاق و فم معده و یا پیر زود و علامت
 آنچه سودا مزاجی بود علامات آنها همان است که مراراً مبین شده و آنچه از باد بود عدم
 سودا مزاج و عدم افزودنی اختلاط و عدم اسباب دیگر بدان گواهی دهند و آنچه از بخار
 و خان افتد علامات آن چنانچه در ضیق النفس گفته شده بدان اشتباه نماید و آنچه
 از سده افتد اختلاف نبض در صغر و عظم و قوت و ضعف و عدم علامات اشتکال
 بدن بران دال بود و آنچه از ضعف مزاج دل باشد متاذی شدن ادا زنی کیفیت مثل
 آنکه بنابر طعام و عظیم متاثر شدن از قبیل اعراض نفسانی مثل غمی اندک و فرحی اندک باشد
 آن بود و آنچه از قوت حس دل افتد هم چنین باشد علامت آن لیکن در ضعف قلب نبض
 بود از قوت حس دل نبض قوی باشد و این قسم چنانچه از ادنی سببی پدید آید
 از ادنی علایجی زایل گردد و آنچه از درد و چیزی غریب و یا مفاد همان وقوع سبب علامت
 آن باشد و آنچه از بخار کرم بود علامت کرم بران دال باشد و آنچه از بخار عضوی افتد
 آفت آن عضو بران اشتباه نماید و آنچه رسیدن بخار سوداوی بود از علامت مایه لیا
 بعضی بدان دهند و آنچه از اعراض نفسانی افتد همان حال بران دال گردد و گاه باشد
 که فم معده از جهت برآیدن خلطی مفید از معده بیادرد و یا بخاری تیز از خلاج کند
 جهت قرب الموضع بدل چنان که آن است که خفقان است و نباشد و خرق آن بود
 که از تعاقب دیگر از خفقان البته سست در قومی فهم شود از تواتر آن خبر دند غم چیز
 نباشد عللاج آنجا که سودا مزاج کرم ساده باشد نقل باید کردن هوای سرد و در

و پیوسته صندل بوسیدن و کشیدن سبزه و افیون و کافور و کل خشخاش و امثال اینها و
 کرم باید داشتن و سینه را خشک و کاهی از خارج اودیه غلبه خشک و خنک کرده طلا کنند
 که بدر ساختن دغذای که خشک باشد و کم بخار خوردن و تخصیص نخه ترشی ترنج یا لیمو
 انار یا غوره بخیه باشند و باوهامی آبی در آن انداخته با دوازده کاهمای گرمی و خشکی فراوان
 نفس را گرم کند و در بدن همچنین از غذای و شیرتهای گرم و شیرین و دواهای گرمی
 و تیز طعم و کاهی از میوه های خوشبوی شیرینی مایل چون سیب و امرود و بلخی و انار
 المسی و بهی و خربزه فابری و خسرومی و انکور کلابی و از شرتهای مقوی قلب چون سبزه
 لیمو و محاضراتی و صندل و از عرقهای بید مشک و کافور و بان و کاسنی و از قرضه
 کافوری و لیمونی و در صبا جامین الطعایین و در وقت خواب اگر معده خالی باشد
 مناسب آن وقت باشد بکار داشتن و علامت خوردن افیون و جوز مائل و معانی
 که از این اجزاء و از آنها غالب باشد عظیم فایده دهند و اینجا که ماده گرمی باشد
 تنقیه باید کردن بقصد یا سهیل یا بملین بدستوری که در مقدمه گفته شد و بعد از آن
 چون از سور المزاج گرم خیزی باقی مانده باشد همین دستور الف عمل نمودن و در قوی
 گفته اند که بعد از فصد کامل و باز آمدن قوت بتن در جماع مبالغه کردن نافع آید و اینجا که سبب
 سور المزاج سرد ساده باشد تدبیر آن ضد تدبیر سور المزاج گرم ساده باید کردن
 و بالجمله دم کردن اینجا عظیم نافع آید و همچنین بوسیدن عطری که پیوسته و در وقت
 رس قوی و سیر خام و خمر و زرنیج و بلا دریات و مفرحات با قوی و شاهی و دوا
 بسی مفید آید و همچنین برنجهای زعفرانی و قرضه های عود و عنبر و اشباه اینها خوردن و اگر
 سرد باشد تنقیه باید کردن بحسب صیال و امثال آن بعد از آن همین طریق مذکور را بر سر
 داشتن و اینجا که سبب سور المزاج یا بس باشد کمال اعتدال در تدبیر می باید داشتن
 و اگر سبب حدوث خشکی گرمی بوده باشد از علاج دق شیخوخه نختی که لایق بود اما
 تدبیر خطا کردن و از تحلیلا خارجیه مطلق دور بودن الا عند الضرر و در ترتیب بدن که شعله
 و آنچه در ضیق النفس بخاری مفید آید و شکم را نرم داشتن پیوسته بخارهای خشک ملین

عظیم نافع بود و انجا که سبب سده شریان دریدی یا بجانب چپ و سهلات
 مفتوح و صاحب قلب تدارک باید کردن چنانچه در صدر مجتث با کثر ایما شد و تنقیه
 تقویت دل کردن بمقویات مفتوح و مداومت خوردن رسین با لاطعانی مناسب
 بنایت موافق آید و سده که سبب درم عضوی مجاور افتاده باشد تدبیر درم
 انجا که سبب خفقان ضعف قلب بود تقویت باید کردن غذای مناسب شود
 عطر سور المراج و چمن شربتهای عطر لایق از تفاحی و سفرجلی و بفرجات یا قوتیه
 و بقرهای خوشبوی و بهوائی موافق در تقویت مزاج بر کوشید بدستوری که در
 حفظ الصحت مذکور است و این تدبیرات را بر وفق و مدارا و مهلت زمان و طولیل کردن تا
 بقرار باز آید شخصی را این نوع خفقان بود سه سال علاجه میگردانید نیک
 فرمود که چقدر ریخته را که بدش نخیه باشند پوست باز کردند و بای کرم و ورق درق
 بریدند و نبات سوده بر تمام ورقهای آن پاشیدند و کد استند آبی از آن بیرون آید
 بنایت شیرین و آن را بر ناستا بخورانید نافع آمد و چند نوبت مکرر این عمل کرد صحت یافت و دیگر
 هم از مودیم نافع و انجا که سبب حس دل باشد مداومت و مخدرات نافع بود و انجا که سبب درم
 و ادجاع لیشوخ باشد تدبیر میموم بدور باید کردن همچنین انچه سبب بخار کرم و منی و طمث و استیاه آن
 پدید آید و انجا که سبب غلبه خوف و یاش دی باشد تدبیر از اطاعراضی و نفسانی
 بدستورش باید کردن و در خوف همه مقویات قلبی خنک بود و در شادی مقویات
 قلبی گرم یا معتدل و انجا که سبب بخار سوداوی بود اکثر معالجات بالخواص
 باشد و نرم داشتن طبع با آنکه در جمله امراض قلبی نافع است اینجا النفع بود و بفرجات
 معتدل و خنک در شربتی که نافع بخار بود آمیخته بسبی نافع آید بیان شراب صندل
 محب بگیرند صندل سفید نشان کرده و نرم سوده و بنجیه چهل درم که را خشک
 بچند درم اندر صد درم آب غوره یا آب ترشی لمیودده طرز در فلکند و بجوشانند و موم
 و کفک بردارند و یکدرم زعفران شاخ در خرقة بسته در افکنند و هر ساعت رو
 میالند و با خرغش رند و در افکنند پس نیم مثقال کا فور و ده درم طباشیر سوده

در آن فکسند و بقوام آورند و نگاه دارند شریقی بخدرم در قدری شیر تخم خرفه در آب
 و با آنها بکار برند میان قرص کافوری مجرب که در اکثر مضایب نهایت کرم بهم نافع آید
 بگزیند لب شیر و کل سرخ و نیلو فر از هر یکی سه درم تخم خرفه و تخم خیار و تخم کدو و تخم کوک
 و تخم کاسنی و تخم خنکاش از هر یکی دو درم شاده صندل سفید سوخته چهار درم
 سلطان نیری بریان کرده سه درم رب السوس و کثیر خشک از هر یکی یک درم
 زنجبین ده درم زعفران دو دانگ کافور نیم درم جله را کوفته و بجسته بلعاب پیچولی
 بشنند و قرصها ساخته در سایه خشک کنند و نگاه دارند و بوقت حاجت از سر بسته
 بکندرم یا دو درم دهند و البید اعلم غشی که از ابعضه از خود رفتن دل کویند حاجت
 که با آن بیکار حال معطل شود قوه حس حرکت اعضا و سبب تحلیل یافتن روح حیوان
 باشد و مدوح نفسانی است با فراط و یا خفشدن آن فی الجمله اگر چه تحلیل و خنق روح
 یا اتمام باشد فحاجه هلاک شدن لازم بود و داخل مرض نباشد و فرق میان منشی
 و سکوت آنست که در وقت غشی افتاده سستی از دل مفهوم گردد و در غشی اغلب بدن
 سختی باز شود و در سکتة سختی بهم نشاند و منشی را چون آواز دهند جان بیدار گردد از
 جای دور آواز میرسد و در سکتة این حال نباشد جهت کمال آفت و مانع انجام
 آفت بنفس بیشتر باشد و منشی را آفت نبض و لون منشی عظیم متغیر و شبیه بلون موقی گردد
 و لون سکوت قریب بعضی باشد و در تغیر بمخنوق تشبیه گردد و ظاهر بدن و اطراف
 منشی زود سرد شود بخلاف اطراف سکوت و سکتة بی تقدم وحشی و مرض
 در اعضای سرد نباشد بخلاف غشی که آنجا که از امری خارجی افتد چون رسیدن
 بخار بد عفون بد باغ و ضربه و سقوطه و امثال آن و غشی بسیار مکرر است و سکتة کم مکرر
 و سبب تحلیل روح حیوانی که موجب غشی شود تعب و اعراض نفسانی و تبعات
 بدنی بد بود و ضعف و قوای تن و وجوه و بخارات حاد حاره صاعدا از اعضا و آلات
 عظیم و سوء المزاجات قلبی که در حلقان مذکور شد و سبب خفه شدن
 دل یا غلبه میل آن باشد بدرون دل بحیث حذر از مودعی شل بخاری عفون

کثیر خشک

که با نفس شش در روند و بدل رسند و با کیفیت سمی و یا عرضی غمی و یا فرجی و یا نحو
 و اشتباه آن و یا وقوع سده بود که منع نفوذ روح و حرکت بآن و یا حرکت بآن و یا
 زاید بود در جوف آن بواسطه استلای و این قسم جهلک علامت آنچه از تکلیف است
 باشد تقدم اسباب محله بدان اشتباه نماید و آنچه از غش شدن روح باشد تقدم
 و تفارق اسباب غش کنند و مذکوره بدان گواهی دهند و در جمله بنض ضعیف و صفی و طبی
 گردد و اینجا که غشی بتدریج افتد نخست رنگ در روی بگردد و بنض صغیر شدن که حرکت
 چشم ضعیف شود و پیش چشم ظلمتی با خیال رنگ دیگر پدید آید و اطراف آن سرد شود و آن
 عرق سرد کند و باشد که همه تن اندک عرق کند و غشی خفاتی را علامات استلای بدان گواهی
 که اگر پیش از غشی باشد و پس پدید آمده سبب آن فساد و فم معده باشد و غشی که از پس
 کافی افتد اگر هم بدین سبب بود چه در آن حین خلطی بد بغم معده برآید و تخصیص
 و بجا دارة دل را برنجانند و باشد که بسبب غلبه ضعیف از جهت خرج شدن چون صالح افتد
 و هرگاه اندر غشی رنگ روی بسبب نائل گردد و سرد اندر پیش او نیمه بماند چنانچه را
 نتواند کردن چون کردن و سرد او را است که تنی الحال میرد و هرگاه غشی را اسباب
 بادیم سابقه ظاهر نباشد و بشا رکت عضو هم نیفتاده بود سبب اندر جوهر دل باشد
 و آن نزد هلاک کند و تا تر غشی چون قوت از سبب است در دل یا روح یا سبب بچو
 مقاومت نتواند کردن هلاک نزد دوی لازم آید علاج اینجا که مدت غشی را طولی باشد
 و سبب آن دوامی بود نخست ندبیر پیش باز آمدن مغشی باید کردن و بعضی از آن
 در مجتهد فصد مذکور شده و اقوامی تدابیری بود که در سیات و اشتباه آن مذکور
 آنچه مناسب بود از آن اعمال اختیار باید کردن اسرع از سموات عطریه در تقویت
 هیچ نباشد و در اخبار داکا هیدن اسرع از دلک قوی و تیراب هیچ نباشد اما
 از روی کلیه و غشی گرم همه عطریاتی سرد باید بویانیدن و او در غالب سرد بکار دارند
 و در سرد عکس این و در جمله در تبدیل مزاج باید کوشیدن و اینجا که سبب اعراض
 باشد بعد از فاقه هنوز آن عرضی باقی بوده علاج آن عرض در محلش باید کردن و تقویت

و بدن بعد از شربتهای لایق بودن و آنجا که سبب ضعف قوتها باشد از مرض علاج
 آن مرض و تدبیر یافته بدستورش باید کردن و آنجا که سبب ضعف استغذائی بود تقویت
 بدن بعد از شربتهای لایق و عطرها باید نمودن در غشی و بعد افاقه و آنجا که سبب ضعف حرکت
 باشد آنرا بموی طعاهای خوب خوشبوی از گلباه و شمیر و با بچکانیدن گوشت آب که بچکر
 خمیر گرفته باشند در حلق منقش تقویت و تدارک باید کردن و بعد افاقه اندک اندک بعد از شربت
 و در آوردن قوت ضعیف و تحمل باز دارد و اگر ضعف از تشنگی بوده با بچکانیدن آب شربت خنک معقوی در حلق
 و بی تاب بر روی بر سینه او زدن هوا خنک داشتن و بویانیدن عطرها خنک اصلاح باید کردن و آنجا
 سبب سید غشی بخار از عضوی چون جم و غیره علاج عضو باید کردن بدستوری که در مجلس مذکور
 لیکن در احتیاج رحم بوی عطرها و در باید داشتن و چیزهای که بعد نافع است بویانیدن
 و اشتغال بر سر که وینر سو و و اشتباه اینها و آنجا که سبب غلبه لذت جماع باشد بی سران
 باید بودن و تخلیط روح کردن بمخدرات تقویت کرده نیز بودن و آنجا که سبب سردی است
 بنوعی که در خفقان مذکور شد عمل باید نمودن و آنجا که سبب رفتن دو دغالب یا گرداب
 در حل و قصبه علاج همان است که در سرفه گفته شد ولیکن اینجا در چنین غشی از دود
 و شتاب آب کرده در کلوی او باید چکانیدن و در حین کرد شیر جرب یا روغن باد
 و در حل او باید چکانیدن در روغن بنفشه و اشتباه آن در بینی او تقطیر کردن و بر سر و بغل
 و سینه او مالیدن و آنجا که سبب اشتیاق بخاری مستغن بود و جدوار یا فادنه حیوان
 و غیره باطمین مختوم در خرمل کرده در کلوی او تقطیر کردن و بدان حقه فرمودن و سرکه
 پیازی دیاس که یا صندل یا باکلاب و کشنر سبزید و بویانیدن و همچنین که
 انکور در آن حل کرده باشند و سرکه سیر و کاه کل و کلاب و سرکه بر آن ریخته و بخور آنها
 بر بینی او مالیدن و بر میان سر و سینه او طلا کردن و او را نخست مالیدن و شکر چنانچه
 در طویل چاپی غله بود و سر او را پوشیده بودند و حیوانات بر بالای آن فویل و سر
 بسیار کرده بودند خواستند که آنرا پاک سازند جهت ذخیره غله سر از کشت و ذبح
 در وقت که آنرا پاک سازند هنوز تنگ چاه نرسیده بود که مرد رفیق داشت هر چند او را

جواب نداد اینها نیز بعد لحظه در رفتند تا حال او باز دانند این همه دریر لغره چند زدند
و بهوش شدند مردم را از لغره ایشان خبر شد آمدند که آنها بردارند هر که در رفته
بهوش شدی فرمودم تا سر که بیاری غالب آوردند و بر کنار می چاه نشاندند و با
در چاه بختند و در میان دو کس بستند و نهامی سفت را بدان سر که
آلاتی به برین و درین آنها بستند و آنها را در می آویختند و تعجبیل آن بهوش
بریکشیدند و مع ذلک هر کدام که یکبار در رفته بود نفس زد و او بسیار ظاهر نمود
و آن دومی دیگر نفس میزد و در دیر و در کشتش تمام ازین تریاقات مذکور تعجبیل
نامی او میچکانیدیم و می بویانیدیم و طلا میگیریم بر سر و سینه ایشان و برین تصویر
تا خصین گاه و پیوسته دوش و میان آنها دلق و رکما ایشان را میمالیدند این
دو شخص اندک بخود آمدند و لغره گاهی میزدند و کسی را نیکو نمی شناختند تا صباح که خوا
کردند و غذا خوردند بحال خود آمدند آن یکی که اول رفته بود چون چیزی در حلق او
نیز رفت هلاک شد هم در ادایل شب و آنجا که سبب سده باشد همان نوع که در
تحققان مذکور شد تدارک باید کرد و آنجا که سبب همی باشد علاج بدستورش باید کرد
و غشی که در میضه واقع شود علاج بهیضه بدستورش باید کرد و اگر خاچه اندک شک
و مشک دو مقابل اندراب ابی یا مار اللحم کرده اندر حلق او چکانند و بعد افاقه هم مارحم
یا اندک از آن بهند بسی مفید بود و آنجا که در غشی تبوع و فواق پیدا آید بو طعمی عام
از و در باید داشتن و پر مرغی بحلق او در باید فرستادن و جنبانیدن و قی آوردن
و بخیرهای معطس عطر آوردن و عصلهای او را محکم مالیدن و با وازمانند آگاهانند
و چون غشی بتدابیری که مذکور شد بهوش باز نیاید و رنگ او هر لحظه متغیر تر گردد و نفس
ضعیفتر شود امید خلاص نباید داشتن و مردم ضعیف المعده را چون غشی افتد و دار
و اشال آن در خمر خل کرده در حلق او باید چکانید و فم معده او را بر دغن مصطکی
و شباه آن چرب داشتن و الله اعلم باب یازدهم در بیان احوال مریض
و معده و ثرب و صفات از ترکیب وضع و منفعت آنها و امراض این اعضا

در
بسیار در این

و اسباب و علامات و معالجات اینها اما ترکیب و وضع و منافع اینها
 بدانکه مری عضو نیست مرکب از گوشت و غشای در که با که غذا و بد و شیر یا نه که مرات
 و قوت حیوانی بدو آرد و عصب حس آن اما غشای یکی از اندرون آن پوشیده است
 و یکی از بیرون و لیفهای غشای اندرون او از در است و کار قوت جاذبه و اندامها
 بلیف دراز باشد و لیفهای غشای بیرونی او از پهناست و کار قوت دفعه همه اندامها
 بلیف پهناست پس فرو بردن طعام که آنرا از دراد کویت و بجای و نت هر دو لیف با
 و قی بجای و نت لیف دفع که از بردن است فقط بنابرین قی کرد که دشوار تر از فرو بردن
 و مری بر آستی مهرهای کردن فرو داند است از پس قصبه الریه و در عصب دماغی باو
 همراه آمده اند و اینجا که برابر جهره چهارم رسیده اند اندکی بطرف دست راست میل
 کرده اند تا راه شریانی که از دل ببالائی آید خالی باشد پس همچنان برابر شست مهره
 فرو داند است تا نزدیکی حجاب پس حجاب فرو داند است در باطنها بدو پیوسته شده
 و مری و آن در عصب او هر یکی بر باطنی ازین رباطات استوار شده اند و از یکدیگر
 جدا نیستاده تا هرگاه که معده از طعام و آب ممت که در دانهها را فرو بکشد و هرگاه
 که مری طعام فرو برد و و آخر می شود این عصبها در کههای دیگر که اندر حجاب بدو پیوسته
 نفثارد و مزاجی که در مری اینجا که حجاب فرو داند است بتدریج فراختر شده است
 و اینجا یکاه را که آغاز فراختر شدن است فم معده کویند و جرم معده مبری پیوسته است
 و ترکیب هر دو نزدیک بیکدیگر است و غشای درونی مری و معده بقشای اندرون
 درین پیوسته در یک سطح واقع اند و بدین سبب که اندر دمان اندک از قوت مضغ را
 و چیزی که از اینجا پسند فی الحال اثر مضغ اندران پیدا آید و از جهت است که چون کندم خانه
 مردنیل نهند آنرا پراند و اگر بخت بر بندازد نکند و غشای رودایم نقشا معده پیوسته تا
 مقعده در یک سطح باشند و مری فراختر از روده است و غشای درونی هم قوی تر از
 غشای روده است جهت آنکه مری موجب طعام ناکواریده است و روده محوی کواریده
 و معده دو طبقه است و لیفهای طبقه اندر دین او اکثر از در است و بعضی مورب نبوده است

و در هم بافته از برای نگاه داشتن آنچه لطیف درازا جذب کند تا آنکه مضمم و کار معده
 با تمام رسد جرقوت با سکه بر انداخته لطیف مودرب باشد و لیغها پره بینی او همه از بهشت
 تا بعد تمام مضمم افعال را دفع کند طبیعت هر یک را بجل خود کار فرماید و در مری به سبب
 مودرب نیست جهت آنکه اینجا هیچ حاجت با مساک نیست بلکه مضمر است که گاهی چیزی
 در وی لحظه باز میماند جهت خشکی محل یا خشکی یا داخل یا نبرگی آنست دشمن معده که دست
 و پشت او که ملاقی مری است بهشت است پهنی گراید تا ملاقات هر دو با هم باشد و طبقه پرو
 معده را آنجا که قرار است گوشت بیشتر است تا گرم تر باشد و مضمم بهتر کند چه قهرا و در امیسا
 دل و جگر که او را گرم دارند و در است و شاخی که از عصب حس ان عصبها فم شش
 بغم معده آمده است و اندر وی گسترده شده تا از نقصان غذا و حاجتمندی بد آنکه
 از اگر سنگی گویند خبر دهند باشد و این حس که سنگی بتقدیر حق تعالی جز اندر فم معده
 نباشد چه اگر در دیگر اندامهای این بودی آدمی در که سنگی بطیافت شدی باز خارش
 و سوزش بر اعضا و شرمایی در که اجوف از دل و جگر بجانب معده رسیده اند
 و شاخه زده و در هر یک یافت شده اصل ثرب که آن پرده است و بر معده با معابر
 پوشیده است از این رگها بود و از بعضی شاخهای صفای که از پرده ثرب در و عضلهها
 شکم بر همه احشا پوشیده است و طوبی جرب و لرج که اینجا میرسد و بر آن بسته شود
 پیله ثرب آنست و منفعت آن حفظ حرارت است بر معده و امعاء و غیره و اصل صفای
 از سوی بالا از حجاب سرشته باشد و بتوره بدن را پوشیده و نبرشته اندر آید و آنجا
 و منفذ تنگ در کشمهای ران پدید آمده است با اندازه آنکه رگها در باطنها که نجایه مردم پر
 اندر وی گذریافته هر گاه که یکی از منفذها با پرده و پیله فراختر گردد و پرده و ثرب بد
 منفذ فرو آید یکبیه و خایه آنرا قیق گویند و در و را همین صفای بر بنا و خویش نکند
 بعد و عضلههای شکم و پوست و ثرب منفذ معده را که ثقل طعام از وی بر و ده آنا عشر فرو
 ابواب گویند از بهر آنکه تا طعام مضمم نشود این منفذ فراتریم آمده باشد و بسته چون مضمم
 شود این ابواب کث شده که دو طاقت و دفعه کار خویش تمام نمکند ابواب همچنان کشاده باشد

باذن الله تعالى و منفعت مری و معده از برای گذشتن ماکول و مشرب و طبخ غذا تحصیل کند
 و تغذیه بدن که از اعظم منافع بدنی اند از آن واضح ترست که به بیان محتاج تر باشد و مع
 تقریبات مذکور شد و الله اعلم و اما امراض مری و اسباب و علامات و معالجات اینها
 و شوارف و برون طعام و آب که آنرا صعوبت از در اندامند سبب این تنگی مری
 و درازی آن بود از اصل خلقت و این حال بعضی مردم دراز باریک کردن گنده را
 که مرقصه ایشان قوی بود و در پیش خلق بسیار آمده بیرون و یا ضعف قوت جاذبه
 و قوت دافعه باشد و یا ضعف قوای تن بود چنانچه در آخر بسیارها کاسی واقع میشود و با
 خشکی رطوبات مری باشد و یا مرضی بود از امراض خلق و یا پیش آمدن هسره کردن
 از محل خلیش و یا چسپیدن زلو و کندن بر درون مری بود جمله را بعلامات آن چنانچه در
 مبدن شده میتوان شناختن آنچه خلقی بود علاج پذیر نباشد و آنچه عرضی بود و علاج
 مرتفع گردد و آنچه سبب آن ضعف قوای مری بوده بنده تا موجب آن کدام یک از اسباب
 در تبدیل آن گوشید و حدوث سور المزاج مری اکثر از مرد و ماکولات و مشروبات
 و خلطهای لی رطوبات نزلات باشد پس شناختن هر سور المزاجی بملاحظه حالات نشانه
 و لافحه ملاحظه حال نزلات و داعی ممکن و سهل بود اما در سور المزاج کرم مری و غشای
 یا عصاره کشنیزد کوک پیوسته باید بر پس کردن طلا کردن و شربت های خنک و کشک
 بکار داشتن و آب پنخ تجرع کردن و منع نزله کرم بدستورش کردن و اگر خشکی هم با آن
 باشد پیوسته موم روغن بر پس کردن باید مالیدن و چیزی های جرب و نرم خشک
 آهسته آهسته خوردن و اگر خلط کرم با آن باشد اول تنقیه این بقصد قیال و طه
 باید کرد بعد از این عملها را بجای آوردن و اگر جی خشک بلعها سرشته در دهن
 بکار دارند و آب هسته آب آنرا فرو می برند مضیاید و همچنین میوه های خشک و تر
 چون کشمش و شفتالو و امثال آن در سور المزاجی سرد و بخلاف این همه ماکولات
 و مشروبات کرم بکار باید داشتن و روغنهای کرم مالیدن و روغن راحت و امثال
 مالیدن بسی مانع آید و اگر جی بزرگ از تجبیل و عمل و امثال آن ساخته و خشک

هر شب یکی فرورد چنانکه در مری یافتند مدتها و تری بر بالای آن بخورد و خواب کند
 عظیم مفید آید و بدست اشتق در وقت عظیم نافع بود و در سور المزاج ترند اسیر
 باید کردن و از ترها خوردن و در بهوای تر بودن و بسیار در آب در آمدن خذر نمودن
 و قلیها و غذای خشک و شور خوردن و به پس کردن نمک کردن کا در سبزه
 و اگر جی نبرک از حافظ الصلحه و امثال آن هر شب روز خوردن و در سنگ
 کشیدن و بزبان غسل اقتضار کردن و ترک آب و میوه و حبوبات اولی بود و آنچه
 میسر کرد و غسل آب بجای آب و انار و لسی بجای آب نافع بود و بدست کشتی
 و در سور المزاج خشک بخلان این اعمال باید کردن و غذای چرب و نرم و لغات
 باید خوردن و خللات دور داشتن و از ریاضات پرهیز بودن و پیوسته حلق و
 کردن را بر و غن بنفشه با دام چرب داشتن و اگر سودا غالب باشد و بزم معده پیوسته
 میریزد علامات بدان کوهی و بدست پیوسته سودا نیز باید کردن بجز نای که کم قبض بود
 و بس نیارد و دهم معده را پیوسته بجز نای که منع آمدن سودا کند ملازمت باید
 و بختی از علاج ضعف معده سودا و بکار داشتن و پیوسته جهای نرم و چاشنی
 در دهن گرفتن و آب آنرا با پیوسته فروردن نافع بود و آنچه سبب آن ضعف
 قوای تن بود در تقویت بدن باید کوشیدن و در اصلاح مزاج و آنچه سبب آن
 خشکی رطوبات مری بود که در سور المزاج یا بس ساده گفته شد باید کردن و آنچه
 سبب آن چسبیدن زلو و اشباه آن بود در کلو دهم معده و علامات از ظهور
 اندر تنی و اندر ربر چسبیدن آب بزم معده در آمدن بحلق و دهن در آنی حمل و احساس
 انحال آنها در آن موضع بدان کوهی و بدین خراج آن سعی باید نمودن و طریق اخراج را
 سبقت بیان یافت و اگر چیزی شد که بخورند و آنها را بکشد و سفرتی باعضای
 درونی نرساند نسکو بود و گویند شخصی را سرفه نموده بود و هر آنی بر اثر آن بدیده آمده و آن
 غده ای سیح نداشت و سورش در دهم معده حاد و محافظت و اسباب سرفه چنانچه
 سیح ظاهر نبود شیخ ابو علی بعد از تفحص احوال مقدم از چنان تشخیص کرد که کعبه
 این

بفتن جانور
 کوبیده
 دیگر با نوران
 بی چسبیدن
 غلیظ

و برقم معده او استوار شده است و بمجادرة شش را می رنجاند پس خبر او فرمود که
 سبب بچه را هم بخت است آوردند و بدو خورانیدند و بعد ساعتی بدو گفت که این گوشت
 سبب بچه بود که بعلط بخته بتو دادند مریض از آن تقفن عظیم شد و تنی کرد و کنه
 بر گوشت پاره چسبیده بود بجهت مجبئی که گفته را با گوشت و خون سبب میشد
 بیرون آمد و اوصحت یافت و اگر پاره گوشت خام سبب بچه را برشته محکم بسته
 فرود برد چندانکه بفهم معده و محل که رسد و لحظه مکث کند انگاه آنرا بکشد و بدو آورد
 لیکن که گفته بران خسته برآمد و الله علم سوء المزاجات ساده از معده
 علامات گرمی این تشنگی بود که بهوای خشک تشکین نیاید چنانچه عطش قلبی تشکین
 می یابد و طعام لطیف را زرد و تپاه کند و طعام غلیظ را بهتر دزد و دگر از غلبه حرارت
 و آردغ در دناک بود یعنی با آن بوی سوختگی درمی یابد و از آب دهن سبب طعام باقی
 او را که کند و مضغ او را فراید اکثر از اشتها باشد و از آب خشک و بهوای خشک را
 و باشد که بعد طعام شیرین آردغ ترش آید در دناک و دهن با آن تلخ بود همچنانچه بعد
 سیخوابی نیز چنین حال کاهی می افتد علامت سردی قلت عطش و نفرت از خوردن
 سرد بالفعل و مضرت یافتن از خوردن سرد و بهما مطلق و بودن اشتها از مضغ
 و در نیک مضغ شدن لطیف گرم و بد مضغ شدن کثیف بلکه مضغ ناشدن و در
 با و قراقری بعد غذا خوردن تخصیص آنچه اندک خلط هم درشته باشد و بسیاری چشما
 و نرمی طبع باشد که طعام ناگواریده آید علامت خشکی کی آب دهن در طو بات
 و افراط عطش بسیار بودن میل چربی دراحت یافتن از آن و خشکی کردن پوست
 سر انگشتان و مضرت عظیم یافتن از جوع و عطش و غذای خشک تشکین نیافتن تشنگی
 از آب سرد و خفیفه کردن آب در معده بوقت حرکت اندک بقصد این علامات
 بوده باشد که اغلب احوال در خواب و بوقت سخن گفتن آب از دهن رود و این بوقت
 قسم اخیر مفرد کم واقع شوند و علامات سوء المزاجات مرکب معده مرکب این علامات
 علاج هر یکی را بقصد آن تبدیل باید کرد و ن باشد به داغ و به ناسب سبب سبب سبب

خفیفه کردن آب
 در معده بوقت
 سخن گفتن
 آب از دهن
 رود و این
 بوقت

موجب کیفیت باطل آنها تا شربت تمام بود در مزاج آنها و این مراعات زودتر نتیجه دهد
 سودا مزاج مادی در معده علامت مادی صفراوی تلخی دهان
 بود برناشتا و بعد غذای لطیف و شیرین قلع و سوخت شدن غذای شیرین
 در وی و حدوث صداع در اکثر اوقات متعاقب آن از روی لون بشیره و لاغری تن
 و مضرت یافتن از گرمی و شیرینی و غالب رغبت خشکیها و ترشیهها و سیوا آید اگر کم شیرینی
 خشک کرده و منفعت یافتن از آنها و باشد که آروغ گاهی بوی بیهوش شده کند و گاهی
 طعم نمخود خام خیسیده و گاهی بوی آب سیاده و کندیده کند و گاهی بوی مغزهای عود و اگر
 بوی زنگار کند مودست و گرم باشد و صفرا احتراقی در معده بود و بر کرسنگ و تشنگی صبر
 نتواند کردن و باشد که در جوع غشی کند از غلبه بخار صفرا و گاه باشد که دوار و سبب از
 غلبه کند و اورا غشیان و قی بسیار افتد تخصیص در حین بخنن صفرا معده در هر معده
 از غذا تخصیص ضد ماده این اعراض سبک گردد و در خلوص معده سوزش فم معده و تشنگی
 غالب شود و علامات مذکوره از گرمی معده و هم باین حالات باشد علامات تلخی
 بسیار رفتن بطوب لزج و غلبه بود از دهن در خواب و بیدار درش آروغ و طعم دهان
 و بسیار دید آمدن بلغمهای لزج کشیده در و باشد که آب دهن بینی با غلبه سوزش
 بود و از آنچه تشنگی کاوی رنج میدارد و این قسم تلخی ترکیب کم باشد و علامات تری ساذج
 هم با علامات بلغمی یار باشد و اغلب طعامهای که خورده شود ترش گردد و چیزی را
 خشک اغلب نافع آید و حرکت متعبد فایده دهد و شکم نرم باشد علامت سوداوی
 غلبه اشتهاهای کاذب بود و ترشی و طعم دهان و در اغلب احوال بانگ تلخی و سیوا
 طبع خشکی بشیره و مضرت یافتن از ترشیهها و راحت یافتن از غذای حریب و نرم
 و از چیزهای گرم و تر و معتدل سوختن و خشکی کردن پلکهای چشم و خشکی بینی و چشم
 و خیالات غلط و ترسیدن در خواب و بیضم و سوزش فم معده در کرسنگ و کم شدن
 آن بعد طعام تخصیص مناسب علامت یوست معده هم باین علامات ظاهر و در قی
 که بناگاه بخود گنزند و یا غیر متوقی سودا سیاه یا سفید لوز سوداوان در آن بدید بود

و بدانکه سود المزاج و سود در معده بنا به جهت قلیت گوشت و خون انجامد عدم مراد در خون آن
 سایر اخلاط علاج بهترین تدبیری در جمله تحت تنقیه هر خلطی بود از طریق معینی که بنا
 آن خلط باشد چنانچه در باب ثالث بعضی از آن مذکور است و بلیغم در فی زود تر از صفرا بر آید
 و صفرا زود تر از سودا و بعد تنقیه غذاها و شرابهای مودا که مخفی خلط موزنی و سود المزاج
 باشد و اگر فی را مانعی باشد و ماده از تعذیلات بصلاح در نیاید و تسکین نگردد و بکلیت
 و سهله لایقه تنقیه باید کردن و بعد از آن تقویت معده نمودن بمقویات مناسبه
 چنانچه تقویت امراض معده اکثر آنها معلوم گردد و با کجمله در صفراوی تقریص فواکه و
 و شیرین خرفه و دودغ و سایر اغذیه و اشربه و ادویه که در ترکیب آنها شکر محروم و مزاج
 گفته شده تعدیل و تقویت معده شافع باشد و در سودا و موزعی که در تدبیر باله و لیا
 مراتبی گفته شده حقیقتا قرآن موافق آید و آنچه در علاج او جماع وضعها معده گفته میشود
 اغلب آنها علاج این مرض باشد و الله اعلم و در معده سبب آن سود المزاج
 بود مادی و بیشتر از صفرا و افتد یا از سودا جهت آنکه فساد معده آنها مزاج معده را بهیئت
 حاده و بحدت و لزج یا خوردنی باشد که در او این کیفیات غلیظه سرد و مشربیات بود چنانچه
 آب سخت سرد که اکثر مردم بر نداشتند در کشند معده ایشان فی الحال در دگر و دیا و کاجیها
 معده بود که از آدمی کفیتی معلوم گردد و یا برآمدن فضلات اخلاط بد با بلیغم معده از عصب
 دیگر بجا و رة یا بمشاکت چون جگر در رحم و یا مادی غلیظه بود که در جوف معده حادث گردد
 بایستد و بیدار ایلام کند و باشد که در میان هر دو طبقه معده حادث گردد و در ترشها
 و املس بیشتر باشد و مادامی بود که در جرم معده پدید آید و این قسم عرضی بود و بسیار
 باشد که وجع معده امتداد یابد و بواسطه حشمت سیل مواد مجمل تسالم اما پس پدید آید و
 باشد که از این اسباب بر جمله پردامنی بالایی نرسد و قویتری یا وجع بار شود علاج
 آنجا که سبب سود المزاج صفراوی بود و علامات چنانچه دانسته شد سابقا بدان که
 دهند نخست ملاحظه باید نمودن تا ماده صفرا اندر رخم معده است یا اندر قعر معده است و از
 معده ماده را تشریب کرده است یا نکرده و صفرا از عضو دیگر بواسطه سده یا ضعف معده

و نم معده بر می آید و با سبب گرمی معده میل بدانجا بیشتر می کند و یا از اصل خلقت منفذ
 از زهره بقعر معده و می کشاده است و صفرا از آن منفذ بیشتر از مقرر می آید مع ذلک الحاکم
 ملاحظه باید نمودن تا ماده سخت رقیق است یا نه پس هر حالی را مناسب آن باید تدبیر
 کردن چنانچه ماده اگر رقیق و اندر نم معده است و حدوث وجع در خلوم معده ظرف صبح و از آن
 آن بعد طعام مناسب و احساس الم در نم معده و زردی بر بدن خلط بقی و تسکین وجع عقب آن
 بدان کوایی و شنبک بکنجین یا آب سرد و اکثر روزها زبانش تاقی باید فرمودن و بعد از آن
 در ظرفهای صبح زود تر غذای لایق و یا شیرینی موافق دادن و معده خالی از مسکنات
 صفرا نگذاشتن اگر هم آلودگی بخارا باشد که پیوسته در دهن داشته باشد و آب آن
 فرو می برند و ترشیه های مقوی معده انفعاله تخصیص ناردان و آب بی و غذای و شرابها
 که در امراض صفراوی مزارع کور شده و در بطلان اشتها خداوندان معده گرم بزرگوار
 همه موافق بود و همچنین در وی که مقوی که اینجاست بشود و بعد تنقیه حمله باغ آید و اگر ماده اندر
 تمام سطح معده آلوده است و در داخل با امتداد کثیر و غشیان و تهوع و کم نشدن وجع
 با وجود حدوث قی و در بدین حال خلط در قی با وجود مقی مناسب بدان اشتها و کسب غذا
 رقیق و نجوش و مرغی و غسیر باید فرمودن و اگر بدین نشود مقی تا آن غذا ضم کنند
 و اگر بدین هم پاک نشود تعیین کرد که بزم ماده را بشرب کرده است پس اندک ایام
 با سقمونیاد کسبجین باید دادن و بعد از آن آب غلب فاقه خورانیدن و قی فرمودن و در
 تسکین طبع غذای مناسب دادن و روز دیگر اسهال با بلین صفرا دادن و همچنین
 در سفته بکنوبت این عمل کردن و غذای شربت و دوائی مقوی از اینها که جهت
 تقسیم بق مقرر شده از شتهیات دادن چنانکه طبع قرار گیرد و اگر ماده بچی در قعر معده
 باشد و حدوث درد بعد غذای لطیف و تهوع پیوسته بیدفع خلط و کستی و تلوا
 و دشوار آمدن ماده در قی با وجود این معنی بران دال کرد و تنقیه بمسهل خلط غلیظ
 صفراوی باید کردن چون ایام فقیرا و شباه آن بعد از نضج بخوردن مطبوعات
 مناسب قبل از آن و بعد تنقیه همه غذای چاشنی کرده و شرابهای پزائنده

و الحرارة و مقوی معده باید داد و چون اشتها می ناردان و مویز و مغز بادام و نعناع
 و کشیز داشته باشد و لغت مع شرف و امثال اینها و اگر صفر السبب سودا یا غلبه
 گرمی حکم و غلبه آن بجهه می آید در رفع سده و اصلاح حکم بدستور که در مجلس سبت
 باید کوشیدن و اگر از منفذ زهره می آید از اسهال کردن ممکن نباشد لیکن پیوسته به تنقیه
 و تعدیل خلط و خالی نگذاشتن معده از چیزی که می ضد و معطل صفر امراعات باید نمودن و
 اگر سبب گرمی معده صفر بسیار بد و سیل کند علاج سوء المزاج حار نخست ملا خطه باید
 نمودن بدستورش باید کردن و آنجا که سبب سوء المزاج سودا بود و علامات سودا
 چنانچه سبقت بیان یافت بدان کواهی و بند نخست ملا خطه باید فرمودن تا آن
 از مرق می آید و بودن در داغلب در طرف شب و بعد غذای سرد و خشک بیشتر بود
 و سیل در دران بجانب مرق از طرف رست و عدم آفت سپرز در فصول بیشتر بود
 بدان کواهی دهد و یا از سپرز می آید و آفت سپرز بران دال بود پس از مراد بر
 که در اینجا مرقی گفته شده آنچه لایق بود بکار باید داشتن و در جلای نده سپرز
 بدستورش نمودن و بعد اصلاح آن تنقیه معده و تقویت کردن در جمله امورات
 سودا و خشکی فرا پر حذر بودن و در تطیب کوشیدن بشرطی که از حاد معده نشود
 حضرت را ده سال در معده مرق بود با انواع معالجات که در کتب مسطور است مشغول می بودند
 سیکر و اتمام بر طرف نمیشد چوکی آمد تغیر با کیتی حیالی مقوی رس است و چند نوبت ازان داد و شب
 بر بالک طعام و قبل ازان اسهال سودا و چند رقی ازان واقع شد و تمام صحت یافتند و هرگاه
 ایام اندک کوفتی در معده و تصور میفرم در می یافتند باز چند روزی اعاده میکردند تا تمام
 ازان امن شدند و چند جای دیگر هم این تجربه شد نافع آمد و هر اجماع این نوع در ده
 هفت سال و بعد اومت سپرز کس که بر بالای طعام آخر از بر طرف شد و نافع اوقاف
 خوردن این و وادرین مرض طرف آخر روز و اول شب بود و بر بالای طعام مناسب
 و ترک آب و افتقار بر خربزه شیرین بدل آن در غیر وقت اشتها می معده طعام
 بسی نافع آید و چند در معده ریخی را هم بعد اومت رس علاج کروم و در صفر

هم بسیار باشد که بعد تنقیه نیکو بر بالای طعام ترش شیرین چهارس خوردند و نافع آید
 بنحایتی که در اوست و در تقویت اعضا و در بلغم شود و یا ترش افید همین
 دو اما بعد تنقیه بلغم بقی مکرر بر بالای طعام کم قاق و یا زرباش تا بسی نافع باشد
 کسی که مقوی ریس و صیال و بدانکه بعضی کسان باشند که چون طعام خوردند بعد حد
 در غلبه کند چنان بقرار شوند که تا قی نکند و چیزی ترش بر نیاید قرار گیرند و سبب
 بودن خلط سودا باشد در قعر معده که در وقت مضطرب طعام بیامیزد و منتشر گردد و بلغم
 معده بر آید و در آغاز کند و قی را در اینجا بعد خوردن طعام و پیش از حد و شاد و عظیم
 نافع بود و اگر مقتضی مناسب بود که ماده را بکند و یا طعام بر آرد بسی نیکو باشد و بعد از آن
 اندک چیزی لطیف باید خوردن و بر بالای دو مقوی بکار داشتن و تنقیه بسیار است
 عظیم نافع آید و آسان بود و بهترین باشند و بسیار بود که کسی بر بالای آن مناسب می تنقیه
 اصلاح کند شخصی را اندرون پیچید شبیه پیچیدن ناف اما در حوالی معده او را که آن
 چون در زیاده باشد قی میکرد و شکش هم کاهی حرکت میکرد و بدینها فی الحکمه تسکین میبست
 و بسیار سست بود و هیچ اشتها نداشت و زیاده لاغر میشد حضرت ادوات
 کسی دادند صحت یافت و اینجا که سبب خوردن نامناسب باشد از حرفیات بخورد
 مصطلحات کیفیت آن و بقی دفع کردن آن اصلاح باید و این را دایمی نباید و سبب
 مکرر شود و همچنین آنچه از غلبه و ثقل طعام و از آب سرد پدید آید همین حال دارد و دفع
 این بقی کامل شود و بسیار ضد بر معده چندین کرات نوجوان را دیدم که از
 خوردن پریره معده و در گرفت و بخوردن چربها و شیرینهای معتدل و شیر تازه
 و میوه های شیرین صحت یافتند و چند دیگر را دیدم که از غلبه خوردن آلو با لود در معده
 سخت پیدا کردند و مدت ها در آن بماندند بواسطه تغییر مزاج معده و حدوث خلط مولم از آن
 و قریب با عراض وجع سودا و ظاهر میشد آخر مداومت دارالمشک و حافظه الصلحه
 کردند صحت یافتند و اینجا که سبب ذکای حس معده باشد از عدم علامت
 سوراخات و غیره از مذکورات و متاثر شدن او از اندک کیفیتی بدانند باشد

در اوست مخدرات مقوی معده چون حافظ الصلحه و زید العمر و شباه آن نافع بوده
 چیزی که طعام بسیار غالب در شسته باشد نباید دادن و آنجا که سبب برآدن
 فضلات اخلاط منوی یا خلطی یا غلیظی یا غیر آن باشد با صلاح فراج آن اعضا
 عجا و در مشارک و تنقیه آن فضلهای صحت حاصل شود و آنجا که سبب با غلیظ بود
 از معده و غلبه آردغ و در بعد طعام و سبب معده و قراقر و حرکت با در معده و شکم
 و عدم علامت خلطی مولم در معده بدان گواهی دهد از طعامهای نفاخ و بر خوردن
 دبی ترتیب و هر ساعت خوردن حذر باید کردن و غذاها و دواهای بادشکن استعمال
 باید نمودن و بعد طعام مناسب و دواهای لایق حرکت معتدل کردن و همچون کوفته
 دریناب بسی نفع دهد و تمکید چیزهای شکنده با و فایده بخشد نباید دیدن تا سبب
 تولد ریح چیست اگر قصور مضمم بود علاج باضمه باید کردن بدستور ش و اگر خلط
 تنقیه آن نمودن و اگر بدنی غذا بود تغییر کردن و آنجا که بغیر الاتصال ریجی بدن الطبیقین
 واقع باشد و غلبه تدر و خفت محل و ضعف بعض قوتهای معده و کمی آردغ و بلوغ
 میل آن و صوبت برآدن آن و عدم علامات دیگر اسباب بدان گواهی دهد و بر دوج
 و تحلیل آن بکادات بادشکن استعمال اغذیه و اشربه شکنده ریاح باید کوشیدن
 و بکن که برآمدگی محل چیزی محسوس شود و در جمله اوست چهار سبب دکنی و حافظه
 و سفوف مقوی کوفنی نافع باشد و آنجا که سبب درم معده باشد علاج درم
 باید کردن بدستور ش و الله اعلم اما سبب معده سبب آن اغلب خلط
 گرم بود که جرم معده آنرا فراخورد و درم بدید آید و گاهی از خلط سرد هم افتد و باشد
 که از کوفتی عظیم که از خارج بد درم کند علامت آن برآمدگی و کرامی محل بود
 و تب لازم و تاسه و غثیان و درشتی زبان و هزال و بطلان اشتها و سایر علامات
 اخلاط سبب درم با این علامت ادب و در آنجا از ضربه افتاده باشد بعدم آن
 و تعاقب درم با آن دلیل بود علاج آنجا که سبب خلط گرم باشد نخست فصد
 باید کردن تا ماده کم گردد و از دبیله الیمین شوند لیکن شقاوت ماده پس غذا را کم و با لطیف

و خشک و محلل باید ساختن چون قدری کشکاب یا انار آب و آب با شیر بنفشه و با شیر
 نیلوفر باید دادن و تحلیل درم بضادات و تیزاب کاری کردن بدستوری که در اورام
 گفته شده و از قهقهی و سهیل بر خذر بودن و منع قی اگر میشو و بکثرت کردن با چون تسکین
 و تسکین و تحلیل درم احتیاج کلی واقع است آب کاسنی با آب خیار شیر و قدری
 روغن بادام شیرین و شراب بنفشه باید دادن و اینجا که بلینی زیاد میباشد چون موضعیت
 بعضی خیار شیر و روغن و شراب بنفشه قرص طیار شیر با عرق مذکور و امثال آن باید داد
 هرگاه شکم جوش و دیکر تلین مذکور دادن چند آنکه نفع پیدا آید و کوشش بعد تقدیم اگر
 میل کند اندکی توان دادن و باید که ضما در قبل از غذا دادن بدو سه ساعت بردارد
 و بعد غذا بچهار ساعت نهند تا در مضمع قصوری نیفتد و اینجا که سبب ضربه باشد غلب
 سحر و فصد و مراعاتی که جهت ضربه بوده باشد یا اغلب در سقط گفته شده بصلاح آید و اینجا
 که سبب خلط سبز باشد در ابتدای اغذیه و آشربه و ادویه محله بکار باید داد
 و بعد نفع کامل خلط معده را آمدن با حسیاط تمام صما حب اعراض گوید درم
 و موی نخست فصد کامل باید کردن از با سلیق یا اکحل و تا چهار روز کشکاب و آب انار
 اقتضار و آب همان نوع مذکور دادن و طلای آن درین باب از عصاره برگ مورد
 و صندل سودده و سوم روغن کل و عصیر آبی یا سیب جمله را با هم در دادن صلاح است
 باید ساختن ضما آن از ابی در زیر آتش بریان کرده یا سیب در زیر آتش بریان
 و تراش که تر و ساق خرفه بران کوفته باید مرتب کرد و سیدن و شربت او از آب انار
 و شیرین و آب آبی و آب سیب باید فرمودن و بعد چهار روز یا پنجم هر روز شربت
 از آب کشنی و آب غناب الثعلب هر یکی یک اوقیه و چهار درم فلوکس خیار شیر و ادویه
 زعفران و اندک روغن بادام شیرین باید دادن و ضما دی از آرد جو و صندل سبزه
 تراشیده که وی تر و عصاره غناب الثعلب و اندک زعفران بکار داشتن و غذا فرار داند
 هشتم تا چهاردهم شربت از عرق غناب الثعلب و عرق کاسنی و عرق بادیان
 اگر فوس مقدار چهل درم یا چهار درم فلوکس خیار شیر و و داندک زعفران دادن

و غذا و آب برقرار و اگر طبع را نرمی باشد زیاده از مرارت قرص طباشیر بعضی خار
 یار و عن و داخل باید ساختن و یا قرص کل دیارب کل و یارب سبب یارب
 دادن و ضاد از عنب الثعلب و کشیز خشک و بنفشه و خطمی و آرد اکلیل الملک
 و بابونه و پنچ ترمس و موم و روغن کل باید بکار داشتن و بعد چهارده روز که حار
 لختی کم شده باشد با بابونه و اکلیل الملک و قراح و ذخرا از هر یکی سه درم مصطکی و کبریا
 از یکی دو درم اندر قرص کل زیادت کند و شراب انگوری بسپارند و افزا کنند
 و بقرق عنب الثعلب جوشانیده و جای کرده بمقدار لایق دهند و اگر قوت ضعیف باشد
 مع البیضی التیمیشت قدری توان دادن و بعد هشت روز که ماده تحلیل کرده باشد
 و تب آهسته شده چوبه مرغ خاکلی توان دادن و در رشته و ماش برنج و آتش
 که از حملات مذکوره در آن جوشیده باشد چون اماس بخته خواهد شد آن حرکت
 کردن و تحلیل خواهد رفتن نخست در زیادت آرد و تب که متر آید و اگر بخته شدن آن
 ظاهر شود و در و تب آهسته کرد و اماس بر حال خود باقی ماند چنانچه معلوم
 یاری باید دادن تا کشاده کرد و این تدبیر چنان بود که شیر تازه و آب گرم بنجور
 و بدست معده را میمالند و میچسبانند تا بکشاید چون کشاده گشت و کم شدن درم
 و اعراض سک و ظاهر شدن ریم در برابر آن کواهی دهد جهت پاک ساختن محل
 درم از حرکت با الحسل گرم باید دادن و آنچه خشک و مویز متقل فرمودن و اگر حرارت
 غالب باشد حلاب دادن و اگر در کثید مقداری خردل کوفته اندر با الحسل
 دادن و اگر ترسند که تب معاودت کند خمیر ترش حلاب گرم که راخته و اندکی لب خیار
 اندران حل کرده با اندکی روغن بادام باید دادن بسیار شربت بنی پزانده بکشد
 اب انجیر و داو قیه لعاب تخم کتان و لعاب حلبه از هر یکی ده درم زعفران سفود و دانه
 صبر دانگی و نیم اینجمله یک شربت بود و اگر تخم مرد و تخم کتان و تخم خطمی و کوبیده و سبزه
 سه درم یا چهار لوقه شیر خمر بنزند و بدیند پزانند و بکشد و چون ریم دفع بود چیز
 دمانده بکار باید داشتن از آنچه در بحث ادراهم جراحات اکثران مقرر شده و تدابیر و علما

که در آن سخت مبین شده جلد را ملاحظه باید کرد که این نوع امراض ما خطر باشد و
 که خون دریم بقی آمدن گیرد امید سلامتی نشاید داشتن اما در ورم صفراوی
 اگر دم غالبی باشد هم فصد باید کرد و خون کمتر از دموی برداشتن و اگر خون کم
 بود اندکی باید گرفت تا ماده فی الحال با آن لختی کم گردد و بعد از آن تدابیر را اند
 و تبرید مزاج بمبردات و ترطیب بمطبات لایقه و تسکین لهیب حرارت شوق بلغم خون
 چنانچه در بعضی تپها و درهما از خلط حاده صفراوی متضرر مقرر شده است و اندر طبع غلبه
 عصیرت نه یا آنچه در دموی مذکور شد اول بکار داشتن و اندر کشکاب که در سرطان
 پختن و یا آب انار ترش دادن و یا آب خیارین و خیار ترش و شیر خرفه و یا
 شراب غوره یا شراب پی و امثال آن دادن و ضماد از طحلب و لسان الحمل و درک خرفه
 و آرد جو و غطی ساختن و آب سرد با احتیاط دادن و تسکین عطش بهوای خنک
 و تجرع آب انار منجوش و شیر و شربت مذکور کرده باید بودن بیان فرص گل
 که در همین دارند نافع بود و بوم و قحطش نکند کل خشک شش درم زعفران و سنبل
 از هر یکی یک گرم اصل سوس مسحوق و مغز تخم خیار و در تخمین از هر یکی سه درم کشیر
 و صمغ از هر یکی نیم درم جلد را کوفت و بنجه تاب کاسنی یا شیر و تخم خرفه چهار
 یکمقال سازند و برنج خنک ساخته در دهن میدارند و آب آن فرو می برند و بعد چهار
 تدابیری که در دموی مذکور شد کردن و درین قسم اگر چه احتمال مبردات لازم است
 اما احتیاط آن می باید کرد که از مبالغه فصد ماده در نکشد عورت را سینه را بعد
 ورمی در معده پیدا شد و انجا در محسل از ادویه محله بیشتر حله و پنج بشکال با
 و دیگر ادویه کم بود میفرمودم تا غالب از اینها سیجوشانید حدا حد و بنوبت لعاب آنها را
 در شبان روزی چندین بار طلا میکردند و تخم منقح و طبعی نیز را تا چکی که دنبه و اندک زرد
 در آن کرده بودند طیار میاشتند و از آن روزی بکیفیت میخورانید و بجای آب انار منجور
 و اواخر خزیه هم گاهی بشکر شیرین کرده میدادیم همین مداومت آن ورم تحلیل یافت
 و در این غلظت ضعیف شده بود و بعد از آن بمرغ چوبه تقویت کرد و صحت یافت و سرگشته

در آن وقت
 که در آن
 از آن
 و در آن
 و در آن

قسمی است از غذا
 محقق آن
 بهی است
 غیات

که مریض پیش از وقت دفع ورم کرم سخت لاغر شود و چشمهاش بحال درخشند و اسهال
وقتی بدید آید و تب آهسته باشد و بول اندک اندک آید و معده سخت باشد چنانکه
نهند در نشیند علامت آن بود که ورم و سبیل قوی واقع باشد و اگر با این حالها
در کند و اطراف سرد میشود و سبیل بد باشد اما چون و سبیل محقق گردد در دفع آن
باید کوشیدن تا زود و بخت گردد و سر کند جمله غذای و شرابها و دوائی نزنند
که در سخت اورام و ازین سخت نکور بود و از خنکیها و چیزهای که دفع را پس انگشت
و حذر باید کردن و دوائی ضار و طلا را نیکم نکند و تبراب کادی فایده نیکو و
بیان دوائی موجب بگیرند طلخ شقوق بکیرم و نیم درم تخم زرد و حبه از هر یکی بخورم
جمله را سائیده با سه اوقیه شیر خرباشیر زکرم کرده بخورد نافع بود بیان
ضادای موجب بگیرند طلخ شقوق خشک یک اوقیه برزمر و چهار اوقیه حبه کوفته شش تازه
کرم بپزند و بنهند و هرگاه ورم نرم شود علامت آن بود که بخت شود از این کرم
باید فرمودن تا مریض قوی جامه خواب فروخشد و معده را بر فرسش لختی فرو فشارد تا
بدین مدد و بطور که دریم دی براید نگاه تدبیر و یاسیدن بدستورش کند و اینجا که آس
کرم صلب گردد و جهت تحلیس باقی اجزای لطیفه آن و باز ماندن اجزای کثیفه آن و صلابت
محصل و سکون حمی و طول مرض کرم بی تحلیس و بی دفع و خشک و طاقت بدن و خیال
و سود آس بدین کواهی دهند مریض را شیر شتر بعض آب و طعام باید دادن
و کاهنی خیار شنبه اندر مایه الاصول حل کرده و دروغن با و ام با خروغ برافکنده داد
سودمند بود و اقراص سنبلی در تفتیح دادن نافع آید و کاهنی غذا اندک مغز نان سبده
در با قلاب عسلی که زیره و بادیان در آن چوشیده بود دادن مفید باشد و کاهنی
عسل تخم دار هم نافع بود ضادای پزاشنده اکلیل الملک بالونه و حبه و حب الغبار
از هر یکی جزوی اشق مقل از هر یکی ربع جزوی انجیر خشک فربه بپست عدد انجیر را
پزند تا بکمر آید و پس او را سائیده با کبکین بسپارند و صفتها را در آن بشیر
حل کنند مجموع را ضم کرده پیوسته بر می نهند نیکو کرم کرده و تبراب کاری بسی نافع

بیماری
درست کردن
سر از بادبان
و غیره
در وقت
در وقت

و سایر علل چهار از معالجات او را مصلوبه باید استنباط کردن و اما در ورم بلغمی اگر
نباشد در دوسه روز اول غذا و شراب و آب آلود باید گرفتن تا طووبات اغلب میل رود
و بعد از آن دستوری که در جمیع بلغمی گفته شده مرعی داشتن آنچه مناسب وقت دانند
تا هفت روز مضیجات معتدل باید دادن در عیاد مناسب کم بردن و بعد هفت
تدبیر مکرر کردن و در تحلیس بجللات قوی کوشیدن چه این ورم کم صلب گردد و در زمان
ماده آن عسر گردد و تیزاب کاری قوی که از احوال نافع بود و در غنهای محلل قوی مالمیدن
بعد هفت به چون راحه و اشباه آن و بجای آب مالمه العسل خوردن یا شیر شتر و یا قمر
بسی نافع بود و آنچه که در مری از این انواع ورمی پدید آید هم بدین نوعها علاج باید کرد و این
ریش و شیراث معده سبب این ماده بود و تینه و سوزانده که اندر معده تولید
کند از خوردن نهایی که م و تیز که از دماغ بر بخار نبرد و باشد ماده نیز از عضوی دیگر بخار
آید و باشد که از خوردن چیزی سخی نیز چون ذرا ریج و بلادر و مال آن واقع شود
یا از چیزی سست که مالمه فصل چون روغن داغ کرده و یا سوزاننده چون تیزاب و آب
آن حادث گردد علامت آنچه از ماده حادث یا نزل بود شاید آن تب گرم است
و یا چیزی بوی دمان بخلاف عادت و خشکی کام و زبان و قلت اشتها و سوزش
والم محل از درون ارتعاش معده و اعضا نیز گاهی و قی بسیار در آفرانند و قی بسیار
که از سر ریش بر خیزد و پدید آید و باشد که بار بار باز بر گردد اما اگر قرصه و شره اندر م معده
باشد الم آن اندر م و سوسوی سینه یافته شود و گاه باشد که نفس تنگی کند و اطرا
سرد گردد و غشی افتد و پوست قرصه اندر بر از اغلب آنچه پدید آید و اگر اندر م متصل
مبعده باشد هرگاه ثقل طعام بمبعده فرو آید الم اندر حوالی نان یابد و پوست ریش اندر
برازمید لیکن این پوستها اندکی نازکتر بود و هر که خواهد تا محل وجع را تحقیق کند چیزی که
در آن خردل و سرکه باشد بمریض بخوراند و ملاحظه کند علاج نخست فصد باید کرد
خصوصا که دم غالب بود و هر روز دوغ ترش کاوی مقدار ده سیر یا یکدوم طبایع
و یکدوم کل سرخ و یکدوم بزر الحماض میدهند بکینند شیر کاوی دوده سیراب نفع بسیار

با سیر عصاره غوره پنج سیر بیا میرند و سنگ باب میکند چنانکه اینها برود و مقدار سیر
 و آن شیر را با آب انار ترش میدهند بوقت حاجت و اینجا که نزله سبب بوده باشد
 تنقیه دماغ و سد نزله باید کردن بدستورش و اگر ماده از عضوی دیگر آمده باشد اصلاح
 آن عضو و تنقیه ماده بوجه لایق باید کردن و اگر ریش کهنه و عفن شده باشد
 حلاب و مار العسل و اندکی ایارج فقیر ایا اندکی جد و ارجیت تنقیه محل و اصلاح خلط
 آن باید دادن پس دوغ ترش با آب انار ترش با کشکامیدهند غالبه تا قی کند
 انگاه متعاقب قی دوغ ترش و طباشیر و کل ارهنی و کل سرخ باید دادن تا اصلاح
 آید و طعام تریاقی فرمودن و اگر با استفراغی خاصیت خیارشبر اندر آب گاسنی
 باید دادن و اگر بخود اسهالی پدید آید طباشیر در رب آبی یا رب سیب یا رب
 کشکاب بسی نافع آید و اگر عضو خورده میشود و علامات آن در قی و برزخ ظاهر
 و فادزهر اخضر و کل مخموم یا مثل آن در آب لسان الحمل باید دادن و جمله عصاره
 قابض یا مثل تریاقات خوراندن مفید آید و علاجی که در قی چون مذکور شود مفید
 و غذای قابض ترش تریاقی مانع باشد و اینجا که سبب ریش و شره خوردن و زایل
 و بلادر و امثال آن باشد علاج بدستورش باید کردن و اینجا که سبب خوردن روغن
 داغ بداغ و تیزاب و اشباه آن باشد و آن جمله مری و معده باشد علاج آن خوردن
 شیر کوسفتند و روغن و مرهمهای مناسب بود پیوسته و کم کم جمله غذای مغزی
 و لعابها و فاولوهای پر صمغ و سریشیم نافع آید و خریدن کل سرشوی پیوسته بس فایده
 اینجا در ریشهای غضن وی و اندک علم تخم بر کاه طعام در معده کنده شود و چنانکه
 غشائی که از حلق بر آید بوی تخم مرغ بخت و چیزی کنده کند بی آنکه چنان چیزی خورده
 و یا تیز و ترش شود و چنانچه در دهن طعم آن بماند و فم معده نیز سوزش از ادرجی باید
 و جشاء حامض بدان گواهی دهد از آنجمله گویند و این حال از صحت بسیار دور باشد
 لیکن مقدمه امراض کلی شود همچو جشاء غالب سبب نوع اول حرارتی و بی هو
 که بخندارسد و آنرا از قبول بهضم باز دارد و لختی آنرا بسوزاند و متعیر کرداند و فساد

و این حال بعد کرم را که تشنگی بعد اکل غذا کنند و یا کرمی بر بالای طعام یا میوه خورد
 بسیار افتد و سبب نوع دوم غلظت بلغمی ترش یا سودای بود یا غذا بود و بعد
 که بر هضم اعانت نکند و غذا بسیار در معده بماند ترش شود علاج اول آن بود
 که در جمله مبادرت کنند بالتام یا بیشتر آنچه میسر شود و بعد از آن تقویت هضم نمایند بمقویات
 مناسب مزاج معده و اگر قوی را مانعی باشد یک جام آب نیک کرم و ثلث آن کباب
 باید خوردن و نیم درم مصطک سوده قبل از آن باید خوردن یا مقوی دیگر که بسیار
 قابض نباشد تا آنچه اعانت نکند معده را بر دفع و کداحتن آن و سورت اثر
 لغتی بشکنند و سطح معده را از آن بشویند و اطفال را فروغزانند و بعضی رطوبات
 را باورار دفع کنند و مادام که معده از این طعام فاسد پاک نشود و رجعت جویم نیکو
 پدید نیاید نباید هیچ غذا و شربت و شراب و آب و میوه خوردن و اکثر مردم با
 تخمه را اصلاح کنند و معده کندیده از کرمی و خشکی را این غسل نیکو نباشد و ترشی
 معده را خود حرکت و اساک در سن و کسبی و اشتباه آن زود بصلاح ارد و صبیح را
 دیدم که چنان عادت کرده بود که چون معده او کندیدی طعام خوب غالب بر بالای آن
 خوردی و آنجمله با هم هضم نیکو شدی و از آن مضرتی نیافتی و اگر چه این حال نیست
 لیکن این حال مشابه البیت که آب غالب خوب در میان کباب کننده در رد و جمله را خوب
 سازد و آب کرم که فرموده اند آنجا که قی نشود همین نقل کند و میوه خوردن و شیرینیا
 بغایت بد باشد و اگر دومی مصالح بعد خوردن طعام بر بالای آن خوردند اعتمادی پیدا
 و در سهال تخمه بسیار فساد و اخلاط و امراضی پدید آید چنانچه تخصیص که ادخالی بر آن
 واقع شود و اکثر سبب مرضهای کودکان پر خوار ازین بود و خصوصاً در فصولی که اختصاص
 جلد و کثافت بشده در آن واقع باشد چون فاجزو صاحب معده کندیده را حرکت
 و آنچه زیاده مضرت بود و عت خواب را استراحت در هوای خوش و اساک تجدید
 مذکور غلیم مفید بود و او را در اولین دفع آن کند و در هر دو قسم بعد اصلاح تا سه روز
 ملاحظه کردن لازم و کافی را که این مرض بسیاری افتد بعد اصلاح فاسد در تقویت معده

و تبدیل و تعدیل مزاج آن باید کوشیدن و ترتیب تمام در اکل و شرب مرعی داشتن
و بالجمله کسانی را که معده کرم و خشک باشد آنچه خورند بسر دی مایل و بغایت ترد باشد
خشک با طعام مناسب بود و سیوه ماسی کم شیرینی مفید آید و هیچ چیزی که سرخ و لغیم
و لطیف و رقیق باشد نشاید خوردن که زود متغیر گردد و تحلیل کیفیت بد شود و بلبله
فقط در دهن داشتن و آب آن فرد بردن اکثر اوقات عظیم مفید بود و کسانی را که معده
سرد و بوجلات کوره عمل مختلف نمودن و فریاد اعمال در صلاح محل معده از مباحث دیگر
معلوم گردد و الله اعلم فواقع که بعضی جایها از اشکنجک گویند حرکتی بود نرم معده
و معده را غیر طبیعی مرکب از تشنج القیاضی و تمدد انبساطی جهت دفع موزی و جذب رطوبت
و این موزی با کیفیت غالب حری و یابردی بود که از خارج یا داخل بزم معده رسد چنانچه
بعضی مسافران در هوای بسیار سرد و بعضی همچو مان را در تبهایی سخت گرم واقع میشود
و با کیفیت حاده باشد که از زرد چیزی حاد بر فم معده نوعی حاصل آید چنانچه از خوردن
او و به حاده و از که اشتن صفر و بخاری در قهبران واقع می شود و کیفیت حاده باشد
و باشد که از ترشی و زخمی دارد و هم بدید آید چنانچه از خوردن آبی ترش می آید و فست و یا
باشد غلیظ و لزج که بر فم معده چسبیده بود و بتقل و برد از رنج بسیار و دیامادی باشد
غلیظ که در معده حادث شده باشد و تحلیل نی پذیرد و چیزی را بر فم معده بر می آید
و ایند میکند و یا مانند چیزی خشک بود در فم معده که بحرم آنرا می بخاند و یا سور المزاج
سرد بود و چنانچه در ضعف حرارت غریزی بعضی مریضان و پیران کودکان را افتد
و یا سور المزاجی خشک بود که فم معده را تشنج سازد چنانچه از عقب تهیای محرقه اجیا
بعد از استفراغهای مقوی واقع میشود و این قسم چون استحکم نگردد و امید خلصی
و یا آماسی المی باشد در معده یا در جگر یا در غیر آن که ماده بد از آن فم معده بر آید و ایند
و اگر چه بعضی از این اقسام عرضی بود و بصلاج بر قوت باشد لیکن چون این عرضی است
که در اکثر بدتر از مرض می باشد و در اکثر احوال بعلاج باشد تدارک آن بدستوری که تکرار
بیان یافته کردن لیکن چون با احتمال یمنه یا سهل حاجت آید از مقویات فم معده

یا آنها باز باید اگر کثرت تحلیل باشد تقویت بنوعی که جهت ناقصان و مستغفران مقرر است
 باید کردن و اینجا که سبب حرارت تب و یا آماس باشد در تسکین داشتن و خوردن
 و حقه لایق اینجا موافق آید و اینجا که سبب خوردن چیزهای تیز باشد خوردن آب گرم در رو
 شور با می چرب طلای خشک فایده دهد و اینجا که سبب خوردن ترشی زخمی باشد پهن شدن
 علاج بی آن و شربت‌ها فایده عظیم دهد و اگر ترشی و تیزی طعام سبب باشد بقی دفع آن
 باید کردن و کلقتند و شباه آن خوردن و اینجا که سبب باد سرد باشد دم فرو گرفتن
 در محلی گرم و استحمام فایده بخشد و همچنین خوردن شور با می گرم و اینجا که سبب ماندن
 لقمه بود بکشدن جگر شود و آب آزان بگذراند و اینجا که سبب باد غلیظ بود از علاج دفع
 ریجی بکار داشتن و اینجا که سبب کدشتن صفرا می زنجاری بود و سکنجبین و آب ان
 قی ستونی باید کردن با غسل لقمه‌های کلان خوردن مفید آید و غسل آب گرم در کشیدن
 اندک اندک و تخمیل پرورده تا به سستی خزیدن و خوردن نافع بود و قی کردن بصلاب
 و خوردن قلح ان کند و کبھی و سریش بر ناستا خوردن دفع آن و اگر سختی فم معده از
 فراخورده باشد باز تدابیر قویتر باید کردن چنانچه بعد قی سهیل بلغم غلیظ باید داد
 و مداومت کبھی یا مهارس نمودن و یا حلوائی بلادر و پیوسته جوز بوا در دهن داشتن
 و آب آنرا فرو بردن بغایت نافع آید و از معاجین مناسب هم در وقت خواب بعد تنقیه و
 طبع جهای بزرگ فرو بردن بس مفید باشد بشرطی که در فم معده مدتی بایستد و بعد
 جذبید ستر در سر که حل کرده آتش میدان توان بلغمی را برد مردمی در ری بود و او
 تب راجع داشت و درین اوقات که تب کم شد فواق عظیم پیدا کرد هشت روز داشت
 متصل چنانچه از خواب و سخن کردن باز مانده بود و طعام غلیظ بی توانست خوردن و در آخر
 نیز رقیق بی لزا جت خوردن از صعوبت آن و ضعف کا می که غالبیت غش میکرد و در آخر
 بهیلاکت رسید همین در سر که فرمودم که سه روز ناستا میخورد بهتر شد و روز چهارم در
 دادم و غذا شور با ریجی ساده چرب میخورد و میفرمودم و اول حال ناپه روز و اکثر شب
 مصطک می خائید همین روز چهارم تسکین یافت و در شب پنجم عرق کرد و صحت یافت

و بالجمله در اکثر قواها در گرفتن و جید قوی کردن و از چیزی موجب رفتن و حرکات عقیقه فرغ
 وقتی کردن و رسیدن آب سرد و بیکار بر روی دهن و دهن انگشتان پای راست
 و خور و غم و فرغ و استقام و عطسه کردن پس مفید بود و اندک علم کدب صیتا
 بفارسی اروج گویند و آن تعجبی بود که قوت معده آنرا تحلیل دهند و از راه خلق برآرد
 سبب بسیاری آن با خلط بلغمی سوداوی و یا ضعیفی معده که تصرفش در غذا
 بکمال نبود و بدان سبب از آن بادنا تولد و یا عدم قوت کواریدن اندر قعر معده بود که
 باد اندر معده بماند تحلیل نمی یابد و باک و باغ بر نمی آید هم ملاک باشد که استفسار طبیب
 تولد کند علاج آنجا که سبب ماده غلیظ بود و در معده تنفیه باید کردن و بقی و مسهل
 ایاریج فیکر و یا حب هر سه دارد و آشیاه اینها بسیار بود که در دای قوی و کد از زنده آن
 خلط چون کسی درس خورده شود اصلاح کند و آنجا که سبب ضعف معده بود و دفع
 سور المزاجات باید کوشیدن و حافظ الصلحه مداومت نمودن و تخصیص با آنچه ضد
 سور المزاجات تنفیه عظیم مفید بود و آنجا که سبب خلط غذا نفخ بود و بکشدن آن با
 شود و اگر باد اندر معده بچند و معده را میرنجاند در بنی آید چیزی با می باید خوردن
 چون کوفی و سفوف مقوی درس و آشیاه آن و حرکت معتدل و استقام مفید بود و اندک
 غشیان و تهوع و قلق بدانکه دشواری پیش کشتن معده که آنرا غشیان گویند
 و حرکت معده جهت دفع چیزی از راه کلوی دفع کنند که آنرا تهوع گویند و اضطراب معده
 با کرب و خفقان و دوار و سرد و تغییر لون باشد و شکل لخته بلطبی قی آنرا قلق و تعب
 گویند آنچه از اینها دیرکانه بماند و یا زود عود کند سبب آن خلطی بود و روی و معده
 مثل صفر یا بلغم یا سودا را خراقی یا رطوبات فضلات حیضی و طمثی و آشیاه اینها
 یا در میان طبقتین معده بود و معده آنرا شرب کرده باشد و یا بر سطح معده آلوده باشد
 و یا اندر فضای معده ریخته باشد و یا اندر قعر معده ایستاده باشد و یا بلغم معده باشد
 از معده یا از عضو دیگر و حوامل در چهار ماه اول این حال بود و علامت این ماده بدین
 اشتها و کند و طعم آب دهن شاید قوی بود و باشد که اینخالات از سور المزاجی

سازج افته و عدم علامت اخلاط و تقدم اسباب سوء المزاج بدان گواهی دهند
 و این سوء المزاج اغلب کرم بود جهت ضديت آن با مزاج فم معده و آنچه از بی خود
 افته تا گاه سبب آن ناموافق خوردنی افته و یا معده بکیفیت یا کمیت یا از خایه
 از خوردن چیز نامذید بری و بقم معده برآینده چون آب چغندر و ترب و امثال آن
 افته و از خوردن بعضی چیزهای تیز و یا نرم چون مسکه و آب افته و بعضی مردم با
 که ایشان را از بعضی چیزها مثل مخاط و چرک قرچها و کاسات و امثال آن انقباض
 بر تپه باشد که اگر بنید یا نام آن بشنوند قریب بدین حالات ایشان را دست دهد
 و باشد که اگر از آن اعراض نتوانند قی نیز کنند و بعضی هستند که از بعضی بوها چنان
 تنفر کنند که این حالات ایشان را دست دهد شخصی را دیدم که اگر بد گفتندی که خوات
 و دوشاب در پهنه کردند میخوری او را غشیان عظیم شدی و بسیار باشد که از بی
 اغراض نفسانی چون غم و خوف از این حالات پدید آید و باشد که سبب درم گرم
 از معده تهوع و اضطراب حادث شود و باشد که اضطراب معده و غشیان مقدمه
 بحران واقع شود و اینجا که سبب سوء المزاج سازج و اعراض نفسانی بود و تبدیل
 بعد موافق اندر جی سرد و مخدر بحران بود از علاج تا که شستن بحران ستغنی بود و اینجا که
 سبب درم بود علاج درم باید کرد و اینجا که مقدمه بحران بود و اینجا که سبب درم
 نامناسب و یا غلبه و یا موزونی بود بقی و ارسال ضد آن تدارک آسان باشد و اینجا
 سبب ماده بود که از عضوی معده میریزد و اصلاح آن عضو باید کرد اگر سبب فلفله
 حمل بود چنانچه حوامل را می باشد تا چهار ماه علاج پذیر نباشد و سعی در آن مضرب بود
 لیکن چون بسیار خون کند و قی نیز می آید تسکین باید و آنچه در تسکین غشیان تهوع
 حوامل مجربست خوردن ماهی شور قهید بود در زیر خاکستر بریان کرده و کباب کنند
 گوشت که آنرا هزار خانه کوبند بر ناستا و بار کوفته بوسل آمیخته و در اجینی و یا جوی
 در دهن داشتن و آب آنرا فرو بردن و با غسل سائیده لعق کردن هم نافع آید لیکن تیرم
 کرم سرد مزاجان را مناسب باشد و کرم مزاجان را بفرزند که در شکم است زیان دارد

و مرهای ترنج و بهیخته و قرص عود و مصطکی در شراب غوره در ساسل آفتاب شراب
 انار مناسب آید و جمله ترشیه با غشیان از ارگندنی که آید و زردک خام خوردن
 عظیم فایده دهد و پیاز خام و برگ ترب و تره تیزه و اشباه اینها از قبول بانان خوردن
 هم لحظه تسکین دهد و غذای خوشبوی و خوش طعم و گلبه های ملیح بزیره و کشتر
 آلاسیه پس نیکو بود و آنجا که سبب بند شدن استفراغی بود از حیض و
 و خون بواسیر و غیره حمل نباشد اولات بر آن استفراغ معقود لازم بود نمودن
 بقصد بایلیق با صاف و استعمال طلا و قهقهاده و دوائی کشیده از شیب و بالابا
 انگاه تقویت معده کردن یا دویه و اشربه و اطعمه مقویه و آنجا که سبب صفر بود
 و معده آنرا شرب کرده باشد یعنی جرم معده آنرا قدری در خورده باشد بتوان دریا
 نخست قی صفر باید کردن بمقیات قوی انگاه یا بقی آنرا بتلین و اسهال دفع کردن
 پس تقویت معده بخیزدای صفر شکن نمودن و اگر صفر اندر فضای معده بحسب
 یا اندر قعر معده است و غلیظ است و قی افتادن بی مقی و تسکین نیافتن و بر نیامدن
 و غلبه قلی بر آنها کواهی دید بسهل و ملین قوی دفع آن باید نمودن انگاه چیزهای
 و گرمی مایل خوردن و غذای جاشنی کرده بکار بردن و صباها حافظ الصلحه در
 شربتی مناسب چون شراب فواکه و کنجین عسل خوردن بسی مناسب بود و ضماد
 صندل و لادن و کافور و کل تاب و فواکه مقوی معده سرشته نهادن و طلاقی
 کردن مفید آید و کواهی جهت مناسب خلط جاذب آن هم نفع عظیم بخشد و اگر ما
 اندر فم معده بود بقی کردن کنجین و همواره مزیدن فواکه مقوی معده و منجوش و قوی
 و بخوردن کباب مرغ بریان بنار دان و کشنیر آلاسیده و طلا و خشک و اشبه غوره و
 اینها تدارک زود نپذیرد و آنجا که سبب بلغم شور بود و عطش قلیل و ظهور غلبه در
 بدان اشتها دکنند و یا بلغم تفت و خام و عدم تشنگی و نیزه آب در دهن و بهی
 و بدی هضم طعام و غلبه کی آن در قی بدان کواهی دهد و یا بلغم ترشن بود و علامات
 آن ظاهر باشد نخست در قی بمقیات مناسب مبالغه نمودن و از چیزهای ملغمه

خدر کردن و قلبهای خشک بر مقدار کم خوردن و در سنگ کشیدن و حرکتهای نامانوس
 کردن و بر بالای آب و سرس با کسبی با قلاقل و اشتباه آن بکار بردن و یا پیوسته
 خوردن و در دهن داشتن و خربیل پرورده شبها خوردن بهم نافع آید و نان و عسل
 که بکف ترش بنیزه را کم کند و اگر ماده قوی بود سهیل بلغم باید دادن و حبس
 نیکو آید و اینجا که سبب سودای مخرقه چنانچه اصحاب مراقب را گاهی واقع می شود
 و تنقیه سودا باید کشیدن و بعضی از تدابیر بالسخولیا مراقب بکار داشتن آنچه مناسب
 و احتقان در جمله فایده و دنداسیری که در او جاع معده گفته شده اغلب آنها در این
 مفید بود و هر صنفی را از صنف مناسب آن علاج باید بستن و بعضی از تدابیر منع قی
 تدبیر این امراض بود و اسهال افراطی حرکت معده باشد جهت دفع مودنی
 و دفع کردن او چیزی را از راه حلق و دهن و اسباب افراط ان بعینه اسباب غشیان
 و تهوع باشد **علاج** در جمله احوال و تدابیر بیم بدان انواع است رعایت
 باید نمودن و بالجملة آنچه حاکم و مانعی قی است خصوصاً بعد لتقیل ماده خوردن
 و دوائی قابض و مطهر بود خواه مفرد و خواه مرکب همچنین آنچه اشتها می طعام آورنده
 باشد و گاه بود که بخوردن مقفی و آوردن ماده قی معده پاک شود و دیگر میل کند
 و حقته مناسب بسیار بود که ماده را مایل با معا کر داند و قی را باز دارد و شد اطراف
 و ضامدای قابض و عطرنه دادن بر معده و نیک مالیدن رکهای دوش و پشت
 و بعد تنقیه مجر شیب معده قریب ناف نهادن و آنچه در افراطی اطفال گفته شده
 جمله نافع آید و همچنین آنچه از علاج مسافران بکفی گفته شده و آنچه از علاج غشیان و تهوع
 سبقت ذکر یافت و خواب کردن عظیم فایده دهد و جهت میل حرارت بدو
 و جدمی باید کردن در تنویم و خوردن مخدرات در قوابض این مد کند و اگر تخیل
 خسد آن تخت را میخند باید رفت تمام نیکو بود و قی بسیار که از پیضه او فسد علاج
 بمحاشن مذکور خواهد شدن و آنچه از خوردن سهیل افتد به تجرع آب سخت گرم
 و غالب سکین باید و در افراط بحرانی را علاج نباید کردن مگر که ضعف خفناک آورد و آنچه

کسبی نام نقلی است
 ماده در غشای قی
 از قی

شناوری و باد خوردن از ریسمان اوختنه و از چرخ زدن افتد بسیار بد
 نکته است راحت و چیزی نخوردن از آن تسکین دهد و باید دانستن که هرگاه معده را
 تشرب کرده باشد مادام که ماده را کم نازند هیچ ضما و طلای قابض بکار نهد
 داشتن و در جلد مادی ابتدا علاج بجهت مناسب باید کردن یا بمیلینی اگر دانست که در
 ماک میشود و رعایت قوت را اعظم امور علاج باید دانستن زیرا که تبوع بسیار و قطن
 و قی قلیل زود و ضعف و غش آورد و تریاق الطین جدید و فادز هر در دوع کا و ماشیه
 قابض سائیده درین باب مددی عظیم رساند و در جلد انواع این غذا های کم رطوبت
 و شیرتهای آب چون قرصها و ابها قوام دار باید دادن و از چیزهای بسیار تر و چرب
 و مفرقات اجتناب کردن و چیزهای که مریض را سخت مشغول گردانند و یا عظیم
 جلد نافع بود و الله اعلم فی الدم قی خونی یا از مری باشد یا از معده یا از حرک
 و اسباب آمدن خون ازین اعضا یا خارجی بود چون ضربی بر شش و او از گردن
 بتندی قوی و چسپیدن زود و سبقت این اسباب بحصول دلائل دیگر شاید
 این احوال نبود و یا اسباب داخلی بود چون استسلا می عروق خون بچشتی که محل کجاست
 آن مانند پس اشکافد سر عروق را در آن موضع در ظهور استلا و غلبه گرمی دم و تدابیر
 سابقه بدان گواهی دهد و چون ضعف مزاج عرقی درین موضع از غلبه لیس یا پس یا
 باد قی سببی منشق گردد علامات بیس دلین در آن عضو عدم امتلا و عدم گرمی خون
 و تدابیر تری و خشکی فرا بدان شاید باشد و الله اعلم یا بواسطه رطوبت ماده و لیس عرق
 و ضعف قوت ماسکه آن وحدت و حرارت خون خارج و گرمی محل و صفرا و بیت مزاج
 و غلبه حرارت مریض و انبانی خون خارج و تری و سردی محل مزاج مریض دلیل آن حال
 باشد علاج طریق تدابیر این علت محافظت که در نفس الدم مذکور شد لیکن این
 تدبیر منع قی نیز لازم بود و از قی مدد مرض نشود و در استسلا می اگر جهلت دهد و ملاک نشاز
 از هر دو دست و هر دو پای یکبار فصد باید کردن و خون تا قوت دور طل برداشتن صاف
 میگوید دوستی داشتیم در غوار زم بجام مرفت بمن رسید و نبض بمن نمود دیدم استسلا می نمود

و تداویر غلبه خون کواهی میسدادند کفتم بحمام مرونی الحال قصد کن قبول نکرد
 و بحمام رفت چون از حمام بیرون آمد قی الدم آغاز کرد و مرا خبر کردند تا رسیدیم ملاک شده
 و اگر بعد از تسکین خون نمی اندر معده بماند و بسپزد و اعراض آن چون غش و سردی
 اطراف و عرق سرد و ضعف نبض پدید آید مغز و گوش یا پیرمایه آن یا سنگ اندر
 باید خوراندن تا آنرا حل کند و سمیت آنرا طرف سازد و انفخه آهوبره و بزغال دیره
 نیز نیکو بود و باشد که طبیعت بقی از دفع کند بعد الحبل و باشد که به برازا خراج کند
 و بعد حل شدن آن حقه موافق کردن اولی بود و مرلقات خوردن یا مقفی جهت دفع
 آن اگر مانعی نباشد و وقتی را جایز بود و مفتحات قوی خوردن جایز نباشد و خاص
 جوب انجیر نیمه خاصیت مفید آید تخصیص که با انفخه خورند و تریاق الفضی و سدر و لیکو
 هم موافق بود محمد ابن ذریاکوید مردی را دیدم که به تی باره همچو کشت بر انداخت و از آن پنج
 وحشتی در و پیدا نماید و من بتفرس چنان در پیستم که او را در معده همانا که ناصوری
 بوده و اصل آن ناصور بار یک شده بود و نزدی کرده شده بیرون آمده و السد
 آرزوهای بد چون ارزوی کل و نمک و انگشت و کج و برن و پوست تخم مرغ و جگر
 تلخ و نیز در شش و بعض سبب این حال خلطه فیضیل و غده کننده بود اندر دم
 و دم آن چنانچه اکثر احوال را این صورت واقع میباش تخصیص در ماه دوم و سوم
 از اوایلان و گستاگویند و این حال بیشتر احوال را در صورت واقع میباش چون
 از چهار ماه و پنجاه بگذرد بر طرف شود همچو غشای جهت خرج شدن آن فضلات رجمی
 چنین واسطه رسیدگی آن باشد که در بعضی این خون شود و بماند در تمامی عمر آن
 و آنرا علاج دشوار باشد و موجب این هم عادت بر آمدن مواد بود از رحم نفهم معده
 و آن قلیس و کاه کاه بود و بدن سبب ارزوی بدیشان هم کم و کاه کاه بود و خلط
 اوقات اوائل حمل و بعضی کوکان باشند که ایشان را عادت کل خوردن بسبی شده
 و بران مانده باشند و هیچ وجه از آن تمتنع نشوند علاج نخست تسکین غده ایشان
 بخوراندن مطلوب باید کردن چه هیچ چیز در حین خنیدن از روی ایشان بجای آن مطلوب نیست

بلکه بعضی باشند که اگر دیرتر مانند ضعف دل برایشان مستولی کرد و بواسطه میل بخار
 سهل از آن ماده روی بدل از جهت نیافتن مطلوب بعد از این تنقیه خلط و تقویت معده
 باید نمودن و تنقیه بدفعات و رفق کردن در طریق اولی در تنقیه حامله قی بود بمقتی مناسب
 و اگر در رفق بجل مضرب باشد تا تقویت معده نمایند بکوارش عود و کوارش فواکه و در
 و مصطکه و سیبه و اشمال اسپند و حب الشفا و حافظ الصلحه با شراب پی در پیاب جالبه
 و طعاجهای که در آن اندک سیر و خردل یا اندک فلفل و دارچینی باشد ایشان را مفید بود
 و مرغ و کبوتر کباب و قلیهای بنجیاع و ناروان و زیره و کشنیز و پیاز بترتیب کرده و چوبه
 بنایت مناسب بود و چیزهای گرم و تیز و دانه های پر قوت از حوامل دور باید داشتن
 و مسهل خلط و طین قوی هم بدیشان نشاید دادن و غیر حوامل را تنقیه بقی و مسهل بدفعات
 باید کردن و غذا بهمان نوع که مذکور شد دادن و افشله و خشکه بلاد و کباب بطحیر و قاقچ
 بناروان کننده و زیره و کشنیز و ناروان بران مالیده بسی مفید است و نقل بدان مکید
 و مزیدن استخوانهای آنها و نقل بدانچه در کسین غشیانها و قهنا مذکور شده نافع بود و همچنین
 تنقل بخیرهای بریان کرده از خورد و پسته شور و شباه آن بسی نیکو بود و اطرافیات ککوار
 مصطکه و فواکه پی و کبسی و معجزات فلاغی و اشربه نضاعی و نیز شور با مغر خور و پیاز نان
 فواکه قابضه ترش و قروط جمله مفید بود و اطفال و کودکان معتاد کل را از آن بیاید
 کردن و پاس داشتن و به تنقلات مذکوره بنوعی مشغول ساختن که بدان نرسد و از
 و اگر در اول حال را به از این نوع نقلها مخلوط کرده دهند بآهسته آهسته آنرا کم سازند
 تا به نقلها قرار گیرند و در آن اثنا بملینات مناسبه تنقیه خلط ایشان کند بسی مناسب بود
 و آنکه از خوردن کل کنار بجا آس هم پیدا کرده باشد و از آلبس از خلع بتوان دریا
 و بسپیدی لب و بقلبت اشتها و بار یکی کردن و کمی قوت هم توان ساختن در تغذیه
 سعی باید کردن و هیچ وجه نباید که اشتن که کل خورد و محملات و سکنجیات را بوزنی
 و غیره او را نافع آید و طریق تغذیه سود کند بجلش مبین کرد و انشا الله تعالی و بعضی از اصحاب
 تجارب گفته اند که غیر حوامل را خوردن مغر با دام تلخ یا خیال آن خوردن روغن شیر

یک سکوره آردون کل خوردن را بر دو قسم تقصان و بطلان اشتها می طعام
 بدانکه شهوت غذا و نوع بود یکی طبیعی و آن در جمیع اعضای آن باشد بلا احساس
 و دوم نفسانی و آن خاص بود بضم معده و تمام این بقوت حساسه باشد که از دماغ برآید
 و او را می اکالاند و در حین نیافتن غذا بدین حاجت و باعث برتنیه و طلب غذا سودا
 ثقیل بهم باشد که از طحال بضم معده آید و مجموعه خود را از دغده می کند و معاصی غذا
 می سازد پس سبب نقصان و بطلان شهوت غذا یا در جمله بدن باشد چنانچه بعد
 از سور المزاجات مفط و در امتلا ر آن بدن و در تعبها و ضعفها و از مشغول بودن طبیعت
 بدفع مرض و یا به غرض نفسانی و در حین شایده خیری نفرت آورنده چون طعام برکس
 و در غلبه سردی و گرمی هوا و در وقت نیافتن شراب و دوا می هست و چون افیون
 و شباه آن واقع است و یا در معده باشد فقط چون چنانچه در سور المزاجات بیان
 و مادی فم معده بتخصیص سور المزاج کرم و در تخمها و در حین اشتیاق به تریهای خشک و آب
 در غلبه کرم در معده و افسا آنها بعد و اسهال و حرکت واقع است و یا در معده و فم
 باشد بیش از حرکت عضوی دیگر چنانچه در حین حصول سده در مجرای که میان سپرز معده
 می افتد بجهت نیایدن حصه سودای مدفوع و باعث بر شهوت از سپرز نرم
 معده در وقت خلوت و همچنین نقصان و بطلان شهوتی که می افتد در حین وقوع آب
 در جگر و یا در رمی و یا در عروق که می کشند غذا را از معده و یا در مجاری اینها و تقدم
 بر حالی از این مذکورات و حصول هر سور المزاجی چنانچه علامات اینها مبین شده است
 کردند تشخیص مرض را علاج آنجا که سبب مرض دیگر بود از امراض تن در روح و اعضا
 مشارک و مجاور و سور المزاجات اعضا نخست تدبیر آنها باید کردن بدستورهای که در
 مجلسین است آنکه تقویت معده نمودن و اگر علاجی مشترک النفع باشد او باید
 و آنجا که سبب سور المزاج معده باشد تدبیر آن بنوعی که سبقت بیان یافت باید کرد
 و آنجا که سبب امتلا باشد ترک غذا و شراب مدتی و حرکت ملایم نافع بود و اگر امتلا غلبه
 باشد تنقیه باید کردن بوجهی که النسب بود و در آن اثنا تقویت معده نمودن و اما

و اندک اندک بغذا خوردن و طریق دفع امتداد جمله در اعیان و بدانچه مناسب بود از تدریس
 ناقصان و بعضی ضعیفهای مرضی و مردم سهل خورده بهم سبقت بیان فتنه
 و انجا که سبب چیزی متفرق بود بجز ناشستی تبدیل باید کردن و انجا که سبب تعدد
 بود چنانچه اکثر ترکیان و شارب الخمران مدین الخمر را واقع است بلکه بعضی هستند که در
 دیگر نیز از آن سبب پیدا کنند چون دانستند که اگر سنج بوض کلی میشود و همان علاج کنند
 و بتدریج و حکمت آن عادت را از ایشان بیرون برند و بحسب الشفا و حافظ الصلحه
 و مفرحات آنرا تبدیل فرمایند چه از ترک عادت اینها آن مضرت نیابند که از ترک آنها
 و فایده از اینها بیشتر یابند و انجا که سبب تخمه باشد دفع آن بدستوری که سابق
 مذکور شده باید کردن انگاه مشتهیات دادن و انجا که سبب میل نریها و خلیها باشد
 قبل از غذا از آن باید دادن و ازین میل بسیار باشند که ما دام که آب یخ یا سهند در
 سرد یا انار سنجوشن نخورند غذا نتواند خوردن و سبب این کرمی و صفرا ویت معده بود
 و خوردن کرمها چون خمر و معجونهای کرم و غیره و آهسین مردم را تا ببرد می و
 مفید آید و بسیار مردم باشند که اشتتهای طعام دارند و چون طعام حاضر شد
 رغبت ایشان بر طرف نشود و سبب این ضعف قوت جاذبه مری و معده بود و علاج
 این مریض تقویت عصب حدت بمقویات دماغ و معده و مصلحات مزاج عصب لفظها
 این اعضا و انجا که سبب کرم معده بود علاج کرم بدستورش باید کردن و انجا که سبب
 سده عرق بود که سودا از سپرز نفهم معده بدریکد زود و میرسد تفتیح آن بخور اینان
 چیزهای ترش مقوی باید کردن چون که و بسیار سیر که و شغم پنجه که از سر که و آب
 نهاده باشند و خردل در آن کرده و آنرا شلغم آب گویند و جمله کا و مواد انجا که
 دغوره با زرشک یا سطنج یا دودانی و اشباه اینها و یا راج قیق و مقوی با فتنه
 این سده را بکشاید و معده پاک کند و مداومت چهارس بر بالای اغذیه مذکوره غظیم
 سفید آید و تفتیح سده ماسار یقا در امراض کبدی مذکور کرد و میان ادویه که نفخ را
 در جن مرضی معده نسبت با انفرجه مختلفه غظیم مفید بود و کسی مقوی رسن جبال چهارس

سر در شش شاهی سفوف مقوی حافظ الصلحه فرید العزم باد کشته زرنج جد و از فادره پنجوش
 و نوش داروی قنب هندی لطیف کثیرا و شباه اینها لیکن در هر فراهی استعمال در وقتی ان
 باید کردن چنانچه در امر جاده در طرف آخر روز بر بالای غنای خنک و ترش باید داد
 بارده بر ناستاد و در طرف صبح بر بالای طعاهای تری گرم باید دادن و بران حرکت نمود
 و در امر جاده خنک بر بالای طعاهای تری و انبساط جرب و بوقت دقت و دور از وقت خواب
 باید دادن و در فراجهای تری بر بالای قلیهای خنک و بر ناستاد باید دادن و بران حرکت نمود
 و چیزی در تر خوردن بسیار آنچه اشتهای مردم گرم مزاج را و صاحبان معده های
 گرم را بجنبانند و غلیان و تهوع ایشان را فایده بخشد و تقویت بعضی قوای معده ایشان
 آب نج و شباه آن بهی بخوش نارنجوش زعفران و سببش امر و ترشش در دفع
 و خیار و نج دران باشد جرات خنک کرده زرشک زغال سماق و اصرای نموده کرمی
 که از این ششها نیند و سر کرده باشند مرغهای بنار دران کباب کرده یا خنک ببلاده و
 زرنج الو نیم خام سر که خیار قرص فواکه قرص لیموی ترش که اندک مصطکی دران باشد نادر
 ترب شلغم آب و شلغم سرکه زیتون پرورده بنار دران کنجبین سفر حلی ابکاسه قانقار
 چاشنی کرده بلیله پرورده آله پرورده بلیله پرورده زرنج و ترشی آن هوای خنک
 صندل و خیار با درنگ و شباه اینها و ضامای خنک بر دل و معده نهادن و آنچه
 مردم سرد مزاج را بجنبانند و تقویت بعضی قوای معده ایشان نماید و غلیان بلیله
 و کلکبیین قرص مصطکی قرص عود قرص عنبر قرص زیره که انگبین زنجبیل پرورده مرابی به
 سیل مرابی که در چینی قرص جوز بوالیل باد یا لک برک تنبول طبع قرص نقل در کلاب شانه
 خائیدن مصطکی با کند زرب محی ماست تره تیره شاستره و یا زرقون قلیه و سیاه
 بر افراد مرغ شمن کباب مرغ زیره و دار چینی مالیده شلغم آب که ترش بسیار خردل و زرنج
 با سباز و مغز جوز کهای بر افراد نخود آب پر دار چینی و سیاه زرنج سیل بری و عطرمای گرم
 کرم و خشک شراب نفع عرق نعناع بودنه و شتی تر نفع ترب کنجبین بزر دری آن
 سرکه نفع سرکه شربت سرکه سیر که حمله چاشنی کرده پسته شود با بلوط

بنام حضرت
 درین پیر
 شکر
 ۱۲
 بر الوار

نان و عسل و نان و برنجان که هندوانه و زردک و مغر جوز در آن باشد حلوائی کدر حلوائی
 زنجبیل حلوائی بلاد و حلوائی تا توره حلوائی مغربا و ام شیرین حلوائی نائفت قلیه
 مرغ شیرین حلوائی عسل کرم کاجی عسل پر تخمه دار و اشباه اینها و ضامدای گرم قابض
 بر معده نهادن و اما آنچه جهت مردم خشک مزاج و معدای سوداوی در تحریک است
 و تقویت مناسب بود جمله امراض سوداوی تخصیص ربع و النخول یا نذکوست و
 آنچه بمعدۀ تر و متزلزل مناسب بود در ضعف معده مذکور گردد و الله اعلم بالصواب
 اکثر مردم ضعف معده که گویند غرض ایشان ضعف قوت باضمه معده باشد
 و خداوند آنرا محمود گویند اما بحقیقت ضعف معده بصفت هر قوتی از قوای ثلثه که غیر آن
 است بر بدی هضم اعانت بیشتر از عکس آن بنیاید بنابراین بعضی از بیان آن اقسام
 علی الانفراد و الاصلاته به بیان این قسم که نقصان الهضم است مستغنی گردند و مراد از این
 ضعفها آنست که مانع مرض مقرر از جمله امراض اعضای مشارک و مجاور و امراض طایفه
 معده نباشد و بدانکه باضمه را گرمی و تری و ایما قوت دهند مگر که بسیار از حد اعتدال
 بیرون شود زیرا که این قوت بحقیقت از خاصیت و طبیعت صفرا حاصل آید و ماسکه را خشکی مایل
 بسروسی مد و کند مگر که بسیار از حد اعتدال بیرون باشد زیرا که این قوت بحقیقت از طبیعت
 بلغم آید و چون اینمغنی واضح شد بلاشک هر قوتی از کیفیات ضد مفوی خود ضعیف شود و اگر چه
 آن کیفیات بسیار منحرف از حد اعتدال نباشند لیکن بصفت بتفارق پیدا آید و از اینجا
 واقع گردد که هر چه در کیفیات از لجه مرتب با اعتدال باشد جمله قوای معده را بلکه قوای اربعه را
 تمام آن را فایده بخش جهت بودن معده بمشابه حوض بدن و آورده با سار لیه متصله
 بدان بمنزله جداول و انباری که از حوض با طراف میرسانند اما علامت ضعف قوت
 جاذبه آنست که طعام از فرم معده دیر کزرد و کرانی کند و متوحش سازد و باشد که
 اختلائی در فرم معده حادث گردد اما علامت ضعف ماسکه آنست که معده
 طعام را فرو گیرد و چنانچه بیشتر آب می بوده و صاحب علت چنان پیدا کرد که اگر کسی
 حرکتی کند آنچه خورده است باز پس خواهد گشت و بقی بر آمدن و این حال بی غیاث از تنگی

و یا خورد آنچه خورده زود از معده با معارود و برابر اندر شود و نیکو مضمم یافته و علامت
ضعف دافعه آنست که طعام با وجود لطافت و بر از معده بگذرد و دفع نکند و بوی طعام گشت
یافته شود و تحقیق این مدت چنانست که طعام هر چند غلیظ بود در معده صحیح بلا مانع
تا دوازده ساعت و یا ترده ساعت بشت نماند و اگر شش ساعت یا سه ساعت بیش در معده صحیح
نماند پس هرگاه طعام لطیف پیش از چهار ساعت بروده میل کند و لیسیل ضعف ماسکه بود
و چون بدت ماندن غذای غلیظ رسد دلیل ضعف دافعه بود و غذای غلیظ بر عکس این باشد
و علامت ضعف باضمه علامات ضعف این قوی بود و علامت ضعف حرارت غریز
معه و آنجا که تصور حرارت غریزیه بر اعضا سبب ضعف باضمه آنها کرد و چنانچه در مضمم ثانی
یا ثالث یا رابع فتوری شود یا در حمله مضوم فساد آنها بمعه نیز باز در هیچیک فساد مضمم
باکتر آنها مضرت رسد علاج آنجا که سبب ضعف معده ضعف قوت جاذبه
بود باید دیدن اگر چنانچه این ضعف از خلطی صفراوی است غالب که در معده ریخته و بغم معده
بر می آید و در نتیجه میرسد و وقوع غثیان و قی و سقرازی از پهلوی جلوی غلظیدن را از در صد
و خفقان بدان علت که اوایی و نخست تنقیه خلط باید کردن بقی و حقه و تلین انکاه تقوی
معه کردن بغذای لطیف و کم خوردن چیزهای معتدل و باوش کردن بکار دشمن و تقصید
کردن معده بقوی بعضی کرمی و خشکی مایل چون مصطکه و کلنا و سنبل و قزفل و صبر و آبنین
و آبی نخته و آب برگ مورد و اگر چنانچه این ضعف از سوء المزاجی سرد و ترساز باشد و تبدیل
سوء المزاج بدستورش باید نمودن و تقویت بمقویاتی که قبل از این تقریر مقرر شده کردن
و آنجا که سبب ضعف قوت ماسکه بود باید دیدن اگر آن ضعف از غلبه خلط حاد حار
باشد در معده که بدان سبب طعام را قبول نکند و دفع آن بقی و علامات آن چنانچه در
مذکور شده و حرکت خفقای معده و قلق بلکه ارتعاش اکثر اعضا بدان است و بگویند نخست
تنقیه باید کردن چنانچه مقرر شده و بر ب سفر جلد و کنجین آن و مقویاتی که جهت تحریک
شهوت محرور مزاجان گفته شده تقویت کردن و ضادات مایل بسردی و تقوی
بکار باید داشتند و اگر از غلبه خلط سرد بود که سطح معده را آلوده است و غذا

می لغزند و زرد ناگوارنده از راه امعایرون می کنند و یا آن خلط غلیظ در قمعده ایستاده
و زرد قمعده وسیل قی و نفرت غذا بسیار حرکت خفان معده بدان است و اما باید
نخست تدبیر باید کردن چنانچه در فواق و غیره بین شده و برودت کتبه عضودی
بسی از آن بخوردن چو زبوا و کبسی و قرفل در کباب مرغ داخل است و یا در کلاب جویند
و چهارس و معجون الحجب و مداومت اینها اصلاح باید کردن و بر پلوی چپ و اما خوا کردن
و غذایان خشک با نفع است یا کجین کشش بزوری یا ابغولی و یا عسلی و یا نفع تر
و ناظر خون و یارب بهی شیرین و اشباه اینها مفید آید و اگر از تحلیل سطح معده و
جرم آن باشد و ضعف قوت قی و عدم علامت سوء المزاج و اکوام و ثقل طعام بر
و بعضی و یا قفس سسته ربانیه در معده بران کواهی و بد بقویات مذکوره تقویت باید نمود
و مداومت خوردن پلیجات چنانچه پیوسته پلید سیاه یا زرد در دهن دارند تنها یا با جوراب
یا با جند قرفل یا سحوق آنرا کبسی بیشتر ضم کرده خوردن یا با برس یا جوشانیده در کلاب
یا بعضی او و یه کرم طبع آنرا بر ناستا خوردن و تخصیص در قدری به شیرین یا شراب مورد و رسته
عظیم نافع بود و پوست سنگدان مرغ صحرای را خشک کرده رسانیده با نیم مثقال طریقل
یا در شراب مورد خوردن بغایت نافع بود و نیم در نفع خشک سووده در شرابی قابض بسیار
و ضمادات قفس کننده مثل پلید و شبت و مورد و سنبل و قرفل و مرغ زنجوش و کل سرخ و زریه و
گفته و باب مورد سرشته نهادن بسی نافع آید و غذاییم چیزهای قابض رخت کنند
باید دادن چون شربت بهی که نفع در آن باشد با نان تنگ و نانی که آرد کنار و یا آرد جو
در آن باشد و آشهای یزدی و طی که سیر و مغر جوز و نفع در آن باشد و چیزهای گرم آب قفسها
خشک را برادر و شیما و اشباه اینها و کم خوردن ملازمت خوردن حافظه الصحه و شفا
در معصومانار شیرین هم بس مفید آید و آب آهمن تاب و سنگتاب هم نافع بود و اگر
پر رطوبت و مرخیات معده حذر واجب باشد و آنجا که سبب ضعف قوت و دفعه معده
بود نباید دیدن اگر بش رکت سوء المزاج کبد یا امعاست علاج مشترک کردن اگر
بی شکر گشت بتدریج مزاج معده بدستور کردن و اگر از جهت بدی غذا و بی ترتیبی است که

دفع آن بقی و آنچه مناسب بود نمودن و این قسم با رنگی را شبانی و دومی را شبند و نیم
 اسباب و علامت هر حالی بدان گواهی دهد و با جمله آنچه دافعه معده را قوی کند
 آب نوکه و گنجین سده بود و تیزاب و فلوکسن چهار شنبدر در آب کشته و پس
 بر روده و نفوق نوکه خشک و طعناهای چرب نرم چون آشتهای الو و مکره اسفناخ
 و چند دران دروغن بادام بران کشته و یا مغز بادام سوده دران ریخته باشند
 و کنجاره بادام و فالوده بروغن بادام و چرب کردن معده بروغن صطک بادامی
 و آنچه که سبب ضعف قوت باشد معده بود و باید دیدن اگر موجب آن حرکتی عقیقه
 و یا غذای نامناسب بود کمتر آن باید کردن و اگر موجب آن ضعف حرارت غریزی
 باید دیدن اگر خشکی غالب است علاج دق شیخوخه کردن و اگر بر روی غالب است
 قریب علاج استسقا کردن و تدابیری که در ضعف آشتهای سرد و غذای فواید
 گفته شد بکار داشتن و چیزهای قوی و مرطبی بر پیاز و یا دارچینی و زیره و شک
 و تخم که از گوشت کبوتر بجمه و آشتهای آن باشد بسی مفید بود و اگر با ضعف معده
 معده ضعف مضمت دیگر یار باشد تدبیرات قویتر باید کردن و در انعاش حرارت
 غریزی همه تن کوشیدن بمفرحات و تفریح و ضرب ممتد و حرکتی معتدل
 در هوای گرم و تر قریب با عدال و غضبهای معتدل و مداومت مهارس و آبه آن
 و یا بویانیدن عطریهای گرم و دیدن محابیب و دوستان غریز و غذای معتدل
 و انداز بوقت خوردن طعام و شربتهای مقوی و شایه هلاک و کمیت عدد و
 این مقویات است قبلی و اگر خلطی بد درین ضعف مضمت سبب شده باشد اول
 تنقیه کنند نگاه بقویت مشغول باشد و الله اعلم شکلی کا و ب مفرط
 آنچه غیر عرضی بود سبب یا غلبه گرمی شش و دل و تسکین یافتن آن بهوای خشک و بیشتر
 از آنکه آب خشک بدان گواهی دهد و یا غلبه گرمی معده و تسکین یافتن آن با آب شیرین
 بهوای خشک بدان آشتهای کند و یا خشکی مری و فم معده و معده بود و فایده یافتن
 از خواب بران دلالت کند و سایر علامات سوراخات معده در اول باب

بتفصیل مذکور و یا خلطی و یا غذائی بود که بواسطه شوری و لذت آن طبیعت مشتاق
 آب شود و تا آنرا بشوید از معده و خم آن و از عروق و علامت بلغم شور و تقدم و تنال
 شور غذای بدان دال گردد و یا بواسطه لزوجت آن طبیعت خواهان آب شود و تا آنرا
 حل سازد علامت خلط لزج چون لزوجت برآز و مخاط و تقدم خوردن غذا با
 لزج بران دلالت نماید و یا بواسطه غلیظی آن طبیعت طالب ترقیق آن شود و آب غلیظ
 آب درین دینی و تقدم اکل غذای غلیظ بدان شهادت نماید از جمله این احوال چون
 مقصود طبیعت بسبب حرارت یا یس یا نافرمانی خلط و غیره بیک آب و در آب
 حاصل نمیکرد و لاجرم هنگام حصول طالب و چون این طلب نه از جهت تطیب
 بدن و تعدیل قوام اخلاط فاضله تن است صادق نباشد و اما آنچه مرضی سبب آن
 شده باشد چون عطش در تپهای صفراوی و در برودنده کبد و در سور المزاج
 روده صائم و غیر آن تدبیر آن مرض بود چنانچه در مجلس سبین و با فراوانی محتاج
 نباشد علاج آنجا که سبب تشنگی غلبه گرمی شش و دل باشد بویها
 خوش خنک چون بوی خیار دراز یا درنگ و بوی امرو و دهبی و سیب صندل
 و نیلوفر و خنک داشتن نفس و درون دل و طلسمی عطرها می خنک بران دیده است
 و آسایش دیر نمودن و عیش خانه بخوردن قرص کافور و شراب صندل در عرق کافور
 و عرق بید و شیر خرفه و دوغ و یخ و آب سخت سرد و سیوهای سرد کرده
 خوش بوی و اشباه اینها تسکین مناسب بود و همچنین تشنگی در اشتیاق هوا
 گرم و فصلهای گرم بسیار افتد تخصیص که حرکت دران هوا واقع شود و اخلاط نیز
 گرم گردد و بدو حرارت دل شود و اطراف را از آب سرد نماندن بلکه غسل دران
 عظیم فایده دهد بوقت گرمی و تشنگی هوا و آنجا که سبب گرمی مری و معده بود پدید
 اگر از سور المزاجی است علاج آن بدستورش کردن و مداومت خوردن شیر خرفه
 بالذکر قند هر صبح و خوردن بورانی خرفه در سافج بی تنقیه و از مادی بقه تنقیه
 عظیم مفید بود و همچنین سیوهای ترش و آبهای سخت سرد و یخ و برف تنها باغ

و غیره بسی نافع و اگر جهت خوردن دوائی کرم یا حادث مصلحات آن دوائی باید
 خشک ساخته بخ و غیره و اگر باین کرمی سوء المزاجی خشک بهم باشد کشکابهای چرب
 بر روغن بادام یا روغن کل بادامی و آب کدو آب خیار و لعاب تخمهای خشک و صفت
 باید دادن و از هر چه کرمی و خشکی آورد و حذر باید کردن و کثیرا در آب انارین و اندک روغن
 بادام نخیست نافع بود و همچنین شیر که با شیر خرفه برابر کرده نبات آنرا فالوده
 سازند و بار روغن کل بادام خوردند و خواب بر بالای آن شربت های خشک مطلوب است
 آنهارا بقوت رسانند و عظیم منفعت بود و غالب خوردن خرزهره شیرین فابری و آب هندوانه
 با قند بسی مفید آید و همچنین دودغ شربتی تسکین دهد و آنجا که سبب خلطی شور بود
 نم معده و غیره اگر تعفن نیافته بصبر کردن بر تشنگی و کشکاب ساده خوردن تخصیص
 نیک کرم کرده یا با قدری فلفل سوده آشامیدن و آب نیک کرم بر نبات خوردن یا
 رس و آبکی خوردن بعد از غذای مناسب عطش و معده خلط چون کشکاب ساده
 و آب شابه آن علاج باید کردن و اگر متعفن بود تنقیه باید کردن بقی و سهیل و بعد از آن
 کشکاب کنگدات و آن چون حب الشفا و در معصورا مار میخوشد و یا با شیر خرفه
 و قند چون حافظ الصحة و رب زرشک و غیره آنجا که خلط غلیظ و لزج بود تنقیه باید و بعد
 از آن مار العسل و جلاب با عرقها دادن و قمر تازه بغایت نیکو بود و همچنین خرزهره شیرین
 و رس و کبسی و اگر خلط در قسم معده بود بعدتی و افی جبهایی مسکن عطش در دهن دادن
 و آب آن بتدریج فرود بردن عظیم منفعت رساند و همچنین بزرگ از او بردن بیان
 مسکن بکیر فلفل و زنجبیل و قرفل از هر یکی یک درم تخم خیارین دو درم بار خاروک خچرم
 تخم ریحان سه درم جمله را کوفت و در تخم حبه و حبس شده جها سازد و آنجا که سبب
 عطش خوردن غذای غلیظ لطیف کشیف و شور و لزج بود چون ماسقید شور از آن
 سرکه یا بنج فایده دید و اکثر سوهای غلیظ آبدار خصوصا خرزهره فابری نافع بود و بکشدن
 آن غذا از معده این تشنگی زود برطرف شود و اگر بد کوار شود بقی دفع باید کردن و آن
 و آب با قلی از شور با تشنگی آورنده بود و خمر صادر رمضان الله علم شهوت کل

این از روی کاذب مغرط بود که هر چند غذا خورد بطرف نشود همچو شتهای
 و سبب این علت یا خلطی بود درش و غلبه در فم معده که پیوسته از اسهال
 و دغغه میکند و یا زلزله بود نیز که از سپرز نفم معده میریزد و بخت از اسهال و دغغه
 میکند و یا غلبه تحسین و خلل بدن بود چنانچه بعد از استفراغات دراز و غلبه بسیار
 دراز تحسین کننده واقع شود و یا غلبه حرارت معده و اندامها و شود نامی بیرون بود
 که قوه ماسکه را در جله اعضا ضعیف سازد و سمات را کشاده گرداند و غذا
 اندامها را پیوسته تحسین میدهد و عوض آن میطلبد و یا غلبه آن گرم باشد و معده
 که آنچه از غذا بجمعه رسد میخورند و نمیکند از آنکه با اندامها رسد و بدین سبب پیوسته
 اندامها غذا طلبند و فم معده از آن می آکامند و این قسم وقتی تواند واقع شدن حرکت
 گرما و رطوبت معده سبب غثیان و نفرت نشوند و یا بحقیقت که سنگی این قسم
 و که سنگی بعد تحلیلات مرض اگر چه غالب بود از جنس که سنگی از سبب
 باشد که آنکه از نیجالات قصور قوتی از قوامی راجعه که جذم غافیه اند واقع باشد و
 بهره باید از آن نرسند و نیزت این حال دراز کرد و مقصود یا بعلاج اینجا ازین
 قسمین این قسم بود و آنچه بعضی جوکیان را و بعضی مرصیان را بعد دمای سمی و غیره
 در ریاضات ناری در وجود پدید آید که هر چند میخورند و جو دایشان میکند از دنیجارت
 میشود و ثقلی از ان زیاد پدید می آید خارج ازین بحث علاج اینجا که سبب
 آمدن سودای غالب بود نفم معده و غالب بودن ثقل و مضمت نیافته بیرون شدن
 و لاغری شدن تن و سایر علامات سودا از سوزش معده در خلوقات سپرز و غیره
 این حالات بدان گواهی دهند تخت تنقیه معده و سپرز کنند بقصد بلیق و
 و بطبوح افیمونی و شباه آن انگاه غذای چرب کم مزه مثل دنبه کم خفت غالب
 دهند و همچنین سگریات و آنچه ضد طبع سودا بود از طعم و خمر و میوه و شربت و اگر
 در سپرز درمی بود بعد قصد سهیل در صلاح آن سعی عظیم کنند بدستوری که
 در مجلس مبین میسر کرد و سودا را از معده بر نهادن محجمه آتش بر سپرز باز دارند

و اشربه و اغذیه و ادویه مناسب قبض و لیکن طبیعت دهند و داغ کردن سپرز به کچله و غیر
 هم مفید بود و کوراجونی بری و کبشی و صیال قوی یا مطبوخی مناسب در تنقیه معده
 از سودای چنین قوت تمام دارند لیکن درین علت اتهام در تنقیه با بقا قوت
 و غذا گرفتن تن فی الجمله جائز بود و این ادراضعف قوی و تن خیر تقویت نتوان و این
 جوع سودای بعد از تهایی برع کهنه که با درم طحال بود بسیار بدید آید و اسهال که
 بلغم ترش و سردی معده و فم معده بود و علامت آن چنانچه مراراً مبین شده
 یا بدی همضم و نجافت تن و سستی بران دال بود نخست تنقیه باید کردن به قی و تسهیل
 ایازج فقیروا شباه آن و تدابیری که در فواق بلغمی و سورا المزاج سر و گفته شده
 جمله موافق بود و جی که در عطش گفته جمله موافق بود و امثال آنهم مناسب باشد و از
 موالات خلط سبب در جمله حذر واجب بود و اسهال که سبب نزله سرد بود در معده
 ترشش میشود بعد از تنقیه دماغ و معده و سوزنله همین نوع تدابیر که بدان اشارت شد
 باید کردن و اسهال که نزله حار بود و تدبیر آن بدستورش باید کردن و معده را با استفراغ
 و غیره از آن پاک ساختن و ملینات خشک اسهال موافق تر از قی بود و حب الشفا و
 امثال آن خوردن یا اشربه معده و مقوی فم معده و مناسب ماده درین با^{النفق}جاست
 بود و بسیار فایده بخش و اسهال که سبب غالب تحلیل باشد از استفراغات
 دراز و غلبه بسیار بیامی محلل ممتد در تقویت قوتها باید کوشیدن بغذای چرب لیند
 خوشکوار معتاد و شرهتهای قابض کم ترشی و حب الشفا هر شب از زردی
 در نوبت باید دادن و در گرمی هوا و آب سرد نشاندن و روغنهای خشک بر تمام
 مالیدن و در مقام خشک ساکن بودن و از تدابیر افراط استفراغ مقدم و از تدابیر تقویت
 آنچه مناسب بود بکار داشتن و اگر بعضی مخدرات معاد بوده باشند همان فرمودن
 و دوع و فاوهر در آن سائیده صبح خوردن قوت عظیم دهد و اگر قوت فتوری در پاد
 تخصیص در جاذبه و ماسکه تقویات بمقویات مناسب آن چنانچه در ضعف معده مبین
 شده باید کردن و از محملات و هر چه سبب یس و تحلیل شود از حرکات و عرا^ض

نفسانی حذر کلی واجب بود و آنجا که سبب تحلیل و افزون تالی تمام تن بود و تنقیح مش
 بواسطه حرارت معده و اندامهای و هوای سردی و علامت سوز المزاج خام و قریب سوا
 و عرق بسیار و کمی نقل و عطش غالب فقط ساختن بدن از غذا اجتناب باید کرد و آن
 و سبب تبدیل سوز المزاج کرم بنوعی که مزارا مقرر شده باید نمودن و تغیر هوا کردن و نیز
 که در تحلیل استفراغی گفته شد بکار داشتن و در سرد مسامات باب سرد و
 بنوعی باید کوشیدن که موجب فرید حرارتها و میسر نشود و در تقویت قوت ماک
 سعی باید نمودن و درین هر دو نوع تمیج بدن بر و غن سوز کردن و در آب خنک مکرر
 غوطه زدن و عطشهای خنک بوسیدن و ضمادها و طلاها قابض خنک بر معده نهادن
 و شراب حامض اترج و شراب ریابس و غیره و امثال آن خوردن و غذا از حبس
 مطبوعات ترش بنار دادن امثال آن از گوشت کوساله و بز و بزیه و از سبزه ها و نخود
 ابرار با سازند و اکثر آشپهای ترش بکار داشتن و مخدرات بر بالای آن خورد
 سفید بود و هر چه سبب تحلیل و تحریک حرارت شود مضر باشد و آنجا که سبب
 کرم معده بود علاج کرم به ستورش باید کردن و البته اعلم و بدانکه هرگاه
 مرض لغایت استحکام گردد و بدان منجر شود که همه اندامها کسند باشند و معده
 تمام نخواهد و طبع نرم بود بدن جهت تا قوت برود و بیمار بیوشش میشود و سبب
 این را جوع البقری نامند بجهت بسیار پدید آمدن این علت کا و را و مردم
 که در هوای سرد حرکت کنند هم این علت کاهی پدید آید و علاج این مرض لغایت
 مشکل بود جهت احتیاج بیمار با استفراغ و تنقیح معده و مانع بودن ضعف قوت جمع
 اعضا و غشی ازین اعمال و آنچه بعد جوع کلک افتد بد نباشد و طبیب در تدریس
 این علت خبر مراعات قوت نباید زد و دلاک نشود چاره نباشد و تقویت او بدو
 نیز بد میسر شود و همین گوشت آبهایی بر قوت و بعضی نمج گرفته در حلق او قطره
 باید چکانیدن و بعضی از علاج غشی بکار داشتن و ممکن بود که رس مانگس
 صیال یا فادر هر در غسل آب کرم با اندک تریاق فاروقی در آب کل و یا شربت مقوی

حل ساخته و در آمد عظیم رساند و بتخصیص در عشتی او بسبب وقوع آن اغلب از بودن
 لمبغی غلیظ المزاج بی طعم در فم معده و کرانی کردن بران و میرانیدن قوت شهواتی را
 بفاسد ساختن مزاج آن دانند **عالم باب شانزدهم** در بیان بعض
 امراض که اکثر اطباء این ممالک تخصیص از بعضوی معین مناسب ندانسته اند
 بعضی امراض ذکر آن کرده اند و چون بعض دیگر و اغلب حکیم می پندارند آنها را از امراض
 معدی میدارند بنا برین نادریابی جدا در این سوره المزاجی یا بس باشد که بریدن
 غلبه کند در صورت بعد قوتان مشابه گردد و بعضی از احوال پیران بر مرض طاری
 شود و اگر چه وقت ضعفهای پری نباشد دیدن مناسب بدین اسم سرگرم
 و باین سوره المزاج یا بس کاهی کاهی سردی هم غالب رسیده را این مرض
 افتد لیکن بزیادتی مناسب پیران را بیشتر از جوانان افتد و جوانان را بیشتر
 از کودکان و **اسباب** و نوع این مرض پنج بود یکی آنکه در حین کثادت
 مسامات و تحلیل قوتها و حرص اعضا بر جذب آب چنانچه بعد از حرکتهای عقیف
 و حمام واقع است آب سردی غالب یکبار در کشیده شود و بدان جهت اعضا
 سرد شود و حرارت غریزی ضعیف گردد و قوت غاذیه از فصل خود باز ماند
 و بیس بر د حاصل آید و دوم آنکه بخار رطوبات بد آنجانب دال شود و مزاج دل را سرد
 سازد و قوتها بدان جهت ضعیف گردد و تغذیه بدن از وضع طبیعی بگردد و فساد آن تمام بدست
 سوم آنکه بواسطه ریاضتی یا غیر طوبی بر یکبار در و جلیل رود و حرارت غریزی بسبب
 وکی ماده و مرکب ضعیف شود و قوتهای فتور و تصور یابد و ضعف قوی عادت گردد و چهارم
 آنکه استفراغ قوی افتد و بدان جهت مواد حرارت غریزی ضایع میشود و برود بیش
 و ضعف قوی عادت گردد و پنجم آنکه در علاج بیماریهای گرم تدبیرهای سرد و کفند
 با فراط تا مزاج یکبار بگردد و برود ضعف اگر کسی از علاج تواند کردن مرکب را باز
 تواند داشتن و حکمای هند اکثر اوقات از امکان العلاج دانند و بسیار هم علاج
 کنند و ایشان سبب این علت برود و بیس معده و بعضی عروق را شناسند

بجهت تشرب کردن آنها ماده سوداوی را و علامات مرض آنست که نهضم
 و نیمه و چهره مریض خشک و بد رنگ و بی رونق باشد و اغلب زنگ او از زردی مله
 کراید و آثار غذا بر بدن پدید آید و قوت هر روز ضعیفتر شود و باشد که طعام را حلقه
 از خوردن بقی برافکند یا غیر منضم به بر از بردن آید و قسم اول اغلب بود و در
 بعد قوتان ماند و بر هر جا از ظاهر او دست نهند در غیر سه ماسر نماید و نبض از ضعیف
 و بطی و متفاوت بود و بول سپید و رقیق باشد و مدت این مرض باشد که سال
 و بیشتر هم کشد علاج اصلی کلی در هر چه تری و گرمی فرازی بود بمقدار قوت و سبب
 مقتضای وقت بر بدن ایراد کنند و بدان عمل در مانند چنانچه در کلیات و در
 تطبیب مذکورست و از جمله اعمال آنچه تجربه نافع یافته اند آنست که در
 اوایل مرض بیمار بعد از منضم طعام بمقداری که او را میزب در کر مایه معتدل رود و آنقدر
 که عرق نیکیو بنیاد کند شده بکشد و بوقت بیرون آمدن تمام تن را چرب کند
 بر دهن زکسی و بهوسن یا چیزی امثال آنها و یا در آبن مرطب غیر محلل نشیند و بعد
 خود را نیکیو خشک نموده بدین نوع روغنهای چرب کند و ترتیب و تدبیر و او غذا و
 مریض چنان باشد هر صبح تریج مربی نازجیل بر درده با شفاقل و مربی با غسل آنها را
 قدری که خواب بخورد و بعد از آن لباعتی چهار پنج زرده تخم مرغ هم سرشته بانهات
 سوده خلط کرده لعق کنند و بر اثر آن چهل درم یا پنجاه درم شراب انگوری بسیار
 و بعد دو ساعت ازین محام یا آبن در آید و بعد از آن تریج کند و بعد ازین اعمال استراحت
 نیکیو نماید و پس از استراحت و باز آمدن قوت طعام خورد و از جنس نخود آب و شور
 برنج و اگر از گوشت بره فربه بچسته باشند و وائل آن دار چینی و زنجبیل و خولنج
 و کشنیز و اسفناخ کرده باشند و از جنس ضما و بای علی مغربا دمی و اشباه آن
 طعام اگر شراب معتدل بوده باشد از صد درم زیاده بخورد و کفرس و سبده و تریج و اشباه آنها
 شوند و احتقان درین مرض نافع بود و تخصیص از طبیع سرد و یا بچه که سفند و سستور
 احد و استعمال آن بگیرند سدره و دست و بای آن پاک کرده و بکوبند و با بکشت نخود

و یک مشت کشک کندم و دود درم شبت دود درم بابونه و دود درم خشک و دود درم
 انجیر سیاه و فیه اندر پنج من آب بنزند تا دوپهر برود و بسیار لایند و مقدار ده سیر از
 شور بایستاند و دود درم روغن کاه و دود درم روغن کاه و دود درم شیر شیب
 تازه و پنجدرم روغن بان بالندگی موم که آخته بهم بیاورند و حقه کنند سه روز
 هر روز هم بدین مقدار و در پنج روز فرو گذارند و باز سه روز میکنند و پنج روز صلیت نمایند
 چند نوبت چنین میکنند نافع بود و در روغن مداومت خوردن فاد از هر حیوانی در شربت
 مقوی بسی نفع بخشد و بعد از قوت گرفتن بدن فی الحکله ازین تدبیرات و غذا قبول کردن
 تن و دوائی قوی تر بر بالای طعام خوردن چون دوا را لشک و تریاک بزرگ و اشباح
 آن بجا نیست مفید بود و اگر مالمقی باشد در معده چیزهای که دباغت آن کند چون اطفال
 و پرورده هبله و امثال آن باید دادن و اگر فی زود می افتد و نمیکند از درک طبیعت
 در آن تصرف نماید از سنگناات فی آنچه مناسب بود بیش از طعام و متعاقب آن
 باید خوردن و از جماع استقراغات و تعبها و هر چه خشکی فراید در باید بودن و آب
 سرد خالص مضرت کلی کند و البته آب مدبر بدوای مناسب و کم سردی باید استعمال نمود
 و شراب بعد از طعام خوردن اکثر اوقات مقوی بود از آن همچنین دعت و آسایش معتدل و
 شور بامی مذکور شد طی که نمک و تخواب کم کرده باشند و اما طریق حکمای هند نیست
 که غذای هند همین معتدل و خوش طعم و مقوی معده فی الحکله و هند سود دهد و از
 پی آن دوائی قوی سبی که ضد سودا و مقوی معده باشد و در آن قوت نافذ بود که در معده
 معده و عروق در آید و قوت سهله داشته باشد که ماده سبب مقدم مرض
 براند و بیرون فرستد و قوت مح که حرارت غریزی و اجزای دافعه و مصلحه عضو داشته باشد
 که بدانها تقویت اعضا و ارواح کند و دباغت معده و عروق و امحانات
 چون کوراچولی بری کسی مقوی پر لعی و جبال و چهارس مقوی بقیله از سربله
 مدبر و حلوائی بلادری و اشباح اینها از هر چه تحلیل دیس آرد منع کنند و همچنین از
 مرخات و میرات معده و از چیزهای تیز و شور و تراب و از چیزهای نفوذ کننده و محرک

و شب آن چون خمر در سهرات جوانی ترک میخوار و ملازم حکام را که در سب و
 ضعف معده پیدا شده بود از حرکت در کمر و آب سرد خوردن و اخلاص بدان منجر
 بعد ساعتی قی کردی و اندک غذای پیوسته اندک اندک اختری و در قریب سال
 خان که اخته بود که دندانهای او را از بیرون پوست لب بتوانستی شمردن و بشستن
 بدان مرتبه بود که از پهلوی دیگر پهلوی مدوی بتوانستی کشتن و سخن درشت و بلند نتوان
 گفتن و خواهش نیاوردی جمله اطباء و قی بخود در مرتبه ثالثه تشخیص نمودند و بر قوت او
 تا تنفیه را حکم کردند و همه از علاج او استنکاف نمودند و نزد پادشاه وقت با اتفاق
 قرار دادند که ممکن العیال نیست بعد از آن حضرت مظهر العالی فرمودند تا حاضر خفتند
 و مقامی خوش هوا جهت او تعیین فرمودند و در وقت عصر به جهت درویشان بیخ چرخ
 و آتش نار بار بحضور آوردند حضرت از و سوال کردند که هیچ میل بدین طعام داری او
 تبسم کرد و تصور کرد که با او مزاج میکنند چه طب او را جهت ضعف معده و قوی الکرب و
 و شکاب با باز بر و امثال آن داده بودند حضرت فرمودند که برستی میگویم و معالجات
 بنوعی دیگر است از هر چه ترا رغبت میشود بطلب گفتن فی الجمله بدین طعام میل داری و لذت ندهند
 و دو قاشق از آن آتش ترش و سه قاشق پلا و خورانی ندهند بعد لحظه خوابانیدند تا
 قرب نماز خفتن رویدند او را کیسی مقوی بر بس و جیال شربتی دادند و شب خواب کردند
 بعد از صبح از همان غذا ایمن مقداره دادند و آسایش کرد و کم تشنه شدی و اگر
 شدی اندک اب نیم سرد فریدی و خوردی عصر و بقایا رسیده بود قاتی آن
 دو شب بدان میل کرد و بدان عادت بیشتر داشت هفت هشت قاشق از آن
 با و دادند بی قلیه و بوقت خواب همچنان کسی دادند تا سه روز همین نوع غذا میدادند
 و همین شد بت شب چهارم بعضی کیسی جی از کورا چوبی بری دادند سحرگاه او را
 اسهال شدند جد و از آب سائیدند شربتی بد و خورانی ندهند اسهال برطرف شد
 داشتها نیکو شد و غذا از همان انواع میدادند و شب پنجم هیچ ندادند و شب
 ششم و هفتم باز کسی دادند و شب هشتم جی کورا چوبی بری و بعد از آن شب

میدادند و یک شب هیچ دوا نمیدادند و بر تنه یک کعبه کورا چوبی تری میسپاردند و کاهپی در
 او اسطر روز چون بشیرینی تمیل کردی اندک غسل بانان بد و دادی همچنین تا بازده
 و فوت او در سیم چنان شد که از پهلوی به پهلوی غلطیدی و بعد شخصی راه رفتی و تا ماه هفتم
 چنان شد که بجای راه رفتی و بایندک مد در خواستی روز یازدهم کمان غلوه انداختی
 و مرغان را زدی و کمان خود کشیدی و پیاده اندک سیر کردی و بقدر کشت گرفتن
 پدید آمد و بعد یازده روز در روز کسی ندادندی و چنان در مقدار طعام او مراعات
 فرمودی که امتلائی داد خالی نشود هرگاه اندک ضعف در معده دریافتندی اگر
 روز بودی که بر بالائی آن غذا آگهی دادندی و بعد بیست روز جهت رفع تشنگی و بر
 بدن خربزه در میان روز اندکی دادندی خربزه شیرین سرده و بعد ازین دوا بر کسی
 اقتضا فرمودند در دوسه روز مکنوبت و بعد سی روز خسیلی بر زم اند چنانچه جهره
 از جهره نا قهوان میانه گوشت ماندی و از کمان سخت تیر انداختی و در سیم او را بخور خام
 معتدل فرموده اند و بعد از ان مکنوبت در هفته بحمام رفتی و لحظه بیش کشت نزدی در
 جهلم سوار شد و بدین آن باد شاه رفت در صورت قریب بحال صحت اصلی و طبای
 بکرامت قائل شدند و بعد از ان هر چه خواستی میل کردی لیکن از مضغفات معده
 دایما بر حذر بودی و هرگاه اندک ضعف در معده یافتی بتقلیل غذا و کسی اصلاح آن کرد
 و چندین سال بر همین پنج گذرانیدی و فربه و خوشحال شد و از اکثر امراض محفوظ شد
 باذن الله تعالی همیشه این حالتی بود که مواد فاسده غذای که قابلیت هضم از ایشان
 رفت بیکبار حرکت کنند و انفصال جویند و طبیعت از روی عنیف و رعب و اضطراب
 و دفع آنها طلب بطریق اسهال یا قی یا هر دو در هیچ حال از غثیان خالی نباشد اما آنچه
 بصرف ایستاده تر بود بسیار تمیل کند و آنچه بلغم داشته باشد با معمال شود و این مرض از
 امراض حاده بود و مدت خیر و شر این بسه شبانه روز کم رسد و بسیار باشد که چون
 اخلاط فاسده غالب یکبار در حرکت آید طبیعت قهر کند و فجاوه هلاک سازد و اینجا که
 طبیعت بران غالب شود بدن را تشنگی عظیم از ان حاصل شود که از هیچ دوا آن حال

نتواند شدن از نیت است که شیخ ابوعلی فرموده که ما همیشه را حجت پاک شدن بدن
 دوست میدارم اما از مرکب معاجات می ترسم و بسیار هستند که ایشان را این علت
 بسیار افتد طبیعت ایشان با آن مقاومت نماید و بدفع آن معتاد گردد و انجنان
 کسان را از آن خطر کمتر بود و بدن ایشان بدان پاک شود و اما مردمی را که این علت کم بود
 باشد تا ایام بزرگی چون واقع شود قوی و با خطر بود و به تخصیص مردم قوی اندام سخت
 گوشت فرجه مبتلی البدن را زیرا که این مرض را قهری بود که از طبیعت بیکبار با خلط فاسد
 رنجته واقع و آن مواد بدافع میسل کنند و صالح هم بشالیت و مخالطت فاسد میسل کند
 و طبیعت حفظ آن جوید و درین حال متخیر گردد و بمثال میدان مبارزت از کرد و نغوغا و
 در ستخیز و خون ریزش و غیره در میدان بدن حالات ظهور کند و مردم بر ماده ضعیف الکجرا
 را از غلبه حرکات اخلاط و بخارات دشت عظیم رسد و سبب این فساد مواد
 ناگواری بدن طعام بود و استحیل شدن آن کیفیت ادویه سمیه و موجب این ناگواری بدن
 یا فساد جوهر غذا باشد بواسطه چیزی مضر که در آن بوده باشد و با او استحیل شدن آن
 از حرارت معده بجهری بد چون خربزه و عسل که با هم خورده شود و آب بر بالای آن میا
 محتلط شدن آن با خلط غلبه در معده عروق و یا استحیل شدن آن با خلط
 که در معده باشد بواسطه مناسبت چنانچه در صین غلبه صفرا در معده خربزه شیرین
 و یا شربتی خورده شود و با سرد علامت اظهار این مرض همانست که در آخر
 معلوم شد اما گاه بود که بعضی را حجت صعود بخارات بد بدماغ و زبان و لبها و روی و یا
 سر انگشتان دست و یا محلی دیگر و یا اکثر اعضا جلدی پیدا کند و گاه باشد که چیزی را
 فراموش کند و گاه باشد که چیزی را نیکو بیند و خیالهای همچو بخاراتش و چیزی را می پسندد
 در نظر آید و هر گاه قوی می افتد از تهوع و اضطراب معده و در آنجا نباشد و در اکثر تشنگی
 غلبه کند و اطران سرد باشد و گاه باشد که اسهال یا زحیری افتد و یا با چشیدن
 و بعضی واقع شود و باشد که بعد همیشه جمی یوم یا جمی پیدا آید و گاه باشد که در سورتی
 پیدا آید و استفراغات صفراوی بالوان و اسهال مائی تیر بدیوی بر اثر آن واقع شود

و آن هنگام حاصل صعب گردد و بستن آن مشکل بود و گاه باشد که مریض را اسهال
افتد شبیه بکوبشت پایه خام یا کرب و ضعف و از قوت مرض بگذرد و غلبه بل کرم
زرد بدبوی و تیز و لزج بران دلالت کند و نبض ضعیف و صغیر شود و چشمها غور کنند و
صدها در نشینند و بینی باریک شود و ناخنها کبود و اطراف سرد گردد و تشنج در عضلهها
پای دران و دست پدید آید و رنگ مریض برنگ مردماننده بود و این حال با خطر عظیم
اما اگر با این حالها رنگ روی برقرار باشد و نفس با نظام بود هنوز قطع طمع علاج
نباید کردن و طبیعت با سیر که ترسد و در تدبیر جدیت ندم ممکن بود که زودا صلاح مزاج کند
چیت مددکاری طبیعت در تنقیح علاج بهترین تدابیر است که چون مرض مشخص شد
روان آبی بغایت گرم چنانکه مشکل توان خوردن بیاورند یا ربع آن کلاب ضم کرده مریض
بتکلیف میخورند چنانکه از دهن و بینی او بی اختیار روان شود و هر خط که آمدنی است
بر آید باز پنجین میدهند مقدار که اثر قوت و مجال و تدابیر دیگر پدید آید و اگر در قی بددی از خارج
احتیاط باشد هم کنند مثل ارسال بر مرغ و انگشت و ترک آینهی آن هنگام کنند که در آن
که تخت بپاقت شد و بقای فی الحمله حاصل آید و هیچ حال در بستن استغرافات
از بقای سعی نکنند مگر وقتی که از افراط آن هم سقوط باشد و تن را نموشانند بلکه خشک
و در کر ما خود را در آب سرد اندازند و بر تن ریزند تا منع کوازش کند و در درون کرم شود
و از خوردن غذا و حرکات پر خدر باشد بعد قراطیع در آسایش و خواب سعی کنند که
خواب بعد قراطیع و قلب اعراض بدترین سکناات و مقویات است اما اگر از قسم حذر
و خیالات و نسیان و خوف غشی چیزی باشد مادام که تمام قرار نیابد خفتن و در رفع
آنها باید کوشیدن و گرفتن جز بوا در دهن و مالیدن اعضای بغسل و اطراف و تن را
بر کفهای دست و پای دردی در زبان اندکی مالیدن و عطرها و اسفرها بوسیدن مریض را
ترسانیدن یکبار بخیجه و امثال آن و تعجب خفتن درین با بهالسی نافع و مجرب است
و آنچه که آب کرم دادن با فراط میسر نباشد آنچه میسر باشد بر فور باید غورانی و قوی
آوردن و بعد از آن باقی مواد را کمین بمصلحات کردن نوعی که در افراط قی اطفال دیگر

گفته شده درین باب کلیه بخلاف غالب نیک کرم کرده با و فضل در آن جو سیده
بسی نافع است و به شکین سهل جهت منجر شدن این حالات بغشی و سقوط قوت
زود می پسج شیرینی بمریض نباید دادن مگر وقتی که ضعف دل بسیار باشد و خواه
که تقویت کنند و یا اثر دوی زود بدل رسانند بخالط آن از شیرینی مرکب یاد و آ
مقوی یا مصلح جالی عند الضروره استعمال توان نمودن چون کلقتنه مثلا و اکثر ترشها
مقوی معده بوقت حاجت بمقدار ضرورت مفید آید و آنجا که سوزشی در احشا یا سب
و استفرغات صفراوی و یا اسهال مائی یا سرد و دید آید و بدین ابیر مقدم عمل نمود
باشند و مهلتی پدید آمده باشد و قوت کردن عنف کشیدن نداشته باشد
کلقتنه درم در پنج سده باشد باید خوراندن بشرطی که نیک کرم باشد
و اگر بدین سوزش و غیره شکین نباید فا در هر حیوانی باطین مخموم یا تریاق الطین نیم یا
در دو فاشق و دوغ یا شربت رب بهی امثال آن سائیده و یا حل ساخته باید دادن
و فریدن سیب ترش بهی ترش هم نافع بود و اگر تریاقات نیابند تا محل مستمسک دادن
با نهان باشد جهت کم دفع شدن ماده مدح الشفای بزرگ یا حافظ الصلحه مقدار کم
کوچک و معصوم یک انار ترش حل کرده باید خوراندن و خواب نمودن و اگر این اافی الحاکم
قی کنند ساعتی گذاشتن و بعد از آن از تریاقات مذکوره و غیر آنها آنچه یاب
دستور مذکور دادن و شربت ترش نعناعی و افشکه سرکه و غوره و نعناعیات
اندکی فریدی هم بسی مفید آید و از غذا تا هنگام نقار هیچ نباید دادن اما اگر کودک
باشد یاضعفی از بی غذائی در یابند اشتها فی الجمله پدید آمده باشد و از ابتدا
مرض شبان روزی گذشته باشد و مریض طالب بود و اندکی خشک بلا و با نعناع سر
باید دادن و از چربها و گوشت غلیظ حذر واجب و و کباب و جبه مرغ که بنار دان و کشیز
و زیره آنرا آلائیده باشند اندکی فریدن و چشیدن عظیم مقوی و نافع باشد و آنجا که
علامات که اکثرش و اسهال غسالی و اعراض مذکوره پدید آمده باشد
در نیک و نفس نیک بود کلاب سخت کرم کرده جرعه باید خوراندن و به پرمخ

قی را تحریک کند در آب سرد نشاندن اطراف را مالیدن و بعد اندک قی از تریاق
 چنانچه گفته شد دادن و بر کفهای پای تریاقات چنانچه گفته شد بستن بر کفهای
 پای تریاقات طلا کردن و بلته آب بنج سرد کرده آنرا سرد داشتن و آنجا که غشی افتد
 تحریک قی کردن اطراف بینی و گوش و میان شفت اورا سخت مالیدن و موی صنم
 او کشیدن و شراب مشک و مالحم در حلق او چکانیدن نافع بود و اندک مشک
 در کلاب حل کرده در حلق او ریختن عظیم مفید آید و بوی عطرها نافع باشد و آنجا که غشی
 افتد لته روغن کرم غصصها و طلا کردن و بر فطن قیاطی مناسب و همچنین بر سبب اذناغ
 و بتسکین نهضیه اینجا اعراض بر طرف شود و آنجا که فواق رخه دارد و تنفیه معده بقی کند
 و تقویت فم معده بکلاب کرم و قرفل و فواکه مذکوره و غیر آن تسکین آن کنند و هر کجا اعراض
 بد و نهضیه تسکین باید ممکن بود و هیچ نباید خوردن و استراحت و خواب باید کرد
 و بهتر آن باشد که حی از حافظه الصحه یا حب الشفا فرود بر دنا هم بر خواب هم تسکین غلط
 اعانت نماید و اگر اگر سنگی و تشنگی کشیدن و حشی نرسد چون اشتها می نیگوید آید
 و خواهند که غذا خورد و همه اندک و مقوی معده سر اسیمه نباید خوردن و از آب سرد
 یکبار در کشیدن اجتناب کردن و تا هفته یا سه روز حرکتهای معتدل کردن و اگر یوس
 میل شود و آنچه بعد مضر باشد خوردن و از چیزهای بد بضم و محرک خلط چون سر
 و تخم مرغ و خربزه و شیرینهای مضعف معده و شور با و خمردا شباه اینها را خذر بود
 و اگر کجای معده باشد بعد هفته اندکی جایز بود و در غیر وقت استلای معده و در غیر
 خلط و کسانی را که نهضیه بسیاری اذیت اولی آن بود که بدوای قوی همچو کسی و بر س
 و اطریقات و فلا فلی و زرنج و بلا و در دار المشک و محبوس و سفوف مقوی
 و حافظه الصحه و فرید العمد و شباه اینها از اقراص مصطک و عود و غیره اداست نمایند
 و جوز بویایسته مابعد طعام و اگر از معده اچانا سبب اذ خالی مغلی ثقلی و چوشیدن
 طعام و میل بالا نمودن و با حشای بد ملاحظه کنند فی الحال آب کرم باید خوردن و
 بمقدار توانایی قی کردن انگاه اگر خیزی از غدا می فاسد مانده باشد از اید و

مناسب باید اصلاح آوردن تا اشتباهی غالب پدید نیاید طعام خوردن جائز است
و همه شرابهای شیرین و خربزه کرم تابستانی غیر خسروی و هر سیه و جکال و کلیج
و حلوا و طعاهای بر روغن و تخم مرغ و غذاهای لذیذ و شور با می آب قاق و آب غالب
و سخت سرد و غیر تابستان و بر سر میوه و شیرینی و میوه های آبدار و مرغی چون بید و آ
لو و شفتالوی بلو و زرد آلو و توت و نعوقات حلوی و گشتهای شفتالو و آلو و شمش
و غیره مضر باشند و بر ضعف معده امانت نمایند و زعفران هم بالخاصه
بمعهده و اهل بیضه مضر باشد و جمله آنچه در ضعف و بطلان اشتها گفته شد
نافع بود و همچنین اکثر ریاضات شاقه مفید آید و همچنین در آب سرد
غوطه خوردن و در هوای خشک ساکن بودن و آب چشمها خوردن و الله اعلم
باب هفتم در بیان احوال حکم و مراره از وضع و ترکیب و مزاج و منفعت آنها
و علامات امراض مختلفه کبد و امراض کبدی و مراری و اسباب و علامات معالجات
اما ترکیب و وضع و مزاج کبد و زهره و منفعت آنها
بدانکه حکم عضو نیست مرکب اندر رگها و از کوششی شبیه بخون رسیده و قوت مضمن
دوم که صفو کیلوس را خون کرد و اندازد درین کوشش است و قوت جذب و دفع و اسما
اندر عروق وی است و اندر حکم تجویفی نیست که کیلوس اینجا جمع شود و طبعی و وضع یابد
بلکه همه در عروق باریک که در جمله اجزای وی است پریشان گردد و انجمه اجزای در جمله آن
اثر کند و حکم آدمی از حکم هر حیوانی که جنبه مقابل وی باشد بزرگتر است و در درون بر چهار
دندانه های پهلوان جانب راست او نخته است بر شیب قصبه شش و بر جگر فرو نهد
زبان انگشتان با کف و بدین فرو نهد تا نخی گردد معده اندر آمده است چنانکه کیسی چیزی را
بتمام انگشتان فرا گیرد و اینها را بتاژی زواید الکبد گویند و اینها از بعضی مردمان
چار تو باشد و اندر بعضی دوتو و اندر بعضی مردمان پشت جگر ماس بعضی پهلوان است
و اندر بعضی نیست و بیماریهای جگر بسیار است پهلوان و حجاب باندازه این ماسه است
و اندر تمام جگر غشای عصبانی پوشیده است و منفعت وی آنست که کوشش حکم

در کهای از اینها خویش بدارد و جگر را ادراک المها بوسیله آن حاصل باشد
 و اتصال جگر با معده در و دما بدو بود و عروق بران گذراند و با عضار دود و جگر را
 با معده بواسطه این عشا و عروق با ساربعین شاخ عصبی باریک که از فم معده
 بطرف جگر آمده شرکت تمام بود و مزاج جگر گرم و ترست با سکون خون در دس
 لایق تر باشد و منفعت جگر از بودن آن محل روح طبعی و طبع کیدوس و تحصیل دم
 و اخلاط و غیره تقسیم آنها را اعضا غذا و پرورش بدن چنانچه از تقریرات لاحق و
 بعضی ابواب سابقه مفهوم میگردد و از اعظم منافع بدنی است و ریاست بدن
 بدین سبها و او را بشک حاصل بود و اما مراره خریطه است یکتو از لیف جذب
 و امساک و دفع یافته شده و برزایدۀ بزرگتر جگر نهاده است در جانب مقعر و در
 بعضی بدان پیوسته است و هم از جانب مقعر جگر منفذی است اندر وی کشا و
 با اتصال عرق با صفرا فی فاضل از آن ممر زهره در رود و از زهره نیز منفذی است بر
 اثنا عشر که نختری صفرا از آن عرق باین دو با فرو دآید و از آنجا بدگر رود و در و د
 را از طوبیت های غلیظ بشوید و بر دفع نفل غالب دغدغه کند و یاری دید و در
 اکثر مردم این دو منفذ بیش نیست و در بعضی مردم منفذی کوچک از زهره بقعر معده
 کشاده باشد و از ممر عفرام معده و چون این منفذ کشاده افتد صفرا همیشه آید
 و خداوند این معده از صفرای معده برنج باشد چنانچه در امراض معده گفته شد
 و این جمله بیماریها باشد که آنرا مواجبه الاعضا را لاله گویند و منفعت زهره از
 جهت حفظ ثقلات این خلط صفرا و پاک داشتن عروق از آن بسی خطر بود و اعلم
 و اما علامات امراض طبعه جگر تا زکی رنگ روی و سرخ و سیدی
 و گوشت ناکلی تن و قوت نبض نشان با اعتدال گرمی و تری جگرست و زردی رنگ
 لاغری تن و خشکی بشیره دلیل گرمی و خشکی و سیت و لون رسا و تیره و سختی گوشت و کم
 نشان دی و خشکی و سیت و سید لون باریکی عروق و پهنای از وی گوشت و عرق لیل
 سردی تری او و هم نشان کوچکی دی و کهای سطر و ظاهر نیم نشان بزرگی است و کوچکی نشان

هم و لیس بزرگی و کوچکی جگر باشد و اما علامات امراض غیر طبیعی جگر
 تشنگی صادق سخت و محبت آبهای سرد و لذت یافتن از خشمها و یخ آب و
 اشتهای و حرکت اشتها از آب سرد و میوه های خشک و التهاب حوالی جگر
 و راحت یافتن از خشکیها بخوردن و از خارج استعمال نمودن و متضرر شدن
 از گرمیهای باغسل و بالقوه و مدت و صفت بول و براز و گرمی کفهای دست
 و کفهای پای و پیش سر بیشتر از سایر اعضا تخصیص در شبهها و غلبه تلخی و
 و سرعت نبض و زردی لون بشه و سرخ چشم و لیس گرم و سیدی لون بشه
 و لبها و زبان دبی رونقی رنگ و روی و کمودت آن و قلت اشتها و قلت
 تشنگی و متضرر شدن از سردیها بزودی و راحت یافتن از گرمیها و خشمیها
 و سردی اطراف تخصیص دست و پای و بسیاری تری دهن و کمی میل میوه
 و آب سرد و غلبه میل حمام و تابستان و بطور نبض و سیدی بول و کم
 براز و کمی قوت تن و لیس سردی بود و آبناکی خون و نمناکی تن و غلبه بول و
 از جهت غلبه کی براز و نرمی مفصل متضرر شدن از ترشها و لیس تشنگی و
 سیدی دهن و سیمی آن و کمی تشنگی و تریل گوشت شرا سیف و برآمده بودن
 رخی و خشکی و کمی براز و بول و صلابت نبض و مضرت یافتن از خشکیها در راحت
 یافتن از گرمیها و نرمیها و غلظت خون و غلبه میل میوه های گرم و تر و آب و شیر
 و مضرت یافتن از اندک تعبی یافتن تعدی از جانب جگر بعد از آنک تعب و جوع و کثافت
 و لیس خشکی بود و دلایل امراض مرکب جگر این دلایل باشد و چون این امراض
 اند این دلایل بقوت تر باشد و با امراض منجر بود و چنانچه تعیین شود و خلطی را بغالب آن
 خلط شناسد و علامات آن و اندک علم کمبو و ضعف جگر آنچه
 تابع مرض اند از امراض اعضا و مشارک و مجاور و تابع امراض ظاهره کنند
 چون درم و قرصه و بیره و اشتباه آن نباشد از ضعف هر قوی از قوای چهارگانه
 آن واقع شود یعنی اسم عام را بر هر یکی از انواع خاص اطلاق کنند و خلط

آنرا کمبود گویند و سبب این ضعفها انواع سوء المزاجی است که سادگی مادی و خصوصیت و ضعف
 هر قوی از مزاجی بهمانست که ضعف معده و مجده همین شده و ضعیف که بواسطه آفت اعضای
 مشارکت و مجاورت و یا از سده شبهه آن خارج از بحث علامت مطلق کمبود آنست
 که رنگ و آرسفید و زردی نایل شود و نهنگ که بر و غلبه کند و کمبود مائل گردد و وقت هضم ثانی و ج نری
 در جگر خود یابد اما اینجا که سبب جاذبه جگر باشد بر از نرم و سفیدی رنگ و غلبه آید
 و بول رنگین و اضح القوام بود و بی تدبیر جهت غلبه تاثیر ضعف جاذبه در نقل و اینجا که
 سبب ضعف ماضیه باشد چون اینها که پیچیده اندک در پشت چشمها و قبض اطراف
 چون پشت یا پاید آید و اینجا که سبب ضعف ماسکه باشد پوسته در حین
 هضم دوم کرانی در کبد خود در یابد و غذا از کبد زودتر بگذرد و نیکو هضم نیافت
 و بدان جهت فضلات هضمها بیشتر پدید آید و اینجا که سبب ضعف دافعه باشد
 صفرا و سودا و مائیت در خون فساد بسیار ظاهر گردد و در رنگ و بول کم بود و
 در حاجت کم باشد و رغبت کم نشود و علامت سوء المزاجات مضعف این قوی
 همان آنست که سبقت بیان یافت علاج اینجا که خلط مفید باشد تنقیه باید
 فرمودن بقصد و مدرات و ملینات قویه و سهلات بشرطی که مقویات از کبد از
 مصلحات مزاج با آن ادویه یار باشد و یا دوا بنفس خود مناسب کبد بود و
 مزاج آن نباشد و بعد تنقیه تقویت جگر کند بمقویات آن و از مضرات بر حذر
 باشد تقویت و حذر دایمی مستداعتی مادی با طبیعت ثانیه حاصل و اینجا که
 خلطی مفید نباشد تعدیل و تبدیل مزاج و جگر بنحیه مناسب کافی بود و تنقیه
 جایز نباشد و تعدیل مزاج جگر بدوا میسر گردد که در آن عطریتی باشد تا قوتها
 آنرا تقویت نماید در منع عفونت اخلاط کند و قبضی باشد تا جرم آنرا قوت دهد
 و منع تحلل روح و حفظ قوت آن کند و تقیتی باشد تا سده را از اغذیه بواسطه
 هضم جگر پدید می آید بکشد و انضاج و بلینی باشد تا دفع مواد مخثه در عروق بسوزد
 میسر گردد و اغلب در جگر سوء المزاج سرد و تر پدید آید و با لجمه آنچه جگر

بسیار نافع است و از اینهاست زعفران مویز با محجم یعنی دانه آن دار صنی لقاح
 از خرازیانه ریوید چینی جدوار انار نار دان و زرشک و قرص آن بآب کاسه
 و عرق کاسه و تخم کاسه شراب دیناری سکنجین اصولی کشکاب لوز شق فندقی
 کل لک عود سنبل مرقل مورد جب کرک خشک کرده سیخه افیون بزرالبنج فلوینا
 حب الشفا لغیا شرف سیر شیر بر آبی قر شفا لوسفون مقوی جوز بواقر فلفل
 کلقت قرص کل محجم خرقه نار باز زرشک ماز تالمیو که بمویز و مغز بادام کوفته جان
 کرده باشند شراب تلخ ریجانی و کسی را که جگر کوچک باشد و اشتها قوی و این
 غذای مستونی بدان جهت عاجز آید علاج او آنست که پوسته طعام قلیل المقدار
 کثیره غذایی سریع البضم خورد و یا بتقاریق خورد و صبح و نیم روز و عصر بر بالا
 آن هوای که مصلح باشد خورد و آنچه بکبر بسیار مضرت تشنگی کشیدن است و
 حرکت عنیف بر بالای طعام و ترخلو او اذ خال و بی ترتیب خوردن چنانچه لطیف و
 رقیق را از کثیف و غلیظ موخر دارند و آب سرد در عصب و عقب ریخت
 و حمام و جماع بر نداشتن و در میان خواب و بر سر شیرینی و حلاوتها سیر خوردن
 و طعامهای لذیذ و غلیظ و شراب شیرین و جمله شیرینهای مفرط و اشتها
 گرم و کل سرشوی و آبهای لای آمیز و هر چه در آن خاک با سنگ سوده باشد
 و آبهای بر دو آب گرم و کبابها بتخصیص خام و سوخته و جماع غالب بر خلوه و بر استلا
 و حقنهای گرم و چیزهای تیز و شور و محففات قوی و میالعه در خوردن سردها و شورها
 گرم بر این ازار کردن و ادویه سببه گرم و تیز بر قوت و استحمام بسیار و اندک علم
 سده کبد سبب بسته شدن مجاری و منافذ جگر اکثر حرکت عنیف باشد
 متعاقب خوردن طعام بتخصیص آنچه غلیظ و کثیف باشد و آنچه لزج یا شیرین باشد
 زود تر سده کند و همچنین استحمام و جماع نیز بعد از چنین طعامها سده آورد و در
 این افعال قبل از تمامی بضم معده غذا را بیک در برند و فضلات غیر منضمه انجا بماند
 و نفس این طعامها نیز بی این افعال کاهی سده کند بجهت غلظت و تشنگی مجاری کبد

و شراب شیرین اگر چه تفتیح سده ریشش کند در جگر سده کند جهت سرعت نفوذ آن
در جگر و جذب کبد مر از اقبل از قبول هضم کبدی و تمامی هضم معده و اغلب شیرینها
این حکم دارند و کل و چیزهای خاکناک سوخته سده بد کند و بلس ظاهر است و گاه باشد
که خوردن آبها و سخت قابض بود چون آب بعضی معادن و میوه های بسیار قبض نرود
و اشباه آن سده کبد آورد و جهت در هم کشیدن جوانب عروق را و گاه باشد که
بواسطه غلبه لیس که در جرم عروق پیدا آید اطراف آنرا بهم در کشاید و گاه باشد که
غلبه خلطی یا غلظی آن یا لزجت آن سبب سده کد شود و این اغلب از ماده خون
افتد و سده کبد بیشتر در جانب مقوی پیدا آید بجهت آنکه کیلوس از پنجانب جگر
اندز آید و عروق اینجانب نیک تر از عروق جانب محذب باشد پس آنچه خام و غلیظ
کیلوس بود درین جانب بماند و مصفی آن بمحذب رسد و آنچه در محذب واقع شود
سبب آن بسیاری خون است غلیظ و ضعف قوت دفعه آن عروق و قوت جاذبه
و دفعه عروق جانب مقعر و ضعف قوت ماسکه اینها باشد و گاهی باشد اتفاق افتد
که سده در هر دو جانب واقع شود بواسطه غلبه خلط سده و ضعف دفعه جمله
عروق کبد و گاهی را که در اصل خلقت عروق کبد تنگ تر از مقدار لایق واقع
شده باشد و آنها را که بسیار خوردنیهای کشیف غلیظ خشک خورند قابلیت وقوع
این مرض بسیار بود و تحلیل سده که در جانب مقعر جگر افتد با سهال با
و یا در اکثر بود و تحلیل سده که در جانب محذب وی افتد با دراز بود و آنجا که
سده محکم گردد هم حدوث اما س بود با پتهای عفونی و بسیار با شقیق افتد
علامت علامت سده ده نوع است یکی آنکه ثقل رقیق و سفید و بسیار
جهت آنکه کیلوس می یابد که تمام جگر اندز آید و بواسطه سده باز میماند و رود
فرود می آید دوم آنکه در جانب جگر کرانی قوی می یابد بیدر اما اگر سده در مقعر
باشد کرانی بیشتر در ماسار قفا محسوس گردد و تغییر حال بر اینجاست
بود و اگر در محذب باشد کرانی بیشتر در نفس کبد مفهوم شود و تو اینجاست

تانی و کم نفع بود و اگر رنگ صاحب جگر بسبب قلت تولد خون بزودی و سپید
 گراید همچون رنگ ناقیان و زرد لاغر شود و بسیار باشد که نفس خداوند سده
 بواسطه مشارکت جگر با اندامهای دم زدن منگی کند علاج آنجا که سده در جگر
 مقعر باشد قوی بود فستیح آن بادویه مفتوحه مسهله باید کردن بعد از آنکه چند روز
 منضجات داده باشند از مطبوعات و غیره ماده سده بخت ساخته و اینچنان را
 محض دادن مضر بود جهت مایل ساختن آنها ماده مجدد جگر منتشر شدن باد
 سده در تمام جگر و اما سهیل سبب مشارکت مقعر جگر یا امعاب سهولت بی ضرر
 نذکور دفع آن نماید و سهیل نافع و مقدر درین باب رویندست در آب رازیانه یا
 کاسنی یا آب بیخ یا آب کرفس هر یک مخلوط بکنجین سده یا بزدر چنانچه گرمی
 و سردی مزاج اقتضا کند و یا راجع فقیرا هم نافع بود درین عصارات با اندک رویند
 و انستین نفع باشد و اگر بدین سهیلات اندک آب خیارشبر دروغن بادام
 شیرین بیاورند اشتها و معده بهتر کند و سهیلات قویه را هیچ وجه استعمال
 نباید کردن زیرا که سهیل قوی ما را از اعضا دور میکشد و همین بود جگر قانع
 نمیشود و باشد که ماده بسیار را از راه جگر بکشد و سده مانع دفع آن شود
 و در جگر بماند و سده بارده شود و از آن هم حدوث امراض عفونی و اسهال
 کبدی بود و در سده ضعف چنانچه اکثر کودکان را می افتد احتیاج بمسهل است
 و بمفتحات بر منضج حالی و طبلین و بغذای مقوی زمانی و زرشکی و شربتهای مقوی
 سفر جلی و زمانی و بزوری و اصولی معتدل در گرمی اصلاح یابد و معصوم نارنج
 مناسب بود ایشان را و حب الشفا با آن عظیم نافع آید و کل سرخ و زرد
 آن و بهی اگر سده های جگر گرم را بکشاید همچنانکه زعفران قرص ^{مصلح} خورد
 و دار چینی اکثر سده های جگر سرد را بکشاید و اکثر سده نوجوانان نیز بدین غذا و نجای
 سفر جلی و بزوری و راوندی و اصولی و امسال آن و معصوم نارنج عرق کاسنی و جوز
 بهی شیرین و تخم کاسنی و خرفه و امثال اینها که داده کرد و اینچنانکه سده قوی گشته باشد

پیش از سهیل فصد عرق با بصل از بای راست مناسب بود و آنجا که سده در جانب محبت
 جگر باشد بحدرات مقوی و مفتوح تفتیح آن باید کرد و چون بسکنجبین که از زور معتدل باشد
 یا از اصول معتدل و شیر و تخم خیارین و کاستنی در آن کرده و اگر گرم باید شنبهای سرد و در
 داشتن و شراب و نیاری و کجبین را و نذی دادن و اگر قوی تر باید رو بنذ از قاعده اصل
 شربت قدری اضافه کردن تا باندک تخم کثوث و یا سختین رومی آنرا مقوی گردانیدن و اگر
 خشک باید مدری قوی را در معصورا ناریا شیر و تخم خرفه و امثال آن باید دادن و شربتها
 و غذاهای نافع درین مرض مطلقا و همچنین ادویه مقویه و مفتوح جگر و خوردنیهای مضر بدان
 جمله همانست که وضعف کبد فی الجملة مسبب شده و ترک نان و گوشت خصوصا فطر
 و سبوس دارد و ناشسته و گوشتهای بر قوت غلیظ و چرب و اربغایت مفید بود و
 شورماهای برنجینه و ماش مقشتر بهتر آید و بسیار باشد که خرزبه شیرین بجهت قوت
 ادرار و تلکین و جلالت و محبوبیت طبع سده اگر را بکشد خصوصا سده گل خوار و ریس
 و اشباه آنرا با طعامی مناسب یا دو آبی مصلح خوردن اولی بود و بسیار باشد که سده
 گرم جگر را دفع کم روغن شتری و بزری به بخ سرد کرده بکشد و اگر نیز در فراجی که بعضی
 باشد با مصلح باید دادن و طلائے و ضما دمای خشک سده کرده از خارج سده های جگر
 گرم را عظیم نافع بود و گرم آنها گرم کرده جگر سرد را مفید آید و آنجا که سبب سده
 بیس و قبض عرق و یا لین جرم عرق باشد بتدبیر تری فرا بطرف شود و علاج لین شده از
 بود و سور المزاج و طب آید بصلاح و حکما و بهند و تفتیح این سده تا غیر از بیس و آنچه از
 کل شود و دامت سردس میفرمایند و بعضی را سهیل شرنبی نیز میدهند عظیم نافع
 می آید لیکن در سده جگر گرم بر بالای آشه های شش و هندی رس را و در سردی شش
 و بر سر آن غذاهای گرم دهند و حب الشفا در معصورا نارهل کرده بر بالای طبع
 ترش درین ابواب عظیم نافع آید و سفوف مقوی با غذاهای مناسب آن هم عظیم
 و حافظ الصحة یا شربت مناسب بغایت قوی بود لیکن آنجا که تنقیه محتاج باشد بعد از
 تنقیه ازینها باید دادن شخصی را سده جگر شده بود و بعضی را آنرا سور القنیه بنیاد

درین
 تنقیه
 جگر
 و شش
 و معده
 و کبد
 و طحال
 و کلیه
 و مثانه
 و بیضه
 و رحم
 و قدامت
 و سبب
 و علاج
 و تنقیه
 و شربت
 و مصلح
 و حکما
 و بهند
 و تفتیح
 و کفایت
 و کمال

چند روز بهر صباح آب سائیده شربت نیکو خوردی و غذای مناسب بکار
 بهین صحت یافت علام ده ساله بندی از رنگ زرد شده بود و لبها سفید
 و کردن او باریک و قوت او ضعیف شده و اشتها کم داشت و شکم او نرم و کمزور
 مولانا عزالدین طبیب یونی او را دید و تشخیص داده که گردان گل خوردن را آن علام
 کاهی خوردی سرنگشتان داشت شیب بر کاه پهلوی او فرو فشار و بپوشان یافت که کثاره جگر
 محل اندک صلابتی دارد فرمود تا او را از گل خوردن حفظ میکردند و هر روز بخمیس سائیده پاریون اندکی
 میخورد و یا شربت دینار در یک تخمین ده میخورد و انار میخورد و پنج خواست هم میخورد و آتش بار
 باورنگ داشت آن بکار میبرد و کاهی بر رسیه یا بغذا که بسره که دو شتاب مغز بادام قاق کرده بود
 بر چه غلیظ و خشک بود و بر نیز میگرد و کاهی خربزه هم اندکی میخورد و بهین صحت یافت
 و الله اعلم در جگر سبب آن یا بادی بود غلیظ که بجهت ضعف و بضم کبد یا
 غلظت و نفاخیت ماکول پدید آمده باشد در شیب پرده اولین جگر مانده و
 به تدریج و تخمیس رنج میدارد و آن باد کاهی متحرک بود که بهر طرف میرو و این را ریح الکبد
 گویند در یک محل مختبئ شده و این را نفخ الکبد گویند و گاه باشد که باد در جگر
 باشد همچنانچه در سپر زنی باشد و علامت آن آنست که چون دست را بر
 نشاند قرار اندک کند و باشد که آن بدست نهادن مالیدن متفرق شود یا
 در سده قوی بود که با دست ماکرانی تمدد کند علقه جگر را و وجه تمددی محسوس گردد
 یا سوء المزاجی مختلفی باشد که در نواحی پرده جگر پدید آید و کیفیت غالبه ایلام
 میکند یا در می بود در محدب یا مقعر جگر که بتفرق اتصال ایلام و این با طبیعت بود
 علاج آنجا که سبب ریح یا نفخ بود و سبکی محل درد و تمددی خوردن چیزهای
 نفاخ و عدم علامات دیگر و حرکت ریحی بدان کواهی دهد غذا نباید داد و
 چندانکه ممکن بود چیزهای سخت گرم سازنده و کشاننده و تخلیل و تلطیف کننده
 بکار باید داشت از شربت های مقوی چون شارب دیناری و اصولی و بزورین
 و ما را اصول با عمل و آتش باه اینها و از سفوفات مقوی محلل چون سفوفی که از با و

ایشان و گویند که ویادناخواه و تخم کرم قاقله و قرقط مجوع یا بعضی بقند شیرین کرده سازند
 و اگر فصل مجون کنند هم بسی نافع آید و درین باب با قوی است از جمله ضادات مناسبه
 مثل ضادی که از سنبل و میان کل و کادر کس فته و با قرقط فله و اندک مشک
 و عود خام با آن ضم کرده ساخته باشند و استحمام بسی نافع بود و شراب صرغ فاسد
 برناشتا خوردن فایده بهر وسیع سده نیز کند و اگر در صحن شکلی اشتها علیه کینه غذا
 لطیف محلل مقوی کبد باید داد و از آنچه در امراض سخی سبقت یافته و قبل از تسکین
 همین کرم دارد و در کس بر بالای چنان طعامی منفعت عظیم بخشد باذن الله تعالی
 و آنجا که سبب سده قوی بود علاج بدستوری که در سده سبقت بیان یافته
 باید کرد و آنجا که سبب المزاج مختلف باشد تعدیل مزاج باید کرد و نوعی که مراراد از سده مزاج
 اعضا مقرر شده تخصیص سوء المزاج معده و مری جالینوس گوید مرادنی و حج اندک
 در حکم بود و من آنرا با نوع کرم و یک نوعی شد آخر الامراض بدستوران مایوس شدیم
 تسخیری کردم و نجواص کوکب استعانتی جستم در مخاخیان دیدم که از جبل الذراع نجات
 که بمیان خضر و بنصر آمده و قطع و داغ کردن نافع است چنین کردم آن علت بزود
 زایل شد و این چند جای دیگر هم تجربه پیوسته و آنجا که سبب سده ورم حکم باشد
 علاج ورم باید کرد و فریب بدستوری که در ورم معده مذکور شده اما سنجیده
 سبب آن اولاً سده باشد که مواد را حبس کند در جگر چنانکه اجزای جگر از آن خرد شود
 و ورم کند و ماده آن اغلب صفر بود و چون باشد که از خلطی بلغمی یا سوداوی است
 و این ورم یا در محدب جگر بود یا در مقعر وی و در تمامی کبد کم می باشد اما ممکن است و بسیار
 باشد که ورم کرم جگر دیده شود و در کرم کند و باشد که صلب گردد و آن علاج پذیر نیست
 و باستقفا یا اسهال منتقل شود و بملک سازد و باشد که ورم در رده جگر حادث
 و باشد که در نفس بسیار قفا واقع شود بی آنکه در کبد یا معده ورم شده باشد علما بعض
 بدانند که ورم محدب جگر گاه باشد که بوزن دات الخبث شبه کرده بواسطه اشتراک در
 امراض چون سرفه و شکلی نفس برآید و در پیچیدن کردن تب لازم و فرق بدان توان

که خداوند درم کبد چون نفس تنگ باشد کرانی و المی در شریف و بالای آن دریا
 و خداوند ذات الحجب این الم نباید و اعراض آن خود مذکور شده سابقا و اما حس خدر کند
 بالای و یا ستر نماید همچو ربع که در کس کانی انگشتان بر مجاری درم از کنار آن
 پهلو نخستی بغشارند و نیک مس کنند و کرانی این درم رسوی شست مایل بود و بول خدا
 اندک باشد و از تشنگی خالی نبود تا با خریبان سیاه شود و اما حس شتر بود علامات
 ظاهر کرد و نبض صلب و مساوی باشد و تشنگی بی اندازه بود و سخت سوزان باشد
 و زبان سخت سیاه کرد و آنجا که آماس در جانب مقعر باشد و نفس باز کشید
 الم کمتر باشد و سرفه کمتر بود تشنگی بیشتر باشد و شهوت ضعیف بود و کرانی اینجا کمتر باشد
 بواسطه تکیه کردن این جانب معده بهین جهت در اینجا بیشتر بود و جهت مشارف این
 با معده و اکثر از فوق و غشایان برنج باشد مگر هنگامی که درم اندک بود که اینجا این امر خاص تر باشد
 و آنجا که درم عام گردد از اعراض هر دو شق نخستی ظاهر گردد و الم و کرانی عظیم تر بود و علامتی
 ممکن نباشد و این قسم ندارد قند لیکن ممکن بود که در سده مقعر مدرات قوی محض داده باشد
 و ماده را قوت دهد و در تمام جگر منتشر ساخته بود و طبیعت از دفع آن عاجز آمده اجزاء جمله جگر
 از آتش شرب کرده باشد و درم تمامی حادث شده و آنجا که درم در مقعر دماسار یقافا
 باشد با علامات مقعر ثقل و تمدد در بعضی احشائین بسیار بود و آنجا که درم در دماسار یقافا
 فقط پدید آید علامات آن همان علامات مقعر است لیکن تپ کمتر بود و کرانی معده و اندر
 شکم باز دهد و تمدد در بعضی بیشتر از کرانی بود و گفته اند که هرگاه بیسند که در معده
 ظاهر نیست و بر از رقیق و کیلوس می آید و از علامات سده درم کبد هم چیز
 پدید هست و تمددی اندک در حوالی معده از جانب جگر می باشد و تپ است با
 آن پیوسته می باشد حکم باید کردن و بانک درم کرم دماسار یقافا و آنجا که درم در نفس
 غشاء کبد باشد از هر جانب که باشد در عظیم بود و تپ سوزان باشد و مضمحل تر
 بود و تیز تر که در بول ویرا گفته شد کمتر بود و علامات سر و کند از علامات او را درم
 مذکور نرم تر و آهسته تر باشد و علامات سوزا مزاج بار و با این ظاهر بود و خجسته

علامات سوء المزاج حاره با آنها و در آس که رسد مطلقا چون اسهال قبل از نضح پدید آید
 مندر بود بهوت و اغلب این مرض با بستر سقا و آکنه خواه سرد بود و خواه گرم و بحران
 آتاس خذبه بار عاف بود یا با درغریا عرق و بحران درم مقعر با سهال بود یا بعس
 علاج اینجا که آتاس گرم بود و خست فصد کنند و در موسی خون سستونی گیرند و در صفر
 کمتر و پتر فصد از دست راست کنند از اکمل یا با سلین و فصد بتدبیر کلیل ورم
 مشغول شوند و رعایت قوانین و اوقات که در ورم معده گفته شده اینجا نیز فر
 بدان ماند و قیانون کلی در تدبیر این ورم آنست که در ابتدا آنچه بکار دارند از شربت
 و اغذیه لطیفه قلیل المقدار و اطمینه و ضادات همه را دوع باید ساختن بدستوری که در
 دیگر ورام گرم مقرر است لیکن اینجا چیزی که سخت سرد کننده باشد استعمال نشاید کرد
 زیرا که جوهر کبد کوشی بغایت نازک و لطیف و از برد غالب زود منکشف میشود و
 موجب تحجریاده و صلابت ورم بود و آن حال مهلک باشد لیکن رادع با شراب
 از فلفمونی اندکی سرد تر باید بهر حال با هر رادعی که از داخل و خارج استعمال کنند
 چیزی که لطیف کننده و کشاننده مجاری باشد بی تحلیل خلط باید کردن یا سنب
 و قبض رادع منافذ تنگ تر شود و صفر را در آن محل مجوس سازد که آن خوب
 زیادتی ورم گردد و بعد از اوقات ابتدا در ترید با آن رادعها چیزی که پزائنده باشد
 و اندکی قابض بود مخلوط سازند تا لطیف و کثیف ماده را نگاه داشته تراند و قوت
 عضوا هم حفظ کنند بعد اوقات ترید در انتها همه محملات باید استعمال کردن لیکن در
 تحلیل روح و قوت نیز واقع است جز قابض که حافظ الصحه بود یا محلل باید استیضحت
 و اگر چیزی باشد که در تحلیل و قبض هر دو باشد و مع ذلک عطری هم داشته باشد
 که تقویت دل و روح کند همچون مرکبی که زعفران و کلاب و آستین در آن باشد
 بهتر بود و از محملات چیزهای تیز خوردن چون درد انگیرست دور باید داشتن و در محلا
 هم مقویات بکار باید داشتن و باید که در ورم مخدب از سهیل دادن بر خیزد
 و در ورم مقعر از مردان و اینجا که سهیل مناسب بود مبالغه در سهیل نکند که

قوت آورد و آنرا که قبضی باشد شکم او را نرم سازند تا بمرحمتی معدالم نشود و آنرا که لینی غالب
 باشد فی الجمله منع کنند بقرص طباشیر و امثال آن تا با سهولت ناخجامد و هیچ وجه
 غذا و شربت آن مقدار که بطبعیت اندکی بار شود نشاید تجویز کردن و آب سخت سرد
 مضر بود لیکن تسلیلی تجویز کردن و در صفا و سی سخت ضرر نکند بلکه گاهی فایده هم
 در ابتدا و ترید بیان آنچه در ابتدا بعد تنقیه بقصد تسکین بوقت حاجت بکار دارند
 اما اشربه عرق کاسنی با کنجبین ساده یا بزوری قرص زرشک کبیر
 قرص کل شراب دیناری کنجبین ساده با حلیب تخم خیار و بادریک و شیر تخم کاسنی
 و تخم خرفه با مجموع یا با سرکی نقوع زرشک یا نار دان یا ترندی یا آلو و نیلوفر سرکی
 از آنها با شیر تخم خیارین یا خرفه حلیب تخم کاسنی بقرص کاسنی و شیرین کردن
 بقصد یا شراب نیلوفر و هر شربت مناسب ورم جانب دهند چنانچه در اراشاره بیان
 شده که در حدی مدرات اولی بود و در مقهری طینات و گاه باشد که لعلیت و ترید
 احتیاج عظیم شود و آن هنگام چاره نباشد از داخل ساختن اندک کافوری در
 شربت یا در رضادی و گاهی تازه و سرطان در کشکاب بختن هم مناسب بود و باشد
 که سرفه ریخته دارد و کثیرا در ب السوس داخل ساختن لازم بود و کنجبین کمتر باید داد
 و زرشک چهار با جاشنی دادن و جهت غلبه شکنکی و حرارت طباشیر داخل ساز
 مفید آید اما اغذیه کشکاب ساده و محلی باب انارلس و اگر غذا کمتر خورد بهتر باشد
 و اما ضما و صندل سوده زرد و با کل سرخ کلاب سولق جو جمله را با اندک سرکه گوی
 خلط کرده بیان آنچه در ترید و آنها استعمال نمایند اما اشربه عرق کاسنی مخلوط
 بعرق بادیان یا بعرق کرفس و این را بجای آب گاهی خوردن مفید آید با کنجبینها
 مذکور و با قرصها هم مناسب آید اما اغذیه کشکاب جو محلی بشک سولق محلی بشکر
 و اما ضما و آنچه در ابتدا گفته شد مخلوط با سنبلین و زعفران و اگر در وقت اشتها
 صندل و زرد دارند بهتر باشد بلکه لازم بود و سنبلین و زعفران بکلاب مرشته
 کافی بود و باید که مقدار عرض و طول ضما و بمقدار عرض و طول محل ورم باشد

از خارج پهلوی و در زیر پستان بایل بطرف بغل راست بگناره پرمایان آنچه در وقت
 انحطاط بکار دارند اما اگر شربه اما آب رازیانه که بر زرد و کوبیده باریس در آن
 خیسانیده باشند با قرص زرشک بزرگ در آن حل کرده باشند مخلوط بسکنجبین
 اما آغذه برک کاسنی که تلخ آب آن گرفته باشند و بروغن بادام مخمیه و بسرکه
 چاشنی کرده و در تار در آن زیر براج ناردانی یا بسرکه و عسل و مخمیه بادام
 چاشنی کرده و اما ضماد استین و زعفران و عود و طبخ قرص سرشته اما انجا
 بعد از نضج با سهال احتیاج افتد وقت بر جای باشد فلو س خیار شنبه در
 آب عرق بادیان با کرفس و قدری روغن بادام بر آن ریخته باید دادن
 مطلوبی که در آن بسفنج و گل سفید و تمر مندی ریخته باشند و اندکی غار لقون
 ساخت باید دادن و با شیره تخم خیارین و تخم کاسنی را با قدری بسفنج نهاده
 و صاف کرده با قدری ترنجبین یا با قدری شیر خشک و قدری ریوند دادن
 مناسب حال و مطلوبی و تعیین مقدار شربه و غیره مناسب حال بیمار را بطبیعی
 متعلق است و اگر بعد چهارم تا هفتم هر روز شربت را از آب گشته و غلبه الشلب و دو
 سه درم فلو س خیار شنبه و اندکی زعفران و اندکی روغن بادام شیرین دهند
 و مریض را قبض هم باشد بغایت نافع آید و ریخته شدن درم اعانت کند و اگر
 مریض را طبیعتی باشد نباید مد کردن ملاحظه آن بسیار باید نمودن تا غلبه نشود و طبیعت
 بجهت قبض قوی و سقمونیا بجهت عداوت با مزاج کبد با الخاصیه در اکثر امراض کبدی
 تخصیص او را آن استعمال نشاید کردن و جرم کوشش تا هفتم نباید دادن بلکه
 تا بیستم و چه ضعف و دغدغه مریض مع البیض نیم ریخته اندکی تلون دادن و قانون
 وقت نهادن ضماد و طلا برداشتن همانست که در درم معده کور شده مخفی نماید که هرگاه
 تحلیس پذیرفت و اثر درم و جمله اعراض مذکوره طرف شود بوقت انحطاط و انجا که
 و بیله شود سخت نماید و مریض سخت لاغر شود و چشمها پچال در شیند و بول بسیار
 کم شود و درد و اضطراب بیشتر باشد و آن هنگام اهتمام عظیم درختن موده بزودی

باید کردن و مضجعات قوی تر با آنچه مذکور شد ضم باید کردن بدین آن بحث ادرم
 مستوفی است و حال این مرض با خطر بود و آنجا که آناس نخسته گردد و سر باز کند و علامت
 آن چنانچه در بحث خراج و درم معده مبین شده اعراض بدان گواهی دهند باید دید
 تا ریم براه امعاکث ده است و آن در راز ظاهراً شود و یا براه کرده و شانه کشیده است
 و آن در بول پدید آید و یا در فضای شکم کشیده است و آن با وجود دلایل کشادن
 در هیچ یک ظاهر نگردد و باشد که احشای حدت انرا احساس نماید پس اگر راه
 امعاکث ده باشد چیزی نمی نرم و ملین باید دادن تا طبیعت آنرا زد و تر پاک کند
 و خیارشبر در آب کاستنی و انار با اندک روغن بادام در میان نافع است و همچنین با
 عرق های مذکور و با قدری ترنجبین یا شیر خشک و شیر خمر یا با موز یا با پنیر
 هم مفید آید و اگر براه بول کشاده باشد چیزی نمی ادرار کنند جانی و نرم باید دادن
 چون شیر تخمهای مذکور و شراب بنفشه و شراب زوفا و شراب حاشا و نبات و قند
 و اندرین شربتها و شیر باد در ماء الاصول حراحی استادی بود در فروین که گاه
 ورمی یافت که آناس نخسته شد و مسر خواهد کردن آنرا می شکافت و این عمل چنان میکرد که
 محل ورم را از زیر با معلوم میکرد و در میض را بر پیش مایل میداشت و بعد از آن بیشتر
 داشت قوی بدرازی انگشتی آنرا بر مجاذمی ورم فرو می برد و نایزه بران ترتیب
 میکرد و اندک آن ریم را بیرون می آورد و بعد پاکی در روئیدن محل در خیم
 سعی میکرد و صحت حاصل می شد و چند کس را بدین نوع علاج کرد و دیگر
 در یابند که ماده تمام پاک شدند بر رو یا نیدن کنند و آنچه در میان بغایت نافع است
 از این نوعهاست مصطکی و تخم کاستنی و کل مخوم از هر یکی مثقالی کنند و دم الانوین و
 کل سنخ و طباشیر از هر یکی دو مثقال شیرینی سه مثقال با ماء العسل یا جلاب یا
 با سکنجین اگر حرارتی باقی باشد و آنجا که کل مخوم نیابند ریم فاذ هر حیوانی داخل سازد
 یا دو درم کل ارمنی ضم کنند و غذا سپوس آب با اندک نشاسته و عسل نخسته
 در روغن بادام برافکنند که م خوردن با اما جی که ذنبه تازه بره و اندک زرد چوبه داشته باشد

و خبازی یا خطمی در آن پخته باشند و کم نمک بود و حریره که زرده تخم مرغ و حلیه در آن باشد
 و امثال اینها و باید که مرض درین ایام از هر چه زور و عنف او رد و دور باشد و اگر آما
 در فضای شکم کشاده باشد و این غلب آما سحجاب تواند بود و چاره همانند خبر آنکه
 پوست پیغوله را راست راجاج است و بشکافد و عضله را نگاه دارد و صفای
 در و ز را به بندد و در دنی سازد و در مرض را راست بدارند بدست بران جواب
 بطرف شیب تاریکها تمام بیالاید نگاه تدبیر و یانیدن هر دو جراحت کنند و اگر
 در صنف سوراخ کردن کش را توان در مرض را تخدیر کردن بخنجر ری تا آلم در نیاید
 اولی بود و خطر این قسم از آنها بدشتر بود از آنکه اگر چرک را بیرون نکنند احتشاش تباه کند
 و اگر بیرون کنند عظیم دشوار بود و در و نیدن پرده را دیر میسر شود و دوا را در نیانده
 جراحات و قوانین استعمال آنها در همان بحث مذکور شده و آنجا که آما س صلب گردد
 و علامات آن از صلابت محل و تسکین تب و لاغر شدن عضلههای مرق و زیا
 شدن کرانی محل درد و سقوط اشتها و کمبودت رنگ بشره و کمی بول و تقدم آما س
 کرم در اغلب احوال و زائل شدن اعراض آن بران دال است کرد و بجهت های لایق نرم
 کننده و شربت های نرم کننده لعاب دار و طبعی انجیر و میوز و نقشه و پنجهای محلول و
 پنجهای پزائنده و نرم کننده علاج باید کردن و اگر خلطی غالب یابند استقرغ
 آن کنند مناسب باشد و این درم کم علاج پذیر و تجصیص که سرطان باشد
 و غلبه درد و زود و هلاک کند و بهر حال از معالجات سرطان و اورام صلبه پنجه مناسب
 بکار باید داشتن و آنجا که درم سرد باشد همه لطافات و منضجات و محملات استعمال
 باید نمودن و در اکثر احوال خیزی که قابض و خشوبی با اینها یار باید ساختن تا
 قوت و منع ماده از تخرج حاصل گردد و در ابتدا چون مقصود روع است قابض قوی تر
 باید و بعد ظهور آثار نضج تنقیه ماده باید کردن و سهل یابد در نضج و تحلیل بعد از آن
 باید مبالغه کردن و اکثر تدابیری که در درم سرد معده و در رسیده کبد و اورام باردگی شده
 است اینجا نافع آید لیکن استعمال همه دواهای مناسب کبد باید و آنچه بغایت نافع

اذخال آن در ضامه و اشهر سنبیل است و زعفران و روماس و کک و اسار و نون و مال
 بار و عن بادام مناسبه نیکو آید **سپان** مطبوخ مناسب حب قرطم و بسفاج
 از هر یکی هفت درم فستیمون افستین و پنج سوسن و خطمی از هر یکی چهار درم تخم خیار و
 تخم کاسنی و زرشک و تخم کرفس و عاریقون از هر یکی دو درم جله را بجوشانند در
 یکم آب تا شربت واری نماید و صاف کنند و سیزده درم لب خیار شرب و بسیت درم
 شکو و نیم درم ریوند نرم کرده و نیم درم روغن گل با آن خلط کرده بخورند و اگر بوقت خواب
 یک درم حب ایارج یا یک درم عاریقون حب کرده فرو برند و صباح مطبوخ خورند
 که عمل نیکوتر کند و آنجا که رجب صدمه یا ضرب برسد و از آن درمی در جگر حادث آید
علاج آنست که نخست فصد کنند پس تدبیر آس کرم انکو پیزند و بدهند تا فاع آید
 و گفته اند که همچنان که در شراب انکو ریخته دهند انفع باشد و آنجا که سبب صدمه یا
 زوری بقاعده زایده بزرگتر جگر از قرار خود بجنبند و از آن دروی در شراب سیف
 متعاقب آید **علاج** که راست بایستد و سیند راست کند و را فرود و
 نیکو بزراند تا آن بجای باز رود و در ذایل گردد و اندک سوء القنیه این ضعف بود
 که در جگر پدید آید و مزاج جگر از حال طبیعی یعنی بشده بد شود و این را سور المزاج کبد
 نیز گویند و این مرض مقدمه استسقا باشد **علامت** آن آنست که رنگ رو
 بزروی گراید و تهج اندر پشت چشم و روی و اطراف پدید آید و باشد که تهج قوی تمام
 بدن پیدا شود و چنانچه هرگاه انگشت بران نهند همچو خمیر مایه فروشند و این در حکام
 سور المزاج افتد و تشنگی غلبه کند و باشد که اشتها زیاده شود و مضطرب باشد و
 و قراقر در شکم و سستی و کلافی درین پیدا شود و گاه بود که بسبب صعود بخار مایه بد
 بن دندان خارشش گیرد و بچو شد و بزرگم و بی ترتیب دفع شود و اگر جراحتی با قرحه در
 پدید آید رویانیدن آن درو عبست میسر شود و بسیار باشد که خداوند ذات الیه را
 تره های آنجا که اندر شش جمع شود و حال او همچو حال صاحب سور القنیه گردد و فرق آن
 با غرض دیگر باید کرد **علاج** تدبیر سور القنیه حقیقی بود از تدبیر استسقا کشد

و این مضاعف علاج پذیر بود و مدت آن دراز باشد و قانون کلی در علاج سور القیه نیست که آب بهیابا
 با کل ترک کنند و بجای آب انار ترش شیرین خورند مناسب خلط و مزاج و تنقیه را بدفعات و زردی
 کنند و بسیار وقت بر آن مواظبت کنند و دمای مقوی کینه اعضا و مصلح و معتدل مزاج در آن
 مواظبت نمایند چون رس حلی شفا و حافظ الصلح و کماله و دوار المسک و اشباه اینها
 و غذای مناسب معطر کار دارند و از شمع مرغی و اشباه آن و شیرینها و قریبها هم از آن نوع
 چون سکنجبین و زردی بویندی و شراب ویناری و قرص عود و غیره و اشباه آن و اگر غالب مفسد
 ماده صفراوی باشد بعد تنقیه آن غده اثر به معتدل مقوی معطر خورند و اگر خلط غلیظ باشد بعد تنقیه
 غذا و شیرینهای مبل منضج مطبق خورند و ایما از اذخا و استلای خدر باشند و همچنین از سواک
 تر و سرد و در سبیل و ملین این مرض مطلقا باید که از خیرهای خوشبوی مقوی جگر و
 سازند چون عود خام و مصطکی و اشباه آن و بعد از آنکه خلط مفسد را بقی و اسهال
 بدفعات کم ساخته باشند تدبیر ادرار کنند و در سبیل سده کوشیده اینجا فضا شد
 کردن مکرر قستی که تحقیق دانست که سبب سور المزاج بسته شدن خون حیض یا
 بواسیر است اینها کم نخست تصفیه خون کنند بمسهل سبک چون فیرا و مسهل
 و بعد از آن در آسایش خون از رک که مناسب آن امراض بود بیرون کنند و در آن
 آن مواد هم سعی باید کرد و اگر زنی فصد آن تدبیر همیشه بقصد جرات نکند البته گفته
 که درین مرض هر بامداد شراب نستین خوردن نافع بود و آنجا که ضعف معده همراه
 در تقویت آن هم بحد باید کوشید و گفته اند که اورا بجای آب و طعام اگر اوقات
 شیرین تر نافع آید و بول شتر عوف یا شتری که دانه خورده باشد یا بول بقدر و اوقیه
 یا نیم درم سکنجبین یا قدری بیشتر هر روز دادن مفید باشد و اگر صفراوی بوده باشد
 پس که زرد نیز در آن کردن مناسب بود و پیوسته معده و جگر را گرم باید داشت
 بتکمید یک گرم و زیره متساوی و اگر سنبل و اشباه آن هم در آن باشد حصر
 را دوری سور القیه حقیقی از بخار بواسیر و مشارکت معده بود مدت یکسال و فی الحقیقه
 علاج مشترکی جهت هر سه مرض میگردند و مرض در جبهه متفاوت می بود آخر الامر

در اطراف بعضی ورم طایر ایشان در تنقیه و تفتیح سه که کوشیده و بر روی دندان مثل
 شراب دیناری و حب الشفاد اومت میگردند و غذای معطر مناسب میخورند و گاهی
 دوار المسک و تریاق فرقانی می نوشیدند در شبها و حب حبیبال یکروز در میان میخورد
 اغلب بر بالای طعام صبح آماجی ضعیفی که دوسه مجلس تلنی میشد تا فایده می بود و
 قبیل مسهل در سالی صد و بیست نوبت خوردند عاقبت یکنوبتی از این حبیب تر خوردند
 و اسهال دتی بسیار شد و بقی صفرائی مخی لب برآمد و آن مرض بعد از آن تهر شد
 و رعایات مذکور ه صحت تمام حاصل آمد صبیبه را در قزوین این مرض شد حکیمی فرمود
 تا تریهار از و منع کردند کباب بی نمک با عسل جهت غذا میدادند و او را و گاهی که آب
 میخو است انار طلسی یا عرق کاسنی اندک میدادند یا میروج اندکی در هر دو روز
 یکبار تن او را بطبخ خار شتری می شستند و از آن بیخ هم قدری بد و میخورند
 علاج باندک روزی صحت یافت و وائی چند جوان را سورا القنیه میدادند
 من ایشان را بر سفته و هر ده روز تلنی از شیر خشک در معصور انار تر شستن میدادند
 و از آب فقط بر نیز میفرمودند و گاهی بجای آب عصیر میفرمودم و گاهی بجای آب عصیر
 آب برک کاسنی یا آبی که در آن بیخ کاسنی و بیخ بادیان خیسانیده بودند قدری میدادند
 و از پی آن میفرمودم که در چینی در دهن نگاه دارند و آب آنرا پیوسته فرو برند و غذا را
 بکل گیر و اندک روغن دینه نخچیه میدادم و بر سر آن دار چینی در دهن گرفتن می فرمودند
 چون تابستان می بود تا آخر بهار گاهی جهت تسکین تشنگی اندک خربزه یا شقیق را با زرد
 شیرین خوردن تجویز میکردم و از پی آن همچنان دار چینی میخورند و بهین صحت یافتند
 و اعتماد تمام برین علاج شده بود و اندک علم استشفاه بدانکه هر آبی که خورده شود
 از معده بیکر منجذب گردد و بکرا اندران تصرفی که لایق باشد نماید و چون اقسام اخلاط
 بر اعضا بر وفق تدبیر طبیعت بحقیقت بکسر است از مقدار ضرورت ترطیب و تنقیه بدن
 با اخلاط با اعضا و خزائن بدنی فرستد و زواید آنرا بر ابراه بول و سام و غیره اخراج کند یا در
 خلل اعضا و فجای بدن باز نماید و بر در طوبیت مزاج آنها را فاسد نسازد و پس گاه

در تمام پیدا شود و نتواند که تسقیه بدن بوجه لایق نماید و فضلات را اخراج کند
 بیشک اعضا تشنه شوند و از طرباب طلبند و آن رطوبات زائده در خلل و فرج
 ریشخ و غیره در آید و بماند و مزاج آن اعضا را فاسد گرداند و بکسر حرارت غریزی
 آنها ان اعضا متورم گردند و همچو خیمه انگشت در آنها فرو نشیند و مدتی اثر آن باز ماند
 و این مرض را بواسطه آن عرض غالب که تشنگی است استسقا نامند و سبب آن
 ضعف موجب استسقا با انواع سوء المزاج بود چنانچه سابقا تبیین شده
 و اغلب از سوء المزاج سرد و تر افتد و موجب این مزاج بیشتر آنها می سرد بود
 که بعد از حرکت های غیف و حمام و جماع و بر نداشتن در کشند چنانچه در حفظ الصحه و غیره
 بدین معنی ایامی شده دید آمدن ضعف کبد و استسقا از سوء المزاج گرم و خشک خان
 بود که گرمی رطوبات بدن را بکند از دوشکی آورد و خشکی رطوبات غریزی را کم سازد
 و ضعف حرارت غریزی بتقلیل مد آن لازم آید و موجب ضعف کبد شود و اعضا تشنه
 بماند و آن رطوبات که اخذ و ماییت در بدن منتشر شوند و یا محبتس گردند و یا سبب
 سده و کبد بود چون مستحکم شود و ضعف غالب چنانچه سبب آن سابقا بیان یافتیم
 و یا سبب ورم کبد و یا ساریقین بود که سده بزرگست و یا سبب آمدن فضلات
 بود که بعد از اعضای مشارک و غیره چون طحال و کبد و یا ساریقا در روده و صائم بعد
 و مقعد و یا آفتی بود در آنها که بالغرض فعلی جگر تمام نشود چون سده که در راه رود
 افتد و ماییت دفع کند و قس علی هذا و این جمله اسباب سابقه باشند
 مرد قوع استسقا و اگر چه ضعیفا جگر را سبب اصل توان گفتن اما بحقیقت سبب
 و اصل ماییت و رطوبت که اخذ و محبتس و منتشر باشند پس استسقا مرضی بود و ما
 بارده غریبه و مطلق استسقا سه نوع بود زتی و لحمی و طبعی زتی است که رطوبت
 مائی یا ماییت در فضای شکم جای گیرد میان ثرب و صفاق و این بیشتر باشد
 و یا میان ثرب و امعا و این کمتر بود و خداوند آن چون از پهلوی پسروی دیگر کرد
 از شکم ادا و از آید شبیه با و از جنک آید و بدین مناسبت باین اسم موسوم است

و تحقیق وقوع این مرض از نامیت غالب و طوبت که اخته بدنی که از اسباب ^{صاحبه} آن
چنان بود که هرگاه نامیت در طوبات مائی که از بخار چ طبیعی خود بیرون شدن ^{مطلبه}
راه نیابند سبب مانعی که از رسیده و غیر آن در مجاری بدن نمایند و ملین ^{ساحضه} مسام آن
کنند و بطریق ترشح از مسام اعضا بدرون بدن سیل کنند و جمع آیند و محل تجویب
شدن در مجاری حرارتی که لازم احتقان مواد است در آنها اثر کند و بطریق بخار آنها
بخارج آن مجاری درون فرستد بسی مقطر گردند و جمع آیند و باشد که این مواد
در مسامها بمانند و یا در مجاری میان حکم کرده است و یا در مجاری که میان کرده است و در آن
مجا می تقرن اتصال قلیلی سبب واقع شود و مواد رفیق از آن محلها بفضای شکم فرود
و جمع شوند و گاه باشد که چنان اتفاق افتد که سنگریزه از کرده باشد نه افتد و از
گذشتن آن در مجر و مجری قطعی افتد و مواد بول تمام در شکم ریزد و این علت بی
مقدمات دیگر پدید آید و باشد که بعضی رطوباتی که ببول دفع میشود راه نیابد
که از جگر بگذرد و بماند و در جگر دافعه جگر بدین رکبهای که بنات مستقبل است
سیل کند جهت دفع از رسیده که مخرج اصل بول چنین آن بوده و از بخار ^{حرو} آن
نیابد و بماند و باشد که در فضای شکم راه کند و جمع آید سبب غلبه نامیت یا
ضعف قوت میزه است که آن مشترک است میان قوت دافعه جگر و جاذبه کرده
چون آب را که با خون مختلط است در جگر دافعه جگر از آبکی فرستد و کلیه از خون
جد کرده بخود کشد پس هرگاه در کار یکی از اینها قصوری پدید آید آب متمیز نشود
و چنانکه باید مندرج نگردد چنان آنرا قبول نکند باز گردد و در مجاری باز ماند و ما ^{افراط}
شرب آب و امثال آن باشد و بجز میزه از تفصیل آن و یا که اختن ^{اعضا} اخلاط و
بود بیکبار از حرارت مفراط و وقوع رسیده با آن در مجاری و بدانکه بدترین
اقسام زنی بود زیرا که ماده آنرا را هیچ نباشد که بدان راه دفع آن توان کرد
و بطریق بخار و ترشح بیرون شدن این مواد غالب از مسام روده و آلات
بول و امعاء پوست شکم امری بغایت صعب و بعید الحصول است و نیز

اکثر اعضا درین مرض سلامت اند و در تحلیل این ماده استعانت بادویه قویه لازم
 از استعمال این دوا هم مضرت باعضای سالمه بود و رعایت جمله شکل باشد
 و مع ذلک قوت بدن بقدر از جهت ضعف معده و حرارت غریزی جانیجه باید
 حاصل نمیشود و باضعف احتمال دوائی قوی و استفرغات قوی کردن شایسته
 نیست و هلاک ساختن مرض بغير ترخیص حرارت غریزی بتدریج و پوشانیدن
 احشای او و اختلال عقل هم پدید آید جهت فاسد شدن مزاج دماغ و روح پوشانیدن
 علامت استسقامی زنی بدین رنگ و روی بود و کرانی اطراف شکم
 باورم و درم عضلهها و بعضی اطراف چون تمامی پاها و باریک شدن کردن بودن
 پوست شکم براق و کشیده و بلند برآمده و آواز دادن شکم بوقت جنبانیدن
 همچو آواز خیک ایدار باشد که بعضی را ندانند که سیم آماس گیرند و آنجا که آب میان
 رودهها و ثرب باشد مریض بوقت حرکت چنان بیندازد که رودههای او در میان
 آب میگرد و این قسم اغلب از الضداع عرقی باشد که آب از آن مجرک میرسد
 و همچنین از ترشح کردن آب از حوالی امعاء و ثرب نیز واقع شود و اما قسم اول از ترشح
 افتد و از الضداع عروق حوالی کرده و نشانه و شباهه آن دهرگاه این مرض مستحکم
 شود سرفه پدید آید و از جهت فراحت آب به بردها تنگی نفس نیز حادث گردد
 و بول اندک باشد و بعضی را در پشت دستها اندک درمی پدید آید و اندر بیشتر
 و قتها سرخ بود جهت قصور نیز مینیزه قوت ظهور آن از کمی آب و باشد که آن رنگ
 صفرار حمر بود نه رنگ خون پس درین مرض آب سرخ دایما دلیل گرمی نباشد
 و آنجا که سبب ضعف جگر آمدن سودا بوده باشد بقدر معده و از آنجا روده صامیم
 جگر رنگ روی بنیری و سیاهی زرد وافت سپرزبدان کواپی دهد و آنجا که سبب
 استسقا که از شغل اضطراب بوده باشد از حرارت قوی سبب آماس اندر کمرگاه قوی
 پدید آید و بول و براز صیدی و غسالی باشد و در اکثر استسقا که از گرمی افتاده
 این علامات ظاهر بود و آنجا که سبب آماس کبد بوده باشد با وجود آماس جگر

ابتدای درم در پاهای ظاهر شود و سرفه خشک پدید آید و بعد از آن ضرب معده بکند
 کند و ضعف زیاده شود علامت هر سور المزاجی از اسباب سابقه هم با علامت
 این مرض ظاهر باشد همچنین علامات سردی و آفات اعضای مجاور و مشارک
 کبد و ظاهر شدن یکی از مشانه و جمع شدن آب در فضایی شکم متعاقب آن
 بی مقدمات دیگر دلیل شق شدن مجوی باشد و این تحقیق استسقا نباشد
 و بد آنکه اندر همه انواع استسقا نفس تشنگی کند و شهوت ضعیف و تشنگی غالب باشد
 لیکن در بار نسبت با جار کمتر بود و آماس در بار دزد و تر از جار ظهور کند علاج
 بد آنکه تدبیر مطلق استسقا دفع ماده مفسد و دفع سور المزاج معده و کبد
 و مشارک وی و تقویت دل و اعضاست و طریق تعدیل و تبدیل سور المزاجات و تقویت
 کبد و دل و عروق و معده و احشاء و غیره و طریق استفراغات و استفراغات اگر چه
 سابقا بیان یافته لیکن آنچه مناسب این مرض است بترتیبی که لایق بود اینچنین
 اما دفع ماده این مرض بسبب وجه باید کردن اول آنکه از آب و آشامیدن وی
 و طعام و نان و میوه آن مقدار که ممکن باشد مریض را باز دارند تا یک تشنگی و تشنگی مدو
 منقطع گردد و حبس تجلیل رود هرگاه از تشنگی بی طاقت شود و نار خود را با عصا
 کاسنی یا عرق آن اندکی و چون جهت حفظ قوت بعد از دادن حاجت آید قدری قلیلی
 پلا و خشک سرد دهند تا تشنه نشود یا قدری کیاب مرغی نمک با عسل یا قدری
 پلاوی که کل گیر و اندک روغن دنبه تازه در آن باشد و امثال آنها و غذای غلیظ لزج
 نباید دادن و ترشیها هم تا ضرورت نباشد ندهند و هم آنکه بقی و اسهال
 و ادرار و حقنه و شیاف ماده را کم سازند و چون ماده این مرض در خارج عروق
 در یک محل مجتمع و غالب شده است بطریق رشح و بخار و غیره دفع آن نیز بدین نوع تواند
 پس بزور و با طبیعت عنف نشاید کردن بیکبار و دوبار و سه بار طبع از آن بگذرد
 و دفعات و مرآت استفراغ باید کردن تا فوت بر جای ماند **بیان دوا**
 که در دفع آن آب با سهال و ادرار مجرب است بکیر ندریون نیم درم گت مفسول نیم درم

زعفران نیم دانگ جمله را ساییده درسی درم آب طبعشقوق و چهل درم آب اشنان فارسی
 جالینوس کوینده درم اشنان فارسی و رای مناسب هم به سهال و هم با
 دفع این آب میکند و دیگری قرص مازریون در آب طبعشقوق و یا معصورانار ترش و اگر
 جبال و غار لقیون و تربید و در تنقیه این مرض بغیر عسل داخل ساختن عظیم نافع آید
 سوم آنکه باقی مواد را نجیف کنند بعرق آوردن و از آن بر شکم بستن و در آب معادن
 زجاج و کبریت نشستن غالب باب دریا گرم کرده یا آبهای مثل آن طبعیخ خاخر حسین
 تن شستن و بسفر حجاز و گرم سیرات رفتن و بضاعت و مجفف بستن بر تمام محل درم
 بر شکم و اما سایر تدابیر چنان بود که بعد از استفراغات نجف الحدید خیری
 که دفع غایله آنها کند بکار باید داشتن از اشربه و اغذیه مناسبه و تقویت احتیاج
 بچیزهای که دباغت کرده است چون لطیف و حبه الحدید مدبر که قرفل یا جوز بود
 با آن ضم کرده باشند و تقویت سوتهای خویش از غذاها و غیره کنند و در جمله او
 از عطریات داخل سازند و حرارت غریزی او را برافروزانند بمفرحات و حرکات
 معتدل و تفرجهای مرضی و غضبههای معتدل و فرجهای تدابیر سویت باید کردن چنانچه
 روزی در تعدیل جگر باید کوشیدن بخوراندن آب کاسنی یا کنجبین یا فلفل طلای
 و ضمادهای مناسب بر کبد و روزی در تسخیر و دفع ماده کوشیدن بخوراندن
 آب بادیان و غلبه الشلب و غیره و روزی در نرم کردن مثیل عصیر ترب و آب کرس
 و غیره و کاهیه تقویت احشا کردن بخوراندن چیزهای که بالخاصیت نافع یافته
 چون بول بز یا بول شتر عربی یا شتران و هر سه روز یا چهار روزی کردن بمقتی
 مناسب و در هر ده روز دوائی که آب را با سهال و ادرار قوی دفع کند و ادرار
 از آن اصلاح حرارت آن بمثل شراب غوره و لیمو و غیره کردن و تسکین شکنجی با مارخو
 و شیرین کردن و یا بعصیر کاسنی و بعد تنقیه ضمادهای مختلف بکار داشتن و تفریق کردن
 فی الجملة و غذاهای چاشنی دار زرشک و اناری و سرکه دادن کم و از آب میوه منع کردن
 سایر طاهر طبیب کویشخصی رازقی گرم داشت و بهداشت خوردن عصیر کرب

دست اصلی ریشک
 کردن این خیری ۱۱

با بختیاری یافت و بر چند کس و یک از مودیم صحت یافتند شیخ علی کوید زنی را در دم رفته
 کرم داشت و علت بر دستوی شده میل او بانار شد انقدر انا را عوض آب و کاه
 عوض غذا خورد که اگر نقرز افتد مردم تعجب کنند و بهین صحت یافت جالینوس
 کوید دوستی داشتم او را استسقا زنی کرم افتاده بود و بسیار کم قوت شد من او را
 جهت حفظ قوت رخصت دادم تا از کوشتهای لطیف و نان خشکار و عدس و اسب
 که از ناردان با سرکه و غسل و مغز بادام قاقق کرده باشند و کم تر ششی بود و انچه میل کند
 اندکی بخورد و از آب و تریها و آتش میدنیا مطلقا در امانع کردم الا در آن روز که او را
 و در خواستم دادن از زیر باجی مناسب اندکی قبل از آن و اندکی بعد از آن میدادم و
 بدان جهت بر غلبه میکرد و مسهل او کاهی این بود و ولید زرد و هفت درم شاهرخ
 چهار درم فستقین دو درم کاسنی و نانه سنبل و تخم کاسنی جلد دو درم این اخرا را کوفته
 در یکین و نیم آب جوشانیده و شلث باز آورده و صاف آنرا بسه درم شکر سفید جوشان
 این یک شربت بودی و کاهی قبل از طعام سه حب باد میدادم که از سه شربت و مسهل
 بمسافات عقد کرده بودم هر یک مقدار نخودی و یا جی که از سیر و شربت و غسل انچه
 بودم میدادم و بعد استسقا غایبه گرمی و دوشت آنرا بخورانیدن آب خورده بود
 اصلاح میکردم و بر جگر او کاهی صندل طلا میکردم و بزنان و حوالی آن ضحاک
 محلی از کل ارمنی و آرد و کادرس و سرکین خشک کاد و شک بزونا کستر بلوط
 و کرم جلد را بسکه تر کرده به بول کاه و یا به بول بز یا به بول شتر میمالیدم و کاهی او را
 خوردن انچه خشک و شکر تجویز میکردم مدتی را بهین رعایتها صحت یافت کونیند
 جماعتی از مستقیان از هر نوع ببادیههای عربستان افتادند و انچه شربت شتری
 نمی یافتند مدتی همان بخوردند جمله صحت یافتند محزون بود در کیلان که هرگز
 استسقا زنی بودی در موسم خربزه که به هر روز یک مثقال براده آهن نیم صلیب
 کرده بر روی خربزه که یک لانی غالب افشاند و خورانی می بچنین تا جمل روز و اسب
 هر روز از آن اسبهای چند شدی و صحت یافتی و او را آب ندانندی غذا

پلا و کیسانی دادی و باین تدبیر دران هواشنکی کم می شد و آنجا که سوراخ المزاج
 سردی در جگر بوده باشد علاج آسان تر بود و مبالغه در تنقیه و تخلیلات بهیچ
 که سابقا مذکور شد نافع آید و صبر بر کسنگ و تشنگی بهتر تواند کرد و بیشتر فایده
 یابد و معاجین گرمی فرا و حب الشفا و حافظ الصلحه و امثال آن نیکو آید و آبا بعد
 تنقیهای بسیار و در تحفیف مبالغه کردن بحد کورات هم مضرتی باشد صاحب خسر
 گوید شخصی را دیدم که این مرض برو بغایت ستولی شده و مدتی از نظر من غایب
 شد و بعد ازان او را دیدم صحت یافته بود از کیفیت ان سوالی کردم گفت
 چون بر جای بماندم و دل از خود برکندم بر سبزه را ترک کردم روزی شخصی بدو
 من آمد و او از کرد که ملج قاق نمک سوده می فرود ششم مرا میل شد غالب ازان حریتم
 و بسیار خوردم اسهال بر من افتاد و چندان رفت که حد ندارد و بعد ازان ایستاد
 و شکم من بحال باز آمد و آن مرض بهین رفع شد پس رفتم و از ملج فروش شخص
 کردم که آن ملج را آنکه گرفته بودی گفت از فلان محل دانستم که از زمینی گرفته بوده که آنجا
 مازویون بسیار میباشد و آن ملحان ازان بسیار میخورد و آن قوت اسهال
 دفعاده ازان ممر بوده و در ری جوانی سیاه جرده در سن پانزده شانزده را
 استسقای زنی پیدا شده بود چنانچه شیب ناف و بالای زمار او درمی بقدر
 داشت و در پشت پای او هم اندک پیدا شده بود و اشتباهی او ضعیف گشته او را
 از آب منع کردم و او هم تشنه کم می شد و بجای آب انار شیرین میدادم و غذا
 پلا و بکل گیر و دنبه پنجه میخورد روزی دو نوبت و هر بار اندکی و روزی یک نوبت و فرمودم
 تا ریک نرم آوردند و علت آن زیره و ربیع آن نمک سوده دران کرده گرم کردند و بر
 پین کرده پیوسته بر شکم او می بستند و چون سرد میشد تکرار میکردند مدت یکماه را
 بدین تدبیر درم از شکم او بپای او آمد بعد ازان بهین تکیه بر پاهای او میفرمودم تا از
 پاهای او نیز رفت چون این درم زایل شد بخاری ازان بدماغ برآمد و شکم کوری بسیار
 و از آن نیز دوسه روز علاج کردم چنانچه در شکم کوری مذکور است و من آنرا سوراخ المزاج نامیدم

تشخیص کرده بودم که از سودای سپرز واقع بود و کرانی هم قبل از آن در سپرز بود
 و کل کیر و روغن دنبه اصلاح آن هم کرد و دید آنکه هرگاه سورالمزاجات جگر که اسباب
 سابقه اند مرتفع کردند در رفع سبب لاحق بیدغدغه دلی ترکیب تدبیر سعی باید نمود
 که بزودی حاصل گردد و اغلب آن باشد که بجز ترک آب و اشتامیدن و تسکین
 عطش به ما و عذب و آب برک کوفته کبی و تسکین جو ع به بلا و کل کیر و یا شش
 و برنج با عدس و بهشتن ریزیک و زیره و نمک کرم کردن و بکم کردن ماده سبیل
 گاهیکه بصلح می آید و من بسیار کس را بدین نوع علاج کرده ام و آنجا که سبب
 ورم کرم یا سرد بوده باشد بیشتر تدبیر در امتحام ورم باید نمود بدستوری که پیش
 مذکور شده و بنوعی که در جگر کرم کفنه شده ترتیب توزیع ایام را مرغی باید داشت
 و مادام که ورم مرتفع نشود و رانند آب بر روی قوی نشاید و تلین و التیاج نفوس
 خیار شنبه و روغن بادام سی سفید آید و در ضادات مبالغه کردن جهت ورم من
 آن دهر یک جدا بکار داشتن اولی باشد و این استسقا و رمی مشکل العلاج بود و
 آنچه متفرج کرد و اگر اتفاق افتد که ورم بطرف شود و هنوز قوت باقی باشد آن شکام
 رانند آب بمسهلات و مدرات که بسیار قوی نباشد و بدفعات یکدن که فایده دهد
 و آنجا که سبب گردیدن آب در شکم شکافت شدن مجری بول بود و از کرده اغلب آن
 باشد که چون بران جانب خسید و ترک آب و ملاقات کنند و مدر بکار می آید
 آنها از همان شکاف بجزر شانه آید و دفع شود و بعد از آن فکرو بانییدن عرق باید کرد
 بدستور شش شخصی را استسفای زرقی بود و شکم بغایت بزرگ شده و مرض شکام
 یافته و از حرکت باز مانده بود و در کافحه خفته ناکاه ازان جافروافت و شکم او بزرگ
 و تمامی آنها برفت جراحی میاورند و شکم او را بدو خستند و آن جراحت روید و
 نمرود صحت یافت و این از عجایبهای عالم است و مراجهان مینماید که همچنانچه در حین
 شدن ریم قرصه جگر بقضای شکم مفر کرده اند که اندر کش ران راست است
 شکافند و صفای را بستند و بنا بر آن ریمهارا بیرون کنند اینجا نیز اولی آن بود

که چون از دیگر علاجات نفی نیابد همین نوع عمل کنند و بعضی طبیبان نیز این تجویز کرده اند
 در مردم قوی مزاج کالبه و این نیز وقتی توان که آب میان ثرب و صفاق بود و
 چون در داخل ثرب باشد ازین ممر بکشاید و آنرا از محل دیگر از شکم توان کشادن که زخم
 بر آن عضله نیفتد و اندک سوراخی در ثرب شود و برود با آفتی برسد و اگر نایزه از
 بولاد تصنیف کنند که سر او با غایت باریک و تیز بود و سوراخ میان آن بخت
 تنگ بود و بر سر دیگر قوی آن آنجا بخت به بندند تا هوا بدرون نرسد و شکم و ریه را
 بآن بستن نافع بود و مضرتی نرسد صاحب کامل گفته است که اولی آن بود که از پهلو
 آن سره که محل خروج بول بوده در اصل سوراخ کوچک کنند به شیش نایزه بر آن
 استوار کنند و اندک آبی بیرون بکنند و باز سر نایزه را استوار میسازند تا قوت
 با خروج آن غالب بیکبار تخلیل نرود این بسی بدست نیکو بود لیکن استاد ما هر میا
 که چنان رعایت کند که مضرتی دیگر بدین نیاید شخصی را این مرض مستولی شده
 و قوی هیکل بود و آماسی بد اندک و در اینها می آورد سیدنا کاه بر روی ران او ریشی بیداد
 و سوراخی و از آن سوراخ آب ریشی می پالائید و همین خلاص یافت و آنجا که
 آفت عضوی مشارک یا مجاور بوده باشد اهتمام در صلاح آن بیشتر باید کرد
 و طریقی آن بجلش مبین شده لیکن بدستوری که در ورم کبد گفته شد همان نوع بر
 علاج مرعی باید داشت و آنچه تخصیص از بسته شدن خون حیض یا بواسیر افتاده با
 کشادن آن نافع بود و اگر بیرون کردن خون درین مرض مضرب بود اما مبالغه نکند و بقصد
 صافن و غیره ادرار آنها جایز نباشد عورتی ترک در باد غیر راه بچه کرد و در حال آب
 بسیار بخورد و این مرض بر او طاری شد و مدتی در آن بماند عری فرمود که بجز شیش
 آوردند و در آب غالب جوشانیدند و صاف کردند و از آن در کدی کردند باریک کردن
 و دهن آن تنگ و آن کدو را در گوی کرد که دو انگشتی دهن آن بیرون بود و او را
 فرمود که بر بالای آن می نشست چنانکه سر آن در دهن نسج بود و چند آنکه اب انگ
 خشک شدی باز اعاده کردی و در سیم ران بساق آن زن روی پوست ترکیب

بچه شیش

وزرداب و آب صاف از آن میرفت چندانکه درم بر طرف شد و او را آب و آتش و نان
 نمی دادند و قیصر و شیرشتر میخورد و بهین صحت یافت و اینجا که احیاناً تپه اتفاق افتد
 یا استسقا مطلقاً علاج مشکل گردد جهت مخالفت و درین حین ادلی آنست که سینه
 تا کدام مقدم بوده در علاج مقدم کوشند و مراعات موخر هم فی الحقیقه کنند و بسیار باشد
 که تپه های گرم خصوصاً در سفر تا سبب حرارت جگر شود و با استسقا کشد و مردم
 کم دانسته تدبیر استسقا کنند و اگر سبب حرارت پر خدر باشند و بیمار بزرگ باشد
 شخصی چون ترک خراش پستی شد در راه نبریز در راه از جهت حرارت تپه حرکت
 آب بیکدیگر میخورد و غذای مناسبی نمی یافت و اکثر اوقات نان میخورد و آب بسیار
 کشید و آخر تمامی پاهای دوستانه و دردی او آکس پیدا کرد و سرفه بر او غلبه کرد و او
 او ساقش و از غلبه ضرب سرفه پهلوی و سینه او در درون در و محکم میکرد و جهت
 جهت عادت اصلی و حرارت او فرمودند تا آردنیه جهت او ترتیب میکردند قاتی آن
 خوات کرده بجای آب او را دوغ میدادند بدین تدبیر تپه بر طرف شد و درم کم گشت
 تا تمام صحت یافت و الله اعلم و اما الحی آنست که رطوبات بلغمی و آئیت با خون
 در خلط ظاهر تمام اعضا در آید و قوام گوشت تن بهمیچون قوام خمیر شود که چون آنکشت
 بر آن نهند فروکشند و بدنی همچنان بماند و بدین مناسبت از اطعمی مناسب
 سابق این مرض اغلب ضعف جگر باشد و آن سبوق بود و ضعف معده و این ضعیفها
 اگر از برد باشد و سبب اقرب ضعف مضمه رکها و اعضا باشد بواسطه ضعیفها
 مذکور و باشد که سکه از خارج بتن رسد و فراج اعضا و عروق را بیدار و درم
 ثالثاً ابتدا بشود و آن خون در اعضا خام بماند و در گوشت در آید و جزو آن تمام
 نشود و رطوبات آن موجب درم گردد و باشد که سدهای در منفذ رکها حادث
 شود از خوردن گل و امثال آن و آن سدهای کیموس متین را از رسیدن اعضا
 باز دارند و رطوبتهای رقیق آن بکند از که از سدهای اعضا پریشان گردد و باشد که
 که اخضر خلط و اعضا از حرارتی حادث گردد و از جهت سدهای در بعضی مجاری راه بول

دفع نشود و با خون در بدن منتشر گردد علامت خاصه لحمی آنست که از تقریف
 فهم شد لیکن درم در پاها پدید آید بعد از آن در شکم و خصیها و بعد از آن در
 روی و دستها و بعد از آن در سایر اعضا و عریض و موجی بودن نبض اینجا
 لازم باشد و اینجا که بمشارکت عضوی دیگر باشد علامت آفت آن عضو هم
 ظاهر بود و هرگاه این مرض مستحکم گردد و غلبه کند بدن بچیک پدید آید و چشپها
 ناپدید شود و باشد که بعضی جاها پوست از غلبه ورم تبر که در آبی گردد و این
 حال از غلبه کند و قوت باقی بود و ممکن که مفید باشد و چون آفت این مرض علم
 بجمع بدن و جمله بضمها اینجا ضعیف اند علاج اینجا هم شکل بود و ازین جهت
 بعضی بدترین اقسام این را داشته اند اما حسب تجربه بدترین جمله زرقی بود
 و بعد از آن لحمی و ملاک ساختن این علت بفساد مزاج اعضا ظاهر و خود حرار
 غریزی بتدریج عسللاج قانون کلی آنست که در زرقی مذکور شد لیکن اینجا که
 باز استادن خون حیض بود یا بواسیر باشد و بول سرد و غلیظ بود و سخت
 فصد عرقی که کشانده آنها باشد باید کردن و اندک خونی برداشتن تا آنکه در استسقا
 مطلقا تقلیل خون بواسطه کمی و آبستگی آن جایز نیست و این مرض را سه علامت
 یکی آنکه ماده سبب و مفسد نخستی کم میگردد و دیگری آنکه بعلتهای سابق منفعت
 میرساند و دیگری آنکه همچنانچه هنرم تر غالب چون برایش نهند و دیگر میشود و فرو می
 و هرگاه کمتر است بهتر است اینجا نیز این خون آبناک که در تمامی بدن منتشر است
 بوجارت غریزی اعضا همان نوع مضرت رساند پس بکشت او بهتر باشد و باقی
 تدابیر همانست که مذکور شد در زرقی و مداومت حب الشفا درین مرض عظیم
 منفعت دهد و همچنین مداومت قی کردن و غرغره کردن و اینجا که تبی با این اتفاق
 افتاده باشد نه فصد و نه سهیل قوی جایز باشد و بتعدیلات دراز آید
 باید کوشیدن و بعد از اکل شدن تب همان نوع در زرقی عمل نمودن لیکن اینجا
 استغراق جهت آب بسیار محسوس باید کردن و اینجا جهت آب بسیار

پس سهلات آن بدان قوت وحدت نیاید و ایارج فیرا کوشیدن اولاد بعد از
 بعلاج استسقا مشغول شدن و علاج بیشتر کردن چنانچه در زرقی مذکور شد
 و درین مرض تشنگی بیشتر کشیدن و در ریک کرم عرق نمودن و در تنور کرم تخصیص
 زودتر منفعت و هدیه بود این ماده در قرحای ظاهر اعضا و درون پوست قر
 بمسام و بنابرین دواهای محلول ماده و مقوی جلد و سطح ظاهر بسیار بکار باید داشت
 و کباب سنگ با غسل خوردن بسیار مفید آید و دواست خوردن ریوند سوده
 و غسل با کنجین سرشته هر روز دوسه شقال و بجای آب انار خوردن نیز این
 مرض را بکنه طیب مجرب یکی بود در فرزند امیر و نام او درین مرض دواست
 شراب دینار سه ریوند و بزوری میفرمود و بجای آب انار می داد
 و کاهی عرق کاسنی باب آسخته و غذا نخود آب بر دارینی و زعفران و زرد
 و کشنیز و پیاز کبوتر و آشپاه آن میدادند و بعضی را سیفرمودند که
 هر روز یک شقال ریوند سوده را با کنجین حب ساخته بلع میکردند و بدین تدابیر
 تا بهتکه صحت می یافتند و چون فایز و زیستیان بودی این اعمال میکردند
 تا وقتی که هوا گرم میشد تمام بحال صحت آمدند عورتی را در کوه پیائیری این مرض
 دست داد و مجربی فرمود تا عصا سه سداب بستانی را می گرفتند و هر روز تمام
 تن او طلا می کردند و دو قاشقی از آن بد و میخورانیدند و غذا پلا و خشک ستور
 انجا می خورد و کاهی نان و غسل بهین تدبیر یافته را تمام صحت یافت و کولی
 سیزده ساله را در روی در اواخر تابستان این مرض پیدا آمد من او را از آب منع
 کردم و بجای آن انار محصور کرده فرمودم و غذا پلا و بگل گیر و دنب میدادم و کولی
 و زیره بر تن او می کردم چنانچه لته واسطه نباشد و شستن تن کاهی بیخ
 استیمی و اندکی از آن خوردن میفرمودم و او نیز جان خود را عسر زیست داشت
 بالکل از آب و شور با تا و میوه اجتناب مینمود بهین چهل روز را صحت یافت
 اما طبیبی آنست که بادی غلیظ در فضای شکم جانی گیر و میخانکه آب در زرقی

و شکم را ماسیده دارد چنانچه هرگاه دست بر آن زنند او از طبل دیدن
 آنرا طبل نامند و گاه باشد که اندکی ماده آن هم بآباد اتفاق افتد این هنگام
 طبلی صرف نباشد و سبب این اقسام بهضم اول باشد چه هرگاه
 حرارت غریزی از طبع و استحاله ماده بسبب ریج عاجز آید بحران کند
 و بمفارقت اجزای ناریه آن بادید آید و سبب این اقسام بهضم قوت
 کم باشد و علامت آن باد و شاید بود و یا عصیان ماده باشد و قبول
 بهضم را و علامت آن ظاهر بود و گاه باشد که حرارت غریبه در معده و حکم
 پدید آید و از جهت غلظت بخارج دفع نشود و در خلل محلهای غذا و اختلاط در آید
 و در مسام آنها انقباضی شکم آید و جمع گردد و بماند علامت خاصه طبلی است
 که بتعریف معلوم شد و از غلبه و زور باد ناف بیرون خزیده بود و شکم کرانی
 نکند و از آردخ حقیقی باید و بر ماسیده اطراف نباشد مگر آنجا که اندک ماده
 آنجاکی هم بود که آنجا در پشت یا نا و جفتها اندک بهنجی و توری سپید اشود و این
 قسم از آن دو قسم بقی اسلم باشد علاج آنچه در درج معده ریجی و در کثر
 جشا و در نفخه الکبد گفته شد اغلب آن اینجاست نافع بود لیکن ملاحظه آن باید کرد که اگر
 گرمی در معده و حکم باشد محلات معتدل بکار دارند چنانچه آب بادیان و کرشم
 و خشک و طبعیخ بابونه و اکلیل الملک دهند بر شکم ضامی از صندل و عود لادن
 و مشک لادن نههند در غذا و شربت هم قریب بدین رعایت کنند و اگر
 سردی غالب باشد گرمی بیشتر کنند و در تمکیدات محلل مبالغه کنند و در یک
 کرده بستن بسبی نیکی بود و در حقه روغن سداب کردن و یاروغن راحه عظیم فایده
 دهد و خوردن شربت بهدال آن آهسته نافع بود و عصا ره سداب و روغن آن
 و روغن راحه بر شکم قبل از تمکید مالیدن بسیار مفید باشد و همچنین مجسمه اش
 بر شکم نهادن و الله اعلم یرقان زرد باشد آنکه تغیر و تبدیل فاحشی باشد که
 در رنگ ظاهر تمامی پوست تن و سپید چشمها پدید آید و زردی یا سیاهی یا بزر

اما آنچه زرد باشد اغلب از تغییر حال زهره و جگر افتد و این چنان باشد که منفذ
 که میان زهره و جگر است و یا منفذی که میان مراره و روده هست بسته گرفته شود
 و صفرا از جگر بوعای خود نیاید و یا از زهره بخرج معاد خود مندفع نشود و یا
 خون آمیخته و طبیعت اعضا آنرا قبول و دفع آن بخارج عروق و طاهر بدن نماید
 و گاه بود که این سده جهت درم جگر یا عضوی مجاور افتد و باشد که از جهت
 گرمی جگر و عروق و یا گرمی خوردنیها و چیزهای سریع الاستحاله بصفرا چون شیر
 و شربتهای صفراوی غالب متولد شود و از و عای خود فاضل آید چنانچه مذکور
 شد منتشر گردد و غلبگی صفرا نیز بسیار شود و باشد که سوراخ المزاج گرمی در تمام
 بدن باشد و آن سبب تولد صفرا می غالب شود و زرد متانها گاهی اتفاق
 افتد که اکثر مسامات ظاهر بدنی بسته و دوشود و حرارت در درون غلبه کند و بدان
 صفرا غالب متولد شود و چون منفذ یا اکثر مسدود است و از هم از این حالات قوای
 بیشتر پدید آمده نیکو در منافذ در نیاید و فضلات آن مندفع نشود و طبیعت بعضی
 از آن را بخارج بدن فرستد و باشد که این مرض بحران تب صفراوی بوده باشد
 از اثر سمیتی در بدن اکثر مواد تحیل بصفرا شود و طبیعت آنرا بخارج اندازد و علت
 آنچه سبب سابق آن بسته منفذی باشد که میان جگر و زهره هست سرعت ظهور یرقان
 و بودن کرافنی در جانب کبد و تلخی دمان و زردی لون براز و سیل بول از زردی سبزی
 و سیاهی و قی صفراوی بران دلالت کند و آنچه سبب آن بسته
 منفذی باشد که میان زهره و روده است سفیدی لون براز و ظهور یرقان بعد از تولد
 افتاده باشد یا از رشته شدن قرصه بتدبیر زایل شدن و سبب اندامال قرصه بران
 دال گردد و خلاصی از آن مشکل بود و آنچه سبب این آن گرمی جگر و کهای آن باشد
 تشنگی و تلخی دهن و بطلان اشتها و زیادتی درد چشم و روی در نگینی براز و بول
 زردی گفت بول بدان گواهی دهد و باشد که پی هم بدان باشد و آنچه از خوردنیها
 گرم صفرا انگیز افتد همان تدابیر وسیل آن باشد و چون سده با آن نیاید صحت

و اندکی بود و اگر آن تدابیر قوی افتاده باشد ممکن گشتی نیز بر ایشان پیدا آید و غلبه
 دمی صفرا رنجبه دارد و بول سرخ و غلیظ بود و باشد که بسیار بی زنده و آنچه سبب آن
 سوراخ مزاج حار تمام بدن باشد نخافت تن و گرمی آن سابقه و جمعی لازمه و خارش
 تن و ظهور ریشهای صفراوی و زنگین بودن بول و برآورد سقوط اشتها و غلبه تشنگی
 بر آن دلالت کند و آنچه سبب آن بستن مسام ظاهر بدن بود فصل سال و عدم
 اسباب دیگر و گرمی مزاج بدان اشتها و کند و اگر سده داخلی هم با آن باشد
 و یا غلبه صفراوی غلیظ و دلائل آنها نیز علامت باشد و آنچه بحرانی بود همان مرض بر آن
 دال باشد و این قسم چون پیش از هفتم حادث شود بد بود و یا خوردن سبزی یا کره
 جانوری سببی باشد تقدم آنها و وقوع آنها یکبار از بی آن دلیل آن باشد بلکه اندرین
 مرض هر چند بول زنگین تر باشد امیدوار تر بود و آنچه بسیار بی گراید در وقت بحران و غالب
 باشد بهتر بود و الا قراط گفته است که هرگاه اندرین مرض چیزی همچو کره در بول پیدا
 در شکم غریزی باشد و بلیتی با تشعریه ضعیفی می باشد و سخن گفتن مرخص ضعیف بود
 تا چهارده روز هلاک شود و کمی بود و کمکی آن بسیار بود علاج آنجا که سده باشد
 تفتیح آن باید کوشیدن بدمرات و مسهلات و ملینات و اغذیه و آشپزی و
 و آبرن و غیره مانوعی که در سده کبد و جمعی یوم استحصال و سدی مبین شده و اگر آن
 سده اندر جمعی باشد در حکم یا در عضوی مجاور که سده آن محافوی کند علاج درم باید
 بطریقی که در مجلس مذکور شده و آنجا که سوراخ مزاجی در کبد یا تمام بدن باشد تبدیل
 و تبدیل باید کردن به ستوری که درم را مبین شده و ملینات و ددرات و مسهلات
 لایق صفرا را کم کردن لیکن آنرا که حرارت تغالب بود و خرد و ملین نشاید دادن از غلبه
 احتمال که سها و تدابیر گرمی فساد واقع شده باشد و اگر فصد را مانعی باشد حجامت
 کردن بر فرد سوی کتف نزدیک جگر مفید آید و آنجا که بحران بود بسیار دیدن آن
 صحیح است هیچ بجلج یرقان اشتغال نتوان کردن و کار را بطبیعت و اما باید
 و اگر طبیعت را یاری باید در اعانت آن فی الجمله توان سعی نمودن آن مقدار که مدد

چنانچه هوای مقام را گرم تر سازند و سکنجین که در آن پنج کاسنی و نیم آن و نیم کاسنی
 باشد میدهند و بعضی روغنها مفتوح چون روغن بابونه و شبت و سوسن و میسکینند
 و اگر بحرانی بد واقع باشد علاج سور المزاج جار کبد و تمام بدن باید کرد و زخاک ساق
 مزاج بقرص کافور و شباه آن سعی کردن و بتلین داده بدفعات کم ساختن و آنجا که از سوسن
 افتاده باشد تریاقات مناسب آن باید دادن و علاج اکثر سوسن بمحاشن مذکور است
 و بالجمله آنچه در یرقان بحرانی و غیر سسی واقع و اسهال است ترک غذای مسه و موله صفر
 و مقوی حرارت غریبه است و ترک گوشت و چربی و استعمال آب زین مفتوح جالی و سکون
 در هوای خوش و نظرد آب پر ماهی و فرو بردن ماهی خور دزنده متعدد و تعلیق سنگ
 یرقان بر جانب کبد با بستن بر بازوی راست و کشیدن در چشم و خوردن شنبه بهتا
 و غذای خشک نرم و کشایند و جالی منضج فی الجمله و تریاقات خشک یا معتدل مثل
 دارو و تعلیق بتدریج و دفعات و تقویت کبد بمقویات معتدل در پاشیدن ل
 خود هر روز یکشنبه بر ناستا کرم و کرم و شستن بدفع کاوی بطبیخ خاخرین
 کاوی که سده در سام نباشد و کرا خورده باشد و آب خاکستر زرد بید و یا بهنج
 خاله جو و جرم سرکه و بک بید و بابونه و گفته اند که اگر یکدم سلیمه در شراب کهن بپزند
 و بیمار را بفرمایند تا پاره بد و داده یرقان را بادرار برون آرد و شش درم
 و کمتر ورق خشک چغندر یا عسل یا سکنجین بخورند سده بکشاید و بسی نافع بود و در
 انار ساییده هر روز بر ناستا بخورند تا سه روز منفعت کلی بخشد و بعضی محبان
 شکنبه کاوی بپزند و نافع می آید و بعضی دوع کاوی بی روغن و آتش بپزند
 میدهند و فایده میدهند و بعضی شیر خرقه بسیار بخورند و سودمند است
 عورتی یرقان زرد ضعیف و تب نرم با آن داشت لیکن تب قبل از آن
 پیدا شده بود بجهت هفت روز باستان بود و روزی در خود ضعیف عظیم یافت چنانچه طمع
 از خود قطع کرد در آن صین انکور کشمش ترش شیرین حاضر بود و سیل کرد و قدری از
 بر غبت بخورد و دقت عظیم دفعه در پیدا شد بعد از آن هر روز از آن بخورد و نافع بود

و تدابیر خشک میکرد و مدت بیست روز صحت یافت و این یرقان بجائی نبود بلکه تیرگی
 گرمی فزا چون خوردن غیره و شباه آن کرده بود و این پیدا شده عورتی را
 یرقان زرد قوی شده بود و حکیمی فرمود تا هر روز قدری عرق کاسنی را قدر
 سرکه قریب نصفی داخل ساختند و دو درم سرکه کین خشک سک را که کهنه
 و سفید باشد سوده بر آن می ریختند و میدادند باندک روزی صحت یافت
 و بر چند کس دیگر آزموده شد نافع بود حضرت را در جوانی یرقان زرد از
 حرارت جگر تدابیر گرمی فزا افتاده بود و علاج چند میکردند و زیاده نافع نبود و از
 هفتۀ تجاوز کرد و مجبوری فرمود که راج بلور را نرم بایند و ببرند و بد و انگشت خود بکینوبت
 آن مقدار که باید بکینوبت از آن و در یک قاشق خجرات بیاشناسند و سیم روز سه
 آن مقدار را راج بلور ختم کنند و هر روز یک مقدار اضافه میکنند تا هفت روز
 بهفت مقدار رسد و غذا پلا و خشک با خجرات تازه کادی بخورند چنین کرد
 بهفتۀ را صحت یافتند و چندین جای دیگر از مودیم نافع بود و از آنها بعضی
 نداشتند و بعضی را تب کهنه شده بود و بسیار دیدم که بخواص ادویه و طلسمات
 تقرب کردند و فایده عظیم داد و اندر ملک شهر یاریری جماعتی هستند که ایشان را
 صفرا بنده میگویند و در قریه و جاباد ساکن میباشند و همه ایشان زرد چشم
 و زرد چشم و صفراوی اند و خاصیتی در ایشان نیست که چون یرقانی نان ایشان
 بخورد و از ظرف ایشان بخورد و از ظرف آب غسل کند بتخصیص از جام مورد
 و رویتی که دارند جهت همین امر فایده یابد و مجرب است و کاهسی دعائی نیز میخوانند
 بزباد می چسند که شب چهارشنبه در زیر سر مریض بوده باشد و مغزهای از
 بدن آن طاق پاره میکنند و بعضی بد و میسهند که هر روز چند عدد بخورد و بعضی
 با آب روان میسهند و آن دعا را وقتی که بر آن با و اها میخوانند آن مغزها را
 پس کردن مریض آنها ده میخوانند و بر آن مریض میدهند و آن الفاظ فارسی
 مضمونش آنکه بستم صفرا می فلان ابن سلاطه را بحق محمد و بحق علی و بحق آل محمد و بحق آل

کو دو کی نه ساله داشتم چاشگاه در باقلازار رفته بود موسم کل باقلا در
 حین بخاری سمی قوی که آنرا میباشند و هر کودکی که در آن وقت و در آن موسم
 بسیار میکرد و البته از رعونت سسی آن یرقان و تب پیدا میکند و سحریت که
 این کودکی بجانه آمد گفت سر من میگنجد بوقت حرکت و کشتی از رفتن او باقلازار
 خبر بود التفات نکردیم روزی دیگر زردی چشم و تن او پیدا آمد و اشتباهی او
 کم شد و نبض منحن شب سیم حرارت تب ظاهر شد و یرقان عظیم پیدا آمد
 صبح کنجین داده دادیم و بول او غلیظ و رنگین بود چاشگاه از سبب آن
 واقف شدیم حضرت اورا قدری فلوذهر در دوغ ساییده دادند جهت دفع
 سمیت و بشین گاه راتپ غلبه کرد و بهوشی اندکی بهم داشت حضرت یکسبت دار
 شیره خرفه فقط جهت تسکین حرارت دادند از قرئت شین تا بعد از پیشین نوبت آن
 که او امید داشتیم و صفرا بنده و غذا بلا خشک و جوات فرمود و از آن زمان و چهارم
 که خود آورده بود قدری داد و آن عمل خود را بجای آورد و قبل از آمدن او با دام و شب
 سرا و نهاده داشتند روز چهارم اشتها نداشت چاشگاه بحیل قدری بکاوآ
 دادیم و جهت بی پروائی و بهوشی و غفلت او طلیخ ساخته بودم از سرکه و صندل و شیر
 و بوی آن اورا فایده عظیم داد و هر روز با مغز بادامی که صفرا بنده داده بود بر نماشتا بخورد
 و عصر چهارم بهتر بود و در نیم روز گاهی دوغ آب سرد و گاهی شیره خرفه میدادیم و زردی
 شامگاه چهارم غذای مقرر اندکی خورد و آب سرد هرگاه خواستی خوردی شب پنجم اندک
 عرق کرد و صبح پنجم بهتر بود و اندک اشتهای و این روز در تب همان غذا خورد
 و بعد غذا بخورد شکم آید بغایت زرد و بول بعد ازین کم صبح شد و اورا بتفرجه
 مشغول میداشتم و سنگ یرقان و ماهی و آب پیوسته در نظر داشت و هر روز اعراض
 او کمتر می باشد تا یازده روز از چهارم گاهی که طبیعتش قبض بود بشیاف بچ فرو می انداخت
 روزی بکینوبت و در هفتم عرق بیشتر از پنجم کرد و اشتها نیکو شد و نصف النهارگاه
 نماند و دوغ هم خوردی و حرارت در هفتم تسکین یافت و رنگ چشم و تن پاک شد

و در پانزدهم پیر شکست و چوبه مرغ خورد و جمع بخار در تابستان بکرمان آیدند
 و در راه کرمان خورده بودند و جمله را بر قان زردی تب طاری شده بود و مجرب فرمود که
 بر کخیار را در آب بنشیند و شب و صبح آب آن را صاف یا لایسده برآشاید و میخشد
 و دوسه روز چنین بنده بکشد و بکشد و دیگر از طعامها گرم و چرب شیرین بنه میگرداند و ^{اعلم}
باب بیستم در بیان احوال سیر از ترکیب و وضع و منفعت آنها
 و امراض آن و علامات و معالجات آنها اما ترکیب و وضع سیر و منفعت آنها
 بدانکه سیر عضویت مرکب از گوشتی مختلط و عروق و شریان بسیار و بر
 هیئت زبانت و در جانب چپ معده واقع شده و منفعت مختلط و می آید
 که چون او دعائی است هر سودا که بوی آید جای باید و در بدن متفرق نگردد و فساد
 نکند و منفعت رگ و شریان بسیار که در دست آنت است که بجزارت عارضی یا برودت
 سودا مقاومت نمایند تا مزاج آن فاسد نگردد و غشائی از خارج در تمام وی بپوشد
 شده تا آنرا نهاد خود بدارد و سیر حساس موزیات بوسیله آن کند و او را با جاذبه
 بواسطه این غشا مشارکت باشد و از یکسوی ظاهر سیر منفذ عرق بقدری که
 پیوسته است و آلت سیر در جذب سودا از جگر آلت جگر اندر دفع سودا از غشایش
 بیرون فرستادن این منفذ باشد و منفذ دیگر از باطن سیر بمعه پیوسته است
 و سودا که جهت تحریک اشتها بضم معده بر می آید بدین منفذ بمعه آید و ^{اعلم}
 و اما سیر از امراض و اسباب و علامات و معالجات اینها بر قان سیاه
 سبب این پاشده باشد که واقع شود در منفذی که سودا از جگر سیر می آید
 و بدان جهت سودا بمقر خود نتواند رسیدن و یا خون در اعضا منتشر گردد و طبیعت آنرا
 بخارج بدن اندازد و پاشده باشد که واقع شود در منفذی که سودا از سیر باز گردد
 و یا خون در عروق مختلط گشته در اعضا منتشر شود و باشد که این سده از درمی بود
 که در جگر یا سیر واقع شود یا در عضوی مجاور افتد و کد زرا بگیرد و یا ضعیفی باشد که در
 قوت جاذبه سیر واقع شود و سودا را نتواند کشیدن از جگر و مع و کلب در داخله جگر

نشوری باشد و بدان جهت سودا باز ماند و منتشر گردد و چنانچه گفته شد و یا غلبه
 تولد سودا بود در جگر بواسطه حرارت آن و سوخته شدن صفرا و یا بواسطه غلبه
 بر دوت آن و فسرده شدن خون در جگر و تسخیل کشتن آن بسودا و بدین جهت
 از دعای خود فاضل آید و منتشر گردد و این قسم عارض بدترین قسم باشد و اغلب
 با صفرا مرکب بود و باشد که از غلبه خوردن خیرهای سودا انگیز باشد و تولد کند
 و بعضی از آن با خون در بدن منتشر گردد و این نوع اسلم باشد و گاه بود که سمی نوعی
 وارد شود بر بدن و با الخاصیه بعضی مواد را تسخیل بسودا گرداند و طبیعت از انجارج
 دفع کند و باشد که از بجران مرض سوداوی افتد علامت انچه سبب
 سابق آن شده باشد و مجرائی که میان جگر و سپرزست سقوط اشتها بتدریج
 با دلایل مطلق شده بران دلالت کند و انچه از درم افتد همان دلیل بود و گاهی بی
 هم باشد و انچه از ضعف جگر و سپرز افتد و سبب آن ضعف و رطوبت باشد عدم
 آفات آنها و علامات سور المزاجات بدان جهت او کند و مع ذلک رنگ تن بسیار
 سیاه باشد و اشتها کم و بول سیاه کدر بود و براز هم سیاهی مایل باشد و انچه
 از گرمی جگر افتد و علامت سور المزاج حار کبد و تب و میل رنگ تن از سیاهی
 بزردی و رنگ بول از سیاهی بسرخ و در روشنی و لیکن در آفتاب از سرخی بزردی مایل
 بود و سلامتی طحال بدان گواهی دهد و انچه از برودت کبد علامت سور المزاج بار کبد
 و کمی لون سودا تن و بول و براز و نبودن حرارت و ضعف معده بدان اجتهاد کند
 و انچه از غلبه تدابیر سودا انگیز افتد سبقت آنها با عدم دلایل دیگر بران دال باشد
 و سمی و بجرانی را بقدر رسم و مرض دلیل بود علاج انجا که درمی بود نخست تدبیر
 از آن باید کردن بدستور شش و انجا که اثر سمی یا بجرانی بوده باشد در رفع سبب
 مرتفع شود و طریق مد و بجرانی همان نوع بود که در رقان زرد گفته شد و انجا که
 سبب سور المزاج کبد باشد بدستور شش تعدیل باید کردن و در رینات و سست
 و سایر تدابیر آن مستفرغات و معدلات سودا داخل باید ساختن و انجا که سبب

و حشمتی سپرز باشد نخست فصد با سلیق یا از اسلیم دست چپ باید گردن بعد از
 خذرت سهیل سودا دادن و با خرمن آب دادن و تخصیص پیرانی که از سنجین
 بسته باشند و درین کا بهی سنجین آفتیونی که بخل گیری ساخته باشند دادن
 بتخصیص با آب بادیان یا مار الاصول در صبح و چاشتگاه مفید بود و غذا
 همه مناسب و معتدل سودا باید دادن با سرکه که اگر زیادتی تدبیر حاجت آید در
 هر چند روز ازین سفوف بلبله دادن مفید آید بسیار آن بکند بلبله زرد
 سه درم و بلبله کابلی دو درم آیتمون یک درم اناره فیکر انیم درم نمک نهدی
 ازین جمله یک شربت باشد و زیاده دکم کردن آن بمقدار قوت باید و اگر شیرین
 با آیتمون و بلبله و غار لقون و نمک هندی مقوی ساخته کا بهی که مناسب بود
 نافع آید و آب ترب مزوج آب برک کردن مفید بود و انجا که حرارتی یابی باشد
 ادویه مسهل و سفوف و غیره را با آب غلب الشلب و آب کاسنی آمیخته باید داد
 و غذائی چاشنی کرده بخل گیری و سنجین آیتمونی معتدل موافق آید و انجا که سبب
 آفت جگر و سپرز بود باشد فصد با سلیق ایمن باید کردن و تدبیر باید بخن
 و الله اعلم ورم سپرز اغلب این مرض سودا بود و کا بهی از خون غلیظ که
 قریب الاستحاله بود هم افتد و نادر از صفرا و بلغم هم واقع شود و آنچه از خلط کرم
 افتد زرد و صلب گردد و اکثر آن ورم در طرف اسفل سپرز باشد جهت ثقل ماه
 و خداوند این مرض را مطول گویند و عوام از استونه خوانند علامت این
 ورم صلابه و کرانی محل و برآمدگی آن بود در ظاهر تن شیب استخوانهای پهلوی جهت آن
 در دوازدهوی چپ بحجاب ناشانه دست و چپتر کردن و باشد که دم زدن بخص
 شود همچو نفوس بچکان اندر کرستن قوت ورم و مزاجمت آن بحجاب خون مطول
 بود جهت میل در و بهای غلیظ سپرز و باشد که کفهای دست و زانو و پاها
 گرم باشد در غیر تنب سبب میل حرارت غریزی باطراف بینی و گوشها و سرد
 باشد جهت مزاج آنها و قبول بود بسهولت و بسیاری باشد که بر ساقها

بزرگ آید و گوشت بن دندانها خورده شود و دندانها بریزد بواسطه سیل خون سودا و
 بسیار سیل بخارات می آید و درم بسیار و هرگاه مطحول را اسهال خون افتد امید آن
 که بزودی تحلیس پذیرد اما اگر گرسن گردد و برقی الا معا و استسقا و او اگر جهت آنکه مزاج
 سرد بود و حرارت غریزی ضعیف شود و بول مطحول هر چند غلیظتر و زکین تر باشد بهتر
 و اگر تپلی در سوبی متفرق در آب بسیند بهتر بود و هرگاه اندر سیل خون فسر و پدید آید
 آماس نزاع گردد و گاه افتد که بحران این آماس بر عاف و گاه باشد که اندر کشش
 آماسی کند صلب بسیار بود که این آماس طحال با آماس جگر انتقال کند و این شلیم
 باشد و آنجا که درم کرم بود از تب و تشنگی و سوزش محل خالی نباشد و در صفا و
 این حالات بیشتر باشد و در بلغمی ملنسرم بود و زنک سفید بسیار بی پایل بود و
 که صلب شود و مطحول ملول و مخزون باشد و فکرش برقرار نباشد و عطش منقطع بود
 و چون سپرز از درم بغایت بزرگ شود شکم بزرگ شود و نفیس کی کند و جگر ضعیف
 گردد و زنک سپیدی و زردی کر آید و بدن نحیف گردد و درون باریک شود و سر را
 راست نتواند نگاه داشتن و هرگاه سپرز کوچک میشود بدن قوت میگیرد و بهمان
 مقدار و سپرز را باین نسبت واقع است و گاه باشد که چون دست
 بر درم نهند و آنرا نیک بجهت بمانند قراقری در آن محل بدید آید و سبب آن
 مادی بود که در روده مجاوران ایستاده باشد بواسطه مزاجمت و منع درم
 سپرز از او بدین جهت بسیار باشد که قولنج ریخی هم مطحول را واقع شود
 و از جهت غلظت ماده مطحول از مرض نزلات ایمن بود و گفته اند که هرگاه مطحول
 از درم سپرز نبالد امید سلامت بود جهت دلالت آن بر سلامت جسمی
 و البقا گفته اند که هرگاه اشتهای مطحول باطل گردد و یا راز خون سرخ ظاهر گردد
 و بر اعضای وی اثرهای سپید و قرمهای سیدر و بدید آید روز دوم ملاک گردد
 علاج بد آنکه ترتیب تدبیر این درم ترتیب درم کبد نزدیک است لیکن اینجا چون تی و
 اسهال بصیر واقع میشود و محل نیز از دوا جداست و جوهر عضوا از جوهر غلیظتر

او دویه که اینجا استعمال نمایند از داخل و خارج جمله بقوت برآزاند و با وجود این طبیعت
 و مستدل تر باید تا ماده را یکثافت و سخت غلیظ و محرق سازد و اگر ادویه تلخ و تر
 یا چیزی قابض آنخت مناسب باشد و دستور لایق آنست که اولاً از باسلیق
 و مستحب حب حیل الذراع فصد کنند و چون قوت بتن باز آید ماده را با کستوراع
 بدفعات پاک سازند و در این اوقات از آشوبه و اغذیه لایقه آنچه مناسب
 وقت باشد بکار بدارند و در تسلیل غذا بمقداری که ممکن باشد بگوشتند و آب
 آشامیدن و خوردنی خوردن در ظرفی که از هیچ کز و کبر تراشیده باشند بسپارند
 آید و اینجا که درم صلابتی پیدا کند تدابیر قویتر باید کرد و بیان آنچه درین مرض
 مطلقاً نافع یافت اند سه درم تخم کاسنی و کشوث یکدرم و نیم آلود و ترشنگی
 مقداری که اندک طعمی گیرد جمله را بچوبشند در نیم آب تا شربت واری بماند و صاف
 بپالایند و سحرگاه یکمقال ایارج فقیرا و یکدرم غاریقون حب ساخته بخورند و صبح
 مطبوخ مذکور را بر بالای آن بپاشند تنقیه سپرز نیکو کند و دو درم غاریقون
 با کنجبین خل کبری بچین تنقیه کند و اگر قرص ریون اضافه کنند و یا بنیر آب
 و کنجبین ساده خورند اقوی باشد و چون حرارتی باشد با آب غلب الثعلب
 و آب کبی خورند و اینجا که اقوی باشد با آب کرفس و بادیان و اندک زعفران
 و استین و میند و اصل از خر مغاثر اضافه کنند اما سفوفات بکند برک
 جرجیر یارک بید یارک کبریا پوست پنج کبر در سایه خشک کنند و از هر یک مقداری سو
 با شکر بنامشتا خورند و اگر پوست کبر را با کنجبین بزوری لعق کنند ماده را بطریق
 بول و برآزیر و ن کنند و اما اقراص قرص توت قرص کبر بچکشت و قرص اشق
 از طعام خوردن انسب باشد و اما معاجین رسا و شان یکدرم بچکشت
 مثل زوفای خشک میل اینجمله به کنجبین سرشته کیشربت بودا فستیمون و بوس
 پنج کبر کوفته و بخت بهل سرشته شربتی پنج مقال تر یا ق کبر شربت می مقرر
 قطور یون کبیر جرج مثل بهل سرشته شربتی سه درم و بیشتر بر نامشتا

و شبانگاه توان خورد و اما اگر شربه سنگین و غلیظ و سنگین برزور
 سنگین ساده خل کبری شراب دیناری شراب اصولی که اصل جز مائل در
 نباشد و در دم تخم خرفه در سه که کبری مخدج باب و واقیه مار کرفس بشک
 شیرین کرده یا یکجین خوش ساخت تخم ترب و در دم و نیم با سه که مخدج
 آب بلخ قوی و اما ضادات بکیند سداب و فودج و استنقین پوست
 بیج کبر چله را در سه که نرند و کرم بر نندی کرده بر سپر بنند و کبر بخیر و قدری
 اکلیل الملک در سه که بخورشانند و برک سداب و بوره قدری کوفت بر آن
 ریزند و بچینان بنهند و اگر اشق داخل آنها سازند بهتر باشد و کرب
 و اسبقو تو قدریون که بیج کبر و میست هم شفقت بسیار باشد و بکیند
 و بر کاغذی کنند بمقدار محل ظاهر و درم و خردل را کوفت بر آن پاشند و بنهند
 و چند آنکه طاقت آورد بگذارند و بر ناستا این ضادات انفع بود و هر ساعت
 که سرد شود تکرار باید کرد و گفت اند که نامیست و کیفیت آن ضادات مقدم
 تکرار کردن بر ناستا اولی باشد و بچین بعد حمام و آرن و مالیدن این بخور
 در شب بسیار و صبا بنیدن محل بقدر دلک و اما اغذیه شور با می مرغ
 جوان فربه که خود مقشر اندکی برنج و کل کیر در آن باشد و زیر تاج چاشنی کرده که
 کبری یا غصص و کرفس داخل ساخته و گوشت مرغ فربه یا بره فربه در آن
 جوشیده و بایی که داشته باشد یا سنگین یا خل کبر یا غصص یا برک ترب یا کبر
 یا زیتون پرورده و سیاه پلا و مشهور که کل کبر در آن باشد و اشباه آنها
 از آنچه بالیخ لیاند کور شد و از هر چه سودا انگیز بود چون عدس و پیر و اشباه آن
 بر سیر واجب بود اما میوه های خشک و تر آنچه خشک مغز پسته مغز بادام
 مغز جوز فانیست نشیکر خربزه انکور شیرین انجیر تر مویز و آنچه خواهند در بلن الطمین
 خوردن نیکو بود و انکور بعد طعام نیک بود و آنچه که ورم بلغمی باشد ابتدا بر استخوان
 بلغم مشغول باید بود و از ادویه و غیره که اینجا مذکور شد آنچه مناسب دانند بکار باید

و بعضی از تدابیر او را موعده و کبیر را ملاحظه باید کردن **بیان** آنچه خاصیت ازادرین مرض
 عظیم یافتند **شیخ** گوید مطحولی در خواب دید که یکی میگوید هر روز سه حره از
 بول خود گرم گرم بر ناستا بخور تا صحت یابی ده روز چنین کرد و منفعت تمام یافت
 جالینوس گوید مرا این حال بود در خواب دیدم که یکی میگوید عرقی میان خضر و نصیر
 دست چپ از حبس الزراع انده بر دواغ کن چنین کرده در اندک روزی صحت تمام
 و این تدبیر بغایت مشهور و مستعمل و نافع است **اسن** بطارک گوید نثره رودنا
 با سکنجین بخورند چند روز منفعت تمام بخشد و همچنین خوردن کعبه تیس سکنجین
 بخورند مفید باشد و **همچنین** تعلیق پیاز غنصل مدت چهل روز بغایت مفید
 بود و بعضی از اهل تجارب گفته اند که رو باه و گوشت او خشک کرده و سوده با
 سکنجین خوردن نافع آید و همچنین پیراز اسب خشک کرده و خفاش خشک کرده و
 با شکر بر ناستا سه کف خوردن و همچنین خاکستر خفاش بمی مفید آید و گفته اند که دواغ
 نهادن بران از بیرون جهت قرب آن بکشد و بکنداشتن تا چکر بسیار از آن رود و باغ
 بود و من دیدم عربی مجری که هر کس را این مرض بودی جوالد وزی را درش سرخ کردی و محل
 ورم را که شیب بره بملوست بدست چپ محکم بگرفت چنانچه پوست و دره و کنا
 سیرز کوئیاد میان انگشت او در آمده بودی و آن جوالد وزی را ازین جانب پوست
 بردی و از آن طرف دیگر بیرون کردی و لحظه بکذاشتی تا نیکو بسوزد و مریض را
 دو کس دها و سینه و سر او را گرفته بودند تا بچند روز پزیدن و ستور داغ شد
 و بعد از آن جوالد وزی را کشیدی و مریض را شربت شیرین دادی و بسیار بستند
 که در آن صحن غشی میکنند از درد و مدتی چکر از آن رستی و مریض صحت یافتی و دیگر
 این مرض او را ظاهر نشدی مجری دیگر را دیدم که سیرز را کچله داغ کردی چکر بسیار
 از آن رستی و صحت یافتی و طریق این عمل چنان بود که صبح چهارشنبه آخر ماه
 پیش از خیزی خوردن و سخن گفتن شکل را که اینجا مکتوب میشود بنام مریض مادرش
 کاغذ سفید سمیره نویسد و از آن به چپید و در فاشقی جوین نوهند و انگشتی

بریک سران نهند و مریض به پشت باز خوابانیده و دستهای او را محکم گرفته پشت
 قاشق را بر محل کنار سپر از شیب بر پهلوی او چنانچه محل درم آن محسوس است
 بنهند یا بر روی پهلوی او دعای شفای بخوانند و مادر انگشت آهسته آهسته میزد
 چنانکه کنار طومار در گیرد و با هم شکست تمام آن بسوزد و آن هنگام در شیب قاشق با وجود
 که در سپر این هیچ اثری نشود در قاشق نیز حرارتی زیاده پدید نیاید پس مریض
 و پوست محل بسوزد و آب عظیم پدید آید بامداد تعالی و مریض غلبت آن حدیث وقت

عق	یا جبریل	حم
یا عیسی	یا طه	یا عیسی
بریم	بریم	این را
یا حق	یا الله	یا حق

تیاورد و اضطراب بخشی کند و آب بر روی او
 باید زد و او را بهوش آورد و آن شکل نیست
 و بصورتی دیگر هم دیده شده و آن نیز چنین
 عمل کند و مجرب است و آن شکل دیگر نیست
 و بعضی آن دایره چنین بنویسند و الله اعلم
 و بعضی گفته اند که پوست پنج کبر را در

یا بلح

یا بلح

بکار در نرم نیز تراشند و شش تیر کبری آنرا رفته کنند و همچنان بر درم سپر ضامن
 کنند و من در هرات ضعیفه را دیدم که این علاج ترک طبیعی بد و فرمود او هنوز تنقیه
 نکرده بود و مرض نبود چون دوسه روز این ضامن بست بیکار بادی در تمام بدن
 پدید آمد و منتشر شد و از سر تا پای بر دماسید چنانکه پنداشتی باد در پوست او دیدم
 و مریض به حال در دردمند شد و جمله اعضای او دردها عیا پیدا کرد و بر هر جای از تن او
 دست میفشاند و بیکر فتنه آواز حرکت باد و جل جل او می آمد بطرف بالا میل کرده
 چنانکه بجای میرسد جشای با آن بر می آمد و قراقرز میگرفت و بعد از آن شش ماه سهپلا
 میدادند و رعایت میکردند تا صحت یافت و درم هم بآن فصل بر طرف شد اما
 داخل ساختن آنرا در ضامادات بعد تنقیه و کهنه که مرض نافع یافتیم و الله اعلم
 و در سیر زبادی سبب حدوث ریج غلیظه در سپر ضعف هضم و
 و تدابیر یادگنیز بود و این باد در جرم او باشد نه در میان عشا و جرم و فرق میان این

در رم ریجی و خلطی سپردن کشتن که اینجا هیچ کراتی نباشد و تمدد بیشتر
 و از مساس دست فشار دادن سبک در زیاده نشود و علامت غلبه خلط در
 دراز و سخته بسیار ظاهر نباشد و خداوند آن حرکات سبک با و بول افکند
 بود و هیچ تب اینجا نباشد و اگر تبی با این اتفاق افتد نافع بود در علامات ضعف
 طحال و تدابیر سابقه هم بدین با و کوایی دهند علاج اینجا مبالغه در استعمال
 محملات قویه چنانچه در رم صلب مفهوم شد نافع آید و کمینک و ازرن و نخاله
 و سبوس و کم خوردن و کم راتفریق خوردن بر تشنگی صبر کردن و بجای
 آب کاهی شاداب کهن خوردن و قرص خردل و رس و کسبی بر سر طعام
 خوردن نهایت مفید بود و درین راه مالیدن کرم کرده بسی سود باشد و الله اعلم

باب نوزدهم در بیان احوال روده از ترکیب و وضع و منفعت آنها
 و امراض امعاء و اسباب علامات و معالجات اما ترکیب و وضع و منفعت آنها
 بدانکه روده مطلقا عضو است عصبانی و دو توی و بر هر توی آن غشای پوشیده
 با غشای معده در یک سطح واقع شده اند و لیغهای روده با همه ازینها واقع اند
 تا بر ثقل اعانت کنند الا در معاء آخر که در بعضی از لیغ جذب هم هست تا از امعاء
 جذب مابقی افعال کند و همه را پاک سازد و جمله روده با شش ضعف واقع اند و همه
 بهم پیوسته اند اول روده ایست راست و بقعر معده متصل و بواب دمانه است
 و این روده از قعر معده است و فرد آمده است و هیچ خم ندارد تا حوالی آن از بهر
 احتشای دیگر حال باشد و دفع او مر افعال را آسان تر بود و اندر بهر شخصی طول این
 روده بمقدار عرض دوازده انگشت است بدین جهت این را ششاعشری گویند
 و دوم بدو پیوسته است و آنرا صائم خوانند جهت آنکه ثقلی اندروی جای نمی
 وزد و از روی بگذرد بواسطه رسیدن صفرای خالص از زهره بدو و ششستین از آن
 از ثقل رزودی سوم بدین صائم پیوسته است و آن بر تو در توی بر بهم نهاده

تا هر چه شایسته غذا داشته باشد و با نقل بدو آمده بود و بر تر از وی سرودن
 اندر شکم و توپهای آن میکند و بایست که تا نقل با سارقیای آن خصیصه را از نقل جدا
 کرده بکمر کنند و نیز سبب جای یافتن نقل انجامد فی تقاضای بجابت برخواستن
 هر ساعت رنج ندارد و این هر سه صنف از باقی اصناف بحرم لطیف تر و دقیق تر باشد
 و بدین جهت این معار را دقاق گویند چنانچه باقی را که غلیظترند با آنکه هر یک نامی دارند جمله
 اغلاظ هم خوانند و منفعت وقت و لطافت اینها آنست که چون حصه از غذا با نقل
 بدینها می آید بیشتر از آنکه بدین معار حرات اعضا درین رود باز و در و بهتر اثر تواند کرد
 و طبعی فی الجمله اینچنین حاصل باید که مدتی بعد که در و بدین رود باقی چسبیده
 بواسطه قریب اینها با اعضای گرم و قبول حرارت آن اعضا را بزودی و در درون این
 معار طوبی که طبیعت آنرا مروج الامعا گویند بیشتر است و آن رطوبتی است همچو
 اثر نشسته که سطح داخل معار را لایب شده است تا که در افعال آسان تر باشد و
 سبب افعال کثیف و صلب بدینها رسد و از که شستن اخلاط پیرایش نشوند و منفعت
 غلبه کی آن رطوبت درین معار بخصوصها آنست که چون صفای صورت بیشتر بدینها
 میکند و نخواست اینها را چهارم روده غلیظ بدین اسعای قوی قوی پیوسته است
 و از محلی از وی در او امل روده همچون خریطه بسوی راست بیرون آمده است
 اندکی بطرف پشت مایل و او را یک منفذ بیش نیست و آنچه بدو آید از راه هم بدو
 راه برآید و بدین معار و در جهت این او را عور گویند و او همچون معده دیگر است
 و منفعت این آنست که آنچه از بقایا غذا یا نقل مانده باشد اندر وی باستند
 کسب حرارت از مجاریه جگر بخت تر شده بعروق منجذب گردد و اندر علت دقیق
 این روده باشد که یکپاره غایب فرد آید از هر آنکه بر یک پسو افتاده است و هیچ
 رباط پیوسته نیست چنانچه عور پیوسته است و آنرا قولون گویند
 و آن روده ایست غلیظ و بسوی راست آمده و نزدیک جگر رسیده پس بسوی
 چپ باز آمده است و فرو بسوی کشیده تا نزدیک بیخاله ران چپ کشیده و باز بسوی

راست بازگشته است تا بر ابرمه قطن و کشش هم فروسوی دارد و اینجا که بسوی چپ بگذرد
 چون نزدیک سیرزرسیده است نیک شده است و فراهم آمده و بدین سبب است که
 درم سیرزنگذارد که با دانه زرد و آب سانی بیرون آید و محتاج شوند که بدست بماند
 تا بیرون شود و نام قولنج را از نام این روده اشتقاق کرده اند بسبب غلبه وقوع آن
 اندرین روده و منفعت آن قریب است بمنفعت اعور ^{سست} ششم بدین پیوسته است
 و آن روده است غلیظ و راست که نهایت آن مقعده است و این را بسبب
 راستی نهاد مستقیم خوانند و فراخی دی قریبست بفراخی معده تا نقل در وی جمع
 شود و در قضا حاجت بیکبار فراغ شوند و هر لحظه اندک دفع نباید کردن این روده
 بر مهرهای شست پیوسته باشد پیوستنی که آن را بر نهاد خویش بدارد و نقل اندر روده
 قولون و اعور عفن گردد و بوی نکر دهند و بر نهایت روده مستقیم که مقعده است چهار
 مکروهی در آمده است یکی از آن مقعده را فراهم کشیده دارد تا نقل ببارد و بیرون نشود
 و دیگری بر بالای اوست و در وقت دفع بر نقل قوت کند تا تمام بیرون شود و هر دو
 عضله دوم مردان را به بن قضیب پیوسته باشد و دو عضله دیگر توریب نهاده است
 بر بالای عضله دوم این هر دو مقعده را بر جای خود میدارند و هرگاه درین دو
 سستی پیدا شود مقعده بیرون خیزد و اندک علم و اما امراض معده
 و اسباب و علامات و معالجات اینها اسهال سبب رفتن شکم یا سوزش
 ضعف قوتها در قیق کنندۀ مادی و کشائندۀ مساهما و یا استلانی بود از بعضی
 اخلاط رویه در عروق تن قوت طبع در دفع آن براه معایذ و مائی باشد در اخلاط و
 و فرستادن طبیعت آنرا بمعده و امعا و یا قصوری بود در حال عضوی مخصوص چون
 و جگر و ماسار یقا و سیرز و زهره و دماغ یا در وسهلی یا یلینی یا فقری یا کمبودی
 یا اثر و یا سستی بود بر بدن اما اسهالی که ازین نوع چیزها واقع شود مادام که خوب
 تغییر حال عضوی از قانون طبیعی نکرده و برخلاف قوت خود عمل نماید داخل درین مرض
 نباشد همچنین اسهالی که از اثر گرمی و ثبوتی نبوده و همچنین اسهالی سیضیتی و عرض و بحرانی

و مادام که با قراط بانجامند و اخلاط صالحه را ضایع گردانند و بدانکه سبب
 مرض معده مرا سهالی را چنان بود که چون معده بسبب موانع نتواند که در غذا
 نیکو تصرف نماید و کیلوس مناسب حاصل کند طبیعت اعضا از آن
 متنفر گردند و آنرا بخود کشند تمامی آنرا یا بعضی را و آن بر معده کران آید و آنرا با معا
 دفع کنند و اسهال نیز از آن نفرت کنند بجهت ناپختگی و بیرون فرستند و باشد
 که رطوبتی لغزاینده تمامی سطح معده را آلاسیده باشد و غذا قبل از اثر بهضم فرود
 می لغزاند و باشد که اخلاط و مواد فاسد غالب بمعده آید و دافعه بعد طبیعت کلی
 آنرا دفع کند و باشد که آن مواد و اخلاط از قبیل ریم و خون آماس و جراحت
 و ریش معده و اعضای مشارک آن بود و سبب امراض کینه طبیعت چنانکه آنرا از خود
 دفع کند و با ساریقا باز گرداند و با ساریقا آنرا با معا فرستد و امعا آنرا دفع کنند و باشد
 که بسبب مانعی جذب کیلوس نکند و از معده هم با ساریقا با معارود و اگر ریم و حر
 یا خون جراحی و یا شکاف عرقی در عروق آن مجتمع گردد هم بدین طریق اغلب من دفع شود
 و سبب مرضهای ماساریقا مرا سهال را هم قریب بدین تواند بودن و سبب سیر
 و زهره مرا سهال را چنان باشد که سودا در سپرز غالب گردد و بمعده بیشتر از مقدار
 ریخته شود و از آنجا با معا من دفع گردد و باشد که در معده با غذا مختلط شود و آنرا متغیر
 گرداند و طبیعت از آن نفرت کند و قبل از اتمام بهضم با معا فرستد و همچنین صفرا در زیر
 غالب شود و با معاریز و از منفذ معین و یا بمعده آید و از آنجا با معارود و باشد که از زیر
 طریق من دفع گردد و سبب مانع مرا سهال را چنان بود که زله با معا فرود آید و طبیعت
 از آن متنفر کند و دافعه آنرا با معا فرستد و با افعال من دفع گردد و باشد که در معده غذا
 باشد و آنرا ماده زله فاسد کند و طبیعت در آن تصرف نکند و با معا من دفع گردد
 و باشد که آن ماده حاد بود و مزاج بعضی امعا را فاسد سازد و دافعه پیوسته و دفع
 آن طلبد و سبب دوده مرا سهال را چنان بود که قوت و امساک آن تسبیب
 یا مرض دیگر ضعیف شود و هر چه بد آید زود نکند و باشد که از ریش آن ماده دفع شود

و باشد که بسبب آفتی اندک که در محلی از آن با مواد یا نجا غالب میل کند طبیعت دفع
 آنها طلبید و باشد که سر رک از وی بکشد و خون منقطع گردد و اسباب علامات ^{امراض}
 این اعضا که سبب این مرض اسهال واقع اند سوسوی روده سبقت ذکر یافتند
 و تحقیق هر یک از مخلصان باید نمودن و اما اسباب و علامات امراض معاهم درین باب
 مبین گردد و دلایل مطلق امتلا در اول باب پنجم مذکور شده است و در بیان حجب
 اسهال یا علامات در حجبی وقتی باشد و آن نیز سبقت بیان یافته علامات
 آنچه از هوا افتاده بود اختلاف الوان قوام براز و اکثر رقیق و کم بوی و لزج آمدن و در
 گرمی و اواخر روز بیشتر شدن با گرمی و سستی هوای ملک و عدم عادت ^{بعض}
 بدان بلکه عادت بصد آن و لزج عرق بدان کواهی دهد و اگر تقضی اندک در هوا
 پستی و بائسی مانند با این علامات یار بود و ضعف ^{بعض} بیشتر از تقضی مرض اسهال
 باشد و مرین مرض را عمومی نیز واقع بود و این قسم را اسهال قلبی است بار توان کرد
 و آنچه از امتلا بود یا چسپیدن نان بود پیوسته بنوائب آید و این چنان باشد
 که نوبتی دو روز یا سه روز اسهال کند و پس باز ایستد و مرین چنان پیدا
 که بر طرف شد دیگر بار باز آید و چند روز می باشد و گاه بود که یک هفته بر حال تندی
 باشد و گاه بود که بسیت روز تندرست باشد پس بنوبت اسهال باز آید
 و مرین چنان پیدا که بتوان مرض طاری شده و باشد که براز را الوان مختلفه
 باز گردد و جمله با راحت و خفت یافتن بود و فرق میان آنکه ماده از جمله عروق نخبه
 رجوع کرده و از آنجا با سار قیاد رود آمده و آنکه ماده در حوالی معده بوده و مجده رسته
 و از آنجا که با معده آمده است که اول با کیلوکس مختلط باشد و رقیق بود و دوم با غذا
 و ثقل دفع و غلیظ تر باشد و آنچه از معده افتاده باشد اگر از بطلان یا ضمه بود و
 یا که افتاده باشد در ثقل اندک هضم معده پیدا بود و چون سبب این ضمه
 و یا بطلان بلغم غلیظ بوده باشد که سطح معده را آلائیه است و در راز بلغم
 غالب لزج ظاهر بود و زودتر از مقدار و مدت لایق دفع شود و اگر خلطی دیگر چون سرد

و صفرا سبب بوده باشد و در بر از پدید آید و سایر علامات غلبه هر خلط واضح باشد و اگر
 سبب منع اشتیاق میضم معده بود تولد با و باشد و قراقرش شکم و معده بعد غذا با و چنانچه
 شود اگر قوت دوائی مهمل در سطح معده جا کرده باشد و از آمدن موجب این فعل ساخته تقدیم مهمل
 و عدم دیگر اسباب دلیل آن و اگر ریش بره ضعیف بوده باشد چنانکه در پستیهای قرحه در بر
 با علامات آنها ظاهر بود و اگر اسهال سبب بوده باشد دلایل آن واضح بود و اگر اسهال بود
 ریم و خون در بر از پدید باشد و بسیار افتد که ریم از عضوی دیگر معده آید و با معامد دفع گردد
 و در بر از ظاهر شود و باشد که از سینه یا جگر یا حجاب آورده شده باشد
 و علامت هر حال علامت در محل آن بود و آنچه از جگر افتاده باشد اگر از بطلان
 میضم آن بود اسهال کیلوس محض باشد و جدا از ثقل آید و اگر از ضعف ماضیه و یا ماضیه
 آن بود اندک اثر میضم جگر در آن پدید باشد و در ضعف ماضیه کیلوس در جگر اندک
 زمانی بماند و اگر از ضعف جاذبه بود بر از غالب تر یا کیلوس آید و اگر از ضعف ماضیه
 سده یا ورم بوده باشد همین علامات با علامات آنها ظاهر بود و اگر سردی در کمر نشاء
 بود و ریم خون بهم بر از ظاهر گردد و اگر رکی در جگر اتفاقا طر کیده باشد یا سراز کرده
 سبب سوء المزاجی گرم تر از خون صریح و غلبه آید و اغلب اینها در آخر سیاه ^{علف} و
 شوند همچو ردی شراب و در جگر علامت سوء المزاج ظاهر بود و در شکم در روده
 پیچ آفت نباشد و در دکنه و اگر اسهال و موی کبدی یکروز یا دو روز حبس شود
 و باز عود کند و آنجا که خون در جگر از جهت سوء المزاج حار سوخته گردد و اخلاط با آن
 که اخته شود و با معامد دفع گردد و بر از صدیدی باشد و علامات غلبه حرارت کبد
 با آن ظاهر بود و اگر صفرا سی در جگر غالب متولد شده باشد و طبیعت آنرا سست
 و معافر ستاده بود و علامات آن با صفرا و سینه بر از ظاهر باشد و اگر گرانی آید و کاهی اندک
 خونی بهم با آن یار بود و گاه باشد که خلطی محرق اکمال در جگر متولد گردد و لخمی آنرا
 بخورد و چون خاثر از آن با معامد دفع شود با التهاب و حدت در نواحی کبد باشد و
 بعضی از جرم جگر را بخورد و قطعه از آن جدا کرده طبیعت آنرا بوجی با معامد اخراج کند

و در برابر پاره کوشتی که پایش بکند از دو دراب حل نشود با عروق صغیر
 ظاهر گردد و بسیار دیده اند که قطعه بزرگی از این نوع در برابر ظاهر شده در شخص
 زنده مانده و صحت یافته و حکما را در خروج این چنین چیزی از عروق ضعیفه اخطا
 بعضی چنان گفته اند که جرم بجز بجزارت غالب و حدت خلط اکال کداخته شود
 و بدخل معارضه کند و آنچه باز منعقد گردد بهمان وضع که گوشت آن بخون بسته ماند
 و این صورت را در عروق مشکل توان کرد و نک گوشت که شحم مذاب از عروق با معا
 میر و عروق دقاق هم از آن میگذرد و بر تقدیر تسلیم باز با هم خون منعقد میشوند و بعضی
 چنان دریافتند اند که خون با کجک خارج امعاء طبعیت لیفهای آنرا بجهت دفع
 آن از هم بکشاید و منعقد را که آن جرم بدخل آن درآمد و بعد از آن لیفها پاره شده بحال خود باز
 و این هم بعید و اگر هر دو نوع را معا اعتبار کنند فی الجمله وجهی دارد و فرق میان
 اسهال معدی و کبدی در بعضی مواضع اشتباه است که در مطلق کبدی است
 با معدی خلط منفع بیشتر باشد و عدد مرات آن کمتر بود و نقل آید غیر مختلط دلی
 باشد و هر مجلسی باشد و فقه دفعه سبقتی درازتر از خارج باید و فرق میان اسهال طیحا
 و اسهال سیاه که از اخلاط محترقه و کشادن سده باشد است که خلط محترق
 سیاه نباشد و بقوام غلیظتر از جمله بود و خلط سوداوی سیاه تر و رقیقتر باشد
 و بوی بد نکند و آنچه از سده آید متعفن و بد بوی باشد و گفته اند که اسهال که از
 اخلاط محترقه باشد چون بسبزی میل کند نشان قوت طبعیت و امید خلاصی بود
 و بعد از آن بزودی زرد گردد و صحت پیدا آید و آنچه از اسهال افتاده باشد و هم
 قریب بکبدی بود لیکن چون اکثر سده قوی بود هیچ اثر مضمم حکم در برابر کیلوسی پیدا
 نباشد و در حکم هیچ کرانی در غذا پیدا نیاید و بنزال زود غلبه کند و آنچه از سبزی
 افتاده باشد باز سوداوی بود بی تن چنانکه تقدم ذکر یافت و علامات و حشمت
 سبزی غلبه سودا بدان شاید بود و گفته اند که هرگاه که اسهال سوداوی در
 ابتداءی مرض که واقع شود بر زمین بخوشد همچو سر که کشنده باشد جهت غلبه حد

و احراق ماده و اگر بوقت بحرانی افت ممکن البر بود زیرا که در ابتدای آن جسم خنثی
 سوخته حاد و شوار دفع جز بر سبیل اضطراب طبیعت اخراج نیابد و بعد نفع بقوه
 طبیعت اخراج نماید و آنچه از زیره افتاده باشد بر از صفراوی بود غلبه حرارت
 مزاج و جگر و تدایر صفرا و اکثر و ما تقدم حمی غلب و محترقه شاید این مرض مراری
 و دلیل غلبه کردن صفرا بود و آنچه از دماغ افتاده نزل و سیل و ظهور رطوبات
 بلغمی در راز و بیشتر بودن اسهال در صبا و بعد از خواب دراز زود آمدن
 و بعد از آن بتدریج کم شدن و در شب کم بودن یا نبودن بران دلالت کند و باشد
 که ماده نیز گرم نزله سبب اسهال گردد و آن هنگام علامات نزله گرم با اسهال
 و موی ظاهر بود و نوایش بهمان طریق مذکور محفوظ باشد و آنچه از روده افتاده
 باشد علامات امراض روده بدان اشیاء دکنه لیکن اینجا که سبب ضعف است
 و اسهال طویق بود غالب و نزع که سطح آنرا آلوده است بجهت کم آمدن صفرا
 شونده بر روده در راز ظاهر گردد و این رقیق معده نباشد جهت توکل این بلغم
 در معده و آمدن از اینجا معا و اینجا که سبب اسهال است با علامات
 آنها چنانچه بعد از این بحث مبین گردد تا ظهور خون دریم و پوستها در راز قرمز
 و اگر سبب اسهال کشاده شدن سرک بود از عروق که در سطح اندرون امعا
 مستقیم راز خونی بود صرف و کم کم ظاهر شود و عدم آفات دیگر اعضا و عدم
 آفت روده در غیر سبب و عدم علامات سوء المزاجات مطلقا بدان گواهی دهد
 و اگر سبب باد بود اسیر باشد راز با قحط غالب و قراقرق باقی دفع شود و در سجگاه
 بیشتر میل شود و با خون و بخون باشد و علامات باد بود اسیر با آن باشد
 و گفته اند که هرگاه اسهال مائی همچون مرهم شود و یا غالی گردد خطرناک بود
 و وقوع اسهال سبکیار بعد امراضی که بحرانی باشند بدو و هرگاه اسهال
 غذا دهند و بعد غذا در مضامین قوت بدید نیاید دست از علاج او باز دارند
 علاج بد آنکه منع اسهال مطلقا به پنج وجه میسر گردد یکی استعمال

قوا بضع و این کاهی باید که دهن مجاری عرقی کشاده باشد و یا خراشی در سطوح
 شده دوم استعمال مغزیات و این کاهی باید که مجاری رافوت امساک
 رطوبات ضعیف شده باشد سوم استعمال مغلطات و این کاهی بود که
 مواد رفیق و سیال شده باشد تبعا چهارم استعمال مخدرات و این کاهی تا
 که در مواد حدتی و لذعی باشد **پنجم** مائل ساختن ماده بخلاف جهت معا
 و این با تعریق بود اگر ماده رفیق و قابل آن باشد و یا بقی بود اگر ماده غلیظه
 باشد و یا مادرار بود اگر ماده قابل آن باشد و یا به مجبه نهادن بر اعضای بالا
 و بر شکم اگر از آن مانعی نباشد و چون این معنی واضح بیاید دانستن که اغلب انواع
 اسهالها که ذکر کردیم بحقیقت عرضی اند مرض سابق را که از اسباب آن شمرده
 چون سدی و دورمی و زلزلتی و امثال اینها ولیکن چون این عرض در اکثر اوقات
 و احوال آخرت از آن مرض بنابرین این عرض مرض عد کرده اند و علاج جهت آن
 مقرر ساخته و تدابیر آن امراض را جزو علاج این داشته اند و علاج ششترش فرموده
 و بسیار افتد که طبیعت را اسهال قوی باشد با وجود رفع سبب مرتفع نکرد
 و علاج دیگر علیحده محتاج باشد و یا آنکه آن فعل واقع شود و وحشتهای آن موجب
 میل و تحریک مواد بدو منوضع گردد و در علاج ملاحظه و مراعات جمله احوال لازم
 بود و صلاح این مرض از روی کلی خصوصاً بعد صلاح امراض سابقه بتقویت
 بهضمها و قوت جاذبه و ماسکه بیشتر گردد و قانون تدابیر خاصه آن
 مرض آنست که اکثر حزمای خشک که درین مرض **الاسهال** و اکثر حزمای خشک
 که درین مرض میدهند از تخمها و دانهها و مغزها و اغذیه مثل تخم خشکاش و ریج
 و مغز جوز و قروط مثلاً جمله را با آتش بریان کرده یا بوی داده بوی دهند و شیر
 نیز ازین تخم بریان کرده گیرند و میوهای را که اینجا میخورند همه را در شیب کمتر
 گرم نختند چنانکه روی آنها نسوزد و اندکی دهند چون خربزه بهی و سیب و امیر
 و نار و اگر بعضی را در حمیر گرفته بریان کنند بهتر باشد و آب و شیر و دوغ و اکثر الباقی

خام را که استعمال کنند همه را سنگ تاب کرده یا آهن تاب کرده دهند و از مضعف
 احشاء و معده پر حذر باشند و حرکت غلیظ و زور نکنند و چیزهای که تر و گرم کنند
 خلطها باشد نه بنگد که ضرورتی عظیم باعث آن شود و بطریق علاج مطلق
 مرض آنست که با این رعایات مذکوره رعایت امراض سابقه قویه نیز نکنند
 و تدبیر امر کب سازند اما اینجا که سبب حدوث اسهال هوا می مضعف
 غیر معتاد یا متعفن باشد تبدیل آن باید کردن و اگر میسر نشود تبدیل آن بدستور
 که در جمیع دق و جمعی باقی و غیره گفته شده باید کردن و تریاقات قابض با مغلط
 دادن و مالیدن و پیوسته در آب سرد نشاندن و بر سر او ریختن و آبکاهای
 تر و دلاوی بر تن پوشیدن و بمروحه از اخک داشتن و اطراف را بستن و اینجا
 سبب امتهال باشد در اوقات ایستادن اسهال اگر خلط فاضلی باشد تنقیه
 کنند و غذا را بجاوت گرم سازند و بر بالای غذا رس یا کلفت و امثال آنها منجور
 و آب کم خورند و در ششکی لختی صبر کنند و با اندک کلاب آمیخته خورند و اینجا که سبب
 امراض معده باشد نخست علاج آن باید کردن بدستوری که در مجلس مذکور است
 لیکن مرض چون اسهال است رفع اسباب آن مهمل و ملین و حقنه مدام که ضرر
 عظیم واقع نباشد از آن بپرهیزد و عند الضروره مسهلات بکار
 اولی بود چون بلبله و کل و امثال آنها اگر مانعی نباشد و گاهی که سبب
 منع اسهال بقوابض محض بوارد نشاید کردن که درم را زیاده سازد و ترکیب
 در جمله احوال لازم باشد و گاهی که بسبب قوت داروی مهمل باشد که در
 سطح معده مانده بود تدبیر افراط عمل بنوعی که در بحث تدبیر استفرغات بیفت
 بیان یافت باید کردن و قی کردن اینجا که قوت باقی بود و بغایت مانع آید و
 فاو زهر در دوع سائیده خوردن و گاهی که اسهال سوداوی بود نخست قصد
 اسهال موافق آید و بعد از آن معینات سودا و معدلات مزاج دادن مناسب
 و خوراندن جد و در اینجا مناسب بود و سخی کرده فائده تمام بخش و اصلاح

سپرز به ستورش لازم بود و اگر مجله بر سر زاف کنند و یکچه داغ کنند عظیم نافع آید و اگر صفا
بعده میرزد و منفع میگردد علاج آن علاج مراری باشد و تنی کردن اینجا نسی نافع
و زرقی بجای زرق مرفوع گردد و طریش در ضعف معده گفته شده سیان
جی نافع بگیرند مرقه وافیون و چند بیدستر از یکی یک جز آب مورد حسانند
هر یکی مقدار قلقلی شربت از آن مردم رسیده را بهفت حب باشد و کودکان را حب
و ده ساله را چهار حب و بعضی حکمای قرضه تخم کرفس کنند و اگر ضعف هضم از باد و
معده باشد علاج وجع ریجی و غلبه جگر کافی بود و اینجا که سبب امراض کبد بوده باشد
علاج آن به ستوری که در مجلس مذکور است باید کردن با ملاحظه در رعایت جانب
اسهال در سه و درم از استعمال قوا بهض قوی و بی مصلح مفتح و منضج و خیرهای سرد
بالفصل بر حذر باید بود و اینجا در درم معده نصیرج یافته و خداوند اسهال غالی را
غذا از کشکاب ساده نباید دادن و آن نیز در روزی دو نوبت توان دادن و اگر این
شود و جادرس مقشربالست جو نخته یکجز و در بست جزو آب توان دادن و اقتصار
بخوردن مویز منقی درین باب عظیم نافع است و شیخ نسبی از مجربان ازین تجربه کرده
و خداوند اسهال دموئی را سفوف الطین و آنچه در بطن خون زخمها و جراحتهای درد
چند جای تکرار ذکر یافته دادن نافع بود و اینجا که استلای هم در خون بود و فصد از
عرق مخالف جانب کبد مفید باشد و من چندین اسهال موی را در سرد
هوا بخورده فابری شیرین بریان کرده با فراط خوراندن و غذا حاجت مکرر
نیت علاج رنگی را در رستان شش روز اسهال خون و بلغم باندک شرچ
بود قدری جوز بوباد و خورنیدیم بهتر شد و تکرار کردیم صحت یافت و خدین
دیدیم که بعضاره خرثوله صحت یافتند چنانچه روز اول یک قاشق خورد
و تا بهفت روز هر روز یک قاشق اضافه کردند چون بر طرف شد و آنرا که اسهال
از حرارتی و غلط حاوی افتاده باشد آب سخت سرد ناستادادن و دیگر
طلا کردن و شربت های سرد و سرد کرده خوراندن و شربت خشخاش و تخم شنبلیله

و شیر آن در آتش جو کشتاب دادن نافع بود و همچنین قرص کافور و قرص طباشیر
 خاصی دادن مفید بود و اگر در اسهال خون اطراف سر و گرد و روی زرد شود
 و نبض سقوط کند و غشی افتد و شکم را بدقی خون معلوم کرد که خون در شکم بسته شده
 و علاج آن بدستوری که در بحث قی خون گفته شده باید کرد و در هرگاه خلط مخرق
 در جگر پیدا آید و جگر را بخورد و در تعدیل مزاج و دفع خلط مفسد انفعاله که توان باید کرد
 و غذایا و شرابهای لطیف خشک تر باقی باید داد و در آب خرقوله و طین مخموم یا
 فادر هر دروغ آهن تاب کرده درین باب نفی جامع ظاهر دارند و خمس خرقوله
 داده و بزرقطونای بوی داده از هر یکی خردی در شراب ریاس یا شیر صندل گلاب
 گرفته دادن بسی مفید آید و جگر دق را خشک کرده دادن همچنین جگر گاو بچ
 بخا صیت نافع بود و ضمادات تریاقی بر جگر نهادن هم بسی مفید بود و مخدرات
 تریاقی دادن هر روز یکوقت نیکو بود و ششیات و قهقشای خشک تریاقی فایز کرده
 مفید باشد لیکن ادخال مخدرات در قهقهه و ششیات جهت این مرض اسهال
 مطلقا جایز نباشد و شیخ گوید که یکی را دیدم که ششیات افیون برداشت و هلاک شد
 و آنجا که سبب امراض ماساریقا باشد هم بدستوری که در کبیدی بدان اشارت شد
 عمل باید نمودن و ضمادات بر محلی که میان معده و جگر و امعاست افکندن و آنجا که
 اسهال از غلبه صفر باشد که از زهره می آید نخست جگر را خشک باید ساختن و اگر
 صفر اسخت غالب باشد بطبیخ لمبیه زرد و خرمای هندی استفراغی او را منساب
 بود و بعد از آن تعدیل مزاج و تسکین اسهال بکشتاب و سفوف حب الزمان دفع
 سنگتاب کرده و شراب خشخاش و اقراص طباشیر و کوارش سماق در شراب
 آن و اگر قدری پست جو بگیرند و مقدار دو درم خشخاش با آن بیا میرند و آب انار
 ترش و اندکی شراب یا اندراب ترشی سماق یا اندراب دوع آهن تاب کرده بپزند
 اسهال صفر باز دارد و کفک بغدادی سوده مقدار چهل درم اندر سبکج کوشش کا
 یکش باز ترشید کنند و بدین نافع آید و ضمادی که از صندلین و فلفل و کل سرخ

در
 اسهال
 خونی
 و
 زردی
 و
 غشی
 افتد
 و
 شکم
 را
 بدقی
 خون
 معلوم
 کرد
 که
 خون
 در
 شکم
 بسته
 شده
 و
 علاج
 آن
 بدستوری
 که
 در
 بحث
 قی
 خون
 گفته
 شده
 باید
 کرد

و باز و کل نار و کل ارمنی و اقا قیا جمله را کوفته بهکلاب با آب برک مورد با آب
 جو تر سرشته ساخته باشند بر جگر بنهادن مفید باشد غورتی را بعد از استفا
 حل در تابستان در ری اسهال صفر است و در شبان روزی قریب بیست مجلس رقی
 بعد سه روز بغایت ضعیف شد و هر لحظه غشی کردی بی حقیقان حضرت فرمودند تا فاید
 حیوانی در دماغ سائیده بد و خورانی ندهد اسهال و غشی جمله بطرف شد و باندک مرگ
 صحت یافت و آنجا که سبب زلزله باشد سوزله بدستوری که در مجلس مبین شده
 باید کردن و بعد خواب تی فرمودن و مغزیات چت جس شکم بعد منع زلزله بکار دین
 و غذا و شربت و دوا از قوا بعضی غصص دور بودن و بر شش و حب زلزله بر بالای غذا
 مناسب چون شیر شکتاب کرده و سسته شیر تخم دارد و بالوده اطفال و بایچه پره بخورد
 و شباه آن نافع آید و آنجا که سبب لقا لامعا باشد آنچه در تدبیر زنی معده کفایتی را
 موافق آید و ضامدی که از گذر و مر و مصطک و صبر و اقا قیا و شب و ولادن و افیو از این
 و زربلنج یا چند برابر آنها آرد جو و ساق و کل سسرخ و کلزار و شک و عصاره لحمیه ^{الذی} و عصاره
 و غصص و ماینها و عصاره مورد و جمله را بهم سرشته ساخته باشند بر شکم طلا کرد و زلزله کرده
 تا بر آنجا خشک شود بسی مفید آید و اگر چه پتیز باشد این طلا نیکو آید و آنجا که مای در
 بکشد و اسهال خون افتد از ادویه که جهت بستن خون جراحتهای درونی مذکور شد از
 استعمال باید نمودن و از داخل و خارج و از حرکات عنیفه پرهیز باید بودن و از آب
 بعصاره خر توله بغایت نافع آید و ضامدی که بر شکم نهادن خون را بنهد و آنجا که سبب
 یواسیر بود نخست علاج باد بواسیر بدستور که در مجلس مذکور کرد و باید کردن و صبح
 او را با بایچه کوسفند جوان خورانیدن با قدری از ترید آن و از آن حقه کردن مفید آید
 و بسیار کس امن بدین مداومت خوردن با بایچه هر صبح از مضرت و وحشت آن باد
 و تحریک اسهال مضر خلاصی و آدم و ازین جمله دوستی دهم شخصت ساله و چندین
 سال او را این مرض بود در شبان روزی سه چهار کت بیشتر زرقی درستانی در
 هرات این مرض بر او غلبه کرد و بده نوبت و بیشتر رسید و بسی ضعف و قصور ^{در}

بدید آید و هر علاجی که در اسهال از قوا البض و ادرن مقرر است و از فالوده الحفال دادن
 و خشیاشیات و شیر نار و امثال آن کردند فایده ندارد بلکه قوا البض مضراخر بقدر استغناء
 این تدبیر فرمودم بحدت یکسال فرید شد و بقوت و در باقی اوقات روزانه خواستی
 خوردی و اگر دوسه روز با پنجه نیانستی بار دیگر شکم بیشتر دغدغه کردی و چون قطع آن
 بالکل ممکن نیست بخیر تعلیل آن و تعدیل مزاج طبع نباید داشتن و بعد از این باید که زانیدن
 اینست فی الجمله بیان تدابیر انواع اسهال و جمله در علاج کودکان سبقت ذکر یافته
 جهت مردم رسیده هم عظیم نافع بود و از موده است و استعمال هر دوا می مناسب
 مزاجی که بر محل برای طبیعت با هر متعلق بود و آنچه در علاج سحج و قروح امعا گفته میشود
 هم معنی باشد در این تدابیر را بعضی از اصحاب تجارب گفته اند که شش شغال بریان
 بخاصه اسهال کهنه را نافع بود و جالینوس گوید پیر شوزند که را چون بشویند و سوزنی
 تر بپزند آنکه شوری آن کم شود بر روی انگشت افزوده بریان کرده بخورند نافع بود و اگر سوده
 منقیه برشته از آب شراب مورد یا عصاره قوا البض یا شراب بهی شیرین یا امروزی
 مطلقند نافع آید و گفته که معده شتر مرغ را خشک کرده و سوده و در دم از آن بارت
 و آنجا که اس و ادرن نافع بود و بتخصیص اسهالی را که از سستی معده باشد و گفته اند
 عمل با شتهای گوشت که بترجمه و گوشت دراج و کبک که آنرا بنار دادن و زیره و کشمش که با
 اسازند غذای موافق بود و سهولین را لیکن در اواخر توان دادن اما در اوایل نامکن بود
 حر گوشت و چربی و هر چه تری فراست حذر باید فرمودن و بعضی گوشت سگ را
 آنچه در اسهال خون میدهند و عظیم نافع می آید و همچنین مومبائی که از گوشت سگ
 ساخته باشند میدهند و مفید است و احقان به طبیح گوشت سگ هم از موده است
 و بعضی خونی را که از درون شکم کوفند بوقت شکافتن بیرون می آید آنرا بریان کرد
 میدهند بسی نافع باشد و بعضی روده شتر را خشک کرده و سخی کرده با کز انگبین سوز
 سفون میفرمایند در اکثر اسهالها نافع آید و مقل بکر انگبین بلوطی هم از موده است
 و همچنین خرمای سنگ شکن و باری که در خاورک میباشد سائیده و درختی که بهی

سفوف کردن در شبها و کاهی در دوع با شیر سنگاب کرده خوردن عظیم نافع آید
 در اکثر سالها و بعضی آرد بلوط و رمان میکنند و میدهند بسیار فایده میدهد و آرد کنار
 نیز از موده است و بعضی زیتون پرورده میدهند و نافع می آید و شیخ گوید نیندرم از
 محرق بلخ خانچه سیاه شده باشد دادن در انچه مناسب بود اسهال کهنه را البته
 باز دارد شخصی را در حوالی ناف دردی بود و با آن شکمش رفتی داشت هانداشت
 و علاجهای اسهال زیاد موثر نیامدی روزی دست خشک بر محل راجع نهاد راحتی یافت
 پس البته باب سردتر کردی و بر آن نهادی هر لحظه بهین مداومت جمله اعراض به بر طرف
 شد و صحت یافت و چند کس دیگر را که چنین مرض داشتند بهین نوع علاج شد
 از انجمله غلامی چرکس پانزده ساله را چنین حالتی پیدا شد و بغایت ضعیف میشد و فری
 آید درین بزاف خود در حین دردی نهاد بهین صحت یافت جوانی بود در ساه
 که هر سال در حدود چهار را در اسهال دموی افتادی و شبها روزی بیست و بیشتر
 خون صرف آمدی و او چنان تجربه کرده بود که بعد سه روز از آنجوز با علاج کردی چنانچه
 هر روز یک جوز با خوردی و آن مرض بر طرف شدی و البته سلم سحج و قروح معا
 بد انگش مطلق تحقیقت تفرق اتصالی بود که در سطح ظاهر عضو منبسط شده باشد و از آن
 سطح چیزی بدان تصرف زایل گشته باشد و عوام از اسودکی ظاهر عضو گویند و بعضی
 اطبا این حالت را چون در سطح داخل امعا درمی یافتند بعد این مجاز در میان قوم
 اشتها عظیم یافت بمرتب که هرگاه سحج مطلق گویند این معنی متبادر شود و سحج ظاهر را
 بهر عضو تخصیص کنند و این سحج هرگاه بیشتر غور کنند و چرک باز دهد قرص بود و باشد
 که قرص از وقوع ورمی یا بشره افتد و اسهال خون که از قرص افتد از دستطارا
 خوانند با طلاق و انچه از امعا بغیر سحج و قرص در شش و میل آید از آن دستطارا خوانند
 خوانند و انچه از کبد آید از کبدی گویند و سبب سحج روده یا خلطی حاده بود که بمر
 بر معارطوبت صهر و ج را که بر سطح آن پوشیده است و جمله آنرا طبیبان غشای مخاط
 هم گویند بترشد و بعد سطح ظاهر روده را بجزا شد و این خلط یا صفر بود و آن

کتاب طبیبان غشای مخاط

مدت دو هفته ریش کند و یا بلغم تورمی کند و آن در مدت یک ماه ریش سازد و یا
 سودا بود و آن در مدت چهل روز ریش سازد و گاهی که بسیار ترش و تیز باشد بیشتر
 از دو هفته ریش نکند و آن مهلک بود و یا ماده نر که کرم بود که از دماغ بمحده دماغ
 رسد و آن زودتر از بلغم مالج ریش سازد و یا سبب ریش دماغی و مسهل بود
 که سطح امعاء را برد و این قسم اسلم از این اقسام مذکوره باشد و اغلب آن بود که
 در چهار روز زودتر اصلاح پذیرد و گاه باشد که نقل خشک و درشت و ناهموار
 در زود و در تقاضا بگذرد و آنرا بخراشد و این از جمله اسلم بود و اکثر آن باشد
 که بمودی خود رود بصلاح آید بعللاجی و بدترین انواع سحج و قروح امعاء است
 که بعد از امراض حاده واقع شود جهت افراط خلط و ضعف حرارت غریزی و آنچه
 در امعاء دقاق افتد بدتر از آن بود که در امعاء غلظ بواسطه کم گوشتی آنها و بدتر از آن
 پذیرفتن و بیم سوراخ شدن بزودی و هلاک کردن و از اینجمله آنچه در صائم افتد بدتر باشد
 جهت غلبه ریختن صفرای صرف بران و وقوع عروق بسیار دران و نزدیکی آن بکبد
 و هرگاه قرصه بدان مرتبه رسد که روده را سوراخ کند و نفلی یاری بفضای شکم
 ریزد مهلک بود بزودی خصوصاً که در امعاء علیا واقع شود و مودی شدن آن
 بعفونت و استساق قوت بمسارکت معده و اما ثقبه که در امعاء غلظ واقع شود
 و اگر با آن در شکم منفذی دیگر اتفاق افتد که آنچه از آن ثقبه بفضای شکم ریزد از آن
 منفذ بخارج بدن دفع شود و ممکن که صاحب آن مدتی زنده ماند و اگر چنان نشود نفلی
 در فضای شکم جمع آید و شکم مریض بشکم مستسقی شبیه گردد و بعد آن هلاک شود
 و شیخ گوید شخصی را روده از روده های غلظ سوراخ شده بود بسبب سحر و انفا
 در مقابل آن در مراقب دی بواسطه ورمی سوراخ شد و در پوست شکم هم سوراخ کرد
 و انفال از آنجا بیرون آمد و آن شخص زنده ماند و مدت چهار روز مانا در شیر از طبیعتی بود
 قولنجی صعب را علاج میکرد و دران آشنا مسهل داد و عمل نکرد و حال مریض بدتر
 و از اصلاح آن عاجز آمد جهت اخراج فضلات برپهلوی او از مجامعی قولنجی شد

پوست و روده را سوراخ کرد چنانچه بعضی از این نوع تدبیری فرموده اند و
 و قولنج بدان برطرف شد اما آن سوراخ دیگر مسدود نشد و در بعضی هر چه خورد
 رجوع از آن محل بیرون آمدی و مدتها آن شخص با آن حال زیست علامت
 آنچه از خلط حاد نزله و غیره افتاده باشد تقدم نزله و ظهور آن خلط در راز خون
 زاید پوستها در رازی مسهول بدان گواهی دهد و حدوث سحج را بوجی روده و ظهور
 خون پوستها در راز شناسد و حدوث قرصه را بطهوز ریم و حراجه و خراطه که آن
 رطوبتی بسته و به پوست روده مانند است در راز در مانند سحجی که در معده مستقیم
 افتد گاهی بیوج نیز باشد و بیوج رودهای بالائین بیشتر بود از بیوج رودهای
 غلیظ گاهی که سحج و قرصه در هر دو موضع مساوی باشد جهت غالب بودن
 طبیعت عصبه در آنها و محل سحج را سده و بیوج محل نتوان شناختن و همچنین
 بهیات پوستهای که از ریش روده آید چه آنچه از رودهای باریک اند تکانش
 و آنچه از رودهای غلیظ آید که تر غلیظ بود و همچنین به سده اخلاط مواد یا ثقل چنانچه
 از دور تر آید آمیخته تر باشد و همچنین رسیدن ثقل بدان موضع بعد از آنکه از آن
 بتخصیص ثقلی که تر شبی یا شوری یا تری داشته باشد و سحج سودای در آب غلب
 احوال کشنده بود و ظهور سحج یا صدید در راز از اعانادر باشد و آن اکثر از آب
 و سیدله یا ورمی که در اجشاء بود و گاهی که مدت مرور آن بر اعانادر آن دراز گردیدن
 که فساد آن با معاسر است کند و قرصه حادث شود و اسهال خون صرف که
 بعد از حدوث قرصه و جراحت روده افتد نشان آن باشد که آفت بقعر معده
 رسیده است علاج اصل در تدبیر این در مرض حفظ غریزیه است بدانچه
 ممکن باشد و مناسب علت و وقت بود و رعایت اعضای ریمه و معده
 که از دفع فساد و تقویت قوه و تعدیل مزاج منحرف بدستور لایق حال چه که
 این کلیات همان حاصل شد بعد از آن تقویت معاد و صلاح و قرصه سحج
 و منع اسهال بسبب ولت میسر گردد و طریق آن تدابیر است که نخست بنکردن

تا موجب است داد مرض صیت آنرا دفع کنند و بسیار باشد که از دار خود
 بسیار این مرصها بتخصیص هیچ بدوری کشد و مریض را ممکن بود تا سه روز یا
 دو روز طعام باز باید گرفتن و بعد از آن غذای اختیار باید کردن که ماده آن کم بود
 و غذایت آن بر طبیعت بار نشود و طریقتش چنانست که ادویه قابضه را که جهت
 جس اسهال لابدست هم نرم سازند و در صره هفت کنند و در آب سب
 یا پی و امثال آن نجیب باندند تا پس آب است که بدست بماند باطالیف آن
 در آب در آید انگاه از لعابهای مناسب که جهت اصلاح محل در کارست با
 بیامیزند و هر ساعت اندک می آتش مانند و گفته اند که مشغول ساختن و نشاط
 مریض را باستماع چشهای خوش حکایات عجب و بملاحظه گلزارها و صنم
 سوده در آب سرد دادن نافع آید و در اغلب امراضه کافی باشد و همچنین عصاره
 کل سرخ تازه آتش میدن و بدان احتقان کردن و فرص کل که از کل سرخ
 و بزر خاص از هر یکی بکیرم و نیم صمغ و نشاسته و کشیری بریان از هر یکی بکیرم
 بلعاب پیچول ساخته باشند دادن و در هیچ واسهال خون بغایت فایده
 و آنجا که وجعی هم باشد در معاتخم شاه فرم و اسیموش باز تنگ و مرو جمله بریا
 کرده در آب خیس نیده تا لعاب باز دهد و باد و درم روغن کل دادن نافع بود و
 ریوند صینی سوده در آب کوفته خر قوله و اندک شراب کهنه دادن در اسهال دم و
 قروح امعا خاصیتی عجب دید و اگر ریوند سوده را بر روغن کل اندک چرب کنند
 و دفع سنگتاب یا در آب سبب ترش دهند عظیم نافع آید و وجع از راهم فایده
 و اگر تبی نباشد با شراب کهنه سنگتاب کرده یا آهین تاب کرده دادن زود تر اثر
 کند و گنگابی که بهی و تخم مورد در آن جوشیده باشد و کل ارمنی سوده در آن تخم
 باشند دادن در جمله مفید آید و همچنین شیر سنگتاب یا آهین تاب کرده که طبایع
 و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و سوده بر آن بخشد باشند دادن در جمله
 مفید آید و همچنین پوست خشخاش را سوده و شراب انجبار یا مورد در تخم لقم و مورد

و این مرقه گوید خوردن کل از منی مقدار یک پلغدادی در یک روز بتفاریق سه سال
 خون را مطلقا عظیم مفید بود و اگر آن نباشد کل سرشوی خوب بسم قرینین
 منفعت رساند و احتقان بدین کلهادر شیر آهن تاب یا سنگتاب حل کرده
 هم فایده بسیار شد و حقنه که از طبع جو و برنج و ذره بریان و کلندر و زرد و لسان الحمل
 و خطمی و پوست خشخاش و تخم درک مورد و زرد تخم مرغ بخته و اندک روغن
 یا قدری بیه بر یا هر دو ساخته باشند بسی نافع آید و شیخ گوید بیه بر نافع مغزیات
 در حقنه و اگر صمغ بریان کرده و دم الاغ وین و سفوف الطین و سیر و کبریا اضافه
 کنند اقوی باشد و جمله حقنه در امراض رود و با سبب غلیظ فایده نیکو دهد و
 خوردن مغزیات و حوالین در امراض معاد و قاق عاده شست خنک است سبب غلط
 حاد بوده باشد و خلطی باقی بود و قوت بادی را خنک نماید و انقباض باید کرد
 بعده و دیگر علاجه انا در صفا خیار شرب و آب کاموس و آب نعنع و اندک عطر
 باید دادن و در خلط مالح و سودا می مطبوخ بلبه زرد و سیاه و مورد و خیار شنبه
 باید فرمودن و انجا که سحج گردد و قرصه بزرگ شود جهت پاک ساختن گوشت مزه
 در و یا نیدن گوشت صالح مار العسل و جلاب و ایاریج فقیرا چند نوبت باید خورد
 انگاه و درغ سنگتاب یا آهن تاب و شیر سنگتاب یا آهن تاب دادن غذا
 کثیف مطلقا نشاید دادن و بهیچ غذا اغلب و یکبار نباید دادن و از اخذ بیه حسوس
 که از چند روزه و بیه بط یا مرغ نرسازند موافق آید و همچنین حسوس که از جادرس مقشتر
 و برنج شسته نرم سوده بریان کرده و در مطبوخ خشخاش بخته سازند و صمغ
 و نشاسته بریان اضافه کنند و اگر حرارتی غالب بود حصورا در نفع ساق با
 باران بخته دادن مفید باشد و اگر حرارت تب نباشد برنج کوفته در آب پاچه
 پزند و صمغ سوده بران پاشیده بدهند نافع بود و ریه های قابض اکثر اوقات
 نافع آید و نمیر کینه شسته و برشته چنانچه در اسهال گفته شد یکدم از آن کو
 خواب دادن نافع باشد و اگر یکد انگ پیرایه خرگوش بدهند روزی شش سوده

بیه بیه

و در روزی دو دانگ بتقارین بدینند هم شاید و بیکار شاید دادن که بهم تو کج باشد
 و دو دانگ از جی که از اینون دوازده و ثمره الطریقات جمع ساخته باشند دادن
 منفعت رساند و در شبان روزی مکرر هم توان خوردن و حقها که سابقا مذکور شد
 مفید باشد خصوصا که علت در رد و ثانی پیشین بود و در حقها عصاره خر توله و
 عصاره لیمو التیس داخل ساختن اولی بود و اگر روده خورده میشود و غلبه در روده
 متن بر از سیاهی آن و کمتر بودن از بر از قرص بران دلالت کند حقنه جالی نیز باید
 اولاً تسکین و جرح و سوزش آن بر و غن کل کردن بعد رو یا نشده بکار در
 و اگر یم پلیدی قرص بسیار باشد و جالی کافی نباشد گفته اند که نیم درم قرص زرنج
 در عصاره ثانی مذکور یا در کشکاب داخل باید ساختن و اگر مریض را طاقست سوختن
 آن نباشد اول او را تخم ریگ کنند بمجذری انگاه این حقنه کنند و اصلاح سوزش
 بعد حقنه برنجتن اندک روغن کل کنند و بعد از آن طین مختوم با جعفر فاذر و ایشا
 آن در آنچه مناسب باشد بخوراند بعد از آن بادویه رو یا نشده که سه بر در آن باشد
 حقنه کنند و از آن جنس بخوراند و اگر در اوقات حقنه خواهند تا حقنه لحظه چند
 کث کنند چون حقنه ریختند فی الحال اسفنجی که آنرا بطبیخ قوالض تر کرده باشند بر
 معده مریض بپزند و بکند ازند حقنه در بر باز کرد و داند اعلم ز حیر این تقاضا
 برخواستن بود لحظه فلحظه جهت دفع ثقل یا پیش نان و زرد آمدن بر مقعد و شوار
 دفع و کرانی هر بار چیزی اندک جدا شدن غلیظ و مخاطی یا بعضی یا تخم ریگ
 یا حراطه و این تقاضا دو نوع باشد حق و باطل و دفع غیاث میشود که ثقل میخواهد
 که منفع گردد یا ریختن صفرای بود یا بلغم شوری بر آن موضع از اعالی و کمر
 و دفعه که در محل را بجدت و دافعه دفع آن طلبیدن و یا رسیدن سرمانی
 به نشگاه که به کشیف آن محلها را در هم میکشد و گمان میشود که ثقل است و دفعه
 دفع آن میکند و یا رسیدن صلاحاتی کوبنده به آن موضع باشد از سواری امثال
 آن که غدی محل کند و اما ز حیر باطل آنست که سبب آن ماندن ثقلی خشک بود

در مافوق مقعده و دغدغه کردن آن روده را بد رشتی و نیامدن و کاهکاهی سبیل
 عصر رطوبتی از اسهال فرو آمدن باشد که بخشونت رطوبت غسانی را برسد و در
 آورد و چنان نماید که اسهال بلغمی واقع شده و بدین سبب بعضی طبیبان کم
 بقوا بعض علاج فرمایند و آن بقولنج مهلک ادا کنند علامت آنچه از ورم
 علامات ورم از حمی و غیره بدان گواهی دهد و چیزی جدا نشود و با قلیلی جدا شود
 از روز قاضای شستن درد و کرائی بیشتر شود و از جدا شدن فصله راحتی و قرار
 نیاید و آنچه از ریختن صفر استاده باشد بودن اسهال صفر قبل از آن ظهور روح
 و تخم و لدغ در محل و خراطه و خون تیره بد رنگ در راز و ریختن و سوختن مقعده
 از کد شستن آن چنانچه گویا بروزه نشسته است و تسکین و راحت یافتن از آن
 آب سرد و غلبه حرارت و تشنگی و قلت کرائی از محل شهادت آن بود و آنچه از
 بلغم شور افتاده باشد بعد از اسهال بلغمی و قلت تشنگی و بیرون آمدن راز را
 و تعاقب بسیار و ظهور خراطه با خون اندک و کمی و کرائی موضع و راحت یافتن
 بدان گواهی دهد و آنچه از غلبه سردی خوردن یا از شستن بر سردیها و ترهیا یا از
 باد و هوای سرد یا از سواری پدید آمده باشد تقدم آن اعمال و عدم دیگر دلائل
 و بودن راز با بلغم و خون بد رنگ بدانها اشتهاد کند و آنچه از خشکی و خشو
 ثقل افتاده باشد بعد از تدبیر خشک کننده ثقل و ظهور بشکلهای کوچک و
 نخود و بزرگتر در حال مرض یا قبل از آن و کمی اشتهای بودن کرائی در شکم و درد
 از فرو سوی و معص دایمی یا اکثر اوقات بدان گواهی دهد باشد که آن معص
 قولنج رسد و اگر این قسم بر حیرت مشتبه گردد و خواهند تحقیق آن کنند تخم خرنوب
 یا بذر قطونا و اشتهای آن بفرمایند تا فرو برد اگر بیرون آمد حقست جهت عدم مانع
 که ثقل مابین مجتنب است علاج آنجا که سبب معارضتیم باشد نخست رک
 با سلیق باید زد و اگر مانعی نباشد و بر فرو سوی کمر گاه حجامت کردن بعد
 قی فرمودن هر یک بوقتی مناسب و سه روز یا دو روز غذا باز گرفتن و تدریجاً

ورم کردن بقانون که در ورم معده گفته شده داد و به جهت حقیقت و شکی
 و غیر هم از آن اجناس اختیار نمودن و من دیدم بیک پنجاه ساله را که آن
 مرض در فایز پیدا کرد و به علاج میگردید و غشی با آن پیدا آمد و در مدت
 بیست و سه روز هلاک شد و هرگاه این ورم را به ستوری علاج کنند
 نزد تخلیل باید و ورم سرد نیز درین محل ممکن بود که واقع شود و طریق علاج
 آن نیز همین طریق علاج ورم بارد معده است لیکن اینجا ادویه محلیه بحقیقت و شکی
 بیشتر مستعمل گردد و اینجا بخوراسیدن و ضماد کردن و اینجا که سبب آن
 صفرا و کد داشتن خلط کرم بود بر آن محل یک روز غذا ترک باید کردن و بزرقه
 تخم خیار تنک بریان کرده و بروغن کل چرب ساخته شربتزاری و شیرین
 بهی خوردن و بوقت احتیاج غذا را بچه در حیر اطفال مذکور شد بکار
 و باجه بره و بزغال بنار دان یا سماق نخته هم نافع بود و گاهی که تپش باشد حسو
 که از گشک جو و سویق آن بر تابه بریان کرده سازند موافق آید و قوص طباشیر
 در آب سفرجل یا سبب نافع بود و شیان فی که از زرده خایه مرغ و روغن کل و
 مردار سنک سید مغول سازند فایده دیدم بیان شیان فی اقوی بکنید کند
 و زعفران و حنظل و صمغ از هر یکی جزوی افیون چهار یک جزوی جمله را بسید
 تخم مرغ شیان سازند و اگر افیون نخواهند و بدل آن سفیداب از زرقه
 و مردار سنک شسته و دم الانوخین داخل سازند با جزای مساوی نافع بود و استخ
 کردن بطبخ قوا بضع کرم کرده مفید آید و بخور قوا بضع خصوصاً بچ که در حمله نافع تر باشد
 چون بعد تقاضا فی الحال شستگاه خود را بر دود آنها دارند و اینجا که سبب بلغم شود
 بود و مغز جوز بریان کرده سه ورم و اینجا که یکدم و کندر نیم گرم جمله را بگویند و در
 آب کرم بیاشامند بعد از آنکه دوز ترک غذا کرده باشند و غذا انگشکاب و شک
 دهند یا اماج که تخمهای بوی داده داشته باشند و به پیریز و زرد چوبه بخشد
 و امثال اینها موافق آید و رس بالای این طعامها مناسب بود و اگر سعال و قصبه

و انیسون را یک شبانه در آب کفند و صاف آنرا با قدری سه و شراب کهنه
 خلط کرده دهند نافع آید و در طبیح بابونه و قیسوم و کل بنفشه و انگلیس و مرزنگوش
 و برک کرنب شستن و بعد از آنکه مقعده را بر و غن کتان تمیج کرده باشند فایده
 دید و انورید کوبیده کسی را در یک روز بدین علاج کردم و اگر تقاضا باشد و چیزی جدا
 گوگرد را با پیاز بکوبند و یکی سفالین را در یک او نقبه کنند و آن دوا در شیب
 و یک دود کنند سرنگون نهاده محل را بر آن سوراخ نهند مدتی فایده دهد و آنجا که
 سبب خوردن چیزهای سرد و بالفعل باشد چیزهای گرم کنند و بالفعل خوردن
 و تنگیات کرده پیوسته و غذای اندک گرم نرم لطیف خوردن فایده دهد و بی
 کردن آبهای سخت گرم نافع آید و آنجا که سبب رسیدن سرما بود از خارج محل کعبه
 و یک وزیره و اشال آن با فراط فایده بخشند و همچنین طلا کردن روغن بابونه و
 کرم کرده درین هر دو قسم بر دی اگر دو درم حب الرشاد بریان کرده و یا کوفته
 در آب کرم بدهند سودمند آید و رس و کبشی خوردن بر بالای طعام هم شفقت رسا
 و آنجا که سبب سختی مرکوب بود روغن کل و زرده تخم مرغ و مقل سوده بهم زده
 و نیکو کرم کرده بر مقعده مالیدن فایده دهد و معالجات که در زحیر اطفال گفته شده
 منافع آن جهت مردم رسیده هم از موده است هر یک در محل که مناسب آن باشد
 و آنجا که سبب خشکی ثغلی بود شکم را نرم باید ساختن مثل شراب بنفشه و کلفند
 با عا بها و معجون بنفشه و طبیح بنج خطمی و تخم هوی و طعامی حریب بی قاقق بود و حصار
 و اسفناخ و ملو حیه در آن افکنده باشند و گاه باشد که آب گرم خوراندن و در آن
 نشاندن کافی بود و اگر اقوی ازین تدابیر خواهند خیارشیر بار و غن با دام یا کنگر
 و رب السوس باید داد و حقنه نرم که مقل ازرق در آن باشد فرمودن و از هر چه
 خشکی فرا باشد خدر کردن و بد آنکه در اکثر زحیرا کرم داشتن اسافل و کعبه کرد
 بر شیب کمر گاه و بر چیزهای گرم و خشک بالفعل نشاندن و بر بخور قوا البض داشتن
 بعد فراغ کلفند و الی پر تعاب کرم کرده نیکو دادن و تمیج محل کردن بر روغنهای گرم

قابض در آب کرم شستن بعد از آن و بر تابه کرم حمام شستن و غذای لطیف کرم کرده خورد
 و از چیزهای غلیظ و سرد بالفعل پر خور بودن و محل را نیز از ملاقات آن نگاه داشتن
 جهت عصبیه عضو نافع آید و اصلاح این علت بیشتر شبها باید کردن جهت کمی
 رطوبت آن و نزدیکی محل در ورمی از خشکیها و کمید حرکت عقیف کردن و تخمها و سیر
 که اندرین مرض دهند همچنانچه در اسهال مدبر ساخته مفید آید اینجا نیز همان طریق
 مرعی باید داشتن و چیزهای نرم و مغزی و ماسک این مرض را اصلاح باز باید آوردن
 و چیزهای قابض در شست نباید دادن و زود در علاج آن بادویه و تدابیر قویه سعی نباید
 که بسی از اخلاط فاسده بدنی بدین علت دفع شود و بعد تقاضا نمایند و از جهت شیخ
 گفته است که زحیر را و شق میداد جهت تنقیه بدن لیکن از هیچ سیرسم و زحیر حار
 علاج نباید کردن و در مازندران مجربی بود جهت تبر و فرمودی تابخ پیازی
 بگیرند و چوبی بقوت دوکی در میان آن فرو برند چنانچه سود را بخشد و بعد از آن بر چوب
 ماکوره بپاکنند و چند قطره نفط سیاه هم در آن میان کنند و از آن بر سران بچکانند
 و چون میان پیاز را دانستند که بخته شد آنرا بردارند و رقههای اطراف آنرا دور میکنند
 چنانکه یکد و قوی میان آنکه دارد و دارد بمقدار ششانی بماند و آنرا بخود بردارند و بچخته توقف
 بکنند بسیار بیکبار فرو آید و صحت حاصل شود بسیار را بدین علاج کرده بودی
 اندک ضعف محده گفته بود و روزی حرکت عقیف در سواری کرده بود و از عقب آن دفع
 و آب شور بسیار در کشیده او را فی الحال زحیر شد و در تقاضا کا بهی اغلب غذا را در دست
 و کا بهی بلغم و رطوبات محض جدا شدی و کا بهی با خون چرک بزرگ خراطی آمد
 و کا بهی براز منضم زرد با بلغم و خون آمدی حضرت بعد شش روز جهت او منضجی ترکیب کردند
 و از عذاب بنفشه و پوست بچ کاسنی و بچ بادیان و قدری قلیل پوست بچ کبیر
 و کل سدرخ غالب تر سه روز هر روز صبح و شام ازین منضج شربت داری
 کرم بد و خورانی که و از آب سرد و میوه و غذای غلیظ و حرکت عقیف او را باز
 داشتند و آردینه چربی کرم با شور بار بخی کرم چرب بد و میداوند و کا بهی استخام

میفرمودند بهین صحت یافت و من چندین شخص دیگر را که هم ازین نوع زحیر داشتند
این منضج بعد سه روز میدادم و دو وقت و غذا اما جی میفرمودم که خمیر از زردۀ
تخم مرغ و شیر و آب تربیب کرده بودند و زیره و زرد چوبه اندک به بر بادیده تا
در آن کرده و تخمهای لعاب دار بخصیص تخم خشک در میان بران ریخته و در تخم تمام
صحت می یافتند و از جمله غلامی بندی را در تابستان درری زحیر قوی ثابت
افتاده بود بهین علاج صحت یافت و مرا در تابستان درری زحیر شد و در
و دم خون و چرک بسیار آمدی با اندک بلغم و تشنگی غالب بود در باغی خوش
هوادر سایه بید و کنار آب ساکن شدم و خود را بشطرنج کبیر مشغول ساختم
و پنج کوفته میخوردم پیوسته نافع بود چنانچه در اواخر روز کم شده بود و در شام
فی الحجب بصلاح آمده عصریه از آن اماج خوردم نیکو بود و شب باز ایستاد
و در سیم اندکی بود بهین نوع علاج تمام بصحت مبدل گشت غلامی بندی
نابینایانیونی را درری ایام صیف زحیر شد و در تقاضا صفرا و خون بلغم اندک آمد
و هرگاه معده اش از طعام خالی بودی پیشش بشیر کردی و شبانه روزی قهقه
بشست مجلس تقاضا شدی و از درد و قوالی سوزش معده ببطاقت بود و در
آنچه تولد می نشاندند بقدر تسکینی می یافت و گاهی طلای از زردۀ تخم مرغ و غلیظ
و مرد اسنک بر محل او که باز گشته بود میگرداند فایده داشت تا کم داشت و تشنگی
غلبه مرض بد و هفته کشید و بغایت خراب شده بود تا گاه هوس اش را
کرد که قاتق آن قروط بود قدری که خواست در آخر روز خود و صبح را بوشن
شده بود و بر روز تقاضا آمدی قطره چند جدا شدی با سوزش تمام حضرت فرمود
تا جبهه دار را آب بنده و آنه سائیده بدو دادند و عنب الثعلب با آب کشنیز
بر بار و آلات طلا کردند بعد چند ساعت بوشن نکشود و در داس فلش هم
کم شد و بعد از آن هر روز او را صباها قدری جدا و آب سائیده میده
و غذا آردینه بقاتق نارودان و اندکی روغن و نوبه میخورد بهین علاج تمام صحت یافت

کرم شکم بدانکه سبب تولد کرم در امعاء رطوبتی غلبه می باشد که حرارتی غیر
 قلیل در آن اثر کند و آنرا متعفن و مستعد کون حیوة حیوانی خسیس دانند و این
 در امعاء قاق پیدا آید و اغلب سبب بشری باشد و گاهی افت که در راز
 یکدفعه و بیشتر هم رسد بواسطه درازی ماده و اتصال اجزای آن و این کرم
 در اکثر مردم یکی بود یا دو یا سه و باشد که بسیار گردد و اطباء آنرا با ریخته
 کرده حبه گویند و دوم کرد و کوتاه و سفید رنگ همچو کرم گوشت که قوی شده باشد
 سیمیم پهن و کوتاه سفید رنگ که آنرا حب القرع گویند جهت مشابهت
 بدان و این هر دو سرد و نوع در روده در قولون و اعور پیدا آیند و حب القرع
 غالب باشد جمله اندر غشای مخاطی قوی باشند چون حرطه و از آنجا اندک
 اندک بیرون آیند تا ثفل چهارم خورد و در از و بار یک همچو کرم سحر که در
 اندر معا مستقیم پیدا آید و گاهی بی با ثفل بیرون آید علامات آنچه بیشتر
 میان جمله نرمی برآید است در اغلب احوال و کم رنگی آن و لعاب رفتن از
 دهن در اکثر اوقات و در شبها بیشتر بودن جهت غلبه سیل رطوبات
 بدرون و تری لبها در شب همین سبب و خشکی آن در روز جهت خروج
 رطوبتهای زیادتی بحدی کرم و تحلیل و بدی خلق و ملالت دایمی و در خواب
 بهم سودن در میان روز خواب آوازها کردن و ناگاه در لرزیدن و بر جستن
 و سخنان نامربوط گفتن و در تلفظ حروف و کلمات غلط بسیار کردن و گاهی
 دنگی پیدا کردن خصوصاً در خلومعه از طعامهای گرم جمله سبب صعود بخارا
 عفن و سستی از آن بدماغ و دل بودن و غشیان و کرب و نفرت طعام در
 اکثر احوال و خلیدن رودها و چیدن ناف در کرسنگ جمله بواسطه حر
 کرم و آمدن رطوبات سیل از حرکت آنها بعهده و فاسد ساختن آنها و
 رطوبات طعام را در زردی و لاگویی و آنچه بکرم دراز مخصوص است و غده غم
 و کزیدن آنست و سوزش و خارش و در دما و تحریه چنان ملحوظ شده که خداوند

دراز را قبض بیشتر واقع بود و باشد که بقول کج شد و باشد که از رسیدن بخار
 آنها بدل خفقان و غشی پدید آید و از رسیدن آن شمش و سرفه خشک تولد کند
 و صاحب آنرا خواب و بیداری بترتیب نباشد و چشمش کاهی سرخ بود و کاهی
 تیره و باشد که چشم کشادن نخواهد و کاه بود که کرم دراز و هوا و عفن انجمن غلبه کند
 که شکم برآید همچو شکم مستسقه و آنچه بحب القرع و کرم کرد مخصوص است آنست
 که از روی غذا بر ساعت واقع شود و اگر چه از آن تعفیف می باشد جهت خوردن
 کرمها غذا را و در صین خلوصه از آنها حرکات قارصه مودی در نزدیکی ناف پدید
 آید و تجربه چنان یافته میشود که صاحب حب القرع را اکثر شکم نرم بود و معده
 ضعیف و هیچ برزاولی آن نباشد و آنچه بکرم ریزه مخصوص است خاریدن مقعده است
 و باشد که حرکات آن در مقعده محسوس شود و چون غالب باشند اکثر بار بار
 بیرون آیند و اگر ششهای افتد که کرم حادث شده و تحقیق آن خواهی
 باید که بیمار را در کرمها بزند و صبر کنند چند آنکه اندامهای او کرم شود و تشنه گردد
 پس باره پنج بر شکم او مالند اگر بالای ناف بلند شود و حرکتی انجام پدید آید بداند
 که کرم دراز است و اگر فرو سوی ناف بلند شود و آنچه حرکتی پدید آید باید دانست
 که کرم همین یا کرم دست و هرگاه اندر تب اعراض میکرد و میوششهای بی سبب مقرر
 و تجلطی که موجب آن تواند بود پدید آید و لیس فساد کرم دراز یا حب القرع باشد
 زیرا که کرمها بواسطه حرارت و کرم رسیدن غذا در حرکت آیند و امعاء فریدن گیرند
 بخار ایشان بدماغ برآید و از آنجا بر فم معده ریزد و کاهیم ببولی هم رسد در طبع
 سبیل تلانی آنها و کاهیم هم معده آید و بمسین کشتن ندیان و کوفه بوشی تولد
 کند علاج دستور کلی در تدبیر کرم مطلقا آنست که نخست از اسهال و دل
 ماده آن اجتناب نمایند چون بسیار خوردن طعماهای غلیظ و کثرت او خال کاد
 است و طعام و بی ترتیب خوردن و کندی و میوههای خام و گوشتهای نیم خورده
 خوردن و شیر و مریه و دودغ بسیار خوردن و بسیار ساکن بودن و بر سر سیر

جماع کردن و امثال اینها و بعد ازین ماده آنرا کم سازند بمستقریات بلغم انگاه با
 ادویه که قاتل کرم باشد بتلخی بالخاصیت از داخل و خارج قتل آن کنند یا استعمال
 ادویه که آنها را خاصیت مست سازند بعد از آن شکم را نرم دارند بملینات مناسب
 یا مقتول و یا کمسور بابر از دفع شود چه عقوننت کرم مرده مضرت بیشتر سازد و چون
 جمیع حیوانات غیر از آدمی بالطبع از خوردن سموم مجتنب اند و بعضی از کرمها را مقادیر
 و مقری دور از معده واقع و تا دور اربابشان رسیدن قوت آن شکسته شده باشد
 پس در رسانیدن و دوا به آنها چنانچه محصل مقصود باشد حلیتی نیکو باید کردن و
 طریق آزموده درین باب آنست که مریض چند روز متوالی شیر کوسفندی بسیار
 خورد بانان یابی نان تاکرمان در خوردن محبوب مناسب ماده خود مشغوف و معتمد
 شوند و با استقبال و فرا گرفتن آن مبادرت نمایند بی توقف بعد ازین کرسنگی
 تا هنگام خوردن دارو بکشند تا کرمها غذا را بغایت طالب شوند انگاه داروی کشنده
 کرم با شیر بیا میزند چنانچه مریض بوی آن نرسد و درین صین قدری گوشت بی
 کیاب کرده ناچخته آب فقط دهند تا بمزد آب آن فرد برد تا کرمها بوی آن بپا
 دهن باز کرده و طلب غذایش آن شیر را بد و بیاشامند بکیار منفذ بینی او را بسته
 تا بوی آن قبل از وصول دوا با هوای سستش بکرمها از مشام داخل نرسد و محترق
 نشوند و اگر قبل از فریدن گوشت تلخی حرکتی متعجب کنند بهتر باشد و بعد خوردن دارو
 اولی آن بود که نفس آهسته زنند و کاهسی باز بیکیرند تا بوی دارو بمقفل آهسته نکرود
 و آن هوا چون بکرم رسد مددی بود دارو را و آنجا که بیمار دارو نتواند خوردن تند بکیر
 حقه کنند و غذا چیزی که مناسب باشد میدهند و اگر حقه تیر نتوان پیوسته ضما
 لایق بکار دارند در غذا چنان رعایت کنند که چیزی که کشنده کرم یا مست کننده باشد
 داخل سازند تا کرمها آنرا بربایند و کاهسی اگر بربایند هلاک شوند و فستیده مناسب
 بهم نهادن هم در آن آسانتر بود و آنجا که حرارتی باشد یا تبی ادویه بارده قاتل کرم
 استعمال باید کردن و اگر از ادویه قاتل کرم چاره نباشد آنرا با سحلات مناسب

مثل سکنجین و آبکاره و دودغ و سرکه و آب کاسنی و طلع خشوق باید داد و دودیه کرم
 کشنده کرم مطلقا در منه ترکیست و قد ما نادر قسط و بودینه و فنیسل و افیتون و بزر
 رایتج و صغیر و انسنتین و تخم کزنب و کجا و شجوه غرب و کیک و دار و فلفل و مرئی و زیر
 بریان و سیاه تخم و تخم تره تیزه و سیر و کبر و سعد و حاشا و تخم خطل و عنصل و میس
 و قطران و حب النیل و ما بودانه و روغن راحه و روغن مغز زرد آلو و تخم شفتالو و تخم ملو
 که در دار المرز آنرا کولی گویند داد و دودیه سر کشنده کرم کشنده خشکست و این کرم را
 کند و برآرد و ساق و تخم خرفه و سرکه کبری و عنصل و عصیر برک شفتالو و فلفل و
 طبع پوست بنج خرتوت غالب و طبع پوست بنج انار ترش و غوره هم ترش سیان
 ترکیبی نافع بکیرند انسنتین و تخم ارمنی و قسط و مر و فلفل و بزنگ کابلی و بلبه کابلی
 و بلبه و آله و تربید سید و مشک طریش و از هر یکی سه درم و تخم سیاه از
 هر یکی یک درم غافث شش درم سرخس چهار درم همه را کوفته و بخیته با کبیرن بسرشد
 و صباها چند عدد و انجیر خشک بخورند و بعد از آن این شربت مقداری جوی بخورند
 و چند آنکه توانستند بر کرسنه از بی آن صبر کنند جمله که مهار دفع کنند و دیگری
 بکیرند یا برنج فیکر او شیح و انسنتین از هر یکی یک درم تخم خطل و دودانک و بلبه و بنج
 و زنی اینجمله یک شربت بود همچنان همچون ساخته بکار دارند و دیگری
 بکیرند بزنگ کابلی مقشر و خرمای دانه بیرون کرده و مغز جوز از هر یکی ده درم حمله
 بکوبند و بسرشد و بوقت خواب بخورند و بچسبند و اگر این ترکیبات را بهمان
 دستورهای سابق بکار دارند اولی بود و اگر مغز و شیر با هم دهند هم شاید
 و از ترکیبات قوم تر یا قی زبرک را بسی آزموده اند و انچه آزموده ایم در ارجح
 تخم ملو گشت که آنرا با پشنج برابر آن انار دان و مغز جوز کوفته باشند و بناشتا
 در بالای الطحه از آن خورند مردی بزرگ که اکثر از شش درم و بیشتر از ده درم
 نباشد و کودکان را تا چهار درم و پنج درم دهند و بسیار کودکان بدین صحت یافتند
 و همچنین غوره که نیم شیرین شده باشد و بالای طعام غالب خوردن مفید آید

و همچنین او مت کبسی مقوی بر بس و صیال و چهارس و زربینج و بلاد در مری عظیم فایده بخش
 و همچنین طعما قاتی دار که سیر و تخم ملوک بابرک آن داشته باشد و دوغ ملوکی
 و شیر باست و شیر کوهی سه ساله را گرم معده تشویش میداد و شکمش برآمده بود
 و فی بسیار میکرد و قهقهه در شکم او می بود و لاغر میشد و غذا می طلبید و شکمش با وجود
 قبض بود و گاهی که شکمش آمدی گرمی دراز با آن آمدی حضرت فرمودند تا در مینه ترکی را
 با اناردان نیکو گرفتند و با باد بر مقدار خودی بدو میدادند بعد چند روز بهین شکمش
 بکشود و گرمی دراز چند افتاد صحت یافت و صیغه پنج ساله را اندرون او بهین شکمش
 و قبض بود قریب شش روزه روز و هر غذا که خوردی بعد لحظه نیکوئی کردی و گاهی گرمی
 دراز هم بقی برآمدی و بسی ضعیف شد حضرت فرمودند غذا را با الحوص از نذ بکوشت
 و کردار و کوشش غالب در آن کنند و بعد غذا اکثر اوقات هم کشنیز خشک با اندک نبات
 در دهن گیرد و با طعام اکثر پشیر شتر و سرکه که بر بخورد و قبل از طعام اندک شربت ویناری هم
 بدو میدادند روز دوم شش نوبت می کردند و در هر نوبتی گرمی دفع شد و بعد از آن
 فرمودند که کشنیز خشک باب ربک خوش بر بالای نان او طلا میگردند روز و شب و هر
 شبیانی بعد طعام آخر روز عمل میکردند با نچه مناسب بود و اندکی نفل خشک دفع شد
 بعد از این تحقیقات چون غذائی بحمله هضم میشد و قوت گرفت در مینه ترکی را با اناردان
 سحقی کرده بدو میخورانیدند و شکمش کشوده در گرم بسیار دفع شد صحت یافت و
 در اخراج حب القرع چون مقام او دور ترست و جمله در کیسه اندام که با کیسه بیرون
 نیاسند فایده نباشد و آن بقوت سهل مناسب میسر کرد و بعضی گنگه داد و بنده
 نافع آید و یدیم مجربی را که چند روز طعامهای نرم مناسب با شیر برنج میداد بعد
 از آن قریب به نیمه رمی از آن با شیر میداد و بر ناستما اسهال و فی بسیار میشد و بعد
 از آن گرمها با کیسه می افکند و ازین جمله کشمیری بود قوی ترکیب و زرد رنگ از قوی
 افتاد و از دواعی بیشتر گرم که دانه و بعضی دو مشت پراکنش شفا لورا در بهار آن و
 تازه نیکوب در شیر لحظه فرخار میکنند و میدهند عمل بسیار میکنند و در آخر کرم را

بیرون می آورد و کرم دراز را هم میکشد و می افکند و اگر رعایت های که سابقا ذکر شد بجای آورند
 مقصود بهتر حصول پیوند و دیگری حقیقت قوی نافع بگیرند قطور یون و در حسن و افضلیت یون
 و بسط و قسط و مرقش اصل قوت سرخ از هر یکی سه درم جله را طبع کنند در آب سرد
 و صاف آنرا با قدری روغن زیت بکار دارند و اکثر کرمها را دفع کند که محو در ریه بگیرند
 پوست پنج درخت شاه قوت و پوست درخت انار ترش شکوب و در کیم و نیم آب صاف
 شب در نور نهند تا نسیم بچو شد و پنج سیراب بماند صاف آنرا با پنج سیر یا کمتر عصر کرد
 شفا لو بکار دارند بسیار ضماوی نافع بگیرند طر مس بری و صبر و تخم خنجر
 و جله البصیر برک شفا لو یا آلو معجون ساخته جهت کرم بزرگ بر بالای ناف و جهت
 حب القرع بر زیر ناف نهند و اگر در معده ضعیفی باشد او به را شرباب بی یارب
 سرشته نهند و اگر خلط کنند اولی بود و ضماوی که از تریاق بزرگ سازند درین آبها
 سودمند باشد و مجرب دیگری بگیرند شونیز سوخته و آنرا با طبع شحم خنجر خلط
 کرده بر حوالی ناف می نهند و دیگری بگیرند صبر و سنبلین و تخم خنجر و قطران و زهر
 کاه و شونیز در سر که بخت و درق خوخ جله را آب سرشته می نهند و هرگاه ضما خشک شود
 تازه میسازند بسیار طلائی مجرب جهت اطفال بگیرند در ریه ترک می شفا صبر
 جله را آب برک شفا لو سرشته بر حوالی ناف و البته می افکند و چون خشک شود
 اعاده میکنند و شیاف و فیکه که ترتیب کنند هم ازین اجزا که در ضماوات و حفرین
 ذکر شد نافع آید بر شخصی را آنچه مناسب حال وی بود و حکمای هند بعد از آنکه تنقیه کرده
 امحار از کرم پیوسته بر سیر میفرمایند و از آنچه مولد ماده کرم بود در هر چند کاه دیگر بار
 که آن ماده را دفع کند میدهند و دایم او را دست میفرمایند که مقوی احشا و
 و مانع تعفن و ضد مزاج کرم و مقوی حرارت غریز و حافظ رطوبات اصلیه باشد مثل کیمی
 و زرنج و بلا در و اطراف لعل کبریا هرگاه طبیعت عضو مقتضی تولید این حیوان شد خصوصا
 حب القرع و مزاج معده و غیره مناسب تولید ماده آن باشد هر چند دفع آن کنند
 باز و دیگر باندک سببی و اندک وقتی پیدا آیند پس اندک ملاحظه دراز مضاد این حالات

چاره نباشد و آنجا که با کرم اسهال پدید آید برک لسان الحمل خشک کرده با عصا رده آن دان
 که چهار ضعیف کند و اندر اسهال با سانی برارد و طبخ ساق هم فایده دهد و فادز سر و
 هم با این آبها فایده عظیم بخشند و خربزه کرم غالب و سوده بریان کرده هم بسی نافع آید
 درین اسهال و در غیر این اسهال هم و آنرا در خراج کرم خورد آنچه در علاج کرم اطفال آورده شد
 جمله مفید بود و شحم خطل و قنطاریون و ملح جمله را سوده و بصاره برک شفا لوسته
 فقیله بدان آلائیده برداشتن مفید آید و همچنین فیتله نیز بهره کاوشیانی که از نظر
 و شونیز سازند برداشتن فایده تمام دید و مغز سوخته شفا لوسته و مغز سوخته جوز برداشتن
 و اطراف مقعده را بدان آلائییدن خارش و خورده شدن آنرا از کرم نافع باشد
 بسیار حقه که کرم پاک سازد بکیند بوزق و شحم خطل و شونیز کوفته و خا و فطران
 و نقطه سیاه اندکی درشت بپوشانند و بدان حقه کنند و غذا در تدریس و دیگر که با کینه
 همه اینجا نافع بود و جمله غذای لیزج و بر علف تخصیص بوزانیا و آنچه حقه در آن بسیار
 بدین مرض مضربود و مضرت گفته اینجا این که به نسبت بجات و حب القرع بسیار
 و علاج هم اسهل بود و الله اعلم **مقصص** سبب در دروده در غیر سحج و قرحه دوم
 به سچیدن کا به گاه غیر از چشبی که در خیرات یا بادی بود که در دروده بند شود و اجرای
 روده را از هم میکشد و حرکت با دهر سوی با قرا و عدم کرانی شکم و راحت فتن
 از خروج باد بران دلالت کنند و مولد این یا خلط خام باشد یا غذا و جو بات و میوه
 یا دانه و یا سبب در ماده فصلی حاد و لاف بود از صفرا یا بلغم بوزقی یا سودای غلیظ
 و علامات آنها چنانچه که را ندگور شده بدانها شهادت کند و هیچ یک کرانی نباشد و
 کرم بود که روده را میزد و در حرکات متدد میسازد و علامات کرم بدان گواهی دهد و اگر
 این غالب تر و تصور شهادت درین بیشتر بود و یا بحرانی بود که طبیعت مواد را خواهد که اسهال
 دفع کند و با معاف رستد و این قسم مقدمه اسهال بحرانی باشد و مرض و قرب بحرانی
 بدان گواهی دهد و گفته اند که هرگاه با مخص علامت احتشا ظاهر نباشد و بول بیکار
 سفید و کم شود و در دماغ نیز وحشتی نباشد و مرض کرمی بران مقدم بوده باشد

بی انخطاط دلیل آن بود که البته اسهال خواهد واقع شدن و هرگاه مغص غلیظه
 بقولنج مشتبه گردد علاج آنجا که سبب باد بود از مولدات آن خد باید کردن
 و تقویت معده بجز بای باد شکن مقوی کردن و تحقیق از تدبیر قولنج ریجی و دوج
 معده ریجی مرعی داشتن و آنجا که سبب آمدن خلطی حاد یا لافع بود باید که تنقیه
 باید کردن بدستور و بجهت این خلط را دفع کردن بهتر باشد و بعد از آن بقولنج
 معده در روده و معدلات و موانع خلطها اصلاح مزاج نمودن مناسب بود و آنجا
 سبب کرم باشد علاج آن چنانچه سبقت بیان یافته باید کردن و آنجا که سبب
 بحران باشد ترک علاج آن و تدبیر تقویت طبیعت بر دفع ماده اسهال لازم بود
 و آنجا که بقولنج مشتبه گردد علاج قولنج باید تحقیق سبب و اکثر آنچه در علاج پیش و در
 روده اطفال و کودکان گفته شده درین اقسام هم نافع بود لیکن هر یک مناسب
 صنفی باشد و تمیز آن واجب بود و در صفاوی که شکم با آن نرم باشد و اشتها
 ضعیف آب نجرب شکم طلا کردن پیوسته و نجبران نهادن فایده دهد و الله اعلم
 قولنج این در دصعب بود در روده که بیرون آمدن باد و برز بطریق معهود و مقرر
 و شوار باشد و گاه بود که چنان غالب شود و بکشد و بیشتر حدوث این در روده
 قولنج باشد بواسطه غلبه برد و غلظت شکمهای آن و گاهی در اعور هم افتد بواسطه
 محبوس بودن نفس درین وحدت مخروج که در روده نامی باریک افتد و آن
 مخصوص بود باسم ایلاوس و مهلک باشد جهت افساد آن مزاج معده
 و امعاء و قبول نکردن دوا بدان واسطه و بعد از آن از محل استعمال حقنه و شیوا
 سبب این علت بادی غلیظ بود که در میان طبعینج و دند شود و آزار نهم شد
 و بیرون نمی تواند شدن و حرارت روده ضعیف بود و آزار تحسین نتواند کردن و یا
 بادی غلیظ بود در درون روده محتسب گشته و منفع نمیشود و تمهید اخرا آن میکند
 و این هر دو قسم را قولنج ریجی گویند و تولد اینچنین باد غلیظ بسیار نگاه داشتن باد
 بود در درون و خوردن چیز نامی غلیظ و بارانگز و اسبب نفلی بود که در امعاء

خشک شود و بنا بر آن گردد و باز مانده روده را میسرخانند و باشد که بعضی سنگ در
 همچو سنگ نشانه و این قسم را نفلی نامند و موجب این خشکی نفسل مطوم بود
 یا بیوست مزاج تن باشد یا خرج شدن رطوبات با فراط عرق یا غلبه ادرار یا هلال
 و بسبب علل عجز بود و یا بسیار باز ماندن براز باشد در روده بسبب عدم عفت
 دفع یا ضعف آن یا منع کردن آن از دفع عمد یا حرارتی زائیده بود در تمام بدن یا در
 اسعیا یا در جگر یا در کده که نشفت رطوبات نفلی کند و وقوع این قسم نفسل در یحیی بیشتر
 از سایر اقسام باشد و بحسب تجربه حدوث این هر دو از خوردن کشک و پیشتور
 و سرکه غالب و کاه و رس و برنج و فطیر و سماج سرکه و تر تیزه و خوردن ماست و باقلا
 تر با هم و سویق و شیر برنج یا هم در شیهه و افیون یا هم و خوردن شرابی که آب
 در آن بسیار کرده باشند و کندش کو بی و نان بلوط و فنجی ماست در یوس و حمام
 غالب کردن بر پری معده از طعام یا میوه غلیظ و بر شسته و ف و معده بر تقاضای
 خروج براز و باد بیشتر از سایر موجبات باشد و معاد و غیر معاد را در این احوال نفاد
 بسیار بود اما سبب علت بلغمی بود غلیظ لزج که در درون روده جمع آید و راه
 شدن نفلی را بگیرد و این قسم را سدی گویند و جمله این اقسام را حقیقه نامند
 و موجب تولد این نوع بلغم در امعاء بیشتر غالب خوردن نان فطیر و گوشت
 بزرگ و گوشت گاو و بز و خطائف و دودغ و شیر و سماج و سیب و امر و ترش
 و بقول سبز چون چند و استفراخ و خبازی و امثال آن باشد و مکن که صفرا می می
 سد کند و گاه باشد که کرمان غلبه کند و جمع و چسبیده شوند و راه گذشتن نفلی نماند
 و یا تر به نفلی چنان بخورند که خشک شود و باز ماند و این هر دو داخل باشند در سد
 و نفلی و یا در می بود در روده که در کند و مانع گذشتن باد و براز هم شود و یا در می بود
 در اعضای مجب و مثل کرده و مثانه و جگر و سپرز و رحم و عضلات شکم که بمصابت
 راه گذشتن نفلی و باد گرفته باشند و این جمله را در می گویند و اسباب درم چندین
 جایی سبقت بیان یافته و یا پیچیده شدن روده بود بسبب زوری قوی که نگاه

بدان رسد و آن را از وضع و نهاد بگرداند و کدر تنگ شود و با لغزیدن روده باشد
 از جای مقر سبب حدوث قرصه در تحت آن یا در جنب آن و راه گذشتن نعل
 و باد در آن محسوس شدن و این هر دو قسم را التواء می گویند و بسیار باشد که
 قولنج همچو امراض و بای در موضعی غالب پیدا شود و از شخصی شخصی سرایت کند
 و از مقامی بمقامی دیگر رود و اما در کس اغلب پیری بود و بسیار اندک قولنج جوان
 استقال بفالج یا با وجاع مفاصل یا بوسواس یا بآلتیولیا یا بصرع و یا باستسقا
 بدر پشت باز گردد و جمله بواسطه قوت یافتن روده در قی شدن ماده قولنج
 و دفع کردن طبیعت آنرا بآن اعضا هر چه نسبتی خاص مقتضی آن در مردم سوداوی
 و بلغمی را قولنج بیشتر افتد و در او از رزستان و اوایل بهار هم این مرض بیشتر واقع شود
 علامات آنچه از صیقل بدن الطبیعی افتاده باشد خفت شکم و عدم حرکت باد
 هرسوی و عدم تراقر سابق و راستی یافتن از جفا و خروج ریح و باز و تقدم نما
 بارانگیز و صعوبت وجع خانه کویا به سخت سوراخ میکند و عدم تروشک از صفا
 آن بدان گواهی دهد و آنچه از جنس باد در جوف امعا افتاده باشد شکم سنگ باشد
 و از بیرون محل آن در حین سکون باد برآمده باشد و صعوبت وجع چنان بود که گویا
 روده را می برند و صاحب آن از پهلو به یک پهلو غلطه قرار نمواند گرفتن و تراوش شکم
 و حرکت باد قبل از آن بسیار بوده باشد و از جفا و خروج باد خفت یابد و در
 کاهی این سوی نزدیکان سوی تر رود و این حرکت امیدوارتر از سکون باشد و آنچه
 از خشکی نعل محتسب گشته بود سبقت ظهور نبواق بلیغم آلا سیده مکرر و تقدم نما
 شکم کننده انفال مولدات آن در تحت یافتن از دفع اندک فضل و کرانی شکم
 و برآمدگی محل و در یکجا ثابت بودن وجع زوال آشته و در یک نظام بودن
 درد در اکثر اوقات و کمتر بودن از آنچه در ریحی گفته شد دلیل آن باشد و آنچه از
 شدت بلغم فطیقا افتاده باشد سردی اسهال و کرانی و تقدم نما بهر مولد بلغم غلط
 و وجع نوری و در یک محل مستقر بودن و بسته شدن باد و نعل قبل از آن نشیند و روزی

بهضم بدان گواهی دهد و باشد که در بعضی هم بول سرخ گردد جهت وجع و استعمال
 دوائی کرم غالب و کرسنکی و تشنگی کشیدن و اگر موجب سده کرم باشد علامات
 آن بدان استنباط کند و آنچه از ورم روده افتاده باشد برآمدگی محل مجاذی و پدید
 آوردن احتباس شکم بتدریج و غلبه و تمام آنها در ایام متعدد و تسلیل آن باشد
 و اگر ورم غالب گردد بول هم باز گیرد و در ورم کرم غلبه تشنگی و تب و ضربان و
 سوزش محل رنج دارد و در ورم سرد این اعراض کمتر باشد و سایر دلایل
 او را م با اینها یار بود و فرق میان ورم روده علیا و سفلی بحلی وجع و بودن قی و
 منفع در ایام و س توان کردن و آنچه از ورم عضو مجاور افتاده باشد علامات
 آفات آنها بدان گواهی دهد و آنچه از التوائی روده افتاده باشد حرکات غلیظه سابقه
 و فروع مرض متعاقب آن و عدم استقال و تزیید وجع و عدم سبقت اعراض و یک استیسا
 بر این دلالت کند و در تحقیق و خرقی رفتن روده بدان منافذ روده اندران محل واضع
 باشد و بسیار افتد که در قولنج بدو کرده حسوی شسته گردد و جهت تشابه بعضی
 اعراض فرق بدان توان کردن که مطلق در قولنج در شکم محسوس شود و محل آن وسیع بود
 و اکثر ابتدا بر وجع آن از شیب ناف از جانب راست آن شود و در مراق بگردد
 و بجانب چپ ناف رسد و ثابت که از جانب چپ بنیاد کند و باشد که در ورم
 فرو آید و یک خصیه بر کشیده شود و آن در قولنج حقیقی هرگاه شکم فرو آید یا با وجود
 مشور و راحت یابد و آن در ورم کرده اگر حالات برخلاف این احوال ظهور یابد چنانچه در علامت
 آن مبین که هرگاه خداوند قولنج ریجی و بلغمی را تب آید بیورم امید خلاصی بود و برود
 و سردی و گرمی این علت را بطهور شفقت و مضرت از استعمال دوائی کرم و سرد
 بنوان تناقض و مردم قولنجی را که مزاج روده و طبیعت ایشان بتولید این علت
 متشابه شده است هرگاه این مرض پدید خواهد آمد نخست اعراض چند ظاهر شود
 که مندر بود و جهت حاجت باز پست رفته و تقاضای بول و مقدار آن بیشتر شود
 و رقصا حاجت دیرتر خلاص گردد و اشتهای طعام نقصان کند و تشنگی پیدا آید

و آب و روغن برآید و در پشت پا دردی اعیانگی پدید آید و منصفی سیدارد و آنچه
 میخور و نیکو نمیکوارد و نفخها بسیار در معده و شکم می باشد و فراق میکند و دفع نمیشود و
 غشای رنجبه سیدارد و آرزوی چیزهای ترش و تیز و شور بسیار بود و از شیرینی و چربی
 تعفف و نفرت کند و در سده استحکام مرض و جوع و تشنگی غلبه کند و از آب سرد
 و لذت حاصل نشود جهت بسته شدن دهنهای باساریقا و رسیدن آن بجگر چنانچه
 باید و من قولنجی را دیدم که هرگاه قولنج وی آمد سه روز بیشتر دردی عام در اکثر بدن او
 پدید آمدی و با آن اکثر اوقات لرزیدی و سر را در نیستی پس مقصی قوی پیدا شدی
 و بقولنج کشیدی و هر سال در همان فصل باز موبت پیدا شدی و گاه بود که بسبب
 برآمدن بخاری بد از ثقل یا بلغم محتبس بدماغ دوار و غلبه و از کوشش و فراموشی هم
 صد و در مرض ظاهر شود و هیچ قولنجی بی ضعف معده و روده نباشد علاج
 بد آنکه تدبیر النفع در رفع قولنج حصصی بعد از منع اسباب سابقه آن و استعمال حقنه
 و شیاف و سهیل از داخل و خارج و در هر یکی از اینها چند چیز مرعی باید داشتن
 اما در احقان چنان رعایت باید کردن که نخست چیزهای نرم گنده بکار باید داشت
 تا ثقلهای خشک داخل معاز نرم و تر سازد و بعضی اطفال را دفع باید نمودن تا
 باقی را دفع کند و اگر بیکبار نتواند مکرر باید عمل کردن خصوصا که علت در روده پایست باشد
 و در شیاف نیز همین نوع مرعی باید داشتن و در سهیل چنان باید که سهیلی مناسبت
 و کم جرم و بقوت دهند و بعد از آنکه حقنه راه را فی الجمله پاک ساخته باشند تا مواد و اطفال
 با التمام دفع کنند خصوصا که مرض در روده بالائین باشد و بسیار از طبیبان جاهل
 در استعمال سهیل کرده اند و مواد را سهیل بدان موضع برود و راه دفع بسته بود و
 غالب تر شده و مملوک ساخته و مولانا امیر طبیب قزوینی در جمله ثقلی و بلغمی و در ریحی است
 معجون سفر جلی سهیل در آب کرم مقدار مقرر دادی و گفتی چون طبیعت بدفع آن مرض
 از آن محل مشغول است و او را در مقصود خود استعمال میکند و از آن چیزی نیست و چنین
 در اغلب نفع عظیم کردی و در آلودن چیزها چنان رعایت باید کردن که بعد از تحقیق و

مدد علت بکار دارند تا باقی وجع را بزودی تسکین بکنند و آن دهن و منجه را جز در وقت صبح
 وجع و هم سقوط قوت استعمال نباید کردن و مقویات را در جمله اوقات بکار باید داشت
 و لیکن بعد از آنکه ممکن باشد تقویت نکند که افعال آنرا راه گذشتن نباشد و چون طبیعت
 بدفع مرض موزنی مشغول است بهضم نتواند پرداختن و اگر انباری عظیم حاصل آید و نیز
 طبیعت چون بعد از مشغول گردد از دفع موزنی باز ماند و مرض را قوت بیشتر شود و
 طبیعت را ضعیف و از بیخیت در اکثر قولنجها چند روز غذا ندادن و اندک دادن و چیزی را
 کم جرم مناسب دادن واجب دانسته اند و خواص بعضی چیزها را درین علت منفعت
 بمرتب است که گاه باشد که از دیگر علاجهها مستغنی گرداند و هیچ علاج را آن مقدار تاثیر نباشد
 و از جمله سرکین کرکی است که تمام استخوان خورده باشد و پرچار افکنده و علامت بود
 او استخوان فقط آنست که سفید و یک رنگ باشد و خوراندن این زبل در شری مناسبت
 یا لعن فرمودن یا غسل یا سفوف کردن بادویه مناسب عظیم نافع آید و استخوان
 سفید و درست مانند که در میان آن ماند خوراندن آن و تخلیق آن بر ران مریض هم
 نهایت فایده دهد و جالینوس گوید انفع بود و جرم روده کرک را خشک کرده با آنچه
 مناسب بود خوراندن هم نافع آید و همچنان کباب کرده خوردن هم قدری شایسته
 لیکن با چیزهای نرم و سوده دادن بهتر بود و پوست بلنگ و آبل و کوسفندی که
 کرک آنرا گرفته باشد و از کرک بسته بر یکی از اینها را بر مریض تعلیق کردن بسی فایده
 و اگر آن زبل مذکور را درین پوستها کرده تعلیق کنند اولی بود و بعضی آنرا در طربنی
 از نقره کرده بسته اند و فایده داده است و اگر بر بمان که از پشم کوسفند مذکور بسته
 باشند تعلیق کنند انسب باشد و عصاره سرکین خرماده که دود و برجم پیچیده باشد
 دادن در حین اشتداد وجع عظیم نافع بود و بعضی از مجربان زبل کرک و بعضی عصاره
 مذکوره را بقولنجی قبل از حدوث قولنج دادند و دیگر بار او را قولنج نکرده و عقب سر دوم
 افکنده بریان کرده دادن و همچنین خاکسته شاخ ایل را آتش میدن منفعت تمام دارد
 بخصوص شدت درد در غن و نه کرک بعضی از آنرا در زندگی کوسفند روده باشد خوراندن

و مالیدن در حنظل کردن جمله نافع آید و مجرب است و خراطین خشک کرده را بر شکم بستر نشاند
 که از گوشت بید بخیزد باشند دادن و بر شکم مالیدن نافع آید بغایت و مردم قولنج را
 که این مرض هر سال یازد و تر بنوبت باز می آید چون در صحن است و در مقام آن
 آنها را رافع کنند و بگذارند که بقولنج کشد و دیگر بار باز نیاید همچو نوبت تب لرزه و اگر
 آید دیر تر آید و مجرب است و آن شخصی را که سابقا ذکر کردم که قبل از مرض لرزه و در اعضا
 سدی حضرت او را قبل از قولنج شراب دیناری و حب الشفا شکرین کردند و بعد شکرین
 مسهل جبهای قوی دادند و دیگر بار زاید باز نیاید همچو نوبت تب بدمل فصل او را آن
 و اعراض پیدا نشد و مدتها خلاص یافت و با جمله آنچه بتدریج مخصوص است آنست
 که از مولدات باد پر خدر باشد و هر دو اشی غذیه که بدو خوراند یا نوعی دیگر استعمال نماید
 جمله خلل باد و مقوی معده و امعاء باشد آنچه مراد در امراض ریجی مبین شده که با دین
 باشد تا بیری قوی تر و بمبالغه ترک کنند و بر بستر شکم بر فاده پهن بر محل و ج تخصیص
 بر بالای کما دلسی مفید باشد و دلک محل کف دست نرم نرم از طرف بالا بسوی
 هم و چنانچه شکم بر غنهای محل نافع آید خصوصا آنجا که درم سپر زرقولون راه باد
 گرفته باشد مالیدن و جنبانیدن یا خراج لازم بود و جالینوس گوید که نافع ترین خربزه
 در قولنج ریجی ترک طعام و شراب است آنقدر که ممکن بود زیرا که تحلیل ماده بدین فعل
 نمودن اسلم از آن باشد که بدوای کرم جهت آنکه ممکن بود که دوای کرم خطلی را بگذارد
 و نتواند تحسین کردن و در باد و بخار افزاید و وجع صبرتر شود و اگر هر صباح بخورم
 تخم تر تیره یک هفته در آب با کلاب بجوشانند و ده درم فانیز و یکدم هر وعده
 شیر کاهرا فکند و کرم بخورد فایده تمام یابد و سیر حام دادن درین مرض بمان
 نافعترین چیز است جهت آنکه باور آنکه تشنگی آورد و امعاء را تقویت مینماید
 و عفونت نمیکند جالینوس نقل کرده است شخصی را این علت در هر چند گاه طاری
 و چنان تجربه کرده بود که بر وقت که ابتدای آنرا دریافتی میان خود را محکم بستی و قدر
 سیر خام با قدری نان خوردی و بوقت خواب قدری شراب انکور که نه صرف کردی

و همچنان میان بسته خواب کردی صبح که برخاستی آن امراض مرتفع شده بود
 و بهارس و سندر و س و اگر ترکی و سعد و محون کمونی و کوارش انجدان و شاهان
 جمله در نیاب نافع اند و بسیار بود که باد اندک باشد و محجبه التشنه نهند از تحلیل کنند
 و غالب باشد تسکین عظیم بنیاید و در صعوبت و جمع بدین عمل طبیعت را انقدار
 مجال حاصل می شود که بجهت و شیان و غیر آن سایل ماده نماید لیکن در صحت حقان
 و استعمال دوا از ابر باید داشتن و اگر خواهند تا حقنه لنخی بیشتر بکشند بعد از خنجر و دار
 محجبه بار دیگر افکنند و اگر بیاد حقنه کنند چنانکه بروی در چسپید و اسافل بلند دارند و باد
 بخود در کشند و بعد لحظه در اخراج کنند و باز تکرار کنند بسی فایده دهد و تکمیل است
 مالیدن روغنهای بادشکن را هم اینجا اثری عظیم بود جهت قرب محل بد و او
 بود که در هر چند وقت او را نگاه این باد پیدا آید و چنان تجربه کرده بود که هرگاه
 ظاهر شدی جوالی بز مور ابر از خاکستر تشنگ کوسفند بغایت گرم کردی و بر زمین
 پس ساختی همچو بست و تشنگ را بر روغن محلل چرب کردی بران جوال حصی تشنگ را برینه
 بران نهاده خود را پوشیدی تا عرق نیکو کردی بعد از آن برخاستی صحت یابی
 و اینجا که اطلاق میشود زبی و در و همچنان باقی ست ده سیر شراب که نه بز شام خوردن
 بتفاریق اندک اندک و بعد از آن اندکی نان در ماء اللحم مقرر اطباء ترید کرده اند خوردن و خوا
 کردن نافع بود بسیار حقنه نافع در مطلق ریجی بگیرند و ورق سداب و اکلیل و بابونه
 و مرزنگوش و تخم کرفس و بادیان و کاچره و قدری قهقور یون کبیر بچوشانند و صفا
 آنرا با اندک روغن سداب که در روغن خرد ع گرفته باشند و بار و غن زیره و بار و غن
 بار و غن زیت گرفته باشند استعمال نمایند و اگر قدری از روغن دنبه کوسفند و اگر گرفته
 داخل سازند اقوی بود و اگر حقنه را در خیکه کنند که از پوست کرک بود یا از پوست پلنگ یا
 از پوست کفتار یا از پوست کوسفند که کور یا از پوست ایل النفع آید و اگر زیادتی قوت دوا
 خواهند اندکی جذب سیر و حلیت در آن حل کرده بکار دارند و بکرمی بگیرند و تخمها
 محلل مسطور علفهای محلل مذکوره و بعضی از غیر مذکور آنچه لایق بود و جمله را بچوشانند

وصاف آنرا بگیرند و ثلث آن روغن زیت افکنند تا بش نرم میجوشد چنانکه آب آن
در روغن بماند پس بگیرند ازین روغن مقداری که حقنه را شاید و قدری سید بط در آن بگذارند
و دو درم سیکنج و یک درم جاد شیر در آن حل کرده بکار دارند و یکری اقیوی بگیرند روغن
را حرا و جند و حلیت بکار دارند تخم لیل باد و تسکین و ج کند و مجربست و دیگری
بگیرند سی درم روغن سداب خروعی و جند و جاد شیر و سیکنج از هر یکی یک درم در آن
حل کرده بکار دارند تخم لیل بگیرند و دیگری که هم در حین صوبت و ج عظیم نافع
بود بگیرند روغن سداب سی درم و پنجم درم بذرا البنج را نرم کرده در آن بجوشانند تا بش نرم
و بعد چند جوشی بردارند و فایده استعمال نمایند و اگر عوض بذرا البنج سه درم جند سید
و سه درم افیون در آن حل ساخته بریزند نیکو بود و بدل دهن سداب دهن زیره
و قیصوم توان کردن **بیان** ششانی محلل و نافع در مطلق ریجی بگیرند برک سداب
و زیره و ناخواه و پوره نان برابر و جمله را کوفته بعسل بسپارند و لته پیچیده بر آن نیکو
آلایده بردارند و رسیان بر آن بندند تا لته را حفظ کند از بالا رفتن و دیگری
در وجع صعب نافع بود بگیرند جند سید ستر و مرور عفران و افیون برابر جمله را بعسل
میسجون ساخته بردارند تا همچنان بلته پیچیده بردارند رسیان بسته و اگر زبل کرک با
عصاره زبل المحلل را درین حقنها و شیا فها داخل سازند نفع عظیم بخشد **بیان** کما و
نافعه مجرب بر کین خشک شک شک کوسفند شک اشتر سبوس و نمک مشهور بر کین
کاوی تازه تنها و یا سبوس و کل امیخته و خاکستر و استخوانها و سر کینها و از زن چوب
و زیره و ناخواه و تخم کرفس و حله و تخم سداب و نمک فقط بر یک یک بعضی آمیخته بکار
باید داشتن **بیان** روغنهای که خوردن و مالیدن آن فواید حقنه کردن بجایست
آزموده است دهن را حرا روغن سداب روغن زیره روغن مصطکی روغن بابونه روغن
شبت که اصل آن روغن زیت بود یا روغن کرچک و من چند قویجی را فرمودم که زیره
نیکو فواید در روغن خروج میجوشانند و بر شکم میمالند بسی نافع آید **بیان**
مطبوعی محلل باد بگیرند زیره کرد یا وانیسون و تخم کرفس و یا وایان و ناخواه و استخوان

از هر یکی چوبدرم و جمله را در آب بجوشانند بدستور و صاف کنند و چهار اوقیه فانیق
 و یک اوقیه عسل و نیم اوقیه روغن بادام تلخ اضافه کنند و بدینند و اگر اصول نیز اضافه کنند
 و بار روغن خروغ دهند هم بسی نافع بود **بیان** اغذیه مناسبه شور بای خشک یا
 شور بای خروس یا شور بای کبوتر بجه که به نخود سیاه بخته باشند و سیر و شبت و افیون
 و نمک و سداب و فلفل و کر و یا و کندنا و بادیان و جمله بالعوضی درینها جوشیده باشد
 همچنان یا به اندک نان شراب که نه بجای آب هم نافع آید و اسهال و تیره و قویج نفس مخصوص
 آنست که از هر چه بسیار جرم و قابض و مولد یس و مزاج ثقیل است حذر کند و هر چه بکار دارد
 همه نرم و کشاینده باشد و اسباب خشکی ثقل را باز دارند و علاج مشتک کنند و در
 جمله اعمال بخواص شیاخا بجه در ریجی گفته شد تقرب نمایند و ادلی آن بود که جهت
 نرم کردن افعال که تحت شکر یافتند مقداره سیر در اندک آبی حل سازند و روغن سیر
 تازه در وی افکنده بدیند هر چند روغن تواند خوردن و دادن آن نافع بود و انگاه سیر
 دفع افعال باحقان کنند **بیان** حقه لایق بکیرند تخم گمان و حلبه و بابونه و
 خطمی و سفستان بجوشانند و صاف آنرا قدری تلخ هندی و زهره کا و وکیسر عسل و
 یکسیر روغن کرچک را افکنند و فایز بریزند و دیگری که در حرارت و یبوست مزاج متعطل
 بود بکیرند سی درم برک چقدر خشک یا سلیق قبضه بنفشه سفید درم حلبه و تخم کاسنی
 و کاچره و تخم خربزه نیمکوب از هر یکی چوبدرم سپستان سی عدد و زنجبین سی درم
 خیارشبنده درم جمله را بجوشانند و صاف آنرا مقداری لایق بستانند و الکامه بیک
 سرخ از هر یکی دوازده درم اضافه کرده بار روغن بنفشه بادام بکار دارند و در شیا
 آبی اکثر کشید در آب میجوشانند بمقداری که میخوابند و آنرا زهره کا و مقوی سازند
 و بار روغن کرچک بکار می دارند ثقل را میکشاید و اگر به آن نشود و هالون را در آب میجوشانند
 و بار روغن کاچره میریزند میکشاید و بعد دفع افعال اگر تسکینی نشده باشد همچون سقر خنجر
 یا منجون تری مسهل یا غیر آن آنچه مجرب باشد باید دادن و بعضی میکشاید صبر دارند
 و قیه عسل در دوا قیه شیر دادن نافع یافته اند و بعضی خیاشیر را در طبعی انجیر و مویز و

دادن باروغن که چک نافه اند در انشای این شیرینهای مناسب بکار دادن
 مناسب و بعد تنقیه و تسکین فی الجمله اگر احتیاج افند اندکی از غذای مناسب دادن
 بیان اشربه لایقه شراب بنفشه با لعاب هپی و کتان در آب کرم و شراب آلبا لعابها
 در شراب کل مکرر در آب کرم و دواوقیه لعاب تخم کتان و حله و حب الرشاد را گرفته
 باشد دواوقیه ترنجبین آسجیه و قدری وافر و غن کل بران رخیه از آنها شام و سحر دادن شکم را
 نرم کند و وجع را تسکین دهند و طبع سلق با نیدرم بوره بان دواوقیه دادن نافه آید بسیار
 اغذیه مناسب اسفیداج کند وجع را تسکین دهد و طبع چرب بکوشش فربه دارد و سینه
 و سبوس آب با سکر و روغن بادام و خرداب که بکوشش خروس پرمایه بدخچه باشند
 و اسفنج غالب کرده و ترک غذا اکثر المقدار تا دفع وجع و دفع ثقل رودی بود و آنجا که
 حقه کردن مانعی باشد نخست شیا فهای نرم شکم فرو دارند و بعد از آن شیا فهای
 حاد و بعد از آن مسهل بیان شیا فهای لایق شکر سرخ و بنفشه و اشق و زهره کاوش
 زهره کا و آلوده صابون نقطه تخم حنظل و زهره کا و فانیه کینج و قتل و جاشیر و زهره
 زهره کا و شیر خشک صابون و تخم حنظل و شکر سرخ و نمک هندی و اشق و تخم سداب
 و صطک و زمار سفند و پانید و میمه و بوره و قتل و زهره کا و آنجا که وجع صعب بود و
 حقه و شیا ف و طلا از مخدرات چنانچه در ریگی گفته شد داخل توان یافتن و سرکین
 کاوی تازه را کرم کرده بعد چرب کردن شکم بر روغن خروع محصل وجع بستن فایده
 بسیار بخشد و مجرب و مفرح کردن شکم بلعاب حله و روغن بادام بلعاب خطمی و روغن
 که چک را با سداب و این روغنها با لعاب تخم کتان در روغن کا حره نافه بود و مرق
 و مرق اسعاده و یا کرم که روغن نرم در آن باشد خاصیتی عجب ملحوظ گردد و آنجا که سبب
 میس ثقل حرارت بدن و یا حرارت جگر و غیر آن باشد و در تعدیل مزاج آنها باید کوشید
 و جهت تدبیر کرم و یا سرد و سلقا نشاید کردن و با وجود احتقانات و سہلالت و
 شیا فات مذکوره و طعام و شربتهای مناسب باید دادن و از چیزهای نرم خشک
 عضو کرم مزاج با آنها بیشتر فهم کردن و اکثر تدبیر آنها سبقت بیان یافته و این

آنچه مشترک النفع است کشکاب و شکر و اعابها و سلق و اسفناج و طنج فوکه لمین و تقوع
 دروغن کل و روغن بنفشه و حلیه و خیار شنبه و زنجبین و شیر خشک و آب عسل
 و آب کاسنی و آب طنج خردس بر و آنجا که سبب دیگر باشد از بیس مزاج و دفع
 و افعه و یا عدم باعث و یا غلبه استفراغ دیگر و غیر ذلک همین نوع که فهم شد تدبیر
 مشترک اصلاح آن باید کردن و اکثر آنها هم سبقت بیان یافتند مراد در هر یک
 سفری دراز در رمضان واقع شد و صائیم می بودم و بعد از آنکه باز آمدم تدبیر کردم و خشک
 بسیار واقع میشد و عصبیه سبب خام خوردم و بر بالای سبب خام جوز بویا جهت
 تقویت معده غوره شد و شبانگاه قوی طاری شد و در بیشتر در شب معده
 و بالای ناف و مراق از طرف راست و ما ساریقا فهم میشد و سحرگاه طبعی بلیله و قد
 خوردم قی شد و در درجهان صعب شد که بی طاقت بودم صبح اطباء آمدند و احقاها
 بدستور فرمودند مکررا اندک بر از صفای دفع شد و صعوبت وجع بدان زایل میشد
 و جع شکم نمی یافت و من جز به پشت نوعی دیگر نتوانستم خفتن در آنجا بخود کشیده
 و راست نمی توانستم کردن و هر چه میدادند که گرمی و فعلی داشت فایده نمیکرد بلکه
 ضرر میکرد و آخر الامر مرا بعد چنین آنقدر فرصت شد که اندیشه کردم و دانستم که قطن
 از گرمی جگر پدید آمده فی الحال فضا آوردم و از باسلیق راست فصد کردم در ساعت
 آنقدر تخفیف شد که راست ایستاده بمقام خود رفتم آنگاه قدر خفوات کاوی تازه خشک
 کرده چشمم چشم من روشن شد و نیکو آمد و وضع ساختم و باخ خوردم غالب در محل
 وجع آب کاسنی و کل خشک غالب بلبه گمان طلاسی کردم و بمرو حذر از خاک میدادم
 و از پی جزوات مغز خیار و زرد آلودی شیرین خوردم و جع تا شبانگاه شکم یافت
 و بجران با عیال کرد شبانگاه چنان وجع اعیانی عام در تمام تن من بود که جمعی تا صبح
 همه اعضای مرا در دست داشتند تا آنکه من قرار میگرفتم و الابی طاقت بودم و سحرگاه
 اندک خواب کردم و عرق شده صحت حاصل شد و چند روز بعد از آن ملاحظه کردم
 تا قرار نیکو واقع شد و اجابت بدستور مقرر افتاد شخصی که قطنی را بعد از آنکه

ده روز قبض شده بود دردی صعب پیدا شد و بعضی اورام بطبوع غلب علاج فرمود
 فایده نداشت بعضی عصاره زبل الحمار و کافور بود از صعوبت و جمع ادرا از زامدی و تنگی
 و در صباها با قواشیا و شیا فبا عمل میکردند و اندک ثقل بر جفت تمام دفع میشد و تنگی
 نیافت آخر الامر شکمش بعد چند روز درم کرد تا معده و دردی در سینه اش میبود
 و نفس بد توانستی زدن بفقیر استغاثه کرد فرمودم تا از غناب و سیستان و گل سرخ
 و قدری زیره و پوست بچ بادایان و پوست بچ کاسنی مطبوخی ساختند و در پنج
 ازان ده درم ترنجبین و پنجه درم روغن بادام نهاده بدو دادند و بزناشتا شامگاه
 شوربای مرغ فربه که اکثر اسفناخ در آن بچسته بودند و پیوسته شکم او را بر روغن کرچک
 نیکرم چرب میداشتند و در شب بشیاف و نفثه و شکر در زیره کا و عمل میکردند
 مفید بود سه روز همچنین علاج کردم و گاهی روزی در وقت جهت حفظ قوت از آن
 شوربا تجویز میکردم و اگر اشتها داشت یکنوبت بکلیف میخورنمیدم از تب لرز و
 و قبض با تمام خلاص شد جوانی بیست و پنج ساله قولنجی بود و در هر چند گاه او را
 این مرض طاری شدی و مدتی در آن بماندی و هر چه خوردی نمی کردی و آخر جان شد و
 که همراه او را قولنج کستی و ضعیف شده بود حضرت او را غذای مناسب فرمودند
 بلبله سیاه و شکر میدادند و شربت را قی میکرد و اما فی الجمله تسکینی در روز نداشت و باز
 عود میکرد و در شبها دروغ غالب میشد و روغن نیم هم میمالید بی فایده بود و شکمش
 هم کاپی اندکی می آمد و تسکین تام حاصل نمیشد و در روز بزناشتا فرمودند تا عصاره
 زبل الحمار خورد صحت یافت جوانی دیگر را این مرض طاری شد و وجع قوی بود
 حضرت فرمودند تا چهار مثقال بلبله سیاه و نیکرم در آب جوشانیدند و صابون
 آنرا سه سیر شکر نهاده بدو خورانیدند بهین فی الساعه صحت یافت و چند جایی دیگر
 هم آزموده ایم نافع و در بعضی نیز نفع این تجربه پیوسته است و آنچه بندیر قولنج بلغمی است
 آنست که تا کثاده شدن شکم و تخفیف ماده ترش غذا نکند و حفظ قوت بمرق خردساز
 و مرق بدو و حسوی که درین شوربا ساخته باشند میکنند و مادام که نخنی ثقل و بلغم را بقا

و یا بجهته دفع نكند و سهیل جرات نمایند و بعد از آن مسهل سفر حلی و اشباه آن در آنچه مناسبت
 ماده بود دهند و اگر مرض اندکی بود قوی فرمودن بمقتی مناسب لغایت سودمند بود
 و در اعمال خواص اشیا چنانچه در برخی گفته شد تقرب نمودن نافع باشد بسیار
 شیا فی نافع بکیرند بوره و نمک هندی و یا غیر هندی و بایند و فانیذ مقداری که گفتند
 بود بر روی کفجه آهنین گرم بکند از نود و دو ویه را بدان بسپارند و بمقدار طول چهار انگشت
 مریض شیا ف راست سازند و آنرا زیر پره کا و آلایند بر دارند و بعضی بطول انگشت
 و شش هم فرموده اند جهت مقرب نمودن محل ماده مجتنب و یکیری بکیرند بوره و شش
 خطل و آنزروت و شکر سرخ و شیا ف سازند دستور را اگر سبقه نیا آنرا مقوی گردانند
 بهتر عمل کنند و یکیری که در دپشت را فایده دید بکیرند سکنج و مقل و جاوشیر و صابون
 و بوره و زیره کاه و فانیذ و سبقه نیا و شقاقیل و زریل و نمک هندی و رب و تخم سداب و حله
 دستور شیا ف سازند و اگر شیا فی از صابون ساخته بچسل و زیره کا و سیالایند و در دارند
 هم قرب بدین منفعت رسانند بسیار حقنه نرم و قوی بکیرند از لحا بها و از طبخ بعضی
 نرم کنند و از طبخ بعضی میوهای نرم کنند و بخاله و لوز و سداب پنجاه درم و در روغن
 بکشتان و بکشتان سکنج و بکشتان مقل و یکیرم جاوشیر و نیم درم چند و لث دریمی بلخ و دود
 درم فانیذ و هفت درم مری و قدری روغن کرچک و پیه مرغ داخل ساخته بکار
 که تسکین و جع صعب کند و خواب آورد و مجرب این ذکر یا بکیرند زربالنج سفید
 یک اوقیه یا پنج نصف اوقیه زعفران شاخ ربع اوقیه جمله را بجوشانند بدستوری که
 گفته شد و صاف کنند و چهل درم روغن بان را افکنند و نرم میجوشانند تا آن
 در روغن بماند بدان روغن اختقان کند و گفته اند که اگر زربالنج و کندر استساوی
 صلایه کنند و روغن کنند بدستور و آنرا زیر نیم نافع آید و اینچنانچه اختقان بر روغن
 راحه سودمند بود و خوردن بر شش بعضی مردم را منفعت رساند و همچنین
 و کبسی و معجون ملاطری نافع بود و عصاره زبل الحمار و سرکین کرک هم اینجا بسیار فایده رسانند
 بخوردن و اختقان کردن و مالیدن و تعلیق کردن و بارها از موده شده است لیکن به تشخیص

اثر آنها زودتر بدید و تمییز کردن شکم بدین شست و خردل و قنار الحار یا روغن خروغ و عصا
 اینها و یا روغن زیره سی یا فنج آید و بعد تمییز تکمید کردن به بعضی کمادات که در ریجی گفته شد به
 بعد تنقیه بنجایت فایده دهد بسیار **طبلای** معده بکیزد خویق و تخم انجیره و فستق از سبزی
 جزوی زهره کا و نصف جزوی تخم **خطل** ثلث جزوی تو بال س و ما بودانه از هر
 جزوی و نیم جلد را بصاره قنار الحار یا عصاره برک کرچاک صلایه کرده از انات تا نصیب
 طلا کند بسیار **اشریبه** نافع و مجرب **عسل** باب کرم کرده یا سدر بجای آب **عسل** بزیل
 در آب کرم حل کرده و در دم تخم تره تیزه کوفته در **عسل** آب کرم کرده یا در صلابت معجون
 فلاقلی در کلاب حل کرده و انجا که صفرای محی سده کرده باشد مسهلات صفرا را بشیر یا
 مسهلات بلغم غلیظ باید آمیختن و تدابیر کرم کردن و انجا که سبب سده کرم شده
 علاج کرم بدستورش باید کردن اگر از ان ادویه یا ادویه مستعمله در قولنج ثقلی یا مینزد اولی بود
 بسیار تدبیر قولنج و رمی که از درم معافانده یا مخصوص است آنست که در درم حار
 سخت قصد با سلیق کنند انگاه قصد صافن تخصیص که بول بهم باز گرفته باشد و خون باندا
 بکیزد تا قوت ساقط نشود و در سه روز غذا باز بکیزد و شراب بنفشه در آب غلب الثعلب یا
 آب کاکنج یا آب برک خطمی می دهند و کشکابی که بنفشه و سپستان در ان جوشیده باشد
 بجای غذا کاهی دادن مناسب باشد و نرم داشتن طبیعت بعد قصد و تسکین بخار شیرین
 و شیر خشت در آب انارین و آبهای مذکور نافع آید و چهار درم بزرگوچه و یک اوقیه روغن
 و شیر و شربت واری آب چوشانیده دادن شکم را نرم کند و در دراختیاساز و دوج
 تسکین دهد و ما دام که در درم تخفیفی و نفیجی بدینا بدیج مسهل نشاید و ان که در ان حلقه
 عظیم باشد بواسطه سد طریق بورم و بعضی این تعجیل کرده اند و مرض هلاک شده و انکه
 بزودی هلاک نکردد در ایلا و سس افتد و تحلیل این درم بحقنه اعتماد نیک و بود بسیار
 حقه لایق بکیزد و آب و خیار شیر و شیر خشت در ان حل کنند مقداری مناسب بکار
 و اگر در آب جو بنفشه و سفستان جوشیده باشد اصوب بود و اگر قدری آب غلب الثعلب
 و آب کاکنج با آن پیامینزد او فایده باشد و شیخ گوید که چنان دوست دارم که اینچا حقنه

بشیر خرد خیار شنبدر روغن بادام روغن بشیر کنند ضمادی آنخوده بگیرند برکت
 و خطمی و کاکج و عنب الثعلب و جله این برکهارا بگویند قدری بنفشه خشک و خطمی خشک را
 گوشت یا مقداری ارد جو و اندکی بابونه و اکلیل سوده با آن گوشت برکهای تر بشیر
 و می نهند و رعایت ترتیب تدابیر چنانچه در درم معده گفته شده اینجا نیز لازم بود
 و آنجا که درم سرد باشد فصد نشاید کردن و همه محملات در حقنه و ضماد و شربت
 استعمال باید نمودن و در تحلیس بفرغت باید گوشیدن و در شک و شکستگی
 بیشتر توان فرمودن و اینجا نیز رعایت تدابیر بدستوری که در درم سرد معده گفته شده است
 واجب باشد آنجا که سبب حبس نفل و باد درم عضوی دیگر باشد اصلاح این عضو
 بدستوری باید کردن مادام که درم آن عضو کم گردد و طبع دفع مجوس نباید کردن و خط
 سهیل اینجا قریب بدانچه سبقت ذکر یافته واقع بود و آنچه تدبیر التوای مناسب است
 آنست که روده چون پیچیده باشد مریض را بر فراش راست بخوابانند و هر دو پا
 او را راست به بالا بردارند و او را نیکو بچسبایند چنانچه رودهای او بچسبایش در آید
 و بجای باز گردد و در دساکن شود و بعد کمان رجوع جسموی چرب بدو بخوراند و اگر همچنان
 باقی بود معلوم نشود که التوای مست یانه آن هنگام باید که بمریض جسموی چرب بخوراند
 و از پی آن سیاه زنده و داو قیه بدهند و بفرمایند که تا کامی چند برود پس بنشانند
 او را بدست چرب کرده و شکم و پشت و تنی گاه او را از بالا به شیب کف دست فرو
 و او را می چسبایند تا سیاه برون آید و یقین کرد که روده هموار شده و اگر تریق بد
 نوع بیرون نماند او را به طرف باید خوابانیدن و گردانیدن و راست نشاندن اندک
 حرکت دادن تا برون آید و باشد که باب روده هم بقوت کرانی زیرین و اشود و اگر بد
 نشود او را اکنون باید داشتن و حرکت دادن تا زیرین از حلق او بیرون آید و این علاج
 دشوار گردد و در ترمیج و بدست بجای بردن و حرکت کشیدن و برقی با آن گذرانیدن
 و در هر چند ساعت باز او را همچنانچه اول گفته شد چنان نیند و پاهای او را در داشتن چنانچه
 و هر گاه روده بجای خود باز آید شکم را باز باید بستن بر فاده همواره مدتها آرمیده بودن و از

حرکت عنیف خدر کردن اینجا که فتنی و خرقی باشد و راه را بدستکاری بجای باز
 باید برود و محل را بستن چنانچه در متن گفته شود و بعد از آن اگر نختری از دوج باقی بود آنچه
 مناسب بود از علاج قولنجی گرمی و نقل بکار دارند و اما در ایلا و سس همین بدن
 انواع علاج ممکن باشد لیکن چون اینجا قی و تهوع و غشیان بسیارست و بدان سبب
 چیزی که نفع رساند و در معده مکتب نمیتواند کردن گاهی احتیاج افتد که بطریق علاج
 همیشه و افراطی و تهوع تدابیر کنند نافع آید و چون محل آن از حقنه دورترست
 نائیره مخصوصه آن باید که درازتر باشد و سوراخ بر سر داشته باشد نه بر پهلو و گاه بود
 بعد احقان بجهت بعد از دارو و کسوف آن بخشد و منتشر گردد و گمان افستد که مضر بود
 و اینجا که ار باید کردن و ترسیدن و چون این دوج صعبست و محل آن هم بیشتر
 در ضام و اشربه و حقنه از مخدرات داخل ساختن لازم بود و در آن اشنا که مجانی بود
 تدبیر کشدن باید کردن و علامات سردی و گرمی را اینجا بیشتر ملاحظه باید کرد و آنست
 آنکه درین امعا قولنج کرم ورمی و غیر ورمی بیشتر افتد بواسطه قرب باعضای گرم و غالب
 آمدن خلط کرم بدین مواضع و مرفوع شده از صفرائی محی درین امعا بیشتر تواند بود
 و بنابرین علاج بسردی اینجا اکثر نافع آید و گرمی مضر بود و بعدیل و تبدیل مزاج اینجا بیشتر
 احتیاج افتد دیدم شخصی جوان کرم و خشک مزاج را که این مرض از گرمی افتاده بود
 بتدبیر سرد و تر و زودی بصلاح باز آمد و بعضی از طبیبان هم چنین نقیضی کرده اند و آنچه
 در علاج سابقا بیان کردم هم قریب بدین مرضی واقع بود اینست فی الجمله تدابیر اینجا
 و مردم قولنجی را لازم آنست که مدتها بلکه سالها بر تدبیر که فسد سبب مولد مرض میست
 مداومت نمایند و تقویت معده و احشای بواسطه کنند تا امن گردند از حدوث این علت
 بلکه تا ممکن بود او را نشاید که بسیج فعلی که موجب آن باشد کند تا اسهالی بعد گذشتن تنها
 از حدوث مرض زیرا که مردم قولنجی را مزاج روده ایشان قابل تولید این علت شده
 و طبیعت ایشان تقضی آن گشته و بدان غوی کرده و هرگاه حالتی چنین در بعضی
 پیدا آمد باندک حتی احداث آن میکند و بسیار سعی از آن متمنع میگردد تا آنکه که بعد

حال خوبی کند و عادت صحیح حاصل آید فلذا حکمای هند بمقویات چون چهار سن و نیم و رس
 و کشیز و کبسی مقوی بر سن و صیال و بلاد در حلوای بلاد و چون آن در پنج مجرد و ایام مدت
 میفرمایند این مرض بدین تدابیر زایل میشود چنانکه با وجود مباشرت اعمالی که مولدات
 آن بوده هیچگونه آفتی پدید نیاید و کل قند و ترک ترشیهها و ترک قوابض و مداومت
 حب الشفا و حافظ الصلحه و غذای حریب نرم که تیر نباشد چون ریخنیهای مهر و خود اباها
 کم زعفران و رشید پاپچه و اشباه اینها هم درین باب بغایت آرموده است و مداومت
 افیون و افیونیات در مرض بغایت مضرست چیت خشکی مرض داوی آن بود که هر سال
 چند نوبت تنقیه کنند خلطی را که از آن بهم تولید مرض بود و بعد از آن بتر
 و تعدیل کوشند و اگر چه با مداومت آن ادویه قویه به تنقیه کم احتیاج افتد و الله اعلم
باب بیستم در بیان امراض مقعده و شرح و اسباب و علامات و معالجات
 آنها و این باب بحقیقت ذیلی است معارجت بودن شرح نهایت بمقامت تقسیم
 مقعده این اغلب کرم باشد و سبب آن در اکثر اوقات غنی بود و صفراوی یا صر و
 حدوث آن ابتدا کم باشد چیت میل مواد کرم با عالی بدن فلذا اکثر بعضی مرض دیگر از
 امراض مقعده که موجب و جاذب مواد باشد به انموضع حادث شود چون شقاق و جراحت بواسیر
 مقطوع یا جراحت دیگر و قرحه در رسیدن ضربه یا صدمه بدان محل **علاج** آنست که
 فصد با سلیق کنند و بر روغن کل و پسته یازده بهم آمیخته جرب میدارند یا بر روغن کل و زرده
 تخم مرغ خام بهم خلط نیکو کرده و در صحن غلبه و جع آب کشیز تر داخل ساختن نافع بود
 و طلای روغن کل و سفیده تخم مرغ آمیخته باشند و در مایه و ناسرب صلایه کرده
 چنانکه سیاه باشد بسی مفید آید و همچنین طلای مریم انخل با روغن کل آمیخته و حجامت
 میانه سرین بهم مفید باشد و هرگاه زمان ابتدا و نزدیکتر در مریم و باخیلون طلا کرد
 سودمند بود و آنجا که مواد در اینجا جمع شده باشد و دانند که اگر تا تمامی بنسجام نفضج
 مهلت میدهند آن بعضی از گوشت صالح را بهم می نوشاند و بنا صورت او میکنند
 بواسطه آنکه عضوی سفت است و ممر اند فاع فضله و عصبی و عسیر الالتحام واقع است

و بجهت کسر عروق و الم مواد بدانجا بیشتر میریزد پس چاره نباشد جز آنکه قبل از
تلقیح آنرا فط کفند به تیغ تیز و ماده آنرا بران وجه مندفع سازند و بعد اصلاح زخم
کفند و آنجا که درم صلب کرد و طلا و مرهم و اخیلون و مرهم شافی و مرهم الرسل
در روغن کل و مخ بیض حل کرده نافع بود و ضمادی که از برگ سلق نخته و حلبه کوفته
در روغن کادی که نه سازند نهادن و جع خراج آنرا نافع آید و طلای کل سرشوی در زهر
تخم مرغ و روغن کل به سم خلط کرده درین باب خاصیتی عجب دارد و باید که اذا استعمال
قوی البض داخل و خارج کردند و پیوسته طبع را نرم دارند تا ثقل بجرم خود رنجاند
و محل راه ماده نیز بدین تدبیر کم کرد و داراغذیه که در درم معاوستقیم و در درم
معه و همنه اینجا فایده بخشند و همان ترتیبها را اینجا نیز مرعی باید داشتند و تاثیریم
که فلوس خیارش بر دران باشد فایده نیکو دید و آنجا که درم سردی در بنیوضع الفلوس
افتد که از برگ کرنب نخته و پیته تازه کادی نیم کوفته سازند طلا کردن مفید آید
و آنجا که مرجع امراض سابقه مقعده سبب آن شده باشد علاج هر دو به اشتباه
باید کردن و آنجا که مرض قوی بود و ماده غالب بعد فصد باسلیق اگر مایض یا صلب
هم بکشاید مناسب باشد و اندک علم شقاق مقعده سبب تکافوت شد
لب شرح با حرارتی و میسبی بود دران محل که نشف رطوبت آن بشکافد و زیادتیش
و خشکی لبس آن و خون آمدن از آنجا بآب سرد دال کرد دران دیار می بود گرم در
آنموضع که در هم کشد و شقی کند و وجود ورم و برای کی محل دقوت الم شاد آن باشد
و یا خشکی و یا ثقل غلیظ بود قوی که در وقت بیرون آمدن بدانند آنرا و بازوی که از خارج
بدان رسد بدانند و درین هر دو جای وجود سبب دلیل آن باشد و یا ماده حاد
بواسیر بود که مدت بیدرمان فصل کند و وجود بواسیر و عدم سبب دیگر بدان می
و یا قوت خونی بود که بدانجا مندفع شده باشد و برای جای کردن خون آنرا از هم کشید
و شقی لازم آمده و سیلان خون مفرط از آن دلیل آن باشد و یا سردی مای بود که از خارج
بدان محل رسد و فراج آنرا خشک و ضعیف گردانند و بطر کاند چنانکه در پوست دیگر اعضا

این حال محسوسست و تقدم وصول بر دو فصل بدان استهبا دهند و باشد که مادی
 خشک و غلیظ سوداوی بدانجا میسوزد و از آنجا فاسد کند و بطرکانه و تقدم اصلاح
 انحل بسیار و خاریدن و ترنجیده شدن و درد کردن علامت آن باشد **علاج**
 در مطلق این مرض شکم را نرم باید داشتن بخوردن چیزهای نرم کتده تا جرم فصل
 سبب زیاده در مرض نشود و از سواری و شستن بجزیه های محکم و خشکی فراور باید
 بودن و پوسته بر چیزهای نرم باید شستن و چیزهای سخت تر شستن قایل نیست
 خوردن و شبها ناف را چرب باید داشتن اما از آنجا که سبب گرمی و خشکی محل
 باشد تعدیل مزاج آن کنند بخوردن شرابها و میوه های مناسب و مالیدن دوائی لایق و شستن
 بر بالای سبزه و درک بید در وقتی که محل را بر دغنی خشک چرب کرده باشد و طلای
 مرهم کافوری نافع بود و بسیار در آب سرد در آمدن فایده دهد و پسته تازه بزرابست
 کرده بر آن محل طلا کردن در جمله شفا قما نافع بود و اگر شقاق کهن شده باشد از آنجا
 نباید خاریدن تا خون بسیار از آنجا زود پس مرهم علاج کردن و آنجا که سبب گرم
 باشد یا بواسیر علاج آن امراض بدستور باید کردن و آنجا که سبب خشکی نفل باشد
 تدبیر بمانست که جهت مطلق گفته شد و آنقسم آنچه در زوری خارجی افتد بعد منع حفظ
 بزودی بصلاح آید بی آنکه دوائی استعالی کنند و آنجا که سبب استیلای خون باشد
 قصد عرقی که مناسب آن باشد باید کردن مثل صافن و مالض یا باسلیق و بعد از آن
 در آب خر قوله باید نشاندن و اگر خون بدینها باز نماند از حواصس آن باید دادن
 ضما د کردن و یا مرهمی لایق بکار داشتن و آنجا که رسیدن سرما بود از علاجی که
 جهت عضو سرما خورده و طر قیده از بر د خارجی گفته شد آنچه مناسب بود بکار باید
 داشتن و از خوردن آب سرد و سردیها حذر باید نمودن و آنجا که سبب خشک باد بود
 از علاج بواسیر غیر پنهان و علاج با آن و طر قیدن لب آنچه مناسب نماید باید کردن
 و از خوردن چیزهای گرم و خشک و از مولدات سودا حذر نمودن در بین سرد و قسم آخر در حجام
 روغن مالیدن بر محل و بر تابه گرم شستن و در برون آمدن پسته تازه نرم کرده طلا کردن

فایده دهد و در ثانی طلا کردن سوم روغن که از کوبان شتر یار و عن کادی عور یار و عن کادی
 ساخته باشند نافع بود و اسد اعلم ریش ظاهر شرح گاه بود که حوالی آن از خارج
 ریشی که غور پیدا آید و اغلب طولانی بود و از طرف نهایت ذکر افتد و ریشی اندک از آن کش
 میکند و سوزش آن آنچه میدارد و سبب آن اکثر غلیظت است بود که برانجا ریزد باید آنجا
 گذرد و باشد که بسبب خراشیده شدن آب کیر و دمنی باشد علاج هیچ بهتر از طلا کردن
 کل سرشوی نیست و پاشیدن خشک نرم سوده آن برانجا هم نافع آید بوی اسیر این هیچ
 با سورت و با سورت و نوع بود کلی با غلیظ که اندر تهی گاه و حوالی کرده و کمر گاه و مقعد
 و زمار یکدیگر و آنرا با دیا سورت کویند و تولد آن در کرده و نواحی آن باشد و دم فردنی
 که بر مقعد آید از درون یا از برون برکناره لب آن یار بر در و از جنس گوشت و شبر
 این نوع را سبب اختلاف و اعراض اصناف بسیار پیدا آید چنانچه بعضی راری سو
 بالا بود و بعضی بر بیرون مایل باشد و بعضی ناسفته بود که چیزی از وی پالاید و چون
 مددی نیاید که آنرا متلی سازد و در دکنده همچنان باشد که بحرم میرنجانند و بعضی ازین
 ناسفته را گاهی که مددی رسد متلی گردد و در دکنده و بتفلیح شکین یابد و بعضی سفته
 که زرد آب و خونی از آن می پالاید و کمتر در دکنده و باشد که هیچ در دکنده و بعضی چنان
 سفته شود که با دستقل اندر وی گذاره کند و جمله آنها از سفت شکل بیرون نباشند
 یا همچون دنی بود بزرگ و نرم و آن هیچ در دکنده و یا همچون خسل شاخ پنج شعله داشته
 و آنرا خسل نامند و یا همچون انجیر گردد و پهن بود آنرا تینی کویند و یا همچون دانه انکور گردد
 و طولانی باشد و از جوانی یا از مایلی بار جوانی بود آنرا عنیه خوانند و یا خود بود و چون
 عدس و نخود و صلب باشد شبیه بسولول و آنرا تول کویند و یا همچون دانه خرما دراز
 و صلب بود آنرا هم از تولولی دانند و یا همچون توت نرم و دراز باشد آنرا تولی نامند
 و از انجمله آنچه معطر بود ماده سودای آن غالب باشد و آنچه نرم تر بود ماده خون آن غالب
 باشد تیرین از اصناف نخلی بود بعد ازین تینی زیرا که قلع سیخ آنها از محل شکل میسر گردد
 و نام در صعب و خطر بود و دوار نیز از قلع آنها اثر کمتر باشد و آنچه همسایه مجرای بوی آید

برتر باشد جهت فراحت کردن آن مجری را و زیاده شدن آفت آن و با سوراخ
 افتد و اکثر مردم را از دو تا سه شتر نباشد و بعضی چهار تا پدید آید و باشد که گاه
 از مقعده تا نزدیکی کرده بر طول معارضه شش دانه پدید آید و این از جمله اقسام شتر باشد
 و از جهت تعدد و تلفظ جمع خوانده شود و بهترین این جمله آن بود که بید رود و گران باشد
 یا کم در کند و ناسفته بود و یا اندک ریجی و خونی از آن رود و بر یک نسق می باشد
 حال انقیس بعلاج زیاده کم محتاج بلکه رفع آن هم اکثر مضر بود سبب مطلق
 علت خونی بود سوداوی طبیعی یا غیر طبیعی که بدانجا منفع کرده و بلا دی که هوای آن
 ردی و عفن باشد شیر و خرمای شور بسیار خوردند این علت بسیار پدید آید و در
 سواوی مزاج را بیشتر و بدتر واقع شود و غم و خوف بسیار و مولد این علت باشد
 و مجرب است و بر متوضای میور بسیار شستن هم این علت بد آورد و اهل تجارب
 چنان یافته اند که اگر مردی را که در دماغ علت سوداوی هست از این علت خالی نشیند
 از باد آن یا از دانه آن و موجب این حال آن تواند بود که در اکثر ابدان مردم سوداوی
 قلیل بواسطه تدابیر محرق یا مغلط آن حاصل میگردد و آن جهت غلظت و عروق با
 میماند و از مسام آن منفع نمیشود و طبیعت دفع آن از افواه عروق میطلبد و بر کما
 حرارت آن مقدار نباشد که آنرا با عالی بایل سازد لاجرم با سافل خواهد منفع
 بتخصیص مقعده و عوالی آن که قابلیت مثل چنین مواد با نجا بیشتر دارد و چون در
 موضع حرارتی بدنی بدان رسد و آنرا استحیل بخار سازد و بواسیر از آن متولد گردد پس
 بعضی از آن در رود و جمع آید و بعضی گاهی از عروق بفضلات در میرود و اگر از افواه عروق
 مقعده شیب جلد ریزد انجا بازماند از آن او رام و پور پدید آید و اگر افواه آن عروق بسته
 چیزی فرو آید همچون دشت و گوشت مرده بد رنگ حاصل آید آن با سوراخ آن بواسطه
 فساد های که در داده آن هست و مددی نیز گاهی بدان میرسد قابل آن مذکور باشد
 علامات اما با سوراخ چون قوی بود با قراقر بود در اکثر اوقات اند زمان و در
 و قضیب و خایه و گاهی زحیر کند و باشد که گاهی بکتف باشد و بسینه و باشد که

کردن و شتر اسیف و پشت براید و در و گیر و شکم اکثر نرم بود و برآز شود و باشد که
 شکم باد گیر و در و ناف رنجه دارد و باشد در و مفصل و زانو و تکیه اعضا آورد
 و باشد که سبب اسهال خون شود و صاحب آزار در شستن و بر خاستن
 سزگامها و از کندن و قوت جماع ضعیف بود و از ان لذت نیابد و دغدغه و آرزوی
 آن بسیار کند و در حین بیرون جستن منی اندک در وی در مقعده و حالی زمار خطه
 پدید آید و اگر بسیار نباشد این اعراض هم کمتر بود و گاهی مقعده هم چپد و اما
 با سوراخچه از خون گرم صفراوی متولد شده باشد با خلیدن و سوزش
 بود و آنچه از خون غلیظ پدید آمده بود خلیدن و سوزش آن کمتر باشد و اگر آن بیشتر
 و ضعف قوت جماع اینجا بیشتر بود از بادی و دغدغه هم بیشتر باشد و بعد از جماع
 ضعف بسیار پدید آید و قلت اشتها و سوء هضم اینجا بیشتر ظاهر باشد و بعد
 خواب جمله اعضا را بسیار لرزان و کوفت ناک باید رنگ سیور بر روی و سبب
 گراید و باشد که بسبب ری و سیاهی زرد و رصاصی و نحاسی نماید و باشد که یک
 وی ببرد و با سوراخش در پنج آن پدید آید و باشد که بسبب غلبه صعود
 بخارات بدماغ بزنجان و موسی روی ریزیدن گیرد و اگر از اندامها ضعیف
 و بدرنگ شود و زرد و سفید و روی بر دمیده نماید و در حرکات زود دست
 شوند بجهت گرم شدن بخارات بد و زود رسیدن بدل و گاه باشد که از رسیدن
 بخارات بد از بواسیر بدل و دماغ غشی و دوار و صداع پدید آید عسلج
 بد آنکه این علت کاهی که استقراغ ماده باشد اما ان بود از بسبب غلبه نامی نامی
 بتخصیص سوداوی و هرگاه بعد از چنان علتی حادث شود اغلب موجب ازاله
 آن گردد و من دیدم شخصی که صرع سوداوی داشت و با سوراخ سیاه با آن
 پیدا کرد و هرگاه خون از ان رستی مزاج او بصحت بودی و چون آن خون باز
 ایستادی او را صرع گرفت متعاقب و بقی قوی که کردی تنگین رفتی و بکشود
 آن خون تنگین و راحت تمام یافتی و مردی را که این علت ضعیف افتد و طبیعت

ایشان با آن نوبی که قوت بدنی با مضرات جزوئی آن مقادیر نماید و چنانچه کلی
 طبیعت بگذارد که غلبه کند تا آخر عمر بدارد و ایشان خبر بخذر کردن از مولدات آن
 ماده زیاده از قانون طبیعی و تعدیل مزاج و خلط سبب تسکین آن و مراعات
 محل از بعضی اوقات احتیاج بدیکر تدبیری نشود و سعی در ازالۀ آن مصلحت
 نباشد و اکثر مجربان زایل شدن این مرض را بکلی ندارد داشته اند و
 علاج برای تخفیف نوا و تسکین اعراض فرموده اند و اگر چه بسیار واقع شده
 که دانه را بریده اند اما اسقاط کردن در طرف شده اما مادران بر طرف نشده و شک
 بعضی از مواد می که بدانجا من دفع می شده هم در بدن منتشر کرد و از آن ماده فریاد
 دیگر پیدا می داند و باشد که بعد مدتی باز ماده را بخار نبرد و دیگر با کوب سر متولد کرد
 و بعضی را دیدیم که نیکو نبریده بودند و خود کرد بیشتر و بدتر پس بر هر تقدیر در
 اصلاح این علت مدارا در فرق مرعی باید داشتند و بر تدبیری نافع مداومت داریم
 لازم تا آخر عمر باید نمودن و تدبیری که جهت مرض مطلقا بیان کرده اند
 از ده وجه بیرون نیست اول تنقیه بدست بقصد صافن و مالبض یا مالبض
 و صافن و حجامت میان سرین و استفراغ سودا می بترتیب اعمال وقتی باید
 که ماده غالب باشد و اعراض مرض استو گشته و یا بیم استیلا می آن بود
 که با سیلان نافع محتاد می که می بوده حبس شده و در آن هم حدوث من
 دیگر باشد و یا استفراغ دم از طریق با سور مصلحت نباشد و قوت بدن نیکو بود
 و آنجا که سودا می غیر طبیعی سبب باشد اسهال بمثل طلیخ بلبله و آله و سپستان
 و آلو و خیار شبنم مجروحان و آنجا که سودا می طبیعی سبب باشد تنقیه بمطبوخ بلبله
 و اضقیون کفایت بود و دوم اصلاح حال طحال و کبد و معده و امعاست بدانچه
 در مجلس سبب شده و این مرض بی سور المزاج این اعضا نباشد و هرگاه علاج
 اینها بصلاح آید تولید و اختلاط ماده مرض بخون کم گردد و مزاج روده از
 قبول ماده آن استنباع نماید و دفع مرض آسان بود و لیکن تدبیر اشترک

علاج لازم بود سووم حکمیل ماده با سورت بستمام متواتر غیر مفطر در حمام
 معتدل در ریاضت و در کل اسافل بدستور و سواری است غالب در اکثر ايام
 و لاشک این تدبیر بعد از تدابیر سابقه مناسب آید و آنجا که مرض سخت بقوت نشاء
 منفعت این اعمال بهتر و زودتر ظاهر شود و دیگر رعایت غذاست بطریق که مرارا
 در امراض سوداوی تخصص مالتولیب گفته شده و بالجملة حذر از مولدات سودا و ازستی
 متواتر و شراب قوی و از سیر و پیاز و خردل و طرخون و آنچه موجب سوخته شدن
 خون باشد واجب بود و استعمال غذای لطیف مرتب کوشتهای نازک و زبر
 و اشتهای حریب کم قاتق و سیوهای کرم و ترپاب و فلولودها و فرنیهای حریب و
 امثال اینها مفید باشد و بحاصیت خوردن کندهای نخته و روغن آن البته حزی که
 منع و تسکین بخاران و تقویت معده و احسان نماید و کلقند و قرص مصطکی بکار دارند
 و حلوائی بلادری که ادویه کرم و خشک در آن کم کنند درین باب جامع النفع است
 و بالخاصیت منع آن مرض میکند و لیکن بر سبیل اعیان و تدبیری از قلیل آن بمقدار
 لایق باید رفتن و همچنین مداومت زرنیج بدستور و پنجهش درین باب استی
 چه جسم برداشتن دانه است از محل بدستکاری و آن بجر احان است و مخلوق
 و این عمل گاهی توان کردن که مرض طاق و طاق کشیدن الم آن است باشد
 و از دیگر علل تحقیقی که به آن توان گذرانیدن نشود و در بریدن خطای دیگر نباید
 شل رسیدن آفت باصل عضله و مثانه و باز باستان خون و ورم کردن و غیر
 و باوجود عدم این خطا نامی دانه را قطع کردن نشاید بسبب انتشار ماده از آن
 و در بدن و بهم حدودش امراض بدتر و آنجا که صلاح در قطع باشد اگر نخست فصد کنند
 و مرض را بمجذری مناسب بخندیر کنند تا از ادراک الم آن بقیوت نشود و خون هم
 بسیار سیلان نکند اولی بود و احسن و جود در قطع دانههای بلند برآمده است
 که نخ ابریشم خام بر پنج آن بندند و در کنند مدتی پنج آن باریک و خورده شود و بپو
 بیرنجی زیاد و مشقی ششم ریزانیدن دانههای با سورت با دویه که گوشت را

میخورانند و مینوشانند و یا خشک میکنند از آنجود یا به طووخ و این عمل گاهی
 باید کردن که قطع میسر نبود تا مصلحت نباشد و دانه های آنرا توان دیدن اما ادویه
 خورند که اینجا استعمال است و مجرب زنجار و نجاس است و دیگر بردیک و غلاظ
 که آن مرکبی است از آنک در زنج سرخ و زرد و شب و مرداق یا قیاجله سوده و
 نخل حمری سرشته در سایه خشک ساخته و طریق استعمال اینها آنست که ازین
 ادویه بر روی مری چسبیده بی روغن بنیک قوام که بر بنیه رقیق یا پرده مخم
 و امثال آن کرده باشند و قدری تسلیل بپاشند و بر روی دانه چسبانند چنانچه
 بغیر دانه بعضوی دیگر زرد و دیگر در بگذارند و اگر مرهم بویفتد از روی آن بگردانند
 و دیگر در مصلحت دهند چنان این عمل میکند که دانه سیاه شود بعد از آن برک کرب
 پنجه در روغن کا و کهنه مری ساخته بر آن می نهند تا هم در دانه را تسکین دهد و هم آنرا
 بپایند و اگر بر با سورتی اندکی از اینها بپاشند آن خورده شود و گوشت صبیح از
 پشت آن ظاهر شود و اینجا که دانه ظاهر نباشد پنجه هر درون مقعد بیرون باید کشید
 چنانچه برای قطع گاهی هم بدین عمل احتیاج افتد و ساعتی همچنان گذاشتن
 یا فی الجمله تورمی پیدا کند و زود باز جایی برد انگاه محجه برداشتن و دارو زدن
 یا طلا کردن و بعد لحظه با احتیاط و چرب کرده باز بجای بردن و گذاشتن و اگر
 سوزش آمد المی سخت و تپی پدید آید نباید ترسیدن و محل را باز چرب باید دان
 و شور بای چرب و خشک دادن و بعد تحقیق آن اعراض دیگر مکرر کردن و مس
 به نیز اب سیمیا بی قلع این دانه کردن اول از دیگر اعمال و دهم بواسطه جمع بودن
 و جذب تسلیل و تریاق است و رفع بی سیلان خون بعد آن درین دوا و منفعت
 خود در صلاح اکثر ادرام و بشور از آن ظاهر ترست که محتاج بتعریف بود لیکن این عمل
 بر وفق و مروتایم بسیار باید کردن تا جراحی قوی نیوفتد و المی دیگر پدید نیاید
 اما ادویه که در دانه خشک کننده ماسور و مجرب است بلا دست و زنج و پخته
 و پنچ خنفل و پنچ هزاره سفید و سورنجان و فرقیون و برک مورد و پوست مار سیاه

و خاتر بنجین علف خرزیره و اریس و پنچ انگدان و مغرزرد آلوئی تلخ و شکستر
 مجموع با فردا یا مخلوط بعضی بعضی و اقوی اینجمله بلا درست و زرنیخ و فرفیون
 و پوست مار و این عمل کاهی مناسب باشد که دانهها طاهر بود و در روز قضا
 حاجت بردن خیزد و لحظه بکشد و طریق این عمل آنست که دیک سفالین را ته او
 بمقدار مقدار سه سوراخ کنند و شکستر را با سه پنچ کبر را در گیر اند نیکو چنانچه
 قریب بانگشت شود انگاه ازین ادویه برین آتش ریزند و دیگر ابر بالایی آن بکون
 فرو کنند و دانه را بران سوراخ نهند چند لکه نیکو از آن دود بخار بدان رسد
 انگاه برخیزند و هر روز چند کت چنین مکرر سازند تا بی نافع آید و اگر باز مسیور
 خشک سازند و هر روز بدیک در شیب آن مکرر راد و دکنند با سور ثولولی را عظیم
 نافع آید و مجربست و جادوب کردن آن بطریق که در ثولولی گفته شده هم بجایست
 سفید باشد و اما ادویه که مالیدن آن خشک کننده با سور و آرموده است به
 افیست که قدری برک مرزنجوش خشک و نمک نرم سوده در آن خلط کرده باشند
 و داروی آبله و زنک و دهن المفاصل که از مخترعات جوکیان است آلائیدن دانهها
 بدینها پیوسته نافع آید مجرب می بود که بسیار با سور را خشک کرده بود عمل او آن بود
 که پیاز عصل را در صین تازی کرفستی و شیری که در پنچ آن میباشد قطره قطره بر آید
 با سور زدی و مکرر کردی جمله دفع شدی باذن الله تعالی و آنجا که با سور دور بود و
 ظاهر نشود بکیند مغرزرد آلوئی تلخ زار و غن کنند و کنجاره آنرا نیکو در آب بمانند
 و بسیار لایند و با نژده درم ازین ردغن در مفاصل درم از آن آب بالائید و بخت
 و فایده حقه کنند سفید آید و مکرر باید کردن در ایام کثیره مجربست و اگر قلیبی این
 ردغنهای مذکور هم الحاق کنند انفع آید و در جمله این اعمال طلب دفع دانهها نشاید کرد
 جهت همان مضرت که در قطع اقوی آن سعی باید کردن هفتم کشان سر با سور
 جهت استفراغ ماده آن را این عمل کاهی باید کردن که استفراغ معاد آن باز
 ایستاده باشد و با سور ممستلی گشته باشد و در وی تهدی در ان موضع غالب

و یا امراض دیگر از فساد مواد و تجارت آن در بدن پدید آمده بود و تا ابتدای استیلا
و حی در بواسیر پدید آمده مصلحت در استفراغ ماده بود از تحلل جهت وجود موانع
رفع آن از دیگر طرف و تا وقوع آن بحران مرضی دماغی و طریق این عمل آنست که مرضی را
چند نوبت استواری استحمام فرمایند و بعد بر دهنهای نرم مناسب علت چون مغز
ساق بره را چند نوبت مع ایل و روغن کنج یا شتر در روغن سرخس و زرد کلوخ و مغز شفا لویا مقل ازرق
آمیخته یا تنباکوی میس کنند و بر تابه گرم می کشانند و سواری میسفر نمایند و اگر بدینها
مفتحات فقط چون زرق کبوتر و تخم ترسندی بخت و مقل و بخور مریم ذره به کاه
طسلا کنند و یا بطریق شیاف بکار دارند متعاقب لخته بلخته بی قره و از صافن
و مابض فصد کردن در بنیاب نفی تمام داز و چنانکه در منقیه اولاد ان اشارتی شد
و بسیار اتفاق افتد که بجز فصد صافن بکشد و کرده و اگر به تیزاب فارسی بکشد
اسهل و دفع بود شخصی بود که هرگاه او را حبس ماده بواسیر شدی در دماغ
و تمد و محل بهلوی آمدی و چون وقت کشودن آن نزدیک شدی او را صعوبت
تپ و لرز آمدی و تب کرفتی و در اثنای تب چانه زیرین او بطرف راست و چپ
بی اختیار چنان حرکت کردی که سخن بگوئی گفتن در آن حین او را قدر
فاویر حیوانی در کلاس بوده دادم آن اعراض بدوی جمله تسکین یافت و بعضی او
مدتی بهسم نافع بود و بعد چند ماه باز اندکی از آن حالها ظاهر شد او را فصد بایق
کردیم و رس دادیم مفید و بعد در حدود حبس مداومت رس میکرد و فصد نافع
می بود و آن حالها جمله کم شد و اگر در سالی مکیوبتی واقع شدی تب و لرز از چندین
خنک بنودی شخصی دیگر را چنین حادث شده بود که هرگاه خون بواسیر باز
ایستادی چند روز با بواسیر در او خرب غلبه کردی و تا سردی او را که
و آخر بزیر انجاسیک و وجع محل بسیار شدی و از صعوبت آن حبس ماده بول
سرخ و خون سیاه بواسیر در حین ترخیز قطره چند هر بار با بلغم آمدی و او آخر روز
کمتر بودی درین حال حاضر شد حضرت اکبرناشتا شربت نفع شرف داد

با قدری نان تازه فی الحال اعراض تسکین یافت و عصریه او را غذا بتاج بدینیه قیام
 ندارد و اندک شب بانه بوا سیر او بکشد و تا صبح پانزده مجلس از خون سیاه اطلاق
 بعضی صرف و بعضی آسخته بالغیم یا برز و خفتی و قوتی او پدید آمد هر صبح او را
 معصورانارین دادند و غذا بلا و بکل گیر دروغن کا و فرمودند و بعد قضا حاجت محل
 برود و کبرداشتن امر کردند و پیش او بدین اعمال کم شد عصریه او را از با سلیق
 فصد کا ملی فرمودند و تسکین تمام یافت هشتم تسکین دادن و گوشت نیست
 بکلمات مناسب بیان مرهمی که بوا سیر و شقاقی را که با آن بود دفع آید و
 تسکین و جع با علی مرتبه نماید بکیرند پیله بط پیله کبوتر بجه مغز ساق کا و سادی و باد
 برابر مجموع کوهان شتر بکند ازند و بالشت مجموع خون کبوتر در پنج مجموع افیون و در باد
 سرب یا صفر صلا یکنند و فاقه طلا میکنند و یکری بکیرند کند نار و بشویند
 و در لته پیچیده در شیب خاکستر گرم بزنند و درازند و در روغن کهنه کا و یاروغن
 مغز زرد آلودی تلخ هم بریان کنند و در دادن مذکور از اصلایه میکنند چند آنکه همچو
 مرهم شود و پس بردارند و نیم گرم طلا کنند اما چون دانه بیرون باشد بر پیله کوه
 بران نشیند و اگر درون باشد پیله را بدان آلتیسه بردارند چنانچه بدانه رسد
 و بکند ازند مدتی و باز تجدید کنند و یکری بکیرند اخلیل و با بونه از هر یکی پانچده درم زعفران
 یکدرم افیون و دو درم مقل سه درم صلبه و تخم کتان از هر یکی دو سیر کل خطمی یکسیر
 و مقل و افیون را در منجنج حل سازند و دار و بارا گوشت و بخته یک زرده تخم مرغ
 با آنها بمالند و جمله را با هم بسایند چند آنکه مرهم شود و بر کپاسی طلا کنند و روی
 آنرا بر روغن کل چرب سازند و نیم گرم محسل دانه نهند و یکری که درم و جع را
 بزودی زایل سازد بکیرند موم سفید و اسفیداج و پیله بط و پیله کا و جمله را بکند
 و کند نا بخته در روغن هم سرشته را با آن در دادن همچو مرهم ساخته و هم گرم می کنند
 بیان روغنهای که تهرج کنند و همچنان بمالند تسکین دهد روغن عود کاری روغن کل
 که از روغن زرد آلودی تلخ ساخته باشند روغن کوهان شتر روغن کند نار و روغن بالونه

که از روغن مغز شفا لویاز و آلوی ساخت باشند روغن مغز ساق شتر مرغ
 و اگر مقل و قدری موم درینها حل کنند بهتر بود و نیکم کرده بکار داشتن بسیار
 آرنجی که تلخ و تسکین و نرم هم کند بگیرند خطمی و بنفشه و جابری و خوش نظر و حمله
 نیکی و جوشانند و علفهای آرنج است نرم کنند و تمامی مقعده وی را روغن
 ازین مذکورات چرب کرده در آن آب فاتر ساخته نشاند و اگر پاچه بسیار مغز
 کله و استباه آن در طبیح کنند زودتر منفعت رسانند و آنجا که دانهها منخی باشد
 و تسکین تخفیف افتد بدین مرهمها و روغنهای طبیحها حقنه کردن فایده تمام بخش
 و بعضی از تدابیر سابقه چون فصد و تفتیح وانه و استحمام در وجع امتلاهی این علل
 عظیم موثر باشند و آن اعمال چون بعد از این تنقیه واقع شود بهتر و زودتر اثر کند
 علاج دیگر بستن خونی است که از دانه با سوراخ محل قطع آن رود و قطع کرد
 زرداب با سوراخ این جیس کاهی باید کردن که از محل قطع خون صالح با فراط رود یا از بان
 ماده با فراط منفع شود و بلا شبهه این هر دو حال ضعف عظیم آورند و باشد که سیلان
 ماده و مورث و جی صفت در محل و حوالس همان است که مرار در سیلان خون از جراحات
 ظاهری و باطنی را الفتح افواه عروق گفته شد و استعمال آنها اینجا بعضی بخوراند
 باید و بعضی با حقان کردن بعضی ضام کردن تا ختم کند تخصیص محل بریده را و
 بطریق دزور و بعضی آرنج هر یکی چنانچه مقتضی وقت و محل باشد تعیین آن طبیب
 موجب متعلق بود و گاه باشد که در فراط سیلان بقصد و شد اطراف قبل از اس
 و احتیاج افتد و النفع بود و زرداب و اسفناخ از زیره و مردنج و سادنج و
 اولیلا و سیم جمله شسته در مرهمی مسکن طبل کردن باز دارد و هم رویانید این جراحات
 با سوراخ محل قطع آنست بعضی مدلات لایقه از آنچه در کثت جراحات و بشور و فرغ
 و اورام داخلی و خارجی گفته شده مکرار و مقرر اند مال با سوراخ و قتی باید توقع کرد
 که سیلان خون سترغ آن منقطع شده باشد بنفسمه و بواسیر مندل شده و
 دستور این عمل از جراحی بود و آنجا که با سوری در مقعده پیدا شد از آنچه در مجلس سبت

اختیار باید کردن زنان بیشتر بدستکاری باید اسلح با دبا سورا کاهی که با سورا
 رنج دارد علاج آنهم ازین نوعها باشد که مذکور شد چه آن هنگام هم عرضی بود
 درین مرض را و آنجا که بی ماسور بود و اندک باشد بعللاج قوی احتیاج نمیشد و
 همین قدر مراعات باید کردن که زیاده نکرد و ترک مولدات مانده آن نمودن
 و معدلات سودا خوردن و کاهکاهی مقصود کرده را بر دهن کاهوی عور جز
 ساختن و همچنین به پیه کرده زود به پیه غیر مضعف معده کوشیدن و مداومت
 به دواهای مقوی چنانچه در باب سورا که در آنجا که قوی باشد با رعایت
 این تدابیر که در فصد و تنقیه مذکور شد لایق در هر چند وقت که قوی در آن می باشد
 باید کردن و اسلح حال کرده و مراقب بهتر نمودن بضماد و مداومت خوردن پاجیه
 پنجه و تزریق آن صبا جاد درین باب نفی عجیب دارد و باطعام کاهی سرکه خیار خوردن هم
 منفعت رساند و زعفران اشباه آن از کریمه با بسیضعف و مضرباشند و زرد
 شیرین با فراط خوردن بجای آن و غذا و طعام کم خوردن این مرض را مطلقا سودا
 و اسهال از اینانیت نافع بود و الله اعلم شخصی معتقد گفت مراد آنها بسیار بود
 و تشویش میداد مجرب فرمود که با خوک پاده مجامعت کردن نافع بود بکینویت چنان
 کردم صحت یافتیم و الله اعلم خارش مقعد سبب این یا گرم خورد بود
 که آزار میگرد و دغدغه میکند و ظهور غلبه آن در بر زیدان کواهی دهد و یا خلطی بود
 بورقی یا زاری که غده آزار میگرد و تقدم تدابیر مولد آنها بدان اشهاد کند و از خوردن
 علفهای تلخ چون بورانی برگ چند و اسفناج بجزرات بسیار فایده و یا قرحه بود و زرد
 و یا مقدمه شقاق یا بواسیر باشد و این با سوزش بود **علاج** آنجا که
 سبب کرم بود یا قرحه بدستورش علاج باید کردن و آنجا که سبب خلط گردید
 تنقیه باید کردن و همچنین آنجا که مقدمه شقاق و بواسیر باشد تنقیه لازم بود
 و بعد از آن تقویت عضو نمودن بقره و طهای مناسب را و دفع کفنه اند که به تنقیه
 بسر که و حجامت عصص لسی نافع بود و پیه تازه را بدست نیگوزم کرد و طلا کرد

بر محل خارش هم بغایت نیکو بود خصوصا که باب کرم بسیار شسته باشند
 و مدتی در آب کرم شسته و بآبی که کل سرشوی بسیار در آن حل کرده باشند
 عظیم نافع بود **سستی** شرح این ضعیفی بود که عضله که مقعده را فرا میگیرد و دیدیم
 و بار و ثقل رفیق بی اختیار شکاهی بیرون شود و سبب یا بسیار شستن بود
 در عجز نای سرد و تقدم آن محل کواهی دهد و یا رطوبتی باشد در جرم مقعده که از اجزای
 عضله آن کند و علامات رطوبت و آمدن بلغم بارز بر آن استنها کنند یا
 که بعصب آن رسیده باشد از ضربه یا سقط و متعاقب بودن مرض بان حال
 دفعه شایان باشد و بعضی جایها نیست که آب و هوای سست و کرم دارد و مرد
 که بدان معتاد نیستند چون بدانجا روند این طبیعت و استرخا مقعده ایشان است
 چون آب خشت مانور **علاج** آنجا که سبب رسیدن سرما عصب باشد
 تنقیه رطوبت باید کرد و بر مهره قطن نیز کمکیات باید کرد و از سرما حفظ نمود
 و آنجا که سبب رطوبت و استرخا عصب باشد تنقیه رطوبت باید کرد
 و در آبرنهایی قایلض مقوی شستن و بمجده روغنهای قایلض محلل باید کرد
 و در یک کرم و زیره شستن و آنجا که سبب آسیب عضله بود علاج نوازان
 و آنجا که آب و هوا مقتضی آن بوده باشد تغیر آن باید نمودن و بعده تقویت عضو
 کردن و الله اعلم باز کردید **مقعد** این مرض بود که بزور قضا حاجت
 مقعده باز گردد و بیرون بماند و بصوبت باز جای رود و سبب این استرخا
 عضله های برجای دارنده مقعده باشد و گاه باشد که مرض ورمی باشد و
 خارج میجث بود **علاج** آنچه در علاج خروج مقعده کودکان گفته شده جمله
 بغایت نافع و مجرب بود و قبل از ریختن قوالض بر آن شستن در آبهای قایلض
 آنرا روغن قسط و مصطکی و مورد چرب کردن نیکو بود و گاه باشد که احتیاج
 بدست آنرا بجای برند و پنبه بنهند تا محکم بایستد و قرار گیرد و الله اعلم
باب سست و یکم در بیان احوال کرده از ترکیب و وضع و منفعت آنها

و امراض کلی و اسباب علامات و معالجات آنها اما ترکیب و وضع مزاج
 کلیه و منافع آنها بدانکه کرده عضویت مرکب از کوششی سخت و اکنده
 و عروق و شش این و غشای که غلاف آنست و بعد و دوامست و شکل هر یکی
 چنان واقع است که گویا محیط سطح ظاهری از آنها نیم دایره است و هر یکی بر طرف از
 هر دو پشت تریلیها اتصال یافته اند و جانب محذب اینها بسوی مهره واقع
 تا در حین پشت خم کردن باندام بود و کوفته نشود و منع آن نکند و کرده است از
 برابر کرده چپ نخستی برتر نهاده است از هر آنکه روده و عروق چون نخستی بجانب راست آمده است
 بر آن محاذات پس جای او بالاتر لازم آمده است با هیچ یک هم مزاحمت نکند و از
 بهر دو کرده منفذ نیست همچو کی آب که جگر از خون جدا شود و بقوت میزه و دفعه جگر
 و جاذبه کرده بدین منفذ بگرفته آید و کرده بقیه خونی را که بدان آمیخته باشد و از آن
 بر رفته و بدین جهت غذای اینها صافتر و نجسته تر شود و چنانچه شایسته آنهاست و از
 جهت این اتصال است که اندر امراض عفون کرده و بوی طعام و دمان ناخوش کند
 و گاهی از بخاران خفقان و غشی تو لکند و از هر کرده منفذی اندر میان کشاده است و آنها
 که کرده اند از جگر و اعضا کشیده بعد اتمام فعل خود بدین منفذ بمشانه میفرستند
 و این منفذ را برابر پنج خوانند و مزاج کرده بایل بسردی و تری است و ازین جهت رطوبت
 او بیشتر تواند بود و صغری که با آن آمیخته بود و کدر و نخستی حدت آن شکسته گردد
 که تا چون بمشانه رسد آنرا نسوزد و پوست کرده را حسن است و او را کاک اولیها را
 بواسطه غشائی است که غلاف و حافظ است و منفعت او یکی همچو منفعت سایر
 عضوهای دو کانه است چنانچه اکثر مذکور شده بحقیقت دو بودن اکثر اعضا و اجزا
 بجهت آن تواند بود که مبداء اعصاب که معدن روح نفسانی است و اعصاب
 معدن روح حیوانی که تجلیف دست و شعین واقع اند و اندک علم و اما امراض
 کلی و اسباب و علامات و معالجات اینها سو و المزاج کرم سبب آن
 بیش تر غلبه خوردن کرمها بود و از طعام و شراب و دارد و خفتن بر تن و آب

در پنج ریاضت علامت اینست که بول زعفرانی و تیز بوی باشد و تشنگی
غالب بود و لبهای او سبز باشد و بول بسیار نگاه تواند داشت که سخت
گرم شود و دغدغه کند و از کدشتن آب مجری بول را کاهی باشد و شهوت جماع غلبه
شود و قطن گرم بود و علاج تعدیل و تبدیل بود و بصد از اثر به و اغذیه بارده
رطبه غیر چالیه و باسترحت در هوای سرد و تر و با استعمال حقنها و ضیادها
و طلای خشک چنانچه در سور المزاج اکثر اعضای اشارتی بدان شده و چنانچه
بسی که خوردن نفی میگوید و اگر آنرا نرم بکوشد و از لته مثال بیالاسیدن و یا
ترنجبین بپستور بخمیر سازند و صابنها از آن خورند مفید بود و گاه باشد که در
طلای آن کافوراندکی داخل باید کرد و فایده دهد و گرمی جگر و مراق را نیز اینجا
اصلاح کردن صواب بود و آب سرد در ناشتا خوردن و بعد حمام در سترتر
و بر خفتن اکثر از این منفعتها حاصل باشد سور المزاج سرد سبب این ضد آب
گرمی بود و از بس زور کردن جماع و حرکت سواری عقیق و آب سرد خوردن و بر زمین
سخت خفتن بسیار احداث این کند علامت این است که بول سفید باشد
و شهوت جماع کم یا باطل گردد و پشت او همچو پشت بران ضعیف شود و در وقت
حرکات و لبها سفید باشد و علاج تعدیل و تبدیل مزاج آن بود و بجزای گرمی
مناسب کرده و مداومت رس و پی و بلاد همچون آن و حلوائی مغربا دانه کوبی
و حلوائی بار و رس و همچون لسان العصاره کوفته و بجسل سرشته جمله از موده اند و
احقان بشور بای سبره و کبوتر بچه بر و عن بادامچه کوبی یا روغن جوز یا روغن
پسته یا روغن بادام تلخ یا روغن نارنج میل مفید باشد و اینجا که ماده سبب این
سور المزاجات شده باشد اول تنقیه آن بقصد غیره باید کرد و انگاه این علاجها
لاغری کرده سبب لاغری و کم پی آن یا بسیاری جماع بود یا بسیاری خوردن
کر میهای که ازنده و مدرات و چیزهای خشکی آورنده یا سور المزاجی باشد خشک
یا گرم علامت این لاغری بدن باشد بجهت سران جفاف آن بکشد و ضعیف

بود یا دردی اندک و انقطاع شهوت و جماع و سپیدی بول در دوران و باشد که
 توت چشم ضعیف شود و صداع بینی می باشد و بول نگاه نتواند داشتن و کمرگاه
 و ایما سرد بود و علاج آنجا که سبب کثرت سبب شرت بوده باشد از آن باز باید
 ایستادن و استراحت جستن و چیزهای مرطوب من از آنچه در بحث لاغری مفروض
 گفته شده اختیار کردن و آنجا که سبب استعمال چیزهای خشک آورنده باشد
 از بد و غیره تدبیر بصد آنها را ملازمست باید کردن و آنجا که سبب سوء المزاج یا بسبب
 در تعذیل و تبدیل مزاج تن و کرده خصوصاً باید کوشیدن چنانچه مراراً بدان ایما شده
 و قهقهه سه و پانچ بره با سپه کرده درین باب خاصیتی عجیب دارد همچنین خوردن گوشت
 کرده حیوانات و پیسه کرده در اطعمه و جمله چیزهای جالی و مدر و تیز و تلخ و شور و غیره
 مفید بود و اکثر مغزیات نافع آیند و تدابیری که جهت مزید کردن گفته شده بعد تعذیل
 مزاج کرده بغایت سودمند بود و مداومت طلای سپه کرده بزر و غیره یا آنچه کرده برین
 برهنه بنده نافع آید میان باز کرده او را کردین مضر باشد و بسیار بر پای استخوان
 خصوصاً بر ناست اعظمی مضرست رساند و بر بسترهای نرم کسان خفقن فایده دهد و در
 نرم داشتن بجزیه های نرم خشک در غیر یار بسیار سودمند بود و بجزیه های گرم و نرم
 در باره مفید است و احتقان همین حکم دارد و اندک علم ضعف کرده این
 صفتی بود که کرده آبی را که بدو آید خون آلود نتواند کواریندن و خون آنرا بجهت تغذیه
 خود گرفتن چنانچه مقرر او بوده همچنان دفع کند بدردی و سوزشی و بول قبل از هضم
 غذا اسفید باشد و بعد از هضم همچو گوشت برآید که آنرا اغسال گویند و با آن شهوت
 و جماع و طعام کم گردد و اگر چه سبب مطلق ضعف کرده جمله مرضهای آن بویون
 بسبب این بخصوصاً تحلیل قوام گوشت او باشد و فرق میان این بول و آنچه
 سبب آن ضعف میزه کبد بود علامات ضعف هر یکی دون دیگری میسر کرد
 و سبب بحران بود علامت بحران سبقت مرض موجب آن بدان اشتباه کند
 علاج اگر مانعی نباشد رک با سلیق باید زدن و تدابیر فیه باید کردن که بحالش

مبین شده مرعی باید داشتن همچنین از تدابیر سوره المزاجات که سابقاً مذکور شده بکار
 داشتن و ضامدهای قابض بر مگرگاه نهادن و فادز هر حیوانی و موسیامی بسیار داد
 و از مسهل و مدریج ندادن و از جماع و حمام و حرکات غنیف منع کردن و آسایش
 فرمودن در هوای خنک و غذای او از عذسیه لباق و غوره که یا سحره و غیره
 پخته باشند و اثر به از ربهای ترش قابض تریاتی و سولتی شعیر و گندم در آن
 و بهها و قرص طباشیر و امثال آنها فرمودن و در بخت آنها شیره شتر با فلو سیبا
 و اقراص جلنار و اشباه آن بسی موافق آید و اینجا ^{این} مرض که نه کرد و در اطراف
 مردم پیدا آید علاج استسقای لحمی پیش و خیر کوبیدن و اندک علم باد و چرا
 کرده علامت این اینست که در مگرگاه دردی و تنددی بیکرانی و در حین کربشی
 زیاده تر گردد و شب بر و بالاتر رود و همی با آن نیکو بود و کاه می مرفع شود و باز
 عود کند و فرق میان این و آن باد با سوز ضعیف بدان کنند که انتقال این بدان
 مرتبه نباشد و اغلب این نفخ مراق بود که بدین منتقل گردد **علاج این**
 خدر کردن است از مولدات باد و استعمال محلات مدد از داخل بخوردن و چنان
 کردن و مالیدن روغنهای محلل باد چون روغن زیره و سداب و نهادن
 ضامدهای باد شکن از آنچه در امراض ریجی مکرراً مبین شد و اندک علم سنگ
 کرده بدانکه تولید سنگ در اعضا مطلقاً حرارت قوی باشد که ماده بطنی
 لزج غلیظ که اندران عضو باز مانده است اثر کند و نشف و رطوبات آن نماید و صحر
 گردد و من چنان دانم که در آن موضع بواسطه قابلیت مزاجی و تدبیرات خارجی
 و خانی عاقد همچو بخاری که در معادن احجاران فعل میکند پیدا آید و تولید سنگ
 کند و بدینجهت بعضی مردم را واقع شود و این ماده همچو کاه می از بوی هم خالی نبود
 و باشد که اجزای تریابی بسبب خوردن آبهای لایمی و اشباه آن با این ماده
 مخلوط باشد و بران اعانت نماید و نادر آمده و خون بسم در او رام صلب و متحجر گردد
 و بسیار خوردن چیزهای غلیظ لزج و خاکناک و حجریات و الفخه و انچه عاقد بود و کثرت

بطنیات و قلت اورا برین مرض اعانت کند و در بر آن این سنگ بود و تخصیص
 سرائی که فریه باشند جهت مضعف قوت دافعه کرده و غلظت و لزوجت مادی
 و تفتیق منقاد فلهذا در کودکان فریهی مزاج و کم گوشت و جوانان لاغر سنگ کم بود
 بدید آمدن جهت قلت آن اسباب در ایشان و جوانان و کهلان قوی اندام
 سخت گوشت را که رگها با یک بود و چیزهای غلیظ و در با هم بسیار خورند هم این
 طاری شود و در بلاوی که آن هوای سرد باشد و بر هیچ مذکور بود و خوش نشان
 این مرض بسیار متوقع باشد و در بلاوی که هوای آن گرمی مایل باشد خمرزه
 و خیار بسیار خورند اکثر آن مردم برین مرض ایمن باشند و سنگ کرده بزرگ
 نباشد جهت تنگی منفذ آن و رنگ آن بسرخ مایل بود جهت ضعف کرده از پراپ
 از خونی که غذایی می باشد توله سنگ اندر هر دو کرده بیکبار ممکن بود و بعضی مردم
 باشند که ایشان را این مرض بسیار افتد و تولید این را و برین آمدن آن را هم
 نوبتی باشد میان شش ماه و سالی و این مرض خواه در کرده باشد و خواه در
 و میراث در فرزندان پیدا آید همچو سایر امراض متواترات علامت حدوث
 آن در کرده است که در بول چیزی همچو یک ریزه سرخ یا زرد مترسب شود و گاهی
 متواتر و غلیظی در قطن و در روی در کرده بی تپی می باشد و بوقت استسای بود
 از نقل و باشد که همان جانب در ران حدری پیدا آید و آنجا که در دیار بسیار
 بعد ظهور علامات سنگدال بود بر آنکه سنگ در مجاری بول باز مانده است و چون
 آن وجه سکون یا بد محقق گردد که از مجاری بمشانه نزول کرد و بداند چون است
 توله سنگ دراز باشد و جی که از آن اندک اندک زیاده کرد بدست و از غایت
 و در محل سنگ قرار گیرد و ابتدای آن از طرف بالای محل قرار باشد و فرو آید
 و بد آنجا مایل بود بطرف پشت از جانب سنگ بدین اعراض از قولنج متناوب
 و آنچه دلالت کند بر آنکه سنگ متوله میگرداند است که بول غلیظ و کدر باشد و
 بیکبار رقیق کرده یا بول سیاه بیکبار بید روی و بحران مرض و مقدمه مبالغه ظاهر

سیکرو و تخصیص که صاحب آن پیر و نقد بیرون خیزد و بنایت این تدابیر در بحث
 علاج انجا که مقدمات از ادریاسند نخست و مرد می را که این مرض به سیوست باز
 و ماده از ایتقیهای قوی تمام به تعلیقات مناسبه بدون و برتی کردن مداومت نمود
 و بسبب مناسب بلغم غلیظ دفع کردن و کرده را تقویت و گرم کننده کرده بر سر کردن
 از بقیه مواد غلیظ بمرات و غذای لطیف دادن و انجا که سنگها را و عقرب و تشبیه
 بهم بدین تدابیر سختی مد و از اولاکم باید ساختن تا قوی نشود و کمتر گردد و لیکن خیزه با فراطیل
 در و زیاده شود قوی نشاید فرمودن که بیم تولد ورم بود و بعد از آن باید تدبیر زیاده دور بود
 اخراج آن کردن با دویه منقیه قویه مره و لغز انده و نرم سازنده مجاری و ماده صحر
 مثل عقرب سوخته و حجر السب و دروغن عقرب و خرکوش سوخته و پوست تخم مرغ
 که بچه از آن بیرون آمده باشد و خاکستر شسته سوخته و خاکستر شاخ کرنب بنظمی
 سوده و سنگ کرده و نشانه در بول تیس و جمل خشک کرده و نبات خشک و قسط
 و حب بلسان و عوطلان و دروغن آن و حرشف و پر سیاوشان و اسقو لوتند ریون
 و سنگ در میان اسپنج یا بند و دروغن زرا ریح و مغز عک و کلاغ سیر و موزة دواک در از انجا
 و کرنس و برک تخم ترب خیزه و خیار و قنادا و انکور و انجیر سفید و حل کبری و دوبره ارمینی و قنط
 و وچ و کاسنی و تخم خطمی و قوت و خبازی و خوش نظر و خون خشک تسبیح چهار ساله
 که آنرا در اول صیغ دفع کرده باشند و اوایل و او اخر خون او را که آشته باشند و او
 آنرا گرفته و بعد بسته شدن ریزه ساخته و بر روی محمل با قلاب خشک کرده و از عصار
 نموده باشند و این را بعضی می دانند خوانده اند بسبب قوت و سرعت اثر دوی ریزانند
 سنگ و شری از آن تا چهار درم بود و طریق خوراندن این دویه ریزاننده سنگ خاچه
 محفل مطلوب شود و در اعضا باز نماند و قوت آن سنگ است که در آنست که از مدت
 آن مثل بزرگ قوت قویه یا عنبه در آن از ادویه قویه لختی بیامیزند تا آنرا از زود
 بدان راه برد و رسانند و چون همچنان چه زود میرساند زود میکند پس چیزی که آنرا
 بعد وصول لحظه بکشد کند تا تاثیر خود را تمام رساند با آن بیامیزند از چیزهای لزوج متعادل

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

۲۰. هم حدوث درمست از مسکنات چیز

بطنیات و قلت اورا برین مرض ایست و یا بتجدید کسین نماید چون خشنای ششم
سیرانی که فریب باشند بهیچ در وقت عضو ضعیف شده از مقویات ستر
و تنقی منقاد فلکذا و بس سینه و سنبل و مثل آن ولادن جالی طبیعت ستر
بدید آمدن جهت استعمال نمایند و سنجین عنص و کبری بزوری و قدری شیر
سخت کوشن جمع بایند که جامع این مطالب اند و منفعت قوی را با اینها دان
طایر اید و در مغز که و کلاغ تنها اکثر این منافع حاصل بود و مقدار آن تا نخوی
برک طبیعت نیز از خوردن آن بسیار تنفر نمی شود و اگر ازین ادویه ریزانند
قویه چند تا با هم ختم کنند شاید چنانچه در قرابا و دنیا مذکور است و هرگاه از این خاص
مطلوبه در جسدی از آنها باشد ترکیب آنها منفی بود از دخال چربی کرم دیگر از خارج
مثل مرکب روغن عقرب و خشک و مغز که و پسیا و شان و اشباه آن
و تعین مقدار هر دو این را از کتب ادویه باید جست و بعضی در سنگ شانه
گفته شود و مناسب حال هر شخصی را بطیب ما بر متعلق باشد و حال امتحان
منفعت دو اکثرا و بیشتر و دادن هم گاهی یا بچند اولی آن بود که چون این
ادویه خواهند خوردن نخست مریض را در آیزن مرضی نشانند تا مالای کرا
و بحر خیات لایقه نطول یا احتقان کنند تا مجموع انگاه دو ایدهند تا مجاری
نرم شده باشد و در وقت دریا سانی بیرون تواند آمدن بیان آیزن
و نطولی مناسب بکیند ملوخی و تخم گمان و کلاغ کپشته و بالونه و اکلیل و خربزه
و خطمی و خوش نظر و خاله اندکی جمله را بجوشانند و بکار دارند و اگر حقنه آیزن
ادویه مرضیه و تنقیه مذکور ترتیب کند و بکار دارند هم عظیم نافع اید و محمد ذکریا
گوید که بسیار تجربه کردم بفسد و جمع شکین یافت و بعد آن سنگ با س
بیرون آمد و اینجا که سنگ از کرده جدا کرد و در جای دیگر باز کرد و آنرا با جلاس
در آیزن و شکید به آب کرم و روغن زیت مخلوط تحریک باید نمودن و مکرر رفت

مناسب نباشد و به بلغم سالك و منافق بیرون خیزد و نهایت این تدابیر در جهت
سنگ نشانه اشارتی واقع شود انشا الله تعالی و مرد می را که این مرض به پیوست باز
می آید پیوسته به رعایت حال کرده مشغول باید بود و بر بنی کردن مداومت نمود
و گاهی سهل بلغم و خلط غلیظ خوردن و از چیزهای غلیظ و گرم کننده کرده بر سر کردن
و همه چیزهای جالی و لطیف خوردن و هر روز بر بالای طعام معجون رما و عقرب و شهاب
آن بکار داشتن و آب سرد با طعام و بر ناشتا گاهی خوردن و خربزه با فراطیل
از طعام نوشیدن و بر بسترهای خشک تکیه کردن و از جماع و حرکت متعب دور بود
و الله اعلم ورم کلی این اغلب دموی بود جهت بیشتر کشتن خون بروی
از دیگر اخلاط و صفراوی و بلغمی و سوداوی صلب هم افتد بریل بود و جهت ورم
بدن مجسمل اکثر کوفته شدن کرده بود از حرکت عسیر و یا از ضربه یا از سقط یا بستن
چیزی کران بر میان مانند همیان و یا از بسیاری حبس بول یا از زوری قوی بران
چیزی کران باشد که از انتقال ماده مرضی واقع شود و این علت گاهی در هر دو گرد
افتد و گاهی در یکی افتد و در هر یکی ازین نوعین تا در تمام اجزای کرده باشد
یا در جانب ظهری آن یا در جانب عصبی آن و یا در داخل آن قرب مجسمل تجوف
و یا در خارج قریب بغشای که غلاف دیست و باشد که عظیم ورم بدان مرتبه رسد
که راه روده را سد کند و قوای پدید آورده اما علامات مطلق ورم گرم تب لازم
باقرتها و سحابهای بی نظام و قشعریه با التهاب و کرانی و تمد کرده دارد و در بسیار
خصوصا که ورم بغشا و علاقه آن نزدیک باشد و هرگاه ورم عظیم بود صا
آن پشت راست و سرفه و عطسه کردن هیچ نتواند و باشد که فساد داده
بد باغ رسد جهت مشارکت و اختلاط عقل پدید آید و آنچه بدموی مخصوص
آنست که حرارت دی نیز دگر نده نباشد و تمد و غلبه کند در محل در و یا کرانی
و یا بر لخته نشسته شود و به بول کردن کم برخیزد و رنگ چشم در وی سبز باشد
و تیره و بر افروخته و آنچه بصرفای مخصوص است آنست که تب و دی سوزان

باشد و کرانی کم بود و سوزشی در محلی باشد تشنگی غالب بود چنانچه از غرض
 آب منبلی نکرد و بول اندک اندک وزوز و آید و مجری را بسوززند و رنگ روی
 سرخ بر روی بایل بود و از آنجا که ورم کرم و پیله کرد و این جمله اعراض مذکوره غالب
 شود و بول بر سیدی باقی بود و بسیار چنان پندار که چیزی کران برگرداند او آویخته
 و هرگاه دبیده بخت کرد و این اعراض بشیر چسبک شود و بول رنگین کرد و چون
 ورم منقح شود و زایل گردد و لرز قوی او لایده آید چنانچه در الفجار اورام باطنی گفته
 و چون بطرف شانه کشاده بود سواد در بول ظاهر گردد و در جمله نخست بول سفید
 پس زرد گردد و باقی ماندن آن بر سیدی دال بود بر وقوع دبیده یا صلب شدن
 و در تحلیل یافتن لطایف آن و باقی ماندن کسایف آن و آماس صلب و سفت
 از وجهی خالی نباشد و بلغمی بالقوی جلیل بود و سودای را مطلقا حس و وجه نباشد
 و ریم که از دبیده و غیره با بول آید اگر سپید و هموار بود و گنده نباشد امیدوار
 و اگر با خون آمیخته و بد بوی و بد قوام بود امید خیر نتوان داشتن و اگر از کرده کجا
 شانه بکشد و بجانب روده منقح شود از طریق جگر و ماساریقا و یا نوعی دیگر از
 وجود دفع طبیعت بد باشد و علاج دشوار نیز در دو اگر نقضای شکم کشاید جمع
 بد باشد چنانچه طریق آن در دیگر اورام دانسته شد باینکه کافتن و اخراج آن کردن
 و آنچه مجتمع شود و بماند و تمدد بان ویدن انجامد زود هلاک کند و اما علامات مطلق
 ورم سرد کرده آنست که تب نباشد و کرانی بسیار بود و سایر اعراض کم باشد
 و آنچه به بلغمی مخصوص است آنست که افعال کرده در وی ضعیفتر باشد و نقل و تمدد
 محسوس بی التهاب بود و برخواستن به بول دیر دیر باشد و بول و باز سید با
 و قوام بول غلیظ بود و از آب کرم و هوای کرم راحت یابد و پشت چشم در وی تهیج
 باشد و گاه بود که تمام بدن تهیج گردد و آنچه بسودای مخصوص است قلت کرانیت
 نسبت به بلغمی و خضرت رنگ بول یکی آن و وجه آن با حس در جانب سپرز
 کرده و رنگ روی دشمنی ماندن پشت چنانچه راست نتواند کردن و لاغر شدن

را نهما و رگها و ضعف شیب نیمه و باشد که غددی در سینهها و قصبه‌های ران حادث
 شود و این اورام از ابتدای صلب بود و در آخر صلب تر گردد و گاه باشد که بسبب
 ورم ضعف و قوت‌های کرده اب از خون متمیز نشود و در عروق بازماند و باستفسار
 او کند و در مطلق این اورام مریض را بر جانب عضو متورم خفتن دشوار بود و بر
 بر جانب مخالف آن خسب چنان پیدا کرد که چیزی کران از محل ورم آویخته است یا
 سنت و پشت باز خسبیدن او را آسان باشد و درد ورم کرده راست از جانب
 راست و نزدیک جگر محسوس گردد و باشد که در ورم جانب چپ از نزدیکی
 شانه دریافت شود و هرگاه ورم عام بود به هیچ جانب نتواند خفتن و درد
 از هر طرف محسوس گردد و باشد که در ورم داخلی آن بول با تمام باز گیرد و
 علاج آن بدینسر گردد و گفته اند که سفیدی و غلیظی بول با تپی نرم بی آنکه آب
 باشد یا مغلیظ و منشطه واقع شده بود یا آفتی و وحشتی در دماغ و احشاء واقع
 باشد مقدمه حدوث این مرض بود جهت شرب کردن مواد انانیت
 علاج بد آنکه اصل عظیم در تدبیر این ورم حفظ آنست از صلب شدن
 و در تعدیل قوام ماده آن لغایت کوشیدن زیاده بر مراعات سایر اورام
 اعضا چه این عضو معدن تولد سنگ است و سخت کوشش واقع است پس
 طبیعت آن تحلیل لطایف مواد و تعقیب کثایف آنرا لغایت قابل باشد
 باندک مددی آن فحل ظهور رسد و بموانع قویه از ان باز است هر چه مواد را
 افزوده یا کشیف گرداند کیفیت یا خاصیت آن مقدار که ممکن بود استعمال
 آن شاید کردن و اطباء درین باب تا غایت احتیاط فرموده اند که آب سرد
 که در دیگر اورام در صین غلیان حرارت اندک تجرع کردن تجویز کرده اند اینجایز
 بنزدیک قطره‌های که از کوزه نو بر آید رخصت نداده اند و آن نیز بشرطی که لغایت سرد
 نباشد و استعمال او دویه حاره محلل لطایف و بارده مخدر از داخل و خارج هم بدین
 قیاس باید نمودن و قوانین مراعات اوقات مرض و تنقیهها و استعمال غذا و شرب

قود و از خارج و داخل مناسب و هر خلطی و لایق هر شخصی همان نوع است که سابقا
 در درم معده و جگر و غیره مبین شده و بالجملة در تبدیل قوام و مزاج
 این ماده و اصلاح ورم چدر عایت باید کردن یکی آنکه اینجا از مدرات قویه ادا
 که تنقیه کرده و مثانه از بقایای حرکت قرحه ورم احتیاج نیوفت نه به جهت
 تحریک کردن آن مواد را و رسانیدن عمل مرض و مضرت یافتن از برخواستن
 بتقاضای بول هر لحظه و در کم دادن آب این مصلحت تر مرغی بود دیگری آنکه مسهل
 قوی اصلا استعمال نمایند جهت وقوع سده قوی رسانیدن دوائی قوی اضطرار
 بعفت تمام و از اعالی بدن با سافل مایل ساختن و حدت و گرمی دوا و جملة اینجا
 بدین مرض مضرب بود دیگر آنکه چیزیهای سخت و گرم و تیر طعم و سخت ترش یا شور مطلقا
 دور دارند جهت بساختن آنها کیفیت ماده سبب ورم را دیگری آنکه در تنقیه شقی
 جهت منافع مذکوره قبل از این مبالغه نکنند و دیگر آنکه از حرکت که کوفتی بمحل رسیده
 بغایت محترز باشد و دیگر آنکه در جذب مواد ورم بجانب مخالف و تحلیل مایل
 آن با حقیقان ملازمت نمایند جهت قرب محل بی انکسار قوت دوا ولیکن در ورم
 بسیار مطلقا بعد فصد با سلیق یا صافن یا مایض این تدبیر کنند دیگری آنکه پیوسته
 شکم را نرم دارند با شربه و اغذیه لایقه جهت رفع فراحمت نقل روده بالکلیه و
 تقلیل مواد زائده مضره و اماله ماده مرض بجانب امعاء دیگر آنکه با استعمال ضمادات
 و نظولات و ازنها و طلا و اغذیه و اشربه و هر چه در آن کیفیت قویه با فصل
 بالطبع باشد از آن پرهیزند و غایت اعتدال مرعیه دارند چنانکه از صلب شدن
 ورم امن شوند بطور علامات نضج انگاه اگر تحلیل کردن نیست بدستور تحلیل کنند
 و اگر برانید نیست بدستور برانند و بعد انفجار تدبیر پاک کردن محل و دریانند
 آن بدستوری که در ادراک داخلی گفته شده بادویه مناسبه باید کردن و در
 نرم ساختن ورم صلب هم بنوعی که در تدبیر او رام صلبه داخلی و خارجی گفته شده
 سعی باید کردن و اگر چه صعب بود و چون کرده را با مثانه اشتراک و مناسبت

بسیارست و اکثر تدابیر بر یکی تدبیر دیگر بود تفصیل این علاجهها و تعیین انقدیه و اشتراط
 و ادویه را از بحث درم نشانه استخراج باید کردن و جمله را با قوانین تدابیر اورام داخل
 مذکوره سابقا خلط کردن و انداختن قرحه کلی سبب آن یا سببی بود که از گذشتن
 سنگ پدید آید یا منفر شدن درم آن باشد و یا گذشتن خلط تر بهیچ کسند
 بر آن قسم کمتر افتد علامات آن ظاهر شدن خون و پوستهای سبز و
 در بول و کمی بوی قوی و نمودن درد در قطن و خاصه پاپیش کشتن و تشنگی قلب
 باشد که درد کمر کاهی بکثرت رسد و اگر قرحه در مجرای سخت کرده باشد که از ویشا
 می آید در دبا وجود سایر علامات در حوالی ناف و پهگاه و پیوله ران محسوس گردد
 و در هر دو قسم بول عبرت بر آن آید و درد در ران چنین بیشتر شود و چون قرحه در بول
 کرده باشد با وجود علامات سابقه تب کرم و قطن و سوزش محل و صلاهی نبض باشد
 علاج در جمله تنقیه باید کردن بقی متواتر هر روزه بسیار باشد که این تنقیه یعنی
 گرداندن از دیگر تنقیها بجهت کم کردن ماده و بازداشتن باغی از سحج و اگر در خون
 زیادتی باشد از هر دو با سلیق فصد باید کردن جانب موافق که فصد درین ابواب
 تدبیری پیشل بود و اگر در هر دو کرده قرحه افتاده باشد از هر دو با سلیق فصد باید
 کردن و اگر در مجرای افتاده باشد فصد صافن کردن اولی بود و بعد ازین تنقیها
 به نرم داشتن طبع بملینات مواد را بجانب مخالف مایل باید ساختن و اگر صغیر
 باشد بملینی قوی که تغریه در آن باشد دفع آن باید کردن و از هر چه طعم غالی از
 ترشی و شیرینی و تیزی و سوری داشته باشد دور باید بودن و همچنین اگر بول
 خلط تیز قطع استعمال نکردن و گوشت کم و لطیف خوردن عند الضرورة بلکه شوی
 و فصار کردن اولی بود و ماسش متفرکه استغناح و ملوخیادران باشد خیس بار غون با
 موافق آید و از جماع و حرکات متعب که مانع را میدن عضو باشد پرهیز باید بودن
 و اینجا که وجع صعب بود از مخدرات مناسبه چیزی باید دادن و در حقنه قهقه
 ماسکی هم اگر اندک داخل سازند مناسب بود و قرص کاکنج و شراب خشخاش

دادن باشد نیز آمیخته درین سگین قنقیه قرحی بسی نافع بود و همچنین سراب آلو
 و شراب قراصیا با شیر تخم خشخاش و خیار و خرفه مجموعه و در مدرات دادن
 بتخصیص مدر قوی مبالغه کردن کسی مفرت رساند و بمقدار ضرورت پاک ساختن
 محل باید استعمال نمودن و صباح جواب که استفناخ و برک خطمی و کده و دران باشد
 دادن موافق آید و همچنین کشکاب و شکر باشد که جهت تنقیه حلاب علی با
 تخمها باید دادن کاهیی که حرارتی نباشد و شیر خرباب تخمها و شکر هم مناسب است
 و هرگاه محلی از حرک پاک شود تدبیر رویانیدن باید کردن بخوراندن اودیرویا
 چنانچه در دیگر قروح و اخلی گفته شده بتخصیص قروح امعا و اورام شجره اعضا و او
 چهار اوقیه بر باد و با آنچه مناسب مقام باشد و در واسطه شیر و تخم چنان در اخر
 شیر کا و با قدری غسل باشد که آمیخته یا قدری از اثره موافقه مثل شربت بنفشه و غیره
 و آنجا که حرک پاک نشده باشد باز ایستد مریض را در ازنی موافق باید نشاندن
 و مجاری نرم ساخته از اثر تحریک کردن تا بسته نشود و سبب مزید علت گردد
 ترنج موضع کلبه و ارمنه و خوراندن مدرات نرم کننده اینجا استعانت واجب است
 و آنجا که مزاج گرم نباشد تدبیرات فی الجملة گرم تر هم شاید کردن اگر ضرورتی باشد
 و از جمله از تقویت اعضای رئیسه غافل نباید بودن و آنجا که قرصه منقرض گردد و در ح
 مده با معار و اصلاح ان جز بچقنه لایق نیاید کردن و اگر در می هم با قرصه کلبه
 اتفاق افتاده با مراعات آن نیز باید کردن فصد بکر از محل دیگر نافع آید و انسلاخ
 باب سبت و دوم در بیان احوال مثانه از ترکیب و دفع و مزاج
 و منفعت آنها و امراض وی و اسباب و علامات و معالجات اینها اما در
 و وضع و مزاج مثانه و منافع آنها بدانکه مثانه که مفرد دفع ابها
 فاضله بد باشد منسخت عضو است عصبانی و دوتوی و خریطه مانند شکل
 بلوطی و انقباض سیان کشاده و دوسه بر مجموع و توی اندر و نین آن از عصبها
 جاذبه و ماسکه و دافعه مافیه شده تا کار و نیمی بجملة آنها بر وفق طبیعت انجام رسد

و توی بیرونی او صفاتیست قوی تا هرگاه که آب غالب در وی جمع شود توی اندرون
 حفظ کند تا اجزای آن از هم جدا نشود و منفذی که از کرده بمشانه کشاوه شده است
 اینجا که بمشانه رسیده است راست در درون مشانه باز نشده است چنانچه آبی که از
 کرده اندرینها گذرد و بمشانه آید راست فروریزد بلکه آن هر دو منفذ اول بدو منفذ
 که در میان صفاق و عصب مشانه مخلوق است کشاوه شده اند و آن منفذ را در
 هر دو طبقه آمده اند تا اینجا که نزدیک مجرای بیرون رفتن بول است و اینجا هر دو منفذ
 یکی شده اند و در توی اندرون کشاوه آب اینجا بمشانه ریزد و این محل منفذ توید
 باشد بهر آنکه از اندرون مشانه غشایی که چک نموجو برده پیش ازین منفذ او خنجر بود
 تا هرگاه که مشانه از آب پر شود راه بازگشتن آب بدین غشای بسته گردد و مشانه از آب
 که راه بیرون شدن آب بول بدان بود و مردان را درین کردن سه خم است و
 زنان را یک خم و بدین جهت که مردان دیر پاک شوند از بول و بدان بود که بردن
 مشانه که آب بیرون می آید عضله ایست که لیفهای آن از پهنای آن دانده را کشد
 آلت بازداشتن بول و بیرون کردن بوقت حاجت این عضله باشد پس هرگاه
 که مردم خواهند که بقوت اختیاری بول کنند لیفهای عضله سست گردد و در
 مشانه کشاوه گردد و مزاج مشانه بمزاج عصب نزدیک بود و منفعت خلق آن واضح
 و بالیقین از کبار منافع باشد همچو منفعت عصب آن آنست که قابل کشاوه شدن
 باشد برای ضرورت جمع و احساس کیفیت بول نموده بزودی دفع را باعث نشود
 و انسد اعظم و اما امراض مشانه و اسباب و علامات و معالجات آنها
 سنگ مشانه این علت بیشتر کودکان را افتد از طفولیت تا بلوغ نسبت
 تخلیطات ایشان و با مرضه در خوردن و آشامیدن و قوت مزاج ایشان بدفع مواد
 فضلیه با ساقط و جوانان لاغر را هم که مجری قضیب تنگ بود بسبب تخلیطات و
 قوت دافعه کرده و حرارت قاعده این پدید آید و از زمان این سنگ نادر افتد چنانکه
 مخرج بول ایشان از مشانه گمراه بود و برگردن آن یک خم بیش نباشد و این سنگ گاهی

بمقدار جوی و کلان تر هم بدید آید و رنگ خاکستر باشد علامت آن سپیدی
 بول است و دشوار آمدن و گاهی بند شدن و رسوب خاکستر کون و سپید و یافتن
 و گاهی در زمار و پنج قضیب در دانه ها و دست برون مریض هر ساعت خود و اعضا
 قضیب دایم و نبودن درد در مثانه جهت سختی که در وقت آرزون آن سنگ
 نم مثانه را سبب افتادن آن در دهن مثانه باشد که بول بدین جهت تمام باز کرد
 و بدان رسد که از زور آن وسیل تقاضای بول مقعده برون خیزد و در غیر این حال
 هرگاه مریض فارغ شود و از بول همچنان تقاضا باشد بجهت دفعه کردن سنگ
 و آنجا که علیل نیست باز خسید و در دفعه مثانه و غیره کم شود و باید دانستن که سنگ
 در مثانه میگرد و محکم نیست در دانه آن و بدید آمدن رنگ و بادی از فارورده لا
 کند بر قعد و سنگ و غلبه آن رمل دلالت کند بر نرمی جرم سنگها و کمی ظهور رمل
 و عدم آن دال باشد بر صلابت سنگ و عدم قعد آن و باشد که باریکها رسوب
 نخالی بدید آید جهت تراشیدن آنها بنج مجری را و آنجا که بول جبر سرون آید
 باز تقاع سرینها و بالا کشیدن زمار سنگ از دانه پسترن خیزد و بول بگشاید و
 همچنین بفرستادن انگشت در مقعده یا فرج تا محل سنگ سهولتی حاصل گردد
 و این احوال هم دلالت کند بر آنکه سنگ در مثانه است علاج نخست در تقیبه
 یعنی کردن مبالغه باید کردن جهت تقلیل ماده باز گردانیدن از محل و کندن سنگ
 از دهن مثانه و عدم مضرتی که در سنگ کرده ممکن بود بواسطه کشادگی محل اینجا
 و شکم را بهلیات نرم باید داشتن و بشیاف آوردن و بنفشه خلط موجب سهیل
 مناسب کردن و غذای لطیف و اندک دادن و از آب و ترهها که موجب دفعه بول
 و کثرت آن شود در مثانه باز باید داشت چنانکه ممکن گردد و موجب زیادتی حرارت
 مزاج نشود که مضر باشد و مدرات قوی بتعینات که در سنگ کرده گفته میشود
 یا سقویات و لیفات چنانچه اینجا مقرر شد بوقت لایق استعمال نمودن و بهمان
 نوع مذکور خوابانیدن و دوا را طلاء و طول و آبرن موخر داشتن و چون اینجا

علت در شانه واقع است ضماوات و نطولات و طلا مارا هر بر زمار و عانه بکار دارند
 و بهین جهت رختن ادویه مناسبه در احلیل و سیال کردن اینجاشایسته و
 نافع بود و ازین تابناک نشستن کاهی بود و تکرار ازین اینجای بسیار مضرت شد
 و جمله ادویه که اینجاست عمل بود که متر از آن که در سنگ کرده است عمل کرد و زیرا که طبیعت
 شانه سرد از طبیعت کرده باشد بجهت قلت عروق و گوشت بیان ترکیب
 مجرب در زیر اندن سنگ و پاک کردن کرده و شانه بگیرند عقرب سوخته سه درم
 و نیم و ضبطیا ناکیدرم و نیم و نجبیل یک درم فلفل و دار فلفل و و درم و نیم و نیم و کالچ
 درم و نیم و جذبه ستر چهار درم جمله را کوفته و نرم بجسته و بوسل بسپارند
 شربتی ازین طفلان را نیم دانگ و مردم رسیده را دانگی معجون عقرب شده بود
 ستمد این بود و دیگری بگیرند خاکستر کرب و خاکستر پوست تخم مرغ از وجه جدا
 شده و حجر الیهود بمساوات جمله را سوده مقداری که مثقال یا یک درم یا آن خشک
 یا شایان گهنبه بکار دارند این کثیریت بود مردم رسیده را و دیگر
 بگیرند مغز تخم خیار و خرزبه و کدو از هر یکی یک جز و دراز یا نیم جز و گوهر ابکینه
 سوخته نیم جز و جمله را کوفته مردم رسیده را سه درم از آن با شرباب کهن و
 اشال آن بدیند و دیگری بگیرند زجاج محرق عقرب سوخته خاکستر
 کرب و خاکستر خرگوش خشک که در میان اسفنج باشد خون خشک میشناسند
 پوست بینه از چوب جدا شده حجر الیهود و صمغ عربی آلود از هر یکی یک جز و قطره
 سالیون و دو تله مشکطرا با نخود سیاه مشبع تخم خطمی فلفل از هر یکی یک جز و نیم جمله را
 کوفته و بوسل برشته شربتی از یک درم بود تا مثقال مردم رسیده را و در طبخ خشک
 یا نخود سیاه و ضما و نطول که اینجاست عمل بود از همان نوع باید که در سنگ کرد
 گفته شده و بعضی اصحاب تجارب گفته اند که بر صبح یک اذقیه آب بر یک
 آتش میدن سنگ را مطلقا بریزند و همچنین فروردین سه عدد نمونه دور
 خشک کرده درست و بدست و پای و سر کین کبوتری که تخم کتان غروده باشد

با وزن آن تسکین نموده نیم گرم در آب سرد و اوان سنگ اطفال را بریزند و بکوبند
 سنگ بزرگان را نرم کنند و سوخته بمقرب بر باید اوان قیراطی تا دو قیراط مردم
 اندر طبعی بسیار و شان بخورند سنگ دفع شود و کودکان را با قیراطی دهند و نیم گرم
 از بوره ارمنی بسیل سرشته در آب ترب سه روز بخورند سنگ کرده و شانه دفع
 باذن الله تعالی گویند شخصی در طبعی کرب می نشست و هر روز یک اوقیه
 مغز تخم خربزه کوفته با شکر می خورد و غذای لطیف و نرم بکار می داشت بهین سنگ
 شانه ریخت و پاک شد و مالیدن روغن مقرب بر شانه از زمار تا کش ران
 و در احلیل چکانیدن و بمجول بکار داشتن سنگ شانه را بریزند و در حقه اندک
 کردن بر کمر گاه مالیدن مکرر سنگ کرده را بریزند و اندکی در حقه کردن و در کمر گاه
 مالیدن و اندکی از آن خوردن هم منفعت دهد و خوردن مغز عکله و یا مغز کلاغ پیر
 خشک کرده مقدار نخودی کلکی مردم رسیده را با قدری نبات سوده سنگ کرده
 و شانه را بریزند و بغایت قوی بود عورتی را در هرات بول سنگ شانه حشیده
 بود و ازین خورد و صحت یافت و مردی ازین غالب خورد و بوش کم شود و بعد از آن
 بی اختیار فرستی و طلا کردن مقرب سوخته بر زمار هم بغایت مفید آید
 شخصی را این سنگ بود و بوش بند شده چون فرمود بوش خورد و با پوست کرد
 بریان و نرم و گرم سوخته و برینه کهنه پهن کردند و مقرب سوخته بر روی آن پاشیدند
 و بر زمار تا قضیب طلا کردند گرم و هر ساعت دیگر گرم میکردند بهین سنگ بر
 شده و با بول برون آمد و اطفال و کودکان را خود بغایت نافع آید و بعد از آن
 در آئین از چیزهای نرم لغابی ترتیب داده نفع آن عظیم تر بود و من چند کس را بداد
 نشاندن در طبعی خطمی و خوش نظر و خشک و با بونه و خیرک تخم کتان و معصف
 کوفته و چروداشتن بر روغن کتان و در احلیل چکانیدن روغن مقرب فرمود
 و ازین مرض خلاصی یافتند و یکی ده ساله را در همدان یافتند بول بند
 شده بود شخصی فرمود که پنج علفی که از آن حصیری یافتند کوفتند و عصاره آن

یک اوقیه باد غورانیسند و غالب زان جو شانیسند اورا دران میان نشانیسند
 سنگ جدا شد و بمنقذ خروج آمد و در سخت گرفت اورا و در سر قضیب او بازماند
 چنانچه پیدا بود سوزنی گرفتند و سر او را قلاب کردند و بدان قلاب از او کشیدند
 و بر آوردند خلاصی یافت و در احوال چکانیدن منقرع که در پیخ خشک یا خمر حل
 کرده و همچنین سنگ یهود را بسبی منفعت بخش و صلایه کرده آنها را قبتید
 کاغذ غب اوی آلائیده در احوال فرستادن هم مفید بود و مالیدن روغن
 در آرنج و خورانیسند چهل خشک کرده هم سنگ مثانه را آرموده است
 و بر جسم من طلا کردن تیزاب بد بر نرم ساخته بر مثانه باید که بسبی نافع آید آنجا که
 از زور سنگ در کرده یا مثانه ورمی پیدا آمده باشد مادام که تحسین آن نکند
 بدفع سنگ نبرد از دوا آنجا که از زور سنگ جسم آن در محلی و جمعی سخت تنگی
 شده باشد فلونیا و امثال آن باید دادن و در پیخی مناسب یا بافیون شکین
 کند و بدگراد و یه سنگ را بریزاند و آنجا که از کشتن سنگ بر مجاری تهی در آن
 پیدا آید و آن خون بدان کواهی دهد فی الحال فصد با سلیق باید کردن تا از ورم
 امن شود بعد از آن تدبیر جراحت بدستور کردن در آنجا که سنگ مجری قضیب باز
 و در پنج قضیب و کرافی سخت و جسم و عسر بول بدان کواهی دهد و با کشت نیز
 توان یافتن و دانند که بیرون نمی تواند آمد باید که مریض را به پشت باز خوابانند
 و یکی پاهای او را بگیرد و برداشته به طرف جنبانند چنانکه سنگ بمثانه باز رود
 و اگر بر وضعی ناهموار در افتد و بیرون تواند آمد پس نرمی لعابها که اورا دران نشاند
 و نظیر کنند بیرون آورند باشد با کشت توان در یافتن ناهمواری از او جدا
 عمل توان اگر از باز پس لغزانیسند و ملاحظه کردن چنانکه باندام در مجری آید و اگر
 به بنها باز نرود و عفت نکند که از آن بیم ورم بود و بقضا طیر از باز گردانند و مفتحات
 و آرنج نرم بکار دارند تا ریزه شده بر آید و اکثر این اعمال خراب مردم رسیده است
 و اگر سنگ بزرگ باشد و بدین اعمال چاره آن نمیشود و بسیار را خطر است چاره

جز شکافتن نباشد و در آن نیز چندان خطر بود چه اطفال را قوت آن نباشد
 و زود باشد که کهلازا هم بهم تولد فلقونی بود و اگر از آن برهند جراحات انسان
 ممکن که اصلاح پذیرد و من دیدم یکی را که در جوانی شکافت بودند و محل شکاف
 رسته نشده بود و سالها زنده بود جراحی استاد را دیدم که سنگ از مشا
 بیرون آورده بود مقدار جوز بزرگ و سیب کوچک و بعضی از آنها رسته بودند
 و ررم مثانه حدود ورم درین عضو کم بود جهت استحصال جرم ضعیف
 عروق آن و آنچه واقع شود کرم بود و اسباب آن هم اغلب میل مواد نجس
 و جهت کوفتگی و اسفال ماده حدود ورم سرد هم بر سبیل مدرت
 ممکن بود علامت این کرانی و براندگی غالب بود و حبس بول و یا غیر آن
 و تب کرم و سوزان پاشنکی غالب و پزبان و سردی اطراف و سیاهی
 زبان و دردی لازم باخس و ضربان و آنجا که ریا ح غالب باشد بول و راز
 هر دو باز گیرد و اگر غالب نباشد شکم بملین تواند اندکی آمدن و بول قطره
 قطره آید و بر پهلوی خفته نیاید و چون راست نشسته باشد فی الجمله
 بول تواند دفع کرد و اگر ایستاده بول کند آسان تر بود و آنجا که دیدم که
 اعراض او نیز بود و اختلاف نظام تب افسر می شد آن بود و اگر تا هفته تصحیح
 پذیرد باید ملاک سازد در همان اوقات و آنچه بقضای شکم کشاید هم ملاک کند
 و در ورم بار و باز اعراض کر می نباشد و کرانی حبس بول و راز رنج دارد و چون
 صلب گردد و سالها ضعیف شود و خرد در آنها پدید آید علاج رعایت
 قوانین کلیه که در ورم کلیه گفته شد اینجا نیز قریب بدان لازم بود و قی اینجا پرفی
 و اسهال باشد و تدابیر ضما در ادع بکار دارند و مدوز دوم ضما در کم کنند
 بهنند تا صلب نشود و چون از روزها استدا و ر کند و باز از مابض فصل کند
 و چون در ابتدای وجع سخت نباشد بخیر می زرم و کرم چون آب نیکم در مشانه کا و کرد
 و پنبه بر روغن بنفشه فاکر کرده نگه کنند در مشانه بخشیه ها و اگر وجع قوی بود حزن

نرم و در دارند و شراب غلب الشلب با اندک خیار شیر بدین جهت تلین و
 وجع و پاکشکاب که از ار خشک در آن پوشیده باشد مثل منقشه و کد و نیلوفرو
 اسفناج و غیر آن بشکر شیرین کرده بدهند و یا شراب نیلوفرو یا شراب منقشه و یا
 تخم می با صلیب تخم خرقة و خشخاش منجمعه در شراب آلبالو بدهند بر کی
 مناسب مزاجی و غذای او را بر خنثیها قرار دهند و لعاب بزرقطونا یا شراب
 و پاکشکاب یا شیر زنان بر کمر گاه او بطول کرده در کلو سوراخ قضیب او
 میریزند در مثانوی و اندک خیار شیر غالب ازینها کرده بدان احتقان میفرمایند
 در مطلق و زنان چشم بدان آلاسیده بر میدارند و ضماد و بطول از خجاری و
 خطمی و آرد جو و منقشه و تخم کتان ترتیب کرده بر قطن و خاصره در کلوئی و بر عانه
 در مثانوی بکار میدارند و گاهی آنرا بر روغن منقشه با دام و اندکی روغن بابونه جز
 میدارند و گاهی بعد ترنج بدین روغنهای نهند و هر گاه ازین برنج باشد ترنج تنها
 میکنند و ضماد شلغم سخته در مثانوی هم نافع آید و ضمادی از مغز نان سمید و گند
 منقشر و شیر و روغن منقشه و بابونه ترتیب بغایت نیکو بود در جمله و چون از
 هفت که هنگام است ای تریدست در گذرد و بقت در کم شود محملات از جنس
 آرد با قلا و تخم کتان و بابونه و اکلیل الملک جمله درین ضمادات و در حقنه اضاف
 کنند و بتدریج اجزای بارده که آنرا کم میسازند چنانچه دستورست و شربت غذا
 و کشکاب بشکر شیرین کرده دهند یا شراب مہلیون شیرین کرده جهت خا
 که آنرا در اکثر امراض کرده و مثانه است و اگر حرارت بخفیف باشد و اشتها
 باشد اسفناج و ملونخیه و کد و را با باش منقشر سخته و بر روغن با دام اضاف
 باید داد و چون بوقت انحطاط رسد از صافن نیز فصد کنند و حقنه و ضماد
 محلل نیکو بکار دارند لیکن در احتقان مبالغه نکنند که ضعف آورد بعد است و آنرا
 انحطاط بانزن مناسب نشاندن نافع بود و چون در انحطاط ضعف غالب باشد غذا
 اقوی باید طبع و احتمال کند چوبه مرغ و غنداسی مذکور اضافه کنند اما از کثرت

خزانگی بخورند آن نیز بعد هفتم خیز کنند و اگر درین اثنا که هنوز قوت قوی
 بود و خطر انفج پدید آمده باشد بمسحلی احتیاج افتد خیار شنبه در آب کاشیده
 و اندک روغن لوز مناسب باشد و همچنین لب خیار شنبه در مغلاسی شیرین حل
 کرده در روغن بادام برافکنده دیار مطبوعی که از سنا و بنفشه و اسفناج و میخک
 خیار و تخم خرفه کوفته و آلو و غناب و سفندان و شاه تره ترتیب کرده باشد
 در روغن بادام برافکنده هر یکی مناسب وقتی و مزاجی چنانچه رای طبیب اقتضا
 کند و انجا که درم و بیدل شود ادویه که در و بیدل معده و غیره گفته شده بکار
 باید داشتن و قریب بدان توانین مرغی داشتن در مثانوی و بعضی از تدابیر
 سرسام بهم آآن قسم کردن و در نفج و انفجار آن سعی باید کردن که مایل
 مملک بود احتیاط باید کردن تا بدرون شکم کشاده شود و درین سیر باید
 صعوبت فی الجمله بدان میسر گردد که هرگاه در بماند که درم نخته شد تحقیق
 و ضاماد و طلا و غیره و انفجار آن نزدیک رسید از چیزهای کشانیده مثل سرکین کبوتر
 و خمیر ریش و غیره از آنچه توان خوراندن باید قوی همراه کرده بدین تدابیر
 بحال علت رسد و آنرا اندرون کشد و از آن در اعلیل بچکانیدن اگر راه دهم
 هم مفید باشد و انجا که هنوز نخته نشده باشد و در آن غلبه کند ایون
 و اندک زعفران در روغن کل حل کرده طلا باید کردن چنانکه مصلحتی جهت استعمال
 دیگر ادویه پدید آید و مطلق این صلاح بسی صعب بود و احتیاط بسیار در
 واجب بود و انجا که درم سر کند بخوراندن مدرات قویه مثل بزرخار و خربزه
 در شراب قراصیا و در کشکاب باید محصل را از ده پاک کردن و چون حرارت
 قوی باشد کشکاب و غسل و تخمهای گرم تر مثل بادیان و غیره باشد بایستی
 باید دادن و بعد از آن تدبیر و بمانیدن بدستور کردن و انجا که درم صلب گردد
 هم بدستور دیگر ادوام صلیه تدبیر باید کردن و تیزاب کاری اینجا بطلان
 نافع بود و موثر است و اگر لول محکم گرفته باشد شکافتن از محل که تری سنگ

و بول بر بدن می آورند کردن اگر بد بکشد سیری بیرون نمی آید و بعد از این اصلاح کردن
 و اگر چه منفذ بسته نشود و لیکن با آن رستن به از آن که بی آن مردن و اینجا که در
 سردی اتفاق افتد از ابتدای هوای تدبیر محمل باید کردن بدستوری که در
 او رام بارده مذکور است و روغن کرم در احلیل چکانیدن و در حقنه کردن است
 مفید افتد و بشتر آب نیم کرم حقنه کردن هم نسی مفید باشد و نیز آب کاری
 اینجا هم بغایت نافع بود و اندک علم **عسر البول** سبب دشوار آمدن
 بول با ضعف و اضعاف مثانه بود سبب خدر یا استرخای جرم آن از سوء المزاج
 طبع بار و بدنی یا خارجی و یا کوفتی بود که از خارج بدن رسد و از تالم بر بول در حین
 دفع نیکو اشتغال نکند و یا بسیار نگاه داشتن بول بود که بد آنجهت لیفهای مثانه
 بهر طرف متمد شده باشد و در حین دفع بول عصران بواجبی نتواند و یا باد
 غلیظ بود که مانع اشتغال مثانه شود بر بول در حین دفع آن و باورید باشد
 که مانع آید او را از انقباض فی الجملة و ماسک شدن راه بیرون آمدن بول بود
 بواسطه تنگی که کو حک باشد و از مثانه تا کرده در آن مجری افتاده باشد
 و یا در می قلیل در آن محل حادث شده باشد و ماده غلیظی و یا بلغم لزج یا خون بسته قلیل الحمی در مجری
 باز مانده باشد و یا گوشت زیاده از اندامال قرصه و یا ثولول در آن مبرید آمده باشد یا قبضه و اجتماع
 اجزای جرم مجرب سبب خشکی حاصل شده باشد و راه خروج بول چنانچه باید در خارج آن بنجیده باشد
 و در خصیت دفع آن بکیبارند و هرگاه بر آن صبر کنند بول نیکو دفع شود جهت
 عدم ضیق مجری و عدم ضعف مثانه و گاه باشد که از قرصه مجرای که میان کرده
 و مثانه است این عسر پدید آید چنانچه گفته شد و گاه باشد که در اعضای مجرای
 مجری مثل روده و رحم در می و اشتباه آن پدید آید و تنگی بسبب آن حاصل شود
 و اشتباه و درم ثقل خشک و باد بود و گاه باشد که قصبه به بالا بر کشد و بمراقبت
 بواسطه استیلا بر دردی و بد آنجهت مجری تنگی کند علاج اینجا که سبب
 خدر یا استرخای جرم مثانه بود از سوء المزاج بار و در طب و تقدم بسیار خوردن چیز

در دست سرد شده باشد مثل خیار و خربزه کم مزه برنج و غیره سرد کرد
 و بسیار خفتن بر چیزهای سرد و تر بالفعل بروی و بسیار در میان آب سرد استناده
 تا میان جهت ضد و غیره بدان کوایی و هیند تخصیص که بعضی و با کودک باشد
 نخست منع سابقه آن باید کرد پس در دفع سبب لاحق آن کوشیدن
 بخورانی در آن مدرات کرم یا مقویات غیر در مثل دارچینی و سعد و سنبل
 و سیخه و قنقل و لباسه و اشباه اینها و بخورانی در آن تریاق کبیر
 و تریاق فوقانی و تریاق العوض و رما و الاصول یا حلوائی بلادر و بلادر در بر و
 بخصوصها و استال اینها و بالمیدن روغن راحه و دهن سمن در روغن بزره
 و آنچه بدینها نزدیک بود در کرمی و نضج و تحلیل و غیره و تیزاب فاروقی مدبر که
 منفعت آن و بیناب عظیم است و بکرم و خشک داشتن مجمل و کاسی ریگ کرم
 و زیره بستن و با حقیق کردن بدین نوع روغنهای مذکور و بقی فرودن کاهی
 که خلط باردی زاید یابند و در آب کرم معادن نشاندن مکرر و بخورانی
 خایه خشک کرده خرکوشش و کوفته و در شراب کاهی و یا خایه دادن خرد
 خشک کرده و مسوده در آب کرم و ناشتا سوخته آن تنها و بر عایت بعضی از
 تدابیری که در تلج و دیگر استرخا گفته شده و هرگاه مثانه از بول پر شود و در
 بر سر بالا باید نشاندن چنانچه جهت دفع بول می نشیند و بکف دست چرب
 کرده و بر زمار آهسته آهسته مالیدن و اندکی فشار دادن تا بول دفع شود
 و فراغتی جهت تدابیر پیدا یابد و اگر بدین فعل هم دفع نکرد بول را هر بار سرد
 باید کردن و آنجا که سبب کوفتی عظیم بود که از ضربه مثانه رسد فصد باید کرد
 و تا از ورم ایمن گردد بعد از آن دفع کوفت و در آن به تمکیدات بدانچه مناسب است
 نمودن و چیزهای مانع ورم و مسکن و حج از آنچه از کوفته جراحت گفته شده
 دادن و تدبیر کردن و اگر با این کوفت جعیدن مثانه از محلش واقع شده باشد
 علاج خلط مثانه چنانچه مذکور کرد باید کردن و آنجا که سبب کوفت با اختیار باشد

ترک آن باید کردن و روغن مقوی قابض بر زمار المیدن و باندن و با
 برخواستن و آنجا که سبب یاومشانه بود علاج ریچمشانه از
 باید کردن و آنجا که سبب ورم مشانه یا مجری آن یا وقوع سنگ
 در مجری باشد علاج بدستوری گفته شد کردن و از آنجا که سبب
 ماندن ماده غلیظ باشد و مجری و سبقت قرصه مجاری مشانه بدان
 گواهی دهد بقی اولاد بدن را پاک باید کردن انگاه محققه نرمی که فانی
 و بوره در آن بود احتقان کردن یا روغن بابونه فاکتر کردن تنها
 و بعد ازان مفتحات مدر دادن چون مار الاصول و مار البرد و آب
 مرکب ترب و غیره بر عانه ضامی از حلیه و بابونه و اکلیل و اطراف
 کرنب و سلق و پیاز و آرد با قلا و جو و نخود و قندری زبل کبوتر
 و روغن زیت ترتیب داده نهادن نافع باشد و آنجا که سبب
 آب کرم و روغن بابونه کرم کرده لسته تر کرده بر موضع تکیه کردن
 و ریجانی دادن و با یک نخود مغز عک در آبی مدر دادن و یا دو دم
 از خرچنگ بریان کرده دادن درین ابواب خاصیتی عجب ملاحظه
 افتد خصوصاً در مزاج پیران و کودکان غنایم نرم و جالی
 و در ترتیب باید کردن و آنجا که سبب در ایستادن بلغم غلیظ
 بود در مجری و لزوجت بول و آب دهن و بینی و علامت غلبه
 بلغم و تقدم سبب غلظت آن بدان اشتهاد کند و همچنان بقی
 و غیره تنقیه باید فرمودن انگاه سکرین تازه کبوتر دشتی در طبع
 شبت یا بول کوک حل کرده در اعلیل او چکانیدن و کین
 موش دشتی هم این را النفع بود و روغن عقرب ترشح کردن و در آنجا
 مناسب نشاندن و ضامی که جهت بسته شدن خون نافع بود
 بکار داشتن و آب ترب و روغن بادام در آبن دادن و پیروزس

بر بالای شور بای نرم چرب خورانییدن و آنچه بخاصیت در میان
 نافع است فرستادن نموی سه عدد ذب است یافتن در آن
 که آنرا به نیم سوختن تخم نارنج آلائیده باشد و لحظه گذاشتن
 و همچنین خورانییدن ذبل کبوتر دشتی است در آب ترب یا کرفس
 و یک نخود مغز عک یا کلاغ در شراب و ذبل موش خانگی در شیر خر
 و خچر قیلیدان رخم را خشک کرده دسوده یا مکدرم
 ملح هندی در آب گرم و سه درم صلیب در شیر خر حل کرده و آنجا که
 سبب بسته شدن خون بود در مجرای و بعد م بول اندم
 بدان کواست دهد علاج بدستوری که در محلش مبین شده
 باید کردن و آنجا که سبب روئیدن گوشت زاید بود در محل قرص
 مجری یا رآیدن ثولول در آن موضع و عدم و علامات دیگر بدان دولت
 کند علاج تدبیر کم باشد لیکن در ثولول بترک اغذیه مولده
 ثولول و تلین محصل و مداومت آنچه در تقصیل و قلع ثولول نافع است
 تدارک کردن ممکن بود و تدبیر لایق آنرا از محاش استنباط باید نمود
 و هرگاه بزرگی گوشت و یا ثولول بدان مرتبه رسد که مجری را بند
 کند چاره خزان نباشد که از شیب قضیب محلی را که جهت سنگلا
 می شکافتند و محصل سد را معالجه کنند و بر بالای سد منفذی شود
 تا بول را بدان منفذ دفع میکنند چنانچه در منفذ از ورم محصل
 گفته شده و آنجا که سبب غریزی جرم مجری و در هم نشستن
 اجزای آن باشد نباید دیدن اگر موجب جفاف حرارت تعویض
 عام است و در بدن چنانچه در حیات متوقع می شود و در تدبیر مزاج
 باید گوشه شدن و در محصل طبع یا بونه و نفثه و خطمی و کدو و یا نیلوفر
 آمیخته باید پیوسته بدستور فایده ساخته ریختن و اگر موجب

جفات سواری با فراط یا رسیدن بروی کثیف کننده است
 نه آن محل در تبدیل و تعدیل آن بفساد باید گوشیدن
 و آنجا که سبب عسر قرصه مجسری دیاورم اعضای مجاور
 باشد و یا جنس ثفل و باد بود در آنها دیاور آمدن خصیه
 زنده بر آن امراض چنانچه در محلش تبیین است
 باید کردن و اما در عسر بول کودکان انچه آسان تر و با قوت تر
 باشد ازین تدابیرند کوریکانه توان داشتند و در اکثر
 اوقات هم تدبیرات قوی محتاج نباشند و انچه
 بدیشان بسی شایسته و نافع است مغز تخم خیارین
 و خربزه است با شکر سوده و پوست خشک خربزه سوده با شکر
 دادن و بالخاصیت مفید آید همچنین میثانه ابن عرس را خشک
 کرده و سوده و بانبات دادن و یا میثانه تیس خشک کرده و سوده
 با قدری شراب حل و دادن و یا خرنجک بریان کرده را کوفته
 با عسل با شکر خورانی پس سودمند باشد و اگر کبوتر حبه را
 کشند چنانچه خون آن کرم بر عانه او چسبند و سینه آنرا شکافته
 بچنان کرم بر زمار او بندند فایده دهد و شیان
 مشک طبعه زرد و شیان کاغذ آلائیده بسوخته و تخم
 مارنج نافع بود و چکانیدن مشک و جند بدیست در
 روغن سداب و عنبره حل کرده در اطلیس بقیه
 منفعت دهد و گاه بود که بشیان باریکه از مشک نصف
 در اطلیل فرستند و یا شیان زعفران در نهند
 و بکندارند فایده تمام دارد و شورده و مغز
 نیم سوخته مارنج همین منفعت اگر بسبب قرصه با غلا

این یافتن و جمع است در زمان رو به قضا و کس ران و آمدن بول باده بد
 و خون قلیل رفیق و با قشور سپید و غلبه درد در جستن خروج بول و اگر در
 مجاری هم باشد سوزش آب تا ختن بسی رنجبه دارد و بهر حال
 بیعسر البول نباشد غلبه مده و قشور و خون و اعراض دلیل قوت مرض
 وسعت محل آن باشد **علاج** چو تانین تداسر و اکثر ادویه اغذیه و
 و اشربه مستعمله درین علت بهمانست که در قرصه کلیه گفته شده و بعضی اعمال که به بیوضع و قروحان است
 است که اینجا در تنقیه و استفرغ بقی و قخته نرم و شیان نرم گوشتند و استعمال شیر چانه اینجا گفته اند
 هم بخورانیدن و هم در قطور و در قخته بکار داشتن و غذا در اواخر اکثر
 مزوره که مغز بادام بسیار و یا بچه برده در آن خفته باشد دهند و اینجا که
 مریض بسیار نحیف شده باشد و گرمی در اعضای اصلی باشد او را
 شیر زنان بتخصیص شیر مرضیه دی باید خورانیدن و چون آنرا بهضم کند گشای
 سرطانی روان و ملاحظه جانب آن کردن که تب و تپ بسیار با او رام و قروح
 داخلی واقع می شود و این ملاحظه در عایت اغذیه قرصه و نرم کلیه هم واجب
 بود چون مشانه عضوی عصبانی و کم گوشت و مجر و مجمع آبی حاد واقع است در
 اندمال آن سعی بیشتر از آن باید کردن که در اندمال کرده و بدخبت در ادوم
 که جهت باندمال آن بعد تنقیه از زده سید دهند بتخصیص در سفوفات و اقرا
 از حبس و دفع مجری دهند و لولو ماش بند می دوم الا خون و کبر با عصا
 لخته التیس و ورق خر تول اضافه باید کردن و در قطورات عصاره لخته التیس و
 و عصاره خر توله داخل باید ساختن و همچنین در ضامات زیرین عصاره
 و عصاره ورق مورد الحاق باید کردن و انسد علم **حرب مشانه**
 علامت آن خاریدن مشانه و بن قضا و پیغولهای ران بود و با درد
 و سوزش آب تا ختن و بودن بول بد بوی و بار سوب نحالی بود که با بوی
 رطوبتی صدیدی یا خونی ظاهر شود **علاج** انچه در تدبیر قروح کلیه گفته

شده بعینه تدبیر این مرض باشد چه تحقیقت این قرصه است که از تریای خفارد حاصل
 شده است و حجامت سرین و سهیل صفر که با مغزیات باشد و بعدتی کلاب
 کرم دادن و دروغن کل درختنه داخل ساختن و غذا اشتباهی جاشنی کرده
 که مغز با دام سوده یا بکند در آن باشد دادن و در آب پیوند وانه شیرین در
 بطیخ شلغم سرد کرده نشاندن و اندک گوگرد اندر شراب غیر شیرین جوشانیده
 تجسوع فرمودن و در آب معادن نشاندن و از آن آبها و یا از آب پهن کران
 اندکی خوراندن بدین مرض مخصوص و بسی سودمند بود اگر این علت در
 کرده نادر اتفاق افتد خارشش در کمرگاه بود از حرارت و تشنگی خالی نباشد و علاج
 آن هم بدین انواع باید کردن و الله اعلم سوزش آب تا ختن سبب
 یا قرصه و بشره مشانه و مجاری بود چنانکه گفته شد و یا گرمی و تیزی بول بود از گرمی
 مزاج بدن و غلبه صفر یا غلبه خوردن چیزهای گرم و تر باشد چون خردل و تخم نم
 و حرث و غیره و بیشتر افتد و یا بر بنه شدن مجاری بول بود از رطوبتی عضو
 که جهت حفظ مجاری و ایما سطح آنها از گوشتی غذای که بر دانه مشانه واقعست
 می آید بسبب بیماری جماع کردن و کم شدن رطوبات بدنی و مشایعه نمودن
 از رطوبات با منی بواسطه قرب مجری و اتحاد هر دو و در سبب قضیب و زمان
 این قسم واقع نشود و علامات هر قسمی وجود سببی آن ما تقدم سبب آن بود
 چنانکه زیر هر یکی مخفی خواهد بود علاج آنجا که سبب قرصه باشد علاج آن علاج
 سبب بود آنجا که سبب گرمی مزاج و غلبه صفر باشد اگر تپان آن بود
 تدبیرات آنرا نافع آید و ملینات صفر دفع آن کنند و اگر تب نباشد هم ملین صفر
 باید دادن و آب پیوند وانه و شیره خرفه یا قند و سبکچین و بهنج و غیره
 سرد کرده خوراندن و غذا آتش جو بکش نیز سبز و چوبه خروس و
 اسفناج و کدو فرمودن و در آب خاک و دروغ سرد کرده کاوی و آب
 پیوند وانه نشاندن و غلبه الثعلب و آب کاسنی بر بنه طلا کردن و در آب

خشک مریض را آسایش فرمودن بسیار باشد که چون صفرا غالب نباشد بهین
 علاجهای ملین بصلاح آید و غسل متناوبی بآب سرد و سکون در آن منفعت بسیار
 دارد و تشخیص در تابستان و بآب سرد و سنگین قندی و یا آب بند و
 سنگین قندی فرمودن عظیم سودمندست و اگر مرض کهنه شده باشد با جله
 این تدبیرات مذکوره لعابهای خشک در اثر شبه غالب باید دادن و در
 کشکاب و اسفناخ و کشنیز سبز با چوبه پختن و دادن با قدری روغن
 بادام که کل بقشه در آن جوشیده باشد و در حلیل شیر خور و لعابها
 چکانیدن و در آنها نشاندن و از هر چه کرم و تیز کننده خلط است دور بود
 و برپنه کمرگاه حجامت کردن بهم مفید آید و آنجا که سبب چیزهای گرم تر
 باشد ترک آنها باید کردن و شیر غالب خوردن با قند و بی قند و شیر
 و لعابها در چکانیدن و طماهای خشک کم نمک چرب بکارداشتن
 و میوههای کم مزه پراب خوردن چون هندوانه و خربزه فانی کم مزه و انار
 خیار بادرنک و شفتالو و اشباه اینها و آنجا که سبب کثرت جماع و کم
 شدن رطوبات مجری باشد ترک جماع باید کردن و با استعمال مغزیات
 و مرطبات و فلاح مزاج و عضو باید کردن و ازین تدبیر آنچه شایسته و بایسته
 بود آن باید ساختن عموماً فی را این علت شده از بسیار شستن برین
 نمک مجزی فرمود که کمشت آرد میوه گندم را با نمک سود و آشنان کاندان
 بار و غن و دوشاب به ستور کاجی نخت و خورد و صحت یافت
 اما خون صرف بوقت بول کردن سبب ظهور خون صرف
 غالب بی ریم در وقت بول بی آنکه در براز باشد اغلب کشادن سری رک
 باشد در حدود کرده و موجب انقباض یا سستی جرم عرق بود از جهت
 غلبه کردن مزاجی تر بر آن و یا حرارت و حدت خون انوضع بود که قوت باسکه
 عرق از حفظ آن عاجز آید و اغلب سبب غلیان و حدت انوضع غلبه حرارت

کرده بود بمحنت حرارت کند و آلات بول و یا بادی بود که از حرارت کرده او
 در عرق حادث شده باشد و بچرکت سر رک را در منفذ کرده و مثانه کشاده و بجز
 این نوع را غالب و فزمن یافتیم و موجب آن باد بود اسیر دانستم و علت
 هر سور المزاجی چنانچه مراراً بین شده ظاهر بود و درین دو قسم اخیر با سائر دلایل
 خون بغایت گرم و تر باشد در اول کم رنگ و سرد بود و منافذی که از ضربه و اسقاط
 و تهمید و غیره واقع شود چون آنرا امتدادی کم واقع بود خارج ازین بحث باشد
 لیکن در معالجات که اینجا بدان اشارت میشود جهت آنها انچه مناسب باشد
 اعتبار باید کرد و بابت اسیر اسباب آنها خلط کردن و اینجا که سبب سستی عرق
 از رطوبت بود یا حدث خون و اسباب آن از تدبیری که در لفت الدم و دفعی الدم
 در عاف و امثال آنها گفته شده انچه لایق بود اختیار باید کرد و اینجا که سبب
 باد بود در دفع گرمی کرده و دفع باد باید کوشیدن و بعضی ازین مذکوره را از آنجا
 که از جهت باد و اسیر گفته شد التفات نموده خلط باید کرد و در حمله احتیاط
 باید نمودن که مادام که تقلیل ماده و جذب آن بجانب مخالف نشده باشد
 بقصد و غیره حواس قوی ندهند که مبادا در درون بسته شود و از آن حشمتها
 پدید آید و بعضی از اهل تجارب گفته اند که هرگاه که مشخص شود که دهن رک در حلق
 کرده از چه محل کشاده شده است هیچ تدبیری بهتر از داغ سوختن بر آن
 محل نیست یا ریش کردن آن محل بنوعی که مدتی جرک رود و نگاه حواس نیز
 دادن تا مقصود نیکو ب حصول پیوندد جوانی گرم و خشک مزاج کثیر الجماع ریح
 کثیفستانی را که باد بواسیر کاهیه رنج داشته این علت پیدا شد و من آنرا
 از گرمی کرده او دانستم و او را باد و مت خوردن آتشهای ترش چون غوره یا
 سماق یا رُوس یا زرشک یا گوشت بزغالک و خردس و سر و با سیچ کوسفند فرمود
 و همچنین باد و مت مالیدن پیه کرده بزیر کاه او را از که خدای و کارهای شاق جز
 گرمی و خشکی نزا او را منع کردم و همه تدابیر تری فرا کم می مایل یا سردی مایل مقرر دانستم

در جگر و مراقب مداومت طلای خنک و مقوی مثل عصیر کاسنی و کل سنگ
 سرد کرده فرمودم و درین اثنا از علاج باد با سورسهم بعضی کردی بدین تدریس
 در چند ماه بهتر شد و گاهی چند ماه بطرف نشدی تخصیص در خشکی هوا باز ترک
 علاج و خوردن چیزهای نفاخ و حرکتهای عنیف که لازم کو هستاناست پدید
 در بهار با ادرارک با سلیق فرمودی و بعد از آن تدریس کردی زودتر اثر کردی
 و چون کم شدی مداومت خوردن فادزهر و مویای در دوق فسه بود و نشستن
 در آب سرد در تابستان هر روز چند نوبت ملازمت کردی بدین تدریس صحت یافت
بسته شدن خون در منشا نه هرگاه بول خون بیکار باز آید
 و از بی آن که ب غشی و سردی اطراف و عرق سرد و غثیان پدید آید باید دانست که خون در منشا نه
 جایگزین کوی که از بسته شدن خون در اعضای میان تپی درونی چون معده و روده و منشا نه
 با این علامات مذکوره حمی باره بانافض هم پدید شود بواسطه فاسد شدن آن خون فاسد شده حدیث
 سمیه در که و رسیدن آن بمعده دل و این فاسد شدن خون هم طاری شود بواسطه فاسد شدن آن
 خون فاسد و کیفیت سمیت در وی در رسیدن آن بمعده و دل و این فاسد شدن
 خون در منشا نه مخصوص بقسمی از سبیل بول الدم نیست بلکه هر دو چه
 که خون صرف بشانه آید و قوع این مرض ممکن باشد علاج آنچه جهت
 تحلیل و تقطیع خون فاسد در معده گفته شده همچنین آنچه جهت ریزان
 سنگها نذکور شد جمله علاج این مرض باشد و گاه بود که خوردن سکنجبین
 فقط این منفعت رساند و آنچه نفع آنرا هم اینجا عجب یافتی سوای تدریس الیها
 خوردن جگر خشک کرده خست و زهره سنگ لشت هر کدام از اینها را که یابند در
 آب خاکستر زریا قیصوم یا در طین سداب یا در آب نخود سیاه و هرگاه بخوراند
 دو اودرات بسینند که نفعی مطلوبست حاصل میشود مبالغه نکنند که خطا بود و آنرا
 تدریس دیگر مثل ضامدای ریزاننده و قهقهه و ملین و محلل و اسهال آن تدارک ننماید
 و الله اعلم سلسل البول سبب بیرون آمدن بول بی اراده کشا و کی مجر

و غلبه خوردن مدرات بود چون خربزه و شراب حقیق یا ردی بود که از خارجی به پشت و
عضله و فم مثانه رسد و در عضله مثانه غدیری و صفقی احداث کند تا بسنجی ساد
آزاد یا سور المزاج بار دی بود در بدن که این افعال کند چنانچه در فالج عام و اقصیت و مالم
مثانه بود چنانچه با بقا ندر کور شده و یا حرارتی منفرط بود در کرده و مثانه که جذب آن
غلبه کند و دافعه هم با آن جهت حرارت و تبس ضعیف باشد و یا آفتی بود در عضله
و مثانه مثانه بسبب کوفته شدن آن عظم و شدت آلت مجامع و یا از صعوبت وضع
حل و اشباه آن و یا بسبب از جای رفتن فقره بضر یا صدمه فی الجمله و یا فشار
شدن مثانه بود از جهت حمل یا از بودن نقل غالب در رد یا از ورم اعضایی که
مجاور اند از طرف بالا علاج آنجا که سبب کشادگی مجری و غلبه احتمال
مدرات باشد بترک مدرات و کم خوردن آب و قوابض در آبهای قابض معاون
و آبر نهان شستن بصلح آید و انقیصا شبیه بمرضی باشد و آنجا که سبب
برودتی و ضعفی بود در افعال مثانه و عضله آنجا جهت بول کردن که دوکان
در خواب گفته شده نافع آید و مداومت بالمیدن روغن راحه و همین سمن روغن
زیره که از روغن کل گرفته باشند بر زمار و درون مقعده عظیم نافع آید و
مداومت خوردن مقویات چون بلاد و بلاد دریات و رسها و کسبی حب الشفا
و حافظ الصحه و مزید العمر و جمله قوابض حاره تخصیص جوز بویا و نقل بزرود
اصلاح آن کند و پشت و اسافل را کرم و خشک داشتن منفعت رساند
و سرد داشتن و سردیها و تریها خوردن جمله مضر بود و از اغذیه برنج چرب
زعفران و مصطک مطیب کرده و کباب مرغ بزیره و نعناع و نار دان و سمن
کرده و کشته و قلیه و پیازی و برنج و سیر و کننا و کرم و فاناخواه و دیگر
و اشباه آن بغایت سودمند بود و غسل در نجبیل پرورده و حلوان
مالیف و مغزهای کرم چون نارنجبیل و جوز و پسته منفعت رسانند
و سواری بسی سودمند بود و بخاصیت خوردن مثانه شتر ز خشک کرده

و سوده با تخم شبت و کرفس و بصل لعوق ساخته و همچنین گوشت روباه در کرده
 خرگور و مثانه آن و دماغ و مثانه کوزن هر یکی بغایت نافع آید و قی کردن بسیار
 سود دارد بسی و در آب معادن و بر اطراف مورد غالب نشستن نیکو بود
 مجرب بود در مازندران جهت علاج این مرض حیوان را که بر سر دیوار
 و زمین که میسر دو لغابی غالب از و بر آن موضع آلاسه میشود و آنجا
 انزال زن گویند بعضی جا بها گرم لیز گویند غالب از آن گرفتگی و
 شکم آزاد و در کردی و دارچینی و فلفل و زیره و زعفران سوده مقداری
 بر آن ریختی و از آن بمریض خورانی می چند صباح صحت تام حاصل شد
 و اگر چه مرض کهنه شده بود می و مجرب است و آنجا که سبب فالج بود علاج
 پذیر نباشد و آنجا که سبب خلع مثانه بود رفع خلع مرتفع شود و آنجا که سبب
 حرارت کرده و غیره بود بر خلاف این مذکورات محل کردن نافع بود و این قسم
 کم واقع شود و آنجا که سبب کوفته شدن عضله باشد در تدارک کوفت آن
 باید کشیدن و کوفتگی صعوبت وضع حمل و جبین فقره و اضلاع باشد
 و آنجا که سبب فشارده شدن مثانه بود بحمل بعد وضع خود بصلاح آید
 اگر آفتی از وضع نرسد و آنچه از غلبه ثقل بود دفع آن مرتفع شود و این
 قسم عرض شبیه کرد و آنچه از ورم اعضا مجاور باشد بر رفع ورم مرتفع کرد
 و اندر علم و یا ببطیس یعنی دلاب و این علتی بود که پیوسته حساب
 آن آب خواهد و از خوردن آن سینه کرد و همچنین پیوسته آب خورد
 چنان ببول هر لحظه بیرون آید بی تغییری زیاده و سبب این حال قوت جاذبه
 و دفعه کرده است و استیلای سوراخ مزاج حار بروی و غلبه احتیاج آن
 کشیدن آب جهت ترویج و تسکین و تعدیل و بدین جهت پیوسته در
 حکم آب طلب زیاده بر مقدار ضرورت اصلی و حکم جهت تنقیه او از
 ماساریقا آب کشد و ماساریقا از معده بستاند و چون زیاده مقدار آنجا

هر لحظه بگیرد و دفع آن هم هر لحظه لازم باشد و حال تشبیهل دولاب طاهر گردد
 بدین مناسبت بدین رسم موسوم بود و باشد که سبب آن ضعف قوت
 ماسکه کرده بود بواسطه برمتخلخل شدن گوشت آن از حرارتی که از زنده دید
 حفظ آب نتواند کردن ان مقدار که در آن تصرف کند و قدری خود از آن بگیرد و چون
 آب بمشانه رود دیگر جهت ضرورت تغذیه طالب آب بود و پیوسته آن حالت
 مذکوره لازم آید و بسبب ندرت حدوث این ضعف ماسکه عطش و دفع
 بتفارت از برد کرده نیز ممکن بود و بعضی از متقدمان هم دیده اند ازاد درین اقسام
 لازم بود که گاهی بول اغسالتی خالی نباشد و هرگاه این مرض دو اید اکنند
 حکم را ضعیف سازد و لاغری تن پدید آید و باشد که بروزی بدق انجا
 شیخوخی یا غیران جهت رسیدن رطوبت و برودت آب به بدن و پس
 مزاج و غلبه گرمی کرده علاج اصلی اہم در تدریس این مرض تعدیل مزاج
 کرده و تقویت آنست و آنچه درین باب بسی منفعت رساند مداومت نمودن
 و خوردن ربہ است و دوائی سرد و قبض کننده مرکب و غیره و میوه های سرد
 و آتشهای ترش خوره و ریواسی و لیموی و اشباه آن بگوشت حرکوش
 و بره و امثال آن و ما جو کوفته و کشنیز تر و برنج و نظایر آن و سکون در هوا
 خشک و نشستن در آب خاک ان مقدار که بود شود و تفصیل این اعمال را از جهت
 عطش کاذب که از حرارت اعضا باشد باید دیدن و در ابتدا اگر یاغی نباشد
 فصد با سلیق موافق آید و شیاف نخ برداشتن و طلاکامیج کرده تخصیص
 آب کشنیز و کل خشک و همچنین ضماد های قابض خشک بر کمر گاه مراق و حکم کنند
 مناسب بود و قی فرمودن آب ہندوانہ نخ بر افکنند ہم منفعت رساند و گفته اند
 اگر سہ بیضہ پخته را یک شبانروز در سکہ نهند و بخورند نافع آید و آنچه که مرض از
 سکہ اتفاق افتاده باشد تدریجاً بصد اینها نافع باشد چنانچه اعمال آن
 بطیب حادثی مخفی نخواهد بودن و مبالغہ در قی اینجایی مفید بود و گفته اند که خوردن

جوز بریان غسل درین باب خاصیتی عجیب دارد قطعه البول حقیقت این علت چنانچه
 ممتاز کرد و از عسر البول و سلس البول است که درین بول کردن باراده و مقرخی
 از بول در داخل باز ماند و طبیعت همچنان بدفع مشغول باشد و عضو از ارسال آن
 مانع یا عاجز بود و بطریق چکیدن قطره قطره بدفع شود و با آن امید از حبس آن طبیعت
 و دفع آن هر دو باشد و جهت ویران بول پاک شدن به تشویش و چسبیدن
 که در استدا و اقل است و بی وقت و بی اراده داخل سلس البول باشد و اگر
 بوقت و اراده بود داخل البول باشد سبب این یا اثر کردن سرمای بود
 از عضله نم نشانه و حوالی آن جهت کشف محل در برد و بیرون رفتن اکثر مواد که
 بولی از آن و این حالت در زنان بسیار پیدا آید و عدم دیگر اسباب بدان
 اشتباه کند و یا کوفت یا فتن عضله و مجاری بول بود از زور و الحاح کردن
 بول کنند جهت طلب دفع آن بسرعت بواسطه همی یا دفع آزاری که از طبیعت
 نگاه داشتن آن و پرسی نشانه یافته بود و مدد کردن قوت دافعه در آن امر و یا
 حدوث حرکت بادی بود در نشانه و حدود مجری جهت فرصت یافتن از سبب
 خالی شدن نشانه و تحریک حرکت آب و عضو و عضله و آنرا مثل حرارت در آن
 حبس و بدان موضع جهت دفع لذت و توجه طبیعت و کسی را که باد بواسطه
 این حال بسیار گرفته و ظهور و جوی و تمددی اندک در آن جین در نشانه و حدود
 آن و سلس این بود و یا برخواستن قضیب باشد در آن وقت بسبب دفعه
 حدوث بادی برخیزاننده و بد جهت عضلات لختی تمدد کرد و مجری قضیب
 کند و در جین کمتر شدن زور آب بول ارسال بقایا بستد ریج دفعات کند
 و باشد که غلبه حدوث بول مجری را بر بخاند و بعد کم شدن زور بول از دفع بقیه
 لختی متمتع باشد و بستد ریج سبب دفعات انحراف آنرا اطاعت نماید و این
 سحره البول اقرب باشد علاج انجام که رسیدن سه ما بود و کوفتی و
 قبضی اندک از سر ما در عضله و مجری پیدا آید باشد حفظ محل از سر ما بکشد

و بر چیزهای گرم کرده و تا به حمام باید شستن و از خوردن چیزهای سرد و سرد کرده
 حذر کردن و اکثر چیزهای گرم و تر و گرم کرده خوردن و بتخصیص شیرینها و شلغم
 پنجه نافع بود و همچنین چکانیدن روغنهای گرم و مالیدن آنها و آنجا که
 سبب کوفته شدن مجری و عضله بود و از زرد آب در دفع یا بسبب رخا
 قضیب باشد در دفع و غده در راستای آن باید کردن و از چیزهای بادکنک
 حذر نمودن و سیوهای مدر خوردن و دفع با احتیاط و آهسته که کردن و مجاری
 بر وزن نرم داشتن و آنجا که سبب باد بود و سیر و اشتهای آن باشد در تعیل
 باید کوشیدن و بر شانه و پهنای باد شکن مالیدن و آنجا که سبب گرمی و تیر
 بول بود علاج حره البول باید کردن و الله اعلم

باب بیست و سوم در بیان احوال آلات تناسل از ترکیب و
 وضع و منافع و علامات امراض مختلفه و امراض مخصوصه بمردان و اسباب علامات
 و معالجات آنها اما ترکیب و وضع و منافع ذکر و خصیه و ادعیه
 بدانکه ذکر عضویت مؤلف از عصب و رباط و عضله و شاخهای رگ اجوت
 و شاخهای شریان و اصل او را طیست که از استخوان زمار
 رسته است و اندر وی تجادیف بسیارست و نغوظ آن وقتی پدید آید که این
 تجادیف پرباد شود و بر حوالی این رباط شاخهای که از شریانین واقعست زیاده است
 از آنکه لایق این عضو باشد و عصبهای آن از مهرهای سرین رسته اند و بدو پیوسته
 و مجری بول و مخرج منی هر دو در طرف زیر آن واقع اند و اتحاد ایشان در حوالی
 سر قضیب بود و او را چهار عضله است دو تا از استخوان زمار رسته است و بر
 هر دو هملوی او نهاده و بقوت نغوظ آن هر دو دراز شوند و دوی دیگر هم از
 استخوان عانه رسته اند و بدین قضیب پیوسته هرگاه که این دو عضله
 کوتاه شوند و بهم باز نشینند قضیب راست بایستد و هرگاه نیک کوتاه نشوند
 قضیب بچنانب زمار میل کند و چون یکی بهم باز نشیند و دیگری بدان جانب

میل کند و هرگاه که هر دو از کار باز ایستند دیگر خمیده باشد اما خصیه عفتیست
 مخلوق از گوشت غدوی سپید چوپستان و اندر کلیسه از پوست و غشا نهاد
 و بمعالیق بزمار و پنج قضیب باز بسته است و بعد دو قنات در کهای بسیار از
 اعضای ریشه و سایر اندامها که چون مرد را خصی کند اندر منفذ پیغوله را ن
 و حوالی آن و اندر صفاق که زمار پیوسته است بگذشته اند و بدین بختین پیوسته
 و بدینخت که چون مرد را خصی کنند تغیر در عقل و تدبیر حرکات آواز و قوتهاست
 او دید آید و معدن تولد منی بحقیقت خایه است زیرا که ماده منی که آن خون نیست
 در غایت صفا و همضم چهارم یافت و از بنخشانها فاضل و از هر اندامی
 کیفیتی و قوتی مناسب آن اندام در آن حاصل شده چون از طریق عروق خصیها
 آید طبیعت خصیه آنرا سپید گرداند چنانچه طبیعت پستان ماده شیر را سپید
 میسازد و از انجا با وعیه آید و قرار گیرد و اکثر مردم را خایه راست قوی ترست که منی
 که چپ بود و عارض منی جمعیست موری که آنرا بتاری میگویند و یکطرف این
 خاص خصیه بود و یکطرف دیگر بسو قضیب آید است و اندر معالیق خصیه گذشته و در زیر مجرای
 بقضیب پیوسته و بدو اندر آمده و انجا که هر دو متحد شده اند بوقت مباشرت با در عروق حوالی
 آن انگیخته شود و با وعیه منی آید و بیرون جستن آب بقوت آن باد باشد و منافع این اعضا جهت
 نسل و بقای نوع و تلذذ جسمی از آن واضح ترست که به بیان محتاج و جهت منافع بیشک زیاده
 بدن او را حاصل بود و الله اعلم و اما علامات امراض مختلفه آلات تناسل
 بدانکه شدت شبق و بسیاری موی بزمار و در آنها و سبزی در کهای دیگر و غلبه
 آنها و بزرگی آلت و خصیها و تیز منی و سرعت انزال با غلبه شدت آلت و زود
 بالغ شدن دال بود بر گرمی مزاج این اعضا و ضد این حالات دال کرد بر سردی مزاج
 آنها و تنگی توام منی و غلبه که آن وضعف نعوظ و نفاذ و سیل تری مزاج این
 اعضا باشد و ضد این حالات وحدت منی دال بود بر خشکی مزاج اینها و الله اعلم
 و اما امراض مخصوصه بر رجال و اسباب و علامات و معالجات آنها

پدید آمدن باد و رطوبت که این علت چنان بود که بادی در پوست نرم
 گردد و در زیر حشفه افتد و نجسیده دارد از کیسوی یا از همه جانب چنانچه کوبیا
 باد در آن دمیده اند و آنچه بر تمام کرد ذکر باشد شبیه بود به بیضه مرغ که
 خشک و سپید رنگ شده باشد ولیکن نرم و رقیق بود و هیچ در
 دند و با آن نیکو سبب این اغلب برزق یافتن باد شقاق مقعده بود و آمدن بد آنجا
 و از مباشرت با بعضی زنان ناپاک و از طلا کردن چیزهای بر د که جهت عظم هم این علت
 افتد **علاج** آنجا که سبب باد شقاق بود بر و غنهای فحل مناسب باشد
 و تقویت شرج بر و غنهای تقوی خشک کردن چیزهای معتدل سودا و غیر نفخ خوردن
 بصلح آید و اکثر آن بود که بر رعایت غذا و چرب داشتن مقعده هم بصلح آید
 و در دوسه روز یا هفته و آنجا که سبب مباشرت ناملایم باشد روغن تربا قوی در
 ذکر باید تقطیر کردن و مالیدن آنجا که سبب طلا کردن چیزهای گرم بود و عضو را از
 پاک باید کردن و بعضی آن اصلاح نمودن در از شدن کیسه **خصیه**
 این حال اندر بلادی که هوای گرم و بسیار تر و دست باشد چون هوای گرم
 اکثر مردم غیر معتاد واقع شود و کاهی بدان مرتبه رسد که از زانو تا بگذرد و در
 نشستن و برخاستن و رفتن تشویش دهد و باشد که غلافه خصیه نیز لختی
 سترخی گردد و خصیه نیز فرو آید **علاج** مردم آنجا چنان یافت اند
 که کات هندی را می ساینند و بر آن می پاشند و بله تر بسته میدارند بجای
 باز می رود و یا نقل هواد استعمال قوا البض بر جلد آن و خوردن و بر بستن عضو بله
 بقوا البض تر کرده انفع آید آنجا که بدین تدبیر بصلح نیاید مقصد آری که ضرر بود
 انرا از میانگاه بپاید و خشن و زواید از بریدن بر هم اصلاح کردن **علاج** آن
 و مردم خصیه این اغلب گرم بود و بسیار چنان افتد که مردم با سست
 تحصیل آن اسباب و یا مباشرت تحریک منی کنند و بگذارند که دفع شود در آن
 موضع آن بماند و موجب درم گردد **علامات** آنجه در کیسه آن واقع شده باشد

بحسب انواع آزار توان یافتن و آنچه در بعضیه افتاده باشد وقوع آزار دیگری
 یا در هر دو نفس تورم را هم با سانی احساس توان نمودن نمکس و غیره چون درم
 کرم بود سرخی و حرارت موضع و حمی بران دال و تشخیص صفرا و خون با عرض
 آن کنند و اگر بلغمی بود لاین و برد محل و قلت و جع عدم حمی شاید آن باشد
 و ممکن بود که در بلغمی قوی و در تورم جلد هم اندک حرارتی باشد جهت مشارکت
 توبه این عضو یا قلب و اعضا و آنجا که درم صلب بود هم نمکس بتوان دریافتن
 و آنجا که ریجی بود هیچ کرائی نکند و گاه باشد که این ماده بواسطه سرفه بسینه متشتل
 گردد جهت کندن حرکت سرفه سودا را از اسافل و مایل ساختن لعابی و بسیار
 افتد که درم کیسه کاسه و فاسد و متفرج گردد و کیسه بیفته و بیضها بر سینه و بطن
 بماند و باز کیسه دیگری شبیه بدان جلد از غشای صلب را بخار وید و بیضها را بپوشاند
علاج آنجا که درم کرم باشد نخست بدن را پاک باید ساختن و بافتن
 چنانچه در دیگر اورام دانسته شد و همچنین جدت ماده از محل تقلیل آن کرد
 بقصد و حجامت و ترک گوشت و تقلیل غذا و تلین طبعیت و شباه آن بعد از
 تجلیل درم و تعدیل مزاج اشتغال نمودن النسب آن بود که ابتدا بقصد صاف کشند
 از جانب موافق یا از هر دو جانب چون عام بود و اگر فصد را مانعی باشد قتی فرمایند
 و بر ساق جانب موافق یا هر دو حجامت کنند و یا بر روی ران بهمان دستور یا
 بر قطن حجامت کنند و شخصی بر مقابل کرده درین مرض حجامت کرده بود نفع عظیم
 یافته و بعد ازین شایانها که جذب ماده بجانب مقعده کنند عمل کردن مفید باشد
 و ترتیب اکل و شربت و اکثر تدابیر بهمان نوع است که در تورم مثانه و غیره گفته شد
 و آردی که بر موضع نهند در ابتدا روغن گلست و سه که آرد با قلا با خود همچنین طلا
 که از سرکه و کلاب و عصاره کاسشی و کاهوشینه ساخته باشند و نهادن آنها
 که از سفید آرد با قلا و آب غلب الثعلب سازند بسی آزموده و مستعد و نافع است
 و در اینها بطبخ با بونه و خطمی و تخم کتان و با قلا کوفته نقول کردن با نقال آنها ضار

نافع آید و اگر بر کبهای آنرا کوفته بپزند مفید باشد و زیره را با مویزدانه بیرون کرد
 کوفته ضماد کردن نافع بود و آنجا که درم بلغنی باشد در انفتاح آن از ابتدای باید
 کوشیدن تا صلب نشود و قی بسیار فرمودن و غذا کم و شیرین و گرم باید دادن
 و عضورا از مویز حفظ کردن و ضماد آرد با قلا و آرد حله به شرب تلخ سرشته مفید بود
 و همچنین ضماد آرد با قلا و جو و زیره و اکلیل و بابونه کوفته و چکانیدن روغن بنفشه
 در اکلیل و همچنین مشک حل کرده در روغن خروع سود دارد لیکن حیاط وسیعی باید کرد
 تا روغن در مجرای منی در رود و نه در مجرای بول بالتمام و آنجا که درم صلب باشد
 سخت است نفراغ سودا باید کردن و از مولدات آن حذر کردن و معولات آن خوردن
 و ضمادی از زوفای تر و شحم بقر و مغز ساق ایل در روغن گل در روغن سوسن بکار دادن
 و تضمیه به برک بخت کرب و آرد حله و با قلا و پیوه مرغ مجموعهم نافع بود و همچنین
 بضماد اخیر خشک و پیله و برک سیر و زنبق حله کوفته در روغن و سلاب
 سرشته و ضمادی که از اشق و قمل و آرد با قلا و شمع ساخته باشند پس قوی
 و آنجا که درم ریجی باشد تکیه کا درس و سوسن نافع بود و چیزهای باوشکن باید
 خوردن و از باد انگیزه حذر کردن و آنجا که موجب درم بس منی بوده باشد در مجرای
 انوضع اگر در اول احساس ثقل در مقدمه درم قبل از استحکام آن اخراج منی کند
 بمباشرت جدای موده درم منفع گردد و بصلاح آید و اگر تنزیدی ازین تدابیر
 احتیاج افتد از علاج او رام اعضا داخلی و خارجی آنچه مناسب محل و مزاج باشد
 التفات باید نمودن و الله اعلم بزرگ شدن بیضیه این علتی بود
 که بیضیه بی آما سیدن بزرگ شود بطریق فربهی چنانچه در پستان زنان کاهی
 واقع می شود و در حرکات رفتن و نشستن کوفته گردد و عظیم و عدم علامات آما
 علامت آن باشد **علاج** آنست که مخدرات و مضغقات قوت جاذبه دما
 و مضغقات قابضه پیوسته بران طلا کنند مثل شوکران و زبرالج باب کشنیر سوده
 و صفی سرب باب کشنیر سوده و غبار سنگ سیاه باب کشنیر سوده و امثالهم

قرصه مذکور سبب این خلط حادی بود که از اعالی بدانجا مندفع گردد و چون
 عضوی پوشیده و گرم است و اکثر اوقات از توی عرق خالی نیست مواد آن نیز
 بادنی سببی زود عفونت پذیرد و مردم که قهقیز منی را بیشتر پدید آید و از پست
 زنان نابسته قهقیز منی این علت بسیار افتد و چون عفونتی در بدن مدخل بوده باشد
 این ریش سخت عفون بود و این ریش در درون سوراخ قضیب در درون آن و
 بر پرو و بر پوست خار و در جالی مقعد هر جا پدید آید با سوزش و اندک درد
 و در حین لغوط در بیشتر شود و اغلب چرک زرد و غلیظ باز دهد و آنچه ماده آن
 با عفونت غلبه سمیت بود و عضورا بخورد و بدان رسد که کیسه را بشکند و تا از بودن
 آن خطر هلاک بود و چاره خزان نماید که بیاید مجموع ایرد خصیه را بریدن و اصلاح
 جراحت کردن بر همهها و اغلب آن بود که آنچه در درون سوراخ پدید آید بر برون
 آن هم بر حقه گاه پدید آید و خارش و سوزش در درون مقعد و قضیب مقعد
 قرصه آن باشد **علاج** نخست تنقیه بقی و سهیل باید کردن و اگر نوبتی
 با آن یابند ابتدا بقصد عروق پائین باید نمودن و برودار سنج و توتیای مغسول
 بشراب یا بشیر زنان سرشته جدا جدا اطلاق کردن و در حلیل چکانیدن در عات
 اغذیه و اشربه و استعمال سایر دوا و چنانچه در بحث علاج مطلق قروح طاهره
 گفته شده نمودن و آنچه درین باب بسی نافع و سهیل الاخذ است بستن کل سرشته
 نرم سوخته است بران و هر لحظه تجدید کردن بعد تنقیه و رعایت اغذیه و اشربه مناسب
 و چون قرصه نیک تر باشد خشک آن بستن کل سرشوی مفید آید و چون کمتری
 بود کلر آب یا شراب سرشته بستن انفع باشد و انجا که از عفونت و حدت
 رطوبات محل مدخل فیه آلود شده باشد شستن عضو هر لحظه با بهای تریاتی خشک و
 معتدل و بعد از آن بستن اول بود در قرصه داخل لعاب کل سرشوی در شیرین
 حل کرده در حلیل چکانیدن هم بنفایت نافع آید لیکن اگر باید که بسیار غلیظ باشد
 و چکانیدن شیر مضعفات یار و عن کل هم تعدیل و تنقیه نکند و در اندام قروح خسته

الا سیاقه
 جلیله

مجلس مذکورست و الله اعلم **خارش قضیب و کیسه** سبب آن
 ماده رقیق حاد و وی یا غیر آن بود که از حوالی و اعلای بدانجا آورند یا غلبه حرک محلی
 و عرق آن باشد **علاج** اما آنچه از چرخ و عرق بود اگر آن به شستن
 آب گرم منفع کرد و آنچه از خلطی باشد و کم بود هم تقطیع مسام و تلین باید
 و روغن و باستحمام زایل کرد و چون از ماده منوی باشد بجماع کردن تسکین باید
 و آنچه غالب بود بتقیب باید کردن انگاه با حال مذکوره اصلاح نمودن و مسحت
 ریخته ران سودمند بود و همچنین در آب معادن شستن و طلای کل سرشوی خدیند
 عظیم مفید آید و اگر به تدریج قوی تر احتیاج افتد از تدریج حرب و حکم التفات
 باید کردن و الله اعلم برآمدن بزمار بسیار افتد که اجساد بیضه زمار
 برآید و در زمار پنهان شود و باید که عسل البول پدید آید و اخراج بول با درد باشد
 و سبب این سوزالمزاج سرد بود و در عضو برد خارجی ممد آن باشد
علاج آن علاج کرما به است و آیزن دروغنه های گرم مالیدن و در هوای گرم
 ساکن بودن و ضماد های نرم گرم قوی نهادن و سواری معتدل کردن و الله اعلم
 گوید که قدما فرموده اند که در مجبیه قضیب فی به نیست و باد بدینند چنانکه بدین
 همچو خنک بر باد شود و بدان بیضه فرو د آید فتق این علقیست مشهور و اغلب
 در پشت زمار یا در حوالی آن یا در کیسه خصیه می افتد و این قسم اخیر مخصوص بود
 بر جال و مطلق فتق از سه نوع بیرون نباشد یا غشا که بار لیطون شکافته شود
 آنچه در درون آن محتبس بوده قبل از شق بعضی بدو در آید و جای گیرد و عقب راق
 و یا در عقب پوست و اگر مراق و صفاق نیز شق شده باشد از افاق المراق
 گویند و با مجری نهایت که آن از کش ران از غایت تنگی واقع است در بالا
 انشین کشاده و چربی از داخل آن بدان مجری یا کش ران فرو د آید و شیت برزد
 و اگر افاق الارینه گویند و گاه بود که اشاع زیاده بود و کیسه فرو د آید از آن قیده
 و باشد که مجری کش ران و آن مجری مذکور که در داخل آن نهاده است بسجی

از هم بدرند از درون و آنچه در داخل موضع محتبس بود لمحتی بدان کشادگی بکسیه خایه فرو داند
 و آنرا هم قیله و آوره کوسند و فتنی که در پشت زمار یا بالاترازان افتد جمله از اصناف
 نوع اول باشند و موجب این شکافتن شدن غشا و مجاری نهایت آن اکثر
 دوالی بود که بدان رسد بواسطه زوری که صاحب آن کند در برداشتن چیزیهای که
 یا از بلند فرو چمد یا در همواری چمیدنی محکم کند و یا آن بود که از خارج کوفتی از ضربه یا
 بدان رسد یا بخارج دریده شود و پوست بر وید و آن شکافتن بماند و موجب کشادگی
 مجری اغلب بسیار چمیدن نرم نرم بود ممتد جمله بر پری شکم و مرور طوبیتی لغزاندند
 از طعام و آب و همچنین است با خفتن و دیدن بسیار و جماع کردن بقوت و غلبه فتنی
 یا بر پهلوی خفته و یا فریادی ممتد جمله بر پری شکم و مرور طوبیتی لغزاندند یا بادی تو
 تمید کنند بر آن مجری و آنچه لغت اندر آید یا شرب بود و اورا اصناف قیله و آوره و آنچه
 داخل آن روده یا شرب در روده هر دو باشد یا بادی بود و غلیظ یا طوبیتی مائی یا دمو
 یا شیر آن باشد آنرا قیله المار کوسند و بعضی آوره مطلق که کوسند این را خوانند
 و این فتنی قیله اکثر در یک جانب خصیه افتد و گاه باشد که در هر دو از احتباس
 رود مائی یا در یک یا وضع در آن محصل بسیار باشد که اعراض الماوس از درد و کرب
 وقتی بر جع و آشفته آن ظاهر گردد و لیکن بستن و حفظ کردن فتنی اعالی آسان تر
 بود و مطلق فتنی انسانی را علاج مشکل بود زیرا که درست شدن پرده در درون
 بدیر میسر گردد و فتنی پیران مردم خشک لاغر درست نشود و ریجی و مائی زود تر
 از تری و اعالی علاج نپذیرد **علامات** آنچه ریجی بود سیج کرانی کنند و چون
 دست بر آن فشارند زود تری گردد و چون دست بردارند زود تر شود و بزود و کثرت
 و قراقر و تند بسیار کند و گاه باشد که خصیه صاحب آن مقدار خنک بر پا شود
 و زنان را در کش ران اندکی بدید آید و آنچه مائی بود کرانی بسیار کند و در خالی
 شود و تا به پشت باز نخسند خالی نگردد و پوست خایه با آن روشن و براق باشد
 و چون بجنبانند آواز آب محسوس شود و سیج قرار کند و آنچه تری و معالی باشد

چون به پشت باز خیزد بجای باز رود و گرانگی کمتر ازین کند و باشد گاهی
 با دهم با ثقل همراه و از کوب و غیره بجهت امتلا تخصیص عورید بجای باز رود
 و احتیاج افتد که در آرنج نشاند و مخرج بکنند انگاه به پشت خوابانند
 و بدست فشار دادن اندک اندک تا بجای باز رود یا بر پهلوی خفته را نه با دهم فشار
 تا باز گردد و اینجا که با دهم با ثقل باشد بیدار نباشد و بسیار بود که معده سیم
 با آن درو کند و اینجا که ثرب و روده هر دو در محل درآمده باشد چون بپشت آرنج
 اول روده باز رود و انگاه ثرب و سیم توان در یافتن **علاج اصل**
 کلی در اصلاح این مرض مطلقا دور بودن آنست از اسباب سابقه و فرود آمدن
 و جزای بدن محسوس و از مولدات مواریثی و مایه دفع و اخراج آنها و نیک ساختن
 مجری کش ران از گوشت و غشاء و در ویانیدن پرده پاره باشد اگر ممکن بود و الا
 منع کردن در آمدن چیزی بدان بدیر بستن و فی الجمله طریق مفید در دفع باد آنست
 که پیوسته چیزهای باد شک در مخرج محل آن بضاد و کماد و طلا و غیره بکار آید
 و در حلیل او از آنها بجانیدن و شیاف نیز از آنها استعمال کنند و در غذا
 و دوا همه از آن نوع دهند و بدست آنرا از محل اخراج کرده باشند از محلات
 باد و شکنده آن بر ممر میهند محکم چنانکه نزول باد بدینجا سهولت تواند بود
 و هر بار که چیزی در آید همین نوع عمل میکنند و در نیک ساختن مجری میکوشند
 و با کثر خصوصیات این در فرق کو دوکان اشارت شده در بعضی از علاج اگر چه
 طلا هم نافع آید و مداومت مالیدن دهن راحت و قطر آن و بستن ریکه زره کم
 و در میان آن نشستن مفید بود و اخراج آن شق هم ممکن بود **تشخیصی** را این
 بود و خصیّه او مقدار خربزه شده بود و چون بر بالان سوار شدی چنان نمود
 که کو یا خربزه در پیش گرفته و بدامان پوشیده ست روزی چنین میرفت ترکما
 چاقی در دست باد و دو چار شد گفت که خربزه که پنهان کرده بده گفت این خربزه
 نیست ترک گفت دروغ میگوید و چاقی حواله کرد او سر خود را باز کشید

چنانچه بر خصیۀ فتنی آمد بطریقید و او از مرکب در افتاد و بهوش شد و چون بهوش گشت
 جراحی آنرا بدوخت و اصلاح کرد و او خوش شد و طریق مفید در دفع است
 کم خوردن آب و شراب و چیزهای آبدارست و مداومت بستن محففات بر محل
 و مرمی بهلالت آب استغراغ کردن و اکثر تداوی استسقا زنی نافع بود و اگر
 آن منصف چنانچه آفتی از رخم حادث نباشد و اندک اندک که تا ضعف نیارد
 ممکن بود و چون آب غالب بود جز این چاره نباشد و طریق تنک ساختن
 چند نوع است یکی آنکه داغ سوختنست بر سر مخرجش را و چنانکه اثر آن بجز
 وقتی نافع آید که آنچه فرو داده بود بکسیه آنرا اخراج با عاده کرده باشند و چنان
 محافظت کنند که تا خوش شدن جراحت دیگر داده چیزی کشاده سازند و اینجاست
 و این بسی صعب بود زیرا که از حرکت اندک و رود در صین بول و براز کردن و سر
 نشستن چاره نیست و این افعال موجب زول معا و ثرب و غیره میشوند و برتن
 مریادست بر آن گرفتن فی الجمله ضبط می پذیرد و آن با داغ مشکست دوم استعمال
 چیزهای قابض و حاکست بر مجرای و مریادست بر آن گرفتن فی الجمله از ضما و طلا
 چون زفت و حاک البطم و کنه روماز و کلار و سریش کفشکان و سریشیم ها
 و جوز السرو و زاک و مکور و مومهای شک و خون کنه و زبل موش و جذبیدستر
 و جفت بلوط و ربک مورد و سفیده تخم مرغ و همغ و جوز بواجمه کوفته و بختیه
 و در سریشیم که اخلاص خیر کرده یا بدان نرم سرشته بر بسته کرده و این مداومت
 بسی نافع آید لیکن اینجا نیز اخراج داخل شده از محل و حفظ آمدن بجز این آنکه از
 ضیق ظاهر شود لازم بود و بسته داشتن اینجا بهتر میسر گردد سوم بستن
 مریست و عمل این چنانست که بگردن تحت پاره مثلث از چوبی که آن بضمی است دو
 برین شکل  و رنگ ردی آنکه بر مری خواهد بود و موم بچسبند
 از کنار تا کنار چنانچه در وسط بچسبند هموار پیدا کند فی الجمله تا درش باندام نشیند
 و مری را بهتر ضبط کند آنگاه از او کرباسی سه تو مضبوط کرده بدو زند و در سه

آن بند کرباسی پهن و محکم بمقدار ذراع بدوزند و از ابعاد خراج کردن چیزی را از محل از روی دار بر بمر نهند چنانکه گوشه دراز بران برکش ران بود بطرف شیب چنان
ران و ذکر دوان دو گوشه دیگران از در بجانۀ لطیف بالا بود از زمار و اول در بند
بالای را بر بمر نهند انتیان بکند رانند و بر پس پهنه کرده زنند کشیده و بمقدار محکم بند
فتوت بجهه ان بند زیرین از میان نکلند دران بطرف میانش بکند رانند چنانکه از
مقعدۀ اندکی دور باشد بران بند باندند و نیک کشیده چنانکه ممر را گرفته اند
و بعد ازین مریض در شستن و بر جاستن و راه رفتن ملاخط کنند که بند پهن
از کنار سرین بمیانگاه نیاید که در طور اول محکم تر و بهتر دارد و ممر را و هر دو گاه
بند بست شوند دیگر باره بکشند و محکم سازد و گاه کاهی که طعام بنضم شود
الغافل دفع شده باشد پیاده با آن بسیار باید کردین تا ممر از جانب کوفته شود
و مواد بدن بدانجا میل کنند و پوست از بردن آید زنند و بعد از ان رفیق و
کردن تا در شیب چوب خوش شود و باز مکرر کردن و غذا نامی نرج غلیظ از ان
نوع که در کمر و جزو غیره مذکور شده باید خوردن و مدت ها از جماع و قبض بودن
شکم و سواری بضر و آنچه زور آورد در باید بودن و بر پالان سوار نماند شدن
چون بالضرورت بر زمین سوار شود یا بقضا حاجت رود بند زیرین را تنگ تر باید کشید
و بدست چوب را بر بمر فشار ده داشتن چنانکه ممکن بود بر صدر باید بودن و درین اثنا
شیبها پندار اندکی نرم کرده در شیب چوب از ضامد و طلا نذکر هم بکار باید داشتن و
بعد مدت های مدید که اثر تنگی ممر ظاهر گردد چنانچه فی لبستن تا زوری قوت نیاید بکلیت
کند و بعضی مہمات تعب آورنده فی الجمله اشتغال باید نمودن و چون تدابیر ممر تمام محکم
و نیک شود مدت دیگر بجهت احتیاط هم بسته باید داشتن و کاهی کشودن چنانکه
ایمن شوند و انجا که فستق در غیر کش ران واقع شود متوجه مربع باید ساختن و بی نوم
در لته دوختن و چهار بند نهادن و بستن چنانچه مقتضای موضع بود و باشد که بکسیه نرم
در فاده و اشباه آن هم مضبوط گردد و این عمل اختراع منست و بسیار ضعیفان را از

و هساکی تاسی ساکی قبله الامعا داشتند بدین نوع بستن بصلح آمدند در مدت
 سه چهار سال که بران ملازمت نمودند با وجود که اکثر اوقات سواری مفراط و سفر کرده
 و که خدای متعدد داشتند و مباحثت بهم با فراط میکردند و کانی را که علت
 نوباشد زود نیک سازد تخصیص کو و کان و مرطوبان را و فربه با ختن بد
 در انشای این تدبیر لغایت مدد و معین بود و در ضیق مجری رعایت قوانین محکم
 داشت چنانچه مجرا در حین حرکات و حفظ عمر از یزد و آمدن روده و غیره بدان
 و در اوقات جهات کا هی که خوب لحظه باید بستن تجربه حاصل میشود و بجز بستن
 محتاج نیست و اندک علم کثرت احتلام بد آنکه احتلام واقع شدن
 انزالی است در خواب از مشاهد مباشرتی یا امری لذت آورنده و ابتدای طلوع
 ازین حال است و هرگاه این امر در دیر اتفاق افتد طبیعی بود چون نزدیک افتد
 ضعف آورد و مرضی باشد و بعضی مردم را چنان افتد که در هر هفته یکدوب
 این حال بکینوبت و در نوبت و سه نوبت واقع شود و بعضی را چنان باشد
 که در اکثر شبها بکینوبتی احتلام افتد و امثال این و سبب کثرت احتلام کرم و رقیق
 شدن منی بود از توجه بخارات بدن بداخل اندر خواب در رفتن بخار از منی کرم
 بدماغ و دل و کجختن خیالات مناسب آن ضعف شدن دل و دماغ از وصول آن
 بخار و دفع طلبیدن ادعیه آن منی کرم را و ضعف با سکه بسبب ضعف کرده و آن
 آنرا که مزاج سرد و تر باشد و کرده ضعیف و دماغ و در خواب این ضعفها بر و غلبه کند
 و این حالت بر و بیشتر پیدا کند و اغلب مردم کثیرا احتلام بدین سببها ضعیف است
 که سریع الانزال باشند و بعضی مردم ضعیف شهوت کم نغوظ کم قدرت بر جماع را چنان افتد که
 بمباشرت انزال نشود و یا لغایت ویراق شود و دفع ذکاک در خواب محتمل شوند و جمله موجب اینها
 جو و منی ایشان باشد و کرم و رقیق شدن آن از میل حرارت بداخل در خواب چنانچه بدین
 اشارت کرده شد لیکن انچنان که کثیرا احتلام باشند علاج
 اصل در تدبیر این علت تقویت اعضای ریه و معده کرده بود و آنچه درین

نفع آن مجربست مداومت خوردن پیرورس مہار س و کسبی حب الشفا رطلو انا توره بلا دریا و حافظ
 و دوار المسک و فرب العرم و نوشدار و دلوای جوز نائل معجون النجش و معجون پنجگشت و جوز کواست
 و دروغن مصطک و دهن الراحتہ و دروغن نریہ و دروغن بابونہ و مثال آنها بالیدن پشت و کمرگاه
 و ہذا گیر و درون مقعدہ تخصیص بوقت خواب و خوردن غذائی کم لقمہ نرم کرم حرم
 بتخصیص شیر برنج و خرما و آنچه بدان نزدیک بود و ترک آب کم خوردن در و در و در
 از خوردن و استعمال کردن سردیہا و تریہا بتخصیص در طرف شب و کرم درشتن
 پشت و اسافل در شب و در دهن گرفتن جوز بواش شبہا تا صبح و سواری
 کردن بہت دل و کثرت استحمام و مباشرت در ہفتہ یک نوبت یا دو نوبت
 شخصی سی سالہ بود و اکثر شبہا دو نوبت و سہ نوبت احتلام شدی
 و در پشت و کمر گاہ دردی اندک ہم داشت و در مباشرت بسی ضعیف بود و در
 حضرت شاہ شمس الدین اورا مداومت خوردن بلا در بر بالای طعماہای مثلاً
 فرمود و از تریہا و سردیہا و تریہا و آب بسیار خوردن منع کرد تا دفع آمد
 او در اوایل یکیلہ دریا بکشد گفت بقانون مقرر خوردی و یا بہتکے زیادہ کردی
 چنانچہ سالی را بدان مرتبہ رسانیدہ بود کہ روزی کہ بلا در یافتی دہ عدد خورد
 و ازین مداومت قوت عظیم پیدا کرد چنانچہ بعد دو سہ سال دوزن خواست
 و ہر دو از دوشا کر بودند و فرزندان پیدا کرد سر عمت انزال باقی
 عہد مباشرت سبب این غلبہ ضعف قوت ماسکہ ادعیہ بود سبب غلبہ
 رطوبت و غلبہ یافتن لذت و سستی کردہ و عمدہ و کشادگی مجاری و
 خامی منی و تری و دماغ و فی الجملہ جذب محسل بدخول فیہا ہمہ ران اعانت نہاد
 و آنرا کہ این حال با ضعف نعوظ و قلت شدن آلت افتد دماغ و اعصاب
 دی بسم ضعیف باشد و زنان سچکس را ازین دشمن تر ندارند و بعضی را این علت
 بدان مرتبہ بود کہ بجز در سائیدن محل قبل از دخول انزال شود و چون این حال با
 عدم نعوظ افتد صاحب را عینین کومند و چون سستی مادرزادی باشد آن

عین حقیقی بودند عارضی و باشد که سبب سرعت رفیعی منی و حدت آن قوت
 دافعه بود بوقت بیرون آمدن سوختن مجری و تنگی قوام آن شد بد آن بود علاج
 آنچه مجربست تنقیه رطوبات فاضله بدنی است بقی و غیره و آنچه در کثرت احتلام
 گفته شد و آنچه از ضعف مایه گفته شود شخصی چند را این حال بود بدست
 افیون و برشش عشا با معجون پنجه کش و الترمیم و مالیدن روغنهای گرم فاضل
 عظیم یافتند و چند شخص دیگر بدست حب الشقای بزرگ و حافظ الصلحه
 همچنان و حلوائی تا توره منفعت عظیم یافته و بدان رسیده بود که اقلیت
 منی و در جد شدن برنج بوده اند و تقویت کرده و خصیه و اوعیه در جمله این نوع
 امراض اصل کامل است و بعضی چنان تجربه کرده اند که چون در حین اقامت در
 امساک لحظه در مباشرت و ابتدای وقوع لذت خود را باز کنند و ترک کنند خد
 لغو و خیال آن بر طرف شود و دیگر باریه است خال نماید و چون لغو است
 و دیگر همچنان باز ایستد از حرکت با لغو باز بقوت شود و بجل میل انزال و دیگر است
 همچنان منع کند بدین ممارست قوت عظیم در حفظ و منع آن منی حاصل شود و قوت
 فعل محبت عظیم میان زن و شوی که آن موجب نیکی تواند و نظام امری گرم
 بدید آمد و اگر چه این فعل هم حدوث و درم خصیه است لیکن بسیار هم بخیر می آید و بدین
 که این فعل بعد تقویت مذکور کند تا القای حاصلی باشد و الله اعلم
 خون آمدن با منی سبب این ضعف ماضیه خصیه بود که خون تمام سفید
 ساخته با و عیه فرستد علاج تقویت کردن خصیه است و نهادن خصیه
 در روغن مصطکه و راحت و امثال آن نافع بود شخصی مجرد سی ساله بود هرگاه
 او را احتلام افتادی پنداشتی که اماری است که اندک صبیغ معصفر با آن آمیخته
 و با آن دشتی دیگر داشت عذیو نظ این علی بود که صاحب این شد الشبق بود
 بوقت انزال را ز ادبی اختیار بیرون آید بخلاف سایر اوقات عم با علای
 هندی داشت که خدا ساخته و او را در حین انزال بول منی دفع شد

و میان او وزن بد بجهت مفارقت شد و سبب عذیبت مسترخ شدن
 عضله مقعده باشد از افراط لذت و در حالت دیگر هم ممکن بود که عضله مد مثلاً
 از فوط لذت مسترخ گردد و وسعت مجاری و نرمی شکم درین باب محسوس باشد علاج
 در تقویت عضله مقعده یا مثلاً باید کوشیدن بهالبدن و غنهای قابض درین
 قابض و آب معادن غالب شستن و قبل از مباشرت بول و براز دفع کردن و بخور
 خوردن و مالیدن بر مقعده و مذاکره در وقتی که معده خالی بود نزدیکی کردن و باطن خود
 اعتبار نمودن و اندک کثرت نعوط بی شهوت بدانکه موجب نعوط مطلق
 بادی بود که از بخار منی یا از بخار اغذیه و غیره یا از مجموع اینها نشسته شود و بنساختن قضیب
 و روح و خون از شر این بجهت طلب لذت بد بخامشتر میل کند و از این سازند
 و روح و باد بمسام اعصاب و در باطنهای قضیب در آیند و از آنرا در طول و عرض و
 مد و سازند و شدت و استدارت و استقامت آنرا حاصل آید و باعث
 بر جد و ثبات باد منوی در انموضع حرارتی غریبه بود که بواسطه غایبه منی و حبس بخار
 و رغبت دفع و کثرت شغف و میل التذاذ و حرکت و توجه مواد گرم بدن محالها
 مهیج گردد و در آن منی اثر کند و بخاری از آن برخیزد این نعوط با غلبه شهوت و بر
 غلبت صادق بود و مادام که آن منی دفع نشود قضیب شکست گردد مگر بسبب این
 نفسانی سرد کننده حرارت باعث بر ایجاد بخار باز گرداننده روح و یا گرم
 کننده محلل باد و اشباه اینها باعث بر تولد ریاح غریبه منوی و آمدن قضیب
 حد و ثبات بخارست بود در حدین مضیم طعام خانیچه و ستورست و تحلیل بنا برین
 آن و باکیوس مجک در آمدن و از آنجا کرده و ادعیه منجذب شدن سبب گرمی
 جاذبه طبیعت که در انموضع حاصل گردد و بنا برینست که در او از خواب این نعوط
 بسیار افتد و چون از خواب برخیزد باندک حرکتی تحلیل یابد و قضیب
 گردد و بسیار واقع شود که چون کدخدایان آن حال را در یابند مشغول را
 غنیمت شمرند و ناگاه در میان فهم از کار بازمانند و بدین نوع اغذیه که در اینها

طوبت قضیه غالب باشد و باد انگیز باشند اعانت تمام نمایند و چون
 این معانی ظاهر شد واضح گردد که کثرت نفوط بی شهوت از این اسباب انفاط
 راستی نباشد و سبب آن غالب تولد باد انگیز کننده بود از رطوبت
 غالب غلیظ و لزج و غیر منوی که در حوالی او عیه حادث شده باشد مباد
 باد حرارتی بود از اعضای مجاور و مشارک او عیه بخار انگیز و قاصر از تحلیل آن
 و هرگاه که تحلیل اندک بود در اعضا دیگر متولد گردد از تحلیل آن و هرگاه
 این با یقوت حرارتی بدن تحلیل پذیرد نفوط بر طرف شود و هرگاه که تحلیل
 اندک بود دیگر متولد گردد و نفوط آورد و تخصیص که از خارج و داخل دیگر مدی هم رسد
 و باشد که باد بوسیر و یا نفخی مرقی سبب ایجاد گردد و گاه بود که با نفوط غلیظ
 غلیظ باشد و تحلیل نیابد و قضیب پیوسته ایستاده بماند و بدوام مدوام
 گردد و قضیب از آن متالم بود و این را تور قضیب گویند و کثافت پوست مذکور
 و کشا و کی افواه عروق متصله بدان و اغذیه باد انگیز و بسیار بهشت باز
 خسیدن جمله این علت باشند و چون این علت گفته گردد بغایت شفتی گردد
 و اصلاح کند و موجب تمدد و درم او عیه شود و شکم از آن جهت باد کند
 و عرق سرد پیدا آید و صاحب آن بپاک شود **علاج تنقیه خلط سینه**
 بقی مکرر و سهیل معتدل و خشک ساختن محل های که حرارت بخار انگیز از آن حاصل
 می شود به افکندن طلا و ضماد های خشک بر عانه و قطن و بستن صفحه سرب بر
 و خوردن غذای و شراب های جالی و خشک به نشستن بر گل و کشیدن سبز و زرد
 و سید و فستن را آنها و خوردن کاه و برک کشیدن سبز و بوسیدن آنها و گاه باشد
 که آتش سیدن بچنگشت و با بونه و طول کران بطبیخ آنها فایده نیک و خوش
 و ریاضت فرمودن اعضای بالا این نافع آید و از جمیع و فک خیر های شهوت انگیز
 و چیز های باد انگیز دور باید بودن و تحلیف و اعراض لسانی درین باب
 فایده و درود است حب الشفا و حافظ الصحه بر تبه تخدر بغایت سودمند بود

بشیافهای خنک و نرم و سرد کرده عمل کردن نافع آید و شیاف یخ نیکو بود
 و آنجا که باد غلیظتر باشد و نعوظ پیوسته تر گردد دریناب و تجوین اعراض
 دریناب بسی فایده دهد و مداومت حب الشفا و حافظه الصحتة بمرتبہ تخمدیر لغای
 سودمند بود و بشیافهای خنک نرم سرد کرده عمل کردن نافع آید و شیاف
 یخ نیکو بود و آنجا که باد غلیظتر باشد و نعوظ پیوسته گردد دریناب مبالغه بیشتر
 باید کرد و آنجا که ماده سبب ریج از دسوی خالی نباشد فصد هم نافع آید و بعد
 از آن قی بسیار باید کرد و در قطن و حوالی کمرگاه و ناف محو آتش نهادن چند آنکه
 با در آنکه و تکیهات باد شکن کردن و بر عانه و منطقه سرکه و کلاب و عصای
 کاه و خرفه و طنبخ عدس طلا کردن حالینوسن کوسیدگی را ازین علت از مادی
 بلغم و دم افتاده بود و ارفصد یا سلیق کردم و پنخکشت و نیلو فرید و خوراسیم
 و شربتی موافق و بابونه بر قضیب او طلا فرمودم نافع بود و بعضی گفته اند غلبه جگر
 فایده دارد و کافوریات دادن و در آنرا فی مناسب نشاندن هم مفیدست و چنین
 اعراض نفسانی و فکر جهات و بیکار در آب سرد افکندن مریض را سودمند آید
 و بر قطن عانه و بر قضیب هم تیزاب نرم مالیدن رفع تمه و آن کند اعوجاج
 بقوت نعوظ سبب یا قلیل الامعاء گفته باشد و اگر چه نیک شده بود
 زیرا که قضیب چون عضو عصبانیست قابلیت آن دارد که از آنطرف مایل داند
 مدتی میل کند و بدینجهت است که بعضی جهت طول و عظیم آن پیوسته چیز
 گرانی محل بر قضیب تن فرموده اند و نافع یافت اند و یا سبب آن قصور
 فضل عضله راست کننده آن بود از جانب مخالف میل و یا زوری بود
 بنفس عصبان رسد و گری و گنجی پیدا کند شخصی عرب عورتی را آتش
 پیدا شد و میل بر غلبه کرد از غایت اضطراب آنرا تا بحکم دادند
 و در می در آن پیدا شد و گری در یکجانب آن و گنجی دیگر در آنجانب علاج
 آنجا که سبب بافتن شکست بود و صلاح نتوان زیرا که مضرت اصلاح بیشتر

از مضرت کمی آن بود و اینجا که عضله از یک جانب سستی کند روغن های گرم تخصیص
 درین راحت و آنچه بدان ماند طلا باید کردن و از سردیها خبر باید نمودن و شاید
 مفقودی عصاب استحال نمودن و امثال این اعمال چنانچه در اسباب سابقه از
 جنس این تدابیر مذکور شده و الله اعلم شبق کاذب غالب از رو
 جماع نه بر قانون طبیعی و یا عدم استطاعت آلت و قوت بدنی حسب المزاج غالب
 سبب باد بود و سیر و شقاق بود و علامت کذب آن آنست که پیوسته دغدغه
 میوقوع می باشد با نفوط و بی نفوط همچو حکم و چون بیشتر واقع شود با آنکه نتوانسته
 بهم رسانیدن ضعف عظیم از آن بدورسد و مع ذلک اصل دغدغه نختی باقی بود
 و در وی و شمدی در شرح در یابد و گاه بود که این حال بسبب غلبه منی حکم
 آورنده و ضعف بعضی از اعضای ریه افتد و خاریدن در دغدغه مجاری
 و نه اکیر و ضعف و تسلی نیافتن و دلائل ضعف عضو ریه بدان دلالت کند
 علاج اینجا که سبب باد بود و سیر و شقاق بود تدبیر آن به دستور کردن
 نافع آید و اینجا که سبب تیزی منی بود گاه گاه استفرغ آن به مباشرت زمان
 تازه مکرر مزاج باید کردن درین اثنا تقویت اعضای ریه کردن به دستور کردن
 و بعضی دغدغه حجامت سهیل باد و جاورا کم ساختن و تعدیل مزاج کرده با
 وادویه و خلیکه های مناسب این اعضا نمودن و اکثر این تدابیر چون سبقت
 بیان یافته حاجت تنگوار نباشد و الله اعلم ضعف قوت یاه
 سبب قلت رغبت جماع و قلت اقدار بران یا کمی ماده منی باشد سبقت
 سبقت تدابیر کم کنند و آنها مطلقا و یا کمی گرمی و حدت مدغدغه منی بود و آن
 تبرید میرده و یا بر دخصیه و ادویه و خامی آن و یا ضعف قوای بدنی بود چنانچه
 بعضی ناچار واقع است و یا مشغول بودن طبیعت بود یا مری از مهمات بدن
 یا با عراض نفسانی چون غم و خوف و حجالت و استیحا و غضب و فرح منظر
 و یا خشک شدن منی بود و بواسطه اعتیاد ترک و اعراض از آن و یا ضعف مزاج

ادعیه منی بود یا ضعف کرده بود یا ضعف دل باشد و یا ضعف دماغ بود و
 ضعف آلت بود سبب وقوع استرخاشی قلیل از خوردن آب سرد و بعد جماع
 و رسیدن سردی و آتشباه آن و باشد که دو یا بیشتر از این بسیار موجب
 آن گردد و یا رسیدن سردی با بود از خارج بخدا گیر و پشت و یا بستن وی بود
 با جمال سحری چنانچه مشهور و شایع است و ما چند جای ملاحظه کرده ایم و باشد
 که گراست سیری فقط از مذخوله باعث بران حالات بود و این بسیار افتد و اینچنان
 که عمید زاکانی گفته است در نه لایات خود کالسبق و ساق بیکانه علامت
 کمی سختی و کمی و پرپی آلت و قلت مقدار منی و دیرری انزال و سخت شدن منی
 کار دلیل قلت باد و منی بود و سفیدی و کم بوی و کم قوامی یا فساد و کمی منی
 دلیل سردی و عدم جذب و برد خصیه بود و حصول نقابست و اشتغال
 یا مورد کوره خود دلیل باشند همچنین مجروح و زاید و مریض بودن خود علامت
 جفاف منی بود چنانچه منع ارضاع بر خشک شیر دال گردد حسب تجربه و اما نشانه
 ضعف ادعیه منی و خصیه و ضعف سایر اعضای رئیس و کرده همان علامت
 که در سوراخ مزاجات آنها مذکور شده لیکن شناختن این مرض بخصوصه
 و زانها چنان بود که هر که را ادعیه منی ضعیف بود آن ضعف محل درین مرا غلبه از
 سوراخ مزاج آنها شد لیکن شناختن این مرض بخصوصه از آنها که سردی یا تر
 یا سرد و نفوذ بدان دیر شود و انزال سریع باشد و غلبت کم کند و منی قریق و غلب
 و یا خام بود و آنرا که جگر ضعیف باشد منی و شهوت جماع کم بود و غلبه کردن
 نتواند و بعد جماع ضعفی در خود یابد و آنرا که کرده ضعیف باشد یا این جاهانی که
 در کس دردی و گرانی در کمر گاه او باشد و بعد انزال بیشتر شود که نشانه کوه
 و آنرا که دل ضعیف باشد شهوت کم بود و نفوذ شود و لذت نیکو نیابد در وقت
 میل دست و پای او لرزد و باشد که گاهی او را چنان دشت شود که پشت او هم
 لرزد و دل طبعیدن گیرد و بعد از انزال خفقان کند و آنرا که دماغ ضعیف باشد قیصیب

سستی کند و اشتباهی مباشرت کم بود و لذت نیاید و سریع الانزال بود و چون
 سردی بر دماغ غالب باشد در سر که هوا افتد از بر جماع نیاید و چون گرمی
 غالب بود در کرمات قطعاً نخواهد و بر تخاصس تن آلت در حین غنبت صادق و عدم کم
 ضعفها و اسباب و یا هم خیر شدن با وقوع شدت آن گاهی قبل از ان
 و ظهور اسباب اثر خارج ضعف استرخای و تغییر در بر دماغ یا سبقت وقوع اثر
 بقانون بران دال بود و وقوع مباشرت بدستوری تصور جای دیگر و باز ماندن
 سبب شک زدن مقرریا وجود حصول نقطه پیش از محل کار و بکار شدن
 در محل کار بیکبار دال بر بسته شدن به سحر و سحر و نفرت را دلیلی است
علاج جهت تحصیل این مقصود نخست رفع اسباب آن باید کرد و چنانچه
 اگر مسبب شده بعد تقویت بدن و عضو نمودن انگاه دراز دیداد باد و منی گویند
 از مضغفات باه بر حذر بودن **بیان** آنچه مداومت و ملازمت خوردن آنها
 درین ابواب نافع است اما ادویه مطلقه رس مطلقا زرنج بلا دریا حلو
 جوزاقل مفرج یا قوتی معجون فنجکشت معجون قنب هندی برش غشا مثلث صفتی
 جد دارد و کلاب سائیده فادز بر حیوانی در شیر سوده قضیب کا و جوانه خشک
 ساخته و نشا کرده و بر میخ البیض نیم برشت افشاریده پنیامیه حیوانات
 دودانک در خمیر حل کرده حب الشفا حافظ الصحه مزید العیر پنچوش قنبی معجون
 شفاقل معجون خصبة الثعلب معجون لعبه بربری معجون تخم جزر معجون انکرو
 معجون کندهای صحرائی معجون جرجر مشرود لیطوس دوار المسک زنجبیل پرور
 معجون سقنقور معجون فلاسفه حلوای جزر خصبة الثعلب پرورده حلوای زنجبیل
 خولجان پرورده زرنباد پرورده بوزیدان پرورده سورنجان پرورده مغاثر پرور
 اما ادویه منفرد جرجر حب صنوبر کرس کنه ناتیم آنها و حب الزم دار پی
 بسا به حبیب سقنقور خعی الثعلب زنجبیل شفاقل اشتراغ خولجان بوزیدان
 تخم کر زرنباد سورنجان مغاثر ورم خشک کرده که آنرا مالوی گویند نمک درون

شفقوز خشک کرده قرصه لعبه بر بری کبابه حرف بهنیدن قسط پیرایه شتر نیز بایه
 شتر عربی پیاز خام آب پیاز پنجه اما اغذیه دوائی و غیره و اسه
 باقلای تر و پنجه نخود تر خیسانده نخود آب بدستور لوبیای تر و پنجه نخود
 جوز مستحق حب النخض افندق مغز سیلوفرناسیل شکسته مغبول نیشکر عسل عقیده
 سوزنی تخم مرغ خانگی خصیه خردوس تخم کنجشک مغز سر حیوانات حلال تخصیص
 بانگ شفقوز خرمای مغزی که از سر درخت خرما گیرند شیر کوسفندی نیک شود
 گوشت میش به پیاز و پنجه قلیه دو پیازی کندم آب گوشت کوسفند که
 نخود و پیاز در آن بسیار باشد گوشت مرغ و خردوس چون گوشت بط گوشت
 قاز خصیه بط و قاز گوشت کنجشک کبوتر بچه شیر برنج تخم قاز و بط کوی کندنا
 مغز استخوانها مرد شیرین حلوائی زردک شلغم بجز ترب گوشت شش ماه
 کلی بریان کرده مرغهای مسکن کبابهای کم زیره برسیه دار چینی ریخته بارغن
 کوسفند جوات کاوی و کوسفندی تازه محکم بسته و شیرین الکور تازه با پوست
 و دانه خربزه شیرین کوی عسل باقندی ساده از پنجههای مذکور غله برنج قلیه
 بقا سیاه پلا و مازند رانی چرب پر نخود و موز بگوشتهای مذکور قلیه برلیون
 و نخود و بورانی ملیون باقیمه پر نخود و لوبیا و قاتق جوات یا قروت کم نمک
 و کفت اند که اگر کسی پیوسته بجای غذا گوشت خورد و بجای آب شیر اکثر اوقات
 مایلی و کثیر المنی و شدید الاله باشد اما اشربه بنید موزی خمر نو بمقداری که
 سکر نکند بر بالای طعام در ظرف آخر روز عصاره جرجیر یا بنید مذکور طبعی کز و جرجیر
 و شلغم و انجیر یا بنید مذکورات پیاز یا پنیر مساوات آمیخته و بقوام آورده مر با
 کز و مر بای را و مر بای بالنگ بسیار انچه مالیدن آن بر مذکور و
 و مقعد مقوی و بزرگ سازنده عضو و مصلح مزاج جمله آلات تناسل و
 شهوت بود در روغن بان روغن زنبق روغن مکرم که در فربه ساختن لاغر مذکور
 و دهن مسکن روغن قسط روغن راحت روغن غالیه و روغن تخمهای مذکور

چون گزرو کند ناباشیر کوسفند بیان حقنه نافع گیرند سرو یا سحبه که بر ترجمه
 و کنندم از هر یک جزوی جزو مغاث و بوزیدان و شقاق و قلب الصنوبر از هر یک
 ربع جزوی جمله را شب در تنور نهند تا مهربان شود پس مالند لختی و سیالاند و شرب و درون
 اضافه کرده بکار دارند تا شب خسبیده و سرین بر بالشتن نهاده اگر سه سقنقور را در غن
 آن بسیار نهند بهتر باشد و اگر ازین آب غالب باشد و در آن شینه فایده بسیار
بیان افغالی که هیچ و مرغ سبب ملاجطه حسن یک و ملاجطه با آنها دیدن صور
 نامه و آنچه بدان مانند شنیدن حکایات از آن باب خواندن طرق این فعل و کمال
 مکرر و مجدد و غسل آب سرد در صیف استحام سبک در شتا فرج ممتد و سوار
 معتدل فی کردن کا به کاه عادت بهضم نیکو در ک معتدل تخصیص از دست فرو
 و دوائی بزرگ کننده مالیدن بیان آنچه مضعف باه بود در شیهها خوردن
 بتخصیص آنچه نیک ترش بود و چیزهای تیز خوردن و چیزهای شور خوردن و سستی متواتر
 و تخمه کردن متعاقب سردیها بسیار خوردن چیزهای بادشکن خوردن جماع غالب کردن
 حرکات عنیفه کردن و قصد و حجامت بسیار کردن آب بسیار خوردن بتخصیص سرد
 و یا میوههای خشکی آورنده خوردن و چیزهای سخت بالغسل و یا سخت خدر کنند و یا سحر
 و یا خوردن مستند رسیدن قوی بسیار فکر کردن بسیار شستن بسیار میان
 ایستادن و همچنان بسیار کردیدن و سواری بسیار کردن و بار کران برداشتن و چیزهای
 مرخی یا آبناک و رفیق بسیار خوردن و چیزهای سرد و جابهایی نمناک شستن و سبک
 و چیزهای صلب شستن و چیزهای کران بر میان بستن و داشتن و در زیر می کشم
 و یا سگوشیدن اینست فی الجمله چیزهایی که به تقویت باه مخصوصست و استعمال
 هر یک بحال لایق و ترکیب و ترتیب هر دوائی را بطیب مازق منوط است و تأثیر
 این مقویات در مزاج پیران اندکی باشد و در مزاج ضعیف آن موردی ندارد
 هیچ نباشد و الت مفلوج بغایت مسترخ می آید و زاهدانی که این
 فعل فراموش و منع کرده باشند و کم منی و حرکت شده و جهت نسل و مراعات

ارست خواهند که بر سر کار آیند بتدریج مباشرت داشته باشند کردن این رعایتها
 کردن مفید بود و کسی را که رزنی بسته باشند باید که این صورت را بر پیشه فواید
 نویسند و در آن ترش نهند تا سرخ شود بعد مریض آب سرد غسل کند و ران دست
 بول کند چنانچه نخستی شسته شود و باذن الله تعالی کشاده شود و صورت اینست
 شخصی را شفته تمام مباشرت بود و وضعی در افعال داشت یکی فرمود که
 مداومت باز هر حیوانی نافعت هر صباح مقدار دو دانگ بیشتر خوردی مرتبه
 یافت که از حال خود رستگار بود و حارری را وضعی در باده بخت دوام سستی دفع
 چنان یافت بود که هرگاه نیمه دم جد و آب کلاب خوردی قدرت بر مباشرت یا
 دبی آن بخت بسیار بهم رسد و از طعاهای ترش و معصومانار هم فایده یافت
 و چندین ضعیف الشهوت که فریب بر تبعت قوت عظیم فتنه برین اطباء هم
 بسی شگواهی داده اند و بسی مردم را از ضعیف الشهوت سر به الاثرال بدهاوت
 رسد و زینخ و بلا دریات فریب شدند و در آن فریبی قوت عظیم پیدا شد ایشان را
 و چندین دیگر مداومت حافظ الصحة و علوی تاویره قوت تمام حاصل کردند
 و بسی مردم کثیر از طوبه مداومت معجون نفی قوت عظیم پیدا کردند و بسی مردم
 ضعیف القلب مداومت مفرحات مذکور و بوییدن عطریات و خوردن غذای عطر
 و بر قوت بصلاح آمدند و الله اعلم باب بسیت و چهارم در بیان
 احوال توالد و پستان از ترکیب و وضع و منفعت و امراض مختلفه رحم و امراض مخصوصه
 بزنان و اسباب و علامات و معالجات اینها و دلایل حصول حمل و تدریج احوال
 حامل و منع کردن البستی اما ترکیب و وضع و منافع رحم و تدریس
 بدانکه رحم که آنرا بفارسی زبدان گویند مرکبست از غشای عصبی مانند جنین
 و گوشتی غضروف مانند که کردن است و عصبی طوق مانند که در درون است
 و جسمی بیه است و شریان و عروقی که روح و غذا بدو میرسانند و کل
 همچو آنست مردان است باز کونه چنانکه گویند جسم بجای خریطه جایهاست و کردن رحم

علی بن ابی طالب
 علیه السلام

بجای قضیب و محل رحم درون فرج است میانه نشانه و روده مستقیم و از نشانه
 دراز ترست و مقدار درازی از عرض شش انگشت تا یازده انگشت معتدل و آن برپا
 محکم بود و در باطنهای آن بعضی بمرئی پشت باز بسته است و بعضی ببات و حدود نشانه
 و محل رحم و لوت است قوی اندر و بین آن چون دو رحمت بهمدگر باز نهاده و در را
 و چپ چنانکه اگر قوی بروین او را باز کنند و در رحم پیدا کردن کمی بود و منفعت و
 بودن و غشائیت آن همچنان است که در نشانه گفته شد و منفعت دو بودن تحویل
 آن همانست که در اعضای و کانه بسین شد و گوشت غضروفی و کردن رحم شکن
 بر شکن نهاده است دراز تر و کوتاه تر شود و تحویل رحم ما دام که آن تمام بالیده شود
 تمام کشاده گردد و غشای رحم هر چند فرزند بزرگ شود کشاده گردد و چون فارغ شود
 تا بیست که بهم باز نشیند قریب بحال اول زنان را نیز دو جایست لیکن بیضیهایی ایشان
 کوچکتر است و در ترا بیضیهایی مردان و پهنی مایل است و هر یک اندر غشای است جدا
 از هم و اندر دو جانب فرج نهاده و ادعیه منی ایشان بهم برشان ادعیه مرد است
 لیکن ادعیه ایشان از یکسوی تمام به بیضیه پیوسته است و سر دیگر آن محل خروج منی
 سوی رحم است نامنی ایشان اندر رحم افتد و جمع شود جهت تولید فرزند و منفعت
 ایشان تنگ بود ازین جهت انزال ایشان دفعه دفعه واقع شود و یکبار فارغ
 و باین سبب است که از تنگداری جماع همچو مردان ضعیف نگردد و برکناره خم رحم دو
 فرو نیست لیست و پهن از راست و چپ نهاده از افزای الرحم خوانند بوقت
 مباشرت هر دو طرفه شونده و قسم رحم بدان طریقی که با استقبال منی نشیند
 و دهن باز کرده تا آنرا فرار از مساس الت تلذذ کند و دوشینگی که از آبکارت
 از غشای رقیق بود که در محل بر منفذ فرج قریب هم رحم رسته است و در میان
 غشاء مجاذی قسم رحم اندک متعدی بود که تا فضلات حیضی اخراج یابد و پستان
 کوشتی بودند و می و متخلخل در درون پوست و در کهای بسیار از رحم بدان پخته
 باشد و فضله حیض در بستی بدان عروق به پستان آید و طبیعت کوهر پستان

از اسفید گرداند و سیر سازد و چون تجویف رحم زنان دوست پستان ایشان هم
دو تا در هر حیوان عدد پستان بعد و تجویف رحم وی بود و بعد و بجه و در شکم
جهت تعد آن تجویف بود در جمله حیوانات و منفعت آلات مخصوصه نشاء جهت
تولید فرزند و پروردن و تکذیات ضروریه از آن واضح ترست حاجت به تقریر نباشد
والله اعلم و اما امراض مختلفه رحم به آنکه گرمی تن مبسی داخل محل و در
و گرمی حیض طمث و سرخی یا زردی یا تیرگی آن و غلبه موی درشت یا سیاه
رغانه و غسل و انهدا و قوت نبض و عظمی آن و کثرت دکی عروق تن و خشکی لب
و زنگینی بول و خشکی باز و کثرت دکی نفس و غلبه میل نخکیها دلیل گرمی مزاج بود
واضداً و این احوال بسفیدی مایل بودن حیض و تنگی توام و یا سودا و اسهال
آن و بدی رنگ بشه و درازی پشت و سردی اسافل در غیره یا نشانه سردی
رحم بود و رقیقی و بسیاری رطوبات در محل و استقاط چنین در بزرگی دلیل گرمی مزاج
رحم بود و ضد این حالات و سبب زنگینی و خشونت خارج محل علامت خشکی
مزاج آن باشد و بر امراض مرکبه آن مرکب این احوال دال گردد و الله اعلم
و اما امراض مخصوصه بعورات و اسباب و علامات و معالجات اینها
و شواهد و بزرگترین حمل و بجهت نگر فتن که آنرا عقر گویند سبب اینها
یا کمی زن بود یا کمی منی هر دو بد جهت بتولید چنین و فاکند زیرا که تگون اعضای
بجهت باسرها از ماده منی مرد و ز نسبت و یافت و طبیعت منی بود چون غلبه سردی
یا گرمی یا سردی یا رقیقی یا غلیظی یا غلبه آن یا خامی آن بود چون منی سرد و کثرت
تر مزاج و منی کثیر الجماع و مست و یا فساد مزاج منی بود چون منی مردم مستقیم و زن
بیض سموم و اشباه آن و غوث الاعضا بتخصیص اعضای رئیس منی و اعضا
و انعقاد لایق که موقوف بر مزاج موافق است حاصل نشود و یا سود مزاج رحم بود
و بد جهت منی و طمث فاسد شوند و تولید و تغذیه چنین را قابل نباشد و این
اغلب از سوا المزاج بارد واقع شود و یا عدم دخول نقطه بود در رحم بواسطه سردی

در خم رحم از گوشت زایدی و یا ثلوی یار و سیدن قرحه که انجا بود و یا بواسطه کم کاری
 هم رحم از مخافات منفذ سر قضیب در چین انزال و یا بواسطه اعوجاج قضیب و یا بواسطه
 بهم آمدن قسم رحم از هر ماسی بدان و یا بواسطه نزسیدن سر قضیب بغم رحم از سبب
 کوتاهی و یا فریبی مرد یا زن و یا بواسطه استعلا و زن یا عدم میل و بد جهت عقد واقع
 نتواند شدن چه منی مرد که منظر قوت عاقله است مادام که رطوبت منی زن
 که منظر قوت منقده است مختلط نگردد و متزاج حاصل نشود حالتی بسبب لطف
 الفحی در شیر بطور سرچنین صورت بندد و یا سبب ضعف اقدار رحم بود و
 قبول منی و تصرف در آن موافق چون بواسطه رحم و باد داخل آن و در رحم کینه
 در آن رسیده منافذ تقدیه چین و دوام حیض و حصول رطوبتی لغزنده در رحم
 و مزاحمت سید شرب یا درم کینه اعضایی مجاور گرفته شدن از عظم و طول الکت
 و صعوبت حرکت آن و مشغول بودن طبع بدفع مرضی یا عرضی و یا سر شدن
 منی بود در چین بغم رحم بواسطه زیاده بودن درازی الکت از غایت طول مقرر
 آن که مقدار عرض یازده انگشت متوسط است و کسب منی و برودت درین
 مییافت و بدین جهت قوت عاقله آن نقصان پذیرد و یا عدم خستلاط
 هر دو منی بود قبل از قبول کیفیات رحمی که شش طرعه است بواسطه سخت
 نزول مرد یا زن و یا استعلائی آن بایل حرکت و یا وقوع حرکتی خفیف در چین جذب
 بازگشتن منی مرد بدان سبب هر نوبت مباشرت و اشباه این حالات و بدانکه عاقله
 نسبت بد و بود اثر پیری دیر بد و پدید آید زیرا که تحلیلانی که ذکر کرد از کشیدن جل و اعراض
 آودهن در اذن او را نباشد و غذای او برورش فرزند در شکم و شید دادن بوقی ضرر
 نشود و بوی قوی امراض را قایلتر بود بواسطه باقی ماندن فضلات ملشی در بدن و حال بود
 برعکس اینها باشد البته ازین بحث بود **علامات** انچه سبب آن کمی منی بود
 سابقه از منقضات منی چون ریاضتها قوی و خوردن ترابک و فاقد انس و اشتهار
 این احوال بدان اجتناب کند و صاحبان حساسان نیز تواند کرد و انچه سبب آن

کیفیات غیر لایق منی بود علامات سورا مزاج بدن یا عضو صاحب آن آلودن
 و قوام منی چنانچه در امر جز مختلفه این اعضا بدان ایما می شده بهر کیفیت که او می داند
 و کودک و سیری و سقم مزاج را علامت آفت عصبی شدن بود و اسباب منع دخول
 منی چنانچه عند الحس ظاهرست دلیل آن حال باشند و انجا خفای سده باشد
 زن دانه کسیری بخورد و با آن خواب کند و اگر بعد خواب در حلق و دهن خود طعم و بوی
 آن دریا بد سده نباشد و اگر بخلاف این بود سده باشد تعیین آن بدکی علامت است
 کنند و گفته اند که جهت تحقیق سده بخور خوشبوی کنند و قوی بران روی فرود
 کنند و زن بران نشیند و علامات چنانچه دنباله قمع بفرم جسم رسد و لحظه نکشت
 کند اگر بوی آن در حلق و بینی و دهن خود دریا بد سده نباشد و اگر بخلاف این بود
 سده باشد و علامات بواسیر در بخت حیض گفته شده و آنچه از با سورا در قمر جم
 افتد هم بدست توان دریافتن آنرا که بادی غلیظ در جسم بود در وقت مجامعت از
 آن محسوس گردد و درم صلب بکند محسوس شود و در طوبات لغزنده قبل از
 مباشرت بسیار دیده شود و زن آن حال را نیک داند و فراجمت پیه از بزرگ
 شکم بفرم می معلوم گردد و عدم علامات دیگر اسباب هم بدان اشتهاد کنند و طوبی
 و قصر و عظم آنست و مشغول بودن طبع بر مرض و غم و خوف و سرعت انزال را دلیل دیگر
 بکار نیاید و همچنین که استعلام زن را یا زن باید که آب هر دو را جدا بگیرد و در آب
 اندازند هر کدام که آب است قصور از جانب آن بود و بول هر دو را جدا بر علف
 گاهویا علف کند و در زن از بول هر کدام که علف خشک شود قصور از جانب او بود و
 جنمبول منی دلالت بر خامی و برد کند و خشکی علف دلالت کند بر گرمی جذر بول
 از آن مزاج اعضا دیدن معلوم کرد و فی الجمله علامت نیک منی آن بود که سفت
 و لزج و منی براق بود و کس بران نشیند و از آن خورد و بوی آن مثل بوی
 طلع یا بوی یاسمین بدست مالیده تازه باشد علاج آنجا که سبب کی منی بود
 ترک اسباب آن باید نمودن و چیزهای که منی را زیاده سازد از موطوبانی که در

تقویت باه گفته شد بکار باید داشتن و آنجا که سبب سوز کیفیت منی بود در ^{تعلیل}
 مزاج تن و اوجیه و آلات باید کوشیدن با احتمال اضاوان کیفیت چنانچه در
 سور المزاج مبین شده و آنجا که سبب خامی منی کودک باشد صبر باید کرد
 تا رسیده شود و منی نیز اصلاح پذیر نباشد آنجا که سبب سقم و یا اعیان و سقم
 و یا آفت عضوی رئیس و یا سور المزاج بدن بود نخست درازا که آن بدستور باید
 کوشیدن نگاه اودی که بر جل اعانت کند احتمال نمودن و دیدم چند مرد صحیح
 کرم مزاج را که بسی که خدا آنها متعدد کردند و فرزند نمی شد و در آخر در سن کبالت
 زن مرطوبه خواستند بچه شد متعدد تا سن پیری و آنجا که سبب سرد منفذ رحم
 بود بکوشت زاید و ثلویل ممکن است که رسانیدن بخور زبل آدمی بلول قمع بدامن وضع کرد
 و جاردب کردن چنانچه در ثلویلی گفته شد و نفعی عظیم یابند و اگر گنجای منی در
 باشد نهادن سیل سرب و ایما در آن نمایند و بتدریج قوی تر ساختن سیل چنانچه
 بحال لایق رسد پیری نیکو بود و آنجا که سبب گرمی من رحم بود اگر خلقی باشد
 علاج ممکن نبود و یکم که گنج خوا بماندن او را و قضیب او بواب بدان رسانیدن فایده
 و اگر سبب صدمه دوشه و امثال آن افتاده باشد فصد صافن مخالف و حجاب
 سا قها باید کردن و مع ذلک اگر در خون غلبه بیند فصد کحل جانب مخالف هم سبب بود
 و بعد فصد یا حجامت اسهال بلغم بحسب کسب و امثال آن باید کردن و کرنب نهادن
 و از حرکت عقیف دور بودن و نایک هفته و نه روز بعد سبیل هر روز مار الاصول با دوام
 روغن کرچک و سه درم ایاره فیهرا دادن و ثلثه روغن با آن یکرم چرب کرده فرجه
 ساختن و شاماد حلیه کردن و کرنب نهادن و از حرکت عقیف دور بودن در جانب
 مخالف آن خواب کردن و آنجا که شب کوری پشت قضیب بسی حادث چون اخراج نکند
 و غیر آن اگر دستکاری را قابل بود اندکی از تر عضله آن پریدن و بر صفحه هموار بسته
 داشتن و بر هم اصلاح کردن مناسب بود و اگر قطع میسر نبود و نشاید از ابر هم تا
 نرم داشتن و بر صفحه هموار بستن و ایما فایده دید و اگر چه در میسر شود و آنجا که سبب

سرما باشد بگو ماکرم داشتن تن محل نفع یابد و آنجا که سبب کوتاهی قضیب باشد
 خلقی چیزی کران دایما بر آن آوختن و دهن کرم مالیدن و بالین زن را بلند ساختن
 و پاهای آنرا چندان بطرف پهلوئی او باز پس بردن که فم رحم بیشتر آید فایده دهد
 و تبدیل زن کوتاه و باریک اولی بود و اگر کوتاهی از جهت فزونی لازم باشد و الا غلظت
 راکع بمبالغه و بیات تساقط داشته دخول کردن گاهی فایده رساند بشرط لطیف
 انزال و آنجا که سبب شرب زن فراحت رحم کند همین بیست فایده دهد و الا غلظت
 اولی بود اگر چه زنان اینغنی را نیکیند و آنجا که سبب استیلائی زن باشد بجهت عدم
 اقدار از زوج بران در حین قرب انزال هم در او مرد را به بالای خود کشیدن و راههای او را
 محکم گرفته بخود نیک نزدیک آوردن و داشتن مدتها فایده دارد و آنجا که سبب بواسیر
 رحم بود علاج آن موقوف به ازاله با سور باشد و آن پیچیده نشود و آنجا که سبب باد
 در رحم بود بطریقی که در علاج استسقامی طبع و یا در شانه و معده و غیره گفته شده
 رفع باید کردن و آرنها و ضامها و فرجهای محل بعد تقطیل مایه مولد ریج بکار داشتن
 نافع آید و آنجا که سبب درم صلب کیسه رحم و یا عضوی که فرا حرم است
 باشد علاج مشکل نذر و بخواص اشیا در تحلیل آن تقرب نمودن چنانچه در بحث اولم
 بعضی بسین شده لیکن که نفی رساند و آنجا که سبب سده منافذ چنان بود
 و در داخل رحم و آن دهن رکهای بود که شید بدان متصل میشود و او را در آرنهای مفتوح
 باید نشاندن و فرجهای مفتوح بکار داشتن در و غنهای مفتوح بر زمار و ناف و کمرگاه او
 مالیدن و از تداوی که در نفیج سده کند و غیره گفته شده و از آنچه در تداوی منع است
 و راندن نفاس و حیض توان نمودن و آنجا که سبب دوام حیض بود علاج آن چنانچه
 بخلش مذکور کرد باید کردن و آنجا که سبب بطوبی اغزاننده در رحم بقی و سبب تن
 از بلغم لزج و غلبه پاک باید کردن و در آبهای قابض کرم و معادن و غیره باید نشاندن
 و از دوائی کرم قابض و عطروجین سبیل و عود و سعد و قنفل درک میورد و در این
 و مسک و غیره با فانیذ و شکر سرخ فرجه ترتیب نمودن و شبها استعمال کردن

و اگر ازین دو اما با کز آنکسین دگر یا بلوط سرشته نهند بسی سودمند بود و خوردن
 غذای گرم و شیرین و بر بالای آن از معاجین مقوی مثل حافظ الصلحه و مفرج سنا
 و قلع فلی و آنچه بدینها نزدیک بود و یا از سمیات مقوی مثل چهارس و سرورس و سستور
 رعایت آنها و یا حلوائی جوز بود و دارچینی و حلوائی که زنان آنرا پنجهیری گویند خوردن
 و از مولدات بلغم دور بودن تخصیص میوه و مرخیات و شیرینها و بر خیزای گرم
 و خشک شستن و از مواضع نمناک و سرد خذر کردن علاج تمام باشد و آنجا که
 سبب عظم و طول ذکر و قوت مرد بود تبدیل لازم باشد و آنجا که سبب استتال
 طبیعت بود دفع مرض از آله آنها کافی باشد و اگر نه باید آب آنها را کور شد و آنجا که سبب
 سرعت انزال باشد علاج بستوری که بکاهش گفته شد باید کردن و آنجا که
 سبب کتبی عقیقت باشد آنچه اختیاری بود ترک آن نماید کردن و آنچه غیر اختیاری
 از مثل عطسه و سرفه و سیر دافع سرفه و عطسه خود را بکافور و بچیر در شستن **بسیان**
 ادویه که بالخاصیت بر بستی اعانت نمایند و طریق استعمال آنها تا **بسیان** حاج را
 چون هفت روز بعد ظهر هر صبح کمی شال با غسل آب بیاض کنند و بی بعد از آن صحبت
 مفید بود و بول فیل در حین ابتدای مجامعت با اندکی یا پس از پیوستن از آن یک
 شربت داری آشامیدن نافع بود و همچنین تخم سیاه بوس را مقدار کمی کوفته
 در غسل آب خوردن و گویند حیوانات دیگر را هم فایده میدهد و پنبه را به جوش
 بعد ظهر یا مسکه حل کرده به ششم تازه بخورد بر دشتن و بعد از آن صحبت و دشتن بود و
 و همچنین بر دشتن زهره آه و سیر و کرک مقدار ده انگب بی مسکه با شیا فیل
 سنبل و خصیه الشعاب و جذبه ستر و حب البیان و حب بلسان بر دشتن مفید
 و مرکب نافع آید و علفی که در بهار می رود و کل زرد دارد و چون آنرا کوفته بر عضو می کشند
 آبله میکند و آنرا در ری کا کاهب عاشقان گویند کوفته آنرا در پنبه کرده بر دشتن چنانچه
 زمانست چون از حیض پاک شده باشند و بعد چند ساعت صحبت و دشتن بخواست
 نافع است و کل زرد که آنرا ضرع گویند و در مغز را بسیار میباشند چون چند عدد آنرا

بدست بماند نیک تا نرم شود همچنان بخود بردارند و صبر کنند مدتی و بعد از آن
 صحبت دارد و بار گیرد باذن الله تعالی و چند زنی که تمام از آبستنی مایوس شده بودند
 و این عمل کردند و بار گرفتند با امر الله تعالی و گاه بود که جسم ازین ^{و عجزی} ^{الکلیه}
 ورشش شود هیچ اندیشه از آن نباید کرد که آن بمنزله داغی و تنقیه تمام بود رحم را
 و بدان پاک شود همچنان که با دیانرا می شنوید پاک میکرد و در اوقاتی که الم کم شود
 مباشرت نباید کرد و طریقی چند که گفته شد و گفته میشود بعد ازین مرعی داشتن
 فرجه که از بچه دان حیوانات ترتیب کنند بسی مایع آید و خوردن و برداشتن زنده
 خشک ساخته سک و کرک و گفتار درین باب نفی عجیب دارند و شیاف از
 مشک و زعفران دو برابر آنها منفر کهن خشک ز بهم سوده ساخته باشند رحم
 بردارند بدستور بعد از هر نیم نفی عظیم بخشد و مجرب است بقایت و باید دانست
 که اختلاف و محبت زوجین را درین باب اثر عظیم است و این حال سو قوت است بر
 چند امر یکی مرغوبیت صورت دوم حسن سیرت و معاشرت و معاشرت سوم
 تناسب آلت چهارم شدت شهوت پنجم موافق فراغت از انزال منی و طول
 و بنا بر این معانی حکما فرموده اند که مناکحت با جمیع اختیارات کنند و با اشتباهی
 جانبین صادق نباشد صحبت ندارند و در وقت میل صحبت رفع موانع کنند از مشغول
 بودن طبع بعضی لفانی یا بدفع بول و براز و غیره حسب المقدور بکنند و نجو شوی
 و خوشبوی و خوشکوی و ملاعجه و ملاحظه و مساس و غسل و آشیاه آن است
 کنند و بعد صدق رغبت بر بیت مقرر عام مشغول شوند و در ارسال منی زوج خود
 نگاه دارد و چند آنکه زن است را کند و آنرا توان که با و مناع تفرس نمودن و در آن
 حال زوج فارغ سازد خود را و زن را در حال انزال سخت بخود کشد و مدار و چند
 حرکات فم رحم او که شبیه است بحركات قضیب در حین انزال تمام شود و رحم
 قرار گیرد آنگاه با هستی که بر خیزد زن همچنان مدتی زانو را بر آورده و در آنها به هم
 قرار گیرد تا عقد و انعقاد صورت بندد و جهت از دیاد لذت برای زیادتی محبت و در

ند که گفت اند که غسل نجس بر پرده را بآب دهن حل کنند در قضیب بی لسته
 طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و نگاه صحت دارند و چون مکر شود این عمل
 لذت و محبت عظیم حاصل آید و طلا می کبابه بعسل و آب سرشته رقیق
 و حلالت بعسل و آب دهن سرشته رقیق و غسل و فلفل پروده و آب دهن حل کردن
 همین حال دارد و جهت مراعات تناسب همچنین برای از دیاد لذت و محبت و در عظم
 یکی و بشق دیگری هم فرموده اند چنانچه در کتب ایشان مذکور است و تا شیر این
 اختلاف و محبت زوجین در حسن شیر و اختلاف فرزند هم بسیار است و الله اعلم
 افراط حیض و احتیاس آن بدانکه استفراغی که موجب صحت مزاج زنان است
 رفتن حیض است با اعتدال که آن قانون طبیعی است و هرگاه این استفراغ از قانون
 بگردد چنانچه بیشتر رود و یا باز ایستد یا سخت کم شود و بی آنکه بغذای جنین دست شود
 موجب حصول امراض گردد در بدن ایشان چنانچه اکثر تقریب دیگر اسباب امراض
 مذکور شده قانون طبیعی در احوال حیض نزد اطباء آنست که از پس ده سالگی
 تا چهارده سالگی پدید آید در ابتدای بلوغ زنان از آن محسوس بود و هر ماه یک نوبت
 ظاهر شود و در مدت آن ظهور اقل سه روز بود و در اکثر آن از هفته تجاوز
 نکرده و انقطاع کلی آن چنانچه در ستور جمله است بیشتر از سی و پنج سالگی نباشد
 و از شصت سالگی بسته نیوفتد و هرگاه پدید آید در اوایل غالب تر آید و با همیشگی
 کمتر شود تا بتدریج منقطع گردد چون این احوال بیشتر یا کمتر واقع شود و مختلف باشد
 بمقداری که لایق باشد وقتی است آن را بسببی غیر طبیعی بود و اصحاب تجارب
 در اوقات و احوال تفاوتی بحسب اختلاف امزجه یافته اند و موقوف تفاوتی در حالت
 فحش ایشان چنانچه اکثر نوبا لغان را چنان افتد که بعد وقوع نوبت اول چندی
 ماه دیگر پدید آید و با همیشگی بر دستور قرار گیرند و بعضی را چنان افتد که مدت طمث ایشان
 یک روز بیش نباشد و بعضی را بده روز کشد بی موجبی غیر طبیعی و همچنین بعضی را واقع
 که چندین احوال سالها از پس شصت سالگی حیض مرتب بدستور سابق آید فلذا

استدلال باختلاف طمث بر حصول اسباب غیر طبیعی نسبت بقانون مذکور در کتاب
و چنان معتقد تر بود که نسبت بقواعد مستمره مراقی از حالات حیض او بوقت صحت
واقع شود جهت وجوب ملاحظه اختلاف افزوده و عادات بحسب اختلاف اوضاع
و احوال اصناف در حفظ صحت دافع مرض اما سبب افراط حیض یا استسکاب
بدن بود از خون و قوت طبیعت در دفع آن بدین طریق بواسطه افتد از برین استغفر
معتاد یا ضعف عرقی بود در رحم و کشاده شدن سران جهت استرخای آن
از رطوبتی بدنی یا جفاف آن از بلینی بدنی و رسیدن زوری اندک بدان و یا گرمی
و تری خون بود و کشادن سر رگهای رحم را بمعونت قوت دافعه عرقی و یا قرحه باشد
در داخل یا خارج رحم یا با سوری دامیه بود در آن محل و یا شفاقی باشد از سوء المزاج
یا بسبب حاصل شده بواسطه کثرت استعمال قوا بلض در محسب و اشتباه آن و یا
شفاقی بود عنقی که بزور ولادت و از آله بکارت و اشتباه آن حاصل شده باشد
یا ضعف نسج رحم بود بسبب ازمان مرضی قوی و یا حله قوی بود در رحم از خلط نفوذ
کننده و غلبه میل دم بدان موضع و شفتی شدن عروق مجسمل آن جهت و یا دفع
المی بود از سقطه یا ضربه در رحم علاج آنجا که سبب استسکای دم بود علما
آن چنانچه سبقت بیان یافت مرار بدان کوایی و بدفعه کامل و حجامت و طن
منع آن میسر گردد و در اکثر حال بعلاجی دیگر محتاج نگردد و اگر زیادتی تدبیر احتیاج افتد
قادر بر حیوانی در دفع دادن کفایت باشد و آنجا که سبب استرخای جفا
سد رگی بود در رحم و خروج دم با جفا و بی وجع و بودن اندک غثیان و صداع
و علامات لین و سپس رحم و غلبه رطوبات یا بویست عروق تن سبب تدابیر
و کثرت استفراغات بدان اشهاد کنند و یا سبب گرمی و تیزی خون بود و
علامات گرمی مزاج بدن و سوزش محل از گذشتن خون بران دلالت کند و یا سبب
قرحه داخل یا خارج رحم بود و علامات قرحه چنانچه در قرحه اعضای داخلی گفته شد
از ظهور مدت و غیره بدان کوایی و در از معالجات که جهت خون آمدن از شانه بینی

واسه بال خون قی الدم و نفث الدم گفته شده آنچه مناسب مقام بود آسپا
 باید کردن ولیکن در اینجا در رسانیدن آبهای قابض شباه آن بداخل رحم بزرگ
 و سایر خلطها سعی باید نمودن و اگر آن میسر نشود در پیش نهادن احقان هم
 فایده رساند و ضاد بر ناف و عانه و بالاتر از کش ران و قطن و کمرگاه باید نهاد
 و اگر خوردن ادویه زرد تر و بهتر منفعت رسانند و جهت تر خار عرق کنج و برگ در
 خشک سوده آب غسل سرشته بر کمرگاه و حدود ناف طلا و ضاد کردن
 بی لته نافع بود و غسل و سیاه تخم سوده و برگ مورد با هم طلا کردن نیکو بود
 اینجا که سبب با سوز جسم بود آمدن خون قطره قطره دگاه گاه سیاه و به نواب
 غیر نواب حیض و بی نواب و بودن اندک صداع و گرانی سرد در احشا و کبد
 و سوز و تسکین یافتن اعراض از غالب آمدن و بودن بادی و چشمی در حوالی نشا
 بدان گواهی دهد علاج آن بازاله اجشاء و کبد و سپرز و تسکین یافتن اعراض
 از غالب آمدن بواسیر میسر گردد و آن امری بغایت با خطر و صعبست و مختصر
 که با سوز در قعر رحم بود و دستکاری در رسانیدن و دوا بدان نیکو نتوان و آنچه
 بر فم آن بود از بریدن آن که از صعب اختلاط عقل و بطلان او از پدید آید است
 بودن اعصابی الخلقه و اغلب سبب تولید ماده این مرض بواسیر رحم و وقوع
 آن غمی عظیم بود که از جانب فراق فرزند بیشان رسد و بسیار افتد که با سوز رحم
 استخوان زمار را بپوشاند و ضایع سازد و باشد که عانه را سوراخ سازد و
 تدابیری که در میناب فی الجمله نافع بود فصد با سلیق است و حجامت سرین و
 روی رانها و تنقیه بدن از ماده سوداوی و بکلیناتی که در با سوز مقعد گفته شده
 و از همان نوع شربتها و غذاها میسور آن بکار بردن و از همان نوع تدابیر مرغی
 داشتن و در منع این خون بالتمام کوشیدن فصد مریض بود یکی را
 این مرض بود و جهت بستن خون او قرص کبریا و اشباه آن بدو دادند
 او شکور شد و دیگر را همان علاج کردند که کور شد و بران بماند و اینجا که سبقت

شقاق رحم بود از سوء المزاج یا پس تدبیر سابقه و علامات سوء المزاج خشک هم بدان گواهی دهد
 بر همه های مناسب اصلاح باید کردن چون هم سفیداج و قویای مغسول بصفه بصری برشته دیگر
 این شقاق در ظاهر رحم نباشد اجزای همهارا بایسته تازه بگرفته از آن شیان بزرگ ساخته
 از پیش بکار دارد و در تعدیل تبدیل مزاج تن در جسم کوشد و چون فرم من کرد و از تداوم
 امحانچه مناسب باشد اختیار باید کردن و چیزهای جالب و مندی و ادویه
 نشاندن تا بالایی ناف و هم ازین نوع چیزها بر جوی ناف و کمرگاه ضام کردن و آنجا که
 سبب شقاقی بود که از زور ولاده یا بی اصلیه ای قابل افتاده باشد چون از جمله
 بگذرد و باقی بود و فرم من کرده و کور عمل باید کردن و زمان آخر را که من
 کرد و گویند که پشت است شده و جهت این در حمام قوالب کرم و غیره بر کمرگاه
 طلا کنند چنانچه سبب بیان یافت مفید آید و بزور مرغ بر پشت و کمرگاه طلا کردن
 و بر بالایی آن سوده و امثال آن یا کنگر سوده یا شنیدن رقی قرار گرفتن یا
 سردشتی نافع آید و مجرب است و اگر آرد عدس بر بالایی زرده طلا کرده باشند
 و کمر یا سینه بر بالایی آن بر کمرگاه چسبانند و بگذارند تا بران خشک شود نافع بود
 و حلوائی که است آرد و بعضی ادویه قابضه عطری بزنند خوردن در میان منفعه عجیب
 دارد و چنین بدان صحت یافته اند بسیار آن بکیند پوست درخت زرد را بکوبند
 و نرم بپزند و از آب و بر آرد میدهند آمیخته در روغن بریان کنند و دوشای یافتند
 یا ستودن حلوائی ترشی شود و در صحن برداشتن اندکی مصطکی و دارچینی سوده
 بر افکند و هم نیک خلط کنند و بردارند و آنجا که سبب رفع یکاوه بود
 او را بر خاک سر زشتان و فاخر هر جوانی در دودغ سائیده و آون تسکین
 فرمودن بسیار سودمند بود چالینوس گوید در جمیع انواع افراط حیض خوردن
 عصیر خرگوله و تخم آن در آن نشستن و بدان چینه کردن از نجاسین خوردن
 شیری که خبث الحیدر سوده در آن جوشیده بود یا نیکو آهن تاب کرده باشد
 هر صباح سه اذقیه با قرص طباشیر کافوری و غیر کافوری نافع بود و در خواب

استعمال آن درین ابواب نافع است کما بهی که قطع آن جایز باشد بهمانست که
 در رفتن خون از اعضاء داخلی و خارجی گفته شده مرا از تدابیر هم از غذا
 و شراب و دوا و امثال ساختن مواد بجانب مخالف و غیر ذلک هم قریب بدانیم
 اختیار باید کردن و اینجا که سبب ضعف و تحلیل تشنج رحم بود در تقویت مزاج
 باید کوشیدن با غذای مناسبه و مداومت خوردن ادویه مقویه و استعمال حمو
 و شیانفات و احتقانات و از اینهای وضاد های و روغنهای قابض مقوی عضو
 کردن و از تدابیری که جهت تحلیل تشنج و استرخاشی اعضاء عصبانی چون
 معده و مثانه و غیره گفته شده و آنچه مناسب بود اختیار نمودن و اینجا که
 سبب حک قوی باشد و خاریدن و دغدغه پیوسته و آرزوی حرکت و محال
 قضیب و امثال آن دازده شدن از ان فعلها و دمیدگی ظاهر فرج بدان
 کواهی و به نخست ملاحظه باید کردن تا موجب حک خلط صفراوی است یا خلط سوداوی
 لذا ع چنانچه شواهد قوانین بران دلالت نماید پس اول تنقیه آن خلط باید کردن آن نگاه
 اصلاح حال عضو کردن بموم روغنهای کمی که در جرب و حک عام خارج و بعضی اعضا
 درونی گفته شده و از تدابیر جرب آلات بول بعضی اختیار نمودن و درین
 قصد و حجامت ران و کمرگاه و قطن شیب ناف و استعمال سبيلات غیر حاکم
 بسنیکو بود و در آب معادن و درون و امشابه آن و در طبخ برک شلغم
 نشستن و بعد از آن بقیه و طی های کمی جرب کردن و لعاب خطمی با کل سرشو
 بر ناف و درون فرج طلا کردن و چیزهای مرطب و خشک خوردن و تنی بسیار کردن
 عظیم نافع آید و جهت تشخیص اخلاط خرقه سفید باید که بخورد و در سایه خشک
 سازه و از لون آن دریابد و مناسب آن تدابیر کنند و گاه بود که این حک هم
 کمی منی زن بود و اینجا که کثرت مجامعت و استعمال ادویه که جهت شبق کاو
 و غالب شرط گفته شده فایده دهد و تعدیل مزاج ادویه منی ایشان میرد
 نافع آید و گفته اند که طلا کردن نم زسم به اقا قیا و عصاره لخته التیس و کل و صند

و شیاف ما میثاد پوش در بندی با سر که در و غن کل یا با عصاره برگ کاه
 یا عصاره برگ خرفه نافع بود و در جمله این حکما او را نفی ازان باشد و حقنه
 در قوا بض باشد بختی هم نافع آید و کل سرشوی یا کل از منی فقط پیوسته ^{لب} غا
 انفع از جمله بود و بعصاره خیر کرده بسیار مسکن حکم و سیلان باشد و در
 اکثر امراض زنان اعتماد بر جانب تجارب عجایز بیشتر بود و آنجا که سبب سقط یا ^{لب}
 بود اول فصد با سلیق باید کردن و بعد ازان در تدبیر از آنکه گوشت که رحم بدستور
 کوشیدن نگاه منع خون بخوراندن و آبس نه کوره از فاذر هر و عصاره خرفه
 و غیره کردن و آسایش و آرامش بستن و اما سبب احتباس طمث
 در غیر وقت بستنی اغلب سده بود در منفذ رحم یا در عروقی که تغذیه جنین میکنند
 در رحم و دفع فضلات دم که ماده حیض است بدانهاست و موجب سده منفذ رحم
 یا ورم عضوی مجاور با سه شرب و یار و نیدن کوششی بران منفذ از قرحه و غیره
 و یاریدن تو لولی و استباه آن و یار دی که از خارج بدان رسد و این حال هندیا
 در رستان بسیار افتد چون هنوز بهوای این ممالک معاد نباشند و موجب سده
 عروق یا غلبه کردن سور المزاج بارد سازد بود در بدن که با جاد مواد بدان فضل
 پیدا آید یا غلبه سور المزاج حار خارج است که با حراق آن رطوبات دم آن فضل کند
 و یا سور المزاج سا فزج کرم و خشک که بخشکی عرق را نیک سازد و جمله این نوع
 سده عرقی مردم بغایت لاغر افتد و گاه بود که بجهت غلبگی گوشت و غلبه
 بهضم آن مر خون متولد را و عدم حصول فضل بدن جهت حیض باز آید و یا سبب
 کمی خون و احتساج بدن بدان فضل پدید نیاید و حیض باشد ^{لب} علاج
 آنجا که سبب ورمی بود علاج ورم بدستورش باید کردن و آنجا که سبب ^{لب}
 سیه باشد و لاغر کردن او بدستور باید کوشیدن و میان بسته و ساد و بر کوه
 و تلها رفتن بناشتا پیرا کم سازد و بشطی که گوشت و چربی بغایت کم خورد
 و آنجا که سبب روئیدن چیزی بود بر منفذ رک علاج کشدن او لا بود و مرصها

متوقع آنرا بدیکه گفته اند مراعات خوردن و آشامیدن ریاضت و غیره تدارک باید کردن و ملوک
 انجی که سبب بروز خارجی بود بکرم کردن و تغیر فصل سرما تدارک پذیرد و انجا که سبب سوء المزاج
 باشد بدستور که مراد امین شده در تعدیل و تبدیل مزاج فوری یا خنثی باید کوشیدن و بعد رفع تدبیر آن
 او را ریاضت بادویه و اعمال که مذکور نیست که در کردن و انجا که سبب غلبه کی گشت
 بود یا دام که ازان ریجی و مرضی نباشد نباید کافتن و هرگاه به یقین دانند که مضرت
 ازان حاصل میشود نخست در لاغر کردن اگر مصلحت دانند سعی کنند بعد ازان تدبیر
 که مبین میشود بکشایند و الا در کشودن سعی نکنند ممکن بود که بقصد و حجامت
 و ریاضت و شباه آن تدارک دفع مضرات آن نمایند و انجا که سبب خون بود
 نباید دیدن اگر از تقصیری حکمست علاج جگر باید کردن و اگر از غلبه ریاضت
 و کم یافتن غذا و یا غلبه استفراغات است بخلاف آن عمل باید نمودن با الحاح
 طریق کشادن حیض آنست که اول مزاج دیدن محل را مستعد و قابل آن استفرغ
 گردانند بر رفع موانع چنانچه بدان اشارتی فی الجمله شد بعد ماده را جهت
 روینها هر روز بعضایه نرم است از پنج ران کرده تخصیص در ایامی که حیض دی
 در آن ایام می بوده و یا بعد ادویه که در آن تفتیجی و تلینی و تلطیفی باشد میخورند
 و در آن می نشاندند و شبها بفرزجه بکار میدارد و درین اثنا گاهی حرکتی عین
 زور در آورد و یا سواری میکند و اگر محملات و ملینات و مفتحات جوشانیده
 در مقه کنند و قلعی بران سرد استوار فرو کنند و لوله قلع را بنحو دیگر چنانچه بفرم
 رسد و دقتی بران صبر کند نافه آید و مرطوباتی که سبب سد حیض شحم و یا لحم نمودن
 اعمال سخت موافق آید و تقدیم تدبیر دیگر با احتیاج نبوده ولی گاه بود که بکار
 قصد مابض یا صافن محتاج شوند و نفی عظیم غشید بسیار ادویه که در مینا
 استعمالست قرومانا بزرگستی انیسون حرف خردل ثوم جنی طلیت و ج و غیره
 جوز سداب فلفل زیره سعد روماس سلخه دارچینی مصطکی شبت بادیان
 حلیه خبازی ملوخیانطلی کند نامی سخت تخم کند پایاز پنجه و خام تخم مرد زرد چوب

ما الصل طبع اهل طبع مخدوم شایسته طبع اکلیل بابونه کربسخت
 و طبع آن پیه و نبه و روغنها و گفته اند اگر شحم خنثی بخور کند و بلوله قلع آزا
 بغیر شحم رساند در روز حیض بکشد و همچنین چون افریون سوده را در سیه
 کرده بخورد و بر دارد و محطه بدان صبر کند نافع آید ثابست گوید زنی را مصلحت
 احتباس حیض شده بود شیانفانی ساختم جت او را مر قوبه بهنج بری اهل
 و سداب خشک و مویز جمله را بر نهیره کا و سرشته چند بار برداشت بکشد و اگر
 ایشان دعا فرقا و شوخیز و سداب تر و فرنیون جمله را مساوی بکیند و بکوبند
 و بسته سرشته شیان سازد و بر دارد و بغایت نافع بود یکی را حیض بسته شده
 و از وعده گذشته و از کج رفتن در کمان بود یکی فرمود که خبازی را در زیر خاکستر گرم
 و رتبه تر پیچیده نهادند تا نسیم کو سخته شد انگاه آزار نرم کرده بر روغن خروع آلائید
 و بخورد و داشت نیم گرم و با بهار فرمود که بهشت باز خسیده بر بلند می نهند و در سداب
 چنین کرد بکشد و چنانچه افراطش را نیز علاج کردند و مجرب گفت که فرج را چون الکحل
 بستان افرورز بکنند و دوسه روز به میان بگذارند و مدرات حیض خورند و روغن
 نرم بهشت زمار نرم دارند البته حیض بکشد و تجربه پیوست سیلان الرحم
 این علنی بود که پیوسته رطوبتی از رحم غیر از ندی میرود و منوی یا عفن غیر منوی
 و بد رنگ و غیر آن بکفرن خرقه سپید آسان باشد و سبب سیلان رطوبت
 ایشان چون با غلبه شهوت بود و با گرمی و غلبه آن باشد یا حکم رحم بود که بدان
 جهت دغدغه لذتی دایمی باشد و چون بی شهوت بود و متخلف نسج رحم و استسج
 او عیبه می سبب آن شده باشد و سبب سیلان رطوبت عفن ضعیف قوت
 رحم و بعضی مواد حیضی بود و عروق آن و عجز ناسکه از حفظ آن و ضعف طبعیت
 و قوت دفعه از اخراج آن یکی از هر حیض علامات در اکثر سیلان رحم نفس
 نسکی کند و اشتباهی طعام کم بود و هر رنگ متغیر باشد و او از لرزان و اشتباهی
 چشم میباید باشد که بعضی را اکثر اوقات چشم درو کند و علامت غلبه و گرمی منی

حدت در وقت آن و گرمی آن اعضا و بعد مباشرت کم یافتنی آن باشد و تقدیم
 صعب و مزمن و حدوث سیلان با آن و کشاکی سر رحم و شیب بر آمدن
 آن دستنی لموس جرم رحم بر استرخا و تهلیل نسج آن گواهی بد علاج
 اینجا که سبب سیلان منی گرمی و تیزی و غلبه آن باشد مباشرت غذا و تغذیه
 رطوبات بدن بر یا ضرات و تواتر قی و سهلات منی را کم باید ساختن انکاه چرخهای
 سرد کننده و آلوده خشک کننده منی پیوسته باید خوردن و ضما و کردن و
 حمل نمودن و احقان کردن از اینجا در تدبیر کرب نعوظ گفته شده و اصل در
 صین مرصها مداومت و دوائی مصلح مزاج بدن و عضو است بخصوصها و مخدرات
 و مسکنات درین باب نافع بود و اینجا که سبب حله بود بطریق که در افراط حکمت
 سبب حله گفته شده علاج باید کردن و اگر چه بعسر میسر کرد و اینجا که سبب سیلان
 رطوبت عفون استرخا و تهلیل نسج رحم بود همان نوع که در افراط حیض استرخا
 بدان اشارت شده عمل باید نمودن لیکن اینجا چون عفونت فضلات طمش مد
 ضعف عضو است در تنقیه نخست سعی باید کردن سهیل و در دفعه و حیات
 آنچه مناسب وقت مزاج و در جمله مبالغه در قی نافع و مداومت حب الشفا و شبها
 آن تا حد تخدر بعد تنقیها عظیم مفید آید و همه غذا را تریا قی با قند باید اختیار کردن
 رجای این حالتی بود و شبیه البستی در اکثر امراض چون بزرگ شدن شکم و پنهان
 در شک کردن اندین سر پستانها و آرزوهای سهیل و احتیاس حیض و بهم آمدن
 رحم و بدین سببها زنان به فرزندان میسوار شوند و نباشد گاه بود که این
 حالتها بچهار سال و تا پنج سال کشد و اکثر در او خرمی و در زادن پیدا آید و بجا
 بجه رطوبتی چند و بادای بسیار بیرون آید و شکم خالی گردد و فرق میان این
 علت و رستن نیست که اینجا شکم صلبتر بود و تن سست تر باشد و حرکتی که بجا
 میآید اینجا نباشد و دست و پاها شیب بود و همچو در سور القتیة زنی تا چهار سال
 این حال داشت و یراق فرزند بدستور گرفته بود بعد چهار سال آب و نادر

چند وضع کرد و خلاص شد و گاه باشد که چیزی همچو گوشت پاره برون آید
 باز طبیعتی که در ولادت ظاهر میشود و انزار را بگویند و موجب اینجمله قوت رحم بود و
 استیلائی غلبه آب زن و ضعف قوت عاقله منی مرد سبب پیری و غیره و
 اشتغال کردن رحم بر آن آبها جهت علوق و قدر نیافتن واسطه موانع و
 ماندن بر آن چند آنکه طبیعت دفع آن طلبد بسبب عجز از تحصیل مقصود و غلبه
 و بدی کیفیات ماده آن علاج تنقیه متوالی بود و تسهلات و سداوت
 و تلطیف غذا و دستورهای علاجها که در سوره القنیه و احتساب طشت گفته
 اکثر آنها تدبیر این علت بود و الله اعلم جمیع شدن آب در رحم
 علامت این آن بود که حیض باز ایستد و در حیض حرکت شکم قراقر کند
 و در مراق اندک باشد و رمی و حالتی شبیه باستسقای زرقی پیدا آید و گاه
 رطوبتی از رحم پدید آید و سبب این هم از آن نوع تواند بود که در رج گفته شد
 علاج او ویه که بجهت او را حیض گفته شد اغلب اینجانبه آید و در تنقیه
 تفتیح باید کوشیدن و ضامه که در استسقای زرقی بکار آید استعمال باید کرد
 و تدبیر سوره القنیه و تخفیف از تدبیر استسقای زرقی مرغی داشتن و گویند چون
 سفید حمول کردن نافع آید جمیع شدن با و غلیظ و در رحم این
 حالتی بود شبیه باستسقای طبعی با قراقر و خش و ضربان بود و باشد که
 حرکت آن از طرفی بطرف دیگر محسوس گردد و دند و کند و تمدد آن بیشتر در زمان
 و کش را نهاده بود و باشد که بر آن فرو آید و باشد که بحجاب و معده بر آید و از
 یکمید تسکین یابد و باز عود کند و بسیار بود که صاحب آن درین علت تا آخر عمر
 و علاج قبول نکند تخصیص که با و در میان تو بهار رحم باشد و سبب این
 علت ضعف مزاج رحم باشد و آن علت از ضرب یا سقط یا زور ولادت
 و قافله افتد و باشد که از سرمای که بفهم رحم رسد و سوء المزاج سرد بر آن
 گردد و ضعیف شود و تحلیل ماده سبب ریح نتواند کردن و خوردن چیزی

باد انگیز برین اعانت نماید و ممکن بود که باد بوسیر بدینجا انتقال کند و دیر ماندن آن نیز منجبت باشد
 علاج هر جمله تدابیری که در ریج مشاهده گفته شده و بعضی از آنچه در ریج معده و استسقا بطریق
 اینجا نافع آید لیکن اینجا چیزی را در تحلیل چکانیدن حاجت نبود در رحم باید چکانیدن نهاده و تنقیه با ریج و احقان کج
 باد شکن و محلل که را بنی منفعت رساند و باد را با ریج سوری را هم بدستورش تدبیر باید کرد و انقطاع
 رحم سبب باز کردن رحم یا بقوی قوی عظیم بود که بر رحم رسد از زور ولادت
 و تهویر قابل و صیحه قوی و ضربه و سقط چیزی کران برداشتن و امثال اینها و یا خونی
 عظیم بود که بیکبار بدور رسد از مری یا سمعی و یا غلبه رطوبت لغزاننده بود که در ابط است
 سازد و آنرا فرو لغزاند و باشد که در ابط آن بقدر خورنده خورده گردد و آن بالضرر فرود آید
 علامت این علت گاهی که تمام بیرون نیفتاده باشد آنست که از اندر زمار محمد
 و پشت و حوالی آن دردی عظیم باشد و چنان دریابد که گویا چیزی در عانده وی جمع شده
 و ایستاده و اندک کرانی میکند و قابل و صاحب علت از آن بگذشت تواند دریافتن و صاحب
 آنرا خونی بی سببی حادث گردد و باشد که این در شب آید و باشد که در عشر تولد
 کند و باشد که بول در باز گیرد و جهت ذکا می که تمام باطن آن ظاهر گردد و اعراض منفذ
 رحم ناپدید شود و چون غیر از این باشد منفذ رحم را توان دیدن کشته فروز را
 علاج اینجا که مرض کهنه شده باشد و یا صاحب آن پیروی و یا رابطهای آن
 از جانبی خورده شده باشد بجای باز ایستادن آن ممکن نباشد و اینجا که بخلاف این حالها
 باشد نخست رو دمار بجهت نرم و مقوی از نقل پاک باید کردن تا مفرحت بر طرف شود
 به بول و سهولت بیرون آید بعد از آن باید فرمودن تا به پشت باز خسته و قابل بر اصول
 را نهایی او را از هم باز گیرد و از پشم مرغزی پاکیزه بر شان پلیته پیچید و رحم را بدان پلیته
 تا به شکر و احتیاط تمام بجای باز برد و آنرا بردارد و پاره پشم دیگر را بصافه آقا قیا
 و یا بشراب کل که چیزی قابض مناسب در آن جوشانیده باشد تر کرده بر نسیم رحم نهد
 و پشم دیگر را بسکه نمزد و چتر کرده بر فرج و زمار او بندد و با اینها مریض را نهانیم کرد و در
 بخسپه و در اوقات این اعمال احتیاط کند تا روزی عطسه واقع نشود و بعد از این محجمه الش

برجوالی ناف و کمر پیوسته می نهند و عطریهای خوشبوی می بویانند و نفس خود پیوسته
 باز می کشد تا بدین حیلها جسم بجای خود باز آید و از بویهای گریه که رحم از آن گریزان
 و از هر چه لقب آورد و در میان شد و دور و زبر بهین شکل میباشد و در سوم ششها را
 بدل کنند از آب پشمی که از آبشویی که برگ مورد کل سنج و نایب است و اقا قیاد غیره در آن کشیده
 باشد تر کرده باشند و بر خم معده رحم او نهند و تا ممکن بود بهمان شکل به پهلوی سپیده
 باشد و همچنان هر ساعت محجمه نهند و پیوسته عطری قوی می بوید و غذا شور با نای
 قابض کم ترشی می خورد و از آب و سردیها و چیزهای نرم لغزاننده پرهیز میکند و ضما
 قابض می نهند کج باز و پنجم مرغ برجوالی ناف و پشت و قطن چند آنکه معلوم شود که
 فی الجمله قرار یافت آنگاه با حسیط در آبهای قابض نمکوتر با نبات می نشیند و یا بر ضما
 و نظولها و قابض بکار داشتن بر قطن و نبات و حوالی آن جهت احتیاط اقتصاد می نماید
 و بچه دان سک در کرا خشک کرده و سوده هر روز دادن مفید بود و آنجا که بر بویها
 لغزاننده باشد تر آگویی که مناسب آن بود دادن لازم باشد و در قوالی صنفیات
 داخل باید ساختن واجب بود رقیق این بسکی منفذ فرج بود چنانچه منع دخول کند و
 سبب این باغشای قوی باشد بی منفذ که بر بدن فرج از اصل مخلوق شده یا بواسطه
 روئیدن قرحه پیدا شده و صاحب این علت را که اصلی بود رتقا گویند و زمان با صلاح
 خویش رومی بند خوانند و رقی غشای بود که آن مقدار بدرون باشد حشفه را
 مانع نشود و باشد که بکثرت مجامعت آن مقدار بپای رسد و که نصف قضیب در آن درگاه
 این علت رقیق بالغازاید یا بواسطه روئیدن کوشی چنانچه منفذ خروج حیض مانند انواع
 مرضهای ایشان را سبب انتشار داده حیض در بدن دست و بد زنی فرج کثرتی را بسنج سرخ
 داغ کرده منفذ فرج کثیر بعد روئیدن ریش با کل مسدود شد و آن کثیر ضعیف و زمان
 بود ساهاتند رست بود بهتر و بیشتر از اوقات ماضی علاج در جمله این خبر
 دستکاری چاره نباشد و اول بکافتن بود و رقی غشای اغلب آن بود که ناسته شود
 و منع آگستن آن بعد شکافتن با دخال میل اسرب و حفظ آن دایما و بتدریج قویتر شدن میل

تا بحد لایق کمان بود اگر چه صعب باشد و گوشت را بعد شکافتن باید خال بهشت لیس
 قاصد دروغن زیت فاختر کرده منع بهم رستن باید کردن و مرهم این بی رنگ اسرب
 نیک باشد و دستور این شوق کردن جراحت است و نیکو داند و آنجا که منقذ حاصل
 نشود از انتشار مورد طمش پیچ بود پیوسته به تنقیه و ارتیاض تدارک آن باید نمودن
 و اند اعلم اما سرحم این اغلب کرم بود و سبب آن یا سقطه بود یا ضربه
 یا غلبه مجامع یا عسر و ملات یا زور قالمه دران صین یا احتباس طمث یا منی یا ناک
 یا رسیدن سرمای جسم کننده مواد و مانع تحلیل بد نخسل علامت
 آن تب لازم و تشویه در اکثر اوقات بود و گرانی و درد نخسل و ضربان دریم و
 برآمدگی آن از خارج یا داخل باشد که سبب مشارکت معده کرب و غشیان و فواق
 رنج دارد و باشد که سبب مشارکت دماغ صداع یا فوخ و درد کردن اصل و درون
 چشمها حادث گردد و باشد که سبب مجاورت و مزاحمت آن باوده و مشاء
 بول و باد و براز جسم شود و از سواد لون روی زبان و عرق اطراف خالی نباشد
 و گاه بود که آواز نتواند کردن و قوت مرض و باشد که غشی و یاشنج حادث گردد
 و هرگاه دسلبه شود این اعراض اشتداد یابد همچنان به در سرطانی و بوقت نضج و
 انحطاط امراض کم شود چنانچه مرار بدان ایام شده و چون صلب گردد طمث گاهی
 توان دریافتن و درد کم باشد و بول و براز جسم شود و تن و سابقا لاغر شوند و
 ضعف غلبه کنند و باشد که شکم بزرگ شود و همچو شکم سست و درم هرگاه
 در جانب پیش رحم یا در فم رحم بود درد و ضربان در زمار پدید آید و در فم
 رحم بسیار باشد و هرگاه درم در جانب قفای رحم بود درد و ضربان در قطن
 پدید آید و چون در فم رحم بود درد و ضربان نبات باز دهد و بهر حال مریض بر جانب
 درم خستق نتواند و در جمله برخاستن و نشستن به سواری نتواند و اما در درم غشی
 چنانچه در آن گفته این امراض از جمعی و ضربان و انشال آن نباشد و درد و گرانی و باد
 محل درم آن گاهی دید و در کمتر از آن بود که در درم کرم و لمس ظاهر است و عانه و حوا

و عضله‌های شکم متزلزل باشد و ضعف و علامات بلغم ظاهر بود و علاج
 تدبیر آن همان نوع باید کردن که در درم معده و روده و شان و خصیه گفته شده
 و بخصوصه رعایت چنان باید کردن که هرگاه درم در قسم رحم بود و محملات را
 بیشتر چون از داخل فرج بکار دارد و هرگاه در جانب پیش رحم بود و محملات را
 بر زمار بیشتر نهند و چون در جانب پشت بود از تخلیل با حقان بیشتر کوشند
 و چون در فقر رحم بود و محملات بر ناف و حوالی آن بیشتر بکار دارند و احق
 بسیار کنند و بزرافه بدرون رحم نیز رسانند و علاج این نوع صعبتر از جمله
 بود جهت صعوبت رسانیدن و دوا بدان و در تخلیل و درم رحم خباز می‌نخند
 و لعاب پشگل و حله و خطمی و ورق نخته آنها و روغن پیپر در دهن خرد و خمر و روغن
 خشک کند و نخته هر یک را خاصیتی بس نیکیست که ای که از ابوقت استعمال نماید
 و ضامات و احتقانات و آنزنها می‌جسل زد و بصلاح آورد این مرض را و منع
 خواب درین علت بغایت نافع بود و وسیله فم رحم چون در عظیمست شکافتن
 اگر نتوانند مناسب بود و درم فقر رحم را مدرات سبک نماید و انسداد علم
 احتقان رحم این علتی بود شبیه نعشی و صرع و سبب این چسبیدن
 حیض بود و متعفن آن و رسیدن بخار عفن بدماغ و دل و حجاب سبب مشارکت
 و یا جمع شدن بود و در ادعیه و حوالی آن و مترکم و سرد شدن آن و تحیل
 کیفیت سیمی و رسیدن بخار آن بدل و دماغ و حجاب چنانچه در بحث صرع بدینجا
 اشارتی شده این حال اغلب زنان را افتد که نوز سیده و بکر باشند
 و تن آبادان و قلیل الحيض و یا زنا فی را که کثیر المنی باشند و از شوی مدتی جدا مانده
 و به پارسائی گذرانیده احتیاطی که از احتباس طمث افتد اسلم از آن بود که
 از احتباس منی افتد و آنجا که سمیت ماده بیشتر بود و مضرت آن بحجامت بیشتر
 رسد و تنگی نفس غلبه کند و هملک باشد علامات هرگاه این علت خواب
 افتادن نخست اندیشه‌های بد و خیر کی چشم و کند حی حس و در سرد و دوار

و طنین و خفان و تشکی پیدا آید و در قرب وقوع مرض باشد که چنان دریا
 که چیزی مثل حرکت مورچه یا بادی در زیر پوست از رحم یا زمارا و بطرف
 بالا بر می آید و در وقت حدوث علت رنگ متغیر گردد و در لبها و چشم درو
 حرکات بی اراده پیدا آید و آواز نتواند کردن و اگر ماده غلیظه باشد خواب را
 غلبه کند شبیه سبات و بانشیان و کسلان بود و در حال مرض خواب کرده اند
 و باشد که بقی بقی براندازد و آگاه شود و اگر ماده سوخته باشد تشنگی غالب بود
 و در حال نوبت چشم در روی او سرخ باشد و از پستی و در چشمی خالی نبود وقوع
 علت یا عدم حیض بعد استقرار منی و عدم جسم حیض و غلبه میل جماع و جدا شدن
 رطوبتی از رحم در صین علت و فایده یافتن از آن دلالت کند بر بودن مرض منوی
 فرق میان این علت و صرع بدان کنند که اینجا زبان خائیدن و آواز بلند کردن و بسیار
 لرزیدن و کفک بر لب آوردن نباشد و از حالت غشی خالی نبود و باشد که در
 شنا بعضی سخنان گوید و تشخیص این بسیار قوی علما چنانکه سبب بسته شدن
 حیض بودند نخست او را ران بدستورهای که سبقت بیان یافت باید کرد و نگاه
 تقویت بر جسم و دماغ و دل و حجاب بقویات چنانچه طریق آنها اکثر مذکور شده
 کردن و از تداوی که در صرع گفته شده آنچه مناسب بود اختیار نمودن و غذا
 سبک و تریاقی دادن و اینجا اکثر مذکور شده که سبب احتباس منی بود و از
 آن بوجه لایق باید کردن یا کرده مقتضی را این حالت واقع شد و تواتری ملک
 پیدا کرد و او را بعد هفته بشوی دادند بهین صحت یافت و اگر این نوع میسر نباشد
 و تخفیف و تقلیل سعی باید کردن با استعمال سهیل و ریاضت و تقلیل آب غذا
 و دغده کردن قایده نم جسم و فرج او را با انگشتان چرب کردن و استباه آن
 مالیدن و جنبانیدن اسافل او را بعنف و خوراندن فادر هر حیوانی مکرر در غیر محل
 مرضی و غذای رمانی منفعت کلی نباشد و در صین علت مطلقا بویانیدن جنبیدن
 و بر جسم طلا کردن و از داخل اگر توان استعمال کردن اندکی فایده دهد و بعضی بویانیدن

و کبر هم مثل بوی چراغ کشته و خیارشور و برار مفید باشد و بویهای نیکو مضر بود
 و از بین ران تا بقدم بستن و در آب کرم نهادن و نمک و خردل کوفته مالیدن و محجمه
 آتش بر روی رانها و ساقا افکندن نافع باشد و گفته اند که شیخ انصاری یک بند
 بر دهن جاب التاج چرب کرده بفسم رحم رسانیدن و همچنین غلیه را رسانیدن
 مفید بود و ندایبری که در صرع بخاری و غیره گفته شده اغلب جهت منوس
 هم سودمند بود و در طبایعهای محلل شستن و بدان احتقان کردن هر دو را فایده دارد
 و همچنین تی کردن و سواری و مشغولی طبع و شیا فها که ماده را بقا مایل سازد و ایداع
 کمی شیر سبب آن یا کمی خون است در بدن بواسطه مرض سابق یا غلبه استخوان
 یا زرق یا افراط حیض یا کم یافتن یا بدی جوهر غذای یا سیل خون بوری و یا ضعف
 در تولید آن و یا سبب بدی جوهر خویش است که به پستان می آید بواسطه غلبه خلطی
 ران و یا کسب کردن آن کیفیتش نالایق را در بدن و یا سبب قصور مزاج پستان
 که بواسطه عین خشک غلیظ سازد و یا بواسطه غلبه رطوبت انبناک سازد و قبول
 بهضم و استحاله نیست از آن بر دوگاه باشد که از جهت غلبه خون طبیعت از بهضم و از سیر
 ساختن آن عاجز آید چنانچه بسیار افتد که سبب آن لاغری غلبه خون باشد علامت
 آنچه سبب آن ماده کمی شیر بود بعد از اسباب آن دلیل باشد و آنچه سبب آن
 بدی جوهر خون بود علامات غلبه هر خلطی و سوء المزاجات بدنی باشد آن کرد و آن
 شیر صفراوی زرد و رقیق و کرم و حاد طعم بوی بود و شیر بلغمی سپید کبود و خام
 و انبناک و شور طعم یا ترش طعم و شیر سوداوی غلیظ و تیره و کم بو باشد
 که از جهت غلیظی همچو رشته بیرون آید و شیر نیکو تنگ قوام معتدل باشد و طعم و بو
 آن خوش باشد چنانچه دستور شیر حیوانات تندرست است و آنچه سبب قصور مزاج
 پستان است لاغری و سختی گوشت و جرب تنگی دلیل بیوست و حرارت مزاج وی زیاد
 بزرگ و ظهور کبودی رگهای آن نشان غلبه سرد و تری مزاج آن باشد و آنچه سبب
 درم بود علامات آن بدان است و کند علاج تدبیر این حال اجنبیه تدبیر و دفع لاغری

و دستور اصلاح هر سببی ازین اسباب مزارا بتقریب مبین شده و اعتماد
 در تحصیل این مقصود بر خدا بود و آنچه از اغذیه درین باب نافع و مجرب است شرح
 شکسته کوسفند و کاوست و نانهای پاکیزه که تخمه دران بادیان بود و آردینهای که
 در قاتق ان شیر کرده باشند و ترشش نباشد و بجزوات و شیر و شیرینج
 و مغزهای حیوانات و پستان حیوانات بسیار شیر که قبل از دوشیدن درج
 کرده باشند و همچنان پخته خرچک بریان در شیشیه شیر و فالوده قندی و فنی
 و دوف با آن و دوف شیرین و گوشت ماهی تازه و روغن کاه و گوشت مرغ فربه
 و بره و قمر تازه و شیر شتر کم ترشی و خرپزه و نخود و باقلای تر و بورانی و علف است
 و برغث و شاخ بادیان و ساق شقایق و اسفناخ بجزوات یا قروط یا نار دان و آتش
 و هند وانه شیرین قبل از طعام و نار یلس و بالجمله هر چه منی و خون را زیاده می
 و اصلاح می آورد و شیر را نیز زیاده میگرداند و اصلاح میکند و هر چه زیاده در
 مضرت بدینجا نیز مضرت و استعمال هر غذائی ازین اغذیه و غلات و حبوبات
 هر مزاجی که ای که هم بدین اغذیه تعدیل مزاج جویند برای طبیب مستقیم
 مزاج خویش عالم باشد هم این مراعات تواند کردن و تعدیل این اغذیه است
 هر مزاجی بادویه سیم جایز بود و بلکه لازم و الله اعلم لیست شدن شیر
 در پستان آنجا که سبب گرمی مزاج و روغن آسخته طلا کردن و موم روغن
 بنفشه را با کشیر تر و ساق خرفه در مایون باید مالیدن نیک و ضما کردن و کاهی هر که
 و روغن کل بهم آسخته طلا کردن و آنجا که سبب سردی باشد موم روغن قسط
 و یا خیری و یا سوسن طلا باید کردن و ضما و حلیب کوفته و در روغن کل و سرکه هم نافع
 و اگر فودنج را بنزد تا همچو عقیقه شود یا موم روغن ضما و کنند مفید باشد و خوردن
 چیزهای پربادیه و شاخ تر آن و تخم آن هم سود دارد و خراطین کوفته طلا کردن
 بسی نیک بود و آرد جو در کرب و حله و تخم گتان پخته ضما دی مفید باشد و در
 از خوردن چیزهای که مقوی آن مزاج بود بر سیر باید کردن و سیر مایه و چیزهای که شیر را می

چون فاذر هر وانچه مایه دارد نباید دادن و لیکن بنز مایه را در سر که حل کرده
 طلا کردن سود دارد و بسیار باشد که شیر بسته متعفن گردد انجا سلق را باید تن
 تا جهر شود و آنرا با مغز نان آرد با قلا باید کوفتن غالب دروغن کل بر چکانیده ضما
 کردن و آرد کتجد و غسل و آرد با قلا نان تنک نیکو بهم کوفته ضما کردن مفید بود
 و ضما در هر روز دوسه نوبت تازه کردن تا زودتر تخلیل کند و آب نیک کرم را
 هر ساعت لته دوسه تو بدان تر کرده نمکید کردن نافع آید و تیزاب نرم مالیدن
 سودمند بود و الی الله اعلم کوفته گوشت پستان از ضربه
 استباه آن بگیرند ماش و کمو نیز بهم نیکو بگویند باب برگ سر و سر باشند
 و ضما دکنند نافع بود آما س پستان علامات آما س اعضا فی ظاهره و با س
 آن همانست که در امسین شده علاج انجا که آما س کرم باشد نمکید کردن بسیار
 منروج آب کرم نافع آید و تضمید به بنجین مخلوط بروغن کل و آرد با قلا مفید بود و کوفته
 غلب الثعلب که بروغن کل چرب کرده باشند نیکو آید و انگور از نرم کرده مالیدن
 پیوسته مفید آید و چون از سر روز گذرد ضما دما که در بسته شدن شیر گفته شد
 نهادن فایده بخش و در او اخر ضما د کوفته تخم کتان پس که سرشته نیکو بود و اگر
 پنجدرم خطمی و سه درم مردود و درم زعفران را بر زرده تخم مرغ سرشته طلا کنند
 نافع بود و در جمله اوقات تیزاب نرم مالیدن فایده دهد بغایت و چون آما س سرد
 باشد تخم کرفس کوفته ضما کردن و همچنین بابونه کوفته و آب بادیان سرشته
 یا باب کرفس نافع آید و تیزاب کاری بسی مفید بود و ضما د مای کرم که در بسته
 شیر از سردی گفته شد جمله مفید بود و انجا که درم صلب بود اول روغن سرشته
 و زرده تخم مرغ به هم آمیخته طلا کردن سود دارد بعد از آن بروغن کل و زهره گاه
 آمیخته طلا کردن مفید آید و اگر فطران قدری پسته با آن بیا میرند اقوی باشد
 و در وی سر که در برگ مازد کوفته ضما کردن بسی نیکو بود و همچنین برگ شفتالو
 با برگ سداب کوفته نهادن و انجا که درم دبیله شود تخم کتان و کنجد اصل شود

و میوه تر و لپشک بزوز بل کبوتر و نظردن و سادنج حمله مساوی بگویند و بر و غن کل
 و مغز ساق کا و وغیره و میفنج بسیرشند و ضما دکنند و اگر به تیزاب گرم کرده آنرا
 بدستور دلهها سوراخ کنند زودتر و بهتر بود و آنجا که قرحه سوختگی و خورنده در پستان
 واقع شود اگر طاعت سوزش تیزاب باشد اولی آن بود که به تیزاب آنرا پاک کنند
 و بصلح آورند و بمرهمهای لایق که در قروح بجه واکله گفته بروینند و الا بکثره غصه
 سبز و سیخه از هر یکی جدا یک من جو رس و نیم سماق حله را در یکین شراب قاضی
 کنند و بیست روز بگذارند بعد با تش نرم بزنند و بچوب سرد می جنبانند
 چنانکه به نصف آید پس ببالند و صاف ببالانند و بقوام آورند فی الحمله و به بر مرغ
 را بن قرحه طلا میکنند مفید آید بامر الله تعالی و آنجا که نور رسیدگان را پستان بوش
 بلوغ کرد کنند و در دیگر دفعه باید کردن و طعام کم لطیف دادن و صندل و آقا قلی
 و اشباه آن طلا کردن تا سرطان نشود و آنجا که سینه در پستان پدید آید برک
 شفتا لو و برک سداب ترکوفته ضما کردن نافع بود و آنجا که خواهند در ادامل بلوغ
 که پستان را حفظ کنند از بسیار بزرگ شدن طبع غصه و عصاره های قاضی پخته
 طلا کردن نافع بود و سفال یک جوی سوده آب طلا کردن و اشباه این نوع
 محققانه سودمند آید و بر بسته داشتن آن دایما بسیار منفعت دید و در آزار حض
 و منی آزار کو چک دارد و الله اعلم **حصول البشنی** اما در ابتدا چنان بود که
 انزال مرد و زن با بسم اتفاق افتد رغبت تمام و زنان را از ان حالت دلالت
 وستی محکم پدید آید و اندک چششی در زانف خود در یابد و مرد چون بر خیزد ذکر خود را
 و محل مذخوله هیچ آلودگی منی بدستور سابق نیاید و زن بعد فراغ هر چند سعی کند
 منی هیچ باز نکرده و بعد ازین قسم رحم بهم آید و بالار و وزن را و از زوی مبارک
 کمتر شود و در حین مجامعت اندک دردی از رحم بنات باز دهد و منی مرد بزودی
 باز گردد و محل از قاعده بیشتر خشکتر و نیکتر شود و نبض قوی تر بود و پیوسته
 حرارتی مثل حرارت حمام زده می باشد و حیض مطلقا نباشد و این را غلبه بود

و با اندک پدید آید پستر از محل خود و این کم باشد و غثیان و کرب و تاریکی چشم
و دوار و کسالت و خفقان و آرزوهای بد پدید شود جمله با کثر اینها بعد یکماه و یا بیشتر
یا دو ماه و چهل روز و قریب بدین ایام رنگ چهره تیره شود و در سبب آن بسیاری
میل کند و لکها بر روی پید آید و سببی چشم نزدی یا کبودی زند و شکم بزرگ گردد
و بعد چهار ماه اکثر اعراض چون دلشوره و کرب و تاریکی چشم و دوار و ابرو لاف و یاب
و جبین بچه در درون محسوس گردد و آنجا که در رست است تباه افتد که علوی
حاصل شده است یا نه تحقیق آن بهمان طریق که جهت تحقیق سه در جم گفته شد
باید کرد و گفته اند که در وقت خواب دوا و قیة غسل آب باران یا آب سرد
بخورند اگر بعد از آن بچشی و دردی در زمان خود در یابد حالمه باشد در نه بول آن
در اول بزرقت مایل باشد و در وسط قاروره او چیزی همچو پنبه زده نماید و در آخر
مایل شود و گاه باشد که بول اوصافی و با قوام بود و بر سر آن همچو صاب چیزی استاده
باشد و در میان آن همچو جبه پید بود و چون بخنسانند بالار و شیب تر رود و گفته اند
که زرا و ندراب سینه و غسل بسر کنند و بر ناستازن از آب شیمی سبز بخورد و بر دارد
و تا پیشین هیچ نخورد اگر در آن اوقات طعم دهن خود را شیرین یابد کمان بر زری
چنین غالب گردد و اگر طعم دهن خود را تلخ یابد کمان بر باد کی چنین بیشتر شود
و مجربست و اگر هیچ تغیری غالب در طعم دهن نیابد حاصل نباشد و اندام
و اما تدبیر احوال حوامل بدانکه قوی و غثیان ایشان را مادام که با فراطی مضر
نیست باید بیشتر از چهار ماه در منع آن کوشیدن با آنکه پیسر نشود و مضر باشد جهت
دفع کردن طبیعت شود و طبعی مایه بغم معده را هر گاه معدت مضعف و زور آورد
بسیار شود و یا چهار ماه در گذشتن باشد تسکین دادن لازم بود و طریق این
علاج همانست که در بحث امراض معدی مذکور شد و همچنین طریق علاج و آرزوهای
بیایان و آنجا که خفقان رنجبه دارد تجرع آب کرم و کلاب کرم و ریاضت
معتدل فایده دهد و اگر بخرید تدبیری احتیاج افتد خفیفی از آنچه در مجلس مسینست

اختیار باید کردن و آنجا که بادی در سده و روده میگردد و اندامیکند معجون
 کمونی و سفوف مقوی و استباه آن اندکی بر بالای طعام خوردن سودمند آید و غلبه
 و حرکت هم نیکو بود و آنجا که در می پشت پاهای ظاهر گردد در روغن گل و سرکه هم
 آسبخته طلا کردن مناسب بود و همچنین طین قیو لیا و نمک با سرکه و شراب و سرکه طلا کردن
 و ضماد برک کرب نخته و طلا حوض باب کرب و صبر و صندل و فوفل و آب
 غلبه الشعلب بسی مفید آید و آنجا که خارش و جوششی در درون و بیرون
 فرج باشد لعاب خطمی و کل سرشوی طلا کردن و در روغن و عصیر غلبه الشعلب و منده
 و کاسنی که کل سرشوی در آن حل کرده باشند نشستن و درون و بیرون آنرا
 بدان آسبیدن فایده بخشد و آنجا که عضلات پشت و شانه و شکم بختیاری
 و کرانی حمل ممتدی و کشیده شود و اعیای قوی در آن موضع پیدا آید روغن گل طلا کردن
 و دلك نیک نمودن و از تشنگی بزد آرد وجود التهم خیر کردن و نانی بختن و گرم دلته
 نهاده تمکید کردن و دیدیم چند حال را این حال در شبها حال پریشان و
 چنانچه بخاری هر لحظه بدیشان برآید که گمان میگردند که از خود نخواهد رفت و غمی
 عظیم واضطراب از آن میبندند مجرب تا این زمان مذکور تمکید کردی و غذای لطیف داد
 در روغن گل طلا کردی و عضلات پشت و دوش و بغلها و شانهها را محکم کردی باید
 چنانچه در ذات الجنب بدان اشارتی شده و انرا در ری رک کردن کویست و بدین
 تدبیر اصلاح آمدند و من بعضی را فادز بهر حیوانی در روغن داوم نافع آمد و بکم غذای
 لعابی جمله آنها را پسز آیدند و آن حال بسلامتی در باب زینه بود و فرزند اشتباه
 یافت بود و آنجا که بی غسل و بیدستور غمی ظاهر شود در طبخ عدس و کلناز و
 و آنجا که خشک و سرکه و مجموعه نشستن و برعانه طلا کردن نافع بود و اگر تسکین نیابد
 از این بچه که از جهت افراط حیض گفته شد بکار داشتن و آنجا که جهت خلط زایدی یا
 مرضی یا استفرغی محتاج شوند بتخصیص قصد و سهیل باید که البته قبل از چهار
 و بعد هفت ماه این تدبیر نکنند که خطای عظیم است بچه را و بعضی قصد و حجت

اعالی و شرط او مناسب بود و عوض سهیل و ملین شیر خشک که از اجاز شر
 گویند و امثال آن انجا که ولادت بدیری و صعوبت میشود او را تاباناف در طبع
 کرب و شبت صلبه و تخم کتان و خبازی و خطمی باید نشانیدن و ازین طبعی بخ بار و غن
 خروج یا کنگه یا شبت آمیخته اندر شبت و به سگاه و زمار و کمرگاه و کش ران های او
 مالیدن و فرمودن تا چند کامی برود پس بر قدمها نشیند و بیکبار از جای هر پد
 چند نوبت چنین کند الگانه قافله و لعاب جسم کتان بار و غن با دام یا با شیر و کنگه
 یا با پیله و مرغ یا بار و غن بنفشه آمیخته پیوسته بر نم رحم دی می مالند و در رحم چنان
 و در حین آمدن روز ولادت میفرمایند تا نفس نیکو بخورد و فریاد و بریا پهای خود زور
 کند و مثل این سلها چون بایامها متعلق است و تجارب ایشان درین باب بسیار است
 و خوب میدانند در مسئله غرض کردن مناسب بنماید لیکن آنچه منفعت آنرا درین امر
 نیکو یافته اند و چهار درم پوست خیارشمر منسحق و در طبعی مرکبه یا در جلاب دادن
 و همچنین خوردن خسوفای پر حله بار و غن مرغ و بادام و برگ پیرک و خطمی و آشامیدن
 حلیت و جذبه ستر و دار چینی و مشکطراشع هر یک اندر مطبوخی مناسب
 و لغز انده بغایت نافع بود و من چندان را فرمودم مقدار یک با قلاترک
 مرکبی بالنصف آن زعفران سوخته در طبع حله خوردند و بزودی خلاص شدند
 بسیار معجون محرابی از اطباء بگیرند جذبه ستر و میوه و مرکب متعال و مبادا
 دار چینی و ابل نیم متعال و جمله را کوفته و بصل سرشته بخوراند و در آب کرم و یا
 عسل آب کرم یا در شراب کهنه فاکر کرده عطره آوردن و معطیات بسبب
 نافع بود و بخور چشم ماهی و زبل کبوتر و سنگ پشت و سم خر و اسپ و موی سر
 زیرا و فایده دهد و گفته اند که گرفتن مقطاطیس در دست چپ و بستن زیر ران راست
 و اصیطک افزینی بهسم بران فایده عظیم دارد و در رانیز کم میسازد و بخا
 گفته اند که طریق احتیاط نیکو درین باب اینست که چون ابتدای آثار وضع دریا
 فی الحال بجام رود و در حمام مکت نیکو کند و لعابها و روغنهای بسیار انجا نیز کار دارد

چنانچه مذکور شد و آب گرم بسیار بریزد و اسافل خود را نرم و گرم دارد و محلی که
 هوای آن بگرمی مایل بود بوضع اشتغال کنند و خود را از بول و براز خالی کنند قبل از
 غلبه درد و اگر قبض باشد در حمام بختنه نرم شکم را فرو آورد و شور بای چوب نیم
 برود بخورد و از آب سرد و سرد بها و ترش بها در آن حین حذر کند و بر درد صبر نماید
 و فریاد تا ممکن بود نکند و باقی اعمال که سابقا گفته شد میکند مادام که او را از روز مقرر
 خود آمدن فرزند نباشد او را تکلیف روز کردن نکند و اگر عسر از جهت نفخ
 اوست که خود را بهرسم میدزد و از واسطه نبودن این حال او را قبل از آن باید که
 او را بخیل از آن خوف بیرون آورد و اگر عسر از جهت میل بچه بود بطریق غیر لایق
 قابل آنرا بخیل هموار سازد و اگر بعضی اعضا نه بوجه لایق باشد بیرون آمده باشد
 آنرا قابل با حسیط یا ز پس کند اگر تواند والا او را به پشت خوابانند و با دستک بها
 او را کشاده داشته بالا برد چنانچه سرین او از جایی بیرون داشته شود
 و آنگاه بخت بماند تا بچه باز بجایی پس رود باز او را بنشیند بروی در افتاده تکلیف
 تا بچه بیرون آید و قابل بدست آن احوال را دریابد و اگر بچه بیرون آید هموار آید منع نیاید
 کردن که کوفت بیشتر و خطر تر باشد و اگر یکپای یا یکدست بیرون کند بد بود و منع
 لازم بود و بهترین اوضاع آن بچه پس فرو آید و قبل از سه عضو دیگر ظاهر نشود رد
 بچه بجانب پشت مادر باشد و بسیار بود که بسبب عسر ولادت سطر می کشید
 و آن پرده ایست که در رحم بر کرد جنین متکون میشود و جهت حفظ آن بچه که گرم
 گردد اما اصلتر و بهتر از آن آنست که کام چاره نماید چرا که قابل با کشتن آن
 کشیده دارد و بدست راست یا با پای آنرا باره سازد و هرگاه درد و ناراحتی
 از چهار روز بگذرد و بچه بیرون نیاید باید دانستن که مرده است و تدبیر اخراج آن
 باید کردن زیرا که گذاشتن آن موجب هلاک مادر شود و جهت تعفن مذی رفتن آن
 و رسیدن بخار آن بدل داوی آن بود که چون اعضای آن ظاهر باشد و بدست
 قابل بر آن رسد قطعه قطعه کرده آنرا بخیل تمام بیرون آورد بشرط آنکه از آن

اسبی بیاورند و الا تم رخ رحم کند چنانچه گفته شد و قوت حامله را بشور با
 نرم بر قوت نگاه دارند و بویها و بخورها که مذکور شد در سهیل بکار دارند و جدا
 مانند آن در لعاب جلبه دهند و فیتله قوی از کاغذ یا چوبی از شاخ قوی اشنان
 یا لطیف یا سداب یا پنج تیزک با چند پر مرغ لفظ آن آلاسیده یا روغن بلبان یا آب
 خنظل یا طنج آن بفرمایند تا بخود بردار و دشیانی که از بخور مریم دقت و حلیت سازند
 فرجه کردن آن نیکو بود و سه درم اشنان فارسی گفته در طنج جلبه استال
 آن دادن مفیداید و بر باندن چند و مرکبی و خوراندن آنها نافع بود و فرجه که از
 خربق سیاه و مویرج و زراوند و حرج و بخور مریم و حب مارزبون و شحم خنظل و
 جله را گوشت و بخت بزره کا و سرشته ساخته باشند بغایت قوت بود و غیر
 و نافع ضد شحم خنظل و قسط و برک سداب بزره کا و سرشته نهادن عظیم
 نافع آید و آنجا که بعد آمدن بچه شیمه که زنان آنرا جفت گویند بر آید باید که قابله آنرا
 بدست نکهدارد و یا پایی کفش بران بندد و نکهدارد که باز پس رود که از آن خفقان
 و احتقان رحم مهلک پدید آید و آنرا بزور شاید بیرون آوردن که از آن بیم انقلاب
 رحم بود و تدبیر آوردن هم نزدیک با آوردن بچه مرده بود و بویها بدو هم رفتن
 و آب خاکستر خوردن و قرح اندک و عطسه در آن باب نافع بود و اگر بدینها نشود
 صاحب علقت آنرا باید خوابانیدن و چیزی بران بسته بگذاشتن و از فریادها کوره
 دادن تا بعد از جدا شود و آنجا که بعد ولادت در نفاس که چون دستور ولادت است
 با مل شود منفعت بخلاف دستور و عادت و یا جمعی شود از آن الی حادث کرد
 و علاج آنها از همان انواع باید کردن که در افراط حیض و احتباس آن گفته شده
 لیکن در منع افراط چیزی که آنرا تمام باز دارند شاید دادن که مضر باشد مگر آنکه از حد گذرد
 جهت رفع احتباس نفاس محض کنند بزرگ بخور در داشتن چنانچه دستور است بسیار
 مفید بود و همچنین که آنکسین و برک بلوط در دران نیز تسکین میکنند بالخاصه و نفاس
 نرینه است و پنج روز بود یا سی روز و نفاس مادینه پنج روز بود و با حمله و بعضی با

که ایشان را نفاس نبود و یا اندک باشد و آن عملی است که مستغنی بود و آنجا که عادت بوده باشد که بجهت او قبل از وقت بقیه تدبیر آن رفع تقویت عادت و منع آن حالت چنان باید اندیشیدن که نخست اسباب آنرا باز جویند و در ازالۀ آن سعی کنند نگاه در غیر اوقات محل تقویت اعضا بتخصیص رحم و دماغ و دل و کرده میکنند و در صین محل از مضرات بجل و سقطات باز میدارند و اسباب این عادت اسقاط یا با برسم بود که مانع آید از فرار فتن جسم جنین را و پروردن آن و تکرار آن که یاد نماید بر دفع آن یا بطوبی غالب و لغزائنده بود از جهت سودا و المزاج بار و در دهن رگهای جسم که آنها را فقر الرحم گویند و شیمه در جسم بدان متصل باشد و واسطه بود غذا را فتن جنین را از آن عروق و جهت این طوبت اتصال شیمه بدان عروق بجایست ضعیف بود و در صین بزرگی و کرانی جنین حفظ آن نتواند و بمنقل واحد از آن طلبوا اندک تبیی از خارج بقیه و یا سور المزاجی باشد در جسم کرم یا سده و که با حراق یا اجساد منی جنین را مالیدن و غذا یا فتن نیکو واقع نشود و طبیعت جسم و شیمه حفظ آن کند و با غایت مخافت حامله و کثرت احتیاج بدن او بود بصرف خون در تغذیه بدن و ضعیف ماندن جنین و طبیعت دفع آن طلبیدن جهت که اهت ازان و با کشاد فم جسم که در صین کرانی جنین آنرا تواند نگاه داشتن و جز و برده خارجی را از آن منع نیکو توان نمودن و با فلج و سستی اعصاب تن بود و تدبیر رفع اغلب این اسباب همانست که در بحث غفر گفته شده و فالجی علاج پذیر نبود و بحقیقت این علاج اسقاط همان علاج دشوار پذیر فتن است و هرگاه که این حالات بر طرف شود اعضای ریه تقویت یابند مادام که امری دیگر که بحمل مضرت سازد نشود اسقاط نیوفد و اموری که بحمل مضرت سبب ضایع شدن جنین است معقود و غیر معقود اسقاط را ضرر به است و سقطه و سبب و جماع بسیار و سهل و فسد بعد سفت ماه پیش از چهار ماه و صیحه قوی و ویدن با مضطراب و سیر و خوف عظیم و غم عظیم و نیا فتن آن و غلبه مکث در حمام و در میان آبها گرم و مرغی اسافل و بسیار خوردن چیزهای تیز و غلبه امتلائی بدن و دیگر موارد

با دوا و خوردن سموم ضعیفه و ادویه سمیه زاینکار و یا سخت سرد و یا سخت تیز و یا
 ترش و غلبه احتقان و ادرار بسیاری که سنگ و تشنگ و تب تیز و درو صعب
 و مرضهای قوی تخام و یا مخصوص برجم و جمله البتین از چنین حالات دور بودن
 واجب بود و احوال آن چو احوال دیگری که حامله است میسر نیست و بحقیقت تدبیر
 هر دو یکی است و مع ذلک با طبیعه مخالف میگرداند تقدیر الله تعالی و علامت
 افتادن بچه آنست که پستانها بیکبار خرج شود و شیر آن سیلان کند و خون چو آب
 از محل رحم ظاهر گردد و هرگاه بچه بزرگ بود همچو اعراض ولادت پدید آید و آنجا که
 دو بچه باشد یکی را افعی رسیده بود واقع میشود پستان جانب مخالف
 بحال خود بماند و آنجا که بچه مرده باشد در درون طبیعت بجهت نفرت از آن خوا
 که دفع کند شکم سخت گران شود و هرگاه حامله از پهلوی به پهلوی دیگر در چنان پیدا کرد که
 سنگی در درون او هر طرف می غلطد و ناف او بعد از آنکه گرم بود سرد
 و لاغری سخت در پستان پدید آید و از رحم آبی زرد و بدبوئی روان شود و پسند
 چشم مکرر گردد و باشد که کنارهای گوش و بینی بعد از آنکه سرخ می بوده اند سفید
 و آنچه دلالت کند بر ضعف جنین و منذر بود بسقوط سقم بدن حامله و آمدن جنین
 باوقات خود و حرکت نکردن جنین بعد چهار ماه و یا اندک حرکت کردن بعد شش ماه
 و ظهور رطوبتهای بسیار از فرج و بودن باد در رحم و اندک علم اما تدبیر
 منع نمودن آبستن کاهیه که مصلحت بزرگ در آن باشد مثل هم
 آفت حامله و غیر ذلک آنست که بکند از آنکه منی بر جسم در آید و اگر اتفاق افتد
 بیرون کنند اما منع در اندک محسوس وجه تواند بودن یکی آنکه در حین انزال مرد یا زن
 خود را باز کنند تا نطفه نفهم جسم نرسد دوم آنکه مرد منع انزال کند چنانکه بعضی
 سوم آنکه قبل از دخول زن چیزی که سد منفذ رحم کند و دفع کننده منی
 و مانع حبل بود در فم جسم آنها مثل حبیب یا شیانی که از کرب و جسم حنظل
 و هر از ایشان و فاقد انسل و حبث الحدید و ریوند و کز انکین و قطران و زهره کاد

و روده درون انار و چرک گوش حیوانات و حیض درخت توت و سرکین سیل و
 سقمونیا و سفیداب مجموع یا بعضی سازند اما بر دهن کردن از رگ هم بچند وجه
 میسر کرد و یکی آنکه بعد از انزال فی الحال جدا شوند و زن بزور تمام بر خیزد و عطسه
 و تنگی چند و صیحه چند قوی بکند و هفت قدم یا نه قدم بعقب باز جهد محکم دوم آنکه دو
 که آنرا باز گرداند و رفسم رحم بعد مثل نوشا در و نبات و ملینات و شک طبرزد و بوند
 و امثال اینها از آنچه برداشتن آن بدر حیض بود و بعضی اجزای حب مذکور را هم این چنین
 واقع است سوم آنکه بر سر بای نشیند و ناف خود را با گشت نخنی تاب دهد و ببالد و چیز
 بد بوی می بویید و در زیر خود بخور میکند از آنچه جهت سرعت زادن گفته شده و چیزی
 مزلق می خورد و آنجا که بدینها اخراج نیاید و علوق حاصل شود چاره نباشد جز آنکه
 سیلی یا چوبی سخت همچو سیلی تراشیده و تخصیص از پنج خیار می قدری در رحم فرو
 و یکسر آنرا بر پیمانی بران بسته دارد تا به بالا زرد و شیب و اکثر اوقات زور از آن
 همچنان بگذارد و مبالغه و تعجیل در دفع بیشتر فرستادن سیل و غیره نکند و
 درون آن باز دو یکد و هفت برین پنج میگذراند تا حیض اندک اندک آمدن گیرد
 و تا به تنگی تمام بکشد و پاک شود و بعضی قدری کاغذ را بر بیم چینه محکم همچو سیلی
 و قدری ریسمان بران پیچند و در نخیل ساییده برومالند و بگذارند تا خشک نشود
 آنگاه در رحم فرستند تا حیض آمدن گیرد و پاک شود و این عمل مضرت ندارد و اگر کاغذ
 به بالا رود پاک نباشد جهت آنکه بزودی نرم شود و بیرون آید و ازین عمل بهتر
 و بخوردن او و نه نهادن بسم کا بی می افتد و در آشنای کافور رحم باید که خود را از
 سر محافظ کند و قطعا جمله چیزهای قابض و ترش و سردیها و آب سرد و بنده و
 و تشنگا و چیزهای با ذاک و جذرات نخورد و هرگز در در میان حمام رود و شکم در رحم
 بلعیا بهادر و غنهای نرم ترنج بکند و چیزهای نرم کشنده و تخللات خورد مثل کاجها
 تخمه دار و اماج پر پیاز و کندنا و خبازی و زرد چوبه و بنه بار و غن خرغ بادام و آستین
 بگشت مرغهای جوان یا بی آن و از حرکت خفیف و جماع بر خیزد باشد و ملاعیه فایده در

وزمان زائیده واستقاط کرده را هم این تدابیر باید کرد تا چله اقلانم رخ که بدان
 محتاج نباشند و جهت رفع تشنگی و کم خوردن آب زائیده را در تابستان دودغ
 کا و شیرین علاچی نیکوست و در وایشان را هم که ناهفت روز بعد ولادت میباشد
 نافع بود و خرپوزه هم بجای آب نیکو بود در خصلت معده از طعام و در عدم خلود بدن تا
 و قمر و دودغ شتری تازه هم موافق آید و جلا بهایم بسیار مناسب باشد و کشاده و
 نفاس بفرجه قونیند و گرانگین در شباه آنها آن در درات کین نیکو دهد و اگر این رعایا
 نکنند و بخلاف این اعمال جرات نمایند هم وقوع انواع امراض لحمی و غیره بود چنانچه بر عالم
 باحوال بدنی مخفی نیست هرگاه بحال صحت باز آید بدستور معتاد عمل باید نمود و الله اعلم بالصواب
باب بیست و نهم در بیان امراض نشیت و مفصل

و پاهایا و اسباب علامات و معالجات اما در نشیت و تهی کا
 اما سبب در نشیت یا سوز المزاج سرد و ساده بود یا بادی و در حوالی فقره از داخل
 خارج و یا بادی بود غلیظ در آن حدود و این بیشتر افتد و اکثر نفخ مریدن یا باد بوسیر
 یا استلای رموی بود در رک بزرگ که در نشیت بدرازی کشیده است و یا رنج و ماندگی بسیار
 بود از زوری یا از غلبه حرکت یا از کثرت مجامعت و یا مرض اعضا مجا و ر بود چنانچه در
 اعراض آنها گفته شد و این قسم خارج بحث باشد اما سبب در تهیگاه در آب
 اوقات یا باد غلیظ بود یا بلغمی خام در آن حدود و **علاج** آنجا که سبب سوز المزاج
 سرد بود و سردی محل نبودن و کرائی یافتن اکثر در قطن و نافع بودن چیزهای
 گرم باغسل و بالاتر و زیاد شدن در سکون و در شب و در سرد مایران دلالت
 کند تبدیل مزاج باید کردن بجا و دست بلادریات و رس و کسبی معجون خرقانی و آب
 اینها از مقویات و معدلات و غذایای گرمی فراهم آید و روغن کپت و روغن بخیل
 و همین الایه و اشمال گرم کرده و نشیت بر آتش داشتن بر روغن و نمک چرب کرده
 بدگر و غنها و بدست مالیدن سود دارد و آنجا که سبب بلغم غلیظ بود و کرائی محصل

و ظهور قوت و جابجایی اندک اندک و دوشواری بر خاستن و بر محل و بودن آن
 اغلب در قطن و سن و سخته و زیاده شدن سکون و سرما و بخوردن میوه و آب سرد
 و نشفت ناکردن محل روغنی را که بران مالند بدان اشتها دکنه بعدتی مکرر و سهال
 غلیظ با اعمال مذکوره اصلاح باید کرد و تیزاب مدبر خلطیت و جدوار مالیدن درین
 هر دو قسم بغایت سودمند بود و غده کردن و کاهن تسکین یافتن و باز نمود
 کردن و ظهور و تندیدی اقوی در حرکت و کم شدن در آخر حرکت بدان کواهی و به
 غذای بادشکن باید خوردن و ضامادنا و کما دما می بادشکن بکار داشتن و درون
 زیره و روغنهای مذکور مالیدن و دوائی مقوی مذکور خوردن و مع ذلک باد کوبیده
 بدستوری که مبین شده تحلیل نمودن و نفخ مراقب را به بعضی از تدابیر یا بنحو ایامراقی
 اصلاح کردن و آنجا که سبب امتلا می عرق پشت بود و بودن و جبه بر دوزین پشت
 بآن اشارت کند باید دیدن که سبب آن امتلا باز ایستادن حیض یا نفاس
 یا جسن منی است استفراغ آنها باید کرد و اگر تمرید تبیری احتیاج افتد قصد باید
 باید کردن و غذا کم ساختن و مالیدن آن عرق بر طول و طرف مهره پشت و بعد
 بدین روغنی محلل چون روغن مصطکی و یاسکن چون روغن کل باشد که از خوردن
 نقل معده واقع شود و آنجا که درون و کلفند و سفوف مقوی درس و امثال آن
 خوردن نافع بود و حرکت غالب باشد سوار می سود دارد و آنجا که سبب تعب
 باشد بعد از اسباب آن چنانچه گفته شد بدان کواهی و به تسکین دلک معتدل
 و استراحت و ترطیب و خوردن غذای مناسب که در اعیا گفته شد و تفریح و بهای
 خوشن اصلاح باید کردن و از جماع و محلات قویه و تبها خدر نمون جوانی را
 در کمرگاه نزدیک قطن بمقدار کف دستی در محکم کرد و در میان دوشانه هم مقدار
 محلی در میگرداند و باقی پشت بسلاست بود و در کمرگاه چنان بود که بر جبهه پشتی
 برخاستن و کشتن و در میان شانه چنان بود که گردن و سینه راست و توانی
 کشیدن و داشتن و انواع تدبیر گرمی فرا میگرد و محلات می مالند فایده زیاده ندارد

و گفته شده بود جو کی رسید و حال او دید فرمود تا محل در در بر نه ساخت اول
 بر محل کرگاه او که در او بیشتر بود به سدر باکی نیز تمامی آنرا خراشید چنانکه اندک
 خونی از آنها بیرون آمد و سیم تیس را ساسید بآب و به بر مرغی بران مالید و کنداشت
 تا خشک شده ساعتی را آن محل ورم کرد بمقدار نصف سیمی پس آنرا بر و
 جرب کرد و کنداشت روزی دیگر از آن زخمها زردابی اندک ترا سیدن گرفت و پیوسته
 بران بسته داشتن میفرمود و هر روز بهمان روغن جرب میفرمود هفته را ورم و درد
 و آمدن زرداب تمام تکین یافت و بعده آن محل بالاین بهم همین نوع علاج کرد
 و بعد تکین در دما و اسهیل صیالی قوی داد و در آشنای این معالجات او را برنجی جرب
 و نرم نخت میداد و در مدت بیست روز صحت تمام حاصل کرد و دیگر خود نکرد و الله اعلم
میل کردن مهره پشت آنچه بجانب بیرون آید آنرا حده خوانند و آنچه
 بجانب درون رود آنرا قفس گویند و آنچه به یک پهلو میل کند آنرا التوانا مند و سبب آن
 بیشتر رطوبات لغز آنده بود و در محل ربط مهره یا رطوبات غلیظ یا بادی غلیظ در
 آن موضع و آنرا فرس گویند و باشد که از ورمی داخلی در صفاق حده پدید آید و مهره
 از محل خود جیب بماند و باشد که ضربه یا سقطه سبب آن میل شود و این مرض کودکان را
 بسیار افتد جهت غلبه تولد ماده خام و غلیظ و نفخی در بدن ایشان بواسطه کثرت استیلا
 و جهت نرمی روابط مهرهای ایشان و ابقراط گفته که هرگاه خداوند را بویا سر قمری
 قبل از بلوغ این مرض از غیر سقطه و ضربه واقع شود جهلک بود بواسطه انتقال مواد
 آن مرض سابق و حادث شدن خراجی بزرگ و مرض ازان مواد علامات
 شاید موادی که اسباب این علت اند همان نوعست که در در پشت گفته شد
 و تعاقب ضربه و سقطه شاید بود بر سینه آنها و وجع جاس و حمی دال بود بر ورم
 چنانچه مرا گفته شده و در جمله سابقا باریک شود جهت تنگ شدن منفذ
 غذای آن علاج آنجا که سبب رطوبتی افلاج آورده اند و از آنچه در علاج
 افلاج در بو گفته شده محققیت آن اختیار باید کردن در یک ویریه سینه فایده

وانجا که سبب بلغم غلیظ تشنج کننده باشد نوعی در تشنج بلغمی گفته شده
 عمل کردن نافع آید وانجا که سبب باد غلیظ باشد علاج کزاز مفید بود و با
 در تمامی اقسام استفراغ و تحلیس خلط و باد سبب علت باید کردن چنانچه
 مرار طریق آن معلوم شده بعد از تعدیل مزاج نمودن و بدست مجربان
 آن مهره را بجای باز بردن و از دستورهای که در هر مقامی مذکور شده آنچه
 مناسب باشد مرعی باید داشتن و الله اعلم و در **دور**
وعرق النساء فرق میان این دو مرض آنست که وجع درک همین در سرتن
 باشد و بران فرو دنیاید مگر اندکی و در عرق النساء بر دازی آن رگی کشیده
 باشد و بدین جهت با سیم آن رگ که محلست موسوم بود بی ذکر حال و عوام
 این مرض را رگ قشقه گویند و سبب هر دو ماده فصلی بود که در درون
 موضع ریزد و بماند لیکن ماده در سرتن در مفصل درک بود ماده عرق النساء
 در مفصل درک و درین عرق بود و در دپری پهن که کشنده است تا بنیه زانو
 محیط شده و فرو آمده و هر چند گفته که ماده آن فرو و تر آید و باید پاشند و
 انگشتان پای هم رسد و گاه بود که ماده آن که درین درد مذکور شد بی آنکه در
 مفصل بوده باشد و بدینجا انتقال کرده و سبب میل مواد بزرگ **اغلب**
 آن بود و بسیار شستن بر چیزهای صلب و باشت که ماده وجع رحم بدینجا
 کند و این درد پدید آید و اکثر ماده سبب آن بلغم خام بود و این مرض **اغلب** متقدم
 عرق النساء باشد **علامات** دلیل هر خلطی چنانچه مرار مذکور شده
 ظاهر بود و بسیار بود که درین دو مرض چون گفته شد استخوان از حقه بیرون خیزد
 و ساق دران باریک شود و هر دو خداوند عرق النساء است شدن و خم شدن
 و شوار تر بود و در بازوی رطوبات مخاطی بسیار باشد **علاج** تدبیر
 این هر دو وجع تدبیر وجع المفاصل بود لیکن اینجا چون ماده در غورت و محفوظ
 است در تدبیر این مرض ملاحظه و اتمام بیشتر باید و طریق کلی در علاج این نوع

امراض مزمنه کاهی که نوباشند آنست که نخست ماده آنرا باز جویند و در میل
 کوشند بفارلق و بقایای آنرا از محل تحلیل کنند بجللات قوی که ماده را از عرق
 بکشد انگاه عضورا تقویت نمایند تا دیگر فصد را قبول نکند و آن عادت از د
 زایل شود و اینجا که گفته شده باشد استفراغ حاجت نبود و در تحلیل
 باید کوشیدن بدستوری که بعد تنقیه نکند و کور میکرد و اما اینجا که در او ایل ماده بود
 غالب یابند ابتدا الفصد با سلیق از جانب محازی باید کردن و در روز روز
 فرمودن و یا چیزی قلیل لطیف دادن بعد چون درد از جانب وحشی را
 و ساق فرود آمده بود یا از عرق النساء فصد کردن و چون از جانب انشی فرود
 آمده باشد فصد صافن کردن و بعد مهلتی بیکبار از رک که بر پشت پایی نهاد
 میان بنصر و خضر فصد کردن و بعضی گفته اند که فصد این عرق بهتر از فصد عرق النساء
 بود و بعضی گفته اند که بعد فصد این عرق یا از با سلیق صواب باشد و جایگزین
 گوید که فصد صافن و مابض درین مرض انفع است از فصد عرق النساء و مابض انفع
 از صافن است و بعضی مجربان گفته اند که اولی آن بود که در روز قبل از فصد هر دو
 یکنوبت حقه کند و در رموی هم سهیل فایده عظیم رساند و بعضی گفته اند که در
 اگر چیزی سحج آورنده کند نافع بود زیرا که بسیار واقع شود که در درد سرین و عرق النساء
 سحج و سهیل خون واقع شود صحت یابند چنانچه در آبله فرنگ و بعد این
 تنقیهات نیز بکاری باید کردن بر تمامی رک یا بر حقه ران در عرق النساء و غیره
 باید کرد و در حقه ران برود و بدو روغن سوسن بیکبار یا بدو فعات از هر دو روغن
 و در آن اثنا از مولدات ماده مرض و مضغفات عضو بقدر امکان خدر کرد
 و گفته اند که بجمه ماده را از قعر محصل بیرون کشیدن و بعد از آن محل را بمقراض بر
 ساختن تا دفع شود یا شط کردن بدستور حجامت و خون بسیار از آن
 کشیدن و زیاده از قاعده علاجه باید کردن و از مطلق این علتهای تدریجی که شک
 کننده ماده و خام کننده آن بود از داخل یا خارج نشاید کردن و استعانت

بمقویات عضوبین بعد تنقیه لازم و نافع بود و قبل از آن مضر بود و مقویات
 همان نیست که مراراً مذکور شده و مداومت آنها هم هیچ این علتهار نکند و اگر بعضی
 و اولاً یابند که در آن سسم جذب ماده از محل تحلیل آن و تقویت عضوباشد
 از خارج بکار داشتن آنرا فواید عظیم باید دانست بلکه خزان استعمال کردن خطا بود
 و آنچه نفع و جمعیت این خواص در تجربه رسیده است تیزاب بدر به سیاحت و
 و داروی ابله فرنگ و دهن سمن و دهن المفاصل عموماً فی عیلت بود و نفع کف کردید
 و در پی آن در در حسم پیدا کرده و آن بعد دو هفته بوجج الورك منتقل شد و در آن
 محل از سرین اندک و رمی هم ظاهر بود و عجایب انواع روغنهای محلول که در او جاع چنین
 استعمال میکنند چون روغن اسپست و روغن سیت و روغن ناخواه و روغن سیاه
 تخم و روغن کرچک و روغن زیره و روغن حلنت و روغن تخم کند نا و غیره میمالند
 و ضاد های محلول بکار میباشند و زرنبا و جد و دار و امثال آن طلا میگردند و گاهی
 جهت تسکین وجع مخدرات نیز استعانت مینمودند و نافع نمی آید و بهجت یکماه کشید
 و او بغایت ضعیف شد چنانچه از حرکت باز ماند و در آن وساق او بسی لاغر شده
 و از ضعف و در سخن نتوانستی گفتن فرمودم تا بر موضع وجع و درم او تیزاب مالیدند
 و قدری فاذر حیوانی در کلاب سائیده بد و خورانیند بعد ساعتی چشم باز کرد
 و از ناله برآسود انگاه هر روز و وقت فاذر میسیدادند و تیزاب نیز می مالیدند
 و غذا برشته مرغ میخورانیدند و همین در سه روز قوت گرفت و در دو درم سنگین
 و خلاص شد مجرب علاج عرق النسا چنان سیکر که تمامی آن پای ماؤن را تدبیر تریخ
 میکرد و بعد ریسمانی قوی را بگشت کلان آن پای می بست و در میض را بد آن گشت
 از بلندی بر می آویخت چنانکه سر میض از زمین مقدار شبری برداشته میشد
 و سه چوب ران ریسمان می زد و در میض را از در لحظه غشی میشد و انگاه ادرافود
 می آورد و میگذاشت بهمین تدبیر آن وجع مرتفع میشد اما درین کاهی که بی احتیاط
 واقع شود استرخای در آن گشت پای پدید می آید و همچنان بمرکت ماند و شخصی که

این علاج کرد و این تصور پدید آمد و حکمای هند طریقی در شستن مقرر کرده اند
 که آن ملازمت در مرض عظیم نافع است و آنچنان بود که مریض مریخ نشیند بعد از این
 و تریخ محل و سرد پای غیرواقع چنانکه بکشد ران متصل بود بعد از آن یا
 ماکوف ران و رگ بشنند و بیاورند و بر بالای ران غیر ماکوف چنانکه بکشد ران متصل بود
 همچنان قرار گیرد و اسلام و در جمله این نوع امراض شستن مریض در آب معادلین
 بعد از این بر روغنهای مناسب و بعد از آن هم روغن مالیدن نافع بود و اگر در این
 نشیند که محملات قوی دگر در آن باشد هم نیکو بود و در هیچ کفایت و ریه و
 کلاغ سیاه و عک و دیگر که در کلس که در صحرای امید و دوسه بین دارد
 و دوم دراز و ضفدع سبز و غیره شستن بسی مفید و مجرب است و اگر دوسه ازینها
 با هم جمع کنند انفع آید و گفته اند که چون مریض را این علاجه موثر افتد هر روز
 یک گرم یا ششالی فقط سفید باشد ریخته بخورد و صحت یابد **سیان** شیان نافع در
 کهنه مرض بکشد و کینج و جاد شیر و انزروت و مقل و اشق و زنجبیل و سورنجان
 و شقاق و شحم خنظل و بلخ هندی و جند و زرباد و قسط و دانه سبز و برگ سداب و انیسون
 و تخم بادیان و بوره و فانیند بمسافات جمله را سوده با هم بسپارند و شیان
 و اندر اسلم و حج المفاصل سبب منفعل و درد بندای زانو و دستها و انگشتان
 سبب ضعف این اعضا بود بواسطه سور المزاجی سافج بارد این بیشتر افتد و یا
 که جذب مواد بد آنجا کند و سبب فاعل درین مرض یا سور المزاج تمام بدن بود یا از
 اعضای ریئه فقط که بد آنجهت ماده موجه متولد گردد و بمفاصل منفع کرد و این
 سور المزاج یا ساده باشد یا مادی و ماده آن یا بلغم و مره بود این بیشتر افتد
 و یا بلغم خام باشد و یا خون بود و یا صفرا باشد و یا باد بود و گاهی هم از سودا واقع
 و اکثر اینها فضا که مضموم دوم یا سوم باشند و آنچه برین مرض اعانت می نماید خوردن
 غذاهای ناموافق مولده است و بدی مضموم و ترک ریاضت و حرکت عیف بر سر سینه
 و جماع و حمام برهتلا و احتباس خون بواسطه طمٹ و شرب خمر و آب میوه بر تن

و در هم خوردن بی ترتیب و بسیار باشد که بحیث خستنی عظیم خلطی بکند از دود در این صحن
 حرکتی ناهموار کرده شود و آن ماده در بندگاه ریزد و بماند و این مرض میراث بفرزند
 رود و در یکاه بماند و بعد سکین در هر چندگاه عود کند و سبب دیر ماندن این علت
 آن بود که در منافصل کنجای مواد صرفست بی اختلاط با خرای اعضا تا بدان
 متاثر شدن از دوائی فعل طبیعت و بعد بود و چون در منافصل و تر و غش و ف
 استخوان در باطست و مضم این اعضا ضعیف بود دفع ایشان مرفصله را بدین سیر کرد
 و بسیار باشد که ماده آن در بندگاه متحجر شود و بندگاه سخت گردد و انگشتان سطر
 در هم چسبیده شود یا کوزه بمانند و باشد که در میان بندگاه انگشتان کوشش
 فزونی پدید آید و این از ماده دموی افتد و تحجر از ماده بلغمی و سوداوی و سبب دت
 حرکت منافصل محصل است و اولی الجمل و ج و نفوذ مواد هم درین مواضع صلبه و تریز
 گردد و اکثر مردمی را که منافصل افتد اول نقرس پدید آید و این علت بیشتر بران ناها
 و مردم ضعیف و سوداوی را افتد علامات شناختن بر ماده و سودا مزاجی
 همون محل و لمس و ضربان و کرانی و تمدد و خراج صاحب و ضرر یافتن از دوائی
 موافق و راحت یافتن از دوائی معتاد طبع و قوت و ضعف آن در اوقات روز و شب
 و تهاوره و استدا و فصل و سخته و سن آسان بود چنانچه مرا را تقدم بیان فست
 و آنچه دلالت کند بر ترکیب ماده آنست که از کرم فقط و سرد فقط نفع نیاید و اگر
 دفعه نفع یابد و دفعه دیگر از سردی منتفع شود و گاهی را که مزاج کرم بوده باشد
 و تدابیر بارد و طب چون خوردن میوه بسیار واقع شده باشد این ماده مرکب
 بسیار بود که ماده این علت فاسد شود همچو سده و علامت آن بآن باشد
 که دوج یا حله یا نورشش بود و از چیزهای کرم و ملاست جامه متضرر شود و از چیزهای
 خشک راحت یابد و آنجا که ماده ریخی بود و خفت محصل و انتقال در دوازده محل بران
 دال گردد و تقدم تناول الطعمه و فواکه با انگیز هم بران کواه باشد و آنجا که این ماده
 از حرارت و حدت بر تبه باشد که در استخوان در رود و آنرا تبه کند و این را طببا

ریح الشوک که گویند علاج آنجا که مرض اندک و بعضی مفاسل بود و گشته
 و عرض البدن فرنگ نباشد قوی کردن بسیار و مداومت خوردن بلادریات یا زینجا
 یارس و مالیدن محملات که در عرق النساء کفته شده بزودی اصلاح یابد
 و آنجا که عرض البدن فرنگ و باد آن بود همان نوع که در محاش مسین است علاج بد
 و آنجا که مرض قوی و نو بود اگر سبب سوء المزاج ساده باشد نخست تعدیل
 باید کردن بدستوری که مرارند کور شده بعد از آن تسکین و حج و تحلیس ماده و
 و چون سوء المزاج بدن یا اعضای رئیس مقدمه مرض باشد در تعدیل آنها اول
 سعی باید کردن بعد از آن بتدبیر یا ده مرض پرداختن چنانچه مسین یک دوگاه بود
 که در تعدیل ساده حاران بستران اندک خون و صفرا محتاج شوند و در تعدیل بارو
 آن بستران اندک بلغم و اگر سبب ماده باشد اول قطع آن بستران مقرر
 و منع غلبه رختن آن بعضو باید کردن و انگاه در تحلیس باقی از محل کوشیدن و در
 هر تدبیری چند چیز مرعی باید داشتن اما آنجا که ماده دم باشد چنان رعایت باید کرد
 که بعد دو سه روز رفسد کنند و در آن ایام مریض چیزی قلیل و لطیف نماند خوردن
 و چون درد در دست راست باشد اکحل دست چپ را بکشایند و در عکس در
 زانوی راست باشد با سلیق دست راست را بکشایند و اگر در زانوی چپ باشد
 با سلیق دست چپ را بکشایند و اگر در هر دو پای بود از هر دو با سلیق به یکبار فصد
 و اگر در هر دو دست بود از هر دو اکحل یکبار فصد کنند و خون بمقدار قوت بردارند
 و بعد سه روز یا دو روز از آن قی فرمایند خصوصا که در دریاها باشد و اگر بدین هم
 تسکین نشود سهیلی لایق هم دهند در یکی از ایام بحران تخصیص در هفتم و یازدهم
 و چهاردهم غذا و شربت سوء المزاج و موی می دهند چنانچه در امراض دست
 مرارند کور شده و در باقی اخلاط هم برین قیاس باید کردن و درین اثنا بنطول
 آب سرد یا طلای را دغ فی الجملة منع رختن ماده غالب بجل باید کردن و آنجا که
 ماده صفرا باشد چنان رعایت باید کردن که نخست بر داعی قوی منع ماده میکنند

و شدتهای مناسب بخوراند و انتظار نفع میکشند و بقی ماده را کم و بخلاف مایل می
 و چون نفع پیدا آید سهیل صفر دهند لیکن در جمله مواد گرم چون تپی یا در اتفاق
 افتاده باشد یا تشنگی غالب و حرارتی در سهیل دادن و در غذا و شربت ملاطفه
 جانب آن باید نمودن و سکنت آنها در تدریسیم بکار باید داشتن و آنجا که ماده بلغم
 خام بوده از ابتدا در نفع ماده کوشند بمبالغه بخورانند و کلنگین عملی بر نداشتن با
 آب رازیانه و اسبابه آن و رافع و در آن نفع تمام استفراغ کنند و این قسم
 چون کمتر ترست استفراغات را باید وقتی قبیل از سهیل و بعد از آن مکرر
 و بمبالغه باید کردن و آنجا که ماده آب آه محض باشد و صفرا و بلغم نخست تدریس نفع باید کرد
 بخورانند چنانچه مرکب که مناسب و باران بود چنانچه در شرط الغب و غلبه غیر خاص
 و اسبابه آن مذکور شده و قی بسیار باید فرمودن و بعد نفع سهیلی که هر دو غلط
 دفع کند دادن و آنجا که ماده از سودا و سی خالی نباشد از منفعیات و سهیلات سودا
 استعمال باید کردن و هرگاه نفع در حاصل شود ما را الاصول بار و غن خروج چند
 باید دادن و آنجا که با سهیل ماده دفع نشود بدرات قویه بعد از آن باید دادن و
 چنانچه در بحث امراض کرده و مثانه مبین شده و بسیار بود که بدرات محض دفع
 نمایند و حاجت سهیل نیاید و آن برای طبیب مجرب منوطست و بعد از این
 تنقیها تحلیس تنقیه ماده و تقویت عضو و تشکین و جع باید کردن بمالیدن تیر آب
 در و غنبا که در وجع الورک و عرق النساء مذکور شد و قبل از تحلیس ماده و نفع
 عضو مجرب و ملینات و محملات بکار نیاید داشتن زیرا که مفصل بعد از آن در آن
 ماده بجزکت آمده دفع کنند از خود و آن ماده باز گردد و در بدن طبیبان کابل بسیار
 گردد و از آن حال بیم حدوث انواع امراض باشد و اگر با عصاره تخم صندل و بلغ
 از و ملاک گردد و این نوع خطا از طبیبان کابل بسیار واقع شده است و رافع
 قوی هم قریب بدین فعلی کند و از سهیل ضعیف هم جهت تحریک کردن آن مواد
 و دفع نام نکردن در اول مرض منع کرده اند چون محل مرض عصبانی واقع است

از هر چه بعصب مضرت مثل ترشیه و لبنیات و سردیها تا ضرورتی کلی نباشد
 بهتر باید فرمودن و حرکت قوی چون سبب وجع و جذب ماده است بحال از این
 حذر باید نمودن و طریق حکمای هبند در علاج این چنین امراض آنست که در آن
 چون وجع غالب بود طبیعت بدفع آن مشغول شود و نخست در تسکین وجع کوشند
 با استعمال مسکنات از خارج نه بخدرات که بعصب مضرت اند خلط را هم فسرده و خام
 میکنند بلکه چیزی که ماده را از عضو خارج بکشد و تحلیل میکند و مع ذلک تقویت
 عضو هم مینماید همچو تیراب فاروقی در بر و میفرمود که سورنجان در آن حل کنند و آن
 زیرا که سورنجان را در دفع و تحلیل فضلات ازین اعضا خاصیتی نیکوست و
 تسکین سهل خلط سبب دهند سهیلی قوی سدرج الحوکه تا از عود آن بزد
 این شود و بعد از آن چیزی که تقویت عضو کند بنوعی که دیگر قبول آن ماده نکند
 و این الا و جاع مالیدن و بدان مداومت نمودن فرمایند چنانکه عود آن از موضع
 بگذرد و تا چنان فصل بر آن بگذرد و عود نکند و درین اوقات مداومت خوردن مقویات
 بدن و مصلح مرض بر بالای غذای مناسب مقرر دارند چون مرض کهنه و اندک
 بود بجللات مذکور تحلیل آن نمایند و درین جا گاهی که ابتداء بسهل که هم
 قوی آورد و هم اسهال کند کنند بلکه مکرر دهند و ایشان اخلاط غلیظ و سهیلی
 و جیبای تیزی دهند و جهت دفع صفرا ازینها در لبنیات صفرا داخل صحت
 دهند و گاهی که ماده خونی سبب باشد و مرض نو و قوی افتاده بود و فضا
 تجویز کنند و کرسنگ نیک دهند و من این نوع تدابیر بسیار بهتر از تدابیر یونانیان
 یا قسم شخصی را مفصل گفته شده بود و آنکشتهای دست لوسریک
 مقدار بادرنک خوردن شده بود و اندک کسور کشته و لون آن بسیار نایل
 بود و ماده آن از سودا و بی خالی نبود بمداومت مالیدن و این مفصل نکشتهای
 بحال اصلی رسیده و آدمرد و ایم الخمر بود و اکثر اوقات غذای غلیظ خورد
 اما در اوقات علاج از آنها پرهیز نمودنی و گاهی سهیلی ماده غلیظ هم خورد

و شربت های مناسب بخوراند و انتظار نضج میکشند و بقی ماده را کم و بخلاف میل بسیار
 و چون نضج پدید آید سهیل صفر دهند لیکن در جمله مواد گرم چون تپی یا درو اتفاق
 افتاده باشد یا تشنگی غالب و حرارتی در سهیل دادن و در غذا و شربت ملاطفه
 جانب آن باید نمودن و مسکنات آنها در تداویر هم بکار باید داشتن و آنجا که ماده بلغم
 خام بوده از ابتدا در نضج ماده کوشند بمبالغه بخورانند و کلنگین عسلی بر ناستها با
 آب رازیانه و اشباه آن در اوج و درازا بجز نضج تمام استفراغ کنند و این قسم
 چون عسر ترست استفراغات را باید وقتی قبیل از سهیل و بعد از آن مکرر
 و بمبالغه باید کردن و آنجا که ماده آب آه عجز رنگ و صفرا و هم نخست تدبیر نضج باید کرد
 بخورانیدن چیزهای مرکب که مناسب و بار ^{در} وجود چنانچه در شرط الغب و غلب غیر خاص
 و اشباه آن مذکور شده و قی بسیار باید فرمودن و بعد نضج سهیلی که هر دو غلط
 دفع کند دادن و آنجا که ماده از سودا و سی خالی نباشد از نضجات و سهیلات سودا
 استعمال باید کرد و هرگاه نضج دیر حاصل شود ما را الاصول بار و غن خروج چند
 باید دادن و آنجا که با سهیل ماده دفع نشود مدرات قویه بعد از آن باید دادن و
 چنانچه در بحث امراض کرده و مثانه مبین شده و بسیار بود که بدرات محض دفع
 نمایند و حاجت سهیل نیاید و آن برای طبیب موجب منوطست و بعد از این
 تنقیه تحلیس تنقیه ماده و تقویت عضو و تسکین و جع باید کردن بمالیدن تیز آب
 و روغن آنها که در وجع الورك و عرق النساء مذکور شد قبیل از تقلیل ماده و نضج تنقیه
 عضو بخوبی و ملینات و محلات بکار شاید داشتن زیرا که منفاصل بعد از آن و اما
 ماده بجرکت آمده دفع کنند از خود و آن ماده باز گردد و در بدن طبیبان کابل بسیار
 گردد و از آن حال بیم حدوث انواع امراض باشد و اگر با عصاره تخصیص دل و دماغ
 زود بملک گردد و این نوع خطا از طبیبان جابل بسیار واقع شده است در اوج
 قوی هم قریب بدین فعلی کند و از سهیل ضعیف هم جهت تحریک کردن آن مواد
 و دفع نام نکردن در اول مرض منع کرده اند چون محصل مرض عصبانی واقعست

از هر چه بعصب مضرت مثل ترشیهها و لبنیات و سردیها تا ضرورتی کلی نباشد
 بهر نیز باید فرمودن و حرکت قوی چون سبب وجع و جذب ماده است بجل ازان
 حذر باید نمودن و طریق حکمای هبند در علاج این چنین امراض آنست که ذرا
 چون وجع غالب بود طبیعت بدفع آن مشغول شود و نخست در تسکین وجع کوشند
 با استعمال سکنتات از خارج نه بمخدرات که بعصب مضرانده خلط را هم فسرده و خام
 میکنند بلکه بخیزی که ماده را از عضو خارج میکند و تحلیل میکند و مع ذلک تقویت
 عضو هم مینماید همچو تیزاب فاروقی مدبر و میفرمود که سورنجان در آن حل کنند او را
 زیرا که سورنجان را در دفع و تحلیل فضلات ازین اعضا خاصیتی نیکوست و بعد
 تسکین سهیل خلط سبب دهند سهیلی قوی سریع الحریکه تا از عود آن بزرده
 زمین شود و بعد ازین چیزهای که تقویت عضو کنند بنوعی که دیگر قبول آن ماده نکنند
 و این الا و جاع مالیدن و بدان مداومت نمودن فرمایند چه آنکه عود آن از موضع
 بگذرد و تا چهار فصل بر آن بگذرد و عود نکند و درین اوقات مداومت خوردن مقویات
 بدن و مصلح مرض بر بالای غذای مناسب مقرر دارند چون مرض کهنه دانه
 بود بجللات مذکور تحلیل آن نمایند و درین جا کاهی که ابدت ابر سهیل که هم
 قوی آورد و هم اسهال کند کنند بلکه مکرر دهند و ایشان اخلاط غلیظ و اسهال
 و جهای تیزی دهند و جهت دفع صفرا ازینها در لبنیات صفرا داخل ساخته
 دهند و کاهی که ماده خونی سبب باشد و مرض نو و قوی افتاده بود و ضعیف
 تجویز کنند و اگر سنگ نیک دهند و من این نوع تدابیر بسیار بهتر از تدابیر یونانیان
 یافتن شخصی را مفصل کهنه شده بود و انگشتهای دست او بزرگ
 مقدار بزرگ خوردن شده بود و اندک کسور کشته و لون آن سیاه بی
 بود و ماده آن از سودا و بی خالی نبود مداومت مالیدن دهن مفصل انگشتان
 بحال اصلی رسیده و او مرد در ایم الخمر بود و اکثر اوقات غذای غلیظ خورد
 اما در اوقات علاج از آنها پرهیز نمودی و کاهی سهیلی ماده غلیظ هم خورد

عورتی در بهار شیر و ماست در یواس و چغاله با هم خورده بود و در دندنا
 سردست و انگشت پیدا کرده بود و بسیار صعب نبود و مدتی گذشت و او از
 دوائی کرم مثل نجیبیل پرورده و دالمشاک و غیره خوردی تمام صحت
 نمی آمد فرمودم تا تخم تیزره را ساییده بکباب اغشته برشته کند بر تمامی نزدگاه
 عضو و او پیچید و زاین مداومت نمود و صحت یافت و چند شخص دیگر را قی بسیار
 میفرمودم و ازین دوائی بستند و بر بنریس کردند و زودی صحت یافتند
 و چند مرض را که این علت گفته شده بود البته فرنگ فرمودم بالید
 و بدستور عرق کردند و صحت یافتند و چندین را که ریج الشوک داشتند هم بد
 نوع علاج کردم و کاهی در ریج الشوک تیزاب بالیدن فرمودم عظیم نافع آمد
 و طبیبهای که در عرق النساء گفته شد در آن بسیار شستن هم از موده است
 بتخصیص که بعد از آن بر و غنهای مذکور تسکین کنند و آب معادن هم بسبی فایده
 و اینچنین امراض مزمنه بدیر علاج پذیرد و اگر تسکین باز نرود و عود کند هم
 ادویه سبکه که حکمای یونان استعمال آنها را درین مرض نافع یافت اند
 اما **مسهل صفرا** همانست که در امراض صفراوی مذکور شد اما چون
 شریقی از آنرا مقوی بیکدرم ناپدیدم سورنجان کنند بدین مرض نافع آید
 و اما **مسهل بلغم** بیکدرم سورنجان و بوزیدان و تخم خطل ازینهم
 و انکی غار یقون از هر یکی نیمدرم تریب بیکدرم و جمله بکوبند و با یکدرم مقفل در آب
 حل کرده بپوشند و بدینند این یکشربت بود مردم قوی مزاج را و دیگر را
 بکیند تخم رازیانه اصل سوسن اصل بادیان تخم کاسنی از هر یکی
 سه درم تریب سفید و سورنجان از هر یکی دو درم و جمله را بجوشانند در دوطل
 آب تالشی بپزند نگاه آنرا صاف کرده سی درم تخمین اضافه کنند و بدینند مردم
 قوی مزاج را و حب منتن و ایارج لوغاذ یا یا هم پسندیده اند در مطبوخی مناسب
 سورنجان و قهقهات درینها لایق حال هر غرضی و مقدار قوت هر شخص و آن

برای طبیب و انا متعلق بود و کانی را که از خوردن دو انفرت باشد حب حیال
 اوفق باشد و مجرب است اما **مسهل صغیر** و بلغم مرکبی بود ازین
 مسهلات که جهت آنها مذکور شد لیکن اجزای مسهل بلغم بیشتر باید اگر مسهل
 بلغم را بصبر و سقمونیا مقوی سازند نیکو بود و یا رجات خود کانی بود درین مقصود
 لیکن در مطبوخی سورنجان اولی بود و اما **مسهل سودا** همانست که در
 امراض سوداوی گفت شده مقوی بسورنجان بیان ادویه که مالیدن
 آنها را نافع یافت اند و روغن زیت که افعی در آن جوشیده بود غسل آب
 نارسیده بعد بیرون آمدن از حمام و واکشی این علت بود که بعضی از کباب
 ساقی و قدم سطر و بر خاسته شود و باشد که که بدن پدید آید و اغلب ساق
 حدوث شود و سبب این مرض کثاده شدن عرق بود و ریختن ماده غلیظ
 در آن و اکثر ماده این مرض چون سوداوی باشد و یا خون بلغمی و گاه بود که چون
 صرف باشد بلخی اخلاط خلطی دیگر هر یک را بعلامات آن چنانچه مراد آمدین شده
 بتوان شناختن و طعامهای غلیظ خوردن بسیار و بر امتلا حرکت کردن که بر
 آواز در آورد و برین مرض اعانت کنند و از بخت پیکان و حمالان را بسیار
 و گاه بود که از انتقال ماده مرضی لمحال و یا غیر آن پدید آید و این علت چون
 دیگر در علاج پذیر قبول کند و باشد که اچنانا سبب حرارتی عارضی عفوی
 بجاده آن باید و ان جهت ریش کرد و **علاج** طریق اصوب در تدبیر
 این مرض آنست که برهنه کنند از چیزهای سوداکنیز و مولدات بلغم غلیظ و از هر چه
 خون را غلیظ میسازد و کم خوردن بیشتر از هضم حرکت و جماع نکنند و در خشن
 پایهارا بر بلندی نهاده دارند و بسیار هم بر پایها نشینند بلکه دایما دراز کرده نشینند
 و ماده آنرا بقصد باسلیق هر دو دست محکم کنند و هم جهت مخالف مایل سازند
 و مداومتی که در تنی کردن مرغی دارند چنانکه یک در در میان تنی میکنند هم قریب
 بدین منفعت یابند و در جمع بهتر نفع یابند و بعد این تدابیر تنقیه ماده را

بابا یارچ فیترا و حجار منی طبعیخ افیتون و یا حب آن و افیتون نیم درم روغن
 کنند انفع بود و چون مرض مستحکم شده باشد چاره نبود جز آنکه پوست را
 بشکافند و رک را بسید کنند و بدرازی شق سازند و بدست بمالند تا خون غلیظ از آن
 بسیار برود و ماده از عضو منفع گردد و در بدن نشتر نکند و دانگاه اصلاح آن کنند
 و اگر امن نباشد و از عود ترسند و یا بار دیگر ماده بدانجا میسل نکند لیکن درین
 تدبیر ساق ضعیف و لاغر شود و چون ماده آن سوداوی بوده باشد از قطع آن
 بیم انتشار آن ماده بود در بدن و پدید آمدن امراض سوداوی از آن و الله اعلم
 و امر الفیل این علتی بود که ساق و سر پای سطر شود چنانچه شبیه کرد و پیک
 پیل و سبب آن غالب آمدن خون سوداوی حاد یا بلغمی بود بعروق انوضع و
 نفوذ کردن آن از رک بگوشت و تشرب کردن گوشت پایی آن ماده را و ضعف
 جذب محصل ماده را و استلا از اغذیه مولده سودا و زور کردن بر پاها در سیر
 جمله برین علت اعانت کنند ازین نیز بدین جهت حاملان و سقایان را بسیار دفع
 شود و گه نه این علت را علاج کردن دشوار بود و این بیشتر ریش کرد و جهت
 بودن ماده این صلب تر و نیز تر از ماده دوائی و گاه بود که باکله منجر شود و چاره جز
 بای را از زانو بر نهد یا از بند کاه قدم اگر غوره در سر پای باشد علاج
 ضعف این علت را علاج قوی دوائی باید کردن و قوی آنرا بعد توان از تنقیه بعد تراب
 کاری قوی اصلاح ممکن بود و دوا بسیار و مکرر نهادن بر اطراف پای مخصوصا
 بر عروق و محلها که دانست که ابتدا از آن محل بنیاد شده بود نافع بود فی الجمله
 فقرس این وجع صعب بود از جنس وجع المفاصل که در سر پای پدید آید
 و مردمان فاسق را بسیار افتد و ابتدای آن گاهی از انگشتان شود تخصیص
 از انگشت بزرگ و این بیشتر باشد و گاهی از پاشنه شود و یا از شیب قدم
 یا از یک پهلوی آن و یا باشد که عام شود در تمام سر پا و بالا بر آید و درد بر آن نیمه
 برسد و ماده فقرس در رباطات مفاصل قدم و پا در غشاء محیط بدان مفاصل باشد

و بد جهت زودتر وجع مفاصل عود کند چه بجنبانیدن عضو و دام حرکت
 فشار دکی آن و عدم صلابت محل چنانچه در وجع المفاصل واقع است سبب
 سرعت قبول و نزول ماده گردد بلا شبهه و ماده و اسباب حدوث این
 مرض همان است که در وجع المفاصل گفته شد و شناختن هر ماده بدلائی که
 بهم انجام دادن اشارت شده میسر گردد و این علت مردم خصی و کودک را نباشد
 و زنان را نیز تا در افتد و منقرض را پوست خصیه دراز گردد و علاج
 طریقند بر این مرض همانست که تفصیل در وجع المفاصل مذکور شد لیکن طریقی
 بنده یان اولی و از موده است و حضرت خداوندی سلطان حسین بالیقار سی
 بزرگان را بدین نوع علاج کردند زودتر و بهتر علاج یافتند و تقویت مجرد
 تنقیه و دفع قوی در اول این مرض همان حشت آورد که در وجع المفاصل مذکور شد
 و اندک علم در دیاشنه غیر فقرسی سبب آن یا ضربه و سقطه بود
 انجامد و کلاً از منی را در آب حل کرده طلا کردن و آرایش جستن و حب الشفا
 و امثال آن بر بالای طعام دادن فایده دهد یا سبب فشار ده شدن در موزه
 بود و ایما بعد از آنکه آب سرد بسیار بر آن ریخته باشند همین طلا فایده بخشد
 و یا سبب تخنن ماده بود بر آن محل از اعالی بدن انجاقی کردن طلا کردن و غن کلی فایده
 رساند اگر زیاده و کهنه شود به نیز باید بالیدن بر غنی محل مسکن بدین نوع در اندک علم بالاصول
باب بیست و ششم در بیان سموم و ادویه زیانکار و حیوانات
 سمی کننده و تریاقات مطلقاً و طریق غوزدن بعضی سمها و ادوای مضرت حفظ
 صحت و رفع مرض و احتیاط از ورود سموم و از حیوانات سمی و مودعی و علاج
 کسانی که زهری بریشان وارد شده باشد بخوردن غیر آن بد آنکه سم انجیز
 که چون بوجهی از دوجه وارد شود بر بدن فاسد شود مزاج روح و یا مزاج جمله بزرگ
 بخاصیتی که از اثر صورت نوعیه اوست خواه بکیفیت ممدان باشد و خواه نباشد
 و تریاق چریست که چون بوجهی از دوجه وارد شود بر بدن بخاصیت دفع سمیت سموم

نماید از بدن خواه کیفیت ممد آن باشد و خواه نباشد خواه ورود سموم
 مقدم بوده باشد و خواه موخر از پنجهت موسوم بود بقادر بر حیوانی یعنی متعلق
 به سم و بنا برین اصطلاح هر سمی بخاصیت دفع ضرر سمی دیگر میکند نسبت بدان
 تریاق فاروق بود و آنچه این افعال کیفیت غالبه کند آنرا سم و تریاق گوئیم بلکه
 آنرا از جمله ادویه زیانکار یا نافع و مقوی عد کنیم ولیکن در عرف اطبا هر چیزی که چون
 وارد شود بدن فساد می عظیم کند خواه بخاصیت و خواه بکیفیت غالبه و خواه بهر
 و این فساد خواه که نسبت بمزاج تمام بدن باشد و خواه نسبت بمزاج روح تنها
 و خواه نسبت بمزاج عضوی مخصوص آنرا سم گویند زیرا که هر کیفیت که بر تبه را به
 رسد فعل سم آن ظاهر میشود و تریاق در مقابل این بود یعنی آنست که
 چون وارد شود بر بدن تقویت بدن و دفع سمیت و مضرت سموم کند خواه
 بخاصیت و خواه بکیفیت غالبه و خواه بهر دو تقویت خواه که نسبت باتمام
 بدن باشد و خواه نسبت باروحی از ارواح ثلثه و خواه نسبت باعضوی از
 اعضا و هر یک از این سم و تریاق سه نوع بود نباتی و معدنی و حیوانی
 اما سموم حقیقه نباتی که هندیان جمله افرا بس و بسی و مهو را و کیدار
 و پیونیت نامند آنچه محرب است افعال آن یازده است هندی و بطریق که حکمای
 هند تحقیق هر یک کرده و نام نهاده و بیان حالات آن نموده اند اینجاست
 میشود سینکاسینجی است در لون هبیا تیشاخ آهوبره ماند و آن در کوه
 کیدار پرست که میان هند و خطای واقع است میباشد و قوت اعلائی آن
 بر تبه ایست که اگر کسی آن کنند عرق تن بدن آلوده شود و یا بر زبان
 رسانند در ساعت سرایت کند و هلاک سازد بواسطه متکیف شدن روح
 ملاقی جلد از آن و فرار کردن بطرف مبدأ و منشای خود که آن دل است و فاسد شدن
 روح حیوانی را اندر دل و یا فرار نمودن روح از کیفیت آن و مختص شدن بایرون
 رفتن از دل چنانچه در افراط اعراض نفسانی دانسته شده و حکمای هند امتحان

قوت بدان کنند که بر شاخ کاوش شیر دار تعلیق کنند و بدوشند اگر بجای
 خون آمدن گیرد بغایت بقوت بود والا بهترین سینگیا آن بود که بوزن کران باشد
 و چون بشکند درون آن سیاه و براق و صلب بود و گاه باشد که درون آن
 مایل بسرخ نیز یا سفیدی تیره یا زردی بود و نقاط سیاه دارد و باشد که بر روی
 آن چیزی همچو سحیح طلق یا کافور پدید آید و سرخ آن اقوی از زرد و سفید باشد
 و زرد اقوی از سفید بود و از جمله سموم نباتی و غیر نباتی سینگیا سیاه اقوی
 باشد و گویند که اگر آنرا بر کاب مالند از برون موزه را کب سرایت کند و این
 قسم کمیاب بود و آنچه یابند حکما و سلاطین بپزند بکسی ندهند و بزعم ^{بالسین} سمن من
 نوعی از زین است و پهل که بعضی انرا بلابل گویند صمغ اینست و گویند صمغ چچناک
 و گویند بلابل موضعی بود که در وی سمی بروید و یا این صمغ اینجا حاصل میشود و کالاکو
 یعنی سیاه کل آن چخی بود که کل نبات آن بسیار بی گراید و در هیئت دلو ن شبیه
 بجد و از بنفش یا سیاه بود و اعلای آن نیز در کوه کیدار پرست شود و در قوت قوی
 بود و بکل و سنگ او هم در غایت قوت باشد و بهترین او آن بود که براق درون
 و صلب و کران و زن نباشد چچناک بخجی است در هیئت و نا هموار و ظاهر
 شبیه بجد و درون درون آن شکری بود و برون او بسیار بی گراید و نبات
 او بمقدار ذراعی متوسط برآید و برگ آن به برگ خس ماند و کل وی سرخ باشد
 که زرد بود یا بنفش و اعلای آن در کوه کیدار و سر حدخت کوچک یا بند و بهترین
 آنست که بوزن کران باشد و اندرون وی صلب و براق صمغ مانند بود و اثر قوی
 بر تبه ایست که اگر مقدار از زنی بخورند در یک لحظه هلاک گردانند بتعفن روح و من دیدم که
 زنی از صف کهنه آن مقدار دو دانگ خورد و یک لحظه زبان و دهن و حلق او را سرخ کردند
 او گرم گشت و بعد چند ساعت باز بحال خود آمد بی آنکه تریاقتی خورد یا عادت قوی بود
 او را سم پیش که حکمای یونان و اتباع ایشان از از جمله سموم قویه عذکرده اند نیست
 و چون بوی چچناک هلاک نیست و دست بدو میتوان بردن و بیشتر تریاقت میشود

در ترکیب و معالجات این استعمال بوده و آنچه بدین ممالک می آورند همسرست
 و دمیای و یا چنتک و پنچساین این هر سه از اصناف بچناک ضعیفند
 و دوانک و یانیم درم از نهنگ شده بود و بعضی روح و در لون و هیئت شبیه بچناک
 باشد و از غیر مواضع مذکوره نیز یافته می شود و از دیار هند جهوات ^{بخت}
 که سفید شکری رنگ و تیره و طولانی غیر مخروطی و در کوههای و حوالی کشمیر از اصلاک
 آن یابند و از بعضی محموده هم گویند و یکن که هیچ نوعی از محموده آنها باشد و
 اصناف هرنی بودی و از جمله سموم نباتی این افسون قبول نمیکند و این حال مشعرست
 بآنکه روی حیثیت محضه عمل میکنند بلکه بیشتر مضرت او بکیفیت غالبه است زیرا که هر چه از
 نباتات بخاصیت محضه است و میکند قبول افسون میکند و یکد آنک ازین کشنده بود و سوز
 درون و غلبه حرارت و افراطی و اسهال سبب و تشنج خشک و تحلیل روح بلد و ا
 یعنی زرد چوبه مانند کاهی آزاد در میان زرد چوبه زار یابند و بنا بر اینست که زرد چوبه را تا چندی
 نمیشوند ببلع و نقل آن نکنند و این در قوت بچناک قوی و کالاکوت بود و جوکیان ^{سند}
 که زیست و چون در جوف کوه پیچ کنند در میان عصیر یک تا توره منعقد شود و ضعیفی
 ممشی از آن کسب کنند که در طرح مفید بود و الحمد لله الی الراوی سنشیا و او سنت دهم
 گویند یعنی زنجبیل مانند و آنرا کاهی در میان زنجبیل هم یابند و بنابرین زنجبیل را تا چندی
 نمیشوند ببلع و نقل نکنند و این در قوت مانند بچناک متوسط باشد و بسیار دوان
 که در زمین که سبکیا و کالاکوت و بچناک اعلا میروید هیچ گیاهی دیگر نمیرود الا جدار
 و آن نیز بچند ذراع دور تر بر می آید و در کوه دهم همچو خدم در کوه حکام و خاک آن محسوس
 بسیار می مایل بود و چنان نماید که گویا چوبست و در موسم کل این سمها هیچ حیوان ^{کران}
 نکرد که هر کدام بوی آن بشنوند هلاک شوند مگر حیوانی که از آموش پیش گویند آن حیوان
 در حوالی اینها جای گیرد و از آن بیخا خورد و هیچ مضرتی نیابد شیخ گوید مرغیست بحری آنرا
 آسمانی گویند و قتل الرعد هم گویند جهت آنکه از آواز رعد آسمان میرود و اکثر خریق چو
 سم پیش بد و بخوراند غذای او شود و هیچ مضرتی نیابد و جوکیان و حکیمان هند متها

خوردن این سموم عادت کرده باشند و به افسوس نیز سمیت اینها را به بندند ایشان
 نیز بدانجا روند بوقت کل و بوقت رسیدن آنها و آنجا آنچه خواهند چسبند و مضرت نیاید
 و جوکیان دم گرفته کل آنها را چسبند و در طبیعت مطلق بیش میان حکمای یونان و هند
 خلاف است هندیان جمله را سبز میدانند در مرتبه رابعه جهت بعضی آثار و فساد آنها
 تا به خواص اینها می شناسند و حکمای یونان بیش را گرم و خشک دانسته اند
 در مرتبه رابعه جهت بعضی آثار که هر آن بحد که هر روح یافت اند و چون تجربه حکمای
 درین سموم بیشتر است جهت آنکه دوائی ملک ایشان است اعتماد در استعمال اینها بر تو
 هندیان باید کرد و دانند علم و طعم هم چیک از این اصناف مذکوره تلخی و تیزی
 و سوزندگی نباشد الا در مهوات که آن سوزاننده باشد ولیکن جمله اینها را خد کنند
 باشند و فی الفور از خوردن اینها حواشی بچاک بعد خدر شدن اعضای دل بسیار
 و غشی و دوار پدید آید چشمها ببردن خیزد و باشد که رعات کند و باشد صرع گیرد
 و گویند که از بوی آن نیز صرع بدافند و هر که ازین آفات خلاص شود کم بود که اندر دق
 و سل افند و جمله اصناف بیش دافع ضرر لیسع اکثر حیوانات اند چون باب سائید
 بران بماند و یا ترتیب کرده بخوراند و حکمای هند حفظ قوت و نکاه داشت جمله این
 سموم در میان کجند غالبی است کنند و از حکیمی مجرب شنیدم که گرفتن این سموم قوی
 چنان بود که در وقتی که این پیچها رسیدند آنجا روند و در آن جین علفهای آن مواضع تمام
 خشک شده باشد و باد آنها را برده و محل آنها معلوم نباشد و نیز نتوانند خوبتر از
 یافتن شبهای تاریک در آن مواضع سنیر کنند هر جا که سمی قوی باشد از آن مواضع
 شعاعی ظاهر گردد و قدری خاکستر بر آن محل ریزند و در زبدان علامت آن محل را بکشند
 و آن بیخ را بر آورند و با حیاط آنرا بر آورند و اما دوائی زبان کار نبائی
 که آنها را از جمله سموم عذ کرده اند بلا در شمیری شهرت طبیعت آن گرم و خشک
 بود در چهارم درجه از بوی عسل که در میان پوست و مغز دست بینی در وی درم کنند
 و عسل در روغن و مغز او هر جایی تن که رسد درم کنند و ریش کرد و چون بخورند

و حرارت و سوزش درون پیدا آید و در بیمارهای حاره افکند و باشد که اندرون
 را ریش سازد و دود و شغال از وی کشنده بود اگر این مضرات خلاصی یابند و سوزش
 حادث شود جهت آنکه اخلاط را بسوزاند و بهترین وی آنست که فربه بود و تازه و در
 ذکر آن شیخ گوید بجهت شخصی را دیدم بلا در تنها را می خورند و می خورد و مضرت
 نمی یافت و عجب است که شیخ را معلوم نبود که این حال بجاوت بلا در خوردن پیدا
 میشود بلکه در اکثر سموم ممکن است چنانچه بتقریب مبین کرد و انشا الله تعالی
 کنج پیش یعنی آنچه پیش در میان آن حفظ کرده باشند خاصیت پیش دارد
 ولی کمتر در قریب بدان اعراض از خوردن وی ظاهر شود و اگر بیشتر با پیش بوده باشد
 قوتش پیش بود و آنچه با قوی بوده باشد اقوی باشد **افیون** معروفست
 طبیعت آن سرد و خشک بود و خوردن آن خدر و فسدگی اخلاط و ارواح و فواق و
 تاریکی چشم و پریشانی عواس و تشنگی نفس و گرفتگی زبان و کرانی خواب چون
 سبابت آورد و خارش در همه پوست تن احوال کند و چشمها بغور در رود و پس
 از آن که از دود عرق سرد آید و هلاک سازد و دود درم از وی کشنده بود و بختیازم
 و انما و حرارت در دود و ز چند شخص در عراق به هلاک خود مقدار بزرگ را خوردند و از
 عقب آن قدری روغن کنبه آتش میدهند تا دیگر قبول علاج نکند و چنین بود آن
 خاصیتی عجیب است و سرکه و جذبات ترش و ترشیهها هم از عقب بد باشند و
 قویج بد احوال کند و افیون تر یا ق بسی از سموم حیوانی و نباتی و معدنی بود بسیار
 بعضی از آن تر یا ق مطلق گویند و در اکثر ترکیب افیون کنند جهت آنکه تر یا ق
 و تقویت بدن دارد و حفظ قوت او دیه سالها بسیار میکند چو زما مثل آنرا
 درین ممالک تا توره و تا نو که گویند و هندیان و توراکویند و آن خیم
 نباتیت شبیه نبات بادنجان در بیست دلو و در بهم چسبیدی همچو تخم
 بادنجان بود و غلاف او همچو غلاف بادنجان بود و در لون و خشونت و لیکن
 تا توره تمام تخمها بود و مجتمع در درون همان غلاف و بادنجان را تخم در درون

و علالت برکسیر و علالت تا توره کرد و بود و قوی همچو سپوله جزد و کل او در لون دیت
 همچو کل که بود و لیسک آن کی سطر تر بود و تا توره آنچه هندی بود بهتر باشد و آنچه
 بسیار هی که اید و درم از وی کشنده بود و بفر و میرانیدن حرارت غریزی
 و از خوردن وی زوال عقل و خیالات باطله و خواب کران پدید آید و بدین
 گوید حرکات مجنونانه کند و چون خواهد که براه رود میوفتد و تنیک نتواند شستن
 و موشش و مور بسیار بیند و خواهد بکیرد و خدای هرزه کند و سخن نیکو نتواند گفتن
 و چشمها سرخ و تاریک شود و بالجملة حالی سکر و جنون طاری شود و بسیار در
 بجامه و فرس و دیوار برد و خواهد که چیزی را که در مطلق و تورا طبع افیون بود و
 روغن کنجد و غیره و ترشها بادی مضر نباشند و او تر یاق سجع جالوزان بود و چون
 برگ و عصاره برگ او طلا کند هوش بود و فرقیون ضمغیست ما و البطم و الال
 طبیعت آن کرم است در چهارم درجه از خوردن وی تاسه و سوزش اعضای
 و فواق پدید آید و باشد که اسهال عظیم کند سه درم از وی پسته روز یکشد
 بتقریح معده و امعاء و او تر یاق افیون و بعضی از سموم سرد و بعضی از حیوانات
 میترسند پنج نوع از محموده است در کوبهای کشید بسیار باشند و آن دو
 نوع بود یکی سیاه و یکی سفید شکری و میت طولانی غیب مخروطی و مقابل
 سرجه دار بود در جسم اما سیاه وی کرم و خشک بود در چهارم درجه و
 مقدار نیم نخود از وی کشنده باشد با سهال مفروطی و قی و سحج و سوزش
 و حرارت دردن و غشی و تشنج خشک و سفید و میرا حرارت در اخر سوم درجه بود
 و آنکی از وی هم کشنده بود با سهال و قی مفروط غشی و تشنج خشک و کما
 سیاه آنرا در سهلات و غیره استعمال بکنند جهت غلبه حدت او و سفید او
 اکثر سموم را بقی و اسهال دفع کنند و بخاصیت با همه مفاد است نماید در
 که نیز بی رامی گشتند روی خود را بسته از دور قلبی در آن میکشند و میکند
 تا خشک شود و بردارند و چون بر سر روی و بینی تمام درم کند ما و فریون

ماز یون از تیوعاتست و آن دو نوع بود یکی را برک آن بزرگ باشد و رقیق
 شبیه به برک زیتون و بر ساق نبات دی مجتمع شده بعضی همچو سری پهن آن
 بازگشته و آن در ادویه مستعمل بود و دیگری را برک آن کوچک باشد و غلیظ و در
 و سیاهی مایل و همچنان سرد و در بر سردی بعضی جمع آمده و این دی بود و
 و درم از روی خصوصاً آنچه در از آب باشد بکثرت حرارت و سوزش درون
 و قوی و اسهال مفروط غشی و تشنج و طبیعت جمله آن کرم و خشک بود در چهارم درجه
 و لیکن تفاوت چون قدری از آن با شراب بیاشامند سیمی هواری نسی نافع
 بود و گویند چون موشش در شک و عوک ماز یون بخورند هلاک شوند سپهر
 از تیوعاتست و شاخهای او متعدد از زمین بر آید و برک آن به برک طرخون
 و سید کرکاشند مانند آنچه ساق آن سرخ از آب دور بود اقوی باشد و
 و درم از روی هم کشنده باشد بقوی و اسهال مفروط و حرارت و سوزش درون
 و غشیان و غشی و تشنج و طبیعت شیروی کرم و خشک باشد در چهارم
 درجه باشد آب بیاشامند نه شش موام را نافع آید و طلای آن عظیم مفید بود
 با انجیر ضماد نیکو باشد **سقمونیا** عصاره محموده است و محموده را بعضی ترک
 گویند و آن از تیوعات معروفه است طبیعت سقمونیا کرم و خشکست در آخر سوم
 درجه لیکن گرمی بر روی غالب بود از خوردن وی تشنگی عظیم و غشیان و اضطراب
 و حرارت و اسهال مفروط و سحج و ضعف دل و معده و جگر پدید آید و عرق سردی
 و گویند جگر را بکند از د و نیم درم از وی کشنده باشد و عصاره نبات هرنی و
 ماز یون و شبرم را همین مضرات بود لیکن عصاره هرنی اقوی بود و اگر حریص
 شیر این تیوعات ببالایند چنانکه مقدار نیم دانگ گرفت شود قوت آن زیاد
 از مقدار مذکور از عصارات بود و بسیار را دیدم که برک محموده را بوقت میکنند و لقمه
 نان شیراومی آلایند چنانچه مقداری نخود از آن شیر گرفته میشود آنرا می خورد
 قوی و اسهال بسیار می کنند و بسلامت خلاص میشوند و نفع می یابند لیکن گاهی

بهم محتاج میشوند بآنکه منع افراط آن کنند بمسکنات مثل دودغ کاوی و طوام جز
 و ترش و غیر اینها از تریاقات و شرب و طلاهی سقمونی کویک عقیق را غایب
 نافع آید و شربتی از سقمونیای مشوی از داکلی تا دودانک و فسل گیاهی
 که بفارسی آنرا خرزهره گویند و چهار پایان آنرا غلط خورند و در سخت و
 شکمان گیرد و بیاماسد و بهیرند طبیعت آن کرم باشد در سوم درجه و خشک
 بود در دوم درجه از خوردن گیاه و تخم کردن این ناشسته متعفن شدن و تنگی
 نفس و سرفه و در شکم و پیش عظیم پیدا شود و بیشتر بکیرم از وی کشند
 بود و تخصیص آنچه آب کمتر خورده باشد و آنچه بری باشد اقوی بود و کل و
 همین خاصیت دارد و آبی که فسل در کنار او باشد بسیار هم زیانکار باشد
 که یکجای ارزوی انواع بود یکی از ویرا بعضی جاها کاکبک عاشقان گویند بر برگ
 و شاخ آن برگ و شاخ و نخلها شبیه می باشد اما احتیاطا در برگ آن هست و کل
 وی زردست و نبات وی از شربتی بلندتر نشود و چون نبات وی برسد
 اندک خاری بجای کل آن پیدا شود و طعم آن تیز و سوزاننده است
 چنانکه از تازه آن قدری اگر بگویند و در عضوی بنهند در یک ساعت البته کند
 و غالب از عصاره آن اگر بیانشند محاری اعضایی درونی را ریش کند
 و حرارت و سوزش در درون پیدا آرد و هلاک سازد طبیعت آن کرم و خشک
 در سوم درجه و آن ضما و غفن و لیسج حیوانات سمی بود سدا ببری طبیعت
 آن کرم و خشک باشد در سوم درجه از بسیار وی سوزش و حرارت اندر تن
 افتد و چشمها بیرون خیزد و زنک سرخ شود و بول و غایط باز گیرد و هلاک سازد
 و او تریاق اکثر سموم بود شربا و طلا و ضما و بمرنیک اطبا آنرا از بزرگ کویک
 و نبات آن نیم ذراع برآید و برگهای پهنی دارد و این تخم در غلافها بود آن غلافها چون قهوه بود
 و در غلافهای در رقیق و بهیئت قدما و این تخم سرخ و سفید و سیاه بگویند
 تفاوت نبات وی طبع جله سرد و خشک بود در ششم درجه و سیاه وی از

جمله آخر باشد و بعد سرخ وی دکل سیاه وی سرخ بود و کل سرخ وی زرد بود
 و کل سفید وی سفید باشد باشکری و از خوردن اینها چشمها سرخ شود و سستی
 اندامها و خارش تن و دوار پیدا شود و زبان سیاه گردد و بیاماسد و کفک
 بر لب می آید و اعراض جنون ظاهر شود و از بیخمت بسیار جاها از اسک و لوثات
 و باشد که آخر بخناق هلاک کند و عصاره ورق او را نیز قریب بدین خواص باشد
 قش شهور بود به بنک قلندر آن جهت کثرت میل ایشان بخوردن آن و
 با صطلح ایشان اسرار کویند طبیعت آن سرد و خشک بود در آخر سوم درجه از
 بسیار خوردن آن قریب بحالات بزر الخ ظاهر گردد و بسیار بود که هلاک کند و او
 آن پندی بود و صنفی که از پوست آن ریسمانهاست از ندر که در لون و طبیعت و
 طبع و بدی بوی قریب به قش لیکن در خواص افعال و مضرات بدان مرتبه نباشد
 و شاید آن خشم ازین قش است سیرو ج الصنم بیح نبات تفاح است
 و بعضی عوام آنرا پنجهک گویند کل او سرخ بود و نبات او در مغز را بسیار درد
 و بعضی اطراف سرا که در سبب من است همچو پنجه باشد و بعضی پنجه اخضر بود و در نیم پیوسته و هر یکی از اینها
 و شاخ شده باشند و در دوشاخ آن دیگر در رفته چون پاهای و شخص که در هم بودند طبیعت
 سرد و خشک بود و در آخر سوم درجه لیکن سردی وی کمتر باشد و از خوردن وی اعراض اختناق
 رجم و خون پیدا آید و باشد که به نسیان ماند و ندیان گوید و باشد که مدتها
 در آن کیفیت بماند و بعضی را قریب سالی هم دیده شد که در کیفیت آن بودند و بعد
 از آن بعلاج صحت یافتند و بالجمله در دماغ خللی عظیم میکند و اگر بسیار خوردند هلاک
 میسازد و گویند پنجه آنرا که یکسال بیشتر زنده نماند و بنابرین پنجه آنرا بعد ظهور
 از شیب خاک بر میان سک بندند و بهی کند تا بکشد و بعضی سخره از پنجه جفت
 شده که به نیت محبت کتده باشند تا بغور محبت کنند آن سک را بنان خوانده
 باشند اندکی شخصی که محبت او مطلوبست خورانش اثری از آن خلقت
 پیدا آید خصوصاً که ساعات و دیگر شرایط رعایت کرده باشند بعضی در ساعت

مریخ دروز منبرخ بطالعی که مناسب مریخ بود و زحل در هفتم افتد بحرم تابینوب
 بخورات مریخ کنند و ادعیه لایقه بدفع عدو خوانند صایم و تنها و انگاه به نیت
 حضم از ابستور اول بکنند و در آویزند هرگاه خشک شود عدو دفع شود و به نیت
 مرض هم چنین نافع آید و سرب و طلا اکثر لسوع بود شوکران به بصبت بری
 مشهورست و آن پنج نباتی بود شبیه نبات رازیانه بری و در حوالی یزد و نیشابور
 بسیار شود و گویند شوکران خشم این نباتی بود که بیخ آنرا نیت نامند طبیعت
 آن سرد و خشک بود و در آخر سوم درجه از خوردن وی نخست اطرا ن سرد شود
 و تاریکی چشم و دوار پدید آید پس تشنج و خناق صعب کشد و هلاک کند
 شیخ از از جمله انواع بیش عدد کرده است و نزد من بعید مینماید جهت اتفاق جمله
 اطباء ی این دیار بگرانی بیش و سردی تبس شوکران و قول تشنج مقوم
 قول حکمای هندست در طبع بیش کرده اند مشهورست در میان زنان و
 طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم درجه و شقال از وی بخورند خارش و
 سوزش در همه تن افکند و بیاماساند و هلاک سازد خرق سیاه
 عروق صفرا گرم برک و سیاه رنگ بود که از نزدیک اصل وی گیرند طبیعت آن
 گرم و خشک در آخر سوم درجه از آن چون زیاده خورند اسهال با فراط کند و
 کلو بکیرد و درم از وی تشنج خشک هلاک سازد جلیهنک تخم درختی
 بود بد بوی و بلند بمقدار یک ذراع و نیم قناد و ذراع در کنار بعضی آبها بسیار
 روید و برک او شبیه برک قنب بود و قوی و بی شاخ عودی و بزرگی
 مایل بود و بیخ آن اکثر زرد باشد طبیعت آن گرم و خشک بود و در اول چهارم
 درجه بکیرد و نیم از وی کشنده باشد و فعل و اعراض آن همچو فعل و اعراض
 خرق سیاه بود و گاه باشد که چندان فی آورد که باز نتوان داشتن و بعضی
 گفته اند که جلیهنک تخم تربت سیاه است و تربت زرد پوست بیخ وی است و آن
 که این شجره در کنار آن بسیار روید مضر باشد و جلیهنک هندی اقوی بود

از غیر پستی صمغ سداب بری که از اتسیا کوبیده حرارت وی زیاده
از حرارت نبات وی بود و از خوردن وی همان امراض پدید آید و باشد که باو
در شکم افتد و زبان بیاماسد و بکشد و احراق و تخفیف آن نیز زیاده از نبات
خود بود لیکن جهت رطوبت فضله که در او هست احراق ویرا در نیامد اما
بعد از ساعتی سوزش و حرارت او در کلو و دهن پدید آید و قوت این صمغ تا سکه
بیشتر نبات میوزج از بعضی عوام کشک کالیان کوبیده جهت آنکه کالیان
آنرا گیرند و فرود شدند و در بیست بکشمش کوچک ماند و لون از زردی بسیار هی کراید
و لزج و بردست چسبیده باشد و اندر کو بهار وید و طبیعت او گرم و خشک بود در
سوم درجه و از خوردن او ریش نشانه و اعراض در ریح خورده پدید آید و کوبیده
قریب به بیست درجه از وی کشنده بود کندی و خرق سیاه و عطش
و عصاره قشال الحار لغویون سیاه و شونیز غیر مستعمل و قوی
زرد و سیاه طبیعت این جمله گرم و خشک است در سوم درجه از خوردن
متنفس کشتن و تاسه سر کشتن پدید آید و باشد که چندان قی آید که نتوان باز داشت
و باشد که اسهال عظیم کنند و باشد که خنای آورند و اگر بیشتر خورند بهوش سازند
و قوت را قطع کنند و عرق سرد آورند و تشنج پلاک سازند و کندی سخی بود
حار و خرق را غلطیت کوبیده که نوعی از بخور مریم باشد صنفی از ان صنوف شونان
و حلوا کران بکار دارند جهت صوف سفید یا خنوع صفت آن با شراب حلوا بسیار باشد
لسع هوام و تسکین و حج آنها را نافع آید قشال الحار را بعضی جاها اسفند سفید کوبیده
و باران شبیه بیاثر بود و لیکن کو چکتر باشد و کوبیده که خرق سفید را چون سکه
و نوک بخورند بمرند کندی و در و چیزی بود همچو آردی سیاه در میان و برک نکند
در وقت خشکی آن طبیعت آن گرم بود در سوم درجه و خشک بود و در اول چهارم درجه
یک گرم از وی کشنده بود با فراط اسهال و قی و تهوع و سوزش درون و تشنج
و خنای و سرفه در اول حال حرارت و اضطراب و ضعف غلبه کند

پوست بنج درخت شاه توت چون از تنقح آن بسیار بخورد اسهال
 و قی مفرط آورد و تشنج خشک بکشد و باشد که شکم باد بکشد و بیامد و اعضا
 خدر شود و زبان کران و خناق افتد و بکشد و اندکی از وی مسح ترس را نافع آید
 و گویند آن تریاق شوکران است و چرکی که از درخت توت روان بود سفید
 و در آخر سرخ شود و مسوع را نافع آید شد با وطلا و بسیار خوردن آن با خطر بود و
 حول آن مهلک جنین باشد خالق الذیاب و خالق النمل این
 هر یک گیاهی اند که چون کرک آن یک را بخورد و پلنگ این یک را بخناق میزند
 و بزجک و یوز و سگ هم آزموده اند و بخناق هلاک شده اند و خوردن آن
 تعفن اخلاط و انهاید آورد و هلاک سازد و تخمست اندر کام و دهن و زبان
 و طلق و قصبه شش قبضی پدید آید و آماس کنند و دهن خشک میشود و از دهن بوی بد
 می آید پس زبان بسته گردد و علاج اندر بنا کوش پیدا شود و قراقر و باداندر شکم افتد
 و بر عشه و تشنج خشک منجر شود و اودی تخمست تلخ طعم بهیبت جو چون بسیار از آن
 بخورند قبضی و در وی عظیم در شکم پدید آید و بکشد طبیعت آن گرم و خشک باشد در سوم
 درجه و چون مقداری از آن با شراب بیاشانند اکثر مسوم را نافع بود و مسوع طلاء کردن
 هم مفید آید و رنگ نوعی از نوشایی بود که در جگر کاهکها می شود در هیئت شبیه
 بلوبیا بود اما پوستی مرجانی و سخت دارد و شیر آن سیاه باشد و مغزوی سفید همچو لوبیا
 یکدم از وی بخورند متفلس کشن و قی با فراط و دوار و سرد و بهوشی و تاسه و ضعف آورد
 و باشد که بکشد قطره مشهور بسما دوغ بود و آن چند نوع باشد و طبیعت جمله سرد
 در سوم درجه و تر بود و در دوم درجه انچه سیاه یا سبز یا طماوسی باشد و در مهر حیوانا
 سمی رسته باشد یا در میان بوسیده در خنان مضر یا در مواضع عفن و جای که
 پوست شلنوک بسیار ریخته باشد سخت بد بود و علامت صفت اخیر او آن ماست
 که چون دست بدان کنند طوبتی انج عفن از آن بردست چسبند و چون آنرا بکشند
 و بنهند زود متغیر و متعفن گردد و در میها بر آورد و خوردن این ضعف خناق و قی النفس

و باد در شکم و معده افکند و فواق و عرق سرد و غشی بدید آورد و رنگ کونته زرد شود
 و بلرزد و باشد که بخند تمام و یا سکت ملاک کند و صالح آنرا که میخورد اگر از خام
 آن بسیار خورد بیضه آورد و غلبه الشلب مشهور به انگور سبک بود
 و هیچ آنرا تراب رو باه ناسند آنچه انگورهای زرد بود مستعمل بود و نسبت
 بدیکرا صفتش کم مضرت رساند و بسیار نفع دهد و آنچه غیر از زرد و بعضی را
 از وی خاصیتی قریب به افیون باشد و چهار مثقال از ترابین صنف کشنده بود
 بتجدید اعضا و اخلاط و روح و اخلاط و گاه بود که قی خون و اسهال مخاطی آورد
 و سحج کند و کمتر از چهار مثقال اعراض جنون آورد و گویند جمله اصناف وی سرد
 و تر بود در آخر دوم درجه لیکن صنف کورابون بهرتبه زیاده بود و از بسیار خوردن
 صنف صالح وی تشنگی نفس و اختلاط عقل و برد اطراف و دوار بدید آید زعفران
 طبیعت آن گرم است در دوم درجه و خشکست در درجه اول گویند که چون
 چهار مثقال از آن بخورند بفرج بسیار ملاک کند صمغ زیتون بری در طبع
 و انفساد قریب بود بصمغ سداب بدی ایکن در اخرا ریدان مرتبه نباشد
 ایشان معروفست طبیعت آن گرم بود در دوم درجه و خشک بود
 در سوم و صنف آخر تیز تر باشد و گویند ده درم از ایشان بخورند سیکند
 و اعراض آن قریب با اعراض انجره باشد سورخان بیخ معروفست
 ست و آن سبخ و سیاه و سفید بود و بهترین آن سفید آن باشد
 ظاهر او باطنا طبیعت آن جمله گرم و خشک بود در سوم درجه و از رطوبت
 خالی نباشند و سبخ و سیاه آنرا بیس و حرارت بیشتر بود از خوردن آن
 اعراض خریق و نظیر بدید آید و مهلک باشد بخناق صعب و شربتی از سفید
 از نیندرم تا یکدرم تا یک مثقال بود و خستل در عربستان بسیار باشد و بهند دانه
 خردماند و پوست وی در آخر زردی کراید و طعم وی بغایت تلخ باشد خوردن آن
 کرب و قی و اسهال مفوط آورد و باشد که ملاک سازد و آنچه مفرد از شحم آن

و آنک از وی کشنده باشد و یکد انگ از تخم وی و یکد انگ از پوست وی هم کشنده باشد
 و عربان بادیه بخوردن آن معتاد اند و بجای میوه خورند و مضرت نیابت ^{جنطیل}
 گزندگی عقرب و افعی را نافع آید شد با و طلا رستعمل از بچ وی یکد رم بود عصا
 برک کشنیز طبیعت آن سرد و خشکست در دوم درجه نیم رطل از ان بخورند
 و دارد اختلاط عقل بدید آورد و بشیریه تبرید ملاک کند و چون از ان خلاص یابند
 در قوت رجولیت فتوری عظیم در یابند و این خاصیت در بسیار خوردن کشنیز
 خفشن در کشنیز زار و بسیار بوی کردن آن هم باشد **عصاره موم**
 موم لفظی ترکی است و آن اسم نباتی بود که شاخهای آن بند بند دارد و لیکن بند
 آن اگر بشکند از هم جدا نشود و هیچ برگ ندارد و اکثر در کوستان و در آب روید
 و باری همچو غنبل الثعلب زرد آرد و نام هموار و یکب آنرا بسیار خورد و بعضی صیادان
 عصاره آنرا به برند و پیکانها را بدان بیالایند و چون اندکی از ان پیکانها شکاری را
 مجروح سازد شکار سستی را ست کرده و بوفته بواسطه سربایت سمیت
 آن پس آنرا بکشند و محصل رجم آنرا سیرند و بفیکند و باقی را بخورند مضرت
 نکند و بهر حیوان و آدم که آن پیکانها برسد همین حال بود و کوسفند چون از ان
 بخورد و از پی آب بخورد و بیامسد و ملاک شود بهشت و لفظ کشمیری گیاهی
 که برکهای آن باریک بود و دراز و کوچک و شاخهای بسیار و کلی دارد و کبود
 بهشت همیشه بهار و همواره گل آن روی در آفتاب دارد و بهر طرف که آفتاب بگردد
 روی آن کلها هم بگردد و پنج انقدر جد و از پی بزرگی باشد سفید رنگ و خوب
 و آن در کوه های کشمیر بود صیادان آنجا بچ آنرا سیرند چون سریشم شود و تیر را بدان
 بیالایند و بر شکار زنند در ساعت بفته و ملاک شود و یکد ارند تا تمام شود
 و چون سرد شد تمام زهر را از بدن او بکشد تا خون در محصل زخم جمع شود و کندی
 تیر آید آنرا نیکو از آنجا سیرند و باقی گوشت آنرا بخورند هیچ مضرت نکند و بعد بچتن
 استخوان قوت و خفته شدن آنجا کنسند که نیش پاک بعضوی فسه و نیز

باقطره خون روان شود پس محل زخم را پاک کنند و قدری ازان بر سر قطره
 نبند فی الحال خون را باز گردانند و بر طرف زخم برد چون مرمیاید که سرایت کند
 بهما بنجامی جوشد و حرکت میکند و اگر فی الحال بشویند از پوست نیز سرایت کند
 سوزش و غارش حرارت عظیم دارد و پیدا کند و درم کند و گریخ سازد و اگر
 علاج نکند هلاک سازد و اگر فی الحال آن عضو را بشویند و چرب سازند
 نافع بود و تریاقات مفید آید بر آن محل مالیدن پوست گریخ از خورد
 سوده آن پوست زبان و دندان بیاماسد و سرفه عظیم در معده و اما
 پدید آید و هلاک کند و زخم این خاصیت در نوعی مخصوص از برنج تواند بود
 نه در ستمل و مضرت آب برنج زار از صدر کتاب معلوم شده و بعید است
 که بیخ تروی را هم این مضرت بود آنرا و درخت کوسین نوعی از کنار است
 برگ او چهار پایان را بکشد و چون ثمره او را مردم غالب بخورند هیچ اعراض خفیه
 پدید آید و باشد که بکشد و بسینه سخت مضرباشد و تفتاح آن گرم بود در سوم
 درجه عصارة اطراف آنرا چون با غسل لعن کنند مقاومت نماید با جمیع سموم
 و لسوع بنزرقطونا مشهور است با سپیخول و اسپوش طبیعت آن سرد
 و تر بود در دوم درجه کوبند و در سوم از مسحق آن چون چهار پنج درم بخورند
 سست و غمناک سازد و تنگی نفس و شهوت ناسه و خدر پدید آید و در
 آن مضرت کمتر کند جهت آنکه لزوجت ظاهر آورد و بلغزانند و بیرون برد و منع طلب
 تاثیر آید و کوبند سردی دی در سوم درجه بود چپال دنداننی و
 حب السلاطین نامند و بعلط در هراته حب الملوک کوبند بغایت تشیه
 زخم بیه انجامد و چون یک مغز آنرا درست بخورند بغایت افراط در قی و اسهال کند
 و بیشتر از دو مغز بکشد با فراط اسهال قوی و تشنج خشکه در میان مغز او جز
 مثل و در برگ بود ازان کسج مهلک پدید آید و من شخصی از اهل اسباق را
 دیدم که هیچ سهیل در بدن تاثیر نمیکرد جی که از جیبال درست قرینیت بود

یکبار بخورد بد عوی و سیح عملی و اثری ظاهر نشد و این بغایت عجیب است بسیار
 از اعضا غصه و اسقیل گویند و موشش چون از آن بخورد بمیرد و یکی صنفی از آن
 غیر متصل باشد و بغایت گرم بود در سوم درجه تر بود در دوم درجه و در
 مزاج اعضا بود چون بیشتر ک پیازا کولی طلای می کرد و کسب هوام را نام آید
 و گویند خوردن طبع آن و با آنچه گفت ضا در کردن لیسع عقرب مستیلا مضید
 آید بغایت اسخمره بعضی آنرا گزیده گویند بر روی برکها و شاخهای دی خردا
 بغایت باریک و سفید و غالب باشد و هر جای تن که رسد در سوزش آید
 و درم کند بطبع همچو غصه بود و از بسیار خوردن وی همان اعراض پیدا آید
 لیکن با این سرفه غلبه کند و در هر مجاری بیشتر باشد و الله اعلم اما سموم
 حقیقه معدنی خاک بیش خاصیت آن قریب بخاصیت مس و نیم درم از وی
 کشنده باشد بتعفن روح و از خوردن آن همچو اعراض بیش و سم الفار پیدا آید
 سم الفار بفارسی مرک موشش گویند و آن خاکی سپید سنگ مانند بود
 و معروف است و بعضی شک و تراب مالک هم گویند و بعضی گویند که آن بخار
 معده مضر بود و از خوردن آن سوزش درون و کراتی اعضا و خرد پیدا آید و
 چشمها سرخ و تن گرم و رنگ افرخته گردد و باشد که بقی و خون و اسهال
 گشته گردد و همه تن بیاماسد و درد و درم از وی در یک و یک بتعفن روح
 و بدن و هر موشش که از آن اندکی بخورد بمیرد و بوی آن موشش را هر موشش کشند
 بگمیزد و لا بمیرد و مجرب است سیاه مصعد و شکر مصعد
 هر دو در یک حال بود از خوردن اینها اعراض سم الفار پیدا آید لیکن اینجا پیش
 نام و روده و عصب بول بیشتر باشد و نیم درم از اینها کشنده بود و بتعفن روح
 اخلاط را و گویند نفوذ تام مفسد در اجرام عضو بواسطه ثقل و حدت لیسع
 و گویند بتعفن روح و مضر است غیر گشته و بسته کمتر بود و بخار مصعد
 که در کداز نقره گیرند هم قریب بدین افعال کند و بعضی آنرا هم سم الفار گویند

حجر احمر گویند سنگیست همچو بسوزن دانی از وی کشنده بود و جیفین و اعراض
 با صفت بیش تر دیک باشد و زعم من آن مکنوع کرکسجست بقوت تر
 زرنیج مصعد از خوردن این اعراض سیاب مصعد پدید آید و همان مقدار
 ازین همان مضرت کند و آنچه غیر مصعد بود بدان قوت نباشد و دیک دیک
 این مرکبست از زرنیج زرد و لوزه آب نارسیده و زنگار و زریق و نوشت در که زریق
 و صلابت با اینها خاک و غبار ساخته باشند و در امثال که شبیه است بدی که بر بالا
 دیک بود فرو کرده باشند مصعد ساخته و بدین مناسب موسوم بدین اسم
 شده است و از خوردن این مصعد امراض مفردات آنها ظاهر گردد و بدتر از آنها
 و اندک علم و اماند و انانیت کار معدنی که آنها را از جمله سموم عک کرده اند شفیج
 رصاصی مشهور طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم درجه و درم چون آذوقه
 بخورند سنده و فواق و اختلاط عقل پدید آید و زبان و لب سفید و مغز سرد و همین
 سرد شود و تنگ نفس در و دل پیدا آید و اندر حلق غفوفتی بود چنانچه گویا مار
 خورده است و اکثر کشنده باشد و اگر نه نوساد مصعد سازند سم شود و
 سمکی بود سفید و صفیاجی که از آن گنج بیرون آرند و از خوردن آن امراض استعلاج
 پدید آید و همان طبع دارد و چپته وی بدستور آخر باشد حبسین از بسیار
 خوردن اینها زبان کران گردد و اندامها آماس کند و بول و غایط باز گیرد و باشد که اطلاق
 با فراطافت و اندر معده و امعا کرانی و نفخ پدید آید و سحج شود و مقعده باز گردد
 و نفس تنگ و لون بشیره رصاصی گردد و باشد که بخناق کشد و باشد که اعراض
 ایلا و سخطا هر گردد و هلاک سازد و هر یک را نیز چون مصعد سازند سم شود و طبع جمله سرد
 و خشک بود در دوم یا سوم درجه بعضی سردی زیاده از خشکی باشد هر دو سنگ
 و سولش رصاص از بسیار خوردن اینها زبان کران گردد و اندامها آماس گردد
 و لون و غایط باز گردد و اطلاق با فراطافت و اندر معده و امعا کرانی و نفخ پدید آید و سحج شود
 و مقعده باز گردد و نفس تنگ و لون بشیره رصاصی گردد و باشد که بخناق کشد و باشد

که اعراض ایلاوس ظاهر شود و هلاک سازد و هر یکی را نیز چون مصلحت سازند سم
و طبع جمله سرد و خشک بود در دوم و سوم درجه و نیز بعضی سرد و زیاده از طبیعت
آهک تار و توره استعمل از خوردن آهک در معده و حبس بول و
خون شکم و درشتی زبان و خلق تولد کند و باشد که اطراف سرد شود و غشی افتد
و چون باز زنجیر مرکب خوردند از حدت آن قروح و معاد درد و سوزش صعب
در شکم پدید آید و آهک بطبع کرم و خشک بود در دوم درجه زنجیر در سوم درجه و حرار
و حدت و احراق و تقریح مرکب زیاده از بسط هر دو باشد رخسار از خوردن اینها
صداع خشکی دلزده پدید آید و کرم کند و سوزش سخت در خلق و شکم و معده قروح
از اسهال حادث شود و قی بسیار افتد و هلاک کند تجلیل روح و طبیعت آن کرم و خشک بود
در چهارم درجه حدید و سوزش خبیث آن از خوردن اینها صداع و خشکی خلق
و دهن و درد شکم پدید آید و از زعفران سوزش درون نیز حادث شود و تخصیص آنچه
از سر که ساخته باشند ریزه الماس از خوردن آن سوزش در ریش درون
و سحج و اسهال خون حادث شود و دروده را سوراخ کند و بکشد زاج و شب
از خوردن اینها سرفه عظیم و قبض و خشکی شش و مجاری پدید آید و باشد که
که بسبب انجاء طبیعت جمله اصناف زاج کرم و خشک در سوم درجه تیزاب
فاروقی و صابون که آن از خوردن اینها در ساعت خلق و معده مجاری
غذا معده و امعاء سوزد و ریش گردد و سوراخ شود و هلاک سازد و الا بر طبع
قی و اسهال عظیم افتد و از خوردن اینها قی و اسهال و سستی حادث شود
و لیکن زهر خورده و ملسوع و معنوس را بسی نافع آید و جذب سم نموده بقی و
اسهال دفع کند و اگر تیزاب نیز بر مجمل غرض و لیسع مالند جذب کند و بگذارد که
منتشر گردد و به تفریح دفع کند و بهتر از داغ بود در اعضا و اندام
اما سموم حقیقیه حیوانی برمی سمی بود که آنرا دم می گیرند و طریق آن چنان
بود که بچاک و مار سیاه به خنجر و غنی بستانند چنانچه دابست و از آن بجای می خورند

در ساعت هلاک شود و فی الحال اورا نکون از در آویزند و طرفی در شیب دهن و سینه
 نهند و در وقت روغن کشیدن هم از بوی آن حذر بکنند که هلاک بود و از خوردن
 مہاری اعراض پیش قوی ظاهر شود و اینجا که طبع قوی لحظه احتمال آن کیند
موشش پیش از خوردن گوشت آن اعراض لسع مہار مایند ظاهر شود
 مثل درم عام و گزختی اعضا و قوی و اضطراب عظیم و غیره و بیشتر آن در
 یک ساعت بکشد و از تریاق پیش و ما ذر آن بد بود و طلای زہرہ و خون او و
 گوشت او جمیع لسوع بود و عضو را نافع بود زہرہ مار و پلنگ خوردن
 اینہا از لسع و عضو اینہا زودتر بکشد و کسی کہ زہرہ افغی خورده باشد از
 دهن و بینی خود بوی صبر در یابد و در چشمہای او چو زردی یرقان پدید آید و اگر
 زہرہ پلنگ را با بول موش ختم کرده خورد خلاصی بجای ممکن نباشد زہرہ
 سک الی و بیضہ مار کویند کہ چون یک عدد س از آن بخورند بعد از یک ہفتہ بمیرند
 اما و امانی زبانتکار حیوانی کہ آنہا را از جملہ سموم عد کہ داند در ارتح
 حیوانی بود چون زنبوری سرخ در اواخر بہار بر سر علقہا بسیار جمع شوند
 و آب دهن و بول آنہا بہر جای تن کہ برسد آبلہ کند و ریش کرد و از خوردن
 آن دردی پیدا شود کہ از دهن تا شانہ را ریش کند و قضیب و حوالی بیاباد
 و درد گیرد و آب تا ختن دشوار کرد و بول آنچہ آید خون بود و ماری کہ گشت
 و اسہال سحج و غشی و اختلاط عقل و ضعف و اضطراب سخت پدید آید و ہلاک کند و آن تریاق
 بجمت کلثب سیاع دیوانہ بود شربا رنب سحری حیوانی باشد صد فی زنگ او بسرخی زند
 و اندر انداختن و اجزائی بود بچو گوشت برک ایشان از خوردن گوشت و خون آن نفس تنگ شود
 و چشم سرخ کرد و سرفہ خشک میکند و خون بر اندازد و بول باز گیرد و آنچہ آید خون بود تا زنگ
 معده و کردہ و قی صفرا جادش شود و غایطہ مخاطی آید و عرق میکند و علامت خاص تر آنست کہ
 از مہی ترسد و گوشت مہی نتواند خوردن و ہر کہ خلاصی یابد در سل افتد حرا بہا
 چوانیست کہ بعضی جا بہا آنرا آفتاب پرست گویند از آنکہ ہموارہ روی در

آفتاب دارد و از حرارت آفتاب رنگ رنگ برآرد و لحمیه بزرگتر از عطفه بود
 و از اصناف کرپاسه است چون بکند و کسی را مضرت سخت نکند و گوشت این جانور
 گوشت کشته است و از خوردن آن درد دل خیزد و فی مفرط آورد و شیخ گوید
 بیضه او هم قاتل است فی الساعه جرد نوعی از موش دریای است از خوردن
 گوشت و خون او زبان بیامسد و سیاه گردد و درد و سوزش پدید آید و
 چشم تاریک شود و خارش در همه تن تو کند و طبع آن تریاق لسع هوام
 شتر با و طلا سار است و از سلا مندهم گویند آن نوعی از کرپاسه است که دنیا
 او بوده و کرپاسه کلکس بود از خوردن آن درد معده خیزد و شکم آساکند هر
 سال استسقا و کزاز و جس بول پدید آید و گویند زبان بیامسد و استسقا
 و زوال عقل حادث شود و باشد که بر تن او جای جای سیاهی می آید و غش
 می گردد و اگر کسی را بکند و هم قریب بدین امراض ظهور یابد و باشد که خدر او
 پدید آید و لرزه کند و باخر آن عضو غش شود و بیوفتد چند بند شتر
 مشهور بخایه قنذر و قنذر سی و داش بچکان بود و آن خصیه نوعی از ساکت است
 که از آن قنذر گویند و آن زرد بود و سیاه بود و انحر بود و زرد او اسلم باشد و طبیعت
 جمله گرم و خشک بود و در سوم درجه و گویند خشکی آن در دوم باشد و گرمی تا چهارم
 و چون از سیاه و یا اغبران بسیار خورند تا نهایی اسلم پدید آید و کلک و کدر و اندر
 روز بکشد و در اش به از صالح آن تا دو درم استعمال کنند و بسیار آن نیز مضر
 باشد و آن تریاق خاق خریق و امثال آن باشد چون بیاستامند و طلا
 کنند همچنین نافع بود لسع هوام صفدع سبز همیشه و سرخ دریای
 از خوردن اینها و خون اینها رنگ روی تیره شود و بزرگی کراید و تن بیامسد
 و مترهل شود و تنگی نفس و تاریکی چشم پدید آید و بوی دهن ناخوش گردد و
 رقیق در دهن و حلق می باشد و باشد که بتشیج ادا کنند و باشد
 که اسهال تو کند و باشد که اختلاط عقل و غشی حادث شود و باشد که

بقی منی براندازد اگر سلامت یابد دندانها بیفکند و گویند که ضففع سرخ قصد
 کزیدن حیوانات و مردم کند و کزیده او آماس عظیم کند و زود بکشد ضففع زرد
 از خوردن آن و خون آن آشتهای طعام برود و آروغ ترش می آید و رنگ روی او
 تپا شود و پیش کشن دقتی و درد دل و آماس شکم و ساقها حادث شود و گویند
 چون مطلق ضففع را بازیت نمک برند و بخورند تریاق بیش هوام و مرض جذام
 و شکافتن آن بستر هر لحظه تازه جمله السوء را مفید آید کرمی سبز که در خون
 صنوبر رود از خوردن آن بیاماسد و درد در کام دهن و حلق پدید آید و معده
 و روده نسوخته می آید و در همه تن سوزش حرارت افتد و ضعف عظیم آورد و طفت
 و تب ابل از خوردن آن تاسه و بیهوشی و ضعف سخت پدید آید و هلاک
 کند و جهت کزیدن ما را نافع آید موزه و وزک حیوانی بود که کج و منقش
 و منقوط بهیئت نفث بخورد اندر فالیز ما خرابی کند از خوردن آن قریب با عرض
 اربع پدید آید جهت عضو خورده آن نافع آید و گوشت متعفن انچه بریانی
 بوده باشد که از تور تازه بر آورد و محکم پوشانیده عفن شده باشد خوردن آن
 تاسه و سیضه آورد و باشد که یک روز تا دو روز بیهوش افکند و باشد که علیت
 سبات آورد و بکشد و انچه گوشت آن ماهی نجیده باشد که شب مانده عفن شده باشد
 از خوردن آن اعراض فطر پدید آید و انچه گوشت ماهی مضر باشد فطر با عروق
 و واب از بسیار خوردن آن رنگ روی برود و آماس کند و از همه تن
 عروق کنده آید تخصیص از بغل و کش زان حرکت گوش حیوانات
 از خوردن آنها رنگ بشهره سبز شود و پیشگی افتد و اطراف بیاماسد و باشد
 که بکشد و حرکت گوش بپنک سخت کشنده باشد و همچنین حرکت گوش
 سیج دیوانه و از دواب شتر سخت اضر باشد خون گاو که تازه باشد
 گویند که از آشتامیدن آن در مجاری طعام در و خیزد و زبان سرخ شود و نفس تنگ
 گردد و همچو پارهای خون بسته از آنکه ترش شده در میان دندانها پدید آید و نشستن

و تاسه صعب و اضطراب آورد و باشد که بخناق و گرازش خوردن گوشت او
 خدام آورد و فساد خون و بواسیر آورد و انواع پیدا سازند خاصه برای قلب بغایت
 بدست شتر ترش شده بعد از آنکه ترش شده بوده باشد مفید علاج
 بود و سرکشتن و غشی و پیش نم معده آورد و باشد که بهیضه انجامد گوشت ما
 از خوردن آن ضعف و غشی و قی با قواطع سبز و زرد و ورم و گریختن اعضا و اضطراب
 پیدا آید و آنچه زهر آن اقوی بود ضرر آن بیشتر و زودتر بود و باشد و ضما و گوشت
 هر ماری بر سطح آن مضرت آنرا کم کند قی افعی بزنگ و هیئت پخیال مرغان سکار
 باشد بر سر سنگها بر مراضی یابند از خوردن آن غشی و خسر و قی با قواطع
 و ورم اعضا و ضعف حادث شود و هلاک کند تبضن اما حیوانات سمی
 گزند که سم آنها اثری تمام بود مار بد آنکه جمله ماران بحسب ضعف و قوت
 سمی سه صنف باشند یک صنف آنست که سم ایشان قوی بود بمرتبه که هر که رسد
 بکشد و پیشتر از سه ساعت مهلت ندید و اصحاب تجارب گفته اند که صنف آن
 علاج نباشد الا بقطع عضو فی الحال قبل الانتشار و بسیار بوده اند که
 بدین تدبیر نیز خلاص شده اند و اشخاص این صنف چند قسم باشد یکی
 قسم موسوم بکلمه و آن ماری باشد که بر سر او سه فرع بود شبیه تباچی
 و بعد مقدار دو برابر باشد و سر او چشمهای او سرخ و رنگ او سیاه
 و زرد بود و مار گیران از اقسام حاصل گویند یعنی افسون نمی شود و بر و کار نمیکند
 و این ملک ماران باشد و شاه ماران نیز خوانند و دواست سم آن
 بمرتبه ایست که هر چه بد و نزدیک شود از بهوای نفس او سوزد و در گرد و سوراخ
 او هیچ گیاه زوید و هیچ حیوان در حوالی مقام او نزود و بکبر مقام او نزدیک شود
 از یک تیر پرتاب و طرآن مار را دافت از دور و یا آواز او بشنود هلاک شود
 و هر حیوانی را که بگذرد ساعت بدن او منهوش بگردد همچو صد بدغالی از
 روانه گردد و فی الحال میرد و گویند سوار می بر بگذری نیره بدین مار رسانید و

و فی الفور او را سپهر دو ببردند و گویند در هر یک از لب اسپه را که زید اسپه و سوار
 در ساعت مردند لغو و باید منها و مقام این مار بر کستان باشد و کم بود ناکه
 پدید آید و در وقتی اندک از سالی حرکت کند و در اوقات سیح احدی بدان
 صحرا گذر نیارود و نتواند آمد و مراجع نیست ازین که تحقیق این چنین خطری چگونه
 کرده باشد قسم دیگر موسوم بخطان باشد جهت مشابعت رنگ آن رنگ
 خطان که از ابر سنوک گویند درازی او نزدیک بکزی بود و قسم او در قرب دو
 ساعت بکشت نخست فواق پدید کند و خدر شود و اندامها سپهر در دین سپهر
 و خفقان و در عظیم پدید آید چشم باز نتواند کردن قسم دیگر موسوم بپرا
 ویزاق بتازی آب دهن را گویند و از ابدان جهت بدین نام خوانند که چون کله را
 بیند هنوز ناکزیده و دندانها بر هم فشارد و زهر را از دهن بیدارد و آن آب دهن
 بر سر که آید پلاک شود در یکد و ساعت و او در یک باشد و رنگ او خاکستری بود و در
 زنده از کزیدن او نخست تشاوب و تملی پدید آید و گردن به سچد همچو صاحب کار از
 و محل لسع در وی سخت میکند پس از آن جستن حرکت باطل شود و همچو مسکوت
 بقیست و قسم دیگر موسوم بچراغ چشم بود جهت آنکه چشمهای او سخت تابنده و
 روشن باشد و درازی او سه کز و چهار ذرع و پنج کز بود و پوست او درشت و
 خشک باشد و لون او خاکسترون بود و زردی کراید و قسم او در دو ساعت
 بکشد از کزیدن او همچو اعراض کزیدن براقه پدید آید و قسم دیگر موسوم بمقرنه بود
 یعنی شاخدار بدان جهت که بر سر او دو بلندی بود همچو دو سر و وی درازی
 آن از یک کز تا دو کز بود و لون چنان رنگ بود و بر شکم او قلو سهامی صلب باشد
 و دندانهای او راست و دراز باشد و در زمین نیناک جای گیرد و از کزیدن آن تن
 سخت کراش شود و پشت چشم بیاماسد و دوازده دال عقل پدید آید و غشی کند
 و قسم دیگر موسوم بادرنوس و سدر و روس بود بلفظ یونانی و آن در خشکی و
 آب هر دو باشد آنچه در خشکی باشد با قسم دوم موسوم بود و آنچه در آب بود با قسم

اول موسوم بود و از دیگر ماران قدری کوتاه تر باشد و گردن او پهن بود و از گردن
 او حرارت سخت پدید آید پس محل زخم سرد مناکل شود و قی صفرا آکنده که منصف
 ستولی شود و اندر سه ساعت بکشد و اگر کسی از آن خلاص شود در بیمار بسیار باشد
 که خلاص نیابد و قسم دیگر دو سر داشته باشد و آن اندر حوالی مصر بود و چند قسم
 و هر قسم بود که با سمی مخصوص نباشند بعضی سخت بزرگ و بعضی کوچک تر و بعضی
 سر سبز و بعضی اشقر و بعضی بزرگ انگبین و بعضی را دندانها بود و همچو ضاده و بعضی مانند
 انبی باشد و کوبند ثعبان کشنده از جمله اینهاست و صنف دوم است
 که زهر از بسیار قوی نباشد و همچو ضمادی یا طلای تریاقی و علاج قرصه صلاج
 باز آید و بتدبیرات قوی احتیاج نیافت مثل مارها که اکثر در آب و علف زار باشند
 و از آنجمله بعضی ماران بزرگ باشند که بقدری بزرگتر و آنها را قدسی ذریع بود و
 آنها را تیتین گویند و اندر شب و مداو به بسیار باشند و هندی اعظم جمله بود و
 بعضی ازین بزرگتر ثعبان گویند چشمهای این مار بزرگ بود و اندر زیر یک او چیز
 بیرون آمده باشد چون زرخدان و از هر سوی سه دندان زهر بود و دندان او سخت
 فراخ باشد و ابروان دارد دراز چنانکه چشمهای او را به پوشد و برگردن او فکها
 باشد و گردان موی باشد همچو بال حیوانات و آدم و حیوانات را بنفس در کش
 و فرود دیگر قسم ازین دریای بود جراحت آن نیز همچو جراحت تین صخرای
 و صنف سوم آنست که سم از اهلقتی باشد چنانچه گاه بود که بعضی را
 سه روز رسد و بعضی را بدو هفته رسد و بعضی را بیش از بعضی را رشتگان
 هم شود و اکثر آن علاج پذیر باشد و از اشخاص این صنف هم چند قسم بود
 یک قسم موسوم بانفی باشد و آن ماری بود زرد و سیاه و شکم و چشمهای
 او سرخ بود و سر او پهن باشد و گردن او باریک و بلند و سر زنب او کوتاه
 و قوی بود چنانکه کوی دم بریده است و ازین جهت او را کله دم گویند و قدا و
 مقدار یک ذرع و نیم تا دو ذرع بود و نیشهای او چون قلاب بود چون بگذرد

نشان دودندان او پدید باشد و از ان موضع نخست صدیدی پدید آید همچو خال
 گوشت تازه و باشد که نخست از ان طوطی آنجا آید شبیه بر و عن زیت
 پس طوطی آید زنگاری و در آن موضع را همه اندامها باز و پدیدان محل آماست
 سرخ و گرم پدید آید و سر تا از ان پدید آید چنانکه از سوختگی آتش بر می آید پس گردد
 خشک شود سوزش و حرارت اندر اشیا افتد و تب گرم و نافض پیدا شود و عرق
 سرد گردد و لون بشه لببری زرد باشد و هیچ پدید آید و نفس متواتر ضعیف گردد
 و نشستن و فواق و فی صفر اتولد کند و بول دشوار بیرون آید و شب کران میشود
 و از سخت غشی میکند و چند مار دیگر بود که در لون مخالف افغی اند چنانچه بعضی سیاه
 تر اند و بعضی زرد تر و بعضی سرخ و بعضی سفید و سبز هم باشند و اما در سیت فعل
 قریب بدانها اند آنها را هم از قسم افغی دانسته اند و یکت قسم دیگر موسوم بمعوط بوده
 یعنی تشنه کننده و این ماری بود که یک شربست و بر تن او شاخهای سیاه باشد
 و سر او کوچک و گردن او قوی بود و تن او از گردن تا بدنبال به باریکی باز آید
 و بدنبال برداشته رود و از میانگاه پشت تا بدنبال او بسیاهی زرد و از گردن او
 سوزش و حرارت در شکم افتد و تشنه غلبه کند و از آب سیر نشود و آنچه بخورد
 نه بعرق بیرون می آید نه ببول و رگها پر شود و تن او بیاماسد و قسم دیگری بود که
 از گردن آن منافذ و سام تن کشاده گردد و خون آمدن گیرد با جدی که اگر قرصه بوده
 و درست شده دیگر باره خون از ان روانه شود و بسفیه و قی خون بر آید و از بینی گویش
 چشم نیز خون آید و جایگاه گردن بیاماسد و سیاه شود پس طوطی آنجا
 می آید و در حده و اسهال و عصبانیت و ضیق نفس استرخامی اعضا حادث
 شود و او از منقطع شود و حالی همچو علت نسیان و سیات پدید آید و باشد که گراز
 افتد و دندانها بیکتند و هلاک شود و الوان این قسم مختلف بود سیاه باشد
 و سفید و منقط بنقط سیاه در یک رنگ و سرخ و مخطط و درازی جمله همچو شعله بود
 و ذنب باشد خشخشی رفتن ز زمین همچو خشخشی درختان بود و وقت مالد

و دندانهای او دراز باشد و جفان و قسم دیگر موسوم بچنیده و آن ماری باشد
 باریک و کوتاه در درخت شود و هرگز ایستد خوشتر از باریک و بلند و بعضی
 باشد که هم سوزی بیش چند و هم سوزی پس بس و دم و میان او بهوار بود و آن
 آنها بسرنخی که از کزیدن آنها اعراضی کزیدن افعی پدید آید و قسم دیگر موسوم به سرنخی
 بود آن ماری باشد باریک و دراز همچو تیر مقدار یک ذرع و نیم و در زرع بسیار دیده
 که خود را بر پهلوی حیوانات زده و همچو تیر از پهلوی دیگر بیرون رفته شخصی و شوق تحاکم
 کرد که دیدم که رنگ ابریشم در بار خود را زد و از آن طرف بدو آمد تا ابریشم در زمین
 بود و زور او را دو باره کرده بود از سر تا دم از کزیدن آن هم قریب به ماری افعی
 اعراض پدید آید و آن کمتر کزد و قسم دیگر موسوم به بلوطیه بود جهت آنکه در محلی که
 بلوط بسیار باشد ماری دارد و هرگز ایستد و پوست باز کند ارد و آنکه او را تعهد علاج کنند
 هم پوست باز کند و ازین ماری بوی خوش آید و هرگز ایستد این بوی درو
 کید و اعراض سح ان کزیدن چون اعراض کزیدن افعیست و قسم دیگر موسوم
 بجای در سیه جهت مشابه رنگ او رنگ کاه و رس و اعراض سح آن نیز همچو کزیدن
 افعیست و قسم دیگر موسوم بر غش بود و این ماری باشد رنگین بر کلهای
 مختلف از کزیدن آن جگر و روده خورده شود و بریزد و در روز یکشنبه و قسم دیگر
 موسوم بکفچه بود جهت آنکه سر و چانه او پهن باشد و میان سر او دو چالی بود
 و کرون بلند شبیه کفچه و چون براه رود سر و سینه را سخت بلند بر داشته
 رود و چنانکه کوئی ایستاده میرود و از کزیدن آن نیز همچو اعراض میشد افعی
 پدید آید و در موضعی از ضیال حوالی یزد ماری بود بمقدار یک شتر و از سر تا دم
 بیک اندازه و رنگ صنفدع صوت بود و کورد چون بر سر راهها خستند
 کسی وزغی خفته است و آنهارا در مار گویند موسوم بموضعی که آن نام دارد جهت
 غلبگی آن در آن محل و بعضی آنرا کور مار گویند جهت آنکه کورست از کزیدن
 آن اعراض سح افعی بدو ظاهر شود و زودتر از آن بکشد و قسم دیگر موسوم بمسور

آن ماری باشد بزرگ و دریایی و گزیدن آن همچو گزیدن انفعی بود و قسم دیگر هم
 دریایی بود که از گزیدن آن درد سخت گیرد و ملسوع سبب مایید و خدر شود و هلاک گردد
 با قسمی مخصوص نبود و قسم دیگر موسوم بالبح بود و آن ماری بود سخت سیاه
 باشد در جاهای دور از آب و سنگستانها ماری دراز و از گزیدن اعراض یافته
 پدید آید و بعضی زودتر از انفعی کشند بپایند و **دانش** تن که زهر ماران اگر چه
 در یک طبقه باشند بحسب اوضاع مواضع اوقات و احوال متفاوت باشند
 چنانچه زخم مار ماده بدتر از مار نر بود جهت آنکه دندانهای نیش ماده چهار و
 بود و نر را اکثر دوش بود و در طبقه انفعی نر کوبند که بعضی اقوی باشد
 و مار جوان بدتر از پیر بود و کرسنه بدتر از سیر بود و در یکصنف بزرگتر و درازتر
 آن بدتر از خرد و کوتاه باشد و آنچه در مواضع خشک بود بدتر از آن باشد که بر تری
 آب میباشد و آنچه در میان سنگ و کوه جای دارد بدتر از آن بود که در نرخی و
 همواری دشت جای دارد و آنچه تبایستان و آخر بهار گردد بدتر از آن بود که بدو فصل
 گردد و آنچه سیاه بود بدتر از سرخ باشد و سنج بدتر از زرد بود و زرد بدتر
 از سفید باشد و سفید بدتر از یک رنگ باشد و خاکستری میان سنج و سفید
 بود بعضی بدتر از سنج باشد و آنچه یک زخم زخم دیگر او ضعیفتر از زخم اول باشد
 و آنچه در خشکیها گرمی روز گردد بدتر از آن بود که در میان آب اتفاقا و یا در وقت خلگی
 و آخر روز و شب گردد و آنچه خشم زده بود بدتر از آسوده باشد و آنچه در وقت جفت
 گرفتن گردد بدتر از اوقات فراغت آن باشد و آنچه نیش بر شریان یا عصب یا
 رگ رسد بدتر از آن باشد که بر پوست و گوشت چسبد و آنچه با اعضای رسته زده
 بود بدتر باشد از آنکه دور بود و نزد حکما و مجربان هفت زخم مار سیاه بدتر باشد
 از دیگر رنگها و هر چند سیاه تر باشد بدتر باشد و زهر مار مطلقا نزد ایشان سرد
 جهت تخذیر و خواب آوردن و کم درد کردن و بکر مسمای قوی علاج یافتن و نزد
 حکمای یونان و ارباب ایشان زهر مار در غایت گرمیت جهت سرعت نفوذ

و احراق و تعینات قویه سریعه و تولید حرارت و زهر بار بیشتر در زهره و دندان و کله
 و قریب همین باشد و الله اعلم انواع عقرب که دم سه نوع بود یکی آنکه
 دم برداشته دود و آن نخست لون سفید باشد و صفت باشد شکسته
 و زرد و سبز و کبود و خیزک و ملک و سیاه و دود ناک و دپپی و باشد
 که بعضی را غالب تن زرد بود و دنباله سیاه باشد و این نوع گرم اندرین ماه
 بسیار بود و بوقت طلوع شعای شمائی حرکت و قوت ایشان بیشتر باشد و از جمله
 اصناف وی ماده بزرگتر بود و از زرد و لیکن نیش ماده باریکتر باشد و بعضی عقربها
 و نیش باشد و از زخم او و دندان پدید آید و از جمله اینها زهر سیاه بدتر باشد
 و زرد و سفید ضعیفتر بود و مهره و دنباله بعضی را بیشتر بود و بعضی را کمتر و اغلب نیش فیه
 داشته باشند از هر گرم بیشتر در نیش دم او باشد و مطلقا گرم کور بود و از
 کزیدن بدن نوع همه تن گرم شود و جایگاه زخم سرخ گردد و آماش در ده گشت دارد
 که بر تن بر روی می بارد و گاه گاه بخلد همچو خلیدن سوزن و لبها اختلاج کند و فواق و
 غالب شود و بقی چیزی لزج بر آید و لرزه و استر خا پدید آید و در همه تن و با و اندر
 افتد و لون او بگردد و قرطاب روی افتد و تخصیص که زخم بر سافل بوده باشد و
 لب و دهان می افسرد و از چشم او رطوبتی می پالاید و گوش چشم می افسرد
 مقعده بیرون خیزد و قضیب آماش کند و اگر زخم بالای نیمه بوده باشد در خویله
 دست آماشی پدید آید و باخرین زبان سطر شود و دندانها بر هم نشینند و این هنگام
 این علاج نبود جالینوس میگوید که اگر زخمی از زهر شرابان افتد غشی آورد و اگر
 بر عصب افتد تشنج کند و اگر بر روده عفونت پدید آید و لثه و عده مکر عقرب بردارد
 و آن در شش در حویزه بسیار بود و گاهی از زمین برخیزد و باد آنها را بجای آورد
 و زخم آن کوینه همچو عقرب سیاه باشد نوع سوم موسوم بر جرارت بود
 جهت آنکه در رفتن دم خود را بر زمین کشد و شکل تن او همچو شکل برک آنکه ان باشد
 و بخورستان و عسک بسیار باشد و گوشت زهر او گرم بود در حال که تپد در او

عقرب
 فیه تشنج

بسیار باشد دیگر روز با سوم روز در سخت پدید آید و لون او کبود و باشد که برقان
 شود و زبان بیاماسد و جایگاه رخسار ریش گردد و بول خون شود و باشد که شکم
 بادکیر و و هلاک شود و سخت خفقان کند و نفیسی انجامد و سبب آنکه در اول روز رخسار او
 صعب نبود و تدبیر او را ایهام نباید کردن که زهر او بد باشد و چون سستول کرد و دیگر
 پذیرد و خصوصاً در او اثر کوشیدگرمی هست در بای و آن نوعی مخصوص است از کزیدن
 آن شکم بر آماسه همچو استسقا و بخواب است از وی باد را رود و حکمای هندی زهر
 جمیع اصناف عقرب را گرم دانسته اند جهت غلبه وجع و حرارت و علاج پذیرفتن
 بسره و بهای و حکمای یونان زهر غیر حرارت را سرد دانسته اند جهت سرما یافتن و کزختن
 و قبول علاج که میباید حق رجوع این احوال بود و بخوامس موسوم به طبیعت آنها و چون چنین باشد
 استهلال نیکونه باید اینجا و نه در مار و نه در بیش و غیره انواع عتکبوت
 طبقات آن بسیار است سمی و غیر سمی اما آنها که با پهای دراز دارند و اندر خانهها مقام
 دارند یا در چوبسار یا در بر روی دیوارهای خانه و روی آبها دام نهسته سمی هستند
 ندارند و یکسی مضرتی رسانند و آنچه غیر آنها بود در محرابها کم آب در زمین و نه زارها
 و خرابها و شورستانها جای دارند اکثر مسموم دارند و مضرت رسانند و این
 نوع را زوتیلیا گویند و لذا اصناف با سمی خاص و صوف بود با کینوس میگوید
 زوتیلیا یازده گونه است و بدترین آنها مضرت که موسوم بر تیلیا دراز دارد و از خلیج
 بعضی سفید و در شکم و کوچک دانه بود در پشت او نقطههایی درفشان باشد
 همچو ستاره و ازین جهت موسوم بود بکوکه و بعضی زرد و بزرگ و دراز باشد
 و زغنی دارد چون راه رود و کویا سر بر او کرده باشد و این را بعضی جایها دلمک
 خوانند بند و بعضی بدانکه انکور سیاه ماند و کوچک و بزرگ بود و هر دو را غنینه میهند
 و بفارسی انکوزک گویند و بعضی را دانه بر میان سر باشد و پاهای او کوتاه
 بود و پیل او بسوی پشت بود و هرگاه خوابد کسی را زنده و طوبی از دانه میهند از
 و بعضی شکل مورچه باشد کردن او سرخ و سر او سیاه و پشت او منقطه بنقطه

الوان بود و از الملیه گویند و سم آن ضعیف بود و بعضی زنبور ماند و از زنبوریه
 نامند و بعضی مقابل دانه کرسمز بود و دمان آن خرد و شکم سرخ و دست
 و پاهای آن سفید باشد و از اگر سینه گویند و بعضی دیوچه ماند و از دیوچه گویند
 و بعضی بزرگ و فربه شکم و آنچه خاکستر لون و بوییدار بود و از بعضی جابها بوی
 دفته گویند و او در زمین سوراخی کرد سازد و اکثر دیوار آن به سوراخ از دام لعا
 خود تند و بعضی کوتاه دست و پایی بود و چمدن چوب تن بود و مکس بیکه و از آن
 گویند و بعضی سخت سیاه بود و بعضی دو دناک باشد و گویند که کیصفت است
 باریک و سبز رنگ بود و حد زیر کردن و چیزی بود چون سوزنی و درگزیدن حمله
 ششوی غالب و در سخت پدید آید و باد در شکم گیرد و عرق سبز دکنه و سر مایید و موضع
 گزیدن آن سیاه و می خارد و سرخ شود و در آخر تیره شود و بسبب میزند
 اگر خدر نیز حادث شود و خواب نیاید و باشد که از ریتلا درد دل خیزد و غشيان
 و صداع سخت پدید آید و تمامی تن را فراهم کشد که راست نتواند شدن غشی افتد
 و هلاک کند و از گزیدن سیاه فقط رعشه تیز افتد و رانها گران شود و از گزیدن
 گوکبه گرانی سرد و استرخای همه تن حادث شود و از گزیدن غلیبه گزارد
 همه تن و تیرکی بول و لفظ و قی مییرا و پی آید و آواز منقطع شود و از گزیدن
 سیاه و دو دناک در دمه و قی متواتر و درد سرد و سرفه پیوسته پدید آید
 و بزودی بکشد و از گزیدن زرد موی ناک رعشه پدید آید و از گزیدن دیوچه آبلها
 بر آید و زبان سنگین شود و از گزیدن زنبوریه که از وسات ضعیف زانو پدید آید
 و از گزیدن کر سینه آواز منقطع شود و لفظ و تیرکی بول و سردی همه
 پدید آید و از گزیدن میسه مویدار همین حالات نیز ظاهر گردد و چمدن را بعضی سخت
 دانسته اند و من هرگز ندیدم و نشنیدم که از آن مضرتی سخت رسیده باشد
 فاما از غلیبه مضرت بسیار ظاهر میشود و عمومی دارد و اندر خراسان عمدتاً
 کسی گزیده گویند کم علاج پذیرفته است و نزد من آنست که علاج صواب

نیافته اند و الا جمله اینها را به طبیعت هست تا سه روز نشود و دست روز و بسیار را علاج کردیم
که رتیلها هلاک گردیده بود و بدانکه کینوع عبا که در دست است در از پایی از گردیدن او باد
شکم افتد و فراسا بر بغوص و فرساید و اطراف بدلیه و حیوانی غریب تن بهین دارد
و پاهای سفید و لیکن که در دست است بر اطراف بدلیه و حیوانی غریب تن بهین دارد
چون حلی و آن که در دست است بر اطراف بدلیه و حیوانی غریب تن بهین دارد
و چهار پا که در دست است بر اطراف بدلیه و حیوانی غریب تن بهین دارد
آنها هر دو چون مضرت گردیدن که در دست است بر اطراف بدلیه و حیوانی غریب تن بهین دارد
و زرد و مورچه میان و زرد باغی و صحای و سیاه مورچه میان دراز کوچک و بزرگ
و زنبور سیاه سر بزرگ که بر تن او دراز است تشنج و ضعف پاهای او را می بیند
آن باشد که هلاک کند و گاه باشد که جای صلب شود و دریش گردد و آنچه در حیوان
سموم و سخی مرده نشسته باشد زخم آن بدتر باشد و آنچه زخم آن بر غصبت
افتد در آن صعبه بود و ساس جانوری بود سرخ بمقدار دانه از زنی و دست
شکم و دست و پاهای ایشان همچو بچه غنکبوت بود و بدبوی باشد مثل
کما فیطوس و شکم او بغایت نرم بود و چنانچه دست چون بدان رسیدنی الحال شود
و این حیوان در عمارات کوهستان بسیار باشد و تشخیص کهنه عمارات اکثر در سقف
خانه های چوب پوش در دیوارهای گچی و آتش حرکت بسیار کند و در جامه
همچو سپیش تن را بخورد و هر جای که دم و آب دهن برسد و یا که در دم کند صلب
و خارش سخت میکند و ملواسه و دغدغه پیدا آید و باشد که تب و تی آورد و
اشتهای طعام برود و چون علاج کند بدیری آن در میان حال خود باز آید و اقل
آن هفت باشد و الله اعلم خرمه حیوانیست که بود و بسببی مایل مقدار است
و شبیه بود بکینه سخت کوچک دیوی آن نیز شبیه بود بدبوی کاره و بزرگ باشد
و اندام آن نیز نرم باشد و آن نیز در سقف خانه های کهنه بود و در زیر دیوارها جا
گیرد و آتش در جامه در دود و تن را بخورد و بر جسم نوعی از ساس بدست

و اندر بسلام از جبال دارالمر بسیار باشد از کزیدن آن درم و خارش تن و تب
 و تلو اسه وضعف پدید آید و قی صفرا و بهوشی حادث شود و باشد که بیماری
 دیرری کشد و باشد که بکشد و الله اعلم سینهش که کس حیوان نیست چون پیش
 و کینه سخت کوچک جالکینوسس کوید از کوچکی آن آزاد بتوان دیدن و لیکن منبت
 آن بزرگ باشد و آن نیز در بعضی جاها باشد همچنان مقام گیرد که در خرجه معلوم
 و بر جسم من آن نوع خرجه بدست از کزیدن آن از نشانه و مقعده و از بن دندانها
 روان شود و به قی نیز خون برمی آورد و بسر فیه نیز خون برمی اندازد و باشد که کار
 از دست بشود و الله اعلم پلنگ اندر ناخن و دندان و قلاب سردم او
 سمیت بسیار باشد و هر عضو بر بد متعفن آن رحم باشد البته آن معضوض هلاک شود
 و این خاصیتی عجیبی است و اعراض آن قریب به اعراض سح ماران متوسطه است
 و ناخن دندان یوز هم خالی از سمیت نباشد لیکن بلاست و عافیت باشد
 و الله اعلم سگ دیوانه سبب دیوانگی سگ سوختن اخلاط وی و سنی
 شدن آن بود بواسطه گرمی و عفونت هوا یا بواسطه خوردن حیوان سمی و شباه
 دیا خوردن آبهامی غصن و موم و متعففات دیا بواسطه کزیدن سگ دیوانه بگردن غلات
 چون وی آنست که احوال طبیعی او مختلف شود و باشد که تن او سختی برآماسید شود
 و چیزی کم خورد و خواب نکند و قرار نگیرد و چشمهای او سرخ بود و اگر تشنه شود و
 آب خورد از آب بترسد و نفرت کند و باشد که بلزد و لرزه اندر پوستش
 افتد و چشمش تاریکی کند و زبان از دهان او بخت بود به بیرون و لعاب کفک
 از دهان او بچکد و از بینی او برمی پالاید و گوشهها در او خشک بود و سر در پیش فلکند
 و قوز برآورده و بیک طرف برده باشد و دم در میان کشیده و از همه چیز خشم
 و ترسان باشد و او از نلکند و نتواند مکرزور و غف بسیار کند و بدان ماند که گوی
 او را فشه باشد و رفتن او چون رفتن مستان بود و چند کامی که رود بسر آید
 و هر چه پیش راه او آید خود را بران زند و بر هر چیزی حمله کند و صاحب خود را نشانه

و سگان که او را بنشیند بگزیند و اگر بسکی باز خورد آن سگ را محال قرار باشد و
 نه که آنها پیش او برسم زنده و دلیل بر خاک می افتد و بسیار باشد که چون
 یکبار به آبی رسد تیرسد و بلزد و ببرد و پراپی که رود بطرفهای دیگر سیل نکند
 و درگزیدن آن اگر چه در اول اندک جراحتی پدید باشد کمتر از دیگر جراحتها و لیک بعد
 از چند روز اندیشه باید آید و دشمنی و وسواس و اختلاط عقل و تشنج اطراف
 و اختلاط ابروان و فواق و خشکی دهان و تشنگی پدید آید و خوابهای آشوب و هلاکت
 بیند و بزود بلزد و از روشنائی بگزیند و اندامهای او سرخ شود خاسته روی و پس
 روی او ریش گردد و آواز او گرفته شود و باخبر بگردد و از آب ترسد و هرگاه همی آب
 بنشیند همی خیال سگ در آب می بیند و از آن سخت متفر و گریز میکند و همچنین از همه آبها
 گریزان باشد و گاه بود که اعتقاد کند که آب بپیدست و باشد که در خاک می غلطد
 و باشد که بشبوت مباشرت منی از وی جدا شود و تشنج و گزازا کند و مرق سرد
 و غشی کند و هلاک شود و باشد که قبل از آن کاهی از غایت عطش آب طلب
 و چون بیازند فریاد کند و نخورد و گاه باشد که بچله آب در حلق او چکانند و در
 او همانند هلاک شود و باشد گاه گاه بانک سگ کند و باشد که آواز او منقطع شود
 و اندر بیشتره حالها بول او رفیق باشد که سیاه شود و گاه باشد که باز گیرد
 و در درمنازه او پیدا آید و طبع او اکثر خشک بود و گاه بود که شانه و مجاری بول او
 درد و سوزش عظیم میکند و چیزی با بول او می آید شکل سگ کوچک و این حال امیدوار
 بود اگر چهل عدد از آن بیاید با بول خلاص یابد بسیار مجرب است و عجب تر از او
 او آنست که بگزیند مردم حریص شود و هر که را بگزیند همچو او دیوانه شود و طعام و شراب
 که از وی بماند بر که بخورد هم دیوانه شود و دیدیم که بسیار حیوانات و سباع را گزید
 بعضی را نفس و آب دهن بدو رسیدنی آنکه بگزید همه دیوانه شدند و چند سب
 دیدیم که گزید و بعد برفت دیوانه شدند و خراط و فریاد بی اختیار از شبانه روز
 میکردند و خود را بندگان میگزیدند و بر میخیزند تا مردند و مسرت نمود دیوانه کمتر باشد و

باشد که چون در آینه نظر کند خود را نشناسد و با شد که بجای خود سگی در آینه
 بیند و تیرسد بدانکه هر که از آب نمی ترسد علاج او آسانتر بود و بعد از آن
 که خلاص گردد و اگر در مشتاقه گیرد و سگ بچه آید با بول علاج باید و الا نواختن که زخم
 نباشد و نفیس آن اعراض ظهور یافت باشد علاج پذیر بود و اگر چه از آب ترسد
 و از آنکه گزیدن خون بسیار از جراحت رود و با این اعراض بدو و کمتر ظاهر شود و
 علاج بهتر پذیرد و هر گاه رود بول او خون گردد و از ترسیدن آب این شود
 و از بخت ذرا بجم غظیم رساند و بعضی دو جفت ترسند و آب و بعضی بعد
 از چهل روز ترسند و بعضی از پس چهار ماه و بعضی از پس شش ماه و بعضی از پس
 چهارده ماه و بعضی از پس هفت سال بر حسب ضعف و قوت سسم قبول طبیعت
 و حفظ و مداربان و مغلوب گشتن و بدو یافتن سسم و بعضی ترسیدن او را بعد
 هفت سال منع کرده اند و این نیکو نیست جهت آنکه هر چه تا تیر آن پس از
 چهل روز و چهار ماه ظاهر تواند شدن بیشتر از آن نیز مهلت تواند یافتن و بسیار
 مسمو مان را دیده ام و هم شنیده ام که بعد از علاج بهر سال همان وقت باز
 اثری از مضرت آن سسم ظهور می یافت و دیگر علاج میکردند و سالها بر همین پنج
 میکندشت و اکثر سسم آن در چهل روز بکشد و چون گزیدن سگ دیوانه با غیر
 دیوانه شبیه شود و خواهند که تحقیق کنند باید که چیزی خوردنی بر آن جرات
 بزنند و ساعتی بعد از آن پیش مرغ که بسند اندازند اگر نخورد و نفرت نماید یا
 بخورد و بسیرد باید دانست که دیوانه بود و الا نواختن چیزی از آن جراحت می یابد
 قدری نان یا گوشت بدان بیالایند و نزدیک سگ و اگر اندازند اگر نفرت کنند
 و نخورد و بیاید دانست که دیوانه بود و الا نواختن که زخمی نبوده باشد شکل بود و حتی
 بسیار باید کرد و اندک عسل کرک دیوانه علامت آن و اعراض گزیدن
 آن همچنان بود که در سگ گفته شد لیکن سسم کرک بدتر باشد و از چهل روز در
 نکرده و اکثر بکشد از چهل روز گشت مرض بجای سگ کرک بیند و هر سگ قبل از

خوف از آب بعضی خلاصی یابند علاج کفار دیوانه و شغال دیوانه
 و رویاه دیوانه و راسوی دیوانه علامات اینها اعراض کردن اینها
 قریب با اعراض کردن سک دیوانه بود و در آب از اینها بنید و ترسد و تقصیر
 نیکو اینها با وجود امکان جنون دیگر حیوانات هم مضرت از آنها نیست که اهل تجربه جنون
 اینها را با آنکه حیوان دیگر اینها را گرفته باشد و بواسطه دیوانه شده باشند و دیده اند
 و در حیوانات دیگر ندیده اند و باید دانست که این جانوران دیوانه زرد و میمیزند و مجموع و غش
 و اضطراب سمیت ماده خود و جنون آدمی نه انجین است اما ترایقات نباتی
 مطلقا آنچه معتقد از مضرت معتد بها عادی باشد اینجا بسین سیکرد و مخفی نماید
 که خصوصیت فعل بر ریاضی و طریق استعمال آن محل و دیگر تقریب محالجات و غیره
 مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی جد و اربقاری ماده پرورین گویند و آن
 چهار نوع بود شیمی و سیاه و سفید و زرد و بهترین جمله شیمی بود که چون آب بر سنگ سیاه
 و کافور سفید بدان بیالایش منقش کونه شود و باید که مخروطی و صلب اندون
 کران وزن بود و بقایت تلخ بود جهت آنکه هر چیزی که تلخ باشد از ترایقی خالی
 نبود هر چند تلخ تر بود و ترایقیت آن زیاده باشد و اعلامی آن در حوالی بیش اند
 کوه کیدار پرست روید و سیاه خطائی بهتر بود از زرد و سفید هندی و کشمیری بهتر بود
 از زرد و جد و اربقاری را درون و پرورین بسپیدی که اید و کوچک بود و بسیار صلب
 نباشد و جد و اربقاری جمیع سموم بود و بدین سبب هندیان آنرا زلیسی گویند
 بعضی قاذر مطلق بسبی و نفع جد و اربقاری نامها بتفصیل مذکور است و بعد از
 یکم تعالی از جد و اربقاری نیکو بود و کمتر از آن هم نفع کمی کند و حکمای هند زلیسی را با هم
 صلایه کرده میدهند اسهال نیکو کنند و در علاج دیلیل و طواعین و و با و سموم اعتماد
 تمام بر خوردن جد و اربقاری نه طبیعت جد و اربقاری بود در سموم درجه و خشک در دوم
 در جامع ابن سینا آورده که در دیلیالی اند پس نوعی از جد و اربقاری سیاه میباشد که از
 سنگ گویند طعم آن تلخ است و از عفونتی خالی نیست و درک نبات آن بگزیده الشلب اند

و با این نبات دیگر می رود شیرین طعم و بیخ او با بیخ آن هم بر رفته
چنانکه گویا از یک جلد و از اطواره گویند و آن سم قوی است و تریاق آن
همین است که با او باشد چنانچه بعضی از حیوانات گاهی بخلط نبات طواره را میخورد
و حسن سم درمی یابند و فی الساعه میزدند و از گیاه نسته میخورند خلاص میشوند
زراوند بیخ است و آن دو نوع بود یکی دراز بیخ است و از اطویل نامند و گویند
که آن اسیر است و دیگر که در بیخ است و آنرا جرج نامند و گویند آن ماده ایست و حکمای
هند مدح را صنفی از جرد و از زرد دارند و طبیعت مطلق زراوند قریب است بجد و دارد
خوردن آنرا هم نفعی قریب برفع مداومت جد دارد و همچنین در بعضی عفونات و در دم
از زراوند بیخ است و قدری ضا و کشته عظیم نافع بود ووسع بوام را و یا اکثر سموم را
کنند و در تفتیح و لطیف مدح زیاد و از اطویل بود زرنبا و مشهور است طبیعت
آن گرم و خشک بود و در سوم درجه بغایت شکننده با او باشد و مقوی روح طبیعی و دفع
قلب و جهت نهش بوام منفعت جد دارد و زرنجبیل معروف است طبیعت آن
گرم بود و در آخر سوم درجه و خشک بود و در دوم درجه و از طبعی فضلیه خالی نباشد
و او تریاق سموم بوام و شکننده قوت سمیت بیش بود چون با آن ستمی کنند
آنرا بکشد که بیخ نباتی که منفعت طبیعت وی گرم است و در سوم درجه و خشک
در دوم درجه چون بخورند مقاومت کند با سموم و طوخ کردن بر نهش افعی و غیره
نافع بود تخصیص تازه وی و سهیل خلط لزج و آب زرد بود و شربتی از وی از درد
بود تا شقال و و فرا از ادنیارویه گویند و طبیعت آن گرم و خشک است و سوم
درجه خوردن و طلا کردن لسع عقرب را نافع آید و مار از بوی آن بگریزد و بطل
از نبات و تخم هر دو بود سیرانچه پستانی بود گرم و خشک کننده مزاج باشد
در سوم درجه یا چهارم درجه اثر اقیست آن در بحث میاه رویه ایما شده و گویند
که قوت نوم بری بیشتر است ولیکن پندیان پستانی را بکار برند فلفلس کرد
سیاه و سفید بود سیاه آن لقوی باشد و طبیعت جمله گرم و خشک است تا آخر

سیم درجه چون آنرا با سیم بیش سخی تنگ کند سمیت از آن گند قوت از آن کم سازد
و این خاصیت بهیچ دای را نیست الا قلبی در زنجبیل واقعست چنانکه گفته شد
از بهجت که حکمای هند چون رس می سازند اول آنرا با فلفل سخی میکنند و میگویند که بدین ستم
میشود و صد کردن آن با سرکه نو سبع عقرب و زنبور عظیم نافهست و موجب و اکثر لیسج
با سرکه یا خمر یا آب لیمو غوره یا حامض یا ترنج نافع پوست بهیچ کبر طبیعت آن
کرم و خشک است در آخر دوم درجه و گویند که آن با زهر بیش است و در شاخ
تازه و برگ غنچه کل و بار کبریم تر یا قی نی که است جهت سموم و لسوع و بخور پوست کبر
جهت ضرر اکثر نبوش و ستر خامفید آید هر کی صفیست معروف و کثیر الاستعمال
طبیعت آن کرم و خشک بود در دوم درجه بهترین غیر مغشوش باشد که رنگ آن
سبفیدی بسرخمی گراید و خوش بوی بود و با صفا و آن تریاق عفونات بود و آشنایان
با شراب یا فلفل جهت لسع عقرب و زنبور عظیم نافع آید و همچنین مالیدن محل آن
در سه که و اشباه آن مخلصه شهرتی در آن اصناف بود در شبانگاه و در
شام خوب آن یافت شود و بهترین آن بود که کم برگ بسیار دانه و تلخ و از آن
و در باشد تریاقیت آن بر تبه الیست که چون از مقدار نیم درم از آن تا یک درم
یا یک مثقال بخورند در مدت یکسال بهیچ زهری بر آن کس موثر نبوده و تخصیص ستم
و حشرات و در شیردان که او محصل بایه ششیت بسته شود همچو چوب داز
چیزی که در میان فادر هر گاهی می باشد گویند که از چوب دواله مفاسد است
افستین حشیشی است شبیه بدرمند برگ آن بزرگ سترمانه و بعضی آن
شیخ رومی گویند و آن سوسنی در می و نبطی خراسانی بود و بهترین آن سوسنی
اطر سوسنی بود که بوی صبر کند طبیعت آن کرم بود و از اول درجه و خشک در دوم درجه
و گویند در سوم درجه چون با شراب یا آب منزه باشد معتدل و سبب را نافع آید
و با سرکه که خنک و خطر آن مخفی آید و ضرر شو که آن کم سازد و استعمال از وی تا دو درم
باشد و آن در اول بود و اسهال صغیر دافع کنند و کرم شکم کشند و عصاره آن

گرمتر بود در جمیع این افعال قوی باشد انیسون بزرگ بادیان رومی است طبیعت
 آن گرم و خشک است در اول سوم درجه نافع بود جهت ضرر اکثر سموم و لسوع چون
 با خمر بیاشامند و تحمل از وی یکدم و نیم مورو طبیعت آن سرد است
 در اول درجه و خشکست در دوم و از حرارت لطیفه هسم خالی نیست درخت و
 در هر موضعی که بسیار باشد عفونت بهوائی آن موضع کم راه یابد طبیح برگ و عصا
 ثمره و طبیح آن چون بیاشامند هوش رتلا و عقرب را نافع آید تخصیص بسیار
 یا شراب آفریون نوعی از افحوان زرد است ولیکن شاخها بسیار دارد
 و مقدار بلند شود بموثر او را بوی نباشد معتد به و سرک او طولانی بود با غیب و
 گویند یک صنف او را لون سرخ باشد طبیعت وی گرم و خشک است در سوم
 درجه خوردن وی مضرت جمیع سموم و لسوع را نافست و عظیم مقوی قلب است
 شربتی از وی یکدم باشد حلیت صمغ انجدانست و آن دو نوع باشد
 یکی سخت منتن و از انجدان نشتن گویند و منتن آن قریب به تن سیر بود و دیگری
 طیب که تن آن کمتر بود و آنرا انجدان کم بوی گویند و منتن اقوی بود و مندی
 و افغانیان و بدخشانان و لماتیان این را بنیک گویند و بعضی انکوزه گویند
 و بیشتر در اطعمه بجای سیر استعمال کنند و بسی معتقد منافع وی باشند
 طبیعت جمله گرم بود در اول چهارم درجه و خشک بود در دوم درجه لطیف آن
 عض کلب کلب و هوش بهام را عظیم نافع آید و بازیت طلا کردن و با شراب
 آتش آمیدن همچنین نافع آید و ضرر سهام مسموم را دفع کند و در ورق نبات
 که انجدانست آنرا بعضی کماده گویند و در پنج آن مغر و شیت قریب هم بدین منافع
 باشد و بهترین حلیت آن بود که بسرخ کراید و صاف باشد شبیه بمرکب
 قیسوم نباتیت که در اول بهار بر آید بوی خوش دارد و کلپهای زرد و در
 بود و بر سردی مجتمع شده و بعضی آنرا بوی مادران گویند و طبیعت آن گرم
 در اول درجه و خشک بود در دوم درجه چون با شراب بیاشامند جهت جمیع

نافع آید و از افزایش آن هوام بگزیند اسیرا بنج سوسن آسمان کون
 و بعضی آنرا بنج نفثه گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر دوم درجه و
 بهترین وی آن بود که صلب و کثیف و خوشبوی بود و اندکی پسرنجی گراید و از
 رایحه تری خالی نباشد و بوبیدن وی عطسه آورد و استعمال از وی نصف اوقیه
 تا هفت در حیات چون با شراب بیاشامند جمیع سموم و لسوع را نافع آید و سهل
 آب زرد و مره بلغسم باشد و تخم وی را هم قریب منفعت وی در سموم و لسوع
 و عصاره تخم و بنج سوسن باغی را هم این مناسب بود شرابا و روغن آن
 تر یا بنج فطر و کشنیز تر بود تخم تر بنج آنچه در میان تر بنج ترش بود و از آن تخم
 در میان تر بنج شیرین بود طبیعت جمله گرم است در اول درجه و خشک کننده مزاج
 با سیوم درجه یکم از آن با شراب بیاشامند مقادیر متکثر با جمیع سموم
 و نافع آید در نهوشن تخصیص نهش عقرب و طلای آن هم نافع آید و پوست
 تر بنج که بر روی کوشش و پوست در تر یا قیت قریب به تخم وی باشد و گویند
 عصاره آنرا آتش میدن و کوفته آنرا ضا در دن نهش افعی عظیم نافع آید
 و پوست تر بنج از مفرحات قلب بود و ترشی وی آنرا حاض اترج گویند نافع
 بود لسع مار و حرارت سپیش و کس و ساس و خرجه را شرابا و طلا و منفعت
 چند سیاه و تیره را رفع نماید بلسان و حب و روغن آن بلسان
 درخت است اندر مصر در موضعی که آنرا عین الشمس گویند میرود و در هیچ موضع
 نمیکشود و گویند آن محل قصر فرعون است ورق وی و بوی وی شبیه
 باد بستانی لیکن وی سفیدی مایلتر باشد و بزرگی درخت وی بمقدار
 شجره خنفس بود و حب بلسان را این شجر بود چون شعاعی طلوع کند پوست آن
 درخت را با بنی تیز زخمها کنند از آن رطوبتی ترشح کند اندکی آنرا به پنبه از آنجا
 می ستزند و جمع می کنند چنانچه در مدت دو ماه قریب بر طلا حاصل شود
 از جمله آن اشجار و در سالی دوسه رطل بیشتر نیابند این روغن بلسان با

و شمع غالباً این اجرا بود و عصاره ورق دی نیز در تریاقات گاهی داخل سازند
و عود دی در تریاقیت قوی باشد از جمله این اجرای روغن اقوی و احر و لطیف بود
انگاه حب دی انگاه عود دی و حرارت روغن بلسان تا سوم درجه باشد پس
در دوم درجه بود و بهترین روغن بلسان آن بود که آنرا مغشوش ساخته باشند
به روغن دیگر و علامت خالص دی آن است که چون بر زبان زنند اندکی زبان را
بکزد و در بوی دی هیچ محو ضعیفی نباشد و نرم و سریع الاخلال بود چنانچه در آب
نی الحال حل گردد و در آب چنان آمیزد که گویی شیر است و اکثر پشمی در آن بیالانند
و بشویند هیچ از اثر آن در آن پشم نماند و اگر قدری از آن در شیر ریزند شیر را
به بند و گویند چون قدری از آن با شیر بیاشانند مضرت شوکران و فانی
و امثال آن باز دارد و اکثر نهوش را نافع آید تخصیص عقرب بدر او حب و
عود آن همین فایده بخشد و گویند هر یکی با اکثر سموم مقادیرت کنند شکار چون
زبان هندی تیوعی را گویند نبات آن بر روی زمین پهن باز میشود و همه جانبی یک
و ساق نبات دی بغایت ضعیف بود و بر کهای آن از دو جانب در مقابل یکدیگر
و به نصف عدس ماند و درین ممالک بسیار روید و اکثر در زمین های ریک بوم و در
از آب و نزدیک آب و اقوی آن بود که دور از آب روید و سدرخی در نبات او
نباشد طبیعت جمله آن گرم و خشک بود در اول سوم درجه عصیر آن و یا مدقوق
آنرا چون با شراب بیاشانند اکثر بهوش را نافع آید و طلا کردن عصیر وی هم
مفید بود و اگر با شیر بیاشانند سهیل اخلاط بد باشد و سموم را از بدن براند
بهنک از زبان هندی نام کیا هیست شبیه به نبات خدا و باد روح اعلا
آن در جنگلهای بلند یافته شود و ضعیف آنرا در کیلان در مرغزار میابند و از آن
بعضی جهت صباغی رنگ سیاه گیرند طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم درجه
داشت میدن عصیر و سحق آن در شراب و طلا کردن عصاره آن جمیع کزید
حیوان را مفید بود کالاحیت را بزبان هندی یعنی سیاه سیطرح دین

شیطیح سیاه ساق و برگ بود و اندر رهند یافت شود و پوست چوب خشک آنرا
 جهت آتش کاشیدن با آتش برکن نگاه دارند و هندیان آنرا جبارس کوشید
 یعنی اردی که در جبانگاه میسازند و جبار را در نیمک جبا کوشید و آن علف را
 جهت غلبه شهرت این پوست با سم آن پوست باز خوانند و شیطیح معرب آن
 بود طبیعت شیطیح مطلقا گرم و خشک است در سوم و سیاه را گرمی و خشکی در آخر
 این درجه باشد و بغایت حار و محرق بود چون با شیر بپاشانند جمیع نهوش
 و لسوع را نافع آید و عصاره وی طسلا کردن مفید آید جنطیانا نبات و
 در قفل کوههای بلند و در محلها که سایه و نمناک بود و دید عظم آن بمقدار یکبذره
 و نیم و در ذرع باشد و رقی آن شبیه بوق جوز و سان الحمل باشد و با
 او بخوف و املس و با نقه بود و بخلط اصبعی باشد و لون آن سبزی تر
 گراید یا زردی و سیاهی و لون یکس آن زردی زنده و مستعمل ساق و عرق
 وی بود و بهترین آن رودی بود و تخصیص آنچه در قفل جبال شامخه یا بنده طبیعت
 جلا آن گرم بود در سوم درجه و خشک بود در دوم درجه خوردن آن عظیم نافع آید
 لسع عقرب را در دوم با خمر غرض کلب کلب و امثال آنرا مفید بود و جوز
 طبیعت آن گرم است در سوم درجه و خشک است در اول و دوم درجه چون با
 آن خیر و سداب کوفته بخورد جهت جمیع سموم نافع آید و با پیاز و نمک ضماد
 غرض کلب کلب باشد و روغن آن بخورند تنها و با طعام مضرت ندارد
 جوز مانل و شوکران و خجریات سمی و زرا ریح و موزه و دوزک کم کند با آنجهان
 مضرت خون کا و باز دارد پس از طبیعت آن گرم است در سوم درجه
 و در طوبت فتملیه هست آب آنرا با نمک و شراب بریزد کی سک دیوانه و امثال
 آن فطول کردن نافع آید و خوردن پیاز خام ضرر با و سموم و عفونات هوا باز دارد
 و همچنین مضرت آبهای بد را بر سیاه و شان طبیعت آن گرم است در سوم
 درجه اول و در طوبت فتملیه هست آب آنرا با نمک و سداب بریزد کی

سک دیوانه و امثال آن نطول کردن نافع آید و خوردن بسیار خفایا و سموم
 هوا باز دارد و همچنین مضرت آبهای بد را در کنار آنها تخصیص قوت و چشمه را
 بسیار روید که شیز نور آمده مانند لکین سابق بر کههای او از سرخی بسیار آید و با
 صلب باشد و برک آن دایم سبز بود و هیچ کل و بار نیارد و ساق و پنجه نازک
 و طبیعت در حرارت و پوست قریب معتدل باشد و یکدم و نیم از برک آن ساق
 با شراب بیاض مندهش مار و هوام و غضبها را نافع آید و پنجه گشت درخت که بر کما
 آن پنجه با هم بود و پنجه کاشده و باری آورده شبیه لفضل سفید لیکن سخت تر
 و کم طعم تر از لفضل باشد و بعضی بار از لفضل فارسی گویند پسندیدان و پنجه گشت را
 سمیایی نامند و درین ممالک شهر لقا قد النسل بود و گویند جهت تسمیه گشت
 که خوردن وی منی را خشک کند و بد پنجه گشت نسل منقطع شود و یکدم از ورق آن بیاض
 کردن مار و سم ضفدع را نافع آید و ضما د آن عضو سباع دیوانه را مفید آید و از دود آن
 هوام بگریزند و طبیعت سمیهای کرم در اول درجه و خشک در سوم درجه و سم در
 منفعت بسی باشد جمده نوعی بود از درمنه لیکن از آن خوشبوی باشد و در
 خواص اقوی بود طبیعت دشتی آن کرم و خشک در دوم درجه و طبیعت جبلی که
 در سوم درجه و خشک در دوم درجه طبیعت آن جمله نافع بود و شش هوام را شش طلاء
 بتخصیص شش عقرب بد را پلرک علفی بود در کوهستانها بسیار روید و از
 آنها با ساق آن مقدار دوزخ شود و ضحاست مثل عصائی بود و چون خشک سفید
 و بر کههای آن پهن بود و بهیئت برگ خیار و تخم آن بهیئت تخم لاله کوهی بود
 بوی تخم و علف آن قریب به بوی دینارویه باشد بلکه اقوی بود و علف تازه
 آن در بهاران در دوغ برورند و با طعام خورند طبیعت تخم آن کرم و خشک بود
 در سوم درجه یکدم از آن بیاض منده اکثر السوع را نافع آید و از پنجه طبیعت آن
 کرم و خشک است در سوم درجه مفرح قلب و مقوی قوی بدنی بود و با پنجه کوهی
 نیکو بود و لع عقرب را و خوردن وی ضرر سموم هوام را دفع کند در مقویات نافع

ما حریم را چون تازه بود با شراب بیاشامند نهش بولام و خست را
 غنیمت نافع آید و با تخم کوفته ضما دگر نهش و غص حیوان را نافع باشد طبیعت آن
 سردست در اول درجه خشک است در سوم درجه رفته شهرت
 آنچه رطب بود چون با ادویه بخورند با جمیع سموم مقادست کند و نمک نهش
 افی حیوانات سمی طلا کردن نافع آید حب الکرم شاد تخم تره نیز است
 و از احراف هم گویند طبیعت گرم و خشک است در سوم درجه خوردن آن
 و با عسل ضما کردن نافع آید نهش بولام را و از دودوی بگزیند شمره
 چسک بری خشک نبات است شوکه برک آن شبیه است به برک خرفه
 و بری از اشا خجای دراز بود و بر زمین گسترده شده و پیش برکهای
 دی خاری صلب و تنیز برآمده و باری صلب آورد وستانی را شاخه از زمین
 برخاسته باشد و سر شاخهای دی قوی تر از پنج شاخه بود و برک و سر
 پهنتر بود و خار دی نزد ورق دی نهاده بود و چیز باران رسته باشد همچو سوی بار
 و مجتمع چون سنبله و باری صلب با آن بود طبیعت سردی مطلقا گرم و خشک
 در اول درجه لیکن بری را فزون تر باشد از نهی چون در دوم از آن با شراب
 بیاشامند نهش افی را نافع بود و در تخم بولام شراب سموم قتله را مفید آید
 حماض علفی است ترش طعم و برکهای پهن دارد و بزرگ و قوی و بعضی را
 از ترش که گویند آنچه از آب دور روید بهتر باشد و خوردن آن تسع عقرب
 را مفید آید و چون تخم آنرا خورده باشند اگر عقرب بگزید هیچ مضرت نکند
 و طبیعت آن بکرمی مایل بود و تر باشد در دوم درجه تر و درخت کز
 طبیعت آن سرد و خشک باشد چون بیاشامند تسع رتیل را نافع آید
 طالع شقوق آنرا تلخ کوک گویند بکاهو ماند و تلخ بود آنرا نوعی از کاسنی
 دانسته اند طبیعت آن سرد و تر بود چون بخورند با اکثر سموم مقادست کند
 و ضما دی نافع بود جمله لسوع را تخصیص تسع عقرب بد و ضما دگاسنی هم این

منفعت سامن شد کرم است انواع است سهو چون رومی و قنیط در
طبیعت جمله کرم است در اول درجه خشک است در دوم درجه و عصاره آترا
چون باشد آب بیاض است نافع آید نهوش و عضو را کرات
کند تا گویند و بعضی جاها تره خوانند و آن انواع بود بری و بنطی و شامی و تهرنی
بنطی بود طبیعت آن کرم است در سوم درجه و خشک در دوم درجه عصاره
خام و بنطی آن خوردن نهوش را نافع آید مقل از رزق طبیعت
معروف و مقل و نوع بود ضعیفی و عزلی و آنچه یکی بود آن شمره شجره دوم است
که آنرا باها نجاشی پزند و آن در کار غیر عملی اند و بهترین تغلها از رزق و صافی تلخ طعم
بنفش و خوشبوی باشد و سرور الاختلال و طبیعت بسوی خشکی مایل شد و طبیعت دیگر با گرمی و خشکی
مایل بود چون کثقال مقل از رزق بیاض است جهت لیسع هوام نافع آید مثقال مسهل عظیم بود
بنای معروف طبیعت آن کرم و خشک است در سوم درجه خوردن بود آن مقاومت کند با غل
و جهت لیسع عظیم نافع آید ضما و نیکو بود لیسع زنبور را و شری از وی در دوم بابا بخین خواهی نمود
طبیعت آن کرم خشک بود در سوم درجه طبع آن لیسع عقرب پزند در ساکن کند و خوردن نهوش هوام را نافع
و هندیان خواه را اجازین گویند و بغایت معتقد باشند استبانی بنای معروف است طبیعت
کرم و خشک است در سوم درجه چون یکدم از تخم آن شراب بیاض است
با جمیع سموم مقاومت کند من قبل و من بعد و با انجیر و جوز کوفته خوردن
جهت نهوش و ضما و کردن بسی مفید آید کجی لعل کرم و خشک است در اول درجه
خوردن روغن آن نافع بود ضرر بلا در و ذرایح و اشغال آنها را و گویند جهت کزید
مارش خدار مفید بود مالیدن روغن بری بوم و جراحت بلا در و ذرایح بزودی
آورد تخم سر و کوهی اهل که آنرا ادرس گویند طبیعت آن کرم
در اول درجه و خشک است در دوم درجه چون در دوم از آن شراب بیاض است
لیسع هوام نافع آید و از بخور تخم سر و کوهی و بار سرد مطلقا هوام یکدم پزند و تخم سر
گویند مطلقا با همه سموم مقاومت نماید و برتری بهیئت شو نیز بود و طبیعت آن

کرم بود در خورد دوم درجه و خشک بود در سوم درجه چون با شراب بیاشامند
 جهت نهش بموام نافع آید **سیاه تخمه مستعمل** طبیعت آن کرم و خشک است
 در سوم درجه یک دو تخمی از آن بیاشامند جهت تسع ترسیل نافع بود در سوم درجه
 کم کند غش عصاره غوره انکور که شب بر باقیاب مانده صاف شده باشد
 یک کره از آن در کشند بنیشتا کنند کی اکثر بموام را نافع آید تجویض ساس و خربزه
 و سپیش که کسی و زنبور در از را و خمر عصاره آن تر یا قی اکثر سموم بود و زود اثر پذیرد
 رسد و در اعضا نفوذ کند و منع نفوذ سموم کند و هر تر یا قی که با او ضم کرده خوردند از آن
 زود بدل و اعضا را روح رساند و تاثیر از زود و تر پدید آید و سر که از این روش طلا
 کردن نافع آید خصوصا که بر کل پاکیزه خشک چکانند و در دلسع زنبور را فی الحال
 تسکین دهد و خوردن بعد از دویه جای قوت آنها را بشکند **کافور** شهرت
 و آن انواع بود بهترین آن قیصوری و جودانه است طبیعت آن سرد و خشک است
 در سوم درجه تر یا قی سمهای کرم و ملج و لی و سموم ملطف روح باشد و باغی
 خوردن آن طبع پیری پدید آورد و دینی را خشک کند و شهوت را ضعیف سازد
 لیمو پوست و تخم او کرم و خشک بود در دوم درجه و ترشی او سرد و خشک بود
 در دوم درجه در جمله اجزای او تر یا قی نیک بود نسبت با اکثر سموم و در پوست تر یا قی
 بیش تر باشد و مقوی قلب بود و ترشی او تر یا قی بیشتر از تخم او باشد
 قبل از وقوع سموم خوردن بهم نافع باشند بار و آرد و تخمیت بزرگ رنگ نبات
 آن به برگ رر شبیه بود و نبات آن همچو زرد خشتان برود و باران همچو خوشه
 انکور سیاه کوچک دانه بود و این پنج را در تری خون قطع کنند رطوبتی غلیظ چون
 سه شاک باز از وی برون آید لیکن بد بوی باشد و آن آن پنج از سفیدی
 بزدی که رایده خصوصاً در حین خشکی و این پنج ترب صلبه و عظیم تر باشد و نبات
 آنرا اگر متالیف نمایند و صفتی دیگر بود که لون آن سفیدی و سیاهی بزرگ
 ورق و نبات آن هم از سبزی سیاهی که رایده و رنگهای آن بهتر و قوی تر باشد

و آن مستعمل نباشد طبیعت جمله کرم و خشک بود در سوم درجه بگردی یاد و در
 ازینها با شراب بیاشامند نافع بود جهت نهش افی و طبع جمیع هوام با سرکه
 شاید طلاء کردن عظیم مفید بود قبل از سم بر او مست خوردن یا لعاده خورج
 سم حشرات را در حیوانات کم سازد و در دشمن حیوانات را تنگین دید چون
 سه چهار شقال سائیده با طبعیخ حله بخوراند در روج عقرب بی نجاست
 مشهور از جبال شام بسیار گیرند دو عقده است شبیه بدم عقرب و در دین
 سفید بود و بدون وی اغبر و صلب و زین باشد و در طبع اندکی مراد است
 و از عطریتهی خالی نباشد طبیعت وی کرم و خشک در سوم درجه نافع بود و جمیع
 سموم لسوع شراب و ضماد آنخصیص یا بخیر و مفرح و مقوی و سخن دل و جگر معده
 بود و در عقوبات مفید آید تا فایستی که تسلیق وی نیز فایده دهد حسب الفار
 بود شکل فندقی کوچک پوست آن سیاه و تنگ بوده و مغز آن خوش طعم
 بوی باشد و برگ آن به برگ مورد ماند و طبیعت آن کرم و خشک است در دوم
 درجه با شراب بیاشامند لسع عقرب را نافع آید و تر یاق جمیع سموم شرب را
 و تازه ا و ضماد و نیکو باشد جهت لسع زنبور خسل فودنج بود نه گویند
 مشهور است در کنار آبها بسیار بود و مینوع از آن در کوچهها شود و برگ و طعم
 آن بز و فاماند و قوت آن بیشتر از نهری بود طبیعت جمله کرم و خشک است در سوم
 چون با شراب بیاشامند جهت نهوش و ضماد کنند عظیم نافع آید و طلاء کردن
 آن کمی کنند در لسوع و اگر بیشتر خورند ضرر سم قاتل باز دارد و در چین
 و افراش آن هوام بگزیند و گویند چون سدا قتر بود حیل با مطبوخ بخورند
 عض سباع را نافع آید لغت سباع طبیعت آن قریب است به طبیعت خود نه و
 آن نوعیست از خود نه و تحقیقت خود نه است نباتی و بسیار را دیدیم که خود نه را در
 بستان نشاندند و تربیت کردند مگر چند سال باز میکنند و می نشاندند چند آنکه
 نفع آن شد و بسیار خوردن آن غش سباع را نافع آید و از بوی آن هوام بگزیند

و عصاره آن خوردن نهوش را نافع آید **ترب تخم** اوقوی اینچ و رک است
طبیعت تخم دی گرمست در سوم درجه نفیق آن کوفته در خمر جبت اکثر سموم
و نهوش نافع آید و عصاره پوست ترب همین منفعت دارد و آب ترب بر عقب
رزنند بمرد و کسی که بسیار ترب خورده باشد عقب بکزد و مضرت نکند و بری آن
نیز قریب بدین منافع باشد **تخم شله** طبیعت آن گرم بود در سوم درجه
چون نفیق آن در خمر باشد اکثر سموم قتاله و نهوش را دفع کند قبل از درد
در سم منع نماید **قمر طعم** کاسیره بود در صحرای دور از آب می رود و
تخم دی کوچک تر از لبتانی باشد و کل دی کم رنگ بود و بر دی مایل جو
رک و بار تازه آن باشد آب بیاشامد که زندگی عقب را عظیم نافع بود و بعضی
او عا کرده اند که اگر کینوع از بار درک آن در دهن نگاه دارد مادام که آن در دهن
باشد هیچ وجع در نیابد و چون بپزند وجع عود نماید بار زرد آنرا قند کوبند
و آن صفت شبیه بکند رنات آن به نبات باد رنگ ماند طبیعت دی گرمست
در دوم درجه و خشک کننده مزاج است در سوم درجه چون با شراب بیاشامد
مضرت سم بهایم و مار و عقب دفع کند و از بوی و دودی هوام بگیرند و بهتر
آن بود که تازه و پاک و کران بوی باشد و اگر از اندکی تخم و نبات دی بادی بود
شاید رلوندی شمی مشهور است و بهترین صنفی آن بود که چون آب کشند درون یک
بهرنجی زند و شغل باشد و طعم دی تلخ بود و باندک قبض و در دی طباع مختلفه
یکمقال از آن باشد آب جهت جمع نهوش و عضو نافع آید راز یانه نبات
آن گرم و خشک بود در دوم درجه و بری آن گرم و خشک بود در سوم درجه و بری او
اوقوی باشد و طبع او یان مطلقا نافع به جهت نهوش و کوفته پنج آن طلاگردن نافع
عض **کلب** **راشیج** ارمنی از درنده ترکی کوبند طبیعت آن گرمست
در دوم درجه و خشک در سوم درجه چون بخورد مضرت که بهای شکم را کم کند و اگر
بکشد و بر آورد که زندگی عقب در نیلانافع آید و مضرت سموم کم کند **سبب**

آنچه شیرین باشد مایل بجزارت بود و خوردن آن لیسع افعی و نافع آید و جمله سیب
 کوبند که ضرر سموم را کم بپزند و خوردن و طلا کردن عصاره و ورق آن لیسوع را مفید
 و سیب شیرین از مفرجات و مقویات قلب بود و نفع از بیخمت باشد و اگر
 چون با جوزه سد آب قبل از در سموم خوردن مضرت سم از دوازده و تریخ شیرین
 نافع بود لیسع عقرب و ریتلار و طلا می آن در اعضا بغایت مفید بود همچنین عصاره
 و ورق انجیر کوفته خام آنرا طلا و ضما کردن نافع باشد و بر عین من نیم درم شیر
 انجیر خام باشد آب آشامیدن جهت اکثر سموم و بهوش نافع بود کاه بومی
 بر می از تو عالتست شیر آنرا چون با خمر بیاشند لیسع عقرب و ریتلار نافع آید
 حبس از می نوعی بود از ملوخیان در فرس و بعضی ملوخیان مان کلانغ انبرک
 کوبند در ب تین قرب آنها بسیار بر آید برک وی و کل وی چون برک و کل خطمی
 باشد ابالسی کوچک تر بود و لون وی از سفیدی و کبودی بگلونی زرد و خند
 برک بری بود و اقوی از ملوخیان باشد طبیعت جمله سردی و تری مایل بود و در ک آنرا
 چون بازیت بر لیسع زنبور ضما دکنند در دکن سازد و تخم آنرا جهت سموم
 بیاشند و تی کفنه منفعت دهد و لیسع ریتلار بغایت نافع آید غار لقیون
 سفید بعضی کوبند غار لقیون مطلق بخیست و بعضی کوبند در میان
 درخت مشکون میشود بر سبیل عفونت و از جنس بوسیده میان اسحباب
 و بهترین وی آن بود که لون آن نیک سفید بود و در ملاست و تری یکسر خفت
 و تفت پیوده بید مانند باشد و طعم وی اندکی تیز باشد و قبضی و حرارتی
 از آن بمذاق در یابند و در ابتدای ذوق اندک حلاوتی بهم فیهم شود و آنچه صلب است
 و یا لون و گرد داشته باشد نیک نباشد طبیعت وی گرم است در اول درجه و
 در دوم درجه شترتی از وی جهت اسهال سودا و بلغم تاد و درم باشد چون
 ضما دکنند بر لیسع هوای که سسم ایشان سرد باشد نافع آید و یکدرم الان با شراب
 بیاشند لیسع اکثر سموم را مفید آید و الله اعلم اما تریاقات معدنی مطلقا

از کل بهیئت کبندی و در کله آن کبند راه آمدن شد او باشد و همواره جفتی و فرما کند
 و گوشت حیوانات و حشرات و دانه جمله خورد و بهترین خاک لانه او آن بود که کشته
 و استخوان مار در آن یابند چون آن خاک را در آتش کشته کنند و آب آنرا از آتش
 عضو سباع دیوانه بخورند تو حش آب را منع کند و بر کشادن بول و آمدن چهار پا
 دهند و چون در اوایل خوردن آن بود که بصلاح آورد و چنانچه بخت نماید خوردن بخیر کند
کبریست آنرا که در کوه و آن انواع بود سبزه و سفید بهترین سبزه بود
 و اعلامی آنرا از کوه دماوند کینه طبیعت جمله کرم و خشک باشد در سوم درجه چون کرم کرد
 بر محل لسوع باشند عظیم نافع آید و با آرد عجن کرده و یا با بول آمیخته و یا غسل ضم کرد
 و یا با ذیل خشک انسانی باب و یا با علك البطم که اخته بر لسوع بنند بغایت مفید است
 و لسوع را در آب معدن که در شستن بی نافع آید و اندک علم اما **تریاق**
حیوانی مطلقا آنچه معتد از مضرت معده با عادی باشد اینجا مبین گردد
 با و الزهره قیسی معروفست بهترین آن بود که بزرگ باشد و بهیئت دایره
 زیتون بود چون باب بر سنگ ساینده همچو شیر سفید رنگ باشد که سینه
 شود و اگر سوزنی تائیده بر دفر و بر بند دودی ازان بر آید دود آنک از دوی سائیده
 با شیر یا کلاب حل کرده با دغ یا خمر یا آب غوره یا آب لیمو بیاش مندا اکثر سموم
 و لسوع را دفع کند اگر کسی هر روز بر نیم دانگ ازان خوردن عادت کند هرگز هیچ
 سمی بر او موثر نه آید و در تقویت قوی و منع خون رفتن از اعضا و دفع عفونت
 شانی عالی دارد مسک بخت محلی که حاصل می شود و امنست تبی و چنی
 و خرخری و هندی بحری بهترین تبی غیر معشوش بود بخت آن که آهوی آن سنبل
 و غیره میچند و مع ذلک آنچه زرد رنگ و سیب بوی باشد بهتر بود و آنچه زرد
 آهوی که بزرگتر از آن بود که خود در صحرا از نافع ریخته باشد طبیعت جمله کرم و
 در سوم درجه و گوشت خشکی او زیاده است و مطلق او تریاق سموم نیست
 تخصیصش بلبل و قرون السنبل با جماع حکما بول یعنی پیش آب مرد دارا

چون سالی چند جهت نهش افمی بران میریزند بغایت نافع بود و بالطردن برهم
 عضو یا مالیدن و طلا کردن مفید آید و کهنه آتش آمیدن جهت از ب سحر
 و اکثر سموم نافع بود و حکمای هندی گویند هر که حیوانی بکزد و بول او تریاق آن سم باشد
 و چون بیاشامند و طلا کنند و آنها که بخورون سموم صحت دادند بول ایشان اکثر
 سموم و سموم بود شراب و طلا زبل گویند چون زبل خردس بیاشامند
 جهت سمی که خورده باشند فی الساعه یعنی آورد و ذبل کینه سفید شده
 سبک تریاق سم خرد و ساس و پیش و اگر کسی باشد و اگر پیشتر سم خورده از
 کریدن ایشان مضرت نیاید و زبل آه و سبک با خمر بیاشامند جهت سموم نافع
 و ضماد سموم بود زبل تیس دایم لب که بخت با شراب بر سموم طلا کردن مفید آید
مسخره طین پسندنی آهین مانند بود که از گرم خراطین کشند چون دو
 دانگ آب بسایند و بخورند جهت سموم نافع بود و اگر در طعام سموم اندازند
 جوش بر آرد و قوت سم آن بشکند شاخ کر کردن چون طری از آن بسایند
 زهر خورده و سموم در آن آب و طعام و شراب خورد و غلبه سم مفید آید
 و طعام سموم درین ظرف کتد جوش بر آرد و قوت آن بشکند **الفخ**
 پیرایه بود که از شیر دال حیوانات شیر خواره گیرند طبیعت آن جمله گرم و تر
 باشد و گویند تازه آن در جمله تریاقی نیکو بود نسبت با اکثر سموم کسی که سوزا
 یا فریون و امثال آن خورده باشد بغایت نافع آید **تخصیص الفخ**
 و در سموم نیز این اقوی بود بعهده مایه آه و بره چتری و شربتی از اینها درین
 ابواب سه الواسات بود و از ده قیراط دفع ضرر دایما کمترست عمل نباشند
 و از خواص الفخ نیست عقد شیر و اخلاط رقیقه و منع سیدان رطوبات
 و تحلیل خون و شیر که در زنده و غیر همان بسته شده باشند و سمیت پیدا کرد
 اندر زرا چیزی بود زرد و فحش و سریع الثقت که اخیانها در زهره کا و باشد
 بوقت پری ماه و اجزای آن چون از مراره حاصل شده بغایت طعم تلخ

طبیعت آن گرم و خشکست در آخر بوم درجه دودنک باد و وجه از وی بیاشامند
 نافع آید لسع عقرب در شیل و زنبور و با او سه که سائیده مالیدن بسم
 نافع بود و با شراب یا شیر خوردن جهت اکثر سموم ماده مفید آید
 و زهره کا و را نیز قریب بدین منافع بود خون آریس و کوزن
 آنچه گیاه مخلصه تر یاقات خورده خون او تریاقی و نیکو بود اکثر سموم و
 ساعرا چون یک ملحقه با خمر بیاشامند و آنچه مار خورد تریاقیت خون
 بیشتر بود و طلای جمیع نهوشن نافع آید و آنچه مار خورده بود بهتر آید طلا کرد
 آن نافع آید و بر عسم بین اکثر زهر خورده را مفید آید تخصیص کسی را که حیوانات
 سمی خورده باشد قضیب ایل کوبند که مسح خشک آزان چون
 جهت لسع افعی بیاشامند بغایت نافع بود همچنین بخت آزار حرکت
 چشم ایل در پیش دو چشم دو مغاکست که چون آب از چشم او
 رود در آنجا منعقد گردد تخصیص در وقتی که مار خورده یکد انگ یاد و د انگ
 از آن بیاشامند نافع آید جمیع سوعرا **سلاح** چون بول
 بز کوه بر سنگ میزنند آن مجتمع شده غلیظ و بسته گردد آنرا **سلاح**
 کوبند چون جهت نهوش و ابیاشامند عظیم نافع آید و طلا کردن آن سم
 مفید آید لکن جامع طبایع مختلفه بود از حرارت غالبه مائیه و حرارت
 معتدل و سومت و بردت معتدله جنیه و غالبترین شیر در تریاقیت شیرین
 کوبی است از مخلصه به سایر تریاقات جرد بعد از آن شیر کا و کوی که تریاقات
 خورده بعد شیر کا و ابلی که از تریاقات جرد بعد شیر آدمی که بسموم قویه معاد باشد
 بعد آنچه بیشتر از گیاهای تریاقی خورند و مطلق بیشتر نافع بود زهره مار خورده
 و کزنه و انگوزک کزیده و ذرا بچ خورده و ارب بجمری خورده و کانی را که دارد
 زیانکار خورده باشد مثل بنج و شوکران **سیاه** دزنج شیر کا و زرد مفید
 باشد و علاج اکثر زهر خورده و بسوع و نهوش بدان کنند و تحقیق طریق آن

بمحل خود نکورانش الله تعالی **کوشه** کوشه بزرگویی و کادو کویی که از تریا قاق
 چند تریا قاقی نیکو دارند جهت اکثر سموم و سموم کوشه خوردن کوشه بره قیاس
 جهت لیسع حیات و عقارب لغایت نافع آید و با شرب اب عض کلب کلب را مفید آید
 و کوشه قنقذ عیبه که بنگ و زیت بخت باشند جهت لیسع اکثر سموم نافع بود
 و چون شکم آن بشکافند و گرم محمل لیسع هستند عظیم فایده دهد و تکرار سی مفید آید
 و کوشه افغی را بر زخم افغی بخت آید و کوشه اکثر حیوانات کزنده را بر زخم
 ایشان بستند عظیم نافع بود و خوردن کوشه مار جهت کزندی و نافع بود
 همچنانکه جگر حیوانات دیوانه جهت عض ایشان و کوشه که کوشه نکسو دهن
 عسل که آنرا سوخته باشند با شرب آب استامیدن اکثر سموم را مفید بود و کوشه
 حیوانی که آنرا از ده خوانند در کبوتر خانه قصد کبوتران بسیار کنند تریا قاقی تمام دارد
 و کوشه قنقذ که آنرا خارشپت کوشه جهت اکثر سموم و سموم مفید آید بخت
 و خام و طبع کوشه باسی بیاض مندرج جمیع سموم نهوشش مشردید را کم سازد
شبه طبیعت عسل گرم و خشکست در دودم درجه چون جهت عض کلب
 کلب لعق کنند نافع آید و باروغن کل بیاض مانند ویش و ام را مفید آید و
 پیخته بیاض مانند جمیع مخدرات نافع آید و اگر بدان قی کنند اکثر زهر بار آورده و بر
 سوم که الایش خانه محل است چون بر زخم سگانهای هومی طلاء کنند جذب سم
 آن کنند و بقی در سکه تازه روغن کاد و کوشه شست تازه و سیه آنها
 و سیه خرگوش و قنقذ و کوزن و بزرگویی و آب و سوس مار تریا قاقی نیکوست
 جهت سموم و سموم هوام چون بخورند و بر زخم کزندی آنها نبینند و آب
 تریا قات خورد اجزای او و روغن او باشد و الله اعلم دار و دمای مضر
جهت حفظ صحت در دفع مرض بد آنکه این نوع تدبیر چون
 حکمت حکمای هندست بطریق که ایشان بیان فرموده اند انجام پذیر میشود
 و از جمله سموم و ادویه مضره آنچه منفعت مداومت آن تجربه پیوسته در

حکمت یونان نیست و دستور آن درین ممالک نمیدانند که کور میکرد و آن شش
 و دواست بچناک و بلاد در پنج و پنج و تا توره اما طریق خوردن بچناک
 و بعضی آنها سه نوع بود یکی آنکه سمیت آنرا با فسون به بستند و بپزند یا
 فسون را ستر گویند و من جوکی را دیدم که بچناک اعلی را با فسون چنان خست
 که کسی آنرا خوردی کویا خاک بود و هیچ تاثیر سمی از آن ظاهر نمیشد و این طریق
 بسیار اعتماد داشت باید جهت آنکه دغای شرایط بسیارست مثل درست خواندن
 و توجه تمام کردن و از استاد پرسیدن و دم رخصت ستاندن و آرمود
 و قوت سم شناختن و پاک شوی در آن باب حاصل کردن و مع ذلک
 هر سمی را که بستند هرگاه خواهند که با فسون دیگر میتوان کشودن و سمیت
 آنرا بجرکت آوردن اگر چه بدتباران گذشته باشد اگر کسی را خصمی دانا
 باشد و بران مطلع شود که آنرا بجرکت آورد و مراعات اینجمله مشکلات
 و منتزایی که درین باب از استادان گرفتارم و رخصت دم و سنده شنیده
 و تجربه نموده اینست افسون بس که ستری سندیو اسری بسری کنکا کور
 اسری کی انکیا لاکلی او سکتی انگلیاری و دیگر میهن متساب حلی
 کیس انک منس با پس بکلا اسک کنار کی بدیار و وایسره باد
 دیو که بدیار و سنک کالکوت سحان بچناک و سیاه شک اسبی بس
 شکسارون مارون ری لبامارون اتروه و سامارون کلندرت مارون
 میادست کیا منت تانیر کور متابق سو سکنی سبت بس ناستری بس
 و قوت این منتزانا غایتی هست که اگر بر چوب طعامی خوانند مکرر و بپزند که
 بدین سمهای غدا را مسموم کرده باشند از آن طعام بخورند مضرت یابد
 و اگر کسی را ازین مسموم خورانیده باشند این افسونه را بران آب دیار شیر و
 اشتباه آن بخورانشد سکر است اگر هفت کرت بدیند باشد ایط و بخورانشد
 و بر دینیز بخورانشد و میدهند بوجه سم از تن او بیرون آید و صحت یابد

بعون الله تعالی دوم آنکه در استریا قیامات مناسب بکشند و اندک بخورند
 و اندک بپوشند و اندک میبویند تا بمقدار نافع آید و این طریق بس معتد بود و سوم
 اندک اندک از خالص آن بخورند و بتدریج زیاده میسازند چنانچه بدتهای مدید بمقدار
 معتد بهایا بد و آن بهنگام چون عادت شده باشد مضرت نکند و قوت عظیم بخشد
 و هرگاه از آن منفعتی نسیکوبیا بندد خواهند که زیاده خورند همچنان بتدریج خواهند
 و این تدریج آزموده تواند کرد که مقدار قوت آن سابق معلوم شده باشد الا
 در رسم قوی قلیس و کثیر آنرا اتفاقی نباشد و احتیاط در مناب آنست که اولاً
 رسم را بتریاقی بکشند و آنرا عادت کنند و بعد از آن اندک اندک از خرد تر یاقی آن
 کم میکنند و بر آن مدتی عادت میکنند چنانکه عادت بدان رسیده باشد که در خالص
 آن شروع تواند کرد و آن بهنگام این تدریج مذکور معتد بود و شنیدیم که سیدی
 هند عادت بچنک خالص را بدستخوار سائیده بود که هر صبح کمیقال خوردی و دست
 شدی و چنان قریب شده بود که در حرکات عاجز بود و هر جا در تن او شکنها در
 گوشت و پوست او پیدا شده بود و پیوسته آنها را مراعات کردی تا خراب نشود
 چون ار سکری بازمی آمد طعام حریب بسیار خوردی و مباشرت بسیار کردی عمر
 طویل یافت باسلامت و قوت و عاقل و بدان که حکمای هند هرشی را که بکشند
 آنرا با تریاقی مناسب سختی کرده سفوفی میسازند و جمله سفوفات را ایشان رس
 می نامند و بیان انواع رس در باب ترکیب خواهد شد انشاء الله تعالی
 و قانون خوردن رس بچنک و تبره آن چنان بود که است ای خوردن این یک گوش
 پاک کن بود و برود و مزاج را بر نداشت تا و در مزاج بر سه طعام مناسب و یا خوردن
 پاک کن باید مقدار از نصف دانه حد کسی باشد و هفته برین پنج بعد از آن بتدریج
 اندک اندک زیاده میکنند تا سالی را به نیم دانگ رسد و مدتها ازین تجاوز نباید کرد
 و اگر در او ایل مقدار مفرات اهل کینه گیرد در میان خورد تا طبع نرسد و آب هضم خوی کند
 و باید که در اوقات مدامیت را به تشراب چیزهای که بکلی دفع خاصیت و قوت آن میکند

بخورند مثل فاوزهر و جدوار و امثال آنها و مدتی خدر کند که سمیت آنرا در حرکت می آید
 مثل کبچر و جوز و نارجیل و همچنین از چیزهای که بالخاصیت با آن مضارند چون خردل و باج
 و همچنین از چیزهای که سمیت آنرا میرسانند مثل خمر و پهلپل و سایر شرابهای سخت گرم و
 همچنین از چیزهای که فی الجملة نافع است و شکننده قوت آنند مثل ترشیهایی سخت
 ترش و شیرینهای و تره های تیسر طعم و خربزه شیرین البته اینها تا جمل روز خدر
 واجب داند بعد از آن اگر توانند دایم رعایت کند آن بهتر بود و منفعت آن بیشتر بود
 کرد و الا هرگاه عادت مستقیم و نیکو شده باشد استعمال آنها را زیاده مضر
 نباشد پس بن جهت من بعد هفت ماه بعد اوست این در مدعه خود را علاج
 کرده بودم و هم بر آن بودم و هر چه خواستی آنها خورد می و تفاده نشد با این
 دوا بعد العاده میوه که سخت شیرین نباشد و چیزهای که ترش شیرین مردم گرم
 مزاج را نافع باشد و ترکیب سردیها و تره های مردم سرد مزاج را واجب بود و مردم سرد و خشک مزاج
 میوه های شیرین موافق آید و ترشیها و سردیها مضر بود و مردم گرم و تر مزاج از میوه اندک جایز بود و
 که خوش را از حرکت عین تفحص و مواضع تر و گرم در کما و افتاب گرم و از تحلیل مفروده ادویه قویه سببه و غیر
 سببه و فصد حجامت و اکثر استفرغات و جوع و عطش خدر کنند
 و طعامهای چرب و نرم خورد و تخصیص شیر برنج که غذای بس موافق است
 ایشانرا و همچنین طعامهای بروغن کا و کوسفند و دنبه و بادام و کوشتهای
 چرب جوان و از استلا پر خدر باشند و در وقت که ماهر روز غسل با آب سرد گرم
 و در گرمی معتدل کاسه در آندن لحظه مناسب بود و از مباشرت بدنها خدرا و
 بود و افراط آن بغایت مضرب است و بعد العاده بسیار مضرت نکند بلکه در او خمر
 قوت عظیم در آن باب حاصل کرد و نباید دانستن که چون رس و اشباه آنها جهت
 رفع مرض خورند اولی آن بود که بعد از آنکه ماده مرض کهنه و غلیظ و یاسر شده باشد
 خورند بکیفیت نیز ممد رفع آن شود و نیز چون مرض قرار یافت و ماده سبک شده
 تحلیل نیکو می نذیرد و از اشتغال بمرض دیگر امن میشود الا چون ماده گرم رستی

هرگاه طبع قوت کند بکین که بر عضو دیگر سخت شود اما طریق خوردن بلا
 چنان بود که بنهند بلا در را و بکنند پوست کنده یا ناکنده بر درینند چنانکه پوشیده
 شود و بعد از اینجمله را با هم در دهن در حق سخی نیکو کنند و درین طین احتیاط
 کنند که قبل از خلط با بکنند دست بر دهن آن آلوده نشود و بینی را نیز از لوی آن
 حفظ کنند تا درم نماند و چون نیکو خلط مزاج یافت همچنین نشت مجموع را ساز
 و هر روز تا یک هفته بیشتر و اگر طبع در اول ازین کمتر مقدار احتمال کند کمتر خور
 و اگر هر روز احتمال نکند کمتر نوبت کنند و بعد هفته یک نصف خورند و هفته دیگر دو
 خورند و هفته دیگر را تمام خورند و تا چهل روز ازین زیاد و کم از نگاه اگر
 در یابند و کفایت باشد فیهما و اگر زیاد طلبت چند دیگر باید و بلا در رسبند
 و چله دیگر را بلا در و ازین در نکند و اگر دانند که طبع زیاد میطلبد و مضرت میکند
 به ترتیب مذکور تا هفت بلا در توان خوردن و هرگز از مقدار دفع نرساند و دای دیگر باید
 خوردن و آنچه مذکور شد نهایت احتیاط است و الا من دیدم شخصی را که دو چله
 بد بلا در رسانیده بود و دفع عظیم می یافت اما کجای بجز های محکم کردی و آخر
 در سردی بمواد دست نمود و در گرمی هوا ترک کردن و قانون بر این است
 بقانون بر پهنی رس چنانچه معلوم امار دهن جز و بکنند و شتهها با این نهایت
 نافع آید و چیزهای شور و ترش و تیز و لبنیات همه مضرانند و میوهها و حبوبات تر با نافع دفع
 و به قبل از عادت تمام طریق خوردن ازین پنج چنان است که بزیل
 تدریج از اقل با کثرت روند و پنجاه لطف مصطفی واجب از مقدار ما شس یا عدد نقلی کند
 و هفته همین قدر بر روز بر ناست تا فرو برند و بعد از آن بر هفت یک عدد اضاف
 کنند تا جان شود که مدت دو سال را یکدم رساند و ازین در نکند و انشد
 و ازینج زرد و سبزه غیر دق بدین تدبیر مخصوص است و بعضی بجهت احتیاط از آنرا
 با پلید سیاه که مصلح است برابر سخی نموده خورند و است از مقدار نخودی کنند
 و در دو سال مقدار دو درم قرار دهند و اگر در آخر تدریج بلبله را کم کرده بر طرف کنند

انفع آن زیاده بود و بر سیز این نیز قرین بر سیز رس باشد اما حرکات اینجا
 بدان مرتبه مضرب بود و کمیات اینجا مطلق جائز نباشد و شیرینها و غذاهای تنگ
 همه با این مضرت کتد و تریاقات و روغنهای مهنوع خوردن جائز بود و شیرینها
 نافع و چند شخص را دیدم که انواع علفها داشتند مثل فولنج کهنه و سرعت انزال
 و لاغری و قلت اشتهای طعام و سوء هر دم کتتهای آن و کشتی اعضا و مقدرات
 بالبخوبی جمله آنها را از رنج صرف خوردن بر طرف شد در مدت دو سال همه خوب
 اما طریق خوردن رنج هم اعتماد کوفی است ابترای آن از مقدار
 ماستی بود و احتیاط آن در دو سال بر بنیدرم باشد و بر سیز آن هم
 بدستور بر سیز رنج بود و من جوکی را دیدم که سم الفار را بر کف کرده بود و کینه
 و چنان بخورد این دوا پنج امراض خبیثه مزمنه را بر میزند و دوی اما طریق خوردن
 حوز مائل دو نوع بود یکی آنکه صرف از عادت کنند چنانچه دستور خوردن
 افیون است دیگری آنکه ادویه مقویه با آن ضم کنند که جزو غالب آن باشد
 و این نوع انفع باشد و مداومت این ترکیب را بر هر هری خاص نباشد لیکن
 چربیها و شیرینها با این انفع باشند و چیزهای سرد و خشک سبب غلبه
 شوند و چیزهای سرد و تر غلیظ بلغم فربه اندر معده پدید آورند و از آن وحشت
 و معاجین آن بعضی در قرابادین مذکور خواهد شد ان شاء تعالی اما طریق
 خوردن مار سه نوع بود یکی آنکه نیمه گوشت آنرا بتدریج عادت کنند
 بدستور مارگیران دوم آنکه بدستور حکمای یونان در معاجین کنند و بدان
 مداومت نمایند سوم آنکه بدستور تعینی سازند از اصول نافعه مقویه
 می سازند مثل پنچ بلرک و پنچ مارجه و پنچ کبر و پنچ فاشه و پنچ حوز مائل
 و پنچ شیطج سیاه و پنچ سمنه جمله کوفته و لاغلهای مقوی نافع مثل شبت مثل
 بنکوه و کالای چرا و نکار جوفی و سمنای بودینه کوهی و قشاق الحمار و اسفند درک
 بلرک جمله نیمکوب و از تخمها و مقوی حافظ مزاج چون پانچواه و سیاه نیمه مثل

و جوز مائل و اینکوزیره و تخم تیزک و تخم بنکر از هر جنسی اجزای آن را برکتند و این بجز
 در جمعی کرده در زمین دفن کنند و بعد شش ماه که جمیع آن اجزا خاصیت و
 طعم و قوت خود با آب باز داده باشد و سه عدد مار سیاه اندر آن ختم اندازند
 و سه روز بگیرند و بگذارند تا هفت سال که اول محل قوت آسانست و این
 اجزای مار و ادویه جمله تحلیل یافته یک صورت الی گرفته باشد پس این آب را
 بیالایند و صاف کرده در ظرف چینی نگاه دارند و هر روز اندکی بخورند تا
 بمقدار یک شربت آب نیکورسانند و بعضی تا دوازده سال که محل بلوغ کودک است
 تخم را حفظ کنند انگاه صاف کنند و خورند و این را قوت زیاده یا بند
 و بعضی استخوان قوت و نفیج این یقین بدان کنند که ترنج را با آب تنها نیم بخند
 کرده در این خمسم اندازند همراه مار در هر چند کاهه و انبهای آن ترنج را بپزند
 سرخ و بزرگ شده چون دانه انا را رسیده باشد و الا بعد از رسیدن
 آن هم بر بیل عادت خورند و قوتهای عظیم دریا بند و در وقتی که چون
 جوکیان کلب میکند و شربت و غذای ایشان دایم ازین آب و دانه باشد
 و بریز این قریب بریز زرنج باشد و الله اعلم اما طریق احتیاط از
 ورود سموم و از حیوانات سمی و موثری ادلی آنست که هر
 سمی قوی عادت کنند تا آنکه محکم مضرت نیابند بسی و عضی هم موثر نباشند
 و اگر این تدبیر میسر نشود بخوردن بچاک فقط عادت کنند که آن ضرر اکثر سموم
 و نهوش و عض را باز دارد اگر این نیز میسر نباشد تریاقات قویه عادت کنند
 مثل جد و اوفا در هر حیوانی و صدفی و معجون الطین و فاروقی و اشپاه آه
 و اگر تریاقی آزموده معتد باشند که قوت آن مدتی باقی بود چون مخلصه سم
 و مع ذلک افسونهای زیهر بند چنانکه سابق مذکور شده بر هر طعامی و شرابی
 غیر معتد باید و طعم هر طعام و شراب را اول نیک باید کردن انگاه خوردن
 و لیکن بعد از آنکه خورند و عالم باشد اعظم و فعل سموم و هر چه سخت تر نشانی تر

یا شور یا شیرین باشد اعتماد بر آن نباشد نباید خوردن که این کیفیت علم
 سم را می پوشند و مذاق سلیم و تنقل مستقیم چون زره از طعام مسموم خسته
 و الا لحظه تامل بگذرد در یابد از دور بودن کس و دشواری و دور و کره و احتمال
 آن از آن کولات هم توان دریافتن مسمومیه آنرا که هم شهیم باشد خود به سبب
 نباید رفتن و چیزی از آنجا نباید خوردن و جوکیان دانا که بدین ممالک می آیند
 چون بر اطباء و مردمی که بر ایشان حسد می برند تا از ایشان طمع کیمیا دارندین
 هستند درین باب احتیاط ببلنج کند چنانکه بعد از خدرا غیر معتقد و حصول عاود
 بمسموم قویه و خواندن افسون زیر بند بر اطعمه هیچ غذای بی سیر خام بسیار خور
 و در اکثر آن طفل سائیده هم غالب لیسنده است که سیر خام و قفل را که متفاوت
 اکثر مسموم و لسوع شناسند و حشرات نیز از بوی سیر عظیم متفرق باشد و آنجا که مر
 مقام حیوانات است سمی باشد ساکن نباید شدن و در حصول که وقت فوت حرکت
 و مضرت حشرات است سکون در مواضع بلند مانع یا مواضعی که آب گرد و گرد آن
 گذرد یا مواضعی که بچ بسیار کرده باشند مناسب بود در آن مقام چیزی که حشرات
 از بوی او گریزند بمعادن و بخاراتی که حیوانات از آن نفرت کنند لازم آید خصوصاً
 در شبانگاه که حرکت اکثر حشرات در آن بیشتر است و گویند کسی که جهره مار با خود
 نگاه دارد هیچ مار بد و مضرت نرساند و هیچ حیوانی سمی گرد او نکند و در اکثر بیشتر
 احتیاط باید جز بارتن خود به مال که حشرات از آن نفرت کنند و بگریزند و اگر
 حیوانات مثل مرغ خانگی و کره و طاووس و بید و قعلق و کلنگ و مرغ خانگی
 و کوزن و مار خور و خال پشت و اسود در مقام خود نگاه دارند حشرات از آنها گریزان
 و هر چه ظاهر شود ایشان دفع آن کنند و دعوات افسونه ها که در بین حشرات دفع
 مضرت آنها موثر و مجرب باشند خواندن واجب بود و تخصیص در وقت خواب و
 شبانگاه منفعت آن بیشتر باشد و از ادویه بسی مجرب است آیه الکرسی چون
 بوقت آرام خلق بخوانند سه کرات نیست فقط از مضرات و بلیات مرگرت که تمام

باشارت بر خود و مقام خود بدینند بلفظ کوتاه بعون الله تعالی از جمیع آنها
 در امان باشند و از افسونهای آنچه آزموده و معتقد است اینست زردک بهر دلیل
 است میان بسته بقتل است سنگ ریزی سفال کزوی حست سخته کردی
 در وی دیوان بجهی و بختی مافرو این بوقت بنام علی بناد علی بوقت آرام خلق سه و فیه
 بخوانند به نیت حفظ از مضرات و هرگز بر دستهای خود بدینند دم و دستها
 بر بزم زند محکم سه نوبت چنانچه نوبت شود خواب کنند چنانچه از عقرب و ملک
 زرد دامن شود خصوصا دیگر حشرات عموما و منفعت این را در انواع جسد تجربه
 نموده ایم و یافتیم و تا کسی با خلاق تمام تجربه نکند او را عموم این مایه نسیب
 و دیگر اینست در می ران در می ان ساد دبی کنگا دیو بسی کرا جا و اگر بر حشرات
 و حیوانات مضر خربای سموم از قوت آنها و انحراف که بعضی آنها دارد دست میدار
 نهند نیکو بود مگر گام که از ان بخورند هلاک شوند و دیگر از ان نوع که بوی آن مژه شود
 بگریزند و الا تمام بمیرند و در موش این تجربه بسیار کرده اند و اگر بوی هم در باشد
 و بخورند بجای از انجا فرار نمایند و گویند از ترایات خردل مار را بکشد و در شراب گفته شد
 که آب آن عقرب را بکشد و آبی که حنظل در آن آمیخته باشند کبک را بکشد و چون کبک
 بر زمین ریزد کبان بران جمع شوند و اگر به خار اشت بر چوبی مالند و بنهند هم جمع شوند
 و اکثر احوار مفرموش را بکشد و دو دکنند و زرنج کلشن بکشد و اگر زرنج در شیرین
 یا نیر می کنند مکران بران جمع شوند همه بمیرند و خالوق سر دیب کلب گفته شد در
 سموم **سنان** ادویه که حشرات و جانوران موزی از بوی آن بگریزند بسیار
 و پوست تیتوس شایخ تیس دایل و تلتی و پودینه انجلی سر سکه افیون سرکه که در
 سرکه حل کرده تیزاب فاروقی بوره ساخت و حبه کند تا و آنچه سیر بوی آن سبک بود
 و بوی است پیاز بر یک خار اشت خردل کرده پوشا در یا زرنج در سرکه حل کرده **سنان**
 ادویه که از ماران و حشرات و موزیان بگریزند چوب انار سیخ سوسن مطلقا بزرگ است
 و نیز دن و لشم و مری بزرگ و دو کوسن مطلقا و تعلق دور و سبک چوب الفار

برک و میوه و پنجه است تا فیون سویت و فود و مان و چ آنکه آن سیاه میوه و پنجه است تا فیون
 و پودینه کوهی سبز جلالت پنج هرک دینار و به شاخ حیوانات ناشنای باز کوبست لنگ
 بز هر و زنج تخم شلغم منخول **بسان** او دویه که بر خود مالند برای خراش
 و موزیات از بوی آنها نفرت کند و کوبند و منقحر کوشش در سر که در روغن بریزند
 که اخت میوه اندر روغن زیت حل کرده برک صغیر تازه کوفته اندر روغن زیت
 آغشته و جوشانیده و همچنین باز سیر و یا حب الفار یا حب العرب یا برک مسمی یا بیا
 پنج آنکه آن یا حب البلسان یا پنج ترب یا پنج خرف هر یک تنها یا بعضی خلط کرده
 و کوفته اندر روغن زیت جوشانیده و اگر روغن کا و کوسفند تنها یا با لند
 پشم و لیک و در شون و کوبند و سوف الحیم بر خود مالند کوفته افقی لیس کنند و
 عصاره خبازی یا خطمی یا تخم آن بر خود مالند زنبور نکند و کسی که زبان خود بد
 گرفت باشد زنبور کوچک ادرا بکند و اثر نکند و این را تجربه کرده اند و الله اعلم
اما طریق علاج کسانی که زهر بر ایشان وارد شده باشد
بخورقون و غیر آن طریق کلی درین باب اطباء یونان و اتباع
ایشان آنست که چون دریابند که سمی وارد شده پیش از آنکه قوت آن
در بدن پراکنده شود و بدل رسد فی فرمایند که را بچربای تریانی که قوت سم
بشکند و جذب و منع انتشار آن بکند و طبیعت را یاری دهد بر دفع آن بزیل
استفراغ مثل طبخ یا روغن شیره قدری بود و کله از کرده و طبخ
بخور بار و روغن کا و دیاسک و تریاق کل مختوم اندر شیر حل کرده و بلبلد
حردس با آب گرم و مسکه و طبخ بزرگمان یا حب الفار و مسکه یا روغن
شیر در چهار درم باز زده بکیرم مر اندر شراب شیرین حل کرده و در شباه
و بعد استغناقی شیر تازه بسیار بخورند تا مضرت باقی زهر را بشکند
و تدریجاً بعضی فسادات آن نماید و زهر را بخورد بکشد انگاه آن شیر را دیگر فی فرمایند
و باشد که عوض شیر مسکه تازه غالب خورانش و کوبند که آن نیز مضرت

سموم را باز دارد و تخصیص سمهای حاد و حرلیت و اکال و محرق و مقطع و محقق را
 و آنجا که بغذا و ادون حاجت افتد و کفایت نباشد غذای تریاقی مناسب
 و غالب دهند و یا بجهت غلبه تریاقوت سم باز گوشه و باشد که غذا را
 نیز باز تریاقی فرمایند و عظیم نافع آید و آنجا که فهم شود که قوت سم با خشا اسفل
 رسیده است احتقان فرمایند هم مثل این طبعهای مذکور و آنجا که اضطراب
 صعب و تاس بسیار پیدا آید آب برت و پنچ و دروغن کل دهند و بدان تریاق
 و اگر تسکین بیشتر حاجت آید کلاب و کافور و شیر خرقه و اسپغول و شیر
 صندل اضافه کنند و بر دل و بکده و دماغ نیز از این نوع طلاهای تریاقی دهند
 پس بطنهای صیدای بلندی را بیدار سازند و هیچ حال نگذارند که در خواب رود
 یا فردا راجهت آنک از این حال بیشتر اثر کند و سستی غالب شود و آنجا که
 بهوشی میکند یا غافل میشود یا موی سرع می کشد باد در دهن او میدهند و او را
 سیکو میچنانند و بنقره و سخن می آگاهانند و بلعها و غیر آن مشغول میدارند و
 قم معده او را میمالند و بهیوی سکن او را مسطر و مروح میدارند و بهیوی و خانها
 عطر و تریاق و لباسها عنبه و مشک و غیره آلوده میسازند و اگر او را فراطی
 قی و یا اسهال بسبب فعل سم و یا تریاق فهمند هم تریاقی حالبس منع آن میکنند
 و بعد تقایف الجمله تسکین مابقی سم تریاقی قوی مینمایند و اگر زخمی از تریاق سموم
 و یا ضربت حیوانی و حشراتی رسیده باشد تحت بر محل زخم تریاقات
 وضع کنند و بجمه و علق و اشباه آن سم را فی الحال بم از زخم بکشند
 و کم سازند و بخورانی در تریاقات تدارک مابقی نمایند و کاهی دافع را بعد
 جمله دانند و بهمان صلاح کنند و در هم حشرات بد کاهی قطع را از جمله علل
 شناسند و اما طریق کلی نزد حکمای هند آنست که تحت تحقیق نمایند
 که سم دارد از چه نوع است اگر از انواع پیش یا سم مار است جمله از افسون
 دفع کنند چنانچه همواره افسون آن سم بخوانند و بر شیر کاه و زرد میدهند و

میخورانند و جاردوی از بخت شاخ علف بزم برهم بسته از سر بطرف پای
 میکنند و افسون میدهند و بعد از آن بر زمین میزنند چنانچه در بستن تپه‌ها مذکور شد
 بحکم حضرت ربانی زیر باشی و میخچه مابقی و اسب‌ها را و از عمر خرمس بیرون آید
 زود هر چند مسموم بهیوش شده باشد و آماس کرده بدین تدبیر در اندک
 اود را بخیزانند و بحال اصلی باز آورند و بعضی که سم را قوی یابند در
 آشنای تر یا قیات خوراند و بر زخم‌ها نیز مالند و ادعای ایشان آنست که اگر بر
 خورده و مارگزیده سه روز باشد که مرده باشد اود را بخیزانند و میگویند کسی که بر سر
 مردن سه روز خدر شده بهیوش است و تمام نموده است چون از آن بدت
 بگذرد و دیگر قابل اصلاح نباشد و از کبار جوکیان شنیدم که در اول حال چون
 افسون بر مسموم بهیوش شده میخوانند دستورشان آنست که بر دراکر او بسر جو
 مندل میکنند و بر سر او جادوی میکنند و از بیرون نشسته طشتی روئین میخوانند
 و افسون بآهنگ و باصول میخوانند ساعتی را بر میخیزد و می‌شنید و همچو آن میگوید
 سخنهای میگوید از زبان زنبه انگاه در افسون آن سم را یا آن مار را که زخم زده بگویند
 میدهند و می‌پرسند که کدام زهر یا از کدام ماری و چه بچه نوع برین شخص وارد شد
 آن از زبان سم میگویند که من فلانم و بچه نوع وارد شده‌ام و برین سخن که خودش
 و چه‌تجه بوده اکنون در افسون التماس میکند که بروای رود آن شخص بهوش
 می‌آید و نگاه هست که سم ماری از روده و از غایت غضب بدنی عوض میطلب
 تا از اینجا بیرون رود اگر بگذرد چهارپای معین بدو حواله میکند و بدو نقل میکنند
 فی الساعه این شخص بر میخیزد و این حیوانی می‌افتد و هلاک میشود من چندین بار
 و عقرب و دلمک گزیده را دیدم که با فون محض خلاص یافتند و چندین را دیدم
 که بجلج مذکور خلاص شدند بسیار نیش خورده را دیدم که با افسون و شیره و جادو
 خلاص شدند و افسون نیش خورده همان است که سابق در تدبیر خورده
 نیش مذکور شد و اما افسون مارگزیده اینست من من اوه بده زاکا

منش بار الک مرت کرنا و منس امر حار کال و صب الکاهی الک ملیا پر
 پیکر بود اندام دهنند و داری کو جا کلبا ملین جا گفت آو منش جا کری با با کری سدن
 چهری تورنری ہی کل جوی سسر کی اندکی باب جن او سد سکواسه او منش
 چیا که یون او منش جا کری ایسر که الکبا لاسکه مهاد لوسکه الکبا رس
 و اما افسون عقرب سیاه کزنده اینست بجی کجی کالابجی دیو کشتنی زهره بجی
 توره توره جاده دی ایسر مهاد یو کی مند رلا کی و این افسون را و ایم بر کار دیو لادینخوا
 و بزخسم کردم میدهند و کار و راف و میکشند و هر نویت که تمام شد سرکرت
 میدهند و کار در اسه کرت بر زمین میزنند و عدد طاق مقررست و اینجا که افسون
 شکو نباشد و یا شرایط بعضی مفقود یا موانع موجود باشد و علامات بنم بود
 تریا قی می باید شیرکا و خام تازه تجویض از کا درون با فراط میدهند و بعد نقطه نماز
 قی میفرمایند و ملا خطه رنگ توام دیوی آن میکنند اگر عظیم متغیرست مگر افسون
 چند اند شیر فی الجمله بحال خود باشد باز آید و کس از آن نفرت نکند و مضرت نیابد و اگر
 نیز همین حکم دارد و انگاه تریا قات قوی در شیر کرده دهند مثل مشک و شیر خام
 و جد دارد و زهر و بچاک و میاب و فلفل و زنجبیل و اشباه اینها آنچه
 مناسب مسموم بود و اینجا که بعد حاجت آید همین شیر دهند چند آنکه دریا بند که زهر سرور
 شد و اینجا که در احشا غللی مایند سکه کاوی تازه بسیار دهند و اینجا که قوت باقی بود
 و سم تمام دفع نشده باشد اندکی هزل مربی در شیر کاوی بدهند یا نمال
 یا بقی از اسیر و ن برد و اینجا که حرارتی و سوزش در درون باشد و دفع تازه کاو
 خشک کرده دهند یا تریا قی قوی و بدان قی فرمایند اینجا که زخمی باشد از حیوانی سمی
 یا خشراتی بدان وضع خنثی تر یا قی قوی مانند مثل بچاک و سیس و فلفل و اشباه
 اینها که از خم اندک بود آن بچاک یا گاهی بستر تیغ یا چند انگاه بماند و گاهی زهر
 را غلات و انگاه تریا قات بماند و اینجا که زهرش باشد مثل رس و فلفل و زنجبیل

پرورده در بینی او دهند و او را بستر نهند کور بیا گایند و او را در مقامی مروح بنگارند
 و هوای آنرا بستر نهند کور و خوش و مناسب سازند و لباس او بتریاقات الاینه
 دارند و او را آب و شیر و طعام در شاخ کرگدن دهند یا در پوست کرگدن و یا در
 شاخ کاه و کوهی یا در پوست آنها و در میان شیر کاه و یا کوسفند نشانند بهتر گردد
 و اگر در میان بول کند بهتر بود و اگر شیر آنقدر نیا بند در میان بول کاه و مطلقا یا بطلق
 یا هر دو یا بول آدمی مجموع نشانند و گاه بود که آرنجی ترتیب کنند از طبع علفهای تریا
 مثل انجدان و سیر کوفته و بهنگرا و کالاجرا و سداب و پر سیا نشان و جوده و
 کر و نکار جونی و بلرک و اشباه اینها و اندران آرنج نشانند و او را در هر چند ساعتی
 اندران کرارند او را و اگر سم دارد از معدنیات بود و در شیر و مسکه مبالغه کنند
 و نه از تریاق قوی دهند و مراعات قوت دل و حفظ احتیاج نمایند
 و اگر غص سباع دیوانه باشد انخل به تنج پیازند و چنک بران مالند و با فسق
 و خوراندن مدرات از تریاقات و سهلات سودا تا چهل روز او را مراعات کنند
 و زخم او را ننگارند که درست شود بعد از آن تا سال او را بر نیزه و سیاط نمایند
 و سه ماه سهیل سودا دهند و از اعظم ایشان منقولست که کلی ساخته اند
 که میل در چشم هر سمومی که کشند صحت یابند هر چند سمی قوی بوده باشد
 و چون اجزای آن با تمام معلوم شده و الله اعلم اینست و دستور علاج
 و معوضی از روی کلیه هر که این دستور را مرعی دارد یا انکه تریاق و هر سمی را بخصوص
 چنانکه ذکر کردیم مستحضر بود و علاج جمله بز آسان بود اما چون این علاج امری
 بغایت عظیم القدر البته بتفصیل نبیر بر سمومی و هر مسمومی در معوضی چنانچه
 تجارب خاص بدان رسیده باشد مذکور کرد و تا بر طالبان استخراج هر یک قوت
 ضرورت آسان تر بود و الله اعلم **علاج بلش خورده** بهمان طریق است
 که مذکور شد لیکن از ادویه دافع آن انچه بی آرموده قومیت مسکن است و فاقد هر معد
 و شیر و شیر بخسبیل و موش و خد و اردمرب و قدید پوست راسوی و شتی و بوش

پنج کبر و طین مختوم و همچون آن و تریاق اربعه و تخم سیر و تخم ترنج و صلیت در زراوند
 و قنفل و تریاق کامل و تریاق الطین جدید علاج فریون خورده و آنچه
 بدان ماند از صمغ حاده تی فرمودست همینکه شیر دروغن کاو و شور دای
 چرب دادند در آب سرد نشاندند و هر لحظه دروغن کل یا کاو در کلاب دادند و ضداد خشک
 بر دل و جگر نهادند و جگر و دوازده و قاع و هر حیوانی و غیره در دروغ تازه کاوی دادن پس
 جو پست و سیب و انار ترش و لیمو و کشکاب جمله مناسب بود و بجزای نرم و خشک یا
 معتدل هفتاد کردن نافع آید علاج سقمونیای خورده و آنچه بدان ماند
 از این نوعیات همچون علاج فریون خورده بود و بر شیهایی قابض چون آب زاجی
 و رب ربوای و سیب سماق و دروغ ترش مضرت آن زود شکسته گردد علاج
 جیبال خورده و آنچه بدان ماند از سهلات قویه تی فرمودن است
 بر دروغن کاو و مسک و شور یا پخته چرب و برنج چرب نرم بخت و گرمی دادن و کهنه
 دست و پای و شکم را بر دروغن کاو و نیکم چرب کردن و جگر و اریا قاع و هر و امثال
 در دروغ تازه کاوی دادن جهت افراط اسهال علاج جیهلنک خورده
 و آنچه بدان ماند از چیزهای خنک آورنده قریبست به علاج جیبال خورده
 لیکن بعد در دروغن دادن زیره و انیسون و چند ناهید موافق آید و نمک گرم کرده
 بر شکم نهادن و ضداد کردن مناسب بود و با وجود غلظت های چرب بنیر تازه با عسل
 بکوبد و هفتاد در حبس لازم آید و آنچه که خشک باشد علاج نشیج خشک کنند
 علاج و فلی خورده و آنچه بدان ماند از خالق حیوانات بجزای چربترین
 حذر باید کردن و بچکشت و تخم وی و طبع وی تریاقی نیکوست و کهنه را
 و طبع خرمای سندی و طبع مناسب است و جگر و دوازده و هر بسی مفید باشد
 و بنیر آسن تاب کرده و خبث الحید و بنیرهایها اندر بنیر بعد از احتقان بلعبات
 نافع آید و دالسیون و کرنس و سقر و امثال آن جمله را اندر بنیر بعد از احتقان بلعبات
 نافع آید و شور بای چرب موافق آید علاج افیون خورده و آنچه بدان ماند

از مخدرات و مقیّات قی فرمودست بروغن کسغندی یا کادی و بوره و نمک
 و بعد از آن غسل آب و چیزهای چرب و شیرین دادن بروغنهای مذکور و
 شیرین بنمیکو بود و جذبه بیدستر بوسیدن و زعفران و مشک اندر طعناها
 و شربت ها دادن و سیر و شیر و جوز و مغز با نافع آید و شراب کهن و شیرین
 با فلفل و دارچینی مفید بود و تریاق الطین و مترد بطوس و جذبه
 و زعفران و جد و اربسی مفید آید اندر جلاب و لوز سر و کبکچ و حلّیت و نفیض
 و سداب و انجیر و خردل همه موافق بود و گاه بود که احقان کرم مکرر باید کردن
 تخصیص در علاج بزرالنج و شوکران خورده آهنگام از بی فراغ حقتنه هر ساعت
 شراب شیرین با فلفل و شیر فستین دادن صواب بود و آنرا که پوشی بسیار بود
 و کس اندکی در بینی دمیدن مناسب بود و پیوسته او را مالیدن موافق باشد
 و عرق آورنده دادن لازم بود و تیزاب فاروقی بر میان سر و پیشانی
 و کفهای دست و پای مالیدن نافع باشد علاج ملا و خورده و انجیر
 بدان ماند از چیزهای ریش کننده چون کبکچ و انشابه آن آنست که بر روغن
 کنگد یار و عن لوز در آب کرم قی فرمایند و بر تمام اعضای او ازین روغن ها مالند
 و شوربای چرب بر پنج چرب بدین روغن ها می دهند و روغن کنگد الفع بود و هر روز
 و ولوبت خورائیدن جد و دار و فاو در دوغ کادی سائیده بس مفید بود و
 در مهاب و سوزشها را بر طرف کند و شخصی جهت عظم آلت تناسل قدری
 روغن ملا در بران مالیده بود و در روز دهم ورم کرده بود و بولش بند شده و
 اضطراب بجد میکرد من او را فرمودم تا قدری روغن کنگد هر ساعت بران
 میمالند و هر روز و دوبت میخورد و یا حلیل فرستاد و بر پنج چرب روغن کنگد
 میخورد و جهت حرارت دوغ تازه کادی میخورد بولش بزودی بشود و ورم رفع
 شد اما جراحت در ریش آن مدتها بصلاح آمد و پوستها از او افتاد و مقصود او
 منعکس شد جهت طلب نفس و هوای شوم علاج ممد خورده و انجیر بدان ماند

مرعی داشتن دستور کلی است و اگر زخم مارج باشد بجهت بکشد و زو را
 بعد تر یاقات غالب باشد و شستن آن موضع در اول حال مفید بود علاج زخم
 خورده و آنچه بدان ماند از حد نیات جاد و محسنی در اکال همچون
 علاج فریون بود الا آنکه انجا عوض ترشی شیرینی دهند و در لعابهای تریاتی
 مبالغه کنند علاج سم الفار خورده و آنچه بدان ماند از احجاری
 که مضاد اند بگوهر خویش بایند آنست که در تی فرمودن بجزئیای چرب شیرین
 و بهار العسل و بوره و بشیر و جد و اریا فاد زهر مبالغه کنند و اگر باخشا مضرتی رسد
 حقههای تریاتی کنند مکرر و غذای چرب خورند و هر سه در سم شراب گویند نافع
 و انجا که شکم باد گیرد و یا حبس شود و حب جیال یا سقمونیا یا هرنی دهند اندر
 مار العسل انجا که سبج کنند علاج خبث خورده و آنچه بدان ماند
 انجا مضرت همین نوع است که در شنج گفته شد لیکن در خبث و سجاله آهن
 چون متفرق شده باشد دریدن حاجت آید که هر روز قریب یک شقال مقناطیس
 سوده دهند انگاه اسهال فرمایند و باشد که خوب چرب بعد مقناطیس دهند
 اسهال آورد و هر سه طلاهای نرم و خشک لازم آید جهت آسان مبالغه
 لمعیات خوراندن و بدان حقه کردن نافع آید و سبیل نرم با شیر دادن بهم
 علاج زهر مار خورده و آنچه بدان ماند از حیوانات مملک دستور
 علاج مار بود علاج زهر ریچ خورده و آنچه بدان ماند از حیوانات
 محرق و مفرح و منقرضی کم دانش از مریدان شنیده بود که کسی را سگ دیوانه
 بگرفت و ریچ سود میسار دیشی و زخواب دید که او را سگ دیوانه گزید علی الصباح
 برخواست و ذریع خشک کرده خاصه پنج عدد از آن دست و پایهارا انداخته خاند
 و زو برد و ساعت زبان و حلق و کامش درم کرد و بولش بند شد و حرارت
 و درد و سوزش در اندرونش پیدا آمد و ماسه و اضطراب و بهوشی میکرد و در
 تا جود بسیار سائیده قدری در حلقش ریختند و قدری با کلنگین در چکانیدند

و بزهر مار و مثانه اش مالیدند و گاهی دوع کاوی تازه میخورانیدند و شیر سید
 و ماست کا و شیر کاوی با طعام میدادند و هر چند از جد و ارمیخورد و بوش کشود
 درهما کم شده اما دنها ضعیف داشت و آخر الامر پوست انداخت سر تا پا بی بعد
 از ان بقوت آمد بیشتر از پیشتر و بعضی علت های گفته داشت مثل قلعج و ضعف
 معده و درد پشت و اشباه اینها جمله بدین فصل بر طرف شد و اگر اول جهت
 قصد باسلیق کنند هم مناسب بود و لعاب های خشک مفید آید و قی بمسکه و سیرنگ
 باشد و حقنه بلعات که جد دارد در ان باشد عظیم موافق آید و طبعیخ انجیر یا شیر آب
 و میوه های چرب همه نافع آید و حب الصندوبین یا نیخته نیکو بود و فاد زهر حیوانی
 در شیر بسیار نافع آید علاج ارنج بحری خورده و انچه بدان
 از حیوانات معض مورم مزاج و مفید آگشت که بعد از قی و تنقیه بمسکه و قوی از سن
 حیوانات شیر مرد و طبعیخ سلطان و نهری و گوشت خار پشت و خون مار و خون
 بط و بول کهن انسانی و گوشت راس و جمله سوده دارد و جد و اردف و زهر و انچه خرگوش
 و آید و در شیر یا شراب موافق بود و خیر های که شش و مثانه را قوت دهد و حجاب را
 و پیوسته حب سعال در دهن و آتش و غذای چرب و دوشاب خوردن برود
 بادام و حب الشفا و حافظ الصحة و قریاق کامل در شیر حل کرده تمام باشد
 علاج مارگزیده همانست که در قوانین کلیه معلوم شد و اسلم ندایران
 سخت بد باشد و داغ آن اگر در ان خطری نباشد چه ناقص بودن اولی از زرد
 باشد و اگر سم مار را هلتی بود یا قطع را مانعی باشد سد طرف بالای زسم
 در ساعت واجب بود تا از بهر سرایت نتواند بزودی کردن انگاه بجه زهر آزا
 کشیدن و تریاقی نیکو در حال خوراندن بعد ز لور ان محس افگندن و خدا کند
 تمام زهر کشیده شود و لواز کشیدن آن خون هلاک نمیشود بعد از ان سیر خام بسیار
 گفته باد و ع کا و طلا کردن در محل لسع و بر بالا و ششید اند و چه کس را دیدیم که از
 سم مار بدین نوع خلاص یافتند سیر خام بسیار با زهر خوراندن کویشتی بود

از همه علایجها پیاپی کند تا دخول خوراندن بغایت مفید باشد و تریاق کا
 و شرابی که افعی در وی افتاده باشد آبی که خورده مار ذکر کردیم و مثقال تخم ترنج
 و پنج انگدان و پاد زهر و جدوار و پاد زهر معدنی و تریاق فاروق و تریاق الطین و
 سیر و رس و کورا چوبی بری و سهیل مزلی و قضیب ایل و مخلصه و حب البلسان و
 اسود قهاج و گوشت خرد و خون سنگ پشت و سپر زکوز و سیر و پیل و تریاق
 العضو و دینار و به الفحجه جدی و حرکوش و خون تیس و مراره آن و گوشت مار بخله
 مفرد مرکب خوردن بغایت آزموده است و ضماد اهل و حب الفار و مالونه و غیر
 که به شور و گوشت افعی و غیره و ضفدع شکم شکافته و کلانغ و مرغان شکم افکند
 و سرکین سوخته بز و سیر صحرای کوفته با دوغ و یا شراب و پانزگنده ناکوفته و حل
 کوفته با سرکه و یا دوغ یا شراب جمله نافعست مفرد و مرکب و طلاس و آب سیر
 و بلیت و عصاره کند تا وجدوار بسرکه سرشته یا تخمیر لفظ سیاه و کل مختوم بسرکه
 حل کرده و خون تیس و بز کوهی یا جوز کرم و فلفل بسرکه سرشته روغن بلسان
 و روغن مار و روغن عقرب و روغن وزغ و پیس مار و پیس اسود و تریاق فاروقی و
 جمالی و بول رسخواره و امثال آن و بکنج بسرکه حل کرده و زراوند و پنج کبر شراب
 و سرکه حل کرده و عصاره مخلصه و شیطج و آب خردل و تخم تره تیزه کوفته در
 سرکه خوب و نیزاب و عصاره کند تا و جرد و قاز هر در بول سائیده و زهر کوا و کوهی
 و عصاره هنگه و عصاره فودنج جمله آنها مفرد و مرکب مفید آید و شیر کاه و زرد
 با فراط خوردن مجرب است علاج مار و کر و دم کزنده آنست که در است
 فلفل سائیده در سرکه حل کرده بمالند اگر توانند که آنست از محل سبع زهر را بکشد
 بسیار یا چمچه و امثال آن بکشند و اگر ممکن بود اول بالا را از محل جسم را بکشند تا
 زهر به بالا نرود و سه است همه تن نمکند و بجه سیر تمام کوفته بسیار بخورند
 از پی آن بخله خمر دهند و گرم بنوشانند تا عرق کند و اگر رس با فلفل یا جدوار و سیر
 هم بغایت نافع بود و اگر بزخمس اندک بپنک آب سوده بمالند در ساعت رفع

و هر چند که بد باشد بسیار از مواد و بهتر ازین دو افضل و سکه و از کید بسیار
 و هر لحظه آن آب از دهن در افکندن علما می ندیده ام و گویند شخصی را عقرب بد
 چهل موضع تن او را کزید و او بیکرم خنفل تازه خورد و اندکی مالید در ساعت صحت یافت
 و عرب گاهی که خنفل تر نیابند بیکرم بهنج آنرا بجای آن میدهند و نافع می آید و این
 بسی مجرب است علاج انگور کی کزیده آنست که بالاتر از محل بهش را بنهند
 و بر زخم او از تر یاقات که در بحث مارد و عقرب کزیده مذکور شد سالند و شیر گاو
 سیدهند و قی میفرمایند و اگر بعد خوردن شیر او را در جوال نشاند چنانکه یکدست
 دسر او را از جوال بیرون باشد و در آویزند و آنرا تاب میدهند و صحر مانند باقی شیر
 بهتر بود و اکثر تر یاقات خوراندن نافع بود و آنرا در کرمابه و عرق آوردن مفید آید
 بسیار را به مالیدن جد و ارفقط و خوراندن آن علاج کردم و اگر در اول او را از محل مسح
 توانند بچیزی کشیدن چنانچه در عقرب و غیره گفته شد بعد چیزی مالیدن او را
 شخصی مجرب را دیدم که چندین دلاک کزیده را بدین افسون علاج کرد و اینست
 ذب ذیاعتی عندی باعتنی و واسما و لکنی حکم محنی جمایش حی حی حق
 و بهمان دستور که در افسون عقرب گفته شد خواندن اولی بود علاج زنبور کزیده
 آب غوره بر گل چکانیده مالیدن و یا سکه بر گل چکانیدن و بچنک مالیدن الفع اشیاست
 و سیر کوفته بسترین هم مفیدست فی الفور کسی که زبان خود بدندان کزیده باشد محکم
 و زنبورک زرد او را بکزد و اثر نکند مجربست کوهی چند را که در ساعت کزیده بود
 کفتم چنین کردند در لحظه درد بر طرف شد و گویند در حال شده کف کشنه خشک خوردن
 در دس کن شود و یکدرم تخم بنک و یکدرم تخم مرزنگوش همین صفت دارد
 و شیانی از پنج بردارند بسی نافع آید و آب خبازی طلا کردن خاصیتی عجیب دارد و اقیو
 و شباه آن بجماره خرفه و غیر آن طلا کردن مفید آید و آن موضع را در آب گرم دانه
 الحطه نیک انگاه در آب شور و سکه که نهاده اند فی الحال در دس بکنند و آنرا بدهند
 و مکس کشته طلا کردن نافع است علاج خرجه و ساس و نیشکر کس

مالیدن و خوراندن تریاق است از آنچه در مار و عقرب دانسته شد و آنها را
 سماق و غوره عظیم نافع آید و آب غوره اسهال فرمون نافع آید و تب را رفع کند
 و آزموده است اندر سیر شستن و ببول و ذبل کا و تمام شستن بسیار
 نیکو بود و ببولهای دیگر مفید آید و با آب اشترخاره و غوره و آب خنظل و
 آب خاکستر شستن نافع آید و در کوهستان رستد از زبل خشک سک در
 آتش ترش کرده مفید بود و بهمان صلاح می یابد قبل از لسع مانع مضرت آن باشد
 و تریاق کامل در آب غوره یا لیمو خوردن بغایت مفید است و عصیر علفهای تریاق
 بر تن مالیدن موافق است **علاج پلنگ کزنده** قریب است بعلاج پلنگ کزنده
 و اصلاح و مراعات زخمهای آن تریاقات پیچیده تا چهل روز لازم آید از نوشیدن
 عدت او را پاسبان باید داشت که مساد او را بران زخمها بول کند و از سوره نیز حفظ باید کرد
 که بسیار برافروزد و او را عذاب کنند و خدا و جگر پلنگ بر خشم او مفید باشد و خوردن
 آن با تریاقی نافع آید و ناممکن باشد او را نباید گذاشتن که در خواب رود و در خواب
 پلنگ بنده که زود بپاک شود و داغ کردن محل زخمها را در اول بقیله مناسب بود
علاج سباع کزنده که آنرا سم میباشند که قریب است بعلاج پلنگ
 و او را سمی نیست اصلاح زخم تکافیت **علاج سگ دیوانه کزنده**
 آنست که جراحت را نکند از دست شود تا چهل روز بجمه و زولو متصل زیر از آبی
 چند آنکه دریا بندگ کم شد و محل آنرا فراخت کنند بخارجه مناسب و تازه کنند هر روز
 بدوای نیز و سوزان تریاقی طلا و ضا و چنانکه در بحث مار کزنده مذکور شد میمانند و از آن
 تریاقات میخورند و سبیل سودا هر دوسه روز میدهند و حب جیال و حب هر
 بستک سیلانی یا در مطبوخ اقیقون بهسم مناسب است و مردمی که خون بسیار
 دارد فصد کردن بغایت مناسب است بشرطی که نکند از آنکه نظر او بران خون است
 و آب و طعام او را در پوست بهمان سک یا پوست کفتار یا پوست آهو باید داد
 که در ظرفی که توانی بکلیه مبین شد و اگر در حال محصل زخم داغ کنند نقیله

بغایت صواب بود و از آب رسیدن امین شود و زاول در روز دوم داغ کردن
 هم منفعت دارد و بعد از آن مفید نبود و داغ سر و پشانی قریب بمیان دو ابرو هم
 نافع بود و در حیوانات خود آزموده است که چون حیوان دیوانه گردد آنرا بر میان دو ابرو
 حیوان داغ نیکو کند از دیوانه شدن امین گردد و مجرب است و اگر تیزاب بر
 در ساعت ان موضعی معوض را سوراخ و مجروح کند که چرک و ریم بسیار از آن
 برود و چنانچه در ذیل گفته شده بغایت نافع آید و اگر مریض را طاقت نباشد
 بحسب الشفاء زبرک او را به پیش سازند اول و انگاه این عمل کند و چنانکه دیوانه
 را قبل از خوف و از آب خوردن عظیم نافع آید و بعد از آن نیز دیده اند که فرج را
 برد و پیرایه سک هم سخت مفید آید و شراب و آب مخدوج بمناصفه شیر و شراب
 همچنین بود و او را همواره گرم باید داشتن چنانچه عرق کند و از سر محافظت باید کردن
 و گرمانش آید که سس را در بدن منتشر سازد و تریاقی العوض در بیناب عظیم آرموده است
 و دوائی فرارنجی هم جهت حبس بول و آوردن همچنان مفید است و بیان آن در اجزاء
 آن معجون الفرقانی کرده خواهد شد و اولی آن بود که چون در آب و شراب خواهند
 که دهند بوله نصف کنند در از از موم و غیر آن و یک آنرا در دهن او کنند و از جای
 در آب در دهن او کنند که او بیند و بهیچ حال آب و مائعات و آینه و خیرهای رود
 که در و چسبیری نماید در نظر او نباید آوردن که سس در آن بیند و خوف کند و مرض
 بیشتر شود و گفته اند جهت رفع عطش و منع اخراق اخلاط و اگر از آب متنوع باشد
 از موم و عقیقه ظرفهای مخدوف سازند و آب کنند و او را حکم کنند تا آنرا فرو برد و گاه
 بود که کاهی با گراه قدیمی اب از بوله اندک اندک در حلق ریختن یا سهیل توان داد
 و از حرارت هلاک نکرد و بجز دغم معده او ضار دمای خشک باید نهادن و بر میان سه خا
 و نشاد سس که در و غن کل و آب کاستی طلا کردن تا عطش او مکر نشود و انجا که
 ضعیفی در شانیه فهم شود در آب زن باید نشاندن و بعد از آنکه دوائی ضاریح یا زرق
 العوض خورده باشد چنانکه در آب زن بول کند و آنرا اندر کرمانه فاطر او سس بود

چند کس را دیده اند که بعد از رسیدن آب هم خلاص شده اند بعللاج لیکن آنها را
 آدمی کزیده بود و دیوانه ساخته و من چندین را دیدم که در چلم چیل بجه با بول کردند و
 خلاص یافتند بعد از آنکه از آب ترسیده بودند اندکی شخصی را خردیوانه کزیده طبیبی ماهر
 او را تا چیل روزه سهلات سودا در هر سه روز یک نوبت میداد و تریاقات میخورد
 در چلم چیل کراهه خورد از سر ذکر او بیرون آمد و صحت یافت و بسیار تجربه شده که
 سنگ دیوانه کننده را چون در ادایل از میان پایی شخصی که او در آن حال بوده و صحت یافته
 گذرانده اند ب سهولت بجه کرده و صحت یافته و آبی که خاک لایه کهنه خوش فکد و در داشته
 باشند خوراندن در فرغ از آب و بجه کردن و غیره عظیم نافع آید آزموده است و جدواری
 و بچنگ خوردن و بزخم مالیدن عظیم نافع است و شغول داشتن مریض با معیبه و خبری که
 بغایت نافع است و نقل هواد مقام بسیار مناسب است و سنگ کشتن چنانکه او را معلوم شود
 هم مفید است و سهل سنگ سیاهانی و افیتون و فلوس و بلید سیاه بغایت نافع است
 اگر توان دادن گویند جنطیانا و جهم سلطان صحت نافع است و شیاف جند و ما بود اند با هم
 سرشته بسی مفید است و دل سنگ دیوانه بریان کرده خوردن بسیار نافع است و در غن غرق
 و در غن فرار ج بر زار مالیدن جهت الم بغایت نیکو بود و اگر از بول هر روز مخفی قدری بر نا
 لب و بخوراند مناسب با علاج کرک دیوانه کننده اشال آن هم بعللاج سنگ دیوانه
 کزنده نزدیک است و در جله اینها افیون نافع آید و تجربه پوستیه که از پنجهایی که صاحب این
 بلا گرفتار میکند نافع آید اگر هفت عدد و کسی بخورد و یا بیشتر بعد از غرض قطع بار و موثر نیاید
 سم اینها و این همچون طاعون خوردن است و الله اعلم بالصواب
باب است و مفید است در بیان بعضی ترکیب که عمده اند در محالجات
 و در کتب اطباء ممالک این مسطور نیستند و با آنکه منفعت آنها نسبت بامراض
 فی الجمله عمومی دارد و بعضی از آنها در حفظ صحت نیز دخل تمام دارند و مستند جمله آنها بحکمت اهل
 هند است و این حق امام دین شملت بر معاصین منقوبات و سهلات و اشربه و ادیان و تیزابها
 اما معاصین حب الشفا این چون از غرض حاضر تر مطلقه العاجون انرا استعمال آن بطریق است بدین روش

اجزای ترکیب آن بکیرند زنجبیل یک جز و راوند چینی دو جز و جوز
 سه جز و جمله را دق و حل نرم کرده باد و برابر آن غسل معجون کنند و نگاه دارند و هرگاه
 خواهند بکار دارند دقت آن تا عمر طبعی باقی بود همچون فرقیانی هم از مرقا
 حضرت ست و جهت نسبت بفرقان آنست که اجزای زنجبیل تین و تبرک بعد و
 کلام الله تعالی تالیف یافته و اعلم اجزای ترکیب آن بکیرند اصل سوسن
 اکلیل الملک انیسون مرزنگوش بابونج حکیت جده دیارویه جادشیر
 قملوسوک نیم سوخته رازیانچ صنداب عود کبیل زرشک خشک تخم کبک از هر یک
 مارجه نامخواه زهره خروس جفت بلوطه آن النور پوست رنج تخم عود بلبل
 صبر سقر اشند تخم کاهو قودنج نرگس زبدالحی زعفران پوست سنگ شمشیر
 پر سیاوشان صمغ عربی بزر خروع عظم قحط کتیرا مرد تخم زهره از هر یکی دو درم
 درق ذهب درق فضه بد جبر شیب عقیق مس کشته قلعی کشته سر کشته
 سیما کشته قیر زده یا قوت ریزه نعل ریزه کهر بای فادره حیوانی فادره معدنی
 مردار بد ریزه حجار منی لاجورد و حجر البقر از هر یکی دو درم و نیم ایرسا پنج بنفشه پنبه
 درونج عقربی زراوند طویل مرکی دار چینی زرنبا و زراوند قرح عاقر قرحا زرد عود
 سنبل حب الفار عنبر اشهب قافله قرفل جوز منقش تو میا بلبله از هر یکی دو درم
 جند بیدستر اسطوخودوس سرطان نهری محرق انیسون بادرنجبویه زنجبیل سنبل
 صندل سفید کابش امشک سفید آبریشم محرق قشتر اصل کبک جادشیر فلفل
 الحقیق مار دار قانسیا فراسیون یعنی تخم صحرای مصطکی کشنیز خشک کل سرخ خشک
 بهنگرا آبلج حرق از هر یکی سه درم و نیم جوز باده عدد انجیر خشک ده عدد و داره
 دماغ دودله خراطین خشک چهار درم غاریقون پنجدرم ذرا یخ خشک عدس منقش
 از هر یکی شش مثقال ریوند چینی ده درم خبث الحیدر بدر عرق مشک بید زنجبیل
 از هر یکی بیست درم تا توره و عرق خمر از هر یکی صد مثقال دو برابر جمله اجزاء را بستر
 کنند لعرق بید نگاه دارند و ذرا یخ را دست و پای افکنده با عدس و تخم خروع بپوشند

وز عفران و سنبل و پیل و دارچینی و فواسیون از هر یکی سدس در اریح تا یکم تقا
 باشد ساییده و بخیته و با آن نیک ضم کنند و بعرق خمر بگویند و بپوشند و در صفا
 ساخته خشک کنند و نگاه دارند و در دارالذرا ریح این بود انگاه باقی ادویه را خوب
 بگویند نرم و بنیزند و با یکدیگر خلط و مزج کنند پس با این در ترکیب مذکور ضم کنند و
 با هم بسیار سختی کنند چندانکه تمام با هم نیکو آمیخته شوند و زیرها آنچه باشد جمله
 کشیف شود بعد جمله را بعسل بزنند و در ظرف قلعی ضبط کنند و در زیر چو نگاه دارند و
 بعد شش ماه استعمال نمایند و شش ماهی چندند فی کوچک تریا قی نیکو دارد
 و در حفظ صحت و قوای بدن اثری کلی دارد و قوت این دوا هم بمرطبی برسد
مفرح شایبی از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن
 بگیرند فادز هر حیوانی ده درم جد و اربانزده درم زعفران پنجه درم آبریشم خرق
 و بادرنجبویه هفت درم ریزه لعل شش درم کا و زبان سه درم غبار شنب و درم
 مشک یک درم صندل سفید و درونج عقربی از هر یکی چهار درم آله مقشر و زربن و
 از هر یکی سه درم و نیم کل سرخ هشت درم عرق میه مقدار که جمله آن سرشته
 گردد و پس جمله را بستور کوفته و بخیته بعرق بیدار بپوشند و هم خشک کرده
 و در شربت سیب شیرین بچون کنند و نگاه دارند شش ماه شفا یی بود
حافظ الصلحه این ترکیب از مخترعات مصنف است اجزای ترکیب
 آن بگیرد پیل و دارچینی بادیان جوز بوا از هر یکی یک جز و مشک یکی جز و
 مصطکی دو جز و کندر یک جز و نیم جوز مائل برابر مجموع جمله را کوفته و بخیته بعسل بچون
 کنند و هرگاه خواهند بکار برند شش ماهی مقدار بخودی بزرگ بود بزرگان را دقوت
 این دوا هم بمرطبی برسد **تریاق العوض** هم از مخترعات مصنف
اجزای ترکیب آن بگیرند چند بیدستر خشم سلطان بچناک سبزه
 از هر یکی یک جز و درونج پنیر مایه سبک پنیر مایه آبوس سلطان عرق فلفل قرص و فلفل
 مشک از هر یکی دو جز و خطیانا کجریک دیوانه از هر یکی شش جز و زعفران دکن نیم

افیون عشر جمله ذرایع دست یابی انداخته بعیت عدد ماشین مقشر مقابل ذرایع
 خاک لانه حسن کدو و دو برابر مجموع تخت ذرایع را با ماشین مقشر و افیون و قنفل و
 زعفران و دارچینی نیکو بکوبند و با هم به بیزند نرم و خاک لانه حسن کدو را در آب
 گرم میکشید آغشته کنند انگاه صاف آنرا بردارند و آن بخت ذرایع بر آن
 کنند پس سیاه و بچاک و فلفل و زرنج و مشک را با هم بکوبند و به بیزند نرم آنرا در
 محب مذکور بپوشانند انگاه پنیر یا بنا و سلطان محرق و جگر سک و جندلیا یا حشم
 سلطان را با هم بکوبند و نرم بپزند و با آب مذکور بپوشانند پس جمله را با هم
 بسیار دق و سحق کنند انگاه جمله را خشک ساخته بخون بزمار خور بپوشانند و در صبا
 و سایه خشک کنند و نگاه دارند شربت میکشغال بود با خمر یا آب گرم یا شکر
 یا تنه هر روز تا چهل روز بکند **تریاق کامل** از مخمرات صنف آخره
 ترکیب آن بکینند سیاه گشته زرنج بچاک از هر یک یک جزو را
 سرخ فلز بر حیوانی معدنی مرکبی زنجبیل فلفل و قنفل بورد مشک تخم مرو
 گوشت افغنی خون کسف از هر یکی دو جزو و فاسیون پنج انگدان تخم ترنج گوشت
 مخصوصه قضیب ایل الفخه حدی الفخه خرگوش از هر یکی سه جزو و فادیز هر حیوان
 جد و ابرنج کنیر دارچینی جنطیایا از هر یکی چهار حسنه و جوز مائل نصف مجموع خون
 ثلث مجموع اول گوشتها را نرم بکوبند و قضیب ایل را همچنان خشک بچوب سای بزنند
 و در آتشها بکوبند پس تخمها را با آن بکوبند پس دارچینی و پوست کنیر و پنج انگدان
 و زنجبیل را نرم بکوبند و با آنها ضم کرده دق کنند و به بیزند بعد سیاه بچاک
 و زرنج و فلفل و قنفل و مشک را با هم سحق کرده بخون کسف صلایه کنند انگاه
 باقی احجار ادویه را سحق و محصل کرده با آن ضم کنند و بسیار با هم نرم نرم بزنند
 و محصل کنند جمله را بخون تیش بپوشانند و چندان سحق و صلایه کنند که با هم
 خشک شود انگاه جمله را بعسل معجون کنند و ظرف قلعی کرده در شب چون
 نگاه دارند و بعد شش ماه استعمال نمایند شربت از نیم درم بود تا یک درم نیم

قوت وی بجز طبعی رسد **تریاق الطین** حدید بکیند کل ادرسی ده درم فادر
 حیوانی پنجم سیاه کشته ده درم پنجاه یکدرم جمله را سائیده با هم بخون بزمار خور
 برشته و تر صبا کرده بسایه خشک کنند و نگاه دارند شربتی دو دهنک ازان بود
اجزای ترکیب آن از مخترعات مصنف مزید العمر اجزای این
ترکیب بکیند بلا در یکجذو کجذو سفید و دجذو فلفل و قرنفل و دارچینی از هر یکی
 سه جزو و شش نصف جزوی بلبله از هر یکی چهار جزو جوز مال نصف مجموع
 اول بلا در و کجذو را با هم سحق نمایند و انگاه باقی را کوفت و بخیته با آن ضم
 کند و غسل معجون کند شربتی چند قند و قی بود و هر روز محدود بر سر طعام دهد و
 برناشتا کورا چوبی بری این چیست از مخترعات اهل هند و حکیمی که این ترکیب
 کرده کورا چوبی نام داشته و بری حب را گویند چون بر سخن ایشان و آن گونه است
 لفظ بری را موخر داشته مجموع را نام این حب داشته اند و اجزای آن بزبان خود
 بنظم آورده برین وجه نظم رئیس بس کند ز سر تا تر بلبله از کنگار اجپال
 بهنگر ایند مون بری جوب روک کا مورس کورا چوبی بری رئیس رین را
 گویند و بس پنجاه یک را گویند و کندک کوکر در گویند بلفقی دیگر و هر تا زرنج را گویند
 و تر بلا یعنی اطرافیل صغیر که آن مجموع بلبله و بلبله و آله است و ترکلا و اروی است
 که آن مجموع فلفل و زنجبیل و زرد چوبه است و تنکار یعنی تنکار اجپال و بهنگر معلوم
 بند مون می یعنی شصت و چهار و عبارت باز کوزه روک یعنی علت کا یعنی راهور
 یعنی میسر و ترکیب آن بکیند از مفرد و هر دوائی یکجذو و الا بهنگر که آن عصاره
 آن باید که فتن آن انقدر که جمله ادویه بدان سرشته شود پس سیاه را با این
 و کندک سحق و صلایه و تشویه کنند چنانکه تمام خاک شود انگاه بیش را از ترکلا
 باب بهنگر برشته و چهار س از نه هر یک بمقدار خودی میانه و بوقت حاجت
 جی بر بالای طعام چوب خورند و مرضی با هر چه مناسب بود خورند و بهانیز توان خورد
 و حافظ صحت با این برینر چنان باید که درن که با بس و زرنج مقرر شده و اگر خوا

اگر اسهال کمتر کنند چنان کمتر کنند و اگر بیشتر آیند درین ملک عوض آن رب که چکانند
 حلوائی بلاد و هم از مخترعات اهل هند اجزای ترکیب آن بکنند و درین
 یکجور و عن کجند و در برابر آن وارد سیده خوب بدان برشند انقدر که دستور
 حلوائست پس غسل مصفی بران ریزند بمقدار کفایت نگاه فلفل و خربسیل و دارچینی
 و بادیان و جوز بوا و قنفل از هر یکی یک جزو سائیده و بخت بران ریزند و نیکو بپزد
 و سر روزه شغال بخورند حلوائی جوز مائل هم از مخترعات حکما می باشد اجزای
 ترکیب آن بکنند تا نوره نیمین و نیکو بپزند در چمن شیر اندازند و قدری
 آب در شکر کنند و نرم میجوشانند چند انگه آب برود پس از آبیا لایند و بایه زنند
 چون به بند و دستور مسکه از آب بکنند و نصف آن صفره بیض خام باد و بمقدار غسل
 سرشته از آرد سیده حلوائ بپزند چون از آتش برخواهند داشتن عشره مجموع دارچینی
 و جوز بوا و دیان کوفته و بخت بران ریزند و کشفال زعفران سوده بدان خلط کنند
 و نگاه دارند بر روزه شغال بخورند و زیاده کمتر برای طبیعت متعلق است همچون
 هم از مخترعات اهل هند اجزای ترکیب آن بکنند خبث الحدید و جزو بلبله و بلبله
 و آله از هر یکی سه جزو و هسن سفید و قشقرق و خربسیل و فلفل و جوز بوا و قنفل از هر یکی یک جزو
 مصطکی و مرکبی و تخم خشخاش از هر یکی چهار جزو چنان بخت و پاک کرده و عشر
 حب تا نوره نصف مجموع جله را کوفته و بخت نیکو خلط کرده بعسل برشند به دستور
 نگاه دارند و شربت دو شغال بزناشتا گویند قوت جوانی و سیاهی موی نگارند
 همچون سیاه از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن بکنند سیاه
 ده درم سفوف مقوی بخورم حنا و فلفل و خربسیل از هر یکی دو درم کوفته و بخت
 سیاه را با نیکش و بعسل و لیون همچون سار شربت مقی در نخودی
 برش عشا از مخترعات مصنف بغایت مفید بود اجزای ترکیب آن
 بکنند مصطکی و کندر و دارچینی از هر یکی دو شغال فلفل شغالی زعفران ربع جزوی این
 نیم درم جله را کوفته و بخت بعسل برشند سفوفات کس

این سفوف از مخترعات حکمای اهل هند است و کهن اسم خبث الحدید است چون عظم
 اجزای آن این دوای خبث است بدان موسوم گشته اجزای ترکیب آن
 بکیزد خبث الحدید آنقدر که خواهند و در بست شقال از آن که بهین سحوق و تنجوع فلفل
 و جوز بواو میل و قرقفل و زنجبیل و بهین قشر از هر یکی کم شقال کوفته و بخته ضم کنند
 و باهم بسیار خلط نمایند انگاه در هر یک شقال و نیم مقدار یک گوش پاک کن سر در رس
 ضم کنند و در برده شقال یکمیز چپال بخته و پاک کرده ضم کنند و بسیار با آن بگویند
 و سحوق کنند و جمله را باهم بپسینند و نگاه دارند شربتی از آن دو دانه یک بود تا نیم درم تا
 یک درم هر روز یک وقت یا بدو وقت مردم ضعیف مزاج را و بر سه طعام مردم
 محروم مزاج را و اما صبح و مردم قوی مزاج را و بر دانه اناثا السب بود و وقت خوا
 هم نیکو آید و بعد العاده بیشتر هم تواند خوردن داند و درم زیاده نشود و آن
 نیز بدو دفعه توان خوردن و بر پیر آن همچو پیر زرنج بود رس و نوع بود یکی
 رس گویند و دیگری را مهار رس و سر در رس سه نوع بود صغیر و وسط و کبیر و جمله
 آن از مخترعات حکمای هند است اجزای سر در رس و ترکیب آن
 بکیزد فلفل کرد و زنجبیل از هر یکی دو شقال بیش قوی شقال فلفل دراز و پنج هر یک
 که آنرا بنده یان کپوری گویند و طریفل صغیر از هر یک شقال عاقر قرقط کبیر شقال
 سه شقال نوشت و عنب محلول شقال زیره و ناخواه از هر یکی ثلث شقال جمله را
 باهم سحوق نیکو کنند و بخل نمایند از آن سفت و نگاه دارند و بعضی گوگرد فریخ
 اجزای سر در رس و وسط و ترکیب آن بکیزد بچاک چوب و شقال
 و شلک پوست تخم مرغ و فلفل دراز از هر یکی شش شقال بلبله سیاه بزرگ و زنجبیل
 و بوره از هر یکی یک شقال و نیم عاقر قرقط حله رادق و سحوق نیکو نموده از تخم سفت
 بکیزانند و نگاه دارند و بعضی گوگرد زرنج و شونیز و زیره از هر یکی نیم درم ضم کنند
 اجزای سر در رس صغیر و ترکیب آن بکیزد بچاک انلا و قرقفل از هر
 یک شقال زنجبیل دو شقال فلفل کرد سیاه سه شقال حله را باهم دق و سحوق

از لته نیم سفت بگذرانند و نگاه دارند و بعضی بجهت قوت باه از ادویه با همیه جز
 باین ضم کنند و باید که در حین کوفتن سموم قبل از خلط بینی و دست را از آلوده شدن
 بگردان نگاه دارند و سم را اول با لعل و فلفل سحی نیکو کنند و نگاه بدارند و بیه که سم بدان
 گشته کرد و بعضی بجهت مزید قوت آن فلفل نمیکشند و آن غلط است چه فلفل
 چیزی که سمیت آنرا بشکند و قوت آنرا کم کند نیست لیکن العاده مختار اند و آنجا که قوت
 او را زیاده طلبند فلفل کمتر کنند و سم را بیشتر و اگر سم ضعیف یا کهنه باشد
 اجزای قتل که کم باید کردن اجزای مہار س و ترکیب آن بکیرند اجزای
 سرد رس کبیر بشرطی که پنجاک را یکم شقال و نیم کنند و فلفل را سه شقال سازند
 و باقی بجال خود باشد و از اجزاء منقولہ از ہر یکی سبع مجموع ضم کنند و با ہم
 دق و کل کنند و نگاه دارند و شربت این بسیار باشد از سرد رس لیکن برتر آن
 همان بود و دستور خوردن همان و بعضی بیش را اول میسند و نگاه داخل حلق
 میسازند و گویند کہ آن اسلم است سفوف مقوی و اجزای ترکیب آن
 از مخترعات مصنف بود بکیرند در چینی و بادیان و مصطکی از ہمدہ برابر و حبلہ را دق
 و سحی نیکو نموده بیزند و نگاه دارند و جهت اطفال کابھی بکچر و نبات اضافہ کنند
 و شربتی انقدر کہ مینوبست یسرہ انگشت بردار و تمام بود و د و کرت برداشتن نیز
 بعضی را جایز است و اطفال را نصف آن کافی بود سفوف اللطفال
 از مخترعات مجربان دیار ما اجزای ترکیب آن بکیرند بلبلہ زرد و مصطکی
 و غلاف بید و فی پستہ از ہر یک یک جز و بادیان و پوست نارنج و پوست انار سیر
 از ہر یکی نیم جز و حبلہ را با ہم سحی و کل باریک کردہ نگاه دارند کابھی بی آب و کابھی در آب
 و کابھی در عصیرہ نو کہ نافعہ بوقت حاجت بخورند و اگر جهت غلبت اطفال نصف حبلہ
 قند اضافہ کنند شاید و بکیری مردار سنک و بادیان و قند از ہر یکی دو دہاک سنا
 در آب خیار بادرنک و سیب ترش بدینند و این یک شربت بود و اسلم
 اما مہلات حب جیالی از مخترعات حضرت مظلہ العالی

اجزای ترکیب آن بگیرند مغز جیال نخته و پاک کرده آنچه خواهند و بعد
 هر مغزی یک پلید سیاه کوچک که از اسونیک کوبیده کوفته و نخته با آن نیکو
 بکوبند و برابر مجموع آورد و برنج سفید با آن نیکو خلط کنند و جمله را با آب لیمو یا غو
 بسیار روغن و سخن کنند در تاون سنگین انگاه چهار سازند هر یک بمقدار خود
 کلنی کلان در سایه خشک کرده شربت جی بود و این حب با سهال و غیره
 فاضله معده و اخلاط لزج و بلغم شور و صفراوی محی و قلیل سودا دفع کند و در اندک و شای
 حل کرده بر بالای خود آب واون نیکو تر کند حب سقمونی ^{از مخترعات}
 مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند از حب جیال مذکور آنچه خواهند و بعد
 هر حب یکدس هری مربی ضم کرده بکوبند و با آب لیمو شسته چهار سازند و بکوبند
 از اول شربت جی بود و در سهال جمله اخلاط فاسده قوی بود و منفعت آن
 بیشتر از چهار باشد چه از اعماق حب و مفاصل بلغم رویه بودای مخترعات
 و سهولت دفع میکند و تنی بیشتر آورد از آنها قیر و طی سهیل هم از مخترعات
 مصنف بگیرند روغن جیال سه درم موم سفید یک درم و بر سرش نرم موم
 اندران که ازند و شیدرم پلید سیاه سوده و یکدک هری کوفته و نرم نخته
 اندران ریزند و شک بس بر آورند شربت جی که گشنگن پاک بود نوعی دیگر از مخترعات
 مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند شیرینی که هری اندران ترتیب کرده اند چنانچه عمل خود
 آن مذکور کرد و آن شیر را بپزند و بعد به سکه تور سکه از آب بپزند و در برده درم اندران
 سه درم بپزند بکوبند و در بر سه درم تیم پلید سیاه یکمتر جیال ترتیب کرده
 کوفته و نخته بریزند و به سم نیک خلط کنند شیرینی کوشش پاک کن بود و سهال و
 با فراط آورد از هر خلطی فاسه نختی نیک دفع کند قیر و طی قوی
 از مخترعات حکمای هند اجزای ترکیب آن بگیرند روغن جیال دو درم
 سکه شیرین که هری در روغن شیده یک درم موم صافی یک درم جمله را بر آتش نرم بکوبند
 و بپزند شربت جی نصف کوشش پاک کن باشد و اولی آن بود که این قیر و طهار

بر قدری مغز نان مالیده بکع کنند و بد آنکه این مقدار در قیر و طیها بچیت احتیاط
مقرر شده والا بعضی مردم قوی مزاج هستند که طبع ایشان بیشتر از این طلبید
سهیل حب النیل از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن
بگیرند حب النیل بندهی پشتاد دانه و آنرا شب در روغن بادام نجبت نهند
و صبح بر آورند و نرم بایند و یکا نیک تر حبیل و دو و نیک ریوند چینی و نیم درم
کل خشک همه سوده و نجبت با آن خلط کنند و در آب نیکرم بیاشامند جمله
یکشست بود و اگر کل نکند در کلاب بیاشامند بلغم لزج و آب زرد و سودا بیاورد
سهولت مسهل سنگ سلیمان هم از مخترعات مصنف اجزای
ترکیب آن بگیرند سنگ سلیمان که از کاشان می آورند و کاسه های بیدار
از نیکو نیکو میکنند و آنرا حجر ارمینی گویند اندکی لا جور و بنماید ده درم بلبله سیاه ده درم
پنج درم جله را کوفته و نجبت اندر روغن بادام مالند آن مقدار که جمیع اجزای آن بر
از کباب تانند حب حبیل و با بر شتقال از آن یک حب سحق کنند و جله را حبیل
چهار سیر بسوزند شربتی از آن دو درم بود اقویا را و یک درم صغفار احمر
و یا در مطبوخی افیتون با سهال سودا و اخلاط لزج دفع کنند و اسهال بود اگر سهال
عامه و سنگ دمنه که در جال اینملک یا بندهمین نوع عمل کند بلکه بهتر و ترتیب سهیل
آن نیز همین نوع باشد و اگر لا جور و یک و نیم آن در چهار کنند هم قوی باشد
سهلات اجزای ترکیب آن بگیرند رب بلبله سیاه ده درم
رب افیتون پنج درم رب تربد و درم و نیم جله را بسایند و حبیل بسوزند
شربتی از یک درم بود تا دو درم اندر کلاب سهال شود اخلاط غلیظ و صغفار
محی و محرقه بکند و اگر یک درم سقونیامشوی با مجموع ضم کرده حبیل با آب لیمو بشند
و درمی و نیم در سکنجین بزوری و امثال آن بدیند صغفار محرقه براند و بنجایت مصالح
مزاجهای سوداوی طین مقبولی هم از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن
بگیرند غناب بیست عدد و آکوی بخارا و غیر آن سه عدد و انجیر پنج عدد کل سرخ دو درم

بنفشه را و جو خش دهند نگاه از بیا لایند و ده درم فلوکس خیار شیر در آن حل کنند
 و بیا لایند باز مقدار نیم قاشق بزرگ روغن بادام بر آن ریزند شربت بود تمام
 لعلج و سودا سوخته و صفراوی محترقه بیاورد و مردم سودا سی را عظیم موافق بود و اگر
 بکیرم افیمونکوره بستم همراه کل بنفشه در آن بچوشند مسهل نیکو شود و سودا
 و صفرا نیز دفع کند چار شربت استعمل بخواسان اجزای ترکیب
 آن بکیرد آلوئی پنج را سه سیر ترندی سه سیر شب در آب آغشته کنند
 و شیر خشت بیت شقال در کلاب آغشته کنند و بوقت صبح ترو آلو را بدست
 بمالند و بیا لایند آنرا و شیر خشت را نیز بیا لایند و بدان غلط کنند و بخورند
 این یک شربت بود جمله را باید که از یک پیاله زیاده نباشد و اگر چهار درم سنا در
 درین کلاب با شیر خشت آغشته کنند صفرا بیشتر آورد و قوت اسهال
 وی زیاده شود و کوه کان و محموران را عظیم نافع آید ملین خنک
 هم از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن بکیرد عصیر غوره یک پیاله
 و بیت درم ترنجبین در آن آغشته کنند و صاف بیا لایند و بخورند یک شربت
 بود صفرا و رطوبات معده و امعاء را براند اما شربت لغنا شربت
 صغیر از مخترعات اهل ملک ری اجزای ترکیب آن
 بکیرد اصل سوسن ده عدد بمقدار شیری پوست پنج کاسنی ترده درم
 پوست پنج بادیان تربیت درم پنج کرفس پنج درم عناب بیت و یک عدد
 امرو و سیب و پی از هر یکی یکی کر و پی پنج درم نارنجی لغنا و رطب یک دسته
 آب یک انار شیرین کو یک و یک انار ترش کو یک سر که نیم پیاله شهید و ابوج
 که نیکو چاشنی شود اول بنجهارا نیکو فته در سه من آب اندازند و بچوشانند
 و بعد ساعتی عناب و تخم کر و پی و پوست نارنج بنیدازند و بعد از ساعتی
 لغنا در افکنند و بعد نیم ساعت که بچوشند جمله را صاف کنند و باقی اجزاء را
 بنیدازند و چاشنی کرده بقوام آورند و در ظرفی کاسنی نکاه دارند شربت بود

انفعالات شریف کبیر از نعمات حضرت مظهر العالی اجزاء
 ترکیب آن کبیرند پوست پنج کبیره درم پوست پنج بادیان سی درم
 پوست پنج کاسنی بیت درم اصل پرورس ده عدد بمقدار شبری بزر بادیان
 سی درم بزر ناخواه بزر کاسنی و سیاه تخمه از هر یکی پنجم نفع از هر یک و شش
 سرخ پازره درم سیب و امرو و شفتالو و دوی از هر یکی سه عدد مارک
 و سرکه پس از هر یکی یک پیاله آب سماق نیم پیاله شهد و قند آن بمقدار که
 چاشنی شود بقوام آید اول اصول را نیکوب در تخمین آب خراسان پنج
 ساعتی نیک بعد میوه های مقشره و آلود زرشک و عناب و سیستان و میوه
 و انجیر بجوشانند ساعتی نیک انگاه بدست مالید و جمله را بیالایند انگاه
 نفع و تخمها را در الکند و بجوشانند بعد از ساعتی آب انار و دوشاب و
 سماق و سرکه بریزند و اندک بجوشانند انگاه جمله را باز پاک بیالایند و
 شسته قند برینند و بقوام آورند و چون از آتش بر میدارند ورق نفع
 خشک سه درم در آن ریزند و بهر سر بر آورند و خشک ساخته نیک بدارند
 و در آتش می جوشیدن هرگاه آب کمی گشت لختی اضافه کنند و تخمین
 اطفال از نعمات مصنف اجزای ترکیب آن کبیرند ناخواه
 یک درم کر وید و دو درم شبت سه درم جمله را در آب بجوشانند ساعتی نیک
 بیالایند انگاه پنج درم پوست پنج بادیان و یک درم پنج کرفس و زرشک
 پوست نارنج و ده کشته شمش اندران اندازند و ساعتی بجوشانند و نصف
 بهی شیرین و نصف سیب و قدری نمک اندک نفع تر اندازند چون
 بجخته شود شهد و سرکه و قند در آنجا اندازند و بقوام آورند و بقدار شربت
 وقت ببرد و بمقدار سه که باید احتیاج بیالایند نیست همچنان
 نگاه دارند لغایت مقدس و طعم مرغوب طبع ایشان دارد
 سکنجبین اصولی از نعمات مصنف اجزای ترکیب آن

بگیرند پوست بچ کاسنی و پوست بچ بادبان و پوست بچ کبر و بچ کرس
 اصل سوسن و شنبلیله و کدو به و دارچینی و مانجوا از هر یکی یک جزو
 و بچ تاو ره بچ جزو غاب برابر یکجزو کل سسج برابر دو جزو و نعناع تر نصف
 یکجزو پوست ترنج و نارنج از هر دو یکجزو نیم عصاره بهی ترش و زرشک و نارنج
 و سرکه از هر یک مساوی یک که لیکن ان مقدار که آب او دیده را ترش کند قند
 آن مقدار که چاشنی شود بدستور که در نعناع شرف بگیر گفته شد بچوشانند
 و با لایند بقوام آرد بشربت قابل و در حین فرود رفتن مصطکی سوده ان مقدار
 که چاشنی شود بر آن ریزند اندک اندک طعم مصطکی بدید آید شربت نیم ملحقه
 بجهت تهیاتی ناسه عظیم مفید آید شربت مورد و اطفال
 هم از مخترعات مصنف چون تب و سرفه و اسهال با هم افتد
 عظیم نافع آید ایشان را دوسی از موده است اجزای ترکیب آن بگیرند
 امرود نیم بخت یکجزو تخم مورد و بخت شده و انار و دجزو هر دو را نیم کوفت
 بچوشانند چنانکه حل شود انگاه آنرا بدست بمالند و با لایند و بقند قوام
 آرد بعضی اندک کلابی اضافه کردند نافع بود شربت خشخاش اطفال
 از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند خشخاش درست
 نیم خشک بپست و بچ عدد و نیم کوب کنند و با لایند آن لعنه القیس که از او در
 شب که کوبند در دمن آب فرغار کنند و شب بانه روز آنرا بچوشانند
 چنانکه حل شود تا یک شربت و اگر بماند صاف کند و بقوام آورند قوی شربت
 زمره از مخترعات اهل عراق اجزای ترکیب بگیرند زیره نیم و دمن
 سرکه و دمن شارب آغشته کنند یک شب و صبح آنرا بدست بمالند
 و صاف با لایند و در ظرف سنگین بچوشانند تا به نیمه آید انگاه غسل نمایند
 و بقوام غلیظ آورند و بشیرینی مایل بود جهت تهیای ناسه نیم ملحقه خورند عظیم نافع
 شربت مصطکی از مخترعات اهل ری اجزای ترکیب آن بگیرند آب

انارین و آب سیب و آب بهی و آب امرو و آب زرشک از هر یکی یک جزو و کلاب
 یک جزو و نیم آب بپزند و اند و چند شاخ فغناغ و نیم جزو بادیان در ظرف سنگین بپوشانند
 تا به نیمه آید پس قند بپزند و بقوام آورند در صحن برداشتن برابر دو جزو مصطکی
 سوده بر آن ریزند و بر بسم نهند و نگاه دارند شش روز عظیم نیم بلغم بود
 کوارشش دیگر از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند آب بپزند و
 شیرین آب انار شیرین آب انار شش برابر جمله در ظرف سنگین بپوشانند
 تا بقوام آید در کین از آن بوزن خراسان دو سیر مصطکی سوده و یک سیر قند
 سوده و بخت بر افکنند و بهم ریزند نیکو نگاه دارند شش روز پنج انگشت از آن
 کوارشش فو که از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن
 بگیرند عصیر سیب شیرین عصیر به شیرین عصیر خرزهره شیرین عصیر
 امرو شیرین عصیر زرشک عصیر غوره عصیر حماض ترنج عصیر حماض لیمو آب
 رمانین از هر یکی یک جزو و صندل سوده با منا صدف آن کلاب اغشته شده
 سه جزو و جمله را در ظرف سنگین با بسم بپوشانند لحظه نیک و قند انقدر
 نهند که زود بقوام غلیظ آید بسته کرد و بدستور جوارش و در وقت
 ریختن بر بخت و ده گرم مصطکی سوده خلط کنند و ریزند اما اودمان و
 الکراحت از مخترعات حضرت مد ظله العالی اجزای ترکیب آن
 بگیرند بابونه و قیثوم و جعد و اسفند منیر و کل سرخ خشک از هر یکی
 بیست گرم فودنج هنری و حنا از هر یکی ده گرم تخم شبت و سیاه دانه
 و قمار الحار از هر یکی پانزده گرم حب النیل بیست گرم قشراصل جوز قشر
 اصل کبر از هر یکی هفده گرم جوز مائل و اصل مخلصه از هر یکی بیجده گرم تخم مخلصه
 پنجم گرم جمله را نیکو ب در بچین آب بپوشانند پس تخمها را در افکنند و
 نیکو بپوشانند و در آخر کل را بپفکنند و ساعتی بپوشانند پس حب النیل را
 نیکو ب و باقی علفها را در افکنند غیر کل و بپوشانند و در آخر کل را بپفکنند و در وقت

بدهند و بیالایند و آب باید که کمین مانده باشد و انگاه ده سیر روغن
 زیت و ده سیر روغن کرچک و ده سیر روغن کنجد و ده سیر مغز شمش
 تلخ را فکند و نرم میجوشانند تا آبها برود و روغن ماند انگاه پنج سیر ممل
 قیوم گوشت در آن ریزند و نگاه دارند و روغن ^{ممن} ^{از مخترعات مصنف}
 اجرای ترکیب آن بگیرند و رطوبت کمین ^{ممن} ^{از مخترعات مصنف} نبات انجیر نیکو است
 و دمن در ده من آب میزنند چند آنکه نرم کرد و دهن شود پس آنرا بیالایند
 و باز در کس نیکو فست و ده سیر و تخم انجیر و شبث قیر تخم خر و غ نیکو فست
 پنج سیر کرب یک سیر زفت سه سیر خرمین در افکند و چندان بجوشانند که
 تا کمین آید آنرا صاف بیالایند و ده سیر روغن ملا و تخم کرفه زفت سیر
 روغن کنجد آمیخته اندران ریزند و نرم میجوشانند تا آب برود و روغن ماند و آن
 بر عضو مالت دوا دست نمایند و در این کرم فریب کنند و اگر به تمام تن مالت
 همچنین نافع بود و باد و در مباد به را تحلیل کند موجب است و من ^{از مخترعات مصنف}
 از مخترعات مصنف اجرای ترکیب آن بگیرند و بار سیاه یا فی را
 سرد و دم افکند و دپاره در شکم کنند و او را بر روغن شبث اندازند و بعد
 در آفتاب تابستان چهل روز بر دارند و آنکه در آب شبث بجوشانند
 و بیالایند و روغن کنجد را فکند و نرم میجوشانند تا آب برود و روغن
 بماند هم نیکو بود و این روغن تحلیل اکثر در مهابل کند ^{از مخترعات مصنف}
 و من ^{از مخترعات مصنف} الا و جاع از مخترعات حکمای هند اجرای ترکیب آن
 بگیرند علف بچ تا توره گوشت و تا توره نیکو فست کمین در آب شور بجوشانند
 چون نیک بخت شود بالای در پنج شش آن آب تخم تا توره گوشت و شبث
 در آن اندازد ساعتی بجوشان و دیگر بیالای پس قدری روغن ^{از مخترعات مصنف}
 در آن کس و نرم میجوشان تا آب برود و روغن بر نگاه دارد و اکثر در دوا
 شکین و هر چون فایز مالت داروی ^{از مخترعات مصنف} آیت ^{از مخترعات مصنف}

حکمای فنک و مجریان ایشان از خرای ترکیب آن بکیر نزدیک و مصطکی و
 از هر یکی سی درم کند و مردار سنگ و قوتیا و سفیداج از توینر و صمغ آواز هر یک
 بیست درم زاج سفید و پوست نارنج و دهنور و لمبا و صمغ سر و از هر یکی ده درم
 چنانچه سنجاه درم زریق را بجا خاک کنند و دوا می دیگر جمله را گرفته بخت
 از انیس کوبا آن خلط کرده یا روغن کل و روغن پیه نوک و روغن زیت
 و روغن دنبه برشته بقوام قیر دلی چنانکه زریق زنده نشود نگاه دارند
 دیگری از مجربات اهل عراق و خراسان و از دیابجان از خرای ترکیب آن
 بکیرند سیما بچهل درم مصطکی سی درم کند رست مردار سنگ ده درم
 چنانچه درم صمغ سه و پنجه درم عود و غیر تازه درم جمله را بهمان دستور در روغن
 مذکور برشته و نگاه دارند من روغن مغر زرد آلو تلخ را بجای دنبه در روغن
 فرسودم و انفع بود بر آب و گاه بود که جهت مالیدن بر ریشهای صلب آن
 ترکان نیز اضافه کنند و قوتیا میهندی هم بعضی اضافه کنند نافع بود روغن
 خشت خچسته از مخترعات اهل یونان طریق آن بکیر از آن رسیده
 و شکن داریا ساز بمقدار جوزها و اینها را در کوزه حدادی تافه میکشند و در روغن
 زیت کهنه می افکنند جوز تمام روغن بخورانی بکوب در قرق و اینق و تطهیر کن بدستور
 و آن قطره را نگاهدار سه های روست و در اد استرخار نافع بود و الله اعلم
 اما نیز ابهای فاسق از مخترعات سبکان بود و فاروق برای آن که
 که نقره و طلا از هم جدا میکند از خرای ترکیب آن بکیر مسادی و دوا
 و در بر آن زاک سوز با آن کم کن و جمله را بیکوب در قرق کن مقدار که زرد
 قرق را شغل کن و چهارم دیک خالی ماند و بر دیک ان حکمت بر بار کن چنانکه
 دستور است و بر کردن قرق اینجا که محصل میل اینق است که بکل آلوده را
 بر آن پیچ باندازه و این اینق تا در تطهیرات بیرون بر آید محصل وضع نوازه
 هم در دهن قابل از کپورت بکل نباید گرفت تا بهوا بسیار و خل نکند و از کپورت

باز گذاشتن تا دیگر نشود پس متصل آتش نرم در دیکه ان بکن چند انگه
 بنیاد شود و نگاه اندک تیز کن آتش را که جوشش بریزد و شیشه را بشکند
 و با هسته آبهامقطر کرد و چون آبهاتمام کرد و بخار زردی در درون او بدید
 و آهنگام آتش را بیدریج بیشتر باید کردن چنانکه رنگ بخار سرخ نماید و قریح
 و تا بله را با آب بردارد و نگاه دارد پس امتحان قوت آن کن چنانچه قدر که
 در ظرف شیشه آن کن و در زیر خاکستر کرم کن و سوزنی آهنی را در آن انداز
 اگر فی الساعه جوش بخار آن پدید آید در سوزن اثر تمام کرد و آنرا تمام حل ساخت
 بغایت خوب است و الا فکر حادث ساختن آن باید کردن و آن بر چند نوع است
 یکی آنکه باز در نو قریح کرده و مقدار تقطیر آن کنند و بوقت ظهور بخار آتش نیکو دهند
 دیگری آنکه نمک طعام تقطیر کنند و یک مقدار از تقطیر آن در چایو قند ارازان
 تیز آب ریزند و با هم تقطیر کنند و بنقره آنرا بریزند و تصفیه کنند چنانچه دیگر
 کرده شود چون نمک آب کم داده و تقطیر شود و تیز آن چنان کنند که نمک را
 بر تابه کرم کرده با احتیاط بریان کنند چنانچه خیس نماند شود و نگاه در ظرف سفالی
 نهند و در موضعی نمناک دفن کنند و بعد مدتی را آورند و تقطیر کنند تا آب خیس
 حاصل شود و دیگری از انواع تجدید آب آنست که چون نرمی آن از غلظت باشد
 نه از خامی و کمی خرد و چنانچه تیز آن گفته شد آنرا تصفیه باید کردن چنانکه
 قدری نقره خالص در بوتۀ بگذارند و بماند آنرا برداشته از بلندی چنان در تاخت
 بر آب نرم ریزند اندک اندک که جمله ریزه ریزه شود این دقتیست که براده شود
 و الا براده بهتر بود بعد از این ریزه را خشک کرده در قدری از آن تیز آب ریزند
 و در تابلۀ باید که یک نصف آنرا بجل نمکت گرفته باشند ازین بهلول پس آن
 بهلولی کل گرفته را بر سر خاکستر کرم نهند تا تیز آب کرم شود و در نقره بیشتر آید
 و جمله را حل سازد و بعد آنرا تمام در آن باقی تیز آب سرد ریزند و نیکو بچینند
 و بنهند بر چیزی که در جمله آن باشد مثل چوب چون حوات بریده شود و غلیظ آن بنهند

وصاف آن بر بالا ماند و آن صاف را بگیرند در غایت حدت باشد و آن
 نهنگام تیزاب حاد حاصل شد قدری سیاب در و باید بختن که آن غذای
 باشد و ضعیف نشود و بدان مدبر کرد اکنون چون بدست و اعضا سرنگ
 کند ز روی بول را سفید کند و هر جا خواهند که حاد استعمال کنند همچنین به مانند
 و اگر نرم تر خواهند با آب صاف آنرا نرم کنند آن مقدار که خواهند یکی یا چهار برابر
 آب نیک نرم و اگر جبت یا بعضی صمغ یا احجار نافه جهت معالجات درین
 حل کنند منفعت تمام دهد نوعی دیگر از مراره تیز از مختصرات مصنف
 طریق اخذ آن بگزیند زاج سیاه طارمی آنرا مدتی بجوستان در مقدار
 آب بدستور آنرا بنه تا منعقد شود همچون قرصی انگاه ازین زاج دوازدهم
 و از شبت نصف و از لمیاد و بیت درم در قرع آن مناسب کن چنانچه پیش
 در دیگران حکمت باز نه بدستور تقطیر و بعد از دو روز ترک آتش بدار
 که در سردی خودی خود دیگر قدری مقلطر کرد و بعد از آنرا بردارد نگاه دار در
 قرع قوی و اگر خواهی بنقره تصفیه کن و الا غذای آنهم قدری سیاب در آن بزد
 و بانقره بهتر بود و خواص آن بوقت استعمال مسمنه یا مسکن اگر خواهی و الا مختار
باب بیست و هشتم در بیان بعضی الفاظ عربیه که متعارف اطباء
 و اوزان مذکوره در طب خصوصاً آنچه درین کتاب آورده شد و طریق تدبیر
 بعضی ادویه از طبع و احراق و سحق و تنقیه و پروردن و غسل و کشتن و کشیدن
 و روغن گرفتن رب و امثال اینها و اگر چه بعضی ازین جمله در ابواب سابقه
 معلوم شد اما الفاظ غریبه طلاء عبارتست از دوائی سخت آنرا که
 اکثر لثه بدان بیالایند و بر عضو افکند و گاه بود که همچنان بر عضو مالند همچون
 طلای صندل سوخته بر جهت صداع کرم ضما و عبارتست از دوائی لطیف
 فی الجملة که اکثر آنرا همچنان بر عضو نهند و آنرا حجم معتدیه و تماسک اجرا باشد
 گاه بود بر لثه کنند تا بر عضو قرار یابند همچون ضما دکل و برک مورد و زیره و آب

سرشته بشکم جهت رفع اسهال صفرالکسا و عبارتست از دوائی خشک
 که رطوبت آنرا گرم کرده اکثر در لته کنند بر عضو نهند و گاه بود که حضور بر نه بران
 نهند و لته بر بالای آن بندند تا بر ایشان نشود همچون کما در یک گرم وزیره
 در استسقا نطول عبارتست از دوائی که اندر آب بخته طبع آنرا بر عضو معلوم
 باشتکی ریزند و یا بر بخار آن میدارند چون روی بر بخار شلغم بخته جهت ترکه و یا در آن
 نشیند سهو ط عبارتست از دوائی خشک یا تر که بر بینی بالا کشند و یا دوائی خشک
 را با گشت درون بینی مالند چنانچه ریس را جهت زکام نفوخ عبارتست از
 دوائی که بر بینی در دمنند و غیر آن قیس و طی موم روغن بوده باشد
 که دوائی هم در آن کشند لیکن قوام آن همان بود لشوق عبارتست از دوائی
 تر که بر بینی کشند قطور عبارتست از دوائی که قطره قطره بر عضو در چکانند
 عطوس عبارتست از دوائی که میویند یا در دمنند در بینی تا عطس آورد
 بخور عبارتست از دوائی که بر آتش نهند و تن و جامه و مشام را بر دود
 و بخار آن میدارند لخلخه عبارتست از دوائی چند تر و خوشبوی بهم
 که نزدیک خود میدارند تا بوی آن شنوند و لختی بر شام اعضای راس
 میمالند مرفوخ عبارتست از آب گرم و روغن پیس و آینه تار عضو مالند
 و بدان بشویند نرم تا نرم گردد آن فحل را تمر بچ گویند لظوخ عبارت
 از دوائی اشیا که ظاهر عضو را بدان بیالایند و مالیدن او مان پیس
 ازین قبیلست و تدبیر آن لطیف را و هن گویند نفوخ عبارتست
 از آبی که دوائی مثل اشمار خشک در آن میمانند باشند چند ساعت
 سنون عبارتست از دوائی خشک که از اسحق کرده باشند بدان مالند
 جلوب عبارتست از دوائی که از آب و شبنم و یا عصاره و یا اندر کبیده یا
 زکند یا بهشتک مالیدن گیرند نفوخ عبارتست از دوائی غلیظ و القوم
 بالزوجت که آنرا همچنان میسیند و بخورند در روز عبارتست از دوائی

تریه سوده که اندر زخمها باشند غرور عبارتست از دواي آبناک که بدین بخارند
 و لخمی بخلق اینرا میبندند بهواسطه نفس حقنه عبارتست از دواي آبناک که از راه
 اندر ریزند **شیاف** عبارتست از دواي که بهیئت استخوان زینوسازند
 بوقت ضرورت از راه قفا بردارند **فرزج** عبارتست از دواي که بهیئت
 شیاف سازند و زنان از راه پیش بردارند **حمول** عبارتست از دواي
 که کوفته و بخت و سکنه زنان از طریق بردارند **فتول** عبارتست از دواي
 که از راه ابرشیم یا لته آلبند مردان یا زنان از راه پس بردارند و اما اوزان
 در هم شش و یک بود ذکی که آنرا دانه گویند شش جبه بود اما اوزان جبه
 دو جو متوسط بود **مشقال** یکدرم درج درمی بود و قراط نصف ذکی بود و قراط
 و نیم ذکی بود و خمس درم ذکی و جبه و ثلث و سدس جوی بود و تقریباً ربع درهم
 ذکی و نصفی بود و زخم قریب بمشقال بود یکم دو بیت و پنجاه هفت درم و سیج
 درم بود که مجموع آن چهل سیر سیرا میشود **سیر شش درهم** و دود
 بود و آن چهار مشقال و دودانگ میشود و گویند که سیر شش درهم و نیم بود
 و گویند شش درهم و سه سیج یکدرم بود **طل لغیر اوسه** بیت بود
 ملعبه از عسل و آنچه بدان ماند از اشبه به چهار مشقال بود و از دار و یک مشقال تا یکدرم
 سکر چه که بعضی آنرا پایا گویند شش سیر و ربعی بود و وزن زر هفت مشقال
 و نیم بود و وزن سیومده درم سنگ و سیج درم سنگ بود و بنده درمی
 بود و سطل دو سیر بود اوقیه یا یلاف مهریه چهل و هشت بیت
 یا قلاب یونانیه بیت و چهار جوست برمه دو قراطیست **چوزه** منطقه
 یا قلابان مار نه در خمیست و نزد بعضی چهار متعافت عزا و بوله سه قراط
 کسبه ششصد درم و کسری بود قیر بیت و پنجن برانشت یکبوتله
 دودانشت خر توله شامیه یک قراطیست و اندک عسل طریق بعضی
 ادویه بختن بعضی جیال چنان بود که پوست آنرا دور کنند چنانچه نمون

درست برآید پس آن مغز را در صره با آب نیل و تر کنند و سر کین کا و تازه در گردان
گیرند مقدار که از هر طرف دو ابعضا است سه انگشت زبل بود انگاه آزاد در شیب خاک گسترند
و بر بالای آن آتش کنند چند انگه برون زبل در گیرند و لختی برون زبل آزاد از لخت
دیگر گردانند و همچنان آتش کنند تا از آن طرف نیز برون زبل در گیرند انگاه آزاد در دانه
و پاره را بر آورند و مغز را پاک از میان آن بردارند و بان آب کرم بشویند و هر مغزی را
از طول چنانچه متصف است بدو شکافند و پرده در میان آن هست دو شاخ از آن
پاک از میان مغز بیرون کنند و مغز را بکار دارند بختن کس خاک که بود
قطعهها سازند سه سیم مرغ را سوراخ کنند و سفید آزار دارند و قدری غسل
جالی آن مح کنند و نیک به هم زنند و آن پارهای کس را در میان آن کنند
و سه سیم بکیند و در شیب آتش نرم بخت کنند انگاه دارند که کس از وی جدا
خشان آن کمتر بود و این اندکی قوت میریس را کمتر سازد و تبهای لب پدیدار بقوت
چنین میریس موافق بود و اکثر جوکیا بخت استعمال کنند بختن مربی
چنان بود که تازه از آن قطعههای خرد بسیارند و در میان شیر کوفته یا کاه نرم
میپوشانند چند انگه لختی نرم شود و اکثر طعم آنها در شیر درآید و انگاه بر آورند
و در سایه خشک کنند و بکار دارند آنچه سخت با قوت بود و دو نوبت در شیر تازه
جوشانند و زور از ایدان بستانند طین سقمونیای چنان بود که سبزی یا
بهری شیرین را سرور دارند و میان خالی کنند و سقمونیای را در آن جوش بکنند
و سه آنرا که بپزند چنانچه هیچ منفذی نبود و بعد از آن در خمیر کنند با سبزی آتش
و در تهر کرم در شیب خاکستر کنند چند انگه آن سیب با بهی بخت شود و بپزند
پوست آن سوخت باشد آزاد دارند و سقمونیای از میان آن بیرون کنند
و در سایه خشک سازند و بکار دارند سوختن خرچنگ چنان بود که
خرچنگ زنده را آنچه خواهند در یک سی سفید کرده سه آنرا محکم سازند
و آتش میکنند چند انگه از حرارت و یک خرچنگ سوخت کرده و اگر دیک سیم نیاید

در طرف آهینین هم توان کرد و اگر آن هم نیامد در کوزه نخته که ضخیم از کل سبزه
 کنند و سر آنرا محکم کرده در کوزه خلاص مقدار آتش دهند که دانش که سوخته شود
 و بنور مکیس یافته بر آید سوختن عقرب و آنچه بدانند چنان بود که آنرا در شیشه لایق بر آید و آنرا بکنند
 و در کل حکمت گیرند و در هر گرم میان انگشتش نهند شش ساعت بردارند اگر قبول سختی میکنند
 و الا باز عا کینه و احتیاط کنند مجلس نشود که قوت آن برود و سوختن شاخ و آنچه بدانند
 بطریق تقسیم او بود سوختن ابریشم چنان بود که ابریشم را بر روی
 طبقی سخت گرم نهند و ابریشم را بر آن میگردانند تا نیکو خشک شود و بوی
 آن قریب بویهای خنجر یا گهی میماند باشد چون بینه سخی کرد و انگاه
 بردارند سوختن صدف چنان بود که آنرا بر سر انگشت تافته نهند
 و با بسترنگ بادران میدهند تا از وضع خود برگردد و آثار سوختن قریب بگلشن
 در آن بدید آید و سخی نیکو قبول کند انگاه بردارند خشک کرده بکار دارند
 سائیدن شکلیا چنان بود که آنچه صلب بود با تش آنرا بتابند و در آب
 یا در آب آهک اندازند چند نوبت تا چنان شود که شقوق پیدا کند و بروی منقعر گردد
 انگاه سخی کنند و آنچه صلابه کردنی باشد از جواهر صلبیه و غیر صلبیه بعد از سخی
 با آب عرقها یا غیر آن بر سر سنگ ساق صلابه نمایند بهر ار تانیک سوده شود
 سخی طلا چنان بود که درون بونه بهر دار سنگ بیند آیند و طلا را اندازند
 کبه از ندر مکرراتا بوی آن مرتک طلا شکننده گردد پس سخی کنند و اگر براده
 سازند یا تانیک شکننده و بر طبق ملع کنند و در صینی صلابه کنند تا نیک نرم شود انگاه
 در بونه کنند و بر سر آتش نهند تا گرم شود و در قیاس برود و طلا بماند و خاک نرم بهم نیکو بود
 سخی نقره چنان بود که بونه را بسفید آب تسلی بیند آیند و نقره را چند کرات اندازند
 اندازند تا شکننده گردد پس سخی کنند و اگر بدستور ندر کور ملع کنند هم نیکو بود
 و سخی باقی جسد تا در کشتن اجساد ندر کور کرد و طعنه لا جور و چنان بود
 که نرم سائیده آنرا با آب صلابه کنند تا نیکو نرم و هموار گردد انگاه آنرا خشک

کرده بر دهن سندر و سبب رسیدن و عجلتی سازند انگاه آهسته آهسته
 در آب گرم میالند و آنچه از وی در آب می آید میگیرند و هرگاه دیدند که در روی
 رنگ لا جور و نماید و خبر چه گهای آن چیزی ظاهر نیست دست باز دارند و آن آب را
 نه نشان کنند و لا جور دنا را خشک کرده بکار دارند و از بجمه آنچه از سر آب آن گیرند
 نیکو بود و متبدا اینه فرنگ آنچه منغشوش بود هم بدستور لا جور باشد
 و آنچه از جمله غیر منغشوش باشد صلا نیکو و سر آب آن گرفته کافی بود جهت استعمال
 برین قیاس بود در سایر سنگها طلا منغشوش بخلص بود و انجان باشد
 که نخست طلا را بمطرقة چندان بر روی سندان بکوبند که همچون کاغذ تنگ گردد و در
 آشنای کوفتن هر لحظه بیاید و تنگه آنرا تا مفتن تا بهتر فرمان برد و بجهه کوزه بگیرند از کل
 سرخ و ضخیم که قوت آتش داشته باشد و اجر را نرم بکوبند با سس آن که طعم آن
 و آن در تبار آب ترک کنند و هر دو روی آنرا با این اجر و نمک سوده بپالایند و
 در نه کوزه قدری از آن بپاشند و یک ورق را می نهند و از آن سوده قدری بر آن میریزند
 چند آنکه طرف پر شود و انگاه که طرف پر شود سه از اهل حکمت بگیرند و دیگرانی سازند
 باندازه کوزه و کوزه را بر سندان دیگران نهید چنانچه از هر طرفی منفذی بود که آتش از آن
 بیاید و بر گرد آن همچنان گنبدی زنند فراخور آن و دوسه منفذ در آن بگذارند و در
 روز در آن دیگران آتش کنند چنانکه از سوراخهای بالای کوزه بیرون آید انگاه از آن آب
 و در تبار آیشویند و بکوفتن نازک سازند و بکار دارند چنانکه معلوم شد فقره طلعه
 منغشوش بر دپاس بود و آن چنانست که گاهی به بند در خوران از خاکستر
 کوزه آتشی و یا از آجر و خاکستر و استخوان سوخته فقره لاندان گذارند و نصف آن
 سرب پاک اندران فقره گذارند و دم بر آن میدهند از بالا چنانکه سربها جمله سوخته گردد
 و فقره صاف شسته بچرخ اندر آید در گاه و بیگاه همچون شاخی فقره از میان گاه بر آرد
 همچون پرده سفید بروی وی بپد آید و بسته گردد آنرا بر دارند و صحن نموده بکار دارند
 بینه سیلاب چنان بود که آنرا از لته سفت بگذرانند تا هر خلکی و جرمی که اندک

باشد در لته بماند و حیث از آبکار دارند نقبه سس که بدستور نقره میسازند سرور
 و با تخصیص تو تیا با انواع بود اما آنچه در غوره و آب شبا آن پرورند که عصاره آن بکنند
 تو تیا سی سوخته را نیکوب در آن ریزند و در آب نگاه دارند چهل روز پس از آنکه با
 بهفت توسته دارند تا کرد و زیر زرد و در آب نگاه دارند و طوطی چینی باید باشد
 چهل روز بر آورند با شیشه و بچیان خشک ساخته سخی کنند سخی خوب و نرم بجای
 نگاه دارند از آنچه در جوابات پرورند مثل شلغم یا در نو که مثل سیب باید که بر از آب
 میان خالی کنند اندک تو تیا نیکوب در آن کنند و سر از اینند و در خمیر گرد و در شب
 آتش سخت سازند و بر آورند و خشک کنند و سخی و سخی بکسل کرده نگاه دارند و
 آنچه در شکم حیوانات چون موش پرورند همچنین بود که در میوه گفته شد شش اشجار
 آنچه از اشجار شستن آن مقرر و دستور بود لا جورد دست و دسه و سیلوی خطای و حجر
 ارنی و تو تیا و آنچه بدینها نزدیک بود و علی آنها بوجه حال بهمانست که در ملحه
 مذکور گشت شستن شکر و زرنج و سرنج چنان بود که بر سنگ سماق
 و سنگهای هموار و صلب یا در چینی هموار با آب فقط صلایه بسیار کنند و در ظرفهای
 درون پاک آنها را در آن آب بسیار بشویند و نه نشان کنند و آنچه سراب آنها باشد گرفته
 خشک سازند و بکار دارند شستن کل که اندر آن آب بود چنان است که
 آنرا در آب قلیه آغشته کنند و یک شبان روز نقره یا بعه از اینچنانند و در ظرفهای با
 سراب آن میگردانند پس خشک کرده بکار دارند شستن بول و دواهن و مس
 چنان بود که بمطر قه تنگ سازند و آب شسرخ میکنند و در بول کاومی افکنند
 چند آنکه سخی قبول کند نگاه سخی کرده بکار دارند شستن قلمی و سراب
 هم بدین نوع بود و لیکن آنها را کمتر فاده یافتن تا بکار دارند شستن طلا و سرب
 چنان بود که در صفای سازند و زاج سیاه را بسیر کنند و بر هر دوری آن
 طلا کنند و بدستور خلاص آتش دهند و بعه بر دارند جمله سیاه و سرب و طلا
 و خشک گشته بود و آنرا در آب نمک بشویند و سخی کرده بکار دارند نقره شستن

که از اوصاف سازند و بس که و کبریت بیالایند در بومته کوره زرگری نرم نرم
 و را و میدهند متی چنانچه تا فیه و لیکن نگذارند بدین فصل خشک و سرج الا
 شود از آب که بسیار بشویند و سحی کرده بکار دارند و آنچه در سحی هر یک سابق
 گفته شد هم نوع در کشتن است لیکن این طریق اولی بود کشتن سیاه
 چنان بود که در بومته گرم میکنند نیک اندکی گوگرد را بر آن می پاشند و در چینی
 میسوزند و بهر سحی و در آخر هم در چینی بر روی خاکستر گرم نهاده سحی
 میکنند چند آنکه تمام خاک شود و سپس ریزه از آن نماند و اگر در اول با داروهای
 خشک سوده در چینی کرده سحی میکنند چند آنکه با آنها تمام خاک میشود هم نوعی
 از کشتن بود و اندکی آب و ششابه آن اندازان کنند و صلابه میکنند چند آنکه
 آنها تمام خاک شود هم شاید کشتن خشت الحدید چنان بود که آنچه از
 بود بکینند و اندازان کوره حدادی از آن چندین کرت بپاشند و اندر سر که اندازند
 بعد از آن بر و عصاره لغشاع می افکنند آنقدر که ریزه ریزه شود و در فوق و در
 این تدبیر گفته باز در ریزه نشود و اگر اول در عرق شونیزه نگاه از پنجین سحی
 کرده بکار دارند کشتن روغن بچها و نوع بود یکی آنکه بکوب کوب
 در آب بجوشانند بسیار نگاه از اوصاف کرده روغن برافس کنند و میجوشانند
 نرم تا آب برود و روغن بازماند و این ضعیف بود دیگری آنکه بچها را نیم قطع
 سازند و در دیکلی کلین بکینند و سرپوش بر بندند و در از آن بکلی طعم
 محکم کنند پس دیکل بصبغ قو سوراخ نماید محاذ آن ظرفی ناسی نشاند و آن
 از بچها در ظرف چکه روغن آن بود و بقوت بود پس اگر حدقی داشته باشد
 با ربع آن روغن کینج و غیره استعمال توان نمودن کشتن روغن
 آنچه مغز نیکو دارد خود بدستور شهر باید کشتن و آنچه مغز معتد به
 دارد و صلب است بدان نوع مذکور باید کشتن لیکن بزور چون جوز مائل و دیگر
 و ششابه اینها را بچهر روغن کشند و زیره و ششابه از او در کتب طبی طریقت

همینست اما در تش کردن بسیار احتیاط باید کردن که روغن تخمها سوزنده
 کشیدن روغن چو یا چنان بود که بکیند چوب نیم خشک را و سران
 او را کشند و بر روی صفحه آهنین یا مسین نهند و طوبی روغن را کشند
 از آن بر روی صفحه ظاهر گردد و از آن به انگشت بردارند و بکار دارند کشیدن روغن
 بلا در چند نوع بود یکی آنکه نیم شکسته اندر خنجر کنند و بدستورند و در چنجا
 روغن گیرند و دیگری آنکه ابری را گرم کنند نیک بلا در اریان نیک گیرند تا از آن
 روغن بچکد دیگری آنکه بلا در اریان شکسته کنند و بر سه صفحه از احتیاط نهند
 و دسته باون را گرم کرده بر آن زور کنند تا از آن روغن بر صفحه ظاهر شود
 و در جمله اینها دست و اعضا را از آلالش آبی بینی را از کشیدن بوی آن حفظ
 باید کردن و اگر با کجی بدستور بکوبند بغایت نرم و اندک کتاب بر آن بزنند
 و در لته قوی اندازند و شکنجه کنند روغن با سلامت از آن گرفت شود
 کشیدن روغن از صفی در چنان بود که آنها را بشکافند
 و غلظت را با طبع کنند تا آنچه چربی کند بر سر آید و اندر خنجر کنند و بدستور
 روغن کشند کشیدن روغن مار بر موطو جوشانیدن بشرطی که
 سر و دم و زهره او را بیرون کنند و پیه او را بکند از ند و اگر در طبع او
 روغن افکنند و جوشانند تا آب برود و دهن بماند هم نیکو بود جهت کمی
 چربی مار را اگر در روغن پرورند درست بدستور عقرب و ذرا بچ هم بغایت
 قوی بود و اکثر روغن مار را ازین گویند کشیدن روغن بنفشه
 چنان بود که بکینند زرد تخم مرغ بچ نیکو نرم کنند و قدری نوشا در آن
 ریزند و در فلیته کنند که نیکو بکل حکمت اندوده باشد و قدری موی بالیف
 بر سه فلیته نهند و فلیته را سرنگون بردارند باز کنند و در شیب دهن
 فلیته طری نهند بدستور خنجر از بالای آن آتش میکنند تا آنچه بود در طرف
 شیب جمع میگردد و تخم نیز توان چنین کشیدن و به قطعه نیز توان از قرص و

فردی که آب را در دهان خود نگاه دارد و از آن آب را در دهان خود نگاه دارد و از آن آب را در دهان خود نگاه دارد

۴۲۴

جمله نیکو بود کفشتن آب پلیله خیابان بود که بستاند صد عدد
پلیله و شکستند و اندر شیشه کرده تمام اندر روی آب ریزند و مقداری پلیله آب
گرم نهاده و هر روز صد بار آنرا بخوبی بستانند چنانکه طعم قوت و رنگ پلیله
اندر آن آب آید آنگاه بسیار لایند و صاف آنرا در شیشه و با قلاب میگردانند
چنانکه گرد در آن نرود و گاه گاه بچین بستانند و بچوبی بسیار هم برمی زنند چنانکه تقو
عسل شود پس آنرا خشک میسازند و نگاه میدارند چیزی بود همچون صبر و آنکه
ازین مقابل بسیاری از وی پلیله عمل کنند کفشتن آب مرو و فلیمو
ابشاه اسنها جمله بدین دستورند کور بود و در پلیله ابارب فواکه را از
آن بوجی دیگر است چنانچه در کتب مبین است در ب عبارت است از غلیظ
ساختن عصا سه چیز خواهد بود با قلاب بود چنانچه گفته شد و با آب بستر
چنانچه در رب فواکه مقرر است و الله اعلم بالصواب بعونه تعالی است و نهایت
انجام میدستطیر این سطور شریف و تحریر این ابواب مفید این کتاب
مستطاب بی بدل و این نسخه منع در بی مشتکی مثل متان و این
شفای دل بیماران و همچون اسایش جان علییلان عاوی معالجات
حادقان جامع مداوات ایلبای هندوستان و مخرج کتب حکامی است
دفن نسخ تاخرین بتاریخ بست و دوم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۸۳ هجری
نبوی مطابق سوم ماه سنه ۱۲۸۳ عیسوی با ختم تمام رسیده

قطعه این طبع ازاد خوشایس و لا یتبع ینتقایق سخاوی از خیال نشی احمد علی سواد

تد طبع حسنة التجارب

از سنی حکیم فاضل الدین

این شده کتاب هست و در

ببخوض رسا بگفت تاریخ

۱۲۸۳

ACC. NO. 15964

AUTHOR

علوی شمس

VIIIE

خلاصہ التخریب

[illegible]

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

